



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



# تاریخ ادبیات ایران

از فردوسی تا سعدی

ادوارد براون

ترجمه غلامحسین صدری افشار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی

نویسنده:

ادوارد براون

ناشر چاپی:

مروارید

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۲۶	تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی
۲۶	مشخصات کتاب
۲۶	فهرست فصول کتاب
۲۶	مقدمه مترجم
۲۶	ادوارد گرانویل براون «۱»
۲۶	سفر به ایران
۲۷	کارهای سیاسی
۲۷	تحقیقات راجع به بابیه
۲۸	تحقیقات و تألیفات ادبی
۲۹	مقدمه
۲۹	*** این کتاب
۲۹	اتحاف
۳۰	دیبچه
۳۳	فصل اول مقدمه و تجدید نظر
۳۳	موضوع این کتاب
۳۳	موضوع مقدمه این کتاب
۳۳	طرح کلی اصولی که در «مقدمه» مورد بحث قرار گرفته است
۳۴	تأثیر استیلای عرب در ایران
۳۴	وضع منحصر بفرد زبان عربی
۳۵	علوم اعراب
۳۶	شایستگی زبان تازی برای بیان مفاهیم علمی
۳۶	مباهات اعراب به زبان خود

۳۶	..... نظر اجمالی به «مقدمه»
۳۷	..... دوره‌ای که در این کتاب مورد بحث است
۳۸	..... رقیبان شیعه بنی عباس
۳۸	..... حمله مغول در قرن سیزدهم (هفتم هجری)
۳۸	..... زیان جبران‌ناپذیری که از حمله مغول روی داد
۳۸	..... نهضت ایرانیان
۳۹	..... ثبات شگفت‌انگیز زبان فارسی
۴۰	..... تطور ذوق ادبی و اصول نقد
۴۱	..... ذوق تباه دولت‌شاه
۴۲	..... در نظم و نثر فارسی تصنع و تکلف کیفیت اصلی نیست
۴۲	..... مختصات نخستین اشعار فارسی از لحاظ اسلوب و موضوع
۴۳	..... قالبهای شعر، و علم بلاغت در ایران
۴۴	..... علم بدیع
۴۴	..... ۱- نثر
۴۵	..... ۲- قالبهای شعری
۴۶	..... بیت و مصراع
۴۷	..... دسته‌بندی اشعار فارسی
۴۷	..... مثنوی
۴۸	..... غزل
۴۹	..... نمونه مرثیه
۵۱	..... قطعه
۵۱	..... رباعی
۵۱	..... نمونه‌ای از بدیعه‌سرائی که در چهارمقاله آمده است
۵۳	..... اهمیت بدیعه‌سرائی در روزگار قدیم

۵۳	ترجیع‌بند و ترکیب‌بند
۵۴	بند اول
۵۴	بند دوم
۵۴	مسمط
۵۶	مستزاد
۵۷	اقسام شعر فارسی برحسب موضوع
۵۸	اشعار مختلط
۵۹	حسن مطلع و ترصیع
۵۹	ترصیع و تجنیس تام
۵۹	تجنیس زائد
۶۰	تجنیس ناقص
۶۰	تجنیس زائد
۶۰	تجنیس مرکب
۶۰	تجنیس مکرر
۶۰	تجنیس مطرف
۶۰	تجنیس خط
۶۰	استعاره
۶۰	مراعات النظیر:
۶۱	مدح موجه «۲»
۶۱	محتمل الوجهین
۶۱	تأکید المدح بما یشبه الذم
۶۲	التفات
۶۲	ایهام
۶۲	انواع هشتگانه تشبیه

۶۳	سیاقهٔ الاعداد
۶۳	تنسيق الصفات
۶۳	انواع حشو
۶۳	اشتقاق
۶۳	سجع
۶۴	قلب
۶۴	رد العجز علی الصدر
۶۴	تضاد «۲»
۶۵	اعنات
۶۵	لزوم مالایلم
۶۵	مزدوج
۶۵	متلون
۶۵	ارسال المثل
۶۶	لغز
۶۶	مطلع ذوقافیتین
۶۶	تجاهل العارف
۶۷	سؤال و جواب
۶۷	موشح
۶۷	ملمع
۶۷	معما
۶۸	تضمین
۶۸	مبالغه (تبلیغ، اغراق، غلو)
۶۹	جمع، تفریق، تقسیم
۷۰	تفسیر



۷۰	کلام جامع
۷۱	حسن مخلص
۷۱	تزلزل
۷۱	ابداع
۷۱	تعجب
۷۱	طرد و عکس
۷۲	مکرر
۷۲	حسن طلب و حسن مقطع
۷۲	۱- تاریخ
۷۲	تلمیح
۷۳	دشواری فهم تلمیحات در اشعار مسلمانان
۷۵	تصحیف
۷۵	هجو و جواب
۷۶	رعایت رسم و سنت در آوردن تشبیهات و استعارات
۷۷	رعایت رسم و سنت خاصیت اصلی شعر اسلامی است
۷۷	اساس نقد شعر موضوع و اسلوب آنست
۷۸	ابن خلدون و نظر وی درباره سبک
۷۹	محدود بودن اسلوبهای نظم و نثر فارسی به سنتها و مواضع شعری قدیم
۸۰	تصنع از خواص ذاتی اسلوبهای ادبی فارسی نیست
۸۰	فصل دوم عصر غزنوی تا وفات سلطان محمود
۸۰	اشاره
۸۰	اوضاع ایران در اواخر قرن دهم میلادی
۸۰	اصل ایرانی بویهیان، سامانیان و زیاریان
۸۱	پیشرفت نسبی فرهنگ در خراسان و طبرستان و نواحی جنوبی ایران

۸۲	سلطان محمود غزنوی
۸۴	ابن سینا از چنگ سلطان محمود می‌گریزد
۸۵	ابو ریحان بیرونی و سلطان محمود غزنوی
۸۵	ابو الفتح بستی
۸۶	حمایت مردان علم و ادب
۸۶	ابو منصور ثعالبی
۸۶	ابو ریحان بیرونی
۸۷	مراکز چهارگانه فرهنگ در ایران بجز غزنه
۸۸	صاحب بن عباد
۸۸	شمس المعالی
۸۸	اخلاق سلطان محمود و القاب او
۸۹	ابو ریحان بیرونی
۸۹	ابن سینا
۸۹	شرحی مختصر از زندگانی ابن سینا
۹۱	اشعار فارسی ابن سینا
۹۱	رباعیات منسوب به خیام
۹۲	قصیده ابن سینا درباره روح به تازی
۹۳	بدیع الزمان همدانی
۹۴	مهیار دیلمی
۹۴	المجوسی پزشک
۹۸	عنصری
۹۹	عسجدی
۹۹	فرخی
۱۰۱	فردوسی

- ۱۰۱ ..... اشاره
- ۱۰۴ ..... شرحی که در لباب الالباب و تاریخ گزیده آمده است
- ۱۰۴ ..... شرحی که در چهارمقاله آمده است
- ۱۰۹ ..... روایت دولتشاه
- ۱۱۰ ..... دلایلی که از خود شاهنامه بدست می‌آید
- ۱۱۰ ..... اشاره
- ۱۱۱ ..... آثار فردوسی
- ۱۱۱ ..... شاهنامه
- ۱۱۱ ..... اشاره
- ۱۱۲ ..... علل مقبولیت شاهنامه
- ۱۱۴ ..... اشعار عاشقانه فردوسی
- ۱۱۴ ..... یوسف و زلیخای فردوسی
- ۱۱۵ ..... اسدی بزرگ
- ۱۱۵ ..... داستانهای دولتشاه
- ۱۱۶ ..... مناظره
- ۱۱۶ ..... مناظره روز و شب
- ۱۱۷ ..... ابو الفرج سگزی
- ۱۱۸ ..... منوچهری
- ۱۱۹ ..... قصیده شمع
- ۱۱۹ ..... غضائری رازی
- ۱۱۹ ..... بهرامی سرخسی
- ۱۲۰ ..... شاعران دیگر این عصر
- ۱۲۰ ..... زینتی
- ۱۲۰ ..... بندار رازی

۱۲۲	کسانی
۱۲۴	فصل سوم آغاز عصر سلجوقی
۱۲۴	اشاره
۱۲۵	اصل سلاجقه
۱۲۶	فاطمیان، دشمنان خلافت بغداد
۱۲۶	انقراض دودمان غزنوی
۱۲۷	خاندان بویهیان
۱۲۷	مهاجرت ترکان سلجوقی بسوی جنوب
۱۲۸	مسعود و سلاجقه
۱۲۸	تأسیس دولت سلجوقی
۱۲۸	شناختن خلیفه طغرل را به شاهی
۱۲۹	مرگ طغرل
۱۲۹	جلوس الب ارسلان
۱۲۹	قتل کندی
۱۳۰	نظام الملک «۱»
۱۳۰	الب ارسلان
۱۳۱	کارهای الب ارسلان
۱۳۲	گرفتار شدن رومانوس چهارم
۱۳۳	سخنان الب ارسلان در وقت مرگ
۱۳۳	جلوس ملکشاه
۱۳۴	بسط قدرت و عظمت دولت ملکشاه
۱۳۵	برگشتن اقبال خواجه نظام الملک
۱۳۶	قتل نظام الملک
۱۳۸	مرگ ملکشاه

- داستان نظام الملک و حسن صباح و عمر خیام (سه یار دبستانی) ..... ۱۳۹
- مشکلاتی که از لحاظ تاریخ در میان است ..... ۱۳۹
- قدیمترین مأخذ مربوط به این افسانه ..... ۱۴۰
- اصل و منشاء حشاشین ..... ۱۴۱
- شیعه ..... ۱۴۱
- فرقه‌های مذهب شیعه: سبعیه و اثنی عشریه ..... ۱۴۱
- مقتصد و غلات ..... ۱۴۱
- اسماعیلیان ..... ۱۴۲
- سلسله فاطمی ..... ۱۴۲
- عقاید اسماعیلیه ..... ۱۴۲
- المستنصر - خلیفه هشتم فاطمی ..... ۱۴۳
- ناصر خسرو ..... ۱۴۴
- سایر قلاع حشاشین در ایران ..... ۱۴۷
- اصل کلمه حشاشین ..... ۱۴۷
- بدنامی حشیش ..... ۱۴۸
- درجات و مراتب حشاشین ..... ۱۴۸
- شرح مارکوپولو ..... ۱۴۹
- اطاعت کورکورانه فدائیان ..... ۱۵۰
- ناصر خسرو ..... ۱۵۲
- فصل چهارم ادبیات در اوائل عصر سلجوقی ..... ۱۵۲
- اشاره ..... ۱۵۲
- سیاستنامه نظام الملک ..... ۱۵۲
- ناصر خسرو ..... ۱۵۶
- داستان بی‌اساس دیگر ..... ۱۵۷

- آنچه از آثار ناصر خسرو باقی است ..... ۱۵۷
- سفرنامه ..... ۱۵۸
- ناصر خسرو در مصر ..... ۱۵۸
- ناصر خسرو نام دو کس نبوده است ..... ۱۵۹
- مطالعه دیوان ناصر خسرو ..... ۱۶۰
- طرز بیان ..... ۱۶۱
- جاهائی که در دیوان ناصر خسرو ذکر شده است ..... ۱۶۱
- اشخاصی که در دیوان ناصر خسرو ذکر شده‌اند ..... ۱۶۲
- اشاره به مذاهب دیگر ..... ۱۶۳
- اشاراتی به حیات شاعر ..... ۱۶۴
- عقاید دینی ..... ۱۶۴
- اشعار کفرآمیز منسوب به ناصر خسرو ..... ۱۶۸
- بقیه آثار ناصر خسرو ..... ۱۷۰
- روشنائی‌نامه ..... ۱۷۰
- چهار شاعر رباعی‌گوی این عصر ..... ۱۷۱
- عمر خیام ..... ۱۷۱
- تحقیقات جدید درباره زندگانی عمر خیام ..... ۱۷۳
- مرصاد العباد ..... ۱۷۴
- تاریخ الحکماء قفطی ..... ۱۷۴
- نزهة الارواح ..... ۱۷۵
- آثار البلاد قزوینی ..... ۱۷۶
- اخلاق عمر خیام، چنانکه از آثار قرن سیزدهم میلادی برمی‌آید ..... ۱۷۶
- جامع التواریخ ..... ۱۷۶
- فردوس التواریخ ..... ۱۷۷

۱۷۸	تاریخ الفی
۱۷۹	ادبیات خیامی
۱۸۰	رباعیات سرگردان
۱۸۲	بابا طاهر عربان همدانی
۱۸۳	ابو سعید ابی الخیر
۱۸۳	فراوانی مآخذ درباره حیات ابو سعید
۱۸۷	شیخ عبد الله انصاری
۱۸۷	رباعی
۱۸۷	رباعی
۱۸۸	قطران تبریزی
۱۸۹	اسدی طوسی (کوچک)
۱۸۹	گرشاسبنامه
۱۸۹	لغت فرس
۱۹۰	فخر الدین اسعد گرگانی
۱۹۱	وامق و عذرا
۱۹۲	قابوسنامه
۱۹۲	مطالب قابوسنامه
۱۹۵	اشعار قابوسنامه
۱۹۵	کسانی که نامشان در قابوسنامه آمده است
۱۹۵	سبک قابوسنامه
۱۹۶	عقاید نویسنده درباره آداب سلوک اجتماعی
۱۹۶	سخنان وی درباره آداب زندگی اجتماعی
۱۹۷	نمونه‌ای از قابوسنامه
۱۹۸	باب نهم در پیری و جوانی

- تألیفات منثور دیگر در این عصر ..... ۱۹۹
- ماوردی ..... ۲۰۰
- ابو العلاء معری ..... ۲۰۰
- غزالی ..... ۲۰۲
- فهرست راهنما ..... ۲۰۴
- جلد دوم ..... ۲۲۳
- گفتاری از مترجم کتاب ..... ۲۲۳
- فصل پنجم عصر سنجر و برادرانش ۴۸۵-۵۵۲ ق- ۱۰۹۲-۱۱۵۷ م ..... ۲۲۴
- اشاره ..... ۲۲۴
- رقبای سلجوقیان ..... ۲۲۴
- سیمای ادبیات و دانش این عصر ..... ۲۲۴
- سلطنت محمود بن ملکشاه ..... ۲۲۵
- سلطنت برکیارق بن ملکشاه ..... ۲۲۶
- سلطنت ملکشاه دوم پسر برکیارق ..... ۲۲۶
- سلطنت محمد بن ملکشاه ..... ۲۲۶
- سلطنت محمود بن محمد بن ملکشاه ..... ۲۲۶
- پادشاهی سنجر ..... ۲۲۷
- سلجوقیان کرمان ..... ۲۲۷
- خلفای عباسی معاصر ..... ۲۲۷
- غوریان و غزنویان ..... ۲۲۸
- خوارزمشاهیان ..... ۲۲۹
- چهار شاعر که مخصوصا با سنجر و اتسز مربوطند ..... ۲۲۹
- معزی ملک الشعراى سنجر ..... ۲۲۹
- ادیب صابر ..... ۲۲۹



- ۲۳۰ ..... انوری و رشید الدین وطواط
- ۲۳۰ ..... اسمعیلیان الموت یا ملاحظه (حشاشین)
- ۲۳۱ ..... موفقیت‌های ملاحظه
- ۲۳۱ ..... حادثه مهمی در تاریخ ملاحظه اصفهان
- ۲۳۲ ..... ابن عطاش
- ۲۳۳ ..... تاریخ ادبی این عصر
- ۲۳۳ ..... شاعران پارسی‌گوی
- ۲۳۳ ..... سنایی
- ۲۳۴ ..... حدیقه الحقیقه
- ۲۳۴ ..... در باب جماعت کوران و کیفیت دیدن فیل
- ۲۳۶ ..... ازرقی
- ۲۳۶ ..... مسعود سعد سلمان
- ۲۳۷ ..... ابو طاهر خاتونی
- ۲۳۸ ..... معزی
- ۲۳۹ ..... رشید الدین وطواط
- ۲۴۰ ..... ادیب صابر بن اسمعیل
- ۲۴۰ ..... عمیق بخارایی و رشیدی
- ۲۴۱ ..... نظامی عروضی سمرقندی
- ۲۴۳ ..... عبد الواسع جبلی
- ۲۴۳ ..... سوزنی
- ۲۴۴ ..... شعرای متوسط این عصر
- ۲۴۴ ..... مهستی
- ۲۴۵ ..... فرید کاتب، عماد زوزنی و حسن غزنوی
- ۲۴۵ ..... انوری، خاقانی، نظامی و ظهیر فاریابی

- ۲۴۵ ..... آثار نثر فارسی
- ۲۴۵ ..... ذخیره خوارزمشاهی
- ۲۴۵ ..... مقامات حمیدی
- ۲۴۶ ..... کلیله و دمنه نصر الله بن حمید
- ۲۴۸ ..... آثار عربی مهم که در این عصر تألیف شده است
- ۲۴۸ ..... زوزنی
- ۲۴۸ ..... تبریزی
- ۲۴۸ ..... غزالی
- ۲۴۸ ..... رویانی
- ۲۴۹ ..... طغرایبی
- ۲۴۹ ..... حریری
- ۲۴۹ ..... الفراء البغوی
- ۲۴۹ ..... میدانی
- ۲۴۹ ..... ابن عبدون
- ۲۴۹ ..... زمخشری
- ۲۴۹ ..... جوالیقی
- ۲۴۹ ..... شهرستانی
- ۲۴۹ ..... نسفی
- ۲۴۹ ..... طوسی و طبرسی
- ۲۵۰ ..... باخرزی
- ۲۵۰ ..... رویانی
- ۲۵۱ ..... حریری
- ۲۵۱ ..... انوشیروان بن خالد
- ۲۵۲ ..... زمخشری

- ۲۵۲ ..... شهرستانی
- ۲۵۳ ..... فصل ششم چهار شاعر بزرگ آخر قرن ششم هجری (- دوازدهم میلادی) انوری، خاقانی، نظامی گنجوی و ظهیر فاریابی
- ۲۵۳ ..... اشاره
- ۲۵۳ ..... انوری
- ۲۵۴ ..... رساله ژوکوفسکی درباره انوری
- ۲۵۵ ..... ماخذ/ مؤلف/ سال تالیف /ه /م / سال وفات انوری /ه / م
- ۲۶۲ ..... خاقانی
- ۲۶۳ ..... ابو العالی گنجوی
- ۲۶۶ ..... نظامی گنجوی
- ۲۶۷ ..... مخزن الاسرار
- ۲۶۸ ..... خسرو و شیرین
- ۲۶۹ ..... لیلی و مجنون
- ۲۷۰ ..... هفت پیکر
- ۲۷۱ ..... اسکندر نامه
- ۲۷۱ ..... ظهیر الدین فاریابی
- ۲۷۲ ..... ممدوحان فاریابی
- ۲۷۶ ..... فصل هفتم امپراطوری خوارزم و حمله مغول، تا سقوط بغداد و انقراض خلافت
- ۲۷۶ ..... اشاره
- ۲۷۷ ..... ذکر در آمدن تاتار در شهرهای اسلام
- ۲۸۷ ..... سلطنت اوگتای
- ۲۸۷ ..... سلطنت کیوک
- ۲۸۸ ..... سلطنت منگو
- ۲۸۸ ..... هلاکو
- ۲۸۸ ..... بازگشت به تاریخ ملاحظه

- ۲۹۳ ..... فصل هشتم نویسندگان دوره اول مغول (۶۰۰-۶۶۰ ق-۱۲۰۳-۱۲۶۲ م)
- ۲۹۳ ..... اشاره
- ۲۹۴ ..... ابن اثیر
- ۲۹۴ ..... ابن العبری
- ۲۹۵ ..... منہاج سراج
- ۲۹۵ ..... المکین
- ۲۹۵ ..... نویسندگان تواریخ خاص و زندگینامه نگاران
- ۲۹۶ ..... جرباذقانی
- ۲۹۶ ..... فتح بنداری
- ۲۹۶ ..... عطا ملک جوینی
- ۲۹۷ ..... احمد نسوی
- ۲۹۷ ..... ابن خلکان
- ۲۹۷ ..... زندگینامه نگاران طبقات خاص
- ۲۹۷ ..... اشاره
- ۲۹۸ ..... قفطی
- ۲۹۸ ..... ابن ابی اصیبعه
- ۲۹۹ ..... محمد عوفی
- ۳۰۰ ..... تواریخ محلی
- ۳۰۰ ..... ابن اسفندیار
- ۳۰۰ ..... دبیشی
- ۳۰۰ ..... جغرافیا و سفرنامه‌ها
- ۳۰۰ ..... یاقوت
- ۳۰۱ ..... قزوینی
- ۳۰۱ ..... ابن جبیر

- ۳۰۲ ..... فلاسفه
- ۳۰۲ ..... اشاره
- ۳۰۲ ..... فخر الدین رازی
- ۳۰۲ ..... نصیر الدین طوسی
- ۳۰۳ ..... چغمینی
- ۳۰۳ ..... ابن میمون
- ۳۰۳ ..... البونی
- ۳۰۳ ..... ابن بیطار
- ۳۰۳ ..... التیفاشی
- ۳۰۳ ..... عز الدین زنجانی
- ۳۰۳ ..... جمال قرشی
- ۳۰۳ ..... ابن حاجب
- ۳۰۴ ..... مطرزی
- ۳۰۴ ..... ضیاء الدین بن اثیر
- ۳۰۴ ..... مجد الدین بن اثیر
- ۳۰۴ ..... بیضاوی
- ۳۰۴ ..... یاقوت مستعصمی
- ۳۰۴ ..... ابو نصر فراهی
- ۳۰۴ ..... شمس قیس
- ۳۰۵ ..... مرزبان‌نامه
- ۳۰۵ ..... عرفا و متصوفه
- ۳۰۵ ..... اشاره
- ۳۰۵ ..... روزبهان
- ۳۰۶ ..... نجم الدین کبری

- ۳۰۷ ..... مجد الدین بغدادی
- ۳۰۷ ..... سعد الدین حموی
- ۳۰۷ ..... نجم الدین دایه
- ۳۰۷ ..... شهاب الدین سهروردی
- ۳۰۸ ..... شهاب الدین مقتول
- ۳۰۸ ..... شیخ محی الدین ابن العربی
- ۳۱۰ ..... عمر بن الفارض
- ۳۱۱ ..... فصل نهم فرید الدین عطار، جلال الدین رومی، سعدی، و برخی شعرای دیگر این عصر - سه شاعر بزرگ ایران
- ۳۱۱ ..... اشاره
- ۳۱۱ ..... فرید الدین عطار
- ۳۱۲ ..... شرح حال شیخ عطار
- ۳۱۲ ..... تاریخ وفات عطار
- ۳۱۳ ..... افسانه‌های مربوط به عطار
- ۳۱۳ ..... حوزه محدود ملاحظات فعلی
- ۳۱۴ ..... منطق الطیر
- ۳۱۴ ..... عذر مرغان
- ۳۱۴ ..... عزیمت مرغان
- ۳۱۵ ..... جلال الدین رومی
- ۳۱۵ ..... خانواده او
- ۳۱۵ ..... شمس تبریزی
- ۳۱۶ ..... مولوی یا درویشان «رقاص»
- ۳۱۷ ..... معجزات منسوب به جلال الدین
- ۳۱۷ ..... دیوان شمس تبریزی
- ۳۱۷ ..... مقام و ارزش مثنوی

- ۳۱۸ ..... ترجمه انگلیسی آثار جلال الدین
- ۳۱۸ ..... ترجمه از مثنوی
- ۳۱۹ ..... دیوان شمس تبریزی
- ۳۱۹ ..... ترجمه نیکلسن از دو غزل دیوان شمس. این اولیست:
- ۳۱۹ ..... سعدی شیرازی
- ۳۱۹ ..... اشاره
- ۳۲۰ ..... خصوصیات زندگی سعدی
- ۳۲۰ ..... تحصیلات و سفرهای سعدی
- ۳۲۱ ..... مرحله دوم
- ۳۲۱ ..... مرحله سوم
- ۳۲۲ ..... سعدی در مقام معلم اخلاق
- ۳۲۲ ..... جامعیت سعدی
- ۳۲۲ ..... آثار سعدی
- ۳۲۳ ..... سعدی زبان‌دان
- ۳۲۳ ..... قصاید سعدی
- ۳۲۳ ..... غزلیات سعدی
- ۳۲۴ ..... اشعار سعدی که در گلستان و در اشعار حافظ نقل شده
- ۳۲۵ ..... شعرای متوسط این عصر
- ۳۲۵ ..... اشاره
- ۳۲۵ ..... شرف الدین شفروه
- ۳۲۵ ..... کمال الدین اسمعیل
- ۳۲۶ ..... خاتمه
- ۳۲۶ ..... یادداشتهای و اضافات بر تاریخ ادبی ایران از سنایی تا سعدی نوشته غلام حسین صدری افشار
- ۳۲۷ ..... اشاره

۳۴۸	.....	اضافات
۳۴۸	.....	داستان پردازی
۳۴۸	.....	ملل و نحل
۳۴۹	.....	کتابهای صوفیه
۳۵۰	.....	رسایل و منشآت
۳۵۰	.....	تفسیر
۳۵۱	.....	تواریخ و تراجم
۳۵۱	.....	آثار علمی
۳۵۱	.....	فهرست منابع و مأخذ ترجمه و تعلیقات
۳۵۴	.....	فهرست الفبایی اعلام شامل نامهای کسان، جاها، کتابها، کتابخانهها، فرقه‌ها و ملتها
۳۵۴	.....	الف
۳۶۲	.....	ب
۳۶۴	.....	پ
۳۶۵	.....	ت
۳۶۸	.....	ث
۳۶۸	.....	ج
۳۶۹	.....	چ
۳۷۰	.....	ح
۳۷۱	.....	خ
۳۷۲	.....	د
۳۷۴	.....	ذ
۳۷۴	.....	ر
۳۷۶	.....	ز
۳۷۶	.....	ژ



۳۷۶	.....	س
۳۷۸	.....	ش
۳۸۰	.....	ص
۳۸۱	.....	ط
۳۸۲	.....	ظ
۳۸۲	.....	ع
۳۸۴	.....	غ
۳۸۵	.....	ف
۳۸۶	.....	ق
۳۸۷	.....	ک
۳۸۹	.....	گ
۳۹۰	.....	ل
۳۹۱	.....	م
۳۹۹	.....	و
۳۹۹	.....	ه
۴۰۰	.....	ی
۴۰۱	.....	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی

## مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی: ۱۳۳۱۴۰۴  
 عنوان و نام پدیدآور: تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی/ادوارد براون؛ ترجمه غلامحسین صدری افشار  
 مشخصات نشر: تهران: مروارید، ۱۳۸۶  
 مشخصات ظاهری: ج.  
 یادداشت: چاپ ششم  
 وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرست نویسی (اطلاعات ثبت)

## فهرست فصول کتاب

مقدمه مترجم ۱۲  
 اتحاف ۱  
 دیباچه ۳  
 فصل اول مقدمه و تجدید نظر ۱۰  
 فصل دوم عصر غزنوی، تا مرگ سلطان محمود ۱۲۹  
 فصل سوم اوائل عصر سلجوقی، از ظهور طغرل بیک تا مرگ ملکشاه اصل و منشاء حشاشین ۲۴۱  
 فصل چهارم ادبیات در اوائل عصر سلجوقی نظام الملک و معاصرانش ۳۱۷  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، مقدمه ج ۱، ص: ۴

## مقدمه مترجم

## ادوارد گرانویل براون «۱»

این مستشرق بزرگ در هفتم فوریه سال ۱۸۶۲ در دهکده اولی «۲» (از ایالت کلاسترشر «۳») زاده شد، و پس از تحصیلات ابتدائی و متوسطه، در دانشگاه کمبریج به فراگرفتن علم طب پرداخت، و بسال ۱۸۸۷ درجه دکتری گرفت؛ لکن هرگز به طبابت اشتغال نوزید.

ادوارد براون، بر اثر توجهی که به مشرق زمین یافته بود، بر آن شد که به آموختن زبان ترکی همت گمارد؛ و چون دریافت که وقوف براین زبان موقوف به دانستن فارسی و عربی است. به تحصیل این دو زبان مشغول شد؛ لکن از آن میان به زبان و ادب فارسی دل‌بستگی خاص یافت، و بیشتر اوقات را به مطالعه کتب فارسی و معاشرت با دوستان ایرانی خود صرف می‌کرد.

## سفر به ایران

وی در سال ۱۸۸۷ به ایران سفر کرد، مدت یکسال در شهرهای بزرگ این کشور، چون یزد و کرمان و تهران، اقامت گزید، با طبقات مختلف و فرقه‌های

Edward G. Browne-(۱)

Uley-(۲)

Gloucestershire-(۳)

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، مقدمه ج ۱، ص: ۵

مذهبی آشنا گشت، و آداب و رسوم و چگونگی معیشت مردم این نواحی را از نزدیک مشاهده کرد. این سفر شوق او را به تحقیق در فرهنگ و تمدن ایران افزون کرد، و موجب شد که از آن پس عمر خویش را یکسر در این راه صرف کند. نخستین کتاب او، که به نام سرگذشت یک سیاح «۱» در سال ۱۸۹۱ انتشار یافت، شرح مشاهدات او در ایران است. وی این کتاب را بار دیگر به نام یکسال در میان ایرانیان «۲» به طبع رسانید.

براون پس از بازگشت به انگلستان در دانشگاه کمبریج به تعلیم زبان فارسی پرداخت، و در سال ۱۹۰۲ به استادی زبان عربی آن دانشگاه انتخاب گردید، و تا سال ۱۹۲۶، که پایان عمرش بود، بدین سمت باقی بود.

## کارهای سیاسی

ادوارد براون به امور سیاسی و اجتماعی ایران آن زمان نیز توجه خاص داشت. وی در دوران انقلاب مشروطیت (۱۹۰۵-۱۹۱۲) ایرانیانی را که از وطن متواری شده بودند گرد هم جمع کرد، انجمنی بنام انجمن ایران «۳» تشکیل داد، و به پشتیبانی مشروطه‌خواهان برخاست. و از سوی دیگر، در برابر تجاوزات کشورهای بیگانه، با سخنرانیها و مقالات مؤثر خود، مدافع استقلال و حامی حقوق ملت ایران شد.

(۱)-

A Traveller's Narrative; Cambridge University Press, ۱۸۹۱

(۲)-

A year amongst the Persians, A. and c. Black, London ۱۸۹۳

Persia Society-(۳)

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، مقدمه ج ۱، ص: ۶  
شرح مختصری از وقایع اخیر ایران «۱»، انقلاب ایران «۲»، بحران ایران در دسامبر ۱۹۱۱ «۳»، حکومت وحشت در تبریز «۴»، مطبوعات و شعر جدید ایران «۵»، آثاری است که در این باب تألیف کرده است.

## تحقیقات راجع به بایه

تحقیقات او درباره بایه نیز شایسته ذکر است. وی پس از مطالعه کتاب مذاهب و فلسفه در خاورمیانه، تألیف کنت- دو گوینو «۶» که یکی از فصول آن بحث در تاریخ و عقاید این فرقه است، به این موضوع توجه یافت؛ و هنگامی که در ایران بود اطلاعات فراوان در این باب بدست آورد، و سپس به عکا و قبرس سفر کرد و شخصا با میرزا یحیی (صبح ازل) و میرزا حسینعلی (بهاء الله) ملاقات کرد، و به گردآوری رسالات و اسناد و اوراق

(۱)-

A Brief Narrative of Recent Events in Persia; Luzac and co., London ۱۹۰۹

(۲)-

The Persian Revolution of ۱۹۰۵- ۱۹۰۹; Cambridge Univ. press, ۱۹۱۰

(۳)-

The Persian Crisis of Dec. ۱۹۱۱; Cambridge univ. press, ۱۹۱۲

(۴)-

The Reign of Terror at- Tabriz; London, ۱۹۱۲

(۵)-

The Press and Poetry of Modern Persia; Cambridge Univ. press; ۱۹۱۴

(۶)-

Con te de Gobinau; Les Religions et Les Philosophies dans l' Orient Central. تاریخ ادبیات ایران

از فردوسی تا سعدی، مقدمه ج ۱، ص: ۷

مربوط به این طایفه مشغول شد.

از کتبی که در این باب منتشر ساخته است، یکی ترجمه مقاله سیاح، تألیف عباس افندی معروف به عبدالبهاء است و دیگری ترجمه تاریخ جدید تألیف میرزا حسین همدانی.

کتاب اول در سال ۱۸۹۱، و کتاب دوم در ۱۸۹۳ انتشار یافت.

وی علاوه بر این دو ترجمه، متن مقاله سیاح، و «نقطه الکاف» حاجی میرزا جانی کاشانی (از معاصرین باب) را نیز طبع و نشر کرده است. این کتابها دارای حواشی و مقدمه‌هایی می‌باشند که از لحاظ تحقیقات تاریخی حائز اهمیت بسیارند؛ و از جمله مقالاتی که در این باره، در مجله انجمن سلطنتی آسیائی

( J. R. A. S )

منتشر ساخته است، اینها را ذکر می‌کنیم:

- بایان ایران- بحثی در تاریخ، ادبیات، و عقاید این فرقه، جلد ۲۱- سال ۱۸۸۹  
 فهرست و شرح ۲۷ نسخه خطی مربوط به بابیه، جلد ۲۴- سال ۱۸۹۲  
 خاطراتی از شورش بایان زنجان در سال ۱۸۵۰- ترجمه از فارسی، جلد ۲۹، ۱۸۹۷

### تحقیقات و تألیفات ادبی

پرازشترین کارهای این مستشرق ایران‌دوست تألیفات و تحقیقات ادبی اوست. تاریخ ادبیات ایران، که حاصل سی سال کوشش و تحقیق و مطالعه است، در چهار جلد بزرگ، بدین ترتیب انتشار یافت:  
 جلد اول- از قدیمترین ایام تا عصر فردوسی (۱۹۰۲) «۱»

(۱)- ترجمه فارسی آن در سال ۱۳۳۳ شمسی، بقلم آقای علی پاشا صالح، با حواشی و تعلیقات کامل انتشار یافت.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، مقدمه ج ۱، ص: ۸

جلد دوم- از فردوسی تا سعدی (۱۹۰۶) «۱»

جلد سوم- عصر استیلای تاتار و مغول (۱۹۲۰) «۲»

جلد چهارم- دورانهای جدید (۱۹۲۴) «۳»

برای بیان ارزش و اهمیت این کتاب بزرگ بهتر است که قول مرحوم محمد قزوینی را نقل کنیم:

«... این کتاب مهم در خصوص ادبیات زبان ما نه تنها در اروپا در باب خود یگانه و منحصر بفرد است و هیچکس از مستشرقین قبل از او مثل آن یا قریب به آن تألیف ننموده است، بلکه ما بین خود فارسی زبانان، چنانکه همه کس می‌دانند، تاکنون هیچ چنین کتابی با این نظم و ترتیب عجیب و با این بسط و تفصیل، حاوی اینهمه اطلاعات مهمه نادره که نتیجه سی و چهل سال زحمت و تتبع، آنهم از مثل یک چنان علامه ذوفنون عالم به السنه مختلفه‌ای است، اصلاً و ابتدا به عرصه ظهور نیامده است؛ و اصلاً این نوع تألیفات متنوع محیط، که در آن واحد هم تاریخ است، هم رجال، و هم ادبیات، و هم تذکره الشعراء، و هم معجم الادباء، و هم منتخب الاشعار و هم جامع الحکایات و هزار مزایا و محاسن دیگر، ما بین ما تاکنون مرسوم نبوده است؛ و البته شایسته است که این کتاب با اندکی جرح و تعدیل به فارسی ترجمه شود و در میان ایرانیان منتشر گردد تا نمونه‌ای از وضع تاریخ ادبیات نویسی به طرز اروپا به دست مردم بیاید.»

دیگر از آثار ادبی او ترجمه خلاصه تاریخ طبرستان

(۱)- کتاب حاضر

(۲)- ترجمه فارسی آن در سال ۱۳۲۷ شمسی، بقلم آقای علی اصغر حکمت، با حواشی مفصل انتشار یافت.

(۳)- مرحوم رشید یاسمی آن را ترجمه و تلخیص کرده و در سال ۱۳۱۶ بطبع رسانیده است. شایسته است که این جلد بار دیگر به نحو کامل ترجمه شود.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، مقدمه ج ۱، ص: ۹

(۱۹۰۵)، تصحیح تذکره الشعراء (۱۹۰۱)، تصحیح جلد دوم لباب الالباب (۱۹۰۶)، ترجمه چهار مقاله (۱۸۹۹)، طبع و ترجمه تاریخ گزیده (۱۹۱۰ و ۱۹۱۲)، و طب عربی (۱۹۲۰) است. از مقالات بسیار او نیز، که در مجله انجمن سلطنتی آسیائی انتشار یافته است، اینها را باید ذکر کرد:

وصف یک نسخه قدیمی تفسیر قرآن- جلد ۲۶، سال ۱۸۹۴ ملاحظاتی درباره اشعار لهجه‌های محلی ایران- جلد ۲۷، سال ۱۸۹۵

ملاحظاتی درباره نوشته‌ها و عقاید حروفیه- جلد ۳۰، سال ۱۸۹۸

مآخذ دولتشاه- جلد ۳۱، سال ۱۸۹۹

کشف حقایق بیشتری درباره عمر خیام- جلد ۳۱، سال ۱۸۹۹

شرحی درباره نهایتاً الأرب فی اخبار الفرس و العرب، جلد ۳۲، سال ۱۹۰۰

شرح احوال شعراء ایران در تاریخ گزیده- جلد ۳۲ و ۳۳، ۱۹۰۰- ۱۹۰۱

وصف یک نسخه نادر از تاریخ اصفهان- جلد ۳۳، سال ۱۹۰۱

وصف یک نسخه نادر از تاریخ سلاجقه- جلد ۳۴، سال ۱۹۰۲

ملاحظاتی درباره مطالب تاریخ جهانگشا- جلد ۳۶، سال ۱۹۰۴

ناصر خسرو، شاعر، سیاح، داعی- جلد ۳۷، سال ۱۹۰۵

چند نکته دیگر درباره نوشته‌های حروفیه و رابطه آنان با تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، مقدمه ج ۱، ص: ۱۰

### مقدمه

سلسله بکاشیه جلد ۳۹ سال ۱۹۰۷

آثار قلمی ادوارد براون بمراتب بیش از اینهاست، و برای آگاهی به مشخصات همه آنها باید به فهرستی که خود از آثار خویش فراهم کرده است رجوع کرد. مقصود ما تنها آن بود که در آغاز این کتاب ذکر مختصری از احوال و آثار مؤلف آن آورده باشیم؛ و بیش از این در اینجا مجال سخن نیست، خاصه بدانجهت که چندتن از دانشمندان ایرانی در این باره مقالاتی جامع نگاشته‌اند و خوانندگان پارسی‌زبان، اگر خواهان آگاهی بیشتری باشند، باید به مقاله مرحوم محمد قزوینی در بیست مقاله، مقاله آقای مجتبی مینوی در مجله روزگار نو (جلد ۱ شماره ۲- پائیز ۱۹۴۱)، مقدمه آقای علی اصغر حکمت بر ترجمه جلد سوم (از سعدی تا جامی) مقدمه آقای علی پاشا صالح بر ترجمه جلد اول این کتاب، و سایر منابعی که آقای صالح در صفحه ۷ و ۸ مقدمه خود ذکر کرده است، رجوع کنند.

### \*\*\* این کتاب

این کتاب ترجمه نیمه نخست از جلد دوم تاریخ ادبیات ایران، تألیف ادوارد براون است که مشتمل است بر شرح احوال مردان علم و ادب، ذکر آثار ادبی، و بیان سیر افکار و عقاید در ایران عصر غزنوی و سلجوقی. نیمه دوم این تألیف نیز قریباً طبع و نشر خواهد شد.

اکنون نزدیک شصت سال از زمان تألیف این کتاب می‌گذرد، و در این مدت نسخ خطی بسیار در کتابخانه‌های جهان پیدا شده، کتب و رسالات فراوان طبع و نشر گشته، و در باب مطالبی که در اینجا مورد

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، مقدمه ج ۱، ص: ۱۱

بحث واقع شده است، تحقیقات و مطالعات دقیق انجام گرفته است؛ از اینرو واجب دیدم که نقائص و کاستیهای تألیف حاضر را، با توجه به تازه‌ترین پژوهشها، اصلاح و جبران کنم؛ اما در هیچ‌جای متن حذف و تغییری راه نداده، و همه اینگونه توضیحات و اصلاحات را در حواشی گذارده‌ام. در پایان (پایان نیمه دوم) نیز فصلی را به ذکر کتب و رسالات و شخصیت‌های علمی و ادبی این عصر، که از این کتاب فوت شده‌اند، اختصاص خواهم داد. فهرست اعلام و اصطلاحات نیز در پایان نیمه دوم خواهد آمد.

\*\*\* علامات اختصاری، در متن و حواشی، بدین‌قرار است:

ف- مؤلف

م- مترجم

م- سال میلادی

ه- سال هجری

ج- جلد

ش- شماره

س- سال

ر. ک- رجوع کنید به ...

\*\*\* در پایان این مقال بر خود واجب می‌دانم که از الطاف محقق ارجمند، آقای مجتبی مینوی، که مقداری از یادداشتهای پرارزش خود را، با عکس بعضی از نسخ خطی نادر، بیدریغ در اختیارم گذاردند، و نیز از دوست دانشمند، آقای مصطفی مقربی، که اوراق

این کتاب را در حین چاپ از نظر گذرانده و نکاتی را یادآور

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، مقدمه ج ۱، ص: ۱۲

شده‌اند، صمیمانه سپاسگزاری کنم. از صاحب‌نظران نیز خواستارم که اگر در ترجمه یا در حواشی خطائی دیدند نگارنده را باخبر گردانند تا اگر طبع دیگری اتفاق افتاد، آن خطا برطرف گردد.

فتح الله مجتبیائی تهران- ۱/۱۰/۱۳۴۱

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱

### اتحاف

ای نور چشم من،

گرچه این کتاب هرگز درخور آن نیست که در پیش قدمهای عزیز تو افتد اما به گمان من، کیمیائی که هنوز اثربخش است اگر اراده کند، این مس را زر تواند کرد، و هنرهای آن را بزرگ تواند ساخت، و کاستیهایش را نادیده تواند گرفت. آیا فراموش توانم کرد که چسان، در آن هنگام که این کار به پایان خود نزدیک می‌شد بخت فرخنده مرا رخصت داد تا لحظه‌های کمیاب پرستشی را که پنهان داشتنش ممکن نبود، و فرصتهای کوتاه عشق‌ورزیدنی را که نیمه‌آشکار بود، و روزهای دراز امیدی را که دیر می‌پایید، و ساعتهای شادکامی را در هم بیامیزم و سعادت بی بدین کمال و بزرگی پدید آورم؟ اکنون، ای عزیزتر از جان، آمده‌ام تا از بهر کتاب خود فخر و شرفی بزرگ چون نام تو را، خواستار شوم.

ا. گ. ب.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳

### دیباچه

این کتاب ادامه تألیفی است که چهار سال قبل در همین سلسله انتشار یافت؛ و تاریخ ادبیات ایران را، از آغاز قرن یازدهم میلادی (قرن پنجم هجری) تا میانه قرن سیزدهم (هفتم هجری) شامل می‌گردد. این دوره، گرچه به نسبت کوتاه است، اکثر شاعران و نویسندگان بزرگ ایران را دربردارد؛ و گمان دارم که هیچیک از نقادان صاحب‌نظر بر من خرده نخواهد گرفت که چرا در این باب به تفصیل جزئیات پرداخته‌ام. اگر کاری که در آغاز منظور بوده است انجام پذیرد، و مباحث این تاریخ تا عصر حاضر ادامه یابد، شش قرن و نیم باقی را می‌توان بنحو شایسته در مجلدی به همین اندازه مورد بحث و تحقیق قرار داد. اکنون که این کتاب به طبع رسیده است، من خود نقایص آن را به خوبی احساس می‌کنم. علت پیدایش این نقصها بیشتر آنست که اکثر بخشها در ایام تعطیل نوشته شده و غالباً میان اتمام یک فصل و شروع فصل بعد دو ماه یا بیشتر فاصله افتاده است. در اوضاع کنونی، دانشگاه کمبریج برای کار منظم و مداوم و آرام هیچ مناسب نیست، و هرچند که منابع و مآخذی که برای چنین تألیفی واجب است در آنجا گرد آمده، اما فراغت خاطر و راحت خیال را باید در جای دیگر جستجو کرد؛ چنانکه صائب فرماید:

شکوفه با ثمر هرگز نگردد جمع در یکجامحال است آنکه باهم نعمت و دندان شود پیدا در نتیجه این حال، چنانکه خود خوب آگاهم، نه تنها گاه بگاه تکرارات بیهوده وحدت کتاب را برهم زده است، بلکه نوعی

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴

عدم ارتباط و ناهماهنگی نیز در آن راه یافته، و از این حیث خواستار اغماض و بخشایش خوانندگانم. اما از سوی دیگر سعی من بر آن بوده است که در سراسر کتاب از منابع اصلی سود جویم و آرائی تازه و مستقل اظهار کنم. در این باب از چند کتاب نادر فائده برده‌ام، که استادان پیشین من یا هیچ بدانها دسترس نداشته‌اند، و یا چنانکه شایسته است در آنها تحقیق نکرده‌اند. از آن جمله باید بویژه این چند کتاب را ذکر کنم: چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی، لباب الالباب محمد عوفی، معجم «۱» شمس قیس، یادداشتهای خودم بر کتاب راحت الصدور راوندی، جهانگشای عطا ملک جوینی، جامع التواریخ رشید الدین فضل الله، و چند کتاب دیگر.

من بدین کار دلبستگی تمام داشته‌ام و از دل و جان در آن کوشیده‌ام، و ای کاش می‌توانستم که از پریشانی حواس نیز آسوده و درامان باشم. تمدن اسلام و فرهنگ ایران و عرب در نظر من بس ارجمند است و آن را ستایش می‌کنم؛ و خاصه در این روزگار که مردمان اروپا در شناسائی این تمدن بزرگ به راه خطا افتاده‌اند و در- باره آن آراء ناروا اظهار می‌دارند، بر من واجب است آشکارا به تعظیم و ستایش آن پردازم. چنین بنظر می‌رسد که اروپائیان تمدن را به خود منحصر می‌پندارند، و گمان می‌کنند که مأموریت و وکالت الهی دارند تا نه تنها نظامات سیاسی، بلکه شیوه‌های تفکر خود را نیز بر جهانیان تحمیل کنند. تقریباً سال بسال شماره کشورهای مستقل اسلامی تقلیل می‌یابد و ممالکی چون ایران و ترکیه و عربستان و مراکش و چند ناحیه دیگر، که تاکنون بر قرار خود بوده‌اند هر روز بیش از پیش مورد تهدید دخالت‌های اروپائیان قرار

(۱)- مقصود کتاب المعجم فی معانی اشعار العجم است.

مؤلف کلمه «معجم» را به تشدید ثالث خوانده است، و مرحوم قزوینی آن را به تخفیف صحیح دانسته. رجوع کنید به بحث دقیق مرحوم قزوینی در مقدمه کتاب المعجم. چاپ دانشگاه-صفحات یا وی. م.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۵

می‌گیرند. شک نیست که این کشورها خود نیز بی‌تقصیر نیستند؛ سهل-انگاری و خونسردی آسیائی با شهوت «زمینخواری» و جهانستانی اروپائی درهم آمیخته و اضمحلال آنان را تسریع می‌کند. نابود شدن این کشورها نه تنها در دل تیره مغرب‌زمینان تأثیری بر نمی‌انگیزد، بلکه شادی آور نیز هست؛ زیرا که برای فرزندانشان و سرمایه-هاشان میدانی فراختر باز می‌شود. اما کسان معدودی که شرق و شرقیان را می‌شناسند و به آن سرزمینها و مردمشان دلبستگی دارند، و نیز دریافته‌اند که ما اروپائیان بسبب افکار معنوی گرانقدری که به زندگی معنا و ارزش می‌بخشد تا چه پایه به آنان مدیونیم، می‌دانند که مضمحل ساختن این کشورها خطائی است بزرگ، و چون مرد سبز پوش «۱» کتاب چسترتون چنین احساس می‌کنند که با نابود شدن هریک از این مملکتها، جهان چیزی را از دست می‌دهد که هرگز چیز دیگری بجای آن نتواند آورد. در این باب شاید بحث و استدلال بیفانده باشد؛ زیرا بدان ماند که بر سر این سخن جدال کنیم که آیا

(۱)-The Man in Green داستان کوتاهی است بقلم گیلبرت. ک. چسترتون G. K. Chesterton، نویسنده انگلیسی، (۱۹۳۶-۱۸۷۴). این داستان گفتگوی مفصلی است که میان یکی از زمامداران نیکاراکو Nicaragua (جمهوری کوچکی در آمریکای مرکزی) و یک تن انگلیسی روی می‌دهد. مرد انگلیسی خواهان توسعه کشورهای مشترک المنافع است و معتقد است که پیوستن ملت‌های کوچک به یک قدرت مرکزی بزرگ موجب می‌شود که همه استعدادات فردی رشد کنند و در یک جهت مشترک پیشرفت نمایند.

اما زمامدار نیکاراکوئی با این نظر مخالف است، زیرا که به عقیده او ملت‌های کوچک نیز برای خود فرهنگ و تمدنی دارند که نتیجه کوششها و تجارب آنهاست و از فکر و ذوق و تخیلشان سرچشمه گرفته و دارای ارزش انسانی خاص است. هربار که یکی از اینگونه ملتها به یک قدرت بزرگ بیگانه بیوندد و موجودیت فرهنگی خود را از دست بدهد، بشریت بخشی از اندوخته خود را نابود ساخته و جهان چیزی را که موجود بوده است، معدوم گردانیده. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۶

شایسته‌تر آنست که در باغی تنها یک نوع گیاه سودمند بکاریم یا آنکه چندگونه گل زیبا، که هریک رنگ و بوئی خاص دارد، پرورش دهیم؟ اما هرکس که برآستی دوستدار روح شرق باشد و آن را بدرستی درک کند، باری، اعتراف خواهد کرد که حتی بهترین حکومت‌های اروپائی سرانجام موجب افسردن و نابود شدن آن خواهد گشت؛ و از همین‌رو است که شهرهائی چون قسطنطنیه، دمشق، شیراز، با همه نقصهائی که در آنهاست، از ارزش هنری و فرهنگی و حتی شاید از سرمایه اخلاقی و روحی خاصی بهره‌وراند، که در قاهره و دهلی و الجزیره و تونس اکنون یا زوال یافته و یا در شرف زوال است.

آیا از زخمی که در ششصد و پنجاه سال قبل به دست مغولان بر پیکر اسلام رسید، هنوز خون مرگ جاری است؟ و یا نموداری که ژاپون به جهان عرضه داشت و مدلل ساخت که مردم شرق حتی در زمینه‌های مادی نیز لزوماً کمتر از غریبان نیستند، آیا به رستاخیزی بزرگ خواهد انجامید؟ این بحثی است بسیار دلکش و سودمند، که در اینجا بدان نمی‌توان پرداخت.

من از خواهرم، خانم ا. م. براون E. M. Brown و از دوست و همکارم، آقای ا. ه. مینس E. H. Minns بسیار سپاس-گزارم که تصحیحات چاپی این کتاب را بعهده گرفتند و علاوه بر اصلاحات لفظی، مرا به نکات کلیتر و مهمتری نیز متوجه ساختند.

آقای مینس گذشته از این، نوشته‌های چندتن از مستشرقان بزرگ روسی را نیز برایم ترجمه کرد و من در این کتاب بدانها اشاره کرده‌ام. اگر یاری بزرگوارانه وی نبود مندرجات این کتابها بر من پوشیده می‌ماند. یکی از نکته‌هائی که آقای مینس بر این کتاب گرفت شایسته آنست که در اینجا ذکر شود. به عقیده او شرحی که در فصل اول، درباره ماهیت «بیت»، و قواعد اصلی «تقطیع» و کوتاهی و بلندی «هجاءها» «۱» آمده است برای خواننده‌ای که شرقشناس و صاحب‌نظر نباشد چنانکه باید روشن و قابل فهم نیست.

## (۱)-Syllables

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۷

در مورد اول، چنانکه گفته‌ام، باید توجه داشت که مسلمانان همیشه بیت را واحد شعر می‌دانسته‌اند؛ و از این‌روی، به گمان من، نباید آن را چنانکه در اکثر کتابهای اروپائیان مرسوم است Couplet نامید. دلیل اینکه بیت واحد شعر فارسی است آنست که اگر بییتی از شش «رکن» تشکیل شده باشد «مسدس»، و اگر دارای هشت «رکن» باشد «مثنی» خوانده می‌شود. از سوء حظ، هر بیت شعر، که همیشه در شرق در یک سطر تحریر یا طبع می‌گردد، برحسب معمول چون به حروف لاتینی نقل شود، ناچار باید در دو سطر قرار گیرد، زیرا که طول آن به این حروف بیش از آن خواهد بود که در یک سطر بگنجد. مثلاً بییتی که در اواسط صفحه ۱۵ (متن

انگلیسی) این کتاب به حروف لاتینی نوشته شده و بیت دیگری که سطر ۵ و ۶ صفحه بعد (همان کتاب) را گرفته است، دلیل درستی این سخن تواند بود. دو چیز موجب شده است که خوانندگان اروپائی بیت را با Couplet اشتباه کنند، و به وحدتی که با مفهوم لفظ «بیت» ملازم است توجه نیابند: یکی رسمی که در طبع اشعار فارسی به حروف لاتینی برقرار است؛ و دیگر مقفی بودن دو مصراع اول در غزل و قصیده.

و اما در مورد دوم نیز باید دانست که قواعد تقطیع شعر فارسی بغایت ساده است و برای تشخیص کمیت مصوتها «۲» به دستورنامه عروض نیازی نیست. همه مصوت‌های بلند (که در کلمات ملفوظ و مکتوب یکسان و غیر قابل اشتباه‌اند) البته بلند می‌باشند، و مصوت‌های کوتاه نیز کوتاه‌اند، مگر آنکه دو حرف ساکن در پی آنها بیاید، خواه این دو ساکن به یک واژه متعلق باشند، خواه یکی در آخر یک واژه و دیگری در آغاز واژه بعد بیاید. فهم این نکته‌ها برای کسانی که در ادبیات قدیم یونان و روم دست دارند، بسیار سهل است؛ اما آنچه اکنون خواهیم گفت خاص زبان فارسی است. هر کلمه‌ای که به دو حرف ساکن، یا به یک ساکن (جز «ن» که چون خیشومی است در این شمار نیست) بعد از یک مصوت بلند، ختم شود، در تقطیع چنان است

(۱) - دو سطر شعر را گویند که هموزن و همقافیه باشند. م

(۲) - مقصود کوتاهی و بلندی آنهاست. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۸

که پنداری مصوت کوتاهی به پایان آن افزوده شده است. «۱» این مصوت مفروض (که در شرق به «نیم فته» «۲» موسوم است، و بعضی از نویسندگان فرانسوی نام نامتناسب «اضافه وزنی» *lizafet metrique* بدان داده‌اند) در تلفظ مردم هند واقعا ظاهر می‌شود، و در نزد ایرانیان به تلفظ در نمی‌آید؛ اما در تقطیع باید همیشه ملحوظ شود، مگر وقتی که کلمه بعد از آن به مصوت آغاز گردد. این قاعده در مورد هجاها نیز صادق است.

اکنون با ذکر چند مثال می‌توان نکات بالا را توضیح داد.

کلماتی چون «باد»، «بید»، «بود»، «کار»، «شیر»، «مور» در موقع تقطیع باید «باد»، «بید» و ... محسوب شوند؛ یعنی بدین صورت، و نه «۳». در مورد کلماتی چون «دست»، «بند»، «گرد» نیز چنین است، یعنی در تقطیع باید آنها را چون «دست»، «بند»، «گرد» در نظر گرفت. از اینقرار، الفاظی چون «بادگیر»، «شیرمرد»، «دوربین»، «دستکش» نیز در تقطیع باید «بادگیر»، «شیرمرد»، و «دوربین» و «دستکش» فرض شوند. اما کلماتی چون «جهان»، «نگین»، «درون» در تقطیع بدین صورت‌اند، زیرا به «ن» ختم می‌شوند. پس شعری که در صفحه ۱۶ (متن انگلیسی) آمده است، به بحر رمل مسدس مقصور:

(۱) - این مصوت کوتاه اضافی اگر در پایان بیت یا مصراع واقع شود، به حساب نمی‌آید. ف

(۲) - نمی‌دانم که مؤلف این اصطلاح را در کجا دیده است. در عروض فارسی این حرکت را «مختلس»، یا «مختلسه» و یا «مجهوله» می‌خوانند. ر. ک. المعجم چاپ دانشگاه - ص ۹۳ و ۹۴ - معیار الاشعار چاپ تهران - ص ۱۴ - نفائس الفنون - چاپ جدید تهران ص. ۱۳۲. م

(۳) - این علامت «-» نمودار هجای بلند و این «» نشان هجای کوتاه است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۹

چنین تقطیع می‌شود:

شعر فارسی از لحاظ تقطیع خصوصیات معدود دیگری نیز دارد؛ چنانکه تکه‌جائیه‌ای که به «و» ختم می‌شوند، مانند «تو»، «چو»، «دو» و غیره ممکن است که گاه کوتاه و گاه بلند به حساب آیند. کسره اضافه نیز چنین است. اما تکه‌جای متضمن «و» عطف گاه بلند، گاه کوتاه، و گاه چون حرف ساکنی که مصوتی کوتاه در پی داشته باشد («و» مفتوح) ملحوظ می‌گردد. خواننده‌ای که با نکات بالا آشنائی یافته و ویژگی‌هایی را که برشمردیم دریافته باشد، در تقطیع اشعاری که بدستش می‌افتد عاجز نخواهد ماند.

در آغاز کار، قرار بر این بود که این جلد در اول ماه مه امسال انتشار یابد؛ اما به عللی که ذکرش در اینجا واجب نیست، این کار به تعویق افتاد.

من از این تأخیر متأسفم، و از دوستم، آقای فیشر آنوین Fisher Unwin طلب بخشایش می‌کنم؛ و از اینکه عذر مرا بمهربانی بسیار پذیرفت و آنرا درست و پسندیده شناخت سپاسگزارم.

طبع این کتاب از لحاظ حروفچینی مشکلات بسیار دربرداشته است، و من باید از دقت و توجه بیمانندی که کارگزاران شرکت چاپ آنوین و برادران (وکینگ و لندن) در این کار مبذول داشته‌اند تشکر کنم.

ادوارد. گک. براون - ۱۶ مه ۱۹۰۶

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۰



## فصل اول مقدمه و تجدید نظر

## موضوع این کتاب

پیش از این، در کتابی که به قصد آن تألیف شده بود که هم مقدمه این کتاب بشمار آید، و هم در حد خود استقلال داشته باشد «۱»، درباره تاریخ مردم ایران سخن گفته‌ام؛ و آن تاریخ بیشتر مشتمل بود بر شرح اوضاع فرهنگی و ادبی این کشور، از آغاز پیدایش آن تا اوائل عصر غزنوی، یعنی تا دورانی که در آن (در حدود ۱۰۰۰ میلادی) نبوغ فردوسی طوسی پیروزی نهضت ادبی ایران را - که بیش از یک قرن قبل از وی آغاز شده بود - مسلم ساخت. پس آنچه در این جلد مورد

(۱)-

A Literary History Of Persia from the Earliest Times until Firdowsi London, T. Fisher  
(Unwin, ۱۹۰۲; PP. XIV and ۵۲۱)

ازین پس برای اختصار به‌عنوان «مقدمه» از آن یاد می‌کنیم این نام موضوع و مقصود و چگونگی آن کتاب را بخوبی بیان می‌کند.  
ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۱

بحث است، اصول و مبادی نیست، بلکه تاریخ ادبی ایران است مفهوم محدودتر آن، یعنی ادبیات فارسی (و آن مقدار از تاریخ عمومی و فرهنگی ایران که برای فهم آن واجب است) از آن هنگام که زبان این مردم به‌صورت کنونی درآمد (از دوران استیلای عرب و گروش ایرانیان به دین اسلام، در قرن هفتم میلادی) تا این زمان. این ادبیات بعد از اسلام (که معمولاً در گفتگوی از «ادبیات فارسی» بدان نظر داریم) پس از آنکه اعراب ایرانیان را به اطاعت خود درآوردند و دین اسلام کیش زردشت را برانداخت، بتدریج پیدا شد، و ظهور آن را، تا آنجا که اسناد موجود حاکی است، می‌توان در حدود هزار سال قبل دانست. در طی این مدت زبان فارسی چنان دگرگونی ناچیزی یافته است که فارسی‌زبانان امروز اشعار شاعرانی کهن، چون حنظله بادغیسی (۸۲۰-۸۷۲ م.- ۲۰۵-۲۵۹ ه.) و رودکی (اواخر قرن نهم و اوائل قرن دهم میلادی- اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم هجری) را لا-اقل بدان سهولت درک می‌کنند که انگلیسیان زمان ما آثار شکسپیر Shakespear را. برای دانشجویان زبان فارسی بیفایده نیست که براین حقیقت، چنانکه باید واقف شوند؛ و نیز بدانند که تغییرات این زبان در هزار سال گذشته کمتر از دگرگونی‌هایی است که در سه قرن اخیر در زبان انگلیسی روی داده است. کهن‌ترین آثار ادبی زبان فارسی (در سراسر این کتاب مقصودم از این لفظ زبان پارسی بعد از اسلام است) در حقیقت از لحاظ اسلوب و لغات دارای برخی خصوصیات می‌باشند. بر من هیچ معلوم نیست که در میان محققان پارسی‌شناس ایرانی و غیر ایرانی، آیا کسی هست که بتواند تاریخ تألیف کتابی را که در پانصد سال اخیر نوشته شده و به نام مؤلف و تاریخ تألیف آن اشاره‌ای نرفته باشد، حتی به تقریب تعیین کند.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۲

## موضوع مقدمه این کتاب

آنچه را که درباره تاریخ ایران پیش از اسلام و آغاز اسلام در جای دیگر گفته‌ام در اینجا تکرار نمی‌توانم کرد. این مطلب در «مقدمه» تا بدان زمان باز گفته شد که خلافت پر عظمت عباسیان در بغداد، که در عصر پرشکوه هارون الرشید و فرزندش مأمون (۷۸۶-۸۳۳ م.- ۱۷۰-۲۱۸ ه.) به ذروه اعتلاء خود رسیده بود، روی به انحطاط نهاد. این انحطاط هنگامی آشکار شد که ولایات تابع، بتدریج و یکی پس از دیگری، از زیر تسلط قدرت مرکزی بیرون آمدند؛ و این امر همچنان آهسته و پیوسته ادامه داشت تا سرانجام سپاهیان هلاگوی مغول در ۱۲۵۸ میلادی (۶۵۶ ه.) آخرین ضربت را زدند؛ بغداد غارت شد و آخرین خلیفه حقیقی عباسی بیرحمانه به قتل رسید.

## طرح کلی اصولی که در «مقدمه» مورد بحث قرار گرفته است

درباره مبادی ادبیات فارسی، برای دانشجویانی که بخواهند در حدود معمول مطالعه کنند، همینقدر بسنده است که بدانند که نیای بلافصل فارسی امروز، زبان پهلوی است. پهلوی زبان رسمی ایران در دوره فرمانروایی ساسانیان (۲۲۶-۶۵۱ میلادی)، و تا دو یا سه قرن بعد از آن نیز زبان مذهبی مؤبدان زردشتی بوده است. دکتر ا. و. وست (E. W. West) که شاید بزرگترین محقق اروپایی در این زمینه باشد) مقدار آثاری را که از این زبان باقی مانده است بتقریب برابر توراۃ می‌داند. این نوشته‌ها بیشتر دینی و مربوط به مراسم کیش زردشت می‌باشند. علاوه بر این آثار نوشته‌های دیگری نیز بر روی سنگ و سکه و جواهر باقی مانده است که از نیمه‌های قرن سوم میلادی به بعد ساخته شده‌اند. این زبان پهلوی، که نیای زبان فارسی امروز شمرده می‌شود، خود در اصل زاده

زبان فارسی

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۳

باستان است، که نمونه‌های آن در سنگنبشته‌های تخت جمشید و بیستون و جاهای دیگر، که به فرمان داریوش کبیر و شاهان هخامنشی بعد از وی ساخته شده‌اند، به ما رسیده است. زبان اوستائی (به خط مشهور به زند) که کتب دینی زردشتیان بدان نوشته شده، خواهر پارسی باستان و سانسکریت است، و از اینرو مستقیماً در شمار اجداد پارسی جدید قرار نمی‌گیرد، و نماینده آن امروز پاره‌ای از زبانهای محلی ایران است، و به نظر دارمستر Darmesteter زبان پشتو یا افغانی بازمانده آنست.

مطالب فوق را می‌توان در جدولی بدینسان مرتب ساخت:

۱- پارسی باستان عهد هخامنشی ۵۵۰-۳۳۰ ق. م.

که فقط در کتیبه‌ها باقی مانده است.

اوستائی - که نمونه آن کتاب اوستا است، و کهن‌ترین بخش اوستا گائاهای می‌باشد، که عموماً آنها را به عهد زردشت یا پیروان بلافصل او (شاید در حدود ۶۰۰ ق. م.) متعلق می‌دانند.

۲- لشکرکشی اسکندر (۳۳۳ ق. م.) دوره هرج و مرجی بوجود آورد که پنج قرن و نیم ادامه یافت، و در آن هیچگونه اثر ادبی پدید نیامد. سرانجام ظهور دودمان ساسانی به آن دوران پایان داد.

۳- دودمان ساسانی (۲۲۶-۶۵۱ ب. م.)، که در عهد سلطنت آنان پهلوی زبان رسمی کشور و زبان معابد زردشتی گردید. این زبان فرزند پارسی باستان و پدر فارسی جدید بشمار می‌رود.

۴- استیلا یافتن عرب (۶۴۱-۶۵۱ میلادی) - که در نتیجه آن ملت کثیر ایران به دین اسلام درآمد و زبان تازی عملاً بر پارسی غلبه یافت و زبان رسمی و ادبی کشور گردید.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۴

۵- تجدید حیات ایران - و آن را می‌توان آغاز دوره‌ای دانست که موضوع این کتاب است. این نهضت، که شروع آن در حدود سال ۸۵۰ میلادی (۲۳۶ ه. م.) است، روز بروز قدرت بیشتر می‌گرفت، و هرچه ایران از قید خلافت بغداد که در این زمان رو به ضعف نهاده بود، آزادتر می‌شد و استقلال سیاسی بیشتر می‌یافت، نیرو و تأثیر آن افزونتر می‌گشت.

### تأثیر استیلای عرب در ایران

این بود طرحی مختصر از تاریخ ادبی ایران؛ اما اگر دانشجویی درباره تاریخ پیش از حمله عرب به اطلاعاتی سطحی و مختصر قناعت ورزد، یقیناً به نتایج این حادثه بزرگ بدانگونه بی‌اعتناء نمی‌تواند بود.

گفته پرمغز نلدکه Noldeke را، چنانکه در کتاب پیش نقل کردیم (ص ۶) در اینجا نیز باید تکرار کنیم: «تمدن و فرهنگ یونان هرگز جز با سطح زندگی مردم ایران تماس نیافت، اما دین اعراب و آداب و رسوم آنان تا قلب ایرانیان نفوذ کرد.»

### وضع منحصر بفرد زبان عربی

زبان تازی، به نوعی خاص و بیمانند، زبان یک مذهب بزرگ می‌باشد. برای ما کتاب مقدس، کتاب مقدس است، خواه به زبان اصلی خوانده شود خواه به زبان خود ما. اما قرآن برای مسلمانان چنین نیست. در نظر آنان این قرآن عربی عین گفته خداست؛ وحی صریح است. وقتی که می‌خوانیم: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (بگو، او خدای یکتاست) گوینده خداست، نه پیغمبر؛ از اینرو مسلمانان در وقت نقل قسمتی از کتاب مقدس خود این عبارت را بکار می‌برند: «قال الله تعالی»؛ در صورتیکه اگر احادیث نبوی را نقل کنند، می‌گویند: «قال النبی علیه الصلوة والسلام». از اینرو قرآن را به نحو شایسته نمی‌توان به زبان دیگر ترجمه کرد؛ زیرا کسی که ترجمه می‌کند

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۵

ادراک خود را تعبیر و تفسیر می‌کند و گاه باشد که در اصل مطلب تغییر و تحریفی وارد سازد. ترجمه قرآن، جدا از متن، تا آنجا که من خبر دارم فقط بدست مبلغان مسیحی انتشار یافته است. اما اکثر ترجمه‌هایی که در میان مسلمانان یافته‌ایم، در فواصل بین سطور قرآن، و برحسب محل و مورد، به زبانهای فارسی یا ترکی یا اردو نوشته شده است. «۱» این ترجمه‌ها عموماً تحت اللفظی هستند و مترجم سخت در قید آن بوده است که کلمات را عیناً و بی‌هیچگونه تغییر به زبان دیگر نقل کند.

علاوه بر این، نمازی که هر مسلمان باید پنج بار در روز بگذارد، و نیز کلمه شهادت و سایر عبارات و الفاظ دینی که همیشه بر زبان هر مسلمان معتقد - خواه ایرانی و ترک، خواه هندی و افغانی و مالایائی - جاری است، همه باید به زبان تازی اداء شود. از اینرو هر مسلمان باید با زبان تازی اندکی آشنائی داشته باشد؛ هر چند که بهتر دانستن این زبان مقدس اسلامی بیش از هر چیز دیگر او را در نظر همکیشان بزرگ و ارجمند می‌نماید. گذشته از همه اینها، هر قومی که اسلام می‌آورد، در اندک مدتی زبانش پر از واژه‌های

عربی می‌شد؛ نخست اصطلاحات دینی و قضائی، سپس لغات مربوط به همه علوم که تمدن اسلامی تازه با آنها آشنا شده بود، و سرانجام کلمات و عبارات متعارف روزانه، سیل آسا زبان ملل مسلمان شده را فرا می‌گرفتند. کلمات متعارف

(۱) - این گفته محتاج توضیح است؛ زیرا دوست و همکار من حاجی میرزا عبدالحسین خان کاشانی، هنگام بازگشت به انگلستان از حجاز، نسخه خطی بسیار نفیسی با خود آورد که شامل ترجمه فارسی قرآن بود. این ترجمه بامر نادرشاه صورت گرفته بود و متن عربی را همراه نداشت. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۶

غالباً، و اصطلاحات علمی تقریباً همیشه جایگزین معادل‌های خود در زبان بومی اصلی گردیده‌اند. نوشتن فارسی سره، خالی از واژه‌های تازی، اقلاً بهمان اندازه دشوار است که نوشتن انگلیسی خالی از مشتقات یونانی و لاتینی و فرانسوی. این کار البته تا حدود معینی امکان‌پذیر است؛ اما آنچه فراهم آید معمولاً بی‌وجود فرهنگ لغات قابل فهم نیست. هم‌اکنون که در حال نوشتن این عبارات می‌باشم، نمونه‌ای از چنین کوششی در پیش رو دارم؛ و آن نوشته‌ای است در حدود یکصد سطر، به قلم بعضی از زردشتیان یا گبران یزد، که به جریده اختر فرستاده شده، و در شماره ۲۷ اکتبر ۱۸۹۰ به چاپ رسیده است. (اختر جریده بسیار ممتازی بود که قبلاً در اسلامبول به زبان فارسی منتشر می‌شد. افسوس که اکنون آن ستاره خاموش گردیده. «۱») مطالب این مکتوب ساده است، و نکاتی که در آن بایست بیان شود، اندک. اما نویسندگان آن خود را ناگزیر دیده‌اند که تقریباً چهارده لغت را در حواشی ترجمه و تفسیر کنند، (و جز در دو مورد، معادل همه را به عربی داده‌اند) و برای آنکه یک ایرانی متعارف به خواندن و فهمیدن آن توفیق یابد، واجب است که معنای چندین کلمه دیگر نیز به همین ترتیب داده شود. چنانکه «آویژه» را باید «خاص»، «د ر د» «۲» را باید «صورت»، «خهر» را باید «وطن» و «فرهیخت»

(۱) - اولین روزنامه‌ای است که در خارج ایران بدست ایرانیان انتشار یافته، و از سال ۱۲۹۲ تا سال ۱۳۱۳ ه. ق. ادامه داشته است. آقا محمد طاهر تبریزی آنرا تأسیس کرد، و میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی از نویسندگان آن بودند (لغت‌نامه دهخدا). م  
(۲) - در متن بدین صورت darad آمده است؛ در فرهنگها چنین لغتی نیست و روزنامه اختر نیز در دسترس ما نبود. گویا مقصود کلمه «درند» بوده است که به همین معنی در فرهنگها ضبط شده. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۷

را باید «ادب» معنی کرد، و امثال این فراوان است. در همه موارد مذکور، و در بسیاری از موارد دیگر، لغتی که بمنزله معادل یا معنی داده می‌شود عربی است. نمونه دیگری از اینگونه کوششها، که ظاهری جالب‌تر دارد، اما میزان کامیابیش در همان حدود است، نامه خسروان «۱» شاهزاده جلال است.

این کتاب، که تاریخ مختصری است از شاهان پیش از اسلام ایران، در سال ۱۲۹۷ هجری (۱۸۸۰ میلادی) در وین انتشار یافت و مورتمان Mordtmann در جزء ۲۸ مجله انجمن مستشرقان آلمان «۲» نقدی بر آن نوشت. حتی شاهنامه فردوسی، که نهصد سال پیش از این سروده شده است نیز، بدان حد که غالباً گمان می‌رود و گفته می‌شود، از واژه‌های تازی خالی نیست؛ گرچه به گمان من، از مطالعه سایر اشعار آن دوره بخوبی معلوم می‌شود که فردوسی عمداً، تا آنجا که می‌توانسته، کهنترین شیوه کلام را برگزیده است.

## علوم اعراب

تا اینجا فقط از تأثیری که اعراب در زبان ایرانیان کردند سخن گفتیم؛ اما باید دانست که این تأثیر در سایر زمینه‌ها نیز به همین میزان محسوس و مشهود، و در علوم دینی و فقه بسیار شدید بوده است، و دامنه آن تا صرف و نحو، معانی و بیان، شعر و عروض، و همه علوم دنیای اسلامی کشیده شده.

این علوم البته در بسیاری از موارد اصل و منبعی مبهم و درهم‌پیچیده دارند، و (بیشتر در اوائل دوره عباسیان، یعنی اواخر قرن هشتم میلادی) اعراب آنها را از ملل مترقی‌تر، خاصه از ایرانیان و

(۱) - نامه خسروان - نگارش جلال‌الدین میرزا، پسر فتحعلیشاه قاجار - در سه جلد. م

(۲) -

Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft, PP. ۵۰۶-۵۰۸. تاریخ ادبیات ایران از

فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۸

یونانیان اخذ کردند. این علوم در کتابهایی چون مفاتیح العلوم «۱» به دو دسته تقسیم شده‌اند: علوم الشرعیه یا علوم داخلی (فقه)،

کلام، نحو، کتابت، شعر و عروض، اخبار) و علوم العجم، یا علوم خارجی (فلسفه، منطق، طب، حساب، ریاضیات، نجوم و تنجیم، موسیقی، علم الحیل، کیمیا) «۲»

این دانشها همه کاملاً باهم در آمیختند و فرهنگ مرکب «ایران و عرب» را در پایتخت عباسیان، یعنی بغداد، پدید آوردند. این مجموعه، که به خطا و از روی بیدقتی «علوم تازی» نامیده شده است، از منابع گوناگون بسیار گرد آمده و صورت ترکیبی آن میان همه ملل اسلامی مشترک است.

این عامل، پس از مذهب اسلام، در ایجاد وحدت روحی و عاطفی مشهود در جهان اسلامی مؤثرترین عوامل بوده و هست.

### شایستگی زبان تازی برای بیان مفاهیم علمی

زبان عربی برای بیان مفاهیم علمی شایستگی تمام دارد، زیرا که مصدرهای گوناگون و ابواب و مشتقات فراوان آن هریک برای آنست که یکی از حالات و کیفیات مفهوم ریشه اصلی را بیان کند. بد نیست که اکنون با ذکر دو مثل این مطلب را روشن سازیم. مثل اول از اصطلاحات پزشکی اخذ گردیده؛ و مثل دوم بر طبق قیاسی بسیار درست، برای بیان

(۱) - طبع و نشر فن فلوتن - Von Vloten برای شرح مندرجات آن رجوع کنید به مقدمه (جلد اول این کتاب) صفحات ۳۸۲ و ۳۸۳.

(۲) - این کتاب را ابو عبد الله محمد بن یوسف الخوارزمی در نیمه دوم قرن چهارم تألیف کرد. فن فلوتن بسال ۱۸۹۵ آن را در لیدن به طبع رساند. مرحوم براون در جلد اول این کتاب مندرجات آن را ذکر کرده است. رجوع کنید به صفحات ۵۵۶-۵۵۸ - تاریخ ادبی ایران - ترجمه آقای علی پاشا صالح - م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۹

یک مفهوم کاملاً جدید ساخته شده است. در زبان تازی فعل اصلی چندین صورت اشتقاقی دارد (که معمولاً تصریفات نامیده می‌شوند)، و هریک از این صورتهای کیفیت معینی را که به معنای فعل اصلی وابسته است (چون تعدیه، مبالغه، مشارکه، مطاوعه و امثال آن) بیان می‌کند. از این ده گونه تصریف (ده باب)، معمولاً دهمی برای طلب است؛ و اگر برای سه حرف اول و دوم و سوم ثلاثی مجرد آن به ترتیب ۱ و ۲ و ۳ (ف. ع. ل) قرار دهیم، مصدر آن قاعده «است ۱- ۲- ال» (استفعال) و اسم فاعل آن «مست ۱- ۲- ۳» (مستفعل) خواهد شد. بنابراین از فعل «غفر» (بخشود) در تصریف (باب) دهم «استغفار» (طلب بخشایش) را داریم، و اسم فاعل آن نیز «مستغفر» (بخشایش طلب) است؛ و از فعل «کمل» (کمال یافت)، «استکمال» و «مستکمل» را می‌سازیم؛ و بر همین قیاس از سایر ریشه‌ها. بنابر نظریه پزشکی قدیم (که مورد قبول پزشکان عرب بود)، علت مرض استسقاء آب نوشیدن بیش از اندازه بود. از اینرو اعراب (و در نتیجه همه ملل مسلمان) این بیماری را «استسقاء» (طلب نوشیدن آب)، و مبتلای آنرا «مستسقی» نامیدند. این الفاظ هردو به تصریف (باب) دهم فعل «سقی» (نوشاند) تعلق دارند. و اخیراً در زبان عربی نیاز آن بوجود آمده است که برای واژه «شرقشناس» معادلی ساخته شود. برای رفع این نیاز، ریشه فعلی را که کلمه «شرق» از آن آمده است گرفته، برحسب قاعده، اسم فاعل باب دهم آن، یعنی لفظ «مستشرق» را که فقط بمعنی «جوینده شرق» است بکار برده‌اند.

این مثالها بخوبی نشان می‌دهد که در زبان عربی می‌توان مفاهیم جدید را با سهولت تمام بوسیله مشتقاتی که قبلاً بکار نمی‌رفته‌اند، دقیقاً و بدرستی بیان کرد.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۰

### مباهات اعراب به زبان خود

اعراب خود (البته این سخن شامل ملت‌هایی چون مصر، که زبان تازی را اختیار کرده‌اند نیز می‌شود) سخت و بحق، به زبان پرافتخار خود مباهات می‌کنند، و با سرافرازی بسیار می‌گویند:

«الحمد لله الذی خلق اللسان العربیه احسن من کل لسان» (سپاس خدای را که زبان عرب را بهتر از همه زبانها آفرید).

خواه این سخن را بی‌کم‌وکاست بپذیریم، خواه نپذیریم، این نکته مسلم است که درک زبان و ادبیات و شیوه تفکر مردم ایران و ترکیه و هند مسلمان، یا هر کشور اسلامی دیگر، بدون آشنائی شایسته با زبان عربی، ممکن نیست؛ و نیز برخوردار-داری از ادبیات این ملتها به تناسب اطلاعی که از این زبان داریم افزایش می‌یابد.

### نظر اجمالی به «مقدمه»

در کتاب قبل، یعنی «تاریخ ادبی ایران، از قدیمترین زمانها تا عصر فردوسی»، آنچه را که «مقدمه» تاریخ ادبیات فارسی به مفهوم محدودتر آن نامیده‌ام، به تفصیل بیشتر مورد بحث قرار داده‌ام در آنجا از سه زبان قدیم ایران (پارسی باستان، اوستائی، پهلوی) سخن

گفته و پاره‌ای از لهجه‌های محلی را، که یادگارهای آن زبانها بشمار می‌روند، یاد کرده‌ام؛ و شرحی مختصر از تشکیلات دینی این کشور (یعنی مذهب زردشت و بدعت‌های مانی و مزدک) و تاریخ دودمان ساسانی، که آخرین خاندان بزرگ پادشاهی ملی بشمار می‌رود، بیان داشته‌ام؛ سپس از استیلای قوم عرب بر ایران در قرن هفتم (میلادی)، و از تحولات عمیق و پایداری که بر اثر این حادثه در دین، زبان، ادبیات، زندگی و افکار مردم این ملک پدید آمد بحث کرده‌ام. و نیز وضع اعراب را در «ایام جاهلیت» یا دوران بت پرستی، یعنی پیش

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۱

از ظهور محمد نبی (ص) به اختصار شرح داده، و از اشعار قدیمشان - که اقلاً به آخر قرن پنجم میلادی تعلق دارند و هنوز نمونه‌های چنان معتبری بشمار می‌روند که هر شاعر عرب در وقت سرودن اشعار پهلوانی و حماسی آرزومند تقلید آنهاست - گفتگو کرده‌ام. در پی این مطالب، خلاصه‌ای از سرگذشت پیغمبر، اصول احکام اسلام، فتوحات مسلمانان، حکومت خلفای راشدین، و پیدایش تشیع و خوارج را بیان داشتم؛ و شرح فرمانروائی کفر - آمیز بنی امیه و ناکرسانی روزافزون ملل تابعه (خاصه ایرانیان) را باز نمودم؛ و گفتم که آزرده‌گی این ملتها، در نیمه قرن هشتم میلادی به غایت رسید و منجر شد به انقلاب بزرگ خراسان بدست ابو مسلم، جنگ زاب، اضمحلال قدرت امویان در شرق، و تأسیس خلافت عباسی، که پس از تقریباً پنج قرن در نیمه قرن سیزدهم (میلادی) با حمله شوم مغول پایان یافت (جز در مصر که سایه ضعیفی از آن تا سال ۱۵۱۷ میلادی باقی بود و در آنسال سلطان سلیم اول، پادشاه عثمانی، القاب و شعائر خلافت را، که تا آن زمان در آن خاندان باقی مانده بود، از آخرین وارث آن باز گرفت).

### دوره‌ای که در این کتاب مورد بحث است

دورانی که در این کتاب بدان پرداخته‌ایم مدتها پس از زوال شکوه و جلال «عصر طلایی هارون الرشید» شروع می‌شود. خلفای اولیه عباسی، گرچه هرگز به اسپانیا دست نیافتند، اما بر امپراتوری وسیعی که بدست اولین جانشینان پیغمبر ساخته شده بود حکمروا بودند و آن را توسعه دادند.

این امپراتوری از مراکش به سند و از عدن به خوارزم (خیوه) کشیده شده بود، و علاوه بر افریقای شمالی، مصر و سوریه و عربستان و بین النهرین و ارمنستان و ایران و

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۲

افغانستان و بلوچستان و بخش بزرگی از ترکستان و قسمت محدودتری از هند و جزایر کرت (اقریطس) و قبرس را شامل بود. می‌توان گفت که اولین قدمی که در راه تضعیف و اضمحلال این امپراتوری برداشته شد وقتی بود که مأمون، فرزند هارون الرشید، در سال ۸۲۰ میلادی (۲۰۵ هـ.) حکومت همیشگی خراسان را به سردار خود طاهر ذو الیمینین و اعقاب وی پادشاه داد؛ و طاهر و فرزندانش تا چند پشت در آن ناحیه حکومت داشتند تا در سال ۸۷۲ میلادی (۲۵۹ هـ.) خاندان صفاری جای آنها را گرفت. معمولاً طاهریان را نخستین سلسله ایرانی بعد از اسلام بشمار می‌آورند؛ و هرچند که اینان هرگز خود را به هیچ‌روی از دستگاه خلافت بغداد مستقل ندانستند، اما موروثی بودن قدرت و اختیارشان آنان را بوضوح تمام از حکام و مأموران دورانه‌های پیش، که به صلاحدید و فرمان حکومت مرکزی از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر انتقال می‌یافتند، متمایز می‌ساخت.

تحول این وضع، یعنی تبدیل حکومت موروثی یک حاکم یا ساتراپ به فرماندهی یک امیر عملاً مستقل (زیرا که عنوان «سلطان» را نخستین بار محمود غزنوی، که زمانی که این کتاب بدان آغاز می‌شود، بر خود نهاد) بتدریج صورت گرفت، و همیشه مداوم و مستمر نیز نبود. مثلاً صفاریان در آغاز کار خود بیش از سامانیان، که بعد از آنها آمدند، استقلال داشتند و کمتر تابع دستگاه خلافت بودند؛ اما حتی فرماندهان توانای سلسله‌های غزنوی و سلجوقی خود را اسما از رعایای خلیفه می‌شمردند، او را صاحب اختیار و خداوند خود می‌دانستند و برای تحصیل القاب و افتخاراتی که شرعاً و رسماً تنها در دست خلیفه بود، مشتاقانه می‌کوشیدند. شک نیست که در این میان گاهی عصیانها و نافرمانیهای آشکارا نیز از برخی کسان سر -

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۳

می‌زد - مثلاً لشکرکشی یعقوب لیث صفاری به بغداد و جنگ وی با سپاه خلیفه المعتمد «۱» در سال ۲۶۲ هجری (۸۷۵ - ۸۷۶ میلادی)؛ کوشش ملک‌شاه سلجوقی در ۱۰۸۰ میلادی (۴۷۳ هجری) برای آنکه خلیفه مقتدی را مجبور کند که مقرر خلافت را از بغداد به دمشق یا حجاز انتقال دهد «۲»؛ و ستیزه سنجر و المسترشد در ۱۱۳۳ میلادی (۵۲۸ هـ.)، که منجر شد به گرفتار شدن خلیفه، و کشته شدنش، از قراری که بنداری می‌گوید، «۳» به تحریک خود سنجر و بدست اسماعیلیان در ۱۱۳۵ م (۵۲۹ هـ.) اما بهرحال، از آغاز تأسیس خلافت عباسی در حدود سال ۷۵۰ میلادی (۱۳۳ هـ.) تا انقراض آن در ۱۳۵۸ میلادی (۶۵۶ هـ.)، حکومت اسمی و ظاهری خلیفه بغداد را همه سلاطین و امراء مسلمان متسنن، جز در اسپانیا، کم یا بیش پذیرفته بودند؛ و در این پنج قرن همواره بغداد مهمترین شهر و مرکز علم و فرهنگ اسلامی شمرده می‌شد؛ و عربی زبان سیاست و فلسفه و علم بود، و غالباً برای بیان مطالب ذوقی و ادبی، و در محاورات مردم مذهب و با فرهنگ بکار می‌رفت.

### رقیبان شیعه بنی عباس

رقیبان بزرگ دینی و سیاسی بنی عباس، فاطمیان بدعتگذار مصر بودند که با خلافت بغداد دشمنی و مخالفت می‌ورزیدند. دولت فاطمی نماینده یکی از دو فرقه بزرگ

(۱) - شرحی کامل، اما قدری خیال‌آمیز، از این واقعه در کتاب سیاستنامه خواجه نظام الملک آمده است (چاپ شفر- صفحات ۱۱-۱۴). ف

(۲) - تاریخ دوله آل سلجوق - تألیف بنداری - طبع هوتسما - ج ۲ ص ۷۰. ف

(۳) - تاریخ دوله آل سلجوق - ص ۱۷۸. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۴

تشیع - یا هواخواهان علی بن ابیطالب - بشمار می‌رفت، که سبیه یا اسماعیلیه نامیده می‌شود؛ و در «مقدمه» (جلد اول این کتاب) منشاء و تاریخ این فرقه را، با چگونگی پیدایش قرمطیه که یکی از شعب آنست، به تفصیل شرح دادیم. فرقه بزرگ دوم شیعه، اثنی عشریه است که از آغاز قیام سلسله صفوی بدست شاه اسماعیل در ۱۵۰۲ میلادی (۹۰۸ ه.ق) تاکنون دین رسمی ایران بوده است. گرچه ایرانیان همواره بدین مذهب سخت تمایل داشته‌اند (و قبل از صفویه نیز یکچند اثنی عشریه در طبرستان رواج یافته بود و فرمانروایان مقتدر آل بویه بدان معتقد بودند) لکن چنانکه خواهیم دید، تا زمان حمله مغول در قرن سیزدهم میلادی قدرت سیاسی اسماعیلیه (که در ایران به حشاشین یا اسماعیلیان الموت معروف بودند) بسیار کاملتر بود.

### حمله مغول در قرن سیزدهم (هفتم هجری)

در عصر اسلامی تاریخ آسیا، حمله مغول بزرگترین نقطه عطف است. این ضربت چنان شدید بود که تمدن اسلامی از آن پس دیگر قد راست نکرد؛ و زوال دستگاه خلافت و ویران شدن مرکز آن، یعنی بغداد، موجب آن شد که وحدت امپراتوری اسلام یکسره نابود شود. حمله مغول، که در اوائل قرن سیزدهم با فتوحات چنگیز خان آغاز شده بود، در ۱۲۵۸ میلادی (۶۵۶ ه.ق) با غارت بغداد و قتل المستعصم، آخرین خلیفه عباسی بدست هلاکو خان، به نهایت خود رسید. ویرانی و زبانی که از آن به ایران رسید از حد قیاس بیرون است؛ و سپاهیان شکست‌ناپذیر مغول، کافران خون‌آشامی بودند که بیرحمانه و بیدریغ می‌کشند و می‌سوختند و ویران می‌کردند. یکی از کسان معدودی که از غارت بخارا جان به سلامت برده بود رفتار مغولان را چنین وصف می‌کند: «آمدند و کشتند و سوختند و بردند و

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۵

رفتند.» (۱) در غارت بخارا سی هزارتن بقتل رسیدند و شهرهای دیگری نیز بودند که حتی بیش از بخارا آسیب دیدند. حمله تیمور تاتار، با همه وحشت و زبانی که همراه داشت این اندازه ویرانی و مرگ پدید نیآورد، زیرا تیمور مسلمان بود و تاحدی حرمت مساجد و کتابخانه‌ها را نگاه می‌داشت و اهل علم را محترم می‌شمرد. اما چنگیز و هلاکو، کافران خونخواری بودند که خاصه اگر با مقاومتی روبرو می‌شدند و یا مرگ یکی از امیران مغول را در جنگ می‌دیدند، به پیر و جوان، بزرگ و فقیر، عالم و جاهل رحم نمی‌کردند. اینان اسبان خود را در مساجد می‌بستند، کتابخانه‌ها را آتش می‌زدند، کتابهای قیمتی را می‌سوزاندند، و اغلب شهرهای مغلوب را با خاک یکسان می‌کردند و هر جاندار را که در آن بود می‌کشند، و آن سرزمین را چنان ویران می‌کردند که یکسر بایر و بیحاصل می‌شد.

### زیان جبران‌ناپذیری که از حمله مغول روی داد

از اینروست که در نظر من میان تاریخ پیش از این حادثه هولناک و تاریخ روزگاران بعد از آن، شکافی عظیم وجود دارد. حمله مغول چنان انحطاطی در تمدن و علوم و ادبیات اسلامی پدید آورد که پس از آن هرگز به نحو کامل برطرف نگردید. گرچه دوران پیش از این حادثه - که باید در اینجا مورد بحث قرار گیرد - کمتر از دو قرن و نیم است و دوران بعد از آن به شش قرن و نیم می‌رسد، حتی آنست که درباره هر دو دوران بیک اندازه سخن گفته شود.

### نهضت ایرانیان

در «مقدمه» از نخستین تجلیات این نهضت، که در عصر فردوسی و معاصرانش به اوج خود رسید، کاملاً گفتگو کردیم؛ اما جای آنست که در این کتاب نیز اجمالاً بدان

(۱) - تاریخ جهانگشا.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۶

اشاره‌ای کرده شود. بنا بر گفته عوفی که در اوائل قرن سیزدهم (هفتم هجری) می‌زیسته و قدیمترین تذکره‌نویسی است که کتابش به ما رسیده است، اولین قصیده فارسی را مردی بنام عباس بمناسبت ورود مأمون عباسی، فرزند هارون الرشید، به مرو، در ۱۹۳ هجری (۹-۸۰۸ میلادی) سروده است. دکتر ه. ا. H. Etche این قسمت از کتاب عوفی (لباب الالباب) را با چهار بیت از قصیده مذکور در رساله متمتع خود، به‌عنوان پیشروان رودکی و معاصرانش «۱» ترجمه و چاپ کرده است. اما من با نظر کازیمیرسکی (A. de Biberstein Kazimirski) که این شعر را مجعول شمرده است «۲» کاملاً موافقم. یکی از قدیمترین اشعار فارسی که بدست ما رسیده است شاید شعری باشد که بگفته نظامی عروضی سمرقندی صاحب چهارمقاله (مؤلف در اواسط قرن دوازدهم میلادی - ششم هجری) «۳»، احمد الخجستانی را بر-

(۱) -

### Rudagi's Vorlaufer und Zeitgenossen PP. ۳۶-۳۸

(۲) - دیوان منوچهری - صفحات ۸-۹. گمان می‌کنم پیتزی (مستشرق ایتالیایی) نیز همین نظر را دارد. رجوع کنید بمقاله بسیار جامعی که استاد مارگو لیوٹ به‌عنوان سندی راجع به ایران و یهود از ختن در مجله انجمن سلطنتی آسیائی J. R. A. S، اکتبر ۱۹۰۳، صفحه ۷۴۷ نوشته است. ف

(۳) - این کتاب در تهران بسال ۱۳۰۵ هجری چاپ سنگی شده، و من آن را در مجله انجمن سلطنتی آسیائی - ژوئیه و اکتبر ۱۸۹۹ - ترجمه کرده‌ام. دو نسخه خطی آن در موزه بریتانیایی است، و یکی (که من از روی آن نسخه‌ای تهیه کرده‌ام) در استانبول محفوظ است.

ترجمه من جداگانه نیز انتشار یافته، و قسمتی که در اینجا نقل شده است از صفحه ۴۳ آن ترجمه است. طبع انتقادی این کتاب مهم اکنون بدست میرزا محمد قزوینی، و به هزینه اوقاف گیب، قریب به‌تمام است. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۷

انگیخت تا در سال ۲۶۲ هجری (۷۶-۸۷۵ میلادی) بر حکومت صفاری طغیان کند و «داعیه‌ای در وی (اصل: من) پدید آمد که بهیچ‌وجه در آن حالت که اندر بود (اصل: بودم) راضی نتوانست (اصل: نتوانستم) بود». آن شعر چنین است:

مهرتری گر به کام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی

یا بزرگی و ناز «۱» و نعمت و جاه‌یا چو مردانت مرگ رویاروی نویسنده چهارمقاله این دو بیت را بدان سبب نقل کرده است تا مسلم سازد که: «شاعری صنعتی است که شاعر بدان صنعت اتساق مقدمات موهمه کند و التمام قیاسات منتجه بر آن‌وجه که معنی خرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خرد، و نیکو را در خلعت زشت باز نماید و زشت را در صورت نیکو جلوه کند و به ایهام قوت‌های غضبانی و شهوانی را برانگیزد، تا بدان ایهام طبع را انقباضی و انبساطی بود و امور عظام را در نظام عالم سبب شود.»

### نبات شکفت‌انگیز زبان فارسی

پس شعر فارسی بیش از هزار سال پیش «۲» در تحت حمایت نخستین فرمانروایان مستقل یا نیمه‌مستقل ایرانی، که با زوال و انحلال خلافت بغداد پیدا شده

(۱) - در چهارمقاله مصحح قزوینی، بجای «ناز»، «عز» آمده است. م

(۲) - در «مقدمه» (جلد اول این کتاب) بحث کرده شد که آیا در عهد ساسانی شعر وجود داشته است یا نه. بهرحال اگر هم شعری موجود بوده، اثری از آن بما نرسیده است؛ و اولین نمونه‌های شعر فارسی که در دست است به دوره‌های اسلامی تعلق دارد. ف - شک نیست که در دوره ساسانی نیز شعر وجود داشته و مقدار کثیری از آثاری که به آن دوره تعلق دارند، خاصه متون مانوی، به شعر هجائی است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۸

بودند، آغاز گشت. در طی این زمان دراز تغییرات زبان فارسی باندازه‌ای اندک بوده است که کهنترین اشعار موجود، جز از لحاظ چند واژه مهجور و اندکی دگرگونی‌های املائی، برای ایرانیان امروز باسانی قابل فهم است، و حتی غریب و نامأنوس نیز به نظر نمی‌رسد. گرچه گمان من بر آن است که از لحاظ احساس و ادراک شاعرانه نوعی تفاوت در آن مشهود است. اشعار قدیمتر، که به عصر صفاری و سامانی تعلق دارد، ساده‌تر و طبیعی‌تر است، به امور عینی بیشتر توجه دارد، و به صنایع بدیعی

کمتر آمیخته است.

### تطور ذوق ادبی و اصول نقد

برای نمایان ساختن تطوری که در طی سیصد و پنجاه سال در ذوق ادبی مردم ایران روی داده است هیچ چیز بهتر و شایسته‌تر از آن نیست که قول دوتن از نقادان را درباره یکی از مشهورترین اشعار رودکی (که به اتفاق آراء بزرگترین شاعر فارسی‌زبان پیش از عهد غزنوی است) باهم مقایسه کنیم. یکی قول نظامی عروضی، صاحب چهارمقاله است (در حدود ۱۱۵۵ میلادی - ۵۵۰ هـ) و دیگری سخنی است که دولتشاه سمرقندی (۱۴۸۷ میلادی - ۸۹۲ هـ) در تذکره الشعراء آورده است؛ و شعر مورد بحث این است:

بوی جوی مولیان «۱» آید همی بوی «۲» یار مهربان آید همی

(۱) - مؤلف گوید: جوی مولیان نه‌ری است نزدیک بخارا.

مرحوم قزوینی در تعلیقات خود بر چهارمقاله، این شرح را در باب وجه تسمیه جوی مولیان از تاریخ بخارا نقل کرده است: «ذکر جوی مولیان و صفت او - در قدیم این ضیاع جوی مولیان از آن ملک طغشاده بوده است، و وی هرکسی از فرزندان و دامادان خود را حصه‌ای داده است، و امیر اسماعیل سامانی رحمه الله علیه این ضیاع را بخرید از حسن بن محمد بن طالوت که سرهنگ المستعین بن المستعصم بود. امیر اسماعیل به جوی مولیان سرای و بوستانها ساخت و بیشتر بر موالیان خود وقف کرد و هنوز وقف است، و پیوسته او را از جهت موالیان خویش دل مشغول بودی، تا روزی امیر اسماعیل از حصار بخارا به جوی مولیان نظاره می‌کرد. سیماء الکبیر، مولای پدر او، پیش او ایستاده بود، او را به غایت دوست داشتی و نیکو داشتی. امیر اسماعیل گفت هرگز بود که خدای تعالی سببی سازد تا این ضیاع را از بهر شما بخرم و مرا زندگانی دهد تا بینم این ضیاع شما را شده، از آنکه این ضیاع از همه ضیاع بخارا بقیمت‌تر است و خوشتر و خوش‌هواتر. خدای تعالی روزی کرد تا جمله بخرید و بر موالیان داد، تا جوی مولیان نام شد، و عامه جوی مولیان گویند.» بنقل از چهارمقاله - تصحیح مجدد دکتر محمد معین تعلیقات، ص ۱۵۵ م

(۲) - در دیوان رودکی، تصحیح و طبع آقای سعید نفیسی، و نیز در برخی از نسخه‌های چهارمقاله، به جای «بوی یار مهربان ...» «یاد یار مهربان ..» آمده است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۹ ریگ آموی «۳» و درشتی راه اوزیر پایم پرنیان آید همی

آب جیحون از نشاط روی دوست خنگ ما را تاملان آید همی

ای بخارا شاد باش و دیر زی‌میرزی تو شادمان آید همی

میر ماه است و بخارا آسمان‌ماه سوی آسمان آید همی

میر سرو است و بخارا بوستان‌سرو سوی بوستان آید همی تأثیر فوق‌العاده این شعر در امیر نصر بن احمد سامانی و پادشاه گزافی که رودکی به سبب سرودن آن بدست آورد،

(۳) - آموی و آمو دریا رود جیحون است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۰

در نظر صاحب چهارمقاله کاملاً طبیعی می‌نماید و می‌گوید:

«و الحق آن بزرگ بدین تجمل ارزانی بود، که هنوز این قصیده را کس جواب نگفته است، که مجال آن ندیده‌اند که از این مضایق آزاد توانند بیرون آمد.» و او خاصه بدین بیت (که معمولاً در شمار ابیات قصیده فوق نمی‌آید، ولی بی‌شک بدان تعلق دارد):

آفرین و مدح سود آید همی گر به گنج اندر زبان آید همی استشهاد کرده می‌گوید: «اندر این بیت از محاسن هفت صنعت است:

اول مطابق «۱»، دوم متضاد «۲»، سوم مردف، «۳»، چهارم بیان مساوات، «۴»، پنجم عذوبت «۵»، ششم

(۱) - «مطابقه» در اصل لغت مقابله چیزی است به مثل آن و طباق - الخلیل آنست که اسب در رفتار پای به جای دست نهد و در

صنعت سخن مقابله اشیاء متضاد را مطابقه خوانند از آن‌روی که ضدان مثلان‌اند در ضدیت. المعجم - چاپ دانشگاه - ص ۳۳۷ م

(۲) - «متضاد» - و این صنعت چنان باشد که دبیر یا شاعر در نظم و نثر الفاظی آرد که ضد یکدیگر باشد، چون حار و بارد، نور و

ظلمت، درشت و نرم، سیاه و سپید، و این صنعت را خلیل احمد مطابقه خوانده است ... حدائق السحر - مصحح اقبال - ص ۲۴ م

(۳) - «مردف» - ردیف کلمه‌ای باشد یا بیشتر، که بعد از حروف روی آید در شعر پارسی، و این شعر را اهل صنعت مردف خوانند.

حدائق السحر ص ۷۹ م

(۴) - «مساوات» آن بود که لفظ و معنی برابر باشد .... المعجم - ص ۳۷۱ م



(۵) - عذوبت - به فتح - خوشمزگی آب، و به معنی شیرینی دیگر اشیاء سوای آب مجاز است (از کشف و منتخب و دیگر شروح و رسایل).

غیث اللغات - م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۱

فصاحت «۱»، هفتم جزالت «۲»، و سپس نقادی خود را چنین پایان می‌دهد: «و هر استادی که او را در علم شعر تبجری است، چون اندکی تفکر کند داند که من در این مصیبت، و السلام.» «۳» تا آنجا که

(۱) - الفصاحة فی اللغة عبارة عن الابانة و الظهور، و هی فی المفرد خلوصه من تنافر الحروف و الغرابه و مخالفة القیاس، و فی الکلام خلوصه من ضعف التالیف و تنافر الکلمات مع فصاحتها .... تعریفات جرجانی ص ۱۴۶ م

(۲) - جزالت تمام شدن و زفت شدن باشد و شعرا شعری را خوانند که الفاظ او قوی و محکم باشد - حدائق السحر - ص ۷۹ م

(۳) - مرحوم محمد قزوینی در تعلیقات خود بر چهارمقاله، سخن نظامی عروضی را بدینسان نقد می‌کند: «در این کلام چند چیز محل تأمل است: اولاً تعبیر نمودن سه صنعت اول را به لفظ صفت، یعنی مطابق و متضاد و مردف، و چهار دیگر را به لفظ مصدر، یعنی بیان مساوات و عذوبت و فصاحت و جزالت، بغایت رکیک است؛ چه اگر مراد تعداد نفس صنعت است همه باید به لفظ مصدر باشد، و اگر غرض شعری است که این صنایع در آن بکار برده شده است، تمام باید به لفظ صفت باشد. ثانیاً مطابقه و تضاد را دو صنعت علی‌حده شمردن بعید از صواب است؛ زیرا که جمع بین ضدین یا اضداد را که یکی از صنایع معنوی است هم مطابقه نامند و هم تضاد و هم طباق و هم تکافوء، و اینها همه الفاظ مترادفه است برای یک معنی در اصطلاح بدیع. ثالثاً فصاحت را یکی از صنایع شمردن خالی از غرابت نیست، چه فصاحت از لوازم نظم و نثر بلغاست نه صنعتی از صنایع بدیع و صنعتی زائد که کلام از اتصاف بدان زینت گیرد و از عدم آن او را خللی نرسد و هیچکس را از علمای معانی و بیان نمی‌شناسیم که فصاحت را یکی از صنایع شمرده باشد.» آقای دکتر محمد معین در پی انتقاد مرحوم قزوینی چنین افزوده است: «باید دانست که مؤلف بین «آفرین و مدح» مطابقه، و بین «سود و زیان» تضاد قائل شده است.» چهارمقاله - تصحیح مجدد دکتر محمد معین - صفحه ۱۵۷ تعلیقات، و نیز رجوع کنید به حاشیه صفحه ۱۷۳ همان کتاب. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۲

یک تن بیگانه حق اظهار نظر و داوری دارد، من از دل با این سخن موافقت دارم. وجود مطابقه **apposite** را در این بیت انکار نمی‌توان کرد: شاعر از امیر خواستار عطیه‌ای است و اشاره وی بدان، در عین پوشیدگی، واضح و آشکار است؛ تضاد بین زیان مالی و سودی که از کسب فخر و شرف حاصل می‌شود، بخوبی نمایان است؛ ردیف، که فقط برای آخر بیت لازم است، در اینجا به نحوی طبیعی و مؤثر در آخر مصراع اول نیز آورده شده و گوش شنونده را برای شنیدن تکرار آن در آخر مصراع دوم آماده می‌سازد؛ مساوات، یعنی آنچه امیر در ازاء بخشش خود بدست خواهد آورد، معلوم می‌باشد «۱»، و وجود سه صنعت دیگر نیز، که اقلاً دوتای آن فقط در زبان اصلی (فارسی) قابل تشخیص است، مسلم و انکارناپذیر است.

### ذوق تباه دولتشاه

اکنون ببینید که دولتشاه سمرقندی، که در حدود سال ۱۴۸۷ میلادی (۸۹۲ هجری) کتاب خود را تألیف کرده است، درباره همین شعر، که نظامی عروضی آنهمه آن را ستوده است، چگونه داوری می‌کند:

«این قصیده‌ای است طویل و ایراد مجموع آن را این تذکره تحمل نیاورد. گویند که امیر را چنان این قصیده به‌خاطر ملائمت افتاد که موزه در پای ناکرده سوار شد و عزیمت بخارا کرد. عقلاً را این حکایت به‌خاطر عجیب می‌نماید، که این نظمی است ساده و از صنایع و بدایع و متانت عاری، چه اگر در این روزگار سخنوری این نوع سخن در مجلس سلاطین و امراء عرض کند مستوجب انکار همگان شود.

اما می‌شاید که چون استاد را در اوتار موسیقی وقوف تمام بوده، قولی و

(۱) - مؤلف برای مطابقه و تضاد و مساوات، مفاهیم دیگری، جز آنچه در کتب بدیع و بلاغت آمده است، در نظر گرفته. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۳

تصنیفی ساخته باشد و به آهنگ آغانی و ساز این شعر را عرض کرده و در محل قبول افتاده باشد. القصه، استاد را انکار نشاید کرد به مجرد این سخن، بلکه او را در فنون علم و فضایل وقوف است و از اقسام شعر قصاید و مثنوی را نیکو می‌گوید و استاد رودکی عظیم الشان و مقبول خاص و عام بوده.»

### در نظم و نثر فارسی تصنع و تکلف کیفیت اصلی نیست

بسیار کسان چنان می‌پندارند که ادبیات فارسی کلا نظم و نثری است مصنوع، و پر از بدیعیات و استعارات؛ اما این سخن فقط درباره ادبیات دوره‌های معین، و مجامعی مخصوص، درست است؛ بویژه نظم و نثری که در دربار فاتحان بیگانه ترک و مغول پدید می‌آمد دارای این خاصیت بود. تاریخ غلبه مغول «۱» که در حدود سال ۱۳۲۸ میلادی (۷۲۹ هـ.) بدست وصاف تألیف یافته است، نمونه برجسته این گونه اسلوب است؛ همچنین روضه-الصفاء «۲» و انوار سهیلی «۳» و آثار دیگر معاصر آنها که در اواخر قرن پانزدهم و اوائل قرن شانزدهم (قرن دهم هجری) در

(۱)- کتاب تجزیه الامصار و ترجیه الاعصار (مشهور به تاریخ وصاف) تألیف عبد الله بن فضل الله شیرازی- ف

(۲)- تألیف محمد بن خاوند شاه مشهور به میر خواند، متوفی بسال ۹۰۳ هـ.، محتوی تاریخ ایران و اسلام تا اواخر سلطنت سلطان حسین بایقرا- م

(۳)- تألیف حسین واعظ کاشفی متوفی بسال ۹۱۰ هـ. مؤلف می‌خواسته است که کلیله و دمنه بهرامشاهی را تلخیص و به زبانی ساده تر نقل کند؛ گرچه آیات قرآنی و عبارات و اشعار تازی آنرا حذف کرده است، لکن شیوه‌ای پر تکلف بکار برده، و به اطناب و لفاظی پرداخته است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۴

کنف حمایت امراء تیموری تألیف یافتند، نمونه‌های دیگری می‌باشند. (هنگامی که دولت مغولی در هند بدست بابر تأسیس شده بود، امرای تیموری این شیوه ادبی را بدان سرزمین منتقل کرده‌اند).

اما در میان ترکان امپراتوری عثمانی بود که این اسلوب نامطبوع به آخرین حد رواج خود رسید و در آثار کسانی چون ویسی «۱» و نرگسی «۲» جلوه گر شد. عقیده یک نقاد جدید ترک درباره این نویسندگان آنست که ترک‌زبانان بدشواری می‌توانند دریافت که قصد این کسان ترکی نوشتن بوده است، گرچه پارسی‌زبانان شاید آسان بفهمند که ایشان را با زبان پارسی کاری نبوده است.

### مختصات نخستین اشعار فارسی از لحاظ اسلوب و موضوع

در کتابی که قبلاً بسال ۱۹۰۲ درباره تاریخ ادبی ایران منتشر ساختم، از اشعار تقریباً هفده تن از شعرای پیش از عصر غزنوی، که قدیمترین سخنسرایان فارسی‌زبان بشمار می‌روند، نمونه-هائی بدست دارم (صفحات ۴۵۲-۴۷۱) «۳» و این مقدار، به نظر من، برای آشنا شدن با چگونگی قدیمترین نوع شعر فارسی بنحو کلی بسنده است. از سوء حظ، جز هزار بیت مثنوی دقیقی، که فردوسی آنرا به شاهنامه خود پیوست «۴» از دوره سامانی یا پیش از آن هیچگونه مثنوی یا منظومه بلند دیگری بدست ما

(۱)- ویسی- ادیب و شاعر ترک ۱۵۶۱-۱۶۲۸. م

(۲)- نرگسی- ادیب و شاعر و خوشنویس ترک ۱۵۹۲-۱۶۳۴. م

(۳)- صفحات ۶۶۰ تا ۶۸۳ ترجمه آن کتاب بقلم آقای علی پاشا صالح- م

(۴)- رجوع کنید به صفحه ۴۶۰ جلد اول و صفحه ۶۷۰ ترجمه فارسی آن. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۵

نرسیده است. گرچه می‌دانیم که در آن زمان اشعار مفصل روانی وجود داشته است؛ چون ترجمه منظوم رودکی از کتاب مشهور کلیله و دمنه، که شانزده بیت آن در لغت فرس اسدی آمده است. این لغت‌نامه پارسی در حدود سال ۱۰۶۰ میلادی (۴۵۲ هـ.) تألیف شده «۱»، و دکتر پول هورن Paul Horn آنرا به طرز شایسته طبع و نشر کرده و در دسترس دانشپژوهان گذارده است.

از اشعار آن دوران آنچه برجای مانده چند قطعه کوتاه (مقطعات)، چند رباعی و چند غزل است. علاوه بر این، می‌دانیم که مثنوی روانی و قصیده نیز وجود داشته است. اما این دو نوع اخیر در عصر فردوسی (۱۰۰۰ میلادی- ۳۹۱ هجری) باوج کمال خود رسیدند «۲»؛ و این همان دوره‌ایست که تاریخ ما بدان آغاز می‌شود.

از این صورتهای شعری (forms)، قصیده و قطعه را ایرانیان از اعراب بعاریت گرفتند. اشعار پیش از اسلام اعراب (مثلاً معلقات معروف) نمونه‌های معتبر و اصیل اینگونه شعر می‌باشند؛ گرچه بعدها همین نوع شعر، و نیز غزل، بدست ایرانیان تحولاتی یافت.

از سوی دیگر رباعی و مثنوی (یا مزدوج که در آن هر دو مصراع یک بیت همقافیه هستند و هر بیت برای خود قافیه مستقل دارد) در اصل از ابداعات و اختراعات ایرانیان است. یکی از روایاتی که در باره اولین شعر فارسی موجود است «۳» رباعی را (که نخست دو

(۱)- این کتاب پس از ۴۵۸ تألیف یافته است. ر. ک. فصل چهارم. م

(۲) - در مورد شعر روانی این سخن درست است؛ اما دوره کمال قصیده را باید عصر خاقانی و انوری دانست. م  
 (۳) - رایجترین صورت این روایت در کتاب دولتشاه سمرقندی (صفحات ۳۰-۳۱ طبع براون) آمده است؛ و صورت معقولتر و مفصلتر آن در نسخه خطی کمیاب معجم فی معانی اشعار العجم تألیف شمس - تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۶  
 بیتی خوانده می‌شد) قدیمترین و اصیلترین صورت شعری ایران می‌شمارد. شعر صوفیانه، که از قرن دوازدهم (ششم هجری) بعد رواج کامل می‌یابد، در اوایل این دوره بسیار کم است و رشد خود را هنوز آغاز نکرده.

### قالبهای شعر، و علم بلاغت در ایران

برای آنکه در فصول بعد پی‌درپی به ترک موضوع و شرح اصطلاحات شعری و ادبی ناگزیر نشویم، بهتر است که در اینجا اجمالا از شیوه‌های شاعری و نویسندگی ایرانیان سخنی بگوئیم و از صناعی که در نظم و نثر مکرر بکار می‌برند، و نیز از اوزان شعری آنان شرحی بیان داریم. اگر دوست مرحوم من ا. ج. و. گیب E. J. W. Gibb، در آغاز کتاب پراچ خود، تاریخ شعر عثمانی History of Ottoman Poetry، درباره اینگونه مطالب بتفصیل و به نیکوترین وجه سخن نگفته بود، شاید من بر خود واجب می‌دیدم که در این باب بیشتر و مفصلتر بحث کنم؛ اما در آغاز آن کتاب کلا از فکر و ذوق مردم شرق و از شعر و بلاغشان گفتگو شده است، و نه تنها ترک‌زبانان، بلکه ایرانیان و خاصه اعراب و ملل دیگری که به زبانهای اسلامی سخن می‌گویند در آنجا مورد نظر قرار گرفته‌اند.

این مقدمات که بقلم مرحوم گیب نوشته شده (خاصه فصل دوم که به فقه و فلسفه و تصوف مربوط است، و نیز فصل سوم، که از قالبهای شعری و عروض و بلاغت بحث می‌کند - صفحات ۳۳ تا

قیس که در موزه بریتانیایی محفوظ است، آورده شده (اوراق ۴۹-۵۰ نسخه خطی، و صفحات ۸۸-۸۹ چاپی آن که قریباً منتشر خواهد ساخت). ف- رجوع کنید به صفحات ۸-۱۰۵ کتاب المعجم فی معانی اشعار العجم - چاپ دانشگاه تهران. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۷  
 (۱۲۴) بهترین سرآغاز مطالعه ادبیات اسلامی است، و بر هر دانشجوئی که در این زمینه بتحصیل پرداخته است واجب است که آنرا بخواند.

منابع دیگری که در این باب بسیار سودمند می‌باشند از این قراراند:

- ۱- بحث در علم و عروض و قافیه ایرانیان تألیف گلاوین (کلکته ۱۸۰۱) «۱»
- ۲- صرف و نحو و شعر و بلاغت ایرانیان تألیف روکرت «۲» (بار اول در سالهای ۱۸۲۷ و ۲۸ جزو Wiener Jahrbucher و بار دوم جداگانه بوسیله پرچ Pertsch در ۱۸۷۴ انتشار یافت).
- ۳- عروض فارسی تألیف بلوخرمان «۳» (کلکته ۱۸۷۲) و نیز برای آشنا شدن با تشبیهات، استعارات، و مبالغاتی که سرایندگان اشعار عاشقانه بکار داشته‌اند، باید به ترجمه هوار Huart از انیس العشاق «۴» شرف‌الدین رامی، و تعلیقات و حواشی وی بدان کتاب رجوع کرد.

(۱) ...

(۲) ...

(۳) ...

(۴) - در پایان این فصل از این کتاب به تفصیل سخن خواهد رفت. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۸

البته کتابهای بسیاری در این باب به زبان فارسی تألیف شده است: فرخی، شاعر معاصر فردوسی، کتابی در این موضوع نوشت بنام ترجمان البلاغه (که دولتشاه در تذکره الشعراء - صفحات ۹ و ۵۷، طبع براون - و حاجی خلیفه در کشف الظنون - صفحه ۲۷۷، جلد دوم، طبع فلوگل - آن را ذکر کرده‌اند «۱»).

بهرامی سرخسی که در همان زمان می‌زیست دو رساله در این باب نگاشت، که یکی غایه العروضیین و دیگری کنز - القافیه نام داشت. صاحب چهارمقاله این دو کتاب را بسیار می‌ستاید «۲». این کتابها ظاهراً از میان رفته‌اند و از نسخ آنها

(۱) - نخستین بار یاقوت حموی در ضمن شرح احوال رشید وطواط تألیف این کتاب را به فرخی سیستانی نسبت داد، و چون همیشه نسخ آن کمیاب بوده است، دولتشاه و حاجی خلیفه نیز این نسبت را تأیید کرده‌اند. اما چندی قبل در کتابخانه فاتح استانبول نسخه

کهنسال و معتبری از این کتاب بدست آمد که در سال ۵۰۷ هجری تحریر شده، و کاتب آن، که ابو الهیجا اردشیر بن دیلمسپار نجمی القطبی الشاعر نام دارد (همان کسی که اسدی طوسی لغت فرس را به خواهش او تألیف کرده) اسم مؤلف را محمد بن عمر الرادویانی ثبت کرده است. هویت این شخص معلوم نیست، ولی از قرائن می‌توان گفت که در اواسط قرن پنجم هجری می‌زیسته است. آقای احمد آتش استاد دانشگاه استانبول این کتاب را در سال ۱۹۴۹، با مقدمه‌ای مفصل بزبان ترکی، در استانبول طبع کرد. م (۲) - «هر کرا طبع در نظم شعر راسخ شد و سخنش هموار گشت، روی به علم شعر آرد و عروض بخواند و گرد تصانیف استاد ابو الحسن السرخسی البهرامی گردد، چون غایت العروضیین و کنز القافیه و نقد معانی و نقد الفاظ و سرقات و تراجم» چهارمقاله - مصحح مرحوم قزوینی - تصحیح مجدد دکتر محمد معین - ص ۴۸. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۹

نشانی نداریم «۱». از کتب فارسی موجود در این باب، یکی حدائق السحر رشید الدین وطواط (متوفی بسال ۱۱۸۲ میلادی - ۵۷۸ هـ) «۲» است، و دیگری المعجم شمس قیس که ذکرش گذشت، و از مؤلفان قرن سیزدهم میلادی می‌باشد (اندکی پس از سال ۶۱۴ هجری - ۱۸ - ۱۲۱۷ میلادی). «۳» این

(۱) - جز ترجمان البلاغه که ذکرش گذشت. م

(۲) - «وفات رشید وطواط را یاقوت در سال ۵۷۳ نوشته و صاحب روضات الجنات و کشف الظنون نیز بر همین طریق رفته، و دولتشاه و تقی الدین کاشی ۵۸۷ نوشته‌اند.» تاریخ ادبیات در ایران - تألیف دکتر ذبیح الله صفا - ص ۶۳۱. م

(۳) - شمس قیس تألیف اصل این کتاب را در مرو، بسال ۶۱۴، آغاز نهاد. اما اندکی بعد، بسبب بروز فتنه مغول و آشفته‌گی اوضاع، در رکاب سلطان محمد خوارزمشاه بجانب عراق رهسپار گردید و چندی در بلاد آن سامان آواره و سرگردان می‌بود تا عاقبت به فارس رفت و در حریم حمایت اتابک سعد بن زنگی و پسرش ابو بکر قرار گرفت. در این هنگام به خواهش بعضی از فضلالی فارس، به اتمام تألیفی که شانزده سال قبل شروع کرده بود همت گماشت و در سال ۶۳۰ آن را به پایان رساند. اما چون آن کتاب به زبان تازی بود و عروض و علم الشعر هردو زبان را شامل می‌شد، جمعی از شاعران و ادیبان بر او خرده گرفتند که «دو تصنیف در یک سلک کشیدن و دو لغت را به یک عبارت شرح کردن که فایده آن بر یک قوم مقصور باشد ..... وجهی ندارد و معهود ارباب تصانیف آنست که در تألیفات پارسی اشعار تازی نویسند و فصول عربی که بدان احتیاج افتد درج کنند نه آنکه در مصنفات تازی اشعار پارسی آرند و شرح و نقد لغت دری کنند .... از بهر آنکه هر مستعرب را قوت ادراک لغت پارسی باشد و هر شاعر پارسی گوی را پایه مهارت در لغت عرب نبود.» از اینروی وی از آن مطول آنچه به پارسی تعلق داشت انتخاب کرد و «به سیاق پارسی در عبارت آورد که عروض و قوافی پارسی هم به پارسی بهتر و شرح اشعار دری هم به دری خوشتر.» و آن را المعجم فی معانی اشعار العجم نام نهاد.

(رجوع کنید به دیباچه آن کتاب، و مقدمه مرحوم محمد قزوینی بر آن). م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۰

دو کتاب در نوع خود از قدیمترین آثار بشمار می‌روند.

### علم بدیع

من نخست از علم بدیع سخن خواهم گفت و شواهد و امثله خود را از کتاب حدائق السحر خواهم آورد «۱»؛ اما گاه از منابع دیگر نیز نکته‌هایی اخذ خواهم کرد، و هر گاه که ترتیب کتاب وطواط را درست نیابم، طریق دیگر خواهم گزید. کوشش من بر آن خواهد بود که حتی الامکان صنایع بدیعی را با امثله انگلیسی توضیح دهم تا چگونگی هر یک برای انگلیسی‌زبانان بیشتر قابل فهم باشد «۲».

### ۱- نثر

نثر بر سه گونه است:

۱- نثر عاری، که ساده و بی‌تصنع است.

۲- نثر مرجز، که موزون است و بی‌قافیه

۳- نثر مسجع که مقفی است و بی‌وزن.

درباره نوع اول سخنی نداریم. نوع دوم شایان توجه بیشتری است؛ زیرا شناختن آن به‌عنوان یکی از انواع مستقل نثر بسته به آنست که از لحاظ فقهی چگونه توجیه و تفسیر شود.

بسیاری از قسمتهای قرآن به نثر مسجع است؛ و گاه برخی از آیه‌های آن با بعضی از بحور معروف مطابقت می‌یابد؛ چنانکه در

سوره دوم (بقره) آیات ۸۳ و ۸۴:

«تُمْ أَقْرَبُكُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ تُمْ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ»

(۱) - مؤلف، حدائق السحری را که در مقدمه دیوان قآنی، در تهران، چاپ سنگی شده است مأخذ قرار داده. آنچه ما از آن کتاب

در اینجا نقل می‌کنیم از روی طبع مرحوم عباس اقبال است. م

(۲) - البته ترجمه آن مثالها به فارسی بیفایده است و ما از نقل آنها خودداری خواهیم کرد. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۱

با بحر «رمل» موافقت تمام دارد و شش بار «فاعلاتن» در سراسر آن تکرار می‌شود، و فقط در آخر هریک از دو مصراع، «فاعلاتن» به «فاعلات» تبدیل (یعنی مقصور) می‌گردد. از اینرو، دشمنان پیغمبر او را «شاعر مجنون» می‌خواندند و پیغمبر خود با شدت تمام این تهمت را از خویش دور می‌کرد، و بر پیروان او واجب شد که تعریفی برای شعر بیابند که هیچیک از آیات قرآن را شامل نشود. چون برخی از آیات قرآن، چنانکه دیدیم، هم موزون است و هم مقفی، شرط سومی برای شعر معین داشتند، و گفتند که شاعر در وقت سرودن شعر باید حتما «قصده» شعر گفتن داشته باشد. پس اگر کسی در وقت سخن گفتن یا نثر نوشتن کلامی موزون و مقفی اظهار کرد، بدون عمد و قصد چنین بوده است و سخنش بمنزله نثر است، زیرا «قصده» شاعری نداشته؛ و اینگونه کلام را مرجز خوانند. از امثله دیگر این نوع کلام گفته پیغمبر (صلی الله علیه و سلم) است در این حدیث:

الکریم بن الکریم بن الکریم

که باز با بحر «رمل» (مثنی) تطبیق میکند.

نوع سوم نثر، یعنی مسجع در نوشته‌های آراسته همه زبانهای اسلامی فراوان است، و آن نیز بر سه قسم است:

متوازی، مطرف، متوازن

در قسم اول، سجعهایی که در آخر دو فقره پی‌درپی می‌آیند، از لحاظ وزن و تعداد حروف و حرف روی باهم یکسان‌اند؛ چنانکه

در قول رسول اکرم: اللهم اعط متفقا خلفا، واعط ممسکا تلفا. آمده است «۱».

(۱) - مثال فارسی از گلستان: «باران رحمت بیحسابش همه را رسیده، و خوان نعمت بیدریغش همه‌جا کشیده». م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۲

در قسم دوم، سجعهایی که در دو یا چند فقره پی‌درپی می‌آیند از لحاظ وزن و تعداد حروف باهم برابر نیستند، و فقط در حروف

روی متفق‌اند (چون: هر که بر زبردستان نبخشاید، به جور زبردستان گرفتار آید) «۱».

در نوع سوم (که در نظم و نثر مشترک است) سجعهایی که در دو یا چند فقره پی‌درپی می‌آیند، از لحاظ وزن باهم برابراند، اما در

حروف روی مختلف‌اند «۲»؛ چنانکه در قرآن مجید، سوره ۳۷، آیات ۱۱۷ و ۱۱۸ آمده است:

آتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ، وَ هَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.

بهترین تقلیدهایی که از نثر مقفی به زبانهای اروپائی دیده‌ام، به آلمانی بوده است؛ و ترجمه‌های بسیار استادانه‌ای بدین شیوه از

مقامات بدیع الزمان همدانی (متوفی بسال ۸-۱۰۰۷ میلادی-۳۹۸ هجری، در هرات) در جلد دوم تاریخ تمدن «۳» برارچ فن کرمر

(صفحات ۴۷۱-۴۷۵) آورده شده است.

جرج پوتنهام George Puttenham بسال ۱۵۸۹، در کتاب هنر شعر انگلیسی Arte of English Poesie (صفحه ۱۸۴) طبع

دوم آن- بسال ۱۸۶۹) این صنعت را

(۱) - بجای مثالی که مؤلف از زبان انگلیسی آورده است، این جمله را از گلستان نقل کرده‌ایم. م

(۲) - این جمله، که بجای مثال انگلیسی مؤلف ساخته شده، دارای سجع متوازن است: «مکارم اخلاقی معلوم، و محاسن افعالش

معروف است». م

(۳) - Culturgeschichte, Von Kremer

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۳ Omoioteleton

نامیده است. «۱»

## ۲- قالبهای شعری

روکرت، به پیروی از صاحب هفت قلم «۲»، نام یازده قالب شعری را، که در فارسی معمول است، ذکر می‌کند؛ بدین‌قرار: غزل،

قصیده، تشبیب، قطعه، رباعی، فرد، مثنوی، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، مستزاد، مسمط. به این انواع، چند نوع دیگر می‌توان افزود: مربع،

مخمس، ... تا معشر؛ و از این نوع اخیر مربع و مخمس و مسدس بیشتر بکار می‌روند؛ موشح «۳» در آندلس و بلاد مغرب رایج بوده است، و شاعران ایران بدان توجهی نداشته‌اند. ملمع نظمی است که در آن مصراعها یا بیتها متناوبا بدو یا چند زبان مختلف باشند، و البته قالب خاصی ندارد، و هنگامی که درباره مضامین اشعار سخن می‌گوئیم و آنها را برحسب موضوع دسته‌بندی می‌کنیم، از آن به تفصیل سخن خواهیم گفت.

دسته‌بندی هفت قلم و (گلادوین) نه صریح و روشن است، نه مقنع. مثلا تشبیب فقط قسمتی است از قصیده، که به قول گلادوین، «موسم شباب، زیباییها، و حالات عاشقانه را وصف می‌کند. اما معمولاً متضمن ذکر یا ثنای هرچیز تواند بود (جز آنکس که قصد شاعر مدح او بوده و تشبیب را فقط مقدمه

(۱) - از آوردن مثالی که به انگلیسی در کتاب پوتنهام بوده و مؤلف آنرا نقل کرده است، خودداری نمودیم. همچنین ترجمه آلمانی قسمتی از مقامات بدیع الزمان نیز، که مؤلف در کتاب خود آورده بود، از ترجمه حذف گردیده. م

(۲) - هفت قلم - کتاب لغت فارسی - تألیف غازی الدین حیدر، چاپ لکنو ۱۲۳۰ م

(۳) - درباره این نوع شعر در صفحات آینده سخن خواهیم گفت م.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۴

آن مدح قرار داده است)، و در آن در ضمن وصف حالات عشق یا بیان هر موضوع دیگر، حسب حال شاعر نیز می‌آید. «۱» فرد و بیت نیز چون قطعه نباید صورتهای خاص و مستقلى از شعر بشمار آیند؛ زیرا دو صورت اول اجزاء سازنده سایر انواع شعراند، و قطعه نیز بخشی است از قصیده؛ گرچه ممکن است که بخشهای دیگر قصیده‌ای اصلاً انشاء نشده باشد، و شاعر فقط قسمتی از آن را به صورت قطعه سروده باشد. چندتن از شاعران، خاصه ابن یمن (متوفی بسال ۴۵ - ۱۳۴۴ میلادی - ۷۴۵ هـ) «۲» بیشتر آثارشان از این نوع مقطعات تشکیل یافته است. همچنین ترجیع‌بند و ترکیب‌بند را نیز باید یک‌نوع دانست؛ و این حکم درباره مربعات و مخمسات و مسدسات و غیره نیز صادق است. موشح نیز چون مسمط و مرصع، فقط شکل خاصی از قصیده یا غزل است که نوعی تصنع در آن بکار

(۱) - «تشبیب صفت حال معشوق و حال خویش در عشق او گفتن باشد و این را نسیب و غزل نیز خوانند، اما مشهور مستعمل آنست که در میان مردم صفت هرچه کنند در اول شعر و هرحالی را که شرح دهند الا مدح ممدوح، آن را تشبیب خوانند. حقائق السحر فی دقائق الشعر - به تصحیح مرحوم عباس اقبال - ص ۸۵ م

(۲) - مؤلف در این کتاب، چون هرمان اته (تاریخ ادبیات ایران - ترجمه دکتر شفق - صفحه ۱۸۶) قول دولتشاه را در مورد سال وفات ابن یمن معتبر شناخته است؛ اما در جلد بعد تاریخ صحیح آن را از مجمل التواریخ فصیحی خوفاً نقل می‌کند. (رجوع کنید به کتاب از سعدی تا جامی ترجمه آقای علی اصغر حکمت - صفحه ۲۹۰ - چاپ دوم). وفات ابن یمن، بقول صاحب مجمل التواریخ، در هشتم جمادی الثانیه ۷۶۹ هجری اتفاق افتاده است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۵

رفته باشد. اکنون پیش از آنکه اقسام شعر فارسی را به ترتیبی علمی تر و طبیعی تر دسته‌بندی کنیم، واجب است که عناصر تشکیل‌دهنده آن را بیشتر شرح دهیم.

### بیت و مصراع

در هر یک از انواع شعر فارسی، واحد اصلی بیت است «۱». هر بیت از دو نیمه متساوی تشکیل یافته، و هر نیمه را یک مصراع می‌نامند. هر بیت مرکب است از تعداد معینی ارکان (یا افعال). اکثر بیتها یا هشت رکن دارند (مثنی)، یا شش رکن (مسدس). ما در اینجا به شرح اجزاء این ارکان (وتد، سبب، فاصله) نمی‌پردازیم؛ اما باید به این نکته اشاره کنیم که همه اصطلاحات عروض عرب (که ایرانیان و ملل دیگر اسلامی نیز آنها را بکار می‌برند) از نامهای اجزاء خیمه‌های بادیه‌نشینان عرب اخذ شده است؛ و مبنای این امر بر قیاسی موهوم، که شباهت بین «بیت الشعر» (- خانه موئین - خیمه اعراب بادیه‌نشین) و «بیت الشعر» است قرار دارد؛ و همچنین اگر در برابر یکی از این خیمه‌ها قرار گیریم، می‌بینیم که مدخل آن از دو مصراع (نیمه در) درست شده است؛ و از اینرو هر یک از دو پاره‌ای که یک «بیت الشعر» می‌سازند نیز مصراع خوانده می‌شود. برای توجیه این قیاس شگفت‌انگیز دلائل گوناگون آورده شده است (که در کتاب عروض فارسی بلوخرمان، صفحات ۲۰ - ۲۱ به تفصیل ذکر شده)؛ و یکی از دل‌انگیزترین

(۱) - «بدان که اقل شعر مقداری باشد از کلام منظوم که چون شاعر از نظم آن فارغ شد و بر آخر آن وقف کرد از سرگیرد و

دیگری مثل آن آغاز کند و حرف آخرین هریک را به جنس خویش در هر بیت مکرر گرداند، یعنی هریک را بر همان حرف ختم کند که دیگری را، و این مقدار را بیت خوانند.» (المعجم - چاپ دانشگاه - صفحه ۲۶). م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۶

آنها اینست که همچنانکه «بیت الشعر» (خیمه) دختران ماهروی قبایل را محفوظ نگه می‌دارد، «بیت الشعر» هم دختران باکره اندیشه شاعر (ابکار افکار) را دربر می‌گیرد. در زبان انگلیسی بیت را معمولاً Couplet و مصرع را hemistich می‌گویند.

ترجمه این دو اصطلاح بر این وجه، در نظر من بسیار تأسف‌انگیز است. زیرا از ترجمه این کلمات چنین برمی‌آید که بیت مرکب از دو واحد است، و مصرع عبارت است از نیم‌واحد؛ و بنا بر مفهومی که hemistich و couplet در زبان انگلیسی دارند «۱» باید یک بیت بجای دو مصرع چهار مصرع داشته باشد. از این‌روی بهتر می‌دانم که بیت را Verse و مصرع را half Verse ترجمه کنم؛ هر چند که اگر Stichos را بجای بیت بپذیریم، استعمال hemistich برای مصرع مانعی ندارد.

در این صورت رباعی که از چهار مصرع یا hemistich تشکیل یافته است (و از این‌روی ایرانیان برای آن اصطلاح دقیقتر دوبیتی «۲»

(۱) - couplet - دوتایی، مزدوج؛ و hemistich مرکب است از hemi - نیم، نصف؛ و Stichos - سطر شعر. م

(۲) - امروزه دوبیتی به نوعی از شعر گفته می‌شود که مرکب از دو بیت، و به بحر هزج مسدس مخذوف (مفاعیلن مفاعیلن فعولن) باشد؛ شمس قیس درباره رباعی یا دوبیتی چنین گوید: «اهل دانش ملحنان این وزن را ترانه نام کردند و شعر مجرد آنرا دوبیتی خواندند، برای آنکه بنای آن بر دو بیت بیش نیست، و مستعربه آن را رباعی خوانند از بهر آنکه بحر هزج در اشعار عرب مربع الاجزاء آمده است؛ پس هر بیت از این وزن دو بیت عربی باشد، لکن بحکم آنکه زحافی که در این وزن مستعمل است در اشعار عرب نبوده است، در قدیم بر این وزن شعر تازی نگفته‌اند و اکنون محدثان ارباب طبع بر آن اقبالی تمام کرده‌اند و رباعیات تازی در همه بلاد عرب شایع و متداول گشته است.» (المعجم فی معانی اشعار العجم طبع دانشگاه - ص ۱۱۵. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۷

را بکار برده‌اند) باید distich - دو سطر شعر خوانده شود.

در هر حال باید به خاطر داشت که بیت واحد شعر فارسی است و لفظ «مسدس» یا «مثن» نماینده ارکان عروضی بیت است، و چون باید که همه ابیات شعر بیک اندازه باشند، ترکیب ابیات «پنج‌پایه‌ای» pentametre و «شش‌پایه‌ای» hexametre، که در اشعار لاتینی معمول است، در شعر فارسی امکان‌پذیر نیست. در بعضی از کتب منشور، چون گلستان، گاهی یک بیت شعر، یا حتی یک مصرع تنها، برای استشهاد یا تأکید نکته‌ای آورده می‌شود. البته ممکن است که این بیت یا مصرع از منظومه دیگری مأخوذ نباشد و نویسنده خود آن را برای همان مورد خاص ساخته باشد. در چنین صورت مصرع را گاهی فرد (۱) نیز می‌خوانند.

### دسته‌بندی اشعار فارسی

اکنون که نکات فوق را بیان داشتیم، به دسته‌بندی انواع گوناگون شعر فارسی می‌توانیم پرداخت.

در اولین مرحله این کار، مبنای تشخیص ما قافیه است: باید ببینیم که آیا قوافی در آخر مصرع‌های یک بیت آمده، و هر بیت از این لحاظ مستقل است، یا آنکه همه ابیات شعر بر یک قافیه‌اند، و مصرع‌های اول همگی (جز در مطلع شعر) آزاد می‌باشند.

نوع اول، که قوافی متعدد و گوناگون دارد، فقط شامل مثنوی است. نوع دوم، که یک قافیه در سراسر آن تکرار می‌شود، قصیده و غزل و قطعه و ترجیع‌بند و ترکیب‌بند را شامل می‌گردد؛ و شاید رباعی را نیز بتوان از این نوع شمرد. اما نوع مسمط، یعنی مربعات، مخسمات ..... و معشرات را باید جداگانه بحساب آورد.

### مثنوی

درباره مثنویها یعنی منظومه‌هایی که ابیاتشان یک‌بیک قافیه مستقل دارند، بشرح مفصل نیازی

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۸

نیست؛ زیرا که اشعار اروپائی (جز شعر سفید) blank Verse غالباً از این نوع‌اند. در این قسم شعر، چنانکه گفته شده است، قوافی در آخر دو مصرع هر بیت واقع می‌شوند، و بیت به بیت تغییر می‌کنند.

منظومه لاکسلی هال Locksly Hall اثر تنی سن «۱» در زبان انگلیسی نمونه بسیار خوبی است (البته باید تکیه accent را، که از خواص زبان انگلیسی است، بجای امتداد یا کمیت هجاهای الفاظ فارسی گرفت) «۲»؛ زیرا که این منظومه، از لحاظ صورت شعری، با مثنوی بحر رمل مثنم مخذوف، شباهت کامل دارد، و این وزن دوبار در هر بیت آن تکرار می‌شود.

همه منظومه‌های طویل روانی و اخلاقی فارسی، چون شاهنامه فردوسی و پنج گنج نظامی گنجوی و هفت اورنگ جامی و مثنوی جلال‌الدین رومی از این نوع‌اند.

(۱) Lord Alfred Tennyson لرد آلفرد تنی سن، شاعر انگلیسی (۱۸۰۹-۱۸۹۲).

(۲) - کلمات زبان انگلیسی از هجاهای تکبیه‌دار و بی‌تکبیه ترکیب یافته‌اند؛ چون **happy**، که هجای اول آن تکبیه‌دار و هجای دوم بی‌تکبیه است، یا **condition** که هجای دوم آن تکبیه‌دار و هجاهای اول و سوم بی‌تکبیه است. اما در زبان فارسی کلمات از هجاهای بلند و کوتاه ساخته می‌شوند؛ چنانکه در کلمه «کتاب» هجای اول کوتاه و هجای دوم بلند است، و در کلمه «آسمان» هجاهای اول و سوم بلند و هجای دوم کوتاه می‌باشد. وزن شعر نتیجه نظم و ترتیب خاصی است که بین هجاهای تکبیه‌دار و بی‌تکبیه (یا کوتاه و بلند) کلمات برقرار می‌گردد. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۹

این قسم شعر از ابتکارات ایرانیان است، و در ادبیات قدیم عرب نشانی از آن نیست؛ گرچه در دوره‌های بعد (از اواخر قرن دهم میلادی - اواخر قرن چهارم هجری بعد) ایرانیان اشعاری از این نوع به زبان عربی ساختند و آنرا مزدوج خواندند. «۱»

### غزل

اکنون به شرح نوع دیگر نظم، یعنی نوعی که قافیه واحد در پایان همه ابیات آن تکرار می‌شود، می‌پردازیم. در اینگونه اشعار قاعده مصراعهای اول و دوم ابیات همقافیه نیستند، جز در مطلع یا نخستین بیت شعر. دو صورت مهم این نوع غزل و قصیده است. اوزانی که در غزل و قصیده بکار می‌روند یکسان‌اند؛ و در هرودی آنها بیت اول (مطلع) از دو مصراع همقافیه تشکیل یافته و سایر قافیه‌ها فقط در پایان بیتها واقع‌اند. اختلاف اصلی غزل با قصیده در موضوع و شماره ابیات است. موضوع غزل معمولا عشق یا عرفان است، و تعداد ابیات آن بندرت از ده یا دوازده تجاوز می‌کند. اما قصیده ممکن است که مدیحه یا هجویه باشد، و یا مطالب اخلاقی، فلسفی، یا دینی را موضوع قرار دهد. در دوره‌های بعد (گمان کنم که بعد از استیلای مغول) در میان شاعران رسم شد که تخلص خود را در بیت آخر غزل (مقطع) ذکر کنند؛ اما این رسم در قصیده معمول نگردید. برای آنکه نمونه‌ای از غزل آورده باشیم، این غزل بسیار معروف را از دیوان حافظ شیرازی نقل می‌کنیم:

(۱) - از اینگونه شعر (مزدوج) نمونه‌ای در جلد چهارم *یتیمه‌الدهر* (ص ۲۳ چاپ دمشق) آمده است. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۵۰ اگر آن ترک «۱» شیرازی بدست آرد دل ما رابه خال هندویش بخشم  
سمرقند و بخارا را

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت کنار آب رکناباد و گلگشت مصلای

فغان کاین لولیان شوخ شیرینکار شهر آشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را

من از آن حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را

اگر دشنام فرمایی و گر نفرین، دعا گویم جواب تلخ می زبید لب لعل شکر خارا

نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست تر دارند جوانان سعادت مند پند پیر دانا را

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را

غزل گفتی و در سفتی، بیا و خوش بخوان حافظ که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را قصیده چون دراز است، ترجمه آن به نظم انگلیسی، با حفظ قافیه واحد در پایان همه ابیات، تقریبا محال می‌نماید؛ گرچه کسی که در این باره کنجکاو باشد می‌تواند به کتاب بزرگ تاریخ شعر عثمانی تألیف مرحوم ا. ج. گیب رجوع کند. در آن کتاب ترجمه‌های منظوم قصاید ترکی فراوان است. مرحوم گیب هر شعری را

(۱) - معشوق را «ترک» می‌خواندند، زیرا ترکان به زیبایی و سنگدلی مشهور بوده‌اند. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۵۱

که ترجمه می‌کرد، می‌کوشید که شکل اصلی آن را (از لحاظ وزن و قافیه) حفظ کند؛ و این روش در کار او تغییرناپذیر بود. اما من چون بدان اندازه در ساختن نظم مهارت و توانائی ندارم، به این شیوه نگرانیده‌ام و قصاید، و حتی گاهی غزلیات را، بطرز مثنوی ترجمه کرده‌ام.

شیوه‌ای که شرفیاق خود در ترجمه اشعار پیش گرفته بودند، اکنون بمن جرئت می‌دهد که در این امر به آنان تأسی ورزم و کیفیت



اصلی وزن و ترتیب قوافی را در ترجمه تغییر دهم؛ زیرا چنانکه در صفحات ۵-۴۶۴ «مقدمه» این کتاب متذکر شدم «۱»، در آن زمان که ترجمه اشعار از عربی به فارسی و از فارسی به عربی دلیل فضل و هنرمندی بود و وقوف بر هر دو زبان را می‌رساند، مترجمان معمولاً در ترجمه خود وزنی دیگر اتخاذ می‌کردند، و مثنوی فارسی را در قالب قصیده به عربی درمی‌آوردند (چون ترجمه بنداری از شاهنامه فردوسی)، با آنکه قواعد عروض و علم الشعر هردو زبان یکسان است و با انگلیسی قابل تطبیق نیست. پس اکنون که استادان این زبانها در ترجمه اشعار اینهمه آزادی به خود داده‌اند ما که از هر جهت از ایشان محدودتریم، چرا از همانگونه آزادی بهره‌مند نگردیم؟

### نمونه مرثیه

بهرحال، چون در اینجا انواع شعر مورد بحث است، من از چند قصیده، با حفظ ترتیب اصلی قوافی، نمونه‌هایی می‌آورم؛ و چون قصیده چنانکه گفتیم، همیشه از غزل طولانی‌تر و اغلب بیش از یکصد بیت است، بر من ممکن نشد که قصیده‌ای را سراسر ترجمه کنم. نمونه اول شش بیت از مرثیه‌ای است که شیخ سعدی شیرازی

(۱) - صفحات ۸-۶۵۷ ترجمه فارسی آن کتاب به قلم آقای علی پاشا صالح - م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۵۲

در غارت بغداد بدست مغولان و قتل فجع المستعصم بالله، آخرین خلیفه عباسی سروده است. این اشعار که مبین تأثیر آن فاجعه عظیم در روح یکی از مسلمانان آن عصر است، از جلد اول خرابات تألیف ضیاء بک (صفحه ۱۵۶ طبع استانبول - ۱۲۹۱ هجری) نقل شده، و وزن آن رمل مثنی مخذوف است. مرثیه سعدی در اصل بیست و یک بیت است «۱»، و من فقط شش بیت اول آن را می‌آورم:

آسمان را حق بود گر خون بیارد بر زمین بر زوال ملک مستعصم، امیر المؤمنین  
ای محمد، گر قیامت می بر آری سر ز خاک سر بر آور وین قیامت در میان حلق بین  
نازنینان حرم را خون خلق بیدریغز آستان بگذشت و ما را خون چشم از آستین  
زینهار از دور گیتی و انقلاب روزگارد در خیال کس نیامد کان چنان گردد چنین  
دیده بردار، ای که دیدی شوکت باب الحرم قیصران روم سر بر خاک و خاقانان چین  
خون فرزندان عم مصطفی شد ریخته هم بر آن خاکی که سلطانان نهادندی جبین قصاید قدیم فارسی (چنانکه گفته شد) با تشبیه  
شروع می‌شوند و پس از بیتی که گریزگاه خوانده می‌شود، به مدح ممدوح می‌پردازند.  
این مرثیه نمونه شایسته قصیده نیست، و از آن کاملتر قصیده‌ای است بسیار زیبا از منوچهری، شاعر معاصر فردوسی، و جوانتر

(۱) - در نسخه‌های چاپی اخیر تعداد این ابیات به بیست و هشت می‌رسد. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۵۳

از وی. (طبع کازیمیرسکی، شماره ۲۹ - صفحات ۶-۷۳). این قصیده کلا هفتاد و دو بیت است و من فقط اشعاری را که خود از آن برگزیده‌ام در اینجا نقل می‌کنم. شماره‌ای که قبل از هربیت قرار دارد، محل آن را در قصیده اصلی نشان می‌دهد. وزن این قصیده هزج مسدس مخذوف است و من در ترجمه خود ناچار شده‌ام که آن را یک هجا کوتاه‌تر کنم. شروع قصیده چنین است:

۱- الا یا خیمگی. خیمه فروهل که پیش آهنگ بیرون شد ز منزل

۲- تیره زن بزد طیل نخستین شتربانان همی بندند محمل

۳- نماز شام نزدیک است و امشب مه و خورشید را بینم مقابل

۴- و لیکن ماه دارد قصد بالافرو شد آفتاب از کوه بابل

۵- چنان دو کفه سیمین ترازو که این کفه شود زان کفه مایل سپس شاعر به شرح جدا شدن از معشوق می‌پردازد و در خطاب وی می‌گوید:

۶- ندانستم من، ای سیمین صنوبر که گردد روز چون این زود زایل

۷- من و تو غافلیم و ماه خورشید بر این گردون گردان نیست غافل

۸- نگارین منا، بر گرد و مگری که کار عاشقان را نیست حاصل

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۵۴-۹- زمانه حامل هجر است و لابد نهد یک روز بار خویش حامل

۱۰- نگار من چو حال من چنین دیدباید از مژه باران و ابل

۱۱- تو گوئی پلبل سوده به کف داشت پراکند از کف اندر دیده پلبل

۱۲- بیامد اوفتان خیزان بر من چنان مرغی که باشد نیم بسمل

۱۳- دو ساعد را حمایل کرد با من فرو آویخت از من چون حمایل

۱۴- مرا گفت ای ستمکاره به جانم به کام حاسدم کردی و عادل

۱۵- چه دانم من که باز آئی تو یا نه بدان گاهی که باز آید قوافل

۱۶- تو را کامل همی دیدم به هر کارو لیکن نیستی در عشق کامل سپس شاعر می‌کوشد تا دلدار خود را تسلی خاطر دهد؛ اما وی سرانجام عاشق را تنها گذارده، می‌رود. شاعر به اطراف «کاروانگاه» می‌نگرد و در آنجا جز اشتر (نجیب) خود، که «چو دیوی دست و پا اندر سلاسل» دارد، «نه وحشی» می‌بیند، «نه انسی»؛ نه از «راکب» نشانی و نه از «راجل» اثری. پس آنگاه جهاز بر اشتر می‌نهد، و بر آن می‌نشیند.

مرکب راهوار در همان راه، به دنبال کاروان، «چو مساحی که پیماید زمین را» دوان می‌گردد، و «مراحل را طی می‌کند»، تا به بیابانی می‌رسد

«چنان سرد و چنان سخت کز او خارج نباشد هیچ داخل»؛ و بادی که در آن بیابان می‌وزد بدین صفت است: «ز بادش خون

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۵۵

همی بفسرد در تن»؛ و برفی سیمگون نیز بر ریگهای طلائی نشسته است. سپس صبح می‌دمد و پرتو آن چشم وی را خیره می‌سازد و برف-ها را می‌گدازد، چنانکه «تو گفתי باشدش بیماری سل»؛ و برف-های گداخته خاک را گل می‌کند و گل چون سریشم ماهی به پای شتر او می‌جسبد. سرانجام قافله‌ای که وی می‌کوشید تا بدان برسد، در صحرا نمایان می‌شود، و او نیزه‌های نیزه‌داران را، که در زمین فرو رفته و چون سنبله‌های گندم برپا ایستاده‌اند، می‌بیند؛ و صدای زنگ اشتران را، که چون بانگ بلبل در گوشش شیرین است، می‌شنود.

سپس در پی آن چنین می‌گوید:

۴۸- نجیب خویش را گفتم سبکترالا یا دستگیر مرد فاضل

۴۹- بچر، کت عنبرین بادا چراگاه بچم، کت آهنین بادا مفاصل

۵۰- بیابان درنورد و کوه بگذار منازلها بکوب و راه بگسل

۵۱- فرود آور به درگاه وزیرم فرود آوردن اعشی به باهل «۱»

۵۲- به عالی درگه دستور، کور است معالی از اعالی تا اسافل «۲»

(۱)- مؤلف معنای اشاره‌ای را که در بیت ۵۱ به اعشی شده است درنیافته، و در ترجمه خود، برای احتراز از ابهام، مصراع اول بیت ۵۱ را با مصراع دوم بیت ۵۲ بهم آمیخته و از ذکر نام اعشی چشم پوشیده است. گویا نسخه‌ای که در اختیار وی بوده (چون بعضی از نسخ موجود این قصیده) بجای باهل، بابل داشته است. شک نیست که بین اعشی و بابل هیچگونه مناسبتی نیست، و صحیح آن باهل است که نام قبیله اعشی بوده است. م

(۲)- این بیت «گریزگاه» است. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۵۶ ۵۶- همی نازد به عهد میر مسعود «۱» چو پیغمبر به نوشروان عادل

۵۷- در آید پیش او بدره چو قارون در آید پیش او بدره چو عایل

۵۸- شود از پیش او سائل چو بدره رود از پیش او بدره چو سائل در پایان، هفت بیت آخر این قصیده را نقل می‌کنیم.

در این ابیات شاعر برای ممدوح عمری دراز آرزو می‌کند، و می‌کوشد که لطف و کرم وی را بسوی خویش جلب کند.

اشاره‌ای که شاعر به پاداش خود می‌کند (و این همیشه در پایان قصیده است) اگر به نحوی مطلوب و دلنشین بیان شود، حسن طلب خواننده می‌شود. سه بیت آخر نیز شامل صنعت حسن مقطع است، و آن به قول گلاذوین «وقتی است که شاعر همه استادی خود را در چند بیت آخر بکار برد و قصیده را به طرزی دل‌انگیز ختام بخشد، تا خواننده آخرین بیتها را با خوشنودی خاطر از نظر بگذراند، و این تأثیر نیکو در او باقی بماند، و اگر عیبی در قسمتهای دیگر قصیده دیده باشد، اکنون با دیده اغماض بدان بنگرد.» وی این نکته درست و بجا را نیز بر گفته خویش می‌افزاید: «حسن مقطع در قصیده، معمولاً برای طلب بخشش و بخشایش است.

۶۶- خداوندا، من اینجا آمدستم به امید تو و امید مفضل

۶۷- افاضل نزد تو نازند هموار که زی فاضل بود قصد افاضل

(۱)- مقصود سلطان مسعود بن محمود غزنوی است که از ۴۲۱ تا ۴۳۲ هجری حکومت داشت. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۶۸ ۵۷- گرم مرزوق گردانی به خدمت همان گویم که اعشی گفت و دعبل

۶۹- و گر از خدمت محروم ماندم بسوزم کلک و بشکافم انامل

۷۰- الا تا بانگ دراج است و قمری الا تا نام سیمرخ است و طغرل

۷۱- تنت پاینده باد و چشم روشن دلت پاکیزه باد و بخت مقبل

۷۲- دهد ایزد مرا در نظم شعرت دل بشار و طبع ابن مقبل

### قطعه

اکنون به تعریف قطعه می‌پردازیم؛ و در این باره سخنی چند کفایت می‌کند. این گونه نظم اساساً- چنانکه از نامش برمی‌آید و قبلاً نیز گفته شد- فقط قطعه یا بخشی است از یک قصیده. اما باید دانست که قطعه یا در اصل ناقص و ناتمام مانده، و یا در حد خود چنان کامل بوده است که شاعر هرگز قصد افزودن بخشهای دیگر را بدان نکرده است. گاهی در بعضی قطعه‌ها، از شیوه نظم و کیفیت موضوع بخوبی آشکار است که شاعر آنرا از آغاز بدان قصد ساخته است که شعری مستقل باشد. برای نمونه این قطعه را که انوری (متوفی بسال ۱۱۹۱ میلادی- ۵۸۷ هـ) سروده است نقل می‌کنیم:

دوستی گفت «صبر کن زیرا که صبر کار تو خوب زود کند

آب رفته به جوی باز آرد کار بهتر از آنکه بود کند»

گفتم «آب از به جوی باز آید ماهی مرده را چه سود کند؟» بدیهی است که این قطعه در حد خود کامل و تمام است،

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۵۸

و هرگز به خاطر شاعر نگذشته است که چیز دیگری بدان بیفزاید.

### رباعی

رباعی مرکب است از دو بیت (بدینجهت دوبیتی نیز خوانده شده)، یا چهار مصراع (که از اینرو آنرا رباعی می‌نامند)؛ و از لحاظ صورت، می‌توان گفت که رباعی عبارت است از دو بیت اول قصیده یا غزل، بشرط آنکه وزن آن با وزن معینی از متفرعات بحر هزج موافق باشد «۱». اما این نوع شعر همیشه دارای مضمونی است کامل و در حد خود تمام. ترجمه زیبای فیتز جرال «۲» از رباعیات خیام چنان ما را با این نوع شعر آشنا کرده است که دیگر در اینجا نیازی بشرح و تفصیل بیشتر نداریم. اما چنانکه غالباً مشاهده کرده‌ام، بیشتر کسانی که ترجمه فیتز جرال را می‌ستایند می‌پندارند که این رباعیها را می‌توان به یکدیگر پیوست و به صورت یک قطعه شعر واحد در آورد. من باید در اینجا این نکته را با تأکید تمام یادآور شوم که پیوستگی و وحدتی که در مجموع این ترجمه‌ها بنظر می‌رسد، فقط بسبب ترتیبی است که فیتز جرال در تنظیم رباعیهای منتخب

(۱)- عروضیان برای رباعی بیست و چهار وزن معین کرده‌اند، برحسب آنکه ابتدای مصراعهای آن بر «مفعول» تقطیع شود یا بر «مفعولن». در حالت اول (اخر) دوازده وزن، و در حالت دوم (اخرم) نیز دوازده وزن حاصل می‌شود. رجوع کنید به صفحات ۱۰۸ و ۱۰۹ المعجم- چاپ دانشگاه؛ یا به صفحات ۹۸ تا ۱۰۴ رساله جمع مختصر، تألیف وحید تبریزی چاپ مسکو. م

(۲)- Edward Fitz Gerald - ادیب و شاعر انگلیسی (۱۸۰۹-۱۸۸۳) که ترجمه رباعیات خیام او مشهور است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۵۹

خود بکار برده است؛ زیرا که هر رباعی در حد خود کامل و تمام است، و در دیوان شاعران فارسی‌زبان فقط بترتیب القباء، و یا برحسب آخرین حرف قافیه، تنظیم می‌گردد «۱». اوزان رباعی، چنانکه گفتیم، منشعبات خاصی از بحر هزج می‌باشند؛ و مصراعهای اول و دوم و چهارم باید همقافیه باشند، اما مصراع سوم لزوماً با مصراعهای دیگر بر یک قافیه نیست، و اغلب آزاد است.

### نمونه‌ای از بدیهه‌سرایی که در چهارمقاله آمده است

در اینجا دو رباعی از امیر معزی نقل خواهد شد.

وی این رباعیها را ارتجالاً برای ملک‌شاه سلجوقی سروده (و بعد از آن به مقام ملک الشعرائی دربار او رسیده است). شاید از لحاظ ادبی ارزش خاصی نداشته باشند، اما اهمیت تاریخی بسیار دارند. زیرا که صاحب چهارمقاله (صفحات ۶۷ تا ۷۰ طبع جداگانه براون) «۲» از قول خود شاعر، مقام و کیفیت انشاد این اشعار را چنین نقل می‌کند:

«و پدر من امیر الشعراء برهانی رحمه الله در اول دولت ملک‌شاه به شهر قزوین از عالم فنا به عالم بقا تحویل کرد، و در آن قطعه- که سخت معروف است- مرا به سلطان ملک‌شاه سپرد، در این بیت:

(۱)- در این باره آقای مجتبی مینوی را سخنی است که در فصل مربوط به عمر خیام نقل خواهد شد. م

(۲)- ما این قسمت را از روی چهارمقاله مصحح قزوینی، که مجدداً به تصحیح آقای دکتر معین در تهران طبع شده است، نقل

می‌کنیم. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۶۰ من رفتم و فرزند من آمد خلف صدق او را به خدا و به خداوند سپردم «۱» پس جامگی و اجراء پدر من به من تحویل افتاد و شاعر ملک‌شاه شدم. و سالی در خدمت پادشاه روزگار گذاشتم که جز وقتی از دور او را نتوانستم دیدن، و از اجزاء و جامگی یک من و یک دینار نیافتم، و خرج من زیادت شد و وام به گردن من درآمد و کار در سر من پیچید. و خواجه بزرگ نظام الملک رحمه الله در حق شعر اعتقادی نداشتی از آنکه در معرفت او دست نداشت، و از ائمه و متصوفه به هیچکس نمی‌پرداخت.

روزی که فردای آن رمضان خواست بود من از جمله خرج رضانی و عیدی دانگی نداشتم. در آن دلتنگی بنزد علاء الدوله امیر علی فرامرز رفتم که پادشاه‌زاده بود و شعر دوست، و ندیم خاص سلطان بود و داماد

(۱) - این بیت، به انضمام چند بیت دیگر، که بی‌شک مجعول و بی‌اساس می‌باشند، معمولاً به خواجه نظام الملک نسبت داده می‌شود (مثلاً - تذکره دولتشاه ص ۵۹ طبع براون)؛ و خواجه نظام الملک کسی است که، بنا بر آنچه در اینجا از چهارمقاله نقل کرده‌ایم، «در حق شعر اعتقادی نداشتی، از آنکه در معرفت او دست نداشت.» فقط یکی از این ابیات که به نود و چهار سالگی سراینده در وقت مرگ اشاره می‌کند، کافی است که بی‌اساس بودن این نسبت را مسلم سازد (زیرا خواجه نظام الملک در وقت مرگ حداکثر هشتاد سال داشته است). گذشته از این، بدشواری می‌توان باور کرد که کسی که از دشنه حشاشین زخم خورده و در شرف موت است حال و مجال شعر گفتن داشته باشد.

در همه جای جهان مردم دوست دارند که داستانها و اشعار معروف را به اشخاص مهم و مشهور نسبت دهند؛ و این یکی از آن موارد است. ف

در فصل سوم، ضمن شرح احوال خواجه نظام الملک در این باره به تفصیل بیشتر سخن گفته خواهد شد. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۶۱

او. «۱» حرمت تمام داشت و گستاخ بود، و در آن دولت منصب بزرگ داشت، و مرا تربیت کردی. گفتم «زندگانی خداوند دراز باد، نه هر کاری که پدر بتواند کرد، پسر نتواند کرد، یا آنچه پدر را بیاید پسر را بیاید. پدر من مردی جلدوشهم بود و در این صنعت مرزوق، و خداوند جهان سلطان شهید الب ارسلان را در حق او اعتقادی بودی، آنچه از او آمد از من همی نیاید. مرا حیائی منع است، و نازک طبعی با آن یار است. یکسال خدمت کردم و هزار دینار وام برآوردم. و دانگی نیافتم. دستوری خواه بنده را تا به نشابور بازگردد و وام بگزارد، و با آن باقی که بماند همی سازد و دولت قاهره را دعائی همی گوید.» امیر علی گفت «راست گفتی، همه تقصیر کرده‌ایم، بعد از این نکنیم. سلطان نماز شام به ماه دیدن بیرون آید، باید که آنجا حاضر باشی تا روزگار چه دست دهد.» حالی صد دینار فرمود تا برگ رمضان سازم، و بر فور مهری بیاوردند صد دینار نشابوری، و پیش من نهادند. عظیم شادمانه باز گشتم، و برگ رمضان بفرمودم، و نماز دیگر به در سرپرده سلطان شدم. قضا را علاء الدوله همان ساعت در رسید. خدمت کردم. گفت «سره کردی و به وقت آمدی.» پس فرود آمد و پیش سلطان شد. آفتاب زرد سلطان از سرپرده بدر آمد، کمان گروهه‌ای در دست، علاء الدوله بر راست، من

(۱) - گویا مقصود علی بن فرامرز کاکویه است - رجوع کنید به طبقات سلاطین اسلام، تألیف استانی لین پول. - Stanley Lane

Poole - ص ۱۴۵. ف

مرحوم قزوینی در تعلیقات چهارمقاله هویت او را چنین بیان می‌کند: «هو الامیر علاء الدوله علی بن ظهیر الدین ابی منصور فرامرز بن علاء الدوله ابی جعفر محمد المعروف بابن کاکویه دشمنزبار...» برای آگاهی بیشتر در این باره رجوع کنید به تعلیقات چهارمقاله - مصحح مرحوم قزوینی، به تصحیح مجدد آقای دکتر معین - ص ۲۱۳. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۶۲

بدویدم و خدمت کردم. امیر علی نیکوئیها پیوست، و به ماه دیدن مشغول شدند. اول کسی که ماه دید سلطان بود. عظیم شادمانه شد. علاء الدوله مرا گفت «پسر برهانی، در این ماه نو چیزی بگویی.» من برفور این دویبتی بگفتم:

«ای ماه، چو ابروان یاری گوئی یا نی، چو کمان شهریاری گوئی

نعلی زده از زر عیاری گوئی در گوش سپهر گوشواری گوئی» چون عرضه کردم، امیر علی بسیاری تحسین کرد. سلطان گفت «برو از آخور هرکدام اسب که خواهی بگشای» و در این حالت بر کنار آخور بودیم. امیر علی اسبی نامزد کرد. بیاوردند و به کسان من دادند.

ارزیدی سیصد دینار نشابوری. سلطان به مصلی رفت، و من در خدمت، نماز شام بگزاردیم، و به خوان شدیم. بر خوان امیر علی گفت «پسر برهانی، در این تشریفی که خداوند جهان فرمود هیچ نگفتی. حالی دویبتی بگویی» من بر پای جستم و خدمت کردم، و

چنانکه آمد، حالی این دویستی بگفتم:

«چون آتش خاطر مرا شاه بیداد از خاک مرا بر زیر ماه کشید

چون آب یکی ترانه از من بشنید چون باد یکی مرکب خاصم بخشید» چون این دویستی ادا کردم، علاء الدوله احستنها کرد، و بسبب احست او سلطان مرا هزار دینار فرمود. علاء الدوله گفت «جامگی و اجراش نرسیده است، فردا بر دامن خواجه خواهم نشست تا جامگی از خزانه بفرماید، و اجراش بر سپاهان نویسد.» گفت «مگر تو کنی که دیگران را این حسبت نیست، و او را به لقب من بازخوانید،» و لقب سلطان معز الدین و الدین بود؛ امیر علی مرا «خواجه معزی» خواند.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۶۳

سلطان گفت «امیر معزی». آن بزرگ بزرگزاده چنان ساخت که دیگر روز نماز پیشین هزار دینار بخشیده و هزار و دویست دینار جامگی و برات، نیز هزار من غله به من رسیده بود، و چون ماه رمضان بیرون شد، مرا به مجلس خواند و با سلطان ندیم کرد، و اقبال من روی در ترقی نهاد، و بعد از آن پیوسته تیمار من همی داشت، و امروز هرچه دارم از عنایت آن پادشاهزاده دارم. ایزد تبارک و تعالی خاک او را به انوار رحمت خوش گرداند، بمنه و فضله.»

### اهمیت بدیهه‌سرای در روزگار قدیم

این حکایت نشان می‌دهد که هنر بدیهه‌سرای در آن روزگاران تا چه حد اهمیت داشته است؛ و در چهارمقاله چند حکایت دیگر در این باره آورده شده. از آنجمله داستانی است درباره سلطان محمود غزنوی و غلام محبوبش ایاز (صفحات ۵۶ تا ۵۸) «۱»، و گوید که وقتی سلطان در حالت مستی فرمان داد تا گیسوی ایاز را بریند.

روز بعد، بسبب پشیمانی، و نیز از اثر میگساری شب پیش، چنان بدخلق و بدحال بنظر می‌رسید که هیچکس نمی‌یارسد بنزدیک او رفت؛ تا سرانجام عنصری، امیر الشعراء، با این رباعی دوباره خاطر وی را خوش ساخت:

کی عیب سر سر زلف بت از کاستن است؟ چه جای به غم نشستن و خاستن است؟

جای طرب و نشاط و می خواستن است کاراستن سرو ز پیراستن است.

و مانند این، رباعی ازرقی است (چهارمقاله ۷۱-۷۲) که در فرونشاندن آتش خشم پادشاه جوان، طغانشاه سلجوقی، سخت مؤثر افتاد. پادشاه در آخرین لحظات بازی نرد، دوشش

(۱) - صفحات ۵۵ تا ۵۷ - چاپ تهران.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۶۴

خواسته و دویک «۱» آورده بود؛ و از اینروی تغییری عظیم در حالش پدید آمده بود.

رباعی ازرقی این است:

گر شاه دوشش خواست، دویک زخم افتاد تا ظن نبری که کعبتین داد نداد

آن زخم که کرد رای شاهنشاه یاد در خدمت شاه روی بر خاک نهاد در این دو رباعی اخیر دو نکته مشترک موجود است:

یکی آنکه در آنها هر چهار مصراع همقافیه‌اند، در صورتی که معمولاً مصراع سوم رباعی آزاد است؛ و دیگر آنکه در هر دو رباعی صنعت حسن تعلیل بکار رفته، و شاعر برای یک امر واقعی علتی موهوم یا خیالپرورانه بیان داشته است.

### ترجیع بند و ترکیب بند

اکنون باید برخی دیگر از انواع شعر را، که اهمیت کمتری دارند، به اختصار شرح دهیم؛ و این بحث مشتمل است بر ترکیب بند، ترجیع بند، انواع گوناگون شعر مرکب (چون مربع، مخمس، مسدس و ....) و مسمط و مستزاد.

ترکیب بند و ترجیع بند هر دو از یک سلسله بندهائی تشکیل یافته‌اند که شماره ابیات هریک معمولاً مساوی است؛ و در هر بند بیتها همگی بر یک قافیه‌اند. آنچه این بندها را از یکدیگر جدا می‌کند، بیتی است که در آخر هر بند می‌آید. اگر این بیت در فاصله بندها عیناً تکرار شود، منظومه

(۱) - در اینجا و در رباعی ازرقی، صحیح «سه‌یک» و «سه‌شش» است. چه در آن ایام در بازی نرد سه عدد طاس بکار می‌رفته.

رجوع کنید به حواشی دکتر معین بر چهارمقاله (صفحات ۷۰-۷۱). م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۶۵

کل را ترجیع بند می‌خوانیم؛ و اگر در فواصل بندها ابیات گوناگونی بیابند که جمله‌گی از لحاظ قافیه با یکدیگر متفق و با بندهای پس و پیش خود مختلف باشند، منظومه کل ترکیب بند نامیده می‌شود. اما در هر صورت، همه بیتها باید بر یک وزن باشند. ترجمه

این دو نوع شعر، بر وجهی که ترتیب اصلی قوافی در سراسر آن حفظ شود، از حدود توانائی من بیرون است؛ اما در اینجا از ترجیع بند بسیار مشهور و بسیار زیبای هاتف اصفهانی، که در اواخر قرن هیجدهم (اواخر قرن دوازدهم هجری) می‌زیسته است «۱»، ابیاتی را نقل می‌کنم. این ابیات به دو بند بیایی تعلق دارند:

### بند اول

ای فدای تو هم دل و هم جان‌وی نثار رخت هم این و هم آن  
دل فدای تو، چون توئی دلبرجان نثار تو، چون توئی جانان  
دل رهندن ز دست تو مشکل جان فشاندن به پای تو آسان  
راه وصل تو راه پر آسب‌درد عشق تو درد بیدرمان  
بندگانیم و جان و دل بر کف چشم بر حکم و گوش بر فرمان  
گر سر صلح داری اینک دل‌ور سر جنگ داری اینک جان  
..... الخ

که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو

### بند دوم

از تو ای دوست نگسلم پیوند گر به تیغم برند بند از بند  
الحق ارزان بود ز ما صد جان‌وز دهان تو نیم شکر خند

(۱) - سید احمد هاتف اصفهانی متوفی بسال ۱۱۹۸ در قم - م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۶۶ ای پدر بند کم ده از عشقم که نخواهد شد اهل این فرزند  
بند آنان دهند خلق، ای کاش، که ز عشق تو می‌دهندم پند  
من ره کوی عافیت دانم چکنم کاوفتاده‌ام به کمند  
..... الخ

که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو این منظومه از شش بند تشکیل یافته و بیت ترجیع در فواصل بندها تکرار شده است. مجموع ابیات این ترجیع بند (با احتساب بیت ترجیع که پنج‌بار تکرار شده است) ۱۴۸ است، بدین ترتیب:

بند اول ۲۳ بیت + ۱ بیت ترجیع

» دوم ۱۳ » ۱ »

» سوم ۱۷ » ۱ »

» چهارم ۱۵ » ۱ »

» پنجم ۱۸ » ۱ »

» ششم ۱ » ۵۷ .....

اگر این منظومه در پایان هر بند، به عوض تکرار بیت ترجیع، بیت دیگری با قافیه جداگانه داشت، و هر دو مصراع آن بیت بر یک قافیه بود، آن را ترکیب بند می‌نامیدیم. «۲»

(۱) - این ترجیع بند بسیار معروف است و بارها بچاپ رسیده، اما در هیچیک از طبعهای معتبر، و نیز در تذکره‌هایی که آن را نقل کرده‌اند (چون آتشکده آذر) مجموع آن از پنج بند تجاوز نمی‌کند. فقط در بعضی نسخه‌ها یک بند ششم به آن افزوده شده که مطلعش این است:

چشم بگشا که جلوه دلدار متجلی است از در و دیوار. م

(۲) - دو مصراع ابیاتی که در پایان بندهای ترکیب بند می‌آیند باید با یکدیگر همقافیه باشند، و ممکن است که گاه این ابیات خود نیز همگی باهم بر یک قافیه بیایند. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۶۷

باید دانست که هریک از این بندها، چون قصیده و غزل دارای مطلع است؛ یعنی با ابیتی شروع می‌شود که دو مصراع آن همقافیه‌اند.

چنانکه روکرت Ruckert می‌گوید (طبع پرچ، ص ۸۵) مسمط اصطلاحی است عام، که همه انواع شعر مرکب را شامل می‌گردد. «۱» اما سخن رشید الدین

(۱) - در تعریف مسمط میان استادان بدیع و بلاغت فارسی اختلاف است. رشید و طواط گوید: «این صنعت چنان بود که شاعر بیتی را به چهار قسم کند و در آخر سه قسم سجع نگاه دارد و در قسم چهارم قافیت می‌آرد، و این را شعر مسجع نیز خوانند ..... مثال از شعر فارسی، امیر الشعرا معزی گوید:

ای ساریان منزل مکن جز در دیار یار من تا یک زمان زاری کنم بر ریع و اطلال و دمن  
ریع از دلم پر خون کنم اطلال را جیحون کنم خاک دمن گلگون کنم از آب چشم خویشتن .... الخ. و روا باشد که اقسام سجع از سه زیادت شود، اما سه معروفتر است، و پارسیان مسمط به نوعی دیگر نیز گویند و چنانست که پنج مصراع بگویند بر یک قافیت و در آخر مصراع ششم قافیت اصلی که بناء شعر بر آن باشد بیارند، و امیر منوچهری راست:

آمد بانگ خروس مؤذن میخوارگان.... الخ. و ندانند که مسمط قدیم و اصلی آنست. «حدائق السحر- ص ۶۱-۶۳»؛ و شمس قیس رازی گفته رشید و طواط را بدینسان نقض می‌کند:

«تسمیط آنست که بنای ابیات قصیده بر پنج مصراع متفق القوافی نهند و مصراع ششم را قافیه‌ای مخالف قوافی اول آرند که بناء شعر بر آن باشد، چنانکه منوچهری گفته است:

خیزید و خز آرید که هنگام خزانست..... الخ ..... و -

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۶۸

و طواط درباره آن، با تعریفی که شاعران مغربی برای موشح آورده‌اند شبیه و یکسان است. یعنی در هر بیت مصراعها نیز به دوپاره شوند و هرپاره با پاره دیگر همقافیه باشد. چنانکه در این شعر منسوب به قره العین آمده است:

نه چو زلف غالیه سای او، نه چو چشم فتنه‌نمای او شده نافه‌ای به همه ختن، شده کافری به همه ختا

تو که غافل از می و شاهی، پی قتل عابد و زاهدی چه کنم که کافر و جاهدی، به خلوص نیت اصفیا

تو و ملک و جاه سکندری، من و راه و رسم قلندری اگر آن خوش است تو در خوری، و گر این بد است مرا سزا چنین بنظر می‌رسد که منوچهری دامغانی بیش از سایر شاعران پیشین به مسمط توجه داشته است؛ و از شعرای متأخر نیز داوری شیرازی «۱» به این نوع شعر رونق تازه بخشیده

- باشد که عدد مصارع بیفزایند ..... و آنچه معزی گفته است:

ای ساریان منزل مکن جز در دیار یار من.... الخ، آن را مسجع خوانند و مسمط جز چنان نیست که گفتیم ... (المعجم- ۳۸۲-۳۸۳) و کسان دیگری که در این باب سخن گفته‌اند، برخی هردو صورت (مسمط و شعر مسجع) را یکی دانسته و به اختلاف آنها توجهی نکرده‌اند (چون رادویانی در ترجمان البلاغه و محمد بن محمود آملی در نفائس الفنون و وحید تیریزی در جمع مختصر) و برخی دیگر تنها رای شمس قیس را پذیرفته‌اند. اما استادانی که به زبان تازی در علم بدیع و بیان کتابی دارند و یا در ضمن مطالب دیگر به تعریف مسمط پرداخته‌اند (چون جرجانی در تعریفات و صدر الدین حسینی در انوار الریبع) با رشید و طواط موافقت دارند. م

(۱) - میرزا محمد داوری (۱۲۳۸-۱۲۸۳ ه.ق) فرزند وصال شیرازی است، و دیوانش اخیرا در شیراز بطبع رسیده است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۶۹

است. در اینجا از یکی از مسمطهای داوری که تاکنون منتشر نشده است دو بند نقل می‌کنیم تا نمونه‌ای از صورت معمول این گونه شعر بدست داده باشیم:

ای بچه عرب، صبحک الله بخیراصبح است و صبحی بده آن ساغر می را

زان می که به قطب ار بدهی جرعه وی را بر پات بساید سر اکلیل جدی را

کردند بناتش به فدا چون تو بنی را چون چرخ زنی گرد خم باده جدی وار

گر نیست تو را باده یکی شیشه به بر کش بر خیز و عبا را عربی وار به سر کش

همچون عربان دامن خود تا به کمر کش یک دست عبا، شیشه بدان دست دگر کش

با دامن تر منت از آن دامن تر کش و از خانه برو تا به در خانه خمار ترتیب قوافی این نوع مسمط، که شایعترین انواع آن است، بدین صورت نمایش داده می‌شود.

ا، ا، ا، ا، ق

ب، ب، ب، ب، ق

ج، ج، ج، ج، ق

.... الخ

صورت دیگری که منوچهری بکار برده است مرکب از بندهائی است که هریک شش مصراع همقافیه دارد. بدین ترتیب:

ا، ا، ا، ا، ا، ا

ب، ب، ب، ب، ب، ب

ج، ج، ج، ج، ج، ج

..... الخ

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۷۰

پس مسمط نوع اول که رایجترین انواع مسمط بشمار می‌رود در حقیقت مخمس است، با این تفاوت که در مخمس واقعی هر پنج مصراع بند اول بر یک قافیه‌اند و در بندهای بعد قافیه تغییر می‌کند، و فقط در مصراع دهم، پانزدهم، بیستم، بیست و پنجم، و ... است که قافیه بند اول تکرار می‌شود.

غالباً اساس اشعار مرکب غزلی است از شاعر دیگر که با افزودن دو یا سه یا چهار یا ... مصراع تازه به هر بیت آن، مربع یا مخمس، یا مسدس یا .... ساخته می‌شود.

این نوع را می‌توان به آسانی با آوردن چند نمونه نمایش داد «۱»:

بی‌طلب در نظر نیاید یاری‌ی‌طرب برگ گل نماید خار

هست مقصود ما از این گفتار «طلب ای عاشقان خوشرفتار»

«طرب ای نیکوان شیرینکار» بی‌نوائیم و از نوا فارغ

دردمندیم و از دوا فارغ تا به کی خسته و از شفا فارغ

«در جهان شاهدی و ما فارغ» «در قدح جرعه‌ای و ما هشیار»

یار ما دوست روی دشمن خوست سرو ما گلغذار سوسن بوست

چون مراد دل از جهان همه اوست «زین سپس دست ما و دامن دوست»

«بعد از این گوش ما و حلقه یار» «۲»

(۱) - مؤلف ترجمه ابیاتی از قصیده منوچهری را (که قبلاً نقل شد) گرفته و خود با افزودن دو یا سه مصراع دیگر، و با حفظ ترتیب قوافی، از آنها به زبان انگلیسی شعر مربع و مخمس ساخته است. البته قصد وی توضیح مطلب برای انگلیسی‌زبانان بوده است. ما بجای آنها نمونه‌های دیگری از شعرای پارسی‌زبان قرار دادیم. م

(۲) - مخمسی است از خواجهی کرمانی که قصیده معروف سنائی در آن تضمین شده است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۷۱

و مخمس دیگر:

در عشق تو ای صنم چنانم «کز هستی خویش در گمانم»

هرچند که زار و ناتوانم «گر دست دهد هزار جانم»

«در پای مبارکت فشانم» کو بخت که از سر نیازی

در حضرت چون تو دلنوازی معروض کنم نهفته رازی

«هیئات که چون تو شاهبازی» «تشریف دهد به آشیانم» «۱» مسدس و مسجع و مثنی و سایر انواع شعر مرکب همه بر همین قیاس و سیاق ساخته می‌شوند، و در این باب نیازی به توضیحات جداگانه برای هریک نیست.

### مستزاد

مستزاد عبارت است از رباعی یا غزل یا قصیده‌ای که به هر مصراع آن «۲» پاره کوتاهی، متناسب با همان وزن، افزوده شود. اما مصراعهای اصلی از لحاظ وزن و معنی به این پاره‌های اضافی محتاج نیستند و بی‌وجود آنها کامل و تمام توانند بود. این پاره‌ها با یکدیگر هموزن و همقافیه‌اند و چون شعری مستقل و مجزا،

(۱) - مخمسی است منسوب به حافظ شیرازی که غزل سعدی در آن تضمین شده است. م

(۲) - البته گاه این پاره به آخر بیت نیز افزوده می‌شود، چون این شعر خواجه:

دوش آن پسر کوفته گر چون برخاست می‌کرد اشارتم که استاد اینجاست - یعنی بگذر

گفتم ز غمت رنگ رخم چون زر گشت گفتا که به سیم کار ما گردد راست - مانده زر

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۷۲



با هم رابطه معنوی دارند. «۱» اینک برای توضیح مطلب قسمتی از یک مستزاد را نقل می‌کنیم: «۲»

هر لحظه به رنگی بت عیار برآمد دل برد و نهان شد  
 هر دم به لباس دگر آن یار برآمد گه پیر و جوان شد  
 گاهی به دل طینت صلصال فرو رفت غواص معانی  
 گاهی ز تک کهگل فخار برآمد زان پس به جنان شد.  
 چنانکه ملاحظه شد، هم ابیات، و هم پاره‌هایی که به آخر

(۱) - این گفته در مورد همه مستزادهایی که شاعران فارسی‌زبان سروده‌اند صادق نیست، چنانکه در این مستزاد:

دوشینه پی گلاب می‌گردیدم در طرف چمن  
 افسرده گلی میان گلها دیدم می‌سوخت چو من  
 گفتم که چه کرده‌ای؟ چرا می‌سوزی؟ ای عاشق زار  
 گفتا که در این چمن دمی خندیدم صد وای به من پاره‌های افزوده‌شده از لحاظ قافیه کامل‌اند اما از جهت معنی استقلال ندارند و به مصراعهای پیشین خود وابسته‌اند، و در این مستزاد خواجوی کرمانی:

کس نیست که گوید ز من آن ترک ختاراگر رفت خطائی  
 باز آی که داریم توقع ز تو یارابا وعده وفائی  
 منداز به نام من دلسوخته فلفل بر آتش رخسار  
 کافتاده دل از آتش رخسار تو ما رادر دام بلائی  
 هر دو طرف از لحاظ معنی محتاج یکدیگرند. م

(۲) - مؤلف باز براساس ترجمه همان قصیده منوچهری، مستزادی به زبان انگلیسی ساخته و کوشیده است که از روی آن ترتیب قوافی و صورت اصلی این نوع شعر را به خوانندگان اروپائی بنمایاند. ما به جای آن، بخشی از مستزاد معروف مولانا جلال الدین بلخی را آوردیم. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۷۳

مصراعها افزوده شده‌اند به خودی خود کامل‌اند و از لحاظ معنی و قافیه به یکدیگر احتیاجی ندارند. باید دانست که بنای منظومه‌های مرکب و مستزادها لزوماً براساس اشعار شاعران دیگر نیست، و هر شاعری می‌تواند که خود به هریک از این صورتهای شعر بسراید. تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی ج ۱، ۷۳ اقسام شعر فارسی برحسب موضوع ..... ص: ۷۳

### اقسام شعر فارسی برحسب موضوع

تا اینجا سخن از انواع و تقسیمات شعر فارسی برحسب صورتهای آن بود؛ اما گذشته از این، تقسیم‌بندی دیگری نیز، به اعتبار موضوعات اشعار معمول است. (اکنون مخصوصاً قصیده را مورد بحث قرار می‌دهیم؛ زیرا که جز قطعه و مثنوی بیش از هر صورت شعری دیگری به موضوعات گوناگون می‌پردازد). چنانکه قصیده ممکن است که مدیحه یا هجویه یا مرثیه یا حکمی یا بهاریه یا شتاییه یا خزانیه یا مناظره (چون مناظره بین روز و شب، زمستان و تابستان، نیزه و کمان، آسمان و زمین، ایرانی و عرب، گبر و مسلمان، گرما و سرما، و امثال آن) «۱»، یا سؤال و جواب باشد. سؤال و جواب به صورت غزل نیز می‌آید؛ و انواع دیگری نیز هست که از آنجمله ملمع را ذکر می‌کنیم.

لممع شعری است که از دو یا سه زبان تشکیل شود، یعنی ابیات یا مصراعهای آن یکی به فارسی، و یکی به عربی (و گاه یکی به لهجه‌ای از لهجه‌های محلی ایران) باشد، و این ترتیب و تناوب، تا پایان منظومه تکرار شود. و نیز ممکن است که شعری سراسر به یکی از لهجه‌های محلی باشد. اینگونه اشعار، که فهلویات نامیده

(۱) - دکتر اته در این باره مقاله بسیار ممتعی نوشته است، به عنوان Uber Persischen Tenzonen درباره مناظرات فارسی» که در

Acts of the Berlin Oriental Congress of ۱۸۸۱, PP. ۱۳۵- ۴۸

به طبع رسیده. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۷۴

می‌شود، تا قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) رواج کامل داشته، و در دوره‌های بعد نیز کم‌وبیش دیده می‌شود. انواع دیگری که قابل ذکراند عبارت‌اند از موشح «۱»، معما «۲»، لغز «۳»، نظیره (که تقلید شعر شاعر دیگری است به جد یا به هزل) و تضمین. تضمین عبارت از آنست که شاعر شعر سراینده دیگری را در میان شعر خود بیاورد، و آن را اساس نظم خویش قرار دهد. شاعران اغلب بر

## سیل هزل

- (۱) - موشح عربی، که در آندلس و مغرب رواج تمام داشت، جز موشح فارسی است و بیشتر به مسط شبیه است. ف در فصل پنجاه و یکم از باب ششم مقدمه ابن خلدون درباره این قسم شعر به تفصیل سخن گفته شده - برای توضیح بیشتر رجوع کنید به آن کتاب، و نیز به همین ماده در جلد سوم دائرة المعارف اسلام - م اما توشیح نزد شاعران پارسی‌زبان «آنست که بنای شعر بر چند بخش مختلف الوزن نهند که جمله آن یک قصیده باشد و چون هر بخش را جداگانه بر خوانی قصیده دیگر بر وزنی دیگر بیرون آید .... و باشد که در هر مصراع حرفی یا کلمه‌ای نگاه دارند که چون جمع کنی اسمی یا شعری یا دعائی باشد ...» - المعجم - صفحه ۳۸۳ - م ۳۸۷
- (۲) - «این صنعت چنان باشد که شاعر نام معشوق یا نام چیزی دیگر در بیت پوشیده بیارد اما به تصحیف، اما به قلب، اما به حساب، اما به تشبیه، اما به وجهی دیگر؛ و آن چنان باشد که از طبع نیک دور نباشد و از تطویل و الفاظ ناخوش خالی بود، و این صنعت آن را شاید که طبعهای نقاد و خاطرهای وقاد را به استخراج آن بیازمایند.» حدائق السحر - ص ۷۰ م
- (۳) - «این صنعت همان معمی است، الا که این را به طریق سؤال گویند؛ و عجم اینرا چیستان خوانند.» حدائق السحر ص ۷۰ م
- تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۷۵
- و استهزاء (Parody) به تضمین اشعار دیگران می‌پردازند. «۱»

## اشعار مختلط

- درباره اشعار مختلط macaronic نیز سخنی باید گفت. در این قسم شعر کلمات فارسی چون کلمات عربی صرف می‌شوند. «۲» نمونه این گونه نظم و نثر را در آثار فکاهی سعدی می‌توان یافت؛ اما در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار (که در حدود ۱۲۱۶ میلادی - ۶۱۳ هجری تألیف یافته است) مثال بهتری درج است. در این کتاب قصیده درازی آورده شده، در هفتاد و چهار بیت، که قاضی هشام «۳» آنرا در هجو یکی از معاصران خود ساخته است. در ترجمه و تلخیصی که من از تاریخ طبرستان فراهم آورده‌ام، و در سال ۱۹۰۵ بعنوان دومین نشریه اوقاف گیب انتشار یافته است، این شعر تماما، با ذکر نسخه بدلهای آن بطبع رسیده؛ و چنین آغاز می‌شود:
- ای به فرهنگ و علم دریائیس ما را بجز تو همتاء  
منم و تو که لا حیا لناهزل را کرده‌ایم احیاء برای بیان موضوعات دیگری که در شعر فارسی مطرح است اصطلاحات فراوان دیگری چون کفریات، خمریات و غیره موجود است، که ذکر یک‌یک آنها در اینجا واجب نیست؛ زیرا شماره آنها محدود و معین نمی‌باشد، و معمولا اصطلاحی که برای تسمیه هریک بکار می‌رود خود مبین موضوع آن است.

- (۱) - مثالی را که مؤلف به زبان انگلیسی آورده بود از ترجمه حذف کردیم. و اینکه مؤلف اغلب تضمینات را بر سیل هزل و استهزاء دانسته است درست نیست؛ زیرا شاعران بیشتر شعری را تضمین می‌کنند که به سراینده آن ارادتی دارند و سخنش را می‌پسندند. م

(۲) - در مثالی که مؤلف آورده است الفاظ انگلیسی مطابق با اصول زبان لاتینی صرف شده‌اند.

(۳) - مقصود قاضی هجیم آملی طبرستانی است. مؤلف آن را هشام خوانده است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۷۶

علاوه بر اصطلاحاتی که ذکر شد شاعران و نویسندگان فارسی زبان در اشعار و نوشته‌های آراسته خود صنایع بدیعی بسیاری بکار می‌برند که شناختن آنها بر هر کس که خواستار درک زیبایی و ابداع در شعر فارسی (و عربی و ترکی) باشد واجب است. بسیاری از اینگونه صنایع اکنون در این کشور (انگلستان) دیگر رواجی ندارند؛ ولی در قرن شانزدهم نویسندگان و شاعرانی که بشیوه مصنوع میل و توجه داشتند (euphorists)، سخن خود را به انواع تشبیهات و استعارات و سایر صنایع می‌آراستند. یک منبع مهم که برای اینگونه صنایع مثالها و شواهد فراوان دارد کتاب هنر شعر انگلیسی تألیف جرج پوتنهام G. Puttenham است که در سال ۱۵۸۹ منتشر شده. ما در این کتاب از طبع دوم آن که بسال ۱۸۶۹ بدست آقای آربر Arber انجام یافته است شواهدی نقل خواهیم کرد. اما بیشتر انواع تجنیس را باید در افسانه‌های اینگلدزی Ingoldsby Legends، نوشته‌های تماس هود Tom Hood و کتب مانند آن یافت. قصیده مصنوعی «۱» که از قوامی گنجوی (قرن دوازدهم میلادی - قرن ششم هجری) برادر نظامی گنجوی «۲» شاعر مشهور در دست است، اکثر صنایع مهمی را که دانشمندان علم بدیع ذکر کرده و شاعران ایران بکار برده‌اند

در بردارد.

(۱) - این قصیده به بدایع الاسحار فی صنایع الاشعار معروف است. م.  
 (۲) - برخی از تذکره‌نویسان قوامی گنجوی را برادر نظامی و برخی دیگر عم وی دانسته‌اند؛ اما هیچگونه دلیلی بر این سخن در دست نیست. شک نیست که اگر نظامی با شاعر مشهوری چون قوامی خویشی داشت، در اشعار خود از او یاد می‌کرد؛ چنانکه در پاره‌ای موارد، خاصه در آغاز لیلی و مجنون، به پدر، مادر، همسر، فرزند و حتی خال خود اشاره کرده است. م.  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۷۷  
 این قصیده یکصد و یک بیت است و در صفحات ۱۹۸ تا ۲۰۱ جلد اول خرابات ضیاء پاشا آورده شده. من آن را در اینجا بیت به بیت نقل می‌کنم و صنعتی را که در هر بیت مورد نظر بوده است شرح می‌دهم.

### حسن مطلع و ترصیع

۱- ای فلک را هوای قدر تو باروی ملک را ثنای صدر تو کار در این شعر دو صنعت بدیعی بکار رفته است:  
 یکی حسن مطلع، که به قول گلابدوین عبارت از آنست که «شاعر بکوشد تا در مطلع قصیده یا غزل توجه شنونده را به شعر خود جلب کند و رغبت و شوق او را به شنیدن نتیجه برانگیزد.» و دیگری ترصیع. ترصیع در لغت به معنی «جواهر نشانیدن» است، و در اصطلاح عبارت از آنست که در یک بیت کلمات مصراع اول با کلمات مصراع دوم یک‌بیک قرینه و از لحاظ وزن و حرف‌رویی برابر باشند. «۱»

### ترصیع و تجنیس نام

۲- تیر چرخت ز مهر دیده سپرتیر چرخت ز مهر دیده سپار «۲» در اینجا نیز دو صنعت بکار رفته است: یکی ترصیع که ذکر آن گذشت و دیگری آوردن کلماتی که در تلفظ یکسان‌اند و در معنی مختلف (homonym). این صنعت را تجنیس یا جناس می‌نامند.  
 تجنیس بر هفت نوع است (و اگر اشتقاق را نیز از

(۱) - مؤلف برای توضیح مطلب مثالهایی به زبان انگلیسی و لاتینی آورده است. م.  
 (۲) - یعنی: تیر کمانت آفتاب را سپر دیده و ستاره تیر (مشرتی) در آسمان از روی مهر چشم به تو دوخته است. م -  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۷۸  
 تجنیسات بشمریم تعداد این انواع به هشت می‌رسد. در این بیت و شش بیت بعد از آن هر هفت نوع تجنیس بکار رفته است. نوع اول، یعنی تجنیس تام در همین بیت نمایش داده شده، و الفاظ متجانس آن اینهاست:  
 تیر - نام ستاره مشرتی، و نیز آن چیز که در کمان می‌نهند.  
 چرخ - آسمان، و کمان.  
 مهر - آفتاب، و محبت.  
 دیده - چشم، و ماضی نقلی فعل «دیدن».  
 سپر - چیزی که در جنگ برای حفظ بدن از تیر و شمشیر به دست می‌گیرند.  
 سپار - قسمتی از فعل «سپردن»، و «دیده سپار» یعنی کسی که چشم از چیزی برنگیرد و نظر بدان سپارد.

### تجنیس زائد

۳- جود را برده از میانه میان بخل را داده از کناره کنار تجنیسی که در این بیت بکار رفته است، در حقیقت از نوع سوم است و تجنیس زائد نام دارد؛ گرچه در حاشیه متنی که در اختیار من است آن را تجنیس تام شمرده‌اند. در بیت پانزدهم نیز نمونه دیگری از این نوع تجنیس آورده شده؛ و آنرا بدانجهت تجنیس زائد «۱» نامیده‌اند که یکی از دو لفظ متجانس حرفی بر دیگری افزون دارد، و بدین وسیله از آن متمایز می‌گردد (چون «میان» و «میانه»؛ «کنار» و «کناره».)  
 فرق میان تجنیس تام و زائد نیز در همین یک حرف اضافی

(۱) - آن را مدیل نیز می‌نامند. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۷۹

است «۱».

### تجنیس ناقص

۴- ساعد ملک و رخس دولت راتو سواری و همت تو سوار رخس نام اسب رستم دستان است. در این شعر نوع دوم، یعنی تجنیس ناقص بکار رفته است؛ و آن عبارت است از الفاظی که در حروف متفق باشند و در حرکات مختلف (چون «سوار» به کسر- دست بر نجن؛ و «سوار» بفتح- راکب).

### تجنیس زائد

۵- پست با رفعت تو خانه خان «۲» تنگ با فسحت تو شارع شار «۳» در اینجا باز تجنیس زائد آورده شده است که ذکر آن در بیت سوم گذشت.

### تجنیس مرکب

۶- بی وفای تو مهرجان ناچیز باوفای تو مهرجان «۴» چو بهار در این بیت تجنیس مرکب بکار رفته است؛ «۵» و مرحوم

(۱)- مؤلف مثالی به انگلیسی نیز از کتاب پوتنهام نقل کرده است.

در اینجا و در سایر موارد مثالها و شواهدی را که مؤلف به زبان انگلیسی آورده است حذف خواهم کرد؛ زیرا نقل و ترجمه آنها برای فارسی‌زبانان هیچگونه فائده‌ای دربر ندارد. م

(۲)- «خان» لقب شاهان ترکستان است.

(۳)- «شار» لقب شاهان غرjestان، و آن ناحیه‌ای است نزدیک غور و افغانستان- ف

(۴)- مهرجان (یا مهرگان) یعنی ماه میترا، و آن یکی از ماههای ایرانی است که تقریباً با سپتامبر برابر است. ف- مهرگان روز شانزدهم مهرماه را گویند. م

(۵)- در این نوع تجنیس باید یکی از الفاظ متجانس (یا بقول رشید و طواط هر دوی آنها) مرکب باشد؛ چون «مهرجان»- دوستی جان و «مهرجان»- مهرگان، یا روز شانزدهم مهرماه. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۸۰

ا. ج. و. گیب، در جلد اول کتاب تاریخ شعر عثمانی (صفحه ۱۱۸) آن را با مثالی بسیار روشن و کامل به زبان انگلیسی شرح داده است.

### تجنیس مکرر

۷- صبح بدخواه ز احتشام تو شام گل بد گوی ز افتخار تو خار تجنیسی که در این بیت بکار رفته است مکرر نامیده می‌شود، «۱» زیرا که «شام» تکرار بخشی از «احتشام» و «خار» تکرار قسمتی از «افتخار» است.

### تجنیس مطرف

۸- عدلت آفاق شسته از آفات طبع آزاد بوده از آزار و در این بیت تجنیس مطرف آورده است. در این نوع، الفاظ متجانس در جمله حروف متفق‌اند، جز در حرف آخر؛ (چون «آفاق» و «آفات»، «آزاد» و «آزار»).

### تجنیس خط

۹- از تو بیمار ظلم را دارو از تو اعدای ملک را تیمار صنعتی که در این بیت آمده است تجنیس خط «۲» است. دو لفظ «بیمار» و «تیمار» در شکل حروف متفق‌اند و از لحاظ نقطه مختلف.

### استعاره

۱۰- جز غبار نبرد تو نبرد دیده عقل سرمه دیدار صنعتی که در این بیت بکار رفته است استعاره نام دارد؛ و «دیده عقل» یعنی عقلی که چون دیده روشن بیناست.

### مراعات النظیر:

۱۱- در گل شرم یافت بی گل توشانه چرخ ماه آینه‌دار

(۱)- آن را مردد یا مزدوج نیز می‌خوانند. م

(۲)- «این صنعت را مضارعه و مشاکله نیز خوانند» حدائق السحر.

ص ۱۰. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۸۱

این شعر، (که مفهوم آن بر من معلوم نشد، و شاید عیبی در آن باشد) صنعت مراعات النظیر یا تناسب «۱» را نمایش می‌دهد. این صنعت چنان است که در شعر چیزهایی را ذکر کنند که طبیعتاً باهم تناسبی داشته و از جنس یکدیگر باشند؛ چون تیر و کمان، شب و روز، ماه و آفتاب.

### مدح موجه «۲»

۱۲- آن کند کوشش تو با اعدا که کند بخشش تو با دینار صنعتی که در این بیت آمده است موجه یا مدح موجه نام دارد. قصد شاعر نخست آنست که دلیری و جنگ‌آوری ممدوح را بستاید، اما در عین حال شجاعت او را با کرمش می‌سنجد و ضمناً از این خصلت پسندیده وی نیز یاد می‌کند.

### محتمل الوجیهین

۱۳- با هوای تو کفر باشد دین‌بی‌رضای تو فخر باشد عار در این بیت صنعت محتمل الوجیهین «۳» بکار رفته است؛ و آن چنانست که شعر دو معنی متقابل و متضاد را محتمل باشد. چون در شعر فارسی محل مبتداء و خبر قابل تغییر است، این بیت را می‌توان به دو وجه مختلف معنی کرد. پونتهام (در کتاب هنر شعر انگلیسی، صفحات ۲۶۶ و ۲۶۷) نوشته‌ای را که بدین کیفیت باشد معیوب و نادرست می‌داند، و حق با اوست؛ مگر آنکه کسی، چنانکه معمول شرقیان است، از روی عمد و قصد چنین کند. شاعران مشرق‌زمین گاهی ظاهراً در

(۱)- آنرا، تلفیق، و توفیق و ائتلاف و مؤاخاة نیز خوانده‌اند. م

(۲)- استتباع نیز خوانده شده. م

(۳)- این صنعت را محتمل الضدین و ذو الوجیهین و ابهام نیز خوانند. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۸۲

مدح کسی سخن می‌گویند، اما در حقیقت قصد هجو و قدح او او را دارند.

موریر Morier در کتاب حاجی بابای اصفهانی از قول عسکر شاعر چنین می‌گوید: «بعد از آن نیمه‌ای از برای انتقام و نیمه‌ای از برای جلب انعام قصیده‌ای برای امین-الدوله ساختم. الفاظش همه ذو معنین و ذو وجهین و اکثر مغلط و عربی، چنانکه از کم‌سوادی همه را به مدح خود حمل کرد و در حقیقت همه ذم بلکه دشنام بود. آری، بالای معانی رکیکه را چون لباس الفاظ عربی پوشانند مردم رکاکت آنها را نمی‌فهمند.

خلاصه قصیده چنان مغلط و معقد است که کس درک آن نتواند کرد مگر من خودم معنی دهم.» «۱»

رشید الدین وطواط در کتاب حدائق السحر چنین آورده است که: «درزیبی یک چشم عمرو نام را یکی از ظرفاء اهل فضل گفت که اگر مرا قبائی دوزی که کس نداند که قیاست یا جبه ترا بیتی گویم که کس نداند که مدح است یا هجو. عمرو آن قبا بدوخت؛ مرد ظریف نیز آن بیت بگفت. شعر:

خاط لی عمرو قبالت عینیه سوا در این بیت هر دو چشم عمرو را یکسان خواسته است که کس نداند که در بینائی یکسان خواسته یا در کوری؛ و هر دو معنی را محتمل است.» «۲»

### تأکید المدح بما يشبه الذم

۱۴- هست رایت زمانه را عادل‌لیک دست خزانه را غدار صنعتی که در این بیت مورد نظر است تأکید المدح

(۱)- نقل از ترجمه فارسی. حاجی بابای اصفهانی- م

(۲)- حدائق السحر- چاپ مرحوم اقبال- ص ۳۶. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۸۳

بما یشبه اللم «۱» نام دارد. زیرا در نظر اول چنین می‌نماید که مصراع دوم توصیف و تأکید مدحی است که در مصراع اول آمده، اما در حقیقت خود مدحی دیگر است؛ و در این بیت، علاوه بر عدل ممدوح، سخا و کرم وی نیز مورد ستایش شاعر واقع شده است.

«۲»

### التفات

۱۵- فلک افزون ز تو ندارد کس ای فلک، نیک گیر و نیکش دار در این بیت صنعت التفات بکار رفته است؛ و آن‌چنان است که در سخن از مغایبه به مخاطبه، و یا از مخاطبه به مغایبه روند. گلدوین در کتاب علم بلاغت ایرانیان (صفحات ۵۶-۵۸) برای هریک از انواع آن مثالی آورده است.

### ایهام

۱۶- سخت سوی درت خزان آید راست چون بت پرست سوی بهار صنعتی که در این بیت بکار رفته است ایهام «۳» نامیده می‌شود؛ و آن عبارت است از آوردن لفظی که دارای دو معنی باشد، بدانگونه که چون کسی آن را بشنود یکی از آن معانی را به‌خاطر بیاورد، در صورتی که شاعر یا نویسنده معنی دیگر

(۱)- آنرا استثناء و رجوع نیز می‌خوانند. م

(۲)- تعریف مؤلف برای مدح موجه بیشتر مناسب است. بهتر است که گفته صاحب المعجم را در این باره نقل کنیم تا مطلب روشن گردد، «... آنست که شاعر در مدح (خویش) حرفی از حروف استثناء بیارد، چنانکه مردم پندارند که بعد از آن ذمی خواهد کرد، و آنگه به صفتی دیگر مدحی بگوید...» ص ۳۷۴. م

(۳)- توریه نیز خوانده شده. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۸۴

را در نظر داشته است. مثلاً در این بیت «خزان» که ظاهراً «پاییز» است، به معنی «خزنده» (در حال خزیدن) بکار رفته، و از «بهار» که یک معنی آن نخستین فصل سال است، معنی دیگری، یعنی محل بتخانه مشهور در آسیای مرکزی (و موطن خاندان معروف برمکی) اراده شده است.

خواننده بسبب کیفیت استعمال این کلمات، در نظر اول می‌پندارد که مراد معنی اول آنهاست، در حالی که مقصود اصلی معنی دوم است.

### انواع هشتگانه تشبیه

در هشت بیت بعد، که در اینجا در پی هم آورده می‌شوند، انواع هشتگانه تشبیه بکار رفته است، از این قرار: تشبیه مطلق، تشبیه تفضیل، تشبیه تأکید، تشبیه مشروط، تشبیه اضممار، تشبیه تسویه، تشبیه کنایه، تشبیه عکس؛ و نیازی به شرح این انواع نیست، زیرا که هر بیت یکی از این انواع را نمایش می‌دهد، و نام هریک مبین ماهیت آن است: «۱»

۱۷- (تشبیه مطلق)

تیغ تو همچو آفتاب به نورسیر دارد زمانه را ز نگار ۱۸- (تشبیه تفضیل)

چرخ و ماهی، نه نیستی تو، از آنک نیست این هردو را قوام و قرار ۱۹- (تشبیه تأکید)

بلکه از توست چرخ را تمکین بلکه از توست ماه را اظهار ۲۰- (تشبیه مشروط)

ماهی، ار ماه نورد کاهش چرخ، ار چرخ نشکند زنهار ۲۱- (تشبیه اضممار)

گر تو چرخ عدو چراست نگون؟ ور تو ماهی عدو چراست نزار؟

(۱)- برای شرح این انواع رجوع کنید به حدائق السحر- صفحه ۴۲ تا ۵۰؛ و المعجم- صفحه ۳۳۸ تا ۳۴۷. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۸۵

۲۲- (تشبیه تسویه)

جای خصمت چو جای توست رفیع آن تو تخت و آن خصمت دار ۲۳- (تشبیه کنایه)

چون تو در روز شب کنی پیدا «۱» چون تو از خار گل کنی دیدار «۲» ۲۴- (تشبیه عکس)

شام گردد چو صبح سرخ لباس صبح گردد چو شام تیره و تار

### سیاقه‌الاعداد

صنعتی که در این بیت:

۲۵- دست برده است گاه عرض هنر به سخا و وفا و عدل و یسار بکار رفته سیاقه‌الاعداد است. «۳»

### تنسیق الصفات

۲۶- نورت از مهر، لطف از ناهیدبرت از ابر، جودت از کهسار «۴» در این بیت صنعت تنسیق الصفات آمده است؛ و این، به قول گلادوین (ص ۴۶-۴۷) چنان است که شاعر برای چیزی بدون رعایت نظم و ترتیب چند صفت متضاد ذکر کند. «۵»

(۱)- یعنی وقتی که اسبان سپاه تو گرد به آسمان برآوردند و خورشید را پنهان سازند. ف

(۲)- مقصود از خار شمشیر ممدوح، و مراد از گل خون دشمن اوست. ف

(۳)- «و آن چنان باشد که شاعر چند چیز از اسماء مفرد برشمارد، و آنکه جمله را یا یک‌یک را وصف کند....» المعجم- ص ۳۸۰ م

(۴)- شاعر بدانجهت کهسار را صاحب جود دانسته است که همه چشمه‌ها از آن آغاز می‌شوند. ف

(۵)- رشید وطواط این صنعت را چنین تعریف کرده است: «و این.... چنان باشد که دبیر یا شاعر یک چیز را به چند نام یا به چند صفت بر توالی یاد کند.» ص ۵۱؛ و گفته شمس قیس نیز با مضمون قول رشید یکی است. ص ۳۷۹ م  
تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۸۶

### انواع حشو

سه بیت بعد انواع حشو «۱» را نمایش می‌دهند؛ و آن عبارت است از آوردن لفظ یا الفاظی که بی‌وجود آنها نیز معنی جمله تمام تواند بود.

حشو گاهی از عیوب مسلم شعر بشمار می‌رود (در این صورت حشو قبیح نامیده می‌شود)، گاه بر عذوبت کلام می‌افزاید و بدان رونق می‌بخشد (در این حال حشو ملیح خوانده می‌شود)، و گاه نه عیبی در شعر پدید می‌آورد و نه بر زیبایی و خوبی آن می‌افزاید (و اگر چنین باشد آن را حشو متوسط گویند)

۲۷- (حشو قبیح)-

قهرت ار مجتهد شود ببرد آسمان را به سخره و بیگار ۲۸- (حشو متوسط)-

لیک لطف تو، ای همایون رای به لطف در برآورد ز بحار ۲۹- (حشو ملیح)-

باغ عمرت، که تازه باد مدام چشم بد دور، روضه‌ای است بیار

### اشتقاق

صنعتی که در بیت بعد آمده است، اشتقاق «۲» نام دارد، و بهتر است که آنرا شبه اشتقاق بنامیم.

این صنعت در حقیقت نوعی تجنیس است، و ظاهراً چنان بنظر می‌رسد که الفاظ متجانس آن از یک ریشه مشتق شده‌اند؛ اما برآستی چنین نیست.

۳۰-

روز کوشش چو زیر ران آری آن قدر پیکر قضا پیکار در ظاهر چنین بنظر می‌آید که «پیکر» و «پیکار»

(۱)- آنرا اعتراض نیز خوانده‌اند. م

(۲)- یا اقتضاب- م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۸۷

از یک ریشه مشتق شده‌اند؛ اما در حقیقت هریک را اصلی دیگر است.

### سجع

در سه بیت بعد انواع سجع بکار رفته است، از اینقرار: سجع متوازی: که در آن دو یا چند کلمه در وزن و حرف‌روی متفق باشند؛ سجع مطرف: که در آن دو یا چند کلمه فقط در حرف‌روی متفق باشند؛ سجع متوازن: که در آن دو یا چند کلمه فقط در وزن متفق

باشند.

۳۱- (سجع متوازی)-

در سجودت نوان شوند ز پیش‌بر وجودت روان کنند نثار ۳۲- (سجع متوازن)-  
سرکشان جهان حادثه‌ور اختران سپهر آینه‌دار ۳۳- (سجع مطرف)-  
آردت فتح در مکان امکان‌دهد کوه بر فرار قرار

### قلب

چهاربیتی که اکنون نقل می‌شود انواع چهارگانه قلب را نمایش می‌دهد:

۱- مقلوب کل، و آن آوردن دو لفظ است در شعر بدانگونه که یکی درست مقلوب و واژگونه آن دیگر باشد (چون «گرم» و «مرگ»).

۲- مقلوب بعض، و آن آوردن دو لفظ است در شعر، بدانگونه که اگر بعضی از حروف یکی را پس و پیش کنیم، مقلوب و واژگونه آن دیگر شود (چون «شکر» و «رشک»).

۳- مقلوب مجنح، و این همان مقلوب کل است، در وقتی که یکی از آنها در آغاز بیت یا مصراع واقع شود و دیگری در پایان.

۴- مقلوب مستوی، و این چنان بود که جمله یا بیتی را از هر سوی که بخوانیم تفاوتی نکند. این نوع دشوارترین

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۸۸

و کاملترین انواع قلب است.

۳۴- (مقلوب بعض)-

رشک قدرت برد سپهر و نجوم‌شکر فتحت کند بلاد و دیار ۳۵- (مقلوب کل)-

گرم دارد ز تاب دل پیکان‌مرگ بارد به خصم بر سوفار ۳۶- (مقلوب مجنح)-

گنج نصرت دهد گزارش جنگ‌رای دولت زند حمایت یار ۳۷- (مقلوب مستوی)-

رامش مرد گنج باری و قوت تو قوی را بجنگ در مشمار

### رد العجز علی الصدر

در هشت بیت آینده هشت نوع مختلف رد العجز علی الصدر «۱» بکار رفته است. این صنعت، برخلاف آنچه از نامش برمی‌آید،

چندین صورت مختلف دارد؛ زیرا بقول گلاوین «عبارت است از تکرار یک لفظ در هر جای یک بیت.» «۲» (ص ۱۱)

۳۸- کار عدل تو ملک داشتن است عدل را خود جز این نباشد کار

۳۹- به یسار تو خورد یمین

(۱)- مطابق و مصدر نیز خوانده شده. م (۲)- در حدائق السحر تعریف این صنعت چنین آمده است: «از علمهای گزیده و صنعتهای

پسندیده در باب بلاغت رد العجز علی الصدر است، و عجز آخر بیت را گویند و صدر اول بیت را و این را شعرای پارسی مطابق

خوانند و مصدر نیز خوانند؛ و این صنعت چنان بود که دبیر یا شاعر به اول سخن مثنوی یا به اول بیت لفظی گوید و به آخر همان

لفظ باز آرد....» ص ۱۸. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۸۹ شد یمین زمانه بر تو یسار «۱» «۴۰- خصم تیمار دولت تو کند

خصم نیکوتر است در تیمار

۴۱- در مقامی که بار زر بخشی‌ریزش ابر را نباشد بار

۴۲- می‌گزاری به رمح وام عدوکس ندیده است رمح وام گزار

۴۳- چرخ از آزار تو نیازدبندگان را کجا کنی آزار؟

۴۴- نارد از خدمت تو بیرون سرور چه بشکافیش به نیزه چو مار

۴۵- دشمنان را به داوری و خلاف با تقاضای گنبد دوار

۴۶- قهر و کینت به باد داده چو خاک لطف و مهرت به آب گشته چو نار

### تضاد «۲»

در بیت آخر، و نیز در نخستین بیتی که بعدا خواهیم آورد، صنعت تضاد عرضه شده است، و آن عبارت است از آوردن الفاظ

متضاد در یک بیت یا مصراع، چون ذکر عناصر اربعه (در آخرین بیتی که نقل شد)، «۳» شب و روز، نور و ظلمت، و نظایر آنها.



- (۱) - در این بیت صنعت ایهام نیز هست، زیرا یسار و یمین هریک دو معنی دارند: یسار در مصراع اول- ثروت، و در مصراع دوم- دست چپ؛ و یمین در مصراع اول- سوگند، و در مصراع دوم- دست راست. ف
- (۲) - طباق، تطبیق، مطابقه، و تکافو نیز خوانده می‌شود. م
- (۳) - در بیت فوق کلمات «قهر و کین» و «لطف و مهر» نیز متضاداند. م
- تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۹۰

### اعنات

در دو بیت آینده صنعت اعنات «۱» بکار رفته است و این چنان است که شاعر «زحمتی غیر واجب بر خود هموار کند» و پیش از حرف‌روی یا ردیف حرفی یا حرکتی را التزام کند که قافیه بدان محتاج نباشد و بی آن تمام بود؛ یا الفاظی را در هر بیت یا مصراع تکرار کند:

۴۷- ای نکوخواه دولت تو عزیزوای بداندیش روزگار تو خوار

۴۸- هر که زنهار خوار عهد تو شد بسپارش به عالم خونخوار

### لزوم مالایلم

صنعت اعنات را لزوم مالایلم نیز می‌خوانند؛ و بکار بستن صورت دوم آن (که در ابیات فوق آورده شده) فقط وقتی دشوار می‌شود که رعایت آن را در سراسر قصیده‌ای لازم شمارند.

### مزدوج

صنعتی که در بیت بعد آورده شده، مزدوج نام دارد؛ و عبارت از آنست که در بیتی علاوه بر قافیه، سجعهائی نیز بیاورند:

۴۹- کاه ریزه به نیزه بر بانی چون کنی عزم رزم، اینت سوار

### متلون

صنعتی که در بیت آینده مندرج است، متلون خوانده می‌شود؛ و متلون شعری است که آن را بدو وزن مختلف بتوانند خوانند «۲»؛ چنانکه این بیت را:

۵۰- ای بده قدوه وضع و شریف و ای شده قبله صغار و کبار

(۱) - یا لزوم ما لا یلزم - م

(۲) - این صنعت را ذو بحرین نیز می‌نامند. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۹۱

هم می‌توان بر وزن سایر ابیات قصیده خواند، یعنی به بحر خفیف مخبون مقصور،

فعلاتن مفاعلن فعلا

و هم در بحر سریع مطوی:

مفتعلن مفتعلن فاعلان

### ارسال المثل

صنعت بعد ارسال المثل است؛ و آن عبارت است از آوردن مثلی در شعر. نوع دیگر این صنعت، که ارسال المثلین نام دارد، آنست که در بیتی دو مثل بیاورند. مزیت و صفت خاص بعضی از شاعران آنست که در اشعار خود مثلهای فراوان می‌آورند؛ از آنجمله صائب اصفهانی (وفات او بسال ۸- ۱۶۷۷ م- ۱۰۸۸ ه) «۱» است که آثارش سرمشق بسیاری از قافیه پردازان ترک شد.

(۱) - گرچه نشو و نمای. صائب در اصفهان بوده و در این شهر به کسب علم و کمال پرداخته است، ولی چون اصلش از تبریز است بیشتر او را صائب تبریزی می‌خوانند، و خودش نیز در اشعارش چندبار به این نسبت اشاره کرده است. در مورد سال وفات صائب مؤلف دقت شایسته نکرده است.

در این کتاب مرگ او را بسال ۸- ۱۶۷۷ م (- ۱۰۸۸ ه) دانسته، و در جلد چهارم یک‌جا سال مذکور را و در جای دیگر سال ۷۰- ۱۶۶۹ م (- ۱۰۸۰ ه) را تاریخ وفات او شمرده است. (دائرة المعارف اسلام نیز سال ۱۰۸۰ را می‌پذیرد). باید دانست که همه

تذکره نویسان سال وفات صائب را ۱۰۸۱ گفته‌اند، و سرخوش عبارت «صائب وفات یافت» را در این مورد ماده تاریخ قرار داده است؛ اما محمد سعید اشرف مازندرانی که از شاگردان صائب بوده و نزد عبد الرشید دیلمی (خوشنویس عصر صفوی و خواهرزاده میر عماد مشهور) نیز تعلیم خط می‌گرفته، مرگ دو استاد را مقارن دانسته و در تاریخ آن گفته است: «گفتم از ارشاد پیر عقل در تاریخ آن- بود باهم مردن آقا رشید و صائب». ماده تاریخ اول به حساب جمل برابر ۱۰۸۱، و ماده تاریخ دوم برابر ۱۰۸۰ است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۹۲

و در زمانهای بسیار پیش، از قراری که ثعالبی در یتیمه الدهر (طبع دمشق- ج ۴- ص ۲۳ و ۲۵) که بسال ۹۹۴ م (- ۳۸۴ ه) تألیف یافته است می‌نویسد، «ابو الفضل السکری المروزی بترجمه امثال فارسی شوق فراوان داشت.» «۱»

۵۱- نکشد آب خصم آتش تونشکند تاب نور مهره مار «۲»

۵۲- کو مهی، فارغ از هوای خسوف؟ کو میی، ایمن از بلای خمار؟

## لغز

شاعر در ابیات زیر لغز (چیستان) آورده است:

۵۳- چیست آن دور و اصل او نزدیک؟ چیست آن فرد و فعل او بسیار؟

۵۴- خام او هرچه علم را پخته‌ست او هرچه عقل را هشیار

۵۵- دلشکن، لیک درد دل پیوندخوش گذر، لیک روزگار گذار

۵۶- رنج او نزد بیدلان راحت‌خوار او نزد زیرکان دشوار

(۱)- مؤلف در جلد اول این کتاب (ص ۶۸۹ ترجمه فارسی بقلم آقای علی پاشا صالح) نمونه‌ای از ترجمه‌های ابو الفضل السکری را نقل کرده است. رجوع کنید به آن کتاب و نیز به یتیمه الدهر- م

(۲)- در مشرق زمین عقیده عوام بر این است که در میان سر مار زمرد جای دارد؛ و این همانند عقیده‌ای است که اروپائیان درباره غوک دارند. ف ندانستم که مأخذ مؤلف در این گفته چیست؛ لکن در ایران عقیده بر این بوده است که اگر مار بر زمرد بنگرد کور شود. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۵۷۹۳- چون دعا خوش عنان و بی مرکب چون قضا رهنورد و بی هنجار

۵۸- اندهش همچو لهو راحت‌بخش آتشش همچو آب نوشگوار

۵۹- نعره در وی شگنج موسیقی ناله در وی نوای موسیقار

۶۰- عشق اصلی است کز منازعتش عقل غمگین بود روان غمخوار

۶۱- خاصه عشق بتی که در غزلش مدحت شاه می‌کنم تکرار

۶۲- شاید از زان غزاله بنیوشدزین نوا این غزل به نغمه زار این لغزها معمولاً مبهم و غامض‌اند و من با تأسف بسیار باید بگویم که جواب این لغز را نیافتیم «۱». روکرت در صفحات ۳۶۶-۳۶۸ کتاب شعر و بلاغت فارسی نمونه‌های دیگری از اینگونه چیستانها آورده و جوابهای آنها را ذکر کرده است.

## مطلع ذوقافیتین

این بیت:

۶۳- از دلم سوسنش ببرد قراربه سرم نرگشس سپرد خمار مطلع ذوقافیتین است؛ یعنی مطلع تازه‌ای است که هر مصراع آن دو قافیه دارد. «۲»

(۱)- مرحوم ابو الفضل بدایع‌نگار در کتاب بدایع‌الاشعار این لغز را در صفت «عنبر» دانسته است. م

(۲)- این بیت تجدید مطلعی است که ذوقافیتین نیز می‌باشد. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۹۴

## تجاهل العارف

شاعر در بیت بعد صنعت مشهور تجاهل العارف «۱» را بکار برده است:

۶۴- ویحک، آن نرگس است یا جادو؟ یا رب، آن سوسن است یا گلزار؟

## سؤال و جواب

صنعت بعد «سؤال و جواب» نام دارد:

۶۵- گفتم: از جان به عشق بیزارم گفتم: عاشق ز جان بود بیزار

## موشح

در بیت بعد نیز صنعت موشح بکار رفته است؛ اما باز باید اعتراف کنم که به حل آن نیز توفیق نیافتم: «۲»

(۱)- رشید و طواط تجاهل العارف را چنین تعریف می‌کند: «این صنعت چنان باشد که شاعر در نثر یا در نظم چیزی را بگیرد و گوید ندانم که چنین است یا چنان؛ هر چند داند، اما خویشتن را نادان سازد.» حدائق السحر- ص ۵۸. م  
(۲)- تعریف موشح را قبلا از روی المعجم نقل کردیم (رجوع کنید به حاشیه صفحه ۷۴). اما کسانی که کوشیده‌اند تا از حروف این بیت به حساب ابجد نام کسی را استخراج کنند زحمت بیهوده کشیده‌اند.  
صنعتی که در این شعر آمده توشیح است، و آن عبارت است از اینکه آغاز سخن پایان آن را خبر دهد. ابو هلال عسکری در تعریف آن گوید:

«... و هو ان یکون مبتدا الکلام ینبی عن مقطعه، و اوله یخبر بآخره، و صدره یشهد معجزه...» صناعین ۳۰۲؛ و نیز صدر الدین حسینی در انوار الربیع فی انواع البدیع در این باره سخنی جامعتر دارد: «التوشیح هو ان یکون فی اول الکلام ما یستلزم القافیه و یدل علی لفظها، و لذلک سمی توشیحا لان الکلام لما دل اوله علی آخره نزل المعنی منزله الوشاح و نزل اول الکلام و آخره منزله العاتق و الکشح اللذین یجول علیهما الوشاح- و الفرق بینه و بین رد العجز علی الصدر ان هذا دلالتة معنویة و ذاک لفظیة.» م  
تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۹۵-۶۶ دوست می‌دارمش که یار من است دشمن آن به که خود نباشد یار

## ملمع

صنعت ملمع که در آغاز مبحث صورتهای شعری ذکر آن رفت، در این بیت نمایش داده شده است:

۶۷- سوخت در آتشم، چه می‌گویم؟ احرقنتی الهوی بغیر النار در پنج بیت بعد صنایعی بکار رفته است که مبنای آنها اتصال و انفصال، یا اعجام و اهمال حروف است؛ و چون این خاصیت به الفبای عربی اختصاص دارد، به زبان انگلیسی نمی‌توان شواهدی در این باره نقل کرد. در صنعت مقطع همه حروف از هم جدا می‌باشند؛ در صنعت دوم، یعنی موصل، همه حروف بهم پیوسته‌اند؛ صنعت سوم، یعنی مجرد، تعریفش در کتابهایی که من دارم نیامده است و در نیافتم که بر چه کیفیت است «۱»؛ چهارمی، یعنی رقطاع، صنعتی است که در آن حروف به تناوب یکی نقطه‌دار (معجم) و یکی بی نقطه (مهمل) است؛ و در پنجمی، یعنی خیف کلمات یک‌درمیان

(۱)- رشید و طواط این صنعت را حذف نامیده، و شمس قیس از آن سخنی نگفته است؛ اما صاحب نفائس الفنون به یکی بودن حذف و مجرد اشاره کرده، و قبل از این استادان، محمد بن عمر رادویانی در ترجمان البلاغ به تعریف آن گفته است: «مجرد- و یکی از جمله بلاغت آنست که شاعر و دبیر حرفی چند را از قصیده و نامه بیرون کنند، و این عمل (عربی) بیشتر آید که پارسی؛ زیرا که پارسی را حروف اندک است و هم کلمات و الفاظ، چنانکه حسین ایلاقی گوید بی‌الف، زلفین برشکسته و قد صنوبری ... الخ. بنگر که الف بدین نیکویی طرح کرده است که هیچ اثر تکلف اندر وی پیدا نیست و الف از حرفهای دیگر بایسته تر است.» ص ۱۰۹ م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۹۶

از حروف نقطه‌دار تشکیل یافته‌اند:

۶۸- مقطع-

زاروزردم ز درد دوری اودرد دل‌دار زرد دارد و زار ۶۹- موصل-

تن عیشم نحیف گشت بغم گل بختم نهفته گشت بخار ۷۰- مجرد-

چهره روشنش که روز من است زیر زلفش مهی است در شب تار ۷۱- رقطاع-

غمزه شوخ آن صنم بگشاداشک خونم ز چشم خون‌آثار ۷۲- خیف-

دل شد و هم نبیند از وی مهرسر شد و هم نیچند از تن کار

## معما

در بیت بعد معما «۱» آورده است و من به حل آن نیز توفیق نیافتیم: «۲»

(۱) - رشید و طواط در تعریف معما گوید: «این صنعت چنان باشد که شاعر نام معشوق یا نام چیزی دیگر در بیت پوشیده بیارد، اما بتصحیف، اما به قلب، اما به حساب، اما به تشبیه، اما به وجهی دیگر، و آن چنان باشد که از طبع نیک دور نباشد ... و این صنعت آن را شاید که طبعهای نقاد و خاطرهای وقاد را به استخراج آن بیازماند.» حدائق السحر - ص ۷۰ م

(۲) - مرحوم ابو الفضل بدایع نگار در کتاب بدایع الأشعار (ص ۸۳) این بیت را چنین شرح کرده است: «قوامی در شعر اسم خود را تعمیه نموده و پوشانیده است، و موج دل گفته است و از دل موج حرف «واو» اراده کرده، و از دو دیده دو «عین» را گرفته که به حساب ابجد دو «عین» صد و چهل می شود که مطابق با حرف «قاف» و «میم» باشد، و در مصراع دوم کلمه «برد دریا» گفته و همچو اراده کرده که «قاف» و «واو» و «میم» را داخل در «یا» نماید. کلمه قوامی تشکیل داده می شود.» م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۹۷-۷۳- موج دود دل و دو دیده من برد دریا و ابر را مقدار

### تضمین

صنعتی که در بیت آینده بکار رفته است تضمین نام دارد، و آن، چنانکه قبلاً گفته شد، عبارت است از آوردن بیتی یا مصراع‌ی از شاعر دیگر در ضمن شعر. شاعر باید که یا شعری بسیار مشهور را تضمین کند و یا به این عمل خود اشارتی بنماید تا تهمت سرقت بر او نیفتد. تضمینی که اکنون نقل می شود یکی از اشعار معدودی است که مؤلف این کتاب به فارسی سروده و آن به خواهش دوستی که به بانوئی جوان بنام می (May) دل بسته بود، انشاد شده است. شیخ سعدی شیرازی در گلستان فرماید:

مست می بیدار گردد نیمشب مست ساقی روز محشر بامداد و من از این شعر تضمین زیر را ساختم:

«مست می بیدار گردد نیمشب» فرمود شیخ این اگرچه قول شیخ است، نیست جای اعتماد

من می ای دانم که هرگه مست آن گردد کسی سر ز مستی بر ندارد روز محشر بامداد که در آن علاوه بر تضمین، تجنیس تام (در کلمه می) و اغراق نیز آمده است؛

۷۴- وصل خواهم ندانم آنکه به کس رایگان رخ نمی نماید یار «۱»

(۱) - ابو الفضل بدایع نگار در بدایع الأشعار گوید: «در شعر قوامی مصراع دوم تضمین شعر عماد شهریاری است که گفته و جزو ضرب المثل گردیده است:

به سخن راست می نیاید کاررایگان رخ نمی نماید یار.» م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۹۸

بر من معلوم نیست که کدام قسمت این شعر تضمین است، و از کدام شاعر گرفته شده؛ ولی این حقیقت تأسف آور مرا بیشتر به جهل منسوب می دارد تا شاعر را به سرقت.

### مبالغه (تبلیغ، اغراق، غلو)

صنعتی که اغراق نام دارد در بیت بعد نمایش داده شده. این صنعت یکی از انواع سه گانه مبالغه است:

۱- تبلیغ، مبالغه در وصفی است که عقلاً و عملاً ممکن باشد.

۲- اغراق، مبالغه در وصفی است که عقلاً ممکن اما غیر محتمل باشد.

۳- غلو، مبالغه در وصفی است که عقلاً و عملاً امکان پذیر نباشد.

نمونه خوب غلو دو بیت شعری است که غضایری (یا عضایری) رازی «۱» در مدح سلطان محمود غزنوی سروده «۲» و دولتشاه سمرقندی آن را (صفحه ۳۳ طبع براون) نقل کرده است:

صواب کرد که پیدا نکرد هر دو جهان یگانه ایزد دادار بی نظیر و همال

وگر نه هر دو ببخشیدی او به روز سخامید بنده نماندی به ایزد متعال نمونه مبالغه آمیز تر غلو (هم از لحاظ دین و هم از حیث علم بدیع) شعری است که نبیل زرنندی خطاب به بهاء الله سروده است:

(۱) - البته صورت اول، یعنی «غضایری» درست است. م

(۲) - و نیز دولتشاه گوید که سلطان محمود از این شعر مبالغه آمیز چنان خرسند گشت که هفت کیسه زر، محتوی مبلغی معادل ۱۴۰۰۰ درهم، به شاعر صله داد. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۹۹ خلق گویند خدائی و من اندر غضب آمیخته برداشته، مپسند به خود ننگ

خدائی «۱» باری، در قصیده قوامی این بیت اغراق را نمایش می‌دهد:  
۷۵- ورنه نماید، ز بس صفا که در اوست راز من بود در رخسار دیدار

### جمع، تفریق، تقسیم

در هفت بیت آینده ترکیبات مختلف جمع و تفریق و تقسیم بکار رفته است؛ و هر بیت خود مبین صنعتی است که در آن است:  
جمع «۲»

۷۶- بر لبش زلف عاشق است چو من لاجرم همچو منش نیست قرار «۳»

(۱)- رجوع کنید به «تاریخ نو» ترجمه من - صفحه ۳۹۵- از بعضی کسان شنیده‌ام که اصل این شعر را یکی از شاعران متعصب شیعه در مدح حسین بن علی سروده است. ف

(۲)- «این صنعت چنان باشد که شاعر دو چیز یا زیادت را در یک صفت جمع کند و آن را جامع خوانند؛ و این صنعت جامع روا بود که مظهر بود، روا بود که مضمیر باشد ...  
.... مثال از شعر پارسی قمری راست:

آسمان بر تو عاشق است چو من لاجرم همچو منش نیست قرار در این بیت آسمان و عاشق را بواسطه عشق در صفت بیقراری جمع کرده است، و بیقراری جامع است و مظهر. دیگر هم قمری راست:

ماه گاهی چو روی یار من است که چو من گوژپشت و زار و نزار در مصراع اول این بیت جمع است میان ماه و روی معشوق در صفت نیکوئی، و نیکوئی جامع است و مضمیر، زیرا که ذکر او صریحا در بیت نیست؛ و در مصراع دوم جمع کرده است میان ماه و میان خویش در گوژپشتی و زردی و نزاری، و این صفات جامع است و مظهر. «حدائق السحر» - ص ۷۵. م

(۳)- معلوم شد که قوامی در این بیت به شعر قمری جرجانی (مداح شمس المعالی، قابوس و شمگیر) که هم‌اکنون از حدائق السحر نقل شد، نظر داشته و این از نوع انتقال است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۰۰

تفریق «۱»

۷۷- باد صبح است بوی زلفش، نه نبود باد صبح عنبربار جمع و تقسیم «۲»-

۷۸- من و زلفین او نگویند ساریم لیک او بر گل است و من بر خار جمع و تفریق «۳»-

۷۹- هست خطش فراز عالم رو آن یکی ابر و این یکی گلزار تقسیم و تفریق-

۸۰- غم دو چیز مرا دو چیز سپرد دیده را آب و سینه را زنگار

(۱)- «این صنعت چنان باشد که شاعر در بیت میان دو چیز جدائی افکند بی آنکه جمع کرده باشد .... از شعر پارسی خسروی راست:

ابر چون تو کسی است نیسانی زَر کی بارد ابر نیسانا؟ او نیز اول بیت جدائی افکنده است میان ابر و ممدوح، پس شرح داده «حدائق السحر» - ص ۷۶-۷۵. م

(۲)- «این صنعت چنان باشد که شاعر در بیت نخست چیزها به یک معنی جمع کند، پس قسمت کند .... مثال پارسی، عنصری گوید:

دو چیز را حرکاتش همی دو چیز دهد علوم را درجات و نجوم را احکام در این بیت حرکات ممدوح جمع کرده است میان دو چیز در دادن مطلق؛ پس قسمت کرده دادنها را. «حدائق السحر» - ص ۷۷. م

(۳)- «این صنعت چنان باشد که شاعر دو چیز جمع کند در تشبیه به یک چیز، باز میان ایشان جدائی افکند بدو صفت متغایر .... مثال از شعر پارسی، شاعر گوید:

من و تو هر دو از گل زردیم چو من از رنگم و تو از بوئی در این بیت جمع کرده است میان خویش و معشوق به بودن گل زرد، و تفریق کرده به رنگ و به بوی. «حدائق السحر» - ص ۸۶. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۰۱

جمع و تفریق و تقسیم «۱»

۸۱- همچو چشمم توانگر است لبش آن به اشک، این به لؤلؤی شهوار

۸۲- آب آن تیره، آب این روشن آن این گریه، آن او گفتار

## تفسیر

در چهار بیت آینده صنعت تفسیر «۲» بکار رفته است؛ و آن بر دو قسم است: تفسیر جلی و تفسیر خفی. صنعتی که در دو بیت زیر آورده شده، تفسیر خفی «۳» است

(۱) - «جمع این هرسه حال بس مشکل است، و من هیچ نظم ندیدم که این هرسه حال را جامع بود مگر شعر یکی از شعرا، دو بیت پارسی، و این است:

آنکه تو را بند کرد بنده را نیزبندی کرده است، نه پدید، که پنهان

بند تو از آهن است و بند من از غم‌بند تو بر پای و بند بنده بر جان در این دو بیت نخست جمع کرده است شاعر میان معشوق و میان خویشتن به بند کرده شدن، باز آن بند کرده شدن را تفریق کرده به پیدائی و پنهانی و باز در بیت دوم تقسیم کرده که هر بند بر کجا و چگونه است. «حداق السحر- ص ۷۷ م

(۲) - تبیین نیز خوانده شده. م

(۳) - رشید و طواط تفسیر جلی و خفی را چنین تعریف می‌کند:

«تفسیر جلی چنان باشد که شاعر لفظی مبهم بگوید، چنانکه به تفسیر محتاج بود، و بوقت تفسیر همان لفظ باز آورد و تفسیر کند .... عنصری گوید:

یا ببندد یا گشاید یا ستاند یا دهد تا جهان برپای باشد شاه را این یادگار

آنچه بستاند ولایت، و آنچه بدهد خواسته و آنچه بندد پای دشمن، آنچه بگشاید حصار و تفسیر خفی چنان باشد که لفظ مبهم که به تفسیر محتاج بود به وقت-

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۰۲

که بسبب نوعی تقدیم و تأخیر (chiasmus) پیچیدگی یافته «۱»:

(الف) (ب) (ج) (د)

۸۳- جگر و جان و چشم و چهر من است در غم عشق آن بت فرخار (الف) (ب)

۸۴- هم به غم خسته، هم ز تن مهجور (ج) (د) هم به خون غرقه، هم ز زخم افگار و تفسیر جلی نیز در این دو بیت نمایش داده شده:

(الف) (ب)

۸۵- خورد و خوردم، به عشق آن ناکام (ج) (د) هستم و هستم، ز هجر او ناچار

- تفسیر باز آورده نشود و پوشیده گذاشته آید ...

... محمد بن عبده راست:

چنانکه نیست نگاری چو تو، دگر نبود چو من صبور و چو من زار وار برنائی

ترا و من رهی و خواهی را کسی به جهان به حسن و صبر و سخاوت ندید همتائی «حداق السحر- ص ۸۷-

و صاحب نفائس الفنون نیز در باب بدیع ذکر آن را چنین آورد: «تفسیر جلی و آن عبارت از آنکه لفظی ذکر کنند مبهم، چنانکه به تفسیر محتاج بود، پس به وقت تفسیر او همان لفظ را باز آرند .... و تفسیر خفی و آن عبارت است از آنکه لفظ مبهم را که محتاج بود به تفسیر، ذکر نکنند.» م

(۱) - بی تقدیم و تأخیر نیز درست تواند بود؛ زیرا «از غم خسته جگر بودن» غریب و بیسابقه نیست. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۰۳

(الف) (ب)

۸۶- او مرا خون و من ورا اندوه (ج) (د) او ز من شاد و من از او غمخوار «۱»

## کلام جامع

دو بیت بعد نمونه کلام جامع است؛ و آن چنان باشد که شاعر در شعر خود «نکات اخلاقی و فلسفی آورد، و یا از اوضاع زمان سخن بگوید»:

۸۷- مویم از غم سپید گشت چو شیردل ز محنت سیاه گشت چو قار

۸۸- این ز عکس بلا کشید خضاب و آن ز راه جفا گرفت غبار

### حسن مخلص

بیت بعد نمونه حسن مخلص است، و آن چنانست که شاعر چون به گریزگاه (که شرح آن را گفتیم) رسد، به نوعی مطبوع و پسندیده به بیان مقصود پردازد (و از تغزل به مدح رود).  
۸۹- غم دل گر بیست بازارم مدح شه می گشایدم بازار

### تزلزل

در این بیت:

۹۰- شه قزل ارسلان «۲» که دست و دلش هست خصم شمار و خصم شمار «۳»

(۱)- بنا بر تعریفی که از حدائق السحر و نفائس الفنون درباره انواع تفسیر نقل شد، این شعر را نیز باید نمونه‌ای از تفسیر خفی شمرد.

۴

(۲)- قزل ارسلان (عثمان بن ابلدگز) از اتابکان آذربایجان که از ۱۱۸۵ تا ۱۱۹۱ میلادی (- ۵۸۱ تا ۵۸۷ هجری) حکومت کرد. ف

(۳)- یعنی دستش در میدان جنگ دشمنان را یک‌بیک می‌شمارد، و دلش در وقت بخشش و انعام حد و شماری نمی‌شناسد. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۰۴

صنعت تزلزل آورده شده، و شعری که دارای این خاصیت باشد متزلزل نامیده می‌شود. گلاذوین در تعریف آن گوید:

«متزلزل کلامی است که در آن، اگر اعراب (یا حرکت) یکی از حروف کلمه‌ای را تغییر دهی، معنی یکسر دگرگون شود.»

### ابداع

صنعتی که در بیت بعد نمایش داده شده ابداع نام دارد؛ و این در بلاغت عبارت از آنست که اندیشه شاعر یا نویسنده‌ای متقدم را به صورتی دیگر در سخن خویش بیاورند، و آن را در مقامی نیکوتر و به شیوه‌ای تازه بکار برند. گرچه این صنعت به سرقات شعری بسیار نزدیک است، اما در حقیقت دلیل فضل و توانائی شاعر است، و از حیث صورت و معنی در شمار سرقات (انتحال «۱»، مسخ، سلخ «۲»: رجوع کنید به کتاب روکرت، صفحات ۱۸۸-۱۹۱) نمی‌باشد. ارزش نسبی شعری که از شعر دیگر ملهم شده است فقط وقتی معلوم می‌شود که شعر اصلی نیز در دست باشد، و هر دو باهم از لحاظ لفظ و معنی سنجیده شوند.  
اما از سوءحظ من اصل این بیت را نمی‌شناسم «۳»:

(۱)- در اصل انگلیسی «انتخال» *intikhal* ضبط شده و گویا غلط چاپی است. م

(۲)- شمس قیس سرقات شعر را بر چهار نوع دانسته است: انتحال، سلخ، المام، نقل- م

(۳)- آنچه مؤلف درباره ابداع آورده است بیشتر برای بعضی از انواع المام و نقل مناسب است. آن را با صفحات ۴۶۸ و ۴۶۹

المعجم (چاپ دانشگاه) مقایسه کنید. اما تعریف ابداع در انوار الربیع چنین است: «الابداع .... هو ان یکون البیت من الشعر او الفصل

من النثر او الجملة المفیده مشتتلا علی عدۀ ضروب من البدیع». در این بیت چند نوع صنعت بکار رفته است: جناس، ترصیع، سجع،

تضاد، مبالغه، تناسب، استعاره، کنایه- م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۰۵-۹۱ حزمش آورده باد را به سکون عزمش افکنده خاک را به مدار

### تعجب

در این بیت صنعت تعجب بکار رفته است «۱»:

۹۲- جای در گر میانه دریاست از چه معنی است دست او دربار؟ و بیت بعد که پاسخ این سؤال است، صنعت حسن تعلیل را

در بردارد؛ و آن عبارت است از بیان علتی خیالپرورد یا شاعرانه برای یک امر واقعی.

۹۳- رغم دریا که بخل می‌ورزداو کند مال بر جهان ایثار در اینجا گوید که سبب جود و سخای شاه آنست که بخل دریا را زشت

می‌شمارد؛ گرچه دریا به کرم و بخشش معروف است، و «دریاست» بمعنی بخشنده و جوانمرد است. اما باینهمه، در نظر من بیت

زیر نمونه بسیار بهتری است از این صنعت:

حسن مه را با تو سنجیدم به میزان قیاس پله مه بر فلک شد، تو بماندی بر زمین

### طرد و عکس

طرد و عکس صنعت دیگری است که در بیت زیر نمایش داده شده؛ و عبارت از آنست که شاعر اجزاء مصراع اول را در مصراع دوم پس و پیش قرار دهد:

### مکرر

۹۴- چه شکار است نزد او چه مصاف چه مصاف است پیش او چه شکار در دو بیت آینده صنعت مکرر آمده است و این شبیه است

(۱)- «این صنعت چنان باشد که شاعر در بیت از چیزی تعجب و شگفتی نماید.» حدائق السحر- ص ۸۴ م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۰۶

به صناعی که در کتاب پوتنهام (صفحات ۲۱۰-۲۱۲) به نامهای *anadiplosis*, *epanalepsis*, *epizeuxis* خوانده شده‌اند.

۹۵- بدره بدره دهد به سائل زردجله دجله کشد به بزم عقار

۹۶- گشته زان بدره بدره، بدره خجل برده زان دجله دجله، دجله یسار

### حسن طلب و حسن مقطع

چهار بیت آخر نمونه دو صنعت حسن طلب و حسن مقطع است:

۹۷- خسروا، با زمانه در جنگم که به غم می گذاردم هموار

۹۸- چه بود گر کف تو بر گیرداز میان من و زمانه غبار

۹۹- تا عیان است مهر را تابش تا نهران است چرخ را اسرار

۱۰۰- روز و شب جز سخا مبادت شغل سال و مه جز طرب مبادت کار قصیده‌ای که درج شد، اکثر صنایع بدیعی مهم را شامل است، و در ضمن شرح ابیات آن به برخی دیگر نیز اشاره رفت؛ اما کسانی که خواستار آگاهی بیشتری در این باب باشند، در کتاب روکرت انواع کم‌اهمیت‌تر، بسیار خواهند یافت. از صناعی که در قصیده مصنوع قوامی نیامده است، فقط باید این چند نوع را در اینجا ذکر کنم:

### ۱- تاریخ

و آن عبارت از آنست که مجموع حروف بیت یا مصراع یا عبارتی، به حساب ابجد، با تاریخ واقعه‌ای برابر باشد.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۰۷

بهترین نقلی که من از اینگونه ماده‌تاریخها به زبان انگلیسی دیده‌ام، ترجمه‌ای است که هرمان بیکنل *Herman Bicknell* (حاجی عبد الوحید)، ستاینده و مترجم حافظ از این شعر مشهور بدست داده است:

چو در خاک مصلی یافت منزل بگو تاریخش از خاک مصلی مجموع حروف «خاک مصلی» به حروف ابجد چنین است:

خ- ۶۰۰، ا- ۱، ک- ۲۰، م- ۴۰، ص- ۹۰، ل- ۳۰، ی- ۱۰، و مجموع آن برابر است با ۷۹۱ (- ۱۳۸۹ میلادی) که تاریخ وفات خواجه حافظ شیرازی است.

ساختن ماده تاریخ به زبان انگلیسی فقط از آنجهت بسیار دشوار است که فقط هفت حرف آن:

$(X-), C(-), D(-), I(-), L(-), M(-), V(-), (X-)$

نماینده اعداد می‌باشند؛ اما با اینهمه، بیکنل بر این دشواری فائق شده و شعر فوق را بدین صورت به انگلیسی نقل کرده است:

Thrice take thou from MusaLLa's earth) M G L G L- ۱۱۰۰ (It's rIChest graIn( I G I G C G I-  
(۱۰۳)،

«۱۰۳\*۳-۳۰۹؛ ۱۱۰۰-۳۰۹-۷۹۱»

(۱)- برای اطلاع بر ماده تاریخهایی که به زبانهای اروپائی ساخته شده است رجوع کنید به صفحات ۲۵ تا ۳۵ کتاب شعر مختلط *Macaronic Poetry* تألیف مورگان *Morgan*.

یکی از بهترین و ساده‌ترین انواع آن ماده تاریخ مرگ ملکه الیزابت است:

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۰۸

### تلمیح

تلمیح نیز یکی از بهترین صنایع بدیعی است، و آن عبارت است از اشاره‌ای که در ضمن شعر به مثلی یا داستانی یا شعری مشهور



رود. نمونه خوبی از این صنعت در بوستان سعدی (چاپ گراف Graf صفحه ۲۸ سطر ۲) موجود است.

چه حاجت که نه کرسی آسمان نهی زیر پای قزل ارسلان که اشاره به این بیت ظهیر فارابی است:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد عبید زاکانی شاعری بذله‌گوی و نقاد بود که تقریباً بیست سال قبل از حافظ وفات یافت. وی علاوه بر اشعار بسیار، منظومه کوچکی دارد (که هنوز مطلوب کودکان است) بنام موش و گربه که در آن گربه‌ای پیر به زهد و تقوی تظاهر می‌کند تا موشان را فریفته سازد و به چنگ آرد. موشان توبه و انابت گربه را بدینسان به عرض شاه خود می‌رسانند:

مژدگانی که گربه زاهد شدعابد و مؤمن و مسلمانا عبارت «گربه زاهد شد» از این داستان بر سر زبانها افتاده است و اغلب اوقات در مورد تبهکارانی که برای اجراء مقاصد پلید خود به تقوی تظاهر می‌کنند، بکار می‌رود. چنانکه حافظ شیرازی نیز در این بیت بدان اشاره می‌کند:

(۳۰۶۱- yM yD sI yaD sI nI desolC sI ytilatrommI yIIICDM)

تاریخ مرگ مارتین لوتر نیز در این عبارت لا-تینی آمده است: eCCe nVnC MorItVr IVstVsIn PaCe ChrIstI  
 ۱۵۴۶ A. D - exItV et beatVs- MCCCCC\* WWWV IIIIII  
 ۱۰۹ ای کبک خوشخرام، کجا می‌روی؟ بایست غره مشو که گربه عابد نماز کرد «۱»

(۱) - بعضی از محققان معتقداند که این بیت اشاره است به داستان «گربه عماد فقیه کرمانی»؛ و خواندمیر در جزء دوم از جلد سوم حبیب السیر در این باره گوید: «و از شعرای زمان شاه شجاع یکی خواجه عماد فقیه کرمانی است، و آن جناب شیخ و خانقاه‌دار بوده است و شاه شجاع نسبت به او اعتقادی عظیم داشته. گویند خواجه عماد هر گاه نماز گزاردی گربه او شرط متابعت به جای آوردی و شاه شجاع این معنی را بر کرامت حمل می‌فرمود و پیوسته به قدم اخلاص ملازمت آن جناب می‌نمود. خواجه حافظ که بر این معنی رشک می‌برد این غزل به نظم آورد:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کردبنیاد مکر با فلک حقه باز کرد .... الخ.» اما آقای ابن یوسف شیرازی در جلد سوم فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی (صفحه ۳۶۱) چنین نویسد: «نگارنده را عقیده بر این است که این داستان اصلی نداشته باشد، و مراد خواجه حافظ اشاره به داستان «کبک و گربه» معروف در کلیله و دمنه است، و گذشته از اینکه با او (عماد فقیه) معارض نبوده، طرف ایمان و اعتقاد وی بوده، و این دو شاعر معاصر بیشتر از غزلیات خود را به استقبال یکدیگر ساخته‌اند.»  
 آقای احمد گلچین معانی در حواشی تذکره میخانه، پس از ذکر قول خواندمیر و نقل گفته آقای ابن یوسف، براساس تحقیقات خود رأی دیگری ابراز داشته است که باید در اینجا درج شود: «..... اما نگارنده را عقیده بر این است که در این غزل خواجه را نظر به شیخ زین الدین علی کلاه شیرازی (متوفی در سنه ۷۸۰) بوده، چنانکه مؤلف عرفات هم در ترجمه عماد فقیه و پس از ذکر داستان گربه، می‌نویسد: و بعضی این حال را به شیخ علی کلاه منسوب داشته‌اند. و در ترجمه شیخ علی-

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۱۰

### دشواری فهم تلمیحات در اشعار مسلمانان

یکی از دشوارترین مسائلی که در برابر دانشجویان زبان و ادب فارسی و عربی و ترکی قرار می‌گیرد، غالباً همین اشارات و تلمیحات است. زیرا که افراد

کلاه نوشته است که: میان او و خواجه حافظ شمس الدین محمد حافظ مباحثات و مکالمات شده. رضا قلیخان هدایت در ترجمه او می‌نویسد: علی شیرازی - و هو شیخ زین الدین علی کلاه از مشاهیر علما و فضلا و عرفا. چون رنگ سیاه را کلاه می‌گویند و شیخ دستار سیاه‌رنگ به سر می‌بسته، به این لقب ملقب شده و با خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در خدمت شمس الدین عبد الله شیرازی تحصیل می‌نموده (ریاض العارفین - ص ۱۰۹) - اسحاق قاجار، متخلص به صابر، در سنه ۱۲۹۸ بر حاشیه ترجمه خواجه در نسخه‌ای از تذکره دولت‌شاه، که تاریخ کتابت آن ۹۷۵ هجری و متعلق است به دوست دانشمندم آقای عبد الحسین بیات، در مقابل ترجمه خواجه شیراز نوشته است: در نسخه‌ای از تذکره دولت‌شاه نوشته دیدم که یکی از طلبه خراسان بشهر شیراز به تحصیل رفت، به خدمت مولانا جلال الدین محمد دوانی که فرید دهر و وحید عصر خود بوده، کتاب نفحات همراه داشته؛ چون کتاب شریف به نظر حضرت مولانا درآمد و احوال خواجه از آنجا مطالعه فرمود، این بیت بر حاشیه آن محل از گفته خواجه نوشته دید:

حافظ مرید جام جم است، ای صبا بروو از بنده بندگی برسان شیخ جام را بعد از آن فرمود که خواجه حافظ مرید و تربیت یافته پیر گلرنگ است، که شیخ الشیوخ زمان خود بوده، و حافظ همیشه مستمع مجلس وعظ پیر بوده است؛ و در آن عهد در شیراز شیخ

علی کلاه هم بر سجاده شیخی و ارشاد ممکن بوده، و او جبه ازرق آستین کوتاه پوشیدی و میان پیر و شیخ علی کلاه اندک نقاری بوده. خواجه حافظ در اشعار خویش تعریض -

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۱۱

فرهیخته اقوام مسلمان همگی اطلاعات تاریخی و ادبی مشترک دارند و

بسیار به شیخ علی کرده و از آنجمله می گوید:

پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان رخصت خبث نداد ار نه حکایتها بود و جای دیگر گوید:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد و شیخ را گربه‌ای بود که هرگاه شیخ سر بسجده می نهاد، گربه نیز با او موافقت می کرد؛ چنانکه خواجه بدان نیز تعریض کرده:

ای کبک خوشخرام که خوش می روی بنازغره مشو که گربه عابد نماز کرد این شیخ علی بغایت فاضل بوده و اهل سلوک، و علوم غریبه نیکو می دانسته، و صاحب تسخیر بود، و از او امور عجیبه و غریبه بسیار واقع شده .... انتهی .... بطوری که عرض شد، اگر در باب پیر گلرنگ تردیدی داشته باشیم در باب تعریض خواجه بر شیخ علی کلاه، و به خصوص اینکه بیت ذیل ناظر بدوست تردید نمی توان داشت:

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد امید است که نتیجه این اطناب آن باشد که ساحت مقدس شیخ الاسلام مولانا عماد فقیه کرمانی از نسبت دور از حقیقتی که به وی داده اند میرا شود؛ زیرا که وی مردی گوشه گیر و منزوی و از روی و ریا برکنار بوده و با ارادت و اخلاصی که خاندان مظفری به وی داشته اند دیگر نیازی به گربه رقصانی نداشته. آقای ابن یوسف هم عقیده دارند که: عماد عارف حقیقی و بی کشکول و تبرزین و دکان و خانقاه بوده، و بدین اسباب کار محتاج نبوده. مؤید این معنی در دیوان وی بسیار است، از آنجمله:

من این بدعت نمی آرم در اسلام که چون رهبان روم در کوهساران

دو منزل در جهانم اختیار است میان باغ و طرف جویباران تذکره میخانه به تصحیح آقای احمد گلچین معانی - حواشی صفحات ۹۰-۹۳ م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۱۲

چنین معارف یکسان و مشترکی در بین اروپائیان و سایر ملل عیسوی موجود نیست. مثلا هرگونه اشاره‌ای به آیات قرآن باید بر یک مسلمان مهذب و دانش آموخته مفهوم و معلوم باشد؛ در حالی که فهم و تشخیص مأخذ آن شاید خواننده مسیحی را با رنج و کوشش بی اندازه دست دهد. برای توضیح مطلب و بیان چگونگی این دشواری مثلی ذکر می کنیم که گرچه صحت و اصالت آن مسلم نیست، لکن با مقصود موافق است. فردوسی طوسی، از اینکه سلطان محمود قدر شاهکار بزرگ او، یعنی شاهنامه را نشناخته بود، خاطری سخت آزرده داشت. از اینرو هجویه‌ای زهر آلود (که اکنون در آغاز اغلب نسخ شاهنامه موجود است) در ذم او ساخته، به یکی از دوستان خود سپرد و به او وصیت کرد که آنرا پس از گذشت زمانی معین بدست شاه برساند؛ و سپس خود بیدرنگ به طبرستان رفت تا از اسپهبد شیرزاد (یا بقول بعضی دیگر، از شهریار فرزند شرزین «۱») پناه بخواهد.

سلطان محمود از خواندن هجویه فردوسی سخت غضبناک شد، و نامه‌ای تهدیدآمیز بسوی امیر طبرستان فرستاد که اگر فردوسی را تسلیم نکنی بدانجا خواهم آمد و تو و سپاهیان و ملک و مردم را در زیر پای فیلان با خاک برابر خواهم ساخت. گویند که اسپهبد در پشت نامه سلطان محمود فقط این سه حرف را نوشت: «الم». روایت کنند که گرچه سلطان محمود نخست خود به معنای آن پی نبرد، دربارانش در همان وقت مقصود

(۱) - صواب شهریار بن شروین است. رجوع کنید به تاریخ طبرستان مصحح مرحوم عباس اقبال، جلد ۱، صفحه ۱۹۸؛ و چهارمقاله عروضی، مصحح قزوینی با تصحیحات مجدد بقلم آقای محمد معین - صفحه ۸۰، حاشیه ۱، و تعلیقات آن، صفحه ۲۴۴ م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۱۳

را دریافتند و دانستند که مراد اسپهبد آن بوده است که داستان ابرهه حبشی را به یاد سلطان آرد «۱». در آن سال که رسول

(۱) - این داستان اعتبار تاریخی ندارد، و به صورتهای مختلف روایت شده است. در قابوسنامه چنین آمده است: «.... سلطان محمود ... نامه‌ای نوشت به خلیفه بغداد القادر بالله، و گفت که باید ماوراء النهر مرا بخشی .... خلیفه گفت معاذ بالله که من این کار کنم، و اگر تو بی فرمان من قصد ایشان کنی من عالم را بر تو بشورانم. سلطان محمود از این سخن طیره شد و رسول را گفت خلیفه را بگو .... اینک آمدم با هزار پیل تا دار الخلافه را به پای پیلان ویران کنم و خاک آن جایگاه بر پشت پیلان به غزنین آرم. رسول

برفت و بعد از آن به چند گاه باز آمد. سلطان محمود بنشست و رسول را بار دادند. رسول درآمد و نامه‌ای ... پیش سلطان محمود نهاد. خواجه ابو نصر مشکان ... دست دراز کرد و نامه برداشت و بگشاد تا برخواند. اول نامه این نوشته بود که: «بسم الله الرحمن الرحيم» و آنگاه سطرى چنین نهاد «الم» و آخر نامه «الحمد لله رب العالمين و صلوة على نبيه محمد و آله اجمعين» و ديگر هيچ نوشته بود. سلطان محمود با همه کاتبان در اندیشه افتادند که این سخن مرموز چیست؟ ... آخر الامر خواجه ابو بکر قهستانی ... گفت ای خداوند، خلیفه نه «الف و لام و میم» نبشته است، بلکه خداوند او را تهدید کرده بود به پیلان، جواب خداوند نوشته است: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ». شنیدم که ... سلطان محمود ...

بسیار بگریست و ... عذرها خواست. قابوسنامه- باب ۳۹ (نقل به اختصار).

و حمد الله مستوفی آن را بصورت دیگر نقل می‌کند: «میان قادر خلیفه و سلطان محمود سبکتکین، جهت فردوسی شاعر، به مکتوبات منافسات برفت. خلیفه حمایت فردوسی کرد. در مکتوبی که سلطان به خلیفه نوشته بود، یاد کرده بود که اگر فردوسی را به من نفرستی بغداد را به پی فیل بسپرم. خلیفه بر پشت مکتوب نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم- الم» یعنی «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ»- تاریخ گزیده- در ذکر احوال خلیفه القادر بالله. و در جوامع الحکایات عوفی نیز بر این وجه است که: «سلطان محمود از حضرت خلافت زیادت القاب می‌طلبید و ایشان در آن مضایقت می‌فرمودند ... الخ» چاپ خاور- ص ۲۶۹ م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۱۴

اکرم زاده شد، ابرهه حبشی بر پیلان خود اعتماد کرده و خواسته بود که بشهر مقدس مکه تجاوز کند. بدین سبب این سال بعدها به سال فیل موسوم شد، و سوره کوچکی در حق اصحاب فیل نازل گشت، که سوره الفیل نام دارد و با سه حرف الف و لام و میم آغاز می‌شود:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ، أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلُّلٍ، وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ تَوْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سَيِّئِلٍ، فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ». (۱)

این تلمیح بیش از حد مناسب حال بود، و گویند که به نحو مؤثری سلطان را از نیتی که داشت باز گرداند. هیچ چیز در نزد مسلمانان مؤثرتر و پسندیده‌تر از استعمال بجا و شایسته آیات قرآنی نیست؛ و در این باب باز در پایان این فصل جای سخن باقی است.

### تصحیف

یکی دیگر از صنایع بدیعی، که تصحیف نام دارد، عبارت است از تغییر دادن نقطه‌های حروف؛ و در الفبای عربی بسیاری از حروف فقط از روی نقطه‌هاشان تمیز داده می‌شوند. با جایجا کردن این نقطه‌ها و حفظ شکل اصلی کلمات، گاه ممکن است که معنای جمله‌ای یکسر دگرگون شود. جمله، یا مفهومی که بدین سبب تغییر یافته باشد مصحف نامیده می‌شود. نمونه این صنعت در بوستان سعدی (چاپ گراف- صفحه ۱۶۶- سطر ۴) آمده است:

مرا بوسه گفتا به تصحیف ده که درویش را توشه از بوسه به

(۱)- ترجمه آن بنقل از تفسیر ابو الفتوح: «آیا ندیدی که چگونه کرد پروردگار تو به یاران فیل. آیا نگرداند حیل ایشان را در گمراهی.

و فرستاد بر ایشان مرغان را گروه گروه از ابابیل که می‌انداخت آنها را به سنگ از گل. پس گردانید آنها را مانند کاه خردشده.» م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۱۵

برای نمایش این صنعت نمی‌توان جز با حروف عربی مثالی آورد، و گرنه شعر بسیار استادانه‌ای را که رشید وطواط در حدائق السحر نقل کرده است در اینجا می‌آوردم. در این شعر، معنای هر بیت با تغییر چند نقطه، از مدح به هجو تبدیل می‌یابد، مانند:

هست در اصلت بلندی بیخلاف

که به تصحیف چنین می‌شود:

هست در اصلت پلیدی بیخلاف

### هجو و جواب

در اینجا باید چند کلمه‌ای نیز درباره هجو و جواب (parody) بگوئیم. هجو حتی در بین اعراب پیش از اسلام نیز رائج بوده و چون سلاح نیرومندی بکار می‌رفته است، و شاعران در منظومه‌هایی بنام مثالب عیبه و اعمال ناشایست قبیله دشمن را بازمی‌گفتند. یکی از نخستین هجویه‌های فارسی که بدست ما رسیده، اشعاری است که فردوسی درباره سلطان محمود غزنوی سروده است و ما قبلاً بدان اشاره کردیم. گرچه لحن هجائی این اشعار بسیار تند و شدید است، لکن از دشنامها و اشارات موهنی که بیشتر هجویه‌های

پارسی و تازی را (در نظر اروپائیان) عیب‌دار کرده است، در آنها اثری نیست. این پنج بیت نمودار شیوه آن تواند بود:

بسی سال بردم به شهنامه رنج که تا شاه بخشد مرا تاج و گنج  
بجز خون دل هیچ چیزم ندادنش حاصل من از او غیر باد  
اگر شاه را شاه بودی پدر به سر بر نهادی مرا تاج و زر  
اگر مادر شاه بانو بدی مرا سیم و زر تا به زانو بدی

چو اندر تبارش بزرگی نبودنیارست نام بزرگان شنود برای پی‌بردن به کیفیت دشنامها و بدگوئیهای که بسیاری از هجویه‌های فارسی را پست و بی‌ارج ساخته است، باید به مجموعه تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۱۶

هجویاتی که سیر منازعات خاقانی (متوفی بسال ۱۱۹۹ م. - ۵۹۶ ه. و استادش ابو العلاء را معین می‌کند، رجوع کرد.

خانیکیف *Khanikof* این هجویه‌ها را با ترجمه آنها در مجموعه قابل تحسین خود، بنام یادداشتی درباره خاقانی *Memoire sur Khacani* (پاریس - ۱۸۶۵ - صفحات ۱۴ - ۲۳) آورده است. این رباعی، که ابو العلاء منازعه را بدان آغاز کرد، نسبت به اشعاری که در پی آن بوجود آمد ادب و عفت کلام محض است، و از آنهمه، فقط همین رباعی را می‌توان ترجمه کرد:

خاقانیا، اگر چه سخن نیک دانیا یک نکته گویمت، بشنو رایگانیا

هجو کسی مکن که ز تو مه بود به سن شاید که او پدر بود و تو ندانیا اما شعر زیر، منسوب به کمال الدین اسماعیل اصفهانی (که بسال ۳۸ - ۱۲۳۷ م - ۶۳۵ ه، هنگامی که مغولان اصفهان را تاراج کردند، در آن شهر کشته شد) عقیقانه‌ترین هجویه فارسی است که من تاکنون دیده‌ام:

گر خواجه ز بهر ما بدی گفت ما چهره ز غم نمی‌خرائیم

ما غیر نکوئیش نگوئیم تا هردو دروغ گفته باشیم و اما جواب تقلید گفته شاعر دیگری است به جد یا به هزل؛ و اگر تقلید به جد باشد، آن را نظیره خوانند. از مشهورترین کسانی که از اینگونه تقلیدهای هزل‌آمیز ساخته‌اند، یکی عبید زاکانی شاعر بذله‌گو و هزلسراست، که در حدود سال ۱۳۷۰ م (- ۷۷۲ ه. وفات یافت؛ و برگزیده لطیفه‌های منظوم و منثورش بسال ۱۳۰۳ ه در استانبول منتشر شد. دوم ابو اسحق

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۱۷

(بسحق) شیرازی «۱» است که مداح اطعمه است. سوم نظام الدین محمود قاری یزدی «۲» است که در اشعار خود به مدح البسه پرداخته.

منتخب اشعار این دو شاعر نیز در همان سال در استانبول انتشار یافت. این شاعران هر سه بذله‌گو و هزلسرا می‌باشند، ولی عبید بزرگترین آنهاست، و در نظم و نثر سرآمد است. ما در جای خود «۳» از او به تفصیل سخن خواهیم گفت.

### رعایت رسم و سنت در آوردن تشبیهات و استعارات

درباره علم بلاغت مسلمانان بیش از اینها می‌توان سخن گفت، اما چون مجال تنگ است باید به همین مقدار اکتفاء کنیم و کسانی را که خواستار اطلاعات بیشتراند به کتابهای گلابدوین، روکرت، گیب، بلوخمان، و تألیفات مسلمانان در این زمینه رجوع دهیم. بد نیست که چند کلمه‌ای درباره کتاب انیس العشاق شرف الدین رامی، که برای دوستداران شعر عاشقانه فارسی بسیار سودمند است، بگوئیم. شرف الدین رامی در نیمه آخر قرن چهاردهم میلادی (قرن هشتم هجری) می‌زیسته، و کتابش شامل تشبیهاتی است که در توصیف اندامهای معشوق بکار می‌رود. این کتاب را م. کلمان هوار *M. Clement Huart* استاد فارسی مدرسه زبانهای زنده شرقی، به فرانسه ترجمه و تحشیه کرده است

(۱) - از شعرای اوائل قرن نهم هجری است - هرمان‌اته وفات او را در ۸۲۷ یا ۸۳۰ ه می‌داند. ص ۱۸۸ تاریخ ادبیات فارسی - ترجمه آقای شفق.

صاحب ریحانه‌الادب نیز در این مورد سال ۸۲۷ را نقل کرده است. م

(۲) - از شعرای نیمه دوم قرن نهم هجری است - مرحوم ادوارد براون در جلد سوم این کتاب، وی را به اواخر قرن نهم متعلق می‌داند.

م

(۳) - جلد سوم این کتاب - ترجمه فارسی بقلم آقای علی اصغر حکمت - صفحات ۳۱۲ - ۳۴۰ - چاپ دوم. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۱۸

(پاریس ۱۸۷۵). انیس العشاق در نوزده فصل است، و در هر فصل تشبیهات مربوط به یکی از اندامها شمرده شده، بدین ترتیب:

فصل اول درباره گیسو، فصل دوم درباره جبین، فصل سوم در باره ابرو، فصل چهارم درباره چشم، فصل پنجم درباره مژگان، فصل

ششم درباره چهره، فصل هفتم درباره گونه، فصل هشتم خال، فصل نهم درباره لب، فصل دهم درباره دندان، فصل یازدهم درباره دهان، فصل دوازدهم درباره زرخندان، فصل سیزدهم درباره گردن، فصل چهاردهم درباره سینه، فصل پانزدهم در باره بازو، فصل شانزدهم درباره انگشتان، فصل هفدهم درباره قد، فصل هیجدهم درباره کمر، فصل نوزدهم درباره ساق. در آغاز هر فصل نخست از نام‌هایی که فارسی‌زبانان و تازیان به آن اندام می‌دهند گفتگو می‌شود، و اگر در معانی اختلافی موجود باشد معین می‌گردد؛ آنگاه، پس از ذکر تشبیهات و استعاراتی که شاعران در آن مورد بکار می‌برند، صفات مربوط بدان اندام ذکر می‌شود، و در هر جا شواهد شعری گوناگون به میان می‌آید؛ چنانکه «ابرو» (که تازی آن «حاجب» است) گاه بهم‌پیوسته است (متصل) - و این نشان حسن و جمال است - و گاه از هم جدا (منفصل)، و شاعران پارسی‌زبان برای توصیف آن سیزده گونه تشبیه و استعاره بکار می‌برند: یعنی گاه آنرا به هلال تشبیه می‌کنند، گاه به کمان، گاه به رنگین‌کمان «۱»، گاه به طاق، گاه به محراب گاه به حرف «ن»، گاه

(۱) - «سیم آنکه شیخ سعدی ابروی خضاب کرده را از روی دو رنگی به قوس قزح تشبیه می‌فرماید:

آن و سمه بر ابروان دلیند چون قوس قزح بر آفتاب است» انیس العشاق - چاپ مرحوم اقبال - ص ۱۱ م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۱۹

به «کاف»، گاه به خم چوگان، گاه به داغ «۱»، که نشان تملک است و بر اسب و چهارپایان دیگر می‌نهند، و گاه به طغرا «۲» که مهر شاهی است بر منشور جمال معشوق. تشبیهات و استعاراتی که در وصف گیسو بکار می‌رود از اینهم بیشتر است؛ و به قول مؤلف ما، آنچه تعلق به پارسی‌گویان دارد «در حقیقت شصت است»، اما چون می‌توان کلماتی بس بیشتر بکار برد، در تعریف زلف به کنایه گفته‌اند:

«آنچه صد صفت بدو تعلق گیرد.» «۳» سپس مؤلف همه این صفات را ذکر می‌کند.

### رعایت رسم و سنت خاصیت اصلی شعر اسلامی است

نه تنها اوزان و ترتیب قوافی، بلکه مضامین و موضوعات شعری و تشبیهات و استعارات و انواع صنایع بدیعی نیز، از قرن یازدهم یا دوازدهم میلادی (پنجم و ششم هجری) با قراردادهای ثابت و معینی محدود گشت. این مواضع در مورد قصیده ثابت‌تر

(۱) - «یازدهم آنکه چون نیکبختان داغ قبول او بر ناصیه جان دارند، به داغش نسبت کرده‌اند، چنانکه قایل گوید:

نیکبخت آن بود که پیوسته داغ ابروش بر جبین دارد» همان کتاب - ص ۱۳ م

(۲) - «سیزدهم آنکه طغرای منشور حسن و جمالش گرفته‌اند و در ابطال خط مزور منظور، چنانکه ظهیر الدین فاریابی گوید:

طغرای ابروی تو به امضای نیکوئی برهان قاطع است که آن خط مزور است.» همان کتاب ص ۱۳ م

(۳) - این معنی در انیس العشاق مصحح مرحوم اقبال به این عبارت است: «و آنچه تعلق به پارسی‌گویان دارد آنست که حقیقت شست زلف را از روی مجاز صد اسم نهاده‌اند.» (همان کتاب - ص ۸) و «شست» در اینجا بمعنی «حلقه» است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۲۰

و تغییر ناپذیرتر است. از اینروست که رأی اروپائیان درباره اهمیت و بزرگی شاعران ایرانی غالباً با نظر مردم ایران سخت مخالف است. زیرا که تنها لطف و خوبی اندیشه است که در ترجمه محفوظ تواند ماند؛ و زیباییهای لفظی حتی در بهترین و ماهرانه ترین ترجمه‌ها معدوم می‌گردد. بدین سبب عمر خیام که در نظر ایرانیان حتی از شعرای درجه سوم نیز نیست، اکنون در اروپا شاید بیش از سایر سخنوران ایرانی به شاعری مشهور باشد؛ اما از قصیده‌سرایان بزرگی چون انوری، خاقانی، و ظهیر فاریابی، که در نظر ایرانیان مرتبه‌ای بلند دارند، نام هیچیک در اروپا شناخته نیست.

### اساس نقد شعر موضوع و اسلوب آنست

نخستین شاعران عرب (شاعران دوران جاهلی و صدر اسلام و عصر بنی امیه) به اقتضای طبع خویش شعر می‌سرودند، از تأثیرات غیر مستقیم بر کنار، و نسبت به محیط خویش صادق بودند. اینکه ما گاه در فهم اشعار آنان دچار اشکال می‌شویم از آنروست که با محیط زندگی آنان بیگانه‌ایم، نه بسبب تشبیهات غریب و استعارات دور از ذهن. این اشعار از لحاظ تعبیر و بیان کاملاً صریح و روشن و طبیعی می‌باشند. حتی در عصر بنی امیه نیز فکر و معنی اساس نقد شعر بود، نه لفظ و صورت آن. دلیل این گفته حکایتی است که در تاریخ بسیار شوق‌انگیز الفخری آمده است (طبع اهلوارت Ahlwardt - صفحات ۵۰-۱۴۹)، و آن چنین است که روزی عبد الملک (خلیفه اموی - از ۶۸۵ تا ۷۰۵ میلادی - ۶۶ تا ۸۶ هجری) از اطرافیان خود پرسید: «در باره این شعر چه می‌گوئید:

اهیم بدعد ما حییت، فان امت

(به دعد عشق می‌ورزم تا زنده‌ام، و چون مردم)

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۲۱ فوا حربا ممن یهیم بها بعدی

(وای بر کسی که بعد از من بدو عشق ورزد) گفتند: «مضمون آن نیکوست.»

گفت: «مرده بسیار فضولی است. این مضمون حسنی ندارد.»

گفتند: «راست گفتی.»

گفت: «پس بهتر بود که چگونه گفته باشد؟»

یکی گفت: «بهتر آن آن بود که چنین بگوید:

اهیم بدعد ما حییت، فان امت

(به دعد عشق می‌ورزم تا زنده‌ام، و چون مردم)

اوکل بدعد من یهیم بها بعدی

(به دعد می‌سپارم آنرا که بعد از من بدو عشق بورزد) گفت: «نه، این سخن مرده‌ای است که قواد و دلال باشد.»

گفتند: «پس بهتر بود که چگونه باشد؟»

گفت: «شایسته چنان بود که بگوید:

اهیم بدعد ما حییت، فان امت

(به دعد عشق می‌ورزم تا زنده‌ام، و چون مردم)

فلا صلحت دعد لذی خلّه بعدی

(دعد پس از من هیچ عاشقی را بکار نیاید) این حکایت دلیل آنست که در آن عهد نقد شعر به سنجش فکر و معنی توجه داشته، و

لفظ و قالب را چندان معتبر نمی‌دانسته است.

### ابن خلدون و نظر وی درباره سبک

اکنون ببینید که بزرگترین مورخ فیلسوف عرب، یعنی ابن خلدون مشهور (متولد بسال ۱۳۲۲ م - ۷۱۱ هجری در تونس، و متوفی

بسال ۱۴۰۶ م - ۸۰۹ ه در قاهره)، در

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۲۲

باب ششم مقدمه، فصل ۴۸، تحت عنوان «صناعت نظم و نثر در الفاظ است نه در معانی» چه می‌گوید: «باید دانست که صناعت

سخن، خواه نظم یا نثر، تنها بوسیله الفاظ انجام می‌یابد، نه از راه معانی؛ بلکه معانی تابع الفاظ است، و اساس این صنعت فقط الفاظ

می‌باشد. بنابراین آموزنده سخن که می‌کوشد این ملکه را از راه نظم و نثر بدست آورد، تمام هم خود را متوجه الفاظ می‌کند و به

حفظ کردن نمونه‌های آنها از سخنان قدیم عرب می‌پردازد و آنها را بسیار بکار می‌برد و بر زبان خود جاری می‌سازد، تا ملکه زبان

مضر در وی رسوخ یابد و لهجه غیر عربی «فصیح» را که بر آن تربیت شده است ترک گوید، چنین کسی خود را مانند نوزادی که

در میان نژاد عرب پرورش می‌یابد فرض می‌کند و مانند یک کودک زبان آن قوم را فرا می‌گیرد تا به مرحله‌ای می‌رسد که گوئی

از لحاظ آموختن زبان یکی از افراد آن نژاد است و بیان کیفیت بدان سبب است که ما در فصول گذشته یاد کردیم زبان ملکه‌ای

است که در نطق حاصل گردد، و آنچه بر زبان و نطق جاری می‌شود البته الفاظ است نه معانی، زیرا معانی در ضمائر است، و

گذشته از این، معانی در ذهن هر کسی وجود دارد و اندیشه هر کسی قادر است آنچه بخواهد سهولت معانی را دریابد، و در ترکیب

و تألیف آنها نیازی به رنج آموختن صنعتی نیست، و چنانکه گفتیم ترکیب سخن که برای تعبیر از معانی است (به صناعت

«آموختن و ممارست» نیاز دارد و بمنزله قالبهایی برای معانی می‌باشد، زیرا همچنانکه ظروف مخصوص آب گوناگون است، مانند

ظروف زرین و سیمین و صدفی و شیشه‌ای و سفالی، لکن ماهیت آب یکی است و زیبایی ظروف پر از آب برحسب

اختلاف جنس آنهاست نه اختلاف آب، و همچنین نیکوئی و زیبایی زبان و بکار بردن بلاغت در آن نیز برحسب اختلاف طبقات

سخن فرق می‌کند و وابسته به طرز تألیف آن است که چگونه بر مقاصد تطبیق شود، در صورتی که ماهیت معانی یکی است و از

اینرو کسی که به طرز

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۲۳

ترکیب سخن و اسلوبهای آن برحسب مقتضیات ملکه زبان آگاه نباشد و بخواهد مقصود خویش را تعبیر کند و بخوبی از عهده آن

برنیاید، همچون شخص زمینگیری است که آهنگ برخاستن و راه رفتن کند و به علت فقدان قدرت حرکت به مقصود خود نایل

نشود، و خدا بشما آموخت آنچه را که نمی‌دانستید» (۱)

درباره این اسلوبها، که چون قالب به افکار ما شکل خاص و مشخص می‌دهند، ابن خلدون به تفصیل سخن گفته و شاعران را اندرز

داده است که شیوه تعبیر و بیان سخنسرایان عصر جاهلی عرب را سرمشق خود قرار دهند. به عقیده وی، کسانی که از طرز سخن ابو

تمام شاعر عرب و گردآورنده دیوان حماسه، که در نیمه قرن نهم (قرن سوم هجری) درگذشت، و کلثوم بن عمر - العنابی که در

عهد سلطنت هارون الرشید می‌زیست، و ابن المعتز که در سال ۹۰۸ م (۲۹۶ هـ) خلافت یكروزه‌اش با مرگش پایان یافت، و ابو نواس شاعر هزلگو و بدنام دربار هارون الرشید، و شریف الرضی متوفی بسال ۱۰۱۵ م (۴۰۶ هـ)، و عبد اله بن مقفع که در اصل از مجوسان بود و بسال ۷۶۰ م (۱۴۳ هـ) بقتل رسید، و سهل بن هارون متوفی بسال ۸۶۰ م (۲۴۶ هـ) و ابن الزیاد وزیر که در ۸۴۷ م (۲۳۳ هـ) کشته شد، بدیع الزمان همدانی مؤلف اولین مقامات، متوفی بسال ۱۰۰۸ م (۳۹۹ هـ)، و الصابی مورخ خاندان بویه متوفی بسال ۱۰۵۶ (۴۴۷ هـ) پیروی کرده و آثار آنان را به‌خاطر سپرده‌اند، البته از کسانی که منشآت نویسندگان قرون دوازدهم یا سیزدهم (قرن ششم یا هفتم هجری)، چون ابن سهل، ابن النبید، البیصانی و عماد الدین الکاتب الاصفهانی را سرمشق قرار داده‌اند، شیوه و طرز

(۱) - عینا از ترجمه فارسی مقدمه. بقلم آقای پروین گنابادی. نقل شد. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۲۴

بس پسندیده‌تر دارند. ابن خلدون سپس براساس استدلال خود شعر را بدینسان تعریف می‌کند:

«شعر سخنی بلیغ و مبتنی بر استعاره و اوصاف است، که باجزائی (ابیاتی) هموزن و همروی تجزیه گردد، چنانکه هر جزء (بیت) آن از لحاظ غرض و مقصد نسبت به جزء (بیت) ماقبل و مابعد مستقل باشد و بر وفق اسلوبهای مخصوص زبان عرب جاری شود.» «۱» در تقریباً یک صفحه قبل از این، ابن خلدون شاعر و نویسنده را به مهندس یا نساج تشبیه می‌کند، و می‌گوید که این گروه نیز باید طرح و نقشه‌ای در پیش نظر داشته باشند. از اینرو او نیز با کسانی که متنبی و ابو العلاء معری را از صف خداوندان شعر عرب بیرون می‌دانند، همداستان است. زیرا که این دو شاعر در کار خود صاحب ابداع و ابتکار بوده و «به اسالیب کهن و سنتهای قدیم شعر عرب پای‌بند نبوده‌اند.»

### محدود بودن اسلوبهای نظم و نثر فارسی به سنتها و مواضع شعری قدیم

اکنون چون به ایران بازگردیم می‌بینیم که این شاگردان وفادار اعراب، چنانکه طبیعاً باید توقع داشت، درست همان عقاید و آراء را در زمینه شعر و نثر کسب کرده‌اند. صاحب چهارمقاله گوید: «اما سخن دبیر بدین درجه نرسد تا از هر علم بهره‌ای ندارد و از هر استاد نکته‌ای یاد نگیرد و از هر حکیم لطفه‌ای نشنود و از هر ادیب طرفه‌ای اقتباس نکند.» «۲» و سپس برای حصول بدین مقصود، بر کسی که خواستار کسب مهارت در نظم و نثر باشد،

(۱) - عینا از ترجمه فارسی مقدمه بقلم آقای پروین گنابادی، صفحه ۱۲۱۸ نقل شد. طبع بیروت (۱۹۰۰) صفحه ۵۷۳. م

(۲) - چهارمقاله عروضی، مصحح مرحوم قزوینی و به تصحیح مجدد آقای دکتر معین، صفحه ۲۱. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۲۵

واجب است که از زبان تازی قرآن مجید، اخبار و احادیث، امثال عرب، منشآت صاحب بن عباد و الصابی و قدامه بن جعفر «۱» و بدیع الزمان همدانی و حریری و نویسندگان دیگر، و نیز دواوین متنبی و ابیوردی و غزی را بخوانند، و به پارسی قابوسنامه (که بدست کیکاووس زیاری، حاکم طبرستان، بسال ۸۳-۱۰۸۲ م-۴۷۵ هـ- تألیف یافته)، شاهنامه فردوسی، و اشعار رودکی و عنصری را مطالعه کند. این گونه محافظه‌کاری و بستگی شدید به سنن و اصول ادبی قدیم، که در ترکیه با پیدایش مکتب جدید و مجاهدات پیروزمندانه ضیاء پاشا، کمال بیگ «۲»، و شناسی افندی «۳» درم شکست، هنوز در ایران با سلطه‌ای کاهش‌ناپذیر برقرار است.

(۱) - در متن انگلیسی ابن قدامه آمده است و ما از روی نسخه مصحح قزوینی آن را اصلاح کردیم. م

(۲) - محمد نامق کمال (۱۸۴۰-۱۸۸۸) از شاعران و نویسندگان نوحه‌خواه و آزادی‌طلب ترک بود. نوشته‌هایش رنگ شدید سیاسی داشت و در بیداری مردم ترکیه بسیار مؤثر بود. نمایشنامه وطن که از مهمترین آثار اوست، به بسیاری از زبانهای اروپائی ترجمه شده است.

لحن تند و زنده این نمایشنامه و استقبال بیمانندی که از آن شد موجب تبعید نویسنده گردید. م

(۳) - ابراهیم شناسی افندی (۷۱-۱۸۲۶) از بزرگان ادب جدید ترک. وی یکچند در فرانسه به تحصیل پرداخت، و چون به ترکیه بازگشت، نخست به نشر روزنامه ترجمان احوال همت گماشت، و سپس با همکاری نامق کمال جریده معروف تصویر افکار را بنیاد نهاد.

شناسی افندی مؤسس مکتب ادبیات جدید ترک است و آثارش در تحولات اجتماعی ملت ترک تأثیر فراوان داشته است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۲۶

این خاصیت، اگرچه ابداع و ابتکار را مانع است و در اسالیب و مضامین و شیوه‌های بیان تکرار و یکنواختی پدید آورده است، اما از

سوی دیگر زبان پارسی را در برابر فساد و ابتدالی که، بر اثر غلبه ذوقهای پرورش نیافته خام و سنت‌شکن و وحشی و منحط، در زبان ما و سایر زبانهای اروپائی ممکن است روی دهد، حفظ کرده است.

### تصنع از خواص ذاتی اسلوبهای ادبی فارسی نیست

البته این معنی را نمی‌توان انکار کرد که اسلوبهای ادبی فارسی، چون عربی، در طی زمان و تا حدودی به اقتضای مکان، تغییراتی کرده است.

زیرا چنانکه دیدیم، اصول و قواعد نقد الشعری که دولت‌شاه در پایان قرن پانزدهم (- قرن نهم هجری) اتخاذ کرده است، جز آنست که صاحب چهارمقاله در نیمه قرن دوازدهم (ششم هجری) بدست می‌دهد؛ در صورتیکه ذوق خشک ابن خلدون، که پای‌بند اصول ادبی قدیم بود، مانع از آن شد که وی افراط در استعمال صنایع را، که سه قرن در آثار ادبی نزدیکان و همکیشان شرقی رائج بود بپسندد. بالینهمه، سادگی و بی‌پیرایگی خاصیتی است که هم در آثار شاعران و نویسندگان جدید ایران، و هم در نظم و نثر قدمای آن سامان موجود است. ایقان بایه که در حدود سال ۱۸۵۹ به خامه بهاء الله نوشته شده، از لحاظ اسلوب چون چهارمقاله، که هفت قرن پیش از آن تألیف یافته، متین و محکم است؛ و تصنیفهای رایج و اشعاری که در تعزیه‌ها خوانده می‌شود، در سادگی و روانی به غزلهای رودکی مانند است. از سوی دیگر اسلوب مطمئن و پرتصنعی که همه خوانندگان انوار سهیلی بدان آشنا هستند همواره در هرجا که امرای ترک یا مغول مشوق ادب فارسی بوده‌اند، مجال خودنمایی یافته و در دست برخی از نویسندگان عثمانی، چون ویسی و نرگسی به آخرین حد کمال خود رسیده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۲۷

### فصل دوم عصر غزنوی تا وفات سلطان محمود

#### اشاره

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۲۹

فصل دوم عصر غزنوی تا مرگ سلطان محمود

### اوضاع ایران در اواخر قرن دهم میلادی

در اواخر قرن دهم میلادی (- قرن چهارم هجری) ایران، گرچه اسما تابع دستگاہ خلافت بغداد بود (و در این وقت القادر بالله خلافت داشت، که دوران طولانی حکومتش از ۹۹۱ م. - ۳۸۱ ه. تا ۱۰۳۱ م.

- ۴۲۲ ه. ادامه یافت)؛ اما در حقیقت سراسر آن میان سامانیان (که بخارا را پایتخت خود کرده بودند) و دیالمه آل بویه (که در ایالات جنوبی و جنوب غربی فرمانروائی داشتند، و عملاً دامنه اقتدار کامل خود را تا بغداد کشیده و شخص خلیفه را نیز مطیع اراده خویش ساخته بودند)، تقسیم شده بود. «۱» گذشته از این دو دولت، دو سلسله کوچکتر نیز در نواحی دیگر این سرزمین حکومت داشتند: یکی خاندان زیار بود در طبرستان (گیلان و مازندران امروز، بین سواحل جنوبی بحر خزر و کوههای البرز) و دیگری آل حسنویه در کردستان. همه این سلسله‌ها ظاهراً ایرانی الاصل بنظر می‌رسند و شاهان آنها هرگز خود را «سلطان» نمی‌خواندند؛ و معمولاً به القابی چون «امیر»، «اسپهبد»، «ملک» قناعت می‌ورزیدند. بعبارت دیگر، این فرمانروایان خود را حاکم

(۱) - رجوع کنید به کتاب طبقات سلاطین اسلام ص ۱۴۰. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۳۰

یا امیر می‌دانستند، نه سلطان و پادشاه.

### اصل ایرانی بویهان، سامانیان و زبیریان

ابو ریحان بیرونی، منجم بزرگ ایران، که در حدود سال ۱۰۰۰ میلادی (- ۳۹۱ هجری) می‌زیسته، و عصری را که از آن سخن می‌گوئیم درک کرده است، بتفصیل اصل و تبار سه خاندان مهم از چهار خاندان مذکور را باز می‌گوید. «۱» وی درباره اصل بویهان که نسب خود را به بهرام گور می‌رسانیدند، تردید کرده و یادآور شده است که برخی از اصحاب تاریخ ایشان را از نژاد عرب دانسته‌اند.

اما این خاندان خواه از بازماندگان شاهان ساسانی باشد خواه نباشد، برای انکار ایرانی بودنشان دلیل قانع‌کننده‌ای در دست نیست. ابو ریحان درباره آل سامان گوید که هیچکس منکر آن نیست که نسب این خاندان به بهرام چوبینه، مرزبان بزرگی که در دوران



سلطنت خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۷ م.) به طغیانی عظیم برخاست، می‌رسد؛ و درباره آل زیار نیز بر همین رأی است و نسبتنامه آنانرا تا قباد ساسانی (۴۸۸-۵۳۱ م) بدست می‌دهد. البته باید آگاه باشیم که عوامل و اغراض سیاسی نیز شاید در اینگونه تردیدها و تأکیدهای ابو ریحان بی‌تأثیر نبوده است. زیرا بر او آسان نبود که صحت تبار بزرگ و شریفی را که حامی کریم و روشندلش شمس المعالی قابوس بن وشمگیر زیاری برای خود می‌شمرد، انکار کند؛ و نیز شاید قصدش از اهانت به آل بویه، خشنود ساختن قابوس بوده است.

عبارت دیگری که باز در آثار الباقیه (ص ۱۳۱ ترجمه زاخائو) آورده است این نکته را تأیید می‌کند، زیرا در آنجا بر شاهان بویهی خورده می‌گیرد که بی‌سبب القاب مطمئن و پرطمطراق به

(۱)- آثار الباقیه، صفحات ۴۴-۴۸- ترجمه زاخائو- ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۳۱

وزیران خویش عطا می‌کنند، و او این القاب را «دروغهای بزرگ» می‌خواند. اما در چند سطر بعد، خود به مدح و تحسین حامی خویش، شمس المعالی، می‌پردازد و می‌گوید که وی لقبی برگزیده است که «معنی کامل آن از خصائل و صفات عالی او برتری نمی‌باشد.»

### پیشرفت نسبی فرهنگ در خراسان و طبرستان و نواحی جنوبی ایران

خراسان، قلمرو سامانیان (که در آن روز گار وسعتش بیش از امروز بود و قسمت وسیعی از آسیای مرکزی را نیز شامل می‌شد)، چنانکه در مقدمه این کتاب بتفصیل بیان داشته‌ام، گاهواره ادبیات پارسی بعد از اسلام بود. گرچه ثعالی باشور و شوق بسیار از ستاره‌های درخشان بیشماری که در آسمان ادب بخارا گردآمده اند سخن می‌گوید، «۱» لکن نباید گمان برد که خراسان در علم و فرهنگ بر نواحی جنوبی ایران و نیز بر فارس، که مهد عظمت این کشور است، سبقت داشته است. چنانکه ثعالی خود از ابو احمد بن ابی بکر، که در اواخر قرن نهم میلادی (سوم هجری) در دربار سامانیان می‌زیست، شعری تازی نقل می‌کند که آشکارا به برتری فکری و فرهنگی عراق بر خراسان اشاره کرده است «۲»؛ و یکی از اشعار عامیانه‌ای که امروزه بر زبان مردم ایران جاری

(۱)- یتیمه الدهر، چاپ دمشق، جلد ۴، ص ۳۳ و ۳۴. این عبارت را در صفحه ۳۶۵ و ۳۶۶ مقدمه این کتاب ترجمه کرده‌ام (صفحات ۵۳۴ و ۵۳۵ ترجمه فارسی. م). و نیز رجوع کنید به مقالات باریبه دومنار تحت عنوان «صحنه ادبی خراسان و ماوراء النهر در قرن چهارم هجری» که در مجله آسیائی، ماه مارس و آوریل ۱۸۵۴، صفحات ۲۹۳، بعد، چاپ شده است. ف

(۲)- اصل شعر این است:-

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۳۲

است، خراسانیان را «الدنگ» می‌شمارد «۱». اما باینهمه، شک نیست که نهضت ادبی ایران بعد از اسلام نخست از خراسان آغاز شد؛ و چون این سرزمین از بغداد و از قلمرو خلیفه بسیار دور بود، مرکز فرهنگ اسلامی شد که زبان آن تازی بود و از اسپانیا تا سمرقند رواج تمام داشت؛ و این مرکزیت همچنان باقی بود تا اینکه مغولان خونخوار در نیمه قرن سیزدهم میلادی دستگاه خلافت را برچیدند. طبرستان نیز ایالت دورافتاده دیگری است که نخست زیر فرمان اسپهبدان زردشتی (که مدت‌ها پس از زوال دولت ساسانی برقرار بودند) بود و سپس بفرمان علویان شیعه درآمد و سرانجام آل زیار بر آن تسلط یافتند. این سرزمین هم زمانی دراز استقلال خود را در برابر خلفای بغداد و شاهان سامانی خراسان حفظ کرد «۲»؛ و چنانکه از اشارات فراوان ابن اسفندیار (نیمه اول قرن سیزدهم میلادی) در قدیمترین تاریخ این ناحیه برمی‌آید، در آنجا فرهنگ و ادبیات عالی وجود داشته است.

ابن اسفندیار به تألیفات و اشعار بسیاری که در قرن نهم

لا تعجب من عراقی رأیت له بحرا من العلم أو کنزاً من الابد

و اعجب لمن ببلاد الجهل منشاؤه ان كان يفرق بين الرأس و الذنب یتیمه الدهر- جلد ۴، ص ۳ (دکتر ابراهیم شواربی مترجم عربی)

(۱)- آن شعر این است:

«از خراسان مثل من الدنگ می‌آید برون»

کتاب «یکسال در میان ایرانیان» صفحه ۲۳۲ انگلیسی.

(مترجم عربی)

(۲)- طبرستان آن زمان را نمی‌توان ناحیه‌ای کاملاً مستقل و آزاد تصور کرد. تاریخ این سرزمین در قرنهای اول اسلامی یکسر شرح

کشمکشهای خونینی است که از عهد خلافت عثمان بعد میان سرداران عرب و امیران محلی روی می‌داده است. در آن منازعات گاه حکام عرب و گاه نیروهای ملی پیروز می‌شده‌اند. رجوع کنید به ماده طبرستان در معجم البلدان یاقوت حموی و تاریخ طبرستان ابن اسفندیار- م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۳۳

و دهم میلادی، خاصه در دوران حکومت امامان زیدی (۸۶۴-۹۲۸ میلادی- ۲۵۰-۳۱۶ هـ) «۱» در طبرستان به زبان تازی پدید آمده است اشاره می‌کند؛ و نیز از چند تألیف فارسی و یکی دو کتاب که به زبان محلی طبرستان نوشته شده، سخن می‌گوید. «۲» درباره آل بویه آنچه در وهله اول شایان توجه است آنست که گرچه همگی شیعه و ایرانی بودند، و از علم و ادب

(۱)- مخصوصا رجوع کنید به بخش اول از فصل چهارم (ورق ۴۲ ب بعد نسخه خطی محفوظ در اداره هند- و صفحات ۴۲ بعد ترجمه براون) که درباره «شاهان، بزرگان، اولیاء، مشاهیر، نویسندگان، پزشکان، منجمان، حکیمان و شاعران طبرستان» سخن می‌گوید.

ابو عمرو که شاعر طبرستان خوانده می‌شده (و در حدود ۸۷۰ میلادی- ۲۵۷ هجری می‌زیسته) و ابو العلاء السروی و سید الاطرش از بزرگان شعرا بشمار می‌رفته‌اند؛ و به سید ابو الحسن چندین تألیف بتازی نسبت داده شده و نام پنج کتاب او ذکر شده است. ف

(۲)- در تاریخ ابن اسفندیار چندین قطعه شعر به لهجه محلی درج شده است که بعضی از آنها اثر طبع اسپهبد خورشید بن ابو القاسم مامطیری و بارید جریدی است. اما تا آنجا که ما خبر داریم، قدیمترین چیزی که به لهجه طبری نوشته شده ظاهرا نیکی نامهای است که اساس مرزبان‌نامه فارسی شد (رجوع کنید به منتخبات فارسی شفر، جلد دوم، ص ۱۹۵). Schefer, Chrestomathie, vol II, Persane اشعار طبری علی پیروزه، ملقب به دیواروز که از معاصرین عضد الدوله دیلمی بوده است (نیمه قرن دهم- چهارم هجری) نیز در تاریخ ابن- اسفندیار مندرج است. ف

نیکی‌نامه به نظم بوده و غیر از اصل طبری مرزبان‌نامه است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۳۴

حمایت فراوان می‌کردند و عبارت «فضیحت از دو صاد» «۱» (یکی صاحب اسماعیل بن عباد، وزیر بزرگ، و دیگری الصابی، مورخ معروف آن خاندان) در زمان ایشان ضرب المثل شد، مقدار ناچیزی از ادبیات دوران رستاخیز ایران به عصر آنان تعلق دارد. اما اینکه تقریبا همه تألیفات که در کتب حمایت شاهان این سلسله پدید آمده است بزبان تازی است، چنانکه قبلا اشاره شد، بدان سبب است که روابطشان با بغداد، یعنی مقر خلافت و مرکز فرهنگ اسلامی، نزدیکتر بوده است.

بااینهمه شک نیست که شعر فارسی و تازی در دربار بویه‌یان رواج داشته و محمد عوفی، صاحب قدیمترین تذکره شعرای فارسی (لباب الالباب) که بدست ما رسیده است، دست کم دو شاعر پارسی‌گوی را نام می‌برد که در حمایت صاحب اسماعیل بن عباد بسر می‌برده‌اند، یکی منصور بن علی رازی، متخلص به منطقی، و دیگری ابو بکر محمد بن علی سرخسی، متخلص به خسروی «۲».

اولی، چنانکه عوفی گوید، سخت مورد تکریم صاحب بوده، و اشعاری در مدح وی سروده است که نمونه‌هایی از آن در لباب الالباب آورده شده؛ و هنگامی که بدیع الزمان همدانی (مؤلف مقامات معروف، که گنجینه لغت و ادب تازی است و پس از مقامات حریری، نویسنده معروف دوره بعد، در نوع خود بی‌نظیر است) در دوازده سالگی به مجلس صاحب بن عباد پذیرفته شد، صاحب برای آزمایش مهارت

(۱)- تاریخ ابن اسفندیار، صفحه ۹۰ ترجمه انگلیسی براون. ف

(۲)- ر. ک. لباب الالباب عوفی، چاپ تهران، ص ۲۵۴-۲۵۷. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۳۵

و توانائی وی در زبان تازی، از او خواست که سه بیت از اشعار منطقی رازی را بنظم عربی درآورد «۱».

خسروی، شاعر دومی که ذکرش رفت، هم به فارسی هم به تازی در مدح شمس المعالی قایوس وشمگیر، از فرمانروایان آل زیار در طبرستان، اشعاری می‌سرود؛ و از مداحان صاحب بن عباد نیز بود. قمری گرگانی شاعر دیگری است که در اشعار خود قایوس را می‌ستوده است.

### سلطان محمود غزنوی

در دربار فاتح بزرگ، سلطان محمود غزنوی، که پس از پدرش سبکتکین بسال ۹۹۸ م (۳۸۸ هجری) بر تخت نشست، سخنورانی گرد آمدند که در شهرت و عظمت از شاعران مذکور بمراتب برتراند.

دولت غزنوی از اثر همت سلطان محمود و بسبب فتوحات وی، در اندک‌زمانی به ذروه قدرت رسید؛ ولی دیری نگذشت که پس از

مرگ وی رو به زوال نهاد و در برابر نیرو و اقتدار روز افزون دولت سلجوقی از میان رفت. دولت غزنوی در سال ۹۶۲ م (۳۵۱ هـ) بدست الپتگین، یکی از غلامان آل سامان، در غزنه تأسیس شد؛ اما اهمیت سیاسی آن چهارده سال بعد، با جلوس سبکتکین، پدر سلطان محمود، که از بندگان الپتگین بود، آغاز گشت. بنابراین، سلطان محمود که پهلوان اسلام، فاتح هند، دشمن بت پرستی، و «دست راست امیر مؤمنان» (یمین امیر المؤمنین، و یمین الدوله) نامیده شد، در اصل فرزند بنده بنده‌ای بود؛ و این حقیقت فردوسی را نیک بکار

(۱) - این اشعار در «مقدمه»، صفحات ۴-۴۶۳ آمده است. ف (صفحات ۶۷۴-۶۷۵ ترجمه فارسی آن بقلم آقای علی پاشا صالح. م)

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۳۶

آمد و در هجویه زهر آگینی که درباره محمود ساخت بدان اشاره کرد. فردوسی بحق توقع داشت که در ازاء سی سال رنج و کوشش، اتمام و نظم شاهنامه، که حماسه جاویدان اوست، پاداشی شایسته دریافت کند؛ و چون امیدش به حرمان مبدل شد، نام نیک سلطان محمود را، که با آنهمه اشتیاق از حمایت شعر و ادب بدست آورده بود، ضایع و آلوده ساخت؛ چنانکه جامی در پنج قرن بعد گوید:

گذشت شوکت محمود و در زمانه نماند جز اینقدر که ندانست قدر فردوسی بر وفق طرحی که در بخش اول این تاریخ ریخته‌ایم، در این بخش نیز باید به اجمال از سلطان محمود سخن گوئیم، و بیشتر بشرح فعالیت‌های علمی و ادبی آن عصر، که در دربار وی تمرکز یافته بود، بپردازیم؛ اما باید دانست که شاعران و دانشمندان را زور و اجبار بیشتر بسوی این کانون می‌کشید تا شوق و رغبت. درباره نبوغ نظامی و سیاسی سلطان محمود جای سخن بسیار است. وی آل بویه را پس‌راند، قلمرو آل زیار را به خود تعلق داد، سامانیان را منقرض ساخت، در مدت بیست و چهار سال (۱۰۰۱-۱۰۲۴ م-۳۹۲-۴۱۵ هـ) دوازده بار پی در پی به هند لشکر کشید و آن سرزمین را مسخر ساخت، بر وسعت کشوری که بدو رسیده بود افزود و حدود آن را از یکسو بخارا و سمرقند و از سوی دیگر گجرات و قنوج قرار داد، و افغانستان و بین النهرین و خراسان و طبرستان و سیستان و کشمیر و بخش وسیعی از شمال غربی هند را قلمرو خود ساخت. سرانجام وی در سال ۱۰۳۰ میلادی (۴۲۱ هجری) وفات یافت، و در طی هفت سال پس از مرگ وی، شاهنشاهی بزرگی که پدید آورده بود عملاً به دست ترکان سلجوقی افتاد؛ گرچه دودمان غزنوی

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۳۷

تا سال ۱۱۸۶ میلادی (۵۸۲ هجری) هنوز یکسره از میان نرفته بود.

در آن سال شاهان غور آخرین مستملکات آنان را در هند تصرف کردند و سلسله غزنوی را منقرض ساختند. سلطان محمود را غالباً از بزرگترین حامیان ادب می‌دانند، لکن در حقیقت، وی مردان علم و ادب را به زور یا فریب می‌ربوده، و سرانجام رفتاری دناست‌آمیز با آنان در پیش می‌گرفته است (چنانکه با فردوسی کرد و ما شرح آن را باز گفتیم). در میان دانشمندان آن عصر، هیچکس با ابو علی بن سینا (فیلسوف و پزشکی که خود شاگرد مکتب ارسطو و جالینوس بود، و در قرون وسطی استاد و راهنمای دانشمندان اروپا گردید) و ابو ریحان بیرونی، تاریخنگار بزرگ، همسنگ نبود. ابو علی سینا به سال ۹۸۰ میلادی (۳۷۰ هجری) زاده شد، و ابو ریحان هفت سال قبل از او پا بجهان نهاده بود. این دو مرد بزرگ، چنانکه صاحب چهارمقاله گوید (حکایت ۳۵، صفحات ۱۱۸-۱۲۴ ترجمه براون) «۱» با جمعی از ادیبان و دانشمندان دیگر، چون ابو سهل مسیحی فیلسوف، ابو الحسن خمار «۲» پزشک، و ابو نصر عراق ریاضیدان در دربار مأمون بن مأمون خوارزمشاه «۳» (که املاکش را سلطان محمود بسال ۱۰۱۷-۴۰۸ متصرف شد) «۴»

(۱) - حکایت ۵ از مقاله چهارم - صفحات ۱۱۸-۱۲۳ از چهارمقاله مصحح دکتر معین - م

(۲) - در چهارمقاله مصحح قزوینی نام وی «ابو الخیر» است، رجوع کنید به تعلیقات آن کتاب. م

(۳) - برای اطلاع بر احوال ابو العباس مأمون بن مأمون و سایر شاهان این سلسله رجوع کنید به تعلیقات مرحوم قزوینی بر چهارمقاله - صفحات ۴۱۱-۴۱۴ - چاپ تهران - به تصحیح مجدد دکتر معین. م

(۴) - رجوع کنید به ترجمه زاخائو از آثار الباقیه، صفحه ۸. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۳۸

به آسایش می‌زیستند. اندکی پیش از این تاریخ، سلطان محمود بوسیله خواجه حسین بن علی بن میکائیل «۱»، که یکی از بزرگان دربار وی بود، نامه‌ای به مأمون فرستاد که مضمون آن چنین بود:

«شنیدم که در مجلس خوارزمشاه چندکس اند از اهل فضل که عدیم النظرند، چون فلان و فلان. باید که ایشان را به مجلس ما فرستی تا ایشان شرف مجلس ما حاصل کنند، و ما به علوم و کفایت ایشان مستظهر شویم، و آن منت از خوارزمشاه داریم.» «۲»

## ابن سینا از جنگ سلطان محمود می‌گریزد

البته این نامه، با اینکه لحنی ادب‌آمیز دارد، در حقیقت امریه‌ای است بسیار مؤکد، و مأمون بیدرننگ غرض را دریافت، و دانشمندانی را که در نامه ذکر شده بودند بخواند و بدیشان چنین گفت:

«محمود قوی‌دست است و لشکر بسیار دارد و خراسان و هندوستان ضبط کرده است و طمع در عراق بسته. من نتوانم که مثال او را امتثال نمایم و فرمان او را به نفاذ نپیوندم. شما در این چه گویید؟»

سه‌تن از آنان، یعنی ابو ریحان و ابو الحسن خمار و ابو نصر عراق به امید برخورداری از صلوات و بخششهای سلطان محمود به رفتن رضا دادند؛ اما ابو علی سینا و ابو سهل مسیحی امتناع ورزیدند و به مدد مأمون خوارزمشاه، پنهانی

(۱) - در چهارمقاله مصحح قزوینی، حسین بن علی بن میکال است، و این درست‌تر به نظر می‌رسد - رجوع کنید به تعلیقات چهارمقاله، چاپ تهران - به تصحیح مجدد دکتر معین - صفحات ۴۲۲ و ۴۲۳. م

(۲) - چهارمقاله طبع تهران - صفحه ۱۱۸. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۳۹

گریختند. در بیابان طوفانی سخت برخاست و ابو سهل جان سپرد؛ لکن ابو علی پس از تحمل سختی‌های بسیار به ایبورد رسید و از آنجا به طوس و نیشابور رفت، و سرانجام خود را به گرگان رسانید. در این وقت شمس المعالی قابوس بن وشمگیر (مقتول بسال ۱۰۱۲ م - ۴۰۳ ه) که مردی دانشمند و فرهیخته بود بر گرگان حکومت داشت.

نیت سلطان محمود از طلبیدن آن دانشمندان خاصه آن بود که ابن سینا را در نزد خود داشته باشد؛ و چون از گریختن وی باخبر شد، فرمان داد تا تصویر او را در شهرها بگردانند و گرفتارش کنند. از سوی دیگر ابن سینا، که در این وقت یکی از خویشان نزدیک قابوس را شفا داده بود، به دربار امیر خوانده شد. قابوس او را از روی همان تصویر شناخت، اما بجای آنکه به سلطان محمود بسپاردش، در دربار خویش نگاهش داشت و در تکریمش می‌کوشید، تا آنکه شیخ خود قصد ری کرد، به خدمت علاء الدوله محمد رسید، و وزیر او شد «۱». در این ایام،

(۱) - این قسمت مأخوذ از قول نظامی عروضی است، اما صحت و اعتبار تاریخی آن بسیار اندک است؛ زیرا اولاً مسلم است که ابو ریحان بیرونی و ابو الخیر خمار پس از آنکه سلطان محمود، خوارزم را تصرف کرد (۴۰۸ هجری) با وی به غزنه رفتند؛ و ابو ریحان در وقت لشکرکشی محمود به خوارزم در دربار ابو العباس مأمون خوارزمشاه بوده و این واقعه را به چشم خود دیده و شرح داده است (ر. ک. تاریخ بیهقی، مصحح دکتر غنی و دکتر فیاض صفحه ۶۷۱ بعد)؛ و ابو نصر عراق نیز در همین زمان بفرمان سلطان محمود به دار آویخته شد (ر. ک. قول مرحوم قزوینی در تعلیقات چهارمقاله، چاپ دکتر معین - حاشیه صفحه ۴۱۹).

ثانیاً رساله سرگذشت ابن سینا، که بدست شاگرد وفادارش -

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۴۰

چنانکه از حکایت ۳۷ چهارمقاله برمی‌آید، ابو علی سینا علاوه بر اجرای امور گوناگونی که بر عهده داشت، هر روز صبح دو صفحه از کتاب بزرگ فلسفی خود، یعنی شفا را نیز می‌نوشت.

- ابو عبید جوزجانی نوشته شده و قسمت اول آن عین قول خود شیخ است، با مطالبی که در چهارمقاله عروضی آمده است سازگار نیست. چنانکه آقای بدیع الزمان فروزانفر نوشته‌اند: «رفتن شیخ به نیشابور هیچ دلیل تاریخی ندارد و ابن سینا در شرح حال خود گوید: و منها الی باورد و منها الی طوس و منها الی شقان و منها الی جاجرم رأس حد خراسان و منها الی جرجان.» و اگر گذار او به نیشابور افتاده بود موجبی نداشت که از محل غیر معروفی بنام شقان نام ببرد و اسم نیشابور را که از امهات بلاد خراسان است از قلم بیندازد (جشن نامه ابن سینا - ج ۲ - ص ۱۸۶). دیگر اینکه به تصریح خود شیخ، رسیدنش به گرگان مقارن بوده است با محبوس شدن قابوس و هلاکت وی در زندان؛ بنابراین، داستان رفتن بو علی بنزد قابوس و درمان کردن جوان سودازده، باید مجعول و بی‌اساس باشد (ر. ک. تعلیقات چهارمقاله - ص ۴۳۳).

ثالثاً چنانکه مرحوم قزوینی در تعلیقات چهارمقاله گوید:

«مصنف (نظامی عروضی) را در این فقره دو سهو واضح دست داده است:

یکی آنکه ابو علی سینا را در ری فرض کرده، و حال آنکه در همدان بوده؛ دیگر آنکه ابو علی را وزیر علاء الدوله دانسته، و حال آنکه او هیچوقت وزارت علاء الدوله را ننمود؛ و همانا مصنف علاء الدوله را با شمس الدوله بن فخر الدوله دیلمی برادر مجد الدوله مذکور اشتباه کرده است؛ زیرا که شیخ دومرتبه به وزارت شمس الدوله نایل آمد، ما بین سنه ۴۰۵ - ۴۱۲؛ و بعد از فوت

شمس الدوله و جلوس پسرش سماء الدوله (سنه ۴۱۲ ظ) شیخ به اصفهان رفت و به خدمت علاء الدوله بن کاکویه پیوست و از خواص ندما و مقربان وی گردید و بسیاری از کتب خود را بنام او نوشت و تا آخر عمر در خدمت او بسربرد، ولی هیچگاه وزارت او را ننمود (صفحه ۴۳۴ تا ۴۳۶). م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۴۱

### ابو ریحان بیرونی و سلطان محمود غزنوی

اکنون به سرگذشت ابو ریحان بیرونی در دربار سلطان محمود توجه می‌کنیم و آن را بدان- گونه که در حکایت ۲۳ «۱» چهارمقاله آمده است بازمی‌گوئیم.

«آوردند که یمین الدوله سلطان محمود بن ناصر الدین به شهر غزنین بر بالای کوشکی در چهاردری نشسته بود، به باغ هزاردرخت.

روی به ابو ریحان کرد و گفت: من از این چهاردر از کدام در بیرون خواهم رفت؟ حکم کن و اختیار آن بر پاره‌ای کاغذ نویس و زیر نهالی من نه. و این هرچهاردر راه گذر داشت. ابو ریحان اسطرلاب خواست و ارتفاع بگرفت و طالع درست کرد و ساعتی اندیشه نمود و بر پاره‌ای کاغذ بنوشت و در زیر نهالی نهاد. محمود گفت: حکم کردی؟ گفت: کردم. محمود بفرمود تا کنند و تیشه و بیل آوردند، بر دیواری که به‌جانب مشرق است دری پنجمین بکنند، و از آن در بیرون رفت، و گفت آن کاغذپاره بیاوردند بو ریحان بر وی نوشته بود که از این چهاردر هیچ بیرون نشود، بر دیوار مشرق دری کنند و از آن در بیرون شود، محمود چون بخواند طیره گشت و گفت او را بمیان سرای فرواندازند. چنان کردند.

مگر با بام میانگین دامی بسته بود. بو ریحان بر آن دام آمد، و دام بردید و آهسته به زمین فروآمد چنانکه بر وی افکار نشد. محمود گفت: او را برآرید. برآوردند. گفت: یا بو ریحان، از این حال باری ندانسته بودی؟ گفت: ای خداوند، دانسته بودم. گفت: دلیل کو؟ غلام را آواز داد و تقویم از غلام بستد و تحویل خویش از میان تقویم بیرون کرد. در احکام آن روز نوشته بود که: مرا از جای بلند بیندازند، و لیکن به سلامت به زمین آیم و تندرست برخیزم. این سخن نیز موافق رأی محمود نیامد، طیره تر گشت. گفت: او را به قلعه برید و بازدارید. او را به قلعه غزنین بازداشتند و شش ماه در آن حبس بماند .....

گویند خواجه بزرگ، احمد حسن میمندی در این شش ماه

(۱)- حکایت دوم از مقاله سوم. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۴۲

فرصت همی طلبید تا حدیث بو ریحان بگوید. آخر در شکارگاه سلطان را خوش طبع یافت سخن را گردان‌گردان همی آورد تا به علم نجوم. آنگاه گفت: بیچاره ابو ریحان که چنان دو حکم بدان نیکوئی بکرد و بدل خلعت و تشریف بند و زندان یافت. محمود گفت: خواجه بدانند که من این دانسته‌ام، و می‌گویند که این مرد را در عالم نظیر نیست مگر بو علی سینا؛ لکن هر دو حکمش برخلاف رأی من بود، و پادشاهان چون کودک خرد باشند. سخن بر وفق رای ایشان باید گفت تا از ایشان بهره‌مند باشند. آن روز که آن دو حکم بکرد اگر از آن دو حکم او یکی خطا شدی به افتادی او را. فردا بفرمای تا او را بیرون آرند و اسب و ساخت زر و جبه ملکی و دستار قصب دهند، و هزار دینار و غلام و کنیز کی. «۱»

سلطان محمود با اینگونه پادشاهای بیهنگام می‌خواست که ظلمها و ردائنهائی را که بر اثر زشتخوئیها و بدگمانیهای بی سبب خویش مرتکب می‌شد، جبران و تلافی کند؛ چنانکه با فردوسی نیز همین معامله را کرد.

### ابو الفتح بستی

دیگر از مردان بزرگ ادب در این عصر ابو- الفتح بستی بود که به سبب استادی و مهارتی که در نظم و نثر تازی داشت، مشهور بود؛ و هنگامی که سبکتکین، پدر سلطان محمود، شهر بست را از تصرف بایتوز بیرون کرد، وی را با خود برد. این مرد ادیب و منشی توانا، پس از سبکتکین به خدمت محمود درآمد، و سرانجام بسال ۴۰۰ هـ (۱۰۰۹ م) «۲» در بخارا دور از دیار خویش در تبعید بمرد. وی

(۱)- از چهارمقاله عروضی سمرقندی (تصحیح مجدد دکتر معین، صفحات ۹۱-۹۴) عینا نقل شد. م

(۲)- رجوع کنید به یتیمه الدهر، ج ۴ ص ۲۰۴-۲۳۱؛ و تاریخ الیمینی عتبی (چاپ مصر در ۱۲۸۶) ج ۱ ص ۶۷-۷۲ با شرح منینی؛ و ابن خلکان (ترجمه دسلان) ج ۲ ص ۳۱۴-۳۱۵. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۴۳

در همه صناعات بدیعی مهارت تمام داشت، و معروفترین شعر او، که بقول المینینی، مقبول همه طبعها بود و غالباً از برخوانده می‌شد، و هنوز در این زمان در قهوه‌خانه‌های قاهره بر زبان راویان و داستانسرایان جاری است، چنین آغاز می‌شود: تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی ج ۱ ۱۴۳ ابو الفتح بستی ..... ص: ۱۴۲

زیادة المال فی دنیاہ نقصان و ربحه غیر محض الخیر خسران «۱» دولت‌شاه نیز این شعر تازی را از وی نقل کرده است:

نصحتکم یا ملوک الارض لا تدعوا کسب المکارم بالاحسان و الجود

و انفقوا بیضکم و الحمر فی شرف لا ینتهی باختلاف البیض و السود

هذی ذخائر محمود قد انتهت و لا انتهاب لنا فی ذکر محمود ملک عماد زوزنی در تاریخ مرگ ابو الفتح بستی چنین گوید:

شیخ عالیقدر مجد الدین ابو الفتح آنکه بود مقتدای اهل فضل و سرور اهل کلام

چارصد باسی چو از تاریخ احمد در گذشت «۲» در مه شوال رحلت کرد تا دار السلام

### حمایت مردان علم و ادب

در این روزگار بزرگان ادب منزلتی والا داشتند و شاهان و امیران مشتاقانه در جستجوی شاعران و سخنوران بودند؛ زیرا هر سلطانی می‌خواست که هر چه بیشتر مردان علم و ادب را در دربار خود گردآورد و از این راه برتری خویش را بر اقران مسلم گرداند. گذشته از غزنه، پایتخت سلطان محمود، دیگر از مراکز ترویج و حمایت شعر و ادب، یکی نیشابور بود در خراسان، که برادر محمود،

(۱) - این قصیده در «خرابات» ضیابک آمده است. صفحه ۲۷۱-۲۷۳. ف

(۲) - «چهارصد باسی»، در تاریخ وفات وی، با قول یا قوت و عتبی (که ۴۰۰ گویند) و سمعانی (که ۴۰۱ گوید) سازگار نیست. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۴۴

یعنی ابو المظفر نصر در آن حکومت داشت؛ و دیگر بخارا بود «۱»، که تا پایان دولت سامانی در حدود سال ۱۰۰۰ میلادی (۳۹۱ ه)، سخنوران را پناه می‌داد. شهرهای جنوبی و غربی ایران که قلمرو شاهان بویهی بودند، و طبرستان که مقر حکومت خاندانهای علوی زبیری بود، و نیز دربار سه خوارزمشاه که مأمون نامیده می‌شوند، در خیره، ازین شمارند. درباره فعالیت‌های ادبی هریک از این مراکز کتابی جداگانه می‌توان نوشت؛ و در هر مورد منابع و مواد بسیاری موجود است که با همه پراکندگی و بی‌نظمی، مطالب و حقایق فراوان در بر دارد. چنانکه برای آگاهی بر احوال شاعران تازی گوی، کتاب مشهور و معتبر تیمه الدهر ابو منصور ثعالبی، و ذیل آن بنام دمیة القصر تألیف باخرزی، در دست است؛ و برای شناسائی سخنوران پارسی گوی طبرستان مقالاتی که دورن Dorn (شرقشناس فرانسوی) بسال ۵۸-۱۸۵۰ در سنت پترزبورگ منتشر کرد، و نیز کتاب قدیمتر تاریخ طبرستان، تألیف ابن اسفندیار، بسیار سودمند است «۲»؛ و درباره اصفهان نیز باید به رساله کمیابی که من خلاصه آن را در مجله انجمن سلطنتی آسیائی- Journal of the Royal Asiatic Society ژوئیه و اکتبر ۱۹۰۱، انتشار دادم، رجوع کرد.

علاوه بر کتب و منابعی که ذکر شد، تألیفات ابن اثیر، ابن -

(۱) - در جلد اول این کتاب (ص ۶-۳۶۵-۶-۵۳۵ ترجمه فارسی آن) از عظمت و جلال علمی این شهر در عهد سامانیان، سخن گفته‌ام. ف

(۲) - ترجمه خلاصه آن را من در دومین کتاب سلسله انتشارات اوقاف گیب منتشر ساخته‌ام. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۴۵

خلدون، العتبی و دیگران، در زمینه تاریخ عمومی و تراجم احوال، بسیار قابل توجه‌اند.

### ابو منصور ثعالبی

بیشتر شاعران و دانشمندان آن روزگار را رسم بر آن بود که از دربار شاهی به دربار شاه دیگر روند و به هریک از حامیان خویش شعری یا تألیفی را اهداء کنند. چنانکه ابو منصور ثعالبی نیشابوری کتاب لطائف المعارف را به صاحب اسماعیل بن عباد، وزیر بزرگ فخر الدوله بویهی «۱»؛ و مبهج و تمثیل و المحاضره را به شمس المعالی قابوس بن وشمگیر؛ و سحر البلاغه و فقه - اللغة را به امیر ابو الفضل میکالی؛ و نهایتاً فی الکنایه و نثر النظم و لطائف و الطرائف را به مأمون بن مأمون خوارزمشاه هدیه داد. «۲»

### ابو ریحان بیرونی

دانشمند بزرگ و ارجمند، ابو ریحان بیرونی (متولد بسال ۹۷۳ م - ۳۶۲ ه) نیز در آغاز عمر، چنانکه دیدیم، در حمایت شاهان

مأمونی خویه یا خوارزم بود؛ سپس به دربار امیر آزاده و دانشپور، شمس - المعالی قابوس بن وشمگیر، در طبرستان، راه یافت، و

(۱) - رجوع کنید به صفحه دوم آن، طبع دیوننگ (لیدن ۱۸۶۸). ف

(۲) - صورتی از مجموع تألیفات متعدد ثعالبی در تاریخ ادبیات عرب، تألیف کارل بروکلیمان موجود است (ج ۱ ص ۲۸۴-۲۸۶). زوتنبرگ نیز در مقدمه‌ای که بر طبع غرر اخبار ملوک فرس نوشته است از آثار ثعالبی نام می‌برد (ثعالبی این کتاب را بنام برادر سلطان محمود، یعنی ابو المظفر نصر مصدر ساخته است). زوتنبرگ در حاشیه صفحه یازدهم مقدمه فوق، از کسانی که ثعالبی کتب خود را به آنان هدیه کرده است یاد می‌کند. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۴۶

کتاب آثار الباقیه را در حدود سال ۱۰۰۰ میلادی (- ۳۹۱ ه) بنام وی کرد؛ و پس از چندی به خوارزم بازگشت، و در حدود سال ۱۰۱۷ م (- ۴۰۸ ه)، چنانکه گفته شد، سلطان محمود غزنوی وی را از آنجا با خود به افغانستان برد. ابو ریحان تا زمان وفات سلطان محمود، که بسال ۱۰۳۰ م (۴۲۱ ه) اتفاق افتاد، در دربار او بود، و اندکی پس از آن هنگام، دومین تألیف پرارج خود، یعنی کتاب تحقیق ما للهند م. مقوله مقبولة فی العقل او مردوله را منتشر ساخت. دانشمند بزرگوار، دکتر زاخائو Sachau که این کتاب را ترجمه و طبع کرده است، در صفحه بیست و دوم مقدمه متن آن گوید که:

اگر در دوران ما کسی بخواهد که با استفاده از ادبیات و علوم جدید زبان سانسکریت و فرهنگ هند را مورد مطالعه قرار دهد، باید سالها بکوشد تا بتواند که چون ابو ریحان بیرونی بادقت و تعمق کامل به ماهیت تمدن باستانی هند پی‌برد و حق مطلب را اداء کند. ابو ریحان پس از نشر این کتاب، در زمانی کوتاه دو کتاب دیگر تألیف کرد: یکی التفهیم لاولئ صناعه التنجیم «۱» به دو زبان فارسی و عربی، و دیگری قانون مسعودی. موضوع این دو کتاب علم نجوم و هیئت است. ابو ریحان کتاب اول را برای

(۱) - به فهرست نسخ فارسی موزه بریتانیا، تألیف ریو (ص ۲- ۴۵۱) رجوع کنید. ریو مشخصات نسخه‌ای را که مورخ ۶۸۵ هجری است در اینجا وصف کرده است. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۴۷

ریحانه خوارزمی تألیف کرده «۱» و کتاب دوم را بنام سلطان مسعود بن محمود غزنوی مصدر ساخته است؛ لکن تألیف بعدی او که درباره سنگهای قیمتی است، بنام الجماهر فی - معرفه الجواهر، به مودود بن مسعود اهداء شده است.

### مراکز چهارگانه فرهنگ در ایران بجز غزنه

در آغاز عصر غزنوی، چهار مرکز دیگر، جز غزنه، در نواحی مختلف ایران وجود داشت که دانشمندان و مردان بزرگ علم و ادب را بسوی خود جلب می‌کرد. یکی ازین مراکز دستگاه صاحب بن عباد، وزیر بویهیان بود که معمولاً در اصفهان یا در ری اقامت می‌گزید؛ دوم دربار شاهان سامانی بود، در بخارا؛ سه دیگر مقر حکومت شمس المعالی قابوس بن وشمگیر، در طبرستان؛ و چهارم بارگاه خوارزمشاهان مأمونی، در خویه. اما در مدت بیست سالی که بین ۹۹۷ م (۳۸۷ ه) و ۱۰۱۷ م (۴۰۸ ه) گذشت، این وضع دگرگون گشت.

صاحب بن عباد بسال ۹۹۷ م (۳۸۷ ه) وفات یافت؛ سلسله سامانی در ۹۹۹ (۳۹۰ ه) منقرض شد؛ قابوس وشمگیر در سال ۱۰۱۲ (۴۰۳ ه) بدست جمعی از اشراف که بر ضد او انقلاب کرده بودند

(۱) - التفهیم در اصل به دو زبان تألیف شده و فقط نسخه فارسی است که بنام ریحانه بنت حسن است. آقای جلال الدین همائی این کتاب را با تصحیحات و تعلیقات کامل به طبع رسانیده و در مقدمه آن گوید:

«... و تاریخ تألیف بی‌شک در ۴۲۰ هجری قمری است، چنانکه خود ابو ریحان در چندجای کتاب تصریح کرده ..... و هر دو نسخه فارسی و عربی اگرچه از خود ابو ریحان است اما اتفاقاً یکی عیناً ترجمه از دیگری است...» (التفهیم، ص کز، لا). بنابراین تاریخ تألیف این کتاب مقدم بر وفات سلطان محمود است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۴۸

بهبلاکت رسید؛ و مأمون ثانی، پادشاه خوارزم، نیز بدست گروهی از شورشیان کشته شد، و اندکی بعد، سلطان محمود غزنوی آن سرزمین را ضمیمه متصرفات خویش ساخت (۱۰۱۷ م - ۴۰۸ ه). سلطان محمود با فتوح نظامی خود نه تنها مستملکات رقیبان را تصرف کرد، بلکه دانشمندان و ادیبانی را که در خدمت شاهان دیگر بودند نیز به غزنه آورد. باید دانست که گردآمدن رجال علم و ادب در دربار محمود نتیجه پیروزیهای جنگی وی بود، و ذوق ادبی و خصال پسندیده، که خاصیت برجسته رقیبان او بود، در این امر دخالتی نداشت.

### صاحب بن عباد

ثعالبی در یتیمه الدهر درباره صاحب بن عباد چنین گوید:

«لفظ و عبارتی نمی‌یابم که بدان پایه بلیغ و پرمعنی باشد که نیت مرا برآورد و توانایم بخشد تا علو مقام او را در علم و ادب، و جلال و شأنش را در سخا و کرم، یکتائیش را در فضائل، و کمالش را در اکتساب مفاخر بیان کنم. زیرا کوشش من حتی برای تقریر کمترین محاسن وی بیهوده است، و زبانم از وصف ناچیزترین اعمال او قاصر.»<sup>۱</sup>

و ابن خلکان به گفته ثعالبی چنین افزوده است:

«شماره شاعرانی که بنزد او گردآمده بودند و مدیحه‌سرائی می‌کردند چندان بود که نظیرش در هیچ درباری وجود نیافته بود.»

### شمس المعالی

شمس المعالی قابوس بن وشمگیر زیاری، فرمانروای طبرستان، از خاندان شریف و قدیمی قارن (قارنوند) بود که یکی از هفت خاندان بزرگ عصر ساسانی بشمار می‌رفت. افراد این خاندان را تازیان اهل-

(۱)- نقل از ابن خلکان، ترجمه دسلان، ج ۱ ص ۴۷۵-۴۷۶. ف. ر. ک. یتیمه الدهر، طبع بیروت، ج ۳ ص ۳۱-۳۲. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۴۹

البیوتات می‌نامیدند. ابو ریحان بیرونی سلسله نسب قابوس را به قباد ساسانی، پدر انوشیروان، می‌رساند<sup>۱</sup>. ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان گوید که هر که خواستار شناسائی مقام بلند و خصائل ستوده وی باشد، باید مطالبی را که ابو منصور ثعالبی و العتبی درباره‌اش نوشته‌اند بخواند<sup>۲</sup>. یزدادی از گفته‌های قابوس کتابی ترتیب داد که قرائن شمس المعانی و کمال البلاغه نامیده شده است؛ و ابن اسفندیار در حدود سی سطر از آن را در کتاب تاریخ خود نقل کرده، در پی آن بلاغت و استادی قابوس را در زبان تازی، و نیز کمال دانش وی را در حکمت و نجوم می‌ستاید، و از دلاوری و مردانگی‌ش به نیکی یاد می‌کند.

قابوس رساله‌ای درباره اسطربلاب به زبان تازی نوشته بوده، که ابو اسحاق صابی آن را پسندیده و بسیار ستوده است. وی بوسیله دبیر خود، عبد السلام، با صاحب بن عباد که ذکرش در صفحات قبل گذشت، منظمًا مکاتبه داشته؛ و بین وزیرش ابو العباس غانمی، و العتبی مذکور، مورخ سلطان محمود، نیز همواره مراسلات برقرار بوده است. العتبی از آثار قابوس رساله مختصری را که به زبان تازی است و فضائل اصحاب پیغمبر را بیان می‌کند، نقل کرده و شیوه نگارش آن را بسیار تمجید نموده است (ج ۲ ص ۱۸-۲۶)<sup>۳</sup>. اما دریغا که وی با اینهمه فضل و کمال و باچنان اصل و تبار، مردی درشتخوی بود، در حق

(۱)- آثار الباقیه، ترجمه ساخانو، ص ۴۷. ف

(۲)- یتیمه الدهر - چاپ دمشق، ج ۳، ص ۲۸۸ و تاریخ عتبی، طبع قاهره (بسال ۱۲۸۶) صفحات ۱۴-۱۷ و ۱۷۳-۱۷۸-۱۷۸. ف

(۳)- تاریخ عتبی، ج ۲ ص ۱۷-۲۶. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۵۰

نزدیکان خود همواره گمان بد می‌برد، و گاه از خون‌آشامی پرهیز نداشت. پس از آنکه بر حاجب نعیم بدگمان شد و به تهمت اختلاس خون او را ریخت<sup>۱</sup>، مردم بر او شوریدند و از سلطنت معزولش ساخته، در زندان هلاکش کردند، و پسرش منوچهر، فلک المعالی، را به شاهی برگزیدند. این منوچهر همان کسی است که منوچهری شاعر (که یکی از قصایدش را در فصل پیش نقل کردیم) تخلص خود را از او گرفته است.

### اخلاق سلطان محمود و القاب او

از فرمانروایان دیگری که در دوران سلطنت محمود در نقاط دورتر حکومت داشتند یکی خلیفه عباسی، القادر بالله بود که زمان خلافتش سرتاسر دوران شاهی محمود را شامل می‌شد، و دیگر دوتن از خلفای فاطمی مصر، ابو علی المنصور و الظاهر. ابو علی المنصور در دو ثلث اول سلطنت محمود حکومت داشت، و الظاهر در ثلث آخر. گویند که محمود نخستین فرمانروای مسلمان بود که لقب سلطان یافت؛ و از تاریخ عتبی (جلد اول- صفحه ۲۱) چنین برمی‌آید که وی خود را ظل الله فی ارضه نیز می‌خوانده است، چنانکه هنوز سلطانان عثمانی هم بدین‌عنوان ملقب‌اند. وی به اقتدار معنوی خلیفه بغداد گردن نهاده بود و به تسنن اعتقاد راسخ داشت<sup>۲</sup>. القاب وی بنحو کامل از این قرار است: الامیر السید، الملک المؤمن، یمین الدوله، و

(۱)- تاریخ عتبی - طبع قاهره - ج ۲ - ص ۱۷۲-۱۷۸. ف



(۲) - رجوع کنید به تاریخ ابن اثیر، در وقایع سال ۴۲۰ هجری، که گوید محمود در آخر عمر فرمان داد که اسماعیلیان را به دار آویزند، معتزله را تبعید کنند و کتب علمی و فلسفی را بسوزانند. ف تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۵۱

امین الملأ، ابو القاسم محمود بن ناصر الدین ابی منصور سبکتگین ملک الشرق بجانیه (العتبی، ج ۱، ص ۳۱). مشهور- ترین وزیر او ابو القاسم احمد بن الحسن المیمندی، ملقب به شمس الکفأه بود که گویند در موارد مختلف به شفاعت بیرونی و فردوسی قیام کرد؛ و بسیاری از شاعران آن زمان وی را در قصاید خویش ستوده‌اند.

اکنون باید به همین شرح و کلی مجمل که درباره اوضاع سیاسی ایران آن عصر گفته شد بسنده کنیم، و به ذکر چندتن از بزرگترین شاعران و نویسندگان آن زمان پردازیم.

پس بحث خود را با شرحی مختصر درباره معروفترین نویسندگان ایرانی، که آثار خود را غالباً یا صرفاً به زبان تازی نوشته‌اند آغاز می‌کنیم؛ زیرا اگر سخن را فقط به ذکر کسانی که پارسی‌نویسی کرده‌اند منحصر داریم، به نبوغ و عظمت نژاد ایرانی ستم خواهد شد، چه پیش از این گفته شد که در این دوران و تا دویت و پنجاه سال بعد از آن، زبان تازی نه تنها زبان علم بود، بلکه زبان سیاست، وسیله مکاتبه، و زبان شعر و ادب نیز بشمار می‌رفت.

### ابو ریحان بیرونی

یکی از این بزرگان ابو ریحان بیرونی بود که صاحب آثار الباقیه و تحقیق ماللهند من مقوله مقبوله فی العقل او مردوله و التفهیم فی صناعة التنجیم (به پارسی)، و چند تألیف دیگر (که غالباً از بین رفته‌اند) می‌باشد. دانشمند ارجمند، دکتر زاخانو، که ذکرش رفت، ناشر و مترجم آثار بیرونی است و آثار وی را یک‌بیک شمرده است. برای وقوف کامل به احوال و اخلاق ابو ریحان و درک ارزش آثار وی، باید به مقدمه‌هایی که زاخانو بر ترجمه دو کتاب اول او نوشته است رجوع کرد؛ و صفحات ۶ و ۷ مقدمه تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۵۲

کتاب الهند حاوی اطلاعات مفیدی است. ابو ریحان دانشمندی بود که دامنه اطلاعاتش فسحت بسیار داشت، در نقد و تحقیق دقتش چون محققان عصر ما بود، غرض و تعصب نمی‌ورزید، و به گفته زاخانو «در کشف حقایق دلیر و مردانه بود، شخصیت فردیش روشن و آشکار بود، صراحت و شهادت اخلاقی داشت، و هرگاه می‌دید که حقی در حال پایمال شدن، یا خیری در شرف نابود گشتن است، از کوفتن ضربتهای شدید باز نمی‌ایستاد.» ولادت او در سپتامبر سال ۹۷۳ م (سوم ذی الحجه ۳۶۲ ه) در خوارزم، و مرگش در دسامبر سال ۱۰۴۸ م (دوم رجب ۴۴۰ ه) محتملاً در غزنه اتفاق افتاد.

### ابن سینا

درباره ابن سینا، یکی دیگر از نویسندگان و متفکران بزرگ ایران در آن عصر، قبلاً سخن گفتیم و یادآور شدیم که وی در فلسفه پیرو ارسطو بود و در پزشکی به تعالیم بقراط و جالینوس نظر داشت؛ و در سراسر قرون وسطی افکار و آثارش در این دو زمینه، نه تنها در شرق، بلکه در غرب نیز بر حوزه‌های علمی تسلط یافته بود.

حتی اگر بضاعت علمی من نیز بسنده بود، این کتاب جا و فسحت آن نداشت که درباره افکار فلسفی و کارهای پزشکی ابن سینا، چنانکه باید، بحث شود. بروکلیمان در تاریخ ادبیات عرب - جلد اول، ص ۸-۸(۴۵۲) - ۴۵۲، I. Gesch. d. Arab. Litt. (از آثار موجود وی به تقریب نام یکصد کتاب را ذکر می‌کند، که انواع مختلف علوم، یعنی فقه و فلسفه و نجوم و طب و مسائل دیگر را شامل‌اند.

مشهورتر از همه، یکی کتاب شفا است که به طبیعیات، ماوراء الطبیعه، و ریاضیات تعلق دارد؛ و دیگری قانون است

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۵۳

که در علم طب تدوین شده. کتاب شفا خود در هجده جزء است.

### شرحی مختصر از زندگانی ابن سینا

شرح احوال و آثار ابن سینا را می‌توان در وفیات ابن خلکان «۱»، و نیز در تاریخ ادبیات عرب بقلم بروکلیمان، در کتاب الملل و النحل شهرستانی (اصل عربی، طبع کورتون Cureton، ص ۳۴۸ - ۴۲۹؛ ترجمه آلمانی هاربروکر Haarbrucker ج ۲ ص ۲۱۳ - ۳۳۲)، و یا در کتاب ابن سینا بقلم بارون کارادو و Baron Carra de Vaux (پاریس ۱۹۰۰) بازجست.

وی بسال ۹۸۰ م (۳۸۰ ه) در نزدیکی بخارا زاده شد «۲»، و بسال ۱۰۳۷ م (۴۲۸ ه) در همدان یا اصفهان «۳» درگذشت. ابن خلکان گوید:

(۱) - معتبرترین شرح حالی که از ابن سینا در دست است رساله‌ای است که ابو عبید جوزجانی شاگرد وفادار ابن سینا در شرح احوال استاد خود نوشته است. ابو عبید نیمی از این سرگذشت را از قول خود استاد نقل کرده و نیم دیگر را خود، که مدت بیست و پنجسال در سفر و حضر همراه وی بوده است، نگاشته. قفطی در تاریخ الحکماء، ابن - خلکان در وفیات، ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء و بیهقی در تتمه صوان الحکمه، شرح احوال شیخ را کلا از این رساله اخذ کرده‌اند. م

(۲) - قریه خرمیثن. م

(۳) - ابن اثیر وفات او را در اصفهان دانسته (کامل ج ۹ ص ۱۷۰)؛ ولی اصح، بنا بر رساله سرگذشت و سایر منابع معتبر، همدان است.

برای اطلاع بیشتر در این باره، رجوع کنید به مقاله آقای جلال الدین همائی در جشن‌نامه ابن سینا - ج ۲ م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۵۴

«چون به دهسالگی رسید علم قرآن را نیک فرا گرفته و در ادب بدرجات کمال رسیده بود، و از اصول دین و حساب هندسه و جبر و مقابله حظی وافر داشت.» سپس ایساغوجی (المدخل) فروریوس و منطقی و اقلیدس و المیجسطی را نزد ناتلی پزشک فرا گرفت؛ و فقه و تصوف را از اسماعیل الزاهد آموخت؛ و آنگاه در مجلس درس طیب مسیحی، عیسی بن یحیی به تحصیل طبیعیات و الهیات و سایر علوم، من جمله طب، همت گماشت. در هفدهسالگی شهرت وی در پزشکی بحدی بود که برای درمان کردن بیماری امیر نوح بن منصور سامانی دعوت شد؛ و چون امیر نوح در نتیجه معالجات وی بهبود یافت، او را نزد خویش نگهداشت و اجازه داد تا از کتابخانه بسیار پرارجش استفاده کند.

بنا بر گفته ابن سینا، این کتابخانه «حاوی کتب بسیاری بود که حتی نام آنها را اکثر مردمان نشنیده بودند؛ و من خود در آنجا کتابهایی دیدم که قبلا ندیده بودم و از آن پس نیز در جای دیگر ندیدم.» اندکی پس از این هنگام، اتفاقا این کتابخانه بزرگ و پر قیمت طعمه حریق شد و دشمنان ابن سینا وی را متهم ساختند که عمدا آتش در آن زده است تا خودش تنها کسی باشد که به مطالب برخی از کتابهای نایاب آن محل دست یافته. مرگ پدر و زوال دولت سامانی در پایان قرن دهم میلادی (قرن چهارم هجری) موجب شد که ابن سینا بخارا را ترک گوید و رهسپار خوارزم گردد. وی در خوارزم مورد لطف و محبت امیر مأمون خوارزمشاه قرار گرفت، ولی دیری نگذشت که بناچار، چنانکه کیفیت آن در چهارمقاله آمده است و ما در صفحات قبل بدان اشاره کردیم، از آنجا گریخت و به نسا و ابیورد و طوس رفت و سرانجام خود را به گرگان رسانید. در گرگان شمس المعالی قابوس وشمگیر مقدم او را گرامی داشت و مهربانی بسیار در

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۵۵

حقیقت کرد؛ «۱» و چون این امیر تیره‌بخت از سلطنت برکنار گشت و کشته شد، وی گرگان را ترک گفت و نخست به ری و قزوین و همدان رفت و عاقبت خود را به اصفهان رساند و به خدمت علاء الدوله کاکویه پیوست.

ابن سینا، پس از تحمل سختیهای بسیار، چون بیماری، حبس، تهدید، سرانجام در تابستان سال ۱۰۳۷ م (۴۲۸ ه) به مرض قولنج درگذشت. «۲»

(۱) - چنانکه قبلا. نیز اشاره کردیم، بنا بر گفته خود شیخ در آغاز رساله سرگذشت، رسیدن وی به گرگان مقارن بوده است با محبوس شدن قابوس و هلاکتش در زندان.

«ثم دعت الضرورة الى الانتقال الى نسا ومنها الى طوس ومنها الى شقان ومنها الى جاجرم رأس حد خراسان ومنها الى جرجان و كان قصدي الامير قابوس فاتفق في اثناء ذلك اخذ قابوس و حبسه في بعض القلاع و موته هناك» (رساله سرگذشت - چاپ انجمن دوستداران کتاب) م.

(۲) - ابن اثیر در پایان حوادث سال ۴۲۸ گوید: شک نیست که علاء - الدوله در عقاید دینی خود چندان استوار نبود، و بدین سبب بود که ابن سینا به دربار وی پیوست تا بتواند فارغ از بیم و گزند، آثار الحادآمیز خویش را بنگارد. بنا بر قول ابن اثیر، هنگامی که علاء الدوله از سپاهیان غزنه در سال ۴۲۵ شکست خورد، تألیفات ابن سینا بغارت رفت و در یکی از کتابخانه‌های غزنین جا گرفت. این آثار چندی در این محل محفوظ بود تا اینکه ملک حسین غوری، معروف به جهانسوز، به آن شهر لشکر کشید و سربازانش آنها را بسوزاندند ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۵۶

ابن سینا علاوه بر آثاری که در علم و فلسفه پدید آورد، و گذشته از برخی اشعار تازی و پارسی که هم‌اکنون از آن سخن خواهیم گفت، داستان‌های فلسفی نیز نوشته است که یکی حی بن یقظان نام دارد «۱» (البته نباید آن را با داستان معروفتری به همین نام، که ابن طفیل نوشته، و در سال ۱۶۷۱ و ۱۷۰۰، با ترجمه لاتینی پوکوک Pococke، در اکسفورد

(۱) - از این داستان ترجمه و شرحی بفارسی در دست است که گویا از ابو عیید جوزجانی است؛ و آقای هانری کربن آن را با ترجمه فرانسه به طبع رسانده‌اند (رجوع کنید به ابن سینا و تمثیل عرفانی، از انتشارات انجمن آثار ملی، شماره ۲۵، در دو جلد.

### AVicenne et). le Recit Visionaire, Par Henry Corbin

این سخن نیز باید گفته شود که ابن خلدون در فصل بیست و هشتم از باب پنجم مقدمه ذکر از داستان حی بن یقظان ابن سینا بمیان آورده و به برخی از نکات آن اعتراضاتی وارد ساخته است. چنانکه از شرح و بیان ابن خلدون برمی آید، این داستان جز آنست که اکنون از ابن سینا در دست است، و بعید نیست که شیخ تمثیل حی بن یقظان را دوبار و به دو صورت مختلف نگاشته باشد؛ چه سخنانی که ابن خلدون درباره آن می گوید سخت متناسب با داستانی است که ابن طفیل پرداخته است. آقای محمد تقی دانش پژوه نیز در مجله دانش (شماره ۷ سال سوم صفحه ۴۰۵) گوید که داستان شیخ رئیس را روایت دیگری هم هست که در استانبول بنام «رساله حی بن یقظان علی بیان آخر و هی غیر الرسالة المشهوره فی بیان حی بن یقظان و کلاهما لشیخ رئیس ابی علی سینا» دو نسخه‌ای از آن هست. اما آقای دانش پژوه شماره و مشخصات این دو رساله را ذکر نکرده است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۵۷

انتشار یافته است اشتباه کرد)، و دیگری سلامان و ایسال. «۱» داستان است سلامان و ایسال را بعدها جامی، شاعر فارسی زبان، به نظم درآورد. این منظومه را فالکونر Falconer در ۱۸۵۰ طبع و نشر کرد؛ و در ۱۸۵۶ فیتز جرالده آن را به انگلیسی ترجمه کرد و بدون ذکر نام خود منتشر ساخت. ترجمه فیتز جرالده به پروفیسور کاول Edward B. Cowell (استاد سانسکریت و زبانهای شرقی در کمبریج) اهداء شده است.

### اشعار فارسی ابن سینا

دکتر اته با کوشش بسیار و تحقیقات فراوان پانزده قطعه کوچک از اشعار فارسی ابن سینا را (دوازده رباعی، یک قطعه مرکب از دو بیت، و دو غزل) که جمعا چهل بیت می شود، از مآخذ مختلف گردآورده، و با ترجمه آلمانی آنها، در مجله اخبار گوئیکن (سال ۱۸۷۵ صفحات ۵۵۵-۵۶۷) بنام ابن سینا، سراینده اشعار

(۱) - فعلا رساله‌ای به این نام از ابن سینا در دست نیست؛ اما هم خواجه نصیر طوسی در شرح نمط نهم اشارات از آن سخن گفته و هم شیخ شهاب الدین سهروردی در آغاز قصه غریبه البدان اشاره کرده است (خواجه نصیر گوید که نام آن را در فهرستی که ابو عیید- جوزجانی از آثار شیخ فراهم آورده است). اما باید دانست که از این داستان نیز دو روایت (و اگر داستان حی بن یقظان ابن طفیل را نیز در این شمار بیآوریم، سه روایت) کاملاً مختلف باقی است. روایت اول همانست که نخست حنین بن اسحاق از یونانی به تازی ترجمه کرد و سپس در شرح اشارات خواجه طوسی وارد شد و سرانجام موضوع منظومه معروف جامی قرار گرفت؛ و روایت دوم آنست که بنا بر اعتقاد خواجه نصیر به ابن سینا تعلق دارد و خلاصه گونه‌ای از آن نیز در شرح اشارات خواجه آمده است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۵۸

غنائی به پارسی Avicenna als Persischer Lyriker منتشر ساخته است «۱». باید دانست که یکی از معروفترین این رباعیات معمولاً به حکیم عمر خیام نسبت داده می شود (رباعی شماره ۳ در ترجمه اته- رباعی شماره ۳۰۳ خیام در ترجمه وینفیلد) Whinfield، و آن این رباعی است:

از قعر گل سیاه تا اوج زحل کردم همه مشکلات گردون را حل  
بیرون جستم ز قید هر مکر و حیل هر بند گشاده شد مگر بند اجل

### رباعیات منسوب به خیام

برهیچیک از دانشمندان و محققان ادبیات فارسی پوشیده نیست که بسیاری از رباعیات منسوب به خیام که در مجموعه‌های رباعیات وی به طبع می‌رسند، بنا بر اسناد و مآخذ دیگر، که غالباً اعتبار بیشتری نیز دارند، به شاعران دیگر نسبت داده شده‌اند. ژوکوفسکی Zhukovski، درباره این رباعیات سرگردان تحقیقات و مطالعات کامل بجا آورده، و در مقاله بسیار پرارزش و مهمی که به همین عنوان برای درج در مظفریه ارسال داشته است، در این باب بحث کرده. مظفریه مجموعه‌ای است از مقالات تحقیقی در باب ادبیات مشرق‌زمین، که در سال ۱۸۹۷ به افتخار بیست و پنجمین سال انتصاب بارون ویکتور روزن Baron Victor Rosen به مقام استادی، در سنت پترزبورگ انتشار یافت؛ و مقاله ژوکوفسکی در صفحات ۳۲۵-۳۶۳ آن مندرج است.

(۱) - آقای سعید نفیسی در شماره دوازدهم از سال چهارم مجله مهر همه اشعار منسوب به ابن سینا را از تذکره‌ها و مآخذ مختلف

استخراج و منتشر کرده است. رجوع کنید بدان مقاله. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۵۹

وینفیلد درباره این رباعیات سرگردان (در صفحه ۱۷ مقدمه خود) چنین گوید:

«یکی دیگر از اینگونه مشکلات آنست که بسیاری از رباعیات منسوب به حکیم عمر خیام به کسان دیگری نیز نسبت داده شده است.

من در حواشی به برخی از این موارد اشاره کرده‌ام، و بی‌شک اگر تحقیق دقیقتری به عمل آید، مقدار بیشتری از اینگونه رباعیات بدست خواهد آمد. شاید چنین گمان رود که بادقت در شیوه کلام و الفاظی که در این اشعار بکار رفته است بتوان رباعیات عمر خیام را از اشعار کسانی که دو یا سه قرن پس از وی می‌زیسته‌اند جدا کرد، ولی چنانکه خودزکو Chodzko متذکر شده است، پارسی ادبی هشتصد سال قبل با زبان شعر و ادب امروز ایران تفاوتی بسیار اندک و ناچیز دارد؛ و از این جهت زبان فارسی را در بین سایر زبانهای جهان مانندی نیست. و نیز اگر در شعر خیام، چنانکه برخی از ادبا گمان داشته‌اند، خاصیت ویژه و معینی وجود داشت، تشخیص آن از اشعار دیگران آسان بود؛ اما حقیقت آنست که شعر فارسی از شیوه‌های معین و محدود پیروی می‌کند و از لحاظ موضوع و مضمون تشابه بسیار بین آنها موجود است، و رباعیات خیام نیز از این خاصیت مستثنی نیست. شعر عصیان‌آمیز، که برخلاف تعالیم و سنن دینی باشد، منحصر به خیام نیست، و قبل از وی ابن سینا و پس از وی افضل‌الدین کاشانی و بعضی کسان دیگر از اینگونه اشعار سروده‌اند.

از اینرو من همه رباعیهای منسوب به عمر خیام را، حتی آنهایی را که به شعرای دیگری نیز نسبت داده شده‌اند، در این مجموعه گردآوردم. تا زمانی که نسخه‌ای معتبر بدست نیاید، من هیچیک از این رباعیها را از کتاب خود حذف نمی‌کنم؛ نه بدانجهت که آنها را بی‌گفتگو زائیده طبع خیام می‌دانم، بلکه از آنرو که تعلقشان به خیام به همان اندازه ممکن و محتمل است که به هر شاعر دیگری.»

دو شعر دیگری که در مقاله دکتر آته آمده است، یکی در وصف شراب است و دیگری در حکمت و اندرز. من هیچیک از آنها را دارای ارزش ادبی ممتاز نمی‌دانم و صحت انتساب آنها به شیخ‌الرئیس نیز بر من مسلم نیست. از اینرو ترجمه آنها را

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۶۰

در این کتاب نیاوردم و خواننده کنجکاو پژوهنده را به مقاله بسیار دلکش دکتر آته در مجله اخبار گویتینگن رجوع می‌دهم.

### قصیده ابن سینا درباره روح به تازی

قصیده مشهور ابن سینا درباره روح، که به زبان تازی است «۱»، بسیار زیباتر و نغزتر از اشعار فارسی اوست:

هبطت الیک من المحل الارتفاع و رقاء ذات تعزز و تمنع  
 محجوبه عن کل مقله عارف و هی التی سرفت و لم تتبرقع «۲»  
 وصلت علی کره الیک و ربما کرهت فراقک و هی ذات تفجع  
 انفت و ما انست فلما واصلت الفت مجاوره الخراب البلقع  
 فاظنها نسیت عهدا بالحمی و منازل بفرافها لم تقنع  
 حتی اذا اتصلت بهاء هبوطها فی میم مرکزها بذات الاجرع  
 علقت بها ثاء الثقیل فاصبحت بین المعالم و الطلول الخضع  
 تبکی اذا ذکرت دیارا بالحمی بمدامع تهمی و لما تقلع  
 و تظل ساجعه علی الدمن التی درست بتکرار الریاح الاریع  
 ادعاقها الشریک الکثیف و صدها قفص عن الاوج الفسیح الارتفاع  
 حتی اذا قرب المسیر الی الحمی و دنا الرحیل الی الفضاء الاوسع  
 و غدت مفارقه لكل مخلف عنها حلیف الترب غیر مشیع  
 سجت و قد کشف الغطاء فابصرت ما لیس یدرک بالعیون الهجع  
 و غدت تغرد فوق ذروه شاهق و العلم یرفع کل من لم یرفع  
 فلا شیء اهبطت من شاهق سام الی قعر الحضیض الاوضع  
 ان کان اهبطها الاله لحکمه طوبت عن الفطن اللیب الاورع

(۱) - این قصیده در کتاب ابن خلکان (طبع و ستنفولد ج ۱ رقم ۱۸۹) و نیز در خرابات ضیاء بک (ج ۱ ص ۲۸۳ مندرج است. پایان

این قصیده در دو کتاب مذکور مختلف است، و ما آن را به صورتی که در خرابات آمده است نقل کردیم. ف

(۲) - چنین بنظر می‌رسد که جلال الدین رومی در این بیت که از اولین ابیات مثنوی اوست:

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست از این بیت ابن سینا الهام گرفته است. ف تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۶۱ فیهبوطها ان كان ضربة لاذب لتكون سامعة بامل تسمع و هي التي قطع الزمان طريقها حتى لقد غربت بغير المطلاع فكانها برق تألق بالحمى ثم انطوى فكانه لم يلمع «۱»

(۱) - «حاصل مضمون آنکه کیوتری بس منبع و ارجمند از جایگاهی زیاده رفیع و بلند بر تو فرود آمد. با آنکه برقع برافکنده و بی‌پرده روی نمود، از بصر ارباب نظر مستور مانده و دیده خداوندان بینش از دیدنش محروم گشت. اگرچه دولت وصال آن با کراهتی بکمال میسر آمد ولی خود بعد از وصل بر عارضه فراق و سانحه هجران بسی اندوهناک و نالان گشت. نخست از فضای تیره‌نگ ننگ داشتی و بر غیر فراخای مألوف انس نگرفتی، لکن چون با کراهت خاطر به هوای این ویرانه بی‌آب و گیاه بال گشود، چنان الفت پذیرفت که گوئی از عهد گذشته و منازل قدیم یکباره فراموش کرد. همینکه بناچار از میم مرکز نخستین به هاء هبوط در پیوست از ثناء ثقیل غباری بر پر و منقار آن بنشست و در میان این خاکدان ویران غوطه‌ور گردیده آشیان جست. هر زمان که از معاهد دیرین و قرقگاه قدیم یاد آورد، سیل سرشک جاری کند و باران اشک بیارد و بر فراز دیاری که به تواتر بادهای مختلف صورت ویرانی پذیرفته بنشیند و بانگ اشتیاق برداشته ناله‌های زار برکشد؛ چه آن طایر برج عزت را رشته دام سطر از پرواز فضای وسیع پای بر بسته، و تنگنای قفس ثقیل از عروج اوج فراخ مانع آمده؛ تا آنگاه که زمان مراجعت و اوان رحیل نزدیک گردد و از بند علائق و چنگل عواقب باز رهد و آشیانه دیرین توده خاک بگذارد و از پی آهنگ خویش بگذرد. چون پرده حجاب از دیده‌اش گرفته شود و اشیائی بدیع و اموری ظریف بنگرد که خفتگان بستر طبایع از دیدن آن محروم‌اند، از فرط وجد آغاز طرب کند و بر فراز قله افراخته آواز تغرید برکشد. زینهار به علو مقام و سمو مکان آن طایر شگفتی‌نگیری، زیرا که علم خداوندان دانش را منزلتی عالی بخشد و مرتبتی بلند دهد. ندانم این هبوط را سبب چه بود و این عروج را جهت چه. اگر حکیم علی الاطلاق آن را از اوج بلند برای حکمتی و سری در قعر حضيض پست فرود آورده است، همانا آن حکمت بالغه و سر لطیف بر دیده خردمند یگانه و دانشور فرزانه پوشیده و مستور است. اگر گوئی -

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۶۲

### بدیع الزمان همدانی

دیگر از تازی‌نویسان ایرانی‌ت‌زاد که قابل ذکر است، ابو الفضل احمد بن الحسین همدانی، مشهور به بدیع الزمان است که مخترع شیوه خاصی به نام مقامه می‌باشد. از قراری که تعالی گوید (یتیمه، ج ۴ ص ۱۶۸-۱۶۹) مرگ وی بسال ۳۹۸ هـ (۱۰۰۸ میلادی) در چهل سالگی اتفاق افتاد، و ظاهراً، چنانکه از شعر زیر برمی‌آید به موطن خویش، همدان، چندان دلبستگی نداشته است:

همدان لی بلد اقول بفضل لکنه من اقبح البلدان  
صیانه فی القبح مثل شیوخه و شیوخه فی العقل کالصبيان و در همین معنی باز در جای دیگر (ر. ک. یتیمه الدهر - ج ۴ ص ۲۷۹) این شعر را آورده است.

لا- تمنی علی رکاکه عقلی اذ تیقت انی همدانی سرانجام وی بسال ۹۹۰ م (۳۸۰ هـ) شهر همدان را، که بدان چندان علاقه‌ای نداشت، ترک گفت، و در این وقت بیش از بیست و دو سال از عمرش نگذشته بود. بدیع الزمان نخست به دیدار صاحب بن عباد رفت که مردی بزرگ و از حامیان علم و

- سر این هبوط و حکمت این نزول آنست که نفس را در این نشاه فانی کمالات جاودانی پدید آید و مراتب استعداد به مقامات ظهور پیوندد و به دستیاری قوی و حواس بسی معلومات در حوصله خود بیندوزد، پس از چه روی قبل از نیل مقصود و فوز مأمول از شاخسار کالبد طیران کرد و از آلات تکمیل و ادوات تحصیل دست برداشت، و صیاد زمانه طریق پرواز بر آن قطع کرد تا برخلاف مأمول در غیر مطلع نخست غروب کرد، چنانکه گوئی در جو حمای قدیم برقی بدرخشید و در دم چنان در پیچید که گویا هیچ پدید نگشت. «(نقل از نامه دانشوران). م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۶۳

ادب بود، و چنانکه دیدیم در محضر او جهت آزمایش طبع شعری را از فارسی به نظم تازی در آورد «۱». سپس از آنجا رهسپار گرگان شد، و اگر قول تعالی را معتبر شماریم، در آن ناحیت به حلقه بدعت‌گذاران اسماعیلی درآمد. گرگان در این وقت، یعنی تقریباً یک قرن پیش از آنکه حسن صباح ظهور کند و آنجا را مرکز دعوت جدید قرار دهد، اقامتگاه جمع کثیری از پیروان این مذهب بود. بدیع الزمان در ۳۸۲ هـ (۹۹۲-۹۹۳ م) به نیشابور رفت و مقامات خود را در آنجا نگاشت. تعالی شماره این مقامات را

در اصل بالغ بر چهارصد می‌داند. وی پس از آنکه همه شهرهای مهم خراسان و سیستان را دید، و به حوالی غزنه نیز سفر کرد، سرانجام در هرات اقامت گزید و در همانجا وفات یافت. حافظه‌ای بسیار نیرومند داشت و اگر قصیده‌ای پنج‌بیتی را فقط یکبار می‌شنید، خود بار دوم آنرا بی‌کم‌وکاست از بر می‌خواند؛ و اگر چهار یا پنج صفحه نوشته‌ی متشور را یکبار به شتاب می‌خواند همه کلمات آن را در حافظه نگه می‌داشت. او و مقلدش حریری فن مقامه‌نویسی را به خود اختصاص دادند؛ و درباره هنر و استادی هر دو شان بسیار سخنها گفته شده است «۲» و در اینجا نیازی به تکرار و بحث مجدد

(۱) - علاوه بر این کتاب، در «مقدمه» نیز در این باره سخن گفتیم. ف (ص ۶۷۴-۶۷۵ ترجمه فارسی بقلم آقای علی پاشا صالح - م). همچنین از اشاره‌ای که در جلد چهارم بیتمه‌الدهر (ص ۱۶۷) به بدیع الزمان به تازی سروده است جلب کرد. این قصیده در مدح نظم تازی مهارت تمام داشته و علی البدیهه اشعار تازی را بیارسی برمی - گردانیده است. ف

(۲) - مثلاً رجوع کنید به ترجمه پرستون Preston از مقامات حریری، صفحات سیزدهم و چهاردهم. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۶۴

نیست. اما باید توجه خوانندگان این کتاب را به قصیده‌ای که بدیع الزمان به تازی سروده است جلب کرد. این قصیده در مدح سلطان محمود غزنوی است و عتبی آن را در تاریخ یمینی نقل کرده است (چاپ قاهره سال ۱۲۸۶ ه - جلد اول، ص ۳۸۴-۳۸۶). این ابیات از آن است:

تعالی الله ماشاءو زاد الله ایمانی  
أفریدون فی التاج أم الاسکندر الثانی  
ام الرجعة قد عادت إلینا بسلیمان  
أطلت شمس محمود علی انجم سامان  
و امسی آل بهرام «۱» عبیدا لابن خاقان «۲»  
إذا ما ركب الفیل لحرب أو لمیدان  
رات عیناک سلطانا علی منکب شیطان  
فمن واسطة الهندالی ساحه جرجان  
و من قاصیه السندالی اقصى خراسان

### مهیار دیلمی

دیگر از شاعران ایرانی تازی گوی، که شایسته ذکر است، مهیار دیلمی است «۳»؛ زیرا که وی در خانواده‌ای زردشتی مذهب زاده شد و پرورش یافت، و در سال ۱۰۰۳ م (۳۹۴ ه) به دست شاعر دیگری بنام شریف رضی، که سالها قبل از مرگش (۱۶- ۱۰۱۵ م - ۴۰۶ ه) نقیب علویان بغداد بود، اسلام آورد. از ظهور کسانی چون مهیار دیلمی

(۱) - آل بهرام - مراد شاهان سامانی است که چنانکه گفته شد، خود را از نسل بهرام چوبینه می‌دانستند. ف

(۲) - خاقان لقب شاهان ترک است، بنابر افسانه افراسیاب. ف

(۳) - نیمه اول دیوانش بسال ۱۳۱۴ ه (۹۷- ۱۸۹۶ م) در قاهره چاپ شده است. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۶۵

معلوم می‌گردد که در آن ایام دین زردشت تا چه حد هنوز در نواحی ساحلی دریای خزر نفوذ و قدرت داشته است، و مسلمانان تا چه پایه بدان با تسامح می‌نگریستند، و زردشتیان چه قدر در علوم و معارفی که زبان عرب وسیله بیان آن بود شرکت داشتند. تکرار نسبت المجوسی در پی نامهایی که در کتبی چون دمیة القصر باخرزی، که متمم بیتمه‌الدهر ثعالبی است آمده است، این نکته را مسلم می‌دارد.

### المجوسی یزشک

مشهورترین کسی که نسبت «مجوسی» در پی نامش بود، علی بن العباس المجوسی، طیب عضد الدوله بویه‌ی و صاحب کتاب کامل الصناعه بود که بسال ۹۹۴ م (۳۸۴ ه) در گذشت. اما در مورد وی باید دانست که پدرش قبلا دین قدیم زردشت را رها کرده بود. در چهار مقاله، حکایت سی و ششم، شرح یکی از معالجات این یزشک ماهر آمده است «۱».

کتاب پراج الفهرست (مؤلف حدود سال ۹۸۸ م - ۳۷۸ ه) و نیز مفاتیح العلوم (مؤلف حدود سال ۹۷۶ م - ۳۶۶ ه)، که مطالب و محتویات هر دو را در جلد اول این کتاب (مقدمه) به تفصیل باز گفته‌ایم، به‌زمانی تعلق دارند که با آغاز این دوران، سپری شده

است. از کتب تاریخی مربوط به محل و ناحیه‌ای خاص، نام چند کتاب را باید ذکر کرد: یکی تاریخ بخارای نرسخی، که در حدود سال ۹۴۲ م (۳۳۱ هـ) تألیف شده، دیگر تاریخ قم که در حدود سال ۹۸۹ م (۳۷۹ هـ) برای صاحب بن عباد نگارش یافته، و دیگر تاریخ اصفهان مافروخی و تاریخ طبرستان یزدادی. این

(۱) - حکایت ششم از مقاله چهارم. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۶۶

کتابها همه در اصل به زبان تازی بوده‌اند، لکن امروز ما فقط از طریق ترجمه‌های فارسیشان آنها را می‌شناسیم «۱» یکی دیگر از نویسندگان ایرانی‌تبار تازی‌نویس که مقداری اندک از آثارش باقی مانده، علی بن مسکویه، مورخ معروف است که بسال ۱۰۲۹ م (۴۲۰ هـ) وفات یافت.

از تاریخ عتبی، که درباره کارهای سلطان محمود غزنوی است، قبلا چندبار سخن گفته شد. این کتاب به وقایع سال ۴۰۹ هـ خاتمه می‌یابد، گرچه نویسنده آن خود تا سال ۴۲۷ زنده بوده است. همچنین از آثار متعدد ابو منصور ثعالی صاحب یتیمه الدهر، که بسال ۱۰۳۸ م (۴۳۰ هـ) درگذشت، نیز ذکری بمیان آورده‌ایم. هنوز تا این زمان نثر فارسی رواج و اهمیتی نیافته و آثار منثور فارسی معدود است. در مقدمه این کتاب (جلد اول) درباره نثر دوره سامانی و کتب فارسی آن عصر، چون ترجمه بلعمی «۲» از تاریخ بزرگ طبری (متعلق به حوالی سال ۹۶۴ م - ۳۵۳ هـ)، کتاب الالبینه عن حقایق الادویه تألیف موفق الدین ابو منصور هروی (حوالی سنه ۹۷۱ م - ۳۶۱ هـ)، تفسیری از قرآن کریم که یگانه نسخه آن در کتابخانه کمبریج محفوظ است، و ترجمه بلعمی از تفسیر

(۱) - مترجم عربی این کتاب (دکتر ابراهیم امین الشورابی) گوید که در این سخن جای تأمل است و باید دانست که اصل عربی کتاب مافروخی موجود است و در مصر به چاپ رسیده. م

(۲) - ابو علی محمد بن عبد الله البلعمی (متوفی بسال ۳۶۳) وزیر دانشمند ابو الفوارس عبد الملک بن نوح و ابو صالح منصور بن نوح سامانی بوده است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۶۷

طبری «۱» (حوالی سنه ۹۸۱ م - ۳۷۱ هـ) سخن گفتیم و در اینجا باید کتب زیر را به آن مجموعه بیفزائیم: دانشنامه علانی از تألیفات ابن سینا بنام علاء الدوله کاکویه (متوفی بسال ۱۰۴۲ م - ۴۳۴ هـ)، خجسته‌نامه بهرامی «۲» که اکنون در دست نیست، و ترجمان البلاغه فرخی «۳» (این هر دو کتاب در علم عروض و بدیع بوده و در حدود سال ۱۰۵۸ م - ۴۵۰ هـ تألیف شده‌اند). این مجموعه شامل تقریباً همه کتبی است که تا نیمه قرن پنجم هجری به زبان فارسی نگاشته شده است. «۴» دلائلی نیز در دست است که از وجود ادبیات منظوم (چون نیکی‌نامه) «۵» و منثور (چون

(۱) - تفسیر طبری ترجمه بلعمی نیست؛ بلکه به فرمان منصور - بن نوح سامانی گروهی از علماء ماوراء النهر آن را به فارسی در آورده‌اند. م

(۲) - ابو الحسن علی بهرامی سرخسی، از ادبا و شاعران اوائل عصر غزنوی است. صاحب چهارمقاله دو کتاب غایه العروضیین و کثر - القافیه را نیز به او نسبت داده است. م

(۳) - قبلا گفتیم که ترجمان البلاغه از فرخی نیست، بلکه به محمد بن عمر رادویانی تعلق دارد. م

(۴) - شماره تألیفاتی که تا اواسط قرن پنجم به زبان فارسی صورت گرفته است بیش از اینهاست. علاوه بر آثار فارسی ابن سینا، آنچه در اینجا ذکرش لازم است، یکی حدود العالم است (۳۷۲ هـ)، دوم التفهیم لاوائل صناعة التنجیم (۴۲۰)، سوم ترجمه و شرح رساله حی بن یقظان، چهارم بخش ریاضیات دانشنامه از ابو عبید جوزجانی، پنجم کشف - المحجوب ابو یعقوب سجستانی، ششم تاریخ گردیزی. آقای دکتر - ذبیح الله صفا در جلد اول تاریخ ادبیات ایران (ص ۶۰۶ - ۶۳۶) در این باره به تفصیل سخن گفته است. م

(۵) - دیوان اشعار اسپهبد مرزبان بن رستم بن شروین، صاحب مرزبان‌نامه، به لهجه طبری. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۶۸

مرزبان‌نامه در لهجه طبرستانی حکایت می‌کند. ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان (که اساس آن تاریخ یزدادی مذکور است) نمونه‌هایی از اشعار کسانی را که به لهجه طبری شعر می‌سروده‌اند و نامشان در تذکره‌های معروف نیامده است، درج کرده است (گرچه در این اشعار بر اثر گذشت زمان و تحریفات نابجای کاتبان تغییرات بسیار روی داده است). از جمله این شاعران نام اسپهبد خورشید بن ابو القاسم مآطیری، باربد جریدی، ابراهیم معینی، استاد علی پیروزه (از معاصران متنبی و مداح عضد الدوله بویه)، دیواروز مستمرد (رقیب استاد علی پیروزه و از مقربان شمس المعالی قابوس وشمگیر) را باید ذکر کرد.

اکنون باید به بحث درباره شاعران بزرگی که ادبیات این عصر را به اوج عظمت رسانیدند و دربار سلطان محمود غزنوی را شکوه و جلال خاص بخشیدند بازگردیم. در این میان فردوسی که کار بزرگ و پرارجی را که دقیقی (متوفی بسال ۹۷۵ م - ۳۶۵ ه) آغاز کرده بود پایان آورد و تاریخ باستانی ایران را به نظم جاویدان بازگفت، مقام خاص دارد. وی نه تنها بزرگترین شاعر عصر خود بود، بلکه باید در شمار بزرگترین شاعران جهان قرار گیرد؛ چنانکه در این شعر معروف پارسی آمده است:

در شعر سه تن پیمبران اندر چند که لا نبی بعدی

اوصاف و قصیده و غزل رافردوسی و انوری و سعدی پس از فردوسی شاعران بزرگ این دوره عبارت‌اند از عنصری (ملک الشعراء دربار سلطان محمود)، اسدی

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۶۹

(دوست و همشهری فردوسی و مبتکر مناظره) «۱»، عسجدی، فرخی سیستانی، منوچهری دامغانی و جمعی دیگر از کسانی که در شاعری مرتبه‌ای پایین تر دارند، چون بهرامی (که کتابی در علم عروض بنام خجسته‌نامه نیز داشته است)، عطاردی «۲»، رافعی «۳»، غضائری رازی، منصور «۴»، یمینی (که گویند تاریخ سلطنت سلطان محمود را نیز به نثر فارسی نگاشت) «۵»، شرف الملک (که کتابی در چگونگی علم استیفا، بنام

(۱) - ابو نصر علی بن احمد طوسی سراینده گرشاسبنامه و مؤلف لغت فرس، که مناظراتی نیز بنام او باقی است، از شعرای قرن پنجم است. دولتشاه سمرقندی در تذکره الشعرا اسدی را استاد فردوسی دانسته و در این باب داستانی آورده است که از حقیقت بدور است.

برخی از محققان، که از یکسو به قول ناصواب دولتشاه اعتماد کرده و از سوی دیگر علی بن احمد طوسی، سراینده گرشاسبنامه را می‌شناخته و از تاریخ حیاتش باخبر بوده‌اند، ناچار به وجود دو اسدی - پسر و پدر - قائل شده‌اند، (ر. ک. سخن و سخنوران، آقای فروزانفر، ج ۲ ص ۹۴). م

(۲) - ابو عبد الله عبد الرحمن بن محمد عطاردی. م

(۳) - رافعی نشابوری - صاحب چهارمقاله او را نیز چون قمری گرگانی از مداحان ملوک طبرستان دانسته است. چهارمقاله عروضی، به تصحیح مجدد آقای دکتر معین - ص ۴۵. م

(۴) - شاعری بدین نام در میان شعرای عصر غزنوی شناخته نشد.

گویا مراد منشوری (ابو سعید احمد بن محمد منشوری سمرقندی) است؛ و اته نیز آن را منصور خوانده است. ر. ک. تاریخ ادبیات، ایران ترجمه دکتر شفق - ص ۳۹. م

(۵) - عمید محمد بن عثمان یمینی از شاعران اواخر دوره غزنوی است و مداح یمین الدوله بهرامشاه بن مسعود بن ابراهیم (۵۱۱-۵۴۸ ه) بوده است. از اینرو با عسجدی و فرخی و سایر بزرگان اوائل عصر غزنوی معاصر نمی‌تواند بود، و قول هدایت در مجمع الفصحا، که یمینی را از معاصران سلطان محمود و وفاتش را در دوران سلطنت بهرامشاه دانسته است، نامعتبر به نظر می‌رسد. انتساب چنین کتابی بدو نیز صحت ندارد - م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۷۰

کتاب الاستیفاء بدو نسبت داده‌اند) «۱»، زینتی «۲» علوی محمودی، رابعه بنت کعب قزداری و نیز گروهی دیگر که نام و نمونه‌هایی از اشعارشان در فصل ۹ لباب الالباب عوفی (ص ۲۸-۶۷ قسمت دوم - طبع براون) آورده شده است. در صفحات کتابی چون کتاب حاضر نه واجب و نه ممکن است که درباره یک‌یک این سخنوران بحث شود؛ و ما ناگزیر باید به شرح احوال و آثار مشهورترین این کسان، که اشعارشان نمونه کاملی از کیفیت شعر و ادب این دوره تواند بود بسنده کنیم. در دوره غزنوی سه تن شاعر دیگر بودند که در کار و هنر خاص خود با گویندگان فوق تفاوت بسیار داشتند. نخست نام کسانی را باید بیآوریم، که در آغاز مدیحه‌سرا بود و در اواخر زندگی از چاپلوسی کردن و تملق گفتن، که لازمه خدمت در دربار است، روی بر تافت، و به سرودن اشعار دینی پرداخت. دوم ابو سعید ابو الخیر است که رباعیات صوفیانه می‌سرود؛ و سوم بندار رازی است که شهرتش بیشتر به سبب اشعاری است که به لهجه محلی سروده، گرچه به پارسی دری و تازی نیز سخنان منظومی دارد. هرمان اته «۳» شاعر معروف دیگری را که به لهجه محلی خود دوبیتی می -

(۱) - عوفی نام او را چنین گفته است: الصدر الاجل شهاب الدوله و الدین شرف الملک صاحب الاستیفا - لباب الالباب - چاپ سعید نفیسی ص ۹۸.

این شخص و کتاب او شناخته نشد. آقای مجتبی مینوی به‌ظن قوی او را از رجال قرن ششم می‌دانند (قول شفاهی ایشان) - م

(۲) - صحیح زینبی علوی است - رجوع کنید به تعلیقات سعید نفیسی بر جلد دوم لباب الالباب، ص ۶۶۸ - چاپ تهران. م



(۳) - در مقاله‌ای که وی به‌عنوان (Neupersische Literatur) ادبیات جدید فارسی) در جلد دوم- Grundriss der Iranischen Philologie، (اساس فقه اللغة ایرانی) صفحه ۲۲۳ نوشته است. ف- این مقاله را آقای دکتر شفق بنام «تاریخ ادبیات ایران» بفارسی ترجمه کرده است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۷۱

سروده است، نیز (براساس قول هدایت در ریاض العارفین، که وفات وی را بسال ۴۱۰ هـ دانسته) بدین دوران متعلق می‌داند. اما در حقیقت این شاعر در اوائل عصر سلجوقی می‌زیسته است؛ زیرا در تاریخ آل سلجوق، بنام راحة الصدور، که بسال ۵۹۹ هـ، بدست نجم الدین ابو بکر محمد راوندی تألیف شده و تنها نسخه موجود آن (مورخ ۶۳۶) که قبلا به م. شفر تعلق داشته است اکنون در کتابخانه ملی پاریس جای دارد (شماره ۱۳۱۴) Suppl. Pers.، داستانی آمده است که از ملاقات این شاعر با طغرل بیک سلجوقی در همدان سخن دارد «۱»؛ و این ملاقات شاید در سنه ۴۴۷ یا ۴۵۰ روی داده باشد. پیش از آنکه از شاعران دربار سلطان محمود سخنی بگوئیم، باید یادآور شویم که وی خود، بنابر بعضی روایات، اشعاری می‌سروده و نامش در لباب الالباب عوفی، در زمره شاهان و امیرانی که گاهگاه شعر می‌گفته‌اند، پس از نام اسماعیل بن نوح،

(۱) - قول راوندی چنین است: «شنیدم که چون سلطان طغرل بیک به همدان آمد، از اولیا سه پیر بودند، بابا طاهر و بابا جعفر و شیخ حمشا.

کوهکی است بر در همدان، آن را خضر خوانند؛ بر آنجا ایستاده بودند.

نظر سلطان بر ایشان آمد. کوهکی لشکر بداشت و پیاده شد و با وزیر، ابو نصر الکندری، پیش ایشان آمد و دستهایشان بیوسید. بابا طاهر پاره‌ای شیفته گونه بودی او را گفت: ای ترک، با خلق خدا چه خواهی کرد؟ سلطان گفت: آنچه تو فرمائی. بابا گفت که خدا می‌فرماید، آیه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»، سلطان بگریست و گفت: چنین کنم. بابا سر ابریقی شکسته، که سالها از آن وضو کرده بود، در انگشت داشت؛ بیرون کرد و در انگشت سلطان کرد و گفت: مملکت عالم چنین در دست تو کردم بر عدل باش! سلطان پیوسته آن در میان تعویذها داشتی، و چون مصافی پیش آمدی، آن در انگشت کردی.» راحة الصدور، چاپ محمد اقبال، ص ۹۸-۹۹. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۷۲

آخرین پادشاه سامانی، ذکر شده است. هرمان اته (در همان مقاله) گوید که شش‌غزل (به نظر وی مشکوک) به سلطان محمود منسوب است. عوفی فقط دو قطعه کوتاه از او نقل کرده است، که اولی تنها سه بیت است و مرثیه‌ای است در مرگ دختری گلستان‌نام، که مورد علاقه شاعر بوده است؛ آن سه بیت این است:

تا تو ای ماه زیر خاک شدی خاک را بر سپهر فضل آمد

دل جزع کرد، گفتم: ای دل صبراین قضا از خدای عدل آمد

آدم از خاک بود، خاکی شد هر که زو زاد باز اصل آمد قطعه دوم را، که شش بیت است، گویند سلطان محمود وقتی سروده است که مرگ خود را نزدیک می‌دیده: «۱»

ز بیم تیغ جهانگیر و گرز قلعه گشای جهان مسخر من شد چو تن مسخر رای

گهی به عز و به دولت همی نشستم شادگهی ز حرص همی رفتمی ز جای به جای

بسی تفاخر کردم که من کسی هستم کنون برابر بینم همی امیر و گدای

اگر دو کله پوسیده برکشی ز دو گورسر امیر که داند ز کله گرای

هزار قلعه گشادم به یک اشارت دست بسی مصاف شکستم به یک فشردن پای

چو مرگ تاختن آورد هیچ سود نکرد بقای خدای است و ملک ملک خدای اما درباره خلق و خوی سلطان محمود، در اشعار شاعران دربارش (مگر آنان که از بخشش و انعام وی نومید شده بودند، چون فردوسی)، و در تواریخی که واقعه‌نگاران دولتی نگاشته‌اند، جز مدح و ثنای مبالغه‌آمیز چیزی نیامده است. اما ابن اثیر (در شرح وقایع سال ۴۲۱ هـ - ۱۰۳۰ م) پس از ذکر وفات این پادشاه، هوشیاری، دینداری، و درستکاری او را می‌ستاید، از نیکی کردنش در حق ارباب علم و ادب، و جهادش بر ضد کفر و الحاد سخن می‌آورد، و می‌گوید که تنها

(۱) - بعضی از ابیات این قطعه در تاریخ گزیده به سلطان محمد بن ملکشاه نسبت داده شده. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۷۳

عیب وی حب مال و کسب آن از طرق ناصواب بود. ابن اثیر گوید: «در وجود او هیچ عیب نبود، جز آنکه برای تحصیل مال از هروسيله‌ای سود می‌جست. مثلاً وقتی به وی خبر رسید که در نیشابور مردی هست که مال و نعمت بسیار دارد. وی را به غزنه

احضار کرد و بدو گفت: به ما خبر آورده‌اند که تو از قرامطه‌ای. گفت: نه، قرطی نیستم؛ اما مال فراوان دارم. هرچه خواهی از من بستان و این تهمت را از من بردار. پس سلطان مقداری از مال او را بستد و نوشته‌ای بوی داد که صحت اعتقاداتش را تصدیق می‌کرد. باینهمه، چنین شاهی که در راه دین جنگها کرده، بت پرستان را به خاک و خون کشیده، و بت‌های بسیار شکسته بود، در نظر مسلمانان از هرگونه عیب و خطا میرا می‌بود. لکن شک نیست که ابن اثیر حساسترین نقطه ضعف اخلاق سلطان محمود را شناخته است. سلطان محمود، علاوه بر آزمندی مفرط (که علت اصلی سرسختیش در جنگ با هند بود)، تعصبی خشک داشت و با رافضیان و بدعتگزاران عالم اسلام همان‌قدر کینه می‌ورزید که با کفار و بت پرستان هند، (و از هندوان کشتار بیحساب کرد). مزاجی متلون داشت و طبعش هرلحظه بر چیزی قرار می‌گرفت؛ و بیش از آنکه دوستی وفادار یا دشمنی بزرگمنش باشد، جنگجوی قهار و کشورگشائی نیرومند بود. ولادت وی در دهم محرم سال ۳۶۰ هـ (نوامبر ۹۷۰ میلادی) بود و وفاتش در ماه مارس ۱۰۳۰ م (۴۲۱ هـ) «۱» در شصت سالگی اتفاق افتاد. ایاز، غلام محبوب و مقرب وی، که نویسنده گان ایرانی اینهمه داستانها درباره‌اش ساخته‌اند،

(۱) - زین الاخبار گردیزی وفات وی را در روز پنجشنبه بیست و سوم ربیع الاخر سنه احدی و عشرين و اربعمائه دانسته است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۷۴

حقیقت تاریخی داشته و مرگش را ابن اثیر در ذیل وقایع سال ۴۴۹ هـ (۵۸ - ۱۰۵۷ میلادی) ثبت کرده است. نام کامل وی چنین بوده: ایاز بن ایماق ابو النجم.

### عنصری

حق آنست که پس از ذکر محمود، به شرح احوال عنصری پردازیم. عنصری ملک- الشعرا دربار سلطان محمود بود؛ و هرچند که در عظمت مقام به پایه فردوسی نمی‌رسید، لکن مدتها پس از افول ستاره اقبال محمودی، شهرت و نام بلند داشت و در شمار شاعران بزرگ عهد خود بود؛ چنانکه نظامی عروضی سمرقندی در چهارمقاله (ص ۴۸ طبع براون) «۱» گوید:

بسا کاخا که محمودش بنا کرد که از رفعت همی با مه مرا کرد

نبینی زان همه یک خشت برپای مدیح عنصری ماندست بر جای درباره زندگی عنصری آگاهی کاملی نداریم، و حتی تاریخ وفات وی که در تذکره‌های مختلف (غالباً جدید) ذکر شده است بین ۱۰۴۰ و ۱۰۵۰ میلادی است (۴۳۲ تا ۴۴۲ هـ). عوفی برطبق سنت و شیوه خاص خود، با عباراتی پر از صنایع لفظی، فقط در محاسن و فضائل وی سخن گفته است؛ و دولت‌شاه سمرقندی نیز در عباراتی مدح آمیزتر، به ذکر او پرداخته و نامش را چون عوفی، ابو القاسم حسن بن احمد دانسته است (چنانکه شاعر معاصر عنصری، یعنی منوچهری، نیز در قصیده‌ای که بعداً نقل خواهد شد، از او به همین نام یاد می‌کند). گفته دولت‌شاه درباره عنصری چنین است:

«مناقب و بزرگواری او اظهر من الشمس است و سرآمد شعرا روزگار

(۱) - ص ۴۶ چهارمقاله مصحح دکتر معین. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۷۵

سلطان محمود بوده و او را وری طور شاعری فضایل است، و بعضی او را حکیم نوشته‌اند. چنین گویند که در رکاب سلطان یمین الدوله محمود همواره چهارصد شاعر متعین ملازم بودند و پیشوا و مقدم طایفه شعرا استاد عنصری بود، و همگان بر شاگردی او مقرر و معترف بودند، و او را در مجلس سلطان منصب ندیمی با شاعری ضم بوده و پیوسته مقامات و غزوات سلطان نظم کردی. او را قصیده‌ای است مطول قریب به یکصد و هشتاد بیت که مجموع غزوات و حروب و فتوح سلطان را در آن قصیده به نظم آورده. و در آخر سلطان محمود استاد عنصری را مثال ملک الشعرائی قلمرو خود ارزانی داشت و حکم فرمود که در اطراف ممالک هرکجا شاعری و خوشگویی باشد سخن خود بر استاد عرضه دارد تا استاد غث و سمین آن را منتقح کرده، در حضرت اعلی به عرض رساند، و هم‌روز مجلس استاد عنصری شعرا را مقصدی معین بوده، و او را جاهی و مالی عظیم بدین جهت جمع شده، و فردوسی او را در نظم شاهنامه تحسین بلیغ می‌کند و آن حکایت به جایگاه خود خواهد آمد، و الله اعلم.»

آخرین عبارت قول دولت‌شاه درباره بسیاری از اطلاعاتی که وی به ما می‌دهد صادق است، زیرا گفته‌های او در اغلب موارد بر قرینه و قیاس مبتنی است و صحت و اعتبار آن اندک است.

دولت‌شاه از میان اشعار عنصری قصیده‌ای را که به‌صورت سؤال و جواب است برگزیده، و چون برای آنکه ما را از کیفیت اشعار وی آگاه سازد کافی است، ما همان را در اینجا نقل می‌کنیم. این قصیده در مدح امیر نصر بن سبکتکین، برادر سلطان محمود است، که فرمانروای خراسان بود؛ و متن شعر در صفحات ۴۵ و ۴۶ تذکره الشعرا، و نیز در صفحات ۳ و ۴ دیوان عنصری، چاپ سنگی تهران (بدون تاریخ) طبع گردیده است.

هر سؤالی کز آن لب سیراب دوش کردم مرا بداد جواب  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۷۶ گفتمش جز شبت نشاید دید گفت پیدا به شب بود مهتاب  
 گفتم از تو که پرده دارد مهر گفت از تو که برده دارد خواب  
 گفتم از شب خضاب روز مکن گفت بر روز خون مکن تو خضاب  
 گفتم آن زلف سخت خوشبوست گفت زیرا که هست عنبر ناب  
 گفتم آتش بر رخت که فروخت گفت آن کو دل تو کرد کباب  
 گفتم از روی تو نتابم روی گفت کس رو نتابد از محراب  
 گفتم اندر عذاب عشق توام گفت عاشق نکو بود به عذاب  
 گفتم از چیست روی راحت من گفت هر دم ز روی خسرو شاب  
 گفتم آن میر نصر ناصر دین گفت آن مالک ملوک رقاب  
 گفتم از خدمتش مرا خیر است گفت از او جز به خیر نیست مآب  
 گفتم او را کفایت ادب است گفت کافی از او شدست آداب  
 گفتم آگاهی از فضایل او گفت بیرون از او شدست حساب  
 گفتم از وی به حرب کیست رسول گفت نزدیک نیزه، دور شهاب  
 گفتم او در زمانه بایست است گفت بایسته‌تر ز عمر و شباب  
 گفتم اندر جهان چو او دیدی گفت نی و نخوانده‌ام به کتاب  
 گفتم اندر کفش چه دیدی تو گفت دریا به جای او چو سراب  
 گفتم او لفظ سایلان شنود؟ گفت پاسخ دهد به زر و ثياب  
 گفتم آزاد را بنزدش چیست؟ گفت جاه و جلالت و ایجاب  
 گفتم از تیر او چه دانی باز؟ گفت همتای صاعقه است و شهاب  
 گفتم آن تیغ چیست؟ دشمن چه؟ گفت آن آتش است و این سیماب  
 گفتم از حکم او برون جا هست؟ گفت اگر هست ضایع است و خراب  
 گفتم اعدای او دروغزن اند گفت همچون مسیلمه کذاب  
 گفتم افاق را بدو ندهم گفت خود کس خطا دهد به صواب؟  
 گفتم از جود او عتا بر کیست؟ گفت بر جامه‌باف و بر ضراب  
 گفتم آن کز همه شریفتر است گفت دادستش ایزد وهاب  
 گفتم او ملک را کجا دارد گفت زیر نگین و زیر رکاب  
 گفتم از مدح او نیاسیم گفت زینسان کنند اولو الالباب  
 گفتم او را چه خواهیم از ایزد گفت عمر دراز و دولت شاب

### عسجدی

درباره عسجدی (ابو نظر عبد العزیز بن منصور) که اکنون به ذکر احوالش خواهیم پرداخت،

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۷۷

آگاهی ما کمتر از آنست که درباره عنصری داشتیم؛ زیرا که حتی در زمان دولتشاه نیز دیوان اشعارش بدست نمی‌آمده و فقط برخی از منظومات وی در تذکره‌ها موجود بوده است. از قراری که دولتشاه گوید، وی شاگرد عنصری و از اهالی هرات بوده، لکن عوفی او را مروزی خوانده است «۱». دولتشاه این رباعی را بدو نسبت داده است.

از شرب مدام و لاف مشرب توبه و ز عشق بتان سیم غبغب توبه

دل در هوس گناه و بر لب توبه‌زین توبه نادرست، یا رب، توبه،

### فرخی

درباره فرخی (ابو الحسن علی بن جلولغ) سیستانی (دولتشاه او را به خطا ترمذی خوانده است)، سومین کس از شاعران سه‌گانه‌ای که فردوسی بنا بر روایت مشهور، در وقت ورود به غزنه با آنان مواجه و آشنا شد، آگاهی ما بیشتر است؛ و در این باب مأخذ و منبع اطلاع ما حکایت طویلی است که در چهارمقاله نظامی عروضی مندرج است «۲». کتابی که وی، در فنون شعر، به نثر فارسی و بنام ترجمان البلاغه تألیف کرده بود «۳»، و رشید الدین وطواط در تألیف حدائق السحر خود بدان نظر داشته، تاکنون بدست نیامده

است. رشید و طواط در حق فرخی گوید که

(۱) - تاریخ وفات وی در شاهد صادق سال ۴۳۴ و در مجمع الفصحاء ۴۳۲ است. م

(۲) - حکایت چهارم از مقاله دوم. م

(۳) - در فصل پیش گفتیم که این کتاب به محمد بن عمر رادویانی تعلق دارد و انتساب آن به فرخی سیستانی خطاست. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۷۸

وی را در عجم همان منزلت است که متنبی را در عرب. «۱» اما از دیوان فرخی، که بنا بر قول دولتشاه، «در ماوراء النهر شهرتی دارد و حالا در خراسان مجهول و متروک است»، دو نسخه در موزه بریتانیایی و یک نسخه در اداره هند (این‌دیا آفیس) موجود است، و یک چاپ سنگی نیز از آن در تهران بسال ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ (۱۸۸۳-۱۸۸۵ میلادی) به عمل آمده است. بنا بر گفته صاحب چهارمقاله، پدر فرخی در خدمت امیر خلف، از امیران خاندان صفاری، که هنوز در سیستان قسمتی از املاک دیرین خاندان خویش را در اختیار داشت، بسر می‌برد؛ و فرخی، که شعر نیکو می‌ساخت و در نواختن چنگ (چون رودکی) استاد بود به خدمت دهقانی از دهاقین سیستان درآمد، و هر سال از او یکصد درم سیم و دویست کیل پنج‌منی غله می‌ستاند. اما پس از آنکه زنی را از موالی خلف به همسری گرفت، خرجش افزوده شد، و گرچه در پی تقاضای او، دهقان رضا داد که وظیفه و مقرریش را به پانصد درم سیم و سیصدمن غله افزایش دهد، لکن وی این

(۱) - این قول دولتشاه است در تذکره الشعراء و چنین است:

«استاد رشید و طواط می‌گویند که فرخی عجم را همچنان است که متنبی عرب را، و این هر دو فاضل سخن را سهل و ممتنع می‌گویند.» (در ذکر احوال فرخی) - اما این سخن در حدایق السحر نیست و گویا از اشتباهات دولتشاه باشد. رشید و طواط در حدایق السحر، عنصری را با متنبی طرف مقایسه قرار داده و گفته است: «و بیشتر تخلصات عنصری نیکوست و او در این معنی پارسیان را چون متنبی است تازیان را» (ص ۳۲- مصحح مرحوم اقبال). در پایان حدایق السحر نیز وقتی که سخن از شعر سهل و ممتنع بمیان می‌آید، فرخی با بو فراس و بختری طرف نسبت واقع می‌شود. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۷۹

مقدار را نیز بسنده ندید؛ «۱» و چون آوازه صلات و انعام امیر ابو المظفر چغانی (چغانیان واقع در ماوراء النهر بین ترمذ و قبادیان) را شنید، عزم آن دیار کرد تا بخت خویش را در نزد این ممدوح تازه بیازماید؛ و این قصیده بگفت:

با کاروان حله برفتم ز سیستان با حله‌ای تنیده ز دل‌بافته ز جان چون وی بمقصد رسید خبر یافت که امیر ابو المظفر از شهر بیرون شده و به داغگاه رفته است؛ زیرا که وی بسیار اسب دوست بود، و اگر قول چهارمقاله را بپذیریم، بیش از هژده هزار اسب داشت. فرخی در غیاب امیر، به خدمت خواجه عمید اسعد، که مردی فاضل بود و شاعر دوست، رسید. خواجه عمید اسعد از خوبی قصیده‌ای که فرخی بر او خواند در شگفت شد؛ اما باور نمی‌توانست کرد که مردی سیستانی، باچنان جامه و دستار کهنه و بد، که «جبه‌ای پیش‌وپس چاک پوشیده، و دستاری بزرگ سگزی‌وار بر سر، و پای و کفش بس ناخوش» دارد، شعری بدان خوبی تواند گفت. پس به فرخی چنین گفت:

«امیر به داغگاه است، و من می‌روم پیش او، و تو را با خود ببرم به داغگاه، که داغگاه عظیم خوش‌جائی است. جهانی در جهانی سبزه بینی؛ پرخیمه و چراغ چون ستاره، از هریکی آواز رود می‌آید، و حریفان درهم نشسته و شراب همی نوشند و عشرت همی کنند، و به درگاه امیر آتشی افروخته چند کوهی، و کرگان را داغ همی کنند؛ و پادشاه شراب می‌خورد و اسب

(۱) - در چهارمقاله چنین است: «فرخی قصه به دهقان برداشت که مرا خرج بیشتر شده است. چه شود که دهقان، از آنجا که کرم اوست، غله من سیصد کیل کند و سیم صد و پنجاه درم، تا مگر با خرج من برابر شود؟ دهقان بر پشت قصه تویق کرد که این قدر از تو دریغ نیست و افزون از این را روی نیست. فرخی چون بشنید مایوس گشت و ....» - چهارمقاله مصحح دکتر معین، صفحه ۵۸. م.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۸۰

می‌بخشد. قصیده‌ای گوی لایق وقت. وصف داغگاه کن تا تو را پیش امیر برم.»

فرخی آن‌شب این قصیده را سرود، که یکی از بهترین اشعار او به‌شمار می‌رود:

تا پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار پرنیان هفت‌رنگ اندر سرآرد کوه‌سار

خاک را چون ناف آهو مشک زاید بیقیاس بید را چون پر طوطی برگ روید بیشمار

دوش وقت نیم‌شب بوی بهار آورد بادحبذا باد شمال و خرما بوی بهار

باد گوئی مشک سوده دارد اندر آستین باغ گوئی لعبتان جلوه دارد در کنار

نسترن لؤلؤی بیضا دارد اندر مرسله ارغوان لعل بدخشی دارد اندر گوشوار  
تا برآمد جامهای سرخ مل از شاخ گل پنجه‌های دست مردم سر فرو کرد از چنار  
باغ بوقلمون لباس و شاخ بوقلمون نمای آب مروارید رنگ و ابر مروارید بار  
راست پنداری که خلعت‌های رنگین یافتند باغ‌های پرنگار از داغگاه شهریار  
داغگاه شهریار اکنون چنان خرم شود کاندرا آن از خرمی خیره بماند روزگار  
سبزه اندر سبزه بینی چون سپهر اندر سپهر خیمه اندر خیمه بینی چون حصار اندر حصار  
هر کجا خیمه است خفته عاشقی با دوست مست هر کجا سبزه است شادان باری از دیدار یار  
سبزه‌ها با بانگ چنگ و مطربان نغمه‌های خیمه‌ها با بانگ نوش و ساقیان می‌گسار  
عاشقان بوس و کنار و نیکوان ناز و عتاب مطربان رود و سرود و خفتگان خواب و خمار  
تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۸۱ بر در پرده‌سرای خسرو فیروزبخت از بی داغ آتشی افروخته خورشیدوار

برکشیده آتشی چون مطردی دیبای زرد گرم چون طبع جوانان زرد چون زر عیار  
داغها چون شاخهای بسد یاقوت‌رنگ‌هریکی چون نار دانه گشته اندر زیر نار  
ریدگان خواب نادیده مصاف اندر مصاف مرکبان داغ ناکرده قطار اندر قطار  
خسرو فرخ‌سیر بر باره دریا گذریا کمند اندر میان دشت چون اسفندیار  
همچو زلف نیکوان خوردساله تاب خورد همچو عهد دوستان سالخورده استوار  
میر عادل بو المظفر شاه با پیوستگان شهریار شهرگیر و پادشاه شهردار  
هر که را اندر کمند تاب‌خورده افکند گشت نامش بر سرین و شانه و رویش نگار

هرچه زین سوداغ کرد از سوی دیگر می‌دهد شاعران را با لگام و زایران را با فسار چون خواجه عمید اسعد این قصیده بشنید حیران  
فرو ماند، که هرگز مثل آن بگوش او فرو نشده بود. جمله کارها فرو گذاشت و فرخی را برنشانند و روی به امیر نهاد و آفتاب زرد  
پیش امیر آمد و گفت: «ای خداوند، ترا شاعری آورده‌ام که تا دقیقی روی در نقاب خاک کشیده است کس مثل او ندیده است. و  
حکایت کرد آنچه رفته بود. پس امیر فرخی را بار داد. چون در آمد خدمت کرد امیر دست داد و جای نیکو نامزد کرد، و بپرسید و  
بنواختش و به عاطفت خویش امیدوارش گردانید. و چون شراب دوری چند در گذشت، فرخی برخاست و به آواز حزین و خوش  
این قصیده بخواند که:

با کاروان حله برفتم ز سیستان .... چون تمام برخواند، امیر شعر شناس بود و نیز شعر گفتی، از این

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۸۲

قصیده بسیار شگفتیها نمود. عمید اسعد گفت: ای خداوند، باش تا بهتر بینی. پس فرخی خاموش گشت و دم درکشید تا غایت  
مستی امیر. پس برخاست و آن قصیده داغگاه برخواند. امیر حیرت آورد. پس در آن حیرت روی به فرخی آورد و گفت: هزار  
سرکه آوردند، همه روی سپید و چهار دست و پای سپید، ختلی، راه تورا است. تو مردی سگزی و عیاری. چندانکه بتوانی گرفت  
بگیر، تو را باشد. فرخی را شراب تمام دریافته بود و اثر کرده. بیرون آمد و زود دستار از سر فرو گرفت، خویشتن را در میان فسیله  
افکند و یک گله در پیش کرد و بدان روی دشت برد. بسیار بر چپ و راست و از هر طرف بدوانید که یکی نتوانست گرفت، آخر  
الامر رباطی ویران بر کنار لشکرگاه پدید آمد. کرگان در آن رباط شدند. فرخی به غایت مانده شده بود. در دهلیز رباط دستار زیر  
سر نهاد و حالی در خواب شد از غایت مستی و ماندگی. کرگان را بشمردند، چهل و دو بود. رفتند و احوال به امیر بگفتند. امیر  
بسیار بخندید و شگفتیها نمود، و گفت مردی مقبل است. کار او بالا گیرد. او را و کرگان را نگاه دارید، و چون او بیدار شود مرا  
بیدار کنید. مثال پادشاه را امثال کردند. دیگر روز به طلوع آفتاب فرخی برخاست و امیر خود برخاسته بود و نماز کرده. بار داد و  
فرخی را بنواخت و آن کرگان را به کسان او سپردند و فرخی را اسب با ساخت خاصه فرمود و دو خیمه و سه استر و پنج سر برده و  
جامه پوشیدنی و گستردنی. و کار فرخی در خدمت او عالی شد و تجملی تمام ساخت. پس به خدمت سلطان یمن الدوله محمود  
رفت، و چون سلطان محمود او را متجمل دید به همان چشم در او نگریست و کارش بدانجا رسید که تا بیست غلام سیمین کمر از  
پس او برنشستند. و السلام»

## فردوسی

## اشاره

بنابر افسانه مشهور، سه شاعری که ذکرشان گذشت، یعنی عنصری و عسجدی و فرخی، وزی در غزنه گرد هم نشسته و سرگرم  
گفتگو بودند. در این حال مردی بیگانه از نیشابور بدانجا رسید و چنان می‌نمود که آهنگ مجلس آنان دارد. عنصری که از ورود

این روستائی بیگانه دلخوش نبود و او را مخمل مجلس انس می‌دید، گفت:

«ای برادر، ما شاعران دربار شاهیم و جز شاعران هیچکس را در

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۸۳

این مجلس راه نیست. اینک هریک از ما مصرعی بر قافیه‌ای یکسان می‌سراییم. اگر تو نیز مصرع چهارم آن رباعی را ساختی در جمع ما توانی بود.» فردوسی (که همان روستائی بیگانه بود) این امتحان را پذیرفت، و عنصری از روی عمد قافیه‌ای برگزید که بگمان وی تنها سه مصرع بر آن میشد ساخت و آوردن مصرع چهارم ممکن نبود. مصرع اول که عنصری گفت این بود:

چون عارض تو ماه نباشد روشن

عسجدی مصرع دوم را چنین ساخت:

مانند رخت گل نبود در گلشن

فرخی گفت:

مژگانتم همی گذر کند از جوشن

و فردوسی، با اشاره به یکی از افسانه‌های قدیم که چندان معروف نبود، مصرع چهارم را بدینسان آورد:

مانند ستان گیو در جنگ پشن. هنگامی که حاضران مجلس درباره تلمیحی که فردوسی در این شعر آورده بود استفسار کردند، وی چنان وقوفی در باب داستانها و افسانه‌های قدیم ایران از خود نشان داد که عنصری بنزد سلطان محمود رفت و گفت که عاقبت اکنون کسی پیدا شده است که می‌تواند داستانهای ملی را که بیست یا سی سال پیش دقیقی برای یکی از شاهان سامانی آغاز نهاده بود به پایان برد. دقیقی بیش از چند هزار بیت «۱»، که داستان کشتاسب و ظهور

(۱) - عوفی گوید که شماره این ابیات، سوای شصتهزاری که فردوسی سروده است، بیست هزار است. اما فردوسی در شاهنامه (نلد که -

حماسه ملی ایران - ص ۱۹) شماره ابیات متعلق به دقیقی را یک هزار گفته است. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۸۴

زردشت را شامل می‌شد، نساخته بود که به دست یکی از غلامان ترک خویش کشته شد و کارش ناتمام ماند.

چنین است داستان نخستین آشنائی فردوسی با دربار سلطان محمود، بنا بر قول دولتشاه و اغلب تذکره‌نویسان دوره‌های بعد. اما چنانکه قبلاً نیز در جای دیگر اشاره کرده‌ایم، از این داستان در قدیمترین مأخذی که درباره حیات این شاعر داریم و به اواسط قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم میلادی (اواسط قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری) تعلق دارند، ذکری نیامده، «۱» و بی‌شک حق با پروفیسور نلدکه است که آن را مجعول و بی‌اساس دانسته است. در مورد فردوسی دشواری کار ما در کمبود منابع و فقدان اطلاعات نیست، بلکه در فراوانی داستانهای است که بر حسب اتفاق و در ضمن مطالب دیگر درباره او گفته شده. این داستانها، حتی در مواردی که صریحاً متناقض شدند، نه با روایاتی که در کهنترین منابع ما از احوال این شاعر موجود است توافق دارند، و نه با اشاراتی که خود او در شاهنامه به زندگی خویش کرده است سازگارند.

ما در اینجا به ذکر روایات جدیدتر، که غالباً به اواخر

(۱) - آقای تقی‌زاده نوشته‌اند (مجله کاوه - دوره جدید - سال دوم - شماره ۱۲ - ص ۱۹) که این داستان ..... «در کتاب آثار البلاد،

تألیف زکریا بن محمود بن محمد قزوینی که در سنه ۶۷۴ تألیف شده، در ذیل کلمه طوس .... درج است، و همچنین در تاریخ گزیده که در سنه ۷۳۰ تألیف شده، در شرح حال عنصری نیز .... آمده».

پس از این دو کتاب، در مقدمه جدید شاهنامه (۸۲۹) و بهارستان جامی ذکر شده، و بعد از تألیف تذکره الشعرا نیز مؤلف حبیب السیر و صاحب مجالس المؤمنین و تذکره‌نویسان دیگر آن را نقل کرده‌اند؛ اما با اینهمه نمی‌توان آن را یقیناً درست دانست. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۸۵

قرن پانزدهم میلادی (نهم هجری) تعلق دارند، نمی‌پردازیم؛ و کسانی را که فقط خواستار چنین داستانها باشند و سودای تحقیق و تتبع در فرهنگ مردم شرق نداشته باشند، به کتاب شرح احوال شاعران ایران، تألیف اوزلی «۱»، و مقدمه‌ای که ژول موهل بر شاهنامه طبع خود (همراه با ترجمه فرانسوی) نوشته است «۲»، و سایر اینگونه کتب رجوع می‌دهیم.

در نظر شرقیان و غربیان، فردوسی چنان شاعر بزرگی است که عقیده شخصی ما درباره شاهنامه‌اش هرچه باشد، ناگزیریم که از او و از کتابش به تفصیل بیشتر بحث کنیم. اما از سوی دیگر چون در اینجا مقصود من آنست که تا حد امکان مطالب و نکاتی را درباره تاریخ ادبیات فارسی بیان دارم که خوانندگان اروپائی را در کتب فرنگی بدان دسترس نیست، ناچار تا آنجا که جایز باشد جانب اختصار را فرو نمی‌گذارم. مأخذهای عمده و قابل اعتماد ما در این باب از اینقرار است: نخست آثاری که از خود فردوسی در دست

است، یعنی شاهنامه، یوسف و زلیخائی که بعداً تصنیف کرده «۳»، و مقداری اشعار و قطعات کوتاه

(۱)-

Biographies of the Persian Poets, By Sir Gore Ouseley, London. ۱۸۴۶-

(۲)-

Jules Mohl, Firdowsi, le Livre des Rois, Vol. VII, Paris- ۱۸۳۸- ۷۸

(۳)- از قرن نهم، که مقدمه بایسنغری شاهنامه نوشته شد، تا چهل سال قبل این منظومه دو شمار آثار منسوب به فردوسی قرار داشت:

لکن در سال ۱۹۲۲ دانشمند هندی، دکتر حافظ محمود خان شیرانی، در مجله اردو مقاله‌ای منتشر ساخت و با مقایسه برخی از تعبیرات و ترکیباتی که هم در شاهنامه و هم در این کتاب آمده است، مدلل ساخت که سراینده-

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۸۶

غنائی، که دکتر اته آنها را بادقت تمام گردآورده و با ترجمه آلمانی و تحقیقات کافی در رسالات بسیار خوب خود منتشر ساخته است «۱». دوم شرحی است که نظامی عروضی سمرقندی بیان داشته. وی بسال ۵۱۰ هجری (۱۱۱۶-۱۱۱۷ میلادی) یعنی قریب یک قرن پس از مرگ فردوسی، قبر او را در طوس زیارت کرده و روایاتی را که درباره او شنیده است در کتاب دلکش خود که چهارمقاله نام دارد و در موارد بسیار از آن مطالبی را

- این دو منظومه یک کس نمی تواند بود. بنابر تحقیقاتی که دانشمندان معاصر بعمل آورده اند، سراینده داستان یوسف و زلیخا یکی از نظم گویان دربار طغانشاه بن الب ارسلان بوده است و باید تاریخ تصنیف آن را اواسط نیمه دوم قرن پنجم هجری دانست. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: مقاله آقای عبد العظیم خان قریب در مجله آموزش و پرورش (سال نهم و سال چهاردهم)؛ مقدمه مرحوم محمد علی فروغی بر منتخب شاهنامه (چاپ ۱۳۲۱)؛ مقاله آقای مجتبی مینوی در مجله روزگار نو (ج ۵ ش ۳)؛ توضیحات آقای دکتر ذبیح الله صفا در کتاب حماسه سرائی در ایران چاپ اول- ص ۱۶۶-۱۶۷) و نیز در «تاریخ ادبیات در ایران» (ج ۱- ص ۴۸۹-۴۹۲). م

(۱)- اشعار غنائی فردوسی Firdusi Lyriker در Hunch. Sitzungsbericht سال ۱۸۷۲ (ص ۲۷۵-۳۰۴)؛ و سال ۱۸۷۳ (ص ۶۲۳-۶۵۳)؛ و نیز یوسف و زلیخای فردوسی در گزارشنامه کنگره بین المللی مستشرقین (وین ۱۸۸۹)، قسمت فرهنگ سامی- ص ۲۰-۴۵. همچنین ملاحظات و توضیحات نلدکه در این باب، در مطالعات مربوط به ایران، بخش دوم، جزء صد و بیست و ششم اخبار مجمع علمی وین. دکتر اته در مقاله شایان توجهی که به عنوان ادبیات فارسی جدید (جزء دوم- فقه اللغة ایرانی- ص ۲۳۱) نوشته است فهرستی بدست داده و نام نویسندگان انگلیسی زبانی را که در روزنامه‌ها و مجلات، برای تهیه مقالات عوام پسند، از آثار فوق استفاده کرده اند ذکر نموده است. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۸۷

نقل کرده ایم، گرد آورده است «۱» (حکایت بیستم، ص ۷۷-۸۴ ترجمه براون) «۲». سوم قول بسیار مختصر و نارسائی است که عوفی در جزء دوم لباب الالباب آورده است (ص ۳۲-۳۳ طبع براون) «۳». در بین محققان و دانشمندان اروپائی (از آن هنگام که تورنر ماکان Turner Macan، ژول موهل، و روکرت شاهنامه را با چاپها و ترجمه‌های خود به مردم مغرب زمین شناساندند) از کسانی که درباره فردوسی به تحقیق و تتبع پرداخته‌اند، از همه مهمتر یکی دکتر اته است که به برخی از تحقیقات او هم اکنون اشاره شد، و دیگری نلدکه می باشد که رساله بسیار استادانه او به عنوان حماسه ملی ایران در فقه اللغة ایرانی انتشار یافته است.

آنچه ما از این رساله نقل می کنیم از روی طبع جداگانه آن است که به وسیله تروبنر (Trubner ۱۸۹۶) انجام پذیرفته.

دین این دانشمند خاصه از آن جهت بر گردن ماست که وی بیشتر براساس مطالب پراکنده‌ای که در شاهنامه موجود است تحقیقات و نقادیهای دقیق بجا آورده، و درباره حیات فردوسی امور مسلم و قطعی را از آنچه محتمل و مفروض به نظر می رسد جدا ساخته است.

(۱)- این حکایت را ابن اسفندیار تماما در تاریخ طبرستان خود نقل کرده است؛ و هرمان اته آن را نخستین بار از آنجا استخراج نمود (زیرا در آن هنگام وی نه به نسخه چاپی چهارمقاله دسترسی داشته و نه به نسخه خطی آن که در موزه بریتانیائی محفوظ است). متنی که اته استخراج کرده است در اصل برای نلدکه تهیه شده و اساس آن سه نسخه خطی بوده است. این متن در جزء چهل و هشتم مجله مستشرقین آلمان- ص ۸۹ به بعد، انتشار یافته. ف

(۲)- حکایت نهم از مقاله دوم.

(۳)- ص ۲۹۶ چاپ تهران-

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۸۸

### شرحی که در لباب الالباب و تاریخ گزیده آمده است

بهرت آنست که نخست به شرح بسیار مختصری که عوفی (لباب الالباب، قسمت ۲ ص ۳۲ و ۳۳ طبع براون) درباره فردوسی آورده، و همچنین به سخن کوتاهی که حمد الله مستوفی (تاریخ گزیده- مؤلف بسال ۱۳۳۰ م- ۷۳۰ هـ) در حق وی گفته است اشاره کنیم؛ زیرا این دو کتاب قبل از رشد و شیوع افسانه‌هایی که قبلاً بدانها اشاره شد تألیف یافته‌اند. «۱» بنابر قول صاحب تاریخ گزیده، نام حقیقی فردوسی (البته فردوسی تخلص وی بوده، نه نامش) که در آن اختلاف بسیار است، ابو القاسم (فقط در مورد کینه او همه مآخذ باهم موافق‌اند) حسن بن علی طوسی بوده «۲» و وفاتش در ۴۱۶ هجری (۱۰۲۵-۱۰۲۶ م) اتفاق افتاده است. لباب الالباب، چنانکه رسم و شیوه اوست، از مدح

(۱)- چنانکه قبلاً اشاره کردیم، داستان مشاعره فردوسی با فرخی و عنصری و عسجدی در همین تاریخ گزیده ذکر شده است. پاره‌ای از این داستانها، حتی پیش از تاریخ گزیده، در تاریخ سیستان و اسرارنامه عطار دیده می‌شود. م  
(۲)- آقای دکتر ذبیح الله صفا در این باره چنین نوشته‌اند: «نام او و پدرش در ترجمه‌بنداری که در حدود سال ۶۲۰ هجری از شاهنامه به عربی شده منصور بن حسن آمده و در مآخذ دیگر مانند تاریخ گزیده حسن بن علی؛ و در تذکره الشعراء دولتشاه و آتشکده آذر حسن بن اسحق بن شرفشاه؛ و در مجمع الفصحای هدایت به شکل غلط و مغشوش حسن- بن اسحق این شرفشاه محمد بن منصور بن فخرالدین احمد بن حکیم مولانا فرخ (؟) آمده و از این روایات متشت می‌توان به قول بنداری که اقدم است بیشتر اعتماد کرد. کینه و لقب شاعری او همه‌جا از قدیمترین مآخذ، یعنی تاریخ سیستان و چهارمقاله نظامی عروضی گرفته به بعد ابو القاسم فردوسی آمده و در این تردیدی نیست.» م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۸۹

و ثنای غلوآمیز چندان فراتر نمی‌رود؛ جز آنکه درباره یکسان بودن اسلوب بیان و هماهنگی احساسات و عواطف انسانی در سراسر این کتاب بزرگ، که حاصل سالها رنج و کوشش این شاعر بوده است، تأکید بسیار می‌کند؛ و به اختیارات شاهنامه، که گردآورده مسعود سعد سلمان «۱» بوده و نمودار آنست که شاهنامه فردوسی در زمانی بس کوتاه محبوبیت عامه یافت، اشاره می‌کند و آن را می‌ستاید. «۲»

### شرحی که در چهارمقاله آمده است

بنابر روایت چهارمقاله (که گذشته از اطلاعاتی که از متن شاهنامه بدست می‌آید، کهنترین و مهمترین مآخذ ماست) فردوسی مردی بود دهقان (صاحب ملک و زمین)، از اهالی دهکده‌ای

(۱)- در حدود سال ۴۷۳ شهرت یافته. ف

«وفاتش به اصح اقوال در سنه ۵۱۵ هجری است و ولادتش علی التحقیق ما بین سنوات ۴۳۸- ۴۴۰ بوده است»- مرحوم قزوینی- تعلیقات چهارمقاله- ص ۱۲۳ (چاپ تهران). م

(۲)- قول عوفی چنین است: «فردوسی که فردوس فصاحت را رضوان و دعوی بلاغت را برهان بود، مقتدای ارباب صنعت و پیشوای اصحاب فطنت و مصداق این معنی شاهنامه تمام است که ابتدای آن دقیقی کرده است و بیست هزار بیت از آن جمله گفته دقیقی است و و شصت هزار بیت دیگر فردوسی گفته و داد سخن بداده و برهان فضل نموده و جمله گذشتگان را در خجلت انداخته و آیندگان را در تکو پوی فکرت افکنده و کمال صنعت در آن آنست که از اول تا آخر بر یک نسق رانده است و بر یک شیوه گفته و مختتم او ذوق مفتوح دارد و این کمال قدرت و غایت استادی بود و هر کس که اختیارات شاهنامه که خواجه مسعود، رحمه الله، جمع کرده است مطالعه کند داند که فردوسی تا چه حد بوده است، و از وی بدون شاهنامه شعر کم روایت کرده‌اند.» م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۹۰

بنام باژ «۱» از ناحیه طابریان طوس؛ و طوس شهر مشهور خراسان بود که مشهد کنونی بر جای آن قرار دارد. فردوسی در آنجا به استقلال می‌زیست و از عواید املاک خود معیشت می‌کرد، و فقط یک دختر داشت. صاحب چهارمقاله گوید که فردوسی تنها برای فراهم ساختن جهازی شایسته از بهر دختر خویش، به نظم شاهنامه پرداخت و می‌کوشید که مردی صاحبمال بیابد تا شاهنامه را به نام او کند و صله‌ای گران بیابد. هنگامی که نظم این کتاب (پس از سی و پنج سال، یا بنابر پاره‌ای روایات دیگر، بیست و پنج سال) به پایان رسید، علی دیلم آن را استنساخ کرد و ابو دلف خواندن آن را به عهده گرفت. فردوسی در ابیات زیرین از این دو کس، و نیز از حسین بن قتیبه «۲» که حاکم طوس بود و به وی یاری و مساعدت بسیار کرده بود، نام می‌برد:



از این نامه از نامداران شهر علی دیلم و بودلف راست بهر نیامد جز احستشان بهره‌م‌بگفت اندر احستشان زهرام «۳» حسین قتیبه است از آزادگان که از من نخواهد سخن رایگان نیم آگه از اصل و فرع خراج همی غلطم اندر میان دواج

(۱) - ابن اسفندیار در نقل این عبارت نام قریه باژ را از قلم انداخته است. ف

(۲) - در دو نسخه‌ای که از چهارمقاله در موزه بریتانیایی محفوظ است، بجای «حسین» «حیی» ثبت شده است؛ اما به‌ظن بسیار قوی، ضبط ابن اسفندیار، یعنی «حسین» درست است. ف

(۳) - معنی و عبارت این بیت مشکوک بنظر می‌رسد. من اکنون بیشتر بدان تمایل دارم که قرائت ابن اسفندیار را بپذیریم؛ یعنی به‌جای «احستشان» در مصراع اول «از بختشان» قرار دهم؛ گرچه در آوردن «احسانشان» به‌جای «احستشان»، چنانکه وی کرده است، تردید بسیار دارم. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۹۱

صاحب چهارمقاله در تفسیر بیت آخر گوید که این حسین قتیبه، که عامل طوس بود، فردوسی را از خراج معاف داشت، «لاجرم نام او تا قیامت بماند، و پادشاهان همی خوانند».

چون علی دیلمی کار استنساخ شاهنامه را در هفت مجلد به پایان آورد، فردوسی آنرا برداشته، همراه با راوی خود، یعنی همان بودلف، روی به غزنه نهاد، و در آنجا کتاب خود را به وزیر اعظم، خواجه ابو القاسم احمد بن الحسن المیمندی «۱» عرضه داشت. خواجه احمد حسن میمندی وسیله شد تا فردوسی شاهنامه را بنزد سلطان محمود برد، و سلطان بسیار شادمان گشت. نظامی عروضی گوید: «اما خواجه بزرگ منازعان داشت که پیوسته خاک تخلیط در قدح جاه او همی انداختند. محمود با آن جماعت تدبیر کرد که فردوسی را چه دهیم. گفتند پنجاه درم، و این خود بسیار باشد، که او مردی رافضی است و معتزلی مذهب، و این بیت بر اعتزال او دلیل کند که او گفت:

به بینندگان آفریننده رانینی، مرنجان دو بیننده را «۲» و بر رفض او این بیتها دلیل است. (سپس صاحب چهارمقاله در اینجا هفت بیت از اشعار فردوسی را که در مدح علی است نقل می‌کند). اگر شرح فوق درست باشد (و دلیلی نیست که در صحت آن شک روا داریم) می‌توان محرومیت فردوسی را با عزل و زندانی

(۱) - در چهارمقاله بدین لفظ به او اشاره شده: «خواجه بزرگ احمد حسن کاتب»؛ و بی‌شک مقصود همین میمندی مذکور بوده. ابن - اسفندیار او را «حسین بن احمد» ضبط کرده است. ف

(۲) - موضوع «رؤیة الله» سبب مناقشات و مجادلات بسیار در اسلام شده است. حنبلیها، که بدان معتقدند، در یک‌سو و معتزله، که منکر آنند، در سوی دیگر قرار دارند. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۹۲

شدن «۱» حامی او، یعنی احمد حسن میمندی، که بقول ابن اثیر

(۱) - عزل و حبس احمد بن حسن میمندی در ۴۱۶ اتفاق افتاد و رنجیدگی خاطر فردوسی از سلطان محمود، به هر تقدیر، قبل از ۴۰۹ بوده است. اگر این موضوع را با معزول شدن ابو العباس فضل بن احمد اسفراینی، که بسال ۴۰۱ از وزارت برکنار شد، مربوط بدانیم، به حقیقت نزدیکتر خواهد بود؛ زیرا که اولاً- اختتام شاهنامه بنام سلطان محمود با مجبوس گشتن وی تقریباً مقارن بوده، و ثانیاً فردوسی در شاهنامه (آغاز جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب) در مدح او ابیاتی آورده است. آقای تقی‌زاده در مجله کاوه (سال ۲- شماره ۱۲ حاشیه صفحه ۱۹) چنین نوشته‌اند: «خواجه احمد میمندی، چنانکه ذکرش گذشت دواوین را که سلف او فضل بن احمد به فارسی برقرار کرده بود دوباره از فارسی به عربی برگردانید و چون از یک طرف به عادت دربارهای مستبد شرقی وزرای لاحق همه مقررات و مشروعات وزرای سابق را ابطال می‌کنند و با همه دوستان و بندگان و حمایت‌شدگان آنها دشمنی و بدی می‌کنند، و بنابراین میمندی نیز لابد دشمن فضل بن احمد و کارهای او بود، و از طرف دیگر، هم چون خود او سنی متعصب و دشمن نهضت ایرانی بود، محض تقرب به پادشاه ترک اشعری حنفی مذهب متعصب و «شمشیر خلیفه مسلمین بر ضد رافضیان و قرامطه» و هم به قصد جلب خاطر محمود طماع و پول‌دوست (که سر همین فقره، یعنی تنزل عایدات و مخارج زیاد وزیر سابق را حبس کرد و کشت) ممکن و بلکه محتمل است باطنا در کار فردوسی کارشکنی کرده باشد. بهرحال نبودن مدحی از وی در شاهنامه، و بلکه نسبت بعضی اشعار به فردوسی در ذم و هجو او مؤید این فقره است، و اگر حکایت معروف پشیمانی سلطان و فرستادن صله فردوسی و رسیدن صله در موقع وفات او صحیح باشد ممکن است فرض کرد که این کار بعد از عزل و حبس میمندی

و رسیدن حسنک میکال شیعی مذهب به وزارت واقع شده باشد. چه نظر به بعضی روایات فردوسی نیز در همان سال تاریخ عزل میمندی (۴۱۶) وفات کرده است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۹۳

(در ضمن حوادث سال ۴۲۱ ه، که سلطان مسعود، فرزند و جانشین سلطان محمود، میمندی را از زندان بیرون کرد و به مقام اول بازگرداند) در سنه ۴۱۲ اتفاق افتاد «۱»، مربوط دانست.

اما براین فرض اشکالی وارد است که به گمان من ناگشودنی است؛ زیرا نلدکه (صفحات ۲۲-۲۳) اظهار داشته است که فردوسی محتملا در ۳۲۳ یا ۳۲۴ هجری تولد یافته و آخرین تحریر شاهنامه در ۴۰۰ هجری انجام پذیرفته «۲»، و فردوسی خود در

(۱) - آقای تقی زاده در مجله کاوه (دوره جدید- سال ۲- شماره ۱۲- حاشیه صفحه ۱۹) عزل و حبس خواجه احمد میمندی را در سال ۴۱۶ دانسته و نوشته‌اند: «عزل و حبس خواجه احمد در سنه ۴۱۲، که در تاریخ ابن اثیر در ضمن حوادث سنه ۴۲۱، بمناسبت آزادی او از حبس ذکر شده ظاهرا از سهو نساخ است؛ چه خود ابن الاثیر در موارد دیگر مطالبی دارد که برخلاف این مدعاست. نگارنده دلایل قطعی بر صحت تاریخ فوق، یعنی سنه ۴۱۶ در عزل و حبس این وزیر دارد». م

(۲) - نلدکه آشکارا نشان داده است که فردوسی شاهنامه را سالها پیش از آنکه به سلطان محمود تقدیم دارد به پایان رسانیده بود، زیرا که در جای دیگر آن را به مردی موسوم به احمد بن محمد بن ابی بکر خان لنجانی اهداء کرده است، و این تحریر بسال ۳۸۹ ه. پایان یافته. ف

تقریبا یقین است که فردوسی پیش از آنکه شاهنامه را به صورت کامل موجود درآورد و به سلطان محمود تقدیم کند، نسخه مختصرتر و کوتاهتری از آن تهیه کرده بوده، که بنابر برخی قرائن در ۳۸۴ پایان یافته بوده است:

«سرآمد کنون قصه یزدگرد به ماه سپندار مذ روز ارد

ز هجرت شده سیصد از روزگار چو هشتاد و چار از برش برشمار» و نیز فتح بن علی بن محمد البنداری الاصفهانی، که در حدود سال ۶۲۰ ه. نسخه مختصر شاهنامه را به تازی ترجمه کرده است، تاریخ ختم آن را سال ۳۸۴ می‌داند- (رجوع کنید به صفحات ۴۷۲-۴۷۴-

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۹۴

این هنگام هشتاد سال داشته است؛ و موضوع پاداش و صلح نیز باید

- تاریخ ادبیات در ایران، تألیف دکتر ذبیح الله صفا)

درباره اتمام شاهنامه در سال ۳۸۹ و اهداء آن به احمد بن محمد بن ابی بکر خان لنجانی، آقای مجتبی مینوی را تحقیقی است که قسمتی از آن در اینجا نقل می‌شود:

«..... گفته‌اند که فردوسی در سال ۳۸۹ در خان‌لنجان (در هفت فرسخی اصفهان) بوده، و در آب زاینده‌رود افتاده و پسر حاکم او را از غرق نجات داده و فردوسی از راه حقیقت‌سناسی یک نسخه شاهنامه را به جهت حاکم تحریر و به او تقدیم کرده است. منشاء این سخن اشتباه دو نفر از مستشرقین فرنگ است، یکی چارلز ریو، کتابدار موزه انگلستان (بریتیش میوزیوم)، و دیگری شارل شفر، ناشر سفرنامه ناصر خسرو. در کتابخانه موزه بریتانیا یک نسخه شاهنامه موجود است که در ۸۵۱ هجری از روی نسخه دیگری مورخ بسال ۷۷۹ نقل شده و آن نسخه هم منقول از نسخه قدیمتری بوده که تاریخ آن ۶۸۹ بوده است.

کاتب این نسخه است که در خان‌لنجان بوده و در آب زاینده‌رود افتاده بوده، و نزدیک به غرق شدن بوده و پسر حاکم خان‌لنجان موی او را گرفته و از آب بیرون کشیده است، و او هم چون خطاط بوده نسخه‌ای از شاهنامه فردوسی را برای پدر نجات‌دهنده خود کتابت کرده .....»

ممارست در نوشتن ابیات شاهنامه و خوردن اطعمه چرب و شیرین کم‌کم طبع او را روان کرده بوده و بنابراین همینکه نسخه‌نویسی به انتها رسیده بود سی و سه بیت بعنوان خاتمه کتاب سروده بوده است که از آن جمله است این ابیات:

چو شد اسپری داستان بزرگ سخنهاى آن خسروان سترگ ...

اگر سال نیز آرزوت آمده است نهم سال و هشتاد با ششصد است ... این ابیات سست و سبک ..... به نظر چارلز ریو رسیده است؛ کلمه ششصد را (چون نقطه نداشته است) سیصد خوانده، و توجه شارل شفر را بدین ابیات جلب نموده است و شفر تمام این واقعه را به خود فردوسی نسبت داده است. مستشرق بزرگی مثل نلدکه نیز فریب خورده و معتقد شده است که فردوسی، قبل از اینکه به دربار سلطان محمود برود به اصفهان-

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۹۵

به همین زمان مربوط باشد «۱».

صاحب چهارمقاله در پی آن سخن چنین گوید: و سلطان محمود مردی متعصب بود، در او این تخلیط بگرفت و مسموع افتاد. در جمله

رفت و برای حاکم خان لنجان نسخه کاملی از شاهنامه تهیه کرد که خود نلدکه آن را اولین تحریر شاهنامه نامیده است» (مجله روزگار نو، جلد ۵ شماره ۳) - گویا مرحوم ذکاء الملک فروغی نخستین کسی است که به این اشتباه پی برده است. رجوع کنید به متن خطابه مرحوم فروغی در شماره ۱۱ سال ۱۴ مجله ارمغان - بهمن ۱۳۱۲ - م (۱) - فردوسی در ۴۰۰ هجری هشتاد سال نداشته؛ زیرا در وقت جلوس سلطان محمود بسال ۳۸۷ پنجاه و هشت سال از عمرش گذشته بوده است:

بدانگه که بد سال پنجاه و هشت جوان بودم و چون جوانی گذشت

خروشی شنیدم ز گیتی بلند که اندیشه شد پیر و من بی گزند

فریدون بیدار دل زنده شد زمین و زمان پیش او بنده شد

فروزان شد آثار و تاریخ او که جاوید بادا بر و بیخ او بدین حساب ولادت او در سال ۳۲۹ اتفاق افتاده (۳۲۹ - ۵۸ - ۳۸۷)؛ و در ۴۰۰ هجری که هفتاد و یک سال از عمرش می گذشته شاهنامه را به نام سلطان محمود ختم کرده:

چو سال اندر آمد به هفتاد و یک همی زیر شعر اندر آمد فلک

ز هجرت شده پنج هشتادبار که گفتم من این نامه شاهوار

تن شاه محمود آباد باد سرش سبز باد و دلش شاد باد و هشتاد سالگیش وقتی است که از بخشش و پاداش سلطان محروم و مایوس شده:

کنون عمر نزدیک هشتاد شد امیدم بیکباره برباد شد و این باید در حدود سالهای ۴۰۷ تا ۴۰۹ باشد. (برای توضیح بیشتر رجوع کنید به صفحات ۴۵۹ - ۴۶۱ و ۴۶۵ - ۴۷۶ «تاریخ ادبیات در ایران» تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا) - م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۹۶

بیست هزار درم «۱» به فردوسی رسید. بغایت رنجور شد و به گرمابه رفت و برآمد، فقاعی «۲» بخورد و آن سیم میان حمامی و فقاعی قسم فرمود. سیاست محمود دانست؛ به شب از غزنین برفت و به هری، به دکان اسماعیل وراق پدر ازرقی «۳»، فرود آمد و شش ماه در خانه او متواری بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند و بازگشتند، و چون فردوسی ایمن شد از هری روی به طوس نهاد و شاهنامه برگرفت و به طبرستان شد، بنزدیک سپهد شهریار «۴» که از آل باوند در طبرستان پادشاه او بود؛ و آن خاندانی است بزرگ، نسبت ایشان به یزدگرد شهریار «۵» پیوندد. پس محمود را هجا کرد در دیباچه بیتی صد. و بر شهریار خواند و گفت: من این کتاب را از نام محمود به نام تو خواهم کردن، که این کتاب همه اخبار و آثار جدان توست. شهریار او را بناخت و نیکوئیها فرمود و گفت: یا استاد، محمود را بر آن داشتند و کتاب تو را به شرطی عرضه نکردند، و ترا تخلیط کردند؛ و دیگر تو مرد شیعی، و هرکه تولی به خاندان پیامبر کند او را دنیاوی به هیچ کاری نرود، که ایشان را خود نرفته است. محمود خداوند گار من است؛ تو شاهنامه بنام او رها کن، و هجو او به من ده تا بشویم

(۱) - چنین است در دو نسخه موجود در موزه بریتانیایی و نیز در تاریخ ابن اسفندیار؛ اما در چاپ سنگی این کتاب شصت هزار درم ذکر شده.

بهرحال، در همه روایات نکته مهم آنست که به جای سکه طلا (دینار)، نقره (درهم) به فردوسی داده شده. ف

(۲) - گویند نوعی شراب بوده است که از جو ساخته می شده. ف

(۳) - یکی از شاعران معروف که در صفحات آینده به ذکر احوالش خواهیم پرداخت. ف

(۴) - چنین است در تاریخ ابن اسفندیار؛ اما در نسخه های خطی چهار مقاله «شیرزاد» آمده است. ف

(۵) - آخرین پادشاه ساسانی، که در روزگار او ایران بدست اعراب افتاد. در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، بعد از کلمه «باوند»، به جای عبارت فوق این جمله آمده است «... که ذکر ملکی و بزرگی او در کتاب یمینی عتبی نوشته است و خال شمس المعالی قابوس بود و ایشان را باهم مصافحات و مکاتبات ...». ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۹۷

و تو را اندک چیزی بدهم. محمود خود تو را خواند و رضای تو طلبید، و رنج چنین کتاب ضایع نماند. و دیگر روز صد هزار درم فرستاد و گفت:

هریتی به هزار درم خریدم. آن صد بیت «۱» به من ده و با محمود دل خوش کن.

فردوسی آن بیتها فرستاد. بفرمود تا بشستند. فردوسی نیز سواد بشست، و آن هجو مندرس گشت و از آن جمله این شش بیت «۲»

بماند:

(۱) - چنانکه نلدکه نیز اشاره کرده است، تعداد ابیات این هجا در طبع ماکان ۱۰۱ است؛ اما در نسخه‌های مختلف این شماره بسیار متفاوت است و از ۳۰ تا ۱۶۰ بیت دیده می‌شود. ف

(۲) - ابن اسفندیار گوید که فقط دو بیت ماند و ابیات پنجم و ششم را نقل می‌کند. تطبیق قول مؤلف چهارمقاله، که مهمترین مآخذ ما در باره فردوسی است، با حقیقت امر کار بسیار دشواری است؛ زیرا وی می‌گوید که نسخه هجونامه را شستند و جز این چند بیت هیچ باقی نماند، در صورتیکه هم‌اکنون آن ابیات موجوداند و نشان صحت و اصالت آنها آشکار است (رجوع کنید به کتاب نلدکه ص ۲۸). ف

مرحوم قزوینی در تعلیقات چهارمقاله در این باره نوشته است:

«این فقره بسیار ادعای غریبی است، چه بنابراین هجاء معروف که در اول شاهنامه ثبت است جز شش بیت آن از آن فردوسی نیست، در صورتی که نسبت این هجا به فردوسی می‌توان گفت که از قبیل متواترات است. وانگهی طرز و اسلوب این اشعار به همان سبک و شیوه سایر اشعار فردوسی است در جزالت و متانت الفاظ و قوت و استحکام معانی.»

آقای تقی‌زاده نوشته‌اند (شاهنامه و فردوسی، در هزاره فردوسی، چاپ وزارت فرهنگ، ص ۸۰ ح ۲) «خود هجونامه هم که باقی مانده تمام ابیات آن قطعی و قابل اعتماد نیست، و ممکن است چنانکه از ابیات هجونامه داخل متن شاهنامه شده، بالعکس از متن کتاب هم داخل هجونامه شده باشد، چنانکه چند بیت که چهارمقاله آن را از شاهنامه نقل کرده و شامل ابیات «گرت زین بد آمد گناه من است ....»

-

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۹۸ مرا غمز کردند کان پرسخن به مهر نبی و علی شد کهن

اگر مهرشان من حکایت کنم چو محمود را صد حمایت کنم

پرستارزاده نیاید به کاروگر چند باشد پدر شهریار

از این در سخن چند رانم همی چو دریا کرانه ندانم همی

به نیکی نبد شاه را دستگاه و گر نه مرا برنشاندی به گاه

چو اندر تبارش بزرگی نبودندانت نام بزرگان شنود الحق نیکو خدمتی کرد شهریار مر محمود را، و محمود از او منتها داشت. در سنه اربع عشرهٔ خمسائیه به نسابور شنیدم از امیر معزی «۱» که او گفت از امیر عبد الرزاق شنیدم به طوس که گفت: وقتی محمود به هندوستان بود از آنجا بازگشته بود، و روی به غزنین نهاده، مگر در راه او متمددی بود، و حصارى استوار داشت و دیگرروز محمود را منزل بر در حصار او بود. پیش او رسولی بفرستاد که فردا باید که پیش آئی و خدمتی بیاری، و بارگاه ما را خدمت کنی، و تشریف پوشی و بازگردی.

- می‌باشد، اکنون در هجونامه داخل است. نگارنده این سطور در تتبع شاهنامه ملاحظه کرده، و کمتر ببیتی در هجونامه هست که در خود کتاب شاهنامه در ضمن مطلب دیگر نیامده باشد، و اگر گنجایش صفحات بود محل آن ابیات در شاهنامه نشان داده می‌شد. نلدکه گوید که هجونامه مستقل بوده و به شاهنامه ضمیمه شده، چنانکه در ضمن آن از شاهنامه به لفظ «این نامه» سخن گفته شده. باآنکه در طبع ماکان عده ابیات ۱۰۱ بیت است، در نسخه‌های دیگر خیلی مختلف است و از ۳۰ بیت تا ۱۶۰ بیت دیده شده. چهارمقاله نیز آن را صد بیت می‌شمارد، ولی عجیب است که گوید جز از شش بیت از آن چیزی باقی نماند. در صورتی که همه قرائن تأیید می‌کند که هجونامه معروف اصلی است.» (نقل از تعلیقات چهارمقاله، به تصحیح مجدد دکتر محمد معین). م

(۱) - مداح و ملک الشعراى دربار ملک‌شاه و سلطان سنجر سلجوقی. وی روزی اتفاقاً از اثر تیری که ممدوحش به خطا پرتاب کرده بود کشته شد. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۹۹

دیگرروز محمود برنشست و خواجه بزرگ بر دست راست او همی‌راند، که فرستاده بازگشته بود و پیش سلطان همی‌آمد. سلطان با خواجه گفت:

چه جواب داده باشد؛ خواجه این بیت فردوسی را بخواند: «۱»

اگر جز به کام من آید جواب‌من و گرز و میدان و افراسیاب محمود گفت: این بیت کراست که مردی از او همی‌زاید. گفت بیچاره ابو القاسم فردوسی راست که بیست و پنج سال رنج برد و چنان کتابی تمام کرد و هیچ ثمر ندید. محمود گفت سره کردی که مرا از آن یاد آوردی، که من از آن پشیمان شده‌ام. آن آزادمرد از من محروم ماند. به غزنین مرا یاد ده تا او را چیزی فرستم. خواجه چون به غزنین آمد بر محمود یاد کرد. سلطان گفت شصت هزار دینار «۲» ابو القاسم فردوسی را بفرمای تا به نیل دهند و با شتر

سلطانی به طوس برند و از او عذر خواهند. خواجه سالها بود تا در این بند بود. آخر آن کار را چون زر بساخت و اشتر گسیل کرد و آن نیل به سلامت به شهر طبران «۳» رسید. از دروازه رودبار اشتر درمی شد و جنازه فردوسی به دروازه رزان «۴» بیرون همی بردند. در آن حال مذکری بود در طبران، تعصب کرد و گفت:

من رها نکنم تا جنازه او در گورستان مسلمانان برند، که او رافضی

(۱) - دولت‌شاه این خواجه بزرگ را میمندی می‌داند. و از حقیقت دور نیست؛ وی بسال ۴۱۲ مغضوب و محبوس شد و فردوسی نیز در فاصله بین این سال و سال ۴۱۶ درگذشته است. ف- ر. ک. حاشیه ص ۱۹۲ م.

(۲) - ابن اسفندیار بجای دینار درهم آورده است.

(۳) - طبران نام یکی از نواحی طوس بوده است (رجوع کنید به معجم البلدان ایران - تألیف باریه دومینار) - ف

(۴) - نلدکه به تبعیت ابن اسفندیار، بجای «رزان» «رزاق» نوشته است، ولی در هر سه نسخه خطی (دو نسخه در لندن و یک نسخه در استانبول) رزان آمده است؛ و بلاذری ناحیه‌ای بنام «رزان» نزدیک سیستان ذکر می‌کند و ناحیه دیگری نیز در خراسان، نزدیک نسا، به همین نام موجود است. رجوع کنید به کتاب باریه دومینار، ص ۲۵۹ - ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۰۰

بود. و هرچند مردمان بگفتند با آن دانشمند درنگرفت. درون دروازه باغی بود از آن فردوسی. «۱» او را در آن باغ دفن کردند، و من در سنه عشر و خمسمائه آن خاک را زیارت کردم «۲». گویند از فردوسی دختری ماند سخت بزرگوار. صلت سلطان خواستند که بدو سپارند قبول نکرد و گفت: بدان محتاج نیستم. صاحب برید به سلطان بنوشت، و بر سلطان عرضه کردند. مثال داد که آن دانشمند «۳» از طبران برود بدین فضولی که کرده است، و خانمان بگذارد. و آن مال به خواجه ابو بکر اسحاق کزانی «۴» دهند تا رباطچاهه که بر سر راه نساپور و مرو است در حد طوس عمارت کند. چون مثال به طوس رسید فرمان را امتثال نمودند، و

(۱) - ابن اسفندیار گوید که نام آن باغ فردوس بود.

(۲) - دولت‌شاه گوید که قبر فردوسی در زمان او، یعنی سنه ۸۹۳، هنوز معمور و معروف بوده و دوستاران فردوسی به زیارت آن می‌رفته‌اند؛ و در بیان محل آن گوید که در نزدیکی مزار عباسیه در طوس واقع است. ف

(۳) - دولت‌شاه و دیگر مؤلفان متأخر این فقیه را شیخ ابو القاسم گرگانی دانسته‌اند که بنا بر روایات، از نماز گزاردن بر جنازه فردوسی امتناع ورزید، زیرا وی را شاعری می‌دانست که عمر به ستایش پهلوانان مجوس گذارده است. ولی (چنانکه در این داستانها آورده شده) همان شب فردوسی را به خواب دید که در بهشت مقامی بلند یافته است.

از او پرسید که چگونه بدین مقام رسیدی؟ گفت به سبب این بیت که در آن از یکتائی خدای تعالی سخن گفته‌ام:

جهان را بلندی و پستی توئی ندانم چه‌ای، هرچه هستی توئی - ف این داستان با اندکی تفاوت در اسرارنامه عطار نیز منظوم شده. م

(۴) - «مراد امام فقیه ابو بکر بن محمد بن محمشاد است که رئیس طایفه کرامیه بود به نساپور در عهد سلطان محمود غزنوی و ترجمه حال او در تاریخ یمنی مسطور است. و کرامیه فرقه‌ای معروف‌اند از مسلمین قابل به تجسم و تشبیه باری تعالی .....» تعلیقات مرحوم قزوینی بر چهارمقاله. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۰۱

عمارت رباطچاهه «۱» از آن مال است.

این کهنترین و موثقتین روایتی است که درباره فردوسی بدست ما رسیده؛ و حتی اگر همه جزئیات آن را صحیح ندانیم، لا اقل از این جهت می‌توانیم یقین حاصل کنیم که مردمان درسخوانده و تربیت‌یافته شهر او یک قرن بعد از مرگش او را چنین شخصی می‌دانسته و به این روایت معتقد بوده‌اند؛ از اینرو دارای اهمیت بسیار است و سزاوار آن است که در اینجا نقل شود.

### روایت دولتشاه

دولتشاه بی‌شک از روایت نظامی عروضی فایده برده (زیرا چهارمقاله را از منابع خود می‌شمارد) و به سخنان خود تفصیلات و جزئیات بسیاری افزوده است که شاید هیچیک را اساس و مبنای درستی نباشد. از جمله سخنان دولتشاه یکی آنست که نام فردوسی حسن بن اسحق بن شرفشاه بوده و در بعضی از اشعار خود خویشتن را ابن شرفشاه خوانده است «۲»؛ و نیز گوید که فردوسی از قریه رزان نزدیک طوس بوده است؛ و دیگر گوید که وی تخلص خود را از نام باغی گرفته است که «فردوس» خوانده میشده و به عمید خراسان، سوری بن مغیره، تعلق داشته، و پدر فردوسی از خادمان این مرد بوده است؛ و باز گوید که فردوسی مرد فقیری بود که از

(۱) - این کلمه در یکی از نسخه‌های خطی و نیز در متن چاپی چهارمقاله چنین است. اما در یکی از نسخه‌های موجود در لندن

«فاهه» نوشته شده و ابن اسفندیار آن را «رباط و چاه» گفته است. دولت‌شاه آن را «رباط عشق» خوانده و گوید که در جنب در بندشقان و بر سر راهی واقع است که از خراسان به جرجان و استراباد می‌روند. ف (۲) - مقایسه شود با قول نلدکه (ص ۲۲) که گوید بنا بر مقدمه بایسنغری شاهنامه، نام پدر فردوسی فخر الدین احمد بن فرخ الفردوسی است. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۰۲

جور و ستم حاکم طوس به غزنه گریخت و در آنجا پیشه پرخطر شاعری را در پیش گرفت، تا آنکه عاقبت، چنانکه اشاره شد، به مجلس مشاعره عنصری راه یافت و عنصری وی را به نزد سلطان محمود برد و همواره، چون میمندی وزیر، حامی و نگهدارنده او بود. و گویند که این بیت:

چو کودک لب از شیر مادر بشست ز گهواره محمود گوید نخست لطف و مهر سلطان را بسوی او متوجه کرد، و سلطان در جوار قصر شاهی خود برای او منزلی ترتیب داد و مقرری منظمی معین کرد. بنا بر همین روایت، ایاز، غلام محبوب و مقرب سلطان، که فردوسی سخت بدو بی‌اعتنا بود، نزد سلطان از او سعایت کرد و گفت که وی رافضی است. خاطر سلطان بر فردوسی متغیر شد و علنا بدو گفت: «مجتهدان بزرگ شیعه از طوس بوده‌اند، اما من تو را بخشیدم به شرط آنکه از این مذهب رجوع نمایی». گذشته از اینها، در تذکره الشعراء مذکور است که فردوسی پس از نومیذ شدن از پادشاه سلطان محمود، چند ماهی در غزنین متواری بود تا نسخه شاهنامه را از کتابدار سلطان باز ستاند؛ و نیز در این تذکره نام کتاب‌فروشی که فردوسی بعداً در هرات بدو پناهنده شد، بعوض اسماعیل، ابو المعالی است.

در بقیه روایت دولت‌شاه نیز از اینگونه اختلافات جزئی موجود است، لکن مطالب اصلی همانهایی است که قبلاً ذکر شد.

### دلایلی که از خود شاهنامه بدست می‌آید

#### اشاره

البته نکاتی که از مطالعه اشعار فردوسی آشکار می‌شود، تا آنجا که به نسخه‌ها اعتماد توان کرد (در بسیاری از موارد نسخه‌های موجود مشکوک و غیر مقنع‌اند) موثرتین اطلاعات درباره زندگی وی بشمار می‌آید. چنانکه قبلاً گفته شد، پرفسور نلدکه و دکتر تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۰۳

اته در این باب بادقت و شکیبایی بسیار تحقیق و تفحص کرده‌اند.

برای من نه ممکن و نه واجب است که در این چند صفحه محدود نتایج کوششها و بررسی‌های آنان را بازگویم، زیرا هر کس که بخواهد جدا و بمنظور تحقیق شاهنامه را مطالعه کند، باید کتاب حماسه ملی ایران، تألیف پرفسور نلدکه، مقاله دکتر اته که قبلاً بدان اشاره شد، یوسف و زلیخای فردوسی که هم او طبع کرده، و نیز بخشهایی را که وی در جلد دوم فقه اللغة ایران در این باره نوشته است، بدقت بخواند. خلاصه آنکه می‌توان فردوسی را دهقانی از دهقانان محترم طوس دانست که در آنجا زندگی آسوده و آبرومندی داشته، تولدش در حدود سال ۹۲۰ میلادی (۳۰۸ هجری) «۱» یا اندکی بعد از آن اتفاق افتاده «۲»؛ شوقی که بمطالعه تاریخ دورانهای باستانی و افسانه‌ها و روایات کهن داشته، با خواندن شاهنامه مثنوی که ابو منصور المعمری در حدود سال ۳۴۶ ه. از روی مآخذ قدیمی برای ابو منصور بن عبد الرزاق، حاکم یا سپهسالار طوس، به فارسی فراهم کرده بود «۳»، شدت یافته و در حدود سال ۳۶۴ به سرودن حماسه ملی

(۱) - گویا این اشتباه در مطبوعه روی داده است؛ زیرا نلدکه ولادت فردوسی را در حدود سالهای ۳۲۳ و ۳۲۴ ه دانسته است. م

(۲) - در حاشیه صفحه ۱۹۵، گفتیم که ولادت فردوسی بنا بر برخی از ابیات شاهنامه در حدود سال ۳۲۹ هجری بوده است. م

(۳) - «پس امیر ابو منصور عبد الرزاق مردی بود بافر، و خویش کام بود، و باهنر بود اندر کامروائی و با دستگاہی تمام از پادشاهی و ساز مهتران، و اندیشه بلند داشت، و نژادی بزرگ داشت بگوهر، و از تخم اسپهبدان ایران بود، و کار کلیله و دمنه و نشان شاه خراسان بشنید، و خوش آمدش.

از روزگار آرزو کرد تا او را نیز یادگاری بود اندر جهان. پس دستور-

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۰۴

ایران همت گماشته است؛ نخستین نسخه شاهنامه را بسال ۹۹۹ میلادی (۳۸۹ هجری)، پس از بیست و پنج سال رنج به پایان رسانده و به احمد بن محمد بن ابی بکر خالنجانی تقدیم داشته است «۱»؛ دومین نسخه را، که بنام سلطان محمود است، در سال ۱۰۱۰ میلادی (۴۰۰ هجری) یا اندکی پیش از آن تمام کرده است؛ ناخرسندی او از سلطان محمود و فرارش از غزنه تقریباً بلافاصله پس از این زمان بوده؛ و پس از آنکه زمانی کوتاه در حمایت یکی از امیران آل بویه (بهاء الدوله یا پسر او سلطان الدوله، که در ۱۰۱۲ به

جای پدر نشست، بنا بر عقیده نلدکه- و یا مجد الدوله ابو طالب رستم، چنانکه دکتر اته گمان داشته است) بسر برده و منظومه بزرگ دیگر خود، یعنی

– خویش ابو منصور المعمری را بفرمود تا خداوندان کتب را از دهقانان و فرزنانگان و جهاندیدگان از شهرها بیاورند، و چاکر او ابو منصور المعمری به فرمان او نامه کرد و کس فرستاد به شهرهای خراسان، و هشیاران از آنجا بیاورد، و از هر جای چون شاج پسر خراسانی از هری، و چون یزدانده پسر شاپور از سیستان، و چون ماهوی خورشید پسر بهرام از نساپور، و جوی شادان پسر برزین از طوس، و از هر شارستان گرد کرد و بنشانند به فراز آوردن این نامه‌های شاهان و کارنامه‌هاشان و زندگی هر یکی از داد و بیداد و آشوب و جنگ و آیین، از کی نخستین که اندر جهان او بود که آیین مردمی آورد و مردمان از جانوران پدید آورد، تا یزد گرد شهریار که آخر ملوک عجم بود، اندر ماه محرم و سال بر سیصد و چهل و شش از هجرت بهترین عالم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم، و این را شاهنامه نام نهادند. از مقدمه قدیم شاهنامه، نقل از بیست مقاله قزوینی، چاپ تهران، ص ۳۴-۳۶. م (۱)– در حاشیه صفحه ۱۹۴ درباره نادرستی این قول و کیفیت پیدایش آن سخن گفته شد. به آنجا رجوع کنید. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۰۵

یوسف و زلیخا را بنام وی ساخته، «۱» در دوران پیری و هنگامی که نود سال یا بیشتر «۲» از عمرش گذشته بوده، به زادگاه خویش (طوس) بازگشته و در همانجا، در حدود سالهای ۱۰۲۰ یا ۱۰۲۵ (۴۱۱ یا ۴۱۶ ه) «۳» وفات یافته است.

### آثار فردوسی

#### شاهنامه

#### اشاره

اکنون باید به اختصار آثار فردوسی را مورد بررسی قرار دهیم. این آثار تا آنجا که بدست ما رسیده، عبارت‌اند از: ۱- شاهنامه، ۲- داستان یوسف و زلیخا، ۳- چندین قطعه اشعار غنائی عاشقانه

(۱)– انتساب این منظومه به فردوسی مردود است (رجوع کنید به حاشیه صفحه ۱۵۸ همین کتاب)، و همچنین رفتن وی به نزد «یکی از امیران آل بویه» نیز، که بر همین مقدمه نادرست مبتنی بوده، صحت تاریخی ندارد. (رجوع کنید به مقاله آقای مجتبی مینوی در مجله روزگار نو، ج ۵ ش ۳). م

(۲)– این گفته بنا بر حسابی است که نلدکه کرده و ولادت فردوسی را در حدود سالهای ۳۲۳ و ۳۲۴ دانسته. ولی اگر ولادت وی را در حدود سال ۳۲۹ بدانیم و وفاتش را در ۴۱۱ (بقول دولتشاه) یا ۴۱۶ (بقول- حمد الله مستوفی و جعفر بن محمد جعفری، صاحب تاریخ کبیر) سالهای عمرش هشتاد و دو یا هشتاد و هفت خواهد شد. م

(۳)– ۴۱۱ بنا بر قول دولتشاه، و ۴۱۶ بنا بر گفته مؤلف تاریخ گزیده اما قول دوم به حقیقت نزدیکتر است؛ زیرا اولاً تاریخ گزیده مأخذ قدیمتر و معتبرتری است و خطاهای بسیاری که در تذکره الشعراء مشاهده می‌شود در آن کم است، و ثانیاً (چنانکه در حاشیه ص ۱۹۲ گفته شد) قرائنی در دست است که می‌توان در گذشت فردوسی را با رسیدن حسن بن محمد میکال به وزارت مقارن دانست؛ و ثالثاً در کتاب تاریخ کبیر جعفری (اواسط قرن نهم) که قسمتهائی از آن در فرهنگ ایران زمین (تابستان و پائیز سال ۱۳۳۷) به چاپ رسیده، وفات فردوسی بسال ۴۱۶ نوشته شده است .. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۰۶

که در تذکره‌های مختلف موجود است و دکتر اته آنها را با دقت و هوشیاری بسیار، در ضمن مقالاتی که به‌عنوان فردوسی، شاعر غزلسرا نوشته است، گرد آورده و ترجمه کرده.

شک نیست که شهرت فراوان فردوسی به شاعری بسبب شاهنامه اوست. نقادان شرقی و غربی، تقریباً به اتفاق، این منظومه بزرگ را دارای ارزش ادبی بسیار می‌دانند؛ اما من با شرمندگی فراوان اقرار می‌کنم که هرگز نتوانسته‌ام که با آنان در این ستایش پرشور و شوق هماواز باشم. به عقیده من، شاهنامه را نمی‌توان حتی یک لحظه با معلقات عربی برابر و همسنگ دانست؛ و با آنکه این کتاب در سراسر جهان اسلامی نمونه اصلی و سرمشق کامل منظومه‌های حماسی بوده است، در نظر من به هیچ‌روی از لحاظ زیبایی، ذوق و احساس هنری، لطف مضمون و حسن بیان، به پای بهترین اشعار حکمی، عشقی، و غنائی فارسی نمی‌رسد. البته در امور ذوقی، خاصه در ادبیات، جای استدلال و احتجاج نیست؛ و ناتوانی من در ادراک زیبایی و لطف شاهنامه شاید بیشتر بسبب آن باشد که کلا، به حکم طبیعت و مزاج خود، از اشعار حماسی لذتی نمی‌برم. ما همه کسانی را می‌شناسیم که در وجودشان از این ناتوانیها

هست؛ و این خاصیت بویژه در برابر موسیقی آشکارتر است. چنانکه برخی مردم از شنیدن آهنگهای واگنر Wagner به وجد می‌آیند و مدهوش می‌گردند، و گروهی دیگر بدان اعتنائی ندارند و حتی از آن ملول می‌شوند. اما باوجود آنچه گفتیم، در شاهنامه عیبهای مسلم و آشکاری هست که آنها را نمی‌توان نادیده گرفت.

موضوع این حماسه، تاریخ باستانی و افسانه‌ای ایران است، از آغاز جهان تا غلبه اعراب در قرن هفتم میلادی؛ و طول زیادی از

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۰۷

حد آن البته به اقتضای وسعت دامنه این موضوع است؛ یکنواختی وزن آن خاصیتی است که اگر در همه منظومه‌های حماسی جهان نباشد، در اغلب آنها هست؛ اما تشبیهاتی که در این اشعار بکار رفته، به گمان من، بی‌سبب یکنواخت و یکسان است: همه پهلوانان چون شیری دلیر و جنگجو بنظر می‌رسند، و چون نهنگ یا چون پیل دمان می‌باشند؛ صفات و تشبیهاتی که برای پهلوانان آورده شده همه از اینگونه است، و هنگامی که به جنبش در می‌آیند به تندی دود، یا گرد، یا باد می‌روند. زیبایی اسلوب و لطف بیان آثار ادبی در ترجمه از میان می‌رود؛ هرچند که اگر این کار با مهارت و هوشیاری صورت پذیرد، مقداری از آنگونه خواص اصلی را می‌توان به زبان دیگر نقل کرد و یا به نوعی آن را تقلید نمود. اما خوبی و تازگی اندیشه را به آسانی می‌توان در ترجمه حفظ کرد؛ چنانکه مثلا شاید بتوان گفت که فیتز جرالذ Fitz Gerald بسبب قریحه توانائی که داشت، همه زیبایی و لطف رباعیات خیام را در ترجمه خود حفظ کرده است. شاهنامه، به نظر من، چنانکه شایسته است به ترجمه در نمی‌آید؛ زیرا طنطنه پرشکوه آن (کسی که شاهنامه را از شاهنامه‌خوانان ایران شنیده باشد این نکته را انکار نمی‌تواند کرد) در ترجمه زایل می‌گردد و اندیشه و مضمونی که در زیر آن پنهان بوده است، برهنه و آشکار می‌گردد. من در شعر گفتن مهارتی ندارم؛ اما بسیاری از شاعران ایران و عرب در این صفحات در معرض آسیب ترجمه من قرار گرفته‌اند، و گمان می‌کنم که عده بسیار کمی از خوانندگان انگلیسی‌زبان این کتاب و مقدمه آن (که بسیاری از اشعار فردوسی را در آن برای آزمایش به طریقه‌های گوناگون ترجمه کرده‌ام) باشند که ترجمه‌های اشعار شاهنامه را با ترجمه‌های اشعار شاعران دیگر حتی برابر بدانند؛ گرچه مقدار

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۰۸

نقص و کاهشی که در همه این ترجمه‌ها پدید آمده است یکسان است.

### علل مقبولیت شاهنامه

اگر در آنچه گفتیم حقیقتی باشد (و من اعتراف می‌کنم که این سخن برخلاف آراء معروف و مقبول است)، باید دید که علت مقبولیت تمام و بینظیر شاهنامه در ایران و سایر ممالکی که زبان فارسی در آنها رواج دارد، چیست. البته در ایران نیرومندترین عاملی که همواره به شاهنامه ارج و مقام خاص بخشیده است غرور ملی ایرانیان است نسبت به این کتاب که نماینده مجد و عظمت قومی آنان است (مجد و عظمتی که آغاز آن زمانهای بسیار قدیم بوده و اکنون متأسفانه سالیان دراز است که روی به زوال نهاده). رأی ایرانیان درباره این کتاب- هرچه بوده- بالطبع به همه دانشجویان زبان و ادب فارسی که در آسیا و اروپا بوده‌اند رسیده، و نخستین مستشرقین اروپائی نیز آن را با اعتقاد تمام پذیرفته‌اند. اما در اینکه اخیرا نیز مستشرقین دقیق و نکته‌سنج شاهنامه را کتابی مهم و پراج دانسته‌اند، عوامل دیگری در کار بوده است: نخست آنکه شاهنامه از لحاظ تحقیقات لغوی، بی‌شک دارای اعتبار و اهمیت بسیار است زیرا یکی از کهنترین آثار زبان پارسی دری است و در آن آشکارا از آوردن لغات تازی اجتناب شده است؛ دیگر آنکه روح هلنیستی (یونانی) می‌خواهد که در برابر نژاد سامی آثار نوبخ نژاد آریائی را بستايد و بزرگ جلوه دهد؛ و سوم آنکه مطالب داستانهای این منظومه از حیث میتولوژی (Mythology علم الاساطیر) و افسانه‌های ملی جالب توجه است. بااینهمه، فردوسی تنها بسبب شاهنامه (زیرا آثار دیگرش چندان معروف نیست و کسی آنها را نمی‌خواند) در بین هممیهانش (که بی‌شک قضاوتشان در این باب بسیار معتبر است) از آغاز تاکنون محبوبیت

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۰۹

تمام و بینظیر داشته است، و من نباید رأی و نظر شخصی خویش را در برابر آن قرار دهم؛ ولی باید محققان اروپائی را یادآور شوم که اگر بنا بر آن باشد که رأی هممیهان هرشاعر را درباره او نظر قاطع و نهائی بشمار آوریم، متنبی، شاعر عرب (متولد بسال ۹۰۵ م- ۲۹۳ ه و مقتول بسال ۹۶۵ م- ۳۵۴ ه)، که تقریبا همعصر فردوسی بوده و بعضی از دانشمندان اروپائی بدقت کامل اشعار او را مورد بحث و نقد قرار داده‌اند، در نظر اعراب مقامی به همان بلندی دارد.

در جلد اول این کتاب بسیاری از اشعار شاهنامه را، که به داستان اردشیر مربوط است، ترجمه کردیم «۱» و نشان دادیم که فردوسی تا چه اندازه در متابعت مآخذ و منابع خویش (تا آنجا که این منابع به دست ما رسیده) جانب امانت را رعایت کرده است؛ و درباره موضوعات و خصوصیات حماسه ملی ایران و شاهنامه نیز به تفصیل سخن گفتیم (صفحات ۱۱۰-۱۲۳ برابر با صفحات ۱۶۸-۱۸۸ ترجمه فارسی آن. م). در اینجا دیگر مجال آن نیست که در این باب چیزی گفته شود، و فقط به ذکر نمونه دیگری از اشعار



شاهنامه بسنده می‌کنیم. این قطعه مقدمه داستان رستم و سهراب است (که انگلیسی‌زبانان از طریق ترجمه آزاد و منظوم ماتیو آرنلد Matthew Arnold با آن آشنا می‌باشند) و همه کسانی که شاهنامه را خوانده‌اند این قسمت را از بهترین اشعار فردوسی دانسته‌اند. اصل این ابیات در صفحات ۳۱۵ و ۳۱۶ جلد اول شاهنامه، طبع تورنر ماکان Turner Macan آمده

(۱) - صفحات ۱۴۰-۱۴۱ و ۱۴۴-۱۴۵ و ۱۴۷-۱۴۸ (مطابق با صفحات ۲۰۹-۲۱۱ و ۲۱۳-۲۱۴ و ۲۱۷-۲۱۹ ترجمه فارسی آن به قلم آقای علی پاشا صالح). م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۱۰  
است. «۱»

کنون رزم سهراب و رستم شنودگرها شنیدستی اینهم شنو  
یکی داستان است پر آب چشم‌دل نازک از رستم آید به خشم  
اگر تندبادی بر آید ز کنج به خاک افکند نارسیده ترنج  
ستمکاره خوانمش ار داد گرهنمند گویمش ار بیهنر  
اگر مرگ داد است بیداد چیست؟ ز داد اینهمه بانگ و فریاد چیست؟  
از این راز جان تو آگاه نیست بدین پرده اندر تو راه نیست  
همه تا در آرزو فراتر از کس و نشد این در آرزو باز  
به رفتن مگر بهتر آیدت جای چو آرام گیری به دیگر سرای  
اگر مرگ کس را نیوباردی ز پیر و جوان خاک بسپاردی  
اگر آتشی گاه افروختن بسوزد عجب نیست ز سوختن  
بسوزد چو در سوزش آید درست چو شاخ نواز بیخ کهنه برست  
دم مرگ چون آتش هولناک ندارد ز برنا و فرتوت باک  
جوان را چه باید به گیتی طرب؟ که نی مرگ را هست پیری سبب  
در این جای رفتن نه جای درنگ بر اسب قضا گر کشد مرگ تنگ  
چنان دان که داد است، بیداد نیست چو داد آمدت بانگ و فریاد چیست؟  
جوانی و پیری بنزد اجل یکی دان چو در دین نخواهی خلل  
دل از نور ایمان گر اکنده‌ای تو را خامشی به که تو بنده‌ای  
پرستش همان پیشه کن با نیاز همه کار روز پسین را بساز  
بر این کار یزدان تو را راز نیست اگر دیو با جانت انباز نیست  
به گیتی در آن کوش چون بگذری سرانجام اسلام با خود بری  
کنون رزم سهراب گویم درست از آن کین که او با پدر چون بجست گاهی گفته می‌شود که شاهنامه از لغات تازی خالی است.  
این سخن خطاست: فردوسی کوشش بسیار کرده است که حتی المقدور کلمات عربی را در شاهنامه بکار نبرد، زیرا آنها را

(۱) - مؤلف در ترجمه این اشعار به انگلیسی، کوشیده است که وزن و ترتیب قوافی اصلی آن را حفظ کند. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۱۱

با موضوع اشعار خویش نامتناسب می‌دانسته است، لکن حتی در زمان وی بسیاری از واژه‌های تازی چنان در زبان فارسی جای گرفته بودند که اجتناب از آنها ممکن نبود. بیست و یک بیت شعری که هم‌اکنون نقل شد بر دویست و پنجاه کلمه مشتمل است. از این ۲۵۰ کلمه، نه تا عربی محض است (عجب، طرب، سبب، قضا، عجل، خلل، نور، ایمان، اسلام) و یکی (هولناک) نیمه‌عربی؛ و این نسبتی است که در همه‌جای شاهنامه برقرار است و چهار یا پنج درصد می‌باشد «۱».

(۱) - آنچه در اینجا درباره شاهنامه گفته شد، سخن یکی از بزرگترین مستشرقان اروپایی است و شایسته آن است که بدقت مورد توجه قرار گیرد؛ لکن باید دانست که اهمیت تاریخی و لغوی اینگونه آثار از ارزش هنریشان جداست. آثار ادبی و هنری ملتی را باید برحسب سنتهای ادبی و هنری همان ملت بررسی کرد، کیفیات زمان و مکانی را که موجب پیدایش اثری شده است در نظر گرفت، و دید که آن اثر تا چه حد نسبت به آرزوها و نیازهای مردم زمان خود وفادار بوده، و تا چه اندازه از دردهای پنهان و آشکار آن روزگار صادقانه سخن گفته است. در قرنهای اولیه اسلامی بزرگترین آرزوی که در اعماق روح و جان مردم ایران جاداشت، بازگشت به مجد و عظمت دیرین و رهائی از سلطه اعراب بیابان گرد بود. نهضت‌های پی‌درپی و گوناگونی که در این ادوار پدید

آمد از جلوه‌های دیگر این آرزوی دردناک بود. شاهنامه تصویر کاملی است از حیات روحی و عاطفی مردم ایران در آغاز ادوار اسلامی، و در همه‌جای آن غرور ملی و نژادی، تعظیم مفاخر باستانی، تحقیر قوم غالب و تأسف بر زوال قدرت و شوکت دیرین عیان است.

هزار سال است که این کتاب در میان مردمی که با اشعار نظامی و مولوی و سعدی و حافظ انس و آشنائی داشته‌اند همواره مقامی بلند داشته، مورد ستایش اهل ذوق و ادب بوده، و در شاعری کسانی چون اسدی و نظامی و سعدی مؤثر افتاده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۱۲

### اشعار عاشقانه فردوسی

به نظر من درباره اشعار عاشقانه فردوسی، آنقدر که در جنگها و تذکرها آمده است، داوری شایسته نکرده و بناحق ارزش آنها را کم گرفته‌اند. به رساله پرارجی که دکتر اته در این باب تهیه کرده است قبلا اشاره کرده‌ام (ص ۱۸۶ حاشیه ۱). در اینجا تنها به ذکر دو نمونه از این اشعار بسنده میکنم. نمونه نخست از تاریخ گزیده «۱» نقل می‌شود، و نمونه دوم از لباب الالباب عوفی «۲».

۱

شبی در برت گر بر آسودمی سر فخر بر آسمان سودمی  
قلم در کف تیر بشکستی کله از سر مهر بر بودمی  
به قدر از نهم چرخ بگذشتمی به پی فرق کیوان بفرسودمی ۲  
بسی رنج دیدم بسی نامه خواندم ز گفتار تازی و از پهلوانی  
به چندین هنر شست و دو سال بودم چه توشه برم ز آشکار و نهانی  
بجز حسرت و جز وبال گناهان ندارم کنون از جوانی نشانی  
به یاد جوانی کنون مویه آرم بر آن بیت بو طاهر خسروانی «۳»  
جوانی من از کودکی یاد دارم دریغ از جوانی، دریغ از جوانی  
به بیچارگان رحمت آوردمی به درماندگان بریبخشودمی

(۱) - متن این شعر را در مقاله‌ای به‌عنوان شرح احوال شاعران ایران در مجله انجمن سلطنتی آسیائی (J. R. A. S.) (اکتبر ۱۹۰۰ و ژانویه ۱۹۰۱) منتشر ساخته‌ام. ف

(۲) - متن آن در لباب الالباب، جلد دوم، صفحه ۳۳ طبع شده است. ف

(۳) - ابو طاهر الطیب (یا طیب) بن محمد الخسروانی از شاعران عصر سامانی بوده و عوفی ذکر او را آورده است (لباب الالباب. ج ۲ ص ۲۰)؛ و فردوسی در اینجا یک بیت از اشعار او را تضمین کرده. ف  
تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۱۵

### یوسف و زلیخای فردوسی

اکنون به شرح سایر آثار منظوم فردوسی می‌پردازیم. در این باب باید نخست از مثنوی یوسف و زلیخای او سخن گفت «۱». این داستان که بر اصل آن تفصیلات و شاخ و برگهای بسیار افزوده شده و بر- حسب دلخواه شاعران و داستان‌سازان صورت دیگر گرفته است، همواره برای سخنسرایان ایرانی و ترک موضوعی دلپسند و شوق انگیز بوده، و حتی قبل از فردوسی (چنانکه دکتر اته گوید) بنابر یکی از نسخه‌های خطی آن، دو شاعر دیگر آن را منظوم ساخته‌اند: یکی ابو المؤید بلخی و دیگری بختیاری اهوازی. «۲» از دو منظومه پیشین جز این خبری نداریم و هر دو از میان رفته است، اما منظومه فردوسی از دستبرد زمان محفوظ و تاکنون باقی مانده است، و آگاهی ما از آن بسبب همت و مجاهدت کاهش ناپذیر دکتر اته می‌باشد. گرچه نسخ این کتاب در شرق بسیار

- سادگی و صفها و یکنواختی تشبیهات آن، خاصیتی است که در همه آثار حماسی قدیم مشهود است؛ و شعر حماسی با تشبیهات و کنایات بعید و استعارات پیچیده و معماوار سازگاری ندارد. بسیاری از داستانهای شاهنامه از لحاظ و ترکیب وقایع، رنگارنگی و زیبایی صحنه‌ها، کیفیات روحی و اخلاقی پهلوانها، شدت تأثیر، فصاحت بیان و استواری کلام، باید در شمار بهترین آثار هنری و ادبی جهان قرار گیرند. م

(۱) - در حاشیه ص ۱۵۸ گفتیم که انتساب این منظومه به فردوسی مردود است. م

(۲) - در مقدمه یوسف و زلیخا ذکر این دو شاعر چنین آمده است:

دو شاعر که این قصه را گفته‌اند به هرجای معروف و نهفته‌اند

یکی بو المؤید که از بلخ بوده دانش همی خویشتن را ستود

پس از وی سخن یاف این داستان یکی مرد بد خویری و جوان

نهاده ورا بختیاری لقب گشادی بر اشعار هرجای لب- م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۱۳

بسیار کم است، لکن در کتابخانه‌های بزرگ انگلستان و فرانسه نسخه‌های متعددی از آن موجود است (دست کم هفت نسخه)، و و یکی از این نسخه‌ها، که دکتر دنیسن راس «۱» Denison Ross آن را در میان کتابهای سر ویلیام جونز «۲» Sir William Jones محفوظ در اداره هند (این‌دیا افسیس)، یافته است، به نظر دکتر آته نرسیده. این منظومه سه‌بار در هندوستان و یکبار در ایران چاپ سنگی شده است، و در اروپا دکتر آته متن آنرا نقادانه به طبع رسانیده و شلشتا و سهرد Schelechta Wssehrd آن را به شعر آلمانی ترجمه کرده است (وین ۱۸۸۹). دکتر آته، که تحقیقاتش درباره این منظومه مأخذ و مرجع ماست، آن را بدقت با منظومه یوسف و زلیخای جامی (۸۸۸ هجری) و ناظم هروی (قرن یازدهم هجری) مقایسه کرده، و معتقد است که داستان یوسف و زلیخای فردوسی ارزش ادبی فراوانی دارد که در ایران شناخته نشده و ناچیز گرفته شده، و سخن سنجان ایرانی را عقیده بر آنست که این منظومه به دورانی تعلق دارد که شاعر پیر گشته و نیروی سخن آوریش کاهش یافته بوده، و گذشته از این، بسبب نومی شدن از پادشاهان، شکسته‌خاطر و افسرده‌دل بوده است؛ و نیز گویند که وزن و اسلوب شعر حماسی

(۱) - سر ادوارد دنیسن راس - خاورشناس انگلیسی (۱۸۷۱ - ۱۹۴۰) و رئیس مدرسه تعلیمات شرقی و آفریقائی در لندن. از جمله کتبی که وی درباره فرهنگ و تمدن شرق نوشته اینها را نام می‌بریم: «اسلام»، «هنر و ادبیات شرقی»، «ایرانیان». م  
(۲) - سر ویلیام جونز، یکی از بزرگترین خاورشناسان انگلیسی (۱۷۴۶ - ۱۷۹۴) و از نخستین کسانی است که ادبیات فارسی و بسیاری از شاعران بزرگ ایران را به اروپائیان شناسانده است. وی به زبانهای عبری، عربی، فارسی و سنسکریت آشنائی کامل داشته. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۱۴

که با شاهنامه آنهمه سازگار است، برای منظومه‌های عاشقانه و غنائی خوب نیست.

### اسدی بزرگ

شاعری که در اینجا باید درباره‌اش سخن گفته شود، اسدی بزرگ، یعنی ابو نصر احمد بن منصور طوسی است، که نباید با پسرش، علی بن احمد اسدی که سراینده گرشاسبنامه و مؤلف کهنترین کتاب لغت فارسی است اشتباه شود «۱». قدیمترین نمونه‌ای که از خط فارسی در دست است خط همین اسدی کوچک است که بسال ۴۷۷ هجری (۱۰۵۵ میلادی) آن را استنساخ کرده. این نسخه اکنون در وین محفوظ است و زلیگمان Seligmann آن را طبع و نشر نموده است.  
شاید حق آن بود که ذکر اسدی بزرگ را قبل از فردوسی آورده باشیم، زیرا که وی علاوه بر دوستی و همشهریگری، معلم فردوسی نیز بوده است؛ ولی من نخواسته‌ام که در هردوره ترتیب تاریخی را دقیقاً مراعات کنم. گرچه اگر چنین قیدی هم داشتم باز براه خطا نرفته بودم؛ زیرا اسدی بعد از فردوسی در گذشته است و با آنکه در این مورد خاص شک نیست که اسدی از فردوسی بزرگتر بوده، ما دومی را مقدم دانستیم، و به رسم معمول تذکره نویسان مسلمان، که تنها به سال وفات کسان اشاره می‌کنند، اتکاء کردیم.

### داستانهای دولتشاه

اطلاعات ما درباره زندگانی اسدی بسیار اندک است. عوفی و نظامی عروضی از او هیچ سخن نگفته‌اند؛ و در تاریخ گزیده نیز فقط به مناسبت ذکر گرشاسبنامه (که به اسدی کوچک تعلق دارد) به نام او اشاره رفته است. اما دولتشاه، چنانکه رسم اوست، به تفصیل درباره

(۱) - در حاشیه صفحه ۱۶۹ گفتیم که این تصور خطاست و اسدی فقط یک کس، یعنی همان ابو نصر علی بن احمد طوسی بوده، که سراینده گرشاسبنامه و مؤلف لغت فرس است و مناظراتی نیز بنام وی باقی است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۱۶

وی گفتگو می‌کند؛ و چون، تا آنجا که من می‌دانم، سخنان دولتشاه را هیچ منبع قدیمی معتبری تأکید نمی‌کند، بدان اعتبار نمی‌توان نهاد. مثلاً دولتشاه گوید که وی را به کرات تکلیف نظم شاهنامه کرده‌اند، و استعفا خواسته و پیری و ضعف را بهانه ساخته، و این کار را برعهده شاگرد خود فردوسی نهاده است؛ و نیز گوید که چون فردوسی در طوس مرگ خود را نزدیک دید اسدی را طلب کرد و گفت ای استاد وقت رحیل در رسید و از نظم شاهنامه قلیلی مانده است. می‌ترسم که چون من رحلت کنم کسی را قوت آن

نباشد که باقی شاهنامه را به قید نظم در آورد.

استاد گفت ای فرزند، غمگین مباش که اگر حیات باشد، بعد از تو من این شغل را به اتمام رسانم. فردوسی گفت که ای استاد، تو پیری، مشکل که بدست تو این کار برآید و کفایت شود.

اسدی گفت انشاء الله تعالی شود؛ و از پیش فردوسی بیرون شد، و آن شب و آن روز تا نماز دیگر چهار هزار بیت باقی شاهنامه بگفت. دولتشاه حتی اشعاری را که به زعم او اسدی سروده است، معین کرده و گوید که آن نظم از اول استیلای عرب است بر عجم تا ختم کتاب شاهنامه؛ و نیز گوید که فضلا بر آنند که آنجا که نظم فردوسی آخر شده و به نظم اسدی رسیده، ظاهرا به فراست معلوم می‌توان کرد. «۱»

در یکی از نسخه‌های خطی تذکره دولتشاه، که در کمبریج محفوظ است، (۸۳۱ add در حاشیه این داستان بی اساس چنین نوشته شده: «فردوسی، چنانکه در شرح احوالش گفته خواهد شد، شاهنامه را خود به پایان رسانده، و واضح

(۱) - در این قسمت، بجای ترجمه گفتار مؤلف، برحسب تناسب پاره‌ای از عبارات تذکره دولتشاه را نقل کردیم. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۱۷

است که در نظم آن هیچکس با وی شرکت نداشته، زیرا پس از اتمام آن و اهداء به سلطان محمود، توانست که دوباره آن را با تدابیری از کتابخانه شاهی پس بگیرد و اشعار معروف هجونامه را در آن بگنجانند. آنچه در اینجا گفته شده با این حقیقت سازگار نیست. و به این اشاره معقول کس دیگری بعدا این عبارت را افزوده است: «نکو گفتی.»

### مناظره

امتیاز خاص اسدی در آنست که وی، اگر مخترع مناظره نباشد، باری آن را بحد کمال رسانیده؛ و دکتر آته که در این باب تحقیقات کامل و عمیق دارد، نتیجه مطالعات خود را در رساله پراچی که به‌عنوان «در باب مناظرات فارسی» *uber Persische Tenzonen* در گزارشنامه پنجمین مجمع بین‌المللی مستشرقین (برلین ۱۸۸۲) انتشار یافته، بیان داشته است. اسدی، بنابر روایات، پنج مناظره ساخته است: ۱- مناظره عرب و عجم ۲- آسمان و زمین ۳- نیزه و کمان ۴- شب و روز ۵- گبر و مسلمان.

من در اینجا برای ذکر نمونه‌ای از این نوع شعر، چهارمین مناظره اسدی را (از روی تذکره دولتشاه) تماما نقل می‌کنم؛ و اگر کسی خواهان آن باشد که بر مضمون سایر این مناظرات آگاه شود و به اشاراتی که در آنها به زندگی و سرگذشت این شاعر رفته است، پی‌برد، باید به رساله دکتر آته، که ذکرش گذشت، و مقاله دیگر وی که بعنوان ادبیات پارسی جدید، در اساس فقه اللغه ایران (تألیف گایگر Geiger و کون Kuhn) انتشار یافته است، (ج ۲ ص ۲۲۶-۲۲۹) رجوع کند.

### مناظره روز و شب

بشنو از حجت گفتار شب و روز بهم سرگذشتی که ز دل دور کند شدت غم

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۱۸ هر دو را خاست جدال از سبب بیشی فضل در میان رفت فراوان سخن از مدحت و ذم

گفت شب، فضل شب از روز فزون آمد از آنکه روز را باز ز شب کرد خداوند قدم

نزد یزدان ز پرستنده و از عابد روز ساجد و عابد شب راست فزون قدر و قیم

قوم را سوی مناجات به شب برد کلیم هم به شب گشت جدا لوط ز بیداد و ستم

قمر چرخ به شب کرد محمد به دونیم سوی معراج به شب رفت هم از بیت حرم

هر مهی باشد سی روز و به قرآن شب قدر بهتر از ماه هزار است ز بس فضل و شیم

ستر پوش است شب و روز نماینده عیب راحت‌افزاست شب و روز فزاینده الم

هست در روز ز اوقات که نهی است نماز روز نماز همه شب فخر نبی بود و امم

منم آن شاه که تختم ز می است ایوان چرخ‌مه سپهدار و همه انجم سیاره خدم

هر مه سال عرب را عدد از ماه من است بر سر ماه من است از پر جبریل رقم

بر رخ ماه من آثار درستی است پدید بر رخ و چهره خورشید تو آثار سقم

راست خورشید تو چندانکه به سالی برود کم به ماهی برود ماه من از کیف و ز کم

روز از شب بشنید این و برآشف و بگفت خامشی کن، چه در آئی سخن نامحکم

روز را عیب به طعنه چه کنی؟ کایزد عرش روز را بیش ز شب کرد ستایش به قسم

روزه خلق که دارند به روز است همه به حرم نیز به روز است حج از رب حرم

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۱۹ عید و آدینه فرخ، عرفه، عاشورا همه روز است چو بینی بهم از عقل و فهم  
روز خواهد بد برخاستن خلق به حشر روز شد نیز وجود همه مردم ز عدم  
تو به عاشق بر رنجی و به اطفال نهیب در تن دیو دلی بر دل بیمار و خم  
بوم و خفاش به شب، مرغ و سیه جنی و دیودزد اکثر همه شبگرد و همه اهل نهم  
من به اصل از خور و چرخم تو به جنس از دل خاک من چو تابان ضوء نارم تو چو تاریک فحم  
روی آفاق ز من خوب نماید ز تو زشت دیده خلق ز من نور فزاید ز تو تم  
مرمر گونه اسلام و تو را گونه کفر مرمر جامه شادی است تو را جامه غم  
تو به چهر از حبشی، فخر به حسن از چه کنی حبشی را چه رسد حسن اگر هست صنم  
سپه و خیل نجوم تو چه باشند که پاک بگریزند چو خورشید من افراخت علم  
چه زیان کت به نبی پیش ز من داشت خدای در نبی نیز هم از پیش سمیع است اصم «۱»  
خلق الموت بخوان گرچه حیات از پس اوست «۲» به ز موت است بهرحال حیات آخر هم  
گر ز ماه تو شناسند مه و سال عربز آفتابم همه دانند مه و سال عجم

(۱) - اشاره به آیه ۲۶ از سوره هود: «مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْمَأْتَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَمْ لَا تَذَكَّرُونَ.» (مترجم عربی)

(۲) - اشاره به آیه ۲ از سوره ملک: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَنِ كُمُ أَحْسَنُ عَمَلًا.» (مترجم عربی)  
تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۲۰ گرچه زرد آمد خورشید، همو به ز مه است گرچه زرد آمد دینار هم او به ز  
درم

ماه تو از ضو خورشید من فزاید نوروز پی خدمت خورشید کند پشت به خم  
از فریضه سه نماز است به روز و دو به شب زان نماز تو کم آمد که ز من هستی کم  
گر ز خورشید سبک تر رود او پیک وی است پیک البته سبکتر نهاد از شاه قدم  
ور به قولم نبوی راضی و خواهی که بود در میان حکم کنی عدل خداوند حکم  
یا پسند آر به گفتار شه عادل رادیا رضا ده به رئیس الوزرا کان کرم  
راد بو نصر خلیل احمد کز نصرت وجود افسر جاه و جلال است و سر ملک و نعم در اینجا باید یاد آور شویم که سلطان محمود  
بسبب یکی از مناظرات اسدی (به نام «عرب و عجم») که در آن دوتن از امیران آل بویه (شمس الدوله ابو طاهر همدانی ۹۹۷-۱۰۲۱ م-  
۳۸۷-۴۱۲ ه؛ و مجد الدوله ابو طالب رستم ۹۹۷-۱۰۲۹ م-۳۸۷-۴۲۰ ه) را مدح گفته بود، سخت بر وی خشمگین گشت؛ «۱»  
و این نمودار دیگر است از حقد و حسد این پادشاه.

(۱) - «مستشرق مأسوف علیه اته پنج مناظره از اسدی دیده:

یکی مناظره عرب و عجم که با ذکر فضلاء ایران فضیلت ایرانیان را بر عرب ثابت می کند، و ابو جعفر ابن موسی را که در دربار  
سامانیان و غزنویان خدمت داشته، و ابو نصر احمد بن علی و پسرش امیر ابو الفضل معروف به امیر الوزراء را مدح می کند، و به  
عقیده وی ابو نصر از رجال دوره محمود، و این مناظره قدیمترین مناظرات است. لیکن این-

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۲۱

### ابو الفرج سگزی

ابو الفرج سیستانی، گرچه از لحاظ زمان بر شاعرانی که ذکرشان رفت مقدم است، لکن از لحاظ مقام شاعری همشان آنان نیست، و  
به پایه شاگردش، منوچهری، که هم اکنون از او سخن خواهیم گفت نیز نمی رسد.

مهمترین ممدوح او ابو علی سیمجور، یکی از قربانیان حرص و آز بی پایان سلطان محمود، بود. مرگ ابو الفرج سگزی را در ۱۰۰۲ م-  
۳۹۳ گفته اند؛ و درباره احوال وی، چیزی نمی دانیم؛ هر چند دولتشاه، چنانکه عادت اوست، شرحی در این باب آورده و قطعه‌ای  
از اشعار او را نقل کرده است «۱»:

- مناظره تاکنون به نظر نگارنده نرسیده تا درستی صحت انتساب آن را به اسدی تصدیق یا تکذیب کند؛ هر چند خاتمه آن که  
ترجیح ایرانیان بر عرب است با مذاق اسدی چندان تناسب ندارد. دوم مناظره آسمان و زمین که به آخر آسمان و زمین سلطان و  
برادرش امیر رستم را حکم قرار داده اند، و به عقیده اته مقصود از سلطان شمس الدوله و مراد از رستم برادر وی مجد الدوله دیلمی

است و این قصیده در مجمع الفصحا آمده و ممدوح امیر ابو لبقا نامی است و ابدا نامی از رستم در آن دیده نمی‌شود. سوم مناظره ریح و قوس که به عقیده وی در معذرت از سلطان محمود پس از قصیده دوم و رنجش سلطان از وی بسبب مدح دیالمه سروده است. چهارم مناظره شب و روز که سلطان محمود و امیر ابو الفضل را حکم کرده؛ و پنجم مناظره مسلم و غیر. چون در هریک از این قصاید چهارگانه که در مجمع الفصحا و انجام بعضی از نسخ گرشاسبنامه ضبط شده، ابدا از جزئیات مذکور و نام محمود اثری پیدا نیست توان احتمال داد که نسخ مناظرات باهم تفاوت داشته و آنچه در دست اته بوده جز آن بوده است که صاحب مجمع الفصحا دید است. «آقای بدیع الزمان فروزانفر- سخن و سخنوران ج ۲- حاشیه ص ۹۳- م (۱)- صفحات ۳۹ و ۴۰ طبع براون

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۲۲ عنقای مغرب است در این دور خرمی‌خاص از برای محنت و رنج است آدمی چندانکه گرد صورت عالم برآمد غمخواره آدم آمد و بیچاره آدمی هرکس بقدر خویش گرفتار محنت‌اندکس را نداده‌اند برات مسلمی

### منوچهری

درباره منوچهری، شاگرد ابو الفرج، که تا سال ۱۰۴۱ م- ۴۳۳ یا بعد از آن زنده بوده است، قبلا سخن گفتیم و یکی از مشهورترین قصاید او را نیز نقل کردیم. نسخه‌های دیوانش چندان فراوان نیست؛ لکن ا. دو بیرستین کازیمیرسکی Kazimirski آن را با ترجمه‌ای کامل و مقدمه‌ای تاریخی و توضیحات بسیار مفید در پاریس به طبع رسانیده است (۱۸۸۶)؛ و شش سال قبل از آن نیز در تهران چاپ سنگی آن منتشر شد؛ گرچه دولتشاه گوید: «دیوان او در ایران زمین معروف و مشهور است.» زادگاه او دامغان است (واقع در جنوب استرآباد، فاصله پنجاه میل، بر سر جاده تهران به مشهد)، نه بلخ یا غزنه، چنانکه دولتشاه گوید، و این نکته از یکی از اشعارش بخوبی برمی‌آید. «۱» عوفی نام او را چنین ذکر می‌کند: «۲» ابو النجم احمد بن قوص (یا یعقوب، چنانکه اته آورده است)، «۳» بن احمد المنوچهری؛ و جز این آگاهی دیگری درباره این شاعر نمی‌دهد، الا آنکه گوید وی، با سن بسیار کم، هوش و ذکاوت وافر داشت و در جوانی

(۱)-

سوی تاج عمرانیان هم بدینسان بیامد منوچهری دامغانی م

(۲)- صفحات ۵۳-۵۵ چاپ براون. ف

(۳)- صفحه ۲۲۵ از کتاب او که ذکر شد. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۲۳

درگذشت. گویند که به شصت گله ملقب بوده، و در توجیه و تفسیر این لقب سخنان مختلف گفته شده؛ لکن چنانکه از معنای آن برمی‌آید، ظاهرا اشاره به ثروت وی بوده است. عوفی در این باره چیزی نمی‌گوید، و عبارتی که در تاریخ بیمانند راحة الصدور آمده است (و من در شرحی که درباره این کتاب مهم در مجله انجمن سلطنتی آسیائی، سال ۱۹۰۲، صفحات ۵۸۰-۵۸۱، نوشته‌ام، بدان اشاره کرده‌ام) مرا بدین اعتقاد افکنده است که تذکره‌نویسان در این مورد دو شاعر مختلف را باهم اشتباه کرده‌اند: یکی همین ابو النجم احمد منوچهری، که در اوائل قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری می‌زیسته، و دیگری شمس الدین احمد منوچهر، که در اواخر قرن دوازدهم میلادی (ششم هجری) زندگی می‌کرده و همان کسی است که در حقیقت لقب شصت گله داشته است. از این احمد منوچهر شصت گله، تا آنجا که من خبر دارم، شعری باقی نمانده و فقط می‌دانیم که قصیده‌ای بنام تتماعیه (که شاید به سبب قافیه‌ای که داشته بدین نام خوانده شده) سروده است. «۱»

(۱)- شمس الدین احمد منوچهر شصت گله از همدان بوده و راوندی، صاحب راحة الصدور، او را به دربار طغرل بن ارسلان منسوب دانسته است. اینکه دولتشاه منوچهری دامغانی را شصت گله، یعنی صاحب شصت گله گوسفند دانسته است خطاست. «گله» در زبان مردم عراق به معنی کوتاه است و هنوز کلماتی چون «گله دست» و «گله بیل» در بین مردم سلطان آباد و ملایر و همدان رائج است؛ و این لقب برای شمس الدین احمد منوچهر، که از اهالی همدان بوده است مناسب تر است. م درباره قصیده تتماعیه نیز رجوع کنید به مقاله مرحوم بهار در شماره ۵- ص ۶- مجله مهر- قافیه این قصیده درخشان و تاوان و .... است و تتماع نیز نام خوراکی است که از آرد و دوغ و تره و سیر می‌ساخته‌اند. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۲۴

**قصیده شمع**

در اینجا قصیده معروف دیگری از اشعار منوچهری دامغانی را می‌آوریم که در صفت شمع است و به مدح عنصری پایان می‌پذیرد:

ای نهاده بر میان فرق جان خویشتن جسم ما زنده به جان و جان تو زنده به تن  
گر نه ای کوبک چرا پیدا نگردی جز به شب‌ورنه‌ای عاشق چرا گرتی همی بر خویشتن  
کوکبی، آری، و لیکن آسمان توست موم‌عاشقی، آری، و لیکن هست معشوقت لگن  
پیرهن در زیر تن داری و پوشد هرکسی پیرهن بر تن، تو تن‌پوشی همی بر پیرهن  
گر بمیری آتش اندر تو رسد زنده شوی چون شوی بیمار خوشتر گردی از گردن زدن  
تا همی خندی همی گرتی و این بس نادر است هم تو معشوقی و عاشق هم بتی و هم شمن  
بشگنی بی‌نوبهار و پژمری بی‌مهرگان بگرتی بی‌دیدگان و باز خندی بی‌دهن  
تو مرا مانی بعینه من تو را مانم درست دشمن خویشیم هردو دوستدار انجمن  
خویشتن سوزیم هردو بر مراد دوستان دوستان در راحت‌اند از ما و ما اندر حزن  
هردو گریانیم و هردو زرد و هردو در گداز هردو سوزانیم و هردو فرد و هردو ممتحن  
آنچه من در دل نهادم بر سرت بینم همی آنچه تو بر سر نهادی در دلم دارد وطن  
روی تو چون شنبلید نوشگفته بامدادو آن من چون شنبلید پژمریده در چمن  
از فراق روی تو گشتم عدوی آفتاب‌وز خیالت بر شب تاری شدستم مفتن

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۲۵ من دگر یاران خود را آزمودم خاص و عام‌نی یکیشان رازدار و نی وفا اندر  
دوتن

رازدار من توئی ای شمع، یار من توئی غمگسار من توئی، من آن تو تو آن من  
تو همی تابی و من بر تو همی خوانم به مهر هر شبی تا روز دیوان ابو القاسم حسن  
اوستاد اوستادان زمانه عنصری عنصرش بی‌عیب و دل بی‌غش و دینش بی‌فتن  
شعر او چون طبع او هم بی‌تکلف هم بدیع طبع او چون شعر او هم باملاحت هم حسن  
زین فروتر شاعران دعوی و زو معنی پدیدوین حکیمان دگر یک فن و او بسیار فن  
در زغن هرگز نباشد فراسب راهوار گرچه باشد چون صهیل اسب آواز زغن  
تا همی خوانی تو اشعارش همی خائی شکر تا همی بوئی تو ایباتش همی بوئی سمن باید در اینجا این نکته را نیز بگوئیم که  
منوچهری تخلص خود را از نام شاهزاده زیاری طبرستان، یعنی فلک المعالی منوچهر بن قابوس بن وشمگیر، گرفته است. فلک  
المعالی در ۱۳-۱۰۱۲ م-۴۰۳ ه. پس از کشته شدن پدرش، جانشین وی شد و بسال ۱۰۲۸ م-۴۱۹ در گذشت.

**غضای رازی**

قبلاً از غضایری رازی «۱» سخن گفتیم و قطعه‌ای را که وی در صنعت اغراق در مدح سلطان محمود سروده و هفت کیسه زر  
(چهارده هزار درهم) پاداش یافته بود، نقل کردیم. قصیده‌ای که آن دو بیت را شامل است

(۱)- نام و کنیه او را عوفی چنین آورده است: ابو زید محمد بن علی الغضایری الرازی. م  
تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۲۶  
چنین آغاز می‌شود:

اگر مراد به جاه اندر است و جاه به مال مرا بین که بینی کمال را به کمال  
من آن کسم که به من تا به حشر فخر کندهر آن که بر سر یک بیت بر نویسد قال درباره زندگی این شاعر آگاهی ما بسیار اندک  
است، و عوفی و دولتشاه هردو از او شرحی بسیار مختصر آورده‌اند.  
فقط می‌دانیم که وی در مشاعره و معارضه توانا بوده و مدائح نیکو می‌سروده است.

**بهرامی سرخسی**

نام بهرامی سرخسی «۲» را نیز قبلاً ذکر کردیم و گفتیم که وی کتابی در علم الشعر نوشته بوده است که خجسته‌نامه نام داشته.  
نظامی عروضی در چهار مقاله، دو کتاب دیگر او، یعنی غایة العروسیین و کنز القافیه را بسیار ستوده (ص ۵۰ ترجمه براون) و مطالعه  
آنها را بر شاعران واجب شمرده است. از اینجا معلوم می‌شود که وی در علم عروض و بدیع و بیان آثار منثوری داشته است که

بدبختانه دستخوش تحولات زمان گشته و از بین رفته‌اند. «۳» دولت‌شاه از او سخنی نمی‌گوید، لکن قبل از دولت‌شاه، عوفی شرح مختصری درباره وی گفته «۴» و شش یا هفت قطعه کوچک از اشعارش را نقل کرده است.

### شاعران دیگر این عصر

در این جا مجال آن نیست که از همه شاعران این دوره سخن بگوئیم، زیرا عوفی بیش از

- وفات غضایری را هدایت بسال ۴۲۶ نوشته است. م

(۲)- عوفی نام و کنیه او را ابو الحسن علی بهرامی سرخسی آورده است. م

(۳)- شمس قیس رازی نیز در المعجم وی را از استادان بزرگ علم عروض بشمار آورده است. م

(۴)- ص ۵۵-۵۷ جلد دوم- طبع براون

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۲۷

بیست و چهار کس را ذکر کرده و نظامی عروضی نیز به نام شاعران دیگری که به عصر غزنوی تعلق داشته‌اند اشاره می‌کند. رابعه بنت کعب «۱»، شاعره مشهور این زمان، لبیبی، امینی، ابو الفضل طالقانی، منشوری، عطاردی، و زینتی علوی محمودی «۲» از جمله این سخنوران‌اند.

### زینتی

از قراری که از مقدمه یکی از قصاید زینتی برمی‌آید، وی در بعضی از جنگهای بی‌شمار سلطان محمود، با وی همراه بوده است:

ای خداوند روزگار پناه‌مهربان را بخوان و باده بخواه

تا بدان لعل می‌فروشوئیم کامها را ز گرد خشکی راه و نیز در قصیده دیگر، که عوفی قطعه‌ای از آن را نقل کرده است، به جنگهای سلطان محمود اشاره کرده و گفته است:

ز خون عدو گرد فتنه نشانی به تیغ همه زنگ بدعت زدائی

مگر نذر داری که هر مه که نوشدشهی را ببندی و شهری گشائی

مگر عهد داری که همچون سکندر ملوک زمین را تو قدرت نمائی

(۱)- رابعه بنت کعب قزدراری بلخی - هدایت در مجمع الفصحا (ج ۱ ص ۲۲۲) نویسد: «او را میلی به بکنش نام غلامی از غلامان

برادر خود بهم‌رسیده و انجامش به عشق حقیقی کشیده و بالاخره به بدگمانی، برادر او را کشته ...» م

(۲)- گویا صحیح «زینتی» است: چنانکه در ترجمان البلاغه بکرات وارد شده، و در نسخه‌های تاریخ‌های بیهقی و حدایق السحر نیز

زینتی است چنین بنظر می‌رسد که عوفی آنرا «زینتی» خوانده و عبارت «زینت زمان» را نیز به قرینه پس از آن آورده است. برای

اطلاع بیشتر رجوع کنید به تعلیقات چهارمقاله - چاپ دکتر معین - ص ۹۹ تا ۱۰۴. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۲۸

اما از میان شاعران عصر غزنوی، سه کس را که تاکنون نامشان در این کتاب نیامده است، حتما باید ذکر کنیم: یکی بندار رازی،

که به لهجه محلی خود شعر می‌گفته؛ دوم کسانی مروزی که به شهر مرو منسوب است، و سوم ابو سعید ابی‌الخیر، که از عرفا بوده

و رباعی می‌سروده است. ابو سعید ابی‌الخیر، که از دو شاعر دیگر مشهورتر و مهمتر است، عمری دراز یافته (۹۶۸ م - ۳۵۷ ه. تا

۱۰۴۹-۴۴۰) و از عصر سامانی تا دوره سلجوقیان زیسته است؛ از اینرو بهتر است که در فصل آینده به شرح احوال او بپردازیم، زیرا

در آن فصل بیشتر درباره اشعار دینی و اخلاقی بحث خواهد شد و از حماسه و مدیحه سخنی در میان نمی‌آید. پس در اینجا باید

باختصار شرحی درباره بندار رازی «۱» و کسانی مروزی باز گوئیم.

### بندار رازی

از بندار رازی که گویند کمال‌الدین نام داشته است، آگاهی ما بسیار اندک است؛ جز آنکه می‌دانیم که وی از مداحان مجد الدوله

ابو طالب رستم، حکمران بویه ری، بوده و پیش از آن در خدمت صاحب اسماعیل بن عباد عمر می‌گذرانده است. وفات او را در

سال ۱۰۱۰ م - ۴۰۱ ه. نوشته «۲» و گفته‌اند که به سه زبان عربی و

(۱)- مؤلف نام وی را «بندار» خوانده است. م

(۲)- مرحوم قزوینی در تعلیقات چهارمقاله نوشته است: مجمع الفصحا وفات او را در سنه ۴۰۱ می‌نویسد و گوید مجد الدوله نیز در



همین ایام گذشته شد؛ در صورتیکه مجد الدوله در سنه ۴۲۰ مقتول شد. بنابراین یا وفات بندار در سنه ۴۰۱ خطاست و باید سنه ۴۲۱ باشد، یا آنکه در ذکر قتل مجد الدوله در آن ایام، به غلط افتاده است.» و سپس بر حاشیه همین صفحه، در نسخه‌ای که به کتابخانه دانشکده ادبیات تعلق دارد، به خط خود این توضیح را افزوده: یعنی بجای «احدی و اربعمائه» در عبارت-

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۲۹

فارسی و دیلمی شعر می‌سروده است. پیش از تذکره دولتشاه از این شاعر ذکری ندیده‌ام (ص ۴۲-۴۴ طبع براون)، و عوفی و ابن اسفندیار برخلاف انتظار ما از او سخنی نگفته‌اند «۱»؛ و دولتشاه نیز که معمولاً درباره شعرا شرح مفصلتری می‌آورد، در این مورد به مختصر بیانی اکتفا کرده و فقط دو شعر او را، که یکی به پارسی و دیگری به لهجه محلی است، در کتاب خود آورده.

قطعه‌ای که به لهجه محلی است جواب به دوستی است که وی را به نکاح پند می‌داده است، و معنی آن تا آنجا بر ما معلوم شد که دانستیم که ترجمه آن را نمی‌توان آورد؛ و قطعه دوم که «به‌غایت مشهور است و بر بسیاری از اکابر اسناد می‌کنند» چنین است:

از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست

روزی که قضا باشد کوشش نکند سودروزی که قضا نیست در او مرگ روا نیست دولتشاه شعر زیر را نیز، که در آن اشاره‌ای بنام بندار رفته است، از ظهیر الدین فاریابی، شاعری که در اواخر قرن ششم می‌زیست، در کتاب خود نقل کرده است:

در نهانخانه طبعم به تماشا بنگر تا زهر زاویه‌ای عرضه دهم پنداری

- مجمع الفصحا باید «احدی و عشرين و اربعمائه» باشد، یا بعبارة اخرى کلمه «عشرين» بعد از «احدی» از قلم ناسخ یا مؤلف افتاده باشد.

آقای بدیع الزمان فروزانفر در انتقاد این مطلب نوشته است (مجله آرمان. شماره ۴-۵ ص ۱۴۴) که در این سال مجد الدوله به قتل نرسید، بلکه سلطان محمود او را به خراسان فرستاد؛ و به قول ابن اثیر و گردیزی استاد کرده است. (مأخوذ از تعلیقات چهارمقاله- چاپ تهران ص ۱۴۳-۱۴۴). م

(۱)- صاحب چهارمقاله او را از شاعران آل بویه دانسته و نامش را در شمار استاد منطقی و غضایری آورده است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۳۰

من در این که کلمه «بندار» در این شعر اسم خاص باشد شک دارم، و گمان دارم که اسم عام و به معنی «خیال» یا «اندیشه» باشد. «۱»

دولتشاه برای جبران کوتاهی شرحی که درباره بندار آورده است، داستانی درباره مادر مجد الدوله دیلمی، که در تمام عمر بجای فرزندش سلطنت می‌کرد، نقل می‌کند. این داستان، گرچه صحت و سقمش معلوم نیست، لکن شیرینی و لطف خاص دارد. هنگامی که مجد الدوله در سال ۹۹۷ م- ۳۸۷ ه به سلطنت رسید، کودکی بیش نبود. و چنانکه گفتیم، مادرش زمام امور را در دست گرفت. گویند که سلطان محمود وقتی از وی باج و خراج طلب کرد و گفت که باید فرزندت را به غزنه روانه کنی، و گرنه «دو هزار فیل سرآمد جنگی بدیار تو فرستم تا خاک ری بغزین نقل کنند.» مادر مجد الدوله رسول سلطان محمود را اکرام نمود، و در جواب سلطان نامه‌ای نوشت و بدست رسول سپرد، بدین مضمون:

«سلطان محمود مردی غازی و صاحب دولت است و اکثر ایران زمین و هند او را مسلم است. اما تا شوهرم فخر الدوله در حیات بود، مدت دوازده سال از تاختن و خصومت سلطان محمود اندیشناک بودم، تا شوهرم به رحمت حق واصل شده آن اندیشه از خاطرم محو است؛ چراکه سلطان پادشاهی بزرگ و صاحب ناموس است. لشکر بر سر پیرزنی نخواهد کشید؛ و اگر لشکر کشد و جنگ کند، مقرر است که من نیز جنگ خواهم کرد. اگر ظفر مرا باشد تا دامن قیامت مرا شکوه است؛ و اگر ظفر او را باشد، مردم گویند پیرزنی را شکست، و فتحنامه‌ها به ممالک چگونه نویسد. مصراع

(۱)- پس از اینکه مطلب فوق را نوشتم، شعر ظهیر را در مجالس المؤمنین نیز یافتیم. و معلوم شد که مقصود همان پندار شاعر است (که در آنجا «بندار» ضبط شده است). ف

چنانکه گفته شد، مؤلف نام این شاعر را «بندار» خوانده است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۳۱ چه مردی بود کز زنی کم بود. من می‌دانم که سلطان مردی عاقل و فاضل است، هرگز اقدام بر چنین کاری نخواهد کرد. و من در غری این باری آسوده‌ام، و بر بساط کامرانی و رفاهیت غنوده.»

دولتشاه گوید که این نامه سخت موثر افتاد و تا زمانی که مادر مجد الدوله زنده بود «۱»، سلطان محمود به قلمرو فرزند وی لشکر نکشید. نکته‌ای که این داستان را دلکشتر می‌کند آنست که یکسال پس از مرگ مادر مجد الدوله، بنا بگفته ابن اثیر، سلطان محمود به ری لشکر کشید (۴۲۰ ه- ۱۰۲۹ م) و مجد الدوله را از سلطنت خلع کرد. بهار آنسال بود که محمود به ری داخل شد و یک میلیون دینار نقد، و معادل پانصد هزار دینار جواهر، شش‌هزار دست جامه، و غنایم بی‌شمار دیگر به دست آورد.

محمود مجد الدوله را به نزد خود خواند و پرسید:

«آیا شاهنامه و تاریخ طبری را نخوانده‌ای؟» «آری، خوانده‌ام» محمود گفت: «اما رفتار تو چنان می‌نماید که این کتب را نخوانده‌ای. و آیا بازی شطرنج می‌دانی؟» گفت: «می‌دانم». محمود پرسید: «آیا در شطرنج هیچ دیده‌ای که شاهی به شاه دیگر نزدیک شود؟»

(۱) - تواریخ معتبر مرگ سیده را قبل از لشکرکشی محمود دانسته‌اند، جز صاحب مجمل التواریخ و القصص که گوید: «سید بگریخته بود جائی و فوت شده و شاهنشاه خرف گشته؛ گویند بمرد هم به ری و گویند به خراسان بردندش و از آنجا مرده باز آوردند.» ص ۴۰۴- م

(۲) - شاهنامه تاریخ شاهان ایران و تاریخ طبری مسلمین است. ف.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۳۲

پاسخ داد: «نه، ندیده‌ام» محمود گفت: «پس چه چیز تو را بر آن داشت که خود را به شاهی که از تو نیرومندتر است بسپاری؟» «آری» و آنگاه فرمان داد تا وی را به خراسان ببرند. در همین وقت بود که سلطان محمود عده بیشماری از باطنیان (اسماعیلیه) را به دار آویخت، جمع معتزله را پراکند، کتب آنان را، با آثار فلاسفه و منجمان، بسوخت؛ و پس از این هوسبازی وحشیانه، یکصدبار از کتبی را که باقی مانده بود به غزنه فرستاد. «۲»

### کسائی

در پایان این فصل باید از کسائی نیز سخنی بگوئیم. وی گرچه خود شاعری است توانا، لکن اهمیتش بیشتر بدانجهت است که با ناصر خسرو، شاعر بزرگی که در فصل بعد به تفصیل درباره‌اش سخن خواهیم گفت، روابطی داشته است. درباره کسائی، برخلاف بندار، تذکره‌نویسان قدیم بیش از نویسندگان جدید به تفصیل سخن گفته‌اند. عوفی بیش از پنج صفحه از کتاب خود را به او اختصاص داده (ص ۳۳-۳۹ ج ۲ طبع براون) و صاحب چهارمقاله (که برخلاف اته کنیه او را «ابو الحسن» گفته، نه «ابو اسحق») «۳» وی را یکی از بزرگترین شاعران دوره سامانی دانسته است (ص ۴۵ طبع براون) در صورتی که دولت‌شاه اصلاً ذکر وی از او ندارد. بنابر مضمون یکی از اشعار او، که به قول عوفی «در آخر عمر، بهنگام وداع و ساعت رحیل گفته است»، تاریخ ولادتش

(۱) - باید دانست که مجد الدوله خود به محمود نامه نوشته و از نافرمانی و شورش سپاهیان خویش شکوه کرده و از وی باری خواسته بود. م

(۲) - تاریخ ابن اثیر، طبع قاهره- ج ۹ ص ۱۲۸

(۳) - در آتشکده آذر و مجمع الفصحا کنیه او ابو اسحق است؛ لقبش را نیز مجد الدین گفته‌اند، اما نام وی معلوم نیست. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۳۳

شانزدهم ماه مارس ۹۵۳ میلادی یعنی بیست و ششم شوال ۳۴۱ هجری است «۱»؛ و وی در همان شعر دوبار به پنجاه سالگی خود اشاره می‌کند «۲». دکتر اته در رساله‌ای که درباره کسائی نوشته «۳»، به استناد قول عوفی، مرگ این شاعر را در حدود سال ۱۰۰۲ م- ۳۹۳ هجری دانسته است؛ اما چندی بعد از آن در مقاله دیگری که به عنوان ادبیات فارسی جدید در اساس فقه اللغه ایرانی (ص ۳۸۱) منتشر ساخت، نظر خود را اصلاح کرد و معتقد شد که کسائی سالها پس از آن تاریخ زنده بوده و شخصاً با ناصر خسرو، که بقول خود این شاعر در سنه ۱۰۰۳ م- ۳۹۴ هجری زاده شده، معارضاتی داشته است. اته گوید که حقد و حسد و اختلافات مذهبی موجب آن بوده است که ناصر خسرو کسائی را تحقیر کند؛ اما در توجیه این مطلب سخنی می‌گوید که من با آن توافق نتوانم داشت؛ زیرا می‌گویند که ناصر خسرو با عقیده کسائی در انکار سه خلیفه بزرگ مخالف بوده است. به عبارت دیگر، از گفته اته چنین بر می‌آید که ناصر خسرو تمایلات شیعیانه کسائی را نمی‌پسندیده است؛ و حال آنکه ناصر خسرو خود (چنانکه در اشعارش بوضوح

(۱)

به سیصد و چهل و یک رسید نوبت سال چهارشنبه و سه روز باقی از شوال ....

(۲)

به کف چه دارم از این پنجه شمرده تمام شمارنامه با صد هزار گونه وبال ....

ایا کسائی پنجاه بر تو پنجه نهادبکنند بال تو را زخم پنجه و چنگال

(۳)

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۳۴

تمام مشهود است) از شیعیان بسیار متعصب بوده و (باز چنانکه در تواریخ مذکور است) یکچند در خراسان به تبلیغ مذهب اسماعیلی پرداخته است. به نظر من علت مخالفت ناصر خسرو با کسائی در آن بوده است که وی به فرقه اسماعیلیه یا هفت امامیان تعلق داشته و کسائی از دوازده امامیان بشمار میرفته است؛ و این دو فرقه اگرچه در اصل بهم نزدیک بوده‌اند، لکن بعدها در موضوع بیعت و از لحاظ عقاید و اغراض سیاسی بینشان اختلاف شدید پیدا شد. گذشته از این ناصر خسرو طبعاً سلطان محمود را که عداوتش با اسماعیلیان و سایر اینگونه فرق معلوم بود دشمن می‌داشت؛ و کسائی، با اینکه شیعه بود، قریحه شاعری خود را در مدح چنین سلطانی بکار می‌برد. به گمان من، هرگونه کینه و خصومتی که بین این دو شاعر موجود بوده، از اینجا سرچشمه می‌گرفته است.

من در دیوان ناصر خسرو (چاپ سنگی تبریز ۱۲۸۰ هـ) فقط در هفت شعر اشاره‌ای به کسائی یافتم (صفحات ۱۹، ۲۸، ۳۸، ۵۱، ۱۳۳، ۲۴۷، ۲۵۱):

- ۱- ۱۹- گر به خواب اندر کسائی دیدی این دیبای من سوده کردی شرم و خجلت مر کسائی را کسا
- ۲- ۲۸- گر سخنهای کسائی شده پیرند و ضعیف سخن حجت «۱» باقوت و تازه و برناست
- ۳- ۳۸- دیبه رومی است سخنهای او گر سخن شهره کسائی کساست
- ۴- ۵۱- که دیبای رومی است اشعار من اگر شعر فاضل کسائی کساست

(۱)- وی از طرف خلیفه فاطمی مرتبه «حجت» یافت و عنوان حجت جزیره خراسان گرفت. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۳۵-۵- ۱۳۳- شعر شدی، گر بشنیدی بشرم شعر تو، بر پشت کسائی کساش  
۶- ۲۴۷- تا تو به دل بنده امام زمانی «۱» بنده شعر تو است شعر کسائی

۷- ۲۵۱- با نوسختان او کهن گشت آن شهره مقاله کسائی «۲» متأسفانه من همه مآخذ و منابع دکتر اته را در دست ندارم، لکن تا آنجا که از اشارات فوق و نیز از دیوان ناصر خسرو برمی آید، وی نه تنها کسائی را تحقیر نکرده، بلکه تلویحاً به بزرگی مقام وی اعتراف نموده است؛ زیرا رسم شاعران مشرق‌زمین چنانست که هرگاه قصد تفاخر داشته باشند، خود را از بزرگترین شاعران پیشین یا معاصر برتر می‌شمارند، نه از کمترین آنان؛ و گر نه مقام خود را تنزل داده‌اند. بنابراین کسائی را باید بی‌شک از شاعران بزرگ این عصر بشمار آورد. وی، چنانکه گفته شد، شیعی مذهب بوده و اشعار بسیاری در مدح علی (علیه السلام) و خاندان وی سروده است. اما این حقیقت وی را از ستایش کرم و سخای سلطان محمود، و حتی از بیان اوصاف و محاسن شراب باز نداشته است؛ و یقین است که شراب در

(۱)- مقصود المستنصر بالله، خلیفه فاطمی است (مترجم عربی). م

(۲)- این ابیات از روی دیوان ناصر خسرو، چاپ تهران، مصحح مرحوم تقوی، نقل شد- در این کتاب، چنانکه از فهرست اعلام آن برمی آید، دو بیت دیگر نیز هست که در آنها به کسائی اشاره رفته است. یکی این بیت:  
پژمرده بدین شعر من این شعر کسائی این گنبد گردان که برآورده بدینسان و دیگری این بیت:  
تو شعرهای حجت بر خویشتن به حجت برخوان اگر کهن گشت این گفته کسائی

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۳۶

اشعار وی معنای مجازی عارفانه ندارد. لکن به‌ظن غالب، چنانکه دکتر اته معتقد است، شعری که قبلاً ذکر شد، و شاعر در آن به پنجاه سالگی خود اشاره کرده است، مربوط به زمانی است که در زندگی و افکار وی تغییراتی پدید آمده، لذات معصیت‌آمیز را ترک گفته، و به زهد و تقوی گراییده است.

در این شعر می‌گوید:

به سیصد و چهل و یک رسید نوبت سال چهارشنبه و سه روز باقی از شوال  
بیامدم به جهان تا چه گویم و چه کنم سرود گویم و شادی کنم به نعمت و مال  
ستوروار بدین سان گذاشتم همه عمر که بنده گشته فرزندم و اسیر عیال  
به کف چه دارم از این پنجه شمرده تمام شمارنامه با صد هزار گونه وبال  
من این شمار به آخر چگونه فصل کنم که ابتداهش دروغ است و انتهایش محال  
درم خریده آرم ستم رسیده حرص نشانه حدانم شکار ذل سؤال  
دریغ فر جوانی، دریغ عمر لطیف دریغ صورت نیکو، دریغ حسن و جمال  
کجا شد آنهمه خوبی، کجا شد آنهمه عشق کجا شد آنهمه نیرو، کجا شد آنهمه حال

سرم به گونه شیر است و دل به گونه قیررخم به گونه نیل است و تن به گونه نال

نهیب مرگ بلزاندنم همی شب و روزچو کودکان بدآموز را نهیب دوال

گذاشتیم و گذشتیم و بودنی همه بودشدیم و شد سخن ما فسانه اطفال

ایا کسائی، پنجاه بر تو پنجه گذاردبکند بال تو را زخم پنجه و چنگال

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۳۷ تو گر به مال و امل بیش از این نداری میل جدا شو از امل و گوش وقت

خویش بمال فقط یک شعر دیگر از کسائی در اینجا نقل می‌کنم، که به این شعر خیام بسیار شبیه است:

من در عجبم ز می‌فروشان، کایشان به زانکه فروشد چه خواهند خرید البته شعر کسائی بصورت رباعی نیست

گل نعمتی است هدیه فرستاده از بهشت مردم کریمتر شود اندر نعیم گل

ای گل فروش، گل چه فروشی برای سیم‌وز گل عزیزتر چه ستانی به سیم گل

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۳۹

## فصل سوم آغاز عصر سلجوقی

### اشاره

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۴۱

فصل سوم اوائل عصر سلجوقی از ظهور طغرل بیگ تا مرگ ملکشاه و اصل و منشاء حشاشین

استانلی لین پول Stanley Lane - Pool در کتاب پراچ خود، بنام طبقات سلاطین اسلام (ص ۱۴۹) گوید:

«ظهور ترکان سلجوقی یکی از مهمترین ادوار تاریخ اسلامی را پدید می‌آورد. در وقت ظهور آنان امپراطوری خلافت از میان رفته

بود، و دولت بزرگ و متحدی که تحت حکومت یک فرمانروای مسلمان بود، در این وقت به اجزاء کوچک و پراکنده تقسیم شده

بود، و سلسله‌های مختلف بر آنها حکومت می‌کرد. هیچیک از این حکومتها سلطه و اقتدار یک شاهنشاهی را نمی‌توانست داشت؛ و

فقط شاید بتوان خلفای فاطمی مصر را (که شیعی مذهب بودند) از این حکم کلی مستثنی دانست.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۴۲

اسپانیا و آفریقا، که ناحیه بزرگ و پراهمیت مصر را نیز شامل می‌شود، سالها بود که از زیر نفوذ دستگاه خلافت بیرون رفته بودند؛

سوریه شمالی و بین النهرین به دست رؤسای سرکش و متمرّد عرب افتاده بود؛ ایران به نواحی کوچک بسیاری تقسیم شده بود که

بر برخی از آنها امیران بویهی حکومت داشتند (و اینان چون شیعی مذهب بودند خلفای ضعیف بغداد آن زمان را به چیزی

نمی‌گرفتند)، و بر برخی دیگر خاندانهای کوچک مختلف فرمانروائی می‌کردند؛ و این دولتها همواره باهم در جنگ و ستیز بودند.

این وضع ضعف عمومی را تشدید می‌کرد؛ و انتشار تشیع بر جدائی و تفرقه‌ای که میان ولایات امپراطوری سابق پدید آمده بود،

می‌افزود. یک چاره قاطع و موثر بایست پیدا می‌شد، و آن هجوم و استیلای ترکان سلجوقی بود. این چادرنشینان صحراگرد که از

تباهی و فساد که لازمه شهرنشینی است عاری بودند و تمدن آنان را به دین و مذهب بی‌اعتنا نساخته بود، اسلام را با جان و دل

پذیرفتند و برای نجات این دولت نیمه‌جان به کوشش درآمدند و آن را باز زنده کردند. ترکان سلجوقی گروه گروه در ایران و بین

النهرین و سوریه و آسیای صغیر پراکنده شدند، بهر جا که می‌رسیدند ویران می‌کردند و دودمانهای حاکم را برمی‌انداختند. در

نتیجه، یکبار دیگر آسیای اسلامی متحد شد، و از مرزهای غربی افغانستان تا دریای مدیترانه تحت یک حکومت درآمد؛ در حیات

افسرده مسلمانان روح تازه‌ای دمیده شد، دولت روم شرقی که تجاوز آغاز کرده بود، باز پس نشست، و نسلی از مسلمانان پرشور و

متعصب به وجود آمد که در جنگهای صلیبی شکستهای پیاپی در سپاه مسیحیان وارد ساخت. از

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۴۳

اینروست که ترکان سلجوقی در تاریخ اسلامی مقام و منزلتی خاص دارند.»

به مطالب فوق باید این نکته را اضافه کنیم که سلاجقه نیاکان ترکان عثمانی بشمار می‌روند. اساس امپراتوری عثمانی در آسیای

صغیر و بعدها در شام و مصر و ناحیه مدیترانه و اروپا و شمال آفریقا، بدست سلاجقه روم بنیاد نهاده شد، و هجوم اقوام مغول، که

چون طوفانی شدید ترکان منسوب به ارطغرل و عثمان را به جانب مغرب راند، وضع نهائی این امپراتوری را تعیین کرد. سلطان

عثمانی زمان حاضر نسب به عثمان بن ارطغرل می‌برد. «۱»

ظهور ترکان سلجوقی و رسیدن آنان به قدرت و عظمت، موضوعی است که در بخش تاریخی این فصل مورد بحث قرار خواهد

گرفت.

مهمترین منابعی که در تهیه همین شرح مختصر مورد مراجعه من بوده است از اینقرار است:

۱- تاریخ ابن الاثیر، طبع قاهره- جلد دهم و نهم.

## ۲- تاریخ عماد الدین «۲» که از روی تاریخ بنداری «۳»

(۱)- این کتاب در سال ۱۹۰۶ نوشته شده، و در آن زمان سلاطین عثمانی بر ترکیه حکومت داشتند. م

(۲)- تاریخ السلجوقیه لعماد الدین الکاتب، مختصراً بقلم البنداری، طبع هوتسما، ۱۸۸۹. م

(۳)- فتح بن علی بن محمد البنداری الاصفهانی - نخستین مترجم شاهنامه فردوسی به عربی. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۴۴

تألیف شده است؛ و تاریخ بنداری خود تحریر تازه‌تری است از کتابی که انوشیروان بن خالد، وزیر سلاجقه، (متوفی سال ۷-۱۱۳۷ م- ۵۳۲ هـ) در تاریخ سلاجقه به زبان تازی نوشته است. «۱» این کتاب جلد دوم مجموعه‌ای است که پرفسور هوتسما (Houtsma) بنام مجموعه متون مربوط به تاریخ سلاجقه «۲» انتشار داده است (لیدن ۱۸۸۹). گاهی به تاریخ سلاجقه کرمان، که در جلد اول این مجموعه چاپ شده است نیز رجوع کرده‌ام.

۳- نسخه منحصر بفرد کتاب راحة الصدور، در تاریخ سلاجقه، به زبان فارسی، که در ۳-۱۲۰۲ م- ۵۹۹ هـ

(۱)- در این فقره سهوی روی داده است. تاریخ عماد الدین از روی تاریخ بنداری تألیف نشده، بلکه بنداری کتابی را که عماد الدین از روی تاریخ انوشیروان بن خالد به تازی ترجمه کرده بود، تلخیص کرده است. تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی ج ۱ فصل سوم اوائل عصر سلجوقی از ظهور طغرل بیگ تا مرگ ملکشاه و اصل و منشأ حشاشین آقای سعید نفیسی در تعلیقاتی که بر لباب الالباب عوفی نوشته است، گوید:

«انوشیروان بن خالد از مردان بزرگ ادبیات ایران در زمان خود و مردی دانش‌پرور بوده و کتابی به‌عنوان فتور زمان الصدور و صدور زمان الفتور در تاریخ سلجوقیان داشته که ظاهراً بفارسی بوده و عماد کاتب آن را بنام زبده النصره و نخبه العصره بتازی ترجمه کرده و تلخیصی از آن بدست است که فتح بنداری کرده و در لیدن در ۱۸۸۹ چاپ شده است.» م

(۲)-

Recueil de textes relatifs a l'histoire des seldjoucids) Leyden, ۱۸۸۹ ( تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا

سعدی، ج ۱، ص: ۲۴۵

تألیف شده «۱» و من در مجله سلطنتی آسیائی، سال ۱۹۰۲ صفحات ۵۶۷-۶۱۰ و ۸۴۹-۸۸۷ آن را توصیف کرده‌ام.

من در این کتاب، برای اختصار، فقط به ذکر «ابن اثیر» و سال واقعه (گاهی نیز شماره صفحه کتاب از روی طبع مذکور)، یا فقط «بنداری» و «سلاجقه کرمان» (در چاپ هوتسما)، و یا «راحة الصدور» (با اشاره به شماره اوراق آن به حرف «و» و اشاره به صفحات مقاله خودم به حرف «ص»)، اکتفا خواهم کرد.

### اصل سلاجقه

این سلسله چون سلسله غزنوی، و شاید سریعتر از آن، به اوج قدرت رسید و استقرار و اقتدارش از غزنویان بیشتر بود. سلاجقه شعبه‌ای از ترکان غز بودند که در ۱۰۲۰ م- ۴۲۰ هـ به نواحی شرقی و شمالی ایران روی نهادند و سخت موجب تشویش خاطر سلطان محمود شدند. بنابه قول ابن اثیر، جد اعلای این شعبه ترکان غز، تقاق (که معنی آن را «کمان» گفته‌اند) نام داشته، و وی پدر سلجوق بود، و سلجوق نخستین کسی است از این خاندان که اسلام آورده است. این قوم نخست از ترکستان به ماوراء النهر آمدند، و نور بخارا را اقامتگاه زمستانی و سغد و سمرقند را چراگاه تابستانی خویش ساختند. شجره زیر احفاد سلجوق را نمایش می‌دهد. نام اشخاص مهمتر را به حروف سیاه مشخص کرده‌ام.

(۱)- راحة الصدور و آیه السرور، تألیف نجم الدین ابو بکر بن محمد بن علی بن سلیمان بن محمد الراوندی، مؤلف بسال ۵۹۹. این کتاب در ۱۹۲۱ در لیدن به تصحیح دکتر محمد اقبال به طبع رسیده است و در اصفهان نیز کتابفروشی تأیید آن را عیناً چاپ کرده. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۴۶

«۱» آنچه در این فصل موضوع بحث قرار می‌گیرد دوران حکومت سه‌تن از نخستین شاهان بزرگ این سلسله است: یکی

(۱)- «بیغوکلان» درست است، به تقدیم یابریا. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۴۷

طغرل، که در مرو بسال ۱۰۳۷ م- ۴۲۹ هـ. جلوس کرد، و در چهارم ماه سپتامبر ۱۰۶۳ م- ۴۵۵ وفات یافت؛ دوم الب ارسلان که در

۳۳- ۱۰۳۲ م- ۴۲۵ هـ «۱». زاده شد، بسال ۱۰۶۳ م- ۴۵۵ هـ شاهی رسید، و از ۲۴ نوامبر ۱۰۷۱ م- ۴۶۵ هـ کشته شد؛ و سوم ملک‌شاه، که در ۱۰۷۲ م- ۴۶۵ هـ سلطنت یافت و در ۱۹ نوامبر سنه ۱۰۹۲ م- ۴۸۵ در گذشت.

تقریباً در تمام مدت این پنجاه و پنج سال زمام همه امور در دست یکی از معروفترین وزرای ایرانی، که در کیاست و هوشیاری کم‌نظیر بود، یعنی خواجه نظام الملک، قرار داشت. سی و پنج روز پس از قتل فجیع خواجه نظام الملک، ملک‌شاه، که سومین پادشاهی بود که وزارتش برعهده این مرد با تدبیر قرار داشت، نیز در گذشت. از اینرو شایسته است که برای اختصار دوره‌ای را که اکنون به شرح آن می‌پردازیم عصر نظام الملک بنامیم.

سلجوقیان نیز مانند تقریباً همه ترکانی که به اسلام گرویدند، مذهب تسنن اختیار کردند. صاحب راحة الصدور گوید که امام ابو حنیفه، مؤسس رایجترین مذهب از مذاهب چهارگانه اهل سنت، وقتی از خدا خواست که به مذهبش دوام و بقا بخشیده شود، و از عالم غیب چنین جواب آمد: «حقاً قلت لازال مذهبک مادام السیف فی ید الاتراک، حق گفتی و رایت مذهب تو افزاشته و صفة اعتقاد تو نگاشته خواهد بود مادام که شمشیر در دست ترکان حنفی باشد.»

و مؤلف مذکور با شوق تمام در پی آن گوید: «و بحمد الله»

(۱)- بعضی از منابع، از جمله ابن اثیر، ولادت وی را در ۴۲۰ هـ- ۱۰۲۹ دانسته‌اند- (مترجم عربی)

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۴۸

تعالی پشت اسلام قوی است و اصحاب ابو حنیفه شادان و نازان و چشم‌روشن و در عرب و عجم و روم و روس شمشیر در دست ترکان است و سهم ایشان در دلها راسخ» «۱» و در حمایت ایشان دین و علم و تقوی خاصه در خراسان رونق تمام دارد و کفر و الحاد و تشیع و فلسفه و دهریت و تناسخ از میان برداشته شده و «الطرق کله‌ها مسدوده الا طریق محمد» «۲».

در دوره ملک‌شاه امپراطوری سلجوقی توسعه بسیار یافت، و به قول ابن اثیر (ج ۱۰ ص ۷۳) «از مرزهای چین تا حدود شام، و از دورترین نقاط اسلامی در جنوب تا سرزمین یمن در شمال در قلمرو آن قرار گرفت، و امپراتوران روم (روم شرقی) خراجگزار آن شدند.»

### فاطمیان، دشمنان خلافت بغداد

اما باید دانست که مذهب تسنن در ممالک اسلامی بی‌رقیب نبود، و در مصر و بخش وسیعی از شمال آفریقا و سوریه، فاطمیان یا اسماعیلیان حکومت داشتند که با دستگاه خلافت بغداد دشمنی می‌ورزیدند، و قدرت و شوکتشان در دوره خلافت المستنصر (۱۰۳۵-۱۰۹۴ م- ۴۲۷-۴۸۷ هـ) که مقارن با همین دوره مورد بحث ماست، به اوج خود رسیده بود. فاطمیان در بیرون از حدود اقتدار خود نیز به تبلیغ پرداخته بودند و خاصه در ایران این باطنیان شیعه از طریق داعیان خود، تأثیرات عظیم و عمیق بجا گذاردند. ما در این فصل و در فصل بعد از جلوه‌های شایان توجه آن سخن خواهیم گفت. دو تن از بزرگترین و مشهورترین مبلغین این فرقه، یعنی ناصر خسرو شاعر و حسن صباح، با مهمترین

(۱)- از صفحه ۱۸ و ۱۹ راحة الصدور، چاپ لیدن، نقل شد. م

(۲)- همان کتاب ص ۳۰. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۴۹

وقایع و برجسته‌ترین اشخاص این عصر رابطه نزدیک و مستقیم داشته‌اند؛ و حسن صباح، صاحب دعوت جدید بنیان‌گذار فرقه مشهور حشاشین است.

### انقراض دودمان غزنوی

در این فصل نیاز آن نیست که جز سلجوقیان و فاطمیان، از دودمانهای دیگر نیز سخنی بگوئیم. پس از مرگ سلطان محمود، بین فرزندانش نزاع و برادر کشی در گرفت و از آن میان سلطان مسعود پیروز درآمد. وی چندی به جنگ در هند، که پدرش سخت بدان دل‌بسته بود، ادامه داد و طبرستان و گرگان را نیز در ۳۵-۱۰۳۴ م- ۴۲۷ هـ. از تصرف دار ابن منوچهر زیاری بیرون کرد؛ سه سال بعد ترکان سلجوقی سپاه او را در بلخ شکست دادند و پیلان جنگی وی را بردند؛ در سال ۱۰۴۰ م- ۴۳۲ هـ. از سلطنت خلع شد و به قتل رسید، و نخست برادرش محمد و سپس فرزندش مودود به سلطنت نشستند؛ در سال بعد طبرستان به تصرف سلجوقیان درآمد؛ و در ۴-۱۰۴۳ مودود در خراسان از سلاجقه شکست خورد؛ لکن شهر بست را که در دست ترکان غز افتاده بود به تصرف آورد و حتی در هند نیز جنگهای خود را ادامه داد. از این‌پس قدرت غزنویان در ایران به آخر رسید، ولی در غزنین تا سال ۱۱۶۱-۵۵۷ هـ به شاهی خود برقرار بودند؛ و در آن زمان بساطشان از اینجا نیز بدست ملوک غور برچیده شد و فقط در هندوستان تا چندی

بعد دستگاهی داشتند.

### خاندان بویهیان

قدرت بویهیان نیز، که در دوره گذشته رقیب بزرگ غزنویان بودند، با رسیدن طغرل به بغداد (۱۸ دسامبر ۱۰۵۵ م - ۴۴۷ ه) و مطیع ساختن خلیفه عباسی، عملاً پایان یافت. سه سال بعد از این واقعه بود که آخرین امیر بویهیی، یعنی الملک الرحیم، در ری درگذشت.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۵۰

اکنون به ذکر دولت آل سلجوق بازمی‌گردیم. بنابر قول بنداری و صاحب راحة الصدور، سلطان محمود در آغاز از ترکان سلجوقی دعوت کرد که در حدود بخارا مسکن بگیرند؛ اما چون دید که قدرت و نفوذشان بسرعت رو به افزایش است، بیمناک شد و در حدود سال ۱۰۲۹ م - ۴۲۰ ه «۱» یکی از پسران سلجوق را (موسی ارسلان، به قول ابن اثیر؛ و اسرائیل، بنابر سایر منابع) گرفته در یکی از قلاع هند، بنام کالنجار محبوس ساخت. وی پس از هفت سال در آن زندان جان داد.

بنابر روایت مشهور (که در راحة الصدور آورده شده) علت وحشت و تشویش سلطان محمود از این قوم آن بود که «روزی در اثنای سخن (به اسرائیل) گفت ما را هروقت به هندوستان به غزو کافران لشگری گران می‌باید بلاد خراسان معطل و مهمل می‌ماند. آرزو چنانست که میثاقی و استظهاری تمام باشد تا اگر از طرفی خصمی برخیزد و فتنه‌ای انگیزد که به مددی محتاج شویم استعانت به خیل شما کنیم. اسرائیل در معرض جواب گفت از جانب ما در بندگی تقصیر نباشد. محمود گفت اگر حاجت افتد به چه نشان ما را مدد رسد و چه قدر بود؟ اسرائیل کمانی در بازو افکنده بود و دو چوبه تیر به بند قبا فروزده، از آن یک چوبه به محمود داد و گفت به وقت احتیاج این به خیل ما فرست ترا صد هزار سوار مدد رسد. محمود گفت اگر بسند نیاید؟ تیر دیگر پیش او نهاد و گفت این را به بلخان فرست ترا پنجاه هزار سوار مدد آید.

گفت اگر بسند نیاید؟ کمان بداد گفت به نشان به ترکستان فرست، اگر دویست هزار سوار خواهی بیاید. محمود از این سخن بیندیشید و او را فراگرفت ..... چنانکه راوندی گوید، وی این مثل

(۱) - بنابر قول ابن اثیر، الپ ارسلان نیز در این سال زاده شد. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۵۱

نشینده بود که: «دری برمگشای که در بستن آن متعذر بود و تیری مینداز که دفع آن ناممکن باشد».

«آنکه نان خواست و مجلس بیاراست. نان خوردند و دست به شراب آوردند. سه شبانروز صبحی کردند. محمود خلعت های خوب به اسرائیل و خیل او داد. بعد از آن هر امیری را از لشکر خود فرمود تا سرخیلی و مقدمی را به وثاق خود مهمان بردند و شرابه‌های گران دردادند، و چون مست شدند بندهای گران برنهادند، و او با اسرائیل همان کرد و هم در شب به قلعه کالنجار فرستاد.» (۱)

### مهاجرت ترکان سلجوقی بسوی جنوب

پس از وفات اسرائیل بن سلجوق در تبعید و زندان، فرزندش قتلش «۲» از آنجا گریخته به بخارا رفت و به خویشان خود پیوست و سوگند یاد کرد که انتقام این ظلم را از سلطان محمود غدار بستاند. «۳» در حدود سال ۶- ۱۰۳۵ م - ۴۲۷ ه. ترکان سلجوقی که از شاه خوارزم، هارون بن التوتاش نیز ظلمها و خیانت‌های دیگر دیده بودند، بسوی جنوب کوچ کردند و در ناحیتی بین نسا و باورد استقرار گرفتند.

(۱) - بجای ترجمه متن کتاب، عین عبارات راوندی را از راحة الصدور نقل کردیم (ص ۸۹ و ۹۰) م

(۲) - در راحة الصدور چنین آمده است. ف

(۳) - اگر گرفتار شدن اسرائیل بن سلجوق را در حدود سال ۴۲۰ بدانیم، مرگ وی و گریختن فرزندش قتلش در حدود سال ۴۲۷ خواهد بود (زیرا مدت حبس او را هفت سال نوشته‌اند) و در این هنگام سلطان محمود زنده نمی‌تواند بود؛ زیرا مسلم است که وفات وی در سال ۴۲۱ روی داده است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۵۲

صاحب راحة الصدور، زمان این مهاجرت را از این پیشتر، یعنی در عهد سلطان محمود و با اجازه او می‌داند، و گوید که والی طوس، ارسلان جاذب سلطان را از راه دادن این همسایگان نیرومند بشدت منع می‌کرد، و می‌گفت که باید شست هریک از این سلجوقیان را که گرفتار می‌شوند از بن برید تا دیگر به تیراندازی قادر نباشند؛ زیرا این قوم در این فن مهارت خاص داشتند. «۱»

**مسعود و سلاجقه**

پس از آنکه مسعود بر برادر خویش فائق آمد و به جای پدر بر مسند فرماندهی نشست کشاکش و منازعات وی با سلجوقیان آغاز گشت. ظاهراً یکبار در حدود سال ۱۰۳۵ م - ۴۲۷ ه در وقت لشکرکشی به طبرستان، پیروزیهای نصیبش شد؛ لکن اندکی پس از آن، در پایان این جنگها، سپاهیان بسیار فرسوده گردیدند و اسلحه‌شان از تأثیر رطوبت هوای آن ناحیه زنگ زد، و عاقبت شکست خورده بازگشت. «۲» مشاوران و نزدیکان مسعود وی را از ناچیز شمردن این امر و رها کردن خراسان در دست حادثه‌جویان بیگانه برحذر می‌داشتند، لکن وی به جای آنکه به پند آنان توجه کند، با ترکان سلجوقی بتعجیل مصالحه‌ای کرد تا بتواند بار دیگر به هند لشکرکشی کند.

نتیجه این اهمال چنان شد که پس از بازگشت، زمام

(۱) - از اینجا معلوم می‌شود که سلجوقیان به شیوه مغولان تیر می‌انداخته‌اند. هنگامی که درباره قتل کمال الدین اسماعیل سخن می‌گوئیم، به این نکته نیز اشاره خواهیم کرد. ف

(۲) - شرح این جنگ و دلاوری سلطان مسعود، و نیز بیان سهل انگاریش در این واقعه، در راحة الصدور آمده است ف - (ص ۱۰۰ و ۱۰۱ چاپ لیدن)

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۵۳

امور یکسره از دست وی بیرون شده بود و در تابستان سال ۱۰۳۸ م - ۴۳۰ ه طغرل بن میکائیل بن سلجوق خود را پادشاه خواند و نخست در مرو و بعد از آن در نیشابور خطبه بنامش خوانده شد. داستانی را که الفخری در تاریخ خود آورده و گفته است که مسلمانان پس از فتح تیسفون کافور را نمک طعام پنداشتند «۱»، این اثر درباره این مهاجمین ساده‌لوح در وقت فتح نیشابور ذکر کرده است (۱۰ ص ۱۶۷)

**تأسیس دولت سلجوقی**

خلع سلطان مسعود از سلطنت، و قتل وی (۱۰۴۰ م ۴۳۲ ه) و پریشانی و نابسامانی‌هایی که از اثر آن در غزنه روی نمود، قدرت سلجوقیان را بیشتر و ثابت‌تر ساخت؛ چنانکه سال بعد طبرستان را نیز تسخیر کردند، و سه سال بعد، مودود بن مسعود را در خراسان شکست دادند؛ و نامه‌ای به خلیفه القائم نوشته، در آن از خاندان غزنوی شکوه بسیار کردند، و وفاداری خویش را نسبت به وی اعلام داشتند، و خواستار فرمان او شدند؛ سپس به تقسیم اراضی و نواحی وسیعی که با چنان سرعت به تصرفشان افتاده بود پرداختند. بست و هرات و سیستان به موسی ارسلان بیغو، فرزند سلجوق، تعلق گرفت؛ مرو به برادرزاده وی چغری بیگ داد؛ و عراق به برادرزاده دیگرش طغرل. از فرزندان چغری بیگ قاورد تون و طیس و کرمان را صاحب شد؛ یاقوتی بر آذربایجان و ابهر و زنجان تسلط یافت؛ فرزند سوم وی، الب ارسلان، نزد عم خویش، طغرل، که ری را پایتخت قرار داده بود بماند؛ همدان در اختیار ابراهیم

(۱) - الفخری، طبع اهلوارت - ص ۱۰۰ - و به مقدمه این کتاب جلد اول (صفحه ۱۹۹ (ص ۲۹۴ ترجمه فارسی. م) نیز رجوع کنید. ف)

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۵۴

بن اینال بن سلجوق «۱» قرار گرفت؛ و گرگان و دامغان نیز به دست قتلمش بن موسی ارسلان افتاد.

**شناختن خلیفه طغرل را به شاهی**

خلیفه القائم، پس از آنکه نامه طغرل را دریافت کرد، هبه الله بن محمد المأمونی را به رسالت نزد وی فرستاد. طغرل در این وقت در ری بود. خلیفه نامه‌ای مهرآمیز در پاسخ وی نوشته بود و چندی بعد نیز حکم کرد که بر منابر خطبه بنام طغرل خوانده شود و نامش بر سکه‌ها پیش از نام امیر بویهی، الملک الرحیم، نقش گردد. سرانجام در ماه دسامبر ۱۰۵۵ م - رمضان ۴۴۷، طغرل با شکوه و جلال فراوان وارد بغداد شد. خلیفه او را ترحیب و تکریم بسیار کرد و بر تختی نشاند و جامه‌ای فاخر بر او پوشاند، و بواسطه محمد بن منصور الکندری، که سخنانش را ترجمه می‌کرد، با وی به گفتگو پرداخت «۲». اندکی بعد ارسلان خاتون خدیجه، برادرزاده طغرل و خواهر آلپ ارسلان با تجمل بسیار به حباله نکاح خلیفه درآمد. طغرل شبی در خواب دید که پیغمبر اکرم وی را از خطری برحذر می‌دارد؛ از ایتروی پس از سیزده ماه توقف در بغداد، آنجا را ترک گفت. اما علت اصلی این امر نخست آن بود که سپاهیان ترک وی شهر مرکزی اسلام را بی‌سامان و آشفته ساخته بودند، و دیگر آنکه می‌خواست موصل و دیار بکر و سنجان



(۱) - اندکی بعد طغرل به او ظن خیانت برد و به قتلش رساند (۱۰۵۷ م - ۴۴۹ ه) - ف

(۲) - بنداری - ص ۱۲ - ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۵۵

و دیگر بلاد غربی را نیز به تصرف درآورد «۱». اما چندی بعد طغرل به بغداد بازگشت، و خلیفه وی را به سبب خدماتی که به دین اسلام کرده بود ستود، و از او خواست که قدرتی را که خداوند به وی ارزانی داشته است به حکم عقل و به طریق صواب بکار برد. در همین وقت بود که خلیفه لقب «ملک المشرق و المغرب» را نیز بدو داد.

### مرگ طغرل

اما هنوز آمال طغرل پایان نیافته بود؛ و پس از وفات همسرش در ۶۲ - ۱۰۶۱ م - ۴۵۳ ه خواستار همسری دختر (و به قول راحه الصدور، خواهر) خلیفه گشت. خلیفه سخت بدین کار اکراه داشت، لکن عاقبت، بر اثر الحاح و اصراری که بتدریج رنگ تهدید آن شدیدتر می‌شد؛ ناچار رضا داد. عروس با ساز و تجمل شایسته به تبریز برده شد؛ اما پیش از آنکه وی به ری برسد (زیرا قرار بر آن بود که زفاف در دارالملک ری باشد)، طغرل بیمار شد و در دهکده طجرشت، نزدیک ری، در چهارم سپتامبر ۱۰۶۳ م - رمضان ۴۵۵، وفات یافت «۲»؛ و عروس به بغداد بازگردانده شد. طغرل در وقت مرگ هفتاد سال داشت؛ و ابن اثیر در شرح

(۱) - در یکی از این جنگها وی بر دیری دست یافت که چهارصد راهب عیسوی در آن بود. یکصد و بیست تن از آنان را طعمه تیغ کرد و از بقیه خونیهائی بسیار سنگین گرفت. ف

(۲) - محمد اقبال در حاشیه ص ۱۱۲ کتاب راحة الصدور، که در شرح همین وقایع است، گوید: «از این بیان مستنبط می‌شود که طغرل بیک قبل از زفاف درگذشت، ولی در تاریخ عماد الدین ص ۲۵، و ابن اثیر ج ۱ ص ۱۵-۱۶ و زبدة التواریخ به تصریح مذکور است که در منتصف صفر سنه ۴۵۵ زفاف در بغداد واقع شد و طغرلبک بعد از آن هفت ماه دیگر زیست و در ۷ رمضان بروز جمعه فرمان یافت.» م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۵۶

حالات وی گوید (ج ۱ ص ۹-۱۰) «۱» که سخت خویشان دار و محتاط بود، در ادای فرایض دینی کوشش تمام داشت، اسرار خویش را همیشه پنهان می‌داشت، در موارد مقتضی سختگیر و بی‌گذشت بود، اما برحسب عادت بسیار کریم و بخشنده بود، حتی با دشمنانش، یعنی رومیان نیز از روی کرم و جوانمردی رفتار می‌کرد.

### جلوس الب ارسلان

پس از طغرل، برادرزاده اش الب ارسلان به سلطنت نشست؛ گرچه وزیرش، کندری، که به عمید الملک معروف است، سعی داشت که سلیمان، برادر الب ارسلان را به شاهی برساند. این قصد نابجای کندری موجب هلاکتش شد؛ چنانکه الب ارسلان وی را به مرو فرستاد و او پس از یکسال حبس بدست دو تن از غلامان شاه، که بدین قصد فرستاده شده بودند، کشته شد.

### قتل کندری

چون وی دانست که ساعت مرگش فرا رسیده خود را به اراده الهی تسلیم کرد، زن و فرزند و خویشان خود را بدرود گفت، و درخواست که در وقت کشتن حلقومش را نفشوند، بلکه با شمشیر جانش را بگیرند؛ سپس این پیام مشهور را به الب ارسلان و وزیرش، نظام الملک، فرستاد و گفت. «سلطان را بگوی اینت خجسته خدمتی که بر من خدمت شما بود، عمت این جهان بمن داد تا بر آن حکم کردم و تو آن جهانم دادی و شهادتم روزی کردی، پس از خدمت شما دنیا و آخرت یافتم؛ و وزیر (نظام الملک) را بگوی که بددعتی و زشت‌قاعدتی در جهان آوردی به وزیر کشتن، ارجو که این

(۱) - به تاریخ ابن اثیر ج ۱ ص ۹-۱۰ رجوع کنید. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۵۷

سنت در حق خویشان و اعقاب باز بینی.» «۱»

این وزیر تیره‌بخت در وقت مرگ اندکی بیش از چهل سال داشت.

وی در زبان و ادب تازی استادی دانشمند بود، و به همین سبب در آغاز کار امام موفق نیشابوری او را به خدمت طغرل برد تا به کار دبیری مشغول گردد. «۲» وی به زبان تازی اشعار خوب می‌سرود و این اثر نمونه‌هایی از آن را آورده است؛ از متعصبان مذهب

شافعی بود، و امر کرده بود تا در مساجد رافضیان شیعیان) و اشاعره را لعن گویند. «۳» چون نظام الملک بوزارت رسید، لعن رافضیان را بر منابر همچنان جایز شمرد، لکن برای خشنودی خاطر چند تن از فقهای مشهور، چون القشیری، صاحب رساله‌ای معروف در احوال صوفیه، و ابو المعالی جوینی، لعن اشاعره را منع کرد. گویند که ابو نصر کندی در کودکی در خوارزم خصی شد، در مرو خونش ریخت، تنش در زادگاهش کندر، به خاک رفت، سرش به نیشابور مدفون گشت، و پاره‌ای از مجسمه‌اش به کرمان نزد نظام الملک برده شد.

(۱)- راحة الصدور- ص ۱۱۸ (چاپ لیدن)- و رجوع کنید به تاریخ ابن اثیر- ذیل وقایع سال ۴۵۶- ف

(۲)- بسیار محتمل است که داستان رابطه نظام الملک با این امام موفق نیشابوری (که بنابر افسانه مشهور، استاد حکیم عمر خیام، خواجه نظام الملک، و حسن صباح بوده است- م) از اینجا بوجود آمده باشد؛ چنانکه چند بیت شعری که در تذکره‌ها و تواریخ به نظام الملک نسبت داده شده، (و قبلا آن را ذکر کردیم ص حاشیه ص ۶۰) اکنون می‌دانیم که از برهانی بوده است. ف

(۳)- صاحب راحة الصدور این دو فرقه متعارض را از ملاحظه شمرده و گفته است که باید چون یهودیان جزیه و غرامت پردازند- ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۵۸

### نظام الملک «۱»

جای بسی تأسف است که نام مردی بزرگ و وزیری باکفایت چون ابو علی الحسن بن اسحق، معروف به نظام الملک، هنگامی که نخستین بار در تاریخ ظاهر می‌شود، با چنین عمل ناپسندی مربوط است.

گوئی نفرین سلف مقتول وی، کندی، در حق او کارگر افتاد که پس از عمری خدمت سودمند و مؤثر، سرانجام به وضعی شنیع خونش ریخته شد. شاید در مشرق‌زمین هیچ وزیر و هیچ سیاستمدار در کفایت و تدبیر، و از لحاظ کارهای مفیدی که کرده است، به پای او نرسد. وی بسال ۱۸-۱۰۱۷-۴۰۸ ه. در طوس زاده شد، و پدرش از دهاقین طوس بود. هنوز شیرخواره بود که مادرش در گذشت، و در همین احوال پدرش بسبب خسارتهای مالی دچار تنگی معیشت گشت. اما وی باوجود این وضع نامساعد به تحصیل علوم پرداخت، زبان تازی را فراگرفت و فقه و حدیث آموخت، و سرانجام در شهر بلخ به دبیری علی بن شادان، که از طرف چغری بیگ به حکومت آن شهر منصوب شده بود، اشتغال یافت.

چغری بیگ، پدر الب ارسلان، در وقت مرگ نظام الملک را به شهزاده جوان سپرد، و بدین ترتیب وی وزیر و راهنمای الب ارسلان شد، و از آن پس که الب ارسلان بر اریکه سلطنت سلجوقیان مقام گرفت، وی بزرگترین وزیر آن خاندان بشمار آمد و در سراسر قلمرو حکومت سلجوقی زمام امور بدست او افتاد.

نظام الملک در اداره امور توانائی بیحد داشت و در

(۱)- درباره آغاز روزگار نظام الملک، ابن اثیر علاوه بر این شرح (ج ۱ ص ۲-۷۱)، شرح دیگری نیز دارد. بنابراین روایت دوم نیز آغاز کار نظام الملک در بلخ است، لکن مخدوم وی کس دیگری است.

این داستان اخیر با قول بنداری، در آنجا که به تفصیل از فضایل نظام الملک سخن می‌گوید (ص ۵۹-۵۵)، سازگار و متفق است. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۵۹

کشورداری بسیار هوشیار و دقیق‌النظر بود. به مذهب تسنن اعتقاد کامل داشت، با شیعیان و اسماعیلیان به خشونت تمام رفتار می‌کرد، ادب‌دوست بود، مردان علم و دین را بزرگ می‌داشت (حکیم عمر خیام که اندکی بعد از این به شرح احوالش خواهیم پرداخت، مورد حمایت و محبت او بود)، و در حفظ نظم و امنیت، تأمین رفاه عمومی، و ترویج علم و دین و فرهنگ همواره و بیدریغ می‌کوشید.

پس از آنکه به مقام وزارت رسید، نخستین کارش تأسیس نظامیه بغداد و تأمین مخارج آن بود. بنای این دارالعلم در سنه ۱۰۶۵-۴۵۸ ه آغاز شد و بسال ۱۰۶۷ م- ۴۶۰ پایان یافت و بعدها بعضی از بزرگترین علماء عصر در آن به تدریس و تعلیم پرداختند. از جمله این بزرگان یکی فقیه کبیر ابو حامد محمد غزالی است که سیوطی درباره‌اش چنین گوید: «اگر ممکن بود که پس از محمد پیغمبری بیاید، بی‌شک آن کس غزالی می‌بود.» غزالی از سال ۱۰۹۱ م- ۴۸۴ ه. تا سال ۱۰۹۵ م- ۴۸۸ در آنجا به تدریس اشتغال داشت.

### الب ارسلان

ابن اثیر در تاریخ ولادت الب ارسلان دو سنه مختلف ذکر کرده است، یکی ۴۲۰ هـ - ۱۰۲۹ م. و دیگری ۴۲۴ هـ - ۱۰۳۳ م «۱». و صاحب راحة الصدور گوید که وی در آغاز سال ۴۳۱ بدینا آمد و «مدت ملکش دوازده سال بود «۲» بعد از وفات جدش طغرلبک، و دو سال

(۱) - بنداری نیز سنه ۴۲۴ را ذکر کرده است. ف

(۲) - محمد اقبال در حاشیه صفحه ۱۱۶ راحة الصدور نوشته است:

«این سهو است، زیرا که الب ارسلان به اتفاق مورخین و به قول خود مصنف در سنه ۴۶۵ مقتول شد، پس مدت سلطنت او بیش از ده سال (۴۵۵-۴۶۵) نتواند بود. و بقول زبده النصره و نخبة العصر، و نیز به گفته ابن اثیر نه سال و اند ماه بود.» م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۶۰

پیش از آن به خراسان بعد از وفات پدرش جغری بک «۱»؛ مدت عمرش سی و چهار سال بود. دنبال این مطلب در این کتاب چنین آورده شده: «سلطان الب ارسلان .... قدی عظیم داشت و محاسنی دراز چنانکه به وقت تیر انداختن گره زدی و هرگز تیر خطا نکردی «۲» و کلاه دراز داشتی و .... از سر محاسن تا سر کلاه او گویند دو گز بودی». وی پادشاهی مقتدر و دادگستر و بخشنده بود، ظالمان و غاصبان و زورگویان را بی درنگ کیفر می داد، و نسبت به فقیران و ضعیفان چنان بخشنده بود که در آخر هر رمضان پانزده هزار دینار در بین این مردم پخش می کرد؛ در حالی که محتاجان بسیار در سراسر کشور وسیع او (که به قول ابن اثیر «۳» از اقصی نقاط ماوراء النهر تا دورترین ناحیه شام امتداد داشت) از خزانه شاهی مقرر می یافت می داشتند. الب ارسلان به مطالعه تاریخ دلبستگی بسیار داشت و با شوق تمام به شرح احوال شاهان پیشین و ذکر اخلاق و عادات و قوانین و شیوه‌های کشورداری آنان گوش فرا می داد.

دست کم پنج پسر و سه دختر از وی باقی ماند. از پسرانش، ملکشاه (که پس از وی شاهی رسید) دختر خاتون ترک «۴» را بزنی

(۱) - در این باره نیز محمد اقبال در حاشیه صفحه ۱۱۶ نوشته است:

«تاریخ وفات جغری بک به تحقیق معلوم نیست. به قول زبده النصره و نخبة العصر سنه ۴۵۰ است، به قول ابن اثیر رجب سنه ۴۵۱، و به قول زبده التواریخ صفر سنه ۴۵۲. پس به هر صورت مدت ولایت الب ارسلان در خراسان بیش از دو سال باشد.» م

(۲) - معذالک، چنانکه خواهیم دید، خطا کردن تیرش موجب مرگش شد. ف

(۳) - ابن اثیر - ج ۱ ص ۱۰ و بنداری صفحات ۴۵ و ۴۷ - ف

(۴) - مقصود ترکان خاتون، دختر طمغاج خان، از ملوک آل افراسیاب است. م.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۶۱

گرفت، و ارسلان ارغون یکی از شاهزادگان خاندان غزنوی را به جباله نکاح در آورد؛ و یکی از دخترانش، بنام خاتون سفریه به همسری خلیفه المقتدی رفت.

### کارهای الب ارسلان

دوران سلطنت الب ارسلان گرچه بسیار کوتاه بود (از سپتامبر سال ۱۰۶۳ تا نوامبر سال ۱۰۷۲ - ۴۵۵ تا ۴۶۵) لکن در سراسر آن کارهایی بسیار درخشان و بزرگ صورت گرفت. وی در سال اول شاهی خود ختلان و هرات و صغانیان را در شمال شرقی مطیع ساخت و در آسیای صغیر رومیان را به عقب راند؛ اندکی بعد چند را به تصرف در آورد (چون جد وی سلجوق در آنجا مدفون بود شاید این ناحیه در نظرش ارج و اهمیت خاص داشت) و شورش فارس و کرمان را نیز فرونشاند؛ به دفع نیروی خلفای فاطمی پرداخت، و حلب و شهرهای مقدس مکه و مدینه را از تصرفشان بدر آورد؛ و آخرین کارش، که مهم‌ترین پیروزی وی بشمار می آید، غلبه بر سپاه روم و گرفتار ساختن رومانوس، امپراتور روم، است.

وی در تابستان سال ۱۰۷۱ م - ۴۶۳ هـ. با دوازده هزار سوار جنگی گزیده «۱»، در ملازگرد (نزدیک اخلاط، در مغرب آسیای صغیر) سپاه روم را که حداقل شمار آن را دویست هزار تن (از سربازان یونانی و رومی و ترک و گرجی و سایر قبائل قفقازی، و فرنگی و ارمنی) بود درهم شکست، و امپراتور دیوجنس رومانوس Diogenes Romanus را اسیر ساخت.

(۱) - راحة الصدور سپاه الب ارسلان را دوازده هزار و سپاه روم را ششصد هزار تن گوید، شمار سپاهیان ارمانوس را بنداری به سیصد هزار و ابن اثیر به دویست هزار تن تقلیل داده‌اند. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۶۲

## گرفتار شدن رومانوس چهارم

درباره این پیروزی آخرین، اکثر مورخان ایرانی داستانی شگفت آورده‌اند. سعد الدین گهر آیین «۱»، که از امیران و بزرگان دستگاه الب ارسلان بود، غلامی داشت سخت کوچک‌اندام و حقیر، چنانکه نظام الملک نخست از پذیرفتن وی در سپاه مسلمانان امتناع می‌ورزید، و به خنده می‌گفت: «از این مرد چه انتظار توان داشت؟»

آیا امپراطور روم را اسیر تواند کرد؟» اما از اتفاقات عجیب روزگار آنکه همین غلام ملک روم را گرفتار ساخت، و اگر یک تن از همراهان هویت امپراطور را آشکار نکرده بود، غلام وی را کشته بود؛ زیرا هیچ نمی‌دانست که چه کسی را اسیر ساخته است. هنگامی که امپراطور اسیر را به خدمت الب ارسلان آوردند، وی با دست خود سه ضربه بر او نواخت و گفت: «آیا به تو اختیار صلح ندادیم و تو نپذیرفتی؟» امپراطور روم گفت:

«مرا ملامت مکن، و اکنون چنان کنم که تو خواهی.» آنگاه الب ارسلان از وی پرسید: «اگر تو مرا اسیر ساخته بودی با من چه می‌کردی؟» امپراطور در پاسخ گفت: «بر تو جور و سختی تمام روا می‌داشتم.» الب ارسلان گفت: «اکنون گمان می‌کنی که با تو چه خواهم کرد؟» ارمانوس گفت: «یا مرا خواهی کشت؛ یا مرا برای تماشای مردم در شهرهای اسلامی خواهی گرداند؛ و یا در ازاء خونبهای عفوم خواهی کرد و زیر دست خویش قرار خواهی داد؛ و این سومی را چندان امید نمی‌دارم.» الب ارسلان گفت «قصده من آنست که با تو همین طریقه سوم را اختیار کنم.» پس خونبهای وی سه کرور دینار معین شد، بدان شرط که تا پنجاه سال صلح در میان باشد، سپاه روم به‌وقت و به‌راندازه که حاجت باشد در

(۱) - در راحة الصدور نام این شخص «سعد الدوله» است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۶۳

اختیار الب ارسلان قرار گیرد، و همه اسیران مسلمان که به دست رومیان افتاده‌اند آزاد گردند. پس از عقد این قرارداد، سلطان خلعتی شریف از بهر رومانوس فرستاد، خیمه و خرگاه خاص برای او برپا داشت، پانزده هزار دینار جهت مصارف وی مقرر ساخت، و گروهی از امیران و بزرگان را نیز آزادی بخشید.

سپس چون هنگام رفتنشان فرارسید، الب ارسلان خود تا یک فرسنگ با آنان همراهی کرد و جمعی را در رکاب امپراتور فرستاد تا آنان را بسلامت به کشور خود باز گردانند. اما این شکست ننگین مقام و منزلت ارمانوس را سخت تنزل داد، و از قراری که بنداری می‌گوید: «رعایای وی نامش را از دفترهای مملکت برداشتند و گفتند که وی از شمار شاهان بیرون شده و مسیح بر او خشمگین است.»

دو سال بعد از این، یعنی در نوامبر سال ۱۰۷۲ م - ۴۶۵ هـ، الب ارسلان در طرف دیگر مملکت خویش با ترکان به جنگ پرداخت. وی با دویست هزار سرباز «۱» تا ساحل جیحون آمده بود، و بیش از سه هفته گذشت تا این عده بدانسوی رود رسید. در این وقت مردی را که یوسف نرزمی (برزمی، یا خوارزمی) «۲» نام داشت و کوتوال قلعه‌ای در آن نواحی بود و در برابر سپاه الب ارسلان مقاومتی کرده بود، اسیر کرده پیش تخت سلطان آوردند. از قراری که مورخان گویند، الب ارسلان از جوابهای تجاهل آمیز او غضبناک شده، فرمان داد تا نزدیک تختش وی را به چهارمیخ بکشند. کوتوال قلعه چون این فرمان

(۱) - بنداری، ص ۴۵، و ابن اثیر ج ۱۰ ص ۲۵ ف

(۲) - در راحة الصدور «نرزمی»، در تاریخ سلجوقیان کرمان «برزمی» و در تاریخ ابن اثیر «خوارزمی» ضبط شده است - ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۶۴

بشنید سلطان را دشنام داد و گفت: «آیا کسی چون من، باید بدین گونه بمیرد؟» الب ارسلان که سخت خشمگین شده بود محافظان کوتوال را به اشاره از او دور ساخت و تیر و کمان برگرفت و تیری بسوی وی افکند. سلطان که آنهمه در تیراندازی شهرت داشت، در این لحظه خطرناک تیرش خطا کرد، و کوتوال که در این وقت رها شده بود، بسوی او حمله‌ور شد و پیش از آنکه یکتن از دو هزار نفری که در حضور شاه ایستاده بودند قدمی پیش گذارد، با کاردی که پنهان کرده بود وی را زخمی کاری و مهلک زد. گهر آیین نیز که بمدد سلطان پیش دویده بود چند زخم خورد؛ و عاقبت یکی از فراشان (که بنابر قول بنداری از ارامنه بود) با میخکوبی که در دست داشت ضربتی بر سر کوتوال تیره‌بخت کوبید و او را هلاک ساخت.

چند سال بعد پسر همین فراش در بغداد بسا یکی از خادمان خلیفه نزاع کرد و بدست وی کشته شد. خادم پس از این واقعه به حرم خلیفه پناه برد و هیچکس را در آنجا بدو دسترس نبود.

اما فراش به دادخواهی نزد ملک‌شاه رفت و خواستار انتقام خون فرزند خود شد و گفت: «ای خداوند، با کشنده پسر بنده همان کن که من با کشنده پدرت کردم.» گویند که خلیفه ده هزار دینار خونبها می‌داد تا «ناموس حرم نشکند»، اما ملک‌شاه نپذیرفت و ابرام کرد تا قاتل را گرفت و بکیفر رساند.

### سخنان الب ارسلان در وقت مرگ

الب ارسلان پس از زخمی که خورد بیش از یکی‌دوروز زنده نماند و این مدت فقط کافی بود که وی وصایا و خواهشهای خود را با وزیر وفادار خویش، خواجه نظام الملک بازگوید. درخواست وی آن بود که فرزندش ملکشاه بجای او بر تخت نشیند؛ بلخ، جز قلعه آن که می‌بایست در تصرف یکی از سردارانش باشد، به فرزند دیگرش

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۶۵

ایاز تعلق گیرد؛ و برادرش قاورد همچنان بر ولایت فارس و کرمان باقی باشد «۱». الب ارسلان در حال تسلیم محض جان سپرد، و می‌گفت: «من هرگز بی‌آنکه از خداوند یاری طلب کنم، بکشوری لشکر نکشیده و در برابر دشمنی صف نیستم؛ اما دیروز هنگامی که بر بلندی ایستاده بودم و زمین از بسیاری سپاه در زیر پایم به جنبش درآمده بود، با خود گفتم: من پادشاه جهانم و هیچ نیرویی بر من غالب نتواند شد. از این‌روی خداوند متعال مرا بدست یکی حقیرترین مخلوقات خویش هلاک ساخت؛ من از خدا طلب بخشایش می‌کنم و از اندیشه‌ای که بر خاطرم گذشت نادم» «۲». الب ارسلان در مرو به خاک سپرده شد، و یکی از شاعران این شعر مشهور را در این باب سروده است: «۳»

سر الب ارسلان دیدی ز رفعت رفته بر گردون به مرو آ تا به خاک اندر سر الب ارسلان بینی

### جلوس ملکشاه

هنگامی که ملکشاه خوانده شد تا بر کشور عظیم و نیرومندی که پدر و عم پدرش بنیان نهاده بودند حکومت کند، بیش از هفده یا هجده سال نداشت؛ و در آغاز سلطنتش بیم آن می‌رفت که مشکلات و پریشانی‌هایی در کار وی پدید آید. آلتگین، خان سمرقند، بر ترمذ مستولی شد و سپاه ایاز، برادر ملکشاه، را مغلوب ساخت. ابراهیم، سلطان غزنه، عم ملکشاه، یعنی عثمان را اسیر ساخت و او را با خزائن و

(۱) - تاریخ بنداری - ص ۴۷ - ف

(۲) - ابن اثیر - ج ۱۰ ص ۲۵ - ف

(۳) - بی‌تی است از یکی از قصاید سنائی به این مطلع -

دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی - م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۶۶

اموالش به افغانستان برد؛ لکن امیر گمشتگین و ملازم وی انوشتگین، که جد اعلامی خوارزمشاهیان «۱» است، در پی او شتافتند و سپاهش را درهم شکستند.

از اینها همه ناگوارتر آن بود که عم ملکشاه، قاورد بیگ، که نخستین پادشاه سلاجقه کرمان بشمار می‌رود، با سپاه فراوان رو به ری نهاد تا سلطنت را از برادرزاده خویش بستاند.

سپاه قاورد و سپاه ملکشاه در ناحیه کرج، نزدیک همدان، به هم رسیدند و سه شبانروز جنگیدند. سرانجام قاورد شکست یافت، و خود با دو پسرش اسیر گشتند.

ملکشاه قاورد را به قتل رسانید و پسرانش، امیرانشاه و سلطان‌شاه را کور کرد. اما سلطان‌شاه نیروی باصره خویش را چندان از دست نداد که نتواند بجای پدر بازگردد و حکومت کرمان را در دست گیرد. نظام الملک بسبب خدمات فراوان و مؤثری که در این موقع خطیر و بحرانی کرده بود به اتابک «۲» ملقب گشت. این لقب گرچه در آن وقت دارای ارج و اهمیت بسیار بود، لکن بعدها شایع شد و عمومیت یافت.

در سال بعد خلیفه القائم وفات یافت و نوه‌اش المقتدی به جایش نشست. یک سال پس از آن خلیفه فاطمی، که رقیب و دشمن خلافت بغداد بود، مکه را باز متصرف شد، لکن تسلط وی در آنجا بیش از دوازده ماه ادامه نیافت و در مقابل این کار دمشق را

(۱) - در فصل دیگری باید به تفصیل از خوارزمشاهیان گفتگو کنیم. ف

(۲) - این لقب اخیراً دوباره رواج یافته است و به امین السلطان، که وقتی وزیر ناصر الدین شاه و فرزندش مظفر الدین شاه بود داده شد. یکی دو سال قبل امین السلطان از مقامی که داشت خلع شد و اکنون در تبعید زندگی به سر می‌برد - ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۶۷

نیز از دست داد. در همان سال، یعنی ۷۵-۱۰۷۴ م- ۴۶۷ هـ، ملکشاه رصدخانه‌ای را که حکیم عمر خیام (عمر بن ابراهیم خیامی) با جمعی از دانشمندان بزرگ آن عصر «۱» در آن مشغول کار شدند، بنیاد نهاد. تاریخ جلالی، که ملکشاه به تأسیس آن سخت شایق

بود و از نوروز سال ۱۰۷۹-۴۷۱ ه آغاز شد، بدست همین جمع ترتیب یافت. (۲)

تقریباً دو سال بعد از این، ملک‌شاه دختر خویش را بزنی به خلیفه مقتدی داد، و در همان ایام فرزندش داود درگذشت.

مرگ این فرزند چنان بر وی سخت آمد که نمی‌گذاشت جسد وی را به خاک سپارند و نزدیک بود که خود را هلاک گرداند؛ اما گردش زمان و آمدن فرزندی دیگر بنام سنجر (که بمناسبت زادگاهش، یعنی سنجان، که در نزدیکی موصل واقع است، بدین نام خوانده شد) رفته‌رفته پس از سه سال، اندوه مرگ فرزند را از خاطرش محو ساخت. در این اوقات (۳-۱۰۸۲ م-۴۷۵ ه) نفرینی که در حق نظام الملک و فرزندانش شده بود، کارگر افتاد و به نتیجه رسید. جمال الملک پسر ارشد خواجه نظام

(۱)- ابن الاثیر (ج ۱۰- ص ۳۴) دو تن از همکاران خیام را نام می‌برد، یکی ابوالمظفر اسفزاری و دیگری میمون بن نجیب واسطی- ف

(۲)- ابن الاثیر در حوادث سال ۴۶۷ گوید: «و فیها جمع نظام الملک و السلطان ملک‌شاه جماعه من اعیان المنجمین و جعل النیروز اول نقطه من الحمل و کان نیروز قبل ذالک عند حلول الشمس نصف الحوت و صار ما فعله السلطان مبداء التوافق. و فیها ایضا عمل الرصد للسلطان ملک‌شاه و اجتمع جماعه من اعیان المنجمین فی عمله منهم عمر بن ابراهیم الحیامی و ابوالمظفر الاسفزاری و میمون بن النجیب الواسطی و غیرهم. و خرج علیه من اموال شیء عظیم و بقی الرصد دائرا الی ان مات السلطان سنه خمس و ثمانین و اربعمائه فبطل بعد موته.» م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۶۸

الملک، که حاکم بلخ بود و سری پرکبر و غرور داشت، شنید که جعفرک، دلچک دربار ملک‌شاه، پدرش را ریشخند کرده است؛ از اینرو، با شتاب تمام خود را به دربار ملک‌شاه رساند، دلچک بیچاره را از محضر شاه بیرون کشید، و فرمان داد تا گردنش را بشکافند و زبانش را از آن بیرون کنند. جعفرک در پی این مجازات بی رحمانه فوراً بمرد، و ملک‌شاه در آن وقت چیزی نگفت؛ لکن بعداً به ابو علی، عمید خراسان، پنهانی فرمان داد تا جمال الملک را مسموم گرداند. ابو علی این فرمان را، که به بهای جاننش تمام می‌شد، بکار بست و بدست یکی از خدمتگزاران خویش جمال الملک را هلاک ساخت.

ملک‌شاه در طول دوران سلطنت خویش، دوبار به بغداد رفت. بار اول که بدین سفر پرداخت (ذی الحجه ۴۷۹ ه- مارس ۱۰۸۷) نظام الملک با وی همراه بود و به زیارت قبر امام موسی (هفتمین امام شیعیان) و قبر صوفی بزرگ معروف کرخی و تربت احمد بن حنبل و ابو حنیفه نائل گشت. وی در این سفر هدایای گرانبهائی به خدمت خلیفه مقتدی فرستاد، و در روز دوم ورود خود به مسابقه گوی و چوگان پرداخت. در همین وقت بود که خواهر خود، زلیخا خاتون را به محمد بن شرف الدوله داد (و الرجه و حران و سروج و رقه و خابور را نیز بدو سپرد) و همچنین دختر خویش را به همسری خلیفه درآورد؛ و نیز در این هنگام بود که همسرش ترکان خاتون فرزندی بنام محمود بدینا آورد. این محمود، به حکم تقدیر، در روزگار پرآشوبی که بعد از مرگ ملک‌شاه روی نمود، مدتی کوتاه در گیرودار حوادث افتاد؛ زیرا یکسال پس از ولادت او، برادر بزرگترش احمد، که به ولیعهدی معین شده بود، بسن یازده سالگی در مرو درگذشت. در این وقت بود که یکی دیگر از

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۶۹

دختران ملک‌شاه به همسری سلطان مسعود دوم، پادشاه جوان غزنوی رفت و بین این دو خاندان اتحادی مقرر گشت.

### بسط قدرت و عظمت دولت ملک‌شاه

ملک‌شاه بار دیگر در اکتبر سال ۱۰۹۱ م- رمضان ۴۸۴، یکسال قبل از مرگش، به بغداد رفت. در فاصله این دو سفر، بخارا و سمرقند و شهرهای دیگر ماوراء النهر را مسخر ساخت، و در شهری دور چون کاشغر، از امپراطور قسطنطنیه باج و خراج دریافت داشت. در دوره فرمانروائی ملک‌شاه دولت آل سلجوق به اوج قدرت و عظمت خود رسید. چون ملک‌شاه و سپاهیان از جیحون گذشتند، نظام الملک اجرت ملاحان را به آنطاکیه حواله داد تا همگان بدانند که وسعت کشور و نفاذ حکم پادشاه از کجا تا کجاست؛ و نیز هنگامی که ملک‌شاه در لاذقیه Lataka، بر سواحل دریای مدیترانه بود، اسب خود را بدرون آب دریا راند و خداوند را شکر کرد که ملک او از اقصای مشرق تا بکنار دریای مغرب رسیده است. ملک‌شاه به نزدیکان و ملازمان درگاه خود در شام و آسیای صغیر اقطاع فراوان داد؛ و نیروی نظامی وی، که از چهل و شش هزار سوار تشکیل یافته و اسامی آنان در جراید دیوانی ثبت شده بود، حدود کشور او را در چین و ختا و ختن «۱» وسعت داد، و شهر عدن را در ساحل دریای احمر مسخر ساخت. وی شخصاً بر دستگاه قضائی نظارت داشت و از مظلومان و دادخواهان روی پنهان نمی‌کرد. توجه وی به امور مذهبی از آنجا معلوم می‌گردد که فرمان داد تا بر سر راه حجاج چاهها و آبگیرهای بسیار حفر کردند، و ترتیبی مقرر داشت تا حاجیان از پرداخت وجهی که تا آن زمان به امیر الحرمین

(۱) - راحة الصدور - ص ۱۳۰ -

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۷۰

می‌رسید، معاف گردند. منارهائی که از سر و سم گور و آهو می‌ساخت، حاکی از شوق و مهارت او در شکارگری است؛ و چنان بدین کار دل بستگی داشت که گفته بود تا هر روز شماره آهوئی را که صید می‌کند، ثبت کنند؛ و این عدد گاهی به هفتاد می‌رسید. صاحب راحة الصدور خود یکی از این شکارنامه‌ها را به خط ابو طاهر خاتونی، شاعر و مؤلف یکی از نخستین تذکره‌های فارسی (بنام مناقب الشعراء، که ظاهراً از سوء اتفاق از میان رفته است)، دیده است. اما باینهمه، از قراری که ابن الاثیر گوید (ج ۱۰ ص ۷۴) ملکشاه خود از کشتن این جانوران بیگناه نادم و آزرده‌خاطر می‌شد، و «روزی صیدی بسیار بینداخت، و چون شمردند، شمار آن به ده‌هزار رسید. سپس فرمان داد تا ده‌هزار دینار صدقه به درویشان دادند، و گفت من از خدای تعالی بیمناکم؛ زیرا از چه‌روی اینهمه حیوان را، بی‌آنکه برای خوراک به کشتنشان نیازی باشد، بیجان ساختم؟ و آنگاه جامه بسیار و مال بیحساب در میان همراهان خود پخش کرد، و بعد از آن به هر شکاری که می‌زد یک دینار صدقه می‌داد.» وی در میان شهرهای بسیاری که در قلمرو او بود، اصفهان را پیش از همه دوست می‌داشت و در آنجا اقامت گزیده بود «۱»، و آن را با عمارتهای بسیار و باغهای زیبا زینت داده بود. قلعه دژ کوه که چندی بعد ابن عطاش، یکی از زعمای خطرناک فرقه حشاشین، بدان دست یافت، از جمله این بناهاست.

### برگشتن اقبال خواجه نظام الملک

در سراسر این دوران فرخنده، نظام الملک پیر و باتدبیر، که اکنون نزدیک هشتاد سال از عمرش می‌گذشت، همواره

(۱) - راحة الصدور - ص ۱۳۲ - با مطالبی که در «وصف یک نسخه خطی نادر از تاریخ اصفهان»، نوشته‌ام (ص ۶۱)، مقایسه کنید.  
ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۷۱

ملازم خدمت پادشاه جوان بود و او را در کارها هدایت و ارشاد می‌نمود. نظام الملک اوقات فراغت را صرف رسیدگی به مدارس که در بغداد و اصفهان بنیان نهاده بود، می‌کرد، با استادان و مدرسان به گفتگو می‌پرداخت، (و همیشه آنان را با اکرام بسیار نزد خویش می‌پذیرفت)، و به تألیف کتابی در آئین ملکداری و تاریخ آن، که بدرخواست ملکشاه آغاز نهاده بود، اشتغال می‌ورزید. این کتاب (که نام آن سیاستنامه است و گاه سیر الملوک نیز خوانده می‌شود) یکی از مهمترین و سودمندترین آثار منثور زبان فارسی است و اخیراً مرحوم شفر متن فارسی و ترجمه فرانسوی آن را به طبع رسانیده و در دسترس همه محققان زبان و ادب فارسی قرار داده است. نظام الملک دوازده پسر داشت که همه، یا اکثر ایشان صاحب مقامات عالی دولتی بودند، و اعمال و رفتار او و خاندانش چنان بود که برمکیان روزگار گذشته را به یاد می‌آورد «۱». آنچه دولت برمکیان را به زوال کشید، (و در ایران موجب مرگ هر وزیر بزرگ بوده و خواهد بود) - یعنی رشک شاه که از اثر بدگویی رقیبان و دشمنان حسود برانگیخته شود - گریبانگیر نظام الملک نیز شد. دشمن بزرگ وی ترکان خاتون، زن محبوب ملکشاه بود، که سخنانش در سلطان تأثیر بسیار داشت. وی می‌خواست که فرزند خردسال خود، محمود، را به ولیعهدی رساند (و در این کار، وزیرش تاج الملک محرک و معاون او بود)؛ اما نظام الملک به طرفداری برکیارق، پسر بزرگتر ملکشاه، که در آن وقت دوازده یا سیزده سال داشت، معروف بود. ولی علت مستقیم برگشتن اقبال او رفتار مغرورانه‌ای بود

(۱) - جلد اول این کتاب - ص ۸ - ۲۵۸

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۷۲

که یکی از نوادگانش که حکومت مرو داشت (فرزند جمال الدین، که ده سال پیش از آن به فرمان شاه مسموم گشت) مرتکب شده بود؛ بدین معنی که وقتی کسی از ظلم و ستم نواده نظام الملک، شکایت پیش ملکشاه برد، و سلطان از روی خشم پیامی به خواجه فرستاد و به طعنه گفت: «آیا تو در ملک من وزیری یا شریک؟»

خویشان تو نه تنها بر عالیترین مناصب دولتی دست یافته‌اند، بلکه غرور و خودپسندیشان نیز از حد تحمل گذشته است.»

وزیر پیر، از سخنان ملامت‌آمیز و ناسپاسانه کسی که آنهمه نیکی بدو کرده بود، سخت خشمگین و آزرده‌خاطر گشت و پیام فرستاد که «آنکس که تو را تاج شاهی داد بر سر من نیز دستار وزارت نهاد؛ تاج تو و دستار من باهم توأم‌اند و بهم پیوسته.»

نظام الملک علاوه بر این، سخنان دیگری نیز گفت، که شاید اگر خاطرش آرامتر بود، هرگز نمی‌گفت «۱»؛ و خبرچینان همه سخنان خواجه را، شاید با شاخ و برگ و مبالغه بیشتر، به عرض شاه رسانیدند. از آن پس نظام الملک از مقام وزارت عزل شد و ابو الغنائم تاج الملک، که از مقربان خاص ترکان خاتون بود، بدان منصب رسید. با رفتن خواجه نظام الملک و آمدن تاج الملک، تغییرات ناپسندیده و بیخردانه دیگری نیز در دستگاه وزارت پدید آمد؛ و سدید الملک ابو المعالی به‌جای کمال الدین ابو الرضا «۲»، و مجد

## الملک ابو الفضل قمی به جای

- (۱) - این اثر شرح این ماجرا را به تفصیل و با وضوح تمام آورده است؛ لکن قول صاحب راحة الصدور (ص ۱۳۴)، که من در اینجا آورده‌ام، در این مورد تقریباً مأخذ همه تاریخ‌نویسان بعد از وی بوده است. ف
- (۲) - چنین است در راحة الصدور - اغلب تواریخ کمال الدوله نوشته‌اند. م
- تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۷۳
- شرف الملک ابو سعد قرار گرفتند «۱». ابو طاهر خاتونی «۲» در یکی از اشعار اندکی که از وی برجای مانده است، بخل و خست طبع مجد الملک ابو الفضل قمی را مورد هجو قرار داده «۳»، و شاعر دیگری بنام ابو المعالی نحاس «۴»، در اشعار زیر به تغییرات دستگاه

- (۱) - عماد الدین کاتب در تاریخ سلجوقیه گوید: «کان نظام الملک مؤیداً بقربین مؤیدین لدولته امینین، و هما کمال الدوله ابو الرضا فضل الله بن محمد صاحب دیوان الانشاء و الطغراء، و شرف الملک ابو سعد محمد بن منصور بن محمد صاحب دیوان الزمام و الاستیفاء و کلاهما صاحب الرؤی و التدبیر و الجاه و المال و الدهاء و معدن الفضائل و العطاء.» تاریخ سلجوقیه لعماد الدین الکاتب، مختصراً بقلم البنداری - ص ۲۵۹ بنقل از حواشی چهارمقاله - م
- (۲) - موفق الدوله ابو طاهر خاتونی از رجال دولت سلجوقی و از مشاهیر شعرا و ادبای عصر خود بوده. او را بدان جهت خاتونی گفته‌اند که مستوفی گوهر خاتون، زوجه سلطان محمد بن ملکشاه بوده است؛ و اصل او را از ساوه دانسته‌اند، زیرا قزوینی در آثار البلاد (ص ۲۵۹) گوید که وی در ساوه کتابخانه معتبری بنا نهاده بوده است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به مقدمه مرحوم قزوینی بر لباب الالباب. ج ۱ - م
- (۳) - رجوع کنید به مجله انجمن سلطنتی آسیائی - ص ۶۰۰ سال ۱۹۰۲ - در المعجم شمس قیس نیز مقداری از اشعار وی آمده است - ف

آن شعر چنین است:

می‌بنازد به بخل مجد الملک چو به گاورس گرسنه قمری  
گر همه قمیان چنین باشند قم رفیقاً و بر همه قم ری - م

- (۴) - هدایت در مجمع الفصحا (ج ۱ ص ۷۸) وی را اصفهانی و معاصر الب ارسلان و ملکشاه و عارض سپاه برکیارق و محمد دانسته است، و وفاتش را در ۵۱۲ نوشته. بنا بر قول هدایت وی دارای مکتب بسیار شده، خود را با امیر معزی برابر می‌شمرد، و زمانی بنزد خلیفه المستنصر فاطمی رفته و مورد اکرام واقع شده است؛ اما عطا ملک جوینی در تاریخ جهانگشا (ج ۲ ص ۲) وی را از اهالی ری دانسته و گفته است که -

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۷۴  
وزارت اشاره کرده است. «۱»

ز بو علی بد و از بو رضا و از بو سعدشها، که شیر به پیش تو همچو میش آمد  
در آن زمانه ز هر کآمدی به درگه تو میش ز طفر و فتحنامه بیش آمد  
ز بو الغنایم و بو الفضل و بو المعالی باز زمین مملکت را نبات نیش آمد  
گر از نظام و کمال و شرف تو سیر شدی ز تاج و مجد و سدیدت نگرچه پیش آمد

## قتل نظام الملک

- نظام الملک بعد از عزل، مدت درازی زنده نماند، و هنگامی که به همراه ملکشاه از اصفهان به بغداد می‌رفت، در دهم سال ۴۸۵ هـ - ۱۴ اکتبر ۱۰۹۲ در نزدیکی نهاوند (همان جایی که نامش، به سبب شکست قاطعی که در اواسط قرن هفتم میلادی سپاهیان زردشتی مذهب آخرین شهریار ساسانی از پیروان پیغمبر عرب

- از مداحان امیر دادبک حبشی بن التوناق (که از جانب برکیارق امارت خراسان داشته) بوده است. مرحوم عباس اقبال (در حواشی حدائق السحر - ۱۲۰ - ۱۲۴) به همین سبب معتقد شده است که این شاعر همان ابو المعالی رازی است که در چهارمقاله نظامی عروضی و لباب الباب عوفی، جزو شاعران آل سلجوق ذکرش آمده است. نکته دیگری که این نظر را تأیید می‌کند آنست که هردوی آنها تمايلات شیعیانه داشته‌اند، یعنی ابو المعالی رازی در قصیده‌ای به مطلع «خروش من همه از چیست از نعیق غراب»



علی و آل علی را ستایش کرده، و ابو المعالی نحاس بنزد خلیفه فاطمی رفته و اکرام دیده است. از اینرو یکی بودن این دو شخص امکان بیشتر می‌یابد. م

(۱) - رجوع کنید به مجله انجمن سلطنتی آسیائی - ص ۶۰۰ سال ۱۹۰۲ - و نیز رجوع کنید به صفحه ۴ از ترجمه سیاستنامه، بقلم شفر - بنداری نیز ترجمه این اشعار را به عربی آورده است - صفحه ۶۳. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۷۵

خوردند، در خاطره‌ها مانده است) توقف نمود. پس از غروب خورشید، خواجه نظام الملک افطار کرده، و بسوی خیمه‌ای که جایگاه زن و فرزندش بود روان شده بود. در این وقت جوانی دیلمی، چون کسانی که شکایتی دارند به طرف وی پیش رفت و چون نزدیک رسید ناگهان کاردی برکشید و خواجه را زخمی مهلک زد. این مرد که به‌ظاهر کسی بود که شکایتی به نزد خواجه می‌برد، در حقیقت از اعضاء فرقه مخوف حشاشین یا فدائیان بود که در این وقت بدست حسن صباح و سایر پیشوایان دعوت جدید «۱» اسماعیلیه تأسیس شده بود. گویند که قتل نظام الملک نخستین عمل رعب‌انگیز این فرقه بود؛ لکن ابن اثیر (ج ۱۰ ص ۹-۱۰۸) «۲» از کشته شدن مؤذنی پیش از این زمان در اصفهان، سخن گفته، و به گمان وی این واقعه به قتل نظام الملک منجر شده است. زیرا وی نجاری را که از افراد این فرقه بود، به اتهام شرکت در قتل مؤذن مزبور اعدام کرد، و پیروان دعوت جدید به انتقام خون وی خواجه را کارد زدند. علاوه بر این واقعه، و گذشته از دشمنی خاصی که بنابر داستان بسیار مشهور و متداول، بین خواجه

(۱) - ابن الاثیر آن را «الدعوة الاخیره» نامیده است (ج ۱۰ ص ۱۰۸).

باید به خاطر داشت که در مشرق‌زمین همواره میل بدان بوده است که قتل مردان بزرگ را به فرقه‌هایی که با مذهب رائج مخالف‌اند نسبت دهند؛ زیرا که پیروان مذهب شایع کهن همواره در صدد آزار این گروه‌اند. در قتل ناصر الدین شاه نیز چنین وضعی به‌وجود آمد و تهمت آن را نخست بر بایان نهادند؛ لکن بعداً بیگناهی آنان در این مورد به اثبات رسید. ف

(۲) - همین مورخ در وقایع سال ۴۴۰ نیز گوید که آق‌سنقر بدست باطنیان یا اسماعیلیان کشته شد - ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۷۶

نظام الملک و حسن صباح موجود بوده، «۱» آنچه موجب قتل نظام الملک بدست فدائیان شد، آن بود که وی آشکارا با رافضیان یا شیعیان، و خاصه با هفت امامیان، که پیروان بسیار خطرناک مذهب اسماعیلی و وابستگان دستگاه خلافت فاطمی مصر بودند، عداوت و عناد می‌ورزید. کسانی نیز بودند که تاج الملک را، که رقیب خواجه نظام الملک بود و جای او را در وزارت گرفت، مسبب و محرک این قتل می‌شناختند؛ اما تاج الملک که می‌خواست بدین طریق مقام خویش را مستحکم سازد، در حقیقت جان در سر آن نهاد، زیرا چهار ماه بعد، خود کشته شد «۲».

اکثر مردمانی که در طی سی سال وزارت مدبرانه نظام الملک زیر فرمانش بودند، در مرگش ماتم گرفتند، و هرچند که شاعران مشرق‌زمینی بندرت وزیر معزولی را مدح می‌گویند، از قراری که ابن اثیر گوید (ج ۱۰ ص ۷۱) مراثی بسیار در مرگ او سروده شد، که از آنجمله این ابیات شیوا، از قصیده‌ای که شبل الدوله «۳» گفته است، نقل می‌شود:

كان الوزير نظام الملك لؤلؤة يتيمة صاغها الرحمن من شرف

(۱) - مقصود داستان آمدن حسن صباح است به دربار ملک‌شاه و رقابت وی با خواجه نظام الملک. این داستان در فصل بعد، در شرح احوال حکیم عمر خیام ذکر خواهد شد. م

(۲) - در فوریه ۱۰۹۳ - ۴۸۶ بدست جمعی از اتباع و خدمتگزاران نظام الملک بقتل رسید (ابن اثیر ج ۱۰ ص ۷۵) - ف

(۳) - از قراری که دولت‌شاه گوید، (ص ۹) همین شاعر است که قصیده‌ای در چهل بیت به زبان تازی، در مدح مکرم بن العلاء سرود، بدین مطلع،

دع العيس تذرع عرض الفلالي ابن العلاء والا- فلا ابن علايك كيسه زر به او داد و گفت که اگر غنا و ثروت بیشتر میداشت در ازاء هربیت این قصیده یک کیسه زر می‌داد. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۷۷ عزت فلم تعرف الايام قيمتهافردها غيرة منه الى الصدف صاحب چهارمقاله گوید که نظام الملک در حق منجمی بنام حکیم موصلی اعتقادی تمام داشت. این منجم پیش‌بینی کرده بود که مرگ خواجه شش ماه بعد از مرگ خود او واقع خواهد شد؛ و هنگامی که خیر مرگ وی، که در بهار سال ۱۰۹۲ م - ۴۸۵ ه در نیشابور اتفاق افتاده بود، به نظام الملک رسید، سخت مشوش گشت و از همان ساعت به آماده ساختن خویش پرداخت و برای پذیرفتن مرگ مهیا گشت؛ و در خزان همان سال فرمان یافت.

ابن الاثیر (ج ۱۰ ص ۷۲) به داستانهای بسیاری که حتی در همان زمان (قرن ۱۳ م - ۷ ه) درباره نظام الملک رواج داشته است اشاره می‌کند، و چنانکه خواهیم دید، پس از آن نیز نویسندگان دوره‌های بعد به شماره این افسانه‌ها افزوده‌اند.

یکی از این داستانهای مجعول، که غالباً به عنوان وقایع تاریخی ذکر و روایت شده‌اند، چنین است که نظام الملک هنگامی که زخم خورده و در حال مرگ بوده، شعری ساخته و به نزد ملکشاه ارسال داشته است. آن شعر این است: «۱»

سی سال «۲» به اقبال تو ای شاه جوانبخت زنگ ستم از چهره آفاق ستردم  
طغرای نکونامی و منشور سعادت پیش ملک العرش به توییغ تو بردم

(۱) - تذکره دولتشاه، طبع براون، ص ۵۹- تاریخ گزیده طبع گانتن، ج ۱ ص ۲۳۰. ف

(۲) - یعنی از ۱۰۶۳ م - ۴۵۵ ه تا ۱۰۹۲ م - ۴۸۵ ه - دولتشاه گوید: چهل سال. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۷۸ چون شد ز قضا مدت عمرم نود و شش در حد نهایند به یک زخم بمردم  
بگذاشتم آن خدمت دیرینه به فرزندان را به خدا و به خداوند سپردم «۱» من در جای دیگر گفته‌ام «۲» که آخرین بیت این اشعار، با اندک تفاوتی، بی شک از برهانی، ملک الشعراء دربار ملکشاه است. وی با این شعر فرزند خود معزی را، که پس از وی ملک الشعراء شد، به ملکشاه سپرده است؛ اما سایر ابیات البته مجعول است. زیرا اولاً از قراری که در چهارمقاله آمده است، نظام الملک «در حق شعر اعتقادی نداشتی، از آنکه در معرفت او دست نداشت»؛

(۱) - این قطعه نخستین بار در لباب الالباب عوفی آمده و در آنجا بیت اول آن چنین است:

یکچند به اقبال تو ای شاه جهانگیر گرد ستم از چهره ایام ستردم و بیت سوم چنین است:

آمد چهل و شش ز قضا مدت عمرم در خدمت درگاه تو صد سال شمردم و دو بیت آخر نیز بدین قرار:

بگذاشتم این خدمت دیرینه به فرزندان سفر از علت ده روزه بمردم

رفتم من و فرزند من آمد خلف صدق او را به خدا و به خداوند سپردم در نسخه چاپی لباب الالباب سراینده این شعر بدرستی معلوم نیست؛ ولی مرحوم عباس اقبال به دلایلی آن را از کمال الملک ادیب ابو جعفر محمد بن احمد مختار زوزنی دانسته است. رجوع کنید به مقاله ایشان در مجله یادگار، س ۳ ش ۴ ص ۳۹- م

(۲) - حاشیه صفحه ۶۷ ترجمه انگلیسی چهارمقاله - ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۷۹

ثانیاً وی در وقت مرگ در حدود هفتاد و پنج سال داشت «۱»، و به نود و شش سالگی نرسیده بود؛ ثالثاً فرزندان نظام الملک چنانکه اشاره شد، در قلمرو ملکشاه به مناصبی چنان پرفایده دست یافته بودند که بیشتر کسانی که بیرون از خاندان آنان بودند آنهمه جاه و ثروت را غیر ضروری می‌شمردند و آرزوی کسب آن نداشتند. مقصود من از ذکر این امر بیان این حقیقت است که همه مردم، خاصه ایرانیان، میل دارند که حکایات، اشعار، سخنان و اعمال مشهور را به اشخاص مشهور نسبت دهند. از همین روست که رباعیات بسیاری از شعراء کم شهرت تر را به عمر خیام منسوب داشته‌اند، و چنانکه خواهیم دید، درباره ناصر خسرو و حسن صباح نیز داستانهای گفته‌اند که در اصل به زندگی اشخاص دیگری که کمتر معروف بوده‌اند تعلق داشته.

### مرگ ملکشاه

پس از مرگ نظام الملک، ملکشاه خود، که خدمات مدید و صادقانه وزیري چون او را چنان ناسپاسانه پاداش داده بود، بیش از یکماه زنده نماند. در ۶ نوامبر سال ۱۰۹۲ م - ۴۸۵ ه، اندکی کمتر از سه هفته بعد از قتل نظام الملک، ملکشاه به شکار رفت، و در آنجا یا سرما

(۱) - آقای سعید نفیسی در تعلیقات خود بر لباب الالباب نوشته است: «ابو علی حسن بن علی بن اسحاق نظام الملک طوسی به اصح اقوال در روز آدینه ۲۱ ذی القعدة ۴۱۰ در طوس ولادت یافته و روز دهم رمضان ۴۸۵ کشته شده و بدین گونه ۷۴ سال و ۷ ماه و ۱۹ روز در جهان بوده، و نود و شش سال عمر نکرده است، و چون در ۴۴۵ وارد خدمت سلجوقیان شده چهل سال در دستگاه ایشان بوده است و از آغاز سلطنت ملکشاه یعنی ۴۶۵ تا ۴۸۵ تنها بیست سال وزیر او بوده است و به هیچ حسابی نمی‌توان سی سال خدمت برای او در نظر گرفت.» م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۸۰

خورد و یا غذایی ناسازگار تناول کرد «۱» که دچار تب گردید، و با آنکه قصدش کردند، در ۱۹ نوامبر به همان علت درگذشت.

امیر معزی قطعه معروف ذیل را بدین مناسبت سروده است:

رفت در یک مه به فردوس برین دستور پیرشاه برنا در پی او رفت در ماه دگر

ای دریغا آنچنان شاه و وزیري اینچنین «۲» قهر یزدانی ببین و عجز سلطانی نگر هنگامیکه نظام الملک از وزارت معزول و رقیبش تاج

الملک به جای او منصوب شده بود، معزی این قطعه را گفت:

نشاخت ملک سعادت اختر خویش در منقبت وزیر خدمتگر خویش

بگماشت بلای تاج بر لشکر خویش تا در سر تاج کرد تاج سر خویش ولادت ملکشاه را راحه الصدور در ۴۴۵ هـ - ۴ - ۱۰۵۳ و ابن الاثیر دو سال بعد از آن دانسته، و به هردو صورت در وقت مرگ کمتر از چهل سال داشته است.

### داستان نظام الملک و حسن صباح و عمر خیام (سه یار دبستانی)

تاکنون درباره نظام الملک حقایق را گفتیم که در معتبرترین و کهنترین تواریخ آمده است؛ لکن پاره‌ای از داستانهای مربوط به او، که ابن الاثیر نیز به فراوانی آنها اشاره کرده است، چنان معروف شده، و در دوره‌های بعد

- (۱) - در جامع التواریخ رشیدی (چاپ تهران - به کوشش محمد دبیر سیاقی) آمده است: «سلطان ملکشاه بعد از آن به چهل روز مسموم [شد و] در شب شنبه هجدهم شوال سنه خمس و ثمانین و اربعمانه وفات یافت» (ص ۲۴) - م
- (۲) - چنین است در تذکره الشعرا (ص ۵۹). اما در راحه الصدور (ص ۱۳۵)، و جامع التواریخ بدین صورت است:
- «کرد ناگه قهر یزدان عجز سلطان آشکار»

۴۰

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۸۱

چنان در شرق و غرب مورد تصدیق و قبول واقع گشته‌اند، که در این کتاب نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. یکی از جالبترین و معروفترین این داستانها، داستانی است که خواجه نظام الملک را در اوایل عمر با حسن صباح، مؤسس دعوت جدید «۱»، که بنا بر دلایل استوارتر در قتل خواجه دخالت داشت، مربوط می‌سازد.

### مشکلاتی که از لحاظ تاریخ در میان است

این افسانه، که همه ستایشگران عمر خیام بدان آشنائی دارند، «۲» از لحاظ تاریخ خالی از اشکال نیست، و مأخذ عمده‌ای که آن را ذکر کرده و مورد استناد بوده، کتاب وصایای خواجه نظام الملک است که مجعول و نامعتبر شناخته شده است «۳». همه محققان نقاد صحت این داستان را مردود دانسته‌اند؛ زیرا اساسش بر آنست که دو تن از مردان نامی این عصر، (یعنی حکیم عمر خیام و حسن صباح) که هردو در میان سالهای ۵۱۷ و ۵۱۸ هـ (- ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴ م) وفات یافته و معلوم نیست که چند سال داشته‌اند، با خواجه نظام الملک، که در ۴۰۸ هـ (۱۰۱۷ م) زاده شده است،

- (۱) - علاوه بر ابن اثیر و سایر مراجع تاریخی که قبلاً ذکر شد، به کتاب البنداری - ص ۶۷ - نیز مراجعه کنید. ف
- (۲) - این داستان تقریباً در همه مقدمه‌هایی که بر چاپهای مختلف رباعیات خیام، ترجمه فیتز جرالذ، نوشته شده آمده است. در مقدمه‌ای که وینفیلد Whinfield نیز بر ترجمه خود از رباعیات خیام نوشته است، به این افسانه اشاره رفته. ف
- (۳) - هرمان اته در مقاله‌ای که بعنوان ادبیات جدید فارسی در جلد دوم اساس فقه اللغه ایرانی نوشته متذکر شده است که این کتاب بعد از قرن پانزدهم (میلادی) تألیف شده، لکن یکسر بی‌اساس نیست و مبتنی بر روایات قدیمتر می‌باشد، و بیش از آنچه ریو Rieu پنداشته است) ۴۴۶ Persian Catalogue (دارای اعتبار می‌باشد. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۸۲

در دوران کودکی همدرس بوده‌اند. اولاً احتمال آنکه این دو شخص بیش از صد سال عمر کرده باشند بسیار ضعیف است؛ ثانیاً، به فرض آنکه هردو عمری چنین دراز یافته باشند، باز از خواجه نظام الملک که در اوایل عمر تحصیلات خود را پایان داد و به زندگی اجتماعی قدم نهاد، بسیار کوچکتر بوده‌اند «۱».

هوتسما در مقدمه‌ای که بر تاریخ سلاجقه بنداری نوشته است، با این تصور مخالفت کرده (صفحه ۱۴ حاشیه ۲)، و این نظر دقیق و هوشیارانه را ابراز می‌دارد که شاعر و منجم معروف و رئیس فرقه حشاشین با خواجه نظام الملک همدرس نبوده‌اند، بلکه این رابطه‌ای بوده است که در حقیقت بین آن دو مرد و انوشیروان بن خالد، وزیر محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی (که حکومت او از ۱۱۱۷ تا ۱۱۳۱ م - ۵۱۱ تا ۵۲۶ هـ بوده است) وجود داشته؛ زیرا این وزیر در کتاب تاریخ خود (که اساس تاریخ بنداری است)، هنگام بحث درباره ظهور حشاشین یا ملاحده، به وضوح تمام می‌گوید که در جوانی این فرقه را می‌شناخته و با بعضی از ایشان همدرس بوده است؛ و مخصوصاً یکی از افراد آن جمع را چنین وصف می‌کند: «مردی بود از اهل ری، که به اطراف و اکناف جهان سفر می‌کرد و پیشه دبیری داشت». این شخص اخیر را جز خود حسن صباح کس دیگری نمی‌توان دانست. اگر این حدس هوشیارانه درست باشد، نمودار دیگری است از امری که قبلاً - چندبار بدان اشاره کردیم، یعنی باز عملی مهم و

برجسته به

(۱) - دلالتی موجود است که بر آشنا بودن نظام الملک با حسن صباح پیش از رفتن وی به مصر، حکم می‌کند. رجوع کنید به ابن اثیر ذیل وقایع سال ۴۹۴- ج ۱۰ ص ۱۱۰- ف  
تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۸۳  
شخصی مشهور نسبت داده شده است. «۱»  
بهرحال، در این صورت سنوالت بسی بهتر باهم توافق می‌یابند؛ زیرا ابو نصر انوشیروان بن خالد بن محمد الکااشانی

(۱) - آقایان محمد تقی دانش‌پژوه و محمد مدرسی زنجانی در حواشی جامع التواریخ (چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۲۱۱) درباره این داستان نوشته‌اند: «مانند این داستان سرگذشت مولی حاتم بن نعمان باهلی حرانی و عبید الله بن نعمان ثقفی و دو مرد دیگر است که زیر درخت انجیری نشستند و چنین پیمانی باهم بستند (الوزراء و الکتاب جهشیاری ص ۹۶- رباعیات خیام- چاپ محمد عباسی ص - ۱۰ و ۲۶۶ و ۲۶۷) نیز داستان همدرسی وزیر عمید الملک ابی نصر محمد بن منصور کندری با شیخ علی بن حسن باخرزی شاعر نزد امام موفق نیشابوری، که در معجم الادباء (ص ۵: ۱۲۴) یاد شده است. (نیز بنگرید به ابن میسر- ص ۲۷- النجوم الزاهره ۵: ۱۳۲) - در زبده النصره و نخبة العصرة، ص ۶۶، از گفته انوشیروان بن خالد، زیر عنوان «ذکر ظهور الاسمعیلیه» آمده که:

از میان ما گروهی برخاستند که مانند ما بودند و در مکتب همدرس ما و از فقه و ادب بهره بسیار برده‌اند. و از آنها مردی بود از ری که جهان گشت و هنرش دبیری بود و کارش نمان بود تا اینکه آشکار شد و فتنه و آشوب پیا کرد و در مدتی اندک به دژهای استوار دست یافت و کشتارها و فتکهای زشت کرد، و چون دولت را جاسوسانی که رسم دیلمیان بوده است نبود کار آنها پوشیده می‌ماند. کار آنها بالا گرفت و راهزنی‌ها می‌کردند و در پنهان دشمنان خویش را می‌کشته‌اند و اگر کسی از ایشان می‌تسید و با آنها دوستی می‌کرد تازه به شرکت با آنها متهم می‌شد، و این ننگی بود که شسته نمی‌شد. نخستین کسی که کشته‌اند نظام الملک بود، چنانکه پادشاه کرمان را رعایا به این امر متهم کردند و بکشتندش و کسی دیگر را به جای او برگزیدند. «- م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۸۴

چنانکه در عیون الاخبار «۱» آمده است، بسال ۴۵۹ هـ (-۷- ۱۰۶۶ م) در ری تولد یافت (حسن صباح نیز در ری زاده شد «۲»؛ در ۵۱۷ هـ (-۴- ۱۱۲۳ م) به وزارت محمود سلجوقی رسید و با وی به بغداد رفت، و سپس از سال ۵۲۶ تا ۵۲۸ هـ (-۳۳- ۱۱۳۲) وزیر خلیفه المسترشد شد؛ و عاقبت در ۵۳۲ یا ۵۳۳ (-۹- ۱۱۳۸) مرگش فرا رسید. بنابراین، چنانکه خود گفته است، هیچ بعید نیست که وی با همشهری معروف خویش، یعنی حسن صباح، همدرس بوده باشد.

### قدیمترین مأخذ مربوط به این افسانه

اما افسانه‌ای که درباره‌اش سخن گفتیم، در حقیقت مأخذی کهنتر و معتبرتر از وصایا، یا روضه الصفاء، یا تاریخ الفی، و سایر اینگونه کتب نسبتاً متاخر دارد؛ زیرا چنانکه قبلاً در مقاله‌ای به‌عنوان «کشف حقایق بیشتری درباره عمر خیام، در مجله انجمن سلطنتی آسیائی بیان داشته‌ام (آوریل ۱۸۹۹- صفحات ۴۰۹ تا ۴۲۰)، مورخ بزرگی چون رشید الدین فضل الله (مقتول بسال ۱۳۱۸ م- ۷۱۸ هـ) آن را در جامع التواریخ نقل کرده است. متن این حکایت، که از روی نسخه متعلق به موزه بریتانیائی «۳» (بریتیش میوزیوم) استنساخ شده، با ترجمه آن، در مقاله مذکور به چاپ رسیده است. مأخذی که رشید الدین برای آن می‌دهد یکی از آثار اسماعیلی است بنام

(۱) - نسخه کمبریج (Add. ۲, ۹۲۲, f. ۱۲۶ a) - هوتسما که این نسخه را ندیده بود، گوید: «تاریخ ولادتش بر ما معلوم نیست» ف

(۲) - رجوع کنید به تاریخ گزیده، طبع گانتین، ص ۴۸۹- ف

(۳) - Add. ۷, ۶۲۸, f. ۲۹۲ b

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۸۵

سرگذشت سیدنا «۱»، که در اواسط قرن سیزدهم (هفتم هجری) هنگامی که مغولان هلاکو خان قلعه الموت را تصرف کردند، جزو کتب ملاحظه پیدا شده، و عطا ملک جوینی (چنانکه خود در تاریخ جهانگشا گوید) «۲» آن را، پیش از آنکه با سایر کتب آن قوم سوخته شود، دیده و بازشناخته و نگهداشته بود. اما شگفت اینکه صاحب جهانگشا، گرچه در آن بخش تاریخ خود که به شرح فرقه اسماعیلیه و حشاشین پرداخته است، بیشتر مطالب را از این کتاب گرفته، لکن به این حکایت دلکش و زیبا هیچ اشاره‌ای نمی‌کند.

### اصل و منشاء حشاشین

حشاشین در تاریخ این عصر و نیز در تاریخ دو قرن پس از آن، سهمی بزرگ برعهده داشتند، و شعبه دیگر آنان که در شام بوجود آمده بود، در دوران جنگهای صلیبی حتی در اروپا نیز شهرت بسیار یافت؛ از اینرو واجب است که در اینجا از اصل و منشاء و عقاید و افکارشان به تفصیل بیشتر گفتگو کنیم تا اشارات مکرری که در فصول آینده در این باره می‌رود، قابل فهم باشد. در جلد اول این کتاب کیفیت ظهور مذهب شیعه و تعالیم آن را بقدر کافی شرح دادیم، از دو فرقه عمده آن، یعنی سبعیه (هفت امامی) و اثنی عشریه (دوازده امامی، که اکنون مذهب ملی ایران است) سخن گفتیم «۴». بد نیست که در این کتاب نیز

(۱) - مقصود حسن صباح است. ف

(۲) - مقصود از «جهانگشا» چنگیز خان است. ف

(۳) - به همین دلیل شاید بتوان گفت که مآخذ این داستان سرگذشت سیدنا نبوده است. م

(۴) - صفحات ۳۲۰-۳۳۷ و ۳۴۸-۳۵۰ و ۴۴۱-۴۴۲ و فصل دوازدهم (ترجمه فارسی - بقلم آقای صالح). م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۸۶

دوباره کلیاتی را در این باره یادآور شویم تا خوانندگانی که جلد اول را در دسترس ندارند، دچار اشکال و ابهام نگردند.

### شیعه

کلمه شیعه به معنی حزب یا جماعت است، و در این مورد یعنی حزب یا جماعتی که پیرو علی (ع)، پسر عم و داماد پیغمبر، پدر حسن و حسین و جد همه امامان شیعه است. در نظر اهل سنت (حنفیان، شافعیان، مالکیان، حنبلیان) علی فقط خلیفه چهارم است و مقامش از سایر خلفای راشدین (ابو بکر و عمر و عثمان) نه برتر است نه فروتر. اما به اعتقاد شیعیان، خلافت پیغمبر فقط حق اوست، زیرا هم خویشاوند و هم داماد پیغمبر است، و این حق باید در خاندان علی و ذریت او باقی بماند. از همان آغاز، برخی از شیعیان مقام علی را چنان بالا بردند که جنبه الوهیت یافت و هم‌اکنون جمعی کثیر در ایران، که علی الهیان خوانده می‌شوند، چنانکه از نامشان برمی‌آید، علی را مظهر خدا می‌دانند. ایرانیان از روزگار قدیم به حق الهی معتقد بودند و از انتخابات عمومی و دموکراتیک که موافق طبع اعراب بود، بیزار بودند، بسیار داشتند.

از اینرو کاملاً طبیعی بود که اساس و ارکان مذهب شیعه از آغاز بدست ایرانیان ساخته شود؛ و نیز بی‌شک اعتقاد این مردم به امام چهارم، علی زین العابدین، و اعقاب او بدان سبب محکمتر گشته بود که مادر او را از شاهزادگان ساسانی می‌دانستند. «۱»

### فرقه‌های مذهب شیعه: سبعیه و اثنی عشریه

شیعیان همه در این باب توافق داشتند که علی و اعقابش جانشینان بحق پیامبر و ناشر دین و تعلیمات وی‌اند؛ لکن از لحاظ

(۱) - رجوع شود به جلد اول این کتاب، صفحات ۱۸۵-۱۹۹، ترجمه فارسی بقلم آقای علی پاشا صالح. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۸۷

تعداد امامان و ترتیب و تسلسل امامت در میان آل علی، و نیز از حیث صفاتی که به ائمه نسبت داده می‌شود، با یکدیگر اختلاف پیدا کردند. دو فرقه‌ای که در اینجا مورد بحث ماست، یعنی دوازده امامیان (اثنی عشریه) و هفت امامیان (سبعیه)، در ترتیب امامت تا امام ششم، یعنی جعفر صادق، باهم متفق‌اند، و اختلافشان بر سر جانشینی امام ششم آغاز می‌گردد. سبعیه اسماعیل، پسر ارشد امام جعفر را هفتمین و آخرین امام می‌دانند، در حالی که اثنی عشریه این مقام را به برادر کوچکتر اسماعیل، یعنی موسی بن جعفر، و اعقاب او می‌دهند و آخرین امام را امام دوازدهم، مهدی، می‌دانند که به اعتقاد ایشان در سال ۲۶۰ هـ (۷۴-۸۷۳ م) در سامره (سر من رأی) از زمین غایب شد و در دوره آخر الزمان، پس از آنکه ظلم همه‌جا را فرا گرفت، از نگاهگاه سری خود بیرون خواهد شد و «جهان را پر از عدل خواهد کرد». هنوز ایرانیان پس از ذکر نام امام دوازدهم عبارت «عجل الله فرجه» را در پی آن می‌آورند.

### مقتصده و غلات

مقتصده، یا معتدلین شیعه، فقط معتقد بودند که جانشینی پیغمبر و پیشوایی امت حق علی و آل اوست، و بدین سبب بیشتر از لحاظ سیاسی مورد کینه خلفای دمشق و بغداد بودند (و خلفا را غاصب می‌شمردند)؛ گرچه علاوه بر این، در بسیاری از مسائل فقهی دیگر نیز با اهل سنت اختلاف داشتند. در کتب تراجم و تواریخی که سنیان نوشته‌اند، بی‌دری به این عبارت می‌رسیم: «تشیع و حسن تشیعه» و این اشاره به شیعیان معتدل است که در عقائد خود جانب اعتدال را رها نکرده بودند. اما در بین شیعیان دسته دیگری نیز

بود که افراد آن علاوه بر آنکه علی و ائمه را مظهر خدا می‌دانستند،

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۸۸

به امور دیگری چون حلول و رجعت و تناسخ و امثال آنها، که کاملاً با اصول تعالیم اسلام مابینت داشت، نیز معتقد بودند. جمع کثیری از این غلاة تدریجاً به فرقه سبئیه پیوستند و از هوا داران امام اسماعیل شدند.

### اسماعیلیان

اهمیت سیاسی اسماعیلیه در قرن دهم میلادی (سوم هجری) با تأسیس دولت فاطمی آغاز شد. خلفای فاطمی، چنانکه صاحب جامع التواریخ گوید، فرمانروائی جهانی و روحانی را حق خود می‌دانستند، زیرا صاحب اصلی شریف بودند و نسبشان به فاطمه، دختر پیغمبر، می‌رسید؛ و نامشان نیز حاکی از همین نسبت است. این سلسله گاهی علوی (منسوب به علی)، گاهی فاطمی (منسوب به فاطمه)، و گاهی اسماعیلی (منسوب به اسماعیل، امام هفتم) نامیده شده‌اند؛ لکن سلسله النسبی که می‌کوشیدند تا با آن نسب عالی خود را معلوم و مسلم گردانند، چندین بار (یکبار در ۴۰۲ هـ و بار دیگر در ۴۴۴ هـ. م) از طرف رقیبانشان، یعنی خلفای عباسی، مورد اعتراض واقع شد. خلفای عباسی، فاطمیان مصر را از نسل یکی از ملحدان ایرانی، بنام عبد الله بن میمون قدام «۱» می‌شمردند، و می‌گفتند که وی فرقه اسماعیلیه را، که تا آنزمان رفتاری مسالمت‌آمیز داشت، برای ترویج عقاید باطنی و التقاطی خود، و نیز برای اجراء مقاصد سیاسی و شخصی خویش مناسب دید و آن را وسیله وصول به اغراض و مطامعی که داشت قرار داد.

### سلسله فاطمی

دولت فاطمی مصر، که رقیب دستگاه خلافت بغداد بود، در مصر و شمال آفریقا به وجود

(۱) - وفات وی بسال ۲۶۱ هـ (-۵ - ۸۷۴ م)، تقریباً مقارن با غیبت امام دوازدهم، اتفاق افتاد. رجوع کنید به صفحات ۵۷۶ بعد، در

جلد اول این کتاب - ترجمه فارسی آن بقلم آقای صالح. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۸۹

آمد و قدرت سیاسی (که از سال ۹۰۹ م - ۲۹۷ هـ تا سال ۱۱۷۱ م - ۵۶۷ هـ که صلاح الدین ایوبی آخرین، یعنی چهاردهمین خلیفه آن خاندان را از سلطنت مصر برکنار ساخت، ادامه داشت) به صورت یک دعوت مذهبی، و به وسیله دعا و مبلغینی ماهر و وفادار، در سراسر جهان اسلامی، خاصه ایران، توسعه یافت. این دعوت مردانی هوشیار بودند که از زوایای دل و روح انسانی خبر داشتند و شیوه‌هایی به کار می‌بردند که عقاید غریب و خاصشان بخوبی در اذهان مردم گوناگون جای می‌گرفت. اگر بخواهیم که برای این مبلغین اسماعیلی در اروپا نظیری بیابیم، باید یسوعیان Jesuits را ذکر کنیم، و رؤسای اسماعیلی در این مقایسه به منزله پاپهای سیاه خواهند بود. دعا و مبلغین اسماعیلی دعوت خود را، که اساس آن تفسیر آیات قرآنی به طریق تأویل «۱» بود، به هر وسیله‌ای که مناسب به نظر می‌رسید نشر می‌کردند، و می‌گفتند که فقط امامان اند که وارث و حافظ این تأویلات می‌باشند؛ از این لحاظ گاهی نام تعلیمی به ایشان داده می‌شود، و نیز چون تعالیمشان به معانی باطنی آیات قرآن مربوط بود، گاهی باطنیه خوانده می‌شوند؛ و مخصوصاً پس از آنکه دعوت جدید تأسیس گردید، ملاحظه نیز نامیده شده‌اند.

### عقاید اسماعیلیه

من در جلد اول این کتاب (صفحه ۴۰۵ تا ۴۱۵) «۲» به تفصیل درباره عقاید پیچیده این فرقه، که با زیرکی و هوشیاری تمام طرح‌ریزی شده است، سخن گفته‌ام؛ و در این باب مرجع و منابع فراوانی هست که بسیاری از آنها

(۱) - التأویل: فی الاصل الترجیع، و فی الشرع صرف اللفظ عن معناه الظاهر الی معنی یحتمله اذا کان المحتمل الذی یراه موافقا بالکتاب و السنه مثل قوله تعالی: یرخرج الحی من المیت، ان اراد به اخراج الطیر من البیضه کان تفسیراً، و ان اراد اخراج المؤمن من الکافر او العالم من الجاهل کان تأویلاً. (تعریفات جریانی - چاپ مصر). م

(۲) - صفحه ۵۹۵ تا ۶۰۶ ترجمه فارسی بقلم آقای علی پاشا صالح. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۹۰

را دو ساسی ۱ de Sacy، ۱ گیارده Guyard و دو خویه ۳ de Goege - بادقت و معرفت کامل در کتب خود آورده‌اند، و مقدار کثیری از این آثار هنوز انتشار نیافته است (مثلاً مطالب مفصلی که در تاریخ جهانگشا و جامع التواریخ موجود است) «۴». عقاید باطنی اسماعیلیه (که به کسانی که مراحل عالی را طی کرده باشند تعلیم داده می‌شود) در اصل فلسفی و التقاطی است و اصول آن از مذاهب قدیم ایران، ادیان سامی، فلسفه نوافلاطونی و نوپیتاغورسی اخذ شده است. عدد مرموز هفت محور عقاید این

فرقه است:

نبوت هفت دوره دارد (دوره آدم، دوره نوح، دوره ابراهیم، دوره موسی، دوره عیسی، دوره محمد، دوره محمد بن اسماعیل)، و هریک از این هفت نبی بزرگ هفت امام جانشین داشته است، و در هر دوره جانشین اول، که صامت و سوس یا اساس خوانده می‌شده، محرم اسرار و حافظ معتمد تعلیمات ناطق «۵»

... (۱)

... (۲)

... (۳)

(۴) - تاریخ جهانگشا نخستین بار در سلسله انتشارات اوقات گیب، و سپس در تهران بوسیله مؤسسه خاور انتشار یافت. م

(۵) - «و گویند: ناطق کسی است که واضع شرع، و شرع متقدمان منسوخ کند، و اساس آنکه علم تأویل شریعت پیش او باشد و اسرار باطن از همه خلاق او داند. و ناطق ظاهر شریعت گوید و اساس بواطن آن را بیان کند. و کار ناطق وضع تنزیل است و کار اساس بیان تأویل...»

جامع التواریخ رشیدی - قسمت مربوط به اسماعیلیه، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب - ص ۱۵ - م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۹۱

بوده است؛ و جانشین یا امام آخرین هر دوره نیز همواره دوازده نقیب در پی داشته که با آخرین آنها، یکی از ادوار نبوت به پایان می‌رسیده و دوره دیگری آغاز می‌گردیده است. دوره نبوت محمد (ص) با امام هفتم، یعنی اسماعیل و نقیبانش به آخر رسیده، و محمد بن اسماعیل (که خلیفه اول فاطمی، عیید الله مهدی، خود را نواده او می‌دانست) هفتمین و آخرین دور را شروع کرده است. این ادوار هفتگانه نبوت از یکسو مطابق است با مراتب پنجگانه وجود «۱» که چون انسان و خدا نیز بدان افزوده شوند مراتب هفتگانه کائنات را پدید می‌آورد؛ و از سوی دیگر نمودار مقامات هفتگانه‌ای است که مرید از ابتداء باید طی کند تا به اصل مطلب و لب مذهب برسد «۲». همه آداب و مراسم مذهبی و همه آثار و ظواهر طبیعت نمودار رمزی و تمثیلی این اسرار باطنی می‌باشند. کسانی که با علم و منطق سروکار دارند و به اینگونه اعتقادات مقید نیستند، در این افکار معنائی نمی‌یابند؛ لکن مریدان و کسانی که تازه بدین مذهب درآمده‌اند، (مستجبان) زیبایی و جذبه‌ای شگفت‌انگیز در آن می‌بینند. چنانکه دو ساسی در ضمن تحقیقات خود اشاره می‌کند، نخستین کار داعی یا مبلغ آن بوده است که با پرسشهایی کنجکاو مرید تازه‌وارد را برانگیزد و توجه او را به دلالات و معانی باطنی اشیاء، به نوعی که خود می‌داند،

(۱) - عبارت‌اند از: عقل کلی، ۲ - نفس کلی، ۳ - هیولای اولی، ۴ - مکان ۵ - زمان - رجوع کنید به جلد اول این کتاب - صفحات

۴۰۹ - ۴۱۰ - ف (صفحات ۵۹۷ و ۵۹۸ ترجمه فارسی، بقلم آقای صالح. م)

(۲) - این مقامات و آنچه در هر مقام بر مرید معلوم می‌گردد، به تفصیل در کتاب دو ساسی (جلد ۲ ص) CXXXVIII - LXXIV

شرح داده شده و من نیز در «مقدمه» به اختصار سخنی درباره آن گفته‌ام (صفحات ۴۱۱ تا ۴۱۵) ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۹۲

جلب کند. پرسشها از این گونه است:

چرا خداوند کائنات را در هفت روز خلق کرد؟

چرا خداوند هفت آسمان، هفت اقلیم، و هفت دریا آفرید؟

چرا نخستین سوره قرآن دارای هفت آیه است؟

چرا ستون فقرات در ناحیه گردن شامل هفت مهره و در ناحیه پشت دارای دوازده مهره است «۱»؟

اسماعیلیان در جواب این اعتراض که چرا هیچیک از انبیائی که ایشان ذکر کرده‌اند، این مذهب، یا مذهبی شبیه بدان را نیاورده است، چنین می‌گویند که برطبق یک قانون کلی و الهی، در وقتی که پیغمبر ظاهر و حاضر باشد، حقیقت دین پنهان و پوشیده است؛ و چون وی غایب و مستور باشد، حقیقت مکشوف و آشکارا خواهد بود. در هر حال غرض اصلی داعیان اسماعیلی این بود که مریدان را ترغیب و تحریض کند تا نسبت بدو و امام سوگند وفاداری یاد کنند و وجهی را که به نام امام باید داده شود بپردازند، تا هم اطاعتشان مدلل گردد و هم مذهبی که بدان منسوب گشته‌اند، از این طریق قدرت مالی پیدا کند.

### المستنصر - خلیفه هشتم فاطمی

در دوره‌ای که اکنون مورد بحث ماست، المستنصر (ابو تمیم معد) هشتمین خلیفه فاطمی (که دوران حکومتش از ۱۰۳۵ م - ۴۲۷ ه تا ۱۰۹۴ م - ۴۸۷ ه بود)، بر همه اسماعیلیان ریاست و فرمانروایی داشت، لکن پس از مرگ وی دو پسرش المستعلی و نزار هر دو

مدعی خلافت شدند، و در نتیجه، اسمعیلیه بدو دسته

(۱) - هفت مهره گردن بمنزله هفت امام است، که از یکسو سر، یعنی سر سلسله دوره خود را نگهداشته‌اند و از سوی دیگر خود بر دوازده مهره دیگر، که نقیبان باشند، تکیه دارند. ف  
تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۹۳  
منشعب گشتند: غربیان (که پیروان مصری و شامی و شمال افریقائی را شامل بود) و شرقیان (که ایرانیان بودند). در شعبه شرقی (که بعدا تا شام توسعه یافت) فرقه معروف حشاشین پدید آمد.  
خلیفه پیش از مستنصر، یعنی الحاکم بامر الله، که به ظن قوی از جنون بی‌بهره نبود، در دوران حکومت خود ظلم و حرص را به غایت رساند و کارش به جایی کشید که مدعی داشتن صفات الهی شد و غیبت نمود؛ و تقریباً یقین است که در غیبت بدست یکی از کسانی که از ظلم و آز او به تنگ آمده بودند کشته شد؛ هرچند که بعضی از پیروان و هوادارانش، یعنی اجداد دروزیان کنونی شام (منسوب به الدروزی که وزیر الحاکم بود و او را به اینگونه ادعاها تشویق می‌کرد)، معتقد بودند که وی خود را فقط از چشمانی که شایسته دیدن وجود مقدس او نیستند پوشیده داشته است «۱» پریشانی و اختلالی که بر اثر این واقعه روی داده بود با نشستن المستنصر بر اریکه خلافت (بسال ۱۰۳۵ م - ۴۲۷ ه) برطرف گشت، و در دوران دراز حکومت وی، که تقریباً شست سال دوام یافت، دولت فاطمی و مذهب اسماعیلی به ذروه قدرت و عظمت خود رسید؛ و هرچند که مراکش و الجزیره و تونس در آن هنگام بتازگی از دست ایشان بدر رفته بود، لکن قلمرو حکومت فاطمی هنوز سایر نواحی آفریقای شمالی، مصر، سیسیل، مالتا، نواحی مختلفی از سوریه و آسیای صغیر، و سواحل دریای سرخ را شامل می‌شد. در حقیقت بسال ۱۰۵۶ م -

(۱) - ابن اثیر (در ذیل وقایع سال ۴۳۴ ه - ۳ - ۱۰۴۲ م) آورده است که شخصی در مصر پیدا شد و مدعی شد که الحاکم است و به زمین باز گشته؛ و بزودی جمعی کثیر پیرو او شدند و به قصر المستنصر حمله برد.  
اما در همان حال اسیر شد و او را با گروهی از پیروانش به دار آویختند و تیرباران کردند. نام این مرد سکین بود. ف  
تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۹۴  
۴۴۸ ه. واسط، و دو سال بعد از آن بغداد خلافت المستنصر فاطمی را پذیرفت؛ و دو شهر مقدس مدینه و مکه، که یکچند در سالهای ۷۱ - ۱۰۷۰ - ۴۶۴ - ۴۶۳ خلافت وی را منکر شده بودند، باز در سال ۱۰۷۵ م - ۴۶۸ ه. به پیروی خلیفه فاطمی درآمدند؛ و گرچه در همان سال دمشق از قلمرو وی بیرون رفت، لکن سپاهیان در ۱۰۸۹ م - ۴۸۲ ه. صور و صیدا و عکا را مسخر ساختند.

### ناصر خسرو

یکی از بزرگترین نوابغی که در ایران بوجود آمده است، یعنی ناصر خسرو قبادیانی، شاعر حکیم و سیاح و داعی بزرگ که در بین هم‌مذهبان خود به حجت خراسان معروف است، درباره قصر و دربار المستنصر، و حکومت داد گرانه و هوشمندانه وی شرحی آورده و از امن و آسایشی که رعایای او داشتند سخنانی گفته است. در نسخه‌ای از جامع التواریخ، که در موزه بریتانیائی British Museum محفوظ است، از ناصر خسرو و در دوجا، ضمن شرح احوال جانشینش حسن صباح، مختصراً ذکری به میان آمده است. مورد اول این است:

«و ناصر خسرو به آوازه مستنصر از خراسان به مصر آمد «۱» و هفت سال در آنجا ساکن بود و هر سال به حج می‌رفت و به مصر رجوع می‌نمود «۲»، و آخر به راه حج به بصره

(۱) - بنا بر گفته خود ناصر خسرو در سفرنامه، در اگوست ۱۰۴۷ - ۴۳۹. ف

(۲) - ناصر خسرو بیش از چهار سال و نیم در مصر مقیم نبود، لکن هفت بار به زیارت مکه رفت و هفت سال قمری تمام از موطن خویش دور و در سیر و سفر بود (از جمادی الاخره ۴۳۷ تا جمادی الاخره ۴۴۴، یعنی از ژانویه ۱۰۴۶ تا اکتبر ۱۰۵۲). ف  
آقای تقی‌زاده در مقدمه بسیار جامع و مفصلی که بر دیوان ناصر -

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۹۵

آمد «۱» و با خراسان گشت و به بلخ دعوت علویان مصر می‌کرد.

اعداء قصد او کردند، بر کوه یمگان «۲» متواری شد و تا بیست سال بر آنجا بماند و به آب و گیاهی قناعت می‌نمود. و حسن صباح حمیری یمنی «۳» از عجم به صورت تجار «۴» پیش المستنصر بالله آمد «۵» و درخواست کرد که دعوت تو در بلاد عجم کنم. او را اجازت داد، و او به خلوت از مستنصر پرسید که بعد از تو بر که دعوت کنم؟

گفت بر فرزندم نزار که مهتر است. به این سبب اسماعیلیه به



– خسرو نوشته است (حاشیه ۱ از صفحه «یز») در این باب چنین توضیح داده: «و در واقع دو سال و چیزی بالا، چه مطابق حساب از روی سفرنامه، از روز ورود اول به مصر تا خروج آخری او از آنجا دو سال و ۹ ماه ۲۳ روز مدت بوده که در آن ضمن هم دو حج کرده و هر کدام از آنها قریب چهار ماه طول کشیده است، لکن عجب است که در سطر ۹ از صفحه ۱۷۷ می‌گوید شش سال بودم بر ممشول مبارک شش سال نشستم به در کعبه مجاور» احتمال می‌رود که در مصراع دوم نسخه صحیح «شش ماه» بوده، چنانکه در صفحه ۸۵ از سفرنامه صریحا گوید. م

(۱)– در شعبان سنه ۴۴۳– دسامبر ۱۰۵۱. ف

(۲)– مؤلف این کلمه را در نسخه موزه بریتانیایی «سمنگان» خوانده است. م

(۳)– حسن خود را از سلاله ملوک حمیری یمن می‌دانست؛ لکن وی در ری (نزدیک تهران امروزی) به دنیا آمد و شاید پدرانش سالها قبل از آن به ایران آمده و مقیم شده بودند. بنابر گفته صاحب جامع التواریخ، پدر وی از کوفه به ایران آمد و حسن در قم زاده شد. ف

(۴)– مؤلف این کلمه را در نسخه موزه بریتانیایی «نجار» خوانده و آن را Carpenter ترجمه کرده است. م

(۵)– ابن اثیر آمدن حسن را به مصر در ۴۷۹ دانسته (ج ۹ ص ۱۵۴، ذیل وقایع سال ۴۲۷)، لکن جامع التواریخ گوید چهارشنبه هجدهم صفر سنه ۴۷۱. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۹۶

امامت نزار قائل اند «۱»، و سیدنا اختیار بلاد قهستان کرد، چنانکه بعد از این بخواهیم گفتن. «۲»

اما مورد دوم شرحی است بسیار طولانی و ترجمه همه آن در اینجا میسر نیست، و در سرگذشت سیدنا، که گویند بیان خود حسن صباح بوده است، آمده بود. بنابر آنچه در این قطعه آمده است، نام حسن صباح به نحو کامل چنین است: «الحسن بن علی بن محمد بن جعفر بن الحسین بن الصباح الحمیری «۳»، لکن دوست نداشت که پیروانش به نسب او اشاره کنند و می‌گفت «من بنده خاص امام باشم دو ستر از آن دارم که فرزند ناخلف امام باشم». پدر حسن از کوفه به قم آمد و او در این شهر زاده شد «۴». وی از هفتسالگی شوق تحصیل علم در سر داشت و تا هفده سالگی با شور و اشتیاق تمام به مطالعه کتب مشغول بود. «۵» حسن تا این زمان چون پدرش مذهب شیعه اثنی عشری

(۱)– در مقابل اسماعیلیه مصر که امامت را متعلق به برادر نزار، یعنی المستعلی می‌دانستند. امروز بهوره هند از مستعلیان و پیروان آقا خان از نزاریان می‌باشند. ف

(۲)– نقل از صفحه ۷۷ جامع التواریخ– به اهتمام محمد تقی دانش پژوه و محمد مدرس زنجانی– م

(۳)– در تاریخ جهانگشا (طبع خاور) و جامع التواریخ (چاپ تهران به کوشش محمد دبیرستانی– ص ۱) نسب او چنین است: الحسن بن علی بن محمد بن جعفر بن محمد بن الصباح الحمیری الیمنی. م

(۴)– در تاریخ جهانگشا (ج ۳– ص ۶۸ چاپ خاور) چنین است: «پدر او از یمن به کوفه آمد و از کوفه به قم و از قم به ری، آنجا متوطن شد و حسن آنجا در وجود آمد». تاریخ گزیده نیز چون جهانگشا است– مؤلف قول جامع التواریخ را نقل کرده است. م

(۵)– ابن اثیر (ج ۱۰ ص ۱۱۰– ذیل وقایع سال ۴۹۴) حسن صباح را مردی قابل و دلیر دانسته، گوید که وی در حساب و ریاضیات و سحر دست داشته است. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۹۷

داشت، لکن از این پس تحت تأثیر یکی از داعیان اسماعیلی، به نام امیر ضراب قرار گرفت؛ و «پیش از او» چنانکه در سرگذشت سیدنا آمده است، از «ناصر خسرو حجت خراسان» تعلیم یافته بود «۱».

(۱)– متن (جامع التواریخ) مبهم است و معلوم نیست که مقصود چیست، آیا مقصود آنست که حسن صباح قبل از کسب تعلیمات از امیر ضراب، تحت تأثیر ناصر خسرو قرار گرفته بود، یا آنکه فقط می‌خواهد به نام ناصر خسرو و دعوت او قبل از امیر ضراب اشاره کند. من فرض اول را به حقیقت نزدیکتر می‌دانم؛ زیرا ناصر خسرو بسال ۱۰۵۲ م– ۴۴۴ هـ به ایران بازگشت، و حسن صباح، که در این اوقات به داشتن روابطی با دعاه مصری متهم شده (ابن اثیر– ج ۱۰ ص ۱۱۰) و بناچار از ری گریخته بود، به ظن قوی با او ملاقات کرده است. با مقایسه اسماعیلیان آن زمان با بایان زمان حاضر، از نظر من کاملا یقین است که نومذهبی پرشور و مستعد بی‌شک به داعی بزرگ و مشهور و توانائی که تازه از مرکز انتشار آن مذهب بازگشته و به میان پیروان ایرانی خود رسیده است، معرفی خواهد شد. ف

متن جامع التواریخ (چاپ دبیر سیاقی) چنین است: «در زی رفیقان شخصی امیر ضراب نام دیدم در عقیدت خلفای مصر احیانا فایده

فرمودی و پیش از او ناصر خسرو، حجت خراسان، اگرچه او را چیزی میسر نشد، و در عهد سلطان محمود، ابو علی سیمجور، و جماعتی انبوه آن راه گرفته بودند و نصر بن احمد سامانی و جماعتی بزرگان حضرت بخارا این عقیدت قبول کرده بودند.» (ص ۲)، و از فحوای این عبارت و مطالبی که بعد از آن می‌آید معلوم است که مقصود فقط ذکر نام چندتن از کسانی است که به دعوت اسماعیلیه اشتغال یا توجه داشته‌اند. علاوه بر این، بنا بر آنچه عطا ملک جوینی از رساله سرگذشت حسن صباح نقل کرده است، کسانی که حسن را به مذهب اسماعیلی دعوت کرده‌اند به ترتیب از این قراراند: امیر-ضراب، بو نجم سراج، مؤمن؛ و در سنه ۴۶۴ نیز عبد الملک عطاش که در آن وقت در عراق داعی بود به ری رسید و حسن را پسندیده داشت و نیابت دعوت به وی فرمود. چنانکه دیده می‌شود در اینجا هیچ‌ذکری از ناصر خسرو و ملاقات حسن صباح با وی به میان نیامده است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۹۸

وی در سرگذشت خود گوید که دعوت فاطمیان در دوران سلطنت سلطان محمود غزنوی رواجی نیافت «۱»، گرچه قبلا- ابو علی سیمجور و امیر نصر بن احمد سامانی «۲» و جمعی از بزرگان ایران به این مذهب گرویده بودند. حسن صباح پس از مباحثات بسیار با امیر ضراب، گرچه یکسره مجاب و متقاعد نشد، لکن در اعتقادات پیشینش تزلزلی پدید آمد و گویا بر اثر مرضی صعب و مخوف، که از آن امید رهائی نداشت، به این مذهب تمایل بیشتر یافت. وی پس از شفا یافتن، به جستجوی داعیان دیگری بر آمد و با کسانی چون بو نجم سراج و مردی بنام مؤمن، که از جانب شیخ (احمد بن) عبد الملک (بن) عطاش «۳» اجازه دعوت یافته بود، ملاقات کرد. این ابن عطاش که از بزرگترین

(۱)- در حدود سال ۳۹۳ هـ (- ۱۰۰۳ م) یکی از دعاهای فاطمی بنام التاهرتی (منسوب به تاهرت از شهرهای مراکش) به نزد سلطان محمود آمد- رجوع کنید به تاریخ عتبی- چاپ قاهره، ج ۲ ص ۲۳۸- ۲۵۱ ف

(۲)- خواجه نظام الملک در سیاستنامه (چاپ شفر- صفحات ۱۸۸- ۱۹۳) امیر نصر دوم را پیرو باطنیان دانسته و گوید که وی سلطنت و زندگی خود را در سر این اعتقاد الحادآمیز نهاد. و نیز رجوع کنید به جلد اول این کتاب، صفحه ۴۵۵. ف- (ص ۶۶۵ ترجمه فارسی، بقلم آقای صالح. م)

(۳)- عبد الملک بن عطاش صحیح است؛ زیرا حسن صباح در ۴۶۴ وقتی که عبد الملک عطاش به ری رفته بود، از طرف او نیابت دعوت یافت، و آشنا شدنش با این مؤمن باید قبل از ملاقات با عبد الملک بوده باشد در صورتی که احمد بن عبد الملک، که بسال ۵۰۰ بدار آویخته شد، در اواخر قرن چهارم آغاز دعوت کرد و زمانی که پدرش در اصفهان مشغول دعوت بود، او (بقول صاحب راحه الصدور- ص ۱۵۶) کرباس‌فروشی می‌کرد و چنان می‌نمود که بر مذهب و عقیدت پدر منکر است و «از او تبرا کردی». علاوه بر این، جهانگشا و جامع التواریخ و تاریخ گزیده هر سه در این مورد به عبد الملک عطاش اشاره کرده‌اند نه به احمد بن عبد الملک. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۲۹۹

داعیان اسماعیلی در ایران بود و بنداری «۱» و ابن اثیر «۲» ذکر او را آورده‌اند، عاقبت پس از بیرون شدن قلعه مستحکم دژ کوه یا شاهدژ (نزدیک اصفهان) از دست اسماعیلیان، در حدود سال ۴۹۹، اسیر و به دار آویخته شد. مؤمن سرانجام با فروتنی و اظهار عجز (زیرا حسن را از خود هوشیارتر و دارای قدرت فکری و اخلاقی بیشتر می‌دید) از حسن صباح برای خلیفه فاطمی بیعت گرفت. ابن عطاش که حوزه فعالیت او اصفهان و آذربایجان بود، در رمضان سال ۴۶۴ به ری آمد، حسن صباح را دید و به کفایت و قابلیت پی‌برد، و گفت که به مصر، یعنی مقر خلافت فاطمیان، برود. بنا بر این، در ۴۶۷ هـ (- ۷۵- ۱۰۷۴ م) حسن به اصفهان رفت و پس از آنکه دو سال به نیابت ابن عطاش به دعوت پرداخت، از آنجا عازم مصر شد و از راه آذربایجان و میافارقین و موصل و سنجار و رجه و دمشق و صیدا و صور و عکا، و پس از عبور از دریا، خود را به قاهره رسانید. هنگامی که در ۳۰ ماه اگوست «۳» سال ۱۰۸۷ م- ۴۷۱ هـ به مقصد خود رسید، داعی الدعاه بو داؤد و جمعی از بزرگان به استقبالش آمدند و با احترام تمام مقدمش را پذیرفتند، و خلیفه المستنصر نیز او را مورد عنایت خاص قرار داد؛ لکن با اینکه وی

(۱)- بنداری در صفحات ۹۰ و ۹۲ کتاب خود او را «رئیس باطنیه» خوانده است. ف

(۲)- ابن اثیر (ج ۱ ص ۱۰۹ و ۱۱۰) گوید که باطنیان تاج زر بر سر او نهادند. در همین مورد (ص ۱۱۰) نام حسن صباح نیز ذکر شده و گفته شده که از شاگردان او بوده است. ف

(۳)- چهارشنبه هیجدهم صفر سنه احدی و سبعین و اربعمائه، جامع- التواریخ- سرگذشت حسن صباح- چاپ تهران- به کوشش دبیر سیاقی ص ۶. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۰۰

مدت هیجده ماه تمام در قاهره اقامت داشت، شخصا به دیدار خلیفه نائل نشد. حسن پس از این مدت، بسبب حسد مستعلی (پسر

مستنصر و ولیعهد او) و کینه امیر الجیوش بدر ناچار شد که مصر را ترک گوید. پس در رجب سال ۴۷۲ (- ژانویه ۱۰۸۰ م) از اسکندریه به کشتی نشست و در سواحل شام کشتیش بشکست و عاقبت از راه حلب و بغداد و خوزستان، در آخر ذی الحجه ۴۷۳ (ژوئن ۱۰۸۱) به اصفهان رسید. سپس از آنجا دامنه- تبلیغات خود را تا یزد و کرمان و طبرستان و دامغان و دیگر نقاط ایران وسعت داد و مردم را به قبول امامت نزار، پسر ارشد مستنصر، دعوت می‌کرد؛ اما از بیم خواجه نظام الملک، که درصدد گرفتار ساختن وی بود و به داماد خود، ابو مسلم حاکم ری «۱»، در این باب سفارش مؤکد کرده بود، هیچگاه به جانب ری نمی‌رفت. حسن صباح عاقبت خود را به قزوین رسانید و با تدبیر و حيله‌ای گستاخانه، که به تفصیل در تاریخ گزیده ذکر شده است «۲»، قلعه مستحکم و کوهستانی الموت را متصرف شد. الموت، چنانکه ابن اثیر در تعریف آن گفته است (ج ۱۰ ص ۱۱۰) در اصل «اله آموت» بوده، و به معنی «تعلیم عقاب» است، لکن غالباً آن را به معنی «آشیان عقاب» «۳» می‌دانند که به نظر

(۱)- ابن اثیر- ج ۱۰ ص ۱۱۰- ف

(۲)- صفحات ۴۸۸-۴۹۱ طبع گانتن (ج ۱) شرح آن در جامع التواریخ نیز آمده است. ف

(۳)- «اله» در زبان فارسی (و پهلوی) به معنی عقاب و «آموت» در لهجه‌های محلی به معنی «آموخت» است؛ اما من هیچ کلمه‌ای در این زبان نمی‌شناسم که اندک شباهتی به «آموت» داشته باشد و به معنی آشیان باشد. ف  
علاوه‌براینکه مؤلفان جهانگشا و جامع التواریخ و تاریخ گزیده، هر سه به این نکته توجه داشته و الموت را همان «اله آموت» و بمعنی -

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۰۱

من درست نیست. چنانکه اکثر مورخان متوجه شده‌اند، مجموع حروف این کلمه، برحسب اتفاقی بسیار عجیب، به حساب ابجد برابر است با سنه‌ای که حسن صباح بدان دست یافت، یعنی ۱- ۱، ل- ۳۰، ه- ۵، ا- ۱، م- ۴۰، و- ۶، ت- ۴۰۰ و جمعا «اله آموت»- ۴۸۳.

### سایر قلاع حشاشین در ایران

تسخیر الموت آغاز قدرت پیروان حسن صباح بود، و پس از این پیروزی، در اندک مدتی قلاع دیگری در نواحی مختلف ایران، چون شاهدژ و خالنجان در نزدیکی اصفهان؛ طبس و تون و قائن و زوزن و خور و خوسف در قهستان؛ و شمکوه در حوالی ابهر؛ استوانوند در مازندران؛ اردهان و گردکوه؛ قلعه الناظر در خوزستان؛ قلعه الطنبور در نزدیکی ارجان و قلعه خلادخان در فارس بدست آوردند. پیروان حسن صباح، پس از مرگ مستنصر، یکسر از اسماعیلیان مصر جدا شدند؛ زیرا در این وقت المستعلی، پسر دیگر مستنصر در مصر به خلافت فاطمیان نشسته بود، و حسن صباح امامت نزار را تبلیغ می‌کرد. از اینرو در اغلب تواریخ فارسی، چون جامع التواریخ و تاریخ گزیده، دو فصل جداگانه به اسماعیلیان اختصاص یافته است: یکی مربوط به اسمعیلیه مصر و مغرب، و دیگری مربوط به اسمعیلیه ایران، یعنی نزاریان یا

- «آشیانه عقاب» دانسته‌اند، غالب فرهنگهای فارسی نیز به معنی این دو کلمه اشاره کرده و «اله» را بمعنی عقاب و «آموت» را بمعنی آشیانه نوشته‌اند.

آقای دکتر محمد معین در حاشیه برهان قاطع، این شعر را از فرهنگ جهانگیری برای کلمه «آله» یا «له»:

مثل دشمنان تو با توحله کبک و حمله‌های له است (از حکیم فروری) و این شعر را از لغت‌نامه دهخدا برای کلمه «آموت» نقل کرده‌اند:

بر قله قاف بخت و اقبال آموت عقاب دولت توست. (از منجیک) - م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۰۲

به عبارت مشهورتر، حشاشین.

### اصل کلمه حشاشین

درباره اصل کلمه حشاشین گفتگوهای بسیار شده است و مأخذ غریب و نادرست بسیار برای آن ذکر کرده‌اند. بعض کسان معتقد بودند که آن مصحف کلمه «حسنین» (حسنیون) است، یعنی پیروان حسن صباح. کازنوو Caseneuve آن را با کلمه آنگلو ساکسونی Seax که به معنی «چاقو» ست مربوط می‌دانست؛ ژبلن Gebelin می‌گفت که این کلمه در اصل «شاهنشا» بوده است؛ و از این گونه فرضها و نظره‌های نامعقول فراوان به میان آمد تا نوبت به محقق بزرگ، سیلوستر دو ساسی Sylvestre de Sacy- رسید. وی مدلل ساخت که این کلمه به زبان تازی «حشیشی» بوده (جمع آن حشیشیون یا حشیشیه) «۲» و صلیبیون (که نخستین بار آنرا به اروپا آوردند) صورتهای گوناگون، چون Heissessini, Assissini, Assassini و بدان دادند؛ لکن

مورخان یونانی آن را به صورتی نزدیکتر به اصل، یعنی «خسیسیوی» Xasisioi نقل کرده بودند، و ربی بنیامین تو دلانی (طلیطلی) Rabbi Benjamin of Tudela - در سرتین وجه را بکار برده بود. این فرقه از آنروی

(۱) - مستشرق فرانسوی (۱۷۵۰-۱۸۳۸)

(۲) - مورخان ایرانی در تسمیه این فرقه بیشتر لفظ ملحد (جمع آن ملاحده) را بکار می‌برند و کلمه حشاشین بندرت در نوشته‌های ایشان دیده می‌شود؛ لکن بنداری این لفظ را آورده است - ص ۱۶۹. ف

(۳) - سیاح یهودی اسپانیایی که در سال ۱۱۶۰ میلادی به عزم سیاحت رهسپار مشرق‌زمین شد و در شهرهای ایتالیا و یونان و آسیای صغیر و فلسطین و شام و بین‌النهرین و ایران سیر و سفر کرد از راه اقیانوس هند و بحر احمر به مصر رفت و بسال ۱۱۷۳ به موطن خویش بازگشت. سیاحتنامه او از کتب بسیار دلکش و مفیدی است که به اغلب زبانهای اروپائی ترجمه شده، م تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۰۳

بدین‌نام خوانده شدند که ماده مخدر معروف به حشیش یا بنگ را بکار می‌بردند. این ماده امروزه در سراسر ممالک اسلامی، از مراکش تا هند، استعمال می‌شود و از اشاراتی که در اشعار جلال‌الدین رومی و حافظ شیرازی و سایر شاعران بدان شده است معلوم می‌شود که ایرانیان، به‌هر تقدیر، از قرن سیزدهم میلادی با آن آشنائی داشته‌اند. اما چنین به نظر می‌رسد که در عصر مورد بحث ما فقط عده بسیار معدودی از ایرانیان - یعنی در حقیقت حسن صباح و بعضی از همدستان و یاران عمده‌اش - از خواص این ماده باخبر بودند؛ و از جمله این کسان می‌توان نام یک طبیب را که همان احمد بن عبد‌الملک عطاش بود، ذکر کرد.

### بدنامی حشیش

من در جای دیگر «۱»، بیش از اندازه‌ای که در اینجا ممکن است، خواص و مورد استعمال این ماده را بیان داشته، و بتأکید گفته‌ام که حشیش در ایران از تریاک و سایر مواد مخدر بدنام‌تر است و نام آن را به‌تصریح ذکر نمی‌کنند و در اشاره بدان کنایات و استعاراتی چون «طوطی سبز» و «اسرار» و «سید» و امثال آن آورده می‌شود؛ و نیز یادآور شدم که این سوء شهرت بیش از آنکه مولود زیانمندی حشیش باشد، از بستگی آن با فرقه‌ای ملحد و خوفناک سرچشمه گرفته است. البته نباید گمان کرد که «پیرمرد کوهستان» (حسن صباح) اتباع خود را به استعمال حشیش تشویق می‌کرد و یا حتی این کار را مجاز می‌شمرد؛ زیرا مداومت در استعمال این دارو نیروهای جسمانی و عقلانی را زایل می‌سازد و لاقیدی و رخوت ایجاد می‌کند، و این خاصیت برای

(۱) - در خطابه‌ای که در روز ۱۴ ژانویه ۱۸۹۷ در انجمن آبرنتیان Abernettian society، به‌عنوان فصلی از تاریخ حشیش ایراد کردم، و متن آن در مجله بیمارستان سنت بارتولمئو (مارس ۱۸۹۷) st. Bartholomeu's Hospital journal چاپ شد. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۰۴

کسانی که وظایفی چنان خطرناک و حساس بعهد می‌گرفتند شایسته نبود و قدرت عمل را یکسره از آنان سلب می‌کرد. از اینرو استعمال حشیش فقط در یکی از مراتب و درجاتی که فرقه اسماعیلیه داشت معمول بود.

### درجات و مراتب حشاشین

در فرقه اسماعیلیه، چنانکه گفتیم، از آغاز درجات و مراتبی وجود داشت؛ لکن بعد از ظهور دعوت جدید، حسن صباح ترتیبات و مدارج دیگری مقرر ساخت، بدین‌قرار: رئیس همه افراد فرقه داعی الدعاء بود (که فقط از امام تبعیت می‌کرد؛ و بعد از مرگ مستنصر، پیروان دعوت جدید دیگر خلیفه فاطمی را به امامت نمی‌شناختند، بلکه از فرزند برادر وی نزار، که از حکومت محروم شده و بقتل رسیده بود، پیروی می‌کردند). داعی الدعاء، بیرون از دایره اتباعش معمولاً شیخ‌الجبل خوانده می‌شد و همین تعبیر بود که در دوره جنگهای صلیبی به خطا (le vieux) پیرمرد یا «پیرمرد کوهستان» ترجمه شد. پس از داعی الدعاء مرتبه داعی کبیر بود، و این داعیان کبیر هر یک دعوت ناحیه یا بحری را بعهد داشتند، و داعیان در مرتبه بعد بودند. این مراتب عالی‌ترین درجات فرقه حشاشین بشمار می‌رفت، و صاحبان این مراتب به حقیقت کلیه تعلیمات و اصول عقاید و اغراض سیاسی مذهب خود واقف بودند. درجات پائین‌تر عبارت بود از درجه رفیق که افراد آن تا اندازه‌ای به اصول عقاید و تعلیمات آشنا بودند، و درجه لاصق که افراد آن بیعت کرده بودند بی آنکه به اغراض و معتقدات این مذهب پی‌برده باشند، و آخرین درجه خاص فدائیان بود که عمال قتل و انتقام این فرقه بودند و شاهان از بیم ایشان بر تخت خود می‌لرزیدند و اهل تسنن یارای ذم و لعنشان را نداشتند.

در اینجا ناگزیرم که باز شرح زنده و دلکشی را که

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۰۵

مارکوپولو در قرن سیزدهم میلادی، درباره کیفیت تعلیم یافتن این فدائیان آورده است نقل کنم. شرح مارکوپولو مربوط به وقتی است که قدرت حشاشین در ایران بدست هولاکو خان مغول درهم شکسته و یا در حال درهم شکستن است (البته شعبه‌ای از این فرقه در شام قدرت خود را حفظ کرده و حتی تا این زمان باقی مانده است؛ لکن آزار و گزند از آن به کسی نرسیده).

### شرح مارکوپولو

«آن پیرمرد را به زبان خود علاء الدین «۱» می نامیدند. وی دره میان دو کوه را از دو سو مسدود ساخته و آن را بیاغی بس بزرگ و زیبا مبدل کرده بود که پر از میوه‌های گوناگون بود و هیچکس مانند و نظیرش را نمی شناخت. در این باغ قصرها و کوشکهای رفیع، به شیوه‌ای بدیع بنا شده بود که بهتر از آن در خیال صورت‌پذیر نیست؛ و دیوارها سقفها با آب زر و نقوش دل‌انگیز زینت یافته بود. چشمه‌هایی در آنجا، پر از آب و شیر و شراب و شهد روان بود؛ و گروه‌گروه زنان و دختران بس جمیل، که سازهای گوناگون می‌نواختند و نغمه‌های شیرین می‌سرودند و با دل‌انگیزترین حرکات دست‌افشانی و پای کوبی می‌کردند، در هرکنار دیده میشد. اینها همه از آن روی بود که «پیرمرد» می‌خواست که پیروانش آن جایگاه را بهشت موعود و فردوس برین پندارند؛ از اینرو کوشیده بود تا آن را بر وفق وصفی که محمد از بهشت کرده بود بیاراید، یعنی باغی زیبا بسازد که در آن جویهای شیر و شراب و شهد و آب از هرسو روان

(۱) - ظاهراً مقصود هفتمین داعی الموت، یعنی علاء الدین محمد بن الحسن است که در رمضان ۶۱۸ هـ (نوامبر ۱۲۲۱) به جای پدرش جلال الدین نشست؛ و پسرش رکن الدین خورشاه آخرین داعی بود که بدست مغولان اسیر و کشته شد. ف تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۰۶  
باشد و زنان و دختران بسیار در هرطرف بخرامند، و ساکنان بهشت وی از آنهمه اسباب عشرت بهره وافی برند. شک نیست که مردمان آن سرزمین آن باغ را بهشت راستین می‌پنداشتند.  
هیچکس را حق آن نبود که بدان باغ درآید، مگر کسانی که بدانجا می‌رفتند تا در صف حشیشیان «۱» شیخ درآیند.  
بر مدخل باغ درزی سخت استوار بنا شده بود که در برابر همه جهان پایداری می‌توانست کرد؛ و سوی آن هیچ راه دیگری به باغ نبود.

پیرمرد جمعی از جوانان آن ملک را، که میان دوازده تا بیست سال از عمرشان می‌گذشت و شوق سپاهیگری داشتند، در دربار خود نگه داشته بود، و با آنان داستانها از بهشت می‌گفت، چنانکه محمد به پیروان خود می‌گفت؛ و آن جوانان چنان بدو اعتقاد یافته بودند که اعراب به محمد. سپس پیرمرد هر بار چهار یا شش یا ده تن از آنان را، پس از آنکه شربتی خاص «۲» مینوشیدند و بخوابی سنگین فرو می‌رفتند، بدرون باغ می‌فرستاد، و جوانان چون چشم می‌گشودند خود را در آنجا می‌یافتند.  
این گروه، چون باغی بدان زیبایی و دل‌انگیزی میدیدند گمان می‌کردند که براستی در بهشت جای گرفته‌اند، و زنان و دخترکان دلربا نیز در دلجوئی و کامبخشی هیچ دریغ نمی‌داشتند؛ و سرانجام چنان می‌شد که جوانان هر چیز را که مقتضی و مطلوب دوران جوانی است در آنجا مهیا می‌دیدند و هرگز نمی‌خواستند که از آن خلد برین جدا شوند.

(۱) - مقصود فدائیان است، زیرا چنانکه دیدیم، لفظ حشاشین فقط بر این اشخاص بدرستی قابل اطلاق است. ف  
(۲) - این شربت محلولی از حشیش بوده، و از اینرو گاهی شیخ الجبل یا داعی را «صاحب الحشیش» نامیده‌اند. ف  
تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۰۷  
آن امیر، که ما او را «پیرمرد» نامیده‌ایم، دربار خود را چنان شکوهمند و پر جلال می‌آراست که جوانان ساده‌دل کوهستانی، فارغ از هرگونه شک و شبهه، او را پیغمبری بزرگ می‌دانستند.  
امیر هرگاه می‌خواست که یکی از آن جوانان حشیشی را به کاری خطیر مأمور سازد، فرمان می‌داد تا در باغ همان شربت را به وی بنوشانند و در خواب به دربار بیاورندش. جوان چون از خواب بر میخواست، خود را دور از بهشت، در قصر می‌دید و سخت اندوهگین می‌گشت. سپس به حضور «پیرمرد» برده می‌شد، و در آنجا بگمان آنکه در برابر پیغمبر ایستاده است، سر تعظیم فرود می‌آورد.

امیر می‌پرسید: از کجا می‌آئی؟ او در جواب می‌گفت: از بهشت، و آن درست بدانگونه است که محمد در قرآن توصیف کرده است.

شک نیست که این سخن در دیگر جوانانی که در آنجا حاضر بودند و هنوز به بهشت راه نیافته بودند، سخت مؤثر می‌افتاد و شوق و آرزوی لذات بهشتی بر دلشان چیره می‌گشت.

آنگاه «پیرمرد»، چون به کشتن امیری قصد می‌کرد، به وی می‌گفت: برو و فلان کس را بکش، تا چون باز گشتی فرشتگان من تو را

به بهشت بازگردانند؛ و نیز اگر کشته شدی باز فرشتگان تو را بهشت خواهند رساند.

«پیرمرد» بدین سان اعتقاد و ایمان آنان را به خود جلب کرده بود، و هر فرمانی که می‌داد، علی‌رغم دشواریها و خطرات بزرگ، به انجام می‌رسانیدند. زیرا می‌خواستند که بار دیگر به بهشت وی بازگردند. و پیرمرد هر کس را که مانع کار خویش می‌دید، بدست این جوانان از میان برمی‌گرفت، و به سبب وحشت و هراسی که در دلها افکنده بود، همه امیران نواحی دیگر باجگزارش شدند تا از آشتی و دوستیش بهره‌ور باشند.»

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۰۸

### اطاعت کورگورانه فدائیان

این فدائیان، چنانکه از عبارات فوق برمی‌آید، کسانی بودند که فرمان داعی را بی‌چون و چرا اطاعت می‌کردند، و شجاعت و جلاله‌کی خاص داشتند، و انتخابشان نیز فقط باتوجه به همین صفات و کیفیات صورت می‌گرفت. این جوانان از عقاید فلسفی و تعلیماتی که خاص درجات عالیتر بود بی‌بهره بودند؛ و حکایت کوچکی که فرایپینو *Fra Pipino* و مارینو سانوتو *Marino Sanuto* آورده‌اند، فرمانبری جاهلانه و بی‌چون و چرا این فدائیان را به خوبی نمایش می‌دهد:

«هنگامی که صلح موقت واقع شد، هانزی، کنت شارمپانی (شاه اورشلیم) به زیارت پیرمرد شام رفت. روزی در حینی که باهم قدم می‌زدند، چند کودک سپیدپوش را بر فراز برجی بلند نشسته دیدند. شیخ از کنت پرسید: آیا تو نیز در میان رعایای خود کسانی داری که اینچنین مطیع تو باشند؟ و آنگاه، بی‌آنکه منتظر جواب کنت شود، با دست به دو تن از آن کودکان اشاره‌ای کرد. در دم هردو از فراز برج خود را بزیر افکندند و مردند.»

این فدائیان گرچه درباره مسائل مذهبی خود هیچ نیاموخته و از تعلیمات باطنی آن بی‌خبر بودند، لکن طریقه بکار بردن سلاح و پایداری در برابر خستگی، و نیز شیوه تغییر ظاهر خویش را خوب می‌دانستند، و در بسیاری از موارد به زبانهای مختلف، حتی به زبانهای اروپائی، آشنائی کامل داشتند؛ زیرا فدائیانی که مأمور قتل *Conrad*، مرزبان مونت فرات *Marquis of Montferrat* - گردیدند، زبان فرنگی و آئین

(۱) - پسر گیوم سوم - در ۱۱۸۶ وارد جنگهای صلیبی شد، شهر صور را از محاصره صلاح الدین بیرون آورد؛ در ۱۱۹۲ به شاهی اورشلیم رسید و در همان سال بدست حشیشیان کشته شد. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۰۹

و روش رهبانان مسیحی را خوب می‌شناختند و توانستند که مدت شش ماه در این لباس با صلیبیون بیامیزند و منتظر فرصت مناسب باشند تا مأموریت خطرناک خود را به انجام رسانند. اما البته این فدائیان بندرت پس از اجراء اینگونه مأموریتها خود زنده می‌ماندند؛ خاصه آنکه اغلب ایشان دوست داشتند که کار خود را شجاعانه و بنحوی مؤثر انجام دهند، چنانکه امیر مسلمان را در روز جمعه در مسجد کارد می‌زدند و شهزاده و فرمانروای مسیحی را در روز یکشنبه در کلیسا و در میان جماعت. برای فدائیان حسن صباح کشته شدن در راه اجراء فرمان «شیخ» شرفی چنان بزرگ بود، و سعادت و رستگاری آینده را چنان موقن و مسلم می‌ساخت، که بنا بر روایات، مادران بسیاری از این فدائیان از زنده بازگشتن فرزندان خود اندوهگین و گریان می‌شدند. حشاشین گاهی نیز فقط با تهدید و تحذیر دشمنان، به مقصود خود نائل می‌شدند. فرماندهی که برای تسخیر یکی از قلاع ایشان لشکر می‌کشید، روزی چون در خیمه خود از خواب برمی‌خواست، می‌دید که در کنار بستر او خنجر در زمین فرو کرده و بر قبضه آن نامه‌ای تهدیدآمیز بسته‌اند؛ و این امر غالباً فرمانده را از ادامه لشکرکشی باز می‌داشت؛ چنانکه بنا بر روایات (گرچه این روایات چندان موثق و معتبر نیست) با ملکشاه «۱» و بعداً با صلاح الدین ایوبی چنین کردند. و نیز مردی در کسوت

(۱) - گویا مقصود سلطان سنجر است؛ زیرا درباره اوست که چنین داستانی روایت شده است. در مقامات شیخ احمد جام (چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، به‌اهتمام دکتر حشمت مؤید) این داستان به تفصیل بیشتر و با ذکر نام کسانی که در آن دخالت داشته‌اند آمده است (ص ۵۹). بنا بر این روایت، کارد را در زیر بالین سنجر نهاده بودند. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۱۰

طلاب علوم، در محضر یکی از فقها با سعی بلیغ تحصیل علم می‌کرد، و در استماع محاضرات استاد چنان شوق و رغبتی ابراز می‌داشت که مورد توجه و التفات خاص وی واقع شده بود. روزی این فدائی طلاب‌نما، در موقعی مناسب، با یک کیسه زر و یک خنجر تیز پیش استاد فقیه رفت و به او گفت که یا این زر را بگیر و از دم ملاحده الموت زبان ببند، و یا آماده زخم کارد باش. استاد فقیه خردمندانه کیسه زر را پذیرفت، و از آن پس هرگاه که بسبب ترک ذم و قدح ملاحده مورد اعتراض واقع می‌شد، با بیانی طنز آمیز می‌گفت که «با دلایل قاطع قانع شده‌ام که زبان گشودنم به آنگونه سخنان ناروا، خطا و دور از صواب بوده است «۱»».

(۱) - این داستان مربوط به امام فخر رازی است، و در جامع التواریخ رشیدی چنین آمده است: «و امام (فخر الدین) در شهر ری بعد ما که از آذربایجان بازگشته بود، به درس و فایده فرمودن طلبه علوم مشغول بودی، و چون او مردی به‌غایت فصیح و قادر سخن، و بر جمله مذاهب و ملل و نحل ماهر و عالم، در علم هر طرف که خواستی بر دیگر طرف ترجیح نهادی و بر آنجا دلایل و براهین قاطعه گفتی، او را به دعاء ملاحظه متهم کردند. امام بر منبر رفت و بر ملاحظه لعنت کرد و نفرین گفت. چون این خیر به قلعه به محمد بن الحسن (داعی پنجمین) رسید، فدائیی را از بهر کار او نصب کرد، و بفرستاد تا او را به قلعه آورد تا ما همه محکوم حکم و مأمور امر او باشیم، یا بترساند و توبت دهد. این شخص به ری به خدمت امام آمد و گفت: شخصی فقیه‌ام و هوس آن دارم که وجیز بر تو خوانم. مولانا اجابت نمود، تا مدت هفت ماه هر روز از وجیز درسی بر او می‌خواند. مترصد و متشمر بود و فرصت نمی‌یافت. روزی مولانا تنها به خلوت در خانقاهی مسائل چند مشکل حل کرده بود به خلوت، چاشتگاه خادم را برای وظیفه تغذی و مأکول چاشت به خانه فرستاد، چون از خانقاه بیرون آمد، فدائی فقیه منتهز فرصت بود، از خادم خانقاه -

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۱۱

تا زمانی که آخرین، یعنی هشتمین، شیخ بزرگ حشاشین در نیمه قرن سیزدهم میلادی (- هفتم هجری)، تقریباً مقارن با سقوط دستگاه خلافت بغداد، بدست مغولان اسیر و کشته شد و همه قلاع و استحکاماتشان ویران گشت، این فرقه دارای نیرو و فعالیت بسیار بود؛ و در صفحات آینده این کتاب به کرات ذکر آن خواهد آمد. از اینرو لازم است که خوانندگان درباره تشکیلات، اصول عقاید، و روابط و مناسبات این فرقه با اسماعیلیه مصر، اطلاعات جامع و واضح بدست آورند؛ زیرا در

- پرسید که در خدمت مولانا کیست از اصحاب و احباب؟ خادم گفت: تنهاست فرید و وحید. فدائی گفت ساعتی در آمدن درنگ و ابطاء نمای که من دو سه مسأله مشکل مغلق دارم تا به خدمتش حل کنم. و در خانقاه رفت و در از پس محکم برجست و چون پیش مولانا رسید کارد مرده ریگ بکشید و قصد مولانا فخر الدین کرد. امام برجست و گفت ای مرد چه می‌خواهی؟ فدائی گفت: آنکه شکم مولانا از سینه تا ناف خواهم درید، تا چرا بر منبر ما را لعنت کردی. و امام از یمن و یسار می‌جست، و فدائی با کارد کشیده از عقب او می‌دوید. امام را از غایت حیرت و دهشت پای به چیزی برآمد و از آن عثرت بیفتاد. فدائی او را بگرفت و بینداخت و برجست و بر سینه او نشست. مولانا از او زینهار خواست و گفت توبت کردم. ملحد گفت توبت شما درست نیست. هرآینه چون از چنگ مرگ رهائی یابی کفارت سوگند را رخصتی بجویی. امام توبت کرد و تأکید را از مغلظه یاد کرد که آن را هیچ کفارتی و رخصتی نطلبد. فدائی زود برخاست و بر امام سلام کرد و گفت مترس و ایمن باش، از حضرت اجازت کشتن تو نبود، و اگر نه در دم تو را می‌کشتم. دگر مولانا تو را درود می‌فرستد و به حضور شما نزاع و التیاع و اشتیاق تمام می‌نماید و به وصول قلعه دعوت می‌کند.

و اگر به قلعه مبادرت جوئی هرآینه حاکم مطلق قلعه تو باشی و ما بندگان مطیع و منقاد. و می‌فرماید که اگر عزیمت آمدن نداری باری ما را مذمت و ملامت منماید، که کلام تو بر دل‌های خواص و عوام تا به قیامت کالنتقش علی الحجر باشد، و اگر جمله عالم از عوام ما را دشمن باشند، چه باک، -

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۱۲

تاریخ اسماعیلیه، تشکیل دعوت جدید بوسیله حسن صباح و وحشت و هراسی که از اعمال آن گروه در دلها پدید آمده بود، دارای اهمیت بسیار است. اما درباره شعبه این فرقه در شام، که وضع سیاسی خود را پس از تسخیر قلعه بانیا **Banias** در ۱۱۲۶ م (- ۵۲۰ ه) استوار ساختند و موجب اشتها حشاشین در اروپا شدند و کلمه **assassin** را به زبان ما افزودند، در این جا مجال سخن بسیار تنگ است. کسانی که در این باب خواستار مطالعه باشند باید به نوشته بسیار دلکش استانیسلاس گیار **Stanislas Guyard** در مجله آسیائی، سال ۱۸۷۷، به‌عنوان «یکی از شیوخ بزرگ حشاشین» **Assassin** (**un Grand Maitre des**) رجوع کنند. این شرح صحیح و دقیق درباره شیخ رشید الدین سنان، که یکچند شعبه حشاشین شام را از

- سخن عوام به جائی نرسد و مثال جوز و گنبد بود. و مبلغ سیصد و شست و پنج دینار زر سرخ بایای از میان خود بگشاد و ببوسید و به خدمت مولانا نهاد و گفت: از آن روز باز که مرا اینجا فرستاد هر سال این مقدار تو را وظیفه معین کرده، و دو خلعت و تشریف در خانه من در حقیقه تعبیه است، و من همین‌دم بازمی‌گردم، بفرستد و جامه بردارد، و چون سال تمام شود به خدمت رئیس قصران فرستد و مرسوم شتوی و وظیفه و راتبه یومی آنجا مهیا کرده، قبض نماید. این بگفت و برفت. مولانا بفرستاد و خلعتها برداشت. و پیوسته عادت امام چنان بودی که در اثنای مباحثه فرمودی:

«خلافاً للملاحده لعنهم الله، دمرهم الله، خذلهم الله؛ و من بعد هر بار فرمودی که: «خلافاً للاسمعیلیه». از جمله تلامذه شخصی می‌پرسید که مولانا هر بار ایشان را «لعنهم الله» می‌گفتی؛ اکنون نمی‌فرماید، موجب آن چیست؟ گفت: ای یار، ایشان برهان قاطع

گرفته دارند. مصلحت نیست با ایشان به لعنت خطاب و عتاب کردن.» (جامع التواریخ- چاپ ینگاه ترجمه و نشر کتاب- ص ۱۷۰-۱۷۳) م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۱۳  
شعبه ایرانی آن مستقل و مجزا ساخت، با دل‌انگیزترین داستانهای جهان برابری می‌کند، و جزئیات تاریخ این شعبه و اعمال و شیوه‌های آن را، که من در این کتاب به حذف آنها ناچار بوده‌ام.  
به تفصیل بازمی‌گوید. هنوز بقایای این فرقه، که زمانی قدرت تمام داشت، در سراسر مشرق‌زمین، یعنی در سوریه و ایران و آفریقای شرقی و آسیای مرکزی و هند پراکنده‌اند. در هند آقا خان، که از احفاد رکن‌الدین خورشاه، آخرین داعی الموت است (و خورشاه نیز خود را از سلاله نزار، فرزند المستنصر خلیفه فاطمی، می‌دانست و از اینراه به اسماعیل، امام هفتم، و از وی به علی بن ابی طالب، داماد و پسرعم پیغمبر، می‌پیوست) هنوز بر این شعبه اسماعیلیه ریاست دارد.

### ناصر خسرو

در شرح کارهای حسن صباح و بیان مقاصد وی، از ذکر احوال ناصر خسرو، همکیش پیشین حسن، که از لحاظ شعر و ادب اهمیت بیشتری دارد، بازماندیم.

از حسن صباح (تا آنجا که فعلا معلوم است) جز قطعات کوتاهی از سرگذشت سیدنا، که در تاریخ جهانگشا و جامع التواریخ نقل شده است، نوشته‌ای در دست نیست؛ در حالی که آثار منثور و منظوم فراوان و بسیار پرارزشی از ناصر خسرو باقی مانده، که دانشمندی بزرگ چون بلاند «۱»، دورن «۲»، اته «۳»، فاکتان «۴»، نلدکه «۵»، پرچ، «۶» ریو، «۷» شفر «۸» اکثر آنها را مورد

(۱)-Bland

(۲)-Dorn - مستشرق روسی (۱۸۰۵-۱۸۸۱) کتابدار کتابخانه آثار شرقی در پترزبورگ.

(۳)-H. Ethe

(۴)-M. Fagnan

(۵)-Noldeke از مستشرقان بزرگ آلمان (۱۸۳۶-۱۹۳۰) مؤلف «تاریخ قرآن»، «حماسه ملی ایران» و آثار پرارج دیگر.

(۶)-Pertch

(۷)-Rieu

(۸)-Schefer

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۱۴

تحقیقات بسیار دقیق قرار داده‌اند.

در فصل آینده، که به بحث درباره ادبیات این دوره اختصاص دارد، از این آثار و از پدید آورنده آنها، که یکی از مهمترین برجسته‌ترین شخصیت‌های ادبی ایران است، به تفصیل سخن خواهیم گفت.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۱۵

### فصل چهارم ادبیات در اوائل عصر سلجوقی

#### اشاره

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۱۷

فصل چهارم ادبیات در اوائل عصر سلجوقی نظام الملک و معاصرانش

#### سیاستنامه نظام الملک

شایسته است که در آغاز این دوره بسیار پر اهمیت، درباره کتابی که خواجه نظام-الملک، برجسته‌ترین شخصیت تاریخی این زمان، تألیف کرده است، گفتگو کنیم. این کتاب تا آنجا که ما می‌دانیم، تنها اثر ادبی است که از خواجه نظام الملک باقی مانده است (زیرا کتاب وصایا که به او منسوب است مجعول و بی‌اساس شناخته شده)، و متن فارسی آن را مرحوم شارل شفر در سال ۱۸۹۱ به طبع رسانید و ترجمه فرانسوی آن را نیز در ۱۸۹۳ با حواشی تاریخی بسیار سودمند، منتشر ساخت. پس از انتشار متن و ترجمه سیاستنامه، بسال ۱۸۹۷ تکمله‌ای درباره مطالب آن منتشر شد که شامل نکات بسیار درباره زندگی نظام الملک و زمان او می‌بود، و از مأخذ گوناگون فارسی و تازی فراهم آمده بود.



پیش از طبع و نشر سیاستنامه، نسخ آن بسیار کمیاب بود و بدشواری بدست می‌آمد. مرحوم شفر در این کار از سه نسخه استفاده کرده است (نسخه متعلق به خود او که اکنون در کتابخانه ملی تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۱۸ پاریس محفوظ است، نسخه متعلق به موزه بریتانیایی، و نسخه برلین)؛ و علاوه بر اینها، احیانا به دو نسخه دیگری که در کتابخانه سنت پترزبورگ St. Petersburg موجود است نیز مراجعه کرده است. نسخه ششمی از این کتاب در کتابخانه مدرسه شاه King's College، واقع در کمبریج، موجود است که به مجموعه پوت Pote Collection تعلق دارد. این نسخه اگرچه جدید است، لکن من از آن سود بسیار برده‌ام، و از روی آن اصلاحات و تصحیحات بسیار در متن چاپ شده بعمل آوردم. سیاستنامه شامل پنجاه فصل است و در آن تقریبا از همه وظایف و حقوق شاه و اصول ملکداری سخن گفته شده. زمان تألیف این کتاب سال ۴۸۴ هـ (۹۲-۱۰۹۱ م) «۱»، یکسال قبل از

(۱) - هیوبرت دارک (H. Darke) در مقدمه‌ای که بر سیر الملوک مصحح خود نوشته است گوید «اشارات راجع به تاریخ تألیف سیر الملوک مختلف و باهم مخالف‌اند و بجز تاریخهای زیر مدارکی در دست نیست. وفات الب ارسلان و بر تخت نشستن ملکشاہ ۴۶۵ هـ؛ تاریخ نوشتن کتاب مطابق گفته حاجی خلیفه ۴۶۹ هـ؛ سفر اول ملکشاہ به سمرقند ۴۷۱ هـ؛ تاریخ نوشتن طبق نسخ M و C (M) - نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی تهران بشماره ۵۷۹، غیر مورخ، نسبتاً جدید، و C - نسخه مؤسسه اسلامی استانبول بشماره ۱۳۵، مورخ ۷۳۰ (۴۷۹ هـ؛ سفر دوم ملکشاہ به سمرقند ۴۸۱-۴۸۲ هـ؛ گرفتن حسن صباح الموت را ۴۸۳ هـ؛ تاریخ نوشتن طبق نسخه B B) - نسخه موزه بریتانیایی بشماره add ۲۳۵۱۶، مورخ ۱۰۳۲ (۴۸۴ هـ؛ وفات خواجه نظام الملک ۴۸۵.

عموما تاریخ نوشتن این کتاب را سال ۴۸۴ هجری دانسته‌اند. اکنون باید این تاریخ را که در نسخه B مضبوط است اقلا دربارہ نیمه اول کتاب جدا رد کنیم، زیرا شهادت دو نسخه C و M که بی‌نهایت گرانباتر است باید قبول شود. تاریخ مضبوط در کشف الظنون حاجی خلیفه را باید غلطی دانست که احتمالا - تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۱۹ کشته شدن خواجه نظام الملک است؛ و سبب تألیف آن پذیرفتن فرمان ملکشاہ بوده است که از بهترین و باتدبیرترین مشاوران خود «۱» خواسته بود که هر یک رساله‌ای درباره سیاست کشورداری بنویسند و نقائصی را که در قلمرو وی موجود است باز نمایند و معین کنند که کدام بدعت تازه نامطلوب و زیانبخش در کشور پیدا شده و کدام رسم و سنت دیرین نامعمول مانده

- از اشتباه رقم ۷ با رقم ۶ ناشی شده است. ولی کاملا ممکن است که در سال ۴۸۴ نیمه دوم کتاب نوشته شده باشد. بعقیده ما برای نوشتن نیمه دوم کتاب دو سبب وجود دارد که هر دو دلالت بر تاریخ ۴۸۴ می‌کند: اول عزل نظام الملک بدست ملکشاہ که لحن حزن‌آلودی به نوشته او داده و باعث پیش‌بینی او از بدبختی قریب‌الوقوعی است، چونکه او از فصل ۴۰ به بعد از رفتاری که نسبت به او شده بسیار نالیده است و بنظر می‌رسد که به جان خود بیمناک بوده و می‌دانسته است که مدت زیادی زنده نخواهد بود. سبب دیگر شاید بازگشت حسن صباح در ۴۸۳ از مصر و گرفتن الموت و آغاز فعالیت او در ایران باشد که نظام الملک را وادار به شکایت از ملاحظه و نفرین به آنها می‌کند، در فصل ۴۳ و فصول بعد. تاریخ ۴۷۹ برای نیمه اول با معلومات دیگر ما مخالف نیست. همه حکایت‌هایی که نظام الملک راجع به اتفاقات عصر خود نقل کرده است به زمان سلطنت الب ارسلان مربوط‌اند، و فقط یک اشاره به واقعه‌ای در زمان ملکشاہ در فصل ۳۵ بند ۲ هست که می‌گوید: «در آن وقت که ما به سمرقند و اوزگند رفتیم.» قبلا (۱) می‌گفتند که این اشاره به سفر سال ۴۸۱-۴۸۲ است ولی اکنون باید آن را مربوط به سفری دانست که بقول کتب تاریخ (مثلا راحه الصدور ص ۱۲۸ ص ۵) تقریبا ده سال قبل از آن واقع شده است. درباره تاریخ انتشار کتاب می‌توانیم به گفتار ناسخ قدیمی در بند ۵ مقدمه اشاره کنیم که گفته است که او «این کتاب را آشکارا نیارست کردن» تا سلطنت سلطان محمد که در سال ۴۹۸ شروع شد.» م

(۱) - کسانی که از این جمله ذکر شده‌اند، جز نظام الملک، عبارت‌اند از شرف الملک، تاج الملک، و مجد الملک - ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۲۰

است. از جمله رساله‌هایی که در پی این فرمان تهیه و تدوین شد، ملکشاہ نوشته نظام الملک را بهتر و کاملتر دید و گفت:

«این همه فصلها چنان نبشته است که دل من می‌خواست، بر این مزیدی نیست. من این کتاب را امام خویش کردم و بر این خواهم رفت.»

از عبارات زیر، که شامل پیشگویی عجیبی می‌باشد، چنین برمی‌آید که نظام الملک تألیف این کتاب را در ۴۸۵ هـ (-۹۳-۱۰۹۲)،

یعنی اندکی قبل از مرگ خویش، به پایان رسانیده است:

«این است کتاب سیر الملوک که نبشته آمد، و بنده را فرموده بود پیش از این که در این معنی جمعی سازد، و به حکم فرمان برفت. وقت را بر بدیهه سی و نه فصل نبشته بود، و به مجلس عالی اعلاء الله فرستاد و پسندیده افتاد. ولیکن آن بس مختصر بود. بعد از آن آن مختصر را در افزوده و به وقتهای فراغت فصولی و نکته‌هایی که لایق هر بابی بود اندر او یاد کرد و به لفظی هر چه روشتر و آسانتر شرح داد، و در سه خمس و ثمانین و اربعمائه که سوی بغداد خواستیم رفت، نویسنده کتابهای خاص محمد ناسخ را دادیم و فرمودیم تا به خطی روشن بنویسد و اگر بنده را باز آمدن نباشد از این سفر، این دفتر را پیش خداوند عالم خلد الله ملکه برد.»

بنابراین، انتشار این کتاب مدتی پس از مرگ مؤلف آن صورت گرفت، و شاید به سبب اغتشاشاتی که پس از مرگ ملک‌شاه پدید آمد، در این امر تأخیر بیشتری نیز روی داده باشد.

به نظر من، سیاستنامه یکی از بهترین و پرجزترین آثار است که به نثر فارسی مانده است، زیرا اولاً شامل بسیاری از داستانها و نکته‌های تاریخی است، و ثانیاً نظر یکی از بزرگترین

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۲۱

وزیران مشرق‌زمین را درباره آئین کشورداری و حکومت در بردارد. قدرت و کیاست نظام الملک وقتی کاملاً آشکار و نمایان می‌گردد که پریشانیها و کشمکشهای ویران‌کننده‌ای را که پس از مرگ وی دست داد، در نظر بیاوریم. این کتاب به شیوه‌ای بسیار ساده و بی‌آرایش نگارش یافته و از صنایع بدیعی یکسر تهی است، و حتی گاهی عبارات آن به زبان گفتگوی مردم نزدیک می‌شود و آثار عدم توجه و دقت ادبی در آن بنظر می‌رسد؛ اما بسیاری از ترکیبات و استعمالات کهن فارسی این دوره را در بردارد. این کتاب بزرگ را که شامل مطالب بسیار است، در اینجا نمی‌توان به‌نحو شایسته مورد بحث و نقد قرار داد، خاصه آنکه ترجمه بسیار خوبی از آن، بقلم آقای شفر، به زبان فرانسه انتشار یافته و خوانندگان اروپائی را از شرح و بیان من‌بی‌نیاز ساخته است. من در این مورد فقط توجه خوانندگان را به نقدی که پروفیسور نلدکه در جلد چهارم و ششم (ص ۷۶۱ تا ۷۶۸) مجله انجمن مستشرقین آلمان، (سال ۱۸۹۲) درباره این کتاب نوشته است، جلب می‌کنم. هفت فصل از این کتاب (فصل ۴۱ تا ۴۷) به رد ملاحظه خاصه اسماعیلیان و باطنیان اختصاص یافته است. مؤلف کتاب از اینکه یهودیان و مسیحیان و گبران و قرامطیان در دستگاه دولت و دیوان راه یافته‌اند به‌سختی شکوه می‌کند (ص ۱۳۹ چاپ شفر) و سختگیری الب ارسلان را در دور ساختن اینگونه کسان از کارهای دولتی، می‌ستاید. سپس شیعیان را عموماً و سبعمان را خصوصاً مذمت می‌کند، و سعی دارد که عقاید آنان را از مذهب اشتراکی مزدک، که به فرمان انوشیروان ساسانی در قرن ششم میلادی کشته شد، مأخوذ و منشعب بداند. وی در باره مزدک شرح مفصلی آورده، (ص ۱۵۶ تا ۱۸۱ چاپ شفر)

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۲۲

گوید که پس از قتل او و پیروانش، دوباره عقایدش در بین خرم‌دینان، و سپس بدست سنباد مجوسی و عبد الله بن قداح زنده شد. عبد الله بن قداح کسی است که مذهب اسماعیلی را نیرو بخشید، و از قراری که دشمنان ایشان می‌گویند، نسب خلفای فاطمی یا علوی مصر به او می‌رسد. در این بخش کتاب شرح مفصل دیگری درباره زیانهائی که از دخالت زنان در امور کشور پدید آمده است درج شده، و نیز صفاتی که بایسته هر وزیر بزرگ و لایق می‌باشد شمرده شده است.

علاوه بر اینها، در باب فعالیت‌های داعیان اسماعیلی در عهد سامانیان، خاصه قدرت یافتنشان در زمان شاهی امیر تیره بخت، نصر بن احمد (۹۱۳ تا ۹۴۲ - ۳۰۱ - ۳۳۱ هـ)، اطلاعات بسیار در این بخش موجود است. اما در این کتاب، در باره دعوت جدید تقریباً هیچ گفته نشده، و کوچکترین اشاره صریحی به مؤسس آن، حسن صباح، دیده نمی‌شود. البته اشارات ضمنی بر قدرت روزافزون باطنیان فراوان بنظر می‌رسد، و کاملاً آشکار است که مقصود از نگارش این قسمت کتاب تاختن بر حسن صباح و پیروان اوست، و این نکته از عبارات آغاز فصل ۴۳ بوضوح تمام معلوم می‌گردد:

«اندر باز نمودن احوال بدمذهبان که دشمن ملک و اسلام‌اند بنده خواست که فصلی چند در معنی خروج خارجیان یاد کند تا جهانیان بدانند که بنده را در این دولت شفقت بوده است و بر ممکت سلجوقیان چه هوا و همت، خاصه بر خداوند عالم خلد الله ملکه و بر فرزندان و خاندان او که چشم بد از روزگار او دور باد.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۲۳

به همه روزگار خارجیان بوده‌اند، و از روزگار آدم علیه السلام تاکنون خروجهای کرده‌اند، در هر کشوری که در جهان است بر پادشان و پیغامبران. هیچ گروهی شومتر و نگو‌نارتر و بددین‌تر از این قوم نبوده‌اند که از پس دیوارها بدی این مملکت می‌سگالند و فساد دین می‌جویند. گوش به آوازه‌های بدی نهاده‌اند و چشم به چشم‌زدگی. اگر نعوذ بالله هیچگونه این دولت قاهره را، ثبتا الله تعالی، از حادثه آسمانی آسیبی رسد این سگان از نهفتها بیرون آیند و بر این دولت خروج کنند و دعوی شیعت کنند و امداد قوت ایشان بیشتر از خرم‌دینان و روافض باشد و هر چه ممکن گردد از فساد و قتل و بدعت هیچ باقی نگذارند، و به قول دعوی مسلمانی کنند و لیکن به معنی فعل کافران دارند و باطن ایشان به خلاف ظاهر و قول به خلاف عمل، و دین محمد مصطفی را، صلی الله

علیه و سلم، هیچ خصمی از ایشان بتر نیست.

و کسانی هستند که امروز در این دولت قربتی دارند و سر از گریبان شیعت بر کرده‌اند و از این قوم‌اند و در سر کار ایشان می‌سازند و قوت می‌دهند و دعوت می‌کنند و خداوند عالم را بر آن می‌دارند که خانه بنی العباس را بردارد و اگر بنده غطا از سر این دیگ برگیرد ای بسا رسوائی که از زیر آن بیرون آید.

و لیکن از جهت آنکه از نمایشهای ایشان خداوند عالم را از بنده ملالتی حاصل شده است در این معنی نمی‌خواهد که شروعی کنده بسبب توفیرها که می‌نمایند و خداوند را بر مال حریص کرده‌اند.

بنده را صاحب غرض می‌نهند و نصیحت بنده در این حال دلپذیر نیاید. آنگاه خداوند را معلوم گردد فساد و مکر و فعل بد ایشان که بنده از میان رفته باشد و بدانند که شفقت و هواخواهی بنده به چه اندازه بوده است دولت قاهره را، و از احوال و سگالش

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۲۴

این طایفه غافل نبوده است و هروقت بر رأی عالی اعلاء الله می‌گذرانیده است و پوشیده نداشت. و چون می‌دید که در این معنی قول بنده مقبول نمی‌افتاد، نیز تکرار نکرد.

نکته‌ای که نظام الملک در اواخر این فقره ذکر کرده است سخت با عباراتی که در راحة الصدور (ورق ۱۴ آ) «۱» آمده موافق است؛ زیرا صاحب راحة الصدور نیز شکایت از آن دارد که «عوانان بددین از قم و کاشان و آبه و طبرش و ری و خراسان و نواحی قزوین و ابهر و زنجان، جمله رافضی یا اشعری، در لشکر سلطان افتادند و فرا امرا و سلاطین نمودند که ما از بهر شما توفیر می‌آوریم (توفیر کلمه‌ای است که نظام الملک نیز در عباراتی که ذکر شد آن را بکار برده است) ظلم را نام توفیر بر نهادند و خون و مال مسلمانان را بناواجب ریختن و ستدن، منفعت خواندند». این مطالب داستان معروفی را که به مخاصمات حسن صباح و خواجه نظام الملک مربوط است، تأیید می‌کند. در این داستان، حسن صباح می‌کوشد که برای جلب توجه و عنایت شاه، یکی از مشکلات امور مالی و محاسباتی را آسان و ناچیز جلوه دهد، و با این کار لیاقت و کاردانی خواجه نظام الملک را انکار کند. «۲»

(۱) - ص ۳۱ چاپ مرحوم دکتر محمد اقبال، در سلسله انتشارات اوقاف گیب. م

(۲) - روایت مشهور این داستان در تاریخ گزیده (طبع و ترجمه ژول گانتن ج ۱ ص ۲۰۸ تا ۲۱۱) آمده است. ف

«حسن صباح مصاحب سلطان الب ارسلان بود و شیعی سبعی.

میان او و نظام الملک که سنی بود کین دین قائم بود. روزی سلطان از وزیر نسخه جمع و خرج ممالک خواست. وزیر گفت که به دو سال تمام شود. مدت زمان بر دل سلطان گران بود. حسن صباح فهم کرد. گفت -

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۲۵

در پایان ملاحظات مختصری که درباره این تألیف بسیار پرارج ذکر کردیم، یادآور می‌شویم که حکایات تاریخی آن را باید با احتیاط تمام مطالعه کرد، زیرا خطاهای تاریخی فراوان در آن راه یافته است؛ هرچند که من از تدریس این کتاب، بیش از هر کتاب فارسی متنور دیگر فایده و لذت برده‌ام - و امیدوارم که در مورد شاگردان و مستمعان نیز چنین باشد. از جمله خطاهای تاریخی این کتاب یکی داستانی است که گوید (ص ۱۲) که یعقوب لیث، برای تهدید المعتمد، خلیفه عباسی، گفت که خلیفه فاطمی مصر را از مهدیه خواهد خواند؛ و حال

- اگر فرمان باشد بنده به چهل روز کند. سلطان را موافق آمد. بدو حواله کرد. حسن گفت فرمان رود که دفترها و نویسندگان را به من سپارد.

حکم رفت. نظام الملک را اگرچه شکستی تمام بود، درمان نداشت، بسپرد.

حسن صباح در چهل روز دفتری نیکو برداخت. نظام الملک از آن ترسان بود و از عزل خود هراسان. چون دفتر تمام شد، در روز عرض، نظام الملک دواتی خود را با مهری زر پیش دواتی حسن فرستاد تا او را بفریفت و دفتر پیش نظام الملک آورد در آن وقت صورت محاسبات به منها و من ذالک نوشتندی. دیباچه اوراق و رقم نبود. اگر اوراق از هم بیفتادی به ترتیب نهادن زمان خواستی. نظام الملک دفتر بدید، بر او هیچ گرفت نبود. مکر کرد و دفتر بینداخت. گفت پنداشتم چیزی نوشته که به کس توان نمود کلپتره‌ای نوشته است. از افکندن اوراق دفتر پراکنده شد. دواتی حسن گرد کرد و مبر درهم بست. چون وقت بار آمد در حضرت سلطان رفتند. حسن خواست که دفتر عرض کند مبر یافت، اوراق برهم می‌نهاد. سلطان به تقریر استعجال می‌نمود. حسن - صباح در جواب هان‌وهون می‌گفت. نظام الملک گفت دفتری که دانایان را بدو سال تمام باید کرد جاهلی به چهل روز تمام کند، حاصل او بجز این هان‌وهون نباشد» تاریخ گزیده - به تصحیح دکتر عبد الحسین نوائی - ص ۲ - ۴۳۱ - و نیز رجوع شود به جامع التواریخ رشیدی - به تصحیح محمد تقی دانش‌پژوه و محمد مدرسی زنجانی - ص ۱۲ - ۱۱۱. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۲۶

آنکه دوران خلافت المعتمد بین سالهای ۸۷۰ و ۸۹۲ میلادی (۲۵۷-۲۷۹ هـ) بود، و مهدیه، به کمترین تقدیر، در سال ۹۱۰ (- ۲۹۸ هـ)، و شاید ده سال پس از آن، بنیاد نهاده شد.

از اینگونه سهوها در سراسر کتاب بسیار است؛ خاصه در مورد ملاحده، که گوئی مؤلف قتل خود را بدست آنان پیش‌بینی می‌کرد، چنان خاطرش از بیم و تشویش آکنده بوده است که تطابق وقایع و سنوآت تاریخی را فراموش کرده است. هیچ بعید نیست که بدگوئیه‌ها و حمله‌های شدید وی نسبت به عقاید و اعمال و اغراض این قوم، موجب شده باشد که درصدد قتلش برآیند.

### ناصر خسرو

من در فصل گذشته به یکی از بزرگترین مردان این عصر به اختصار اشاره‌ای کردم؛ و اکنون در این‌جا باید به شرح آثار ادبی وی بپردازیم. این مرد ناصر خسرو شاعر، سیاح، و داعی مشهور اسماعیلی است که درباره شخصیت وی افسانه‌های بسیار پدید آمده است؛ و مأخذ این افسانه‌ها غالباً شرح حال ساختگی و بی‌اساس اوست که در آغاز دیوان چاپ تبریز وی به طبع رسیده. ظاهراً تفصیلات و جزئیات دیگری که به شرح احوالات مردان برجسته دیگر مربوط بوده است به مجموعه این داستانها راه یافته، و در پایان آن شرحی درباره مرگ ناصر خسرو، از قول برادرش، آمده است که عمر وی را به ۱۴۰ رسانیده و گفته است که پس از مرگ، اجنه به کفن و دفن او پرداختند. چنانکه دکتر اته اشاره کرده است «۱»، از این شرح حال مجعول سه

(۱) - به مقاله بسیار ممتعی که در مجله انجمن مستشرقین آلمان (Z. D. M. G.) نوشته است - (ج ۳۳ - سال ۱۸۷۹ - ص ۶۴۵ - ۶۶۵) رجوع کنید. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۲۷

روایت موجود است، که طویل‌ترین و مفصل‌ترین آنها در خلاصه‌الاشعار تقی کاشی، و کوتاه‌ترینشان در هفت اقلیم امین احمد رازی آمده است؛ در صورتیکه روایت آتشکده لطفعلی بیک حد متوسط بین آن دو است. روایت آتشکده آذر را ن. بلاند ترجمه کرده و در جلد هفتم مجله انجمن سلطنتی آسیائی، صفحات ۳۶۰ ببعده، منتشر ساخته است؛ و مطالب آن را شفر (با حذف نکات شگفت‌انگیز و باورناپذیر) در مقدمه ترجمه سفرنامه (صفحات ۸ تا ۱۷) آورده است. این شرح حال، به صورتی که اکنون در دست است، همچنانکه اته نیز اشاره می‌کند، به قرن نهم یا دهم هجری تعلق دارد، زیرا هفت اقلیم که قدیمترین تألیف شامل این شرح حال است، در سال ۱۰۰۲ هجری (- ۹۴ - ۱۹۵۳ م) نوشته شده. اما باید دانست که در زمانی بسیار پیش از این تاریخ، چنانکه از آثار البلاذ قزوینی، مؤلف بسال ۶۷۵ هجری، که یک کتاب جغرافیائی است برمی‌آید (ص ۹ - ۳۲۸ ذیل یمگان)، از این گونه افسانه‌ها درباره ناصر خسرو بسیار ساخته شده بود. در این داستانها ناصر خسرو پادشاه بلخ است، رعایا او را از آن شهر بیرون می‌کنند؛ وی به یمگان پناه می‌برد، در آنجا باغها و حمامهای بسیار زیبا و شگفت‌انگیز می‌سازد، و تصاویر و طلسمهائی نصب می‌کند که هیچکس بی‌بیم دیوانه شدن به آنها نمی‌تواند نگرست.

نویسنده، شرح یکی از این حمامها را که تا زمان وی برپا بوده است، به تفصیل تمام ذکر کرده است.

اکنون یکی از دلکشتترین حوادثی را که در این شرح حال مجعول آمده است در اینجا نقل می‌کنیم. همه نکات اصلی این واقعه در نسخه‌ای که بسال ۷۱۴ هجری (- ۵ - ۱۳۱۴ میلادی)

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۲۸

تحریر شده و اینک در کتابخانه اداره هند (اینپدیا آفیس) محفوظ است، آمده است: «۱»

«القصة، بعد از مشقت بسیار به شهر نیشابور رسیدیم و با ما شاگردی بود حکیم و فاضل و دانشمند و در تمام شهر نیشابور هیچکس ما را نمی‌شناخت. آمدیم و در مسجدی قرار گرفتیم و در اثنای سیر و طواف در شهر بر در هر مسجد و هر مدرسه که می‌گذشتیم مرا لعنت می‌کردند و بکفر و زندقه نسبت می‌دادند و شاگرد من از اعتقاد خلق نسبت به من خبری نداشت. روزی در بازار می‌گذشتم شخصی از مصر مرا دیده بشناخت. نزد من آمده گفت: ناصر خسرو نیستی، و این ابو سعید برادر تو نیست؟ من از ترس دست او بگرفتم و بحرفش مشغول ساختم و به منزل آوردم و گفتم سی هزار مثقال طلا بستان و این راز را آشکار مکن. چون آن شخص

(۱) - «منتخبات دواوین شعراء سته»، شماره ۱۳۲. من آن را از روی مقدمه دیوان، چاپ تبریز، صفحات ۷-۶، به انگلیسی ترجمه کرده‌ام.

این ترجمه در کتاب یکسال در میان ایرانیان نیز وارد شده است (صفحات ۸۰-۲۷۹) ف

شرحی که در مقدمه اشعار ناصر خسرو در این مجموعه آمده است چنین است: «..... چنان شنودم که وقتی به قزوین رسید، بدر دکان پینه‌دوزی رفت و بنشست که پافراز را اصلاحی کند. ناگاه در بازار قزوین غوغا برخاست. پینه‌دوز از دکان برخاست و در

میان آن غوغا افتاد. چون بازگشت لقمه‌ای گوشت بر سر درفش داشت. ناصر پرسید کی این چیست و این غلبه چه بود؟ گفت شخصی شعر ناصر خسرو خوانده بود او را پاره‌پاره کردند. این لقمه از گوشت اوست. ناصر پای‌افزار رها کرد و گفت: در شهری که شعر ناصر باشد من نباشم و برفت. نقل از عکس نسخه خطی این مجموعه، که آقای مجتبی مینوی از راه لطف در اختیار مترجم قرار دادند. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۲۹

راضی شد، در حال روحانی را گفتم تا وجه حاضر ساخته باو دادم و از منزل خود بیرون کردم. پس با ابو سعید به بازار آمده تا به دکان موزه‌دوزی رسیدیم. موزه خود را دادم تا مرمت کند و از شهر بیرون رویم که ناگاه در آن طرف غوغائی برخاست و موزه‌دوز بر اثر آن روان شد. بعد از ساعتی بازگشت، پاره‌ای گوشت بر سر درفش کرده. من سؤال کردم که چه غوغا بود و این چه گوشت است؟ موزه‌دوز گفت: همانا در این شهر از جمله شاگردان ناصر خسرو شخصی پیدا شده بود. با علماء این شهر مباحثه کرده قول او را فقها انکار داشته، هریک به قول معتمدی تمسک میجویند و او از اشعار ناصر خسرو شعری برطبق مطلب خود می‌خواند.

فقها از جهت ثواب او را پاره‌پاره کردند و من نیز پاره‌ای از گوشت او بجهت ثواب بریدم. چون بر احوال تلمیذ اطلاع یافتم تاب در من نمانده و موزه‌دوز را گفتم موزه بمن ده که در شهری که شعر ناصر خسرو خوانند نمی‌توان بود. موزه را گرفتم و با برادر خود از نیشابور «۱» بیرون آمدم.»

### داستان بی‌اساس دیگر

داستان بی‌اساس دیگری که در این شرح حال آمده است چنین است که ناصر خسرو، پس از گریختن از مصر به بغداد، به وزارت خلیفه عباسی، القادر بالله منصوب می‌شود و از جانب وی به سفارت نزد ملاحده (حشیشیان) به گیلان می‌رود. ملاحده چون درمی‌یابد که وی همان حکیمی است که آثارش مورد ستایش ایشان است، به تکریم و تعظیم او می‌پردازند و بازگشتش را مانع می‌شوند، تا اینکه وی

(۱) - بنا بر شرحی که در آغاز اشعار ناصر خسرو، در نسخه خطی «منتخبات دواوین شعراء سته»، شماره ۱۳۲ کتابخانه اداره هند آمده است، این واقعه در شهر قزوین روی داده. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۳۰

عاقبت به ناچار برای رهائی خویش سلطان ملاحده را با سحر و جاد و هلاک می‌سازد، و سپس بیاری ستاره مریخ، لشکری را را که در پیش می‌شتافتند نابود می‌گرداند. نمی‌دانم که به وقایع غیر طبیعی و خارق العاده این داستان باید بیشتر توجه داشت یا به سهوهای فاحش تاریخی آن، زیرا چنانکه می‌دانیم خلیفه القادر بالله بسال ۱۳۰۱ میلادی (-۴۲۳ ه) درگذشت، در صورتی که حکومت ملاحده در گیلان بسال ۱۰۹۰ م (۴۸۳ ه) بنیان نهاده شد. دور نیست که قسمتی از این داستان در اصل به سرگذشت حکیم دیگر ایران، یعنی خواجه نصیر الدین طوسی متعلق بوده باشد، زیرا او بود که یکی از تألیفات خود را، به نام اخلاق ناصری نخستین بار به ناصر الدین عبد الرحیم بن ابو منصور حاکم اسماعیلی مذهب قهستان، اهدا کرد. بی‌گمان شباهت بین نام این دو حکیم، و آگاهی مبهمی که از ارتباط ناصر خسرو با ملاحده در ذهن نویسنده این شرح حال وجود داشته، موجب شده است که وی تالیف تفسیری را به ناصر خسرو نسبت دهد و گوید که وی آیات قرآنی را در آن بر وفق آراء ملاحده شرح کرده، و سبب واقعه ناگواری که در نیشابور روی داد نیز همین تفسیر بوده است.

### آنچه از آثار ناصر خسرو باقی است

اکنون که از شرح سرگذشت ساختگی ناصر خسرو فارغ شدیم، باید به ذکر آثار اصیل و صحیح وی بپردازیم: سفرنامه، به نثر، که شرح سفرهای اوست (در سال ۱۸۸۱ به کوشش شفر و با ترجمه فرانسوی او در پاریس انتشار یافت)؛ دیوان (که در سال ۱۸۶۴ م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۳۱

- ۱۲۸۰ ه در تبریز چاپ سنگی شده «۱»؛ روشنائی‌نامه (که دکتر اته آن را با شرح و ترجمه آلمانی در مجله انجمن مستشرقان آلمان Z. D. M. G، جلد ۳۳، صفحات ۵۴۵-۶۵۵ و جلد ۳۴، صفحات ۴۲۸-۶۶۸-۶۱۷- سالهای ۱۸۷۹-۱۸۸۰ به طبع رسانید)؛ سعادتنامه (که فاگنان آن را در جلد ۳۴ مجله انجمن مستشرقان آلمان، صفحات ۶۴۳-۶۷۴ انتشار داد). علاوه بر آثار مذکور، کتاب دیگری بنام زاد المسافرین از وی باقی است که نسخه خطی آن قبلاً باقی شفر تعلق داشته و اکنون در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است «۲».

از این آثار، ما نخست درباره سفرنامه بحث می‌کنیم، زیرا این کتاب حاوی صحیحترین اطلاعات درباره زندگی این شاعر است و می‌توان شرح احوال وی را براساس آن معلوم ساخت.

## سفرنامه

شیوه نگارش سفرنامه نیز چون سیاستنامه، ساده و بی‌پیرایه است. نویسنده آن، که خود را ابو معین الدین ناصر خسرو القبادیانی المروزی «۳» می‌نامد، گوید که چندی در خراسان، در زمان حکومت چغری

(۱) - سفرنامه و دیوان ناصر خسرو هردو در تهران نیز به طبع رسیده‌اند. دیوان طبع تهران، خاصه به سبب مقدمه بسیار پرارزش آن که بقلم آقای سید حسن تقی‌زاده نوشته شده، شایان توجه است. این کتاب به تصحیح مرحوم سید نصر الله تقوی و تعلیقات آقای مجتبی مینوی بسال ۱۳۰۷ شمسی انتشار یافته. م

(۲) - این کتاب نخست در برلین بسال ۱۳۴۱ هجری، در مطبعه کاویانی به چاپ رسیده؛ و اخیرا در تهران نیز طبع شده. م

(۳) - مروزی یعنی اهل مرو، و قبادیان نیز نام دیهی است در نزدیکی ترمذ و جیحون. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۳۲

بیک داود سلجوقی، بدبیری و کارهای دیوانی اشتغال داشته است، و سپس در پائیز سال ۱۰۴۵ م (-۴۳۷ ه)، بر اثر خوابی که دید از شرابخواری، که عادت دیرینه وی بود، و آن را تنها کاری می‌دانست که «اندوه دنیا کم کند»، دست برداشت و عازم سفر مکه شد. در این وقت نزدیک چهل سال از عمرش می‌گذشت سر و تن بشست و وضو ساخت و به مسجد جوزجانان رفت، نماز کرد و از یاری تبارک و تعالی یاری خواست در گزاردن آنچه بر او واجب است و دست بازداشتن از منیات و ناشایست. پس در روز پنجشنبه ششم جمادی الاخره سال ۴۳۷ (۱۹ دسامبر ۱۰۴۵) آغاز سفر کرد و از راه شاپورگان (شورگان) به مرو رفت، و در آنجا از شغل دیوانی استعفا کرد، و رهسپار نیشابور شد و از نیشابور، در صحبت خواجه موفق (شاید همان کسی که در داستان عمر خیام آمده و گفته شده است که معلم آن سه یار دبستانی بوده)، بیرون شد، و پس از زیارت تربت بایزید بسطامی در قومس از طریق دامغان به سمنان رسید. ناصر خسرو در سمنان شخصی را دید بنام استاد علی نسائی، از شاگردان بو علی سینا که به تدریس ریاضیات و هندسه و طب اشتغال داشت. اما چنین بنظر می‌رسد که از او چندان خوشش نیامده است. ناصر از دامغان به قزوین و از آنجا به تبریز رفت و در بیستم صفر ۴۳۸ (اوت ۲۰۴۶) به آن شهر وارد شد. وی در اینجا با قطران شاعر آشنائی یافت و مشکلات اشعار دقیقی و منجیک را برای او شرح داد، سپس از تبریز به وان، اخلاط، بتلیس، ارزن، میافارقین، آمد، حلب، و معرة النعمان رفت. در این شهر با شاعر و حکیم

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۳۳

بزرگ عرب، ابو العلاء معری، ملاقات کرد «۱»، و در سفرنامه از او و فضائلش با بیانی گرم سخن می‌گوید. از معرة النعمان رهسپار حما شد، و از آنجا به طرابلس، بیروت، صیدا، صور، عکا و حیفا رفت، و مدتی در سوریه اقامت گزید و به زیارت قبور انبیاء و مکانهای مقدس، چون اورشلیم و بیت لحم پرداخت. سپس نخستین بار در اواخر بهار سال ۱۰۴۷ م (-۴۳۹) زیارت حج بجا آورد، و از مکه به اورشلیم بازگشت و از آنجا عزم سفر مصر کرد، اما چون دریا موافق نبود، راه خشکی را در پیش گرفت و روز یکشنبه هفتم صفر ۴۳۹ (اوت ۱۰۴۷) به قاهره رسید.

## ناصر خسرو در مصر

اقامت ناصر خسرو در مصر دو یا سه سال ادامه یافت، و در اینجا بود که تحولی عظیم در زندگانش پدید آمد، زیرا در این وقت باشکوه و جلال خلافت فاطمی و ملکداری عادلانه و مدبرانه المستنصر بالله آشنا شد، و به عقاید باطنی اسماعیلیان معرفت حاصل کرد و از طرف ایشان مأمور دعوت شد، و «حجت» جزیره خراسان لقب یافت.

ناصر خسرو در سفرنامه سخنی از مسائل دینی بمیان نمی‌آورد زیرا این کتاب را جهت عامه مردم نوشته، لکن از دو جای سفرنامه (صفحات ۴۰ و ۴۲ چاپ شفر) به خوبی آشکار می‌گردد که وی در صحت نسب فاطمیان هیچگونه شکمی نداشته است، و علاوه بر این، تدابیر کشورداری و ثروت و غنای خلفای فاطمی را سخت می‌ستاید و از ایمنی و رضایتی که نصیب رعایای ایشان است با شور

(۱) - گویا شخصا با وی ملاقات نکرده، و فقط درباره‌اش در آن شهر چیزهایی شنیده است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۳۴

و شوق بسیار گفتگو می‌کند. توصیفات وی از شهر قاهره و مساجد (از جمله مسجد الازهر) و محلات دهگانه و باغها و عمارات و تفرجگاههای آن اعجاب‌آور است، و تفصیلاتی که درباره کشورداری فاطمیان بیان می‌کند ارزش بسیار دارد. آنچه سخت در خاطر وی مؤثر افتاده بود، نظم سپاه و کیفیت توزیع راتبه و وظیفه سربازان بود، که بسبب آن مردم کشور، خود را از تجاوزات و دست‌درازیهای لشکریان در امان می‌دیدند کل سپاه از دویست و پانزده هزار لشکری تشکیل یافته بود، از این قرار:

۱- سواره: بیست هزار قیروانی، پانزده هزار باطنی (از شمال غربی آفریقا)، پنجاه هزار بدوی از حجاز، سی هزار سرباز اجیر از نواحی مختلف.

۲- پیاده: بیست هزار سرباز سیاهپوست مسمودی از آفریقای شمال غربی) ده هزار از مشرق‌زمین (مشارقه، یعنی ترک و ایرانی)، سی هزار بردگان (عبید الشراء)، ده هزار سرباز مستحفظ قصر سلطنتی، بنام «سراثیان» تحت فرمان فرمانده خاص و سی هزار از زنگیان و حبشیان.

ناصر خسرو از فراوانی مال و کالائی که بازارها را پر کرده بود، در شگفت مانده، گوید که احساس ایمنی و آسودگی خاطر بازرگانان به‌حدی بود که بر دکانها و انبارهای خود قفل نمی‌زدند.

در صفحه ۵۳ گوید:

«و در سنه تسع و ثلثین و اربعمائه سلطان را پسری آمد، فرمود که مردم خر می‌کنند، شهر و بازارها بیاراستند، چنانکه اگر وصف آن گفته شود همانا که بعض مردم آن را باور نکنند و استوار ندارند، که دکانهای بزازان و صرافان و غیرهم چنان بود که از زر و جواهر و نقد و جنس و جامه‌های زربفت و قصب جائی نبود که کسی

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۳۵

بنشیند، و همه از سلطان ایمن‌اند که هیچکس از عوانان و غمازان نمی‌ترسید و بر سلطان اعتماد داشتند که بر کسی ظلم نکند و بمال کسی هرگز طمع نکند. و آنجا مالها دیدم از آن مردم که اگر گویم یا صفت کنم مردم عجم را قبول نیفتد، و مال ایشان را حد و حصر نتوانستم کرد، و آن آسایش و امن که آنجا دیدم هیچ‌جا ندیدم و آنجا شخصی ترسا دیدم که از متمولان مصر بود، چنانکه گفتند کشتیها و مال و ملک او را قیاس نتوان کرد. غرض آنکه یکسال آب نیل وفا نکرد و غله گران شد، وزیر سلطان ابن ترسا را بخواند و گفت: سال نیکو نیست و بر دل سلطان جهت رعیت بار است. تو چند غله توانی بدهی، خواه به بها و خواه به قرض؟ ترسا گفت: به سعادت سلطان و وزیر من چندان غله مهیا دارم که شش سال نان مصر بدهم، و در این وقت لامحاله چندان خلق در مصر بود که آنچه در نیشابور بودند خمس ایشان بجهت بود و هر که مقادیر داند معلوم او باشد که کسی را چند مال باید تا غله او این مقدار باشد. و چه ایمن رعیتی و عادل سلطانی بود که در ایام ایشان چنین حالاها باشد، که نه سلطان بر کسی ظلم و جور کند و نه رعیت چیزی پنهان و پوشیده دارد.»

مدت سفر ناصر خسرو، از آن هنگام که موطن خویش را ترک گفت تا زمانی که به آن بازگشت، هفت سال تمام بود (از پنجشنبه ششم جمادی الاخره ۴۳۷ تا شنبه ۲۶ جمادی الاخره ۴۴۴)، و در این روزگار پنج‌بار به زیارت مکه توفیق یافت. سرانجام از طریق تهامه و یمن و لحسا و قطیف به بصره آمد و دو ماه در آنجا مقیم شد؛ سپس از طریق ارجان و اصفهان و نائین و طبس و تون و سرخس رهسپار موطن خود شد و در روز شنبه ۲۶ جمادی الاخره ۴۴۴ به مرو رسید.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۳۶

### ناصر خسرو نام دو کس نبوده است

اکنون باید سفرنامه را بگذاریم و به شرح دیوان ناصر خسرو پردازیم. اما قبل از هر چیز باید، در پرتو مطالعات جدید، خاصه تحقیقات شفر و اته، این نظر نادرست را یکسر رد کنیم «۱»، هر چند که دانشمند بزرگی چون دکتر ریو «۲» Rieu، و همچنین پرچ Pertsch و فاگانان «۴» Fagnan از طرفداران و مدافعان آن بوده‌اند. بنابر این نظر، دو شخص بنام ناصر خسرو وجود داشته و هر دو «ابو معین» کنیه داشته‌اند: یکی شاعر و حکیم و ساحر، و دیگری جهانگرد.

دکتر ریو موضوع را با وضوح تمام چنین مطرح می‌کند:

«چند امر مسلم بر ما معلوم خواهد داشت که با دو شخص معین سروکار داریم. آن‌که شاعر بوده و معمولاً حکیم ناصر خواننده می‌شود، در اصفهان زاده شده است و نسب خویش را به امام علی بن موسی الرضا می‌رساند، و پیش از آنکه این کتاب (سفرنامه) نگاشته شود، به شاعری شهرت یافته است.

منظومه وی بنام روشنائی‌نامه در ۴۲۰ سروده شده (رجوع کنید به ۱۳. Pertsch, Gotha Catalogue, P. ۳۴۳ که در

نسخه لیدن دیده می‌شود، Cathalogue, VOL II,

(۱)- رجوع شود به نکاتی که در مجله انجمن سلطنتی آسیائی (سال ۱۸۹۹ ص ۴۱۶-۴۲۰) ذکر کرده‌ام. ف

(۲)- Persian Catalogue, PP. ۳۷۹-۳۸۱.

(۳)- Berlin Persian Catalogue PP ۷۴۱-۴۲.

(۴)-

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۱۰۸ ۳۳۷ P.

، به ظن قوی خطاست). اما نویسنده این کتاب سفرنامه برای خود دو نسبت ذکر کرده است، یکی «قبادیانی» و قبادیان شهری است نزدیک بلخ، و دیگری «مروزی» یعنی ساکن و متوطن در مرو. وی هرگز مدعی نسب عالی و نام بلند نیست، و فقط خود را محاسبی زبردست می‌شمارد. حکیم ناصر، بنابر قول حبیب السیر «۱» (چاپ بمبئی، جلد ۲، جزء ۴، ص ۶۷) در سال ۳۴۸ بدینا آمد، و بنابر گفته دبستان (ج ۲ ص ۴۱۹) در سال ۳۵۹. در صورتیکه نویسنده سفرنامه، چنانکه خود گوید، بسال ۴۳۷ چهل ساله بوده است».

در تعیین هویت این شاعر سیاح مشکلات دیگری نیز پدید آمده است که غالباً از عدم دقت نویسندگان متأخر منشاء گرفته، و با مطالعه دقیق سفرنامه و دیوان و مقابله آنها باهم، بکلی برطرف می‌گردد. ناصر خسرو جهانگرد چنین نظر می‌رسد که «حکیم» لقب داشته، زیرا آوازی که در عالم رؤیا به ملامت وی برخاسته است (سفرنامه، ص ۳)، در پاسخ دفاع او از شرابخواری خویش، چنین می‌گوید: «بیخودی و بیهوشی راحتی نباشد. حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را به بیهوشی رهنمون باشد».

شرح نادرست دولتشاه، که به عدم دقت معروف است، موجب شده است که ناصر خسرو به اصفهان منسوب شود؛ و این شعر که از دیوان ناصر خسرو است (ص ۲۴۱) بطلان این قول را آشکار می‌گرداند:

(۱) - پیش از حبیب السیر، تاریخ گزیده نیز سال ولادت او را ۳۵۸ ذکر می‌کند، و این خطاست، چنانکه خواهیم گفت. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۳۸ گرچه مرا اصل خراسانی است از پس پیری و مهبی و سری دوستی عترت و خانه رسول کرد مرا یمگی و مازندری و بالاخره در باب تاریخ ولادت این شاعر، گفته صریح خود او را در دست داریم (ص ۱۱۰)، که بنابر آن «۱» در سال ۳۹۴ هجری (۴-۱۰۰۳ میلادی) پای به جهان نهاده. و در همان شعر، در همان صفحه، چهار سطر پایین تر گوید:

پیموده شد از گنبد بر من چهل و دوجویای خرد گشت مرا نفس سخنور و در جای دیگر (ص ۳۱۷)، چنانکه در سفرنامه نیز گفته است، تغییر حال خود را درست در چهل سالگی یاد می‌کند.

خلاصه آنکه سنواتی که از سفرنامه بدست می‌آید با سالهائی که در دیوان ذکر شده است، به کاملترین وجه مطابقت دارند، و هرچه بیشتر و دقیقتر این دو مرجع را مطالعه کنیم، هویت این شخص و یکی بودنش روشن تر و آشکارتر می‌گردد. ناصر خسرو در چهل و سه سالگی باید آغاز سفر کرده باشد (۴۳-۳۹۴-۴۳۷)، لکن در بعضی از اشعارش در این مورد به چهل و دو سالگی خود اشاره کرده است؛ اما اینکه در بعض جاهای دیگر خود را در این وقت چهل ساله شمرده، فقط به آن جهت است که عدد چهل عددی است کامل و بی‌کم و کاست. هنگامی که ناصر خسرو از مصر به خراسان بازگشت، درست پنجاه سال از عمرش می‌گذشت، و تقریباً همه اشعاری که در دیوانش گرد آمده است باید پس از این زمان سروده شده باشد. علاوه بر دو اشاره‌ای که به سن خود در وقت تغییر حال خویش کرده است، و مذکور

(۱) -

بگذشت ز هجرت پس سیصد نود و چهاربگذاشت مرا مادر بر مرکز اغبر. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۳۹

افتاد، من در حدود هفده بیت دیگر نیز پیدا کرده‌ام که وی در آنها از سنین عمر خود سخن گفته است؛ بدین قرار: اشاره به پنجاه سالگی در صفحات ۲۰ و ۲۱۹ و ۲۳۰ و ۲۶۳؛ اشاره به پنجاه و چند سالگی در صفحه ۷۸؛ اشاره به شست سالگی در صفحات ۲۴ و ۷۹ و ۱۰۲ و ۱۶۴ و ۱۷۳ و ۱۷۹ و ۱۹۹ و ۲۰۷ و ۲۴۴؛ اشاره به شست و چند سالگی در صفحه ۷۰؛ اشاره به شست و دو سالگی در صفحات ۱۶۶ و ۱۷۱؛ و در صفحات دیگری نیز از ضعف روزافزون خود (ص ۵) و از نزدیک شدن مرگ (صفحات ۶ و ۷) سخن می‌گوید؛ اما هیچ تاریخی در دست نداریم که بر سال مرگ وی دلالت کند.

### مطالعه دیوان ناصر خسرو

دو سال قبل که می‌خواستم مقاله‌ای درباره این شاعر بنویسم، دیوان او را (طبع تبریز، که شامل ۲۷۷ صفحه است، و تا آنجا که به حساب آورده‌ام، کلاً ۷۴۲۵ بیت دارد) با دقت تمام خواندم، و خصوصیات آن را از لحاظ صرف و نحو و لغت و بیان یادداشت کردم، و اشاراتی را که در آن به جاها و اشخاص و وقایع مختلف شده بود استخراج نمودم، و عباراتی را که عقاید دینی و فلسفی این شاعر را روشن می‌ساخت، خاصه اگر مناسبات وی را با اسماعیلیان و خلفای فاطمی مصر معلوم می‌کرد، یک بیک معین داشتم. پاره‌ای از نتایج این کار، که تاکنون فرصت انتشارش را در جای دیگر نیافته‌ام، در این جا به اختصار درج می‌گردد.

شاید بیفایده نباشد. «۱»



(۱) - پس از نوشتن این بخش، مقاله‌ای به‌عنوان «ناصر خسرو، شاعر جهانگرد و داعی» در مجله انجمن سلطنتی آسیائی (سال ۱۹۰۵ صفحات ۳۱۳ تا ۳۵۲) منتشر ساختم که بعضی از این نکات، و پاره‌ای از ترجمه‌هایی که در این فصل درج شده است، در آن آورده شده. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۴۰

### طرز بیان

موضوع طرز بیان و سبک نگارش موضوعی است کاملاً فنی و در این کتاب، که خوانندگان آن منحصرأ محققان ایرانی نمی‌باشند، بحث مفصل در این باب واجب نیست؛ و فقط همین قدر بسنده است که بگوئیم که زبان این آثار، از لحاظ استعمالات مهجور و خصوصیات صرفی و نحوی، کاملاً قدیمی است؛ و از این حیث بسیار شبیه است به «تفسیر کهن قرآن»، که در مجله انجمن سلطنتی آسیائی، ژوئیه ۱۸۹۴ (صفحات ۴۱۷ تا ۵۲۴) بتفصیل اوصاف آن را گفته‌ام و کوشیده‌ام تا مدلل سازم که تألیف آن در عصر سامانیان، در شهر نیشابور صورت گرفته است. در این هردو کتاب تقریباً چهل کلمه نادر، یا کلماتی که به معانی خاص و نامتداول بکار رفته است، می‌توان یافت؛ و در هردوی آنها استعمالات و صورتهای صرفی و نحوی شایان توجه فراوان به نظر می‌رسد.

### جاهائی که در دیوان ناصر خسرو ذکر شده است

از جمله جاهائی که در این اشعار نامشان آمده است می‌توان بغداد، بلخ، مصر، گرگان، غزنه، هند، دو شهر افسانه‌ای جابلقا و جابلسا، خاوران، ختلان، خراسان مازندران، جیحون، دشت قیچاق، ری، سند، سیستان سپاهان، شوشتر، سدوم (شهر لوط)، طراز، تون، یمگان و زابلستان را یاد کرد. در بین این شهرها نام خراسان بیش از همه آمده است. خراسان موطن این شاعر بوده (ص ۳۳ و ۲۴۱)

«۱»

(۱) -

ای حجت زمین خراسان سخن بطبع در دین حق، بجز که تو را، مر کرا شده است؟ م  
گرچه مرا اصل خراسانی است از پس پیری و سری مهی -  
تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۴۱

و در اواخر عمر نیز به‌عنوان «حجت» بدانجا فرستاده شد (ص ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۸۱، ۲۲۱، ۲۳۲، ۲۴۲، ۲۵۶) تا چون «کشتی نوح» (ص ۱۶۹) «۱» در میان مردم شریب (۲۲۵، ۲۳۳، ۲۴۱) «۲» و تحت حکومت ناپسندیده آن (۲۴۳) «۳»، که حکم اجتماع وحوش و درندگان را داشت، زندگی کند. وی در این اشعار خراسان را سرزنش می‌کند (ص ۴۸ و ۴۹) و آنجا را شوره زار روح و اندیشه (ص ۲۰۳) «۴» می‌نامد، و شکوه از آن دارد که باید در چنین جائی به اجبار و مخفیانه عمر بسر برد (ص ۱۸۵) «۵» پس از خراسان، نام یمگان بیش از جاهای دیگر ذکر می‌شود.

ناصر خسرو قسمت آخر عمر خویش را در این ناحیه گذراند،

دوستی عترت و خانه رسول کرد مرا یمگی و ماندری. م

(۱) -

تخته کشتی نوحم به خراسان در لاجرم هیچ خطر نیست ز طوفانم. م

(۲) -

دیوستان شد زمین و خاک خراسان زانکه همی زا بر جهل بارد ژاله. م  
به خاصه تو ای نحس خاک خراسان پر از مار و کژدم یکی مار کینی م  
مر عقلا را به خراسان منم بر سفها حجت مسنصری. م

(۳) -

گرگی تو، نه میر، مر خراسان راسلطان نبود چنین، تو شیطانی. م

(۴) -

تخم دادی مرا که کشت کنم نفکنم تخم تو به شورستان م

(۵) -

ای به خراسان در، سیم‌خوار نام تو پیدا و تن تو نماند

در سپه علم حقیقت تو راتیر کلام است و زبانت کمان. م تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی ج ۱ ۳۴۲ جاهائی که در دیوان ناصر خسرو ذکر شده است ..... ص: ۳۴۰

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۴۲

و در اشعار خود از اقامت پانزده ساله در آنجا سخن می‌گوید (ص ۱۶۷) «۱» و از تنهایی و غربت شکوه می‌کند (ص ۱۶۱، ۱۷۰، ۲۲۷)؛ اما گاه خود را زندانی یمگان (ص ۲۴۳) «۲» و گاه شه‌ریار آن دیار می‌خواند (ص ۱۵۹، ۱۶۱) «۳». از سایر نواحی فقط یکبار نام برده شده. جز بلخ که هفت بار و بغداد که چهاربار نامشان در دیوان ذکر شده است. علاوه بر اینها، به ترکان و غزان (ص ۷) نیز اشاره رفته است.

### اشخاصی که در دیوان ناصر خسرو ذکر شده‌اند

شماره اشخاصی که در دیوان بنامشان اشاراتی شده، بسیار است. از جمله انبیاء عهد عتیق این کسان یاد شده‌اند: آدم و حوا، نوح، سام، حام، ابراهیم و ساره، موسی و هارون، یوشع بن نون، و دانیال. نام عیسی نیز با احترام تمام آمده (ص ۱۷۸) و گفته شده است که وی «پسر بی‌پدر، و برادر شمعون» بوده و با «آب خدا» مردگان را حیات می‌بخشید «۴». از یونانیان نام سقراط و افلاطون و اقلیدس و قسطنطین و از پادشاهان ایران قدیم نام جمشید، ضحاک، و

(۱)-

پانزده سال برآمد که به یمگانم چون و از بهر چه زیرا که بزندانم. م

(۲)-

دلنگ مشو بدان که در یمگانماندی تنها و گشته زندانی. م

(۳)-

شکر آن خدای را که به یمکان ز فضل او بر جان و مال شیعت فرمانروا شدم. م

(۴)-

آب خدا، آنکه مرده زنده بدو کرد آن پسر بی‌پدر، برادر شمعون

در دهن پاک خویش داشت مر آنراوز دهنش جز به دم نیامد بیرون. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۴۳

فریدون؛ و از ملوک ساسانی نام شاپور بن اردشیر، و قارن امیر؛ و از شاعران و خطیبان عرب نام نابغه و سحبان بن وائل و حسان بن ثابت و بحتری؛ و از شاعران ایرانی نام رودکی (ص ۲۷۳) و عنصری (ص ۱۱، ۱۲، ۱۲۷) و کسائی (ص ۱۹، ۲۸، ۳۸، ۵۱، ۱۳۳، ۲۴۷، ۲۵۱) و اهوازی (ص ۲۴۹) و شاهنامه فردوسی (۱۸۳، ۱۹۰) در این دیوان ذکر شده است «۱».

نمی‌دانم که اساس این سخن دگر اینه چیست که گوید:

ناصر خسرو در کینه‌ورزی نسبت به سه خلیفه اول با کسائی شریک نیست بلکه علی را با ابو بکر و عمر و عثمان یکی دانسته و معتقد است که «حلول الهی» از آنان به وی رسیده است.

من در دیوان شش‌بار اشاراتی به نام عمر یافته‌ام «۲» که در دو مورد با نام ابو بکر همراه است؛ در صورتی که گویا نام عثمان هیچ در این اشعار ذکر نشده. بعضی از این اشارات در حقیقت کینه‌ورزانه نیست، لکن مثالهای زیر را نمی‌توان از کنایات خصومت‌آمیز خالی دانست:

عمر اندر سقرت جای دهد بی‌شک اگر بروی بر ره اینها که رفیق عمرند

(ص ۶۲) دلنگ مشو بدان که در یمگانماندی تنها و گشته زندانی

از خانه عمر براند سلمان را امروز بر این زمین تو سلمانی (ص ۲۶۳)

(۱)- مؤلف دیوان چاپ تبریز را در اختیار داشته است. در دیوان چاپ تهران، به تصحیح مرحوم تقوی، اینگونه اشارات به نام

اشخاص و اماکن مختلف، بیش از اینها است. م

(۲)- در دیوان چاپ تهران هیجده‌بار به نام عمر اشاره شده است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۴۴

و در صفحه ۳۶۲ گوید:

گر تو را خطاب اشتر بان خال و عم نبود چون همی با من تو چندین داوری عمر کنی «۱» و نیز درباره عایشه و فاطمه گوید:

فاطمه را عایشه مایندر است پس تو مرا شیعه مایندری «۲»

شیعه مایندری ای بدنشان شاید اگر دشمن دختندری و از سوی دیگر، اشاراتی که به نام علی، فاطمه، امامان شیعه، خلفای فاطمی (خاصه المستنصر)، سلمان فارسی، مختار که به انتقام شهیدان کربلا برخاست، و بطور کلی شیعیان می‌رود، ستایش آمیز و همراه با تکریم و احترام تمام است؛ در صورتی که خلیفه عباسی «دیو عباسی» (ص ۲۶۱) «۳» خوانده شده و سنیان یا «نواصب» مورد طعن و لعن قرار گرفته‌اند، و همچنین گفته می‌شود که سه تن از ائمه تسنن، یعنی ابو حنیفه و مالک و شافعی قمار و شرب خمر و معاصی بزرگتر را جایز شمرده

(۱) - این بیت از نسخه خطی دیوان، متعلق به قرن هشتم هجری، که عکس آن در اختیار آقای مجتبی مینوی است، نقل شد. در دیوان چاپ تبریز بصورتی مغلوپ آمده است:

گر تو را خطاب شرم خال و عم نبود. چون همی با من تو چندین داور عمر کنی. م

(۲) - مایندر زن پدر، و دختندر دختر شوهر است. م

(۳) -

چون بغداد فرود آئی پیش آید دیو عباسی و فرزند بقربانی. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۴۵

اند (ص ۱۱۵، ۱۱۹، ۲۰۹) «۱»، و فقهای سنی مذهب نیز به کیفیتی استهزا آمیز یاد شده‌اند (ص ۵۸، ۸۲، ۱۸۱). سه تن از بزرگان صوفیه، بایزید بسطامی ذو النون مصری و ابراهیم ادم، برحسب اتفاق نامشان در این دیوان آمده (۲۳۷، ۱۹۵، ۲۶۴) و اشاراتی مدح آمیز بدیشان رفته است. از بین فرمانروایان مسلمان، یکبار نام سامانیان ذکر شده (ص ۱۹۱)، و در ضمن آن با لحنی تحقیر آمیز از «قومی زبردستان» سخن به میان آمده است - که گویا همان شاهان بنده زاد غزنوی باشند که پس از سامانیان در خراسان سلطنت یافتند. از فریغونیان (ص ۷)، که نخستین دودمان خوارزمشاهی بشمار می‌روند، نیز چون طغرل سلجوقی (ص ۱۴۳)، یکبار نام برده شده، لکن ذکر سلطان محمود غزنوی چهار یا پنج بار به میان آمده است. نام ابو الفضل بلعمی، وزیر سامانیان و مترجم تاریخ طبری هم یکبار در اشعار ناصر خسرو وارد شده است (ص ۲۶۳). «۲»

### اشاره به مذاهب دیگر

ناصر خسرو در این اشعار جز دین اسلام، به دین یهود (ص ۵۳، ۸۵، ۹۲، ۹۵، ۱۳۸)

(۱) -

می جوشیده حلال است سوی صاحب رأی شافعی گوید شطرنج مباح است بیاز

صحبت کودکک ساده ز نخ را مالک نیز کرده است و تو را رخصت داده است و جواز

می و قمار و لواطه به طریق سه امام مر تو را هر سه حلال است، هلا، سر بفرز. م

(۲) - اینها همه براساس نسخه چاپ تبریز است. در نسخه مصحح مرحوم تقوی (۱۳۰۴ - ۱۳۰۷) که قصاید بیشتری را شامل است، این گونه اشارات بیش از اینهاست. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۴۶

و دین مسیح (ص ۱۴، ۱۵، ۶۷، ۲۴۲) و مجوسان (ص ۷۰، ۷۹) و هندیان (۲۳، ۲۰۴) و ثویان (۲۸، ۲۷۵) و مانویان (۱۱۱، ۲۶۹) و صبیان (۱۱۱) و زندیقان (۵۸) و فلاسفه (۱۱۱، ۲۱۶) نیز اشاره می‌کند، و از مذاهب اسلامی هم جز مذهب حنفی و مالکی و شافعی، که ذکرشان گذشت، نام مذاهبی چون حروریه و کرامیه و لبالیه (۲۳۹) و قرامطه (۲۵۴) را یاد می‌کند. برای لفظ «باطنی» مفهومی خوب و پسندیده در نظر دارد و آن را در برابر کلمه «ظاهری» بکار می‌برد.

و درباره لفظ «ملحد» نیز گوید که هر که در پی فهم اصول دین باشد و در این کار تعمق نماید بدین نام خوانده می‌شود (۱۱۸).

از پاره‌ای از اشعارش چنین برمی‌آید که وی با تورا و انجیل نیز آشنائی داشته، و عباراتی بدین مضامین در سخنانش آمده است: «گوهر در پیش خوکان ریختن» (۱۱) «۱» «جواب جاهل را به اندازه جهلش بده» (۶۷) «۲»، «در چراغ روغن نداری» (۱۳۸) «۳» «بزد پدر می‌روم» (۱۳۹) «۴»، «برهنه

(۱) -

من آنم که در پای خوکان نیزم مر این قیمتی در لفظ دری را «و نه مرواریدهای خود را پیش گرازان اندازید، مبادا آنها را پایمال کنند و برگشته شما را بدرند» - انحلیل متی ۷-۶. م

(۲)-

سفیه را به سفاقت جواب باز مدهز بیوفا به وفا انتقام باید کرد «احمق را موافق حماقتش جواب بده، مبادا خویشتن را حکیم بشمارد»- کتاب امثال سلیمان نبی ۲۶-۶ م

(۳)-

آب و قندیل هست با تو و لیک روغنت هیچ نیست در قندیل م

(۴)-

قول مسیح، آنکه گفت زی پدر خویش می شوم. این رمز بود پیش افاضل م  
تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۴۷  
خواهی رفت چنانکه برهنه آمدی» (ص ۱۴۵) «۱»، که شاهد این مدعا تواند بود.

### اشاراتی به حیات شاعر

علاوه بر آنچه از نظر گذشت، در این دیوان مطالب زیادی درباره زندگی و احوال ناصر خسرو بدست می آید، خاصه قصیده هفتاد و ششم (ص ۱۰۹ تا ۱۱۳) که تاریخ ولادت وی و نکات دیگری از این قبیل را شامل است. در این اشعار گوید که به درک مفاهیم و معانی باطنی امور شرعی شوق بسیار داشته (۱۱۲)، و خدا را شکر می گزارد که بسوی حقیقت راه یافته (۵)، و چنین برمی آید که ورودش به مذهب اسماعیلی در اواخر عمر صورت گرفته است (۹۱). وی در جای دیگر کیفیت راه یافتن خود را به این مذهب وصف می کند (۱۸۲) و از سوگند سکوت و وفاداری یاد کردن خویش سخن می گوید (۱۱۱، ۱۱۲)، و بیان می کند که چگونه بسبب دوستی «اهل البیت» (۶)، به شیعی (۲۲۳) و رافضی (۱۱۵) و ملحد شهرت پیدا می کند، و مورد ایذاء سنیان واقع می شود (۲۲، ۱۲۷، ۲۲۷)، و بر منابر لعن و دشنام بدو می فرستند (۲۲۳)، و هیچ کس را یارای ذکر نام وی نیست. ناصر خسرو در دیوان خود را «حجت»، «حجت خراسان» (۳۳) و «حجت المستنصر» (۲۳۹) می خواند، و گاه به نام سایر حجتها نیز اشاره می کند و خویشتن را یکی از نقیبان دوازده گانه اسماعیلی بشمار می آورد (۲۰۹) که برگزیده علی (۱۰۹) و مختار و منتخب امام می باشند

(۱)-

تهی رفت خواهی چنانک آمدی بماند همی ملک و مال و ثقل م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۴۸

(۱۵۸، ۱۶۲) «۱». وی به زهد و تقوای خود فخر می کند (۹، ۲۵۲) و مقام خویش را در عالم علم و شعر و ادب می ستاید (۵، ۱۰، ۱۲۷، ۱۵۸، ۲۲ و ۸۰)، و به آثار فراوان خود (۵، ۹، ۱۳۳)، به اشعاری که بتازی و پارسی سروده (۱۷۱)، و به زاد المسافرین اشاره می کند (۱۹۵).

وی از خویشان خود بسیار کم سخن می گوید، و فقط ذکر بسیار کوتاه از پسر (۶، ۱۸۵) و پدر و مادر و برادر خود (۲۱۹) به میان می آورد.

### عقاید دینی

ناصر خسرو در این دیوان عقاید دینی و فلسفی خویش را به تفصیل شرح داده؛ و در حقیقت موضوع اصلی اشعارش همین مطالب است، که کلام می توان آنها را افکار اسماعیلی و باطنی دانست. موضوع تأویل سخت مورد نظر ناصر خسرو است و در این باب با تأکید تمام سخن می گوید. در نظر وی کلام خدا بدون تأویل چون آب دریا تلخ است (ص ۳) «۲»، و چون آبی که بزیر کاه رود، فریبنده و گمراهی آور. ناصر خسرو برای بهشت و دوزخ و قیامت و عذاب قبر و دجال و طلوع خورشید از مغرب معانی باطنی قائل است و معتقد است که این تأویلات و تفسیرات روح و حقیقت دین است (ص ۳۳) «۳» و واجب و ضروری می باشد (ص ۳۹)؛ اما خداوند رموز و مفتاح آن را تنها به امامان، یعنی نمایندگان

(۱)-

مختار امام عصر گشتم چون طاعت دین شد اختیارم م

(۲)-

شور است چو دریا به مثل ظاهر تنزیر تأویل چو لؤلؤست سوی مردم دانا م

(۳)-

دین را تن است ظاهر و تأویل روح اوست تن زنده جز بروح به گیتی کجا شده است م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۴۹

خاندان رسول، سپرده است (ص ۱۲، ۳۰، ۶۹، ۶۴، ۱۲۴، ۱۴۲) و اینان یگانه‌حافظان این اسرارند (ص ۴). وی گوید که «تنزیل» نیز واجب و ضروری است (۲۹) «۱» و شرف زبان عرب نیز تنها در آن است که قرآن بدان نازل شده (۲۴۹)، لکن طوطی‌وار خواندن قرآن بیحاصل است (۲۱۴). تقوای بدون فهم و معرفت ثمری ندارد (۳۷)، لکن علم و فهم نیز، با همه ارجی که دارد، خادم دین است (۱۵۰، ۲۶۳) و دین روح و ریحان جهان هستی است (۱۸۸).

وجود مطلق از آن خداست (۱۹۳) «۲»، و او را نه قدیم می‌توان خواند نه محدث (۱۶۶) «۳». موجودات همه عکس وجود او می‌باشند (۱۰۶) لکن از معنی تهی نیستند (۱۹۷) زیرا عقل کلی در آنها مکنون است (۱۴)، و انسان عالم صغیر است (۲۳۲). زمان و مکان نامحدود و بی‌نهایت است، و افلاک را زوال و نیستی نیست (۴)، لکن جهان فانی است و ابدی نیست (۱۲، ۳۹، ۴۰). اشعار زیر نموداری است از اعتقاد وی باینکه انسان در امور «مختار» است، نه «مجبور»:

گرچه یزدان آفریند مادر و پستان و شیر کودکان را شیر مادر خود همی باید مکید (۵۶)  
تو را جانت نامه است کردار خطبه جان بر مکن جز به نیکی رقم  
به نامه درون جمله نیکی نویس که در دست توست ای برادر قلم

(۱)-

هر که بر تنزیل بی‌تأویل رفت او به چشم راست در دین اعور است. م

(۲)-

در دو گیتی نیست چیزی جز خدای نه زمان و نه مکان و نه مکین. م

(۳)-

من نگویم تو قدیم و محدثی کافریده توست محدث با قدیم. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۵۰

حکومت حقه فقط با خلفای فاطمی است (۲۱۰) و اینان یگانه‌حافظان «بستان خدا» می‌باشند (۲۱۳)، و در هر کشور «بابی» بسوی امام هست (۸۷). در دیوان ناصر خسرو اشارات متعدد به عدد هفت رفته است (۸۸، ۱۳۱) و موضوع «اساس» نیز، که از مختصات مذهب اسماعیلی است، چندین بار پیش آمده است (۱۷۸-۱۷۶) «۱».

در پایان این سخن، پیش از آنکه به ترجمه پاره‌ای از اشعار ناصر خسرو پردازیم، لازم است که این نکته را یاد آور شویم که وی به دربار سلاطین (۶)، به درباریان (۱۵۱، ۲۳۰)، به مدیحه‌سرایان (۷، ۱۱، ۸۰، ۱۴۱، ۱۴۴)، به نویسندگان مطالب ادبی و شاعرانه (۲۲۸) و به شاعران غزلسرا (۱۰۸، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۷۱) با دیده تحقیر می‌نگرد.

صد بیت شعر زیر را از ده صفحه اول دیوان ناصر خسرو (پنج قصیده اول) برگزیده‌ام، و هر شعری را که حذف کرده‌ام، بجای آن ستاره (\*) گذارده‌ام.

۱- صفحات ۲-۴، دیوان چاپ تبریز

دریای سخنها، سخن خوب خداست پر گوهر باقیمت و پر لؤلؤ لالا  
شور است چو دریا به مثل ظاهر تنزیل تأویل چو لؤلؤست سوی مردم دانا  
اندر بن دریاست همه گوهر لؤلؤغواص طلب کن چو روی بر لب دریا  
اندر بن شوراب ز بهر چه نهاده است چندین گهر و لؤلؤ ارزنده و زیبا

(۱)-

فضل سخن کی شناسد آنکه نداند فضل اساس امام و حجت مأذون. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۵۱ از بهر پیمبر که بدین صنع ورا گفت تأویل به دانا ده و تنزیل به غوغا

غواص تو را جز گل و شورابه نداده است زیرا که ندیده است ز تو جز که معادا

معنی طلب از ظاهر تنزیل چو مردم خرسند مشو همچو خر از قول به آوا\*\*\*

دارا که هزاران خدم و خیل و حشم داشت بگذاشت همه پاک و بشد با تن تنها

بازیست رباینده زمانه که نیابدزو خلق رها هیچ نه مولا و نه مولا

روزی است از آن پس که در آن روز نیابند خلق از حکم عدل نه ملجأ و نه منجا

آن روز بیابند همه خلق مکافات هم ظالم و هم عادل بی هیچ محابا

آن روز در آن حول و فزع بر سر آن جمع پیش شهدا دست من و دامن زهرا

تا داد من از دشمن اولاد پیمبر بدهد بتمام ایزد دادار تعالی ۲- صفحات ۴-۵

چگونه کند با قرار آسمان چو خود نیست از این قرار آسمان را  
 سرا آن جهان، نردبان این جهانست بسر بر شدت باید این نردبان را  
 در این بام گردان و این بوم ساکن بین صنعت و حکمت غیبان را  
 نگه کن که چون کرد بی هیچ حاجت به جان سبک جفت جسم گران را  
 که آویختست اندرین سیزگنبد مر این تیره گوی درشت کلان را

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۵۲ چه گوئی که فرساید این چرخ گردان چو بیحد و مر بشمرد سالیان را  
 نه فرسودنی ساختست این فلک رانه آب روان و نه باد بزان را  
 مکان و زمان هر دو از بهر صنع است از این نیست حدی زمان و مکان را  
 اگر گوئی این در قران نیست گویم همانا نکو می ندانی قران را  
 قران را یکی خازنی هست کایزدحوالت بدو کرد مرانس و جان را  
 تو بر آن گزیده خدای و پیمبر گزیدی فلان و فلان و فلان را  
 به مردم شود آب و نان تو مردم نبینی که سگ سگ کند آب و نان را ۳- صفحات ۵-۷  
 گر بر قیاس فضل بگشتی مدار دهر جز بر مفر ماه نبودی مفر مرا  
 نی نی که چرخ و دهر ندانند قدر فضل این گفته بود گاه جوانی پدر مرا  
 دانش به از ضیاع و به از جاه و مال و ملک این خاطر خطیر چنین گفت مر مرا  
 با خاطر منور روشن تر از قمر ناید بکار هیچ مفر قمر مرا  
 با لشکر زمانه و با تیغ تیز دهر دین و خرد بس است سپاه و سپر مرا \*\*\*  
 اندیشه مر مرا شجر خوب پرور است پرهیز و علم ریزد از او برگ و بر مرا  
 گر بایدت همی که ببینی مرا تمام چون عاقلان به چشم بصیرت نگر مرا

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۵۳ منگر بدین ضعیف تنم، زانکه در سخن زین چرخ پرستاره فزون است اثر مرا  
 از هر چه حاجت است بدو مر مرا خدای کرده است بی نیاز در این رهگذر مرا  
 شکر آن خدای را که سوی علم و دین خویش ره داد سوی رحمت و بگشاد در مرا  
 اندر جهان به دوستی خاندان حق چون آفتاب کرد چنین مشتهر مرا \*\*\*  
 ای ناکس و نفایه تن من در این جهان همسایه ای نبود کس از تو بتر مرا  
 من دوستدار خویش گمان بردمت همی جز تو نبود یار به بحر و به بر مرا  
 بر من تو کینه ور شدی و دام ساختی وز دام تو نبود اثر نه خبر مرا  
 تا مر مرا تو غافل و ایمن بیافتی از مکر و غدر خویش گرفتی سخر مرا  
 گر رحمت خدای نبودی و فضل او افکنده بود مکر تو در جوی و جر مرا  
 اکنون که شد درست که تو دشمن منی نیز از دو دست تو نگوارد شکر مرا  
 خواب و خور است کار تو ای بیخرد جسد لیکن خرد به است ز خواب و ز خور مرا  
 کار خر است سوی خردمند خواب و خور پس خواب و خور ترا و خرد با هنر مرا  
 چون پیش من خلایق رفتند بشمار گرچه دراز مانم رفته شمر مرا  
 روزی به بر طاعت از این گنبد بلند بیرون پریده گیر چو مرغ پیر مرا

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۵۴ هر کس همی حذر ز قضا و قدر کندو این هردو رهبراند، قضا و قدر، مرا  
 نام قضا خرد کن و نام قدر سخن یاد است این سخن ز یکی نامور مرا  
 و اکنون که عقل و نفس سخنگوی خود منم از خویشتن چه باید کردن حذر مرا  
 ای گشته خوش دلت ز قضا و قدر به نام چون خویشتن ستور گمانی مبر مرا ۴- صفحات ۷-۸  
 سلام کن ز من ای باد مر خراسان را مر اهل فضل و خرد را نه عام و نادان را  
 خیر بیاور از ایشان به من چو داده بوی ز حال من به حقیقت خیر مر ایشان را  
 بگویشان که جهان سرو من چو چنبر کرده مکر خویش، خود این است کار گیهان را  
 نگر کتان نکند غره عهد و پیمانش که او وفا نکند هیچ عهد و پیمان را \*\*\*  
 نگه کنید که در دست این و آن چو خراس به چند گونه بدیدید مر خراسان را  
 به ملک ترک چرا غره اید، یاد کنید جلال و دولت محمود ز اولستان را

کجاست آن که فریغونیان «۱» ز هیبت اوز دست خویش بدادند گوزگانان را

(۱) - نخستین سلسله خوارزمشاهیان. رضا قلیخان در فرهنگ ناصری گوید، فریغون بر وزن فریدون نام مردی بوده که در ملک خوارزم حکومت یافته و اولاد و احفاد او را آل فریغون و آل افزغون می خوانده‌اند، و بالاستقلال خوارزمشاه بوده‌اند مانند علی بن مأمون فریغونی که معاصر -

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۵۵ چو هند را به سم اسب ترک ویران کرده پای پیلان بسپرد خاک ختلان را  
\*\*\*

شما فریفتگان پیش او همی گفتید هزار سال فزون باد عمر سلطان را  
به فر دولت او هر که قصد سندان کردبیزیر دندان چون موم یافت سندان را  
پریر قبله احرار زاوولستان بودچنانکه کعبه است امروز اهل ایمان را  
کجاست اکنون آن مرد و آن جلالت و جاه که زیر خویش همی دید برج سرطان را  
بریخت چنگش و فرسوده گشت دنداننش چو تیز کرد بر او مرگ چنگ و دندان را \*\*\*  
بترس سخت ز سختی، چو کار آسان شد که چرخ زود کند سخت کار آسان را  
برون کند، چو درآمد به خشم، گشت زمان ز قصر قیصر و از خوان خویشان خان را  
بر آسمان ز کسوف سیه رهایش نیست مر آفتاب درخشان و ماه تابان را  
ز چیزهای جهان هرچه خوار و ارزان شد گران شده شمر آن چیز خوار و ارزان را  
میانه کار همی باش و بس کمال مجوی که مه تمام نشد جز ز بهر نقصان را

- و مصاهر سلطان محمود غزنوی بود و بدست مملوک خود کشته شد و سلطان به خوارزم آمده قتل او را از میان برداشته .....» و نیز رجوع کنید به العتبی - چاپ قاهره (۱۲۸۶ هجری) ج ۲ ص ۱۰۵ - ۱۰۱. ف  
تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۵۶ اگر شراب جهان خلق را چو مستان کردتوشان رها کن چون هوشیار مستان را

نگاه کن که به حیل همه هلاک کنندز بهر پرنکو طاوسان پران را \*\*\*  
تو را تن تو چو بند است و این جهان زندان مقرر خویش مپندار بند و زندان را  
ز علم و طاعت جانت ضعیف و عریان است به علم کوش و بیوش این ضعیف عریان را \*\*\*  
جهان زمین و سخن تخم و جانت دهقان است به کشت باید مشغول بود دهقان را \*\*\*  
ترا کنون که بهار است جهد آن نکنی که نانکی به کف آری مگر زمستان را \*\*\*  
ز عمر بهره همین گشت مر مرا که به شعر به رشته می کشم این زر و در و مرجان را ۵ - صفحات ۸ - ۱۰  
شاید اگر نیست بر در ملکی جز به در کردگار بار مرا  
چون نکنم بر کسی ستم که نبودحشمت آن محتشم بکار مرا \*\*\*  
خواندن فرقان و زهد و علم و عمل مونس جان‌اند هر چهار مرا  
چشم و دل و گوش هریکی همه شب بند دهد با تن نزار مرا  
تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۵۷ چشم همی گوید از حرام و حرم بسته همی دار زینهار مرا  
گوش همی گوید از محال و دروغ راه بکن سخت استوار مرا  
دل چه کند؟ گویدم همی ز هوی سخت نگه‌دار مردوار مرا  
عقل همی گویدم، موکل کردبر تن و بر جانت کردگار مرا  
نیست ز بهر تو با سپاه هوی کار مگر حرب و کارزار مرا  
سر ز کمند خرد چگونه کشم فضل خرد داد بر حمار مرا  
دیو همی بست بر قطار سرم عقل برون کرد از آن قطار مرا  
گر نه خرد بستدی مهارم از اودیو کشان کرده بد مهار مرا  
غار جهان گرچه تنگ و تار شده است عقل بسنده است یار غار مرا «۱»  
هیچ مکن ای پسر ز دهر گله کر وی شکر است صد هزار مرا  
هست بدو گشتم و زبان و سخن هردو بدین گشت پیشکار مرا  
دهر همی گویدم که بر سفرم تنگ مکش سخت در کنار مرا \*\*\*

پیشروم عقل بود تا به جهان کرد به حکمت چنین مشار مرا

(۱)- اشاره به غار ثور است که پیغمبر پس از گریختن از مکه، با ابی بکر بدان پناهنده شد تا از دست کسانی که در تعقیبش بودند در امان باشد. از اینجاست که ابی بکر «پارغار» خوانده شد، و این لفظ، از آن ببعده، بر هر دوستی که در شداید پایدار و وفادار بماند اطلاق می‌شود. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۵۸ بر سر من تاج دین نهاده خرددین هنری کرد و برد بار مرا \*\*\*

چون نکنم جان فدای آن که به حشر آسان گردد بدو شمار مرا

لاجرم اکنون جهان شکار من است گرچه همی داشت او شکار مرا

گرچه همی خلق را فکار کند کرد نیارد جهان فکار مرا

جان من از روزگار برتر شدیم نیاید ز روزگار مرا اگر گنجایش این کتاب بسنده بود، نمونه‌های بیشتری از اشعار ناصر خسرو را از دیوان استخراج و در اینجا درج می‌کردم. این اشعار نشان می‌دهد که ناصر خسرو نه تنها شاعری مبتکر و خلاق بوده، بلکه در علم و امانت و ایمان مذهبی و شهامت فکری و خوار داشتن منافقین و چاپلوسان، و آزادمنشی، تا آنجا که من می‌دانم، از همه شاعران ایرانی برتر است. من باید مخصوصاً توجه دانش‌پژوهان ادب فارسی را به قصیده بسیار دلکش و پرحرارتی که در صفحه ۱۴۶ تا ۱۴۸ (شماره ۱۰۲) آمده است جلب کنم. این قصیده چنان از ترکیبات و اصطلاحات مربوط به مراسم حج پر است که ترجمه آن به زبانی قابل فهم، بدون حواشی و تفاسیر بی‌اندازه و خارج از تناسب، آسان نیست، در این شعر «۱» ناصر خسرو شرح رفتن خود را به استقبال کاروانی که از حج برگشته است باز می‌گوید، و مقصودش از این استقبال بیشتر دیدار دوستی است که با این کاروان همسفر بوده است. شاعر گوید که پس از اداء تحیات

(۱)- بدین مطلع:

حاجیان آمدند با تعظیم شاکر از رحمت خدای رحیم ...

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۵۹

از دوست خود پرسیدم:

«بازگو تا چگونه داشته‌ای حرمت آن بزرگوار حریم؟»

چون همی خواستی گرفت احرام چه نیت کردی اندر آن تحریم؟

جمله بر خود حرام کرده بدی هرچه مادون کردگار عظیم؟»

گفت: «نی» گفتمش: «زدی لیبیک از سر علم و از سر تعظیم؟»

می‌شنیدی صدای حق و جواب باز دادی چنانکه داد کلیم؟»

گفت: «نی» گفتمش: «چو در عرفات ایستادی و یافتی تقدیم

عارف حق شدی و منکر خویش به تو از معرفت رسید نسیم؟»

گفت: «نی» گفتمش «چو می‌رفتی در حرم همچو اهل کهف و رقیم

ایمن از شر نفس خود بودی در غم حرقت و عذاب جحیم؟»

گفت: «نی» ... ناصر خسرو هرچه درباره معانی باطنی باطنی که دوستش در مکه بجا آورده است از او پرسش می‌کند، جواب

منفی می‌شود، تا عاقبت گوید:

گفتم: «ای دوست، پس نکردی حج نشدی در مقام محو مقیم

رفته و مکه دیده، آمده باز محنت بادیه خرید به سیم

گر تو خواهی که حج کنی پس از این چنین کن که کردم تعلیم» «۱» در این شعر موضوع تأویل، یا درک معانی باطنی شرح، که

از مختصات مذهب اسماعیلی است، به وضوح تمام جلوه گر شده است.

### اشعار کفر آمیز منسوب به ناصر خسرو

برخلاف روح مذهبی و دیندارانه‌ای که در اشعار دیوان چاپ سنگی وجود دارد، پاره‌ای اشعار آزادفکرانه نزدیک به کفر نیز به

ناصر خسرو نسبت داده‌اند که حتی امروزه هم در ایران شهرت دارند و در معدودی از نسخه‌های خطی دیوان وی نیز دیده می‌شوند.

من ترجمه دو تا از مشهورترین این اشعار را در صفحه ۴۸۰ کتاب یکسال در میان ایرانیان آورده‌ام، و در اینجا نیز دوباره هردو را

درج



(۱) - بجای ترجمه عبارات مؤلف عین ابیات ناصر خسرو را از روی دیوان چاپ تهران ۱۳۰۴-۱۳۰۷ نقل کردیم. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۶۰

می‌کنم. قطعه اول را جامی، ضمن شرح مختصری که درباره ناصر خسرو در بهارستان بیان داشته است، آورده و چنین است:

خدایا این بلا و فتنه از توست ولی از ترس نتوانم چخیدن

اگر ریگی به کفش خود نداری چرا بایست شیطان آفریدن

لب و دندان ترکان خطا را بدین خوبی نبایست آفریدن

به آهو می‌کنی غوغا که بگریزه تازی می‌زنی، یعنی دویدن «۱» و قطعه دوم این است:

ناصر خسرو به راهی می‌گذشت مست و لایعقل نه چون می‌خوارگان

دید قبرستان و مبرز روبروی بانگ برزد، گفت کای نظارگان

(۱) - این شعر در تمهیدات عین القضاة، بدون ذکر نام شاعر، به این ترتیب آمده است:

همه رنج من از بلغاریان است که مادام همی باید کشیدن

گنه بلغاریان را نیز هم نیست بگویم گر تو بتوانی شنیدن

خدایا این بلا و فتنه از توست ولیکن کس نمی‌یارد چخیدن

همی آرند ترکان را ز بلغارز بهر پرده مردم دریدن

لب و دندان آن ترکان چون ماه‌بدین خوبی نبایست آفریدن

که از خوبی لب و دندان ایشان بدندان لب همی باید گزیدن و در مقدمه این ابیات گوید: «دریغا گناه خود همه از اوست. کسی را

چه گناه باشد؟ مگر این بیتها را شنیده‌ای؟» از این عبارت چنین بر می‌آید که این شعر قبل از او گفته شده از خود او نیست. (مأخوذ

از یادداشتهای آقای مجتبی مینوی).

و جامی در ذکر احوال ناصر خسرو در بهارستان، آن را به همین صورت نقل کرده و گوید که عین القضاة نیز آن را در کتاب زبده

الحقایق آورده است. البته این شعر در تمهیدات است. رجوع کنید به صفحه ۱۸۹ تمهیدات - چاپ دانشگاه تهران. در دیوان ناصر

خسرو (چاپ تهران ۱۳۰۴-۱۳۰۷) قصیده بسیار بلندی به این وزن و قافیه آمده است که اغلب این ابیات را در جای جای آن

می‌توان یافت؛ لکن سستی برخی از الفاظ و تکرار پاره‌ای از قوافی نشان می‌دهد که کل قصیده از ناصر - خسرو نیست. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۶۱ نعمت دنیا و نعمت خواره بین اینت نعمت اینت نعمتخوارگان «۱» شفر در

مقدمه‌ای که بر سفرنامه نوشته است، قطعه‌ای دیگر از اشعار منسوب به ناصر خسرو را، که مضمون آن اشاره‌ای است طعن‌آمیز به

موضوع معاد جسمانی، نقل کرده و دو بیت شعر دیگر نیز در جواب آن، که منسوب به خواجه نصیرالدین طوسی است، آورده

است. شعر منسوب به ناصر خسرو (که من در ایران آن را نیز از زبان مردمان شنیده‌ام) این است:

مردکی را به دشت گرگ دریدزو بخوردند کرکس و زاغان

آن یکی ریست در بن چاهی و آن دگر رفت بر سر ویران

این چنین کس به حشر زنده شود؟ تیز بر ریش مردم نادان «۲»

(۱) - این شعر در جنگی که بسال ۷۳۵ نوشته شده و متعلق به آقای بیانی است، بدون ذکر نام شاعر، بدین صورت آمده است:

زاهدی روزی به شهری می‌گذشت‌واله و سرگشته چون آوارگان

دید سرگین دان و گورستان بهم‌نعره‌ای زد گفت کای نظارگان

نعمت دنیا و نعمت‌خواره بین اینت نعمت اینت نعمتخوارگان و در جنگی دیگر، که ظاهراً به قرن هشتم تعلق دارد و در کتابخانه

مجلس بشماره ۹۰۰ محفوظ است در ضمن اشعار ناصر خسرو آورده شده و آغاز آن چنین است:

ناصر خسرو براهی می‌گذشت ...

این شعر در مصیبت‌نامه عطار (چاپ حاتمی ص ۲۱۴) نیز به این صورت دیده می‌شود:

آن حکیمی در تفکر می‌گذشت دید سرگین دان و گورستان به دشت

نعره‌ای زد گفت کای نظارگان اینت نعمت اینت نعمتخوارگان (مأخوذ از یادداشتهای آقای مجتبی مینوی که از راه لطف در اختیار

مترجم گذاردند). م

(۲) - این شعر در جنگ خطی کتابخانه مجلس (شماره ۹۰۰) بنام ناصر خسرو آمده است (ایضا مأخوذ از یادداشتهای آقای مینوی)

اما در دو نسخه خطی دیوان ناصر خسرو، که یکی در سنه ۷۳۶ نوشته شده (کتابخانه چلیبی عبد الله، آنکارا، بشماره ۲۹۰) و دیگری

در قرن نهم -

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۶۲  
 و جواب منسوب به خواجه نصیر الدین طوسی نیز چنین است:  
 این چنین کس به حشر زنده شود گر نمایند عنصرش چون جو  
 ز اولین بار نیست مشکلتیز بر ریش ناصر خسرو

### بقیه آثار ناصر خسرو

اکنون باید از آثار دیگر این شاعر نیز به اختصار سخنی بگوئیم. آنچه از تطاول زمان در امان مانده است، سه اثر است، که دو تای آن، یعنی روشنائی- نامه و سعادت‌نامه به طبع رسیده، و یکی- که زاد المسافرین نام دارد- هنوز طبع نشده، «۱» و تا آنجا که من خیر دارم، فقط یک نسخه از آن موجود است که قبلاً به آقای شفر تعلق داشته و اکنون در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است. حاجی خلیفه کتاب دیگری را به نام اکسیر اعظم در شمار آثار ناصر خسرو ذکر می‌کند، و تذکره‌های کم‌اعتبارتر چون تذکره دولتشاه و آتشکده آذر هم تألیفاتی بدین نامها:  
 کنز الحقایق، قانون اعظم، دستور اعظم، المستوفی، و کتابی درباره علم یونانیان و رساله‌ای در «سحر و جادو»، و تفسیری از قرآن به ناصر خسرو نسبت داده‌اند. در شرح حال مجعول ناصر خسرو گفته شده است که این تفسیر برای ملاحظه اسماعیلی نوشته شده است. بهیچوجه یقین نمی‌توان حاصل کرد که چنین تألیفاتی هرگز به‌وجود آمده باشد «۲»، زیرا

- برای سلطان محمد فاتح نگارش یافته است (محفوظ در کتابخانه مجلس) و عکس هردو در اختیار آقای مجتبی مینوی است، هیچیک از این اشعار دیده نمی‌شود. م  
 (۱)- این کتاب بعداً یکبار در برلین و یکبار در تهران بچاپ رسید: م  
 (۲)- رجوع کنید به مقاله م. فاگنان تحت عنوان یادداشتی درباره ناصر بن خسرو در مجله آسیائی Journal Asiatique سری هفتم، ج ۱۳ ص ۱۶۴-۱۶۸- مخصوصاً صفحه آخر. ف  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۶۳  
 در هیچ‌یک از کتبی که تا چهار قرن بعد از ناصر خسرو نوشته شده است، ذکری از آنها نیست. «۱»

### روشنائی‌نامه

روشنائی‌نامه مثنوی است به بحر هزج مسدس، که (در طبع دکتر اته) شامل ۵۷۹ بیت است. از این منظومه دو نسخه در کتابخانه ملی پارس (که یکی از آنها قبلاً به آقای شفر تعلق داشته)، یکی در لیدن، یکی در گوتا، و یکی در دیوان هند (این‌دیا افس) موجود است. یکی از ابیات این مثنوی (بیت ۵۵۵ در طبع اته) که شامل تاریخ سرودن آن است، برای کسانی که ناصر خسرو را نام دو کس می‌دانند، محکمترین دلیل (و در حقیقت تنها دلیل محکم) بشمار می‌رود. «۲» ولی قرائت اته سال ۴۴۰ است (-۴۹- ۱۰۴۸ میلادی) و او برای تأیید این تخمین بسیار ستودنی، اسناد فراوان یافته (زیرا هیچ‌یک از نسخه‌هایی که می‌شناسیم این تاریخ را ندارد) و دلایل خویش را در مجله مستشرقان آلمان ۵، n، ۶۸۳، P، ۳۴ ۶۴۶-۶۴۹، PP، ۳۳، Z D. M. G منتشر ساخته است. این تاریخ در نسخه‌های مختلف یکسان نیست.

نسخه لیدن و دو نسخه پاریس آن را ۳۴۳ (-۵۵- ۹۵۴ میلادی) داده‌اند، در نسخه گوتا ۴۲۰ (-۱۰۲۹ میلادی)

(۱)- از آثار منشور ناصر خسرو، آنچه مسلماً از اوست، اینهاست:

سفرنامه (چندبار بطبع رسیده)، خوان الاخوان (یکبار در مصر به اهتمام دکتر یحیی الخشاب، ۱۳۵۹ و یکبار در تهران چاپ شده) زاد المسافرین (چاپ برلین و تهران) وجه دین (چاپ برلین)، گشایش و رهایش (چاپ بمبئی، به تصحیح سعید نفیسی، ۱۳۲۸ ش)، روشنائی‌نامه «یا شش فصل» (چاپ بمبئی ۱۹۴۹) جامع‌الحکمتین (تهران ۱۳۲۲- چاپ هانری کربن و دکتر محمد معین)، م

(۲)- در آغاز این مبحث به این موضوع اشاره رفت. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۶۴

و در نسخه دیوان هند (این‌دیا افس) ۳۲۳ (۵- ۹۳۴ م) است «۱».

دو تاریخ اول (یعنی ۳۴۳ و ۴۲۰) با وزن شعر سازگار نیست و از این لحاظ قابل رد است؛ و تاریخ سوم نیز با هیچیک از حقایقی که از زندگانی ناصر خسرو در دست داریم موافق و مطابق نیست، زیرا مسلم است که صاحب سفرنامه و سراینده دیوان یک کس است و کلیات زندگی و سنوات وقایعی که بر وی روی داده است معلوم می‌باشد؛ و چون وی، از قراری که صریحاً در دیوان و تلویحاً در سفرنامه آمده است، به سال ۳۹۴ زاده شده، سرودن روشنائی‌نامه در سالهای ۳۲۳ و ۳۴۳ کار او نمی‌تواند بود و نیز این

فرض که دو شاعر، هردو به یک نام (ناصر)، به یک کنیه (ابو معین)، به یک تخلص (حجت) با یک اصل، منسوب و مربوط به یک محل (خراسان و یمگان)، و صاحب یک شیوه و سبک (در شعر اخلاقی و حکمی) وجود داشته‌اند، غیر معقول می‌نماید و هیچکس آن را نخواهد پذیرفت.

من از این جهت هیچ شک ندارم که تخمین دکتر اته درست و بجاست، و چنانکه او معتقد است، روشنائی‌نامه در قاهره، در عید قربان سال ۴۴۰ پایان یافته است. برای اطلاع بیشتر در این باب باید خوانندگان را به مقاله جامع و ممتع دکتر اته متوجه گردانم. «۲»

(۱) - و ایوانف W. Ivanow نسخه‌هایی دیده است که تاریخ ۴۴۴ دارند رک. Problems in Nasir-i-Khusraw's Biography, Bombay, ۱۹۵۶. P. ۵۶

م -

(۲) - از ناصر خسرو رساله‌ای در دست است به نثر فارسی که روشنائی‌نامه یا شش فصل نام دارد، و در سال ۱۹۴۹ بکوشش و ایوانف W. Ivanow طبع و نشر گردیده است. آقای مجتبی مینوی از روشنائی‌نامه منظوم چند نسخه کهن می‌شناسد که در آنها تاریخ نظم سال ۶۴۳ است. ایشان انتساب این منظومه را به ناصر خسرو خطا می‌دانند -

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۶۵

بحث در باب ناصر خسرو تا این حد به درازا کشید، و درباره دیگر نویسندگان بزرگ این عصر نیز سخنانی هست که باید گفته شود، و مجال شرح و بیان بقدری تنگ است که از روشنائی‌نامه و سعادتنامه چنانکه شایسته است در اینجا نمی‌توان گفتگویی کرد. لکن برای خوانندگان اروپایی بحث در این باب چندان ضروری نیست، زیرا ترجمه منظوم دکتر اته را از روشنائی‌نامه به آلمانی، و ترجمه منثور فاگنان را از سعادتنامه به زبان فرانسوی در دسترس دارند. این هردو منظومه مثنویهایی هستند در اخلاق و حکمت و اندرز، که در بحر هزج سروده شده‌اند، و در نظر من از لحاظ ارزش شعری بسیار پایین‌تر از دیوان قرار دارند. سعادتنامه به سی فصل کوچک تقسیم می‌شود، و کلا از ۲۸۷ بیت تشکیل یافته است، و موضوع آن تقریباً یکسر نکات مربوط به اخلاق عملی است «۱»

- و معتقداند که روشنائی‌نامه‌ای که به ناصر خسرو تعلق دارد همان رساله شش فصل است، و وحدت نام و موضوع موجب این اشتباه گردیده است.

(قول شفاهی آقای مینوی) - م

(۱) - «از سعادتنامه آقای تقوی نسخه‌ای برای خود نویسانده بودند، ولی چون در نسبت آن به ناصر خسرو بحثی شک دارند و معتقدند که این کتاب نظر به اینکه پایه و مایه سایر اشعار ناصر را ندارد از او نباشد، آن را به دیوان منضم نساخته و سعی در یافتن نسخ دیگری از آن و بذل توجهی در تصحیحش نکرده بودند. مؤید اعتقاد آقای تقوی در بطلان انتساب سعادتنامه به ناصر خسرو این بیت است که در خاتمه آمده:

سعادت یار خواهی در همه کارسختیهای شریف از دست مگذار چه کاملاً واضح است که این جا شریف بمتابه تخلص شاعر است، نه وصف سخنها، و دوییتی که ذکر ناصر خسرو و لقب او «حجت» در -

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۶۶

لکن روشنائی‌نامه، علاوه بر این، به مسایل ماوراء الطبیعی و مطالب مربوط به خلقت و تکوین نیز پرداخته است، و بخش بسیار دلکشی هم دارد (ابیات ۵۱۳ تا ۵۲۳) که در آن شاعران مدیحه‌سرا و دنیاپرست را، که از شعر خود جز کسب زر و سیم غرضی ندارند، ذم و قدح می‌کند.

### چهار شاعر رباعی‌گوی این عصر

اکنون که از بحث در باب ناصر خسرو فارغ شدیم، باید به شرح احوال و آثار چهار شاعری که در یک‌نوع شعر، یعنی رباعی، شهرت یافتند توجه کنیم؛ و رباعی، چنانکه قبلاً گفتیم، نوعاً به ایران و به زبان فارسی تعلق دارد. از این چهار کس، یکی منجم و شاعر معروف، حکیم عمر خیام نیشابوری است؛ دیگر بابا طاهر همدانی است که به لهجه محلی خود شعر می‌سرود و شایسته است که او را برنز «۱» ایران لقب دهیم؛ سه دیگر صوفی مشهور ابو سعید ابی‌الخیر است؛ و چهارم شیخ انصاری یا پیر انصار است که اته درباره‌اش گوید: «وی با نوشته‌های نیمه‌عرفانی و نیمه‌اخلاقی خود، که گاهی نثر موزون و گاهی نثر آمیخته با غزل و رباعی می‌باشد، بیش از هر کس دیگر به ترکیب و آمیزش تدریجی شعر عرفانی و شعر حکمی مدد کرد، و راه را برای سنائی بزرگ آماده ساخت.»

عمر خیام

گفتگوی خود را با ذکر احوال حکیم عمر

- آنها شده است (ص ۵۵۸ سطر ۴ و صفحه ۶۵۱ بیت اخیر) فقط در یک نسخه آمده». ذیل آقای مجتبی مینوی بر مقدمه دیوان

ناصر خسرو مصحح مرحوم تقوی. م

(۱)- رابرت برنز Robert Burns، شاعر اسکاتلندی (۱۷۵۹-۱۷۹۶). م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۶۷

خیام (یا چنانکه به زبان تازی خوانده می‌شود، الخیامی) «۱» آغاز می‌کنیم، که از برکت قریحه سرشار فیتز جرالدد Fitz Gerald، در سراسر اروپا، خاصه در انگلستان و امریکا شهرت بسیار یافته است. آوازه خیام در این کشورها بمراتب بیش از شهرت او در کشور خویش است، زیرا در ایران وی را بیشتر بنام منجم و ریاضیدان می‌شناسند تا شاعر. قدیمی ترین شرحی که درباره وی هست، در چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی است «۲»، و باید خاطر نشان کرد که این

(۱)- درباره لقب او، مرحوم محمد قزوینی در حواشی چهارمقاله (ص ۲۹۴ چاپ دکتر معین) نوشته است: «اولا لقب او در غالب کتب عربی که متضمن ترجمه حال اوست و همچنین در صدر رساله جبر و مقابله خود او «خیامی» با یاء نسبت است، و در غالب کتب فارسی و در رباعیات خود او همیشه خیام بدون یاء نسبت، پس هردو شکل صحیح است و صحت هیچکدام باعث بطلان دیگری نیست و اختلاف تعبیر برحسب اختلاف زبان عربی و فارسی است.» سپس آقای دکتر معین در این باب چنین افزوده است (ص ۲۹۲): «..... و نسبت خیامی هم به تصریح صدر رساله جبر و مقابله خود او و نیز الزاجر و میزان الحکمه و چهارمقاله نظامی عروضی که مؤلفان آنها همه معاصر او بوده‌اند، اصح از خیام است، هرچند این اخیر نیز درست است.» م

(۲)- مرحوم محمد قزوینی نیز چهارمقاله را قدیمترین کتابی دانسته است که ذکری از خیام در آن آمده. (تعلیقات چهارمقاله- چاپ دکتر معین- ص ۳۰۳). لکن محققان معاصر در این باب اختلاف دارند و به مآخذی اشاره می‌کنند که همه از چهارمقاله قدیمتراند. آقای مجتبی مینوی گوید که قدیمترین اشاره به خیام رساله‌ای است که سنائی در اعتراض بر خیام نوشته و نسخه‌ای از آن در استانبول است؛ و هم ایشان متن نامه‌ای را که سنائی به خیام نوشته بوده است، در مجله یغما (سال ۳ شماره ۵ ص ۲۱۱ تا ۲۱۲) به طبع رسانیده است. آقای جلال همائی-

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۶۸

شرح در باب «شاعری» نیست، بلکه در بخشی است که از منجمان و اخترشناسان سخن می‌رود. نظامی عروضی (که البته با نظامی گنجوی اشتباه نخواهد شد) چهارمقاله خود را در نیمه دوم قرن دوازدهم میلادی (حدود ۵۵۰ هجری) نگاشته است، و در حکایت بیست و هفتم (ص ۱۰۱-۱۰۰ ترجمه براون) «۱» چنین گوید: «در سنه ست و خسمایه به شهر بلخ در کوی برده‌فروشان در سرای امیر ابو سعد جره، خواجه امام عمر خیام و خواجه امام مظفر اسفزاری نزول کرده بودند و من بدان خدمت پیوسته بودم. در میان مجلس عشرت از حجه الحق عمر شنیدم که او گفت: گور من در موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گل افشان می‌کند. مرا این سخن مستحیل نمود و دانستم که چنونی گراف نگوید. چون در سنه ثلاثین به نشابور رسیدم چند سال «۲» بود تا آن بزرگ روی در

- کتاب میزان الحکمه، تألیف عبد الرحمن خازنی را اقدم مآخذ دانسته است. این کتاب بسال ۵۱۵ برای سلطان سنجر سلجوقی نگارش یافته (مقدمه مصباح الهدایه، حاشیه ص ۳). و آقای بدیع الزمان فروزانفر نیز رساله الزاجر للصفار زمخشری را در این مورد ذکر می‌کند و تألیف آن را قبل از سال ۵۱۶ می‌داند (خطابه ایشان در دانشکده ادبیات تبریز بعنوان قدیمترین اطلاع از زندگی خیام، که متن آن در مجله دانشکده ادبیات تبریز- سال اول شماره ۸ و ۹ نیز طبع شد). برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به تعلیقات چهارمقاله- چاپ آقای دکتر محمد معین- ص ۲۹۲ تا ۳۶۴. م

(۱)- ص ۱۰۰-۱۰۱ چاپ دکتر معین.

(۲)- سیزده سال، زیرا مرگ عمر خیام در سال ۵۱۷ اتفاق افتاد. ف

در بعضی از نسخ چهارمقاله بجای «چند سال» «چهار سال» ضبط شده است. مرحوم قزوینی در حواشی چهارمقاله نوشته است: «در اینجا اختلاف نسخه بسیار مهمی است. نسخه ملکی پروفیسور براون که از روی نسخه-

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۶۹

نقاب خاک کشیده بود، و عالم سفلی از او یتیم مانده، و او را بر من حق استادی بود. آدینه زیارت او رفتم و یکی را با خود ببردم که خاک او به من نمایند. مرا به گورستان حیره بیرون آورد و بر دست چپ گشتم. در پائین دیوار باغی خاک او دیدم نهاده و درختان امرو و زردآلو سر از آن باغ بیرون کرده و چندان برگ شکوفه بر خاک او ریخته بود که خاک او در زیر گل پنهان شده

بود و مرایاد آمد آن حکایت که به شهر بلخ از او شنیده بودم. گریه بر من افتاد که در بسیط عالم و اقطار ربع مسکون او را هیچ جای نظیری نمی‌دیدم. ایزد تبارک و تعالی جای او در جنان کناد بمنه و کرمه».

اسلامبول (که اصح و اقدم نسخ اربعه چهارمقاله است و در سنه ۸۳۵ در هرات نوشته شده) استنساخ شده است «چهار سال» دارد و در سه نسخه دیگر که از قرار معلوم همه از یک اصل است، یعنی دو نسخه خطی بریتیش میوزیوم در لندن و چهارمقاله مطبوعه در طهران «چند سال» دارد، و اگر نسخه اسلامبول صحیح باشد در آن صورت وفات عمر خیام در سنه ۵۲۶ واقع خواهد شد، نه سنه ۵۱۷ یا ۵۱۵، چنانکه مشهور است، و الله اعلم بالصواب» (ص ۳۷۳- چاپ دکتر محمد معین)

در تاریخ کبیر جعفری (تألیف جعفر بن محمد بن حسن، معروف به جعفری، از فضلالی قرن نهم هجری: ۱۱۶، Storey بخشی به شرح احوال علما و عرفا و شعراء اختصاص یافته است، و این بخش در فرهنگ ایران زمین (دفتر ۲ و ۳ از جلد ۶- ۱۳۳۷) به چاپ رسیده. این مؤلف نیز وفات خیام را بسال ۵۲۶ هجری دانسته، و گویا مأخذش همین کتاب چهارمقاله بوده است؛ زیرا در همانجا سخنی را که خیام، بنابر گفته نظامی عروضی، درباره مزار خود گفته است، از قول همان مؤلف نقل می‌کند؛ و از اینرو ظن مرحوم قزوینی را می‌توان مقرون به صحت دانست. - م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۷۰

حکایت بعد از این در چهارمقاله «۱» (شماره ۲۸) نیز به نام حکیم عمر خیام چنین اشاره می‌کند:

«... در زمستان سنه ثمان و خمسمایه به شهر مرو سلطان «۲» کس فرستاد به خواجه بزرگ صدرالدین محمد بن مظفر رحمه الله که خواجه امام عمر را بگوی تا اختیاری کند که به شکار رویم که اندر آن چندروز برف و باران نیاید؛ و خواجه امام عمر در صحبت خواجه بود، و در سرای او فرود آمدی.

خواجه کس فرستاد و او را بخواند، و ماجرا با وی بگفت. برفت و دو روز در آن کرد و اختیاری نیکو کرد و خود برفت و با اختیار سلطان را برنشاند. و چون سلطان برنشست و یک بانک زمین برفت، ابر در کشید و باد برخاست و برف و دمه در ایستاد.

خنده‌ها کردند. سلطان خواست که باز گردد. خواجه امام گفت:

پادشاه دل فارغ دارد که همین ساعت ابر باز شود. و در این پنج روز هیچ نم نباشد. سلطان براند و ابر باز شد، و در آن پنج روز هیچ نم نبود و کس ابر ندید. احکام نجوم اگرچه صنعتی معروف است اعتماد را نشاید، و باید که منجم در آن اعتماد دوری نکند، و هر حکم که کند حواله با قضا کند».

نخستین اشاراتی که به عمر خیام شده است حاکی از آن است که وی در سال ۵۰۸ (- ۱۵ - ۱۱۱۴ میلادی) زنده و سلامت بوده است، و مزارش در نیشابور واقع است؛ و نیز معلوم می‌گردد که عقیده شایع در انجمن عمر خیام، مبنی بر اینکه وی در زیر بوته گلی مدفون است، خیال باطلی بیش نیست و منشاء آن دلالت داشتن کلمه گل است در فارسی بر دو مفهوم:

(۱)- ص ۱۰۱ چاپ دکتر معین.

(۲)- مراد شاید سلطان محمد سلجوقی، و یا برادرش سنجر باشد. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۷۱

یکی گل بمعنی عام و دیگری گل سرخ. اما در اصل این حکایت، چنانکه گذشت، بخوبی آشکار است که مقصود شکوفه درخت سیب و هلو است، نه گل سرخ.

### تحقیقات جدید درباره زندگانی عمر خیام

تا سال ۱۸۹۷ هرچه درباره احوال عمر خیام در اروپا انتشار می‌یافت همگی، تقریباً بدون استثناء، از نوشته‌های تذکره نویسان متأخر ایران که کم‌اعتبار یا غیر موثق بودند اخذ می‌شد؛ و مقصود تذکره‌نویسان نیز بیشتر ساختن داستانهای خیال آمیز بود تا بیان حقایق تاریخی.

در این سال، با انتشار مقاله بدیع و پراج پروفوسور والتین ژوکوفسکی، بعنوان عمر خیام و رباعیات سرگردان «۱»، دوره جدیدی در این باب آغاز شد.

این مقاله، که به زبان روسی نوشته شده بود، به یادبود بیست و پنجمین سال اشتغال بارون ویکتور «۲» روزن به استادی زبان عربی در دانشگاه سنت پترزبورگ، انتشار یافت؛ و بمناسبت نام وی (ویکتور)، مجموعه‌ای که شامل این مقاله بود «المظفریه» عنوان گرفت «۳». چون امروزه زبان روسی در اروپای غربی حتی کمتر از فارسی خواننده دارد، از حسن اتفاق مستشرق صاحب قریحه، دکتر ا.

دنیسن راس «۴»، رئیس کنونی مدرسه اسلامی کلکته، این مقاله بسیار مهم را ترجمه و در مجله انجمن سلطنتی آسیائی (ج ۳۰ ص

(۱)-

. Prof. Valentin Zhukovski: –Umar Khayyam and the Wandering Quatrains

Baron Victor Rosen-(۲)

(۳)- ویکتور- پیروز، مظفر.

(۴)- E. Denison Ross.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۷۲

کرد؛ و سرانجام در مقدمه‌ای که بر ترجمه فیتز جرالذ از رباعیات خیام، طبع متون Methuen، (زیر عنوان زندگانی عمر خیام و عصر او) نوشت، مهمترین نکات مقاله ژوکوفسکی را بصورتی در آورد که بیشتر برای عموم مردم قابل فهم باشد. این کتاب بسال ۱۹۰۰ انتشار یافت و با تفسیری از خانم ه. م. باتسون «۱» همراه بود.

از آنچه ژوکوفسکی درباره خیام از مآخذ اصلی نقل کرده، و خودش ترجمه روسی و دنیسن راس ترجمه انگلیسی آن را داده است، چهارفقره مربوط است به کتبی که در قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) تألیف یافته‌اند، یک فقره از کتبی است که به قرن چهاردهم میلادی (هشتم هجری) تعلق دارند، یک فقره مأخوذ از تألیفات قرن پانزدهم (نهم هجری) است، و یک فقره دیگر نیز از آثار مربوط به اواخر قرن شانزدهم (دهم هجری) و اوائل قرن هفدهم (یازدهم هجری) می‌باشد. دو فقره آخری اگرچه جدیداند، لکن بسبب اهمیتی که دارند نقل شده‌اند. بسیاری از تذکره‌نویسان متأخر ممکن بود که در این فهرست بیابند؛ لکن مطالب این تذکره‌ها غالباً تکرار سخنانی است که در تألیفات قدیمتر گفته شده، و معمولاً با افزودن شاخ و برگهایی از صورت اصلی دور گشته است. آنچه شایان توجه است این است که عوفی، مؤلف قدیمترین تذکره فارسی، یعنی لباب الالباب (اوائل قرن سیزدهم میلادی- قرن هفتم هجری) حتی نام عمر خیام را ذکر نمی‌کند؛ و همچنین دولت‌شاه (که کتاب خود را بسال ۱۴۸۷ م- ۸۹۲ هـ به پایان رساند)

H. M. Batson-(۱)

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۷۳

نیز هیچ فصل یا عنوان مستقلی به خیام اختصاص نداده و فقط در ضمن شرح احوال یکی از اعقاب او که شاهفور اشهری خوانده شده، به نام وی اشاره‌ای کرده است (ص ۱۳۸ طبع براون).

### مرصاد العباد

پس از دو موردی که از کتاب چهارمقاله نقل شد، قدیمترین مأخذی که ذکری از خیام دارد ظاهراً کتاب مرصاد العباد است که بسال ۱۱۲۳ میلادی (۶۲۰ هجری) بدست نجم الدین رازی تألیف شده است (ص ۲-۳۴۱ از مقاله ژوکوفسکی، و ص ۲-۳۶۱ مقاله دنیسن راس)؛ و اهمیت آن، چنانکه ژوکوفسکی خاطر نشان کرده، در آنست که نجم الدین رازی، که خود صوفی پرشوری بوده، در اینجا خیام را فیلسوفی کافر و دهری و ناسعدتمند خوانده و برای تأیید ادعای خویش دو رباعی او را نقل کرده است. رباعی اول حاکی از آن است که فهم بشر از دریافت راز آفرینش قاصر است «۱»؛ و مضمون رباعی دوم ملامت کردن خالق است از آفریدن مخلوقات ناقص و زشت و نابود گرداندن مخلوقات زیبا و خوب (رباعی شماره ۱۲۶ از ترجمه وینفیلد

(۱)-

در دائره‌ای کامدن و رفتن ماست آن را نه بدایت نه نهایت پیداست

کس می‌زند دمی درین معنی راست کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۷۴) Whinfield

«۱». نجم الدین رازی گوید که خیام «از غایت حیرت و ضلالت» این رباعیها را گفته است.

### تاریخ الحکماء قفطی

سپس تاریخ الحکماء قفطی است که از خیام ذکری بمیان آورده (ص ۴-۲۴۳ طبع جدید آن بوسیله دکتر جولوس لیپرت Julius Lippert، لایپزیک ۱۹۰۳). این کتاب در ربع دوم قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) به زبان تازی تألیف شده است. آنچه در این کتاب مربوط به خیام است بوسیله ویکه Woepke در کتاب وی که جبر و مقابله عمر خیام عنوان دارد، «۲» بزبان فرانسوی ترجمه و منتشر گردید و سپس ژوکوفسکی (مقاله مذکور ص ۳۳۵-۳۳۳) آن را با ترجمه روسی انتشار داد، و ترجمه انگلیسی آن نیز بدست دنیسن راس (مقاله مذکور- ص ۵-۳۵۴) صورت گرفت. بنابر قول صاحب تاریخ الحکماء، خیام پهلوان

میدان علوم یونانی بوده است، یعنی همان فلسفه که جلال الدین رومی، عارف بزرگ، در مثنوی بدان اشاره کرده و گفته است: چند چند از حکمت یونانیان حکمت ایمانیان را هم بدان القفطی گوید: «صوفیان متاخر خود را با بعضی از معانی ظاهری اشعار وی (خیام) موافق یافتند و آن را در طریقت

(۱)-

دارنده چو ترکیب طبایع آراست بازارچه سبب فکندش اندر کم و کاست؟  
گر زشت آمد این صور، عیب کراست و نیک آمد خرابی از بهر چراست؟ م

(۲)-

۵۲- PP. V- VI, ۱۸۵۷- Paris (L'Algebre d'Omar Alkhyyam) (تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۷۵)

خود داخل کردند، و در محافل و خلوت‌های خویش درباره آن به بحث پرداختند، هرچند که معانی باطنی این اشعار برای شریعت چون مار گزنده است و ترکیبی است از شر و فساد». خلاصه کلام آنکه خیام در اینجا نیز «در علم نجوم و حکمت بی‌عدیل» بشمار آمده و گفته شده است که وی افکاری آزادانه و پیشرفته داشته و فقط بموجب مصلحت زبان خویش را نگه می‌داشته است. شرح القفطی به نقل چهار بیت از اشعار تازی خیام پایان می‌پذیرد.

این ابیات منقول از قصیده‌ای است که شش بیت آن در کتابی که هم‌اکنون از آن سخن خواهیم گفت نیز آمده است «۱» (سه بیت از ابیات چهارگانه‌ای که القفطی نقل کرده، و سه بیت از جای دیگر همان قصیده).

### نزهة الارواح

نزهة الارواح شهرزوری «۲» نیز در قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) تألیف یافته است، و از آن دو روایت در دست است، یکی فارسی و دیگری عربی. ژوکوفسکی شرح شهرزوری را درباره خیام، از

(۱)- این ابیات قبل از تاریخ الحکماء قفطی در کتاب خریدة القصر عماد الدین کاتب اصفهانی (مؤلف بسال ۵۷۲) آمده است و چنین است:

إذا رضیت نفسی بمیسور بلغة یحصلها با لکد کفی و ساعدی

امنت تصاریف الحوادث کلها فکن یا زمانی موعدی او موعدی

الیس قضی الافلاک فی دورها بأن تعید الی نحس جمیع المساعد

فیانس صبرا فی مقبلیک انهاتخذ راه بانقضاض القواعد بنقل از حواشی مرحوم قزوینی بر چهارمقاله (ص ۳۱۷ چاپ دکتر محمد معین)

(۲)- نزهة الارواح و روضة الافراح فی تواریخ الحکماء المتقدمین و المتأخرین لشمس الدین محمد بن محمود الشهرزوری. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۷۶

هر دو روایت نقل کرده است (مقاله او، ص ۳۲۹-۳۲۷).

ژوکوفسکی روایت فارسی را به روسی ترجمه کرده، و دنیسن راس روایت عربی را به انگلیسی در آورده است، و در هریک از این دو روایت اشعاری به همان زبان از خیام منقول است. رباعیاتی که در روایت فارسی نقل شده، همانهایی است که در ترجمه وینفیلد Whinfield بشماره‌های ۱۹۳ و ۲۳۰ آمده است؛ ولی روایت عربی دارای سه قطعه شعر تازی است، که اولی از چهار بیت، دومی از شش بیت و سومی از سه بیت تشکیل یافته. قطعه دوم همانست که ابیاتی از آن در کتاب قفطی نقل شده است. شرحی که شهرزوری درباره خیام آورده از بیان قفطی بسیار کاملتر است.

وی عمر خیام را پیرو ابن سینا دانسته و مردی تند خو و نامیهمان‌نواز شمرده است، و از تألیفات او دو کتاب را در فلسفه نام می‌برد که در جای دیگری نام و نشانی از آنها نیست.

هم در این کتاب آمده است که حافظه وی چندان قوی بود که کتابی را که هفت بار در اصفهان خوانده بود، چندی بعد در نیشابور، تقریباً کلمه بکلمه نوشت؛ و وقوفش بر فقه اللغة تازی و قرائات هفتگانه قرآن بحد کمال بوده است. فقیه بزرگ ابو حامد محمد غزالی، و نیز گویند که سلطان سنجر سلجوقی، خیام را دوست نمی‌داشته‌اند، و لافل یکبار بین او و غزالی مباحثه‌ای روی داده است؛ لکن ملک‌شاه وی را در مورد اکرام و اعزاز قرار می‌داده است. خیام در دقیقه قبل از مرگ، به خواندن شفای ابن سینا اشتغال داشته و به فصل واحد و کثیر رسیده بوده است. آخرین کلماتی که از

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۷۷

دهانش برآمده، چنین است:

«ای خداوند، بقدری که توانائی داشتیم در شناختن تو کوشیدیم. بر من بیخشی، که این مایه شناسائی تو (تنها) وسیله‌ای است که مرا بسویت رهبری می‌کند» (۱)».

### آثار البلاد قزوینی

از لحاظ تاریخی، کتابی که بعد از نزهة الأرواح شهرزوری سخنی درباره خیام آورده است، آثار البلاد قزوینی است، در ضمن گفتگوی از نیشابور (ص ۳۱۸ چاپ ووستنفلد) Wustenfled. در اینجا نیز گفته شده است که خیام «در جمیع انواع حکمت، خاصه در ریاضیات» صاحب وقوف تمام بود، و سلطان ملک‌شاه به او عنایت خاص داشت. و نیز آمده است که وی از گل نوعی مترس جهت دور کردن پرندگان اختراع کرد «۲»؛ و همچنین وقتی فقیهی را که بر منبر وی را کافر و ملحد می‌خواند ولی هرروز صبح زود پنهانی بنزد او می‌آمد تا فلسفه بیاموزد، رسوا و مفتضح ساخت «۳».

(۱) - «اللهم انی عرفتك علی مبلغ امکانی، فاغفرلی، فان معرفتی ایاک وسیلتی الیک». م

(۲) - «و حکمی انه نزل ببعض الربط فوجد اهلها شاکین من كثرة الطیر و وقوع ذرقها و تنجس ثیابهم بها، فاتخذ تمثال الطیر من الطین و نصبه علی شرافة من شرافات الموضع، فانقطع الطیر عنها». (ص ۳۱۷ از چاپ ووستنفلد). م

(۳) - «و حکمی ان بعض الفقهاء کان یمشی علیه کل یوم قبل الطلوع الشمس و یقرأ علیه درسا من الحکمة، فاذا حضر عند الناس ذکره بالسوء فامر عمر باحضار جمع من الطالبین و البوقین و خبائهم فی داره، فلما جاء الفقیه علی عادته لقراءة الدرس امرهم بدق الطبول و النفح فی البوقات».

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۷۸

### اخلاق عمر خیام، چنانکه از آثار قرن سیزدهم میلادی برمی‌آید

اکنون که آخرین کتابی را که تا قرن سیزدهم میلادی (هفتم هجری) درباره خیام سخن گفته است ذکر کردیم، و پیش از آنکه به آثار دوره‌های بعد از این جهت بپردازیم، باید خاطر نشان کنیم که این تواریخ قدیمتر همگی بنحوی یکسان خیام «۱» را مردی فیلسوف و منجم و ریاضیدان دانسته، و نه تنها در شمار صوفیانش نیاورده‌اند، بلکه عارف مشهور، نجم‌الدین رازی، وی را از دهریان و طبیعیان عصر خوانده، و قفطی گفته است که صوفیان متأخر از معانی ظاهری بعضی از کلمات او فریب خورده و آنها را با عقاید خود تطبیق دادند «۲».

- فجاءه الناس من کل صوب. فقال عمر: یا اهل نیشابور، هذا عالمکم یأتینی کل یوم فی هذا الوقت و يأخذ منی العلم و یذکرنی عندکم بما تعلمون.

فان کنت اتاکما یقول فلائی شیء یاخذ علمی و الا- فلائی شیء یذکر الاستاد بالسوء» (ص ۳۱۸- و وستنفلد- بنقل از حواشی چهارمقاله). م

(۱) - مرحوم قزوینی مآخذی را که بعد از چهارمقاله سخنی درباره خیام گفته‌اند، به ترتیب تاریخی تا قرن دهم هجری، چنین یاد کرده است:

تمه صوان الحکمه (وفات مؤلف آن ۵۶۵)، خریدة القصر (۵۷۲)، اشعار خاقانی (متوفی بسال ۵۹۵)، نزهة الأرواح (بین سنوات ۵۸۶ و ۶۱۱) مرصاد العباد (۶۲۰)، کامل التواریخ ابن اثیر (۶۲۸)، تاریخ الحکماء (۶۴۶)، جهانگشا (۶۵۵)، آثار البلاد (۶۷۴)، جامع التواریخ (۷۱۸)، تاریخ گزیده (۷۳۰)، مونس الأحرار (۷۴۱) فردوس التواریخ (۸۰۸)، تاریخ الفی (۱۰۰۰) (برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به تعلیقات چهارمقاله- به تصحیح مجدد آقای دکتر معین ص ۲۹۴-۳۲۶). م

(۲) - «و قد وقف متأخر و الصوفیه مع شیء من ظواهر شعره، فنقلوها الی طریقتهم و تحاضروا بها فی مجالساتهم و خلواتهم، و بواطنها حیات للشریعة لواسع، و مجامع للاعلال جوامع». تاریخ الحکماء چاپ لایبزیک- ص ۲۴۳ م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۷۹

### جامع التواریخ

یکی از مهمترین مآخذ تاریخی قرن چهاردهم (هشتم هجری) جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله است، که از بزرگترین تواریخ مربوط به قوم مغول بشمار می‌آید. این کتاب دارای بخشی است در تاریخ عمومی، و در ربع اول قرن چهاردهم (۷۱۰ هجری)



تألیف یافته است؛ اما از سوء حظ، با همه اهمیتی که دارد، هنوز طبع و نشر نشده است «۱».

آنچه به داستان سه یار دبستانی معروف است و ما قبلاً (در صفحات ۲۸۰-۲۸۵) از آن سخن گفتیم نخستین بار در این کتاب آمده است. قسمتی از این روایت را من در مجله سلطنتی آسیائی، آوریل ۱۸۸۹ (صفحات ۴۱۱-۴۰۹)، ضمن مقاله‌ای به‌عنوان «کشف حقایق بیشتری درباره

(۱)- قسمت کوچکی از این کتاب که تاریخ هلاکو خان است بوسیله کاترمر انتشار یافته (پاریس ۱۸۳۶)، و امنای اوقاف گیب اکنون در حال ترتیب قرارداددهانی می‌باشند تا قسمتهای دیگر را نیز بتدریج منتشر سازند. ف.

قسمتهائی از جامع التواریخ که تاکنون به چاپ رسیده از اینقرار است: تاریخ هلاکو ۱۸۳۶، پاریس؛ تاریخ غازانی چاپ روسیه ۱۸۵۸ و ۱۸۸۸؛ از اوکتای تا وفات تیمور، اوقاف گیب ۱۹۱۲؛ تاریخ غازان خان، اوقاف گیب ۱۹۴۰؛ مکاتبات رشیدی، گردآورده محمد ابرقوهی، لاهور ۱۹۴۵؛ تاریخ افرنج، لیدن ۱۹۵۱؛ قسمت مربوط به آباقا خان و سلطان احمد و گیخاتو خان و ارغون، لاهه ۱۹۵۷؛ غزنویان و سامانیان و آل بویه، چاپ ترکیه ۱۹۵۷؛ اسماعیلیان الموت، تهران ۱۳۳۷ شمسی؛ غزنویان و سامانیان و آل بویه، تهران ۱۳۳۸؛ خلفای فاطمی مصر و اسماعیلیان الموت، تهران. ۱۳۴۰.

بعضی از این بخشها در تهران مجدداً از روی چاپهای قبلی طبع و نشر شده است. تمام تاریخ مغول نیز در دو جلد در تهران انتشار یافته است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۸۰

عمر خیام، منتشر ساختم؛ و چون این قدیمترین صورت افسانه‌ای است که در بین ستاینندگان این شاعر منجم و مترجم او، فیتز جرالد، جلب توجه بسیار کرده است، لذا شایسته دیدم که ترجمه آن را، تا آنجا که به عمر خیام مربوط است، در این کتاب نیز دوباره درج کنم.

داستانی که در جامع التواریخ آمده است چنین است:

«و عداوت و وحشت را در میان ایشان سبب آن بود که سیدنا و عمر خیام و نظام الملک به نیشابور در کتاب بودند و چنانکه عادت ایام صبی و رسم کودکان می‌باشد، قاعده مصادقت و مصافحت ممهّد و مسلوک می‌داشتند تا غایتی که خون یکدیگر بخوردند و عهد کردند که از ما هر کدام که به درجه بزرگ و مرتبه عالی برسد دیگران را تربیت و تقویت کند. از اتفاق، بموجبی که در تاریخ آل سلجوق مسطور و مذکور است، نظام الملک به وزارت رسید، عمر خیام به خدمت او آمد و عهود و موثقی ایام کودکی یاد کرد. نظام الملک حقوق قدیم بشناخت و گفت: تولیت نیشابور و نواحی آن تراست.

عمر مردی بزرگ و حکیمی فاضل و عاقل بود. گفت سودای ولایتداری و سر امر و نهی عوام ندارم. مرا بر سیبل مشاخره و مسانیه ادرازی و وظیفه فرمای. نظام الملک او را ده هزار دینار ادرا کرد از محروسه نیشابور، که سال بسال بی‌تبعیض و تنقیص ممضی و مجری دارند» «۱»

(۱)- ص ۲۰ جامع التواریخ- «سرگذشت سیدنا حسن صباح و جانشینان او»- چاپ دبیر سیاقی- تهران ۱۳۳۷- م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۸۱

بقیه این داستان شرح آمدن حسن صباح است بنزد نظام الملک. حسن خواستار آنست که از لطف و عنایت خواجه نصیبی یابد، و خواجه به وی گوید که تولیت ری یا اصفهان را اختیار کن؛ لکن حسن این کار را نمی‌پذیرد و تنها غرضش آنست که در دربار سلطان مقامی بلند بدست آرد، و چون بدان مقام می‌رسد، سعی در آن دارد که ولینعمت خویش را از مقام وزارت بزر آرد و خود بر جای او نشیند. اما سعیش بی‌ثمر می‌ماند و ننگین و سرفکننده از خراسان می‌گریزد و به اصفهان می‌رود، و از آنجا راه دربار المستنصر، خلیفه فاطمی مصر، را در پیش می‌گیرد. وی در قاهره، به نزاریان می‌پیوندد و پس از چندی به ایران مراجعت می‌کند تا دعوت جدید را بنام نزار منتشر سازد.

اینها همه مطالبی است که در فصل پیش بیان شده است، و در تاریخ گزیده (چاپ و ترجمه گانتن- ص ۴۸۶-۴۹۷) و تذکره دولتشاه (ص ۱۳۸-۱۴۱ طبع براون) و تألیفات بعد از آنها به تفصیل و با اضافات بسیار مندرج است.

### فردوس التواریخ

ذکر دیگری که از خیام هست و ژوکوفسکی آن را نقل کرده، در فردوس التواریخ «۱» است که در حدود سال ۶- ۱۴۰۵ میلادی (۸۰۸ هجری) تألیف یافته. این کتاب دو رباعی از خیام نقل کرده «۲»، و شامل شرح

(۲) - من اشعاره:

هر ذره که در روی زمینی بوده است خورشیدرخ زهره جبینی بوده است -

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۸۲

ملاقات و گفتگوی اوست با ابو الحسن بیهقی «۱»، بر سر معنی بیتی از حماسه «۲»، (که در این گفتگو بیشتر سخن را بیهقی می گوید) «۳». داستان مرگ عمر خیام نیز در این کتاب آمده است و با شرحی که در نزهة الأرواح شهرزوری موجود

گرد از رخ نازنین به آزر فشان کان هم رخ و زلف نازنینی بوده است ..... و گویند آخر سخنان نظم او این بود:

سیر آدم ای خدای از هستی خویش از تنگدلی و از تهی دستی خویش

از نیست چو هست می کنی بیرون آرزین نیستیم به حرمت هستی خویش. م

(۱) - ابو الحسن بیهقی (متولد در اواخر قرن پنجم و متوفی بسال ۵۶۵- ر. ک، بیست مقاله قزوینی ج ۲ ص ۱۰۶) از علمای قرن ششم - صاحب کتاب تاریخ بیهق و تتمه صوان الحکمه. ملاقات وی با عمر خیام چنانکه خود در تتمه صوان الحکمه گوید: بسال ۵۰۷ هجری بوده است.

(ر. ک. بیست مقاله قزوینی ج ۲- ص ۱۲۵). م

(۲) - آن بیت اینست:

و لا یرعون اکناف الهوینا اذا حلوا و لاروض الهدون - نقل از بیست مقاله قزوینی ج ۲ ص ۱۲۵). م

(۳) - «... بیهقی در هنگام ملاقات با عمر خیام ظاهرا جوانی بوده است پانزده شانزده ساله که به مجلس استاد معمر هفتاد هشتاد ساله حاضر شده .... و ... سؤال نمودن خیام از بیهقی در خصوص معنی بیتی از حماسه ..... بلا شک از بابت تشویق و دل بدست آوردن آن طالب علم بسیار جوان بوده است از طرف آن استاد معمر محترم چنانکه در امثال این موارد مرسوم است، نه سؤال استفاده عالم از عالم و نظیر از نظیر چنانکه در بدو امر ممکن است توهم رود. بیست مقاله قزوینی ج ۲ ص ۸-۱۱۷. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۸۳

است توافق دارد. «۱»

## تاریخ الفی

آخرین خبری که ژوکوفسکی درباره خیام نقل کرده است از کتاب تاریخ الفی است «۲». این کتاب بدان مناسبت چنین نامیده شده است که وقایع را تا سال ۱۰۰۰ هجری (-۹۲- ۱۵۹۱ میلادی) باز می گوید، گرچه در حقیقت پایان آن سال ۹۹۷ است. این روایت تلخیص شرحی است که شهرزوری نقل کرده است؛ اما در پایان آن این عبارات عجیب دیده می شود:

«و از اکثر کتب چنین معلوم می شود که وی مذهب تناسخ داشته. آورده اند که در نیشابور مدرسه ای کهنه بود، از برای عمارت آن خران خشت می کشیدند. روزی حکیم در صحن مدرسه با جمعی طلبه راه می رفت. یکی از آن خران به هیچ وجه به اندرون نمی آمد. حکیم چون این حال بدید تبسم کرد و بجانب خر رفته بدیبه گفت:

ای رفته و باز آمده، بل هم «۳» گشته نامت ز میان نامها گم گشته

ناخن همه جمع آمده و سم گشته ریش از پس کون در آمده دم گشته

(۱) - مأخذ شهرزوری در خصوص خیام و ملاقات بیهقی با او تتمه صوان الحکمه بیهقی بوده است و صاحب فردوس التواریخ نیز در این مورد مطالب خود را یا مستقیما و یا مع الواسطه از این کتاب اخذ کرده است. ر. ک. بیست مقاله. ص ۱۱۹. م

(۲) - این کتاب را احمد بن نصر الله تنوی سندی بنام اکبر شاه تألیف کرده است. م

(۳) - این بیت ذهن محققان اروپائی را بسیار مغشوش ساخته است، لکن معنای «بل هم» با مراجعه به قرآن (۷: ۱۷۴ و ۲۵: ۴۶) معلوم می شود. ف (اشاره است به این آیه: أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ. م)

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۸۴

خر داخل شد. از حکیم پرسیدند: سبب چه بود؟ گفت: روحی که تعلق به جسم این خر گرفته، ببدن مدرس این مدرسه بود، لهذا نمی توانست در آید. اکنون چون دانست که حریفان او را شناختند خود بالضرورة قدم به اندرون نهاد.»

ذکر همه روایاتی که بعدها درباره خیام نقل شده است در اینجا میسر نیست. این داستانها غالبا بدان جهت ساخته شده اند که علت و موقع و مقام انشاد بعضی از رباعیات را بیان کنند.

شگفت آنکه مورخ بزرگ، ابن خلکان «۱»، و نیز ابن شاکر «۲»، که کوشید تا آنچه از وفیات الاعیان فوت شده است در فوات

الوفیات بیاورد، هیچیک ذکری از خیام نکرده‌اند. «۳»

حاجی خلیفه، «۴» تذکره‌نویس ترک، سه بار از وی نام می‌برد: (۵۸۴: ۲ و ۵۷۰: ۳ و ۲۷۳: ۶) یکبار بمناسبت علم جبر، یکبار بمناسبت زیج ملکشاهی، و با رسوم بمناسبت معاصر بودنش با یکی از نویسندگان که در آن کتاب مورد بحث واقع شده است؛ لکن تاریخ وفات او را بدست نمی‌دهد.

- (۱) - شمس الدین احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر خلکان (۶۰۸-۶۸۱)، مؤلف کتاب وفیات الاعیان فی انباء ابناء الزمان. وی این کتاب را بین سالهای ۶۵۴ و ۶۷۲ هجری تألیف کرده است. م
- (۲) - محمد بن شاکر الکتبی (۶۸۶-۷۶۵)، ذیلی بر وفیات الاعیان نوشت، بنام فوات الوفيات. م
- (۳) - این خود حاکی از آنست که ابن خلکان و ابن شاکر نیز تاریخ وفات خیام را بدست نیاورده‌اند؛ زیرا اساس وفیات الاعیان و فوات الوفيات سال فوت اشخاص است. م
- (۴) - حاجی خلیفه (مصطفی بن عبد الله): ۱۰۱۷-۱۰۸۱- مؤلف کشف الظنون عن اسامی الکتبه و الفنون. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۸۵

از اینرو شاید بتوان گفت که سال مرگ خیام بر حاجی خلیفه نیز مجهول بوده است. معمولاً در گذشت خیام را در سال ۴۱۷ (۲۴-۱۱۲۳ میلادی) می‌نویسند «۱»، لکن من دلیل کافی برای این گفته نیافته‌ام. از چهارمقاله چنین برمی‌آید که مرگ وی بین سالهای ۵۰۸ (۱۱۱۵ میلادی) و ۵۳۰ (۱۱۳۵ میلادی) و «چند سال» قبل از سال ۵۳۰ روی داده است «۲»، و نام پدرش نیز ابراهیم بوده. گرچه مشهور است که وی در نوشتن یا تعلیم دادن ضنت داشته، لکن دنیسن راس از کتبی که در منابع و مآخذ مختلف به وی نسبت داده شده است فهرستی فراهم کرده (که شامل رباعیات فارسی و زیج ملکشاهی نیز هست) - گرچه در تألیف زیج ملکشاهی کسان دیگری هم دخالت داشته‌اند، و در این فهرست نام ده کتاب و رساله ذکر شده است. این رساله‌ها غالباً در مسائل علمی و فلسفی، و به زبان تازی نوشته شده‌اند؛ و یکی از آنها، یعنی رساله جبر، بسعی و پیکه چاپ شده و در سال ۱۸۵۱ با ترجمه فرانسوی انتشار یافته است؛ و نسخه خطی یکی دیگر، بنام رساله فی شرح ما اشکل من مصادر کتاب اقلیدس، در کتابخانه لیدن محفوظ است «۳».

- (۱) - رجوع کنید به فهرست نسخ فارسی که ریو تدوین کرده است (ص ۵۴۶)، و نیز به مقدمه دنیسن راس بر ترجمه فیتز جرالده از رباعیات خیام - طبع متوئن (لندن ۱۹۰۰) ص ۷۱ و ۷۲. ف
- (۲) - در این باره و نیز در باب سال وفات عمر خیام در حاشیه صفحه ۹-۳۶۸ سخن گفته شد. م
- (۳) - آنچه از مصنفات عمر خیام باقی است و یا در تواریخ به او نسبت داده‌اند، اینهاست: ۱- رساله جبر و مقابله، چاپ و پیکه (پاریس ۱۸۵۱) -

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۸۶

## ادبیات خیامی

البته اغلب خوانندگان ما توجه خود را به اطراف رباعیات خیام معطوف ساخته‌اند، و کتب و رسالتهای که، بر اثر شیرینی و مرغوبیت ترجمه فیتز جرالده، در اروپا و آمریکا در این باره نگارش یافته است، به اندازه‌ای فراوان است که در کتابی چون حاضر بشرح آن نمی‌توان پرداخت.

بعضی از بهترین و بدترین نوشته‌هایی که من تاکنون دیده‌ام در شمار این رسالات قرار دارند. فهرست دقیقی که ناتان هسکل دول «۱» در ملحقات کتاب بسیار زیبای خود (ص ۵۹۴-۴۳۸- چاپ لندن و بستون- ۱۸۹۸) آورده است طبع سیری‌ناپذیر دوستداران خیام را راضی خواهد ساخت، گرچه

- ۲- رساله فی شرح ما اشکل من مصادر کتاب اقلیدس (کتابخانه لیدن- شماره ۹۶۷) ۳- زیج ملکشاهی (ر. ک. کشف الظنون)
- ۴- مختصری در طبیعات ۵- رساله در کلیات وجود (نسخ آن در موزه بریتانیا و کتابخانه ملی پاریس و کتابخانه ملی تهران موجود است)
- ۶- رساله در کون و تکلیف (که شهرزوری به او نسبت داده) ۷- رساله فی الاحتیال لمعرفة مقداری الذهب و الفضة فی جسم مرکب منها (در کتابخانه گوتا) ۸- رساله فی لوازم الامکنه در فصول و علت اختلاف هوای بلاد و اقالیم (که در تاریخ الفی به او نسبت داده شده) ۹- رساله فی جواب القاضی ابی نصر محمد بن عبد الرحیم النسوی ۱۰- رساله فی الجواب عن ثلاث مسائل ۱۱- رساله الضیاء العقلی فی موضوع العلم الکلی (سه رساله اخیر در مجموعه جامع البدایع، در مصر چاپ شده است- در ۱۳۳۵) ۱۲- رساله فارسی موسوم به نوروزنامه (که بسال ۱۳۱۲ شمسی بسعی آقای مجتبی مینوی در تهران بچاپ رسیده است). ر. ک. به تعلیقات چهارمقاله، چاپ دکتر معین - ص ۳۲۶-۳۲۸. م

(۱)-

Nathan Haskel Dole, -Multi- Variorum Edition, Rubaiyat of Omar Khayyam, London ۱۸۹۸.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۸۷

گردآورنده هوشیار این فهرست، خود (در صفحه ۵۹۴) اذعان داشته است که «بیگمان گردآوری همه مراجع مربوط به عمر خیام مستلزم صرف یک عمر است و خود یک کتابخانه بزرگ را بر خواهد ساخت». با آنکه سخت خواهانم که سخن را کوتاه کنم، ناچار باید چند کلمه‌ای نیز از تحقیقات ژوکوفسکی در باره رباعیات سرگردان (مقصود رباعیاتی است که معمولاً به خیام نسبت داده می‌شود، لکن در منابع موثق تر و قدیمتر به نام شاعران دیگری ثبت گردیده است)، و تحلیل دقیقی که هرون آلن

Heron Allen

از رابطه میان ترجمه فیتز جرالده و اصل فارسی رباعیات کرده است، گفتگو کنم.

### رباعیات سرگردان

بنابر تحقیق ژوکوفسکی، اقل-هشتاد و دو تا از رباعیاتی که در طبع م. نیکلا M. Nicolas دیده می‌شود، بحکم منابع معتبر، به یکی از شاعران زیر نیز نسبت داده شده است: عبد الله انصاری، ابو سعید ابی الخیر بابا افضل کاشی، عاکف، علاء الدوله سمنانی، انوری، عسجدی، اثیر الدین، عطار، ابن سینا، اوحدی کرمانی، بدیهی سجاوندی، سیف الدین باخرزی، فخر الدین رازی، فردوسی، احمد غزالی، حافظ شیرازی، جلال الدین رومی، جمال الدین قزوینی، خاقانی شروانی، کمال الدین اسماعیل، مجد الدین همگر، مغربی، ملک شمس الدین، نجم الدین رازی، نصیر الدین طوسی، نعمت الله کرمانی، رضاء الدین، سعد الدین حموی، سلمان ساوجی، شاهی، سراج الدین قمری، طالب آملی.

اگر اندکی بیشتر کوشش شود، این فهرست بسیار طولی تر

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۸۸

خواهد گشت. من خود (بی آنکه در جستجوی آن باشم) چند مورد دیگر یافته‌ام. چنانکه دو تا از رباعیاتی که در کتاب وینفیلد (شماره‌های ۱۴۴ و ۱۹۷) و نیکلا (شماره‌های ۱۱۶ و ۱۸۲) به عمر خیام نسبت داده شده، و ژوکوفسکی آنها را از نصیر الدین طوسی و طالب آملی دانسته است، در تاریخ گزیده «۱» (مؤلف بسال ۷۳۰)، به ترتیب، یکی بنام سراج الدین قمری و دیگری بنام عز الدین کرجی ثبت گردیده؛ و چون از لحاظ معنی و مقصود ناقض یکدیگراند، معلوم می‌شود که به یک شاعر تعلق ندارند. دنیس راس به ترجمه‌ای که از مقاله ژوکوفسکی فراهم داشته جدولی الحاق کرده است، و در آن رباعیاتی را که در چاپ وینفیلد و نیکلا موجود است، با رباعیات نسخه خطی کتابخانه بودلین Bodleian مقابله نموده. نتیجه همه این تحقیقات آنست که گرچه بی گمان عمر خیام رباعیات بسیار سروده است، لکن جز در چند مورد استثنائی، بسختی می‌توان گفت که فلاں رباعی منسوب به او یقیناً از اوست. قدیمترین نسخه‌ای که از این رباعیات در دست است، نسخه کتابخانه بودلین (شماره ۵۲۵) می‌باشد که در ۱۸۶۵ استخراج شده «۲» و تقریباً سه قرن و نیم با زمان مرگ شاعر

(۱)- رجوع کنید به مقاله من در مجله انجمن سلطنتی آسیائی به‌عنوان شرح احوال شاعران ایرانی در ... تاریخ گزیده (اکتبر ۱۹۰۰

و ژانویه ۱۹۰۱- شماره ۸۳ و ۵۰). ف

(۲)- اخیراً چند نسخه دیگر بدست آمده است که تاریخ همه آنها بر نسخه بودلین مقدم است، لکن صاحب‌نظران در اصالت آنها شک دارند و آقای مینوی (قول شفاهی ایشان) همه را مجعول و ساختگی می‌دانند. از جمله این نسخ یکی نسخه کمبریج است (مورخ ۶۰۴) که در ایتالیا و روسیه و ایران چاپ شده است؛ و دیگری نسخه نیویورک (مورخ ۶۱۹)-

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۸۹

فاصله دارد. این نسخه شامل ۱۵۸ رباعی است، و آقای ادوارد هرون آلن چاپ عکسی آن را با یک مقدمه، و ترجمه لفظ بلفظ منثور (بسال ۱۸۹۸ در لندن) منتشر ساخت. آقای ادوارد هرون آلن در کتابی که بعداً به‌نام «ترجمه ادوارد فیتز جرالده از رباعیات عمر خیام، و اصل فارسی آنها» «۱» (لندن ۱۸۹۹) منتشر کرد، در صفحات ۱۵ و ۱۶، همه نسخ خطی و چاپی را، تا حدی که اطلاع داشت، برشمرد و تعداد رباعیهای هریک را ذکر کرد. شماره این رباعیات در یکی از نسخ قدیمی پاریس (مورخ ۹۳۷) ۷۶، در نسخه بانکپور ۶۰۴، در چاپ سنگی لکنو (بسال ۱۳۱۲ هجری) ۷۷۰، و در ترجمه منظوم جان پین ۸۴۵ است؛ در صورتی که خانم جسی ا. کدل Jessie E. Cadell از همه منابعی که در دسترس داشت بیش از هزار و دویست رباعی منسوب به خیام را گردآوری کرد. ممکن است که روزی در یکی از کتابخانه‌های بررسی‌نشده آسیا نسخه‌ای کهن و معتبر از رباعیات خیام پیدا شود؛ لکن تا چنین امری تحقق نیافته است، جز در چند مورد بسیار معدود، از روی یقین نمی‌توان معلوم کرد که از این همه رباعی منسوب به خیام کدام یک حقیقه متعلق به اوست.

قرائن خارجی و داخلی به ما مددی نمی‌کند؛ زیرا اولاً حتی هیچ نسخه خطی نزدیک به عهد شاعر در دست نیست، و ثانياً

- و سومی نسخه متعلق به آقای عباس مزدا، مورخ ۶۵۴ (قول شفاهی آقای مینوی)، چهارمی نسخه کتابخانه چستریتی Chester Beatty (مورخ ۶۵۸) م (۱)-

Edward FitzGerald's Rubaiyyat of Omar Khayyam with their Original Persian Sources

London, ۱۸۹۹ تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۹۰

این رباعیهای موجود، تقریباً همگی، چنان از لحاظ شکل و وزن و سبک و بیان یکدیگر شبیه‌اند، و چنان مختصراند و مطالب کلی و عام (The universal)

را بحدی بهتر از نکات جزئی و خاص (The Particular) در خود می‌پذیرند، و نیز به اندازه‌ای قابل تقلیداند که حتی توانا ترین ادیبان ایرانی هم جدا دعوی نتوانند کرد که تنها از روی سبک و شیوه بیان به تشخیص سراینده این گونه اشعار قادراند. تعیین گوینده این رباعیها بهمان اندازه دشوار است که شناختن سازنده اشعار «بمعنی» انگلیسی «۱»؛ هرچند که این مقایسه نابجا و نامربوط است.

درباره مقابله ترجمه فیتز جرالده با اشعار اصلی، باید گفته شود که آقای ادوارد هرون آلن هیچ فروگذار نکرده و در کتاب دوم از دو کتابی که در صفحه قبل ذکرش رفت، در این باب سعی بیدریغ کرده است. کافی است که ما در اینجا گفته خود او را، که بیان نتیجه نهائی کار و کوشش اوست، نقل کنیم:

«از رباعیاتی که ادوارد فیتز جرالده ترجمه کرده است چهل و نه رباعی از روی امانت و با زیبایی خاص به زبان انگلیسی نقل شده و اصل فارسی هر یک از آنها در نسخه خطی اوزلی، یا در نسخه کلکته، و یا در هر دو نسخه موجود است؛ چهل و چهار رباعی هر یک مضمون خود را از بیش از یک رباعی اصلی اخذ کرده‌اند؛ و از اینرو می‌توان آنها را «رباعیات مرکب» نامید.

(۱) - مقصود اشعار Limerik انگلیسی است که شکل و وزن معین دارد، لکن به معنا و مضمون آن توجهی نمی‌شود و گاهی با شوخی و طنز همراه است. شاید این شعر مشهور را بتوان نظیر تقریبی آن دانست:

کلنگ از آسمان افتاد و نشکست و گرنه من کجا و بیوفائی م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۹۱

از بقیه این رباعیات، دو تا بر اثر الهام گرفتن از رباعیاتی که تنها در طبع نیکلا به نظر فیتز جرالده رسیده است، سروده شده؛

دو رباعی انعکاسی است از روح کلی رباعیات اصلی؛ دو رباعی نمودار تأثیر منطق الطیر فرید الدین عطار است؛

دو رباعی، که منبع اصلی الهامشان رباعیات خیام بوده است، تأثیر غزلیات حافظ را نیز نشان می‌دهند.

و سه رباعی، که فقط در چاپ اول و دوم آمده است، و بعداً فیتز جرالده خود از طبع آنها ممانعت کرد، تا آنجا که جستجوی دقیق من حکم می‌کند، با هیچیک از رباعیات خیام قابل تطبیق نیست. شاید منبع الهام آنها اشعار شاعران دیگر باشد، لکن بحث در هويت این شاعران در اینجا سودی ندارد.»

فقط به شاگردان بسیار مبتدی باید تذکر داد که در ادبیات فارسی رباعی همیشه واحدی کاملاً مستقل و مجزاست، و شعری که از یک عده رباعی تشکیل یافته باشد نیست، و در مجموعه‌های رباعیات، تنها ترتیب معمول، ترتیب الفبائی است، بر حسب حرف آخر سه مصراع همقافیه «۱».

(۱) - آقای مجتبی مینوی در صفحه ۲۳۰ و ۲۳۱ پانزده گفتار (ادوارد فیتز جرالده) می‌نویسند: دو نکته در آخر آن مقال (شرحی که ادوارد براون درباره خیام نوشته) آورده است که باید درباره آن توضیحی داد می‌گوید: در فارسی رباعی قطعه شعری مطلقاً کامل و مجزاست، و شعری مرکب از فلان عده رباعی در فارسی نیست؛ و در مجموعه‌های رباعیات یگانه‌ترتیبی که ملحوظ و معمول است ترتیب الفبائی بر حسب قوافی آنهاست. این صحیح نیست، زیرا که اولاً ساختن رباعیهای مرتبط به یکدیگر مرسوم بوده است چنانکه معین الدین عباسه در رساله عروض خود که ظاهراً در اوایل قرن نهم تألیف کرده است (نسخه خطی متعلق به آقای دکتر مهدی بیانی) می‌نویسد:

«و بعضی از شعرا مقطعات بر وزن رباعی گفته‌اند .... و من بنده سه رباعی گفته‌ام. لفظ و معنی آن به یکدیگر متعلق است ...» -

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۹۲

## بابا طاهر عریان همدانی

درباره بابا طاهر همدانی، مشهور به «عریان»، که دومین کس از چهار شاعر رباعی سرای معروف این عصر است، باختصار سخن خواهیم گفت، زیرا رباعیات او را یکبار کلمان هوآرت Clement Huart در مجله آسیائی Journal Asialique (نوامبر و دسامبر ۱۸۸۵، دوره ۸ جلد ۶)، با ترجمه فرانسوی و حواشی منتشر ساخته، و باردیگر آقای ادوارد هرون آلن در کتاب اندوه بابا طاهر Lament of Baba Tahir، با ترجمه منثور لفظ بلفظ و حواشی، به طبع رسانیده است. این کتاب ترجمه منظوم انگلیسی خانم الیزابت کرتیس برتون Elizabeth Curtis Breton را نیز

– بنده (آقای مینوی) غیر از این هم قصیده تمام رباعی دیده‌ام ولی در حال تحریر آن را نیافتم. در ادبیات عرب نیز این قالب سابقه دارد، مثلاً مدرک بن علی الشیبانی، از ادبای قرن پنجم هجری، شعری مفصل دارد در وصف عشق خویش به جوانی نصرانی، که مرکب است از پنجاه رباعی (به بحر رجز، نه بحر هزج مثل رباعی فارسی) که هر چهار مصراع هریک از آنها هم‌قافیه است. مجموعه‌های رباعی، خواه از خیام و خواه از دیگری، در قدیم هرگز مرتب به ترتیب هجائی از روی حروف قوافی نبوده است، و در نسخ جدید و چاپهای پنجاه شصت ساله اخیر است که این ترتیب احمقانه مرسوم شده است تا بتوان آسانتر رباعی مطلوب را یافت. آقای مینوی در حاشیه همین صفحه (۲۳۱) نوشته‌اند: «مقطعات سرودن شعرا بر وزن رباعی و حتی قصیده گفتن بر این وزن، هردو قدیم است و شمس قیس نمونه‌ای از ابو طاهر خاتونی برای نوع اول و نمونه‌ای از فرخی برای نوع دوم آورده است. در موزه بریتانیا نسخه‌ای از رباعیات منسوب به افضل الدین کاشانی هست (در مجموعه بنشان ۷۸۲۲ Add – ورق ۱۷۰ تا ۱۸۲) مشتمل بر ۱۲۳ رباعی که مخصوصاً به این قصد سروده شده که از حیث معنی مرتبط باشد». م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۹۳

همراه دارد. من در جلد اول (صفحات ۸۳ تا ۸۷) چند صفحه را به بحث درباره لهجه‌های محلی فارسی و اشعاری که به این لهجه‌ها سروده شده است اختصاص داده، و خصوصاً از بابا طاهر در آنجا جداگانه گفتگو کرده‌ام؛ و نیز متن و ترجمه منظوم سه تا از مشهورترین رباعیات او را در آن صفحات آورده‌ام «۱». این اشعار، و همچنین اکثر رباعیاتی که به لهجه‌های محلی گفته شده‌اند، به وزن معروف رباعی نیستند، بلکه به بحر هزج سدس مقصود می‌باشند که عبارت است از تکرار این پایه (مفاعیلن) شش‌بار در بیت، باین تفاوت که از پایه سوم و ششم یک هجای بلند کم می‌شود و به این صورت (فعولن) درمی‌آید.

این گونه اشعار، چون زائیده ذوق مردمان ساده محلی است، بالطبع کمتر از اشعار رباعی گویانی چون عمر خیام با افکار فلسفی و پیچیدگیهای معنوی همراه است. درباره حیات بابا طاهر آگاهی ما بسیار کم است، و زمان او را تذکره نویسان ایرانی با اختلاف بسیار، یعنی از قرن یازدهم (اوائل قرن پنجم هجری) تا قرن سیزدهم (قرن هفتم هجری) معین کرده‌اند. تا آنجا که من خبر دارم، قدیمترین جائی که ذکر وی آمده است کتاب راحة الصدور است که در ورق ۴۳ از نسخه منحصر در فرد پاریس چنین گوید: «۲» «شنیدم که چون سلطان طغرلبک به همدان آمد از اولیاء سه پیر بودند، بابا طاهر و بابا جعفر و شیخ حمشا، کوهکیست

(۱) – مقاله‌ای که ژوکوفسکی در بخش شرقشناسی نشریه انجمن باستانشناسی امپراطوری روسیه (جلد ۱۳ ص ۱۰۴ تا ۱۰۸) نوشته است برای خوانندگان غیر متخصص انگلیسی‌زبان مفید نتواند بود، زیرا به زبان روسی است. ف  
(۲) – ص ۹۸ و ۹۹ چاپ محمد اقبال لاهوری – م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۹۴

بر در همدان، آن را خضر خوانند، بر آنجا ایستاده بودند. نظر سلطان بر ایشان آمد، کوبه لشکر بداشت و پیاده شد و با وزیر ابو نصر الکندری پیش ایشان آمد و دستهایشان ببوسید.

بابا طاهر پاره شیفته گونه بودی. او را گفت: ای ترک با خلق خدا چه خواهی کرد؟ سلطان گفت: آنچه تو فرمائی. بابا گفت:

آن کن که خدا میفرماید. آیه: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ.

سلطان بگریست و گفت چنین کنم. بابا سر ابریقی شکسته که سالها از آن وضو کرده بود در انگشت داشت، بیرون کرد و در انگشت سلطان کرد و گفت مملکت عالم چنین در دست تو کردم.

بر عدل باش. سلطان پیوست آن در میان تعویذها داشتی و چون مصافی پیش آمدی آن در انگشت کردی. اعتقاد پاک و صفای عقیدت او چنین بود، و در دین محمدی صلعم از او دیندارتر و بیدارتر نبود ...»

این ملاقات که در راحة الصدور ذکر شده است محتملاً در حدود سال ۴۴۷ یا ۴۵۰ هجری (۱۰۵۵ تا ۱۰۵۸ میلادی) روی داده، و از اینقرار، قول رضا قلیخان را، – که در ریاض العارفین وفات بابا طاهر را در سال ۴۱۰ (۱۰۱۹ – ۱۰۲۰ میلادی) دانسته است، می‌توان با خاطر آسوده مردود شمرد «۱»؛

(۱) - مرحوم رشید یاسمی در مقدمه دیوان بابا طاهر (چاپ مرحوم وحید دستگردی) بعد از ذکر حکایت راحة الصدور نوشته است: «... اعتقاد به ظهور بزرگی در رأس هر هزار سال از معتقدات ایرانیان است ... بابا طاهر در دو بیت:

بهر الفی الف قدی برآیدالف قدم که در الف آمدستم خود را یکی از بزرگان معرفی کرده است. البته مبدأ این حساب هزار سال را نباید منحصرآ تاریخ هجری دانست ... و چون از تاریخ هجری بگذریم متوجه تاریخ میلادی می‌شویم ... اول دسامبر سال ۱۰۰۰ -

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۹۵

لکن اینکه ژوکوفسکی، در مقاله مذکور در حاشیه یکی از صفحات قبل، نوشته است که بابا طاهر را با ابو علی سینا (متوفی بسال ۴۲۸) مباحثه و گفتگوئی روی داده است، دور از احتمال نمی‌تواند بود. حکایتی که از راحة الصدور نقل شد، هم با مطالب اندکی که درباره بابا طاهر از منابع دیگر بدست می‌آید موافق است، و هم با تکریم و احترامی که بزرگان ممالک اسلامی نسبت به اینگونه درویشان نیمه‌مجنون (مجنذب) بجا می‌آورند سازگاری دارد. من خود بسیار دیده‌ام که این درویشان آزادانه به ادارات دولتی تریه داخل می‌گردند، محبت بسیار می‌بینند، و حتی مقدس و محترم نیز شمرده می‌شوند.

### ابو سعید ابی الخیر

اکنون از سومین رباعی سرای بزرگ این دوره، یعنی ابو سعید ابی الخیر، گفتگو می‌کنیم. ولادت ابو سعید در مهنه از نواحی خاوران، در هفتم دسامبر ۹۶۷ (اول محرم ۳۵۷) اتفاق افتاد، و وفاتش در ۱۲ ژانویه ۱۰۴۹ (شب جمعه چهارم شعبان ۴۴۰) بود. آه او را نخستین استاد شعر صوفیانه می‌داند و گوید که او اول کسی بود که رباعی را برای بیان افکار دینی و عرفانی و فلسفی بکار برد و رواج داد. دکتر آه بر این عقیده است که ابو سعید

- مسیحی با آغاز محرم ۳۹۱ هجری مصادف بوده است؛ از اینقرار تولد بابا در الف میلادی و در سال ۳۹۰ یا ۳۹۱ هجری واقع شده است و از این تاریخ تا عبور طغرل از شهر همدان (۱۰۵۵-۱۰۵۸ میلادی) پنجاه و پنج یا پنجاه و هشت سال می‌شود. آقای مجتبی مینوی این نظر را درست ندانسته‌اند. رجوع کنید به مقاله ایشان در مجله دانشکده ادبیات (سال ۴ شماره ۲) - م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۹۶

ابی الخیر رباعی را «کانون تجلیات صوفیانه و وحدت وجودی ساخت»، و او بود که «نخستین بار به افکار عرفانی رنگ و حال پرشکوه و شگفت‌انگیزی بخشید که از آن پس خاص این نوع شعر گشت». درباره ابو سعید نیز، چون بابا طاهر، گویند که با ابو علی سینا ملاقات کرد؛ و بنابر حکایت معروف، هنگامی که پس از نخستین دیدار از هم جدا شدند، ابو سعید در حق بو علی گفت: «آنچه ما می‌بینیم او می‌داند»، و بو علی در باره او اظهار داشت: «آنچه من می‌دانم او می‌بیند» (۱). لکن دکتر آه مدلل ساخته است که بین این دو شخص (چنانکه باید) بر سر مسائل مهم دینی (چون مسأله کفایت ایمان بدون عمل) اختلاف صریح بوده است (مقاله دکتر آه که در حاشیه بعد ذکرش خواهد آمد - ص ۵۲-۵۳)

### فراوانی مآخذ درباره حیات ابو سعید

مآخذ ما درباره حیات ابو سعید ابی الخیر فوق العاده کامل و فراوان است. زیرا علاوه بر تذکره‌ها و کتبی که به شرح احوال عرفا اختصاص دارد، دو رساله بسیار دقیق و محققانه از تألیفات دکتر آه در این باب هست «۲»، و نیز دو کتاب نادر درباره

(۱) - از جمله تألیفاتی که درباره این حکایت سخنی آورده‌اند، باید کتاب اخلاق جلالی را که در قرن نهم نگارش یافته است ذکر کرد (ص ۲۸ چاپ سنگی لکنو ۱۲۸۳). بنابر روایت دیگری که در تاریخ گزیده آمده است و آه آنرا در مقاله خود نقل کرده (ص ۱۵۱)، ابن سینا گفته است: «آنچه من می‌دانم او نیز می‌بیند» و ابو سعید اظهار داشته:

«آنچه من نمی‌بینم او می‌داند». ف

(۲) -

Sitzungs b. d. bayr. Akad., Philos.- Philolog. Klasse, ۱۸۷۵ PP. ۱۴۵- ۱۶۸ and ۱۸۷۸ PP ۳۸- ۷۰

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۹۷

احوال و سخنان و اشعار ابو سعید به کوشش ژوکوفسکی در سال ۱۸۹۹ طبع و نشر گردیده است. این دو کتاب بقدری مهم و پرارزش‌اند که باید به تفصیل بیشتر از آنها سخن گفته شود.

جلد اول شامل دو تألیف است. یکی کتاب اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، و دیگری رساله حورائیه. کتاب اول تألیف

مفصلی است در ۴۸۵ صفحه، که بدست یکی از احفاد ابو سعید، بنام محمد بن المنور بن ابی سعید بن ابی طاهر بن ابی سعید بن ابی الخیر المیهنی «۱»، نگارش یافته؛ و تاریخ آن، چنانکه ژوکوفسکی در مقدمه محققانه خود نشان داده است، بین ۵۵۲ و ۵۵۹ هجری است؛ زیرا در این کتاب اشاره به مرگ سلطان سنجر سلجوقی رفته، که مطابق است با سنه اول، و نیز اصل تألیف به غیاث الدین محمد بن سام، پادشاه غور، تقدیم گردیده است، که وفاتش در ۵۹۹ بوده. اساس طبع ژوکوفسکی دو نسخه بوده است، یکی نسخه پترزبورگ، و دیگری نسخه کتابخانه کپنهاگ. اهمیت این کتاب، چنانکه ژوکوفسکی اظهار داشته است، در آنست که اولاً یکی از مآخذ اصلی عطار «۲» و جامی «۳» و سایر مؤلفان بعدی بوده، و ثانیاً اساس آن تقریباً در همه

— اته در این مقالات نود و دو رباعی از ابو سعید را، با ترجمه منظوم آنها به آلمانی، منتشر ساخته و توضیحات کامل در این باره داده است. ف

(۱) — چنین است در اسرار التوحید، صفحه ۳ سطر ۱۷. ف

(۲) — در تذکره الاولیا. م

(۳) — در نفحات الانس. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۹۸

موارد، اقوال و روایات معاصران شیخ بوده است، که شفاها و یا به صورت یادداشت و گزارش به مؤلف رسیده است.

اسرار التوحید گذشته از اینکه یکی از قدیمترین کتبی است که درباره عرفا نوشته شده، و تصویر روشنی است از زندگی «درویشان» آن عصر، شامل فواید لغوی و دستوری بسیار نیز می باشد؛ و ناشر این کتاب هوشیارانه کوشیده است که ترکیبات مهجور و قدیمی فراوان آن را در همه جا بدون تغییر حفظ کند.

این دو نسخه خطی به قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) تعلق دارند.

رساله حورائیه مقاله کوتاهی است در پنج صفحه که بقلم عبد الله بن محمود چاچی «۱» نگارش یافته و موضوع آن تفسیر یکی از رباعیات ابو سعید ابی الخیر است.

و اما دومین کتابی که بدست ژوکوفسکی طبع و نشر شده است متن نسخه‌ای است که منحصربفرد، از موزه بریتانیایی (مورخ ۶۹۹ هجری) که قسمت اعظم آن شرح حالات و سخنان ابو سعید ابی الخیر است. این کتاب در هفتاد و هشت صفحه چاپی است و اندکی قبل از اسرار التوحید

(۱) — ناصر الدین عبید الله بن محمود بن شهاب الدین، معروف به خواجه احرار، از مشایخ معروف سلسله نقشبندیه، متولد بسال ۸۰۶ و متوفی بسال ۸۹۵ رساله حورائیه در تفسیر این رباعی است:

حورا به نظاره نگارم صف ز درضوان ز تعجب کف خود بر کف زد

یک خال سیه بر آن رخان مطرف ز دابدال ز بیم چنگ در مصحف زد. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۳۹۹

تألیف شده، و مؤلف آن نیز یکی از احفاد ابو سعید، و به ظن ژوکوفسکی، فرزند ابو روح لطف الله است. «۱»

علاوه بر این مآخذ فراوان، که پرداختن به مطالب آنها خود کتابی تواند شد، در تألیفات نویسندگان دوره‌های بعد نیز، چون هفت اقلیم (مذکور در مقاله اته)، تاریخ گزیده، نفحات الانس (چاپ ناسولیس - ص ۴۷ - ۳۳۹) و مانند آنها شرح احوال ابن صوفی بزرگ آمده است؛ و همچنین در چاپهایی که از رباعیات او در مشرق زمین انتشار یافته (و گاهی با رباعیات خیام و بابا طاهر و نظایر آن همراه است) نیز اشارات فراوان به او هست.

زندگی ابو سعید از حوادث و وقایع بزرگ خالی بوده، و بقول صوفیان بیشتر به «سیر انفس» می پرداخته است تا به «سیر افاق». وی از این جهت با شاعران و نویسندگان دیگری که در بخش اول این فصل ذکرشان آمد، تفاوت کلی داشته است.

به نظر من، از برکت تحقیقات دکتر اته بود که اهمیت و اولویت ابو سعید ابی الخیر در تاریخ تصوف ایران مسلم گشت. حتی هم‌میهنان ابو سعید نیز به بلندی مقام وی، چنانکه حق اوست، واقف نبودند؛ زیرا به تبعیت از گفته معروف بزرگترین شاعر عارفان، یعنی جلال الدین رومی، سنائی و عطار را دو رکن اولیه از ارکان سه گانه تصوف می شمردند؛ در صورتی که ابو سعید بر آن دو مقدم بوده است. با وجود این، چنانکه دکتر

(۱) — در اسرار التوحید نام وی چنین آمده است: ... امام عالم جمال الدین ابو روح لطف الله بن ابی سعد. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۰۰

اته با انتخابی که از رباعیات این عارف بزرگ کرده است کاملاً آشکار ساخته، همه مختصات فکر و بیان صوفیانه ایران نخستین بار



در اشعار ابو سعید جلوه گر شده و بصورت ترکیبی درآمده است که از آن پس همیشه از مشخصات شعر صوفیانه ایران و ترکیه و هند بشمار رفته؛ (و این خاصیت در اقوال وی نیز، که مقدار کثیری از آن در تذکره‌ها و در ضمن شرح احوال او آمده است، مشهود است). این رباعیات که از مقاله دکتر اته برگزیده شده، و با حفظ شماره گذاری او در اینجا نقل می شود «۱»، به گمان من برای اثبات ادعای او کافی است.

۱

گر زانکه هزار کعبه آباد کنی به زان نبود که خاطری شاد کنی  
 گر بنده کنی ز لطف آزادی رابتر که هزار بنده آزاد کنی ۲  
 ای روی تو مهر عالم آرای همه وصل تو شب و روز تمنای همه  
 گر با دگران به ز منی وای به من ور با همه کس همچو منی وای همه ۵  
 غازی به ره شهادت اندر تک و پوست غافل که شهید عشق فاضلتر از اوست  
 فردای قیامت این بدان کی ماندگان کشته دشمن است و این کشته دوست ۶  
 از لطف تو هیچ بنده نوید نشدمقبول تو جز مقبل جاوید نشد  
 مهتر به کدام ذره پیوست دمی کان ذره به از هزار خورشید نشد ۱۰  
 تا مدرسه و مناره ویران نشود این کار قلندری به سامان نشود  
 تا ایمان کفر و کفر ایمان نشودیک بنده حقیقه مسلمان نشود ۱۳

(۱) - این رباعیات را از روی دیوان ابو سعید ابی الخیر - گردآوری آقای سعید نفیسی، نقل کردیم - م  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۰۱ عییم مکن ای خواجه اگر می نوشم در عاشقی و باده پرستی کوشم  
 تا هشیارم نشسته با اغیارم چون بیهوشم به یار هم آغوشم ۱۷  
 گفتم که کرائی تو بدین زیبایی؟ گفتا خود را، که من خودم یکتائی  
 هم عشقم و هم عاشق و هم معشوقم هم آینه جمال و هم بینائی ۱۸  
 رفتم به طیب و گفتم از درد نمان گفتا از غیر دوست بر بند زبان  
 گفتم که غذا؟ گفت همین خون جگر گفتم پرهیز؟ گفت از هر دو جهان ۱۹  
 آنان که به نام نیک می خوانندم احوال درون بد نمی دانندم  
 گر زانکه درون برون بگردانندم مستوجب آنم که بسوزانندم ۲۰  
 عشقم دادی ز اهل دردم کردی از دانش و هوش و عقل فردم کردی  
 سجاده نشین باوقاری بودم می خواره و رند و هرزه کردم کردی ۲۱  
 آن مه که وفا و حسن سرمایه اوست اوج فلک حسن کمین پایه اوست  
 خورشید رخس نگر، و گر نتوانی آن زلف سیه نگر که همسایه اوست ۲۷  
 بر چهره ندارم ز مسلمانی رنگ بر من دارد شرف سگ اهل فرنگ  
 آن روسیهم که باشد از بودن من دوزخ را ننگ و اهل دوزخ را ننگ ۲۸  
 در دوزخم از زلف تو در چنگ آید از حال بهشتیان مرا ننگ آید  
 و بر بی تو بصرای بهشتم خوانند صحرای بهشت بر دلم تنگ آید ۳۰  
 زان پیش که طاق چرخ اعلا زده اندوین بار که سپهر مینا زده اند  
 ما در عدم آباد ازل خوش خفته بی ما رقم عشق تو بر ما زده اند ۳۲  
 ای برهنم، آن عذار چون لاله پرست رخسار نگار چارده ساله پرست  
 گر چشم خدای بین نداری باری خورشید پرست شو، نه گوساله پرست  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۰۲

۳۳

الله، به فریاد من بیکس رس فضل و کرمت یار من بیکس بس  
 هرکس به کسی و حضرتی می نازد جز حضرت تو ندارد این بیکس کس ۳۸  
 راه تو به روش که پویند خوش است وصل تو بهر جهت که جویند خوش است  
 روی تو بهر دیده که بینند نکوست نام تو بهر زبان که گویند خوش است ۵۴  
 عارف که ز سر معرفت آگاه است بیخود ز خود است و با خدا همراه است

نفی خود و اثبات وجود حق کن این معنی لا اله الا الله است ۵۵

من بودم دوش و آن بت بنده نواز از من همه لابه بود و از وی همه ناز

شب رفت و حدیث ما بپایان نرسید شب را چه گنه؟ قصه ما بود دراز ۶۱

من از تو جدا نبوده‌ام تا بودم این است دلیل طالع مسعودم

در ذات تو ناپدیدم ار معدومم وز نور تو ظاهرم اگر موجودم در پایان این سخن، رباعی منسوب به ابن سینا را، با جوابی که شیخ ابو سعید بدان گفته است، نقل می‌کنیم.

رباعی منسوب به ابن سینا این است:

مالیم به عفو تو تولا کرده‌وز طاعت و معصیت تبرا کرده

آنجا که عنایت تو باشد باشد نا کرده چو کرده، کرده چون ناکرده و جواب ابو سعید چنین:

ای نیک نکرده و بدیها کرده‌وانگه به خلاص خود تمنا کرده

بر عفو مکن تکیه که هرگز نبودنا کرده چو کرده، کرده چون ناکرده اشعاری که نقل شد اغلب مختصات برجسته فکر و بیان صوفیانه را نمودار می‌سازد. در اینجا خدا نه تنها مظهر قدرت اعلی و خیر مطلق است، بلکه یگانه منشاء وجود و جمال، و در حقیقت، وجود یگانه و جمال یگانه نیز می‌باشد، و «هرچیز که

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۰۳

ناپدید می‌گردد، در وجود او محو می‌شود، و هرچیز که پدیدار است، پیدا شده از نور اوست». دیگر از مشخصات تصوف که به این نکته نیز بستگی دارد، و تقریباً در همه آثار عرفانی جهان مشهود است، تعبیرات مجازی و رمزی (Symbolic) است؛ چنانکه خدا را «دوست» و «محبوب» و «معشوق»، و شور و وجدی را که از تفکر درباره او حاصل می‌شود «باده» و «مستی» می‌خوانند؛ «رخساره» و «طلعت» کنایه از عیان گشتن خدا، و «زلف چون شب سیاه» کنایه از نمان بودن اوست.

از اینگونه تعبیرات در بین صوفیه فراوان است؛ و گذشته از این، امور ذهنی و تصورات مربوط به عالم مثل (Ideal) را بسی برتر و والا تر از امور عینی و صوری می‌شمارند؛ و برای آداب و قوانین ظاهری شرع نیز، بدانگونه که درباره اسماعیلیان گفته شد، به تأویلات خاص قائل اند، و از این جهت شاید از افکار اسماعیلیه متأثر بوده‌اند، گرچه از سایر جهات بکلی از آن قوم جدا می‌باشند. از مهمترین خصوصیات تصوف تساهل و تسامحی است که نسبت به همه ادیان ابراز می‌دارد و «حقیقت» را در همه مذاهب، کم یا بیش، جلوه گر می‌بیند. به عقیده صوفیان «به شماره آدمیان بسوی خدا راه هست»، «۱» و چون حافظ برآند که: «هر قبله‌ای که باشد، بهتر ز خود پرستی».

کسانی که شرح احوال ابو سعید را نگاهشته‌اند، سخنان و حکایات بیشماری از او روایت کرده‌اند. اکنون چند نمونه از گفته‌های وی را در اینجا ذکر میکنیم:

(۱) - طرق الله کعدد انفاس بنی آدم - اهل تصوف این قول را به پیغمبر نسبت می‌دهند، لکن در مجعول بودن آن جای شک بسیار کم است. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۰۴

«شیخ ما را پرسیدند که صوفی چیست؟ گفت آنچه در سر داری بنهی، و آنچه در کف داری بدهی، و آنچه بر تو آید نجهی» و در جای دیگر گوید:

«حجاب میان بنده و خدای آسمان و زمین نیست، و عرش و کرسی نیست. پنداشت و منی تو حجاب است؛ از میان برگیر، به خدای رسیدی.»

و نیز او را گفتند که:

«فلان کس بر روی آب می‌رود. گفت سهل است، بزغی و صعوه نیز بر روی آب می‌رود. گفتند که فلان کس در هوا می‌پرد. گفت زغنی و مگسی نیز در هوا ببرد. گفتند فلان کس در یک لحظه از شهری به شهری می‌برود شیخ گفت شیطان نیز در یک نفس از مشرق به مغرب می‌شود.

این چنین چیزها را بس قیمتی نیست. مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و برخیزد و بخسبد و با خلق ستد و داد کند و با خلق درآمیزد و یک لحظه از خدای غافل نباشد.»

گویند که یکی از اشعاری که ابو سعید بسیار دوست می‌داشت، این بیت است از قطعه‌ای که کثیر در حق معشوق خود عزه گفته است:

و لوان فوقی تربه و دعوتی لاجبت صوتک و العظام رفات این بیت، قطعه بسیار زیبایی را که تنی سن Tennyson در منظومه Maud سروده است به یاد می‌آورد:

«آن یار عزیز می‌آید؛

قلب من، اگر چه خاک و در بستر خاک باشد،

آواز پای او را، هر چند که چون نسیم سبک گذراست،

خواهد شنید و به طپش خواهد افتاد؛

و اگر صد سال از مرگم گذشته باشد

خاکم آواز پای او را خواهد شنید و به طپش خواهد افتاد،

و در زیر گامهای او به جنبش و لرزش خواهد آمد

و شکوفه‌های سرخ و ارغوانی از آن خواهد رست».

قطعه زیر بر سنگ مزار ابو سعید نوشته شد:

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۰۵ سألتنک بل اوصیک إن مت فاکتبی علی لوح قبری کان هذا متیما

لعل شجیا عارفا سنن الهوی یمر علی قبر الغریب مسلما

### شیخ عبد الله انصاری

درباره شیخ ابو اسماعیل عبد الله انصاری هروی، که شهرتش بیشتر بسبب مناجات‌ها و رباعیات اوست، به اختصار سخن خواهیم

گفت. وی، چنانکه از نستش برمی‌آید، خود را اصلا عرب و از نسل ابو ایوب انصاری (از صحابه پیغمبر) می‌داند. ولادت وی در

چهارم ماه مه ۱۰۰۶ میلادی (- دوم شعبان ۳۹۶) اتفاق افتاد و وفاتش در ۱۰۸۸ (- ۴۸۱ ه) بود. دو تألیف، یکی به نام منازل السائرین

«۱» و دیگری به نام انوار التحقیق «۲»، نیز بدو منسوب است.

از مناجات شیخ این چند جمله را ذکر میکنیم:

آه از تفاوت راه. دو پاره‌آهن از یک بوته گاه، یکی نعل ستور و دیگری آینه شاه.

الهی، آتش دوری داشتی، با آتش دوزخ چه کار داشتی؟

الهی، می‌پنداشتم که تو را شناختم، اکنون آن پنداشت و شناخت را در آب انداختم.

الهی، عاجز و سرگردانم؛ نه آنچه دارم دانم، و نه آنچه دانم دارم.

### رباعی

عیب است بزرگ برکشیدن خود راوز جمله خلق برگزیدن خود را

از مردمک دیده بیاید آموخت دیدن همه کس را و ندیدن خود را

(۱) - منازل السائرین الی الحق المبین، به عربی است و نسخ آن در کتابخانه‌های اروپا موجود است. م

(۲) - این رساله در ۱۳۵۱ قمری در شیراز بچاپ رسیده است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۰۶

### رباعی

مست توام، از جرعه و جام آزادم مرغ توام، از دانه و دام آزادم

مقصود من از کعبه و بتخانه توئی و نه من از این هردو مقام آزادم اته از آثار خواجه عبد الله انصاری کتب زیر را نام می‌برد:

نصیحت، تقدیم به خواجه نظام الملک؛ الهینامه «۱»؛ زاد العارفین «۲»؛ کتاب اسرار «۳»؛ تنظیم و تکمیل طبقات الصوفیه سلمی «۴»؛

داستان یوسف و زلیخا، به نثر، به نام انیس

(۱) - رسائل خواجه عبد الله انصاری بسال ۱۳۱۹ شمسی، به تصحیح مرحوم وحید دستگردی، در تهران طبع و نشر شده است. این

مجموعه شامل این رساله‌هاست: رساله دل و جان، رساله واردات، کنز السالکین، قلندرنامه، هفت حصار، محبت‌نامه، مقولات،

الهی‌نامه. م

(۲) - به پارسی است و در موزه بریتانیائی نسخه آن موجود است.

رجوع کنید به فهرست نسخ فارسی بریتیش میوزیوم، تألیف ریو، ص ۷۳۸ (تعلیقات مرحوم قزوینی بر چهارمقاله - چاپ دکتر معین

ص ۴۵۷). م

(۳) - به پارسی است و منتخباتی از آن باقی است - رجوع کنید به فهرست نسخ فارسی بریتیش میوزیوم (ایضا تعلیقات مرحوم

قزوینی بر چهارمقاله، همان صفحه) م

(۴) - خواجه عبد الله کتاب طبقات الصوفیه سلمی را در مجالس وعظ و تذکیر املاء می کرده، و شرح احوال و سخنان برخی دیگر از مشایخ را نیز بدان می افزوده، و یکی از شاگردان وی این امالی را به لهجه هروی می نوشته است. این کتاب بعدها اساس کار عبد الرحمن جامی شد و او با درآوردن آن به زبان پارسی دری، و افزودن شرح احوال مشایخ دیگر تا زمان خود، کتاب نفعات الانس را تألیف کرد. از کتاب طبقات الصوفیه انصاری تاکنون چهار نسخه شناخته شده است:

سه تا در کتابخانه‌های ترکیه و یکی در کتابخانه انجمن آسیائی بنگال؛ و اخیراً نیز آقای عبد الحی حبیبی آن را تصحیح و در افغانستان طبع کرده است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۰۷

المریدین و شمس المجالس. «۱»

### قطران تبریزی

اکنون باید درباره بعضی از بزرگترین شاعران غیر صوفی این عصر نیز سخنی بگوئیم؛ و از میان آنان اقلاً چهارکس را باید یاد کرد، اسدی طوسی (کوچک)، فخرالدین اسعد گرگانی، فصیحی گرگانی، و قطران تبریزی.

بحث خود را با ذکر قطران تبریزی آغاز می کنیم. ناصر خسرو هنگامی که در تبریز توقف کرده بود (۲۰ صفر تا ۱۳ ربیع الاول ۴۳۸) با قطران ملاقات و گفتگو کرد؛ و در سفرنامه درباره او چنین می گوید:

«در تبریز قطران نام شاعری را دیدم، شعری نیک می گفت، اما زبان فارسی نیکو نمی دانست. پیش من آمد، دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که مشکل بود از من پرسید.

با او بگفتم و شرح آن نوشت و اشعار خود بر من خواند.»

عوفی «۲» و دولتشاه «۳» هر دو از قطران سخن گفته‌اند، لکن هیچیک از آندو درباره زندگانی وی خبری که بسنده باشد

(۱) - نسخه منحصر در ایندیا افس موجود است (اته - تاریخ ادبیات ایران - ترجمه دکتر شفق - ص ۱۵۱) - م

دیگر از آثار معروف خواجه عبد الله، ذم الکلام است که به عربی است (نسخه بریتیش میوزیوم ۲۷۵۲۰ Add. وی تفسیری نیز بر قرآن نوشته بوده که اکنون از میان رفته است؛ لکن ابو الفضل رشید الدین میددی در تألیف تفسیر بزرگ خود، یعنی کشف الاسرار و عده الابرار، بدان نظر داشته و آن را اساس و مأخذ قرار داده است. م

(۲) - لباب الباب - چاپ براون - ج ۲ ص ۲۲۱ - ۲۱۴

(۳) - تذکره دولتشاه - ص ۶۹ - ۶۷

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۰۸

بدست نمی دهند. بنابر قول عوفی قطران اهل تبریز بوده است، لکن دولتشاه وی را ترمذی دانسته، و برخلاف این دو، شفر زادگاه او را کوههای دیلم، میان قزوین و دریای خزر، پنداشته است.

دولتشاه قطران را مؤسس مکتبی می شمارد که شاعران مشهوری چون انوری و رشیدی سمرقندی و روحی و لوالجی و شمس سیمکش و عدنانی و پسر خمخانه از پیروان آن بودند؛ «۱» و نیز هم او آورده است که رشید وطواط گوید، «من در

(۱) - قطران خود زادگاه خویش را شادی آباد تبریز گفته است

(گرچه ایزد جان من در شادی آباد آفرید)

و ظاهراً همه عمر در حدود آذربایجان زندگی کرده و انتسابش به ترمذ دور از حقیقت است.

ممدوحین او این کسان بوده‌اند: امیر ابو الحسن علی لشکری. حاکم گنجه (۴۴۱ - ۴۲۵)؛ امیر ابو منصور و هودان بن محمد، که بین سالهای ۴۱۰ و ۴۵۰ فرمانروای تبریز بوده است؛ ابو نصر محمد بن هودان، معروف به مملان، که در ۴۵۰ از جانب طغرل سلجوقی حکمران آذربایجان گردید؛ فضلون بن ابی السوار فرمانروای گنجه (۴۵۶ - ۴۸۴)؛ امیر ابو دلف پادشاه نخجوان و ممدوح اسدی طوسی (حدود سال ۴۵۸). هیچ قرینه‌ای در دست نیست که بر بودن وی در مشرق ایران دلالت کند؛ و اینکه دولتشاه سمرقندی او را ترمذی و استاد انوری و رشیدی و «اکثر شعرای بلخ و ماوراء النهر» شمرده است شاید بدانجهت باشد که شاعر دیگری بدین نام، که از احوالش بی خبریم، در آن حدود می زیسته و مداح محمد قماج. امیر بلخ بوده، و قوسنامه‌ای داشته است که بنام امیر مذکور نظم کرده بوده سال وفات قطران تبریزی را تقی کاشی ۴۸۵ (بنقل از تاریخ ادبیات فارسی - هرمان اته) و هدایت ۴۶۵ نوشته است. قطران کتابی نیز در لغت داشته است که اسدی طوسی در مقدمه لغت فرس بدان اشاره کرده، و حاجی خلیفه نام آن را تفاسیر فی لغة الفرس گفته است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۰۹

روزگار خود قطران را در شاعری مسلم می‌دارم، و باقی را شاعر نمی‌دانم.»

شعر قطران بیش از اشعار سخنوران بعد از او تصنع آمیز است، و چنانکه دولتشاه گوید، وی «در اشعار مشکله، مثل مربع و محمس و ذو قافیتین و غیر ذلک بسیار کوشیده» است.

وی خاصه در سرودن اشعار ذو قافیتین مهارت کامل دارد؛ و گرچه شعرای بسیار به تقلید او پرداخته‌اند، لکن در این نوع شعر عده بسیار کمی از پایه او فراتر رفته‌اند. از جمله سخنورانی که در این گونه شعر پیروی او کرده‌اند، یکی امیر معزی، ملک الشعرا دربار سلطان سنجر است که قصیده‌ای ذو قافیتین «۱» بدین مطلع سروده است:

ای تازه‌تر از برگ گل تازه ببر برپرورده تو را دایه فردوس ببر بر این صنعت بدیعی از صنایع لفظی است و به زیبایی مضمون شعر چیزی نمی‌افزاید و تقلید آن به زبان انگلیسی بسیار دشوار است. چون تقریباً همه اشعار این شاعر دارای این خاصیت است «۲»، فقط کسانی که آنها را به زبان اصلی می‌خوانند باید درباره ارزش و محاسنشان حکم کنند. ترجمه تنها یک بیت، با تقلید صنعتی که در آن بکار رفته است، برای نشان دادن کیفیت کلی این اشعار کافی نیست. هر بیت باید به کلمه‌ای ختم شود که از لحاظ حروف و تلفظ کاملاً همانند هجای آخر کلمه ما قبل باشد، چون «فرسنگ» و «سنگ»، «نارنگ» و «رنگ»، «آموی» و «موی» و مانند اینها؛ و

(۱) - رجوع کنید به تذکره دولتشاه، طبع براون، ص ۵۸ ف

(۲) - نمونه‌های بسیاری از آن در لباب الالباب عوفی (ص ۲۱۴-۲۲۱-ج ۲- طبع براون) آمده است ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۱۰

در ترجمه انگلیسی نیز، برای ایجاد تأثیر اصلی شعر، باید گذشته از حفظ قوانین معمول وزن و قافیه، هر بیت را به دو کلمه چون *coil* و *recoil*، یا *efface* و *face*، و امثال آن ختم کرد. ولی این صنعت در زبان فارسی، با همه تکلف و تصنعی که در آنست، اگر استادانه بکار رود، خالی از حسن و زیبایی نیست.

### اسدی طوسی (کوچک)

اسدی (کوچک) «۱» که منظومه حماسی خود، یعنی گرشاسبنامه (یکی از چندین منظومه‌ای که به تقلید شاهنامه فردوسی سروده شده است) را بسال ۴۵۸ هـ (۱۰۶۶ میلادی) پایان رساند، نباید با پدرش، ابو نصر احمد، معلم فردوسی و سازنده مناظراتی که در صفحات ۲۲۰-۲۱۷ از آن سخن گفته شد، اشتباه شود. مرگ اسدی بزرگ در زمان سلطنت سلطان مسعود غزنوی، یعنی قبل از سال ۴۳۲ هـ (۱۰۴۱ میلادی) اتفاق افتاد.

از امور مربوط به اسدی کوچک، آنچه بسیار مهم است وجود نسخه خطی کاملی است که سراسر آن به خط وی نگاشته شده. این نسخه قدیمترین نسخ موجود فارسی است، و در شوال سال ۴۴۷ هجری تحریر شده و اکنون در کتابخانه وین محفوظ است. دکتر زیگمان (Dr. Seligmann) بسال ۱۸۵۹ آن را بصورتی زیبا (در وین) طبع کرد، و ترجمه آلمانی آن نیز، که بقلم عبد الخالق (عبد الخالق آخوندف) صورت گرفته بود، بدون تاریخ در هاله انتشار یافت. این نسخه از روی کتابی بنام الابنیه عن حقائق الادویه، تألیف ابو منصور الموفق

(۱) - درباره اینکه اسدی جز یک کس نبوده است، قبلا (حاشیه ص ۱۶۹) سخن گفتیم. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۱۱

بن علی الهروی، استنساخ شده، و موضوع آن داروشناسی است. ناسخ در پایان کتاب نام خود را چنین آورده است: علی بن احمد الاسدی الطوسی الشاعر.

### گرشاسبنامه

گرشاسبنامه اسدی منظومه‌ای است حماسی، که ماجراها و پیروزیهای گرشاسب، پهلوان افسانه‌ای سیستان، را بازمی‌گوید. این منظومه شامل نه یا ده هزار بیت است، و از لحاظ سبک و شیوه بیان به شاهنامه، که اسدی قصد تقلید آن را داشته است، شباهت دارد؛ لکن من به هیچیک از ده نسخه آن، که اته یاد کرده است «۱» دسترس نداشته‌ام، و فقط قسمتی از آن را که تورنر ماکان در جلد چهارم شاهنامه طبع خود منتشر ساخته است دیده‌ام. از این روی در باره این کتاب بیش از این چیزی نمی‌توانم گفت.

### لغت فرس

کتاب لغت فرس اسدی، که نسخه آن در واتیکان Vatican محفوظ است، دارای ارزش و اهمیت بسیار است. خدمتی که دکتر

پول هورن Paul Horn با نشر این کتاب (گوتینگن ۱۸۹۷) بعالم ادب فارسی انجام داد، شاید از سایر کارهای وی در این زمینه مهم تر باشد. پس از نشر این کتاب، دکتر آته نسخه دیگری از آن در اداره هند (اینندیا آفیس) یافت «۲»، و اختلافات مهم بین دو نسخه را معین ساخت. نسخه

(۱) - به مقاله او در اساس فقه اللغة ایرانی، صفحه ۲۵۳-۲۳۵ (ص ۵۶ ترجمه فارسی آن بقلم آقای دکتر شفق-م) و مقاله دیگرش به نام مناظرات فارسی (گزارشنامه پنجمین کنگره بین المللی مستشرقین - برلین ۱۸۸۲ - جلد دوم - ص ۶۶-۶۲) رجوع کنید. ف

(۲) - شماره ۲۵۱۶، برابر با شماره ۲۴۵۵ فهرستی که خود او تألیف کرده است. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۱۲

واتیکان کهنه و قدیمی است و تاریخ آن ۷۳۳ هجری (- ۳۰ سپتامبر ۱۳۳۲) می باشد. چنین بنظر میرسد که اسدی این کتاب را در اواخر عمر خویش تألیف کرده است (ص ۳۱ مقدمه پول هورن)، ولی تاریخ دقیق آن معلوم نیست «۱». در این کتاب فقط معانی کلمات نادر و مهجور آمده است؛ لکن ارزش و اهمیت آن در اینست که برای هر کلمه شاهی از اشعار شعرای قدیم آورده است؛ و اگر این کتاب نبود، بسیاری از این شاعران بر ما مجهول می ماندند. نام هفتاد و شش تن از شاعران در این کتاب گرده آمده و ابیاتی از کلیله و دمنه مفقود رودکی و سایر منظومه های فارسی نیز در آن نقل شده است. پیش از این، درباره این منظومه ها یا هیچ خبری نداشتیم و یا تنها نامی شنیده بودیم. نکته شایان توجه آنکه نام ناصر خسرو در این کتاب نیامده است. چنانکه عوفی نیز در لباب الالباب از او ذکری نمی کند. بر من یقین است که سبب این امر کینه و هراسی بوده است که اهل سنت از اسماعیلیان در دل داشته اند.

### فخر الدین اسعد گرگانی

تنها اطلاعی که از فخر الدین اسعد جرجانی (گرگانی) داریم آنست که وی مثنوی ویس و رامین را بنظم آورده است. ویس و رامین داستانی است عاشقانه که اصل آن را پهلوی دانسته اند، و دکتر آته داستان ترستان و ایزولت را با آن مشابه دانسته و بین آن دو مقایسه ای بعمل آورده است «۲». حتی عوفی نیز گوید که «از اشعار او جز ویس

(۱) - این کتاب ظاهراً پس از سال ۴۵۸ که تاریخ نظم گرشاسبنامه است تألیف یافته، زیرا در یکجای آن شعری از این کتاب نقل شده است. م

(۲) - مقاله او در اساس فقه اللغة ایرانی، صفحه ۲۴۰ ف (صفحه ۷۰-۷۱ ترجمه فارسی آن بقلم آقای دکتر شفق-م)

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۱۳

و رامین دیگر مطالعه نیفتاد جز این یک قطعه ...». این قطعه که شامل پنج بیت است، بیان نومییدی و آزرده گی خاطر شاعر است از بی اعتنائی ممدوحش، ثقه الملک شهریار، نسبت باشعار بسیاری که او سروده و نزد وی خوانده است.

در این قطعه دو بیت سخت دشنام آمیز هست، که در یکی از آنها گوید:

زو گاوتر ندید و نشنیدم آدمی در دولتش عجب غلطی کرد روزگار و بیت آخر دشنامی است از این زشت تر «۱». دولتشاه سمرقندی درباره این شاعر هیچ سخنی نگفته، و مثنوی ویس و رامین را به نظامی عروضی سمرقندی نسبت داده (ص ۶۰). و نیز آورده است که «گویند که این داستان را شیخ بزرگوار نظامی گنجوی نظم کرده

(۱) - آن قطعه این است:

بسیار شعر گفتم و خواندم بروز گاریک یک به جهد بر ثقه الملک شهریار

شاخی پر از امید بکشتم به خدمتش آن شاخ خشک گشت و نیاورد هیچ بار

دعوی شعر کرد و ندانست شاعری و آنگاه کرد نیز به نادانی افتخار

زو گاوتر ندیدم و نشنیدم آدمی در دولتش عجب غلطی کرد روزگار

امید من دریغ بدان خام غلبان اشعار من دریغ بر آن روسپی تبار آقای مجتبی مینوی در مقاله ای که درباره ویس و رامین، در شماره اول دوره ششم مجله سخن نوشته است درباره این شعر گوید: «اگر این شعر از او باشد ممکن است تصور کرد که راجع به ثقه الملک ابو القاسم سروشیاری باشد که رئیس شهر ری و داماد خواجه نظام الملک طوسی بوده است، و بنابراین می توان احتمال داد که فخر الدین گرگانی لافاقل تا حدود چهارصد و شصت، و چهارصد و هفتاد می زیسته است». م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۱۴

بعد از خمسه». این مثنوی در حدود سال ۱۰۴۸ م. (- ۴۴۰ هـ)، پس از ظفر یافتن طغرل بر رومیان، سروده شده، «۱» و به وزیر طغرل،

عمید الدین ابو الفتح مظفر نیشابوری «۲» تقدیم گردیده است. چاپ ویس و رامین (متأسفانه از روی نسخه‌ای ناقص) در سلسله انتشارات Bibliotheca Indica بسال ۱۸۶۵ صورت گرفته است. اهمیت این منظومه، چنانکه دکتر آته نیز یادآور شده است، در آنست که نخستین بار با آن، مثنوی عاشقانه از مثنوی حماسی جدا و متمایز می‌گردد؛ و بحر هزج به این نوع، و بحر متقارب به نوع حماسی اختصاص می‌یابد.

(۱) - فخر الدین گرگانی نظم این داستان را پس از ۴۴۶ و پیش از سال ۴۵۵ (وفات طغرل) پایان رسانیده است؛ زیرا اولاً در اینجا مدح عمید الملک ابو نصر کندری آمده است، و کندری در سال ۴۴۶ به وزارت طغرل منصوب گشت، و ثانیاً به رسیدن رسولی از سوی شاه شام و آوردن یاقوت رمانی (کوه یاقوت) به‌عنوان هدیه اشاره رفته است، و این امر نیز به احتمال قوی مربوط به سال ۴۴۶ است. رجوع کنید به سخن و سخنوران، تألیف آقای فروزانفر؛ مقاله آقای مینوی در مجله سخن دوره ۶ - شماره ۱؛ مقدمه آقای محمد جعفر محجوب بر ویس و رامین ص ۱۶ و ۱۷ - م

(۲) - خواجه عمید ابو الفتح مظفر بن محمد نیشابوری - این شخص وزیر طغرل نبوده، بلکه از طرف وی به حکومت اصفهان منسوب گردیده بوده است. ناصر خسرو در سفرنامه (طبع برلین - ص ۱۳۸) از او سخن گفته و ابن اثیر (ذیل وقایع سال ۴۵۶) نام او را ذکر کرده است.

خواجه عمید همان کسی است که فخر الدین گرگانی را به نظم داستان ویس و رامین تشویق کرده است. رجوع کنید به سخن و سخنوران - تألیف آقای فروزانفر - ج ۲، ملاحظات صفحه ۱۲ - و مقدمه آقای محجوب بر ویس و رامین - ص ۱۴ و ۱۵ - م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۱۵

برای آنکه نمونه‌ای از اشعار این منظومه بدست داده باشیم این چهار بیت را نقل می‌کنیم:

خوشا ویسا نشسته پیش رامین چنان کبک دری در پیش شاهین  
خوشا ویسا نشسته جام بر دست هم از باده، هم از خوبی شده مست  
خوشا ویسا بکام دل نشسته امید اندر دل مؤید شکسته  
خوشا ویسا به خنده لب گشاده لب آنکه بر لب رامین نهاده «۱»

### وامق و عذرا

گویند که داستان وامق و عذرا نیز، که نخست عنصری و سپس (بعد از سال ۱۰۴۹ م - ۴۴۱ ه) فصیحی جرجانی آن را به نظم فارسی درآوردند، اصل پهلوی داشته است، و دولت‌شاه در این باب گوید (ص ۳۰ از سطر ۳ تا ۱۲):

«و نیز حکایت کنند که امیر عبد الله بن طاهر که بروزگار خلفای عباسی امیر خراسان بود، «۲» روزی در نیشابور نشسته بود. شخصی کتابی آورد و بتحفه پیش او نهاد. پرسید که این چه کتاب است؟ گفت که این قصه وامق و عذراست، و خوب حکایتی است، که حکما بنام شاه انوشیروان جمع کرده‌اند. امیر عبد الله فرمود که ما مردم قرآن خوانیم و بغیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمی‌خوانیم. ما را از این نوع کتاب در کار نیست، و این کتاب تألیف مغان است و پیش ما مردود است، و فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند، و حکم کرد که در قلمرو من هر جا

(۱) - مستشرق معاصر، ولادیمیر مینورسکی درباره اصل و منشأ و زمینه تاریخی و جغرافیایی این داستان مقالاتی بسیار جامع نوشته است که در مجله مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی (B. S. O. A.) سال ۱۹۴۷ شماره‌های ۱۱ و ۱۲، و سال ۱۹۵۴ شماره ۱۶) به چاپ رسیده. این مقالات را آقای مصطفی مقربی ترجمه و در فرهنگ ایران زمین (ج ۴ - دفتر ۱ و ۲) منتشر کرده است. ترجمه این مقالات در ملحقات ویس و رامین چاپ آقای محجوب نیز نقل شده. م

(۲) - از سنه ۲۱۳ تا سنه ۲۳۰ هجری - ۸۲۸ تا ۸۴۴ میلادی - ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۱۶

که از تصانیف و مقال عجم و مغان کتابی باشد، جمله را بسوزانند؛ از این جهت تا روز آل سامان اشعار عجم را ندیده‌اند. اگر احیاناً نیز شعری گفته باشند، مدون نکرده‌اند.»

هرمان آته گوید که شش شاعر این داستان را به نظم فارسی درآورده‌اند، و نام این شاعران را نیز ذکر می‌کند؛ لکن از این شش منظومه هیچیک برجای نمانده، «۱» و اطلاع ما بر چگونگی این داستان تنها از طریق ترجمه ترکی لامعی «۲» است از نظم عنصری؛ قدیمترین جایی که از وامق و عذرا عنصری ذکر کرده است فقط لباب الالباب عوفی است (جلد دوم - صفحه ۳۲). دولت‌شاه در ضمن شرح مختصری که درباره فصیحی جرجانی آورده است، گوید که خود چند ورق ناقص از مثنوی وامق و عذرا را دیده؛ و سپس بیتی از آن را نیز نقل می‌کند. وزن این شعر مانند شاهنامه، یعنی بحر متقارب مثنی مقصور است. دولت‌شاه کوشیده است که

کمی مطالبی را که درباره این

(۱) - نام این شش شاعر، از قراری که در کتاب آه آمده است، چنین است: فصیحی جرجانی از معاصران و ملازمان عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس، امیر طبرستان (اواسط قرن پنجم)؛ کمال الدین (یا جمال الدین) حسین ضمیری، ملازم دربار شاه طهماسب اول صفوی؛ شعیب جوشقانی؛ مولانا محمد علی استرآبادی متخلص به قسمتی، در زمان اکبر شاه هندی؛ محمد صادق نامی الموسوی مؤلف تاریخ گیتی گشای، متوفی بسال ۱۲۰۴ ه؛ حاجی محمد حسین شیرازی، از شعرای زمان فتحعلیشاه (تاریخ ادبیات ایران - ترجمه دکتر شفق - ص ۷۰ - ۶۹). م

(۲) - محمود بن عثمان بن علی نقاش، شاعر عثمانی، در زمان سلطان سلیمان. متوفی بسال ۹۳۸ ه. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۱۷

شاعر بیان داشته است، «۱» با ذکر مختصری از ممدوح وی، عنصر المعالی کیکاووس، نواده قابوس وشمگیر زیاری، امیر طبرستان، جبران کند. عنصر المعالی خود از ادیبان بزرگ بوده و کتاب قابوسنامه را، که هم‌اکنون باید به اختصار مورد بحث واقع شود، او تألیف کرده است.

### قابوسنامه

قابوسنامه کتابی است که درباره نکات اخلاقی و آداب معاشرت گفتگو می‌کند؛ و در سال ۴۷۵ ه (۳ - ۱۰۸۲ میلادی) بدست عنصر المعالی کیکاووس، که ذکرش گذشت، تألیف یافته است. مؤلف این کتاب را در شصت و سه سالگی، برای پسر خویش گیلانشاه نوشته است. نسخه‌های قابوسنامه در موزه بریتانیا (بریتیش میوزیوم) و کتابخانه‌های لیدن و برلین موجود است، و رضا قلیخان در سال ۱۱۸۵ ه.

متن آن را در تهران به چاپ سنگی رسانید. این کتاب را کری Query (در پاریس، بسال ۱۸۸۶) بزبان فرانسوی ترجمه و منتشر کرد، و دکتر ریو در فهرست نسخ ترکی از سه ترجمه ترکی آن سخن گفته است (ظاهراً قدیمترین ترجمه از میان

(۱) - سخن دولتشاه درباره فصیحی جرجانی این است: «از جمله ملازمان امیر عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس است، و قصه وامق و عذرا را بنظم در آورده، و بسیار خوب گفته است، و من ورقی چند از آن داشتم، ایتر؛ و در هوس باقی بودم نیافتم، و این بیت را از آن داستان یاد داشتم نوشتم. و او در آن داستان بیان حال خود و ایام دولت خاندان ملک قابوس یاد می‌کند، و از غایت تأسف این بیت می‌گوید:

چه فرخ وجودی که از همتش بمیرد به پای ولینعمتش .... تذکره دولتشاه - چاپ براون - ص ۶۹ - م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۱۸

رفته). از این‌روی باید گفت که این کتاب، چنانکه شایسته است، مورد توجه و پسند مردمان بسیار واقع شده، و شهرت و منزلتی را که بی‌گفتگو درخور آنست، یافته است؛ زیرا سراسر آن سخنان حکمت‌آمیز و لطائف دلکش است، و حکایات و امثال فراوان دارد؛ و کتابی است شاهانه، که از روی پختگی و آزمودگی تمام، و با صراحت و روشنی بسیار نگارش یافته است؛ و از این حیث به سیاستنامه خواجه نظام الملک، که در این فصل از آن سخن گفتیم، شباهت دارد.

### مطالب قابوسنامه

قابوسنامه شامل چهل و چهار فصل است که در آغاز آنها مقدمه‌ای آمده است. امیر کیکاووس در این مقدمه از نافرمانی فرزندان شکوه می‌کند و در نصیحت فرزند خود گوید: «... از ناشایست پرهیز کنی و چنان زندگانی کنی که سزای اصل پاک توست، که تو را اصل شریف است و از هردو جانب کریم‌الطرفین؛ و پیوسته اجداد تو ملوک جهان بوده‌اند، و جد اعلای تو ملک شمس المعالی قابوس وشمگیر نبیره ارغش فرهادان بود و در روزگار کبخسرو ملک گیلان داشت، و ابوالمؤید بلخی ذکر او در شاهنامه آورده است و ملک گیلان از او به جدان تو یادگار ماند؛ و جده تو، مادر من، دختر ملکزاده مرزبان بن رستم شروین بود که مصنف مرزبان‌نامه است و سیزدهم پدرش کابوس بن قباد برادر نوشیروان عادل بود؛ و مادر تو، دختر ملک غازی محمود بن ناصر الدین، و جده من دختر حسن فیروزان، ملک دیلمان بود.» «۱»

پس از این مقدمه، فهرست کتاب می‌آید:

(۱) - بجای ترجمه عبارات مؤلف عین متن قابوسنامه را از روی طبع روبین لوی R. Levy نقل کردیم، جز جمله آخر که برحسب

متن انگلیسی -



تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۱۹

چهار باب اول در حمد خدا و نعت رسول و بیان کیفیت آفرینش و ذکر بعضی نکات دینی است. باب پنجم در شناختن حق پدر و مادر است.

باب ششم و هفتم در پرورش فکر و تربیت قوت نطق و بیان؛ باب هشتم در شرح اندرزهایی که بر گور انوشیروان عادل، به خط پهلوی نگاشته بود؛ باب نهم در پیری و جوانی؛ باب دهم در ترتیب طعام خوردن؛ باب یازدهم در ترتیب شراب خوردن؛ باب دوازدهم در مهمان کردن و مهمان شدن؛ باب سیزدهم در مزاج کردن و در نرد و شطرنج باختن؛ باب چهاردهم در عشق ورزیدن؛ باب پانزدهم در تمتع گرفتن؛ باب شانزدهم در آیین گرمابه رفتن؛ باب هفدهم در خفتن و آسودن؛ باب هجدهم در نخجیر کردن؛ باب نوزدهم در چوگان زدن؛ باب بیستم در کارزار کردن با دشمنان؛ باب بیست و یکم در جمع کردن مال؛ باب بیست و دوم در امانت نهادن؛ باب بیست و سوم در برده خریدن؛ باب بیست و چهارم در خانه و ضیاع خریدن؛ باب بیست و پنجم در خریدن اسب؛ باب بیست و ششم در زن خواستن؛ باب بیست و هفتم در پروردن فرزند؛ باب بیست و هشتم در دوستی و دوست گرفتن؛ باب بیست و نهم در اندیشه کردن از دشمن؛ باب سی‌ام در عفو کردن و عقوبت کردن؛ باب سی و یکم در طلب علم و دین و قضا و جز آن؛ باب سی و دوم در تجارت کردن؛ باب سی‌وسوم در علم طب؛ باب سی و چهارم در علم نجوم و هندسه؛ باب سی و پنجم در رسم شاعری؛ باب سی و ششم در خنیاگری؛ باب سی و هفتم در خدمت کردن پادشاهان؛ باب سی و هشتم در آداب ندیمی؛ باب سی و نهم در کاتبی و کتابت کردن؛ باب چهلم در شرایط وزارت؛ باب چهلم و یکم در آیین سپهسالاری؛ باب چهلم و دوم در آیین پادشاهی؛ باب چهلم و سوم در دهقانی و صناعت کردن؛ باب چهلم و چهارم در جوانمردی و طریق اهل تصوف و اهل صنعت.

— کتاب تغییر داده شد. این جمله در قابوسنامه طبع لوی چنین است:

«و جد من حسن فیروزان ملک دیلمان بود». و در نسخه خطی مورخ ۶۲۴، متعلق به کتابخانه فاتح استانبول، که عکس آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است، نیز بدین گونه است: «و جد من فرزند ملک پیروزان ملک دیلمان بود». م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۲۰

اتفاقاً قابوسنامه نیز چون سیاستنامه شامل حکایات بسیار (در حدود پنجاه) می‌باشد. مؤلف این حکایات را برای توضیح آراء خویش آورده است و اکثر آنها از دیده‌ها و شنیده‌های خود اوست. بسیاری از این حکایات در مجموعه‌های داستانهای فارسی (چون مجموعه‌ای که در کتاب صرف و نحو فارسی، تألیف فوربس Forbes موجود است) دیده می‌شود، بی‌آنکه به شخص معینی منسوب باشد؛ لکن اگر به اصل آنها در قابوسنامه رجوع کنیم می‌بینیم که هریک به اشخاص معینی مربوط است؛ و برعکس این، چند داستانی نیز در قابوسنامه هست که به شخص معینی انتساب نیافته، لکن نویسندگان دوره‌های بعد آنها را به اشخاص مشهور نسبت داده‌اند. مثلاً نمونه نوع اول داستان هوشیاری قاضی ابو العباس رویانی است که در یکی از محاکمات، درختی را به شهادت می‌طلبید (ص ۱۴۳ تا ۱۴۶ چاپ سنگی تهران)، این حکایت در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار نیز (نسخه ایندیا افیس، شماره ۱۱۳۴، ورق ۵۹) بنام همین کس آمده است، لکن در کتاب صرف و نحو فارسی فوربس (داستان شماره ۷۱ ص ۲۸ و ۲۹) به شخص معینی انتساب نیافته. نمونه نوع دوم اشاره به رسمی است منسوب به یونانیان (رومیان) «چنانکه اگر ملک کسی را بدست خویش زده باشد، بعد از آن هیچکس آن مرد را نیارد زدن، و تا زنده باشد گویند که ملک او را بدست خود زده است، همچنان ملکی باید که او را بزند» و دولتشاه این رسم را بدربار سلطان محمود غزنوی منسوب میدارد (ص ۷ طبع براون). دولتشاه بی‌شک بسیاری از مطالب خود را از قابوسنامه اخذ کرده است، هرچند که جز در یک‌جا (ص ۶۹) ذکری از این کتاب نیاورده.

کاملاً واضح است که شرح خلع گشتن و بقتل رسیدن قابوس بن

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۲۱

وشمگیر (ص ۸۷ و ۸۸ قابوسنامه، و ص ۴۸ و ۴۹ تذکره الشعراء) را دولتشاه از قابوسنامه گرفته است؛ و همچنین داستان جواب گستاخانه‌ای که سیده، مادر مجد الدوله، به سلطان محمود داد، و بدان شیوه پایتخت حکومت خود، یعنی ری را از حمله او مصون داشت، نیز مأخوذ از قابوسنامه است (قابوسنامه ۱۲۸ و ۱۲۹؛ تذکره الشعراء ۳۳ و ۳۴) «۱». داستان تهدیدنامه فرستادن سلطان محمود، که در جواب آن سه حرف «الف. ل. م» بدستش رسید «۲»، نیز در قابوسنامه آمده است (ص ۱۸۵ تا ۱۸۷)؛ اما در اینجا فرستنده این جواب، بجای پادشاه طبرستان، خلیفه القادر بالله است، و کسی که رمز را کشف میکند ابو بکر قهستانی است، که بدین سبب بمقامی بلندتر میرسد. در این روایت هیچ ذکری از نام فردوسی نیست.

در اینجا، برای آنکه بعضی از خوانندگان این کتاب را فائده‌ای تمامتر باشد، از داستانهای قابوسنامه فهرستی می‌آوریم.

۱- حکایت مرد غنی در حج، و جواب سنگدلانه او به مرد فقیر (باب ۴)

۲- نجات یافتن فتح، غلام خاص خلیفه المتوکل، از غرق (باب ۶)

۳- حکایت افلاطون و غمگین شدنش از ستایش مرد جاهل (باب ۶)

۴- محمد زکریای رازی طیب، و مشوش شدنش از خندیدن مرد مجنون بر وی (باب ۶)

- 
- (۱)- در صفحات ۲۳۰ و ۲۳۱ این داستان از روی تذکره دولتشاه نقل شده است. م
- (۲)- در حاشیه ص ۱۱۳ به این داستان و روایات مختلف آن اشاره شد. م
- تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۲۲
- ۵- حکایت نوشیروان و وزیرش بوزرجمهر (باب ۷)
- ۶- حکایتی از سرگذشت خود کیکاوس، در باب آنکه سخن باورناپذیر نباید گفت، اگرچه راست باشد؛ مگر آنکه درست بودنش را به آسانی معلوم توان کرد (باب ۷)
- ۷- اهمیت چگونگی بیان مقاصد- حکایت خوابی که هارون الرشید دیده بود و آنچه به معبران رسید (باب ۷)
- ۸- ایضا حکایتی درباره کیفیت بیان مقاصد- ملامت کردن غلام خواجه زشتکار خود را (باب ۷)
- ۹- پاسخ هوشیارانه بزرگمهر به پیرزنی که او را در جواب گفتن ناتوان می‌شمرد (باب ۷)
- ۱۰- حکایت جوان علوی و غلبه یافتن سنی پیر بر وی (باب ۷)
- ۱۱- خیاط و کوزه (باب ۹)
- ۱۲- پیر کوژپشت و جواب او به جوانی که بر وی خندیده بود (باب ۹)
- ۱۳- حکایت حاجب پیر و اسب خریدنش (باب ۹)
- ۱۴- صاحب اسماعیل بن عباد و مهمانش (باب ۱۰)
- ۱۵- حکایت ابن مقله و نصر بن منصور التمیمی (باب ۱۲)
- ۱۶- حکایتی درباره مجرمی که المعتمصم او را به مرگ محکوم کرده بود، و او با جامی آب جان خود را نجات داد «۱» (باب ۱۲)
- ۱۷- حکایت بیغمبر با زن پیر (باب ۱۳)
- ۱۸- حکایت شمس المعالی قابوس بن وشمگیر، جد مؤلف (باب ۱۴)
- ۱۹- حکایت سلطان مسعود غزنوی (باب ۱۴)
- ۲۰- حکایت عمر بن لیث (باب ۲۰)
- ۲۱- خلع گشتن قابوس وشمگیر و کشته شدنش (باب ۲۰)
- ۲۲- حکایتی درباره مروت طراران (باب ۲۲)
- ۲۳- حکایت احمد فریغون (باب ۲۵)

(۱)- همین حکایت را معمولاً درباره هرمزان ایرانی و خلیفه عمر روایت می‌کنند. رجوع کنید به تاریخ طبری (ج ۵- ص ۹- ۲۵۵۸).

ف

- تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۲۳
- ۲۴- سرگذشت خود کیکاوس- در فوائد شناگری (باب ۲۷)
- ۲۵- حکایت گشتاسب (باب ۲۷) تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی ج ۱ ۴۲۳ مطالب قابوسنامه ..... ص: ۴۱۸
- شهربانو و حسین (باب ۲۷)
- ۲۷- مرگ سقراط (باب ۲۸)
- ۲۸- حکایت مهلب (باب ۲۹)
- ۲۹- سیده، مادر مجد الدوله، و سلطان محمود (باب ۲۹)
- ۳۰- وصایای ذو القرنین درباره مدفنش (باب ۲۹)
- ۳۱- حکایت معاویه (باب ۳۰)
- ۳۲- حکایت قاضی ابو العباس رویانی و شهادت خواستن وی از درخت (باب ۳۱)
- ۳۳- تاجر و مشتری (باب ۳۲)
- ۳۴- حکایت شیرفروشی که بسزای نادرستی خود رسید (باب ۳۲)
- ۳۵- حکایت فضلون، پادشاه گنجه (باب ۳۷)
- ۳۶- حکایت دیگری درباره فضلون (باب ۳۷)
- ۳۷- حکایت مأمون و قاضی عبد الملک العبکری (باب ۳۸)
- ۳۸- حکایت صاحب اسماعیل بن عباد (باب ۳۹)

۳۹- جواب خلیفه القادر بالله به تهدید سلطان محمود (باب ۳۹)

۴۰- حکایت عبد الجبار خوجانی، کاتب هوشیار ابو علی سیمجور (باب ۳۹)

۴۱- حکایت ربیع بن المطهر القصری (باب ۳۹)

۴۲- حکایت پادشاه ایران و وزیرش (باب ۴۰)

۴۳- حکایت فخر الدوله و اسماعیل بن عباد (باب ۴۰)

۴۴- حکایت ابو الفضل بلعمی و سهل خجندی (باب ۴۰)

۴۵- حکایت طغرل سلجوقی (باب ۴۲)

۴۶- حکایت سلطان محمود و ابو الفرج بستنی (باب ۴۲)

۴۷- حکایت سلطان مسعود غزنوی (باب ۴۲)

۴۸- حکایت فخر الدوله و عضد الدوله (باب ۴۲)

۴۹- حکایت اسکندر کبیر (باب ۴۲)

۵۰- مسأله عیاران (باب ۴۴)

۵۱- حکایت دو صوفی (باب ۴۴)

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۲۴

### اشعار قابوسنامه

قابوسنامه، گذشته از این حکایات، که اکثر آنها متناسب با موضوع، و اصیل و دلنشین می باشند، اشعار بسیار نیز دربردارد، که غالباً رباعی‌اند و مؤلف خود آنها را سروده است.

از شاعرانی که نامشان در این کتاب آمده است این کسان را باید ذکر کرد: ابو سعید ابی الخیر، ابو شکور بلخی، ابو سلیمک (گرگانی، که ابداع‌کننده یکی از پرده‌های موسیقی خوانده شده است) «۱»، عسجدی، فرخی، لیبی، قمری گرگانی.

در صفحه «۸۹» نیز شعری به لهجه طبری آورده شده و مؤلف ترجمه فارسی آن را بدست داده است.

### کسانی که نامشان در قابوسنامه آمده است

در حکایات قابوسنامه نام این اشخاص آمده است: از بزرگان و دانشمندان یونان باستان، فیثاغورس، سقراط، افلاطون، ارسطو، بقراط، جالینوس، اسکندر؛ از دودمان ساسانی و وزیران آن خاندان، انوشیروان، بزرگمهر، شهربانو، دختر یزدگرد سوم، که بدست اعراب اسیر شده و به همسری حسین بن علی درآمده بود؛ از آل رسول، جز حسین بن علی، علی بن ابیطالب و حسن بن علی؛ از امویان، معاویه؛ از خلفای عباسی، هارون الرشید، مأمون، متوکل، و القائم؛ از فرمانروایان و وزراء ایرانی بعد از اسلام، عمرو بن لیث، سلطان محمود

(۱)- بوسلیک نام پرده‌ای است از پرده‌های موسیقی، و در اینجا (باب ۳۶) در شمار پرده عراق و پرده عشاق و .... آمده است، هیچ

معلوم نیست که ابو سلیمک گرگانی، شاعر عصر سامانی، ابداع‌کننده این پرده باشد. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۲۵

و سلطان مسعود غزنوی، ابو الفضل بلعمی، صاحب اسماعیل بن عباد، ابو علی سیمجور، طغرل سلجوقی، نوشتگین، حسن پیروزان دیلمی، شمس المعالی قابوس شرف المعالی، و بسیار کسان دیگر که از این گروه اهمیت کمتری دارند. مؤلف درباره خود اطلاع بسنده‌ای بمانمی‌دهد؛ و اینکه نسبت خود را به انوشیروان رسانیده است، از مآخذ دیگر نیز بدست می‌آید؛ لکن از اشاراتی که در این کتاب به زندگی خود کرده است چنین برمی‌آید که در دوران خلافت القائم سفر حج کرده، و در جانب هندوستان و حدود گرجستان و ارمنیه به جهاد دینی پرداخته است. وی در این کتاب، علاوه بر نکاتی که ذکر شد، گاهگاه درباره خاندان و خویشاوندان خود از آل زیار نیز سخنانی می‌آورد؛ چنانکه واقعه خلع گشتن و بقتل رسیدن جدش قابوس را به تفصیل شرح می‌دهد، و کیفیت کشته شدن دو تن از اسلاف وی، یعنی وشمگیر و شرف المعالی را در وقت شکار و بر سیل تصادف، بازمی‌گوید.

### سبک قابوسنامه

قابوسنامه بهترین نمونه نثر فارسی ساده و روان و بی‌تصنع است. نثر این کتاب آراسته‌تر و هموارتر از سیاستنامه است؛ لکن به شیوه تألیفات چون گلستان نیز نمی‌باشد. قابوسنامه سخنان طنزآمیز فراوان دارد، و امثال و حکم در آن بسیار است؛ از آن جمله این چند نمونه را ذکر می‌کنیم:

کل طیر یطیر مع شکله.

مردم در چهاردیوار خویش چون پادشاهی بود در ملک خویش.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۲۶

دختر نابوده به، و چون بوده باشد به شوهر به، یا در گور.

خانه به دو کدبانو رفته نیاید.

گنجشکی به نقد به که طاووسی به نسیه.

هیچکس بی‌اجل نمیرد، ولیکن تا کسی را اجل نیامده باشد، به بردع نشود «۱».

سخت زشت باشد که پاسبان را پاسبانی دیگر باید.

بهرکاری که درخواستی شدن، نخست طریق بیرون آمدن آن کار برگیر.

دنبه بیکباره به گربه نتوان سپردن.

در افکار نویسنده این کتاب ترکیب شگفت‌انگیزی از سادگی و زیرکی نمودار است، و در عقایدش اندیشه‌های شکاکانه و زاهدانه بهم آمیخته است؛ از اینرو بسیاری از وظایف شرعی، چون نماز و روزه را، از لحاظ اخلاقی معتبر می‌شمارد و به جنبه دینی و روحی آنها توجهی ندارد. وی اینگونه اعمال را موجب طهارت و تواضع و وسیله حفظ اعتدال می‌داند، و پیروی از احکام اسلام را واجب می‌شمارد، زیرا گوید که: «هیچ دولتی نیست قویتر از دولت دین اسلام». در نظر او، اداء فریضه حج بهترین وسیله‌ای است که اغنیا را بجهانگردی و دیدن شهرها و سرزمینهای دیگر مجبور می‌دارد؛ سپس، در پایان سخنانی که در باب فرائض دینی بیان داشته است، فرزند خود را چنین پند می‌دهد: از تعمق و تفکر در این مسائل برحذر باش، زیرا که

(۱)- شهری در آذربایجان- رجوع کنید به فرهنگ جغرافیائی و ... ایران- تألیف باریه دومنار- ص ۹۱ تا ۹۳. در جایی ندیده‌ام که

به بدآب و هوا بودن آن اشاره‌ای شده باشد. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۲۷

«تو را با چون و چرا کاری نیست». دیگر از عبارت دلکش این کتاب نصیحتی است که درباره رعایت همسایه می‌کند، و می‌گوید که به همسایه فقیر بیشتر توجه باید داشت تا به همسایه غنی، زیرا این کار بجای آنکه رشک و حسد پدید آرد، شکر و سپاس خدا را موجب می‌گردد.

### عقاید نویسنده درباره آداب سلوک اجتماعی

سخنانی که درباره آداب معاشرت و زندگی اجتماعی در این کتاب گفته شده، بسیار زیرکانه است، و گاهی به نحو شگفت‌انگیزی تازه و موافق اوضاع زمانه بنظر می‌رسد. نویسنده در فوائد زبان نرم و خوش گفتگوی بسیار میکند، و به فرزند خود اندرز می‌دهد که از نادانان و جاهلان نیز حکمت و دانش بیاموزد؛ و درباره شرم و حیاء به او چنین گوید: «بسیار جای باشد که شرم بر مردم وبال گردد. چنان شرمگین مباش که از شرم در مهمات تقصیر و خلل راه یابد».

نکاتی که نویسنده این کتاب در باب «راستی» گفته است بسیار شیرین است: «ای پسر. سخنگوی باش، و لیکن دروغگوی مباش، و خود را بدروغگوئی معروف مکن و براستگوئی معروف باش، تا اگر وقتی به‌ضرورت دروغ گوئی از تو پذیرند». وی فرزند خود را از گفتن سخنان راست، ولی باورناپذیر، که به آسانی درست بودن آن را مدلل نتوان ساخت، برحذر می‌دارد؛ زیرا می‌گوید که: «آن راست چرا باید گفت که چهار ماه روزگار ببايد برد، و محضر به گواهی معارف آن دیار آوردن، تا آن راست را از تو قبول کنند؟».

### سخنان وی درباره آداب زندگی اجتماعی

سخنانی که مؤلف قابوسنامه در باب آداب زندگی اجتماعی می‌گوید، غالباً درست و خردمندانه است.

وی در باب مهمانداری بفرزند خود گوید:

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۲۸

«..... از مهمان عذر مخواه .... و هر ساعت مگو که نان نیکو بخور و هیچ نمی‌خوری، به جان تو که شرم مدار که من خود سزای تو چیزی نتوانم ساخت، مگر که باردیگر این ساخته شود. از چنین گفتارها آن مردم شرم‌زده گردند و چیزی نتوانند خورد، و نیم‌سیر از خوان تو برخیزند».

و باز در این باب گوید: «... و اگر چاکران تو خطائی بکنند، در گذار و پیش مهمان روی ترش مکن و با ایشان جنگ می‌آغاز».

و همچنین فرزند خود را با تأکید تمام از قمار برحذر می‌دارد و می‌گوید: «... و زنهار به سیم و زر نبازی، که بی‌درهم باختن ادب

است و با زر و سیم باختن مقامری. و اگر چند نیک توانی باختن، با کسی که به مقامری معروف باشد مبارز.

و درباره وام دادن به دوستان نیز چنین گفته است:

«... که اندر وام بازخواستن از دوست بزرگترین آزاری بود. پس چون وام دادی، آن دم را از خواسته خویش مشمر و در دل چنین

دان که این دم بدین دوست بخشیدم و تا وی باز ندهد از او مطلب».

و نیز پند وی درباره می خوردن با لطف و ظرافت خاصی همراه است، زیرا خود اقرار می کند که این کار اصلاً مخالف شرع است،

لکن در پی آن می گوید: «... و من می دانم که تو بدین سخن از نیب دست بازنداری و نصیحت من نپذیری». و سپس تنها بدان

قناعت می ورزد که فرزند را از باده گساری سحرگهی منع کند و گوید: «... باری تا بتوانی صبح مکن، که عادت صبح را

خرمندان ناستوده داشته اند، و نخست شومی آنست که نماز بامداد فوت شود، دیگر آنکه خمار دوشین از سر و دماغ بیرون نرفته،

بخار امروزی با وی یار شود و ثمره آن جز مالیخولیا نباشد.... اما اگر

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۲۹

به اوقات، گاهی صبح واقع شود روا باشد؛ اما عادت نباید کرد که نامحمود است. و اگر چند بر نیب خوردن مولى باشی، عادت کن

که اندر شب آدینه نخوری، هر چند نیب در آدینه و شنبه هر دو روز حرام است، اما آدینه را حرمت است.... یک هفته نیب خوردن

خویش بر دل مردم خوش گردانی و زبان عامه بر تو بسته گردد».

و باز در نصیحت فرزند خویش، و بر حذر داشتن او از عربده جوئی و رفتار ناپسند، چنین می گوید:

«در دشت و باغ سیکی مخور، و اگر خوری مستی را به خانه باز آ و مستی به خانه خود کن».

و پند دیگر او بر این گونه است:

«... شراب خوردن بزه است و چون بزه خواهی کرد، باری بزه بیمزه مکن. شراب که خوری خوشتر خور، و سماع که شنوی خوشتر

شنو. و اگر حرام کنی با کسی نیکو کن، تا اگر بدان جهان مأخوذ مانی در این جهان مذموم و معیوب نباشی».

عقیده وی بر آن است که از مردم بخیل و لئیم جز در وقت مستی نباید چیزی خواست، زیرا که این مردم در مستی کریم طبع و

سخی می گردند.

پس از چند فصل جالب توجه، درباره خریدن برده و اسب، و شرح نیک و بد انواع هر یک، و بیان آداب شکار و باز داری، مؤلف

قابوسنامه سخن را به عشق ورزیدن و زن خواستن می کشاند. وی عاشق شدن به یک نظر را سخنی پوچ و ناممکن می شمارد، و

صفتی را که بر زن خوب لازم است ذکر می کند، و اهمیت خویشاوند شدن با خاندانهای مقتدر و صاحب نفوذ را بتأکید تمام بیان

می دارد. به عقیده او دختران را نباید خواندن و نوشتن آموخت، لکن «فروختن» آنان را به مردان مالدار نادلپسند نیز

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۳۰

صواب نمی شمارد. گوید که کودکان را، اگر کاهل و بی ادب اند باید کتک زد و تأدیب کرد، و اگر کوشا و مؤدب اند باید بقدر

نیازشان پول در اختیارشان گذارد، و پسران را باید حتما شناگری آموخت.

در نظر وی، مرد عاقل کسی است که حتی با دشمنان خود نیز ظاهری دوستانه داشته باشد؛ و فرزند خود اندرز می دهد که با

دوست از رازهای خود چیزی مگوی، که اگر وقتی میان شما جنگی حادث شود و بدشمنی انجامد، آن تو را زبان دارد». و در جای

دیگر گوید:

«اگر (دشمن) به مرگ خویش بمیرد، بس شادمانه مباش، و آنگاه شادی کن که تو بحقیقت دانی که نخواهی مردن.... اما چون

دانیم که همه بخواهیم مردن، پس شادمانه نباید بودن...».

مؤلف قابوسنامه امانت و درستی را در تجارت شرط واجب می شمارد، و تاجران را از خیانت و ناراستی بر حذر می دارد. درباره

شاعران گفته است: «مدح که گوئی درخور ممدوح گوی و آن کسی را که هرگز کارد بر میان نبسته باشد مگوی که شمشیر تو

شیرافکن است و به نیزه کوه بیستون برداری و به تیر موی شکافی، و آنکه هرگز بر خری ننشسته باشد، اسب او را به دلدل و براق و

رخش و شبیدیز مانند مکن.... و هجا گفتن عادت مکن، که سبو پیوسته درست از آب نیاید.... و در شعر دروغ از حد مبر، هر چند

مبالغت در شعر هنر است».

وی در آئین سپهسالاری، فرزند خود را از تعقیب سپاه منزه و در تنگنا گذاردن آن منع می کند؛ زیرا ممکن است که چنین سپاهی

راه گریز را بسته ببیند و باز گردد و از سر جان به مقابله پردازد. و در شرایط کاتبی و کتابت گوید که نامه پارسی را باید با الفاظ و

عبارات تازی آمیخت، زیرا «پارسی مطلق...»

ناخوش بود... و همچنین در باب خدمت کردن پادشاهان نیز گوید: «اگر اتفاق افتد که از جمله حاشیه پادشاه باشی و بخدمت

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۳۱

او پیوندی، هر چند که پادشاه تو را نزدیک خود ممکن دارد، تو به نزدیکی وی غره مشو و گریزان باش...» (۱)

در پایان این بحث قسمتی از فصل نهم قابوسنامه را، که «در پیری و جوانی» است، نقل میکنیم تا نمونه‌ای از شیوه دلپسند آن بدست داده شود:

### باب نهم در پیری و جوانی

ای پسر هر چند جوانی پیر عقل باش. نگویم که جوانی مکن لکن جوان خویشتن دار باش. و از جوانان پزمرده مباش که جوان شاطر نیکو بود؛ چنانکه ارسطو طالیس گوید الشباب شعبه من الجنون. و نیز از جوانان جاهل مباش که از شاطری بلا نخیزد و از جاهلی بلا خیزد، و بهره خویش بقدر طاقت از روزگار جوانی بردار، که چون پیر شدی خود را نتوانی گرد آورد؛ چنانکه آن پیر گفت که چندین سال حسرت و غم خوردم که چون پیر شوم خوبرویان مرا نخواهند؛ اکنون که پیر شدم من خود ایشان را نمی‌خواهم و اگر خود خواهم نزیبید. و هر چند که جوان باشی خدای را عز و جل فراموش مکن و از مرگ ایمن مباش که مرگ نه جوان داند نه پیر، چنانکه عسجدی می‌گوید، بیت:

مرگ به پیری و جوان نیستی پیر بمردی و جوان زیستی حکایت کنند که در شهر ری درزی بود، در دروازه گورستان دکانی داشت و کوزه‌ای در میخی آویخته بود و هوس آن داشتی که هر جنازه‌ای که از دروازه بیرون شدی او سنگی در آن کوزه انداختی، و هر ماه حساب آن بکردی که در این ماه چند کس مرده‌اند، و کوزه را تهی کردی و باز سنگ افکندی تا ماه دیگر تا بر این روزگاری برآمد، و آن درزی بمرد. مردی به طلب درزی آمد و خبرش نبود که درزی بمرده است. چون در دکان بسته دید همسایگان وی را پرسید که درزی کجاست؟

(۱) - در این قسمت بجای عباراتی که مؤلف در بیان مطالب قابوسنامه بزبان انگلیسی نوشته بود، عین جملات آن کتاب را نقل کردیم. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۳۲

همسایه گفت. درزی نیز در کوزه افتاد. اما ای پسر هشیار باش و بجوانی غره مشو و در طاعت و معصیت در هر حال که باشی خدای عز و جل را یاد کن و عفو می‌خواه و از مرگ می‌ترس تا چون درزی ناگاه در کوزه نیفتی ... پیران را حرمت دار و با پیران سخن بگراف مگو که جواب پیران و عاقلان سخت باشد.

حکایت: شنیدم که مردی صدساله کوژپشت، بر عصا تکیه کرده می‌رفت. جوانی بریشخند او را گفت: ای شیخ این کمان به چند خریدهای تا من نیز بخرم. جواب داد که اگر عمر یابی و صبر کنی رایگان به تو بخشند .... و پیر رعنا مباش و بترس از پیران ناپاک بی‌انصاف. و انصاف پیری بیش از آن ده که انصاف جوانی؛ زیرا که چندانکه جوانی، ترا امید پیری باشد و پیران را بجز مرگ امید نباشد؛ از آنکه چون غله سپید گشت اگر ندروند بریزد، همچنان میوه که پخته شد اگر نچینند، از درخت بیفتد، رباعی:

گر بر سر ماه بر نهی پایه تخت‌ور همچو سلیمان شوی از دولت و بخت

چون عمر تو پخته گشت بر بندی رخت میوه چو بشد پخته بیفتد ز درخت

اذا تم امر دنا نقصه توقع زوالا اذا قیل تم و چنین دان که تو را چنین نگذارند تا همی باشی، چون جوانی تو از کار بیفتد، در گویائی و بینائی و شنوائی و لمس و ذوق جمله بر تو بسته گردد. نه تو از زندگانی خود شاد باشی، و نه کس از تو، و بر مردمان و یال گردی. پس مرگ از چنان زندگانی بهتر، و مثال عمر مردم چون آفتاب است، و آفتاب جوانان در افق مشرق باشد و آفتاب پیران در افق مغرب، چنانکه گفته‌ام. قطعه:

کیکاووس ای در کف پیری شده عاجز تدبیر شدن ساز که شصت و سه درآمد

روزت به نماز دگر آمد بهمه حال شب زود در آید چو نماز دگر آمد از این سبب نباید که پیر به عقل و فعل جوان باشد. و بر پیران همیشه به رحمت باش، که پیر بیماری است که کسی به عیادت او نرود،

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۳۳

و پیری علتی است که هیچکس داروی او نداند، الا مرگ؛ از آنکه پیر از رنج پیری نیاساید تا نمیرد، و هر علت که به مردم رسد، اگر از آن علت نمیرد بهتر شود، مگر علت پیری که هر روز بتر بود و امید بهتری نبود؛ از آنکه در کتاب خوانده‌ام که مرد تا سی و چهار سال هر روز زیاده باشد در قوت و ترکیب و بعد از آن تا چهل همچنان بماند، زیاده و نقصان نکنند چنانکه آفتاب که میان آسمان رسید بطیء السیر شد تا وقت فرو گشتن، و از چهل سال تا پنجاه سال هر سال در خود نقصانی بیند که در آن سال گذشته ندیده باشد، و از پنجاه سال تا شصت سال هر ماه در خود نقصانی یابد که در ماه گذشته نیافته باشد، و از شصت سال تا هفتاد سال هر هفته در خود نقصانی بیند که در آن هفته گذشته ندیده باشد، و اگر از هشتاد بگذرد هر ساعت دردی و رنجی بیند که در آن ساعت دیگر ندیده باشد. و حد لذت عمر تا چهل سال است، و چون چهل شد بر نردبان پایه بالا نشست است؛ همچنانکه بررفته‌ای،

فرد آئی بی‌شک. پس ناخشنود کسی باشد که هر ساعت دردی و رنجی بیند که در ساعت گذشته نبوده باشد. پس یا ولدی و یا قره‌العینی، شکایت پیری دراز کردم با تو، از آنکه مرا از او رنج است؛ و عجب نیست، که پیری مرا دشمن است و از دشمن جای گله باشد.»<sup>۱)</sup>

### تالیفات منثور دیگر در این عصر

پیش از آنکه بحث ما درباره نویسندگان این دوره به پایان رسد، باید از یکی دو کتاب منثور دیگر، که یا در این هنگام از دسترس من دوراند و یا مجال کافی برای گفتگوی مفصل درباره‌شان نیست، به اختصار ذکری آورده شود. از جمله این آثار یکی نزهتنامه علائی است؛ و آن

(۱) - از قابوسنامه، مصحح روبن لوی (چاپ اوقاف گیب) نقل شد. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۳۴

دائرةالمعارفی است که در اواخر قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) «۱» بدست شهردان بن ابی‌الخیر برای علاءالدوله خاص بک، امیر طبرستان «۲»، تألیف یافت. مطالب این کتاب را پرچ Pertsch در فهرست نسخ فارسی کتابخانه گوتا (ص ۳۶-۳۰)، و آته به اختصار در فهرست نسخ فارسی کتابخانه بودلین (ستون ۹۰۸-۹۰۶) بیان داشته‌اند. ما از کتابی نظیر نزهتنامه، که دانشنامه علائی نام دارد، و از تألیفات ابو علی سینا است، قبلا سخن گفته‌ایم.

دیگر از کتب منثور این دوره بیان‌الادیان «۳» است که بسال ۱۰۹۲ میلادی (- ۴۸۵ هـ)، بدست ابوالمعالی محمد بن

(۱) - این کتاب بعد از وفات ابو حاتم مظفر اسفزاری، و قبل از پایان حکومت علاءالدوله گرشاسف بن علی بن فرامز (بسال ۵۱۳ هـ) تألیف شده است. در این کتاب پس از نام ابو حاتم اسفزاری، عبارت «رحمه الله» آورده شده؛ ابو حاتم را نظامی عروضی بسال ۵۰۶ در بلخ، در سرای امیر ابو اسعد جره، با عمر خیام دیده است (چهارمقاله - ص ۱۰۰) و وفاتش بعد از این زمان روی داده. و علاءالدوله گرشاسف نیز بسال ۴۸۸ پس از قتل پدرش علاءالدوله علی بن فرامز (در جنگی که بین برکیارق و تنش بن الب ارسالان روی داد)، به حکومت یزد رسید، و در سال ۵۱۳ بفرمان محمود بن محمد بن ملکشاه گرفتار گشت. گرشاسف گرچه از زندان گریخت و به خراسان رفت و به درگاه سلطان سنجر پیوست، لکن فرمانروائی وی در یزد به همین سال ختم می‌شود. م

(۲) - مقصود علاءالدوله با کالنجار گرشاسف بن امیر علی بن فرامز بن محمد بن دشمنزیار از امرای کاکویه است که ذکرش در

سطور بالا گذشت. وی از سال ۴۸۸ تا سال ۵۱۳ صاحب یزد بود، نه امیر طبرستان. م

(۳) - این کتاب را در سال ۱۳۱۲ شمسی مرحوم عباس اقبال در تهران منتشر ساخت م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۳۵

عبیدالله تألیف یافته، و شفر در جلد اول منتخبات فارسی (ص ۱۸۹-۱۳۲) ما را با آن آشنا ساخته است.

یک کتاب بسیار مهم تاریخی، که خاصه از لحاظ تاریخ وقایع خراسان اهمیت فراوان دارد، زین الاخبار گردیزی است.

این کتاب در اواسط قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) تألیف شده «۱»، و تنها نسخه‌ای که از آن میشناسیم (و آن نیز ناقص است) به کتابخانه بودلین تعلق دارد، و دکتر آته در فهرست نسخ فارسی این کتابخانه (ستون ۹-۱۱) آن را وصف کرده است «۲».

کتاب دیگری که اهمیتش از زین الاخبار کمتر نیست، کشف‌المحجوب است، که نسخ آن بسیار کمیاب، و هنوز طبع نرسیده است «۳». این کتاب در اواخر قرن یازدهم میلادی (- پنجم

(۱) - مرحوم محمد قزوینی درباره این کتاب چنین گفته است: «در تاریخ و آثار و اعیاد و عادات و رسوم و انساب و معارف ملل ماضیه تا اندازه‌ای شبیه به آثار الباقیه ابو ریحان بیرونی. تألیف ابو سعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی (گردیز که گردیز نیز نویسنده قصبه و قلعه‌ای بوده است از محال‌غزنین بر یک منزلی آن بطرف مشرق) از معاصرین ابو ریحان مذکور و کتاب حاضر را در سلطنت عبد الرشید بن مسعود بن محمود سبکتکین (۴۴۱-۴۴۴) ظاهراً در غزنه تألیف نموده است». بیست‌مقاله، چاپ تهران - ص - ۲۵۷ م

(۲) - قسمتی از این کتاب که شامل تاریخ طاهریان و صفاریان و سامانیان و غزنویان است یکبار در برلین بسال ۱۹۲۸ (به اهتمام

محمد ناظم) و دوبار در تهران (۱۳۱۵ و ۱۳۲۷) به طبع رسیده است. م

(۳) - این کتاب به تصحیح والتین ژوکوفسکی، در سال ۱۹۲۶ در لنینگراد به طبع رسید؛ و در ۱۳۳۶ شمسی بار دیگر همان چاپ، به اهتمام محمد عباسی، بطرز افست انتشار یافت. این چاپ جدید ترجمه مقدمه ژوکوفسکی را نیز همراه دارد. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۳۶

هجری) بدست علی بن عثمان الجلابی الهجویری تألیف شده «۱» و موضوع آن شرح احوال و عقاید صوفیه است. اکنون که سخن از کشف المحجوب بمیان آمد، شایسته است که به رساله‌ای که ابو القاسم عبد الکریم بن هوازن القشیری (متوفی بسال ۴۶۵ هجری - ۳ - ۱۰۷۲ میلادی) در سنه ۴۳۸ بزبان تازی نوشته است، نیز اشاره‌ای کرده شود. این رساله که در تصوف است و رساله القشیری نام دارد، شامل پنجاه و چهار باب است و اقلاً دو بار در بولاق بطبع رسیده است. در موزه بریتانیائی (بریتیش میوزیوم) نسخه‌ای از ترجمه فارسی این رساله موجود است (۴۱۸ - Or) که تاریخ آن معلوم نیست، لکن یقیناً به زمانی قدیم تعلق دارد «۲». تاریخ استنساخ این نسخه سال ۶۰۱ هجری است.

(۱) - ابو الحسن علی بن عثمان بن ابی علی الجلابی الهجویری الغزنوی.

وفات او را معمولاً ۴۶۵ می‌نویسند؛ لکن اته (تاریخ ادبیات فارسی - ترجمه دکتر شفق - ص ۲۹۴) و ژوکوفسکی (مقدمه کشف المحجوب - ترجمه فارسی محمد عباسی - ص ۵۷) مرگ او را بعد از ۴۶۵ دانسته‌اند؛ و این درست بنظر می‌رسد، زیرا ابو القاسم قشیری که از معاصران وی بوده است در این سال وفات یافته و در اواخر «کشف المحجوب» بعد از نام او عبارات «رحمه الله» و «رحمة الله علیه» آورده شده. م

(۲) - این نسخه بسال ۶۰۱ در بغداد بدست محمد بن عمر القزوینی کتابت شده است. نسخه دیگری از همین ترجمه در کتابخانه ابا صوفیه (بشماره ۲۰۷۷) موجود است که تاریخ استنساخ آن ۸۵۹ می‌باشد. در هیچیک از این دو نسخه نام مترجم و تاریخ ترجمه ذکر نشده است؛ لکن در کتابخانه لالا اسماعیل (سلیمانیه) استانبول ترجمه دیگری از رساله قشیری محفوظ است (بشماره ۱۲۰) که در آغاز آن چنین آمده: «اتفاق افتاد که چون رسالتی که استاد امام ابو القاسم عبد الکریم بن هوازن -

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۳۷

درباره سه تن از نویسندگان دیگر این دوره، که اهمیت بیشتری دارند، نیز باید سخن گفته شود، لکن بسیار متأسفم که در اینجا نمی‌توان به نحو شایسته و کامل حق ایشان را اداء کرد.

## ماوردی

از این سه کس، نخست به ذکر ابو الحسن علی الماوردی می‌پردازیم، زیرا آسانتر می‌توان درباره‌اش به اختصار سخن گفت. وفات ماوردی بسال ۱۰۵۸ میلادی (- ۴۵۰ هجری) اتفاق افتاد. بروکلیمان (در کتاب تاریخ ادبیات عرب، جزء اول ص ۳۷۶) نه کتاب از تألیفات او را (که همه به تازی است) نام می‌برد. لکن از آنجمله، دو کتاب دارای اهمیت بسیار است و

- قشیری ... کرده بود، خواجه امام ابو علی بن احمد العثماني ... که از جمله شاگردان و مریدان استاد امام ابو القاسم بود، باز پارسی نقل کرد تا فائده آن عموم باشد؛ این نسخه با کرمان آوردند از خراسان، در آن زمان که خواجه امام اجل زاهد ابو الفتوح عبد الرحمن بن محمد نیشابوری در کرمان بود. شیخ الشیوخ احمد بن ابراهیم المعروف به پارسا رغبت کرد که او را نسختی باشد، و آن نسخه که آورده بودند سقیم بود و آن را حاجت بود به تصحیح. از خواجه امام ابو الفتوح در خواستند تا در آن نظر کند و هر آنچه به اصلاح حاجت است بدان قیام نماید ...»

ظاهراً نسخه موجود در موزه بریتانیائی همان ترجمه ابو علی الحسن بن احمد العثماني است، که از شاگردان ابو القاسم قشیری بوده، و بعدها، در نیمه دوم قرن ششم، ابو الفتوح عبد الرحمن بن محمد نیشابوری به درخواست شیخ الشیوخ احمد بن ابراهیم پارسا در آن تجدید نظر و اصلاحاتی کرده است. (مأخوذ از یادداشتهای آقای مجتبی مینوی - ایشان عکس نسخ فوق را نیز با کمال لطف در اختیار مترجم این کتاب قرار دادند.) - م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۳۸

شایسته آنست که در اینجا ذکر شود: یکی کتاب الاحکام السلطانیه (طبع بن Bonn و قاهره) «که کمال مطلوب نظام و قوانین اسلامی را مجسم می‌سازد، و از اموری سخن می‌گوید که هرگز، یا اقلاً - در دوره حیات مؤلف، حقیقه تحقق پذیرفته است؛ و دیگری کتاب ادب الدنیاء و الدین، در اخلاق، که هنوز در مدارس عالی ترکیه و مصر تدریس می‌شود.

## ابو العلاء معری

دومین شخصی که در اینجا درباره‌اش سخنی می‌گوئیم ابو العلاء معری است، که گرچه به ایران ربطی ندارد، لکن در عالم فکر و ادب اسلامی بقدری مهم است که هرگز نادیده‌اش نمی‌توان گرفت. این شاعر نابینا و فیلسوف شکاک، به شهر «معرة النعمان» شام منسوب است.

وی در این شهر زاده شد، و بیشتر عمر خویش را نیز در آنجا بسر برد. ناصر خسرو در سه روز توقف خود در معره (۱۲ - ۱۵ رجب



سال ۴۳۸)، با ابو العلاء ملاقات کرد «۱»، و در سفرنامه (ص ۱۱-۱۰ چاپ شفر) در این باب چنین گوید. «در آن مردی بود که ابو العلاء معری می‌گفتند. نابینا بود و رئیس شهر او بود. نعمتی بسیار داشت و بندگان و کارگران فراوان و خود همه شهر او را چون بندگان بودند، و خود طریق زهد پیش گرفته بود. گلیمی پوشیده و در خانه نشسته، نیم من نان جوین را تبه کرده که جز آن هیچ نخوردی؛ و من این معنی شنیدم که در سرای باز نهاده است و نواب و ملازمان او کار شهر می‌سازند، مگر به کلیات که رجوعی به او کنند. و وی نعمت

(۱) - در سفرنامه به ملاقات ناصر خسرو با ابو العلاء تصریح نشده است، م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۳۹

خویش از هیچکس دریغ ندارد، و خود صائم الدهر و قائم الليل باشد، و به هیچ شغل دنیا مشغول نشود. و این مرد در شعر و ادب به درجه‌ای است که افاضل شام و مغرب و عراق مقرند که در این عصر کسی به پایه او نبوده است و نیست؛ و کتابی ساخته آن را الفصول و الغایات نام نهاده و سخنها آورده است مرموز و مثلها به الفاظ فصیح و عجیب، که مردم بر آن واقف نمی‌شوند، مگر بر بعضی اندک، و آن کسی نیز که بر وی خواند. چنانکه او را تهمت کردند که تو این کتاب را به معارضه قرآن کرده‌ای. «۱» و پیوسته زیادت از دویست کس از اطراف آمده باشند و پیش او ادب و شعر خوانند. و شنیدم که او را زیادت از صد هزار بیت شعر باشد. کسی از وی پرسید که ایزد تبارک و تعالی اینهمه مال و نعمت ترا داده است؛ چه سبب است که مردم را می‌دهی و خویشتن نمی‌خوری؟ جواب داد که مرا بیش از این نیست که می‌خورم. و چون من آنجا رسیدم این مرد هنوز در حیات بود «۲».

کسی که دانشمندان اروپائی را به نبوغ و بزرگی مقام ابو العلاء معری واقف ساخت بارون فون کرمر بود. وی در

(۱) - از این نوع نوشته‌های ابو العلاء نمونه‌ای باقی مانده، و گلدزیهر Goldziher آن را در جلد ۲۹ (سال ۱۸۷۵) مجله انجمن مستشرقان آلمان (Z. D. M. G.)، همراه با مطالب سودمند دیگر درباره ابو العلاء منتشر ساخته است (ص ۶۳۷-۶۴۱). و نیز رجوع کنید به همان مجله، جلد ۳۲، صفحه ۳۸۳، و جلد ۳۱، صفحه ۱۷۶؛ و کتاب تحقیقات اسلامی تألیف گلدزیهر، جلد ۲، صفحه ۴۰۳ ف

(۲) - وفات او ده سال بعد، در سال ۱۰۵۷ میلادی (۴۴۹ هجری) در هشتاد سالگی اتفاق افتاد. ف

ولادت ابو العلاء بسال ۳۶۳ در معره بود؛ و بنابراین در وقت مرگ هشتاد و شش سال قمری داشته است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۴۰

جلد دوم کتاب پرارزش خود، بنام تاریخ فرهنگ شرق، در نه صفحه (۳۸۶-۳۹۴) از ابو العلاء معری سخن گفته است، و گذشته از این، یک سلسله مقالات بسیار پرارزش نیز درباره وی منتشر ساخته.

دولت‌شاه در ضمن شرح حال مختصری که از این شاعر آورده است (ص ۲۵ طبع براون)، از اشعارش این سه نمونه را نقل کرده:

۱- ابا العلاء ابن سلیماناعماک قد اولاک احسانا

انک لو ابصرت هذا الوری لم یر انسانک انسانا

۲- الا انما الایام ابناء واحدو هذی اللیالی کلها اخوات

فلا تطلبن من عند یوم و لیلۃخلاف الذی مرت به السنوات

۳- من راعه سبب او هاله عجب فلی ثمانون حولاً لا اری عجا

الدهر کالدهر و الایام واحدهو الناس کالناس و الدنیا لمن غلبا شعر زیر را نیز از مقاله گلدزیهر (مجله انجمن مستشرقان آلمان، جلد ۲۹، صفحه ۸-۸۳۷) «۱» نقل می‌کنیم:

فی القدس قامت ضجۃ ما بین احمد و المسیح

هذا بنا قوس یدق و ذا بمئذنة یصیح

کل یمجد دینه یا لیت شعری ما الصحیح بنابر قوانین شرع اسلام اگر کسی چیزی بدزدد که قیمت

(۱) - مفصل‌ترین این مقالات در-

Sitzungsberichte d Wiener Akad. Philol.-Klass. (, ۱۸۸۸, Vol. CXVII

انتشار یافته است. مقالاتی که قبلاً نوشته بوده نیز در Z D M G ، سالهای ۱۸۷۵، ۱۸۷۶، ۱۸۷۷ و ۱۸۸۴، شماره‌های ۲۹ (ص ۳۰۴-

۳۱۳)، ۳۰ (ص ۴۰-۵۲)، ۳۱ (ص ۴۷۱ بعد)؛ ۳۸ (ص ۴۹۹-۵۲۹) به چاپ رسیده است. ف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۴۱

آن از ربع دینار بیشتر باشد، باید دستش را قطع کنند، ولی کسی که در موردی دیگر دستش بیفتد، پانصد دینار از مجرم عوض می‌ستاند. ابو العلاء در این معنی چنین گوید (بنقل از مقاله گلدزیهر ص ۶۳۹):

تناقض ما لنا الا السكوت و ان نعوذ بمولانا من النار

ید بخرمس مئین عسجد فدیتم ما بالها قطعتم فی ربع دینار؟ دو بیت زیر را نیز فن کرمر در جلد ۲۹ مجله انجمن مستشرقان آلمان (صفحه ۳۰۵) آورده است:

ضحکنا و کان الضحک منا سفاهة و حق لسکان البسیطة ان یکوا

تخطمنا الایام حتی کأننازجاج و لکن لایعاد لناسبک ابو العلاء معری، چنانکه گفته شد، نه در ایران زاده شده، و نه در آنجا مقیم بوده است؛ و ما در این کتاب تنها بدان سبب ذکر او را آوردیم که شاعری است بزرگ، صاحب افکار و مضامین بدیع؛ و بسیار محتمل است که با تحقیقات بیشتر معلوم و مدلل گردد که افکار وی در شاعران شکاک و بدبین ایران بی‌تأثیر نبوده است. اشعار وی از این جهت خاص، عمر خیام را به خاطر می‌آورد، لکن ابو العلاء از لحاظ شاعری بر مراتب از خیام بزرگتر است؛ و از لحاظ فلسفه «لاادریه» افکارش نظم و ترتیب کاملتری دارد. از مشهورترین آثار ابو العلاء یکی سقط الزند است که اشعار اولیه او را شامل می‌باشد، دیگر لزومیات یا لزوم ما لا یلزم، که حاوی منظومات فلسفی و بدبینانه اواخر عمر اوست. رسائل او را پروفیسور مارگولیوت، استاد دانشگاه اکسفورد، بنحو بسیار پسندیده‌ای ترجمه کرده و در *Anecdota Oxoniensia I* ۱۹۸۸ بطبع رسانیده است. دیگر از آثار او رساله الغفران است، به نثر، در وصف بهشت و دوزخ نویسنده در این

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۴۲

کتاب از سفر خیالی خود به جهان آخرت، و گفتگویی که با شاعران کافر و غیر کافر عرب در آنجا کرده است، سخن می‌گوید. آقای ر. ا. نیکلسون R. A. Nicholson در مجله انجمن سلطنتی آسیائی (سال ۱۹۰۰ - ص ۶۳۷ - ۷۲۰؛ و سال ۱۹۰۲، ص ۷۵ - ۱۰۱؛ و ۳۳۷ - ۳۶۲؛ و ۸۱۳ - ۸۴۷) شرحی درباره رساله الغفران نوشته، و در ضمن آن قطعاتی از این کتاب را نیز نقل کرده است. این شرح ارزش و فائده بسیار دربردارد؛ لکن فهم مطالب آن دشوار است - خاصه در قسمت آخر، که از کافران و زندیقان سخن می‌گوید؛ و گرچه بحکم مصلحت مجبور است که این قوم را ذم و قدح کند، لکن نمی‌توان پنداشت که در باطن با ایشان موافقت و همدردی فراوان نداشته است. از لحاظ شرح اسلام، الحاد آمیز ترین اثر او کتابی است که، چون المنتبی، به معارضه قرآن نوشته است. وی این کتاب را الفصول و الغایات نامیده، و گلدزیهر نمونه‌ای از آن را در ضمن مقاله خود بنام ابو العلاء معری، متفکر آزاد اندیشه (مجله انجمن مستشرقان آلمان ۱۸۷۵، جلد ۲۹ ص ۶۳۷ - ۶۴۱) منتشر ساخته است. استاد مارگولیوت در مقدمه رسائل ابو العلاء شرح احوال او را به تفصیل نگاشته (XIII - XI)، و فن کرمر نیز در مقالات متعدد خود، مطالب فراوان درباره این شاعر گفته و بسیاری از اشعار وی را، با ترجمه منظوم آلمانی، نقل کرده است. از اینرو خواننده اروپائی، برای تحقیق و مطالعه بیشتر در این باب، مراجع کافی در اختیار دارد.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۴۳

## غزالی

ذکر امام ابو حامد محمد غزالی (و بقولی غزالی، به تشدید «ز» «ا») به آخر این فصل

(۱) - من قبلا- در جایی «غزالی» را به تشدید «زاء» نوشته بودم، و از این جهت مورد ملامت و انتقاد دانشمند بزرگی چون گلدزیهر واقع شدم. لکن بسیاری از نویسندگان اسلامی از قرن سیزدهم میلادی این نام را به تشدید ثانی نوشته‌اند. رجوع کنید به الفخری، چاپ اهلوارد ص ۱۸۱ - گرچه بروکلیمان در تاریخ ادبیات عرب، ج ۱، ص ۴۱۹ صورت دیگر را پذیرفته است. ف از قرن ششم و هفتم بین مورخان در این باب اختلاف بوده است.

کسانی که به تخفیف «زاء» گفته‌اند (چون سمعانی، صفدی، فیومی، بهاء الدین عاملی) غالباً وی را منسوب به غزاله (از قراء طوس) دانسته‌اند. فیومی در مصباح المنیر (جزء ۲ - ص ۴۴، چاپ مصر) گوید: «... و غزاله من قری طوس، و الیها ینسب الامام ابو حامد الغزالی. اخبرنی بذالک الشیخ مجد الدین محمد بن محمد بن محیی الدین محمد بن ابی طاهر شروانشاه بن ابی الفضائل فخر آور بن عبید الله بن ست النساء بنت ابی حامد الغزالی بیغداد سنه عشر و سبعمائه، و قال لی اخطاء الناس فی تثقیل اسم جدنا و انما هو مخفف نسبة الی غزاله القریه المذكوره».

و آنان که غزالی را به تشدید ثانی درست می‌دانند (چون ابن اثیر، ابن خلکان، شمس الدین ذهبی، یافعی، سبکی، عبد الرحیم الاسنوی، ابن العماد) او را منسوب به «غزال» (بمعنی «ریسمان‌باف» یا «پشم‌ریس»، زیرا بنا بر بعض اقوال پدرش به این حرفه اشتغال داشته است) می‌شمارند. ابن خلکان گوید: «... الغزالی بفتح الغین المعجمة و تشدید الزای و بعد الالف لام، هذه النسبة الی الغزال، علی عادة اهل الخوارزم و جرجان، و انهم ینسبون الی القصار قصاری، و الی العطار عطاری، و قیل ان الزای مخففه نسبة الی غزاله، و

هی قریه من قری طوس، و هو خلاف المشهور، و لکن هكذا قاله السمعانی فی کتاب الانساب.»

اما آنچه درست‌تر به نظر می‌رسد، صورت دوم، یعنی به تشدید-

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۴۴

افتاد. وی اگر در شمار بزرگترین فلاسفه این عصر نباشد، بیگمان یکی از مؤثرترین ایشان است؛ زیرا که این فقیه به فرمانروایی فلسفه در اسلام پایان داد؛ و عرفانی دیندارانه بجای آن آورد که عالترین تبیین مذهب تسنن است و در عین حال حدود آن را به روشنترین وجه معین می‌کند. دکتر ت. ج. دو بوئر T. J. de Boer در کتاب تاریخ فلسفه در اسلام (ترجمه انگلیسی - ص ۱۵۵) می‌نویسد: «پس از غزالی، تصوف، در عالم تسنن اسلامی، رکن اساسی هیکل دانش و فرهنگ شد و مایه کمال و شکوه آن گردید». شرح ممتعی که دکتر دو بوئر در کتاب تحقیقی خود در باره غزالی و عقاید او آورده است (ص ۱۵۴-۱۶۸)، التزام بحث مفصل را در باب این فقیه بزرگ، که بسبب خدماتش بدین اسلام لقب «حجه الاسلام» یافت، از عهده من برمی‌دارد. غزالی بسال ۴۵۰ یا ۴۵۱ هجری (- ۵۹ - ۱۰۵۸ یا ۶۰ - ۱۰۵۹) «۲» تقریباً در همان وقت که الب ارسلان بر تخت سلطنت

- «زاء» است؛ زیرا اولاً- قریه‌ای به این نام در حدود طوس، در کتب جغرافیائی نیامده است (هرچند که بعض کتب لغت، چون تاج العروس شاید بتبع سمعانی، آن را ذکر کرده‌اند)؛ و ثانیاً در اشعار فارسی تقریباً همه‌جا این نام به تشدید ثانی است، و عمومیت این صورت یحدی است که نمی‌توان ضرورت وزن را موجب آن دانست. و نیز این شعر در الهینامه عطار (که زمانا و مکانا به غزالی بسیار نزدیک بوده است) از این جهت شایان توجه است:

به پیش پاکبازان دل‌افروز چنین گفت احمد غزال یکروز - م.

(۲) - ۴۵۰ صحیح است. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۴۵

نشست، زاده شد، و در اوایل عمر یتیم گشت؛ نخست با برادرش «۱» نزد یکی از عرفا، که با پدرش دوست بود، «۲» به تحصیل مشغول شد، و سپس در یکی از مدارس موطن خویش به کسب علم پرداخت. وی بعداً در این باره می‌گفت: «ما جز از برای خدا طلب علم می‌کردیم، و علم خود جز از برای خدا نمی‌خواست بود». غزالی یکچند نیز در گرگان، نزد امام ابو نصر اسماعیلی تلمذ کرد، و هنگامی که از آن ناحیه بازمی‌گشت، گویند که دچار دزدان شد، و دارائیش به تاراج رفت. وی برای بازستاندن یادداشتها و نوشته‌های خود در پی دزدان افتاد، و گفت: «من خان‌ومان خویش را رها کرده‌ام تا این نوشته‌ها را بدست آورم، و همه دانش من در آنهاست. رئیس دزدان از این سخن به خنده آمد و گفت: «پس تو چگونه ادعا می‌کنی که این دانشها را آموخته‌ای؟ زیرا اکنون که ما آن نوشته‌ها را از تو گرفته‌ایم، بی‌علم گشته و از دانش خود جدا مانده‌ای».

آنگاه غزالی، چون یادداشتهای خود را بازستاند، از پاننشست تا همه مطالب آنها را کاملاً فراگرفت، و گفت: «چنین

(۱) - شیخ المشایخ مجد الدین ابو الفتوح احمد بن محمد غزالی متوفی بسال ۵۲۰. وی از فقهای بزرگ مذهب شافعی بشمار می‌رفته و اهل طریقت نیز بوده، و در این راه از ابو بکر نساج پیروی می‌کرده است.

تألیفات چندی بدو منسوب است، از آنجمله یکی لباب الاحیاء است که خلاصه‌ای است از احیاء علوم الدین، دیگر الذخیره فی علم البصیره، و بحر الحقیقه و سوانح فی العشق. این کتاب یکبار در اروپا بوسیله دکتر ه. ریتزر H. Ritter، جزو انتشارات اسلامی جامعه مستشرقین آلمان (۱۹۴۱)، و بار دیگر بوسیله آقای مهدی بیانی در تهران (۱۳۲۲) به طبع رسیده است. م

(۲) - ابو حامد احمد بن محمد رادکانی. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۴۶

می‌کنم تا اگر بار دیگر نوشته‌ها و یادداشتها را بدزدند، دانشم از دست نرود».

پس از آن، غزالی به نیشابور رفت و در آنجا به ادامه تحصیل و مطالعه پرداخت «۱»، و نوشته‌هایش مورد توجه اهل علم واقع گشت، تا سرانجام، وزیر بزرگ، خواجه نظام الملک طوسی بر مراتب فضل و دانش وی واقف شد و در سال ۴۸۴ (- ۹۲ - ۱۰۹۱ میلادی) او را به مدرسی نظامیه بغداد، که بیست و پنج سال قبل بنیان نهاده بود، برگزید. غزالی پس از آنکه چهار سال با عزت تمام در این مقام بزرگ عمر صرف کرد، «نفسش از ابتذالات جهان دوری گرفت .... و آنهمه را پشت سر گذاشت» و برادر خویش را به جای خود گماشته به زیارت کعبه رفت و سپس رهسپار شام گشت و کتاب احیاء علوم الدین را در آنجا نوشت.

این کتاب به عربی نوشته شده، لکن بعداً مؤلف خود آن را به فارسی تلخیص کرد و کیمیای سعادت نام نهاد. هنگامی که غزالی به بغداد بازگشت کتاب احیاء علوم الدین را اساس مواعظ و تعلیمات خود قرار داد. وی پس از چندی به نیشابور بازگشت و در نظامیه آن شهر به تدریس پرداخت، لکن دیری نگذشت که به موطن خود، طوس، رفت و چندی بعد، بروز دوشنبه ۱۴ جمادی الاخره ۵۰۵ (- ۱۸ دسامبر ۱۱۱۱)، در آنجا وفات یافت.

شماره تألیفات وی بسیار بوده است (و بروکلیمان قریب هفتاد کتاب و رساله از او می‌شمرد)، از آن جمله، سوای تألیفاتی

(۱) - نزد امام الحرمین ابو المعالی جوینی - فقیه بزرگ شافعی - متوفی بسال ۴۷۸. م

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۴۷

که ذکر شد، یکی رساله‌ای است در رد باطنیه و اسماعیلیه، دیگر کتابی است بنام المنقذ من الضلال، و سوم کتاب بسیار معروف تهافت الفلاسفه، که بعدا ابن رشد قرطبی را به تألیف تهافت التهافت برانگیخت.

عبارات زیر، که از المنقذ نقل می‌شود، نشان می‌دهد که غزالی، پیش از آنکه عاقبت در اواخر عمر به خرسندی و صفای روحی نائل شود، چه احساسات دینی عمیقی داشته است.

«در آغاز جوانی، پیش از آنکه به بیست‌سالگی برسم، یعنی از آن هنگام که تشخیص و تمیز یافتم، تاکنون که سالهای عمرم به پنجاه نزدیک شده است، هیچگاه از غوطه خوردن در این دریای ژرف نهراسیدم، و جسورانه، نه چون بیمناکان، در میان آن به کاوش پرداختم، به حل هر مشکل کوشیدم، و به هر ورطه درافتادم؛ در عقاید هر فرقه تفحص کردم، و اسرار مذهب هر طایفه را مکشوف ساختم؛ تا میان حق و باطل تمیز نهادم و دین درست را از نادرست بازشناختم. چون با باطنیان روبرو می‌شدم، می‌خواستم که از عقاید باطنی آنان باخبر شوم، و هرگاه که یکی از ظاهریان را می‌دیدم می‌کوشیدم تا از حاصل اعتقادشان آگاه گردم، و زمانی که به فلسوفی می‌رسیدم، خواستار آن بودم که به کنه فلسفه او پی‌برم، و اگر متکلمی را می‌یافتم سعیم در شناختن غایت کلام و نتیجه مباحثات وی بود، و هرگاه که با صوفیان مواجه می‌شدم جوای اسرار تصوفشان بودم، و چون با عابدی آشنائی حاصل می‌کردم مترصد آن بودم که بر نتایج عبادتش واقف شوم، و اگر با زندیقی خدانشناس اتفاق ملاقات می‌افتاد، در پی آن بودم که بدانم چه چیز به او جرئت داده است که کافر و بی‌ایمان گردد. شوق و عطشی که از آغاز عمر به درک حقایق امور داشتم، خاصیتی بود فطری و غریزی، که خداوند در وجودم نهاده بود، و مرا در آن اختیاری نبود و در

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۴۸

اکتسابش تدبیر و حیلتی نیندیشیده بودم؛ و چنان شد که در صباوت رشته‌های تقلید از من گسسته گشت و عقائد موروث رها شد

«....»

کوششی که غزالی در عنفوان جوانی برای کشف حقایق و رفع حجاب شک و تردید آغاز کرد، وی را توانائی بخشید که دینی روشن و ایمان و اعتقادی راسخ برای خود بیابد، و دیگران را نیز بسوی آن رهبری کند؛ و نیز موجب آن شد که لقب پرافتخار «حجة الاسلام» بدو داده شود، و دانشمندی چون سیوطی در حقش چنین بگوید: «اگر بنا باشد که بعد از محمد پیغمبر دیگری بیاید، بی شک آن کس جز غزالی نتواند بود.»

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۴۹

### فهرست راهنما

الف ائتلاف ۸۱

ابداع ۱۰۴

ابراهیم ادهم ۳۴۵

ابراهیم بن اینال سلجوقی ۲۵۴

ابراهیم غزنوی ۲۶۵

ابن اسفندیار ۱۶۸

ابن خلدون و سبک شعر ۱۲۲

ابن خلکان ۳۸۴

ابن رشد ۴۴۷

ابن الزیاد وزیر ۱۲۳

ابن سهل ۱۲۳

ابن سینا ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۶۸، ۳۸۷، ۳۹۵، ۳۹۶

ابن شاکر کتبی ۳۸۴

ابن طفیل ۱۵۴

ابن عطاش ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۳

ابن مسکویه ۱۶۶

- ابن المعتز ۱۲۳  
 ابن النبیذ ۱۲۳  
 ابن یوسف شیرازی ۱۰۹  
 الانبیه عن الحقائق الادویه ۱۶۶، ۴۱۰  
 ابو بکر اسحق کرامی ۲۰۰  
 ابو بکر خلیفه ۳۴۳  
 ابو بکر قهستانی ۱۱۳، ۴۲۱  
 ابو تمام ۱۲۳  
 ابو جعفر بن موسی ۲۲۰  
 ابو الحسن بیهقی ۳۸۲  
 ابو الحسن علی لشکری ۴۰۸  
 ابو حنیفه، امام ۲۴۷، ۲۶۸، ۳۴۴  
 ابو الخیر خمار ۱۳۷، ۱۳۸  
 ابو داود داعی الدعاء ۲۹۹  
 ابو دلف ۱۹۰  
 ابو دلف شاه نخجوان ۴۰۸  
 ابو ریحان بیرونی ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۲  
 ابو سعید ابی الخیر ۱۷۰، ۲۲۸، ۳۶۶، ۳۸۷، ۳۹۵، ۴۰۴  
 ابو سهل مسیحی ۱۳۷، ۱۳۹  
 ابو طاهر خاتونی ۲۷۰، ۲۷۳  
 ابو العباس رویانی ۴۲۰  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۵۰  
 ابو عبید جوزجانی ۱۵۳-۱۵۴  
 ابو العالی معری ۱۱۶، ۱۲۴، ۳۲۳، ۴۳۸، ۴۴۲  
 ابو علی سیمجور ۲۲۱، ۲۹۸  
 ابو الفتح بستی ۱۴۲-۱۴۳  
 ابو الفتح نیشابوری ۴۱۴  
 ابو الفرج سگزی ۲۲۱  
 ابو الفضل بلعمی ۳۴۵  
 ابو الفضل بن احمد ۲۲۰  
 ابو الفضل میکال ۱۴۵  
 ابو مسلم خراسانی ۲۱  
 ابو المظفر چغانی ۱۷۹  
 ابو المعالی جوینی ۲۵۷  
 ابو المعالی، محمد بن عبید الله ۴۳۴  
 ابو المعالی نحاس ۲۷۴  
 ابو منصور عبد الرزاق ۲۰۳  
 ابو منصور معمری ۲۰۴  
 ابو منصور موفق هروی ۴۱۰  
 ابو المؤید بلخی ۲۱۲، ۴۱۸  
 ابو نصر احمد بن علی ۲۲۰  
 ابو نصر عراق ۱۳۷، ۱۳۹  
 ابو نصر عمید الملک کندی ۱۷۱، ۲۵۴، ۲۵۶، ۴۱۴  
 ابو نصر مشکان ۱۱۳

- ابو هلال عسکری ۹۴  
 ابهام ۸۱  
 ایوردی ۱۲۵  
 اته، هرمان ۲۶، ۱۵۷، ۱۷۰، ۳۹۵  
 آثار الباقیه ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۵۱  
 آثار البلاد ۱۸۴، ۳۷۷  
 اثنی عشریه ۲۴  
 اثیر الدین ۳۸۷  
 احکام السلطانیه ۴۳۸  
 احمد بن حنبل ۲۶۸  
 احمد بن عبد الملک - ابن عطاش احمد خالنجانی ۱۹۳، ۲۰۴  
 احمد خجستانی ۲۶  
 ادب الدنيا و الدین ۴۳۸  
 اردهان ۳۰۱  
 ارسال المثل ۹۱  
 ارسلان جاذب ۲۵۲  
 ارغش فرهادان ۴۱۸  
 ازرقی ۶۳  
 استننا ۸۳  
 استعاره ۸۰  
 استباع ۸۱  
 استوناوند ۳۰۱  
 اسدی طوسی ۱۶۸-۱۶۹، ۲۱۵، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۲  
 اسرائیل بن سلجوق ۲۵۰  
 اسرار التوحید ۳۹۷  
 اسفراینی، فضل بن احمد ۱۹۲  
 اسفزاری، مظفر ۲۶۷، ۳۶۸  
 اسکندر مقدونی ۱۳  
 اسمعیل سامانی ۲۹  
 اسمعیل بن نوح سامانی ۱۷۱  
 اسمعیل زاهد ۱۵۳  
 اسمعیل صفوی ۲۴  
 اسمعیلیان ۲۳-۲۴، ۱۵۰، ۱۶۳، ۲۳۲، ۲۴۸، ۲۷۵-۲۸۵، ۳۱۴، ۳۲۱  
 اشاعره ۲۵۷  
 اشتقاق ۸۶  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۵۱  
 اصحاب فیل ۱۱۴  
 اصفهان ۱۴۷  
 اعشی ۵۵  
 اعنات ۹۰  
 اغراق ۹۸  
 افضل الدین کاشانی ۱۵۹، ۳۸۷  
 آقا خان محلاتی ۳۱۳  
 اکسیر اعظم ۳۶۲

الب ارسلان ۶۱، ۲۵۳، ۲۵۶-۲۶۵، ۳۲۱  
 آل بویه ۲۴، ۱۲۹-۱۳۰، ۱۳۴، ۲۴۹  
 التفات ۸۳  
 آلتگین ۲۶۵  
 آل حسنویه ۱۲۹  
 آل زیار ۱۲۹-۱۳۰  
 الموت ۳۰۰  
 آلن، ادوارد هرون ۲۸۷، ۳۹۲  
 الهی نامه انصاری ۴۰۶  
 امثال فارسی ۹۲  
 امویان ۲۱  
 امیر انشاه ۲۶۶  
 امیر ضراب ۲۹۷-۲۹۸  
 انصاری، خواجه عبد الله ۳۶۶  
 انوار التحقیق ۴۰۵  
 انوار الربیع ۹۴  
 انوار سهیلی ۳۲، ۱۲۶  
 انوری ۵۷، ۱۲۰، ۳۸۷، ۴۰۸  
 انوشنگین ۲۶۶  
 انوشیروان ۵۶، ۳۲۱، ۴۱۸  
 انوشیروان بن خالد ۲۸۲  
 انیس العشاق ۳۷، ۱۱۶  
 انیس المریدین ۴۰۶  
 اوحدی کرمانی ۳۸۷  
 اوزلی ۱۸۵  
 ایاز ۶۳، ۱۷۳  
 ایاز سلجوقی ۲۶۵  
 ایقان ۱۲۶  
 ایهام ۸۳  
 ب بابا جعفر ۱۷۱، ۳۹۳  
 بابا طاهر ۱۷۱، ۳۶۶، ۳۹۲-۳۹۵  
 باتسون، ه. م. ۳۷۲  
 باخرزی، سیف الدین ۳۸۷  
 باربد جریدی ۱۶۸  
 بازی نرد ۶۳  
 باژ ۱۹۰  
 بانیا ۳۱۲  
 باهل ۵۵  
 بایزید بسطامی ۳۴۵  
 بحث در علم عروض و قافیه ایرانیان ۳۷  
 بخارا ۲۴، ۱۴۷  
 بختیاری اهوازی ۲۱۲  
 بدایع الاسحار فی صنایع الاشعار ۷۶  
 بدایع الاشعار ۹۳

- بدایع نگار ۹۳  
 بدیع الزمان همدانی ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۶۲، ۱۶۴  
 بدیهی سجاوندی ۳۸۷  
 برتون، الیزابت کورتیس ۳۹۲  
 برهانی ۵۹، ۲۸۷  
 بسحق اطعمه ۱۱۶  
 بلعمی ۱۶۶، ۲۴۵  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۵۲  
 بلوخرمان ۳۷  
 بندار رازی ۱۷۰، ۲۲۸-۲۲۹  
 بنداری اصفهانی ۲۳، ۱۹۳  
 بو نجم سراج اسمعیلی ۲۹۸  
 بهاء الله ۱۲۶  
 بهرام چوبینه ۱۳۰  
 بهرام گور ۱۳۰  
 بهرامی سرخسی ۳۸، ۱۶۷، ۱۶۹، ۲۲۶  
 بیان الادیان ۴۳۴  
 بیت ۴۵  
 البیصانی ۱۲۳  
 پ برج ۳۷  
 پسر خمخانه ۴۰۸  
 پوتنهام، جرج ۴۲، ۸۱  
 پوکوک ۱۵۴  
 پیشروان رودکی و معاصرانش ۲۶  
 پین، جان ۳۸۸  
 ت تاج الملک ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۸۰  
 تاریخ ۱۰۶  
 تاریخ ادبی ایران ۲۰  
 تاریخ اصفهان مافروخی ۱۶۵  
 تاریخ الفی ۳۸۳  
 تاریخ بخارای نرشخی ۱۶۵  
 تاریخ جلالی ۲۶۷  
 تاریخ حکمای قفطی ۳۷۴  
 تاریخ دولت آل سلجوق ۲۳  
 تاریخ شعر عثمانی ۳۶  
 تاریخ طبرستان ۱۶۵  
 تاریخ عتبی ۱۶۶  
 تاریخ فرهنگ شرق ۴۴۰  
 تاریخ قم ۱۶۵  
 تاریخ گردیزی ۱۶۷  
 تاریخ و صاف ۳۳  
 تأکید المدح بمایشبه الذم ۸۲  
 تأویل ۳۴۸، ۳۵۹  
 تجاهل العارف ۹۴



- تجنیس، اقسام آن ۷۷  
تحقیق ما للهند ۱۴۶، ۱۵۱  
تذکره میخانه ۱۰۹  
ترجمان البلاغه ۳۸، ۱۶۷  
ترجیع بند ۶۴  
ترصیح ۷۷  
ترکیب بند ۶۴  
ترکان خاتون ۲۷۱  
تزلزل ۱۰۳  
تشبیه، اقسام آن ۸۴  
تشیع - شیعه ۲۱، ۲۴۲، ۲۸۵ - ۲۸۸، ۳۲۳  
تصحیف ۱۱۴  
تصوف ۳۹۹  
تضاد ۸۹  
تضمین ۷۴، ۹۷  
تعجب ۱۰۵  
تعزیه ۱۲۶  
تفاسیر فی لغة الفرس ۴۰۸  
تفریق ۹۹  
تفسیر، اقسام آن ۱۰۱  
تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۵۳  
تفسیر انصاری ۴۰۷  
تفسیر طبری ۱۶۷  
التفهیم ۱۴۶، ۱۵۱  
تقسیم ۹۹  
تقی زاده ۱۸۴  
تکافو ۸۹  
تلفیق ۸۱  
تلمیح ۱۰۸  
تمثل و المحاضره ۱۴۵  
تنسیق الصفات ۸۵  
تنیس ۴۰۴  
تورات ۱۲  
توریه ۸۳  
توفیق ۸۱  
تون ۳۰۱  
تهافتة التهافت ۴۴۷  
تهافتة الفلاسفه ۴۴۷  
تیمور ۱۵  
ثعالبی ۱۳۱، ۱۴۵، ۱۶۶  
ثقة الملك شهریار ۴۱۳  
ثنویان ۳۴۶  
ج جامع التواریخ ۳۷۹  
جامع الحکمتین ۳۶۳

- جامی ۱۵۷، ۳۹۷  
 جاهلیت ۲۰  
 جبر و تفویض ۳۴۹  
 جبر و مقابله خیام ۳۷۴، ۳۸۵  
 جزالت ۳۱  
 جعفر صادق، امام ۲۸۷  
 جعفر ک دلقک ۲۶۸  
 جلال الدین میرزا قاجار ۱۷  
 جمال الدین ابو روح لطف الله ۳۹۹  
 جمال الدین قزوینی ۳۸۷  
 جمال الملک بن نظام الملک ۲۶۷  
 الجماهر فی معرفه الجواهر ۱۴۷  
 جمع ۹۹  
 جواب ۱۱۶  
 جونز، ویلیام ۲۱۳  
 جوی مولیان ۲۸  
 چ چغری بیک ۲۵۳، ۳۳۲  
 چنگیز خان ۲۴  
 چیستان ۹۲  
 ح حاجی بابای اصفهانی ۸۲  
 حافظ ۱۰۷-۱۰۸، ۳۸۷  
 حالات و سخنان ابو سعید ابی الخیر ۳۹۸  
 حج ۳۵۹  
 حدایق السحر ۳۹  
 حدود العالم ۱۶۷  
 حروریه ۳۴۶  
 حریری ۱۲۵  
 حسن تعلیل ۶۴  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۵۴  
 حسن صباح ۲۷۹، ۲۹۵-۳۰۴، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۸۱  
 حسن طلب ۵۶، ۱۰۶  
 حسن فیروزان ۴۱۸  
 حسنگ وزیر ۱۹۲  
 حسن مخلص ۱۰۳  
 حسن مطلع ۷۷  
 حسن مقطع ۵۶، ۱۰۶  
 حسین قتیبه ۱۹۰  
 حشاشین ۲۴، ۳۰۲، نیز اسمعیلیه  
 حشیش ۳۰۳  
 حشو، اقسام آن ۸۶  
 حکیم موصلی منجم ۲۷۷  
 حماسه ابو تمام ۱۲۳  
 حماسه ملی ایران ۱۸۷  
 حنظله بادغیسی ۱۱

- حی بن یقظان ۱۵۴  
 خ خالنجان ۳۰۱  
 خاقانی ۱۱۶، ۱۲۰، ۳۸۷  
 خجسته‌نامه ۱۶۷، ۲۲۶  
 خراسان ۱۳۱  
 خرم‌دینان ۳۲۲-۳۲۳  
 خسروی سرخسی ۱۳۴  
 خلفای راشدین ۲۱  
 خلف بن احمد صفاری ۱۷۸  
 خمریات ۷۵  
 خواجه احرار ۳۹۸  
 خوارج ۲۱  
 خوارزم ۱۴۷  
 خوارزمی، محمد بن یوسف ۱۸  
 خوان الاخوان ۳۶۳  
 خواندمیر ۱۰۹  
 خور ۳۰۱  
 خورشید بن ابو القاسم مامطیری ۱۶۸  
 خوسف ۳۰۱  
 خیام ۵۸، ۱۲۰، ۱۵۸-۱۵۹، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۷۹، ۳۶۶-۳۹۱، ۴۴۱  
 خیفا ۹۵  
 د دارابن منوچهر زیاری ۲۴۹  
 دارک، هیوبرت ۳۱۸  
 دار مستتر ۱۳  
 داریوش کبیر ۱۳  
 داستان سه یار دبستانی ۲۸۰، ۳۷۷  
 داعی الدعاء ۳۰۴  
 داعی کبیر ۳۰۴  
 داود سلجوقی ۲۶۷  
 داوری شیرازی ۶۸  
 دانشنامه علایی ۱۶۷، ۴۳۴  
 دروزیان ۲۹۳  
 دستور اعظم ۳۶۲  
 دعد ۱۲۱  
 دقیقی ۱۶۸، ۱۸۳  
 دویستی ۵۸  
 دول، ناتان هسکل ۳۸۶  
 دولت‌شاه سمرقندی ۳۲  
 دیواروز مستمرد ۱۶۸  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۵۵  
 دیوان ناصر خسرو ۳۳۰، ۳۳۹  
 ذم الکلام ۴۰۷  
 ذو النون مصری ۳۴۵  
 ذو الوجهین ۸۱

- ر رابعه بنت کعب ۱۷۰، ۲۲۷  
 راحة الصدور ۱۷۱  
 رادویانی، محمد بن عمر ۳۸، ۱۶۷  
 راس، ادوارد دنیسن ۲۱۳، ۳۷۱  
 رافعی نیشابوری ۱۶۹  
 راوندی، نجم الدین محمد ۱۷۱  
 رباط چاهه ۲۰۰  
 رباعی ۵۸  
 رجوع ۸۳  
 رد باطنیه و اسمعیلیه ۴۴۷  
 رد العجز علی الصدر ۸۸  
 رساله حورائیه ۳۹۸  
 رساله در کلیات وجود ۳۸۶  
 رساله در کون و تکلیف ۳۸۶  
 رساله الضیاء العقلی ۳۸۶  
 رساله الغفران ۴۴۱ تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی ج ۱ ۴۵۵ فهرست راهنما  
 اله فی الاحتیال لمعرفة مقدارى الذهب و الفضة ۳۸۶  
 رساله فی الجواب عن ثلاث مسائل ۳۸۶  
 رساله فی جواب قاضی ابی نصر نسوی ۳۸۶  
 رساله فی شرح ما اشکل من مصادرات کتاب اقلیدس ۳۸۵  
 رساله فی لوازم الامکنه ۳۸۶  
 رساله القشیریه ۴۳۶  
 رشید الدین سنان ۳۱۲  
 رشید وطواط ۴۰۸  
 رشیدی سمرقندی ۴۰۸  
 رضاء الدین ۳۸۷  
 رفیق ۳۰۴  
 رقطاع ۹۵  
 روحی، شیخ احمد ۱۶  
 روزنامه اختر ۱۶  
 روحی و لوالجی ۴۰۸  
 رودکی ۱۱، ۲۹، ۱۲۵-۱۲۶  
 روزن، ویکتور ۱۵۸  
 روشنایی نامه ۳۳۱، ۳۶۲-۳۶۶  
 روضه الصفا ۳۱  
 روکرت ۳۷  
 رومانوس چهارم ۲۶۲  
 ری ۱۴۷  
 ریحانه خوارزمی ۱۴۷  
 ز الزاجر للصفار ۳۶۸  
 زاخائو ۱۵۱  
 زاد العارفین ۴۰۶  
 زاد المسافرین ۳۳۱، ۳۶۲  
 زبان اوستایی ۱۳، ۲۰

- زبان پارسی باستان ۱۲، ۲۰  
 زبان پشتو ۱۳  
 زبان پهلوی ۱۳، ۲۰  
 زبان سانسکریت ۱۳  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۵۶  
 زبان عربی ۱۸، ۲۰  
 زبان فارسی ۲۷  
 زرتشت ۲۰  
 زرتشتی ۱۶۴-۱۶۵  
 زرتشتیان یزد ۱۶  
 زکریا بن محمود قزوینی ۱۸۴  
 زیگمان ۴۱۰  
 زند ۱۳  
 زوزن ۳۰۱  
 زوزنی ۲۸۷  
 زیج ملکشاهی ۳۸۴  
 زین الاخبار گردیزی ۴۳۵  
 زین الدین علی کلاه شیرازی ۱۰۹  
 زینبی علوی ۱۷۰، ۲۲۷  
 زینتی - زینبی  
 ژ ژوکوفسکی ۱۵۸، ۳۷۱، ۳۹۷  
 س ساسانیان ۱۳، ۲۰  
 سامانیان ۲۲، ۱۲۹-۱۳۰، ۱۴۷، ۳۴۵  
 سبئیه ۲۴، نیز اسمعیلیه  
 سجع، اقسام آن ۸۷  
 سحر البلاغه ۱۴۵  
 سدید الملک ۲۷۲  
 سراج الدین قمری ۹۹، ۱۳۵، ۳۸۷  
 سرقات شعر، اقسام آن ۱۰۴  
 سرگذشت سیدنا ۲۸۵  
 سعادتنامه ۳۳۱، ۳۶۲، ۳۶۵  
 سعد الدین حموی ۳۸۷  
 سعد الدین (سعد الدوله) گهرآیین ۲۶۲  
 سعدی ۱۰۸  
 سفرنامه ناصر خسرو ۳۳۰-۳۳۹  
 سقط الزند ۴۴۱  
 سکری مروزی، ابو الفضل ۹۲  
 سلامان و ابسال ۱۵۷  
 سلجوقیان ۲۲، ۲۴۱-۳۱۴  
 سلجوقیان کرمان ۲۶۶  
 سلطان‌شاه ۲۶۶  
 سلمان ساوجی ۳۸۷  
 سلیم اول، سلطان ۲۱  
 سنایی ۳۹۹

- ۳۲۲ سنباد مجوس  
 ۲۶۷، ۲۳ سنجر سلجوقی  
 ۲۶ سندی راجع به ایران و یهود از ختن  
 ۲۰۱ سوری بن مغیره  
 ۱۲۳ سهل بن هارون  
 ۳۲۶-۳۱۷، ۲۸۱، ۲۳ سیاستنامه  
 ۸۵ سیاقه الاعداد  
 ۲۰۴ ش شاج پسر خراسانی  
 ۳۴۴ شافعی، امام  
 ۳۰۱ شاهدژ، ۲۹۸  
 ۱۰۹ شاه شجاع  
 ۲۱۷-۱۸۳، ۱۲۵، ۱۱۲، ۱۷ شاهنامه  
 ۳۸۷ شاهی  
 ۳۳۲ شبورغان  
 ۱۸۵ شرح احوال شاعران ایران  
 ۴۵۷ تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۵۷  
 ۳۲۶ شرح خال ناصر خسرو  
 ۱۱۷ شرف الدین رامی، ۳۷  
 ۲۷۳ شرف الملک ابو سعد، ۱۶۹  
 ۱۶۴ شریف رضی، ۱۲۳  
 ۳۶۳ شش فصل  
 ۲۲۳ شصت گله  
 ۴۳، ۳۶ شعر، قالبهای آن  
 ۱۲۳ شعرای جاهلی  
 ۲۷ شعر در عهد ساسانی  
 ۴۸ شعر سفید  
 ۲۱ شعر عربی  
 ۷۳ شعر فارسی، اقسام آن  
 ۴۷ شعر فارسی، دسته‌بندی آن  
 ۲۸ شعر قدیم فارسی  
 ۹۳ شعر و بلاغت فارسی  
 ۴۱۶ شعیب جوشقانی  
 ۳۷۶-۱۳۷، ۱۴۰، ۱۵۲ شفا  
 ۳۱۷ شفر، شارل  
 ۲۷۰ شکارنامه  
 ۱۱ شکسپیر  
 ۲۱۰، ۱۴۰ شمس الدوله دیلمی  
 ۴۰۸ شمس سیمکش  
 ۳۹ شمس قیس رازی  
 ۳۸۷ شمس مغربی  
 ۱۲۵ شناسی افندی  
 ۱۱۲ شهریار بن شروین  
 ۳۷۵ شهرزوری  
 ۴۳۴ شهرمدان بن ابی الخیر

- شیخ حمشا ۱۷۱، ۳۹۳  
 شیعه- تشیع  
 ص صائب ۹۱  
 صابی ۱۲۳، ۱۳۴  
 صابیان ۳۴۶  
 صاحب بن عباد ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۴۵، ۱۴۷-۱۴۸، ۱۶۲، ۱۶۵، ۲۲۸  
 صدر الدین حسینی ۹۴  
 صرف و نحو و شعر و بلاغت ایرانیان ۳۷  
 صفاریان ۲۲  
 صفویان ۲۴  
 صلاح الدین ایوبی ۲۸۹  
 صنایع بدیعی ۴۰  
 ض ضمیری ۴۱۶  
 ضیاء پاشا ۱۲۵  
 ط طابران طوس ۱۹۰  
 طالب آملی ۳۸۷  
 طاهر ذو الیمینین ۲۲  
 طاهریان ۲۲  
 طباق ۸۹  
 طبرستان ۱۳۲، ۲۴۹  
 طبری مورخ ۱۶۶  
 طبری، لهجه ۱۶۷-۱۶۸  
 طبس ۳۰۱  
 طبقات الصوفیه سلمی ۴۰۶  
 طرد و عکس ۱۰۵  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۵۸  
 طغانشاه سلجوقی ۶۳  
 طغرل سلجوقی ۱۷۱، ۲۵۳-۲۵۶  
 طوس ۱۹۰  
 ظ ظاهر فاطمی ۱۵۰  
 ظهیر فاریابی ۱۲۰  
 ع عاکف ۳۸۷  
 عایشه ۳۴۴  
 عباسیان ۱۲، ۲۱  
 عبد الله انصاری ۳۸۷، ۴۰۵-۴۰۶  
 عبد الله بن طاهر ۴۱۵  
 عبد الله بن قداح ۳۲۲  
 عبد الله بن محمود چاچی ۳۹۸  
 عبد الله بن مقفع ۱۲۳  
 عبد الله بن میمون قداح ۲۸۸  
 عبد الحسین کاشانی ۱۵  
 عبد الرحمن خازنی ۳۶۷-۳۶۸  
 عبد الملک اموی ۱۲۰  
 عبد الوحید ۱۰۷

- عبید زاکانی ۱۰۸، ۱۱۶  
 عثمان بن ارطغرل ۲۴۳  
 عثمان خلیفه ۳۴۳  
 عدنانی ۴۰۸  
 عذوبت ۳۰  
 عروض فارسی ۳۷  
 عز الدین کرجی ۳۸۸  
 عسجدی ۱۶۹، ۱۷۶-۱۷۷، ۱۸۲-۱۸۳، ۳۸۷  
 عضد الدوله دیلمی ۱۶۵  
 عطار ۳۸۷، ۳۹۷، ۳۹۹  
 عطاردی ۱۶۹  
 علاء الدوله امیر علی فرامرز ۶۰  
 علاء الدوله خاص بک ۴۳۴  
 علاء الدوله سمنانی ۳۸۷  
 علاء الدوله کاکویه ۱۵۵، ۱۶۷  
 علاء الدوله محمد ۱۳۹  
 علاء الدوله محمد اسمعیلی ۳۰۵  
 علم بدیع ۴۰  
 علوم اعراب ۱۷  
 علی بن ایطالب ۲۴، ۲۸۶، ۳۴۳  
 علی بن شادان ۲۵۸  
 علی پیروزه ۱۶۸  
 علی دیلم ۱۹۰  
 علی نسائی، استاد ۳۳۲  
 عماد زوزنی ۱۴۲  
 عماد کاتب اصفهانی ۱۲۳  
 عماد شهریار ۹۷  
 عماد فقیه ۱۰۹  
 عمر بن خطاب ۳۴۳  
 عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر ۴۱۶-۴۳۳  
 عنصری ۶۳، ۱۲۵، ۱۷۴-۱۷۶، ۱۸۲-۱۸۲، ۲۲۴، ۴۱۵  
 غ غایه العروضیین ۳۸، ۲۲۶  
 غزالی، احمد ۳۸۷  
 غزالی، محمد ۲۵۹، ۳۷۶، ۴۴۳-۴۴۸  
 غزل ۴۹  
 غزنویان ۱۳۵، ۲۴۹، ۳۴۵  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۵۹  
 غزنه ۱۴۷  
 غزی ۱۲۵  
 غضابری رازی ۹۸، ۱۶۹، ۲۲۵-۲۲۶  
 غلاة ۲۸۷-۲۸۸  
 غیاث الدین محمد غوری ۳۹۷  
 ف فارسی سره ۱۶  
 فالکونر ۱۵۷



- فاطمه زهرا ۳۴۴  
 فاطمیان ۲۳، ۲۴۸، ۲۸۸-۲۸۹، ۳۵۰  
 فخر الدین اسعد گرگانی ۴۱۲-۴۱۵  
 فخر الدین رازی ۳۱۰، ۳۸۷  
 الفخری ۱۲۰  
 فدایی ۳۰۴  
 فرایبینو ۳۰۶  
 فرضی ۳۸، ۱۶۹، ۱۷۷-۱۸۳  
 فردوس التواریخ ۳۸۱  
 فردوسی ۱۰، ۱۱۲، ۱۶۸، ۱۳۵-۱۳۶، ۱۸۲-۲۱۷، ۳۸۷  
 فروغی، محمد علی ۱۹۵  
 فریغونیان ۳۵۴  
 فصاحت ۳۱  
 فصلی از تاریخ حشیش ۳۰۳  
 الفصول و الغایات ۴۳۹  
 فصیحی جرجانی ۴۱۵  
 فضولون بن ابی السوار ۴۰۸  
 فقه اللغه ۱۴۵  
 فلک المعالی منوچهر ۱۵۰، ۲۲۵  
 فن فلوتن ۱۸  
 فوات الوفیات ۳۸۴  
 فون کرمر ۴۳۹  
 فهرست ۱۶۵  
 فیتز جرالده ۵۸، ۱۵۷، ۳۷۲  
 ق قابوسنامه ۱۲۵، ۴۱۷-۴۳۳  
 قابوس وشمگیر ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۷-۱۴۹، ۱۶۸، ۴۱۸  
 القادر بالله ۱۱۳، ۱۲۹، ۳۲۹، ۴۲۱  
 قارون ۵۶  
 قانون ابن سینا ۱۵۲  
 قانون اعظم ۳۶۲  
 قانون مسعودی ۱۴۶  
 قاورد بن چغری بیک ۲۵۳، ۲۶۵، ۲۶۶  
 قاهره ۳۳۴  
 القائم عباسی ۲۵۳  
 قاین ۳۰۱  
 قباد ساسانی ۱۳۰  
 قتلمش بن ارسلان ۲۵۱، ۲۵۴  
 قرامطه ۲۴، ۱۷۳، ۳۲۱، ۳۴۶  
 قرآن ۱۴، ۱۰، ۱۲۵، ۳۴۹، ۳۷۶، ۴۴۲  
 قره العین ۶۸  
 قزل ارسلان ۱۰۳، ۱۰۸  
 قسمتی استرآبادی ۴۱۶  
 قشیری ۲۵۷، ۴۳۶  
 قصیده ۵۰

- قصیده فارسی ۲۶  
 قطران تبریزی ۳۳۲، ۴۰۷، ۴۱۰  
 قطعه ۵۶-۵۷  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۶۰  
 قلب، اقسام آن ۸۷  
 قلعه خلادخان ۳۰۱  
 قلعه الطنبور ۳۰۱  
 قلعه الناظر ۳۰۱  
 قمری جرجانی ۹۹، ۱۳۵، ۳۸۷  
 قوامی گنجوی ۷۶، ۹۶-۹۷، ۱۰۶  
 کک کابوس بن قباد ۴۱۸  
 کارادو وو ۱۵۳  
 کازیمیرسکی ۲۶، ۲۲۲  
 کامل الصناعه ۱۶۵  
 کتاب الاستیفا ۱۷۰  
 کتاب اسرار ۴۰۶  
 کرامیه ۳۴۶  
 کربن، هانری ۱۵۶  
 کسائی ۱۷۰، ۲۲۸، ۲۳۰-۲۳۷  
 کشف الاسرار ۴۰۷  
 کشف المحجوب ۱۶۷، ۴۳۵  
 کفریات ۷۵  
 کمال الدین ابو الرضا ۲۷۲  
 کمال الدین اسمعیل ۱۱۶، ۳۸۷  
 کلام جامع ۱۰۳  
 کلثوم بن عمر العتابی ۱۲۳  
 کلیله و دمنه ۱۰۹  
 کلیله و دمنه رودکی ۳۳، ۴۱۲  
 کنراد مرزبان مونت فرا ۳۰۸  
 کنز الحقایق ۳۶۲  
 کنز القافیه ۳۸، ۲۲۶  
 گئ گیران ۳۲۱  
 گردکوه ۳۰۱  
 گردیزی ۴۳۵  
 گرشاسنامه ۲۱۵، ۴۱۰-۴۱۱  
 گرگان ۱۶۳  
 گشایش و رهایش ۳۶۳  
 گلادوین ۳۷  
 گلچین معانی، احمد ۱۰۹  
 گمشگین ۲۶۶  
 گوزگانان- جوزجانان ۳۳۲، ۳۵۴  
 گیار، استانیسلاس ۳۱۲  
 گیب ۳۶  
 ل لاصق ۳۰۴

- لامعی ۴۱۶  
 لزوم ما لا یلزم ۹۰  
 لزومیات ۴۴۱  
 لطائف المعارف ۱۴۵  
 لطائف و الظرائف ۱۴۵  
 لغت فرس اسدی ۳۳، ۴۱۱  
 لغز ۸۴، ۹۲  
 لیالیه ۳۴۶  
 لپیروت ۳۷۴  
 م مار کوپولو ۳۰۵  
 مار گولیوت ۲۶، ۴۴۱  
 مارینو سانوتو ۳۰۶  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۶۱  
 مافروخی ۱۶۵  
 ماکان، تورنر ۴۱۱  
 مالک بن انس ۳۴۴  
 مأمون ۱۲، ۲۲  
 مأمون خوارزمشاه ۱۳۷-۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۸  
 مأمونیان ۱۴۷  
 مانویان ۳۴۶  
 مانی ۲۰  
 ماوردی، ابو الحسن علی ۴۳۷  
 مبالغه، اقسام آن ۹۸  
 مبهج ۱۴۵  
 متضاد ۳۰، ۸۹  
 متلون ۹۰  
 متنبی ۱۲۴-۱۲۵، ۲۰۹، ۴۴۲  
 مثنوی ۴۷  
 مجد الدوله دیلمی ۲۲۰، ۲۲۸-۲۳۱، ۴۲۱  
 مجد الملک قمی ۲۷۲-۲۷۳، ۳۸۷  
 مجرد ۹۵  
 مجله انجمن مستشرقان آلمان ۱۷  
 مجوس ۳۴۶، نیز زرتشتی و گبر  
 مجوسی علی بن عباس ۱۶۵  
 محتمل الضدین ۷۱  
 محتمل الوجیهین ۸۱  
 محمد رسول الله ۲۱  
 محمد بن منور ۳۹۷  
 محمد بن وهسودان ۴۰۸  
 محمد حسین شیرازی ۴۱۶  
 محمد طاهر تبریزی ۱۶  
 محمد عبده ۱۰۲  
 محمد ناسخ ۳۲۰  
 محمود سلجوقی ۲۶۸، ۲۷۱

- محمود غزنوی ۲۲، ۶۳، ۱۱۲-۱۱۳، ۱۳۵-۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۶۴، ۱۷۱-۲۰۲، ۲۲۰-۲۲۱، ۲۲۷، ۲۴۹-۲۵۲، ۳۴۵، ۳۵۴، ۴۱۸
- مختصری در طبیعات خیام ۳۸۶
- مخلط ۷۵
- مدح موجه ۸۱، ۸۳
- مراعات النظر ۸۰
- مرثیه ۵۱
- مردد ۸۰
- مردف ۳۰
- مرزبان بن رستم ۱۶۷، ۴۱۸
- مرزبان‌نامه ۱۶۷، ۴۱۸
- مرصاد العباد ۳۷۳
- مزدوج ۸۰، ۹۰
- مزدک ۲۰، ۳۲۱
- مساوات ۳۰
- مسترشد عباسی ۲۳
- مستزاد ۷۱
- مستعصم ۲۴
- مستعلی فاطمی ۲۹۲، ۳۰۱
- مستنصر فاطمی ۲۹۲-۲۹۵، ۳۳۳
- المستوفی ۳۶۲
- مسجد الازهر ۳۳۴
- مسعود غزنوی ۵۶، ۱۴۷، ۲۴۹، ۲۵۲
- مسعود دوم غزنوی ۲۶۹
- مسمط ۶۷
- مسیحیان ۳۲۱، ۳۲۶
- مشاکله ۸۰
- تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۶۲
- مصراع ۴۵
- مضارعه ۸۰
- مطابقه ۳۰
- مطلع ذو قافیتین ۹۳
- معتزله ۱۵۰، ۲۳۰
- معمد عباسی ۲۳، ۳۲۵
- المعجم فی معاییر اشعار العجم ۳۹
- معروف کرخی ۲۶۸
- معزی ۵۹، ۲۷۸، ۲۸۰، ۴۰۹
- معما ۶۴، ۹۶
- معین الدین عباسه ۳۹۱
- مغول ۲۱، ۲۵
- مفاتیح العلوم ۱۸، ۱۶۵
- مقامات بدیع الزمان ۱۲۳
- المقتدی عباسی ۲۳، ۲۶۶
- مقتصده ۲۸۷
- مقطع ۹۵

- مکرر ۱۰۵  
 ملك الرحيم ۲۴۹  
 ملكشاه سلجوقی ۲۳، ۲۶۴-۲۸۰  
 ملك شمس الدين ۳۸۷  
 ملمع ۹۵  
 مناجات انصاری ۴۰۵  
 منازل السائرين ۴۰۵  
 مناظرات اسدی ۲۱۷  
 مناقب الشعرا ۲۷۰  
 مثنوی سمرقندی ۱۶۹  
 منصور فاطمی ۱۵۰  
 منصورى- مثنوی  
 منطقی رازی ۱۳۴  
 المنقذ من الضلال ۴۴۷  
 منوچهری ۶۸، ۱۵۰، ۱۶۹، ۲۲۲-۲۲۵  
 مواخاة ۸۱  
 مودود غزنوی ۱۴۷، ۲۴۹، ۲۵۳  
 مورتمان ۱۷  
 موریر، جیمز ۸۲  
 موسی ارسلان سلجوقی ۲۵۰، ۲۵۳  
 موسی بن کاظم ۲۶۸  
 موشح ۷۴، ۹۴  
 موش و گربه ۱۰۸  
 موصل ۹۵  
 موفق، خواجه ۳۳۲  
 موفق الدین هروی ۱۶۶  
 موفق نیشابوری ۲۵۷  
 مولوی ۳۸۷، ۳۹۹  
 مومن، داعی اسمعیلی ۲۹۸  
 موهل، ژول ۱۸۵  
 مهیار دیلمی ۱۶۴  
 میرزا آقا خان کرمانی ۱۶  
 میزان الحکمه ۳۶۷-۳۶۸  
 میمون بن نجیب واسطی ۲۶۷  
 میمندی، احمد بن حسن ۱۵۱، ۱۹۱  
 مینوی، مجتبی ۱۹۴  
 ن ناتلی ۱۵۲  
 ناصر الدین محتشم قهستان ۳۳۰  
 ناصر خسرو ۲۳۱-۲۳۵، ۲۹۴-۲۹۵، ۳۱۲، ۳۲۶-۳۶۶  
 ناظم هروی ۲۱۳  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۶۳  
 نامق کمال ۱۲۵  
 نامه خسروان ۱۸  
 نامی موسوی، محمد صادق ۴۱۶

- نثر، اقسام آن ۴۰  
 نثر النظم ۱۴۵  
 نجم الدین رازی ۳۷۳، ۳۸۷  
 نرشخی ۱۶۵  
 نرگسی ۳۲، ۱۲۶  
 نزار فاطمی ۲۹۲  
 نزاریه - اسمعیلیه  
 نزهة الارواح ۳۷۵  
 نزهتنامه علایی ۴۳۳  
 نصر بن احمد سامانی ۲۹۸، ۳۲۲  
 نصر بن اسمعیل سامانی ۲۹  
 نصر بن سبکتکین ۱۷۵  
 نصیحت انصاری ۴۰۶  
 نصیر الدین طوسی ۳۳۰، ۳۶۱، ۳۸۷  
 نظام الدین قاری یزدی ۱۱۷  
 نظام الملک ۶۰، ۲۴۷، ۲۵۶ - ۲۵۹، ۳۱۷ - ۳۲۶، ۳۸۰، ۴۴۶  
 نظامیه ۲۵۹، ۴۴۶  
 نظیره ۷۴  
 نعمت الله کرمانی ۳۸۷  
 نقد شعر ۱۲۰  
 نلدکه ۱۴، ۱۸۴، ۱۸۷  
 نوح بن منصور سامانی ۱۵۲  
 نوروزنامه ۳۸۶  
 نهایت فی الکفایه ۱۴۵  
 نیشابور ۳۳۲  
 نیکی نامه ۱۷۶  
 و وامق و عذرا ۴۱۵  
 ویکه ۳۷۴  
 وجه دین ۳۶۳  
 وست، ا. و. ۱۲  
 وشمکوه ۳۰۱  
 وصایای خواجه نظام الملک ۲۸۱  
 وفيات الاعیان ۳۸۴  
 وهسودان بن محمد ۴۰۸  
 ویس و رامین ۴۱۲  
 ویسی ۳۲، ۱۲۶  
 وینفیلد ۱۵۹  
 ه هاتف اصفهانی ۶۵  
 هارون الرشید ۱۲، ۲۱  
 هارون بن التوتناش ۲۵۱  
 هانری کنت شامپانی ۳۰۸  
 هبة الله بن محمد مأمونی ۲۵۴  
 هجو ۱۱۵  
 هجویری، علی بن عثمان ۴۳۶

- هجیم آملی ۷۵  
 مخامنشیان ۱۳  
 هفت‌قلزم ۴۳  
 هلاکو ۱۲، ۲۴  
 همدان ۱۶۲، ۱۷۱، ۳۹۲  
 هندو ۳۴۶  
 هنر شعر انگلیسی ۸۱  
 هوار، کلمان ۱۱۷  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص: ۴۶۴  
 هورن، پل ۴۱۱  
 یاقوتی پسر جغری بیک ۲۵۳  
 یتیمه‌الدهر ۱۳۰، ۱۶۶  
 یزدان‌داد ۲۰۴  
 یزدادی ۱۶۵  
 یسوعیان ۲۸۹  
 یعقوب لیث ۲۳، ۳۲۵، ۳۴۲  
 یمینی ۱۶۹  
 یوسف نرزمی ۲۶۳  
 یوسف و زلیخا ۱۸۵-۱۸۶، ۲۰۵، ۲۱۲-۲۱۴  
 یوسف و زلیخای انصاری ۴۰۶  
 یوسف و زلیخای جامی ۲۱۳  
 یهود ۳۲۱، ۳۴۵  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱

## جلد دوم

### گفتاری از مترجم کتاب

کتابی که در دست خواننده گرامیست، نیمه دوم از مجلد دوم تاریخ ادبی ایران است که در سالهای ۱۹۰۲-۱۹۲۴ برای اول بار به وسیله مؤسسه انتشاراتی دانشگاه کمبریج انگلستان منتشر شده است.

مؤلف کتاب، استاد ادوارد گرانوبل براون فقیه (۱۸۶۲-۱۹۲۶ م) در ایران معروفتر از آنست که در اینجا به اظهار مطلبی درباره وی حاجت باشد؛ خاصه آنکه مترجمان صاحب‌نظر و دانشمند آثارش پیش از این درباره احوال و آثار وی حق مطلب را ادا کرده‌اند.

مجلد اول تاریخ ادبی ایران (از قدیمترین روزگاران تا زمان فردوسی) به وسیله آقای علی پاشا صالح استاد دانشگاه تهران به زبان فارسی ترجمه و اول بار در سال ۱۳۳۳ شمسی منتشر شده است؛ مجلد سوم کتاب به نام از سعدی تا جامی به وسیله آقای علی اصغر حکمت استاد و رئیس پیشین دانشگاه و وزیر پیشین فرهنگ ترجمه شده و اول بار در سال ۱۳۲۷ انتشار یافته است؛ ترجمه آزاد و کوتاه شده‌ی از مجلد چهارم به نام تاریخ ادبیات ایران (از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر) به وسیله شادروان رشید یاسمی استاد فقیه دانشگاه تهران اول بار در سال ۱۳۱۶ منتشر شده است؛ چهار فصل اولی مجلد دوم (صفحات ۱-۲۹۶) کتاب به نام تاریخ ادبیات ایران (از فردوسی تا سعدی) به وسیله آقای فتح‌الله مجتبابی ترجمه و اول بار در سال ۱۳۴۱ به وسیله مؤسسه انتشارات مروارید منتشر شده است، که این کتاب دنباله آن و شامل پنج فصل بعدی مجلد دوم (صفحات ۲۹۷ تا ۵۴۳) است.

مترجم این کتاب سالها چشم به راه انتشار ترجمه این فصول بود، تا آنکه پس از ملاقاتی با آقای مجتبابی دریافت که ایشان دنباله کار را رها کرده‌اند و چون در چند سال گذشته کسی پای پیش‌نهاد و میدان از اهل خالی ماند، او را جرئت مزید بر شوق شد و این کار را به عهده گرفت.

مترجم کوشیده است تا حد توانایی خویش امین باشد و در سبک و اندیشه نویسنده دخالت نکند، چندانکه انشای او گاه روانی و استواری از دست داده است. بجز این، عیبهای فراوان دیگر در ترجمه او هست، که برخی را یادآور می‌شود:

۱- املا و برگردان نامهای فرنگی یکسان نیست، گاه در آنها رعایت اصل شده و زمانی ملاحظه رسم ماسبق. از این قبیل است املا

ناسولی Nassau Lees و ترجمه Grundriss der Iranischen philologie که در جایی تتبعات فقه اللغه ایرانی و در جایی دیگر طرح زبانشناسی ایرانی ترجمه شده است، یا Biographies of Persian Poets در جایی تذکره شعرای فارسی و در جای دیگر شرح حال شعرای ایرانی ترجمه شده است.

۲- املائی کتاب یکدست نیست و سلیقه ماشین نویس و حروفچین کار خود را کرده است.

شایعترین نمونه آن املائی سنایی را می توان مثال آورد که در بسیاری جاها به همین صورت و در جاهای دیگر به صورت سنایی چاپ شده است.

البته، عیبهای کتاب بسی بیش از اینهاست و مترجم اینها را برنشمرد تا پرده پوش عیبهای دیگر باشد، بلکه این چند عبارت بیشتر از آنرو نوشته شد تا آنانکه گرمی بازارشان جز به بدگویی و عیبجویی از متاع دیگران نیست، کالایی در دست داشته باشند و خریدارانشان متاعی در پیش، و گرنه:

آن کس که ز شهر آشنایست داند که متاع ما کجایست تهران- تیر ماه ۱۳۵۱

غلام حسین صدوری افشار

### فصل پنجم عصر سنجر و برادرانش ۴۸۵-۵۵۲ ق- ۱۰۹۲-۱۱۵۷ م

#### اشاره

دوران شصت و پنج ساله‌ی که اینک مورد مطالعه ما قرار می‌گیرد، آغازش از مرگ ملکشاه است که شرحش در پایان فصل سوم آمد، و پایانش به مرگ پسر وی سنجر، که هر چند حکومت فائقه‌اش بر امپراطوری سلجوقی تنها در سالهای ۵۱۱-۵۵۲ ق (۱۱۱۷-۱۱۵۷ م) روان شد، ولی از سال ۴۹۰ ق- ۱۰۹۶ م. فرمانروای خراسان بود و در خاندان سلجوقی شخصیت مهمی بشمار می‌رفت. در سایه تدبیر و حسن اداره او خراسان از جنگهای برادرکشی پیش از او ان سلطنت وی، که بنیان امپراطوری را تهدید می‌کرد، تا حدود زیادی ایمن ماند و تنها در اواخر سلطنت او بود که این خطه مبتلای فتنه ترکان غز شد و رعب و وحشتی که اینان پدید آوردند، تنها پس از کمابیش هفتاد سال تحت الشعاع بلای سهمگین جهانگشایان مغول قرار گرفت.

بنابراین، دورانی را که اینک مورد مطالعه قرار می‌دهیم بدرستی می‌توان «عصر سنجر» نامید و با مرگ سنجر دوران سلجوقیان بزرگ پایان می‌یابد. همچنان که در راحة الصدور راوندی آمده است. «\*»

سلطان سنجر بر اثر طول عمر و کارهای درخشانش بر همه شهریاران دیگر سلجوقی پیشی جست. از زمانی که برکیارق او را به امارت خراسان برنشانند، در مدت چهل سال به نوزده پیروزی دست یافت. او غزنه را گشود و بهرامشاه غزنوی را به پادشاهی آنجا برنشانند، به شرط آنکه روزانه یک هزار دینار خراج به سنجر بدهد.

(\* دربارۀ این کتاب نگاه کنید به مقاله این جانب در مجله انجمن سلطنتی آسیایی، سال ۱۹۰۲، ص ۴۸۹ به نام «گزارشی درباره یک نسخه کمیاب تاریخ سلجوقی».

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲

او همچنین احمد خان امیر سمرقند را که در سال ۵۲۵ ق (- ۱۱۳۰ م) به هنگام مرگ برکیارق سر به شورش برداشته و بر خوارزم و سیستان دست یافته بود، اسیر کرد. تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی ج ۲ رقبای سلجوقیان ..... ص: ۲

#### رقبای سلجوقیان

باین همه، قدرت سلجوقیان هرگز از لحاظ سیاسی به پایه روزگار آلب ارسلان و ملکشاه نرسید؛ زیرا صرفنظر از جنگهای برادرکشی، که نشانه آغاز این دوران بود، مصائبی که حمله غز موجب شد و نتایجی که به بار آورد، و شورش امیران سرکش که واقعیهی مستمر بود، حتی در ایران دو یا سه قدرت رقیب آماده معارضه با سلطه سلجوقیان بزرگ بودند. مهمترین اینان که نیروی روزافزوتشان ضربه کاری را بر سلسله غزنویان زد، ملوک جبال غور بودند. و نیز سلسله جدید خوارزمشاهیان یا امیران خیوه، که با جلوس اتسز در سال ۵۲۱ ق (- ۱۱۲۷ م) به رقیب نیرومندی برای سلجوقیان تبدیل شد، همچنانکه سلجوقیان مستقل کرمان، جنوب باختری ایران را به زیر نگین خویش آوردند. با این حال، فرقه اسمعیلیه یا ملاحده الموت به سبب حاضر الوقت بودنشان خطرناکتر از همه بودند و علی‌رغم اقدامات ممانعتی سخت و بسیار، پیروزیهایشان در کشتار و دهشتی که بنیان نهاده بودند، همچنان ادامه یافت و بالا گرفت و نه تنها در ایران، بلکه در شام نیز به نیروی سهمگینی تبدیل شدند.



این عصر، در دانش و ادب، درخشانتر از هر عصری در گذشته و آینده بود. شماره نویسندگان نظم و نثر فارسی سخت فزونی گرفت، همچنانکه تألیف کتابهای عربی مهم نیز در ایران ادامه یافت.

در دوران پادشاهی سنجر، شیخ فرید الدین عطار (۵۱۴ق- ۱۱۲۰م) و نظامی گنجوی (۵۳۵ق- ۱۱۴۰م) شاعران بزرگ ایرانی زاده شدند. عمر خیام (۵۱۵ق- ۱۱۲۱- ۲۲م)، ازرقی (۵۲۵ق- ۱۱۳۰م)، مسعود سعد (۵۲۶ق- ۱۱۳۱م)، ادیب

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳

صابر (۵۳۸ق- ۱۱۴۳- ۴۴م) معزی (۵۴۲ق- ۱۱۴۷- ۴۸م) و عمیق بخارایی (۵۴۳ق- ۱۱۴۸- ۴۹م). بدرود زندگی گفتند، و سنایی، نظامی عروضی سمرقندی، انوری بزرگ، رشید الدین وطواط، سوزنی هجاگوی و گروهی از سرایندگان کم آوازه تر در این روزگار می‌زیستند.

از مهمترین آثار منثور فارسی در این عصر است فرهنگ بزرگ پزشکی به نام ذخیره خوارزمشاهی (۵۰۴ق- ۱۱۱۰م)، ترجمه کلیله و دمنه از نصر الله بن عبد الحمید منشی (۵۳۸ق- ۱۱۴۳- ۴۴م)، مقامات قاضی حمید الدین ابو بکر بلخی (ح ۵۵۵ق- ۱۱۶۰م) و چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی (از همان ایام)، که در این فصل دست کم به اندازه فصلهای گذشته مورد اقتباس و استفاده خواهد بود. از نویسندگانی که کلا یا جزا به عربی نوشته‌اند غزالی بزرگ است، که مرگش مقارن با این عصر بود (۵۰۵ق- ۱۱۱۱- ۱۲م) و قبلا مذکور شد. افراد مهم دیگر عبارتند از: زوزنی، تبریزی و جوایقی سه عالم لغت، البکری جغرافیادان، ابیوردی و طغرای (مؤلف اثر معروف لامیة العجم) شاعر، ابن منده مورخ تاریخ اصفهان، قشیری تذکره الاولیاء نویس و صوفی، حریری مؤلف مقامات معروف (که به خواهش انوشیروان بن خالد وزیر و مورخ سلجوقی تألیف شده است)، الفراء لبغوی و زمخشری بزرگ از مفسران، میدانی جامع معروف امثال عرب و شهرستانی مؤلف کتاب الملل و النحل، علاوه بر بسیاری دیگر که بر شمردن نامشان به درازا می‌کشد.

با پیروی از سبکی که قبلا در پیش گرفته‌ایم، نخست به تاریخ سیاسی ایران و همسایگانش در این عصر، نظری کلی خواهیم کرد و آنگاه به ادبیات و دیگر مظاهر فکری ناشی از آن خواهیم پرداخت.

#### سلطنت محمود بن ملکشاه

ملکشاه به هنگام مرگ از خود چهار پسر به جای گذاشت: برکیارق یازده یا دوازده ساله؛ محمد، که شش ماه کوچکتر بود؛ سنجر هشت ساله؛ و محمود، که کودکی چهار ساله بود. نخستین اینان که مادرش زبیده از خاندان سلجوقی بود، به هنگام

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۴

مرگ پدر در زادگاهش اصفهان به سر می‌برد. ترکان خاتون، مادر زیرک و جاه طلب محمود، که با پسرش در بغداد اقامت داشت، موقعیت و مقام خودش را برای نشانیدن وی بر تخت سلطنت بکار انداخت. نخست، خلیفه مقتدی به سبب خردسالی محمود با سلطنت وی موافق نبود، ولی گفته‌اند که نفوذ ماه ملک خواهر ملکشاه بر امیر جعفر پسر خلیفه از راه رشوه و تملق، سرانجام ترکان خاتون را به مقصود رساند. ترکان خاتون همینکه از آن کار فراغت یافت، امیر بوغارا برای گرفتن برکیارق بشتاب روانه اصفهان کرد (که او در یک هفته خود را از بغداد به اصفهان رساند)، ولی گروهی از فرزندان نظام الملک، برکیارق را در تاریکی شب به ساوه و از آنجا به آبه‌وری بردند، و در آنجا سلطنت او را اعلام کردند. برکیارق هنگام تاجگذاری سیزده سال داشت و تاج بزرگ گوهرین را بر بالای سرش آویخته بودند، زیرا هنوز برای تحمل سنگینی چنین باری ناتوان بود «\*».

ابو مسلم حاکم ری اداره مراسم تاجگذاری را بر عهده داشت، و نزدیک به بیست هزار سپاهی بر دروازه‌های شهر گماشته شده بودند تا از دعوی شاه جوان پشتیبانی کنند.

در این میان، ترکان خاتون به یاری مشاورانش مجد الملک قمی، تاج الملک ابو الغنائم، امیر اونیروبلکا و دیگر دشمنان و براندازندگان نظام الملک بزرگ، بر اصفهان دست یافت، و برکیارق که عازم آنجا بود در برابر گرفتن ۵۰۰۰۰۰ دینار از محاصره اصفهان چشم پوشید و روانه همدان شد.

باین همه، ترکان خاتون دوباره علیه او به توطئه چینی پرداخت و با دادن وعده ازدواج به ملک اسمعیل، خال برکیارق، او را واداشت که در کرج به سپاه خواهرزاده‌اش بتازد (۴۸۹ق- ۱۰۹۳م). ملک اسمعیل شکست خورد و روز عاشورای سال ۴۸۷ق (- ۳ فوریه ۱۰۹۴م) سلطنت برکیارق رسماً در بغداد اعلام شد. ولی اندکی پس از آن، تنش یکی از اعمام وی شورشی عظیم برپا کرد؛ او را شکست داد

(\* نگاه کنید به سیره ابن هشام، چاپ ووستنفلد، ص ۴۲، و ترجمه این فقره در صفحه‌های ۱۲۸- ۱۲۹ از تمهیدات بر این مجلد.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۵

و به اسارت به اصفهان آورد. در آنجا برادر کهنترش محمود او را بگرمی استقبال کرد و اونیروبلکا برکیارق را در کوشک میدان

زندانی کرد و بر آن شد تا با کور کردن وی، از آرزوی باز یافتن تاج و تخت محروم سازد.

#### سلطنت برکیارق بن ملکشاه

از بخت بلند برکیارق، پیش از آنکه این قصد ستمگرانه جامه عمل پوشد، محمود بیماری آبله گرفت و به یک هفته درگذشت. ازینرو امیران بار دیگر برکیارق را بر تخت سلطنت نشانند و فقدان ترکان خاتون که در پاییز سال ۴۸۷ ق (۱۰۹۴ م) در گذشته بود، بی‌گمان سبب تسهیل کارها شد. برکیارق نیز به نوبه خود در معرض مرضی قرار گرفت که موجب مرگ برادرش شده بود، ولی از آن جان بدر برد؛ و سال بعد عمش تنش را شکست داد و از میان برداشت و عم سرکش دیگرش ارسلان ارغون به دست یکی از کسانش در مرو کشته شد؛ و برکیارق خود نیز از یک چنین حادثه‌یی که به دست یکی از ملاحظه‌الموت صورت گرفت بدشواری جان بدر برد. اندکی پس از آن، برکیارق پس از نشانیدن برادرش سنجر به امارت خراسان، به عراق بازگشت (۴۹۰ ق- ۱۰۹۶ م). ولی در سال ۴۹۳ ق (۱۰۹۹ م) با شورش برادرش محمد مواجه شد، که قدرت وی را سخت به مخاطره افکند. محمد از یاری مؤید الملک- لایقترین فرزند نظام الملک فقید- برخوردار بود. برکیارق با راندن مؤید الملک از خدمت خویش او را به دشمنی آشتی ناپذیر تبدیل کرده بود. این جنگ عجیب با فترتهای کوتاه و شکست‌ها و پیروزیهای طرفین تا سال ۴۹۷ ق (۱۱۰۳- ۴ م) دوام یافت، و پنج جنگ بزرگ رخ داد، تا آنکه یک یا دو سال پیش از مرگ برکیارق متارکه شد.

در این مدت کارهای مدهش و ننگین بسیار انجام گرفت. زبیده مادر برکیارق به دست محمد زندانی و در چهل و سه سالگی خفه شد (۴۹۳ ق- ۱۰۹۹). مجد الملک قمی که به عنوان وزیر اعظم برکیارق جانشین مؤید الملک شده بود، از سوی سپاهیان شورشی به هواداری مذهب ملاحظه متهم شد و علی‌رغم میل سلطان به نجات وی، به دست شورشیان قطعه‌قطعه شد. مؤید الملک را به زندان افکندند و به فرمان برکیارق با بی‌رحمی

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۶

سر از تن جدا کردند. سرانجام در سال ۴۹۷ ق (۱۱۰۳- ۴ م) میان دو برادر صلح افتاد.

ولی در پایان این سال برکیارق بیمار شد و در بیست و پنج سالگی در بروجرد درگذشت.

#### سلطنت ملکشاه دوم پسر برکیارق

برکیارق پیش از مرگ، فرزند خردسالش ملکشاه دوم را به جانشینی خویش نامزد کرده بود، کودکی که کمتر از پنج سال داشت و چند هفته، یا ماهی بیش بر تخت نماند، تا آنکه خلع شد و پس از رفتار ظالمانه روزگار، از نور دیده محروم گشت.

#### سلطنت محمد بن ملکشاه

محمد بن ملکشاه ملقب به غیاث‌الدین، که اینک عملاً فرمانروای بلامنازع ممالک امپراطوری سلجوقی ایران شده بود، پیش از سیزده سال سلطنت کرد (۴۹۹-۵۱۲ ق- ۱۱۰۵-۱۸ م) و در خلال این مدت تمام هم‌خود را مصروف جلوگیری از قدرت روزافزون ملاحظه کرد، و ما بزودی درباره گسترش این فرقه در آن ایام گفتگو خواهیم کرد. رویهمرفته سلطنت او بدون حادثه گذشت، مگر جنگ پیروزمندانهاش بر ضد امیر بزرگ عرب صدقه بن مزید امیر حله و معروف به «ملک عرب» در سال ۵۰۲ ق (- ۱۱۰۸ م). نظامی عروضی سمرقندی در مقاله نجوم و منجمین حکایت غریبی در این باره آورده است. (\*\*)

#### سلطنت محمود بن محمد بن ملکشاه

محمد جانشینی خود را به پسرش محمود واگذاشت، که پسرکی چهارده ساله بود و پس از مدت کوتاهی حکومت بد، در سال ۵۱۳ ق (- ۱۱۱۹ م) از روی ابله‌ی با عم خود سنجر فرمانروای نیرومند خراسان در ساوه به جنگ پرداخت (\*\*). شکستی

(\*) نگاه کنید به حکایت بیست و نهم چهار مقاله، صفحات ۱۰۲-۴ ترجمه انگلیسی؛ و نیز مجله انجمن سلطنتی آسیایی ۱۹۰۲، ص ۶۰۵.

(\*\*) نگاه کنید به صفحات ۱۲۱-۲۴ تاریخ‌البن‌داری. چاپ هوتسما، که در آن مجملی از قبایح اعمال وی را در دوران کوتاه سلطنتش برشمرده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۷

که متحمل شد، محبوبیت او را از آن هم که بود کمتر ساخت. زیرا سنجر به شفاعت مادرش، برادر زاده مغلوب را به مهربانی پذیرفت، از سر گناه احمقانه‌اش درگذشت، و او را به حکومت عراق برنشانند (\*\*). که چهارده سال دوام یافت؛ و دختر خود ماه ملک خاتون را نیز به عقد وی درآورد. این دختر بزودی درگذشت و گویند سنجر که او را صمیمانه دوست داشت تا زمانی سخت

غمگین بود و تسلی نمی‌یافت؛ و ظاهراً از عمیق بخارایی شاعر سالخورده خواستار شد تا مرثیه کوتاهی در مرگ او بسراید (\*\*).

### پادشاهی سنجر

در ۲۶ جمادی الاول سال ۵۱۳ ق (- ۴ سپتامبر ۱۱۱۹ م) سلطنت سنجر رسماً در بغداد اعلام شد. همچنانکه پیش از این یادآور شدیم، او پیش از آن ۲۴ سال با استقلال تمام بر خراسان فرمان رانده بود. دوران سلطنت سنجر، علی‌رغم ابرهای تیره‌یی که بر آخرین روزهای زندگی سایه افکند، در مجموع درخشان و مسعود بود. و نام انوری، معزی، ادیب صابر، و شاعران نامدار دیگر این عصر با نام وی و دربارش پیوند یافته است.

او در ۴۷۹ ق (- ۱۰۸۶-۸۷ م) (\*\*\*) در سنجان (که بدان نیز نامیده شد «\*\*\*\*») از شهرهای آسیای صغیر، زاده شد و در ۵۵۱ یا ۵۵۲ ق (- ۱۱۵۶ یا ۵۷ م) در سن ۷۲ سال قمری درگذشت، درحالی که به گفته راوندی او را «مدت پادشاهی ۶۱ سال، ۲۰ سال ملک خراسان و ۴۱ سال سلطنت جهان بود»؛ یعنی پادشاهی بر همه قلمرو امپراطوری

(\*) نگاه کنید به تذکره دولتشاه، صفحه ۱۳۰ از چاپ این‌جانب، که در آن شرحی احتمالاً خیالی از این حادثه در تاریخی چهارده سال پیش از این داده شده است.

(\*\*) نگاه کنید به مرجع بالا، صفحه ۶۵، سطرهای ۱-۴.

(\*\*\*) چنین است در ابن اثیر و راحة الصدور. نگاه کنید به مجله انجمن سلطنتی آسیایی، ۱۹۰۲، ص ۸۵۶؛ بنداری (چاپ هوتسما، ص ۲۵۵) تاریخ متقدمی را می‌دهد که برابر است با ۲۱ رجب ۴۷۱ ق (- ۱ فوریه ۱۰۷۹ م).

(\*\*\*\*) درست‌تر گفته باشیم، او نامی ترکی را گرفته بود که به نام زادگاهش شباهت بسیار داشت.

سنجر در ترکی به معنی نوعی باز یا مرغ شکاری دیگر است. نام جانوران بصورت اسمهای خاص در میان سلجوقیان و دیگر ترکان بسیار معمول بود، مانند ارسلان (شیر) طغرل (شاهین) و غیره.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۸

سلجوقی. خطرهایی که آخرین روزهای او را تیره کرد، با شورش آشکار اتسز خوارزمشاه آغاز شد، که در سال ۵۳۵ ق (- ۱۱۴۰-۴۱ م) استقلال خود را اعلام داشت. سال بعد ترکان کافر سنجر را شکست دادند، زنش را به اسیری بردند و او صد هزار تن از سپاهیان خود و نیز تا مدتی مرو، سرخس، نیشابور و بیهق را از دست داد. شکست فلاکت‌آور وی از غزان در تابستان ۵۴۸ ق (- ۱۱۵۳ م) هنگامی اتفاق افتاد که طوس و نیشابور به تصرف غزان درآمد و بسیاری از اهالی، از جمله گروهی از مشاهیر اهل علم و تقوی کشته شدند. سنجر عملاً در دست غزان محبوس بود. هرچند بظاهر با وی با احترام رفتار می‌شد، ولی قادر نبود به هر جا که می‌خواهد برود یا رعایای بدبخت خود را حمایت کند؛ تا آنکه در پاییز سال ۵۵۱ ق (- ۱۱۵۶ م) المؤید و چند تن از ملازمان قدیم دیگر وی، با تطمیع برخی از زندانبانان غز توانستند اسباب رهایی سلطان را فراهم آورند و او را سلامت به مرو برسانند، جایی که او به گردآوردن سپاهی پرداخت؛ ولی اندوه ویرانی و پریشانی کشورش با سالخوردگی بهم آمیخت و چند ماه بعد موجب مرگ وی شد. سنجر همانند جدش الب ارسلان در مرو به خاک سپرده شد، در بنایی که دولتخانه نامیده می‌شد و او خود آن را بنا کرده بود.

### سلجوقیان کرمان

چهار تن از سلجوقیان کرمان در عصری که در این فصل مورد مطالعه ماست فرمان رانده‌اند. تورانشاه (متوفی ۴۹۰ ق- ۱۰۹۷ م)؛ پسرش ایرانشاه که در سال ۴۹۵ ق (- ۱۱۰۱ م) به اتهام تمایل به عقاید ملاحده اسمعیلی کشته شد؛ ارسلانشاه پسر عم شخص اخیر الذکر (متوفی ۵۳۷ ق- ۱۱۴۲ م)؛ مغیث‌الدین محمد بن ارسلان شاه، که سلطنت خود را با کور کردن بیست تن از برادران و برادر زادگانش آغاز کرد (متوفی ۵۵۱ ق- ۱۱۵۶ م)

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۹

### خلفای عباسی معاصر

از خلفای عباسی بغداد، المقتدی (۴۸۷ ق- ۱۰۹۴ م) مقارن آغاز این روزگار درگذشت، و المقتفی تقریباً در پایان آن ۵۵۵ ق (- ۱۱۶۰ م)؛ ولی خلفای سه‌گانه‌یی که در فاصله میان خلافت این دو به خلافت نشستند، نخستینشان المستظهر بود که در ۵۱۲ ق (- ۱۱۱۸ م) درگذشت، دومی المسترشد، و سومی پسرش الراشد بودند، و این دو خلیفه به دست اسمعیلیان کشته شدند. اولی (گفته شده که به تحریک سنجر) هنگامی که در مراغه به دست سلطان مسعود سلجوقی اسیر بود، در روز یکشنبه هفده ذی قعدة سال ۵۳۰ ق (- ۲۹ اوت ۱۱۳۵ م) و دومی، دو سال پس از آنکه توسط همان پادشاه خلع شد، در روز سه‌شنبه ۲۱ شعبان ۵۳۳ ق (- ۷ ژوئن ۱۱۳۸ م). البته خلیفه‌ها در این دوران در دست سلجوقیان همچون عروسکان خیمه شب بازی بودند، چنانکه المسترشد در راه

عزیمت به جنگ بر ضد سلطه ایشان - که کوشش بیهوده‌یی بود و به بهای جاننش تمام شد - در خطبه‌یی که در کرمانشاه ایراد کرد چنین گفت:

«ما امور خود را به آل سلجوق واگذاشتیم، ولی آنان بر ما عصیان کردند و روزگار پرایشان دراز شد، و دلهاشان سخت بود و بسیارشان بدکاره بودند.»<sup>۳۸\*</sup>

### غوریان و غزنویان

کوکب سلسله غزنوی از دیرباز در افول بود، و آخرین بخش دورانی که اینک مورد نظر ماست، مقارن بود با غروب نهایی آن به دست ملوک جبال غور، این افغانان درنده و بی‌باک فیروز کوه. هنگامی که این دوران آغاز می‌شود، ابراهیم پادشاه بود، که به شهادت حکایتی از سیاست‌نامه (چاپ شفر، ص ۴۲) ظاهراً امیری با شخصیت بوده است:

«در غزنین خبازان در دکانها بستندی و نان نایافت شد و غربا و درویشان در رنج افتادند و به تظلم به درگاه شدند و پیش سلطان ابراهیم نالیدند. فرمود تا همه را حاضر کردند.

گفت: چرا نان تنگ کردید؟ گفتند: هر یاری گندم و آرد که در این شهر می‌آرند نانویان تو می‌خرند و در انبار می‌کنند و می‌گویند فرمان چنین است و ما را نمی‌گذارند که یک

(\* نگاه کنید به ترجمه این جانب از چهار مقاله، حکایت هشتم، ص ۳۷-۳۸.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۰

من آرد بخریم. سلطان بفرمود تا خباز خاص را بیاوردند و زیر پای پیل افکندند. چون بمرد، بر دندان پیل بستند و در شهر بگردانیدند و بر وی منادی می‌کردند که: هر که در دکان باز نگشاید از نانبایان با او همین کنیم. و انبارش خرج کردند.»  
مؤلف گوید:

«نماز شام بر در هر دکانی پنجاه من نان بمانده بود و کسی نمی‌خرید.»

سلطان ابراهیم غزنوی در سال ۴۹۳ ق (- ۱۰۹۹ م) در گذشت؛ و پسرش مسعود سوم جانشین او شد، که تا به هنگام مرگش در سال ۵۰۸ ق (- ۱۱۱۴ م) سلطنت کرد؛ و پس از وی سه تن از پسرانش پی‌در پی سلطنت کردند: شیرزاد متوفی ۵۰۹ ق (- ۱۱۱۵) سپس ارسلان و بهرامشاه؛ و این آخرین فرمان داد تا برادرش ارسلان را در ۵۱۲ ق (- ۱۱۱۸ م) خفه کردند و خود به جای او نشست و تا اواخر روزگار مورد مطالعه ما یعنی تا سال ۵۴۷ ق (- ۱۱۵۲ م) سلطنت کرد. نام او با سنایی، نخستین شاعر متصوف بزرگ ایران قرین است، که در سال ۵۲۶ ق (- ۱۱۳۱ م) حدیقه الحقیقه خود را تألیف کرد. سلطنت بهرامشاه با بدبختی پایان یافت. در پاییز سال ۵۳۰ ق (- ۱۱۳۵ م) سنجر او را به عهد شکنی متهم کرد، به سوی لشکر کشید<sup>۳۹\*</sup>، او را به عذرخواهی و پرداخت غرامت ملزم ساخت و پس از چند ماه اقامت در غزنه در شعبان ۵۳۰ ق (ژوئیه سال بعد) به بلخ بازگشت. دوازده سال پس از آن، بهرامشاه، داماد خود قطب الدین محمد را که یکی از شاهزادگان غور بود کشت. علاء الدین حسین و سیف الدین سوری برادران وی، به انتقام برخاستند و در سال ۵۴۳ ق (- ۱۱۴۷ م) بهرامشاه را از غزنه بیرون راندند و سیف الدین خود را از سوی برادرش علاء الدین به حکومت آنجا منصوب ساخت. با این همه در زمستان سال بعد توطئه‌یی بر ضد وی صورت گرفت.

هنگامی که جاده‌ها پوشیده از برف بود، بهرامشاه فرا خوانده شد؛ و سیف الدین که بی‌خبر توقیف شده بود، با صورتی سیاه شده سوار بر قاطر در شهر گردانده شد، و سپس او را به دار آویختند، یا مصلوبش کردند. در سال ۵۵۰ ق (- ۱۱۵۵ م) سه سال پس از

(\* بگفته جهانگشاهی جوینی، بهرامشاه از پیش شاه سلجوقی گریخت و او به کسانش خاطر نشان ساخت که این «پشتیست که باز روی آن توان دید!»

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۱

مرگ بهرامشاه و جانشینی پسرش خسرو شاه، علاء الدین حسین این بی‌حرمتی را کيفر هولناکی داد. لقب جهانسوز که این غوری سهمگین به دست آورده بود درخور اهمیت آن چیزی است که در انتقام سه روزه وی بر شهر پر شکوه غزنه گذشت. ولی برای تعیین مقامی که ادبیات در آن روزگار داشته، یادآوری این نکته جالب است که همچنانکه در چهارمقاله (ص ۴۸) ترجمه این جانب) باخبر می‌شویم:

«هنگامی که او غزنه را گشود و عمارات محمودی و مسعودی و ابراهیمی خراب کرد، مدایح ایشان بزرگ خرید و در خزینه همی نهاد. کس را زهره آن نبود که در آن لشکر یا در آن شهر ایشان را سلطان خواند، و پادشاه خود از شاهنامه برمی‌خواند، آنچه که ابو القاسم فردوسی گفته بود:

چو کودک لب از شیر مادر بشست به گهواره «محمود» گوید، نخست

به تن ژنده پیل و به جان جبرئیل به کف ابر بهمن، به دل رود نیل  
جهاندار محمود شاه بزرگ به آبخور آرد همی میش و گرگ

### خوارزمشاهیان

در تاریخ ایران، مهمتر از سلسله‌های غزنوی و غوری، خوارزمشاهیان یا ملوک خیوه‌اند، که دولتشان با ساقی محبوب ملک‌شاه به نام انوشنگین (۴۷۰ ق- ۱۰۷۷ م) آغاز شد «\*\*» و پس از اخراج کامل اربابان و مالک الرقابان پیشینشان سلجوقیان با جلال الدین منکبرنی، آخرین مدافع اسلام در برابر گروه‌های ویرانگر مغول کافر، پایان یافت (۶۱۷-۶۲۸ ق- ۱۲۲۰-۱۲۳۱ م). قدرت این سلسله در سال ۵۲۱ ق (-۱۱۲۷ م) با جلوس اتسز سلطان محیل و جاه‌طلب آغاز شد و شایعاتی که از مطامع او به گوش سنجر رسید، ناچارش ساخت تا در تابستان ۵۳۳ ق (-۱۱۳۸ م) متوجه خوارزم شود. اتسز این بار شکست خورد و تلفات بسیار داد، که از جمله پسرش بود «\*\*» و در مرگ او سخت سوگوار شد. سنجر خوارزم را گشود و به برادرزاده‌اش

(\*) بنابر جهانگشای جوینی این معمول سلجوقیان بود که با چنین تیولهایی خدمات ساقیان، جامه‌داران و امثالهم را پاداش می‌دادند. (\*\*\*) به گفته جهانگشای جوینی نام او اتلیغ بود که «او را بگرفتند و به خدمت سلطان آوردند و بفرمود تا در حال او را به دو نیم زدند.»

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۲

غیاث الدین سلیمان شاه به اقطاع داد؛ ولی پیش از آنکه سنجر به مرو برسد، اتسز خود بازگشت و متصرفات پایتختش را بازگرفت و در تابستان سال ۵۳۶ ق (-۱۱۴۱ م) کفار ختارا به جنگ با سنجر برانگیخت، که بر اثر آن سنجر شکستی سخت خورد و ۱۰۰،۰۰۰ تن از سپاهیان او کشته شدند، زنش به اسارت درآمد، و پادشاه سلجوقی به ترمذ و بلخ رانده شد؛ در حالیکه اتسز با اعلام پادشاهی خویش مرو را به تصرف درآورد و بسیاری از رجال برجسته دربار سنجر را کشت یا به اسارت برد، که از آن جمله بود فقیه ابو الفضل کرمانی. «\*\*» به گفته ابن اثیر این شکست سنجر بسیار فلاکتبار، و همچنانکه دیده‌ایم پیش درآمد بدبختیهای بدتری بود. در نیشابور، که یکچند به تصرف اتسز درآمد، و از سوی دیگر از او مزاحمتی ندیده بود، از ۶ ذی‌قعدة ۵۳۶ تا آخر محرم ۵۳۷ ق (-) ۲۸ مه تا ۲۷ ژوئیه ۱۱۴۲ م) نام سنجر از خطبه حذف شده بود. قریب یک سال پس از آن، سنجر بار دیگر به محاصره خوارزم شتافت، ولی به تصرف آن توفیق نیافت و با اتسز پیمان صلح بست؛ و در ۹ جمادی الاخر ۵۵۱ ق (۳۰ ژوئیه ۱۱۵۶ م) تنها اندکی پیش از رقیب، بدرود زندگی گفت.

### چهار شاعر که مخصوصاً با سنجر و اتسز مربوطند

نام چهار شاعر بزرگ ایران: معزی، انوری، ادیب صابر و رشید الدین وطواط که آثارشان اینک مورد مذاقه قرار خواهد گرفت، با نام سنجر و اتسز بطور تفکیک ناپذیری مربوط است. «\*\*»

### معزی ملک الشعراى سنجر

نخستین اینان ملک الشعراى سنجر بود، و پدرش برهانی نیز همین مقام را

(\*) با این حال، از گزارش ابن اثیر معلوم می‌شود، (ذیل حوادث سال ۵۳۶ ق) اتسز در اصل متوجه تصرف مرو بود، همچنانکه قبلاً سرخس را متصرف شده بود؛ ولی کشته شدن جمعی از ملازمانش او را به این کینه‌توزی واداشت که در ۲۲ ربیع الاول ۵۳۶ ق (آخر اکتبر ۱۱۴۱ م) صورت گرفت.

(\*\*) مؤلف جهانگشا خاطر نشان می‌کند که اتسز «به فضل و دانش معروف و مشهور شد و او را اشعار و رباعیات پارسی بسیارست.»

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۳

داشت. «\*\*» شهرتی بزرگ که بر اثر این مقام والا نصیب او شده بود، با فاجعه مرگش که موجب آن تیر خطای سلطان سنجر بود فزونی گرفت (۵۴۲ ق- ۱۱۴۷-۴۸ م).

### ادیب صابر

با این حال، مرگ ادیب صابر فجیع‌تر بود. به گفته دولت‌شاه (ص ۹۳ چاپ این جانب) او توسط سنجر برای تجسس در احوال اتسز، و به گفته جوینی ظاهراً به عنوان سفیر به خوارزم فرستاده شد. اتسز دو تن از ملاحده را اجیر کرد تا به مرو روند و سنجر را بکشند.

ادیب صابر خبر این راز را به ضمیمه صورت یا وصف آن دو، برای سنجر نوشت و در پای پوش پیر زنی به مرو فرستاد. ملاحظه شناخته شدند و به قتل رسیدند، و اتسز به شنیدن این خبر فرمان داد تا دست و پای ادیب صابر را بستند و او را در جیحون افکندند. تاریخ این واقعه به وسیله دولتشاه ۵۴۶ ق (۱۱۵۱-۵۲ م) داده شده، ولی بنابر جهانگشا، که مرجعی موثق تر است، این واقعه در ۵۴۲ ق (۱۱۴۷ م) یا کمی قبل از آن رخ داده است، و ۵۳۸ ق (۱۱۴۳-۴۴ م) تاریخی که توسط دکتر اته داده شده بسی محتملتر است.

### انوری و رشید الدین وطواط

در مورد انوری و رشید الدین «وطواط» (پرستوک)، که بخاطر جثه کوچک و ظاهر محقرش چنین لقب یافته بود، تنها به ارتباط آنان با جنگهایی که در بالا مذکور شد توجه خواهیم کرد. وطواط که کاتب و ملک الشعرا دربار اتسز بود، در نخستین وهله خشم سنجر را با انشاد قصیده‌یی برانگیخت، که مطلعش این است:

چون ملک اتسز به تخت ملک برآمد دولت سلجوق و آل او بسر آمد بعد از آن، هنگامی که سنجر در پاییز ۵۴۲ ق (- ۱۱۴۷ م) اتسز را در قلعه

(\*) نگاه کنید به صفحات ۳۵-۳۸ کتاب فوق و نیز حکایت ۱۶ چهار مقاله (صفحات ۶۶-۷۰ ترجمه این جانب)

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۴

هزار اسب محاصره کرده بود، به انوری که او را در جنگ ملازمت می کرد، فرمان داد تا شعر ملامت آمیزی بسراید و آن را بر تیری بنگارند و بدرون شهر محصور بیفکنند.

انوری بدین مناسبت نوشت:

ای شاه، همه ملک زمین حسب تراست و ز دولت و اقبال جهان کسب تراست

امروز به یک حمله هزار اسب بگیرفردا خوارزم و صد هزار اسب تراست که در استفاده از واژه هزار اسب جناس ظریفی بکار رفته است.

پاسخ زیر از قلم وطواط بر تیر دیگری بازپس افکنده شد: (\*\*)

گر خصم تو ای شاه، شود رستم گردیک خر، ز هزار اسب تو نتواند برد.

از این رو، سنجر مشتاقانه درصدد دست یافتن به وطواط برآمد و سرانجام هنگامی که توفیق یافت فرمان داد تا او را به هفت پاره کنند.

منتخب الدین بدیع الکاتب (\*\*\*) یکی از اسلاف مؤلف جهانگشا که راوی این داستان است، توانست با خندانیدن سلطان خشم او را فرو نشاند. او گفت:

«بنده را یک التماس است .... وطواط مرغکی ضعیف باشد، طاقت آن نداشته که او را به هفت پاره کنند. اگر فرمان شود او را به دو پاره کنند»

پس وطواط به خاطر آنکه مایه خنده سلطان شده بود بخشوده شد.

### اسمعیلیان الموت یا ملاحده (حشاشین)

برای تکمیل بررسی کوتاه وضع سیاسی ایران در این عصر، لازم است به قدرتی توجه کرد، که هرچند نمی توان آن را سلطنتی بشمار آورد، ولی تأثیری بیش از سلجوقیان، غزنویان، غوریان، یا خوارزمشاهیان اعمال کرده و دهشتی سخت پدید آورده بود و این قدرت حشاشین یا اسمعیلیان الموت است. اوضاعی که منجر به تثبیت

(\*) بنظر می رسد که پرتاب تیرهای منقوش به پیام به درون یا بیرون از شهرهای محاصره شده، در ایران روشی کهن بوده است.

نگاه کنید به، کارنامه اردشیر بابکان، اثر نلدکه، ص ۵۳، چاپ جداگانه، گوتینکن، ۱۸۷۹

(\*\*) شرح حال او در لباب الالباب عرفی ص ۸۷-۷۹ چاپ این جانب آمده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۵

این قدرت در ایران شد، و تغییر خصوصیات آن بر اثر دعوت جدید حسن صباح، قبلا در فصلی تشریح شده است. این بدعتگذار مخوف در زمان پادشاهی سنجر همچنان حیات داشت؛ زیرا تا سال ۵۱۸ ق (- ۱۱۲۴ م) هنوز نمرده بود. حسن صباح سالهای دراز از دژ الموت بیرون نیامده بود و حتی بندرت از حجره خود خارج شده بود. با این حال قدرتش تا شام بسط یافته بود و نامش در آسیای باختری مایه وحشت بود. او با روش سختگیرانه‌یی که در زندگی خود داشت، دو پسر خود را به جرم زناکاری و شراپخواری

کشت و همکار خود کیا بزرگ امید را به جانشینی خویش نامزد کرد.  
بزرگ امید در سال ۵۳۲ ق (۱۱۳۷-۳۸ م) درگذشت و جای خود را به پسرش محمد داد (۵۵۸ ق-۱۱۶۲ م).

### موفقیت‌های ملاحظه

تعقیب جزئیات تاریخ حشاشین یا اسمعیلیان الموت در اثنای دورانی که اینک مورد مطالعه قرار می‌دهیم، در یک چنین اثری غیر ممکن خواهد بود؛ ولی این فرقه آن‌چنان جالب و مشخصه سیمای عصر است که لازم است مظاهر درست فعالیتشان با ارائه تصویر حقیقی زمان سنجدیده شود. تقریباً حوادث ذیل اغلب سنوات تاریخ ابن اثیر را نام این سازمان مخوف اشغال کرده است. این فرقه، بهنگام مرگ المسترشد خلیفه فاطمی روابط خود را با فرقه اصلی مصر و افریقای شمالی بریده بود. قدرت سیاسی ایشان با تصرف دژ کوهستانی الموت (آله آموت- عقاب آموخت) در سال ۴۸۳ ق (- ۱۰۹۰-۹۱ م) آغاز شد، تاریخی که توسط بسیاری از مورخان ایرانی آن عصر بطور غریبی با مجموع اعداد حروف تشکیل دهنده این اسم تطبیق داده شده است.  
دو سال بعد، نخستین توفیق بزرگ اسمعیلیان، کشتن نظام الملک بود که، اندکی بعد با کشتن این اشخاص دنبال شد: عبد الرحمن السمیری وزیر مادر برکیارق (۴۹۱ ق- ۱۰۹۷ م)؛ «\*»؛ اونروبلکا (۴۹۴ ق- ۱۱۰۰ م)؛ جناح الدوله، در مسجد حمص (۴۹۶

(\*) درباره این تاریخ تردید هست. در مراجع دیگر آن را مربوط به سال ۵۱۵ (- ۱۱۲۲-۲۳ م)

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۶

ق- ۱۱۰۲ م)؛ قاضی ابو العالی سعید نیشابوری (۴۹۹ ق- ۱۱۰۵ م)؛ فخر الملک یکی از پسران نظام الملک (۵۰۰ ق- ۱۱۰۶-۷ م)؛ قاضیان اصفهان و نیشابور، و عبد الواحد رویانی در طبرستان (۵۰۲ ق- ۱۱۰۸-۹ م)؛ مودود در مسجد دمشق (۵۰۷ ق- ۱۱۱۳-۱۴ م)؛ احمدیل بن و هسودان در بغداد (۵۱۰ ق- ۱۱۱۶-۱۷ م)؛ قاضی سعد الهروی در همدان (۵۱۹ ق- ۱۱۲۵-۲۶ م)؛ عبد اللطیف بن خجندی (۵۲۴ ق- ۱۱۲۹ م)؛ الامر بامر الله خلیفه فاطمی (۵۲۵ ق- ۱۱۳۰ م)؛ ابو علی بن افضل وزیر جانشین و پسر عم او الحافظ (۵۲۷ ق- ۱۱۳۲ م)؛ المسترشد خلیفه عباسی (۵۳۰ ق- ۱۱۳۵ م)؛ پسر و جانشین او الراشد (۵۳۲ ق- ۱۱۳۷-۳۸ م)؛ جوهر از درباریان محبوب سنجر (۵۳۴ ق- ۱۱۳۹-۴۰ م) و بسیاری از افراد کم اهمیت تر. مسلماً انتقام- جویهای وحشیانه‌ی نیز از سوی مؤمنین صورت می‌گرفته است. همچنانکه ما در باره آزار «رافضیان و آزاد اندیشان» در نیشابور به سال ۴۹۰ ق (- ۱۰۹۶ م)؛ قتل عام باطنیان در ۴۹۵ ق (- ۱۰ ژوئن ۱۱۰۱ م) بفرمان برکیارق؛ به صلیب کشیدن سعد الملک وزیر همراه با چهار باطنی، و ابن عطاش و برخی از پیروانش در ۵۰۰ ق (- ۱۱۰۶-۷ م)؛ قتل عام هفتصد باطنی درآمد در ۵۱۸ ق (- ۱۱۲۴ م)؛ و کشتار عظیمتری از ایشان توسط سنجر در سال ۵۲۱ ق (- ۱۱۲۷ م) بانتقام قتل معین الملک وزیر، و عباس رازی (مقتول در ۵۴۱ ق- ۱۱۴۶ ق ۴۷ م) یکی از مخالفان سرسخت اسمعیلیان که از جمجمه‌هایشان مناره‌ها می‌ساخت، مطالبی می‌شنویم.

همچنانکه قبلاً گفته شد، بر اثر جنگهای داخلی که در اوایل این عصر رواج داشت، ملاحظه پایه‌های قدرت خود را چنان تثبیت و تحکیم کردند که بهتر از آن نمی‌شد. البته برکیارق به هواداری ایشان متهم بود، یا دست کم در ازای برخورداری از پشتیبانی ایشان، یا بیطرفی مساعدشان، نسبت به آنان تا حدود زیادی اغماض روا می‌داشت. ابن اثیر در حوادث سال ۴۹۴ ق (- ۱۱۰۰-۱ م) می‌گوید که برکیارق، مؤید الملک یکی از پسران نظام الملک را که محبوس بود، بخاطر اظهار این مطلب

(- دانسته‌اند.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۷

دشنام داد و بدست خود کشت «\*» در همان سال، هنگامی که او برای جنگ با برادرانش سنجر و محمد عازم بغداد شد، و دو سپاه بر کنار دجله روبرو شدند، دشمن، او و سپاهیان را با فریادهای «یا باطنیه» ریشخند می‌کردند. قتل عام باطنیان که در همین ایام به فرمان او صورت گرفت احتمالاً بدان منظور بوده که این ظن خطرناک را از ذهن اتباعش بزداید، اعتقادی که بسادگی می‌توانست به قتل یا عزلش منجر شود؛ همچنانکه در مورد احمد خان فرمانروای سمرقند و ایرانشاه شاهزاده سلجوقی کرمان پیش آمد. این دو تن صرفنظر از وزرا و رجال متعددی مانند مجد الملک به اتهام هواخواهی از ملاحظه گرفتار چنین سرنوشتی شدند. در آن هنگام، در دل کسانی که در معرض انتقامجویی ملاحظه بودند چنان وحشتی پدید آمد که گاه زرهی در زیر جامه‌هایشان بر تن می‌کردند، همچنانکه عادت بلکا چنین بود؛ ولی او روزی این احتیاط را از یاد برد، و این غفلت ببهای جانش تمام شد. فدائیان، حتی هنگامی که گرفتار می‌شدند و اغلب در زیر شکنجه دستخوش مرگ بودند، به انتقامجویی از دشمنانشان می‌پرداختند، مثلاً قاتل فخر الملک هنگامی که به نزد سنجر آورده شد و مورد بازپرسی قرار گرفت با معرفی جمعی از امیران و کارکنان سرشناس دربار آنان را که احتمالاً بی‌گناه بودند به عنوان همدست در شکنجه خود شریک ساخت.

یکی از مهمترین حوادث مربوط به تاریخ این بدعتگذاران هولناک به تفصیل توسط مؤلف راحة الصدور (نگاه کنید به مجله انجمن سلطنتی آسیایی، سال ۱۹۰۲، ص ۶۰۶-۶۰۹) و ابن اثیر توصیف شده است. منظور من حوادثیست که در بهار سال ۵۰۱ ق (-۱۱۰۷ م) به تخریب دژ اسمعیلی شاه دژ یا دژ کوه در نزدیکی اصفهان، مصلوب کردن ابن عطاش و کشتار جمع کثیری از پیروانش منجر شد. عبد الملک عطاش پدر احمد بن عطاش اخیر الذکر، ادیبی از سکنه اصفهان بود، که به خاطر هواخواهی از شیعیان

(\*) برای برخی اطلاعات مغایر که در راحة الصدور آمده است، نگاه کنید به مجله انجمن سلطنتی آسیایی، سال ۱۹۰۲، ص ۶۰۳-۶۰۴

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۸

تحت تعقیب قرار گرفت، به ری گریخت، تحت تأثیر حسن صباح واقع شد و عقاید او را پذیرفت (\*\*). و به یکی از دوستانش نوشت: «به بازی اشهب رسیدم و او را بر همه جهان برگزیدم و دل از آنچه بگذاشتم برداشتم.» پسر عطاش که در کار بزازی بود، از عقاید بدعت آمیز پدر اظهار نفرت می کرد و از اینرو توانسته بود از تعرض مصون بماند.

### ابن عطاش

قلعه دژ کوه در نزدیکی اصفهان توسط ملکشاه ساخته شد، و از آنرو شاه دژ نام گرفت. در آنجا خزاین و اسلحه نگهداری می شد، و نیز جمعی از خواجه سرایان و دختران منسوب به دربار بسر می بردند، که گروهی از سپاهیان دیلمی نگهبانیشان را بر عهده داشتند. ابن عطاش به بهانه تدریس به این افراد جوان به آنجا می رفت و بتدریج با سخنان شیرین و هدایای خود توانست دلشان را رام کند و آنان را به دعوت خویش درآورد.

ابن عطاش پس از آن در دشت گور، به نزدیکی دروازه های شهر، دعوتخانه ای ساخت؛ و به گفته مورخ ما، کارش چنان بالا گرفت که شماره پیروان و هواخواهانش به سی هزار تن رسید.

مقارن همین ایام، مردم اصفهان بر اثر ناپدید شدن اسرار آمیز و پی در پی همشهیریانشان در هراس افتادند. این راز سرانجام بدست پیرزن گدایی گشوده شد، که از خانه ای فریاد استغاثه ای شنیده و پنداشته بود کسی بیمار است، و گفته بود «خدا بیمار تان را شفا دهد؛ ولی هنگامی که ساکنان خانه سعی کرده بودند به بهانه دادن غذا او را به داخل خانه بکشند، گریخته و مردم را خبر کرده بود. بزودی جمعی گرد خانه را فروگرفتند، در را شکستند و در سردابه آن با منظره مدهشی روبرو شدند؛ زیرا

(\*) به گفته ابن اثیر و مورخان دیگر، عبد الملک عطاش معلم حسن صباح بود، نه شاگرد او.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۹

در پای دیوارها و کف سردابها بالغ بر چهار صد- پانصد قربانی بینوا نهفته شده بود، که برخی را کشته و بعضی را به چهار میخ به دیوار دوخته بودند، و چند تن از آنان هنوز رمقی در تن داشتند؛ و از آن میان بسیاری که بتازگی ناپدید شده بودند توسط دوستانشان شناخته شدند. خانه مذکور از آن مرد نایبایی بود به نام علوی مدنی، و از مراکز تجمع ملاحظه بود. این مرد بهنگام شام عصا در دست بر سر کوچه تاریک و درازی که به خانه منتهی می شد می ایستاد، و فریاد می زد «خدا رحمت کند کسی را که دست این کور بینوا را بگیرد و او را به در خانه اش در این کوچه برساند.»

بدینسان قربانی غافل که از سر خیرخواهی این خواهش را پذیرفته بود در دام هلاک می افتاد، زیرا وقتی به انتهای کوچه می آمد، گرفتار جمعی از همدستان مرد نایبنا می شد، که به سردابه اش می بردند و به قتلش می رساندند؛ این کار چند ماه ادامه داشت تا کشف هولناک فوق الذکر صورت گرفت. بزودی کشتار آغاز شد؛ علوی مدنی، همسرش و برخی از همدستانش بر سر بازار طعمه آتش شدند.

بدگمانی بالا گرفت و در این میان بر سر سعد الملک وزیر فرود آمد؛ ولی شاه که به وی اعتماد فراوان داشت، در آغاز از قبول آن سر باز زد. در این ایام قلعه دژ کوه یک چند در محاصره افتاد و ابن عطاش که تقریباً در معرض تمام شدن آذوقه بود به سعد الملک پیام فرستاد که دیگر نمی تواند پایداری کند و می خواهد تسلیم شود.

سعد الملک پاسخ داد: «هفته ای مدارا کن تا من این سگ را از میان بردارم.» نقشه او این بود که فساد را بفریبد، و با خود همدستان کند، و نیشی زهر آلود بدو دهد تا هنگامی که شاه به عادت هر ماه فصد می کرد بدان وسیله او را بکشد. با این حال حاجب وی که از همه اسرار باخبر بود، توطئه را با همسر زیبای خود در میان نهاد و او آن را به فاسقش گفت؛ و او نیز یکی از خدمتگزاران شرف الملک را باخبر ساخت و شرف- الملک ماجرا را به گوش شاه رساند. شاه فساد را احضار کرد و پس از اقرار وی فرمود تا با همان کارد او را رگ زدند؛ هنگامی که زهر اثر خود را بخشید، رنگ او سیاه شد و بزودی با رنج بسیار درگذشت.



هنگامی که شاه از خیانت وزیرش آگاه شد، او را با چهار تن از همدستانش، از

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۰

جمله ابو العلاء المفضل بدار آویخت یا به صلیب کشید. دو روز پس از آن ابن عطاش قلعه دژ کوه را تسلیم کرد. او را بر روی شتری در معابر اصفهان گرداندند و هزاران تماشاگر به سویش فضولات پاشیدند و با اشعار مسخره ریشخندش کردند که نمونه‌یی از آن (به لهجه محلی) در راحة الصدور آمده است. ابن عطاش پس از آنکه به چهار میخ کشیده شد، مدت هفت روز بر صلیب آویخته بود؛ و همچنانکه دردمند و بی‌پناه بر صلیب آویزان بود به سویش تیر می‌افکندند. سرانجام جسدش را سوزاندند و خاکسترش را به باد دادند. ابن عطاش مدعی بود که در اختر شماری مهارتی بسزا دارد؛ و در آن حال که بر صلیب آویزان بود، یکی از نظارگیان پرسید آیا او به قدرت علمش قادر به پیش‌بینی این سرنوشت بوده است؟ ابن عطاش پاسخ داد: در احکام طالع خویش دیده بودم که به عظمتی و جلالتی در اصفهان روم که هیچ پادشاهی مثل آن ندیده بود، اما بدین صفت نمی‌دانستم. «\*» سلطان محمد که اینک سخت هشیار شده و احساس خطر کرده بود، برای برانداختن ملاحظه به اقدامات منظمی پرداخت، و بسیاری از دژهای کوهستانی را که به تملک ایشان درآمده بود باز گرفت؛ ولی مرگ وی در سال ۵۱۲ ق (۱۱۱۸ م) بدین نقشه‌ها پایان داد و به ملاحظه فرصتی تازه بخشید، که در بهره بردن از آن درنگ روا نداشتند؛ چنانکه در اثنای ده یا پانزده سال بعدی باز با تدبیر یا تطمیع، قلاع قدموس، بانپاس و مصیات را در شام بر مستملکات خود افزودند؛ و در ایران نیز بجز الموت، شامل گرد کوه، شیر کوه، طبس، خور، خوسف، زوزن، قاین، تون، و شم کوه در نزدیکی ابهر، خالنجان نزدیک اصفهان، استوانوند در مازندران، قلعه-الناظر در خوزستان، قلعه الطنبور نزدیک ارجان، خلاد خان و بسیاری قلاع دیگر تقریباً در همه نواحی ایران بود.

### تاریخ ادبی این عصر

پس از شرح مختصری از نکات برجسته وضع سیاسی ایران در دوران سنج و

(\* این لطیفه با برخی دستکاریهای جزئی و تغییر اسامی، اغلب در حکایت نامه‌های فارسی و عربی دیده می‌شود. مانند جوامع

الحکایات عوفی. انوری شاعر، ظاهراً در شعر زیر به ابن عطاش اشاره می‌کند:

در خواب دید خصم تو خود را بلندیی تعبیر آن به دیده بیدار دار یافت

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۱

برادرانش، اینک می‌توانیم به ادبیات این عصر باز گردیم.

فزونی شماره شاعران فارسی‌گوی و افزایش استعمال زبان فارسی به جای عربی به عنوان زبان ادبی ایران، از یک سو ما را مجبور خواهد ساخت که توجه خود را به شاعران بسیار برجسته معطوف کنیم، و از سوی دیگر به ما امکان خواهد داد که هرچه کمتر خود را به نوشته‌های عربی مشغول سازیم.

### شاعران پارسی‌گوی

بهتر است نخست مهم‌ترین شاعران پارسی‌گوی را به ترتیب تقدم زمانی مورد مطالعه قرار دهیم:

#### سنایی

سنایی غزنوی یا بلخی «\*»، که نام کاملش ابوالمجد مجدود بن آدم بود، نخستین کس از سه سراینده بزرگ مثنوی صوفیانه فارسیست؛ دومین آنان شیخ فریدالدین عطار است، و سومین جلال‌الدین رومی. جلال‌الدین با همه عظمتی که داشت، با فروتنی نوشت:

عطار روح بود و سنایی دو چشم او ما از پی سنایی و عطار آمدیم از زندگی سنایی آگاهی بسیار کمی داریم، جز اینکه در بدایت حال به نحوی با دربار بهرامشاه ارتباط داشت. برای اطلاعات مربوط به تبدیل مقام دنیوی شاعر درباری به حیات متعالی صوفیانه، آنچه توسط دولت‌شاه عرضه شده (ص ۹۵-۹۷) و توسط اوزلی در زندگی شاعران فارسی (ص ۱۸۴-۱۸۷) تکرار گشته است، درخور اعتبار چندانی نیست، و درعین حال نه مقدمه خودش بر حدیقه و نه از آن شاگردش علی رقام «\*»، روشنی بیشتری بر محیط زندگی او نمی‌افکند، مگر، همچنانکه ریو اشاره می‌کند، بایستی اظهارات جامی را بپذیریم که: شاعر معروفترین اثرش حدیقه

(\* در صفحه ۸۱ دیوان سنایی چاپ سنگی ایران، گوید که بلخ با نام او درخشیده است.

(\*\*) محتوی این مقدمه‌ها باختصار در فهرست نسخ فارسی ص ۵۵۰ به وسیله ریو توصیف شده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۲

را در سنن پیری سروده و تقریباً اندکی پس از اتمام آن در ۵۲۶ ق (- ۱۱۳۱ م) در گذشته است. عوفی طبق معمول در لباب الالباب، (ج ۲، ص ۲۵۲ چاپ این جانب) هیچ گونه اطلاعی از زندگانی او به دست نمی‌دهد حال آنکه، اطلاعاتی را که اته خاطر نشان می‌کند «\*» با تواریخ یاد شده در مقدمه‌های حدیقه مغایر است، و نشان می‌دهد که شاعر پس از معزی زنده بوده و پیش از ۵۴۴ ق (- ۱۱۵۰ م) وفات نکرده است

آثار سنایی تا آنجا که بدست ما رسیده، عبارتست از: هفت مثنوی و یک دیوان از مثنویهای فوق تنها حدیقه الحقیقه تا اندازه‌ی مشهور است. شش تایی دیگر، یعنی طریق التحقیق، غریب‌نامه، سیر العباد الی المعاد، کارنامه، عشق‌نامه و عقل‌نامه بسیار نادر است و من هرگز آنها را ندیده‌ام. «\*» نسخه‌های دیوان فراوان نیست؛ ولی در سال ۱۲۷۴ ق (- ۱۸۵۷-۵۸ م) در تهران چاپ سنگی شده است. این چاپ به ۲۷۱ صفحه بالغ می‌شود که هر صفحه دارای ۴۵ بیت است، و جمعا شاید دوازده هزار بیت را از قصیده، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، غزل و رباعی شامل می‌شود. حدیقه بکرات با دیگر آثار سنایی دیده شده است، و چاپ شرقی بسیار زیبایی از آن وجود دارد که در ۱۲۷۵ ق (- ۱۸۵۹ م) در بمبئی صورت گرفته است. ما اشارات خود را بدان کتاب و به دیوان سنایی محدود خواهیم ساخت.

### حدیقه الحقیقه

حدیقه، که به بهرامشاه سلطان غزنه تقدیم شده است، بیش از آنچه منظومه صوفیانه خالص باشد، یک اثر اخلاقی و معنوی است، شامل قریب یازده هزار بیت، منقسم بر ده باب، نخست در ستایش خداوند، دوم در نعت رسول، سوم در عقل، چهارم در فضیلت معرفت، پنجم در غفلت، ششم در علایم بروج و افلاک، هفتم در حکمت، هشتم

(\*): فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه بادلیان، مجموعه ۴۶۳؛ فهرست کتابخانه دیوان هند، مجموعه ۵۷۱  
 (\*\*): همه آنها در شماره ۳/۳۴۶ نسخ خطی فارسی دیوان هند (اته، شماره ۹۱۴) و نسخه‌های دیگری از همه آنها بجز غریب‌نامه- در همان مجموعه موجود است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۳

در عشق، نهم در احوال و عوالم شاعر، دهم در مدح بهرامشاه سلطان غزنه. این منظومه در بحری سکنه‌دار و غیر جالب سروده شده و به نظر من یکی از کسالت‌بارترین کتابهای فارسیست، که گاه به پایه فلسفه تمثیلی مارتین تیر می‌رسد، و سرشار است از بدیهیات احماقانه و حکایات بی‌نتیجه؛ و همانقدر از مثنوی جلال الدین رومی فروتر است که «شیطان» رابرت مونتگومری از «بهشت گمشده» میلتون. شاید بتوان مثل زیر را به عنوان نمونه مطلوبی ارائه کرد، که نشان می‌دهد انسان نمی‌تواند از خدا جز تصویری ناقص و بد شکل بسازد.

### در باب جماعت کوران و کیفیت دیدن فیل

بود شهری بزرگ در حد غوروندران شهر مردمان همه کور  
 پادشاهی بر آن مکان بگذشت لشکر آورد و خیمه زد بر دشت  
 داشت پیلی بزرگ با هیبت از پی جاه و حشمت و صولت  
 مردمان را ز بهر دیدن پیل آرزو خاست زانچنان تهویل  
 چند کور از میان آن کوران بر پیل آمدند چون عوران  
 تا بدانند شکل و صورت پیل هر یکی تازیان در آن، تعجیل  
 آمدند و بدست پیسودند زانکه از چشم بی‌بصر بودند  
 هر یکی را به لمس هر عضوی اطلاع اوفتاد بر جزوی  
 هر یکی صورت محالی بست دل و جان در پی خیالی بست  
 چون بر اهل شهر باز شدند برشان دیگران فراز شدند  
 آرزو کرد هر یکی زیشان آنچنان گم‌رهان و بد کیشان  
 هیبت و شکل پیل پرسیدند و آنچه گفتند جمله بشنیدند  
 آنکه دستش به سوی گوش رسید دیگری حال پیل ازو پرسید  
 گفت: شکلیست سهمناک عظیم پهن و صعب و فراخ همچو گلیم  
 وانکه دستش رسید زی خرطوم گفت: گشتست مر مرا معلوم  
 راست چون ناودان میانه تهیست سهمناکست و مایه تهیست

و آنکه را بد ز بیل ملموسش دست و پای ستر بر پوشش

گفت شکلش چنانچه مضبوطست راست همچون عمود مخروطست

هریکی دیده جزوی از اجزاهمگان را نظر فتاده خطا

هیچ دل را ز کلی آگه نی‌علم با هیچ کور هم‌ره نی

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۴. جملگی را خیالهای محال کرده مانند غنفره به جوال

از خدایی خلاق آگه نیست عقلا را در این سخن ره نیست «\*» به عقیده من، دیوان سنایی دارای اشعاری به مراتب والاتر از حدیقه است، چندانکه ممکن است انسان تردید کند در اینکه مؤلف هردو یک نفر باشد، حال آنکه چنین نیست؛ زیرا امری مسلم است که شعرای ایرانی بندرت در همه اشکال شعری موفق بوده‌اند، چنانکه، تنها بعنوان نمونه، قصاید انوری بر حافظ پیشی بسته و در برابر غزلهای حافظ بر انوری تفوق یافته است. نمونه‌های زیر از دیوان سنایی کفایت می‌کند، باینحال کار او در این زمینه شایسته بررسی دقیقتر و وسیعتر است: «\*\*\*»

برگ بی‌برگی نداری لاف درویشی مزنرخ چو عیاران نداری جان چو نامردان مکن  
یا برو همچون زنان رنگی و بویی پیش گیریا چو مردان اندر آی و گوی در میدان فکن  
هرچه بینی جز هوا، آن دین بود بر جان نشان هرچه یابی جز خدا، آن بت بود درهم شکن  
چون دل و جان زیر پایت نطع شد درهم بکوب چون دو کون اندر دو دست جمع شد دستی بز  
سر برآر از گلشن تحقیق، تا در کوی دین کشتگان زنده بینی انجمن در انجمن  
در یکی صف کشتگان بینی به تیغی چون حسین در دگر صف خستگان بینی به زهری چون حسن  
درد دین خود بلعجب دردیست کاندرو وی چو شمع چون شوی بیمار خوشتر گردی از گردن زدن  
اندرین میدان که خود را می‌دراندازد جهودوندین مجلس که بت را می‌بسوزد برهم  
سالها باید که تا یک سنگ اصلی زافتاب لعل گردد در بدخشان، یا عقیق اندر یمن

(\*) برای متن شعر نگاه کنید به صفحات ۹-۱۰ چاپ سنگی بمبئی، ۱۲۷۵ ق

(\*\*) متن این شعر را که تنها بخشی از آن در اینجا داده شده است می‌توان در ص ۸۰ چاپ سنگی یافت.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۵. ماهها باید که تا یک پنبه‌دانه زاب و خاک‌شاهدی راحله گردد یا شهیدی را کفن

روزها باید که تا یک مشت پشم از پشت میش زاهدی را خرقه گردد یا حماری را رسن

عمرها باید که تا یک کودکی از روی طبع عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین سخن

قرنها باید که تا از پشت آدم نطفه‌ها بو الوفای کرد گردد یا شود ویس قرن «\*» غزل کوتاه زیر نیز از اوست (ص ۱۶۸ چاپ سنگی):

هر دل که قرین غم نباشد از عشق بر او رقم نباشد

من عشق تو اختیار کردم شاید که مرا درم نباشد

زیرا که درم هم از جهانست جانان و جهان بهم نباشد

تا در دل من نشسته باشی هرگز دل من درم نباشد نمونه دیگری از اشعار غنایی سنایی (ص ۲۰۶)

ترا دل دادم ای دلبر، شبت خوش باد! من رفتم تو دانی با دل غم خور، شبت خوش باد! من رفتم

اگر وصلت بگشت از من، روا دارم، روا دارم گرفتم هجرت اندر بر، شبت خوش باد! من رفتم

ببردی نور روز و شب، بدان زلف و رخ زیباهمی جادو! زهی دلبر! شبت خوش باد! من رفتم

به چهره اصل ایمانی، به زلفان مایه کفری ز جور هردو آفتگر، شبت خوش باد! من رفتم

میان آتش و آبم، ازین معنی مرا بینی لبان خشک و چشم تر، شبت خوش باد! من رفتم این نمونه‌ها «\*\*\*» که اغلب بطور اتفاقی انتخاب شده در ترجمه، زیبایی و اصالت

(\*) اویس قرنی ولی و صوفی معروفی بود که شرح حالش در تذکره الاولیای شیخ فرید الدین عطار مقام دوم را دارد (تذکره الاولیا

ص ۱۵-۲۴) چاپ اخیر آقای ر. ا. نیکلسن. ابو الوفای کرد بی‌شک ولی و صوفی دیگرست، که نتوانستم او را بشناسم.

(\*\*) نگاه کنید ص ۸۱ تجدید چاپ جداگانه و ترجمه این جانب

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۶

خود را از دست می‌دهد؛ و احتمالاً اندک است گنجهای نکاویده‌ی از اشعار فارسی، که به جوینده ساعی اندوخته گرانبهارتری از چنین جواهر ارزانی دارد.

## ازرقی

ابی بکر (یا ابوالمحسن) ازرقی پسر اسماعیل وراق هروی است، که به گفته مؤلف چهار مقاله، فردوسی پس از آنکه خشم سلطان محمود غزنوی را برانگیخت تا شش ماه خود را در خانه او پنهان ساخت. ازرقی (براساس نوشته‌های جامی و دولت شاه) به سبب نوشتن برخی آثار ادبی بیمایه معروف است. «\*» او با سرودن رباعی بالبداهه مذکور در فصل اول (ص ۶۴ تاریخ ادبیات ایران، از فردوسی تا سعدی ترجمه فارسی، چاپ اول) توجه و حمایت طغانشاه، شاهزاده سلجوقی را بدست آورد. او در زمان خود در قصیده‌سرایی و مدیحه‌گویی معروف بود. عوفی (ج ۲، ص ۸۸ چاپ این جانب) پایه او را اندکی فروتر از معزی جوانتر ولی بسیار برجسته‌تر، قرار داده‌است.

مدایح، هرچند ممکنست مدح‌شدگان را خشنود گردانند، و بجهتی، بسیاری از آنها سرایندگانشان را توانگر کند، ولی به دلایل معلوم، این مدایح بندرت می‌تواند، به پایه اشعاری که برای همیشه بر دل آدمی می‌نشیند، آیندگان را مجذوب سازد، و به همین علت است که ازرقی، همانند بسیاری از رقیبان بزرگش، برای خواننده فارسی‌زبان چیزی بیش از یک نام نیست؛ و نسخه‌های مجموعه اشعارش بسیار نادر است. دولت‌شاه با آنکه به ازرقی توجه خاصی مبذول می‌دارد (ص ۷۲-۷۳ چاپ این جانب) از اشعار او تنها آن رباعی را نقل می‌کند که قبلاً بدان اشاره شده است؛ ولی عوفی (ج ۲، ص ۸۶-۱۰۴) چند شعر بلند، و نیز قصیده بلندی از او را که در مدح امیرانشاه سروده است می‌آورد. امیرانشاه یکی از شهریاران سلجوقی کرمان است، که در تاریخ این سلسله اثر محمد بن ابراهیم (چاپ هوتسما ص ۱۴-۱۶)

(\* الفیه شلفیه، که ماهیت آن توسط عوفی (باب الالباب ج ۲، ص ۸۷ چاپ این جانب)، و نیز اشخاصی که در متن یاد شده‌اند به خوبی توصیف شده است. من نام کتاب را همچنانکه در متون آمده ذکر می‌کنم، ولی عقیده دارم که باید الفیه شلفیه باشد. تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۷ شرح حالش را می‌توان یافت. از آنجا که از آثار ازرقی بجز قصایدش کمتر اثر دیگری در دست داریم، ترجمه آن قصیده‌ها سخت دشوار است، و علی القاعده، وقتی ترجمه شد خواندنی نمی‌شود، به پیروی از روش دولت‌شاه به شاعر دیگری می‌پردازیم.

## مسعود سعد سلمان

مسعود سعد سلمان (یا مسعود بن سعد بن سلمان) اگر به هیچ دلیل دیگری نباشد، به خاطر اشعار اصیل و رقت‌انگیزی که در زندان سروده است، در یادها می‌ماند.

مسعود به اتهام داشتن ارتباط با ملک‌شاه سلجوقی به فرمان ابراهیم شاه غزنوی در قلعه نای زندانی شد. مؤلف چهار مقاله که این ماجرا را یاد می‌کند (ص ۷۲-۷۵ از تجدید طبع جداگانه این جانب) گوید: «وقت باشد که من از اشعار او همی خوانم، موی بر اندام من برپای خیزد و جای آن بود که آب از چشم من برود.» او دو نمونه از این حبسیات می‌آورد که اولی رباعی زیر است:

در بند تو ای شاه، ملک‌شاه باید تا بند تو پای تاجداری ساید

آن کس که ز پشت سعد سلمان آید گر زهر شود ملک ترا نگراید و قطعه دومی چنینست:

مقصود شد مصالح کار جهانیان بر حبس و بند این تن مهجور و ناتوان

بر حبس و بند نیز ندارندم استوار تا گرد من نباشد ده تن نگاهبان

هر ده نشسته بر در و بر بام سجن من با یک‌دگر دمام گویند هر زمان:

خیزید و بنگرید که حیل‌تگریست این کز آفتاب پل کند، از سایه نردبان

گیرم که ساخته شدم از بهر کارزار بیرون جهم ز گوشه این سجن ناگهان

با چند کس برآیم در قلعه گرچه من شیری شوم معربد و پیلی شوم دمان

پس بیسلاح جنگ چگونه کنم، مگر من سینه را سپر کنم و پشت را کمان؟ «\*»

(\* در ضمن نوشتن این سطور، ترجمه شرح حال جالبی از این شاعر را که توسط دوست فاضلم میرزا محمد بن عبد الوهاب قزوینی به فارسی نوشته شده در شماره‌های اکتبر ۱۹۰۵ (ص ۶۹۳-۷۴۰) و ژانویه ۱۹۰۶ (ص ۱۱-۵۱) منتشر کردم؛ از این رو خواننده محقق می‌تواند بدانها مراجعه کند، زیرا آنها فقط مکمل این مقاله نیست، بلکه در برخی موارد این گزارش را تصحیح می‌کند.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۸

با این حال، پادشاه تا روز مرگش شقاوت نشان داد و مسعود سعد بیست سال در زندان بسر برد.

شعر زیر را دولت‌شاه از مسعود سعد نقل کرده است (ص ۴۷-۴۸ طبع این جانب):

چون بدیدم به دیده تحقیق که جهان منزل فناست کنون  
 راد مردان نیک محضر راروی در برقع خفاست کنون  
 آسمان چون حریف نامنصف بر ره عشو و دغاست کنون  
 طبع بیمار من ز بستر آزشکر یزدان، درست خاست کنون  
 و ز عقاقیر خانه توبه‌نوشداروی صدق خواست کنون  
 و این زبان جهان خدیو سرای مادح حضرت خداست کنون  
 لهجه نو نوای خوش زخمه بلبل باغ مصطفاست کنون  
 عزت جامه و قصب بر من چون فزون شد، خرد بکاست کنون  
 سر آسوده و تن آزاد پنج گز پشم و پنبه راست کنون

مدتی خدمت شما کردم نوبت خدمت خداست کنون دولت‌شاه می‌افزاید که مسعود از اهالی جرجان بوده و به گفته دکتر اته (ص ۲۵۶ مقاله او در تتبعات فقه اللغة ایرانی) پدرش سعد در خدمت امرای زیاری این خطه کوچک به سر می‌برده است. شرح حال نویسنده ایرانی می‌افزاید:

«فضلا و اکابر اشعار او را معتقدند، چنانکه فلکی شروانی در منقبت خود می‌گوید و ذکر سخن مسعود می‌کند:

گر این طرز سخن در شاعری مسعود را بودی هزاران آفرین کردی روان سعد سلمانش وفات شاعر در سال (۵۱۵ ق- ۱۱۲۱ م) یا به احتمال زیاد در ۵۲۵ ق (- ۱۱۳۱ م) روی داده است.

### ابو طاهر خاتونی

اهمیت ابو طاهر خاتونی بیشتر به خاطر تألیف اثریست که در حال حاضر باید

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۹

به منزله قدیمترین تذکره شعرای فارسی شمرده شود؛ ولی، هیچ نمونه مشخصی از آن نداریم؛ هرچند وجود خود اثر نیز تا مدت زیادی شناخته نبوده است. دولت شاه دوبار بدان استناد جسته (ص ۲۹، ۵۸ چاپ این جانب) و آن را مرجع دو مورد از گزارش‌هایش می‌شمارد. اگر چنانچه واقعا به کتاب دسترسی داشته است، عجیب است که از آن بهره‌برداری بیشتری نکرده است، و این احتمال وجود دارد که آنها را مع الواسطه نقل کرده باشد. حاجی خلیفه نیز در فهرست بزرگ خود (چاپ فلوگل، ج ۶، ص ۱۵۲، ۱۳۰۲۶) از آن یاد می‌کند، با ذکر اینکه به زبان فارسی نوشته شده بود؛ ولی تاریخ وفات مؤلف را که احتمالا نتوانسته بیابد از قلم انداخته است.

در تاریخ سلاجقه بنداری (چاپ هوتسما ص ۸۹ و ۱۰۵ و ۱۰۸ و ۱۱۰ و ۱۱۳) در چندین جا از خاتونی یاد شده است. از آنجا درمی‌یابیم که او هجویه‌یی با عنوان تنزیر-الوزیر الزیر الخنزیر بر ضد یکی از وزیران محمد بن ملک‌شاه نوشته و نیز یکی از مردان برجسته و نویسندگان فاضل عصر خود بوده است. «\*» بسیاری از اشعار هجایی او نقل شده است، ولی متأسفانه اشعاری که او به فارسی سروده بوده به عربی برگردانده شده است. خاتونی در اوایل سده دوازدهم (۵۰۰ ق) می‌زیست و بنظر می‌رسد که لقب خاتونی را بدین سبب یافته که در خدمت گوهر خاتون همسر سلطان بوده است.

یکی از اشعار فارسی او در لغت اسدی (چاپ هرن ص ۳۱) نقل شده است؛ ولی تبدیل خاتونی به خانوتی از طرف ناشر قابل دفاع نیست. «\*» تا آنجا که می‌دانم، بیشترین مقدار از اشعار او در اثر بسیار نادر فارسی تألیف شمس قیس رازی (ش ۸۱۴ کتابهای شرقی موزه بریتانیا) درباره شعر و عروض آمده است، «\*» و در راحة الصدور راوندی (مجله انجمن سلطنتی آسیایی سال ۱۹۰۲، ص ۵۹۸) هنگام ثبت شکارهایی که بدست ملک‌شاه افکنده می‌شد از خاتونی یاد شده است؛ اینکه او در زمان خود شخص

(\*» بنا به اظهار رضا قلی خان در ج ۱ مجمع الفصحا ص ۶۶ در ضمن نقل برخی اشعار وی، او تاریخ سلاجقه‌یی نیز تألیف کرده است که شاید تاریخ سلاجقه مورد استناد دولت‌شاه باشد.

(\*» نگاه کنید به ص ۳۳ مقدمه هرن.

(\*» این اثر که عنوان کاملش المعجم فی معاییر اشعار العجم است، اینک در ضمن مجموعه اوقاف گیب در بیروت زیر چاپ است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۰

برجسته‌یی بوده است، به طرق مختلف از مراجع قدیم کاملا معلوم می‌شود؛ و این جالب است که در آثار کاملا جدید ذکر او بسیار کم آمده است. حال آنکه فقدان مناقب الشعرا و او را تنها به عنوان یک فاجعه می‌توان توصیف کرد؛ یک دو بیتی هجایی تند

فارسی نیز که در آن خست مجد الملک قمی را وصف می‌کند، در راحه الصدور آمده است (مجله انجمن سلطنتی آسیایی، سال ۱۹۰۲، ص ۶۰۰).

### معزی

امیر معزی ملک الشعراء سنجر، قبلا در دوران سلطنت ملکشاہ مقام خود را به عنوان یک شاعر تثبیت کرده بود. او تخلص خود را از معز الدین که کنیه ملکشاہ بود، گرفته است، همچنانکه در یکی از حکایات چهار مقاله شرح میدهد و قبلا بطور کامل در فصل اول این مجلد نقل شده است (۶۱-۶۲ از فردوسی تا سعدی)، مؤلف کتاب او را:

«از عذب گویان و لطیف طبعاں عجم، شعرا و در طلاوت و طراوت بغایت و در روانی و عذوبت بنهایت»  
وصف می‌کند.

عوفی گوید (لباب، ج ۲، ص ۶۹):

«سه کس از شعرا در سه دولت اقبالها دیدند و قبولها یافتند، چنانکه کس را آن مرتبه میسر نبود؛ یکی رودکی در عهد سامانیان و عنصری در دولت محمودیان و معزی در دولت سلطان ملکشاہ.»

ولی پایان کار معزی سخت غم‌انگیز بود؛ زیرا هنگامی که سنجر تیراندازی می‌کرد، تصادفا تیرش بدو خورد. دست کم داستانی که عموما پذیرفته شده است، چنین است؛ ولی دیگران بر آنند که او تنها مجروح شد و از آن جراحت بهبود یافت، که در تأیید آن رضا قلی خان (مجمع الفصحا، ج ۱، ص ۵۷۱) شعر زیر را می‌آورد، که اگر اصیل باشد، بنظر می‌رسد این نظر را تأیید می‌کند:

منت خدای را که به تیر خدایگان من بنده بی‌گنه نشدم کشته رایگان و همو مرجع سال ۵۴۲ ق (-۱۱۴۷-۴۸ م) را به عنوان سال وفات او ذکر

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۱

می‌کند و چند بیت می‌آورد که در آن سنایی بر فقدان او سوگواری می‌کند. رضا قلی خان می‌افزاید که معزی در غزل پیرو سبک فرخی است و در قصیده پیرو عنصری. این قطعه نمونه زیباییست از یکی از غزلهای معزی:

روی او ماه است، اگر بر ماه، مشک افشان بودقد او سرو است، اگر بر سرو، لالستان بود

گر روا باشد که لالستان بود برزاد سروبر مه رویش روا باشد که مشک افشان بود

دل جو گوی و پشت چون چوگان بود عشاق راتا ز نخدانش چو گوی و زلف چون چوگان بود

گر ز دو هاروت او دلها به درد آید همی درد دلها را ز دو یاقوت او درمان بود وقتی عوفی خاطر نشان می‌کند که (ج ۲ ص ۶۹، لباب الالباب طبع این جانب) با معزی «طفل بلاغت به حد بلوغ رسید»

شاید منظورش اینست که در شعر او تمام تشبیهاتی را که زمانی بدیع و جالب بوده است، ولی امروز کهنه شده و هر دانشجوی زبان فارسی با آنها آشناست؛ برای نخستین بار مورد استفاده داریم می‌بایم. چنانکه در چهار بیت فوق الذکر، تشبیهات آشنایی داریم، مانند تشبیه روی زیبا به ماه، خرمن موی سیاه و عطر آگین به مشک، اندام بلند و برازنده به سرو، گونه‌های سرخ به لاله «\*»، زنخدان و دل به گوی، خم شدن پشت کسی از غم یا پیری به چوگان، لبان به یاقوت، و چشمان افسونگر به هاروت آن فرشته معزول که در بابل در چاهی زندانیست و به هر کس که او را بیابد ساحری می‌آموزد.

این غزل دیگری از اوست (لباب، ج ۲، ص ۷۳):

تا دلم عاشق آن لعل شکر بار بود دیده من صدف لؤلؤ شهوار بود

صدف لؤلؤ شهوار بود دیده آنک دل او عاشق آن لعل شکر بار بود

نخلد ناوک آن نرگس خونخوار دلم تا سلاح دلم آن زلف زره دار بود

(\*) لاله که اغلب به tulip ترجمه شده در حقیقت Scarlet anemone است که در بهاران به تپه‌های ایران آن‌چنان زیبایی می‌بخشد. لاله رخ یکی از رایج‌ترین توصیفات شعراء ایرانی از زیباییست.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۲ ای نگارنده نگاری که ز تو مجلس من گه جو کشمیر بود، گاه جو فرخار بود  
گر گنجهکار نشد زلف تو بر عارض تو چون پسندی که همه سال نگوینسار بود

ور گنه کرد چرا یافت به خلد اندر جای خلد آراسته کی جای گنجهکار بود؟ بار دیگر با رشته کاملی از تشبیهات مرسوم شعر عاشقانه فارسی روبرو می‌شویم:

چشم اشکبار صدف لؤلؤ شهوار است، لبان سرخ شیرین لعل شکر بار است، نرگس چشم است که خونخوار یا تشنه خون نامیده شده، چون دل عاشقان را مجروح می‌کند، زلف بافته بشگفتی به زره تشبیه شده، معشوق «شمالیل» یا «بتی» است بسی زیباتر از نقشهای مانوی (ارژنگ مانی) ماوراء النهر یا بتهای هند، و روی زیبای معشوق بهشت است. کوتاه سخن اینکه، مایه شگفتی نخواهد

شد اگر دریابم هر تشبیهی که بعداً توسط شعرای غزلسرای آسیای باختری بکار رفته، به وسیله معزی نیز مورد استفاده قرار گرفته است؛ و اینکه بسیاری از آنها برای نخستین بار به دست او ابداع شده و بکار رفته است. شاید این امر اگر درست باشد، مرهون مقام بلند او در میهن خودش است، زیرا برای ما که بقدر کافی با حافظ و دیگر شاعران نسبتاً جدید آشناییم، معزی به عنوان شاعری با فریحه نیرومند و اصیل جلوه نخواهد کرد، مگر اینکه همیشه زمانی را که می‌زیسته در نظر داشته باشیم. پس بهتر است به شاعر دیگری پردازیم که قبلاً در این فصل فرصت اشاره به او را داشته‌ایم، یعنی رشید الدین وطواط.

### رشید الدین وطواط

رشید الدین وطواط که نام کاملش محمد بن عبد الجلیل عمری بوده به خاطر دعوی انتسابش به عمر خلیفه چنین نامیده می‌شد. او حرفه انشا یا کتابت داشت (که از آنرو اغلب الکاتب خوانده شده است)، و علاوه بر شاعری مؤلف چندین اثر منثور است، که برجسته‌ترین آنها صد کلمه خلفای اربعه است «\*» که به فارسی شرح و تفسیر شده؛ و اثر مشهوری درباره بلاغت و شاعری به نام حدائق السحر - که به عقیده من

(\* نسخه‌های کامل این اثر در لندن و کمبریج (۲۶۴. Add) وجود دارد ولی آخرین بخش ابواب چهارگانه‌یی که کتاب بدانها منقسم شده و شامل ماء کلمه علی است، طبعاً در ایران رایج است و اغلب جداگانه بدست می‌آید.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۳

کتاب اخیر براساس کتاب گمشده فرخی به نام ترجمان البلاغه نوشته شده است؛ این کتاب در ایران به چاپ سنگی رسیده و یکی از مفیدترین کتابهای اوایل درباره فن شعر فارسیست. او به خاطر اندام کوچک و ظاهر محقرش وطواط (پرستو ک) لقب یافته بود، ولی به گفته دولتشاه زبانی تند و تیز داشت که برایش دشمنان بسیار بار آورد به گفته این تذکره نگار:

«یکبار علماء مناظره و بحث می‌کردند در مجلس خوارزمشاه اتسز، و رشید در آن مجلس حاضر بود. مناظر دو بحث و تیز زبانی آغاز کرد. خوارزمشاه دید که مردی بدین خردی بحث بی‌حد و اندازه می‌کند، و دواتی در پیش رشید نهاده بود، خوارزمشاه از روی ظرافت گفت: دوات را بردارید تا معلوم شود که از پس دوات کیست که سخن می‌گوید. رشید دریافت و گفت: المرء مرء باصغریه قلبه و لسانه.»

دولتشاه اضافه می‌کند که وطواط عمر درازی کرد و در خوارزم، یا خیره به سال ۵۷۸ ق (- ۱۱۸۲ - ۸۳ م) درگذشت. در ۵۵۱ ق (- ۱۱۵۶ - ۵۷ م) ممدوح او اتسز مرد، و شاعر با چشمان اشکبار حامی متوفایش را در این رباعی مخاطب ساخت: «\*»

شاهای فلک از سیاست می‌لرزید پیش تو به طوع بندگی می‌ورزید

صاحبنظری کجاست تا در نگردها آنهمه سلطنت بدین می‌ارزید؟ هفده سال پس از آن، در ۵۶۸ ق (- ۱۱۷۲ م) سلطان شاه محمود، نواده اتسز بر تخت خوارزم جای گرفت و خواست تا شاعر را که اکنون پیر و شکسته شده بود ببیند و چون او را در محفه به نزدش آوردند، شاه را با رباعی زیر مخاطب ساخت «\*».

جدت ورق زمانه از ظلم بشست عدل پدرت شکستگی کرد درست

ای بر تو قبای سلطنت آمده چست‌هان تا چه کنی، که نوبت دولت تست مجلد دوم جهانگشا اثر چاپ نشده عظیم جوینی راجع به تاریخ مغول، حاوی مقدار زیادی اطلاعات افسانه‌یی درباره رشید وطواط است، که به تاریخ خوارزمشاهیان مربوط می‌شود. درست در آغاز این مجلد، بلافاصله پس از ذکر شکست سنجر در

(\* این شعر نه تنها در کتاب دولتشاه بلکه در جهانگشای جوینی نیز آمده است.

(\* این رباعی نیز به وسیله جوینی ذکر شده که خود یکی از مراجع دولتشاه بوده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۴

جنگ با ختا و تصرف مرو بدست اتسز در ۵۳۶ ق (- ۱۱۴۱ - ۴۲ م) نامه مفصلی به زبان عربی از وطواط به حکیم حسن قطان نامی درج شده است. او ظاهراً شاعر را به تصاحب برخی کتابهای گمشده خود در مرو متهم ساخته بود. شاعر در این نامه در برابر اتهامی که آن را کاملاً زشت می‌داند شدیداً از خود دفاع می‌کند؛ زیرا همچنانکه می‌گوید هزاران نسخه زیبا و کتاب کمیاب به کتابخانه‌های عمومی اهدا کرده است «تا مسلمانان از آنها فایده گیرند» و علی‌رغم آن، بدون هیچ دلیل معقولی متهم شده که دست خود را به سوی کتابخانه کوچک عالمی معتبر دراز می‌کند که اگر همه آنها را یکجا در بازار بفروشد مبلغ ناچیزی عاید خواهد شد. در اینجا محاصره هزار اسب، اعدام ادیب صابر شاعر توسط اتسز و جان بدر بردن وطواط از دست سنجر که خشم او را با شعرهای سابق الذکر برانگیخته بود، ذکر می‌شود. چند صفحه بعد، می‌بینیم که در ۵۴۷ ق (- ۱۱۵۲ - ۵۳ م) وطواط، همراه با دوستش کمال الدین بن ارسلان خان محمود حاکم جند، خشم اتسز را برمی‌انگیزد و بخواری از دربار خوارزم رانده می‌شود؛ ولی

سرانجام با سرودن اشعار ندامت آمیز موفق می‌شود که محبت او را به دست آورد. جوینی قطعه زیر را از آن میان نقل کرده است:

سی سال شد که بنده به صف نعال دربودست مدح‌خوان و تو بر تخت مدح‌خواه  
داند خدای عرش که هرگز نایستاد چون بنده مدح‌خوانی در هیچ بارگاه  
اکنون دلت ز بنده سی ساله شد ملول «\*\*» در دل به طول مدت یا بد ملال راه  
لیکن مثل زنند، چو مخدوم شد ملول جوید گناه و بنده بیچاره بی‌گناه دولت شاه گوید که دیوان و طواط به قریب پانزده هزار بیت  
بالغ می‌گردد، که به خاطر سبک مصنوع و آراسته به صنایع لفظی درخور اهمیت است. او مخصوصاً از صنعت ترصیع لذت می‌برد  
(نگاه کنید به ص ۷۷-۸۰ از فردوسی تا سعدی) و مدعی است که پیش از او هرگز کسی قصیده کاملی نسوده که این صنعت در  
هر بیت آن ظاهر

(\*) از این اشاره دوباره به «خدمت سی ساله» ظاهر می‌شود که وطواط از حدود سال ۵۳۲ ق (۱۱۳۷ م) با دربار خوارزم ارتباط داشته و به گفته دولتشاه تا ۵۷۸ ق (- ۱۱۸۲ م) دوام یافته است. جوینی حدیثی می‌گوید که در تاریخ اخیر سن او از هشتاد گذشته بود، که از این لحاظ ممکن است ولادت او را در حوالی ۴۸۸ ق (- ۱۰۹۵ م) بدانیم. نمی‌دانم بروکلیمان به چه استنادی در تاریخ ادبیات عرب خود (ج ۱، ص ۲۷۵) وفات او را در ۵۰۹ ق آورده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۵

است. قصاید او معمولاً از نوع مفاخرات و مبالغات است که مبتلا به شاعران مدیحه-سرای فارسی این عصر بود، وطواط جاودانگی خود را کمتر مدیون آن قصاید است تا رساله‌اش درباره فن شاعری (حداثق السحر) و برخی اشعار مناسب موقع، که با حوادث تاریخی ارتباط دارد، مانند آنچه در بالا ذکر شد.

#### ادیب صابر بن اسمعیل

یکی از رقبای رشید وطواط، ادیب صابر ناخوش فرجام بود، که مرگ غم-انگیزش قبلاً ذکر شد «\*\*». به گفته دولتشاه (ص ۹۲ چاپ این جانب) این دو شاعر با چنان هجویه‌های بی‌پروایی به یکدیگر تاخته‌اند که او نقل آنها را در تذکره خود روا ندانسته است. هرکدام از این دو برای خود ستاینده‌گانی داشتند. انوری و خاقانی برجسته‌ترین هواداران ادیب صابر بودند. حال آنکه انوری حتی او را بالاتر از سنایی نامدار می‌داند، زیرا گوید: «\*\*»

چون سنایی هستم، آخر، گرنه همچون صابرم  
از جزئیات زندگی ادیب صابر، جز آنچه از شعرش می‌توان استنباط کرد، چیزی نمی‌دانیم. او اهل ترمذ بود، و با این حال به گفته دولتشاه قسمت اعظم زندگی‌اش را در خراسان، بخصوص در مرو گذراند. قطعه ذیل را که عوفی نقل کرده (ج ۲، ص ۱۲۳) ادیب صابر در مرگ یکی از امیران ستمگر ترمذ بنام اخطی سروده، که خود را در مجلس می‌خواری با شراب خفه کرد و اگر بیان زیبای عوفی را بکار بریم «هم از راه آب به آتش رفت» و این نشان می‌دهد که زادگاه شاعر یکباره از هنرش محروم نمانده است:

روز می‌خوردن، به دوزخ رفتی ای اخطی، ز بزم صد هزاران آفرین بر روز می‌خوردنت باد!  
تا تو رفتی، عالمی از رفتن تو زنده شد گرچه اهل لعنتی، رحمت بر این مردنت باد! لقب ادیب، شهاب‌الدین بود. او گرچه سرانجام بدست اتسز کشته شد ظاهراً

(\*) او را به فرمان اتسز در جمادی الاول ۵۴۲ ق (- اکتبر ۱۱۴۷ م) در جیحون غرق کردند.

دولتشاه این واقعه را در ۵۴۶ یاد می‌کند.

(\*\*) شعر درج ۲ لباب الالباب عوفی، ص ۱۱۷ چاپ این جانب آمده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۶

یک چند با اتسز دارای روابط حسنه بوده است؛ چون قصایدی در مدح او دارد. همچنین معلوم می‌شود که علاوه بر وطواط با بسیاری از شعرا دارای روابط دوستانه یا دشمنانه بوده است، همچنانکه اشعار تحسین آمیزی از او خطاب به عمادی و فتوحی و ردیه‌هایی خطاب به شمعالی در لباب الالباب عوفی دیده می‌شود. ابیات زیر را او به بزرگی نوشته است که در هجویه بی‌نامی مورد حمله قرار گرفته بود و بعضیها صابر را سراینده آن معرفی کرده بودند:

گفتند که کرده‌یی نکوهش آن را که ستوده جهانست  
وین فعل نه فعل این ضمیر است وین قول نه قول این زبانست  
این قصد کدام زن به مزدست؟ وین فعل کدام قلتبانست؟

#### عمیق بخارایی و رشیدی



متأسفانه، این شیوه عنیف شخصی در میان شعرای ایران، مخصوصاً شعرای درباری رایج بود. ولی بهتر است فقط نمونه‌های ملایمی از آن را به خواننده متجدد اروپایی عرضه کنیم. با این حال امرای معاصر ایشان ظاهراً از این غلیان کینه و حسد ایشان لذت فراوان می‌بردند و حتی گاهی آنان را بدین کار تحریک می‌کردند؛ همچنانکه در یکی از حکایات چهار مقاله (حکایت ۱۹، ص ۷۵-۷۷ چاپ این‌جانب) درباره دو تن دیگر از شاعران این عصر، عمیق بخارایی و رشیدی این امر را می‌بینیم.

عمیق، ملک الشعراى خضر خان، از امرای ایلک خانیه ماوراء النهر بود. مؤلف چهار مقاله گوید:

«این امیر شاعر دوست عظیم بود، استاد رشیدی و امیر عمیق و فرغانی و نجار ساغرجی و علی بانیدی و بشر درغوش و بشر \*»  
اسفراینی و علی سپهری در خدمت او صلتهای گران یافتند و تشریفهای شگرف ستندند و امیر عمیق امیر الشعراء بود. و از آن دولت حظی تمام گرفته، و تجملی قوی یافته؛ چون غلامان ترک و کنیزکان خوب و اسبان راهوار و

(\* این نام مورد تردید است. من در ترجمه خودم از چهار مقاله آن را به جای بشر پسر خواندم و بنابراین Son ترجمه کردم. ولی اسفراینی نسبت بسیار رایج است و نمی‌تواند مشخص به شخصی باشد. و اینک مایلم فکر کنم که کلمه مذکور باید یک اسم باشد و بشر تنها نامیست که در رسم الخط عربی شبیه پسر است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۷

ساختهای فاخر و ناطق و صامت فراوان؛ و در مجلس پادشاه عظیم محترم بود، بضرورت دیگر شعرا را خدمت او همی‌بایست کردن، و از استاد رشیدی همان طمع می‌داشت که از دیگران، وفا نمی‌شد. اگرچه رشیدی جوان بود، اما عالم بود و در آن صناعت سستی زینب ممدوحه او بود؛ و همگی حرم خضر خان در فرمان او بود، و به نزدیک پادشاه قربتی تمام داشت. رشیدی را او بستودی و تقریر فضل او کردی، تا کار رشیدی بالا گرفت و سید الشعرا بی یافت؛ و پادشاه را در او اعتقادی پدید آمد، و صلتهای گران بخشید. روزی در غیبت رشیدی از عمیق پرسید که شعر سید الشعرا رشیدی را چون می‌بینی؟ گفت:

شعری بغایت نیک منقی و منقح، اما قدری نمکش درمی‌باید. نه بس روزگاری برآمد که رشیدی در رسید و خدمت کرد، و خواست که بنشیند. پادشاه او را پیش خواند و به تضریب چنانکه عادت ملوک است گفت: امیر الشعرا را پرسیدم که شعر رشیدی چون است؟ گفت نیک است اما بی‌نمک است، باید که در این معنی بیتی دو بگویی. رشیدی خدمت کرد، و به جای خویش آمد، و بنشست و بر بدیهه این قطعه بگفت:

شعرهای مرا به بی‌نمکی عیب کردی، روا بود شاید

شعر من همچو شکر و شهد است و ندرین دو نمک نکو ناید

شلغم و باقلیست گفته تو نمک ای قلیبان، ترا باید خضر خان از این پاسخ بی‌ادبانه ولی دلیرانه که به ملک الشعرا داده شد، سخت به شوق آمد و به گفته چهار مقاله به رشیدی هزار دینار زر داد که همچنانکه عادت امرای ماوراء النهر بود، آنها را در مجلس او بر چهار طبق نهاده بودند.

### نظامی عروضی سمرقندی

اینک هنگام آنست که مطالب بیشتری درباره مؤلف چهار مقاله گفته شود، که در این فصل و فصول گذشته چنین آزادانه مورد اقتباس قرار گرفته، و بنظر من، یکی از جالب‌ترین و معتبرترین آثار نثر فارسیست؛ و اثریست که بیش از هر کتاب دیگری روشنی بخش بوده و مرا با زندگی خصوصی دربارهای ایران و آسیای مرکزی در سده دوازدهم میلادی (- ششم هجری) آشنا کرده است. مؤلف خود در اصل شاعری درباری بود، که در خدمت ملوک غور بسر می‌برد، و هنگامی که چهار مقاله را می‌نوشت. همچنانکه خود اظهار می‌دارد چهل و پنج سال داشت.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۸

نام او بنا به اظهار خودش (چهار مقاله، ص ۱۰ ترجمه این‌جانب) احمد بن عمر بن علی، و لقبش نجم الدین بود؛ ولی همیشه با تخلصش نظامی شناخته می‌شود، با این حال، حتی در میان معاصرانش، همچنانکه بزودی معلوم خواهد شد، نظامیهای دیگری معروفتر از او بودند- صرفنظر از همانم بزرگ بعدی او نظامی گنجوی، که نظامی عظیم‌النظیر ادبیات فارسیست- ازینرو، شاعری که اینک با او سروکار داریم، همیشه نظامی عروضی سمرقندی نامیده می‌شود. شعرهای اندکی از او به دست ما رسیده: دولتشاه (ص ۶۰-۶۱ چاپ این‌جانب) تنها یک بیت از ویس و رامین او را نقل می‌کند که متأسفانه ظاهراً از آثار او نیست. عوفی که دو صفحه را به او اختصاص داده است (ج ۲، ص ۲۰۷-۲۰۸) پنج قطعه از او می‌آورد که همه‌شان مناسب خوانیست، و اغلب از نوع شخصی و توهین آمیز، که ذکرشان گذشت. او اضافه می‌کند که نظامی عروضی مؤلف چندین مثنوی است که حتی نامشان باقی نمانده است. تمام آنچه راجع به او می‌دانیم، چیزهاییست که خود در چهار مقاله اظهار می‌کند، که از آن میان می‌توان تاریخهای زیر را

درباره مشاغل او تعیین کرد. در ۵۰۴ ق (- ۱۱۱۰- ۱۱ م) در سمرقند بوده و حکایاتی درباره رودکی شاعر پیشین شنیده است؛ در ۵۰۶ ق (- ۱۱۱۲- ۱۳ م) در نیشابور صحبت عمر خیام منجم و شاعر را درک کرده است؛ سه سال بعد در هرات (۵۱۰ ق- ۱۱۱۶- ۱۷ م) بار دیگر در نیشابور، و نیز در طوس بوده و در آنجا حکایاتی راجع به فردوسی بزرگ گرد آورده و قبرش را زیارت کرده است. ظاهراً مقارن همین ایام، او موفق می‌شود با تشویق و مساعدت معزی ملک الشعراء سنجر مورد توجه شاه قرار گیرد و از آن تاریخ اقبال و آوازه او روی در تزايد نهاد. در ۵۱۲ و ۵۳۰ ق (- ۱۱۱۸- ۱۹ م و ۱۱۳۵- ۳۶ م) او دوباره در نیشابور می‌یابیم؛ و در سنه اخیر بود که به زیارت مقبره خیام شتافت، که من غیر مستقیم موجب اشتغال خاطر اعضای «محفل عمر خیام» را فراهم آورده است، زیرا آنان که چهار مقاله نخوانده‌اند گل سرخ را چنان ستایش می‌کنند که درختان سبب و امرود بدان مستحق ترند. در ۵۴۷ ق (- ۱۱۵۲- ۵۳ م) پس از شکست سپاه غور از سنجر سلجوقی در هرات مخفی شده بود. چهار مقاله او در اثنای نه سال بعدی نوشته شده است، زیرا آن را به حسین

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۹

جهانسوز تقدیم داشته است؛ و جهانسوز در سال ۵۵۶ ق (- ۱۱۶۱ م) در گذشته است. از دوران بعدی زندگی نظامی سندی در دست نداریم، و حتی تاریخ وفات او تا آنجا که من اطلاع دارم کاملاً مجهول است. استحقاق او برای جاودانگی تنها مدیون همین کتاب چهار مقاله اوست که ارزش بی‌مانندش تاکنون بسیار کم مورد توجه قرار گرفته است؛ با این حال چاپ سنگی آن که در ۱۳۰۵ ق (- ۱۸۸۷- ۸ م) در تهران صورت گرفته است در دسترس محققان ایرانی قرار دارد و ترجمه‌ی که این‌جانب در ۱۸۹۹ در مجله انجمن سلطنتی آسیایی، و بعداً به صورت جداگانه منتشر کرده‌ام در اختیار خوانندگان انگلیسی زبان است. تمام کتاب بسیار خواندنیست و ازینرو مقدار زیادی از آن را در این صفحات نقل کرده‌ام. ملاحظاتی مربوط به گنجایش کتاب، مرا واداشت تا بسیاری از آنچه را که می‌خواستم نقل کنم کنار بگذارم؛ و در اینجا به نقل حکایت حسب حالی که مقاله دوم (در شاعری) بدان پایان می‌یابد خود را قانع خواهم ساخت:

«در آن تاریخ که من در خدمت ملک الجبال بودم نور الله مضجعه و رفع فی الجنان موضعه- و آن بزرگوار در حق من بنده اعتقاد قوی داشت، و در تربیت من همت بلند؛ مگر از مهتران و مهتر زادگان شهر بلخ- عمرها لله، امیر عمید صفی الدین محمد بن حسین الروانشاهی روز عید فطر بدان حضرت پیوست. جوان فاضل مفضل، دبیری نیک مستوفی بشرط، در ادب و ثمرات آن با بهره، در دلها مقبول و در زبانها ممدوح، و در این حال من به خدمت حاضر نبودم. در مجلس بر لفظ پادشاه رفت که نظامی را بخواند. امیر عمید صفی الدین گفت که نظامی اینجاست؟ گفتند «آری» و او همچنان گمان برد که نظامی منبری است. گفت: «خه شاعری نیک و مردی معروف». چون فراش رسید و مرا بخواند موزه در پای کرده و چون در آمدم خدمت کردم، و به جای خویش نشستم و چون دوری چند در گذشت، امیر عمید گفت «نظامی نیامد؟» ملک جبال گفت آمد. اینک آنجا نشسته است. امیر عمید گفت «من نه این نظامی را می‌گویم، آن نظامی دیگر است و من این را خود نشناسم.» همیدون آن پادشاه را دیدم که متغیر گشت و در حال روی سوی من کرد و گفت «جز تو جایی نظامی هست؟» گفتمش بلی، ای خداوند، دو نظامی دیگرند: یکی سمرقندی است و او را نظامی منبری «\*» گویند، و یکی نیشابوری و او را نظامی اثری گویند؛ و من بنده را نظامی عروضی خوانند. گفت «تو بهی یا ایشان؟» امیر عمید دانست که بد گفته است و پادشاه را متغیر دید؛ گفت «ای خداوند، آن

(\*) قرائت این کلمه بسیار مشکوک است؛ در برخی متنها به صورت منبری ملاحظه می‌شود.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۴۰

هر دو نظامی معربند و سبک، مجلسها را به عربده برهم شورند و به زبان آرند. ملک بر سیبل طیبیت گفت: «باش تا این را ببینی که پنج قدح سیکی بخورد و مجلس را برهم زند. اما از این هر سه نظامی شاعرتر کیست؟» امیر عمید گفت من آندو را دیده‌ام و بحق المعرفه شناسم، اما این را ندیده‌ام و شعر او نشنیده‌ام، اگر در این معنی که برفت دو بیت بگویند، و من طبع او را بینم و شعر او بشنوم بگویم که کدام بهتر است از این هر سه.» ملک روی سوی من کرد و گفت «هان ای نظامی، تا ما را خجل نکنی؛ و چون گویی چنان گوی که امیر عمید خواهد.» اندر آن وقت مرا در خدمت پادشاه طبعی بود فیاض و خاطری وهاج و اکرام و انعام آن پادشاه مرا بدانجا رسانده بود که بدیهه من رؤیت گشته بود.

قلم برگرفتم و تا دو بار دور در گذشت این پنج بیت بگفتم:

در جهان سه نظامییم ای شاه که جهانی ز ما به افغانند

من به ورساد پیش تخت شهم‌وان دو در مرو پیش سلطانند

به حقیقت که در سخن امروزه‌ریکی مفخر خراسانند

گرچه همچون روان سخن گویندورچه همچون خرد سخن رانند

من شرابم که شان چو دریابم هر دو از کار خود فرو مانند چون این بیتها عرض کردم، امیر عمید صفی الدین خدمت کرد و گفت:

ای پادشاه، نظامیان را بگذار من از جمله شعرای ماوراء النهر و خراسان و عراق هیچکس را طبع آن نشناسم که بر ارتجال چنین پنج بیت تواند گفت، خاصه بدین متانت و جزالت و عذوبت، مقرون به الفاظ عذب و مشحون به معانی بکر. شاد باش ای نظامی، ترا بر بسیط زمین نظیر نیست. ای خداوند پادشاه، طبعی لطیف دارد و خاطری قوی و فضلی تمام و اقبال پادشاه وقت و همت او رفعم الله در افزوده است، نادره‌ای گردد و از این هم زیادت شود که جوان است و روزافزون. روی پادشاه خداوند عظیم برافروخت و بشاشتی در طبع لطیف او پدید آمد؛ مرا تحسین کرد و گفت: کان سرب ورساد از این عید تا به عید گوسفند کشان به تو دادم، عاملی بفرست. چنین کردم و اسحاق یهودی را بفرستادم. در صمیم تابستان بود و وقت کار، و گوهر بسیار می‌گذاختند. در مدت هفتاد روز دوازده هزار من سرب از آن خمس بدین دعاگوی رسید «\*» و اعتقاد پادشاه در حق من بنده یکی هزار شد، ایزد تبارک و تعالی خاک عزیز او را به شمع رضا پر نور کناد و جان شریف او به جمع غنا مسرور، بمنه و کرمه.»

از اظهارات شاعر چنین برمی‌آید که متواضع نبوده است؛ بلکه خوشنودی صریحی

(\* یعنی از اول شوال تا دهم ذیحجه یا دو ماه و ده روز. می‌توان ملاحظه کرد که امتیاز بهره- برداری معادن آنچنانکه ممکنست برخی تصور کنند، امر چندان تازه‌یی نیست.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۴۱

که اینجا و آنجا نشان می‌دهد مربوط به زیرکی او در بی اثر کردن بدگویی خصمانه است. مسلما فروتنی در شعرای فارسی خصلت نادری بوده است.

پیش از اینکه به گفتگو از انوری برجسته‌ترین شاعر منتسب به دربار سنجر پردازیم، درباره دو یا سه تن از همکارانش باید چند کلمه‌یی بیان کنیم. اینان هرچند از او یا از آنانکه ذکرشان قبلا در این فصل گذشت کمتر مشهورند، با این حال در میان سرایندگان اشعار زیبای بی‌شماری که در این عصر می‌زیستند، دست کم درخور نگاه‌گذاری هستند.

### عبد الواسع جبلی

عبد الواسع جبلی، همچنانکه نسبتش ایجاب می‌کند منسوب به ناحیه کوهستانی غرjestان بود. او از آنجا به هرات و غزنه رفت و یک چند با دربار سلطان بهرامشاه بن مسعود ارتباط یافت. هنگامی که سنجر در ۵۳۰ ق (- ۱۱۳۵ م) به سوی این فرمانروا لشکر کشید. عبد الواسع به گفته دولتشاه (ص ۷۴ چاپ این جانب) با قصیده زیبا و بدیعی عنایت او را بدست آورد. هشت بیت زیر از آن قصیده است:

ز عدل کامل خسرو، ز امن شامل سلطان تدر و کبک و گور و سور در گشتند در کیهان

یکی همخانه شاهین، دوم همخوابه طغرل سه دیگر مونس ضیغم، چهارم محرم ثعبان

خداوند جهان سنجر که همواره چهار آیت بود در رایت و رای و جبین و روی او پنهان

یکی بهروزی دولت، دوم فیروزی ملت سه دیگر زینت دنیا، چهارم نصرت ایمان

بنان اوست در بخشش، ستان اوست در کوشش لقای اوست در مجلس، لوای اوست در میدان

یکی ارزاق را باسط، دوم ارواح را قابض سه دیگر سعد را مایه، چهارم فتح را برهان

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۴۲ شد اندر قرن او باطل، شد اندر عهد او ناقص شد اندر عصر او حاصل، شد اندر وقت او نقصان

یکی ناموس کیخسرو، دوم مقدار اسکندرسه دیگر نام افریدون، چهارم ذکر نوشروان دولتشاه به دلایلی که چندان کافی به نظر نمی‌رسد، این حکایت معروف و احتمالا خیالی را (که سرگور اوزلی آن را در شرح حال شعرای فارسی، ص ۱۰۸ نقل کرده است) رد می‌کند؛ و آن اینست که عبد الواسع جبلی در اول برزگری بینوا بود که توانست با شعر ارتجالی زیر توجه حامی توانگر و نیرومندی را به دست آورد. او بگمان اینکه کسی در آنجا نیست خطاب به اشتری که به پنبه‌زار تحت مراقبتش تجاوز کرده بود گفته بود: «\*»

اشتر دراز گردنادانم چه خواهی کردنا

گردن دراز کرده‌یی پنبه بخواهی خوردنا

### سوزنی

سوزنی نسفی (یا بگفته دولتشاه، سمرقندی) که نام اصلیش محمد بن علی بود، بیشتر به خاطر اشعار هرزه و هجایش شهرت دارد که در بدایت احوال اهم ذوق خود را بدانها مصروف داشت. این اشعار حتی در زمان و مکانی که او زندگی می‌کرده بایستی دارای رکاکت فوق العاده بوده باشد «\*» چون دولتشاه که توجهش به ابو العالی گنجوی و خاقانی به وفور نشان می‌دهد که چندان

نازک طبع نبوده است، از ذکر نمونه‌هایی خود را معذور می‌دارد؛ حال آنکه عوفی با اشاره به هزل سرایی از ذوق سرشارش یاد می‌کند و می‌گوید «عنان بیان از ایراد امثال آن کشیده داشتن اولیتر» و دعا می‌کند که

(\* ) علی‌رغم اظهار دولتشاه که گویا آن را در هیچ تاریخ معتبری نیافته، این داستان در تاریخ گزیده آمده، که این خود یکی از منابع مورد استفاده او در تألیف تذکره الشعرا بوده و دارای اعتباری بیش از کتاب خود اوست.  
 (\*\*\*) مؤلف تاریخ گزیده نمونه‌ی شامل سه بیت می‌آورد که برای تأیید قضاوت او درباره اینکه «در هزل غلوی عظیم داشت» کفایت می‌کند. ابیات مورد بحث که در آنها نشانی از توبه نیست، هنگامی نوشته شده که شاعر پنجاه و یک ساله بوده است. این نویسنده نام اصلی او را ابو بکر بن سلمانی از مردم کلاشی در نزدیکی سمرقند ذکر کرده است.  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۴۳

به خاطر چند شعر جدی و توبه‌آمیز که در سنین پیری سروده است خداوند شاعر گمراه را ببخشاید. تخلص او سوزنی، بنا به اظهار عوفی در نتیجه رابطه‌ی به دست آمده یا بدو اطلاق شده است که او را به شاگردی سوزن‌گری واداشت. یکی از رقبای او که ظاهراً میانشان مبارزه لفظی طولانی جریان داشته، به گفته عوفی (ج ۲ ص ۲۰۸-۹) حمید الدین جوهری بوده است. دولتشاه گوید که عاقبت خداوند او را به این شعر بیامرزید.

چار چیز آورده‌ام یا رب که در گنج تو نیست نیستی و حاجت و جرم و گناه آورده‌ام عبارات خود سوزنی بقدر کافی مبین آنست که زندگیش درخور انتقاد بوده است، همچنانکه در شعر زیبایی که دولتشاه نقل کرده (ص ۱۰۰) گوید:

رفتم به راه دیو و فتادم به دام اووز دیو دیوتر شدم از سیرت تبه  
 یک روز بیگناه نبودم به عمر خویش گویا که بود بیگنهی نزد من گناه  
 هر گونه‌ی گناه ز اعضای من برست چون از زمین نم زده هر گونه‌ی گیاه  
 فردا به روز حشر، که امروز منکرند اعضای من بوند بر اعمال من گواه

#### شعراي متوسط این عصر

علی شطرنجی سراینده قصیده لکلکیه (لباب الالباب عوفی، ج ۲ ص ۱۹۹-۲۰۰) جنتی نخشی، و لامعی بخارایی به گفته دولتشاه، در زمره شاگردان و پیروان سوزنی بودند.

پرداختن به همه شاعران بی‌شمار این عصر که در روزگار خودشان به شهرتی رسیده‌اند ولی نام بسیاری از آنها اینک فراموش شده و بایستی در تواریخ و تذکره‌های قدیمتر جستجو شود، بی‌فایده خواهد بود.

مثلاً عوفی در باب دهم از لباب الالباب خویش، که به شعراي عصر متقدم سلجوقی یعنی عصری که به مرگ سنجر ختم می‌شود، و در این فصل بدان می‌پردازیم، پنجاه و دو شاعر را برمی‌شمارد، که شامل امرا، وزرا و علمایی که درعین حال شاعر بوده‌اند نیست. او در نیمه اول تذکره خود درباره آنها گفتگو کرده است. برخی از

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۴۴

اینان همچون جوهری هروی، سمائی و اثیر الدین مروی، سیفی نیشابوری، روحی ولوالجی، رشیدی سمرقندی، اثیر اخسیکتی، ابو المعالی و قوامی رازی، ابو الفرج رونی، کوهیار طبرستانی، سید حسن عماد الدین و علی بن ابی رجای غزنوی، و فرید کاتب (یا دبیر) ممکنست در اثری کاملتر از کتاب حاضر درخور تذکر مختصری باشند.

مادام که با تفصیل بیشتری درباره آنان گفتگو نکنم، درباره مشخصات یا خصوصیات ادبی آثارشان نمی‌توانم عقیده بالنسبه روشنی ابراز دارم. با این حال به سکوت گذشتن از سر نخستین شاعر ایرانی که تاکنون بدو برخورده‌ایم، ناجوانمرده خواهد بود. (\*\*\*)

#### مهستی

راجع به مهستی معلومات اندکی داریم؛ حتی تلفظ و وجه اشتقاق درست نامش (که درعین حال بصورت، مهستی، مهستی، مهستی، مهستی ذکر شده) نامحقق است. چنین بنظر می‌رسد که او اگر سخن بدرشتی نگوییم - دارای طبعی شوخ بوده و به عنوان وسیله بیان احساساتش بیشتر به ساختن رباعی می‌پرداخته است. گویند که او با شعر زیر توجه سنجر را جلب کرد و مورد علاقه او قرار گرفت. (\*\*\*) شامگاهی چون سلطان خواست از مجلس بیرون آید و بر اسب نشیند دید که برفی ناگهانی زمین را پوشانده است. دراین حال مهستی بالبدیهه گفت:

شاهای فلکت اسب سعادت زین کردوز جمله خسروان ترا تحسین کرد

تا در حرکت سمند زین نعلت بر گل نهد پای، زمین سیمین کرد گویند او معشوقه تاج الدین احمد بن خطیب گنجوی شاعر بود و رباعیاتی که میان این دو رد و بدل شده در تاریخ گزیده آمده (\*\*\*) و در ضمن دو رباعی را ذکر کرده که مهستی خطاب به

قصاب پسری که دل از او برده بود سروده است. «\*\*\*» ذکر مختصری

(\*) نگاه کنید به تذکره شعرای فارسی این جانب، ماخوذ از تاریخ گزیده که از مجله انجمن سلطنتی آسیایی سال ۱۹۰۰-۱۹۰۱ تجدید چاپ شده است ص ۱۶ به بعد.  
 (\*\*\*) دولتشاه ص ۶۵ چاپ این جانب  
 (\*\*\*) به تذکره فوق الذکر نگاه کنید  
 (\*\*\*) همانجا ص ۷۱-۲

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۴۵  
 از او درج ۳ خیرات حسان تألیف اعتماد السلطنه (ص ۱۰۳-۱۰۴) آمده که درباره زندگی و آثار وی، اندک چیزی بر معلومات ما می‌افزاید. ولی این نکته باارزش است که آخرین رباعی منتسب به او در تاریخ گزیده «\*» متعلق به شاعره دیگرست به نام بنت النجاریه.

#### فرید کاتب، عماد زوزنی و حسن غزنوی

شاید از میان شعرای کوچک بی‌شمار این عصر، فرید کاتب (یا دبیر) عماد زوزنی، و سید حسن غزنوی مشهورتر از همه باشند. رباعی زیر توسط فرید کاتب در مورد شکست سنجر از غز در حدود ۵۳۵ ق (- ۱۱۴۰-۴۱ م) گفته شده و آنقدر شهرت یافته که درخور ذکر باشد:

شاه از سنان تو جهانی شد راست تیغ تو چهل سال ز اعدا کین خواست  
 گر چشم بدی رسید آن هم ز قضاست کان کس که به یک حال بماندست خداست

#### انوری، خاقانی، نظامی و ظهیر فاریابی

مشهورترین همه شاعرانی که نامشان با دربار سنجر مربوط می‌شود، بی‌شک انورست، که آثارش در فصل بعد همراه با معاصران جوانترش خاقانی، نظامی گنجوی و ظهیر فاریابی مورد بررسی قرار خواهد گرفت؛ چون اهمیت‌شان ایجاب می‌کند که با تفصیل شایسته‌یی مورد بحث قرار گیرند.

#### آثار نثر فارسی

از مهمترین آثار نثر فارسی این عصر حدائق السحر وطواط و چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی است، که این آخری قبلاً به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.  
 آثار غزالی و تأثیر آنها نیز خاطر نشان شده و در اینجا کافیت که اثر بسیار معروف فارسی او کیمیای سعادت را یاد کنیم که اساساً تلخیصیست از اثر بسیار کاملترش احیاء

(\*) همانجا، ص ۷۵

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۴۶  
 علوم الدین که به عربی تألیف کرده است. سه اثر منثور دیگر این عصر دست‌کم اشاره کوتاهی را ایجاب می‌کند، که عبارتست از دایرة المعارف بزرگ طبی بنام ذخیره خوارزمشاهی، مقامات فارسی حمیدی و ترجمه کلیله و دمنه از ابوالمعالی نصر الله.

#### ذخیره خوارزمشاهی

فرهنگ یا دایرة المعارف علم طب که در اوایل قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی) توسط زین الدین ابو ابراهیم اسمعیل جرجانی تألیف شد و به قطب الدین خوارزمشاه، پدر اتسز تقدیم گشت، در این فصل نیازمند توصیف چندانی نیست زیرا در مقوله ادبیات وارد نشده است و تا آنجا که می‌دانیم خلاصه یا منتخبیست از نظریات و تجارب طبی ابن سینا و اخلاف او؛ و به منظور استفاده کسانی نوشته شده که حتی در فن طبابت یا زبان عربی نیز مهارتی ندارند «\*»

#### مقامات حمیدی

مقامات قاضی حمید الدین ابو بکر بلخی (از معاصران انوری، که این شاعر او را در چندین شعر ستوده است) تقلیدیست به زبان فارسی از مقامات عربی مشابه ولی بسیار معروفتر بدیع الزمان همدانی و مقامات حریری، که این سبک انشای مرصع منشأ و رواج

خود را مدیون آنهاست. تألیف مقامات فارسی حمیدی در تابستان ۵۵۱ ق (۱۱۵۶ م) آغاز شد و مؤلف چهار مقاله مخصوصاً به عنوان سرمشقی برای نویسندگی از آن یاد کرده است (ص ۲۵ ترجمه این‌جانب). این کتاب حاوی بیست و سه (یا در چاپ سنگی تهران و کاوونور بیست و چهار) مقاله است و مؤلف آن در سال ۵۶۰ ق (۱۱۶۴ م) درگذشته است. مندرجات آن تماماً توسط ریو ذکر شده است «\*\*\*» به‌رحال این اثر علی‌رغم مقام فروتری که در زمینه‌هایی مانند پرداخت و قدرت بیان دارد، همچنان که شعر زیر انوری آشکارا نشان می‌دهد، در میان فارسی زبانان

(\*) برای توصیف مندرجات نگاه کنید به فهرست ریو از نسخه‌های خطی فارسی موزه بریتانیا ص ۴۶۶-۶۸

(\*\*) فهرست فارسی ص ۷۴۷

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۴۷

منزلی بلند داشته است: «\*\*\*»

هر نسخ کان نیست قرآن یا حدیث مصطفی از مقامات حمید الدین شد اکنون ترهات اشک اعمی دان مقامات حریری و بدیع‌پیش آن دریای مالامال از آب حیات شاد باش ای عنصر محمودیان را روح تورو که تو محمود عصری ما بتان سومات از مقامات تو گر فصلی بخوانم بر عداات‌حالی از نامنطقی جذر اصم یابد نجات عقل کل خطی تأمل کرد ازو گفتا عجب علم اکسیر سخن داند مگر افضی القضا؟

دیرمان ای رای قدرت عالم تأیید را آفتابی بی‌زوال و آسمانی با ثبات ترتیب و فهرست عناوین مقامات در چاپ تهران، با نسخه‌یی که توسط دکتر ریو توصیف شده اختلاف فاحشی دارد. بسیاری از مقامه‌ها از نوع مناظرات است، مانند مناظره میان پیر و جوان، سنی مؤمن و شیعه رافضی، یا پزشک و منجم. قسمتی مربوط است به چیزهایی مانند بهار، عشق، پاییز و جنون؛ و باز قسمتی حاوی لغزها، معماها و احاجی یا مسایلی فقهی و تفکرات صوفیانه است. دو مقاله توصیفی درباره شهرهای بلخ و سمرقند ما را به اطلاعات قطعی و بسیار موثق، حتی جزئیات حسب حالی امیدوار می‌سازد؛ ولی همیشه صورت بر محتوای کلام سبقت می‌گیرد و امید با ناکامی مواجه می‌شود. سبک مصنوع و متکلف این مقامات، ترجمه آنها را در حال حاضر ناممکن می‌سازد؛ و از آنجا که صورت در آن همه‌چیز است و معنی کاملاً تابع آن، برای ارائه تصویر اصیلی از آن، لازم است آن را به‌جای ترجمه تفسیر کنند. در زیر سعی شده است قطعه‌یی از توصیف بلخ قبل و بعد از حمله و تاراج وحشیان غز در ۵۴۸ ق (۱۱۵۳ م) داده شود، که خود می‌تواند نمونه‌یی باشد از کل کتاب «\*\*\*»:

(\*) این ابیات را در ص ۲۵۱ چاپ تبریز مورخ ۱۲۶۶ و ص ۶۰۲ چاپ لکهنو مورخ ۱۲۹۷ می‌توان یافت.

(\*\*) در چاپ تهران، این مقاله بیستم است و بخشی که من آورده‌ام در ص ۱۶۵ قرار دارد.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۴۸

روی به جنوب خراسان نهادم؛ چون به سرحد آن ولایت رسیدم، از واردان بلخ دیگر گونه حکایت شنیدم: و من یسأل الرکیان عن کل غائب فلا بدان یلقی بشیرا و ناعیا نقاء رواة خبر دادند که: مشتایی که مقصود و مقصد نه بر نمط و نسق عهد گذشته و ایام نوشته است. آن همه نسیمها به سموم بدل شده است و آنهمه شکرها به سموم عوض گشته؛ از ریاحین این بساتین به جز خار نیست، و از آن اقداح افراح در سر جز خمار نه.

معشوق را در لباس خواری و جامه سوگواری نشاید دید و مربع یاران در خلقان بی-مرادی مشاهده نباید کرد.

أ من أم أوفی دمنه لم تکلم «\*\*» گفتم: چشم بد کدام ناظر بر این ریاض تاضر باز خورد، و کدام سموم نفاق آن انتظام و انتساق را از هم جدا کرد؟ گفتند که ای جوان طوارق حدثان و نوازل زمان را جنس این تصرف بسیار است، و امثال این دستبرد بی‌شمار. و ان الدهر ظلام، و لیس البیان کالعیان. بران تا بدانی، و برو تا ببینی که ذکر غائب از جمله معایب است.»

### کلیله و دمنه نصر الله بن حمید

اکنون می‌خواهم به بحث درباره آخرین کتاب از سه اثر نثر فارسی این عصر پردازم؛ منظوم ترجمه نظام الدین ابوالمعالی نصر الله بن محمد بن عبد الله از ترجمه عربی کلیله و دمنه مشهور عبد الله بن مقفع است. این ترجمه برای بهرامشاه غزنوی که از سال ۵۱۲ تا ۵۴۴ یا ۵۴۸ ق (۱۱۱۸-۵۰ یا ۱۱۵۳-۵۴) حکومت کرده، صورت گرفته است. و همچنانکه ریو نشان داده، پس از ۵۳۹ ق (۱۱۴۴-۴۵ م) بدو تقدیم شده است. این کتاب-همچنانکه باز ریو خاطر نشان می‌کند- در ایران چنان مقام والایی یافت که وصاف مورخ و مداح مغولان، آنرا به عنوان نمونه فصاحت می‌ستاید؛ در حالی که مؤلف هفت اقلیم می‌گوید که هرگز هیچ اثر نثر فارسی آن‌چنان مقبول نیفتاده است. در ۱۳۰۵ ق (اواخر ۱۸۸۷ یا اوایل ۱۸۸۸ م) چاپ سنگی نفیسی از آن در تهران صورت گرفت، و

ازینرو در صورت لزوم بدان ارجاع خواهم داد. (\*\*\*)

(\*) این مطلع معلقه معروف زهیر بن ابی سلمی المزنیست.

(\*\*) مصحح کتاب محمد طباطبایی از دو چاپ متقدم در تهران یاد می‌کند که به ترتیب در ۱۲۸۲ و ۱۳۰۴ ق صورت گرفته است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۴۹

کمر کتابی در جهان مانند کلیله و دمنه چنین توفیق بزرگی یافته، یا به اندازه آن به زبانهای متعدد ترجمه شده است. اصل این کتاب از هند بوده است. در سده ششم میلادی در زمان خسرو انوشیروان به ایران آورده شد و به پهلوی ترجمه گشت و بزودی ترجمه‌هایی از آن به سریانی و عربی صورت گرفت، و از زبان عربی به زبانهای متعدد دیگر شرقی و غربی درآمد. تاریخ ادبی کلیله و دمنه، با افسانه‌های بیدپای در کتاب کیث فالکنر تحت همین عنوان در ۱۸۸۵ به وسیله مطبعه دانشگاه کمبریج چاپ شده است، و جدولی از نسب‌نامه ترجمه‌های مختلف با تاریخ آنها در ص LXXXV آن داده شده است. همه این ترجمه‌ها، به استثنای ترجمه تبتی که مستقیماً از سنسکریت صورت گرفته از روی ترجمه گمشده پهلوی به عمل آمده که از جمله ترجمه سریانی قدیم آن در حوالی ۵۷۰ م و ترجمه عربی ابن مقفع در حوالی ۷۵۰ م (- ۱۳۳ ق) انجام یافته است. بقیه ترجمه‌های شناخته شده، از جمله، ترجمه سریانی جدید (از سده دهم یا یازدهم میلادی) (\*\*\*) همگی از ترجمه عربی ابن مقفع سرچشمه گرفته و ترجمه‌های یونانی، فارسی، عبری (\*\*\*)، لاتینی (\*\*\*) اسپانیایی، ایتالیایی، اسلاویایی، ترکی، آلمانی، انگلیسی، دانمارکی، هلندی و فرانسوی را شامل می‌شود؛ و ترجمه اخیر که به وسیله گالان آغاز شد، توسط کاردون در ۱۷۷۸ م خاتمه پذیرفت، از نظر زمانی آخرین ترجمه است. با اینکه این کتاب قدیمترین ترجمه فارسی موجود از اثر مورد بحث است، ولی همچنانکه قبلاً یادآور شده‌ایم، این قصه در تاریخی بسیار متقدم توسط رودکی شاعر ترجمه شده است. با این حال، ترجمه فارسی مشهورتر آن، همان است که در اواخر سده پانزدهم میلادی (نهم هجری) به وسیله حسین واعظ کاشفی و تحت عنوان انوار سهیلی صورت گرفته است، و ابو الفضل سومین ترجمه فارسی معروف به عیار دانش را برای اکبر، و علی چلبی همایون نامه ترکی را برای سلطان سلیمان

(\*) این ترجمه سریانی اخیر توسط استاد و. رایت فقیه نشر شد (اکسفورد، ۱۸۸۴)

(\*\*) نگاه کنید به، کتاب «دو ترجمه عربی کتاب کلیله و دمنه از درنبرگ (چاپ پاریس ۱۸۸۱)

(\*\*\*) ترجمه لاتین ژان کاپوایی به نام راهنمای حیات انسانی به‌طور کامل در پاریس (۱۸۸۷-۸۹) چاپ شده است. این ترجمه در حوالی ۱۲۷۰ م از ترجمه عربی گرفته شده است، که آن نیز مستقیماً از روی ترجمه عربی ابن مقفع صورت گرفته است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۵۰

اول، هردو در سده شانزدهم (سده دهم هجری) از آن گرفته‌اند.

با آنکه هدف مؤلف انوار سهیلی ساده کردن و عامه فهم ساختن ترجمه متقدم نصر الله بوده است، انشای خود او عملاً پیچیده‌تر و متکلفتر است. جای آن است که در مقام مقایسه، حکایت کوتاه روباه و طبل را که در اوایل باب الاسد و الثور قرار دارد- با ترجمه متن ابن مقفع از این حکایت (ص ۱۱۶ چاپ بیروت، مورخ ۱۷۸۴) آغاز کنیم:

«آورده‌اند روباهی در بیشه‌یی رفت که طبلی بر درختی آویزان بود؛ و چون باد بر شاخهای آن درخت می‌وزید، تکان می‌خوردند، و بر طبل می‌کوفتند، و از آن آوایی سخت بلند به گوش می‌رسید. پس روباه بدان سوی به‌راه افتاد که آن آواز بلند شنیده بود و در آنجا چیزی بزرگ دید. و در دل به گوشت و چربی فراوان یقین کرد. بکوشید تا آن را بدرید و آنگاه دید که درونش چیزی نیست؛ و در آن هنگام گفت: ندانستم که زیون‌ترین چیزها را آوا بلندتر است و کالبد درشت‌تر ...»

اینک بهتر است ترجمه نصر الله را از همان حکایت بیاوریم (ص ۷۹ چاپ سنگی، مورخ ۱۳۰۵ ق):

«دمنه گفت: آورده‌اند که روباهی در بیشه‌ای رفت. آنجا طبلی دید در پهلوی درختی افکنده، و هرگاه باد بجستی، شاخ درخت بر طبل رسیدی و آواز سهمناک به گوش روباه آمدی. چون روباه ضخامت جثه بدید و مهابت آواز بشنید، طمع در بست که گوشت و پوست او فراخور آواز باشد. می‌کوشید تا آن را بدرید. الحق جز پوستی بیشتر نیافت.

مرکب ندامت در جولان کشید و گفت: ندانستم که هرکجا جثه ضخیمتر و آواز هایلتر، منفعت آن کمتر ....»

اکنون با مراجعه به انوار سهیلی می‌بینیم که داستان به قرار ذیل مفصلتر و با شاخ و برگ‌تر است (ص ۵۸-۵۹ چاپ سنگی ۱۲۷۰ ق):

«دمنه گفت: آورده‌اند که روباهی در بیشه‌ای می‌رفت. و به بوی طعمه هر طرف می‌گشت. به پای درختی رسید که طبلی از پهلوی آن آویخته بودند و هرگاه بادی بوزیدی، شاخی از آن درخت به حرکت درآمده بر روی طبل رسیدی و آواز سهمگین از آن برآمدی. روباه به زیر درخت مرغ‌خانگی دید که منقار در زمین می‌زد و قوتی می‌طلبید. در کمین نشست، خواست که او را صید نماید، که ناگاه آواز طبل به گوش

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۵۱

او رسید. نگاه کرد؛ جثه‌ای دید بغایت فربه و آواز وی مهیب استماع افتاد. طامعه رویه در حرکت آمده با خود اندیشید که هر آینه گوشت و پوست در فراخور آواز خواهد بود. از کمین مرغ بیرون آمد و روی به درخت نهاد. مرغ از آن واقعه خبردار شده بگریخت، و رویه به صد محنت به درخت برآمد؛ بسی بکوشید تا آن طبل بدرید.

جز پوستی و پاره چوبی هیچ نیافت. آتش حسرت در دل وی افتاد و آب ندامت از دیده باریدن گرفت و گفت: دریغ که بواسطه این جثه قوی، که همه باد بود، آن صید حلال از دست من بیرون شد، و از این صورت بی‌معنی فایده‌ای به من نرسید ....

دهان در فغانست دایم ولی چه حاصل چو اندر میان هیچ نیست

گرت دانشی هست معنی طلب به صورت مشو غره کان هیچ نیست» ترجمه انوار سهیلی هرچند آشکارا به نحو غیر مستحسنی بسط یافته، در این مورد مخصوص نسبتا به اصل خود وفادار است؛ ولی در مجموع پر است از مبالغات محال، کلمات پیچیده، تشبیهات میان تهی، قیاسهای دور از ذهن و تعبیرات بی‌مزه؛ و معرف کامل سبک بی‌مایه نویسندگان متکلفیست که در اثنای قرون نهم و دهم (پانزدهم و شانزدهم میلادی) در شمال شرقی ایران و ماوراء النهر در ظل حمایت تیموریان بسر می‌بردند و بدبختانه این سبک به توسط بابر به هند انتقال یافت و نمونه و سرمشق مردم تکلف پسند قرار گرفت. یکی از دلایل - و شاید مهمترین دلیل - اینکه آثار خوب و روان فارسی در هندوستان خیلی بندرت تألیف یافته یا پذیرفته شده، همین امر است؛ حال آنکه آثار فارسی منشیا نه درست همانند آثار منشیا نه انگلیسی است که در اوراق فنا ناپذیر زندگینامه قاضی القضاة موکرجی آن‌چنان مطالب عالی برای تفریح خاطر بدست ما می‌دهد.

در اینجا، برای مقایسه، داستان رویه و طبل فوق الذکر را از ترجمه لاتینی جیوانی کاپوایی می‌آورم، که در حدود ۱۲۷۰ م از روی ترجمه عبری قدیم انجام گرفته که آن ترجمه نیز از روی متن عربی انجام شده بود (\*):

«دمنه گفت: روباهی از کنار جویباری می‌گذشت که در پای آن درختی بود و طبلی بر آن آویخته؛ و باد شاخهای درخت را می‌جنانند و آوایی برمی‌خاست. چون رویه آن بدید گمان برد که جانوری فربه است، آن را بدرید و دید میانش تهیست، و گفت: باور مکن

(\*): ص ۵۰ از متن در نیورگ

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۵۲

که هرچه بزرگ حجم باشد و بلند آوا، در نفسش قوتی بود. پس به راه خود رفت و از آن چشم پوشید.»

#### آثار عربی مهم که در این عصر تألیف شده است

اینک این مطلب می‌ماند که به برخی از آثار عربی تألیف شده در این عصر نظر کوتاهی بیفکنیم. انتخاب شایسته‌ترین آنها برای ذکر در اینجا بهیچروی آسان نیست و در این کار من تقریبا آنچه را که برای مراجعه دانشجوی فارسی سودمند است بدون در نظر گرفتن اشتهاشان برگزیده‌ام.

#### زوزنی

مهمترین مؤلفین و محققین عربی که مرگشان در اثنای عصر مورد بحث اتفاق افتاد به ترتیب تاریخ عبارتند از: زوزنی (-۴۸۶ ق- ۱۰۹۳ م) لغت شناس نامداری که بیشتر به خاطر تفسیرش بر معلقات سبعة معروف است؛ و نیز دو واژه نامه عربی و فارسی تدوین کرده که یکی از آنها به نام ترجمان القرآن مخصوص خواندن کتاب مقدس مسلمانان است.

#### تبریزی

تبریزی (۵۰۲ ق- ۱۱۰۹ م) لغت شناس دیگر است که تفسیرهایش بر حماسه و معلقات معروفترین آثار اوست، و یکی از شاگردان ابو العلاء معری بزرگ بوده است.

#### غزالی

حجة الاسلام غزالی (-۵۰۵ ق- ۱۱۱۱ م) که زندگی و آثارش را در فصل پیش مورد بررسی قرار دادیم. تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۵۳

#### رویانی

عبد الواحد رویانی به هنگام تدریس در آمل به دست یکی از ملاحظه کشته شد.



(۵۰۳ ق- ۱۱۰۸ م).

### طغرابی

طغرابی مؤلف معروف لامیه العجم وزیر سلطان مسعود سلجوقی در حدود (۵۱۴ ق- ۱۱۲۰ م) کشته شد.

### حریری

حریری (۵۱۵ ق- ۱۱۲۲ م) مؤلف مقامات مشهور، که آن را برای وزیر انوشیروان بن خالد (- ۵۳۲ ق- ۱۱۳۸ م) تألیف کرد؛ و او خود مؤلف تک نگاری تاریخی بسیار جالبی درباره سلجوقیان است، که به وسیله هوتسما در چاپ اخیر تاریخ بنداری منتشر شده است (لیدن ۱۸۸۹ م).

### الفراء البغوی

الفراء البغوی (- ۵۱۶ ق- ۱۱۲۲ م) فقیه و محدث، که معروفترین اثرش تفسیر قرآن است به نام معالم التنزیل.

### میدانی

میدانی نیشابوری (- ۵۱۸ ق- ۱۱۲۴ م) به خاطر اثرش درباره امثال عرب شهرت زیادی دارد.

### ابن عبدون

ابن عبدون (- ۵۲۰ ق- ۱۱۲۶ م) اندلسی که قصیده تاریخی مهمش بعدا به وسیله هم میهنش ابن بدرون (- ۵۸۰ ق- ۱۱۸۴ م) تفسیر شد.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۵۴

### زمخشری

زمخشری (- ۵۳۸ ق- ۱۱۴۳ م) مؤلف معتزلی تفسیر بزرگ قرآن معروف به کشاف، و چندین فرهنگ عربی و فارسی.

### جوالیقی

جوالیقی (- ۵۴۰ ق- ۱۱۴۵ م) یک لغت شناس دیگر، مؤلف «المعرب»، واژه‌نامه‌ی درباره واژه‌های بیگانه‌ی که به جامه زبان عربی درآمده است.

### شهرستانی

شهرستانی (- ۵۴۸ ق- ۱۱۵۳ م) مؤلف کتاب الملل و النحل.

### نسفی

نجم الدین ابو حفص عمر نسفی یا نخشی (- ۵۳۷ ق- ۱۱۴۲ م) از ائمه فقهای حنفی عصر خویش.

### طوسی و طبرسی

طوسی (- ۴۶۰ ق- ۱۰۶۷ م) و طبرسی (- ۵۴۸ ق- ۱۱۵۳ م) فقهای شیعی که صورت (یا فهرست) کتب شیعه را مدیون شخص سابق الذکر هستیم (چاپ اشپرنگر در کلکته، ۱۸۵۳-۵۵ م). توجه کامل به این نویسندگان (هرچند، همچنانکه ملاحظه خواهد شد، زادگاه بسیاری از آنان ایران بوده است) بیشتر به تاریخ ادبیات عرب تعلق دارد؛ ازینرو حتی اگر مجال چنین کاری وجود داشت، در اینجا خارج از موضوع می‌نمود؛ ولی دانشجوی ساعی تاریخ ادبیات فارسی گاهگاه فرصت خواهد داشت، آثار بسیاری از آنان را مورد ملاحظه قرار دهد. زیرا همچنانکه قبلا متذکر شدیم، تا هنگام حمله مغول و سقوط بغداد در نیمه سده سیزدهم میلادی (- هفتم هجری) زبان عربی مقام خود را به عنوان زبان علم و ادب در ایران حفظ کرد، و بسیاری از آثار

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۵۵

و مراجع ضروری بدان زبان تألیف شد. با این حال چند کلمه درباره مؤلفان فوق-الذکر می‌توان اضافه کرد. این کار را از کسی

آغاز می‌کنیم که چون در ۴۶۸ ق (- ۱۰۷۵ م) در گذشته است، می‌بایست در فصلی قبل از این ذکر شود، ولی بر اثر غفلت فراموش شده. منظوم باخرزیست.

### باخرزی

ابو القاسم علی بن حسن بن ابی طیب باخرزی هم به عنوان تذکره الشعرا نویسنده مورد توجه است، هم به عنوان شاعر. در سمت اخیر، در ج ۱ لباب الالباب عوفی (ص ۶۸-۷۱ چاپ این جانب) به تفصیل از او یاد شده است. در سمت قبلی او اثری را که به وسیله ثعلبی در بیتمة الدهر آغاز شده بود، اقامه داده است و اثر بسیار جامعی نوشته بنام دمیة القصر، که شامل ذکر ۲۲۵ شاعر کم‌وبیش معروف معاصر و ۲۰ تن از اهل ادب است، که شعری از آنان ثبت نشده است «\*»، باین حال متأسفانه توجه خود را به عربی نویسان معطوف داشته و از شاعران پارسی‌گوی یکباره چشم پوشیده و به این ترتیب ما را از امکان داشتن اطلاعات گرانبها و موثق محروم ساخته است.

اشعار خود او قسمتی به عربی و بخشی به فارسیست؛ همچنانکه عوفی متذکر می‌شود:

«در هردو قلم در عالم علم گشته و به هردو زبان از فضیلتی زمان قصب سبق در روده».

باخرزی در جوانی یکی از کاتبان سلطان طغرل سلجوقی بود؛ ولی بعدها به ادبیات پرداخت و از آن مقام چشم پوشید و زندگی شادمانه و ظاهراً هرزه‌یی را با مرگی فجیع به آخر رساند، که همچنانکه می‌توان دریافت نتیجه می‌گساری بود. به گفته عوفی (ص ۷۰) و رضا قلی خان (مجمع الفصحا، ج ۱، ص ۳۴۳-۴) در کنار دیگر اشعارش، اثری دارد به نام طرب نامه، شامل رباعیات فارسی که به ترتیب حروف الفبا مرتب شده است.

(\* این اثر مهم بدبختانه چاپ نشده است. دو نسخه خطی از آن در موزه بریتانیا موجود است (Add. ۹۹۴, Add. ۳۷۴۹, Add. ۲۲).

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۵۶

ایات زیر (لباب الالباب، ج ۱، ص ۶۹) بخشیت از یکی از قصاید او در مدح طغرل:

سرنا و مرآه الزمان بحالها فالان قد محقت و صارت منحلا

تخذ الراكب فلا تعوج بنا علی طلل الجیب و لا تحیی المتزلا

و تحرك الاعطاط تشمیرا بناتیم الملك المظفر طغرلا و اینهم یکی از رباعیات فارسی او:

پیراهن روز، قیرگون شب دارد زیر دو شکر، سی و دو کوکب دارد

بر سرخ گل، از غالیه عقرب دارد ز نوش، دو تریاک مجرب دارد این هم رباعی دیگری از اوست، در مدح شراب:

زان می‌خواهم که خرمی را سبب است نامش می و کیمیای شادی لقب است

سرخ است چو عناب و ز آب عناب است آبی که به رخ بر آتش آرد عجب است و سرانجام این رباعی، که (لباب، ج ۱، ص ۷۱) بهنگام نزع گفته است:

من می‌روم و بیا مرا سیر بین‌بین حال به صد هزار تشویر بین

سنگی زیر و دست من از زیر بین‌وز یار بریدنی به شمشیر بین شاعری عیاضی نام مرگ او را بدین ایات مرثیه گفته است (لباب،

ج ۱، ص ۷۱):

مسکین علی حسن که در آن شوم کارزار بی‌جرم چون حسین علی کشته گشت زار

شیری بد او که بود ادب مرغزار او گر کشته شد عجب نبود شیر مرغزار

### رویانی

جالب‌ترین مطلب در مورد عبد الواحد بن اسمعیل رویانی فقیه بزرگ مذهب شافعی، که در زمان حیاتش ملقب به فخر الاسلام و پس از مرگش ملقب به امام شهید شد، نحوه مرگ اوست، که ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان بدینگونه نقل می‌کند «\*»: «کیاست او تا بغایتی بود که به عهد او ملاحظه ملاعین فتوی طلبیدند و بر کاغذی نبشته که:

(\* نگاه کنید به ص ۷۵-۷۶ ترجمه مختصر من از این اثر که ج ۲ سلسله انتشارات اوقاف گیب را تشکیل می‌دهد و در آنجا متن فارسی این قسمت به‌طور کامل آمده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۵۷

چه گویند ائمه دین در آنکه مدعی و مدعی علیه بر حق راضی شوند، گواهی آید و به خلاف دعوی مدعی و اقرار مدعی علیه گواهی دهد، چنین شهادت مسموع باشد یا نه؟ و این کاغذ پاره به حرمین فرستادند و امامان حرمین، محمد جوینی و محمد غزالی و

ائمه بغداد و شام جمله جواب نبشتند که: «چنین گواهی بشرح مسموع نیست» تا پیش او آوردند؛ در کاغذ نگرید و روی به مرد کرد و گفت:

ای بدبخت، چندین سعی نامشکور بر تو وبال باشد. و بفرمود که او را باز دارند و قضاء و ائمه جمع آمدند گفت: این فتوی ملاحظه نبشتند و این مدعی و مدعی علیه جهود و ترسانند و این گواه رسول ما صلوات الله علیه را می خوانند که قرآن مجید شاهد است: (و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم) «\*» ملحد را باز پرسیدند. اقرار کرد که: یکی سال است تا مرا به جهان به طلب این استفتا می دوانند. عوام آمل او را سنگسار کردند و فخر الاسلام فتوی فرمود بسیی در ذراری ایشان، تا ملاحظه بفرستادند و بغدر بر در مقصوره جامع آمل بدین حد که مناره است بزخم کارد آن امام سعید را شهید گردانیدند و هنوز آن کارد به مدرسه به خانه ایشان نهاده و من بنوبتها دیده‌ام.»

قصد ملاحظه این بود که پیشوایان سنی مسلمان را با ایجاد تناقض میان قوانین و دینشان مسخره کنند. مسیحیان که در مقام مدعی هستند، یهودیان را که در مقام مدعی علیه‌اند به مصلوب کردن عیسی متهم می کنند. یهودیان این را تصدیق می کنند و بنابراین به کیفیت امر مقررند و حاضرند که نتایج آن را متحمل شوند. در اینجا حضرت محمد با پیروی از فرق گنوسی، این امر را رد می کند که مسیح واقعا به دست یهودیان مصلوب شده؛ و بنابراین «گواهی آید و به خلاف دعوی مدعی و اقرار مدعی علیه گواهی دهد.» ولی گرچه مسلمانان فتوای او را در این مورد مانند همه موارد دیگر می - پذیرند، بنابر رأی روحانیان و فقهای بزرگشان مجوزی برای این کار ندارند.

سرعت روایانی در کشف حيله ملاحظه، آنان را لختی مشوش ساخت؛ و سرانجام به مرگ خود او منجر شد.

### حریری

درباره سبک مصنوع و مبتکر انشایی که مقامات را مشخص می کند، خواه مانند

(\* قرآن، سوره ۶، آیه ۱۵۶

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۵۸

آثار بدیع الزمان همدانی و حریری به عربی نوشته شده باشد، و خواه مانند نوشته حمید الدین بلخی به فارسی، قبلا بتفصیل گفتگو کرده‌ایم؛ و در اهمیت اثر حریری تنها باید گفت، همچنانکه بدیع الزمان همدانی پیشاهنگ بوده، وی به اتفاق آرا سلطان همه کسانست که خود را وقف اینگونه بلاغت پردازای اغراق آمیز کرده‌اند. بعلاوه، اثر حریری آنقدر در شرق و غرب، بحث، تفسیر و ترجمه شده که خواننده علاقه‌مند چنین موضوعاتی را فقط کتابی می تواند قانع سازد که بسیی مفصلتر از مجلد حاضر باشد؛ مطالبی از آن قبیل که توسط دسائی در چاپ بدیع این اثر (پاریس ۱۸۲۲) داده شده، یا چنری در صد صفحه از مقدمه‌یی که بر مجلد اول ترجمه‌اش از مقامات (لندن، ۱۸۶۷) ضمیمه کرده، یا در تقلیدات عالی به زبان آلمانی از سبک مقامه در تاریخ ادبیات شرقی (ج ۲ ص ۴۷۰-۷۶) فون کرمر «\*» و آثار دیگری که مخصوصا به ادبیات عرب اختصاص دارد می توان یافت. زمخشری، که از او سخت به اختصار سخن خواهیم گفت، در شعری که دسائی در صفحه عنوان چاپ خویش نقل می کند، صریحا می گوید مقامات حریری درخور آنست که به زر نوشته شود؛ و این نظر عمومی هم‌میهنان و هم‌کیشان اوست؛ گرچه بسیاری از خاورشناسان برجسته اروپایی با آن موافق نیستند با این حال، بد یا خوب، مواد قابل استفاده برای مطالعه این اثر استثنایی فراوانست. درباره مؤلف آن کافیسست بگویم که در ۴۴۶ ق (-۱۰۵۴-۵۵ م) در بصره زاده شد و در ۵۱۶ ق (-۱۱۲۱-۲۲ م) در همانجا درگذشت؛ حریری ظاهری ناچشمگیر و حتی ناخوشایند داشت و دارای این عادت ناپسند بود که بهنگام تفکر موهای ریشش را می کند؛ و از دوستی و حمایت انوشیروان بن خالد وزیر خلیق و با ذوق برخوردار بود، که مقامات هم به تشویق او نوشته شده و بدو تقدیم شده است «\*».

### انوشیروان بن خالد

این وزیر، به خاطر تک نگاری تاریخی عالیش درباره سلجوقیان (که توسط

(\* همان مأخذ، ص ۲۲ به بعد

(\* نگاه کنید به ص ۵ چاپ دسائی و تفسیر آن، مقدمه هوتسما بر چاپ تاریخ بنداری ص XXII، و تاریخ ادبیات عرب بروکلیمان ج ۱، ص ۲۷۶

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۵۹

هوتسما در تلو تاریخ بنداری بصورت مجلد دوم مجموعه متون مربوط به تاریخ سلجوقیان، ۱۸۸۹ منتشر شده) در اینجا شایسته ذکر است. تقریبا تمام آنچه درباره او معلوم است توسط هوتسما در مقدمه‌اش (ص XXX-XI) (بر کتاب فوق الذکر ارائه شده است؛

ولی اشاره ذیل که من در عیون الاخبار محفوظ در کتابخانه دانشگاه کمبریج (Add، ۲، ۹۲۲)، برگ ۶۲۱A) و منتشره در ص ۸۶۱-۳ مجله انجمن سلطنتی آسیایی سال ۱۹۰۲ یافته‌ام، به گمان من تاکنون ترجمه نشده است. این مطلب در ذیل حوادث سال ۵۳۲ ق (-۱۱۳۷-۳۸ م) آمده و به قرار ذیل است:

«و هم در این سال انوشیروان بن خالد بن محمد کاشانی وزیر در گذشت. زادگاهش به ری بود در سال ۴۵۹ (-۱۶۰۶-۶۷ م). پس از حوادث چندی که بر او گذشت.

در سال پانصد و هفده عهده‌دار وزارت سلطان محمود (بن محمد بن) ملک‌شاه شد و همراه او به بغداد رفت و در آنجا ساکن شد و در حریم طاهری «\*» در خانه‌یی بر ساحل دجله مقام گزید و از وزارت عزل شد و بار دیگر بر سر کار آمد و سپس سلطان او را بگرفت و زندانی کرد. پس از چندی رهایی یافت و در اواخر سال ۵۲۶ به وزارت المسترشد رسید و به اداره امور پرداخت تا آنکه در سال ۵۲۷ معزول شد و در خانه خود در حریم طاهری به احترام می‌زیست تا در این سال درگذشت (۵۳۲ ق-۱۱۳۷-۳۸ م).

او از بزرگان فضلا، به نیکی و بخشش معروف و دوستدار اهل علم بود. او ابو القاسم بن حسین را به خانه‌اش فرا خوانده بود تا فرزندانش از او مسند ابن حنبل را به قرائت ابی محمد بن خشاب بشنوند و به مردم اجازه داده بود تا برای شنیدن آن حاضر شوند و مردم بسیار گردآمده بودند و بدان گوش می‌دادند. این جکینای شاعر او را مدحها و هجوها گفته و از مدحهای او اینست:

می‌پرسندم که والاترین مردمان کیست گویمشان «خداوندگار من انوشیروان»

اگر او در میان ما فروتنی می‌نماید این نشانه بلندی مقام است همچنانکه چون ستارگان بر صفحه آب نمایان می‌شوند این از آن نیست که فروماندگانند.

قاضی ناصح الدین ارجانی به او نامه‌یی نوشت و خیمه‌یی خواست. او خیمه نداشت.

پس کیسه‌یی حاوی پانصد دینار بدو فرستاد و گفت: خیمه‌یی بخر. ارجانی گفت:

(\* نگاه کنید به «بغداد در دوره خلافت عباسی»؛ لسترنج (اکسفر، ۱۹۰۰)، ص ۱۱۸-۱۲۱ و نقشه مقابل ص ۱۰۷ (تصویر شماره ۱۹) گرچه در نسخه خطی الظاهری آمده، بی‌شک قرائت صحیح همینست.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۶۰ خدا را شکر از مردمی چون ابن خالد که نیکی را دوباره برایمان زنده گردانید

از او خیمه‌یی خواستم تا در آن پناه جویم و او مرا خیمه‌یی پر زر بخشید ابن خالد مسبب تألیف مقامات حریری است؛ و به خاطر اوست که حریری در آغاز مقاماتش گوید:

«کسی اشارت کرد که اشارتش چون حکم بود و به جا آوردنش چون عبادت» و انوشیروان شیعی بود؛ خداوند از او در گذرد.»

### زمخشری

در اینجا بهتر است چند کلمه به مفسر معتزلی و لغوی بزرگ، ابو القاسم محمود ابن عمر زمخشری اختصاص دهیم. او در ۴۶۷ ق (-۱۰۷۴ م) در خوارزم (خیوه حالیه) زاده شد و در ۵۳۸ ق (-۱۱۴۳ م) در نزدیکی همانجا درگذشت. او چندی در مکه بسر برد و از انرو جار الله لقب یافت؛ با وجود علاقه شدیدی که به شعوبیه داشت و ایرانیان را بر اعراب ترجیح می‌داد، برای استفاده هم میهنانش یک واژه نامه عربی به فارسی تألیف کرد که در سال ۱۸۴۴ به وسیله و تشرشتین در لیبزیک چاپ شده است. الکشاف، تفسیر بزرگش از قرآن؛ المفصل اثر نحوی بسیار مهم، فرهنگ جغرافیایی او به نام کتاب الامکنه و الجبال و المیاه؛ و کتاب اطواق الذهب که همه به زبان عربی نوشته شده، از آثار مهم و برجسته اوست.

### شهرستانی

درباره ابو الفتح محمد بن ابو القاسم بن عبد الکریم بن ابی بکر احمد شهرستانی (از توابع خراسان) نیازی به گفتن جز این نیست که او در ۴۷۹ ق (-۱۰۸۶ م) زاده شد، در ۵۱۰ ق (-۱۱۱۶ م) از بغداد دیداری کرد و سه سال در آنجا اقامت گزید، و در ۵۴۸ ق (-۱۱۵۳ م) در زادگاهش بدرود زندگی گفت؛ علاوه بر دو یا سه اثر کم-اهمیتتر در حدود سال ۵۲۱ ق (-۱۱۲۷ م) کتاب تحسین‌انگیزش الملل و النحل را تألیف کرد که متن عربی آن در سال ۱۸۴۶ م به وسیله کورتون و ترجمه‌یی از آن به زبان آلمانی با تعلیقات در ۱۸۵۰ م توسط دکتر تنودور هاربروکر منتشر شد. تا

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۶۱

دیر زمانی، این کتاب یگانه اثر عربی معتبر درباره این موضوع مهم بود؛ تا آنکه سرانجام اثر قدیمتر و کاملتر همنام آن از ابن حزم فقیه ظاهری اندلسی ۳۸۴-۴۵۷ ق (-۹۹۴-۱۰۶۴ م) در قاهره منتشر شد (۱۳۱۷-۲۱ ق-۱۸۹۹-۱۹۰۳ م) نسخه‌یی از چاپ نفیس این کتاب مرجع بسیار مهم را که در حال حاضر جز برای معدودی از علاقه‌مندان دسترس پذیر نیست، به دوست و استاد از دست

رفته‌ام مرحوم شیخ محمد عبده مفتی اعظم مصر مدیونم، که بزرگترین انسان، لایقترین معلم و ژرف‌اندیشترین مردی بود که اسلام در زمان ما پرورده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۶۲

### فصل ششم چهار شاعر بزرگ آخر قرن ششم هجری (- دوازدهم میلادی) انوری، خاقانی، نظامی گنجوی و ظهیر فاریابی

#### اشاره

قصده اینست که در این فصل از ترادف تاریخی حوادث، که تاکنون مورد توجه قرار داده‌ایم، اندکی چشم‌پوشی کنم و چهار شاعر دوران متأخر سلجوقی را با هم مورد مطالعه قرار دهم. این چهار تن به اعتقاد عموم هم‌میهنانشان در شمار بزرگترین استادان شعرند که ایران در دامان خود پرورده است. آنان دقیقاً با یکدیگر معاصر نیستند، و تنها یکی را می‌توان شاعر سلجوقی نامید؛ ولی از آنجا که در جهان ادب فارسی چهره‌هایی مهمتر از آنند که بتوان از آنان باختصار در گذشت، شایسته است که در فصل واحدی مورد تحقیق و تطبیق قرار گیرند. این چهار شاعر عبارتند از انوری اهل خاوران خراسان، که هرچند سی یا چهل سال پس از سنجر زندگی کرد، شهرت خود را در دوران حکومت این فرمانروا بدست آورد؛ خاقانی، شاعر شیروانشاه، متولد گنجه (الیزاوت پل حالیه) در سال ۵۰۰ ق (- ۱۱۰۶-۷ م)؛ نظامی، که او نیز قریب سی و پنج سال بعد در گنجه متولد شد؛ و ظهیر الدین فاریابی متولد فاریاب در نزدیکی بلخ، که در حصه اخیر قرن ششم هجری (- دوازدهم میلادی) به ترتیب به دربارهای طغانشاه در نیشابور، حسام الدوله اردشیر در مازندران و اتابکان آذربایجان رو نهاد و سرانجام تقریباً در آغاز سده هفتم (- سیزدهم) در تبریز درگذشت.

#### انوری

از این چهار شاعر، مسلماً انوری مقدمتر و مشهورتر از دیگرانست؛ حتی در

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۶۳

دو بیتی معروف زیر یکی از سه تن بزرگترین شاعرانی شمرده شده که ایران به وجود آورده است:

در شعر سه تن پیمیراندقویلیست که جملگی برآند

فردوسی و انوری و سعدی هرچند که لانی بعدی با این حال برای دانشجوی اروپایی که مشغول تحصیل ادبیات فارسیست، نظر نقادان ایرانی درباره همپایه قرار دادن انوری با فردوسی و سعدی، یا برتر شمردن او از ناصر خسرو و نظامی مایه حیرت خواهد بود. ولی دلیل عمده این امر آنست، همچنانکه قبلاً اشاره کرده‌ام مدیحه هرچند استادانه ساخته شود- که بسیاری از قصاید انوری مدحیات بود- بندرت موجب پیدایش شور فراوان می‌گردد، مگر در دل کسی که خود مدح شده و استادی شاعر را تحسین می‌کند. میرزا محمد (قزوینی) یکی از دوستان من که از بزرگترین فضلا و محققان ایرانیست و ملاقات او بزرگترین سعادت زندگیم بوده، برآنست که اعتبار انوری، عمده به خاطر تعداد نسبتاً معدود قصاید اوست که در مدحیات نیست؛ و احتمالاً این نظر درست است. انوری در اشکال دیگر شعر مانند غزل و رباعی دارای امتیاز خاص نیست، هرچند مقطعات او نشان- دهنده خصیصه نیرومندیست.

در مراجعه به حوادث زندگی انوری، کمتر اطلاعات معتبر در دست داریم؛ با این حال مطالعه دقیق و انتقادی اشعار او بی‌شک ما را با مدارک تازه و گرانمایی آشنا خواهد ساخت که تاکنون بدانها اشاره‌ی نشده است. از منابع دیگر اطلاعات کمی به دست می‌آید که بتوان بدانها اعتماد کرد.

عوفی در لباب الالباب (ج ۲ ص ۱۲۵-۱۳۸ چاپ این جانب) مطابق معمول عملاً چیزی نمی‌گوید مگر اینکه شاعر در نجوم، هندسه و منطق استاد بود. موضوعی که از منابع دیگر بر ما معلوم است، مخصوصاً از یکی از اشعار خود انوری که در تاریخ گزیده نقل شده «\*» و در آن براین کمالات موسیقی، الهیات، طبیعات و احکام نجوم را

(\* برای متن و ترجمه آن نگاه کنید به ص ۷-۸ شرح احوال شعرای فارسی مندرج در تاریخ گزیده (مجله انجمن سلطنتی آسیایی، اکتبر ۱۹۰۰) در تجدید چاپ جداگانه. همچنین متن آن را می‌توان در ص ۷۰۴-۵ چاپ سنگی لکهنو مورخ ۱۲۹۷ ق (- ۱۸۸۰ م) پیدا کرد.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۶۴

می‌افزاید؛ حتی اظهار می‌کند در

«هر علم کز اقران من داند کسی خواه جزوی گیر آن را خواه کلی، قادرم» به گفته دولتشاه (ص ۸۳-۸۶ چاپ این جانب) او در ایبورد، قصبه‌ی در نزدیکی مهنه در دشت خاوران زاده شد و از آنرو در آغاز کار خاوری تخلص می‌کرد و بعدها آنرا به انوری

تبدیل کرد.

«انوری در مدرسه منصوریه طوس به تحصیل علوم مشغول می‌بود، همچنانکه رسم است فلاکت و افلاس بدو عاید شد و به خرج الیوم فرو ماند، در اثنای این حال موبک سنجرى به نواحى رادکان نزول کرد، و انوری به در مدرسه نشسته بود، دید که مردی محتشم با اسب و غلام بسیار و ساز تمام می‌گذرد، پرسید که این کیست؟ گفتند مردی شاعر است، «\*» انوری گفت سبحان الله پایه علم بدین بلندی و من چنین مفلوک، و شیوه شاعری بدین پستی و او چنین محتشم! به عزت و جلال ذو الجلال که من بعد الیوم به شاعری که دون مراتب من است مشغول خواهم شد و در آن شب به نام سنجر قصیده‌ی بی‌گفت که مطلعش اینست:

گر دل و دست بحر و کان باشددل و دست خدایگان باشد و علی الصباح قصد درگاه سلطان کرد و آن قصیده را گذراند، و سلطان بغایت سخن شناس بود. طرز کلام او را دانست که دانشمندانه و متین است، بغایت مستحسن داشت و از او سؤال کرد که ذوق ملازمت دارای یا به جهت طمع آمده‌ی؟ انوری زمین خدمت بوسه داد و گفت:

جز آستان توام در جهان پناهی نیست سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست «سلطان مشاخره و جامگی و ادارش فرمود و در آن سفر تا مرو ملازم در گاه بود.»

بنابر شعر بسیار معروفی که دولت‌شاه نقل کرده (ص ۸۴) بجز انوری سه مرد نامدار دیگر از خاوران برخاسته‌اند: بنامهای ابو علی احمد شادان که یک چند وزیر طغرل بیک بود، استاد اسعد میهنی فقیه و عالم معاصر غزالی که با وی به مجادله برخاست، و صوفی نامدار ابو سعید بن ابی‌الخیر که زندگی و آثارش قبلا مورد بحث قرار گرفت (ص ۳۹۵-۴۰۵ از فردوسی تا سعدی).

هر چند که انوری را یکی از منجمان بزرگ عصر خویش دانسته‌اند، با وجود این

(\*). م. فرته در یادداشتی راجع به انوری که در مجله آسیایی مارس- آوریل ۱۸۹۵ انتشار داده خاطر نشان می‌کند (ص ۲۴۴) که شاعر محتشم مورد بحث امیر معزی بوده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۶۵

بر اثر پیشگویی جسورانه‌ی که بهیچوجه تحقق نیافت شهرت و اعتبار خود را تباه کرد ماجرا از این قرار است:

«به عهد سلطان سنجر چنان اتفاق افتاد که هفت کوب سیاره در برج میزان اجتماع کردند «\*». حکیم انوری حکم کرد، که در آن ماه اکثر بناها و اشجار قدیم را باد برکند، و شهرها خراب کند. عوام الناس ازین حکم متوهم و ترسناک شدند و سردابها کردند و روز در آنجا می‌خزیدند اتفاقا در آن شب که انوری حکم کرده بود، شخصی بر سر مناره مرو چراغی برافروخت چندان باد نبود که چراغ بنشانند. صباح سلطان انوری را طلب کرد و با او عتاب فرمود که چرا چنین حکم غلط می‌کنی؟ انوری معذرت آغاز کرد که آثار قرانات فجأة نمی‌باشد، بلکه بتدریج ظاهر می‌شود. اتفاقا در آن سال چندان باد نبود که خرمنهای مزارع مرو پاک شود، و تمامی خرمنها تا بهاری دیگر در صحرا بماند. «\*» فرید کاتب در این باره شعری سرود که چنین است:

گفت انوری که از وزش بادهای سخت‌ویران شود عمارت و کاخ سکندری

در روز حکم او نوزیدست هیچ بادیا مرسل الریاح تو دانی و انوری عموما وقوع این اجتماع سیارات در رجب ۵۸۱ ق (-) اکتبر ۱۱۸۵ م) ذکر شده است و یا همچنانکه بوسیله اته اشاره شده، تقریبا یک سال بعد، بطوریکه «\*» مرگ انوری که تاریخ آن به وسیله تذکره نویسان مختلف (حتی به وسیله تذکره نویس معینی در قسمتهای مختلف یک اثر معین) به تفاوت میان سالهای ۵۴۵ و ۶۵۶ (-) ۱۱۵۰-۱۲۵۸ م) ذکر شده بایستی پس از (احتمالا مدتی پس از) این حادثه رخ داده باشد.

(\*). نگاه کنید به ابن اثیر که این اجتماع را در ۲۹ جمادی الثانی ۵۸۲ ق (-) ۱۶ سپتامبر ۱۱۸۸ م) قرار می‌دهد و تنها از پنج سیاره صحبت می‌کند.

(\*\*) این جزئیات نیز به وسیله ابن اثیر ذکر شده. مأخذ فوق.

(\*\*) این اثر که خود می‌توانست شاهد عینی باشد، تاریخ متأخر را می‌پذیرد، زیرا اجتماع پنج سیاره را (نه هفت) در ۲۹ جمادی الثانی ۵۸۲ ق (-) ۱۶ سپتامبر ۱۱۸۰ م) یاد می‌کند. و به پیشگویی منجمان و خطای کامل آنان اشاره می‌کند.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۶۶

### رساله ژوکوفسکی درباره انوری

کاملترین و بهترین تک‌نگاری درباره انوری اثریست به نام «موادی برای شرح احوال و خصایص معنوی اوحد الدین علی انوری» از استاد و النتن ژوکوفسکی، که در سال ۱۸۸۳ در سنت پترزبورگ منتشر شده است. متأسفانه این اثر بزبان روسی نوشته شده است و بنابراین برای اکثر خاورشناسان غیر قابل استفاده است، ولی رئوس مطالب سودمندی از موضوعات مربوط به شرح حال را مدیون

دکتر و پرتش هستیم که در ج Literatur-Blatt für Orientalische Philologie

(لیپزیک، ۱۸۸۴-۵) منتشر کرده است. متن روسی بالغ بر کد، ۱۴۶ صفحه است که ۹۰ صفحه متن فارسی نیز بدنبال دارد و شامل فصول زیر است:

یک پیش‌گفتار (ص الف- ز)

یک مقدمه (ص ح- کد)

فصل اول (ص ۱- ۳۰) شرح حال انوری

فصل دوم (ص ۳۱- ۷۸) فعالیت ادبی و خصایص انوری

فصل سوم (ص ۷۷- ۹۷) تفسیر کلی بر شعر انوری و مخصوصاً شرح ابو الحسن فراهانی

فصل چهارم (ص ۹۸- ۱۰۲) زبان انوری و کتابنامه آثار او

ترجمه قصاید (ص ۱۰۳- ۱۳۵)

ترجمه غزلیات (ص ۱۳۵- ۱۳۷)

جدولی از سنوات هجری مذکور در کتاب، از ۲۲۵ تا ۱۲۷۳ ق. با معادلهای میلادی آنها (ص ۱۳۸- ۱۴۱)

فهرست الفبایی اسمهای خاص (ص ۱۴۱- ۱۴۶)

متون آخر کتاب عبارتست از:

قصاید منتخب (شش قصیده) اولی با شرح کامل و بقیه با شروح ضمنی (ص ۲- ۷۲)

غزلیات منتخب، چهار غزل (ص ۲- ۷۲)

شرح حال انوری از تذکره دولتشاه (ص ۷۸- ۸۳)

شرح حال انوری از مرآة الخیال شیر خان لودی (ص ۸۳- ۸۵)

شرح حال انوری از آتشکده لطفعلی بیگ (ص ۸۵- ۸۸)

شرح حال انوری از هفت اقلیم امین احمد رازی (ص ۸۸- ۹۰)

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۶۷

#### ماخذ / مؤلف / سال تالیف / م / سال وفات انوری / ه / م

آتشکده (نسخه ژوکوفسکی) / لطف علی بیگ / ۱۱۸۰ / ۱۷۶۶ / ۷ / ۵۴۵ / ۱۱۵۰- ۵۱

آتشکده (چاپ سنگی بمبئی در ۱۲۷۷ ه) / لطف علی بیگ / ۱۱۸۰ / ۱۷۶۶ / ۷ / ۶۵۶ یا ۶۵۹ / ۶۵۸ / ۱۲۶۱ یا ۱۲۶۱ «\*»

تقویم التواریخ / حاجی خلیفه / ۱۰۵۸ / ۱۶۴۸ / ۵۴۷ / ۱۱۵۲- ۵۳

تذکره الشعرا (ص ۸۶ چاپ این جانب) / دولتشاه / (۸۹۲) / (۱۴۸۷) / ۵۴۷ در برخی نسخ تواریخ دیگری مانند ۵۴۸ و ۵۵۶ / ۱۱۵۲- ۵۳

مرآة الخیال / شیر خان لودی / ۱۱۰۳ / ۱۶۹۰- ۹۱ / ۵۴۹ / ۱۱۵۴- ۵۵

هفت اقلیم / امین احمد رازی / ۱۰۰۲ / ۱۵۹۳- ۴ / ۵۸۰ / ۱۱۸۴- ۵

مجمل / احمد بن محمد فصیح خوافی / ۸۴۵ / ۱۴۴۱- ۲ / ۵۸۵ / ۱۱۸۹- ۹۰

خلاصه الأشعار / تقی خان کاشانی / بعد از ۱۵۷۷ / ۹۸۵ / ۸ / ۵۸۷ / ۱۱۹۱

مرآة العالم / محمد بختاور خان / ۱۰۷۸ / ۱۶۶۷- ۸ / ۵۹۲ / ۱۱۹۶

داربلو و استوارت ۱- ۲۱- ۷۹۵ / Stewart oDherbelot

(\* بدبختانه هیچ متن موثقی از آتشکده در دست نیست همچنانکه، به تواریخ مذکور در نسخه چاپی یا اغلب نسخ خطی، مخصوصاً وقتیکه به حروف نوشته شده باشد کمتر می‌توان اعتماد کرد.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۶۸

مخصوصاً جدول او (ص ۲۹) راجع به تواریخ مختلفی که درباره سال وفات انوری در منابع مختلف اظهار شده، و فهرست او از آثار متعدد عربی و فارسی (بیش از شصت اثر) که ابو الحسن فراهانی در شرح خود بدانها اشاره می‌کند (ص ۸۹- ۹۶)، در میان توده موادی که ژوکوفسکی گرد آورده، جالب توجه است. همچنانکه ژوکوفسکی اشاره می‌کند، تاریخ وفات انوری در مراجع فوق بدین گونه اظهار شده است.

همچنانکه ملاحظه می‌شود اغلب این آثار نسبتاً جدید است. تنها دو اثر، مجمل و تذکره دولتشاه، تاریخشان به سده نهم هجری (سده پانزدهم میلادی) می‌رسد. از آثار قدیمتر که امکان داشت اطلاعاتی به دست دهد، چهار مقاله است، که از او ذکری نمی‌کند: درحالی که تاریخ گزیده حمد الله مستوفی (مورخ ۷۳۰ ق- ۱۳۳۶ م) و لباب الالباب عوفی (اوایل سده سیزدهم میلادی) با آنکه مباحثی را بدو اختصاص داده‌اند، از ذکر تاریخ وفاتش غفلت کرده‌اند، مانند آثار البلاد قزوینی به زبان عربی (چاپ و

وستنفلد ص ۲۴۲ زیر کلمه خاوران) که فقط شعر او را «روان‌تر از آب» توصیف می‌کند و می‌گوید که شعر او در فارسی همچون شعر ابو-العتاهیه است در عربی، مقایسه‌ی بی‌کی به نظر بسیار نامناسب می‌آید. بنابراین در حال حاضر مدرک معتبری در دست نیست تا بتوان دقیقا تعیین کرد که انوری کی زاده شده و کی در گذشته است، ولی بدلیلی که در فوق ذکر شده مرگ او بعد از ۵۸۱ ق. و احتمالا همچنانکه به وسیله ژوکوفسکی و اته حدس زده شده- بین سالهای ۵۸۵ و ۵۸۷ ق. (۱۱۸۹-۹۱ م.) بایستی اتفاق افتاده باشد.

پیش از اینکه به کار بررسی کاملتری از رساله ژوکوفسکی بپردازیم، بهتر است اشاره‌ی بی‌تک‌نگاری دیگری از انوری بکنیم که فرته در مجله آسیایی مارس- آوریل ۱۸۹۵ (سلسله ۹، ج ۵، ص ۲۳۵-۲۶۸) منتشر کرده است. لزومی ندارد که خود را بدان مشغول کنیم، زیرا اثری کاملا غیر انتقادیست. به نظر می‌رسد که مؤلف اطلاعی درباره اثر ژوکوفسکی یا پرش نداشته و خود را به ترجمه چند شعر بسیار معروف انوری و بازگویی برخی حکایات معروف- ولی در بسیاری موارد احتمالا مشکوک- تذکره نویسان، مشغول کرده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۶۹

ژوکوفسکی کتاب خود را با پیشگفتار کوتاهی آغاز می‌کند و در آن موادی را که در اختیار داشته شرح می‌دهد و به بیان دلایلی می‌پردازد که موجب انتخاب شش قصیده‌ی شده که متن آنها را در آخر کتاب چاپ کرده است. مطلع نخستین قصیده که قصیده چاپ لکهنو نیز هست، چنین است:

باز این چه جوانی و جمالست جهان را؟ و از انرو انتخاب شده که یکی از معروفترین، دشوارترین و پیچیده‌ترین قصاید انوریست، و نیز به علت آنکه شرح ابو الحسن فراهانی بر آن- که ژوکوفسکی آن را با متن شعر منتشر کرده- نیز کامل است. مطلع قصیده دوم چنین است:

اگر محول حال جهانیان نه قضاست چرا مجاری احوال برخلاف رضاست؟ و بدان سبب انتخاب شده که بنظر ژوکوفسکی، مترجمش نیکلا آن را بد فهمیده و بر اثر آن انوری را بد معرفی کرده است. مطلع قصیده سوم که قبلا ذکر شد چنین است: گر دل و دست بحر و کان باشددل و دست خدایگان باشد از انرو برگزیده شده که عموما به عنوان قدیمترین و یکی از زیباترین قصاید انوری ذکر شده است.

قصیده چهارم که همراه با ترجمه‌ی بزبان انگلیسی زیر نام اشکهای خراسان به توسط کیرک پاتریک در مجلد اول جنگ آسیایی ص ۲۸۶ به بعد (کلکته، ۱۷۸۵ م.) منتشر شده به خاطر اهمیت تاریخی، عواطف انسانی و شهرتش انتخاب شده است. مطلع این قصیده چنین است:

بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحرنامه اهل خراسان به بر خاقان بر قصیده پنجم چنین آغاز می‌شود:

ای برادر بشنو این رمزی ز شعر و شاعری

به خاطر در برداشتن اعترافات انوری به عنوان یک شاعر، جالب است. سرآغاز

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۷۰

قصیده ششم یعنی آخرین قصیده، بدینگونه است:

ای مسلمانان فغان از جور چرخ چنبیری

به عنوان یکی از آخرین و دلکشترین اشعار انوری (و به اصطلاح ژوکوفسکی «وابسین نغمه قو») و به خاطر اهمیت آن در شرح حال شاعر برگزیده شده است «\*».

از غزلیات تنها چهار نمونه داده شده و مسلما ژوکوفسکی آنها را بطور اتفاقی برگزیده است، با توجه به اینکه همه آنها از نظر هنر و جاذبه تقریبا دارای ارزش مساویست، به دنبال پیشگفتار، مقدمه‌ی می‌آید که مربوط به موقعیت خاص شاعر حرفه‌ی در ایران است، مخصوصا در این دوره؛ و احتیاجی که در شرایط آن کار کرده تأکید شده است. او اگر می‌خواست پوی به دست آورد، توجه خود را به اشعار سیاسی و مدحیات معطوف می‌داشت و گاه از هجو- برگردان طبیعی مدح- به عنوان تنوع استفاده می‌کرد. بیان منظوم بیش از شعر حقیقی- همچنانکه ژوکوفسکی بحق یادآوری می‌کند- محصول اصلی کار این شاعران درباری بود؛ و آنان تا حدود زیادی وظیفه روزنامه‌نگاران امروز و نیز کار حریفان بزم و ریزه‌خواران را به خوبی انجام می‌دادند. شاعر درباری صریحا پول می‌خواست و به خاطر آن شعر می‌سرود؛ همچنانکه شیخ ابو زراعه معمری گرگانی به حامی خود می‌گوید:

اگر به دولت با رودکی نمی‌مانم عجب مکن، سخن از رودکی نه کم دانم

یک از هزار که او یافت از عطای ملوک به من دهی سخن آید هزار چندانم شاعر در هر موقعیتی در غم و شادی، منتظر بود تا خود را نشان دهد؛ همچنانکه دیده‌ایم، برای تحسین چشم شاهانه، که پیش از همه ماه نور را که مبشر پایان روزه‌داری است دیده است، یا برای تسلی به خاطر سقوط از اسب سرکش، یا بیداری در بازی نرد، یا حتی شکست در میدان جنگ «\*» حتی برای ابراز همدردی با دوستی که دچار دندان درد است. دومین نکته مهم که ژوکوفسکی دریافته این است که هر کدام



(\* نگاه کنید به ص ۱۰، ج ۲ لباب‌الباب، چاپ این‌جانب.

(\*\*) نگاه کنید به رباعی فرید کاتب خطاب به سلطان سنجر در موقع شکست او از سپاه قره‌خطا (تاریخ‌گزیده، چاپ ژول گانتن Jules Gantin، ج ۱، ص ۲۶۰-۲۶۳)

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۷۱

از شعرای مورد بحث برای خود یک راوی داشت که وظیفه خواندن اشعارش را بدو وامی‌گذاشت. فردوسی، ابو دلف را به عنوان راوی اشعارش معرفی می‌کند. (\*\*)

ابو الفرج رونی در شعری که ژوکوفسکی نقل کرده گوید:

راوی من خوانده اندر مجلس شرح فتح مرو و نیشابور را (۹) همچنانکه مسعود سعد سلمان در شعری که به وسیله ژوکوفسکی نقل شده، راوی خود خواجه ابو الفتح را تشویق می‌کند.

«تو به آواز جانفرای بدیع‌عیهایی که اندروست بیر» ابهام بسیاری از این مدایح بدیع و مبالغه آمیز چنانست که برای تفهیم آن نوشتن شروخی لازم می‌شود، و بدون یاری این شروح خواننده ناچار است بگوید «المعنی فی بطن الشاعر».

ژوکوفسکی مقدمه خود را با کوششی برای تبیین سه دوره پیشرفت در شعر فارسی تا زمان سلجوقی پایان می‌دهد. این سه دوره عبارت است از دوران حماسی که مبین احساسات ملی ایرانیان در دوران سامانیست و به فردوسی می‌انجامد؛ مدایح بازاری، که ناصر خسرو و عمر خیام بر ضد آن قیام کردند؛ و شعر عرفانی که مدیحه سرایان معزول یا از خواب غفلت برخاسته (همچون سنایی و نیز انوری در آخر کار به دلایل تجربی) سرانجام بدان روی آورده‌اند.

مواد مربوط به شرح حال انوری بسی کمتر از حد انتظار ماست، ولی از هشت تذکره‌یی که شرحشان در ص ۳۶۹-۷۰ گذشت، با تلفیق اشعار خود شاعر، ژوکوفسکی در فصل اول کتابش یادداشتی درباره شرح حال انوری فراهم کرده است که در حال حاضر کاملتر از آن در قدرت ما نیست. از ولادت و آغاز زندگی انوری عملاً چیزی نمی‌دانیم. اینکه، او به گفته شرح حال نویسانش دانشجویی ساعی بوده و در علوم عصر خویش دست داشته، نه تنها از آگاهی‌هایی که در اشعار خود ابراز می‌کند، تأیید می‌شود، بلکه از قطعه بسیار معروفی نیز که قبلاً مذکور شد و مطلعش این است

(\* نگاه کنید به حماسه سرایی در ایران نولدکه، ص ۲۴

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۷۲

مستفاد می‌گردد:-

گرچه در بستم در مدح و غزل یکبارگی ظن مبرکز نظم الفاظ و معانی قاصر (\*\*\*) در قطعه دیگری که ژوکوفسکی نقل کرده (ص ۷) انوری بار دیگر از مهارت‌های دیگرش در ذوقیاتی همچون خط و شطرنج و نرد و از برداشتن اشعار خودش و شعرای دیگر و قدرت هزل و لطیفه و هجو گویی بخود می‌بالد.

همچنین، واضح است که نظر تذکره نویسان در این باره درست است که انوری در حالیکه از ناچیز شمردن قدرت شاعری خودش اندکی رنجیده بود، برای شاعری ارزش چندانی قایل نبود. در شعری که فکر می‌کنم متن درست آن (که با آنچه در نسخه‌های چاپ سنگی که در اختیار من است آمده تفاوت کلی دارد (\*\*\*)) همان است که به وسیله عوفی نقل شده (لباب، ج ۲، ص ۱۱۷ چاپ این‌جانب) انوری گوید:

چون سنایی هستم آخر، گرنه همچون صابرم همچنانکه می‌دانیم، سنایی شاعری درجه اول و بسی مشهورتر از ادیب صابر بوده، ولی با این حال، از آنجا که او در ستایش سنجر شعری سروده و سرانجام در راه خدمت به او مرده بود، شاید انوری تحقیر او را مناسب نمی‌دانسته است، او در همان شعر می‌گوید:-

خود سزد در عهد با عیب است اگر نه این سخن می‌کند برهان که من شاعر نیم بل ساحرم باز در جای دیگری می‌گویم (ص ۶۹۴ چاپ لکهنو، ۱۸۸۰ م):-

(\* این قطعه شامل نوزده بیت است و آن را می‌توان در ص ۳۰۷ دیوان انوری (چاپ تبریز ۱۲۶۶ ق) بطور کامل یافت و نیز با برخی پس و پیشها در ص ۷۰۴-۵ چاپ لکهنو ۱۲۹۷ ق (- ۱۸۸۰ م).

هشت بیت این قطعه در تاریخ‌گزیده آمده (نگاه کنید به یادداشتهای من درباره شرح حال شاعران مذکور در این اثر، منتشره در مجله انجمن شاهانه آسیایی، شماره اکتبر ۱۹۰۰، و ژانویه ۱۹۰۱؛ ص ۷-۸ چاپ جداگانه) و ص ۶-۷ تک‌نگاری ژوکوفسکی.

(\*\*) مفهوم دیگر شعری که در آنجا آمده این است که «نیستم همچون سنایی گرنه همچون صابرم».

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۷۳ خاطری چون آتشم هست و زبانی همچو آب‌فکرت تیز و ذکای نیک و شعر

بی‌خلل

ای دریغا نیست ممدوحی سزاوار مدیح‌وی دریغا نیست معشوقی سزاوار غزل او همچنین اعلام می‌کند (ص ۶۸۸) که شعرش «به همه جهان رسیدست مانند کبوتران مرعش» و سبک شعرش در نظر همگان بهتر از همه آثار معاصران است (ص ۳۴، شعر ۱، بیت ۵).

از سوی دیگر، در گفتگو از هنر شاعری او گوید (ص ۷۳۰):

انوری، شعر و حرص دانی چیست؟ آن یکی طفل، وان دگر دایه

تاج داری خروس‌وار از علم چکنی همچون ماکیان خایه؟ و بزودی نتیجه می‌گیرد که باید «آلود گیهای شاعری را به دست باد بسپارد» قطعه جالب دیگری، که بگفته تذکره نویسان حاوی اطلاعاتیست که غرض انوری را از ترک تحصیل علوم برای پرداختن به شاعری روشن می‌کند، در آخر ص ۶۲۹ چاپ لکهنو آمده است. او گوید:

چو آبروی بیفزایم به مدح و غزل چرا به آتش فکرت همی بکاهم روح؟

بیاد بوکه و بل بیست سال بر دادم مرا خدای ندادست زندگانی نوح

عنان طبع ازین پس کشیده خواهم داشت اگر گشاده نبینم در قبول و فتوح

و گر عطا ندهندم در آرم از پس مدح به لفظ هجو دمار از سر چنین ممدوح انوری در جای دیگر (آخر ص ۴۱) می‌گوید که «گدایی شریعت شعر است» و هنگامی که گدایی سودمند نیفتد او آماده است که هجو را به کار اندازد- و عموماً زنده‌ترین نوع آن را. با این حال، او نسبت به زشتیهای زندگی درباری شدیداً حساس است، همچنانکه نسبت به عصر خویش خشم و رنجش فراوانی ابراز می‌کند؛ چرا که در آن، ثروت با تحصیل علم که او مشتاقانه درصدد آن بود- به دست نمی‌آید، از اینرو می‌گوید (ص ۷۱۱، قطعه ۳، بیت ۲-۴):

نشاید بهر آداب ندیمی دگر بر جان و دل زحمت نهادن

زبان کردن به نظم و نثر جاری ز خاطر نکته‌های بکر زادن

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۷۴ که باز آمد همه کار ندیمان به سیلی خوردن و دشنام دادن در کج رفتاری بخت با ارباب معرفت گوید (ص ۳۹؛ قصیده ۱، بیت ۶):

کسی چه داند کاین کوژ پشت مینا رنگ چگونگی موع آزار مردم داناست؟ و بدینگونه، انوری بیچاره، که ذوق علم داشت و حرفه شعر، میان این و آن سرگردان ماند. او نه طاقت شرکت در بی‌نوبی علما را داشت و نه می‌توانست با ریای احمقانه زندگی درباری سازگار شود؛ در حالیکه نسبت به عطایایی که حرفه‌اش سر راه او قرار می‌داد شدیداً حساس بود، آرزوی آن را داشت که در پی ابن سینا گام بردارد، ولی عملاً همچون ابو نواس زندگی می‌کرد. علی‌رغم فتوایش، که شاعر پس از رسیدن به پنجاه سالگی نباید شعر بگوید (ص ۷۲۱، قطعه ۱ بیت ۱) او خود دست کم چهل سال به هنر شاعری پرداخت؛ در حالیکه در دو شعرش (ص ۶۳۰ و ۶۵۱) تاریخ ۵۴۰ ق (۱۱۴۵-۴۶ م.) را به عنوان سال جاری ذکر می‌کند، پس از شکست پیشگویی نجومی خود، که همچنانکه دیدیم در حدود ۵۸۱ ق (۱۱۸۵-۸۶ م.) صورت گرفته، همچنان به سرودن شعر ادامه داده است. سرانجام، بعد از آنکه در اواخر زندگیش، همچنانکه خواهیم دید، بی‌آنکه مرتکب خطایی گردد، نارضایی مردم بلخ را برمی‌انگیزد، دربارها و خدمت شاهان و بزرگان را ترک می‌کند، به زندگی آرام، منزوی و عالمانه مورد علاقه‌اش باز می‌گردد. برخی از اشعارش شاهد این مدعاست، مخصوصاً قطعه‌یی که با ترجمه انگلیسیش در ص ۸-۱۰ چاپ جداگانه تذکره شعرای ایران که من از تاریخ گزیده در مجله آسیایی ۱۹۰۰-۱۹۰۱ ترجمه کرده‌ام. در اینجا مشتاقانه از آرامش و سلامتی یاد می‌کند که در کنج درویشی با نان خشک و نان خورش ساده‌یی، و دوات و قلمی به جای جام و رباب به دست آمده است. در همان مورد در جای دیگری می‌گوید (چاپ لکهنو ۱۸۸۰، ص ۷۳۴، قطعه ۲، ابیات ۱۵-۱۶):

یارب، بده مرا، بدل نعمتی که بود: خرسندی حقیقت و پاکیزه توشه‌یی

امنی و پسندیده طاعتی تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۷۵ نانی و خره‌یی و نشستن به گوشه‌یی گرچه سید نور الله شوشتری، مؤلف تذکره بزرگ مشاهیر شیعه بنام مجالس المؤمنین، که در حدود ۹۹۲ ق (- ۱۵۸۶ م.) نوشته شده، انوری را در شمار شعرای مذهب شیعه قلمداد می‌کند، مدحی که در اشعار ص ۵۳، ۷۴ و ۷۲۰ چاپ لکهنو از عمر به چشم می‌خورد، اگر اصیل باشد، بنظر می‌رسد ناشی از این امر باشد که این امر مستثنی نبوده که یک شاعر دربار سلجوقیانی که همه سنیان خرافی بودند، بسختی می‌توانست عقایدی خلاف افکار عمومی ابراز کند. انوری در نخستین شعر مورد بحث می‌گوید:

«صفی ملت اسلام و صدر دین خدای، عمر «\*» که وارث عدل و صلابت عمر است.»

در شعر دوم گوید:

«به دلیری و هیبت عمری که ظهور شریعت از عمر است.» در حالیکه در سومی می‌گوید:

از محمد و ز عمر شد کفر باطل، دین قوی لاجرم، احیای آن ایام کرد، ایام تو دست کم تا وقتیکه انوری یک شاعر درباری بود بهیچ

روی علاقه‌ی به رعایت حرمت اسلام در مورد می نشان نداد. او گوید (ص ۶۸۸، قطعه ۲، ابیات ۴-۵ چاپ لکهنو):

«هیچ دانی چگونه خواهم خواست؟ عذر بی‌خردگی و مستی خویش؟»

و در قطعه دیگر (همانجا، ص ۶۹۸، قطعه ۲، ابیات ۱۴۰-۱۲) گوید:

بزرگوارا، دانی کز آفت نفرس ز هرچه ترشی، من بنده می بیرهیزم

شراب خواستم و سرکه کهن دادی که گر خورم به قیامت مصوص برخیزم

(\* یعنی صفی‌الدین عمر مفتی بلخ.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۷۶ شرابدار تو آخر کجاست؟ تا قدحی به گوش و بینی آن قلیان فرو ریزم اینها موضوعاتیست که توانسته‌ایم از مرور دیوان انوری به دست آوریم، ولی شکی نیست که مطالعه متنی که بیش از متون موجود درست باشد، ما را با جزئیات بیشتری درباره زندگی انوری آشنا خواهد ساخت و مدارک کاملتری برای قضاوت درباره شخصیت وی به دست خواهد داد. اینک بهتر است به داستانهایی که تذکره-نویسان درباره او نقل کرده‌اند باز گردیم. گرچه این داستانها دارای ارزش قابل اعتمادی نیست، ولی از آنها نباید چشم پوشید. تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی ج ۲ ۷۶ ماخذ/ مؤلف/ سال تالیف ه/ م/ سال وفات انوری ه/ م ..... ص: ۶۷

ی از مشهورترین این حکایات که از حبیب‌السیر گرفته شده است (ج ۲) جزو ۴، ص ۱۰۳-۱۰۴ چاپ بمبئی سال (۱۸۵۷ م). درباره نخستین روزهای ورود انوری به دربار سنجر خبر دیگری را ارائه می‌کند:

«مشهور است که قوت حافظه معزی به مرتبه‌ی بود که قصیده‌ی که یکبار می‌شنود یاد می‌گرفت و پسری داشت که هر شعری را که دوبار استماع می‌نمود از بر می‌کرد و غلامش چون سه کرت می‌شنود حفظ می‌نمود. بنا بر آن هر شاعری که نزد سلطان قصیده می‌گذرانید، چون اشعار را به تمام می‌خواند، اگر مطبوع می‌بود، معزی می‌گفت، «این قصیده را من گفته‌ام و یاد دارم». و از مطلع تا مقطع می‌خواند. آنگاه بر زبان می‌راند که «پسر من نیز یاد دارد» و او را اشاره می‌کرد تا قصیده را می‌خواند. آنگاه بر زبان می‌راند که «غلام من نیز این ابیات را از بر دارد» و غلام را نیز می‌گفت اشعار را می‌خواند.

بنا بر آن شعرای زمان در بحر حیرت افتاده نمی‌دانستند که به چه طریق شعری بر سلطان عرض کنند که او را باور آید که آن نظم نتیجه طبع معزی نیست. انوری همت بر حل این عقده گماشته و تدبیری صائب کرده، جامه‌های کهنه در بر افکنده، و سرپیچی غریب بر سر بسته، به صورت مجانبین نزد معزی رفت و گفت: «مردی شاعرم و در مدح سلطان سنجر بیتی چند گفته‌ام. توقع آنکه شعر مرا گذرانیده جهت من صله کرامند بستانید.» معزی گفت: «هان چه گفته‌ی؟ بخوان.» انوری بر زبان آورد: «زهی شاه و زهی شاه و زهی شاه- زهی میر و زهی میر و زهی میر... معزی انوری را مسخره تصور کرد و گفت: «فردا صبح بر درگاه پادشاه حاضر شو تا من حال ترا به سلطان عرض نموده رخصت ملازمت حاصل کنم.» روز دیگر انوری جامه‌های نفیس پوشیده ... به مجلس عالی رفت. معزی ... گفت: «قصیده‌ی که در مدح سلطان گفته‌ی بخوان.»

انوری این بیت خواند:

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۷۷ گر دل و دست بحر و کان باشد دل و دست خدایگان باشد آنگاه رو به جانب معزی کرده گفت: «اگر این قصیده را شما نظم فرموده‌اید باقی ابیانش را بخوانید و الا اعتراف نمایید که نتیجه فکر بکر من است، تا من بقیه اشعار را عرض کنم.» معزی خجل شده سلطان دانست که معزی با سایر شاعران چه معامله‌ی کرده ... شعر مذکور خود به عنوان سندی دلیل بر این است که سراینده آن مدت معتناهی قبل از آن به سرودن شعر اشتغال داشته است. چون در آنجا گوید:-

خسروا، بنده را چو ده سال است کش همه آرزوی آن باشد

کز ندیمان مجلس ار نبوداز مقیمان آستان باشد همچنانکه اگر این ابیات از انوری باشد، کافی خواهد بود که قبول کنیم شاه او را به مقام والایی رسانده است، چنانکه در جایی گوید:-

انوری را خدایگان جهان پیش خود خواند و دست داد و نشانند

باده فرمود و شعر خواست از او ... واقعه دیگری راجع به انوری در هفت اقلیم، و به اشکال مختلف در بهارستان، مجمل فصیحی، و لباب الالباب عوفی (ج ۲، ص ۱۳۸-۹) ضبط شده که مربوط است به خطاری که او از خالد بن ربیع، یکی از شعرای معاصر خویش دریافت کرد، و این هنگامی بود که سلطان علاء‌الدین غوری او را به دربار خویش خوانده بود.

«به سمع علاء‌الدین ملک جبال رسانیدند که انوری زبان نکوهش بر تو گشاده و ترا هجا گفته. و علاء‌الدین به نزدیک ملک طوطی، که از جانب سلطان حاکم هرات بود، چیزی نوشت و او را طلبید و چنان می‌نمود که او را از روی تلافی التماس می‌نماید و در ضمیر داشت که چون بر وی دست یابد بسزا رساند. و فخر‌الدین خالد، که با انوری نهایت خصوصیت و دوستی داشت، در آن وقت با علاء‌الدین به سر می‌برد و از سطوت قهر قهرمان ملک اندیشمند بود و نتوانست صریح چیزی نوشت.

آخر الامر مکتوبی بطریقه رسم و عادت در قلم آورد و در مطلعش این چند بیت تازی

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۷۸

تحریر نمود:

هی الدنيا تقول بملاء فیها حذار، حذار، من بطشی و فتکی

فلا یغررک بطول ابتسامی فقولی مضحک و الفعل مبکی

هی الدنيا اشبهها بشهدیسم و جیفه طلیت بمسک «\*» و انوری از این ابیات استنباط نمود که در ضمن این ملاطفت ناکامی هست هرآینه شفیعیان انگیخت تا ملک طوطی را از سر آن گذرانید.

چون ملک علاء الدین را از آن حال خبر شد، رسول دیگر فرستاد، گفت: هزار سر گوسفند می‌دهم که او را نزدیک من فرستی.

ملک طوطی، انوری را موکل داد که البته بالفور باید رفت، چه، هزار رأس گوسفند می‌دهند. انوری گفت: ای ملک اسلام، چون من مردی. او را به هزار گوسفند می‌ارزد، و ملک را به رایگان نمی‌ارزد؟ بگذار باقی عمر در سلک خدم تو منخرط باشم ...»

به گفته برخی تذکره نویسان، او خود، از شاه غور عذر خواست و شعری فرستاد که مطلعش این است:

کلبه‌یی کاندران به روز و به شب‌جای آرام و خورد و خواب من است .. «\*» که مسلماً مربوط است به سالهای آخر زندگی شاعر و زمانی که آمدوشد به دربارها را ترک گفته بود. عموماً گفته شده که انوری روزهای آخر زندگی را در بلخ گذرانده است و این هنگامی بود که او پس از شکست پیشگویی نجومیش در سال ۵۸۱ ق (-۱۱۸۵-۸۶ م) که قبلاً ذکر شد، اعتبار خود را از دست داده و از کار کناره گرفته بود. «\*»

در آنجا نیز بدبختی به سراغش رفت، چون هجویه‌یی درباره مردم بلخ به- دست آمد، به نام خرنامه، که هرچند در حقیقت از قلم سوزنی بود، انوری به سرودن آن متهم شد. بنابر مراجع دیگر شعر مورد بحث قطعه‌یی در پنج بیت بود که چهار

(\* در شرحی که ژوکوفسکی آورده، هجویه و اختطاریه هر دو به صورت رباعی معرفی شده است (همان کتاب، ص ۱۶-۱۷)

(\*\* نگاه کنید به ص ۵۹۳-۴ چاپ سنگی ۱۸۸۰ م. لکنه و نیز به تذکره شعرا در تاریخ گزیده، ص ۸-۱۰ چاپ جداگانه مقاله‌ام در مجله انجمن آسیایی، اکتبر ۱۹۰۰

(\*\*\*) برخی از مدافعان انوری سعی کرده‌اند تا پیشگویی را با دلایل سیاسی توجیه کنند، چون فریب همین ایام بود که چنگیز خان به تشکیل دولت خود در میان مغولان توفیق یافت.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۷۹

شهر بزرگ خراسان را توصیف می‌کرد. «\*» (بلخ، مرو، نیشابور و هرات) و آن را فتوحی به تحریک سوزنی سروده و عمداً به انوری نسبت داده بود. در این قطعه، بلخ شهری «در آکنده به اوباش ورنود» وصف شده که «در همه شهر و نواحیش یکی بخرد نیست». بهر حال، انوری، از مردم بلخ مجازات سختی دید و آنان که این شعر را بی‌حرمتی سختی انگاشته و سخت به خشم آمده بودند، انوری را معجز بر سر کردند و در کوچه‌های بلخ گرداندند و آنقدر خشمشان بالا گرفته بود که کوشش برخی دوستان متنفذ شاعر نتوانست آرامشان سازد؛ همچون سید ابو طالب نعمه، قاضی حمید الدین، مفتی صفی الدین عمر، تاج الدین احمد محتسب، و استاد نظام الدین احمد، که انوری در قصیده‌یی سرگذشت خود را بیان می‌کند و شکر ایشان بجای می‌آورد (قصیده ششم ژوکوفسکی، ص ۵۸-۷۲ متن) که شامل یک صد بیت و مطلعش این است:-

ای مسلمانان، فغان از جور چرخ چنبری، و ز نفاق تیر و قصد ماه و کید مشتری باید خاطر نشان کنم که این قصیده متن اصلی قطعه‌یست به نام (Palinodia) (انکاریه) که در ص ۶۳- Song of the Reed (۸۰ نوای نی) استاد فقید ا. ه. پالمِر E. H. Palmer) چاپ تروینر ۱۷۸۱ Trubner) آمده و شرح آزادیت از این قصیده، که در بسیاری موارد می‌توان آن را ترجمه ابیات انوری دانست.

شاید، معروفترین همه اشعار انوری در اروپا، شعری باشد که اول بار به وسیله سروان ولیم کیرک پاتریک William Kirpatrick به شعر انگلیسی ترجمه، و زیر نام (The Tears Of Khorassan) (اشکهای خراسان) در ص ۲۸۶-۳۱۰ ج Asiatic Miscellany (۱-) جنگ آسیایی) در ۱۷۸۵ در کلکته، و بار دیگر به وسیله استاد ا. ه. پالمِر در ص ۵۵- The ۶۲ Song of Reed منتشر شد.

کیرک پاتریک می‌گوید:

(\* متن شعر در ص ۲۷ کتاب ژوکوفسکی آمده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۸۰

«این شعر یکی از زیباترین اشعار زبان فارسیست. احساسات، بسیار طبیعیت، نه غریب و فوق العاده؛ تشبیهات در بسیاری موارد

تکان دهنده و واقعیت؛ ترکیب لغات، با روح و برازنده است و ترکیب شعر، هرچند در همه جا به یکسان فصیح و روان نیست، به عقیده من بحری که انتخاب شده، آرامترین و متینترین نوع مرسوم در شعر فارسیست.»  
درعین حال، از لحاظ ترسیم طرح دقیقی از ویرانی رقت‌انگیز سرزمینی که قبلاً یکی از پرشورترین بخشهای ایران بود به دست ترکمنهای قبیله بدوی در اواخر ۵۴۸ ق (- آغاز ۱۱۵۴ م) این شعر دارای اهمیت تاریخی زیاد است. این قبیله که مراتعش در حوالی ختلان از توابع بلخ قرار داشت، سالی ۲۴،۰۰۰ گوسفند به مطبخ سنجر می‌فرستاد. حرص و آرزوی خناسالار سنجر موجب نزاع و مجادله شد.

قماج حاکم بلخ از افزایش قدرت و گستاخی غزان به سنجر شکایت کرد و خواست تا به شحنگی ایشان گماشته شود و وعده داد که به زودی ایشان را به اطاعت آورد و خراجشان را به ۳۰۰،۰۰۰ گوسفند افزایش دهد. باین حال، قماج نتوانست وعده خود را بجا آورد، چون از ایشان شکست خورد و از قلمروشان بیرون رانده شد و پسرش علاء الدین به قتل رسید. پس از آن، بزرگان، سنجر را واداشتند تا خود به- میدان آید و عذرخواهی، ۱۰۰،۰۰۰ دینار غرامت و ۱۰۰۰ غلام ترک را که اکنون غزان وحشت‌زده تقدیم می‌کردند، رد کند. هنگامی که به خیمه‌گاه ایشان نزدیک شد، همگی همراه با زنان و کودکان خویش التماس کنان بیرون آمدند و درخواست بخشش کردند و هر خانواده هفت من نقره پیش آورد. بار دیگر مؤید، سیر نقش و عمر عجمی سنجر را از قبول عذرخواهی ایشان بازداشتند. جنگ در گرفت، و غزان که اکنون مأیوس شده بودند، با چنان رشادتی جنگیدند که سپاه سنجر یکسره تار و مار شد و خودش را اسیر کردند و به پایتختش مرو بردند و آن شهر را سه روز تاراج کردند و ساکنان بی‌نوازش را شکنجه دادند، تا جای گنجینه‌های نهفته خویش را نشان دهند. آنگاه، پس از آنکه سه برابر تعداد سربازان عنان گسیخته، اوباش بدیشان پیوست، روانه نیشابور شدند و در آنجا به مقاومتی برخوردارند که در آن بسیاری از ایشان کشته شدند. غزان در مسجد جامع این شهر آن‌چنان کشتاری کردند

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۸۱

که «کشتگان در میان خون ناپیدا شدند». آنان مسجد مطرز، بنایی را که گنجایش ۲۰۰۰ تن را داشت آتش زدند و در پرتو آن حریق به غارتشان ادامه دادند. غزان در بیرون شهر اردو زده بودند و هر روز برای کشتار، شکنجه، غارت و ویرانی به شهر می‌آمدند. در میان قربانیان این کشتار که شماره‌شان به چندین هزار می‌رسید، بسیاری از مشاهیر و مردان خدا بودند؛ مانند شیخ محمد اکاف و محمد بن یحیی که شخص اخیر الذکر را خاقانی دست‌کم در سه شعر مختلف «\*» مرثیت گفته است. ویرانی این شهر، که زمانی آن‌چنان آباد و با رونق بود، آنقدر کامل انجام گرفت که مؤلف تاریخ بی‌نظیر سلجوقی به نام راحة الصدور گوید که:

«پنداری امیر معزی این حال را مشاهده بود که می‌گوید:

آنجا که بود آن دلستان، با دوستان در بوستان شد کوف و کرکس را مکان، شد گرگ و روبه‌را وطن

برجای رطل و جام می، گوران نهادستند پی‌برجای نقل و نای و نی، آوای زاغ است و زغن

زین سان که چرخ نیلگون، کرد آن نهانها را نگون‌دیار کی گردد کون گرد دیار یار من» به استثنای هرات، که پیروزمندانه در برابر غزان ایستادگی کرد، در سراسر خراسان به همانگونه رفتار کردند و سنجر دو سال در دست ایشان اسیر بود. پس از آن، او توانست با تطمیع برخی از رؤسای غز از بلخ به مرو بگریزد و در آنجا به- گردآوری سپاه پردازد؛ ولی اندوه ویرانی و پریشانی قلمروش، او را چنان بیمار ساخت که سرانجام در ۵۵۲ ق (- ۱۱۵۷ م) جان سپرد. او در دولخانه مرو به خاک سپرده شد. «اشکهای خراسان» در دوران اسارت سنجر، احتمالاً در حوالی ۵۵۰ ق (- ۱۱۵۵ م) سروده شده است، و به گفته کیرک پاتریک، خطاب است به محمد بن سلیمان حکمران سمرقند؛ هرچند که این امر مسلم نیست. متأسفانه، این قصیده مفصل‌تر از آن است که بتوان به تمامی نقل کرد، زیرا که حاوی هفتاد و سه بیت است؛

(\* نگاه کنید به مجله انجمن شاهانه آسیایی، ۱۹۰۲، ص ۸۵۴ و کلیات خاقانی (چاپ سنگی لکهنو ۱۲۹۳) ج ۱، ص ۵۸۷-۵۹۰

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۸۲

ولی من در اینجا برخی از زیباترین ابیات آن را به نقل از کیرک پاتریک و پالم می‌آورم:-

بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحرنامه اهل خراسان به بر خاقان بر

نامه‌بی مطلع آن رنج تن و آفت جان‌نامه‌بی مقطع آن درد دل و خون جگر

نامه‌بی بر رقمش آه عزیزان پیدانامه‌بی در شکنش خون شهیدان مضمیر

نقش تحریرش از سینه مظلومان خشک‌سطر عنوانش از دیده محرومان تر

ریش گردد ممر صوت از آن‌گاه سماع‌خون شود مردمک دیده از آن‌وقت نظر

بر بزرگان زمانه شده خردان سالاربر کریمان جهان گشته لثیمان مهتر

بر در دونان، احرار حزین و حیران در کف رندان، ابرار اسیر و مضطر

شاد، الا به در مرگ، نبینی مردم بکر، جز در شکم مام، نیایی دختر

مسجد جامع هر شهر ستورانشان را پایگاهی شده نه سقفش پیدا و نه در

نکند خطبه به هر شهر به نام غز، از آنک در خراسان نه خطیب است کنون، نه منبر اینک به فصل دوم کتاب ژوکوفسکی می‌رسیم که در آن به فعالیت ادبی و خصایص شعری انوری می‌پردازد. همچنانکه نمونه‌هایی که او تقلید کرده نشان می‌دهد، شعرا و ادبای عرب و ایرانی زیر در قسمتهای مختلف اشعار او ذکر شده‌اند: اخطل، جریر اعشی، حسان، حریری، عنصری، فردوسی، فرخی، ابو الفرج، امیر معزی، سنایی، ادیب صابر، رشیدی، حمید الدین، رشید الدین و طواط، شجاعی و کمال الدین اسمعیل، فهرستی که همچنانکه ژوکوفسکی دریافته، نشان می‌دهد که او با شعر کهن و اشعار معاصران خویش، هردو به یک اندازه آشنا بوده است. در میان گروه اخیر، همچنانکه

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۸۳

قبلا دیده‌ایم با حمید الدین مؤلف مقامات، مناسبات دوستانه‌ی داشته و نامه‌های منظومی مبادله کرده است. ژوکوفسکی نمونه‌های زیبایی از این اشعار را به دست داده (ص ۴-۳۷) که شامل این شعر معروف است:

همی شرم دارم که پای ملخ راسوی بارگاه سلیمان فرستم

همی ترسم از ریشخند ریاحین که خار مغیلان به بستان فرستم در میان شاعرانی که او دیده، و به گفته تاریخ گزیده و هفت اقلیم، مخصوصا تحسین و تقلیدشان کرده یکی ابو الفرج رونیس که از مردم لاهور و مداح سلاطین غزنوی بود و مرگش پیش از ۴۹۲ ق (- ۱۰۹۹ م) اتفاق نیفتاده است. حکام، امرا و بزرگان که به کرات انوری نامشان را ذکر کرده، عبارتند از: سلطان سنجر، ابو الفتح طاهر بن فخر الملک نوه نظام الملک، سلطان طغرل تکین، عماد الدین فیروز شاه حاکم بلخ، خواجه جهان مجد الدین ابو الحسن عمرانی، سید ابو طالب، و حمید-الدین فوق الذکر. ژوکوفسکی این فصل را با این مطالب پایان بخشیده است: بررسی شیوه‌های مختلف شعر انوری آنچنانکه در قصیده، غزل، رباعی، هجا و قطعه‌های او ملاحظه می‌شود، منتخبی از اشعارش که حس تحقیر او را از هنر شاعری نشان می‌دهد، و نقد موزونی که مجد الدین همگر، امامی «\*» و شاعر دیگری در پاسخ سئوالی که از ایشان درباره رجحان شعر انوری و ظهیر فاریابی شده سروده‌اند؛ و در اینجا باید گفت که همه شعر اولی را بر دومی ترجیح داده‌اند.

فصل سوم کتاب ژوکوفسکی درباره دشواری شعر انوری بحث می‌کند، و آثاری که برای فهم آن وجود دارد، مخصوصا دو شرحی که بوسيله محمد بن داود علوی شاد آبادی (که درعین حال اشعار خاقانی را نیز شرح کرده است) و ابو الحسن فراهانی که در نیمه آخر سده یازدهم هجری (- هفدهم میلادی) می‌زیسته نوشته شده است.

از شرح اخیر که هم از مآخذ شفاهی و هم کتبی (که در آن شصت و هشت اثر

\*) متن این دو شعر را با ترجمه انگلیسی آنها من در ص ۶۰-۶۴ چاپ جداگانه تذکره شعرای فارسی از تاریخ گزیده به دست داده‌ام. مجد الدین تاریخ شعر خود را رجب ۶۷۴ ق (- ژانویه ۱۲۷۶ م) ذکر می‌کند.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۸۴

مختلف بشمار آمده) هردو استفاده کرده است، ژوکوفسکی با تحسین فراوان یاد می‌کند.

چهارمین و آخرین فصل به سبک و زبان انوری مربوط است و به کوششهای مختلفی که از سوی اروپاییان برای شناساندن اثر او به ما شده است، هیچ اشاره‌ی را در این باره لازم نمی‌بینم.

## خاقانی

اکنون وقت آن است که انوری را رها کنیم و به مطالعه خاقانی بپردازیم؛ شاعری که شعرش به دشواری و پیچیدگی مشهور، و مانند شعر انوری، بیشتر مرکب از قصاید است؛ با این حال، او مثنوی بلندی نیز دارد به نام تحفه العراقین که سفرش را برای زیارت مکه شرح می‌دهد و مصالح سودمندی را برای شرح حال وی به ما عرضه می‌دارد.

در اینجا نیز تک نگاری گرانمایه‌ی از آقای ن. دوخانیکوف N. de Khanikof برای راهنمایی ما هست، به نام Memoire sur Journal-Asiatique (مجله آسیایی) منتشر شده است، هم به صورت چاپ جداگانه در ۱۸۶۴ م (که من در اینجا بدان استشهاد می‌کنم). او به حق اظهار عقیده می‌کند که این شاعر «یکی از درخشان‌ترین چهره‌های ادب ایران است» و از برخی صحنه‌های جالب حیات آن عصر تصویرهای دقیقی به دست می‌دهد.

از یکی از ابیات قصیده معروفش درباره اصفهان معلوم می‌شود که افضل الدین ابراهیم بن علی شیروانی که در اصل به حقایقی معروف بود، ولی بعدا به خاقانی مشهور شد، در سال ۵۰۰ ق (- ۱۱۰۶-۷ م) در گنجه، الیزاوت پول Elizavetpol حالیه‌زاده شده

است. «\*». پدرش علی نجار بود و مادرش مسیحی نستوری که مسلمان شده بود (تحفه ص ۱۹۹ بیت ۶) و ظاهراً حرفه طب‌خانی داشت. بنا به اظهار صریح و توأم با اطناب

(\*) خانیکوف چنین می‌گوید، ولی اظهار خود خاقانی در تحفه‌العراقین ظاهراً اشاره بر این است که او در شروان متولد شده است (چاپ سنگی ۱۸۷۷ م، ص ۳۵)

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۸۵

مرسومش، نیای او جولای بود (تحفه ص ۱۸۹ بیت ۹) حال آنکه عمش کافی بن عثمان که شاعر تعلیم خود را سخت بدو مدیون است حرفه طبابت داشت. در او ان شباب خواه به علت فقر یا مرگ پدر، یکباره تحت سرپرستی عمش قرار گرفت، و او هفت سال «هم دایه و هم معلم» اش بود، و علاوه بر مبادی علوم؛ عربی، طب، نجوم، و فلسفه را بدو آموخت؛ ولی، این آموزش، آنچنانکه درمی‌یابیم بدون زحمت نبوده است، چون خویشاوندش با آنکه نیت خیر داشت، به رسم عصر و مملکتش برای تنبیه طفل با عصای خویش کمتر فرصتی را از دست می‌داد. هنگامی که خاقانی به سن بیست و پنج سالگی رسید، عمش در حالیکه هنوز بیش از چهل سال نداشت، درگذشت و از آن پس آموزش اساسی شاعر پایان گرفت.

### ابو العالی گنجوی

با این حال، خاقانی مهارت خود را در سرودن شعر، مدیون معلم دیگری است؛ یعنی شاعر سالخورده ابو العالی گنجوی، یکی از شعرای دربار منوچهر شروان شاه. ابو العالی در موقع خود شاگردش را به شاه معرفی کرد و به این شاگرد اجازه داده شد تا تخلصش را از حقایقی به تخلصی شاهانه‌تر، یعنی خاقانی تغییر دهد. ابو العالی دخترش را نیز به همسری خاقانی درآورد، که نشانه‌یی از علاقه او بود و موجب دل‌تنگی یکی از شاگردان دیگرش، یعنی شاعر جوان فلکی شروانی شد؛ هرچند او سرانجام با گرفتن ۲۰،۰۰۰ دینار که به گفته ابو العالی «بهای دست کم پنجاه کنیز ترک زیباتر» از همسر خاقانی بود، ساکت شد. با این حال، دیری نگذشت که ابو العالی بر اثر مشاهده نشانه‌هایی از فزونی کبر و نخوت در خاقانی، از او رنجید و شعر موهن زیر را خطاب بدو گفت:

خاقانیا، اگر چه سخن نیک دنیا، یک نکته گویمت بشنو، ار توانیا  
هجو کسی مکن که ز تو مه بود به سن شاید که او پدر بودت، تو ندانیا «\*»

(\*) خانیکوف با حسن مناسبتی این قطعه را با قطعه Tambour-major هاینه مقایسه می‌کند،

به گمانم شایسته‌تر آنکه با مرد سالخورده ادب روا داری  
شاید که او پدر بودت از سوی مادر

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۸۶

خاقانی، با خشم فراوان خواستار توضیح و پوزش شد، حال آنکه ابو العالی حمله خود را با شعر زیر تجدید کرد: «\*»

تو ای افضل‌الدین اگر راست پرسی به جان عزیزت که از تو نه شادم

«دروگر پسر» بود نامت به شروان به خاقانیت من لقب بر نهادم

به‌جای تو بسیار کردم نکویی ترا دختر و مال و شهرت بدادم

چرا حرمت من نداری تو؟ چون من ترا هم پدر خوانده، هم اوستادم

به من چند گویی که گفتمی سخن‌ها که من یک شبی مر ترا خوش بگادم

و گر خیرگی می‌کنی باز گویم کزین سان سخن‌ها نباشد به یادم

بگفتم، بگفتم، نگفتم، نگفتم بگادم بگادم، نگادم، نگادم خاقانی با هجویه‌یی بدان پاسخ داد. که خشونت غیر قابل‌تصوری داشت، چون خانیکوف که آن را با ترجمه‌اش منتشر کرده (۱۶-۲۲) توضیحی می‌دهد و خاطر نشان می‌سازد که «این فریاد خشمیست از گلوی یک ایرانی سده ۱۲؛ عصری که در آن حتی در اروپا همیشه عفت کلام ملحوظ نبود.» او نه فقط دوست و استادش را به پست‌ترین کارها متهم می‌کند، بلکه از این هم دریغ ندارد که او را به گناهی خطرناک‌تر از هر فساد اخلاقی متهم سازد، و اعلام کند که او مرید حسن صباح و متحد ملاحده الموت است.

نظر خانیکوف، به دلایلی که مفصلاً بیان می‌کند، بر آن است که این هجویه در فاصله سالهای ۵۳۲ و ۵۴۰ ق (۱۱۳۸-۴۶۸ م) سروده شده و در همین دوران بوده که خاقانی زادگاه خود را ترک گفته و خود را به دربار فرمانروای شروان رسانیده است؛ یعنی اختسار بن منوچهر، که در این هنگام پایتخت خود را از گرشاسب در آذربایجان به باکو انتقال داده بود. با این حال در دربار به او خوش نمی‌گذشت چون ظاهراً شروان شاه زود خشم، سختگیر و مشکل‌پسند بود. اینکه او سخت آماده تعرض بوده است، از داستان معروف زیر کاملاً مشهود می‌شود. «\*» خاقانی

«نوبتی این بیت به خاقان فرستاد:

(\*) نگاه کنید، خانیکوف، ص ۱۵، دولت‌شاه ص ۷۰-۷۱ چاپ اینجانب، و شرح کاملاً مغایری در تذکره شعرای ایرانی از تاریخ

گزیده، ص ۲۱-۲۳

(\*\*) دولت‌شاه، ص ۸۰ چاپ اینجانب.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۸۷ و شقی ده که در برم گیر دیا وشاقی که در برش گیرم چون خاقان این بیت مطالعه کرد، حکم کشتن خاقانی فرمود، چون این حکم به خاقانی رسید، فی الحال از روی فراصت دریافت و مگسی را بال و پر کند و نزد خاقان فرستاد که گناه از من نیست، از مگس است که باوشاقی را یاوشاقی ساخته.

آنگاه دولت‌شاه اضافه می‌کند:

«همت بزرگان آن روزگار چنین بوده و لطایف طبع شعرا بدین مشابه، و اکنون شاعری از ممدوح خود دو خروار شلغم طلب کند، حقیر ندانند و منت دارند که تخفیف تقدیم می‌کند.»

سرانجام خاقانی توانست اجازه سفر مکه را به دست آورد. او قبلاً سی سال پیش، هنگامی که جوان بود (احتمالاً همراه عمش) بدین سفر توفیق یافته بود و ما اشعاری در دست داریم که عزیمت او را از شروان، عبورش را از سفید رود و توصیفش را از قله سفید پوش سیلان شرح می‌دهد. همچنانکه خانیکوف نشان می‌دهد، در این هنگام او به فکر دیدار خراسان می‌افتد، که بی‌شک با آنچه از آزادی سنج در مقابل شعرا شنیده بود مربوط است. ولی دلیلی در دست نیست که انجام این نقشه را ثابت کند. در این مورد او چند قصیده دارد که مضمون یکی از آنها این است (کلیات، ج ۱، ص ۴۴۰-۴۴۳):

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند؟ عندلیم، به گلستان شدنم نگذارند؟ (\*) و مطلع دیگری (همانجا، ص ۴۴۳-۴۴۵) چنین است:-

به خراسان شوم انشاء الله از ره آسان شوم انشاء الله و مطلع سومین چنین (همانجا، ص ۵۲۶-۵۳۵):

رهروم، مقصد امکان به خراسان یابم تشنه‌ام، مشرب احسان به خراسان یابم با این حال، به نظر می‌رسد که خاقانی در جهت مشرق از ری جلوتر رفته، در حالیکه ظاهراً در آن شهر او را به دلایلی از این کار ممنوع کرده‌اند، چون در شعری

(\*) نگاه کنید به ص ۳۰ یادداشت خانیکوف که در آن یک متن کاملاً تحریف شده موجب ترجمه مغلوطنی شده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۸۸

خطاب به آن شهر گوید (همانجا، ص ۹۴۰-۹۴۱):

چون نیست، رخصه سوی خراسان شدن مراهم بازپس شوم، نکشم من بلای ری

گر باز رفتنم سوی تبریز اجازت است شکرانه گویم از کرم پادشای ری به نظر می‌رسد که او تصور می‌کرد در خراسان با تقدیر فراوانی مواجه خواهد شد، چون در یک بیت از قصیده‌یی که فوقاً ذکر شد گوید:-

چون ز من اهل خراسان همه عنقا بینند من سلیمان جهانیان به خراسان یابم که البته اشاره اخیر درباره سنج است که اندکی پایین‌تر صریحاً بدان اشاره می‌کند و این شعر مسلماً قبل از حمله فلاکتبار غز (۵۴۸-۱۱۵۴) سروده شده است. یکی از قربانیان این حمله، همچنانکه قبلاً اشاره شد، حکیم زاهد محمد بن یحیی بود که خاقانی در دوران حیاتش با او مکاتبه داشت (\*) و پس از مرگ فجیعش در چند قصیده او را مرثیت گفته است (\*\*). اینکه او در عین حال با دربار خوارزم در ارتباط بوده از چند مدیح که خطاب به خوارزمشاه سروده و شعر ستایش آمیزی خطاب به رشید و طواط که برایش شعر تحسین آمیزی فرستاده بود، معلوم می‌شود. ولی، پس از مرگ سنج و فلاکتی که پس از حمله غز پدید آمد، ظاهراً خاقانی دیگر تمایل سفر به خراسان را از دست داده است. از دومین سفر خاقانی، همچنانکه قبلاً یادآوری شد، گزارش کاملی در کتاب ملال آور تحفه العراقرین آمده، که چاپ سنگی آن در ۱۲۹۴ ق در لکهنو صورت گرفته است.

این منظومه به پنج مقاله منقسم است، که اولی بطور عمده به محامدات اختصاص دارد و بخش اعظم مقاله دوم حسب حال است، مقاله سوم همدان، عراق و بغداد را، مقاله چهارم مکه را، و پنجمین مقاله مدینه را توصیف می‌کند. خانیکوف

(\*) در ص ۱۵۳۲-۳۶ چاپ کلیات لکهنو، در میان تصنیفات عربی خاقانی، رساله‌یی مثنوی و شعری خطاب به این حکیم بزرگ می‌توان یافت.

(\*\*) نگاه کنید به کلیات، ص ۵۸۷، ۸۷۷ و ۸۷۸

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۸۹

پاره‌یی از محتویات (از جمله فهرستی از افراد ذکر شده) را داده است (۳۷-۴۱) بنابراین لزومی به ذکر آنها از طرف من نخواهد



بود. علاوه بر تحفه، بسیاری از زیباترین قصاید خاقانی از این سفر ملهم شده است، از جمله قصیده واقعا تحسین انگیزی که مطلعش اینست (کلمات، ص ۳۱۹-۳۲۱):

سرحد بادیه‌ست، روان باش بر سرش تریاق راه کن ز سموم معطرش در بازگشتن از این زیارت بود که خاقانی از اصفهان دیداری کرد و در آنجا بدبختی مانند آنچه برای انوری در بلخ روی داده بود، بر سرش آمد. در آغاز از او بگرمی استقبال شد، ولی هجویه‌یی درباره مردم اصفهان که به وسیله شاگردش مجیر الدین بیلقانی سروده شده بود، محبوبیتش را دستخوش خسران ساخت و از جمال الدین عبد الرزاق شاعر اصفهانی پاسخ بسیار تندی دریافت کرد. «\*» خاقانی برای تبرئه خویش از خطای شاگردش و حفظ حسن سلوک اصفهانیان، قصیده مشروح استادانه‌یی در ستایش این شهر سروده، که پس از توصیف فضایل این شهر گوید:-  
این همه کردم برایگان، نه طمع را کافر و زر یابم از عطای صفاهان  
دیو رجیم، آنکه بود دزد بیانم «\*» گردم طغیان زد از هجای صفاهان  
او به قیامت سفید روی نخیزد آنکه سیه بست بر قفای صفاهان  
اهل صفاهان مرا بدی ز چه گویند من چه خطا کرده‌ام به جای صفاهان؟

(\*) برای این ابیات نگاه کنید به ص ۴۱-۴۲ یادداشت خانیکوف

(\*\*) برای متن و ترجمه این قصیده نگاه کنید به ص ۹۳-۱۰۸ خانیکوف، و برای این ابیات پایین ص ۹۷ و بالای ص ۹۸ را ببینید، رجیم لقب شیطان است و تحریف مجیر که این اشاره بدوست.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۹۰

این شعر، همچنانکه از شواهد ضمنی معلوم می‌شود، پس از ۵۵۱ ق (-۱۱۵۶-۵۷ م.) و احتمالا- همچنانکه خانیکوف حدس می‌زند، در سال بعد سروده شده است.

اندکی بعد، خاقانی در بازگشتن به شروان، خواه به سبب افزایش اعتماد به نفسش (کیفیتی که هرگز از آن دچار کمبود نبود) یا به تهمت جستجوی حامی تازه‌یی که بدگویانش بدو بستند، اسباب رنجش اختسان شروانشاه را فراهم ساخت و به فرمان او در قلعه شابران زندانی شد و در آنجا قصیده معروفش حبسیه را نوشت که خانیکوف در ص ۱۱۳-۱۲۸ یادداشتش آن را نقل کرده است. از مدت زندانی بودن و حوادث بعدی زندگی خاقانی تا به هنگام مرگش در تبریز در سال ۵۸۲ ق (-۱۱۸۵ م «\*»)) اطلاعات ناچیزی داریم، ولی از اشعارش درمی‌یابیم که حامیش اختسان و همسرش و یکی از پسرانش به نام رشید را که کودکی کمتر از دهساله بوده، از دست داده است. در ذکر مرثیه‌یی که خاقانی از مرگ همسرش یاد می‌کند.  
خانیکوف چنین می‌گوید (ص ۴۹):

«به نظر من، شاید از میان همه اشعار خاقانی، این تنها موردیست که او خواسته است خود را مجسم کند، یعنی انسانی خوب و حساس را. اندوه موجب شده است تا فضل فروشی خود را فراموش کند، و شعرش مشحون از تعبيرات مشکل و صنایع لفظی نیست، بلکه راست به دل خواننده می‌نشیند و او را به مصیبتی خانوادگی علاقه‌مند می‌سازد، که هفت قرن از آن می‌گذرد.»  
خاقانی در مقبره الشعراى سرخاب، در نزدیکی تبریز، میان ظهیر الدین فرایابی و شاهغور اشهری به خاک سپرده شد و خانیکوف در ۱۸۵۵ به وسیله دو مرد سالخورده تبریزی مطلع شد که آنان مقبره او را به یاد دارند که تا پیش از زلزله بزرگی که بسیاری از آثار این گورستان را ویران ساخت هنوز برپا بود. با این حال حفاریهایی که او سال بعد برای یافتن نشانه‌یی از آن انجام داد، با شکست مواجه

(\*) این تاریخ هم به وسیله عوفی در لباب، هم در تاریخ گزیده و نیز به وسیله دولتشاه داده شده است. برای تواریخ دیگر که به ۵۹۵ ق (-۱۱۹۸-۹۹ م) می‌رسد، یادداشت خانیکوف ص ۵۵ را ببینید. از آنجا که اختسان تا ۵۸۳ ق زنده بوده و خاقانی پس از او زیسته است، خانیکوف نتیجه می‌گیرد که تواریخ متأخر مرجح است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۹۱

شد. در میان ادبایی که خاقانی با ایشان مکاتبه داشت، علاوه بر کسانی که قبلا نامشان ذکر شد، حکیم افضل الدین ساوی و اثر الدین اخسیکتی شاعر بودند. شعرای دیگری که ذکر می‌کند، و عموماً در مورد تفضیل خویش برایشانست، عبارتند از معزی (ص ۷۰۲)، جاحظ (همانجا)، ولی در متن چاپ سنگی به غلط حافظ خوانده می‌شود و این اشتباه فاحش تاریخی را در یک حاشیه‌نویسی نیز تکرار می‌کند که از اختصاصات نقد هندیتست.)، ابو رشید و عبدک شروانی (ص ۷۰۳)، قطران تبریزی (ص ۷۵۹)، سنایی غزنوی (ص ۷۹۵)، عنصری و رودکی (ص ۷۹۹).

خاقانی نیز مانند انوری در اصل قصیده سراسر است و به خاطر این نوع شعر است که نامش باقی ماند، با این حال او دیوان کاملی دارد از غزلیات، تعداد زیادی رباعی و مثنوی سابق الذکر، یعنی تحفه العاقین؛ بعلاوه برخی اشعار عربی. سبک او مغلق، بی‌نهایت

مصنوع و حتی فضل فروشانه است. مقایسه‌ی که فون هامر Von Hammer میان او و پیندار Pindar کرده است، توسط خانیکوف در ص ۶۱-۶۴ یادداشتش بطور کاملی مورد بحث و نقد قرار گرفته است. اشعار خاقانی بسیار است و در چاپ سنگی لکهنو ۱۵۸۲ صفحه بزرگ را دربر گرفته. در قصیده شگفت انگیزی که به وسیله خانیکوف منتشر شده (یادداشت، ص ۷۱-۸۰، کلیات ص ۲۷۱-۲۷۸) خاقانی تمام معلومات خود را درباره شاعر دین مسیحی بیان می‌کند، حتی پیشنهاد می‌کند (هرچند بعداً استغفار می‌ورزد) به خدمت امپراطور بیزانس رود، به کیش مسیحی درآید و حتی اگر قیصر بخواهد «آیین زرتشت نو کند».

### نظامی گنجوی

اکنون اجازه بدهید به نظامی گنجوی، سومین شاعر بزرگ این عصر بپردازیم که استاد مثنوی روایی Romantic شناخته شده و نفوذ و محبوبیتش در ترکیه نیز مانند ایران تا به امروز در زمینه خودش رقابت ناپذیر مانده است. راجع به او نیز ما تک نگاری دقیق و محققانه‌ی از دکتر ویلهلم باخر Wilhelm Bacher داریم که در ۱۸۷۱ در لیبزیگ چاپ شده است؛ به نام:

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۹۲ Nizami's Leben und Werke und der zweite Theil des Nizamischen Alexanderbucher, mit persischen Texten als Anhang

(زندگی و آثار نظامی و دومین قسمت اسکندر نامه نظامی به انضمام متن فارسی آن). که در این قسمت از کتابم از آن استفاده زیادی خواهم کرد. باخر از تنها روش مطمئن تهیه شرح حال قابل اعتماد شعرای ایران پیروی کرده است، یعنی از اظهارات نامحقق دولتشاه و دیگر تذکره نویسان ایرانی «\*» چشم پوشیده و غالباً اطلاعات خود را منحصراً کرده است به بهترین منبع موجود، یعنی به اشارات ضمنی خود شاعر درباره زندگیش. مثلاً تاریخ مرگ نظامی را که تذکره نویسان ذکر کرده‌اند، از ۵۷۶ ق- ۱۱۸۰-۸۱ م) به گفته دولتشاه (ص ۱۳۱ چاپ اینجانب) تا ۵۹۶-۹۹ ق (- ۱۱۹۹-۲۰۳ م) اظهار حاجی خلیفه متغیر است، ولی باخر قطعاً ثابت می‌کند که تاریخ اخیر از همه درستتر است و علاوه بر آن سند تاریخی مهم زیر را برای زندگی شاعر تنظیم می‌کند. او در ۵۳۵ ق (- ۱۱۴۰-۴۱ م)، در گنجه (- الیزاوت پول حالیه) زاده شد، نخستین مثنویش، یعنی مخزن الاسرار را که یکی از مثنویهای پنجگانه‌اش بود و مجموع آنها خمسه یا پنج گنج نامیده می‌شود در حدود ۵۶۱ ق (- ۱۱۶۵-۶۶ م)؛ دومین مثنوی، یا داستان خسرو و شیرین را در ۵۷۱ ق (- ۱۱۷۵-۷۶ م)؛ سومین مثنوی یا داستان لیلی و مجنون را در ۵۸۴ ق (- ۱۱۸۸-۸۹ م)؛ مثنوی چهارم یا داستان اسکندر کبیر را در ۵۸۷ ق (- ۱۱۹۱ م)؛ و مثنوی پنجم و آخرین یا هفت پیکر را در ۵۹۵ ق (- ۱۱۹۸-۹۹ م) نوشت و در سن شصت و سه سال و نیمگی در ۵۹۹ ق (- ۱۲۰۲-۳ م) بدرود زندگی گفت.

نام اصلی نظامی، همچنانکه باخر نشان می‌دهد (ص ۹)، احتمالاً الیاس بوده و کنیه‌اش ابو محمد و لقبش نظام الدین (که تخلصش از آن مشتق شده است). پدرش یوسف بن زکی مؤید در دورانی که شاعر هنوز جوان بود درگذشت، و مادرش نیز که از خانواده یکی از اشراف کرد بود به نظر نمی‌رسد که تا دیری پس از مرگ شوی خویش

(\* عوفی که معاصر نظامی بوده و به آسانی می‌توانسته است اطلاعات موثقی درباره او به ما بدهد، مطابق معمول خویش به هنگام ذکر این شاعر نیز (ج ۲، ص ۲۹۶-۹۷) به برخی لفاظیهای مهمل و بی‌مزه اکتفا می‌کند.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۹۳

زیسته باشد. او همچنین به مرگ یکی از خالانش اشاره می‌کند که به عقیده باخر، به احتمال زیاد پس از مرگ پدر سرپرستی نظامی را بر عهده گرفته بوده است. برادر او به نام قوامی مطرزی در شاعری شهرت چشمگیری یافت (که یک نسخه خطی قدیمی متعلق به قرن هشتم (- چهاردهم) از اشعار او را موزه بریتا بدست آورده است ۳۰.۶۴۶۴) و سراینده‌یست که تمام صنایع بدیع فارسی را توصیف می‌کند و در فصل اول این کتاب نقل شده است. همچنین از قطعات مختلف آثار نظامی معلوم می‌شود که نظامی سه بار ازدواج کرده است و پسری به نام محمد داشته که بایستی در حدود ۵۷۰ ق (- ۱۱۷۴-۷۵ م) متولد شده باشد، چون موقعی که لیلی و مجنون نوشته می‌شده چهارده سال داشته است. دولتشاه (ص ۱۲۹ چاپ اینجانب) گوید که نظامی از مریدان شیخ اخو فرج زنجانی بود، که باخر نام او را به صورت شیخ اخو فرخ ریحانی آورده است.

بجز موارد فوق درباره زندگی نظامی، مطالب ناچیزی می‌دانیم، مگر اینکه، همچنانکه باخر اشاره می‌کند (ص ۱۴-۱۵) او از هدف و وظیفه شاعری تصویری بسیار بالاتر از تصورات شعرای بی‌شمار مداح و درباری از نوع انوری داشته است، نیز همچنان که شواهد رسمی و ضمنی نشان می‌دهد، او از مداحی بیزار بود و از دربارها دوری می‌جست، با این حال به رسم مرسوم عصر خویش سخت چسبیده و اشعارش را به حکام معاصر تقدیم کرده است. مثلاً مخزن الاسرار به ایلدگر اتابک آذربایجان تقدیم شده، خسرو و شیرین به دو پسر و جانشینانش محمد و قزل ارسلان «\*» و نیز به طغرل بن ارسلان آخرین فرمانروای سلجوقی ایران؛ لیلی و مجنون به اختسان منوچهر شاه شروان که قبلاً او را به عنوان حامی خاقانی ملاحظه کرده‌ایم؛ اسکندر نامه به عز الدین مسعود اول اتابک موصل، و در تحریر بعدی به نصره الدین ابو بکر پیش کین که در ۵۸۷ ق (- ۱۱۹۱ م) جانشین عمش قزل ارسلان اتابک آذربایجان

شد؛ و هفت پیکر را نیز به همان نصره‌الدین تقدیم کرده است.

(\*) او به خاطر آثارش قریه حمدونیان را به عنوان مدد معاش از قزل ارسلان بدست آورد. نگاه کنید به تذکره دولتشاه، ص ۱۲۹ چاپ این جانب؛ و باخر، همان کتاب، ص ۲۷ و ص ۱۱ متن.  
تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۹۴  
دولتشاه گوید (ص ۱۲۹ چاپ این جانب):

«دیوان شیخ نظامی، و رای خمسه، قریب بیست هزار بیت باشد و غزلیات مطبوع و موشحات و شعر مصنوع بسیار دارد.»  
و باخر (ص ۷) بیتی را از لیلی و مجنون نقل می‌کند که نشان می‌دهد شاعر دیوانش را در همان ایامی که این شعر را می‌نوشته تنظیم کرده است، یعنی در ۵۸۴ ق (- ۱۱۸۸ - ۸۹ م)؛ از سوی دیگر، عوفی (ج ۲، ص ۳۹۷) گوید:  
«جز این مثنویات، از وی شعر کم روایت کرده‌اند. در نیشابور از بزرگی شنیدم که از وی نقل کرد.»  
و پس از آن سه غزل کوتاه، هریک شامل پنج بیت نقل می‌کند که سومی در رثای پسرش است. دولتشاه (ص ۱۲۹ - ۱۳۰) غزل دیگری در هشت بیت نقل می‌کند که در پایان آن تخلص نظامی ذکر شده، ولی باید یادآور شد که چندین شاعر بدین نام وجود داشته‌اند و کاملاً امکان داشته که این تذکره نویس بی‌دقت آنان را با شاعر مورد بحث، اشتباه کند. اگر واقعا چنین دیوانی وجود داشته، به نظر می‌رسد که مدت‌ها پیش ناپدید و فراموش شده است. همه نقادان ایرانی و غیر ایرانی مقام نظامی را به عنوان شاعری اصیل و فیاض، با نبوغی نادر و گرانمایه پذیرفته‌اند، از جمله عوفی، قزوینی، دولتشاه و لطفعلی بیگ در میان تذکره نویسان؛ سعدی، حافظ، جامی و عصمت در میان شعرا. (\*\*\*) و اگر نبوغ او در میان شعرای ایران کمتر رقیب داشته، شخصیتش حتی از آن هم کمیابتر بوده است. او زاهدی متقی بوده، استثنائاً عاری از خرافه پرستی و تعصب، خوددار و مستقل، هوشمند و عاری از خودنمایی؛ پدر و شوهری مهربان و سخت بیزار از شراب (\*\*\*) که علی‌رغم حرمتش سخت در میان شعرای ایرانی و مخصوصاً شعرای صوفی به عنوان یک منبع الهام مصنوعی رایج بوده است. کوتاه سخن آنکه، او را باید ترکیبی دانست از یک نبوغ عالی و شخصیت معصوم، در حدی که با هیچکدام از شعرای ایرانی

(\*) نگاه کنید به باخر، همانجا، ص ۵۷-۵۸

(\*\*) نگاه کنید به این اظهار صریح در اسکندر نامه (باخر، همانجا، ص ۳۸) که در آن جدا سوگند می‌خورد که در همه عمر لب به شراب نیالوده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۹۵

که زندگیشان مورد تحقیقی انتقادی قرار گرفته باشد، قابل قیاس نیست.

اکنون باید چند کلمه‌ی درباره هریک از پنج منظومه‌ی گفته شود که خمسه را تشکیل داده است، هرچند غیر ممکن است که در کتابی با قطع و موضوع کتاب حاضر بتوان مطلب کافی برای آشنایی با آنها به دست داد. چندین چاپ شرقی از این کتاب وجود دارد، که من چاپ سنگی تهران را از آن میان به کار برده‌ام که در ۱۳۰۱ ق (- ۱۸۸۴ م) در یک مجلد تقریباً ۶۰۰ صفحه‌ی چاپ شده و هر صفحه شامل قریب ۵۰ بیت است.

### مخزن الاسرار

مخزن الاسرار، هم کوتاهترین و هم قدیمترین منظومه خمسه است و خصوصیت آن با بقیه کاملاً فرق دارد و به‌جای داستان، منظومه‌ی کاملاً عرفانیست، با حکایات تمثیلی به سبک حدیقه سنایی، یا مثنوی جلال‌الدین رومی بعد از وی. از لحاظ کیفیت نیز این اثر به نظر من پایینتر است، ولی شاید قسمتی از آن مربوط به این امر است که من وزن آنرا نمی‌پسندم. این وزن چنین است:

[ - ب - ] - ب - ب - [ - ب - ]

[ مفتعلن ] مفتعلن [ فاعلن ]

این منظومه، علاوه بر مقداری مقدمات و مناجات، حاوی بیست مقاله است؛ هریک درباره یکی از موضوعات الهی یا اخلاقی، که اول بطور مجزا مورد بحث قرار گرفته و پس از آن با تمثیلی توصیف شده است. نمونه کوتاه زیر داستان معروفیست که نشان می‌دهد چگونه وزیر خردمند و دلیر یکی از پادشاهان ساسانی سرور خود را به خاطر بیداد و اهمال در کار رفاه رعایایش سرزنش می‌کند و برای ارائه مثالی از سبک این منظومه شاید کافی باشد (ص ۲۲):

صید کنان، موکب نوشیروان دور شد از کوکه خسروان

مونس خسرو شده دستور و بس خسرو و دستور و دگر هیچکس

شاه در آن ناحیت صید یاب‌دید دهی چون دل دشمن خراب

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۹۶ تنگ دو مرغ آمده در یکد گروز دل شه قافیه‌شان تنگتر گفت به دستور: چه دم می‌زنند؟ چیست صفیری که به هم می‌زنند؟  
گفت وزیر: ای ملک روزگار، گویم، اگر شه بود آموزگار  
این دو نوا، نزی بی رامشگریست خطبه‌یی از بهر زنا شوهریست  
دختری، این مرغ به آن مرغ دادشیر بها خواهد از او بامداد:  
کاین ده ویران بگذاری به مانیز چنین چند سپاری به ما  
آن دگرش گفت: کزین در گذرجور ملک بین، برو و غم مخور  
گر ملک اینست و همین روزگارزین ده ویران دهمت صد هزار

### خسرو و شیرین

نظامی، در داستان خسرو و شیرین، هم در موضوع و هم در سبک، بیش از سنایی از فردوسی پیروی کرده است؛ ولی با آنکه موضوع منظومه‌اش - یعنی ماجراهای خسرو پرویز پادشاه ساسانی، و مخصوصاً عشق‌بازیش با شیرین خوبرو، و سرنوشت رقیب ناکامش فرهاد نه از مآخذ مورد استفاده فردوسی یا از منابع مشابه گرفته شده است، به طریقی مغایر و بسیار غیر واقعیت‌ر به کار رفته و در نتیجه به جای منظومه‌یی حماسی به صورت شعری روایی درآمده است. و بحر رزمی متقارب که از دیرباز برای اشعار حماسی بکار می‌رفت، در اینجا جای خود را به هزج مسدس داده است:-

[ب---ب---ب] [ب---ب]

[مفاعیلن] [مفاعیلن] [مفاعیل]

این منظومه مفصل دارای تقریباً ۷۰۰۰ بیت است (ص ۴۸-۱۹۲ چاپ سنگی تهران). قطعه زیر (ص ۱۲۹) سوگواری و مرگ فرهاد را توصیف می‌کند، زیرا به فرمان، خسرو خبر دروغین مرگ شیرین را در وقتی برایش می‌آورند که مأموریت خود را برای کندن کوه بیستون، «\*» که پادشاه آن واگذاری شیرین بدو بود، به آخر رسانده بود:

(\* بغستانه یا بهیستون قدیم که بخاطر آثار و کتیبه‌های هخامنشی اهمیت بسیار دارد.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۹۷ جو افتاد این سخن در گوش فرهادز طاق کوه چون طاقی در افتاد  
برآورد از جگر آهی چنان سرد که گفتی دور باشی بر جگر خورد  
بزاری گفت: کاوخ رنج بردم ندیده راحتی در رنج مردم  
دریغا هرزه رنج روزگارم دریغا آن دل امیدوارم  
مرا زین کوه کندن حاصل این بودنشد کارم میسر مشکل این بود  
ندیدم لعل و سنگ آمد به دستم چو نادانان طمع در لعل بستم  
چه آتش بود کاندلر خرمن افتاد؟ چه طوفان بد که ناگه در من افتاد؟  
جهان خالی شد از مهتاب و خورشید چمن خالی شد از شمشاد و از بید  
چو مرغ عالم افروز از جهان شدنه شیرین، کافتاب از من نماند شد  
نبخشاید فلک بر هیچ مظلوم نباشد شفقتش بر هیچ محروم  
دریغا آن چنان خورشید و آن ماه کزینسان در خسوف افتاد ناگاه  
بگرید بر دل من مرغ و ماهی که رفت آب حیاتم در سیاهی  
چرا از روی آن دلبر جدایم؟ چو شیرین رفت، من اینجا چرایم؟  
اگر بی‌روی شیرین زنده مانم سزد کز تن براید استخوانم  
اگر صد گوسفند آید فرا پیش برد گرگ از گله قربان درویش  
فرو رفته به خاک آن سرو چالاک چرا بر سر نریزم هر زمان خاک  
ز گلبن ریخته گلبرگ خندان چرا بر من نگردد باغ زندان؟  
پریده از چمن کبک بهاری چرا چون ابر نخروشم بزاری؟  
فرو مرده چراغ عالم افروز چرا بر من نگردد شب، بدین روز؟  
چرا غم مرد، بادم سرد از آنست مهم رفت، آفتابم زرد از آنست  
به شیرین در عدم خواهم رسیدن به یک تک تا عدم خواهم دویدن  
صلای عشق شیرین در جهان دادزمین بر یاد او بوسید و جان داد «\*»

## لیلی و مجنون

داستان لیلی و مجنون که سومین داستان خمسه را تشکیل می‌دهد، از روزگار نظامی به بعد، اگر رایجترین داستان عشقی شرق نبوده باشد؛ نه تنها در ایران، بلکه در ترکیه نیز یکی از رایجترین آنها بوده است و در آنجاست که فضولی بغدادی

(\*) با قطعه معادل آن در ترجمه ترکی شیخی این داستان که در ج ۱ تاریخ شعر عثمانی تألیف گیب *History of Ottoman Poetry'by Gibb* ص ۳۳۴-۵ مقایسه کنید و برای تحلیل منظومه نگاه کنید به ص ۳۱۰ به بعد.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۹۸

غمه غم‌آلود این عاشق شوریده و زیبای شب فام را با حرکتی تازه به سوی غرب آسیا رانده (\*\*). در زبان عربی نیز دیوانی منسوب به (مجنون) قیس عامری (\*\*\*) رایج است که همچنانکه بروکلیمان می‌گوید «به شخصیتی تقریباً افسانه‌یی تعلق دارد که گفته می‌شود در حدود سال ۷۰ ق (۶۸۹ م.) در گذشته است.» در این منظومه، صحنه نه در ایران، بلکه در عربستان واقع شده و قهرمانان مرد و زن آن دیگر شخصیت‌های شاهانه نیستند، بلکه از مردم عادی بادی‌العربند. با این حال، رنگ آمیزی، همچنان که انتظار می‌رود، اغلب کاملاً ایرانیست. بحر که نظامی برای این منظومه برگزیده اینطور است:

[ب-ب-] ب ب- [ب-]

[مفعول] مفاعیلن [فعلولن]

این منظومه صفحات ۱۹۴-۲۷۸ چاپ تهران را شامل است و احتمالاً بر اندکی بیش از ۴۰۰۰ بیت بالغ می‌شود. قطعه زیر وصف در خواب دیدن زید است لیلی و مجنون را در باغ بهشت، و شاید بتواند دلیلی، از جمله دلایل لازم باشد بر اینکه تصور اروپاییان تا چه حد باطل است که می‌پندارند، مسلمانان جاودانگی زنان را انکار می‌کنند یا به عشق پاک و صمیمانه کمتر قدر می‌نهند:

شب چون سر نافه را خراشید بر نیفه روز مشک پاشید  
بنمود فرشته بیش در خواب آراسته روضه نهانتاب  
صحنش ز بلندی درختان خرم چو دل بلند بختان  
در دامن هر شکوفه باغی هر برگ گلی در او چراغی  
در هر چمنی چو چشم بینامینو کده‌یی به رنگ مینا  
گل‌های شکفته جام بر دست برداشته بانگ بلبل مست  
خضراتر از آن زبر جدی نه افروختگیش را حدی نه  
هم رود زنان به زخمه راندن هم فاختگان به زند خواندن  
در سایه گل چو آفتابی تختی زده بر کنار آبی

(\*) شرحی درباره این ترجمه ترکی داستان و نمونه‌هایی از آن را در اثر فوق‌الذکر گیب، ج ۳، ص ۸۵ و ۱۰۰-۱۰۴ خواهید یافت.

(\*\*) نگاه کنید به تاریخ ادبیات عرب بروکلیمان ج ۱، ص ۴۸

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۹۹ وان تخت به فرشهای دیباچون فرش بهشت کرده زیبا

فرخ دو سروش پی خجسته در دست نشاط گه نشسته

سر تا به قدم به زیور نور آراسته چون به حله در حور

می در کف و نوبهار در پیش ایشان دو به دو به قصه خویش

گه بر لب جام لب نهادند گه بر لب خویش بوسه دادند

گاهی سخنان خویش گفتند گاهی به مراد خویش خفتند

پیری به تعهد ایستاده سر بر سر تختشان نهاد

هر لحظه ز نو نثاری انگیخت بر تارک آن دو شخص می ریخت

بینده خواب از آن نهانی پرسید ز پیر آسمانی

«کاین سرو بنان که جام دارند در باغ ارم چه نام دارند؟»

در منزل جان هوا گرفتند این منزلت از کجا گرفتند؟»

آن پیر زبان گرفته حالی گفتش ز سر زبان لالی:

«کاین یار دو گانه یگانه هستند رفیق جاودانه

آن شاه جهان به راست بازی این ماه بتان به دلنوازی

لیلی شد لیلی آنکه ماه است مجنون لقب آمد آنکه شاه است  
 بودند دو لعل نابسوده در درج وفا به مهر بوده  
 آسایش آن جهان ندیده اینجا به مراد دل رسیده  
 اینجا المی دگر نینند الا ابد الا بد چنینند»

### هفت پیکر

گرچه هفت پیکر یا بهرام نامه، همچنانکه دیدیم، در واقع آخرین منظومه خمسه است، در چاپ تهران پس از لیلی و مجنون آمده و صفحات ۲۸۰-۳۹۲ را شامل است، و تقریباً بالغ بر ۵۰۰۰ بیت می‌شود که در این بحر است:

[--ب-] ب-ب- [ب-ب-]

[فاعلاتن] مفاعلتن [فعلات]

و مانند خسرو و شیرین با تاریخ افسانه‌ی یکی از شاهان ساسانی مربوط می‌شود، به نام بهرام گور. بسیاری از وقایع مربوط به این پادشاه، مانند شهرتش در سوار کاری و شکار افکنی دارای منشاء تاریخیست؛ یا دست کم متکی بر یک سنت اصیل و

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۰۰

قدیمیست که به وسیله طبری ضبط شده است (نظامی صریحا اثر او را به عنوان یکی از مآخذ خویش ذکر می‌کند، نگاه کنید باخر، ص ۵۴) و عنوان بهرام نامه کیفیت و سیمای منظومه را بهتر از هفت پیکر بیان می‌کند، که تنها به یکی از موضوعات داستان مربوط است، ولو اینکه این موضوع مهم باشد. هفت پیکر مورد بحث را روزی بهرام در یک اطاق مخفی قصرش در خورنق کشف می‌کند. این هفت پیکر نمایشگر هفت شاهدخت زیبا بود، که به ترتیب عبارت بودند از دختران راجه هند، خاقان چین، شاه خوارزم، شاه صقلاب، شاه ایران، قیصر روم و سلطان مغرب. بهرام عاشق این صورتهای می‌شود و تقریباً اندکی پس از آنکه پدرش یزدگرد می‌میرد و او تاج شاهی را بر سر می‌نهد، هر هفت شاهدخت را از پدرانشان خواستگاری می‌کند و آنان را به عقد خویش درمی‌آورد. هریک از ایشان را در قصری جداگانه جای می‌دهد که آن را به نشانه خاص یکی از هفت اقلیم رنگ دیگر کرده‌اند، و بهرام هفت روز بیایی به دیدارشان می‌شتابد و روز شنبه از گنبد سیاه آغاز می‌کند، که به شاهدخت هند اختصاص دارد؛ و روز جمعه در گنبد سفید انجام می‌پذیرد، که مقر شاهدخت اقلیم هفتم است. هریک از هفت شاهدخت، نبوت او را با گفتن داستانی بطرز افسانه‌های هزار و یکشب مشغول می‌سازند. داستان با سرگذشت وزیر خائن تمام می‌شود و بهرام با اشاره چوپان به سگ گله خیانتکارش، به نابکاریهای وزیر پی می‌برد «\*» و با مرگ بهرام کتاب پایان می‌یابد.

واقع جالبی در این داستان وجود دارد که ضرب المثل «کار نیکو کردن از پر کردن است» را مجسم می‌کند. آورده‌اند که بهرام کنیزک محبوبی داشت فتنه نام که او را همراه خویش به شکار می‌برد تا به هنگام استراحت شاه را با نغمه استادانه چنگ سرگرم سازد. روزی شاه غایت دلیری خود را در شکار افکنی و کمانکشی نشان داد، به امید آنکه نشانه‌ی از تحسین و شگفتی در دلدارش پدید آورد، ولی:

وان کنیزک ز ناز و عیاری در ثنا کرد خویشنداری

(\* این داستان بطور کامل در سیاست نامه نظام الملک آمده است، نگاه کنید به ص ۱۹-۲۷ متن چاپ شفر.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۰۱ شاه یک ساعت ایستاد صورتا یکی گور شد روانه ز دور

گفت: «کای تنگ چشم تاتاری صید ما را به چشم ار ناری

صید ما کز صفت برون آید در چنان چشم تنگ چون آید

گوری آمد، بگو که چون تازموز سرش تا سمش چه اندازم؟»

گفت: «باید که رخ برافروزی سر این گور در سمش دوزی».

شاه چون دید پیچ پیچی او چاره گر شد ز بد بسیجی او

خواست اول کمان گروهه چو بادمهره‌یی در کمان گروهه نهاد

صید را مهره درفکند به گوش آمد از تاب مهره مغز به جوش

سم سوی گوش برد صید زبون تا ز گوش آرد آن علاقه برون

تیر شه برق شد، جهان افروخت گوش و سم را به یکدگر در دوخت

گفت شه با کنیزک چینی: «دستبردم چگونه می‌بینی؟»

گفت: «پر کرده شهریار این کارکار پر کرده کی بود دشوار؟

هر چه تعلیم کرده باشد مردگرچه دشوار شد تواند کرد

رفتن تیر شاه بر سم گور هست از اومان، نه از زیادت زور» شاه از گستاخی معشوقه‌اش برآشفت و او را به دست یکی از سرهنگانش سپرد تا بکشد، ولی کنیزک با التماس و دادن اطمینان به اینکه عاشق تاجدارش از سر گناهش خواهد گذشت، آن سرهنگ را بر آن داشت که از کشتنش چشم پیوشد و در کوشکی که در دهکده‌یی داشت پنهانش کند. در این کوشک پلکانی بود که شصت پله داشت، و او تصمیم گرفت صحت اظهارش را در مورد «کار نیکو کردن از پر کردن است» ثابت کند. برای این منظور گوساله نوزادی یافت و هر روز آن را بر دوش گرفت و از این پلکان بالا- و پایین برد تا با رشد آن نیروی او نیز فزونی گرفت. پس از چندی، میزبان او، بهرام را بدین خانه روستایی آورد و فتنه که روی خود را سخت پوشیده بود، فرصت یافت تا هنرش را به عاشق پیشینش نشان دهد، و او که از این هنر نمایی به وجد آمده بود، خواست تا روی او را ببیند و دلبر خود را که مرده می‌پنداشت با شادمانی بسیار بازش شناخت و به پوزش پرداخت.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۰۲

### اسکندر نامه

اسکندر نامه، پنجمین منظومه خمسه در بحر رزمی متقارب سروده شده که برای اشعار حماسی مناسب است:-

[ب--] [ب--] [ب--]

[فعولن] [فعولن] [فعول]

و به دو بخش مجزا تقسیم شده که اولی اقبال نامه نام دارد و حال آنکه دومی بدرستی خردنامه نامیده شده است. «\*» قسمت اول شامل صفحات ۳۹۶-۵۳۰ است و دومی صفحات ۵۳۲-۶۰۱ چاپ تهران را اشغال کرده که روی هم به چیزی کمتر از ۱۰،۰۰۰ بیت نمی‌رسد و دو سومش مربوط به قسمت اول و یک سوم از آن قسمت دوم است. از آنجا که ترجمه مثنوی از اقبال نامه از سرهنگ ویلبر فورث کلارک Wilberforce Clarke به زبان انگلیسی وجود دارد، و نیز بدان جهت که دکتر ا. والیس بج E Wallis Bedge درباره افسانه اسکندر به صورت بیشماری که در ادبیات مختلف شرق وجود دارد شرح بسیار کاملی داده است، فکر می‌کنم بیش از این ادامه بحث درباره خمسه داستانی نظامی لزومی ندارد.

### ظهير الدين فاريابي

ظهير فاريابي (که نام کاملش ظهير الدين طاهر بن محمد «\*» است و اینک مورد مطالعه ما قرار می‌گیرد، از سه شاعر مورد بحث قبلی بسی کم آوازه‌تر و کم خواننده‌تر است و این شهرتی را که دارد بیشتر مدیون این شعر معروف است (که من سراینده‌اش را نمی‌شناسم):-

دیوان ظهير فاريابي در کعبه بدزد اگر بیابی

(\*) درباره عناوین این دو قسمت اختلاف زیادی وجود دارد که در آن باره می‌توان نگاه کرد به باخر، همانجا، ص ۵۰-۵۲. در ایران غالباً به ترتیب شرفنامه و اقبال نامه نامیده می‌شود، حال آنکه در هند با پسوند «بری» و «بحری» مشخص می‌گردد. یک مترجم انگلیسی ظاهراً دچار اشتباه بزرگی شده و پسوند اولی را با واژه هندوستانی Baral یکی دانسته و بنابراین عنوان این قسمت را اسکندرنامه کبیر ترجمه کرده است.

(\*\*) نگاه کنید هم به تاریخ گزیده و هم به دولت‌شاه.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۰۳

ما قبلاً به اقتراح شعری مجد الدین همگر، امامی و یک شاعر دیگر درباره خوبی شعر ظهير و انوری اشاره کردیم و به اینکه هر سه درباره مزیت شعر انوری متفق القولند، ولی وجود این مباحثه در میان شعرای مذکور نشان می‌دهد که هرچند اینک اشعار ظهير کمتر خواننده دارد، زمانی دارای مرتبه بلندی بوده است. دیوان ظهير را نول کشور در لکهنو چاپ کرده، ولی تنها متنی که در اختیار من بوده یک نسخه خطی بدون تاریخ ولی خوب متعلق به کتابخانه دانشگاه کمبریج است (O.O.۶.۴۶) که بالغ بر ۱۶۰ ورق است و هر ورق (به استثنای عناوین و جاهای خالی) شامل ۲۲ بیت است، یعنی ۱۱ بیت در هر برگ، و در مجموع اعم از قصیده، قطعه، غزل و رباعی در حدود سه هزار بیت است.

عوفی در ج ۲ لباب (ص ۲۹۸-۳۰۷) شرح مفصلی درباره ظهير دارد که در آن مقام این شاعر را بسیار بالا می‌برد، حتی اعلام می‌کند که «شعر او لطفی دارد که لطف آن هیچ شعر دیگر ندارد» و علاوه می‌کند که هرچند در فاریاب، در منتهای الیه شمال شرقی ایران متولد شده، در عراق شهرتی فراوان یافت و علی‌الخصوص مورد لطف اتابک آذربایجان نصره الدین ابو بکر جهان پهلوان بن ایلدگر قرار گرفت.

دولت‌شاه نیز مقاله مفصلی را به ظهير اختصاص می‌دهد (ص ۱۰۹-۱۱۴ چاپ این جانب) که در آن گوید که او از شاگردان رشیدی

سمرقندی بود که در زمان فرمانروایی اتابک قزل ارسلان بن ایلدگز (۵۸۱-۵۸۷ ق- ۱۱۸۵-۹۱ م) خراسان را به قصد عراق و آذربایجان ترک گفت، و قبلاً در خدمت طغان حکمران نیشابور بود؛ و اینکه، برخی نقادان شعر او را «نازکتر و با طراوت تر» از انوری دانسته‌اند. همچنین، چنانکه از تاریخ طبرستان ابن اسفندیار درمی‌یابیم (ص ۷۱-۷۳ ترجمه این جانب)، پیش از این در خدمت اسپهبد مازندران حسام الدوله اردشیر بن حسن (مقتول ۲۷ شعبان ۶۰۶ ق- آوریل ۱۲۱۰ م) بوده و در این بیت بدینگونه با تأسف به بخشش این حکمران متوسل می‌شود:

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۰۴ شاید که بعد خدمت ده ساله در عراق نامم هنوز خسرو مازندران دهد «\*» او به اصفهان نیز رفت، ولی از پذیرایی صدرالدین عبداللطیف خجندی قاضی - القضاة آن شهر مکدر شد و در آنجا دیری نپایید. مجیرالدین بیلقانی که به عنوان هجوگوی اصفهان و مایه خشم خاقانی از او قبلاً یاد کردیم، یکی از رقبای او بود که با اشاره به جامه‌های فاخری که می‌پوشید گوید:-

گر به دیبایهای فاخر آدمی گردد کسی پس در اطلس چیست گرگ و در عبایی سوسمار «\*» ظهیرالدین در اواخر عمر، مانند بسیاری از مدیحه‌سرایان دیگر، زندگی درباری را رها کرد و در تبریز به کنج تقوی روی آورد و در همانجا در ربیع الاول ۵۹۸ (-) اواخر ۱۲۰۱ م) «\*» درگذشت و همچنانکه ملاحظه کردیم، در مقبره سرخاب در جوار خاقانی و شاهفور اشهری به خاک سپرده شد. با این حال، در اشعار او نشانه‌هایی از احساسات مذهبی به چشم نمی‌خورد و لحن آنها کاملاً دنیویست؛ بنابراین هر آینه در آخر عمر خویش توبه کرده باشد، باید تصور کنیم که از کار هنری خود نیز دست کشیده است.

من زحمت مطالعه سراسر نسخه خطی دیوان فوق‌الذکر او را بخود هموار کرده‌ام، ولی نتیجه غیر قابل توجه بوده و اشاره به حوادث جاری یا تواریخ بسیار اندک است و اشعارش همیشه به همان آراستگی و جلای غالباً بی‌مزه خاص شعرای درباری ایران است؛ بدون ظهور گاهگاه پرخاش، هجو، یا احساس عمیقی که اشعار انوری و خاقانی را رونق می‌بخشد. تعداد قصاید و قطعات ظهیر با چند غزل به ۱۸۵ می‌رسد که ۹۷ رباعی نیز به دنبال دارد. همچنین، دیوان او دست کم حاوی مدیحه‌ی درباره

(\*» ابن اسفندیار علاوه می‌کند که «خدمتکاران درگاه اردشیر روز عرض این قصیده به بارگاه قزل ارسلان حاضر بودند، پیش شاه نسخه این قصیده و بیت فرستادند، بفرمود تا برای ظهیر، اسب با ساخت و طوق و کلاه مرصع و قبا و صد دینار گسیل کردند.» (\*\*» دولتشاه، ص ۱۱۴

(\*\*\*) تاریخ گزیده و دولتشاه هردو این تاریخ (۵۹۸ ق) را می‌دهند و دومی ماهش (ربیع الاول) را علاوه می‌کند.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۰۵  
قزل ارسلان به صورت مثنویست، ولی در آن فصل جداگانه‌یی به مثنویات اختصاص نیافته است.

### ممدوحان فاریابی

شاهان و بزرگانی که این اشعار (تا آنجا که در متن اشعار نامشان ذکر شده، چون اشعار فاقد عنوان توضیحیست) خطاب بدیشان است به شرح زیرند:

- ۱- عضدالدین طغان شاه بن مؤید «\*» ملقب به خسرو شرق و ملک شرق، هفت یا هشت شعر.
  - ۲- حسام‌الدین اردشیر بن حسن، پادشاه مازندران «\*» سه شعر.
  - ۳- اختسان شروانشاه (ممدوح خاقانی)، یک شعر.
  - ۴- قزل ارسلان بن ایلدگز، اتابک آذربایجان «\*» یازده شعر، باستانی دو مرثیه در مرگش.
  - ۵- نصره‌الدین ابو بکر بیشتکین بن محمد بن ایلدگز، برادرزاده و جانشین قزل ارسلان، سی و پنج شعر.
  - ۶- طغرل (بن ارسلان)، آخرین پادشاه سلجوقی ایران «\*» یک شعر.
- اشخاص دیگری که ظهیر مدحشان گفته بدین شرحند:

- ۱- تاج‌الدین ابراهیم، دو شعر
- ۲- مجد‌الدین محمد بن علی اشعث، چهار شعر
- ۳- سعد‌الدین، دو شعر
- ۴- رضی‌الدین، دو شعر
- ۵- جمال‌الدین حسن، سه شعر
- ۶- شمس‌الدین (وزیر)، پنج شعر

(\*» به گفته ابن اثیر او در ۵۸۲ ق (- ۱۱۸۶-۸۷ م) درگذشت.



(\*\*) بگفته همو در ۶۰۳ ق (- ۱۲۰۶-۷ م) در گذشت.

(\*\*\*) در ۵۸۸ ق (- ۱۱۹۲ م) در قونیه کشته شد.

(\*\*\*\*) در ربیع الثانی ۵۹۰ ق (- آوریل ۱۱۹۴ م) در ری به دست خوارزمشاه کشته شد.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۰۶

۷- جلال الدین

۸- شرفشاه

۹- عماد الدین وزیر

۱۰- محمد بن فخر الملک (وزیر)

۱۱- صفی الدین اردبیلی

۱۲- عز الدین یحیی تبریزی

۱۳- نظام الدین وزیر، هر کدام یک شعر

۱۴- و سرانجام آخرین و یکی از مهمترین آنان، صدر الدین خجندی، یکی از نیرومندترین فقهای شافعی اصفهان که در ۵۹۲ ق (-

۱۱۹۶ م.) به وسیله فلک الدین سنقر کشته شد، و هشت قطعه از این اشعار خطاب بدوست.

دولتشاه در توجه به روابط ظهیر و صدر الدین خجندی که نام اصلیش عبد اللطیف بود، چنین می نویسد (ص ۱۱۲-۱۳ چاپ

این جانب):-

«گویند ظهیر از نیشابور به طریق سیاحت به اصفهان رفت و در آن صدر الدین عبد اللطیف خجندی قاضی القضاة و مشار الیه آن

ملک بوده؛ روزی ظهیر به سلام خواجه رفت.

دید که صدر خواجه مسکن فضلا و علماست. او سلام کرد و غریب وار جایی نشست و التفاتی چنانکه خواست نیافت. تافته شد و

این قطعه را بدیهه گفت و به دست خواجه داد:

بزرگوارا، دنیا ندارد آن عظمت که هیچ کس را زبید بدان سرافرازی

شرف به فضل و هنر باشد و ترا هم هست بدین نعیم مزور چرا همی نازی؟

ز چیست کاهل هنر را نمی کنی تمیز؟ تو نیز هم به هنر در زمانه ممتازی

به من نگه تو به بازی مکن از آنکه به فضل دلم به گیسوی حوران نمی کند بازی

تو این سپر که ز دنیا کشیده‌ی در روبه روز عرض مظالم چنان بیندازی

که از جواب سلامی که خلق را بر تست به هیچ مظلومه دیگری نپردازی «\*» دیگر چندانکه خواجه مراعات و مردمی کردش، در

اصفهان اقامت نکرد و به آذربایجان رفت، تا آنکه اتابک مظفر الدین محمد بن ایلدگز او را تربیت کلی کرد.»

(\*) این قطعه در نسخه خطی مورد استفاده این جانب نیز هست و تقریباً با متنی که دولتشاه داده است تطبیق می کند (ص ۱۱۳).

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۰۷

با اینهمه این داستان منافی اشعار زیادست که خطاب به صدر سروده است و در یکی از آنها از دو سال اقامتش در این «فرخ

آستانه» سخن می گوید و از ممدوحش تقاضا می کند که نگذارد او با داشتن «هزار گنج هنر» نیازمند حمایت «مشرکان» باشد.

بیشتر این احتمال هست که شاعر پس از دو یا سه سال اقامت در اصفهان آن رعایتی را که از صدر انتظار داشت نمی بیند و بنابراین

تصمیم می گیرد که کوکب بخت خود را در آذربایجان جستجو کند.

گرچه، نمی توانیم جزئیات زندگی ظهیر را کاملاً تعیین کنیم، ولی نکات اصلی آن تقریباً معلوم است. او هنگامیکه هنوز در شهر

زادگاهش فاریاب که در یکی از اشعارش از آنجا به نام «مسکن» خویش نام می برد، بسر می برده سرودن شعر را آغاز می کند.

سپس بنظر می رسد که به نیشابور می آید و در ستایش حکمران آنجا طغانشاه بن مؤید آوی همچنانکه دیدیم، چندین شعر دارد.

چون این امیر در سال ۵۸۲ ق (- ۱۱۸۶-۷۸ م) در گذشته، اشعار مذکور بایستی پیش از این تاریخ سروده شده باشد و از آنجا که از

یک بیت نسبتاً مبهم معلوم می شود که شاعر هنگام سرودن آن سی ساله بوده است. بسادگی می توان فرض کرد که در این ایام نباید

چندان بیش یا کمتر از سی سال داشته باشد و می توانیم نتیجه بگیریم که تولد او در حدود سال ۵۶۲ ق (- ۱۱۵۶ م.) صورت گرفته

است. از آنجا که هنگام رسیدن او به آذربایجان قزل ارسلان هنوز زنده بود، دیدار او از دربار حسام الدین اردشیر بن حسن، پادشاه

مازندران و سفر اصفهان بایستی در فاصله ۵۸۲-۸۶ ق (۱۱۸۷-۱۱۹۱ م) صورت گرفته باشد، چون در سال اخیر حامی بزرگش

اتابک نصره الدین ابو بکر جانشین عمش قزل ارسلان شد. اگر مرگ او واقعا در سال ۵۹۸ ق (- ۱۲۰۱ م) اتفاق افتاده باشد (و من

چیزی برخلاف آن نمی دانم) می توان تصور کرد قسمت اعظم مدت دهساله آخر زندگی را در تماس با دربار ابو بکر گذرانده و

انزوای او در تبریز تنها شامل یک یا دو سال آخر عمر اوست.

به استثنای رجالی که مدح شده‌اند (که متأسفانه نتوانستم بسیاریشان را بشناسم)

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۰۸

اینجا و آنجا اشاراتی مبهم درباره زندگی شاعر می‌یابیم. مثلاً در شعری که احتمالاً در اواخر اقامتش در نیشابور نوشته، گوید:

مرا به مدت شش سال حرص علم و ادب به خاکدان نشابور کرد زندانی

به هر هنر که کسی نام برد در عالم چنان شدم که ندارم به عهد خود ثانی در همان شعر، اشاره‌ی یافتن که در تلفیق با قسمت دیگری مرا بدین فکر انداخت که ظهیر یکی از کسانی بوده است که انوری بیچاره را به خاطر اظهاراتش در باره پیشگویی نجومی نافرجام جمادی الاولی ۵۸۲ ق (- سپتامبر ۱۱۸۶ م) مسخره کرده‌اند، چون می‌گوید:-

رسالتی که ز انشای خود فرستادم به مجلس تو، به ابطال حکم طوفانی قطعه دیگری که در آن به این طوفان اشاره شده، اگر اشتباه نکنم، اشاره صریحیست به انوری، بدین شرح:

آن کس که حکم کرد به طوفان باد، و گفت: «آسیب آن، عمارت گیتی کند خراب»

تشریف یافت از تو و اقبال دید و جاه در بند آن نشد که خطا گفت، یا صواب

من بنده چون به نکته‌ی ابطال کرده‌ام با من چرا ز وجه دگر می‌رود خطاب پس ظهیر احتمالاً با انوری، یا دست کم با اشعارش آشنا بوده است و من در اشتباه بزرگی هستم اگر شعر ظهیر که مطلعش اینست:

ای فلک سر بدان در آورده که تو گویی که خاک پای من است پاسخ یا تقلید این شعر انوری نباشد:

کلبه‌ی کاندردان به روز و به شب جای آرام و خورد و خواب من است به استثنای این مطالب، نمی‌توانم هیچ اشاره روشنی درباره هیچیک از شعرای

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۰۹

معاصر ظهیر در اشعارش بیابم، مگر اشاره زیر درباره نظامی که داستان خسرو و شیرینش (یا فرهاد و شیرین) همچنانکه دیدیم، در ۵۷۱ ق (۱۱۷۵-۷۶ م) تدوین شده است.

ولیک هیچک از این در عراق ثابت نیست خوشا فسانه شیرین و قصه فرهاد و این احتمالاً- بدان سبب بوده که ظهیر به دو معاصر بزرگش رشک می‌برده، چون اشعارش نمایشگر تمام خودستاییها، آزمندیها، آمادگی برای رنجش و فرصت طلبیست که همراه با ابراز تحقیرهای گاهگاه نسبت به شغل فرصت طلبانه خودشان، صفت مشخصه اغلب این شعرای مدیحه سراسر است. نظر او در این باره منحصر شبیه نظر انوریست- اشاره صریح زیر به شاعر بسیار متقدمی به نام بندار رازیست که در سده پنجم (یازدهم میلادی) می‌زیست و دولتشاه آن را هم تحریف و هم مغلوطن نقل کرده است (ص ۴۳):-

شعر بندار که گفتمی به حقیقت وحی است آن حقیقت چو بینی بود از پنداری

در نهانخانه طبعم به تماشا بنگر تا ز هر زاویه‌ی عرضه دهم دلداری «\*» در اینجا نیز، هرچند مسئله رقابتی در میان نیست، باز به همان تحقیر کار دیگران برمی‌خوریم. از قرار معلوم ظهیر مانند بسیاری از شعرای درباری ایران میخواره بود و با اینکه ظاهراً مذهب سنت داشت، احتمالاً به مذهب هیچ توجهی نمی‌کرد؛ مثلاً در یکی از رباعیاتش گوید:

«در دوزخ مست به که هشیار بهشت» همچنانکه در جای دیگر (ضمن اشاره به سفر اسکندر به ظلمات برای یافتن آب حیات با راهنمایی حضرت خضر ناپیدای جاودانه) خود را «بنده آن خضر» اعلام می‌کند:

(\*) مقایسه کنید با ص ۱۵۸-۱۵۹ همان کتاب.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۱۰ که می‌را «از ظلمت انگور بر آورد». اینکه او خود را سنی می‌شمرد از طرزی که راجع به عمر و عثمان گفتگو می‌کند آشکارا معلوم می‌شود. راجع به عمر می‌گوید:

شاهنشاهی ابی بکر محمد که جهان را از حضرت او مژده عدل عمر آمد در جای دیگر درباره هردوشان می‌گوید:-

سلطان نشان اتابک اعظم که عدل او معمار دین ایزد و شرع پیمبر است

بابکر نام و سیرت، و عثمان حیا و حلم کز عدل و علم همسر فاروق و حیدر است با این حال، ضرب المثل عربی «الناس علی دین ملوکهم» برای هیچ طبقه‌ی به اندازه شعرای درباری صادق نبوده است، و برای این اظهار عقیده‌ها که اغلب نشان می‌دهد ظهیر پیرو مؤمن مذهب شیعه نبوده اهمیت زیادی قابل شدن خطا است.

شاعر ما همچنانکه یادآور شدیم، سائل بزرگی بود، و با این حال فهم آن را داشت تا دریابد که استعدادهای خود را چقدر بد بکار می‌گیرد. ابیات زیر نمونه‌ی بیست مجسم از قسمت اعظم اشعار او. اولی از قصیده بلندبست خطاب به صدر خجندی:-

عالمی از عطای بر سر موج کشتی من چنین گران لنگر

منم امروز و حالتی که می‌رس گر بگویم نداریم باور

فتنه در گرد من گشاده کمین فاقه در روی من کشیده حشر

می نخواهی که من ز اندک سعی باشم در جهان ثناگستر؟

در وجوه معاش می نشود مهر بوبکر و دوستی عمر (\*\*)

جوهری نیست در عراق و رواست گر ندانند قیمت گوهر

ای دل پاک‌تر ز کیسه سیم‌ای رخ زردتر ز سره زر

نیست دولت ورای آنکه، شوم در میان سخنوران سرور در قصیده دیگری خطاب به بهاء الدین ابو بکر سید الرؤسا گوید:

(\*) این بیت موجب تلقین این فکر می‌شود که شاعر در نزد این فقیه متدین به تمایلات شیعی متهم شده و به خاطر آن می‌کوشد تا از وی عذرخواهی کند. احتمالاً همین سوءظن بود که سرانجام او را از اصفهان بدر کرد.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۱۱ من به مدحت زبان نداده هنوز کرمت عذر صد قصیده بخواست

نفرتی داشت خاطر من از شعرزانکه آن، نقص منصب فضلاست

غرضم مدحت تو بود، ارنه شاعری از کجا و بنده کجاست

زانکه خلوت سرای قدرت راجای من در مقام او ادناست

چون تفاخر کنم به شعر؟ ارچه، نام من در جریده شعر است

شعر در نفس خویش هم بد نیست ناله من ز خست شرکاست (\*\*)

کمیینه مایه من شاعریست، خود بنگر که چند گونه کشیدم ز دست او بیداد

ولیک هیچم ازین در عراق ثابت نیست تو خواه در همدان گیر و خواه در بغداد

تنعمی که من از فضل در جهان دیدم همین جفای پدر بود و سیلی استاد

به پیش هر که از آن یاد می‌کنم حرفی نمی‌کند پس از آن تا تواند از من یاد

ز جنس شعر غزل بهتر است و آنهم نیست بضاعتی که توان ساختن بر آن بنیاد

بنای عمر خرابی گرفت چند کنم به رنگ و بوی کسان خانه هوس آباد

مرا از این چه که سیمین بریست در کشمیر مرا از آن چه که شیرین لبیست در نوشاد

برین بسنده کن از حال تو به هیچ مپرس که شرح درد دل این نمی‌توانم داد

بهین گلی که ازو بشکفد مرا اینست که بنده خوانم خود را و سرو را آزاد

گهی لقب نهم آشفته زنگی را حور گهی خطاب کنم مست و سفله را هشیار از طرف هیچکس از کسانیکه به پیشه مدیحه سرایی پرداخته‌اند- چون ایشان را باید چنین نامید- مسلماً هرگز اظهاری رکیک‌تر از این نشده است؛ البته ظهیر هم کار خود را مانند

پیش‌ی در نظر می‌گرفت؛ چون در شعر دیگری گوید:

من نه دهقانم، نه بازرگان که باشد مرا خانه‌ها پر گندم و جو، کیسه‌ها پر سیم و زر بنابراین او باید از شعر خویش پول در بیاورد،

و ناچار است در برابر وسایلی که تحقیرشان می‌کند سر خم کند. او باید هرچه را که می‌تواند به دست آورد، آنگاه بهانه‌ی برای

تقاضای بیشتر بجوید؛ همچنانکه، مثلاً هنگامی که خرقه‌ی فاخر و استری چابک بدو می‌بخشند، می‌گوید:

(\*) این شعر را دولتشاه نقل کرده (ص ۱۰ چاپ این‌جانب) ولی آنرا به غلط به انوری نسبت داده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۱۲ هنوز زین و لگامی امید می‌دارم و گر نه من به چه دانم که استرم زینست؟

اگر مدح در کار پول سازی باشکست مواجه شود، ممکنست هجو بسی مفیدتر باشد؛ چرا که، رقبا و دشمنان شخص قربانی آن را

بهتر از مدح می‌خرند، همچنانکه ابیات زیر نشان می‌دهد:-

خدا یگانا، سالی زیاد تست که من به جام نظم می‌مدح تو همی پاشم

ندیده‌ام ز تو چیزی چنانکه بر گویم نیافتم ز تو چیزی چنانکه در پوشم

به مجلس تو ز جودت مرا سؤال کنند نهاده باید ناچار پنبه در گوشم

مباش غره اگر چه من از شمایل خوب حکیم سیرت و نیکو نهاد و خاموشم

به گاه نظم چو من بر سخن سوار شوم کشند غاشیه اقران ز فخر بر دوشم

به مدح و هجو همه کس پی شکایت و شکر چو آفتاب بتابم، چو بحر بخروشم

من ار ز هجو تو بی‌تی دو بر کسی خوانم نهند تخته دیا همی در آغوشم

به زرد و سرخ چو از من هجای تو بخنندروا بود که به نرخ تمام بفروشم به نظر می‌رسد، اغلب برای کسانیکه نسبت به چاپلوسی

حساس بوده‌اند، تهدید صرف به هجو کافی بوده است تا سر کیسه را شل کنند؛ چون تعداد فعلی هجویه‌ها در دیوان بسیار کم

است. هجویه زیر خطاب به فقیهی محی الدین نام، دارای ملایمت و نزاکت است که در این گونه شعرها بسیار نادر است:-

امام عالم و مفتی خلق محی‌الدین تویی به اسب و رخ از کل کاینات فره  
به مدحت تو دو نوبت قصیده‌ها گفتیم نکرده سعی تو از کار من گشاده گره  
ز پیش منبر امروز مردکی برخاست که «توبه می‌کنم از جرهما» تو گفتی «زه»  
ز مردمانش زر و سیم خواستی و همه به طوع طبع بداند بی‌لجاج و منه  
ز بهر شعرم چیزی ندادیم، باری برای توبه که کردم ز شاعریم بده موارد مکرر تقاضای پول از طرف شاعر و شکایت از واداری و  
بی‌نوایی را به آسانی می‌توان یافت. شاعر در جایی گوید:

بر در من غریم کرده مقام همچو اقبال بر در تو مقیم ولی نمونه‌های فوق کافیت و به خوبی لحن و کیفیت همه را نشان می‌دهد.

دانش ظهیر، علی‌رغم ادعاهایش، به مراتب کمتر از انوری و خاقانی بچشم

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۱۳

می‌خورد و اشعار آن دو همچنانکه دیدیم سرشار از اشاراتی به پیچیده‌ترین علوم است. توجه به شعر زیر، که مشکل بتوان آنرا جز  
اقتباسی از انجیل دانست، شاید با ارزش باشد:

شتر به چشمه سوزن برون نخواهد شد حسود خام طمع گو درین هوس بگداز من نمی‌دانم دیوان ظهیر بر چه اساس تدوین شده  
است، چون ترتیب اشعار آن نه برحسب تاریخ و نه الفباییست. بنظر می‌رسد که سعی شده است بهترین اشعار در آغاز قرار گیرد، و  
این جالب توجه است که سه شعر از پنج شعر نخستین از طرف عوفی (لباب، ج ۲، ص ۲۹۸-۳۰۷) و چهارمی از طرف دولتشاه (ص  
۱۱۰) به عنوان نمونه آثار شاعر انتخاب شده است. شعر اول که شامل سی و هفت بیت است، به نظر من بهترین شعر تمام دیوان آمد  
و بحث خود را درباره ظهیر با نقل چند بیتی از آن خاتمه خواهم داد: «\*»

بین که تا شکمت سیر و تنت پوشیدست چه مایه جانوران از تو خسته و رنجور

چه رنجهاست ز تو بر تن سوام و هوام چه دامهاست ز تو در دل وحوش و طیور

به دشت جانوری خار می‌خورد غافل تو تیز می‌کنی از بهر حلق او ساطور

کناغ چند ضعیفی به خون دل بتندتو جمع آری کاین اطلس است و آن سیفور

ز کرم مرده کفن بر کشی و در پوشی میان اهل مروت که داردت معذور؟

بدان طمع که دهان خوش کنی ز غایت حرص نشسته‌یی مترصد که قی کند زنبور من نه بدان سبب درباره ظهیر فاریابی بدین  
تفصیل نوشتم که مقام او را با انوری، خاقانی یا نظامی برابر نهم، یا قرین فردوسی و ناصر خسرو شمارم؛ بلکه از آنرو که او را  
می‌توان نمونه مشخصه شعرای درباری بیشمار عصر و کشورش دانست، مانند اثر

(\* لباب، ج ۲، ص ۲۹۹-۳۰۰

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۱۴

اخصیکتی، مجیر بیلقانی، فرید کاتب، شفروه اصفهانی و دهها شاعر دیگری که نه از آنها چندان برتر و نه فروتر بود؛ و در کتابی با  
حجم و کیفیت فعلی دادن شرح مفصل و جداگانه‌یی درباره آنان غیر ممکن است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۱۵

### فصل هفتم امپراطوری خوارزم و حمله مغول، تا سقوط بغداد و انقراض خلافت

#### اشاره

درباره قدرت روزافزون خوارزمشاهان. یا سلاطین خیوه: که از عقاب انوشتر ساقی ملکشاه بودند، قبلا در فصل پنجم صحبت  
کردیم. در زمانی که اینک بدان رسیده‌ایم، یعنی اواخر سده ششم (- آغاز سده سیزدهم) علاء‌الدین محمد، نواده اتسز بر تخت  
سلطنت خوارزم نشست، و یک چند بر قلمروی فرمان راند که وسعت آن یادآور دوران شکوه امپراطوری سلجوقی بود. در عصری  
که از آن سخن می‌گوییم، دامنه این امپراطوری از کوه‌های اورال تا خلیج فارس و از رود سند تا فرات بود و تقریباً تمام ایران را، به  
استثنای ایالت فارس و خوزستان شامل می‌شد. نامحتمل است که امپراطوری خوارزم از پیشینیان و رقیبان. یعنی امپراطوری‌هایی که  
به دست سلسله‌های غزنوی، سلجوقی و غوری تأسیس شد، دارای عناصر ثبات بیشتری باشد؛ ولی، در شرایط عادی به آسانی  
می‌توانست یک قرن یا بیشتر ادامه یابد. در میان حوادث مهم گوناگون، فاجعه‌یی که موجب زوال آن شد، حادثه‌یی بود که هر چند  
شاید تا بهنگام بروز آن کاملاً پیش‌بینی نشده بود، قیافه دنیا را عوض کرد، نیروهای را به- حرکت درآورد که هنوز مؤثرند و بیش  
از هر حادثه دیگری در تاریخ جهان، که سند مضبوطی از آن به دست ما رسیده، بشریت را دچار مصیبت ساخت؛ منظورم حمله  
مغول است.

این سیل صحرائشینان غارتگری که حتی همسایگانشان بسختی نامشان را می‌دانستند، در شتاب، نهب و غارت، درنده خوبی، کشتار بیرحمانه و بی‌هدف، آشوب

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۱۶

مقاومت ناپذیر و لو کوتاه مدت، بیش از آنچه به پدیده‌ی در تاریخ بشر شبیه باشد، همانند لجام گسیختگی نیروهای کور طبیعت (\*\*). این سپاهیان وحشی خشمگین در عرض چند سال جهان را از ژاپن تا آلمان فرو گرفتند (\*\*\*) و همچنانکه دوسون d'Ohsson خاطر نشان می‌کند، اگر جزئیات قتل عام، بی‌حرمتی، غارت و خرابی که بدست اینان صورت گرفت از اینهمه منابع و نواحی گوناگون مسلم نمی‌شد، باور نکردنی می‌بود. می‌توان با نقل مطلب زیر از مورخ موثق و دقیقی چون ابن اثیر اثری را که آنان بر روی نویسندگان معاصرشان داشته‌اند قضاوت کرد. او گزارش خود را درباره این موضوع در ذیل حوادث سال ۶۱۷ ق (- ۱۲۲۰ - ۲۱ م) آغاز می‌کند:

### ذکر در آمدن تاتار در شهرهای اسلام

چند سالی از ذکر این حادثه دست برداشتم، از آن روی بیوشیدم، از ذکرش بیزاری جستم، و اگر گامی به پیش نهادم، گام دیگر باز پس گذاشتم؛ چون کیست که بتواند خبر مرگ اسلام و اسلامیان را باسانی بنویسد؟ کیست که ذکر آن را خرد شمارد؟ مادر، کاش مرا نژاده بودی، یا کاش پیش از این می‌مردم و در شمار از یاد رفتگان فراموش می‌شدم. با آنکه گروهی از دوستان در نوشتن آن به من اصرار ورزیدند، من دست برداشتم، تا سرانجام دیدم که رها کردن این کار سودی ندارد. بعد چنین گوید مؤلف که این فصل متضمن حادثه عظیم و بلای بزرگیست که دامنگیر همه مردم، بویژه مسلمانان شد و روزگار چنانی به یاد ندارد. چندانکه راست می‌بود اگر کسی می‌گفت: از آن هنگام که پروردگار بزرگ آدم را آفرید، جهان تاکنون گرفتار چنین بلایی نشده بود؛ چرا که تواریخ چیزی فروتر از آن یا نزدیک بدان را شامل نیست و بزرگترین حادثه‌ی که ذکر می‌شود کاریست که بخت النصر با بنی اسرائیل کرد و بیت المقدس را ویران ساخت. چیست خرابی بیت المقدس نسبت بدانچه این ملعونان از شهرهایی ویران کردند که هر کدام چندین برابر بیت المقدس بود، و چیست کشتار بنی اسرائیل نسبت به کشتگان اینان؟ آنچه از مردم یک شهر کشتند بیش از بنی اسرائیل بود. تا

(\*) Histoire des Mongols: d'Ohsson، ج ۱، ص ۳۸۷

(\*\*) مغولان در ۱۲۷۰ م ژاپن را به اطاعت خویش خواندند و سه بار بر سرشان لشکر کشیدند که آخرین بار در ۱۲۸۳ م بود و نافرجام. نابودی ناوگان مغول سختتر از نابودی ناوگان اسپانیا بود. سختترین تاخت و تاز مغول در اروپا در ۱۲۳۶ - ۴۱ صورت گرفت.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۱۷

انقراض عالم و فنای دنیا، مردم چنین حادثه‌ی بی‌نخواهند دید، مگر ظهور یا جوج و مأجوج. (\*\*\*) ولی دجال، پیروانش را بجای خواهد گذاشت و مخالفانش را خواهد کشت، حال آنکه اینان کسی را بجای نگذاشتند، بلکه زنان و مردان و کودکان را کشتند و شکمهای آبستن را دریدند و جنینها را کشتند. (انا لله و انا الیه راجعون و لا حول و لا قوة الا بالله علی العظیم) - همه چیز از خداوند است و بازگشت بدوست: و توش و توانی نیست مگر خداوند بزرگوار برین را). زبان‌های آتش این حادثه بر همه جا زبانه کشید و زبان آن همگان را دامنگیر شد و همچون ابری که بادش براند بر همه شهرها گسترده شد. مردمی که از اطراف چین برآمدند و قصد بلاد ترکستان کردند، مانند کاشغر و بلاساغون؛ از آنجا روانه شهرهای ماوراء النهر شدند، مانند سمرقند و بخارا و جز آنها؛ و همه را فروگرفتند و با مردمشان چنان کردند که ذکرش گذشت. پس از آن، طایفه‌ی از آنان به خراسان درآمدند و چون از تصاحب، تاراج، کشتار و ویرانی آنجا فراغت یافتند، به ری، همدان، بلاد جبال و شهرهایی که در حد عراق بود دست یافتند. از آن پس قصد شهرهای آذربایجان و اران کردند و بیشتر مردمانش را کشتند و جز اندکی از دستشان رهایی نیافتند. اینهمه در کمتر از سالی روی داد و کسی همانند آن نشنیده بود ....

پس از آنکه از آذربایجان و اران فراغت یافتند، روانه دربند شروان شدند و شهرهایش را فروگرفتند و جز قلعه‌ی که شاهشان در آن بود سالم نماند، از آنجا به ولایت لان و لکر گذشتند و از ملل گوناگونی که در آنجا بودند بسیاری را کشتند و تاراج و ویرانی بیار آوردند. پس از آن روانه بلاد قیچاق شدند که بسیاری از مردمش ترکانند و آنکه را یافتند کشتند و دیگران را به کوه و کمر تاراندند و شهرهایش را تهی ساختند و تاتار را بر آنها چیره گرداندند. اینهمه را در کوتاهترین زمان انجام دادند، تنها در مدتی که برای پیمودن راه لازم بود، نه بیش از آن ....

گروه دیگری از اینان به غزنه و توابع آن، و آنچه از شهرهای هند و سیستان و کرمان در آن حوالی بود، درآمدند و در آنها همان کارها بلکه شدیدتر از آنها کردند. این چیز است که مانند آن شنیده نشده است، چون اسکندر که بگفته همه مورخان بدین تندی بر جهانی دست نیافت و جهانگیریش نزدیک ده سال طول کشید، کسی را نکشت و مردم به فرمانبرداریش خشنود شدند، ولی، اینان

در نزدیک به یک سال بر بیشتر آبادانی زمین که روتق و مردمش بهتر و بیشتر از همه بود دست یافتند و شهری از اینان ایمن

(\* اینان را بدرستی (اعراب) تتر و (ایرانیان) تاتار نامیده‌اند. صورت اروپایی این کلمه که Tartarus ثبت شده است بخاطر علاقه به مربوط ساختن کارهای دوزخی و بیرحمانه‌شان با تار تاروس است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۱۸

نماند، مگر آنکه مردمش بیمناک و چشم براه و نگران رسیدن ایشان باشند.

آنان را به ره توشه و نقل آن نیازی نیست، چون با آنان گوسفندان و گاو و ستوران و چارپایان دیگر است که از گوشتشان می‌خورند و نه از چیزی دیگر. ولی چارپایان سواریشان، زمین را به سمه‌شان می‌کنند و ریشه گیاهان را می‌خورند و جو را نمی‌شناسند.... و کیش اینان سرفرواد آوردن بر خورشید است بهنگام برآمدن آن، و چیزی را حرام نمی‌دانند؛ همه چارپایان، حتی سگان و خوکان و جز آنها را می‌خورند و نکاح نمی‌دانند، بلکه، زنی چند شوی می‌گیرد و چون کودکی زاده شود پدر خود را نمی‌شناسد.

بدین سان، اسلام و اسلامیان در این مدت گرفتار بلایی شدند که هیچ ملتی بدان گرفتار نشده بود. این تاتار- که خدایشان نابود گرداناد- از خاور پیش آمدند و کارهایی کردند که همه از شنیدنش هراسناک می‌شوند. و شرح آن انشاء الله تعالی بتفصیل خواهد آمد. و همچنین است بر آمدن فرنگ لعنهم الله- که از باختر به شام درآمدند و قصد دیار مصر کردند و بندر دمياط را در آنجا فرو گرفتند، و سرزمینهای مصر و شام و غیر آن در دسترسشان قرار گرفت و اگر به دستشان نیفتاد، جز از لطف خدای تعالی و یاری او نبود، و ما در حوادث سال ششصد و چهارده از آن یاد کردیم (- ۱۲۱۷- ۱۸ م). نیز از این حوادث بود، شمشیر برکشیدن و فتنه برخاستن در میان دو طایفه از مسلمانان که از این دو بلا جان بدر برده بودند، که ذکر کردیم، انا لله و انا الیه الرجعون.

و از خدا خواهیم گشایش کار اسلام و مسلمانان را به یاری او، که جز او اسلام را یار و یآوری نمانده است. و چون خدا خواهد که بر مردمی بد کند، نه آنان را یاری دفع آن باشد و نه فرمانروایی که نجاتشان تواند داد، همچنانکه این تاتار را از نبودن مانعی در پیش این پیروزی به دست آمد و سبب نبودن مانع این بود که محمد خوارزمشاه بر ممالک بسیار دست یافت و شهریارانشان از میان برداشت؛ چنانکه او یگانه پادشاه همه ممالک شد، و چون از تاتار هزیمت یافت، در شهرها کسی نماند تا از ایشان جلو گیرد، یا شهرها را نگاه دارد، که هر چه خدا خواهد همان شود.

اکنون وقت آن است که چگونگی نخستین حمله آنان را به شهرهای اسلام ذکر کنیم.»

تازه، اینهمه تقریباً سی سال پیش از مصیبت بزرگتری نوشته شده بود که به سقوط بغداد و انقراض خلافت انجامید. چون این وقایع در صفر ۶۵۶ ق (- فوریه ۱۲۵۸ م) اتفاق افتاد. در حالی که ابن اثیر تاریخ خود را با حوادث سال ۶۲۸ ق (- ۱۲۳۰- ۳۱ م) پایان بخشیده و دو سال بعد مرده است. او شخصاً شاهد فجایی که

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۱۹

نوشته نبوده است، بلکه آنها را فقط از فراریان هراسانی شنیده که برخی از حکایات شخصی آنان را در ذیل حوادث سالی که تاریخش پایان می‌پذیرد، ثبت کرده است:

«از ترسی که خدای تعالی از ایشان در دل مردم افکنده، برای من داستانهایی حکایت کرد که به سختی می‌توان باور داشت، تا آنکه گفت: مردی از ایشان به دیهی یا محلی درآمد که در آنجا جمعی انبوه از مردمان بودند و آنان را یکی پس از دیگری کشت و کسی جرئت نیافت تا دست به سوی آن سوار دراز کند. و نیز گفت که یکی از ایشان مردی را اسیر کرد ولی آن تاتار با خود سلاحی برای کشتن اسیر نداشت، پس به او گفت: سرت را بر زمین بگذار و تکان مخور. او سر بر زمین نهاد و تاتار رفت شمشیری فراهم کرد و او را کشت. و مردی حکایت کرد که من با هفده مرد به راهی می‌رفتم، تاتاری پیش آمد و ما را گفت یکدیگر را ببندیم. یارانم به اجرای فرمانش پرداختند.

پس بدیشان گفتم: او یک تن بیش نیست، چرا نکشیمش تا نجات یابیم؟ گفتند:

می‌ترسیم. گفتم: او هم اکنون سر کشتن ما دارد، بگذار بکشیمش تا مگر خدایمان رهایی بخشد. بخدا که کسی از ایشان جسارت این کار نداشت. کاردی برگرفتم، او را کشتم، گریختم و نجات یافتیم. و مانند این بسیار است.» (\*\*)

یاقوت حموی جغرافی‌دان، یکی دیگر از نویسندگان معاصر (متولد ۵۷۵ ق- ۱۱۸۸ یا ۷۹ م- متوفی ۶۲۷ ق- ۱۲۲۹ م) و از دوستان مورخ بزرگ فوق‌الذکر نیز که خود موفق شده بود از دست مغولان بگریزد، از وحشتی که اینان پدید آورده بودند، تصویری برای ما باقی گذاشته است. علاوه بر اطلاعات ضمنی موجود در قاموس جغرافیایی عظیمش معجم البلدان، در وفیات الاعیان ابن خلکان (ترجمه دوسلان de Slane، ج ۴، ص ۱۲- ۲۲) متن نام‌هایی موجود است که او پس از تحمل مشقات فرار از مرو و رسیدن به موصل خطاب به قاضی الاکرم جمال الدین ابو الحسن الشیبانی القفطی وزیر سلطان حلب نوشته است. این نامه که در ۶۱۷ ق (- ۱۲۲۰- ۲۱ م) نوشته شده، با بیان پر حرارتی، غنای کتابخانه‌های مرو را

(\* این قطعه را دوسون در ص ۷۰، ج ۳ کتابش ترجمه کرده و به وسیله سرهنری هاوارث در ج History of the Mongols ۱، ص ۱۳۱-۳۲ ذکر شده است. همچنین مقایسه کنید با ص ۳۸۷-۸۸ ج ۱، کتاب دوسون.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۲۰

توصیف می‌کند که سبب شد تا او خانمان، دوستان، و وطنش را فراموش کند و «با ولع شکمباره‌یی» از آنچه در آنها بود، و از رونق شگفت‌انگیز خراسان برخوردار شود که به گفته او «در یک کلمه، و بدون مبالغه همچون بهشت بود»:

«چه بسیار بودند نیک مردانی که نیکی از ایشان چون جویباری روان بود و چه بسا پیشوایان که رفتارشان زندگانی اسلام را تاج بخش بود. آثار دانش ایشان بر طومار زمان نوشته و فضایل آنان از محاسن دنیا و دین بشمار آمده و به هر سرزمینی از اقطار گیتی منتشر شده بود.

هیچ دانش متین و رأی استوار نبود، مگر از مطلع خورشید باطنشان برآمده، و هیچ معرفت و فضلی نبود مگر به نزد ایشان فرود آمده و آبشخور یافته بود. بی‌خلاف، هیچ منش والایی نبود مگر اینکه در میان ایشان یافته شود و هیچ معنی لطیفی نبود مگر اینکه از ساحت عالی معانی ایشان بچنگ آید.

خردسالان‌شان مردانی، جوانان‌شان قهرمانان و پیرانشان برگزیدگانی. نشانه‌های سروری ایشان پیدا و دلایل بزرگواری و شکوهشان هویدا بود. و شگفت‌ترین شگفتیها آنکه پادشاه ایشان را ترک این کشورها آسان آمد، زیرا نفس خویش را خطاب کرد و گفت: کار این ملک رها کن و سر خویش گیر و راه خود در پیش، و گرنه تباهی در پیش است. اهل کفر و الحاد در این سرزمینهای آبادان درآمدند و غارتگران و کینه‌توزان در این سرپرده‌های امن و امان جای گرفتند. بر اثر این سانحه کاخهای برافراشته چون سطرهای سترده شد و آن سرزمینهای خوش و خرم جای زاغ و زغن گشت. در چهار سوی آن، بومان در فغان آمدند و باد سموم در زمینهای بی حاصلش وزیدن گرفت.

در آنجا دیگر انس به وحشت مبدل شد و اهریمن بر این مصیبت نوحه خوان.

(انا لله و انا الیه راجعون). این حادثه بیست که پشت را می‌شکند، زندگی را تباه می‌کند، بازو را سست می‌سازد، پوست را می‌شکافد، رنج و اندوه را می‌افزاید، جوانان را پیر می‌کند، عقل خردمندان را می‌رباید، دل را سیاه می‌گرداند، خرد را می‌زداید و کارش را به حیرت می‌کشد ...

کوتاه سخن اینکه اجل را فاصله‌یی نبود و دوستان را دشوار بود بگویند: بینوایان زنده است یا مرده، و شاید اگر به هزاران هزار بل بیشتر مردمی پیوسته بود که به دست کفار کشته شدند، دستهایشان را چون پاکبختگان بهم می‌کوفتند ...

ظاهر خشمگین و رفتار نفرت‌انگیز فاتحان مزید بر وحشی شد که جنایت بی‌مهابا و بی‌رحمی خون‌سردانه‌شان پدید آورده بود. اعراب فاتح ایران، بی‌شک

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۲۱

موجب ویرانی و مصایب بسیار شدند. ولی اعراب به گفته دشمنان اسپانیاییشان «ولو مغربی، شهسوار و ... آزاده» بودند و اگر چیزهای بسیاری را نابود کردند، چیزهای فراوانی به جایش آوردند که ممتاز و دلپذیر بود. در حالی که به گفته دوسون مورخ برجسته تاریخ مغول «\*» (ص و- ز، ج ۱) اینان:

«در سخت دلی از بدوی‌ترین مردمان درگذشتند. در ممالک مفتوحه بسیاری از مردان، زنان و کودکان را بخونسردی کشتند؛ شهرها و روستاها را سوختند؛ سرزمینهای آباد را به بیابان مبدل کردند؛ و با این حال، نه از خشم و نه از کینه‌جویی بوجد نمی‌آمدند، زیرا بندرت از نام مردمی که نابود می‌کردند، خبر داشتند. اگر وقایع نامه‌های همه ممالک در این باره توافق نداشت، ممکن بود کسی گمان کند که تاریخ درباره شقاوت اینان مبالغه کرده است. دیده می‌شود که مغولان پس از پیروزی با بازماندگان بینوای ملل مغلوب همچون بردگان رفتار می‌کنند و سبب می‌شوند که آنان که از شمشیر بلا رسته‌اند، در زیر سلطه ستمگرانه وحشتناک اینان بنالند. حکومت اینان پیروزی تباهی بود، هرچه ممتاز و باشکوه بود، تحقیر شد، در حالی که اراذل ناس به خدمت این سروران ددمنش درآمدند و به بهای نگهداری ثروت، مقام و قدرتشان به ستم کردن بر هم‌میهنانشان کمر بستند؛ بنابراین، گرچه تاریخ مغول مشحون از بربریت ایشان است و فقط تصاویر ننگینی ارائه می‌دهد، از آنجا که با تاریخ چندین امپراطوری ارتباط نزدیک دارد، برای درک بهتر حوادث بزرگ سده هفتم و هشتم (- سیزدهم و چهاردهم) آشنایی با آن ضروریست.»

تنها فضیلتی که این مغولان یا تاتار دارا بودند، همان بود که عموماً سپاهگیری نامیده شده- یعنی انضباط، تبعیت و فرمانبرداری نسبت به امرای مافوقشان در نهایت درجه. هر نوع ارتقایی بستگی به استحقاق شخصی داشت. خطا، نافرمانی و بی‌لیاقتی نه تنها موجب مرگ عامل آن می‌شد، بلکه تنبیه همسر و فرزندان را نیز شامل بود.

بالاخرین صاحب منصب چنانچه خشم امپراطور را برمی‌انگیخت، بایستی پیش روی همه زیردستانش به دست دون پایه‌ترین مأموری که برای توبیخ او فرستاده

(\*)

## Histoire des Mongols depuis Tchinquiz Khan jusqu'a Timour Bey ou Tamerlan, par M. le

Baron C. d'Ohsson; Paris ۱۸۳۴-۳۵, ۴ Vols

شده بود تنبیه می‌شد. با این حال، گرچه مغولان زندگی را چنین ارزان می‌گرفتند، در جایی که با دروغ و نیرنگ می‌توانستند به مقصود خود برسند، بندرت جرئت می‌کردند که جان خود را در مخاطره اندازند. گرچه سزای مقاومت مرگ بود، درعین حال در بسیاری موارد تسلیم شدن نیز موجب مرگ می‌شد. اگر اینان سکنه شهری را که تسلیم یا گشوده شده بود، امان می‌دادند؛ یا به خاطر مهارت و صنعتگریشان بود، یا برای بکار گماشتنشان در خط مقدم یورش بعدی بر ضد هم‌میهنان و هم‌کیشان خودشان. خیل اسیران بدبخت و درمانده مقدمه لشکر را همراهی می‌کرد و هنگامی که به نقطه مقاومت بعدی می‌رسید، نخست برای سوار کردن ماشینهای قلعه‌گیری به کار می‌افتاد، سپس آنان را در سایه شمشیر به سوی شکافهایی که در حصار شهر ایجاد شده بود می‌راندند تا خندق و گودال را با بدنهایشان پر کنند، سرانجام اگر اینان هنوز از مرگ می‌رستند، طعمه شمشیرشان می‌ساختند تا برای صیدهای تازه‌یی که از فتح جدید به دست آمده بود جا باز شود. خونریزی مغولان حساب شده، دقیق و برای متوحش ساختن و درهم شکستن کسانی طرح شده بود که در معرض حمله بعدی ایشان بودند؛ و بهتر آن می‌دانستند، که در پشت سر خویش ویرانه‌های دود زده و گورستانهای سوخته بجای گذارند، تا آنکه با خطر طغیان گروهی از جان بدر بردگان بینوا روبرو نشوند.

با این حال، شرح جزئیات تاریخ مغول، یا خود کارهای آنان در ایران، خارج از موضوع این کتاب است. کسانی که خواهان آگاهیهای کاملی در این باره باشند، می‌توانند آنرا در اثر عظیم دوسون یا تاریخ مغول سرهنری هاوارت بیابند. مخصوصاً دوسون از آثار عربی و فارسی بصورت پسندیده‌یی استفاده کرده که در صفحات

## X- LXVIII

شرحی که بر مجلد اول کتابش نوشته، آنها را به‌طور کامل وصف و نقد کرده است. پنج منبع مهم اسلامی عبارتست از:

۱- کتاب عربی کامل ابن اثیر که قبلاً ذکر شد.

۲- کتاب عربی سیره سلطان جلال‌الدین منکبرنی که به دست کاتب خاصش شهاب‌الدین محمد نسوی نوشته شده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۲۳

۳- تاریخ فارسی جهانگشای جوینی اثر علاء‌الدین عطا‌الملک جوینی کاتب هلاکو خان.

۴- تاریخ فارسی جامع التواریخ اثر رشید‌الدین فضل‌الله.

۵- تاریخ فارسی ترجمه الامصار معروف به تاریخ و صاف.

از کتاب نخست دو چاپ وجود دارد: چاپ تورنبرگ و چاپ قاهره.

از کتاب دوم یک چاپ و نیز ترجمه‌یی فرانسوی وجود دارد که به وسیله M. Houdas چاپ شده است (پاریس ۱۸۹۱ و ۱۸۹۵) و

از کتاب آخری (یا دست‌کم از نیمه اول آن) یک چاپ و ترجمه‌یی به زبان آلمانی توسط هامرپور گشتال در دست است (وین

۱۸۵۶) و نیز یک چاپ سنگی ایرانی. کتابهای سوم و چهارم در حال حاضر بدبختانه جز به صورت خطی در دسترس نیست. (\*\*)

گرچه فاجعه حمله مغول احتمالاً نمی‌توانست قابل دفع باشد، ولی بی‌شک بر- اثر طمع، خیانت و بی‌ثباتی علاء‌الدین محمد خوارزمشاه تسهیل و تسریع شد. همچنان که ابن اثیر یادآوری می‌کند، او بر اثر آزمندی بسیاری از ممالک مسلمان همسایه را زبون یا ویران ساخته بود تا برای خود امپراطوری ناپایدار و بی‌سامانی بسازد، چنانکه وقتی از پیش مغول گریخت و رعایای خود را به حال خودشان رها کرد، هیچ امیر مسلمانی به جا نگذاشته بود تا قوای اسلام را در برابر مهاجمانی گردآورد که بر اثر خیانت او به خشم آمده بودند؛ زیرا از قرار معلوم قتل بازرگانان و فرستادگان مغول با آگاهی که چنگیز خان از ضعف و حالت بی‌دفاعی ایران داشت بهترین بهانه ممکن را به دست او داد. خوارزمشاه بر اثر بی‌ثباتی در همان هجوم اول به‌جای مقاومت و دفاع مؤثر گرفتار ترس و تزلزل بی‌پایان شد، تا آنکه تقریباً دو سال بعد از قتل

(\*) بخشی از جهانگشا را که نخستین حمله مغول به امپراطوری خوارزمشاه را تا غارت نیشابور شرح می‌دهد شفر در ج ۲ منتخبات

فارسی Chrestmatie Persane ص ۱۰۶-۱۶۹ منتشر کرده است؛ همچنانکه بخشی از جامع التواریخ مربوط به تاریخ هلاکو

خان همراه با یادداشتها و ترجمه آن به زبان فرانسه توسط کاترمر در ۱۸۳۶ انتشار یافته است. بخشی دیگر از کتاب اخیر الذکر

بگمانم توسط برزین منتشر شده، ولی بسیار نادر است و من نتوانستم نسخه‌یی از آنرا ببینم. در حال حاضر بلوشه سرگرم ادامه کار

کاترمر برای امنای بنیاد اوقاف گیب است.

این بنیاد، درعین حال در صدد تهیه چاپ کاملی از جهانگشاست.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۲۴



نابخردانه فرستادگان مغول، در یکی از جزایر دریای خزر در نکبت و آوارگی درگذشت. کارهای دلورانه پسرش جلال الدین لازم بود تا خاطره کسی را که زمانی امپراطور خوارزم بود از بد نامی رهایی بخشد.

منشاء دیگر ضعف نیروی مقاومت مسلمانان اختلافی بود که میان محمد خوارزمشاه و الناصر خلیفه عباسی بر خاسته بود. الناصر که از این رعیت نیرومند خویش بدگمان بود که مبادا طمع در توابع بغداد بندد، به شیوه خلفای پیشین در صدد دسیسه-چینی برآمد؛ حتی همچنانکه ابن اثیر اشاره می‌کند و مقریزی صریحا اظهار کرده، مغول را تشویق کرد تا ممالک خوارزمشاهی را بگشایند؛ چندانکه سرانجام اعقاب او نیز به دست همانان تباه شدند و سلسله‌شان برافتاد «\*». بنظر می‌رسد این اختلاف وقتی آغاز شد که به هنگام فتح غزنه به دست خوارزمشاه مکاتبه‌یی میان خلیفه و سلسله منقرضه غزنوی کشف و معلوم شد که خلیفه آنان را به قیام بر ضد خوارزمشاهان دعوت می‌کرده است. خوارزمشاه در مقام مقابله از قبول خلیفه عباسی به عنوان امیر المؤمنین سر باز زد و یکی از سادات علوی را، که رقبای معنوی عباسیان بودند، بدین مقام منصوب کرد. هنگامی که او می‌توانست منتهای کوشش خود را برای مشاهده طوفانی بکار برد که مرزهای شمال خاوری را فرو گرفته بود، جنگ بیهوده‌یی را بر ضد بغداد در پیش گرفت. در حالیکه بر اثر پیش آمدن زمستان سختی که حتی در آن نواحی سابقه نداشت ناکامی او تسریع و تثبیت شد.

گرچه ظاهرا هیچ چیز نمی‌توانست مدت زیادی بلای رسیده را دفع کند، بهانه فعلی آن مربوط به «هیئتهای حسن نیت» است که امروز بسیار درباره‌شان سخن می‌رود.

ظاهرا به نفع چنگیز خان بود که گروهی از سوداگران را گرانباز از کالای کشورش به اترار، شهر مرزی خوارزم بفرستد. درباره تعداد اعضای این هیئت عقاید مختلفی هست:

بگفته نسوی سوداگران فقط چهار تن بودند، هر چهار تن مسلمان و از رعایای خوارزمشاه؛ حال آنکه نویسندگان دیگر عده‌شان را تا چهارصد و پانصد تن می‌رسانند «\*»

(\* نگاه کنید به کتاب دوسون، ج ۱، ص ۲۱۱ و یادداشت مربوط به آن.

(\*\* همان مأخذ، ص ۲۰۵ به بعد

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۲۵

این عده به دست حاکم اترار وحشیانه کشته شدند و خوارزمشاه از آن کار چشم‌پوشی کرد، زیرا بدو چنان القا کرده بودند که اینان در واقع جاسوسان مغول بودند.

پس از آن چنگیز خان سفارتی مرکب از دو مغول و ترکی بغرا نام را به دربار خوارزمشاه گسیل داشت تا بدین نقض فاحش اصول مهمان نوازی و حسن سلوک ملل اعتراض کنند و تحویل حاکم اترار را بخواهند و در غیر این صورت خوارزمشاه آماده جنگ شود.

تنها جوابی که خوارزمشاه داد کشتن بغرا و تراشیدن ریش دو مغول و باز گرداندنشان بود. پس از آن مغولان قورولتای یا شورای عمومی تشکیل دادند که در آن تصمیم گرفته شد به امپراطوری خوارزم حمله شود. سلطان محمد خوارزمشاه، علی‌رغم پیروزیهای مختصر اولیه، عاطل، از نقطه خطر دور ماند و دفاع از مرز را به حکام شهرهای مورد تهدید وا گذاشت و می‌گویند (گرچه شاید فقط برای تحقیر جین و بی‌ثباتی او) منتظر ماند تا منجمان ساعت سعد را برای شروع اقداماتش اعلام کنند. در همان ایام که او منتظر بود، در پاییز ۶۱۶ ق (- ۱۲۱۹ م) طوفان در ماوراء النهر توفید. اترار پس از پنج یا شش ماه محاصره سقوط کرد، حاکم آن و قاتل سوداگران زنده گرفتار آمد و با ریختن نقره داغ در چشم و گوشش کشته شد، و بازماندگان قتل عامی را که پس از آن صورت گرفت به بخارا بردند، تا در آنجا به شرحی که مذکور شد بر ضد همکیشان خود کار کنند. پس از فتح اوز کند و دو سه شهر کوچک دیگر، خجند پس از محاصره کوتاهی گشوده شد و نه روز دستخوش غارت گشت، ولی شگفت است که مردمش بخشوده شدند. پس از آن بناکت سقوط کرد، تیمور ملک از خجند دفاع شایسته‌یی کرد. در اوایل سال ۶۱۷ ق (- ۱۲۲۰ م) بخارا در دست سپاه مغول بود، که آن را چابیدند و سوزاندند و گروه بزرگی از مردمش را کشتند و به زنان، خواهران و دخترانشان دست تجاوز گشودند. در میان آنانکه مرگ را بر ننگ ترجیح دادند و در جنگ مردند قاضی بدر الدین، امام رکن الدین و پسرش بودند. پس از آن نوبت سمرقند شد که پس از چهار روز محاصره از پای افتاد و برسم مغول تاراج شد و گروه بیشماری از مردمش کشته شدند یا به اسیری رفتند.

در حینی که محمد خوارزمشاه عقب‌نشینی میکرد، به مردم شهرهایی که از آنجا

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۲۶

میگذشت نشان می‌داد که باید خود در پی چاره کار خویش باشند، زیرا او قادر به حمایتشان نیست. او به گمان اینکه مغولان جرئت عبور از جیحون را نخواهند داشت، یک چند در نیشابور توقف کرد، ولی وقتی سه هفته بعد دانست که آنها قبلا وارد خراسان شده‌اند، راه باختر را به قصد قزوین در پیش گرفت و پس از آن روانه گیلان و مازندران شد. در آنجا بسیاری از ملازمان

ترک او گفتند. او دچار ذات‌الجنب شد و همچون آواره بینوا و درمانده‌یی در جزیره‌یی از دریای خزر در گذشت. پسر دلیرش جلال‌الدین نامزد جانشینی او شد، و مادرش ترکان خاتون، همراه با زنان، کودکان و جواهراتش به دست مغول افتاد. سپس خوارزم سقوط کرد و مقاومت سرسختانه‌یی که نشان داده بود مغول را چنان خشمگین ساخت که همه ساکنان شهر را از دم تیغ گذراندند، مگر صنعتگران و اهل حرف را که به مغولستان گسیل شدند. به گفته جامع‌التواریخ «\*» شماره محاصران به ۵۰،۰۰۰ تن بالغ بود و هریک از اینان بیست و چهار مرد برای اعدام در اختیار داشتند. در میان آنانکه به هلاکت رسیدند شیخ اجل نجم‌الدین کبری بود «\*»\*. با مردم ترمذ نیز همان معامله شد، بعلاوه چون معلوم شد که پیرزنی مرواریدی بلعیده است، شکم کشتگان مورد تفتیش قرار می‌گرفت.

ظاهراً خونخواری مغول با افزایش تعداد فتوحاتشان فزونی می‌گرفت. و البته از این پس بندرت می‌شنویم که تاتار نسبت به مردم شهرهایی که تسلیم شده‌اند رعایتی ابراز کنند. در بلخ، در نصرت کوه، در نسا، در نیشابور، در مرو، و در جاهای دیگر نسبت به اسیران و تسلیم شدگان شهر همان قتل عام بی‌رحمانه به یکسان صورت گرفت. ابن اثیر شماره کشتگان مرو را به تنهایی ۷۰۰،۰۰۰ تن برشمرده است، ولی جهانگشا آن را به میزان عظیم ۱،۳۰۰،۰۰۰ تن بالغ دانسته است «بیرون مقتولان در نقبها و سوراخها و رساتیق و بیابانها».

در نیشابور سر کشتگان بریده شد تا مبادا موجود زنده‌یی در میانشان مانده باشد، و از سر مردان، زنان و کودکان هرماه جداگانه‌یی ساختند. سرنوشت

(\* دوسون، ص ۲۶۲-۷۰ و بعد از آن

(\*\*) ن ک. نفحات الانس جامی، چاپ Lees، ص ۴۸۶-۸۷

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۲۷

هرات کمی بهتر بود، ولی بامیان که در آن یکی از امیران مغول هنگام حمله کشته شد، یکباره ویران گشت، بی‌آنکه حتی غنایم جنگی برداشته شود، چنانکه تا صد سال بعد بیابانی خالی از سکنه بود. چیزی برای تکمیل خرابیهایی که مغول بیار آورد لازم نبود. آنان بارها غلاتی را که لازم نداشتند نابود کردند، و اغلب چند روز پس از آنکه شهری را پس از غارت ترک گفته بودند، دسته‌یی را می‌فرستادند از ویرانه‌ها بازدید کند و بازماندگان نگون بختی را که از قتل عام پیشی جان بدر برده بودند و از نگاهها پدیدار می‌شدند بکشد. در مرو ۵۰۰۰ تن از بازماندگان کشتار قبلی بدین ترتیب کشته شدند. برای موفق شدن در کار کشف گنجینه‌های نهفته شکنجه سخت مرسوم بود و همچنانکه می‌توان انتظار داشت، کسانی که زندگی انسان را بدین ارزانی می‌ستاندند، گنجینه‌های هنر و ادبیاتی را که در این شهرها حفظ می‌شد، بیرحمانه نابود کردند. جوینی گوید در سرزمینهای مسلمان که به دست مغول ویران شد، یکی از هزار تن ساکنانش به‌جای نماند و اظهار می‌کند که در خراسان و عراق عجم هنوز تا رستخیز اگر توالد و تناسل باشد به عشر آنچه بوده است نخواهد رسید «\*» وحشت از اعمال مغول بود که به اختطارهای مشابهنشان خطاب به ساکنان هر شهر محاصره شده چنان معنای مرگ آوری می‌بخشید: «اگر منقاد نشوید، ما چه دانیم، خدای قدیم داند».

عادات و رسوم مغول نفرت‌انگیز و مخصوصاً در بسیاری موارد مخالف احساسات مسلمانان بود. آنان نه تنها حاضر بودند چیزهایی را که در اسلام نجس شمرده می‌شود بخورند، بلکه چیزهای کاملاً نفرت‌انگیزی مانند موش، گربه، سگ و حتی بدتر از آنها را می‌خوردند. ژان دوپلان کارپین Jean de Plan Carpin گوید که «شامل هر چیز جویدنی بود. آنان را دیدیم که همه چیز را می‌بلعیدند، حتی لاشه گندیده و کیک را» «\*»\*. آنان نه تنها از شستشوی خودشان متنفر بودند، بلکه شستن دست یا جامه را در آب جاری گناهی کیفری، حتی از گناهان کبیره می‌دانستند.

(\* دوسون، ج ۱، ص ۳۹۴

(\*\*) همانجا، ص ۴۱۱ به بعد.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۲۸

همچنین ذبح حیوانات (سر بریدن آنها) در نزد ایشان گناهی کبیره بشمار می‌رفت، حال آنکه بنابر شرع اسلام کشتن حیوانات برای تغذیه باید بدینصورت انجام گیرد، آنان به‌جای اینکار بدن حیوان را می‌شکافتند و با دستشان قلب حیوان را می‌فشرده یا بیرون می‌آوردند. «\*»

با این حال، آنان در مورد مسایل دینی بطور کلی متمایل به مسامحه بودند و برای پیشوایان تمام ادیان، همچنین پزشکان و طبقات معین دیگری امتیازات خاصی مانند معافیت از مالیات قایل می‌شدند. البته، برای چنگیز خان علاقه به همه مذاهب بطور یکسان و بدون وابستگی به هیچکدام، اصل سیاسی بود و قویلای قاآن (۶۵۵-۶۹۳ ق-۱۲۵۷-۱۲۹۴ م) نخستین عضو سلسله او بود که به کیشی مخصوص، یعنی دین بودایی گروید، حال آنکه احمد تگودار (۶۸۱-۶۸۳ ق-۱۲۸۲-۸۳ م) و غازان خان (۶۹۴-۷۰۳ ق-

۱۲۹۵-۱۳۰۴ م) نخستین ایلخانانی بودند که اسلام آوردند، و جانشینان شخص اخیر در ایران بدان ادامه دادند. بدین سان، مسیحیان که امید بسیار داشتند تا بتوانند مغول را به آیین خویش درآورند و چراغ اسلام را در گذر طوفان مرگ بنشانند ناکام شدند و حاصل فراوان و گرانبهای هیئت‌های مسیحی مختلفی که به دربار مغول در قره قروم فرستاده شدند گزارش‌های باارزش سفرهایشان و شرح مشاهداتی است که از ژان دوپلان-کارپین (Jean de Plan Carpin روبروکی Rubruquis) گیوم دو رویسبروک (Guillaume de Ruysbrock) و دیگر رهبانان و عابدانی به جا مانده است که به امید کسب پیروزی برای کلیسایشان با هزاران خطر و دشواری مواجه می‌شدند. از نامه ادوارد دوم به الجایتو خدا بنده، که در ۲۰ ربیع-الثانی ۷۰۸ ق (-۱۶ اکتبر ۱۳۰۷) از نور ثمتون فرستاده شده، «\*\*» آشکار می‌شود،

(\*) این قانون مغول به وسیله قویلی قآن در تحت شرایطی که دوسون ذکر می‌کند احیا شد، همانجا ص ۴۹۱-۹۲

(\*\*) نگاه کنید به دوسون، همان کتاب، ج ۴، ص ۵۹۲-۹۴، و کتاب کشیش رموسا (Abei Remusat) زیر نام شرح روابط سیاسی امرای مسیحی و مخصوصا پادشاهان فرانسه و امپراطور مغول

### Memoire sur les relations politiques des Princes Chretiens et Particulierement les Rois de

France avec les Empereurs Mongols تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۲۹

که فرمانروایان مسیحی اروپا از نامه‌هایی که گاهگاه خان بزرگ تاتار به زبان مغولی و به خط ایغوری برایشان می‌فرستاد، بتازگی چنین دریافته بودند که بزودی او به صورت یکی از حامیان احتمالی مسیحیت درمی‌آید. باین حال، صرفنظر از برقراری روابط سیاسی میان مغول و فرمانروایان اروپا، که هدفش عملیات مشترک بر ضد مسلمانان، پشتیبانی از ارمنیان و زدودن ارض اقدس از پیروان محمد بود، برخی قبایل متعلق به اتحادیه مغول، از قبیل کرانی عملا-به آیین مسیح گرویدند و برخی شاهزادگان دودمان سلطنتی مانند اوروک خاتون ظاهرا از پیروان صدیق این آیین شدند. «\*\*» نگویدار احمد و الجایتو خدا بنده دو تن از ایلخانان ایران هردو در کودکی با نام نیکولا تعمید یافته بودند. «\*\*» ایندو بعدها از مؤمنین سرسخت و حامیان ائمه اسلام شدند. برای زندگی، دانش و تمدن، بویژه برای فرهنگ عرب که همچنانکه دیدیم قرن‌ها بعد از آنکه موج حمله عرب فروکش کرد، تا شش قرن بطور خارق العاده‌یی به حیات خود ادامه داده بود حمله مغول سخت ویرانگر و مصیبت بار بود، باین حال، شاید برخی عناصر تسریع کننده داشت و خوی مغول، به خاطر وحشیت بی‌پروایش منشأ خیری شد. یکی از اثرات اندکی خوب آن، آمیزش فوق العاده مردم دور دست بود که بیداری استعدادهای نهفته ذاتی را موجب شد.

در اروپا، حمله مغول اگر علت بزرگی نباشد، یکی از علل رستاخیز فرهنگی

### Renaissance

بود، چون سبب شد که ترکان عثمانی از کنج اختفای خراسان به سواد قسطنطنیه روی آورند و سرانجام با برانداختن امپراطوری بیزانس یونانیان و گنجینه‌هایشان را در اروپا پراکنده سازند. همچنین، حمله مغول با درهم شکستن صدها مرز و برانداختن دهها دولت بزرگ و کوچک به جهانگردانی چون مارکو پولو امکان داد تا تقریباً سراسر آسیا را که تا بدان هنگام نگاههای رشک آلود اروپاییان به سویش دوخته شده بود زیر پا گذارند. این حادثه، در آسیا نیز نخست ایرانی و عرب

(\*) همان کتاب، ج ۴، ص ۷۰ و بعد از آن

(\*\*) همان کتاب، ج ۳، ص ۵۶۱-۶۲ و بعد از آن و ج ۴، ص ۷۹ به بعد

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۳۰

را با چینی و تبتی به زدو خورد، و پس از آن به مشاوره واداشت «\*\*» و مجتهدان مسلمان، راهبان مسیحی، لامایان بودایی، بخشیان مغول و نمایندگان ادیان و فرق دیگر را در شرایط مساوی روبروی یکدیگر قرار داد، و این امری بود که از پنج یا شش قرن پیش وجود نداشت.

مسلمانا، هنگامی که جانشینان هلاکو خرافه پرستی بدوی خود را رها کردند و به اسلام گرویدند، وضع بسی بهتر شده بود. این امر موجب شد تا آنان بزودی از خویشاوندان بت پرستان در قره قوروم جدا شوند و خود را با ملل مغلوب که بر آنان فرمان می‌راندند تطابق دهند و سرانجام در آنان مستحیل شوند. ولی، حتی هلاکو-خان ویران کننده بغداد و دشمن سرسخت اسلام، حامی دو تن از بزرگترین نویسندگان ایرانی این روزگار بود. این دو عبارتند از نصیر الدین طوسی منجم و عطا ملک جوینی مؤلف تاریخ جهانگشا (یعنی تاریخ چنگیز خان). عبد الله بن فضل الله شیرازی معروف به وصاف الحضرة و رشید الدین فضل الله وزیر، دو مورخ دیگر را که هردو در دوران فرمانروایی غازان خان (۶۹۴-۷۰۳ ق- ۱۲۹۵-۱۳۰۴ م) می‌ریستند، مسلمانا بایستی در زمره بزرگترین نویسندگان فارسی‌زبان در این رشته از معارف دانست.

البته مشکل می‌توان گفت ادبیات فارسی بمعنی کلمه از حمله مغول لطمه سختی دید، حال آنکه، سعدی شیرازی، فرید الدین عطار

و جلال‌الدین رومی سه تن از بزرگترین شاعران ایران با آن معاصر بودند و بسیاری شعرای بزرگ دیگر پس از آن پدیدار شدند؛ ولی ویرانی بغداد، به عنوان پایتخت اسلام و تبدیل آن به یک شهر ولایتی، به وحدت ظاهری که تاکنون در میان ملل مسلمان وجود داشت پایان بخشید و در ایران اعتبار و مقام زبان عربی که تاکنون بزرگترین وسیله مبادله فرهنگی بشمار می‌رفت

(\*) در سال ۶۷۵ ق (۱۲۷۲ م) دو مهندس ایرانی بنامهای علاء‌الدین و اسمعیل به وسیله قویلای قآن در حصارفان چینگ در چین به کار گمارده شدند (دوسون، همان کتاب، ج ۲ ص ۳۸۹) یا همچنانکه هلاکو خان در هنگام لشکرکشی به ایران و بغداد در ۶۵۰ ق (۱۲۵۲ م) یک هزار تن از مهندسان چینی را برای ساختن و بکار انداختن منجنیقها و پرتابه‌های دیگر همراه آورد (همانجا، ج ۳، ص ۱۳۵). نصیر‌الدین طوسی منجم و فیلسوف در زیجی که در حدود ۶۵۷ ق (۱۲۵۹ م) برای هلاکو ساخت، از همکاری منجمان چینی برخوردار بود (همانجا، ج ۳، ص ۲۶۵).

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۳۱

رو به زوال نهاد و این زبان پس از این عملاً به فقها و فلاسفه منحصر شد، چندانکه پس از اواخر سده هفتم هجری (- سیزدهم میلادی)، بندرت فرصت آن را می‌یابیم که از آثار عربی تألیف شده در ایران گفتگو کنیم.

اینکه ما باید فقط به طریق اجمال اعصار مختلف استیلای مغول را بر ایران مورد توجه قرار دهیم. می‌توان گفت، این دوران از نخستین استیلای چنگیز خان بر این کشور در ۶۱۶ ق (۱۲۱۹ م) تا مرگ ابو سعید خان را در ۷۳۶ ق (۱۳۳۵ م) در بر می‌گیرد. پس از او نیم قرن آشوب برقرار بود، تا با حمله تاتار دیگری به نام تیمور لنگ که در اروپا به Tamerlan معروف است پایان گرفت (۷۸۲-۸۰۳ ق - ۱۳۸۰-۱۴۰۰ م). این حادثه اخیر انتقال به دوره تازه‌یی را تشکیل می‌دهد که می‌توان آن را تاریخ ایران جدید نامید و از موضوع این مجلد خارج است: زیرا این مجلد دورانی را در بر می‌گیرد که دقیقاً عصر مغول نامیده می‌شود، و این موضوع تنها بدان سبب ذکر شد تا خواننده بتواند آن را به عنوان مرزی بر موضوع این کتاب در نظر گیرد. نخستین دوران استیلای مغول را می‌توان بنا بر طبقات استانی لین پول دوران ایلخانان بزرگ نامید (چنگیز، اوگتای، کیوک، و منگو ۶۰۳-۶۵۵ ق - ۱۲۰۶-۱۲۵۷ م) که در اثنای آن سراسر امپراطوری مفتوحه مغول به وسیله والیان و نایبانی اداره می‌شد که مستقیماً از قراقوروم پایتخت مغول تعیین می‌شدند.

در قورولتای بزرگی که در ۶۴۹ ق - ۱۲۵۱ م در آغاز پادشاهی منگو منعقد شد، دو لشکرکشی به تصویب رسید، که هرکدام را به عهده یکی از نوادگان چنگیز - خان گذاشتند، این هردو برادران امپراطور مغول بودند، یعنی لشکرکشی به چین را قویلای قآن رهبری می‌کرد، و جنگ با ایران، بین النهرین و آسیای صغیر را هلاکو بر عهده داشت.

دومین دوران، که می‌توان آن را دوران ایلخانان کافر یا نایب السلطنه‌های موروثی ایران و آسیای صغیر نامید، از تاریخ گذشتن هلاکو از جیحون در ذیقعده ۶۵۳ ق (- ژانویه ۱۲۵۶ م) آغاز می‌شود و به قتل باید و در ۲۳ ذیقعده ۶۹۴ ق (- ۵ اکتبر ۱۲۹۵ م) پایان می‌پذیرد. در اثنای این مدت، اسلام به تدریج نیروی خود را

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۳۲

باز یافت و در مبارزه بر ضد مسیحیت و بودایی‌گری پیروزی روزافزونی به دست آورد، درحالی که رشته ارتباط ایلخانان ایران با مغولان سرزمین مادری به سوی اضمحلال تدریجی می‌رفت. هیچ‌چیز به اندازه نشان دادن تغییر تدریجی احساسات مذهبی در میان مغول ساکن ایران حایز اهمیت نیست. در حالیکه مرگ فجیع احمد تگودار در صفر ۶۸۲ ق (- اوت ۱۲۸۳ م) اقلاً تا حدی، به خاطر تعصبش در اسلام بود (\*\*\*) دوازده سال بعد از آن باید و به خاطر عدم علاقه‌اش به این دین و تمایلش به آیین مسیح به همان ترتیب فجیع کشته شد (\*\*\*) و جانشینش غازان به عنوان نخستین کار اسلام را دین رسمی اعلام کرد و به خراب کردن کلیساهای مسیحی و معابد بودایی در ایران فرمان داد. او مدتی بعد (۷۰۰ ق - ۱۳۰۰ م) حتی حکم کرد که همه بخشیان ساکن ایران باید صادقانه به اسلام ایمان آورند، یا این کشور را ترک کنند، و گرنه کشته خواهند شد. (\*\*\*) با این حال، به هنگام جلوس غازان خان در ۶۹۴ ق (- ۱۲۹۵ م) اشراف و سرداران کافر و نامسلمان مغول از علاقه او به اسلام ناخشنود شدند و توطئه‌یی برای خلع وی ترتیب دادند، که در خون خفه شد. (\*\*\*) ده سال بعد، وقتی اسلام به عنوان دین حاکم در ایران به سختی استقرار یافته بود، برخی از شاهزادگان و اشراف مغول را می‌بینیم که الجایتو خدانبنده را به ترک اسلام و بازگشت به آیین اجدادی تشویق می‌کنند، ولی البته موفق نمی‌شوند (\*\*\*) و ظاهراً این آخرین تجلی بت-پرستی مغول در ایران است، که در ایام سابق خود را به چنان صور وحشیانه‌یی نشان داده بود، از قبیل قربانی کردن دخترانی که به خاطر کمال زیبایشان برای آموزش روح امپراطوران متوفی انتخاب می‌شدند، و قتل عام مشایعین جسد امپراطور، برای جلوگیری از افشای مرگش پیش از اعلان رسمی آن. (\*\*\*)

(\*) دوسون همان کتاب، ج ۳، ص ۶۰۸

(\*\*) همان کتاب، ج ۴، ص ۱۴۱ و یادداشت مربوط.

(\*\*\*) دوسون، ج ۴، ص ۲۸۱-۸۲

(\*\*\*\*) همانجا، ج ۴، ص ۱۵۷ به بعد

(\*\*\*\*\*) همانجا، ج ۴، ص ۵۳۸-۳۹

(\*\*\*\*\*) چهل تن از زیباترین کنیزان و نیز تعدادی از زیباترین اسبان برای آموزش روح چنگیز خان به وسیله اگتای کشته شدند

دوسون، ج ۲، ص ۱۳ سربازانی که منگوقاآن را در راه

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۳۳

اینک به اعصار استیلای مغول باز می‌گردیم که قبلاً از آن یاد کردیم. در آغاز، یا عصر تباهی کامل، ما به دو موج حمله جداگانه برمی‌خوریم، یکی حمله چنگیز خان (۶۱۶-۲۵ ق- ۱۲۱۹-۲۷ م.) و دیگری حمله هلاکو (۶۵۳-۶۳ ق- ۱۲۵۵-۶۵ م.). اولی بطور عمده به خراسان روی آورد و از غرب تاری، قم، کاشان و همدان امتداد یافت. کارهای عجیب و حیرت‌آوری که در این مدت به دست جلال‌الدین خوارزمشاه انجام گرفته، به تفصیل و با ذکر جزئیات، توسط کاتبش شهاب‌الدین محمد نسوی نوشته شده است. این شخص تا هنگامی که جلال‌الدین در ۱۵ شوال ۶۲۸ ق (- ۱۵ اوت ۱۲۳۱ م) به دست کردی کشته شد، همیشه همراه او بود.

موج دوم حمله هلاکو بود به خراسان در ۶۵۴ ق (- اوایل سال ۱۲۵۶ م) که هم دامنگیر اسماعیلیان ملحد الموت و قهستان شد و هم گریبانگیر خلافت مؤمن بغداد؛ و تنها ممالیک دلاور مصر بودند که توانستند جلوی پیشروی آن را سد کنند. این جنگ که در روز جمعه ۷ جمادی الثانی ۶۵۸ ق (- ۳ سپتامبر ۱۲۶۰ م) در عین جالوت اتفاق افتاد و منجر به فتح درخشان مصریان شد، اهمیت زیادی دارد؛ زیرا در سی سالی که از مرگ سلطان جلال‌الدین می‌گذشت این نخستین پیروزی مسلمانان بر مغول بود. از آن پس طلسم شکسته شد و مسلمانان دریافتند که دشمنان وحشتناکشان شکست ناپذیر نیستند و جرئت تازه‌یی یافتند تا خود را در بسیاری میدانهای خونین نشان دهند، به ویژه روز ۶ ذیقعده ۶۷۵ ق (- ۱۶ آوریل ۱۲۷۷ م) در جنگ عینتاب که در آن بیبرس (الملک الظاهر) سپاه مغول را شکست سختی داد و ۶۶۷۰ کشته از ایشان در میدان جنگ به جای ماند. با اینهمه پیروزی بزرگتر روز ۲۸ شعبان ۷۰۲ ق (- ۲۳ آوریل ۱۳۰۳ م) به وسیله مصریان به فرماندهی الملک الناصر در مرج الصفر نزدیک دمشق به دست آمد و او هنگام ورود پیروزمندانهاش به قاهره ۶۰۰، ۱ اسیر مغول را در زنجیر به همراه داشت، برگردن هر کدام از آنان سر مغول دیگری که در جنگ کشته شده بود، آویزان بود، درحالی که در پیشاپیششان

(- آخرین قرارگاهش در کوههای آلتایی همراهی می‌کردند، اعلام کردند که در این راه کمتر از ۲۰، ۰۰۰ تن را نکشته‌اند (دوسون، ج ۴، ص ۳۸۴).

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۳۴

یک هزار نیزه‌دار در حرکت بودند که هر یک سر مغولی را بر نیزه داشتند.

ما پیش از این رفتار وحشیانه سپاهیان چنگیز خان را در نخستین حمله، به تفصیل شرح دادیم و کسانی که مایل باشند از جزئیات مصایبی آگاه شوند که بر سر اترار، جند، بناکت، بخارا، نیشابور، سمرقند، خجوشان، طوس، اصفهان، دامغان، سمنان، نخشب، اورگنج (که نیز گرگانج و در آثار عربی جرجانیه نامیده شده) ترمذ، بلخ، نصرت کوه، نسا، خرنندز، مرو، هرات، کردوان، بامیان، غزنه، ری، قم، مراغه، اربل، کاشان، بیلقان، همدان، و دهها شهر و روستای ایران آمد، می‌توانند به تاریخ جهاننگا، جامع التواریخ، یا آثار دوسون و سر هنری هاوارث مراجعه کنند، که بدان وسیله خود می‌توانند دریابند آنچه بر سر ایران و آسیای صغیر آمد تقریباً با مصایب آسیای مرکزی و چین برابر بود و از حوادث اروپای شرقی بسی فراتر می‌رفت. در دوران حکومت قویبلای قاآن (۶۵۹-۶۹۴ ق- ۱۲۶۰-۹۴ م.) هنگامی که مارکوپولو سیاحت تاریخی خود را در امپراطوری مغول انجام می‌داد، این امپراطوری در اوج وسعت خود بود، و شاید پهناورترین قلمروی بود که تا آن وقت امپراطوری به دست آورده بود، زیرا این امپراطوری چین، کره، هندوچین، تبت، هند شمالی، ایران، قسمت اعظم آسیای صغیر، کریمه، قسمت اعظم روسیه تا مغرب دنیبر را شامل می‌شد (\*\*). در ایران، همچنانکه دیدیم، این امپراطوری با مرگ ابو سعید در ۷۳۶ ق (- ۱۳۳۵ م) منقرض شد و در چین تقریباً پنجاه سال بعد، ولی در روسیه استیلای ایشان تا پایان سده نهم ه (- پانزدهم م) دوام یافت (\*\*). آخرین بازمانده امپراطوری مغول، یعنی خانان خپوه (- خوارزم) و بخارا، فقط سی و اندی سال پیش حیات مستقل خود را از دست داد (- ۱۸۶۸ و ۱۸۷۲ م). در حالیکه خانان کریمه در ۱۷۸۳ م منقرض شد و یکی از اعقاب وارثش به نام سلطان گرای همسری اسکاتلندی اختیار کرد و در ادنبرو اقامت گزید. (\*\*)

(\*) دوسون، ج ۲، ص ۴۷۷ به بعد.

(\*\*) همانجا، ج ۲، ص ۶۱۸۳

(\*\*\*) نگاه کنید به طبقات سلاطین اسلام S. Lane-Poole، ص ۲۳۵

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۳۵

در ایام ظلمانی حمله چنگیز خان، هنگامی که آسمان ایران از دود شهرهای سوزان پوشیده بود و خاک ایران با خون کودکان آبیاری می‌شد، شخصیت جلال الدین خوارزمشاه، چون شهبای نورانی ولی بی‌اثر، می‌درخشد. شاهزاده‌یی بسیار بی‌باک که شاید در هیچ جنگی کاملاً شکست نخورد و شایسته سرنوشتی بس بهتر از آن بود که سرانجام بی‌سلاح و سپاه به دست کردی کوه نشین بمیرد (۶۲۸ ق- ۱۲۳۱ م) ما دیده‌ایم چگونه پدر او که بر اثر ترس از مغول از گرگی خونخوار به خرگوشی رمان تبدیل شده بود به ذلت و آوارگی در ۶۱۷ ق (- ۱۲۲۰ م) در جزیره‌یی از دریای خزر مرد، همچنانکه جده مغرور و ستمگرش ترکان خاتون در ۶۲۰ ق (- ۱۲۲۳ م) به دست سپاهیان چنگیز اسیر شد. آخرین فرمان این زن پیش از ترک خوارزم این بود که با خونسردی دستور داد تا شاهزادگان سلجوقی، غوری و دیگر دودمانها، که به عنوان گروگان در آنجا زندانی بودند، کشته شوند. «\*» هنگامی که او را در اسارت به قراقرم می‌بردند، در مرز خوارزم چنگیز دستور داد، تا لختی بایستد و بعنوان واپسین بدرود بر کشورش بگرید «\*».

سلطان جلال الدین در یک لحظه با شمشیر پدرش مسلح شد و بنابر وصیت او همچون طوفانی به سوی مرزهای هند پرواز کرد. «\*» و در اینجا بود که به یکی از معروفترین پیروزیهایش دست یافت. او با سپاه کوچکش در ساحل رود سند به وسیله لشکری از مغول محاصره شد که بر سپاه وی برتری نیرومندی داشت. پس از جنگی نومیدانه از بامداد تا نیمروز که در آن شجاعت فراوان نشان داد، سرانجام دریافت که جنگ را بطور چاره ناپذیری باخته است؛ آخرین حمله نومیدانه را کرد، آنگاه شتابان بازگشت، زرهش را کند و با اسب خود به رودخانه پرید و به سوی کرانه دیگر شنا کرد، بازمانده سپاهش در حالیکه او را تبعیت می‌کردند بسیاری غرقه شدند یا آماج تیر سپاهیان مغول گشتند «\*».

(\* دوسون، ج ۱، ص ۲۵۸-۵۹)

(\*\* همانجا، ج ۱، ص ۳۲۲)

(\*\*\* همانجا، ج ۱، ص ۲۲۵)

(\*\*\*\* همانجا، ج ۱، ص ۳۰۶ به بعد. به گفته جهانگشا، مادر، همسر و دیگر زنان خویشاوندش

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۳۶

سپاهش، نخست حمله‌یی را به یک امیر هندی به نام جودی ترتیب داد، آنگاه از این پیروزی دلگرم شد و به کمک غنایم و تجهیزات تازه قرجه امیر سند و ایلتمش امیر دهلی را تهدید کرد و علی‌رغم اتحادشان بر ضد او، در قلمرو آنان باقی ماند، تا هنگامیکه عقب‌نشینی مغولهایی که در تعقیبش بودند بدو امکان داد تا به ایران باز گردد و برای باز گرفتن قلمرو امپراطوری پدرش بکوشد.

پیروزیها و ماجراهای او را در هشت سال باقی زندگیش می‌توان به تفصیل در سیره کاتبش نسوی مطالعه کرد، که نه تنها متن عربی آن، بلکه ترجمه فرانسوی جالبی از آن نیز توسط M. Houdas منتشر شده است. دست او به روی هر کسی بلند بود، زیرا نه تنها با مغول می‌جنگید بلکه با نافرمانی برادرش غیاث الدین و خیانت براق حاجب. حکمران کرمان، در کشمکش بود، و اگر این کفاف نمی‌داد، لازم می‌دید که به خلیفه بغداد بتازد، ترکمانان و ملاحده را گوشمالی دهد و گرجستان را بگشاید.

در ۶۲۰ ق (- ۱۲۲۳ م) او را در حمله به کرمان، فارس، اصفهان و ری می‌بینیم؛ در ۶۲۲ ق (- ۱۲۲۵ م) او را می‌بینیم که تو شتمور سپهسالار خلیفه را شکست داده و سپاهش را تا دروازه‌های بغداد تاراند است؛ تبریز را می‌گشاید و پیروزمندانه بر گرجستان می‌تازد؛ در ۶۲۳ ق (- ۱۲۲۶ م) پس از گشودن تفلیس به جنوب خاوری ایران باز می‌گردد تا براق حاجب را به خاطر دسیسه خاینانه‌اش در همدستی با مغول، گوشمالی دهد؛ در ۶۲۴ ق (- ۱۲۲۷ م) ترکمان و ملاحده را سرکوبی می‌کند، مغول را در دامغان شکست می‌دهد و چهار صد تن از اسیرانشان را می‌کشد، اصفهان را بر ضدشان می‌شورانند، و دوباره با شنیدن خبر تشکیل اتحادیه گرجیان بر ضد او به آن سو باز می‌گردد و در یک حمله چهار تن از بزرگترین سرورانشان را می‌کشد و شکست سختی برایشان وارد می‌کند؛ در ۶۲۷ ق (- ۱۲۲۹ م) هنگامی که می‌کوشد تا اتحادیه‌یی از امرای مسلمان برای جنگ با مغول تشکیل

(- که با او بودند، به دست مغول افتادند، ولی به گفته کاتبش نسوی جلال الدین که قادر به نجاتشان نبود، بخواش خودشان، آنان را با غرق کردن در رودخانه کشت، تا مبادا دشمنان بی‌رحم با ایشان رفتاری ناروا کنند.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۳۷

دهد، به وسیله سپاه ۳۰،۰۰۰ نفری مغول به فرماندهی نویان چرماغون غافلگیر و ناچار به جنگ می‌شود و پیروزمندانه گنجه (الیزاوت پل حالیه) را می‌گشاید. ولی از این پس ظاهراً ستاره اقبال او در تراجع است و نیرویش در زوال؛ او به میخوارگی می‌پردازد و بی‌تصمیمی، مالیخولیا، و حتی سستی عزم در او رشد می‌کند؛ چندانکه در مرگ قلیچ اسب محبوبش اندوهی فوق العاده و نامعقول بر او چیره می‌شود، و سرانجام، هنگام فرار از سپاهیان مغول، در ۱۵ شوال ۶۲۸ ق (- ۱۵ اوت ۱۲۳۱ م) در روستایی کرد نشین کشته می‌شود. درباره فرجام کار او چنان عدم اطمینانی وجود داشت که حتی ابن اثیر مورخ بزرگ خود را از تعیین آن

عاجز می‌شمارد، و تا بیست و دو سال پس از مرگ او پیوسته شایعاتی در ایران رواج می‌یافت که او دوباره ظاهر شده است، در حالیکه بسیاری از شیادانی که خود را به‌جای وی معرفی کرده بودند به دست مغول دستگیر، مجازات و کشته می‌شدند. «\*» البته، این پدیده در مورد قهرمانی ملی که آخرین امید ملتی شکست خورده است، منحصر بفرد نیست، مثلاً همین اتفاق در مورد هارولد انگلیسی خودمان پیش آمد، و این معادله در این امر نیز صادق است که سنن ملی در هردو مورد قهرمان را به صورت زاهدی نشان می‌دهد که دست از دنیا می‌شوی، کنج خلوت می‌گزیند و سرانجام در عین کهولت در هاله‌یی از تقدس رخت از جهان برمی‌بندد.

«\*»

### سلطنت اوگتای

چنگیز خان در رمضان ۶۲۴ ق (- ۱۸ اوت ۱۲۲۷ م) در بیست و دومین سال فرمانروایی به سن شصت و شش سالگی در چین درگذشت، ولی دو سال طول کشید تا شاهزادگان و بزرگان مغول توانستند برای تشکیل قورولتای و انتخاب جانشین وی از اکتاف سرزمینهای مفتوحه گرد آیند. بنابراین، انتخاب رسمی پسرش اوگتای تقریباً همزمان بود با مرگ جلال‌الدین و انقراض سلسله خوارزمشاهی. پادشاهی

(\*) دوسون، ج ۳، ص ۶۵-۶۶

(\*\*) نگاه کنید به ترجمه این‌جانب از دولت‌شاه، ص ۱۴۷-۱۴۸

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۳۸

اوگتای نسبتاً کوتاه بود، چون او در جمادی الثانی ۶۳۹ ق (- دسامبر ۱۲۴۱ م) درگذشت. مرگ او بر اثر علاقه‌اش به میخوارگی شدید، که یکی از خصایص پست نژادیش بود، تسریع شد. از حوادث مهم دوران وی ایجاد پایتخت مغولی قراقروم در ۶۳۳ ق (- ۱۲۳۵ م)، لشکرکشی به ایران به فرماندهی نویان چرماغون و فتح روسیه و لهستان در ۶۳۴-۳۹ ق (- ۱۲۳۶-۴۱) بود. این لشکرکشی اخیر با همان ترس و وحشتی همراه بود که قبلاً در ایران ایجاد شده بود؛ مسکو، رستف، یاروسلاو، تور، چرینگوف، کیف، همچین کراکوی، پست و بسیاری از شهرهای کم‌آوازه‌تر طعمه ستمگری مغول شد، و تنها در لهستان ۲۷۰،۰۰۰ گوش قربانیان با خونسردی بریده و در توبره‌های فاتحان به نشانه شجاعتشان گردآوری شد.

سراسر جهان مسیحیت از خبر این بی‌رحمیها برآشفته و پاپ گرگوار نهم بخشنامه‌یی به همه فرمانروایان مسیحی فرستاد که در آن کوشیده بود تا آنان را به جنگ صلیبی بر ضد تاتار تحریک کند. با این حال در مقایسه با معیارهای مغولی، اکتای به عنوان فرمانروایی نرم‌خوی و آزاده معروف است و مورخان مسلمان نیز از قبیل نویسندگان تاریخ جهانگشا و طبقات ناصری (چاپ Nassau Lees ص ۳۸۰-۹۶) هردو، مواردی از نرم‌دلی او و بیزاریش را از خونریزی بی‌مورد ارائه می‌دهند، که به شدت با درنده‌خویی برادر مهترش جغتای مغایر است. «\*»

### سلطنت کیوک

پس از مرگ اوگتای، بیوه‌اش توراکینا حکومت را به دست گرفت، تا پسر ارشدش کیوک برگردد. او به هنگام مرگ پدر به جنگ با روسیه و لهستان اشتغال داشت. قورولتای بزرگ، که او رسماً در آن انتخاب شد، از لحاظ تعداد نمایندگان خارجی و ملل تابعه‌یی که در آن حضور یافته بودند چشمگیر بود، از جمله در میان ایشان نمایندگان خلیفه بغداد، شیخ‌الجبل یا امیر الامرای ملاحده الموت، و

(\*) همچنین نگاه کنید به تذکره دولت‌شاه چاپ این‌جانب، ص ۱۵۳-۵۴ که در آنجا دو سه تا از این حکایات نقل شده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۳۹

دو راهب فرستاده پاپ دیده می‌شدند، که یکیشان ژان پلان کارپینی بود و ما قبلاً به یادداشت‌هایش اشاره کردیم. راهب دومی نامه‌هایی از پاپ به تاریخ ربیع الاول ۶۴۳ ق (- اوت ۱۲۴۵) تقدیم داشت، به‌خاطر دو تن از وزیران کیوک به نامه‌های کدک و چینچاق که به کیش مسیحی درآمده بودند، نامه‌های او حسن قبول یافت و نفوذ ایشان سبب شد تا اربابشان بدانها با علاقه بنگرد، ولی نمایندگان خلیفه مؤمن و شیخ‌الجبل ملحد مرخص شدند، با تهدید به اینکه هرچه زودتر بروند بهتر است. البته مسیحیان از فجایعی که در روسیه و لهستان بر سر همکیشانانشان آمده بود، یکسر چشم پوشیده بودند و مغول را به عنوان براندازندگان قدرت مسلمین تحسین می‌کردند. «\*» علاوه بر نمایندگان فرستاده پاپ به قورولتای بزرگ، در ۶۴۵ ق (- ۱۲۴۷ م) یک هیئت دومینیکی به ایران نزد بایدو فرستاده شد، در حالیکه هیئت دیگری به ریاست روبروکی (گیوم دورویسبروک) در ۱۹ شوال ۶۴۶ ق (- ۱۰ فوریه ۱۲۴۹ م) از سنت-لویس در نیکوزیا پایتخت قبرس به راه افتاد. این هیئت نتوانست پیش از پایان ۶۵۱ ق (- ۱۲۵۳ م) به

قراقوروم برسد در این هنگام منگو جانشین کیوک شده بود.

### سلطنت منگو

کیوک در ۹ ربیع الثانی ۶۴۷ ق (- آوریل ۱۲۴۸) درگذشت و پسر عمش منگو پسر تولوی، پسر چنگیز به جایش نشست و در ذیحجه ۶۴۸ ق (- اول ژوئیه ۱۲۵۱) تاج بر سر نهاد. نوادگان او گنای سخت برآشفندند از اینکه قدرت فائقه از شاخه خانوادگیشان بدررفته، و بر ضد او به توطئه چینی پرداختند، ولی پیش از آنکه منشأ اثری شوند، دستگیر و طعمه مرگ شدند. در همان قورولنای ۶۴۸ ق (- ۱۲۵۱ م) دو لشکرکشی بزرگ تصویب شد، یکی بر ضد چین و دیگری بر ضد ایران. اولی به قویبیلای واگذار شد و دومی به هلاکو. این هردو برادران امپراطور منگو بودند. با ورود هلاکو به ایران ما وارد دومین دوران از مراحل سه‌گانه استیلای مغول می‌شویم (۶۵۴-۹۵ ق- ۱۲۵۶-۹۵ م) که دوران ایلخانان کافر نامیده می‌شود. در این دوران

(\* دوسون، ج ۲، ص ۲۴۰)

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۴۰

ایلخانان ایران و آسیای باختری به صورت شاخه جداگانه‌یی از خاندان سلطنتی مغول درآمدند، که هرچند مطیع خان بزرگ بودند، عملاً استقلال داشتند، بعدها، درآمدشان به دین اسلام، سرانجام آنان را از سرورانشان متمایز ساخت و از خویشاوندان کافرشان در مغولستان و چین جدا کرد. بنابراین، ما برای مقاصد خود، می‌توانیم از پیروزیهای قویبیلای قآن و شکوه و جلال پایتختش خاند و با خان بالیغ که خوانندگان انگلیسی به وسیله کولریج Coleridge و لانگفلو Longfellow با آن آشنا شده‌اند، چشم پوشیم و توجه خود را به کارهای هلاکو (آلائو سردار بزرگ - Alau Captain the Great اثر لانگفلو) و جانشینانش، یعنی ایلخانان ایران معطوف سازیم.

### هلاکو

هلاکو با دریافت دستورات خاصی برای برانداختن ملاحده و انهدام خلافت بغداد در ربیع الاول ۶۵۱ ق (- ژوئیه ۱۲۵۲ م) از قراقوروم به راه افتاد. تعدادی از مهندسان و توپچیان چینی همراه او بودند تا در کار قلعه‌گیری یاریش کنند. «\*» او در آنجا به آهستگی پیش می‌رفت، تابستان ۶۵۲ ق (- ۱۲۵۴ م) را در ترکستان به سر برد، و در شعبان ۶۵۲ ق (- سپتامبر ۱۲۵۵) تازه به سمرقند رسید، که تنها چهل روز در آنجا ماند. در ذیقعد ۶۵۳ ق (- ژانویه ۱۲۵۶) درکش با ارغون ملاقات کرد، که در ۶۵۲ ق (- ۱۲۵۳ م) از طرف منگو به فرمانفرمایی کل ایران انتخاب شده بود و کاتب مخصوص یا الغ بیتکچی او بهاء‌الدین جوینی و پسرش عطا ملک جوینی همراهِش می‌کردند. شخص اخیر الذکر که به عنوان منشی به خدمت هلاکو درآمد، در اثنای این جنگ حساس ملازم او شد و در حین انهدام الموت، استوارترین دژ ملاحده حضور داشت و در وضعی بود که برای تألیف تاریخ بزرگش جهانگشا توانست بر بسیاری مواد موثق و منحصر بفرد دست یابد، و ما بارها در هر فرصتی بدین تاریخ استناد جسته‌ایم.

(\* بگفته جوینی، یک هزار تن.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۴۱

### بازگشت به تاریخ ملاحده

ما قبلاً از تاریخ اولیه ملاحده یا اسمعیلیان الموت صحبت کرده‌ایم. نخستین ایشان حسن صباح معروف، معاصر عمر خیام و بنیان‌گذار «دعوت جدید» بود. می‌توان گفت دولت او از هنگام دست یافتن بر قلعه الموت در ۶ رجب ۴۸۳ ق (- ۴ سپتامبر ۱۰۹۰ م) آغاز شد. او که در ششم ربیع الثانی ۵۱۸ ق (- ۲۳ مه ۱۱۲۴) درگذشت «\*» مردی سختگیر بود و هردو پسرش را به خاطر سرپیچی از قانون شرع به دست مرگ سپرد. او هم مسلکش کیا بزرگ امید را به جانشینی خویش نامزد کرد، که شش تن صاحبان امر بعدی از اعقاب بلافضل او بودند. پس از مرگ این مرد در ۲۶ جمادی-الاول ۵۳۲ ق (- ۲۰ ژانویه ۱۱۳۸ م) پسرش محمد جانشین او شد و در ۴ ربیع الاول ۵۵۷ ق (- ۲۱ فوریه ۱۱۶۲ م) درگذشت. او نیز به نوبه خود جایش را به پسرش حسن داد، که در نزد پیروانش حسن علی ذکرة السلام خوانده می‌شد. این حسن گستاخانه اعلام کرد که از اعقاب کیا بزرگ امید نیست، بلکه از بازماندگان امام نزار بن-المستنصر فاطمی است که «دعوت جدید» به نام او آغاز شده بود؛ عبارت دیگر، او خود امام است نه داعی امام. او قبلاً در روزگار پدرش نیز نشانه‌هایی از چنین تمایلاتی ابراز کرده بود، که با کیفر سختی روبرو شده بود، دوستان و پنجاه تن از هوادارانش طعمه مرگ شده بودند و عده‌یی معادل آن از الموت اخراج. ولی پس از مرگ پدرش در وضعی بود که می‌توانست به مقاصدش جامه عمل بپوشاند. در ۱۷ رمضان ۵۵۹ ق (- ۸ اوت ۱۲۶۴ م) از همه اسمعیلیان مجلس بزرگی ساخت که



خود آن را «عید قیامت» می‌خواند، و در خطبه‌یی که ایراد کرد، نه تنها خود را امام خواند، بلکه اعلام کرد که نص شرع از آن پس منسوخ است، و همه احکام اسلام، نه ناظر بر معانی لفظی، بلکه رمزبست. این بیان در میان پیروان او حسن قبولی تمام یافت و به سختی دنبال شد و بر بیمی که مؤمنان را از ایشان در دل بود بسی افزود، و بگفته رشید الدین فضل الله، از این هنگام بود که آنان را ملاحظه خواندند، هرچند حسن نام مقرر جدید

(\*) این تاریخها از جامع التواریخ اخذ شده، که جزئیات تاریخی اسمعیلیه را مشروحتر از جهاننگشا بیان کرده است؛ باین حال، اغلب کلمه به کلمه با آن تطبیق می‌کند.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۴۲

خود را مؤمن آباد برگزیده بود. او مذهب اسمعیلی را در زمینه‌های فلسفی سخت تهذیب کرد و دعوت جدیدی را بنیان نهاد که آن را «دعوت قیامت» می‌نامید. سرانجام، او به دست برادر زانش حسین بن نام‌آور که یکی از بازماندگان سلسله معروف بویه یا دیلمی بود، در ۶ ربیع الاول ۵۶۱ ق (۱ ژانویه ۱۱۶۶ م) در لمسر کشته شد. پس از او پسرش نور الدین محمد به جایش نشست و به عنوان انتقام به برانداختن همه بازماندگان آل بویه، از جمله قاتل پدرش پرداخت. او آیین و سیاست پدر را پیروی کرد. گویند دارای ذوق ادبی و معرفت فلسفی چشمگیری بود. ابن همو بود که فیلسوف بزرگ فخر الدین رازی را با «برهان قاطع»، به عبارت دیگر با زر و دشنه- وادار کرد که اگر در سلک او نیست، دست کم به سازمان نیرومندی که او در رأس آن است، تا اندازه‌یی علاقه‌مندی نشان دهد، و این آغاز صعود طالع رازی بود؛ چون در عوض خودداری و دست کشیدن از عادت سابقش در طعن ملاحظه، مزایای مهمی از الموت دریافت کرد که بدو امکان داد تا خود را در وضع مناسبی به شهاب الدین و غیث الدین غوری و حتی شخص شخیص محمد خوارزمشاه معرفی کند. محمد، پسر حسن علی ذکره السلام در ۱۰ ربیع الاول ۶۰۷ ق (- سپتامبر ۱۲۱۰ م) در گذشت و پسرش جلال الدین به جایش نشست، که یکباره سیاست پدر و جدش را عوض کرد. او بر همه مخالفت‌های مذهبی خط بطلان کشید و خود را مسلمی مؤمن خواند و از آن پس «نو مسلمان» نام یافت. او رسماً با الناصر الدین الله خلیفه عباسی بیعت کرد. با امرای مسلمان اطراف مناسبات دوستانه برقرار ساخت، مادر خود را در همان سال برای به جا آوردن حج به مکه فرستاد و برای متقاعد ساختن فقهای قزوین به صداقت خویش (که به عنوان همسایه نزدیک الموت به باور کردن ماهیت حسن اعتقاد او بدین تغییر مذهب کمترین تمایل را داشتند) از آنان خواست تا برای تفتیش کتابخانه‌های او، و از بین بردن همه کتابهایی که به نظرشان بوی الحاد می‌داد، هیئت را بفرستند.

سرانجام همه به اصالت ایمان او اطمینان یافتند و خلیفه او را مشمول چنان افتخاراتی ساخت که حسد خوارزمشاه را برانگیخت و سبب آغاز آن چنان جدایی بغداد و

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۴۳

خوارزم شد که چنان نتایج مرگباری در پی داشت. (\*\*\*) او همچنین با اتابک مظفر الدین ازبک (۶۱۰-۶۱۲ ق-۱۲۱۳-۱۵ م) بر ضد ناصر الدین منگلی متحد شد و- او یگانه کسی بود از رؤسای الموت که- دور از دژهای خویش، در عراق، اران و آذربایجان بسر برد. در آخر، او با جلال الدین خوارزمشاه همدست شد، ولی به محض ظاهر شدن چنگیز خان در صحنه، فرصت را برای تقدیم اطاعت خویش غنیمت شمرد و فرستادگانش نخستین کسانی بودند که وقتی فاتح کافر از جیحون گذشت، اظهار بندگی کردند. احتمالاً- این کار عدم رضایتی را که اعمال او در فرقه تحت رهبریش ایجاد کرده بود، به غایت رساند و اندکی پس از آن در ۱۵ رمضان ۶۱۸ ق (- ۲ یا ۳ نوامبر ۱۲۲۰ م) گمان می‌رود برخی از همسرانش مسمومش کردند. یگانه پسرش علاء الدین به جایش نشست، که در آن هنگام تنها نه سال داشت و در آغاز وزیرش، به عنوان نایب السلطنه کارها را اداره می‌کرد. حکومت وی با کشتن، حتی سوزاندن عده‌یی از بستگان اناث رؤسای پیشین الموت آغاز شد که مظنون یا متهم به شرکت در قتل جلال الدین نو مسلمان بودند.

به گفته رشید الدین، وقتی علاء الدین تقریباً پانزده سال داشت، دچار حالتی مالیخولیایی شد که گفتگو درباره اخبار ناخوشایند یا آگاه ساختنش را از هر کیفیتی که باعث ناخشنودیش می‌شد خطرناک ساخت. در دوران حکومت وی، نصیر الدین طوسی، منجم بزرگ و مؤلف رساله اخلاقی معروف به اخلاق ناصری به وسیله ناصر الدین حاکم اسمعیلی قهستان (\*\*\*) بوده و به الموت فرستاده شد. او تا هنگام رهاییش به دست مغول در آنجا به صورت مهمانی اگر نه به دلخواه، محترم می‌زیست.

این امر اهمیت مضاعف ادبی و تاریخی دارد، زیرا همچنانکه قبلاً اشاره شد (\*\*\*) احتمالاً سرگذشت همین شخص است که ترجمه مغشوشی از آن با تخلیط اسامی در حسب حال جعلی ناصر خسرو داخل شده، حال آنکه او بیش از یک قرن و نیم پیش

(\*) نگاه کنید به ص ۱۲۴ همین کتاب.

(\*\*) اثر مورد بحث به همین ناصر الدین تقدیم و به نام او موسوم شده است، هرچند مؤلف در یک تحریر بعدی به خاطر این

تقدیم و مماشاتی که در دوران اسارت نسبت به افکار اسمعیلی روا داشته، استغفار می‌کند.

(\*\*\*)) ص ۲۲۹-۳۰ از فردوسی تا سعدی

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۴۴

می‌زیسته است. اهمیت تاریخی آن از یزوست که این نصیر الدین طوسی بود که رکن-الدین خورشاه نگون‌بخت را واداشت تا خود را به دست مغول خیانت پیشه بسپارد (\*\*)) و ما به زودی درباره این رکن الدین صحبت خواهیم کرد. بعدها نیز او بود که هلاکو را موقع مشورت درباره مرگ مستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی مطمئن ساخت که قتل او موجب هیچ انتقام آسمانی نخواهد شد (\*\*\*)). چه مضحک است که این خاین دورو مؤلف یکی از معروفترین کتابهای اخلاقی فارسی باشد!

علاء الدین بسیار جوان بود که ازدواج کرد و تازه هجده سال داشت که پسر ارشدش رکن الدین خورشاه‌زاده شد. میان او و این پسر، که در آغاز به عنوان جانشین او تعیین شده بود، به تدریج چنان کینه‌ی پدید آمد که او می‌خواست این انتخاب را فسخ کند، ولی اسمعیلیان آنرا نپذیرفتند، چون بنا بر اصل قدیمشان تعیین رسمی جانشین امامت به وسیله امام فسخ ناشدنی بود. در آخر شوال ۶۵۳ ق (۱ دسامبر ۱۲۵۵ م) علاء-الدین را در شیر کوه مرده یافتند. عامل قتل حسن مازندرانی به فرمان رکن الدین کشته شد و پس از آن جسدش را سوزاندند، ولی گمان می‌رفت که رکن الدین خود حسن را بدین کار تحریص کرده بود. رشید الدین در تأیید این فرض اضافه می‌کند که او باعث شد تا بجای رفتار عادی و قانونی با حسن، او را غافلگیرانه بکشند، زیرا از اعترافات که ممکن بود او در زیر شکنجه بکند می‌ترسید. این مورخ پس از اشاره به اینکه هیچ پدر کشتی از انتقام عاجل و لایق فلک در امان نمی‌ماند (که در تأیید آن حکایت شیرویه پادشاه ساسانی و المستنصر خلیفه عباسی را نقل می‌کند که هردو پدراناش را کشتند، ولی برای برخورداری از ثمره جنایت خویش دیری نپاییدند)، بدین تصادف غریب اشاره می‌کند که رکن الدین سرانجام در واپسین روز شوال ۶۵۴ ق (- یکشنبه ۱۹ نوامبر ۱۲۵۶ م) خود را در دست براندازندگانش اسیر ساخت، درست یک سال قمری پس از آنکه پدرش را کشته یافتند.

ما اکنون باید به لشکرکشیهای هلاکو باز گردیم که او را در ذیقعه ۶۵۳ ق

(\*) نگاه کنید به ترجمه این جانب از تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، ص ۲۵۹

(\*\*) دوسون، ج ۳، فصل ۴ و فصل ۵

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۴۵

(- ژانویه ۱۲۵۶ م) در کش رها کردیم. تون و خواف دو دژ ملاحظه در قهستان نخستین جاهایی بود که دستخوش لطمات حمله هلاکو شد، هردو در حدود ۶۵۴ ق (- مارس ۱۲۵۶ م) گشوده شد و همه ساکنان خواف از ده سال به بالا طعمه مرگ گشتند، مگر چند دختر که به خاطر زیبایی فوق العاده‌شان برای سرنوشت بدتری نگهداری شدند. آنگاه روشهای جنگی معمول مغولان به کار افتاد، که همچنانکه پیش از این گفته شد، هرچه را که می‌توانستند با وعده می‌گرفتند، و گرنه شمشیر آخته برمی‌کشیدند، که نه از لابه سستی می‌یافت و نه از خون سیری. رکن الدین دستخوش وحشت‌های گوناگونی شد. او نه جرئت آن داشت که در برابر فرجام بد پایداری کند، نه تدبیر آنکه با اطاعت کامل و قاطع در جستجوی احتمال ضعیفی برای یک عمر طولانی، ولی توأم با بدنامی باشد. او در صدد معامله برآمد، ولی همیشه او بود که می‌داد، در حالیکه مغول فقط وعده می‌داد و پیوسته حلقه دام را به گرد وی تنگتر می‌کرد. او برخی از دژهایش را تسلیم کرد، با علم به اینکه ممکنست پادگان آنها (ساکنانش) کشته شوند، و برادرش شاهنشاه را با ۳۰۰ گروگان دیگر نزد هلاکو فرستاد، ولی به زودی شاهنشاه به بهانه‌ی در جمال آباد نزدیک قزوین کشته شد (جویی در این مورد می‌گوید که از آن بس نزد مردم قزوین «روانه جمال آباد کردن» کنایه از کشتن شد). مدتی بعد همه اسمعیلیانی که او تسلیمشان کرده بود، حتی کودکان در گهواره‌هاشان بیرحمانه سر بریده شدند. برخی از دلاوران نومیدانه پایداری می‌کردند، و حتی پس از آنکه رکن الدین خورشاه گرفتار شد و از هلاکو خان یرلیغ یا خط امانی به دست آورد، آنان یکی از حملات مغول را با کشتار سختی دفع کردند. ولی همچنانکه قبلاً گفته شد، پایان کار در آخر شوال (- ۱۹ نوامبر) فرا رسید، هنگامی که رکن الدین خود را به دست مغول داد و الموت و میمون دژ غارت و سوخته شد. عطا ملک جویی از خواجهاش هلاکو اجازت یافت تا از کتابخانه الموت که شهرتش جهانگیر بود، گرانباترین کتابها را که عاری از بوی الحاد می‌داند و نیز برخی آلات نجومی را که مورد نظرش بود انتخاب کند. او همچنین از استادی نیرومند وزیر کانه‌ی که قلعه الموت را آنچنان مدت درازی تسخیر ناپذیر ساخته بود، گزارش تفصیلی جالبی

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۴۶

برای ما به‌جای گذاشته است. بنا بر یک اثر تاریخی از فخر الدوله دیلمی که او در کتابخانه یافت، این قلعه در آغاز بوسیله یکی از امرای دیلمی در ۲۴۶ ق (- ۸۶۰-۶۱ م) ساخته شد. از دیگر قلاع ملاحظه در ایران (زیرا شعبه شامی آن هرگز بدینصورت منهدم نشد و بقایای آنها هنوز در این کشور باقیست). لمسر در ۱۰ ذیحجه ۶۵۴ ق (- ۴ ژانویه ۱۲۵۷) گشوده شد. حال آنکه هنوز در ۶۵۸

ق (- ۱۲۶۰ م) هنگامی که منهای سراج طبقات ناصری خود را می‌نوشت (چاپ ناسولیز ص ۴۱۸) گرد کوه تسلیم نشده بود. اما رکن الدین ننگون‌بخت به همدان برده شد و در آغاز گرفتار کنندگانش با او خوشرفتاری می‌کردند. دختر مغولی را که بدو اظهار علاقه‌ی کرده بود تزویجش کردند و صد شتر نر هدیه‌اش دادند که جنگشان با یکدیگر خاطر او را خشنود می‌ساخت. این سرگرمی اگر هم پست‌تر از موقعیت و شئون پدرش نبود- که علاقه عجیبی به چراندن گوسفندان داشت باین حال او را خوار می‌کرد. ولی در اول ربیع الاول ۶۵۵ ق (- ۱۹ مارس ۱۲۵۷) (به گفته جوینی و رشید الدین، بخواهش خودش، با اینهمه بایستی ما حق داشته باشیم که شک کنیم) برای حضور در برابر منگو قآن امپراطور مغول تحت الحفظ به قراقوروم فرستاده شد. در بین راه او را وادار کردند تا سردارانش را در قهستان به تسلیم دژهاشان دعوت کند، که البته مغول علی‌رغم وعده امانی که داده بودند، به محض اینکه ساکنان آن کنگره باروها را ترک گفتند تنها در قهستان ۱۲،۰۰۰ تن از ایشان را کشتند. در بخارا زندانبانان رکن الدین با او سخت بد رفتاری کردند و هنگامی که به قراقوروم رسید منگو قآن فرمان داد تا او را بکشند، با ذکر اینکه اسبان چاپار برای آوردنش در راه بدین درازی رنج بیهوده برده‌اند، و صدور اوامری برای اینکه همه پیروان بازمانده‌اش بیرحمانه نابود شوند. بی‌شک مردمان بیشماری کشته شدند، ولی نه همه؛ زیرا در اوایل سال ۱۹۰۲ هنگامی که در قاهره بودم، از یک درویش بابی کرمانی هوشمند و جهان‌دیده، که خود شاهد بسی از این فضایلش بودم، شنیدم که هنوز بازماندگان این فرقه در ایران وجود دارند، همچنانکه در هند (به نام «خوجه» یا «خواجه») و در چیترا (بنام «مول»)

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۴۷

همچنین در زنگبار، سوریه و جاهای دیگر آنان از نفوذ و اعتبار چشمگیری برخوردارند، ولی نیروی تجسم فوق‌العاده‌ی لازم است تا بتوان رییس کنونی ایشان آقا خان خوش خلق و محترم را با یکی از خداوندان مهیب الموت و «شیخ الجبل» یا پیر *Le vieux* حکایت عجیب مارکوپولو پیوند داد.

قلع و قمع ملاحده هلاکو را مورد تحسین مسلمانان مؤمن ساخت، ولی اقدام بعدیش چنان بود که فقط کسانی که موقعیتشان اجازه نمی‌داد تا آزادانه سخن گویند، می‌توانستند بدون ابراز منتهای وحشت از آن یاد کنند. شش ماه پس از آنکه رکن الدین خورشاه بدبخت به قراقوروم فرستاده شده بود تا با اجل روبرو شود، هلاکو خان پس از برکندن بیخ و بن ملاحده، از همدان که آن را مقر خویش ساخته بود، پیامی برای خلیفه المستعصم بالله فرستاد که خویشتن و بغداد را، که پنج قرن مرکز اسلام بود، به مغول تسلیم کند. دو ماه بعد، در شوال ۶۵۵ ق (- نوامبر ۱۲۵۷) هلاکو پای به میدان نهاد. او را گروهی از امرای مسلمان همراهی می‌کردند، از قبیل ابوبکر بن سعد زنگی اتابک شیراز، که بیشتر به خاطر حمایتش از نویسنده و شاعر بزرگ سعدی شهرت دارد، و بدر الدین لولو اتابک موصل، که ابن الطقطقی در خلاصه‌التاریخ فریبنده‌اش بنام کتاب الفخری از او یاد می‌کند، همچنین منشی او عطا ملک جوینی مؤلف تاریخ جهانگشا، و نصیر الدین طوسی منجم. قبلاً، هنگامی که هلاکو هنوز در همدان بود، خلیفه، اشرف الدین عبد الله بن الجوزی را به نزد وی به سفارت فرستاد، ولی پاسخش به ضرب الاجل مغول، مطابق معمول ناخوشایند و طفره آمیز فرض شد و سپاه اصلی مغول زیر فرمان هلاکو از مشرق یک راست عازم بغداد گشت، در حالیکه سپاه دیگری به فرماندهی بایجونویان از سوی شمال و راه تکریت در نزدیکی موصل، شهر را دور زد بطوریکه از سوی مغرب راه آن را بست. سپاه نخست بگفته ابن الطقطقی «\*» بیش از ۳۰،۰۰۰ مرد بود، حال آنکه سپاه بعدی بروایت مؤلف طبقات ناصری «\*» (که، در حال او احتمالاً مبالغه می‌کند) ۸۰،۰۰۰ تن

(\*) کتاب الفخری (ج قاهره، ۱۳۱۷ ق)، ۳۰۰

(\*\*) چاپ ناسولیز، ص ۴۲۶

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۴۸

سپاهی بود. از سوی دیگر برحسب اظهار شخص اخیر الذکر، سپاهیان معتبر خلیفه فقط به ۲۰،۰۰۰ تن منحصر می‌شد. نخستین برخورد در تکریت روی داد، جایی که سپاهیان خلیفه موفق شدند پلی را که بایجونویان می‌خواست از روی آن از دجله بگذرد خراب کنند. با اینهمه پیرویشان مستعجل بود و به زودی مغول در دجیل، الاسحقی، نهر ملک، نهر عیسی، و دیگر توابع بغداد ریختند، در حالی که ساکنان وحشت زده این نواحی می‌کوشیدند در پایتخت پناه جویند. همچنانکه از کتاب الفخری درمی‌یابیم، زورق بانان از این وحشت زدگی سوء استفاده می‌کردند و برای عبور از رودخانه از پناهندگان دستبندهای زرین، اشپای گرانها یا چندین دینار مزد میخواستند. برخورد بعدی در ۴ محرم ۶۵۶ ق (- ۱۱ ژانویه ۱۲۵۸ م) یا مقارن آن در دجیل روی داد. در اینجا بار دیگر سپاه خلیفه به سرداری مجد الدین آیبک ملقب به الدویدار الصغیر و ملک عز الدین بن فتح الدین علی‌رغم قلت نفرتا به پیروزی کلی کوچکی نایل شدند، ولی در اثنای شب مغولان با احتمال زیاد با کمک مهندسان چینی که همراه خود آورده بودند، توانستند آب در اردوگاه مسلمانان بگشایند؛ موفقیتی که نه تنها عملاً موجب شکست سپاه خلیفه شد، بلکه تشدید کشتار آوارگان، مخصوصاً کودکان را به دنبال داشت.

صاحب کتاب الفخری ضمن گفتگو از فتح ایران به دست اعراب در سده اول هجری (- سده هفتم میلادی) و استهزای ناروایی که سپاهیان مسلح و مجهز ایرانی از بدویان زنده‌پوش نیمه عریان می‌کردند، گزارش شخصی زیر را از قول دوستش فلک الدین محمد بن آید میر نقل می‌کند (ج قاهره، ص ۷۲):

«گوید: در فاجعه بزرگ سال ۶۵۶ من در سپاه دویدار الصغیر بودم که برای مقابله با مغول در جانب باختر بغداد بیرون آمد. گوید ما در نهر بشیر از توابع دجیل بدانان برخوردیم. سواری از ما برای جنگ بیرون شد که اسبی تازی به زیر داشت و سلاحی تمام در بر که او و اسبش کوهی بزرگ را می‌مانست. آنگاه از مغول سواری برآمد که به زیرش اسبی داشت چون دراز گوش و بر کفش سنانی چون دوک و او را نه بر تن جامه بود و نه در بر سلاح و هر کس که می‌دیدش می‌خندید. پیش از آنکه روز بسر آید چندین شکست سختمان دادند که این سرآغاز تباهی بود، وزان پس ما را شد آنچه شد.»

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۴۹

بسیاری از فراریان در مردابهایی که از سیل مصنوعی سابق الذکر پدید آمده بود نابود شدند، مگر آنانکه توانستند به شنا از رودخانه بگذرند و از راه بیابان به شام گریختند و معدودی که موفق شدند همراه دویدار به بغداد درآیند. دویدار و عز الدین به خلیفه اصرار کردند که تا وقت هست با زورق به بصره بگریزد، ولی ابن العلقمی وزیر (بگفته مؤلف طبقات ناصری، ص ۴۲۷) با این نقشه مخالفت کرد و در حالیکه خلیفه هنوز مردد بود، مغول از هر سو شهر را محاصره کردند. ظاهراً محاصره کامل از ۱۵ محرم (- ۲۳ ژانویه) آغاز شد، در ۲۲ محرم (- ۳۰) حمله‌ی عمومی صورت گرفت و در ۲۷ محرم (- ۴ فوریه) خلیفه بار دیگر ابن الجوزی را با هدایای گرانها و پیشنهاد تسلیم نزد هلاکو فرستاد. چند روز بعد، سرخوش از دروغهای مرسوم و وعده‌های مؤکد بخشش و امان، خود را تسلیم کرد، و همراه با پسران ارشد و اوسطش ابو العباس احمد و ابو الفضایل عبد الرحمن به فرمان هلاکو وحشیانه طعمه مرگ شد. درباره چگونگی مرگش تردید فراوان است، ولی داستان از گرسنگی مردنش در خزانه خویش که به وسیله لانگ فلو در شعر Kambalu شهرت عام یافته، از شرحی که بسیاری از مورخان مسلمان داده‌اند کمتر محتمل است. به موجب این شرح او را در فرشی پیچیدند و به ضرب چماق کشتند. احتمالاً او دچار چنین سرنوشتی شده باشد زیرا خلاف عادت مغول بود که خون شاهی را بریزند، و هر گاه یکی از امرایشان اعدام می‌شد، آنان معمولاً با روش وحشیانه‌ی پشت او را می‌شکستند، تاراج بغداد در ۷ صفر ۶۵۶ ق (- ۱۳ فوریه ۱۲۸۵ م) آغاز شد و یک هفته طول کشید. که در اثنای آن ۸۰۰،۰۰۰ تن از ساکنانش کشته شدند، همچنانکه نفایس و آثار علمی و ادبی که در طول قرن‌ها در پایتخت امپراطوری پنهانور عباسی گرد آمده بود به تاراج رفت یا نابود شد. لطمه‌ی که بر فرهنگ اسلامی، که پس از آن دیگر هرگز بدان پایه پیشینش نرسید، وارد آمد از قدرت بیان و تصور بیرون است؛ نه تنها هزاران کتاب بی‌بدیل بیرحمانه معدوم شد، بلکه با توجه به تعداد مردان دانشمندی که کشته شدند، یا بندرت توانستند از دست اجل بگریزند، رسم تحصیل دقیق و تحقیق اصیل که پیش از این در ادبیات عرب آن‌چنان مشهود بود، دستخوش زوال شد. شاید هرگز

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۵۰

تمدنی چنین بزرگ و درخشان بدین تندی طعمه آتش و غرقه خون نشده است. کتاب الفخری هنگامی که فتح بغداد را توصیف می‌کند، عبارتش چنین است:

«چون سپاهیان سلطان هجوم آوردند و داخل شدند، آنچه از کشتار بی‌شمار و تاراج بسیار و شکست و بست در آن رفت، نه گوش را تاب شنیدن باشد و نه گمان را تاب اندیشیدن.

بود، آنچه بود یاد نکردن از آن به است رفت آنچه رفت قصه آن را ز ما مپرس

باید به یادداشت که این سخنان را کسی نوشته (در ۷۰۲ق- ۱۳۰۲ م تنها چهل و چهار سال پس از حادثه‌ی که از آن سخن گفته) که خود تحت سلطه یک مغول می‌زیسته است؛ ولو مغول مسلمان، یعنی غازان نبیره هلاکو.

درباره نقشی که مؤید الدین ابن العلقمی در تسلیم بغداد داشته، تردید زیادی وجود دارد. در طبقات ناصری (ص ۴۲۳ به بعد) او به بدترین صورت به عنوان خیانت کاری معرفی شده که عمداً قوا و نفرات پادگان را تقلیل داده و بعدها خلیفه را به تسلیم وا داشته است. انگیزه اصلی او در این کار جاه طلبی بوده، ولی حریقی که به وسیله پسر ارشد خلیفه در محله شیعه نشین بغداد، که او خود بدان فرقه تعلق داشت، ایجاد شد، نقش عمده‌ی داشت. از سوی دیگر ابن الطقطقی در برابر این اتهام از او سخت دفاع می‌کند و در رد این اتهام (بروایت از احمد بن الضحاک پسر عم علقمی) می‌گوید که پس از سقوط بغداد، وزیر به وسیله نصیر الدین طوسی به هلاکو معرفی شد و رفتار و گفتار وی هلاکو را خوش آمد، او را مورد توجه قرار داد و با علی بهادر شحنه مغول بغداد در حکومت پایتخت ویرانه شریکش ساخت؛ آنگاه نتیجه می‌گیرد که اگر ابن العلقمی خود را بعنوان تسلیم کننده و لینعمت دیرینش معرفی کرده بود، هرگز هلاکو چنین کاری را به او نمی‌سپرد. باین حال، باید در نظر داشت همچنان که هم ابن العلقمی وزیر سابق خلیفه شیعی بود، هم نصیر الدین طوسی، که این شخص با همه رسالات اخلاقی و دینیش، میزبانان و هم میهنان اسمعیلی خود را گرفتار ساختند و برای جلب توجه کافری وحشی و خون آشام چون هلاکو، به کشتن خلیفه کمک کردند

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۵۱

مؤلف گرانمایه کتاب الفخری نیز مذهب شیعه داشت، و من به سهم خود بیم آن دارم گزارش شخص اخیر الذکر به صورتی کاملاً مغایر آنچه که او نقل کرده است، تعبیر شده باشد. این فرض در حال با همه آنچه از مغول، به ویژه از هلاکو می‌دانیم، کاملاً سازگار است که ابن العلقمی، فریفته وعده‌های خوش و کور از تعصبی مذهبی، که (نه به عنوان موردی نامکرر) کافری را بر ملحدی ترجیح می‌داد، و احتمالاً با هم کیش خود نصیر الدین طوسی که اینک به رتبه وزارت هلاکو ارتقا یافته بود ارتباط داشت، بغداد و خلیفه را به دست مغولان تسلیم کرد و آنان تا وقتی که کارشان کاملاً از پیش نرفته بود بدو مهربانی کردند، و از او بهره کامل بردند و از آن پس هر چه زودتر از سر خود بازش کردند. به گمان من، این حدس با این امر تأیید می‌شود که او تنها سه ماه پس از خواجه‌اش، که به تسلیم وی متهم شده بود، در جمادی الثانی ۶۵۶ ق (- مه ۱۲۵۸ م) درگذشت.

باین حال، موضوع همچنان مشکوک است و به احتمال زیاد، اینک هرگز محققاً معلوم نخواهد شد، پس بگذار کسی که در گفتن رضی الله عنه به دنبال ابن - طقطقی نخواهد رفت، از پیروی مؤلف طبقات ناصری در لعن او نیز خودداری کند، که او در مورد سنی بسی بیش از ابن طقطقی شیعه (که مورخیت با ادراک، اعتدال و حسن ظن فوق العاده) تعصب نشان می‌دهد.

آنچه از شرح خصال خلیفه المستعصم در کتاب الفخری برای ما بجای مانده او را فرمانروایی رؤوف ولی ضعیف معرفی می‌کند که شایستگی دست و پنجه نرم کردن با خطری را نداشت که بر همه دوران وی سایه افکنده بود، چندانکه سرانجام زندگی او را در نوشت. او در انجام وظایف دینیش دقیق بود و در گفتار و کردارش سخت پرهیزگار، محقق شایسته و خوشنویس را ملازم کتابهای خود ساخته بود و به حال زیر دستانش سخت توجه داشت؛ ولی، از سوی دیگر، در کار سست بود، در قضاوت قدرت تصمیم نداشت و از کشور داری غافل بود. او از رسم پلید بسیاری از اسلافش سر باز زد، که پسران و دیگر خویشاوندان ذکورش را در حبس کند، تا مبادا آنان بر ضد وی دست به توطئه زند یا جایش را غصب کنند؛ و در یک مورد، هنگامی که در

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۵۲

کتابخانه‌اش سرگرم مطالعه بود، غلام جوانی در کنار او بر زمین بخواب رفته و در خواب بر روی فرش مخصوص او غلتیده، حتی پایش را بر روی متکای او نهاده بود، او به کتابدار اشاره کرد که صبر کند تا او اطاق را ترک گوید، آنگاه خفته را بیدار کند، مبادا که از کرده خود بیمناک و شرمنده شود. وزیرش ابن العلقمی در کتابدوستی و تشویق نویسندگان از اربابش دست کم نبود، کتابخانه‌اش بالغ بر ده هزار کتاب بود، شامل بسیاری از آثار نادر و گرانبها، و بسیاری مؤلفان و شاعران آثار خود را بدو تقدیم داشته بودند. به گفته ابن الطقطقی که همه این جزئیات مقتبس از اوست، او نه تنها آزاده، بلکه از عشق به مال عاری بود.

شاید من نیز مانند مؤلف طبقات ناصری ترجیح می‌دادم که این مجلد از کتابم را بسی بدور از حوادث تاریخی مربوط بدان به پایان آورم، با حوادثی کم اندوه‌بارتر از این بزرگترین فاجعه اسلام و تمدن عرب و ایرانی خلافت عباسی، ولی اینجا نقطه‌بی طبیعیست که در آن تاریخ ادبی ایران من قطع می‌شود؛ تاریخی که امیدوارم روزی در مجلدی دیگر یا مجلدات دیگر تا دوره خودمان ادامه‌اش دهم.

ولی تا آنجا که به این مجلد مربوط می‌شود، برای من تنها دو فصل نهایی می‌ماند تا ادبیات عصری را بررسی کنم که در صفحات پیش برای شرح حوادث مهم آن کوشش کردم، عصری که بطور تقریب شصت یا هفتاد سال اول سده سیزدهم میلادی (- هفتم هجری) را شامل می‌شود.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۵۳

## فصل هشتم نویسندگان دوره اول مغول (۶۰۰-۶۶۰ ق- ۱۲۰۳-۱۲۶۲ م)

### اشاره

در این فصل قصد آنست از نویسندگان مهمی صحبت کنیم که در عصری که اخیراً شرح دادیم زندگی می‌کردند، و شعرای ایرانی را که دست کم درباره سه تایشان گفتنی فراوانی هست به آخرین فصل این مجلد وامی‌گذاریم. این نویسندگان را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد، بدین معنی:

۱- زادگان ایران که کلا یا غالباً به فارسی نوشته‌اند؛

۲- زادگان ایران که کلا یا غالباً به عربی نوشته‌اند؛

۳- نویسندگان غیر ایرانی که به عربی نوشته‌اند، ولی خواه به علت ارتباط مخصوصشان با ایران یا موضوعات ایرانی، یا به سبب تأثیر و اهمیتشان در جهان اسلام به‌طور کلی، در حال نمی‌توان حتی در کتابی که در اصل فقط در تاریخ ادبی ایران بحث می‌کند کنارشان گذاشت. با اینحال، عملاً بهتر خواهد بود که از این فرق چشم پوشی کرد و آنان را صنف به صنف، بر حسب موضوعی که درباره آن نوشته‌اند، صرفنظر از زبانی که به کار برده‌اند، مورد بحث قرار داد، چرا که در این ایام زبان عربی عموماً در ایران به عنوان زبان ادب، حکمت و علم به کار می‌رفت، و فقط با سقوط خلافت و انهدام بغداد پایتخت اسلام بود که این منزلت خود را از

دست داد.

مورخان، زندگینامه نگاران و جغرافیدانان: بهتر است بحث خود را با مورخان، زندگینامه نگاران و جغرافیدانان آغاز کنیم که قبلاً بارها فرصت اشاره به مهمترین آنان را داشته‌ایم.  
تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۵۴

### ابن اثیر

در این میان عز الدین بن الاثیر جزیری (منسوب به جزیره ابن عمر در نزدیکی موصل) مسلماً، در میان سالنامه نگاران همه اعصار و امصار پیشگامتر و بزرگتر از همه است. او مؤلف سالنامه عظیم معروف به الکامل است که تاریخ عالم را، چنانکه معلوم مسلمانان آن عصر بود، از آغاز تا سال ۶۲۸ ق (- ۱۲۳۰ - ۳۱ م) شامل است.  
ابن خلکان زندگینامه نگار که در محرم ۶۲۶ ق (- نوامبر ۱۲۲۹ م) او را در حلب ملاقات کرده است، از وی با عالیتین عبارات یاد می‌کند و فروتنی و درعین حال فضل او را می‌ستاید. از آنجا که این مطلب را می‌توان به‌طور کامل در ترجمه دوسلان de Slane (ج ۲، ص ۲۸۸ - ۲۹۰) خواند، من از نقل آن در اینجا صرف‌نظر می‌کنم، تنها باید اضافه کنم که او در ربیع الثانی ۵۵۵ ق (- مه ۱۱۶۰ م) تولد یافت و در رجب (۶۳۰ ق - مه ۱۲۳۳ م) درگذشت. اثر عظیم او سالنامه «الکامل» بطور کامل به وسیله تورنبرگ Tornberg در سالهای ۱۸۵۱ - ۷۶ در چهارده مجلد در لیدن چاپ شد.  
متأسفانه چاپ مصرش که اینک فقط همان به آسانی به دست می‌آید فاقد فهرست است، به‌طوری‌که از کارایی آن تا حدود زیادی کاسته، حال آنکه رعایت این امر در یک کتاب مرجع برای محققان تاریخ اسلام واجب است. ابن اثیر علاوه بر این سالنامه عظیم، تاریخی درباره صحابه کبار پیامبر نوشته است، به نام اسد الغابه که در ۱۲۸۰ ق (- ۱۸۶۳ - ۶۴ م) در قاهره در پنج مجلد چاپ شده است. وی تحریر منتخبی نیز دارد از انسب اسمعانی که چاپ نشده، و تاریخ اتابکان موصل که به‌طور کامل در ج ۲ مجموعه مورخان عرب جنگهای صلیبی Recueil des historiens Arabes des Croisades چاپ شده است.

### ابن العبری

از مورخان تاریخ عمومی شایسته دیگر در این عصر، که او نیز مانند ابن اثیر به عربی نوشته، یوحنا ابو الفرج معروف به ابن العبری Barhebraeus از مسیحیان  
تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۵۵  
یعقوبیست (که پدرش هارون از دین یهود به مسیحیت گروید) که در سال ۶۴۴ ق (- ۱۲۴۶ م) پس از احراز اسقفی گوبوس در نزدیکی ملاطیه خود را به غریغوریوس یا جریجوریوس Gregorius موسوم ساخت. او در سال ۶۲۴ ق (- ۱۲۲۶ م) در همان شهر زاده شد. در سال ۶۴۱ ق (- ۱۲۴۳ م) همراه پدرش که پزشک بود از ترس حمله مغول از آنجا به انطاکیه گریخت و چندی بعد به زیارت طرابلس رفت. در ۶۵۰ ق (- ۱۲۵۲ م) به مقام اسقفی حلب ارتقا یافت، و در ۶۶۳ ق (- ۱۲۶۴ م) به مقام مفریان یا اسقف اعظم یعقوبیان مشرق انتخاب شد و از این پس گاه در موصل و گاه در آذربایجان (در تبریز و مراغه) در شمال غربی ایران به سر می‌برد. او در ۲ جمادی الثانی ۶۸۵ ق (- ۳۰ ژوئیه ۱۲۸۶ م) در شهر اخیر الذکر درگذشت. اثر او به نام مختصر تاریخ الدول اصلاً به سریانی نوشته شده بود و ترجمه عربی آن در اواخر عمرش به خواهش برخی از بزرگان مسلمان فراهم شد. این کتاب با ترجمه‌یی لاتینی به وسیله پوکوک Pocock در ۱۶۶۳ م در اکسفورد منتشر شد، ترجمه آلمانی آن در ۱۷۸۳ م پدید آمد، و چاپ نفیس تازه‌یی از آن به وسیله صالحانی یسوعی در ۱۸۹۰ در بیروت انجام گرفت. این چاپ که بالغ بر ۶۳۰ صفحه است، علاوه بر متن، شرح حال کوتاهی از مؤلف، فهرست کامل اسامی و جدولهای گاهشناسی مفیدی را در بردارد. این تاریخ از ده طبقه گفتگو می‌کند:

۱- دولت اولیاء از زمان آدم.

۲- قضاة بنی اسرائیل.

۳- ملوک بنی اسرائیل.

۴- کلدانیان.

۵- پادشاهان ایران از کیومرث تا دارا.

۶- یونان قدیم یا مشرکین.

۷- دولت شاهان فرنگ، که مقصود از آن روم است.

۸- دولت یونانیان مسیحی، یعنی بیزانسی.

۹- دولت شاهان مسلمان عرب.

۱۰- دولت شاهان مغول.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۵۶

این تاریخ تا سال ۶۸۳ ق (۱۲۸۴ م) که ارغون به حکومت رسید حوادث را در برمی گیرد. گزارش بسیار جالبی درباره ابن العبری و زمان وی در کتاب منتخبات تواریخ شرقی *Sketchs From Eastern Histories* صص ۲۳۶-۵۶ ترجمه انگلیسی جان ساترلند بلک *John Sutherland Black* از اثر استاد نلدکه *Noeldeke* آمده است و ازینرو علاقه‌مندان به چنین اطلاعاتی را درباره زندگی و آثار وی بدانجا ارجاع می‌کنیم.

### منهاج سراج

شاید مهمترین مورخ این عصر که به زبان فارسی تاریخی عمومی نوشته منهاج سراج از مردم جوزجان در حوالی بلخ باشد. او مؤلف طبقات ناصریست که من در فصل پیش چندین بار فرصت اقتباس از آن را داشته‌ام. او در حدود ۵۹۰ ق (۱۱۹۳ م) زاده شد و مانند پدر و نیایش در خدمت ملوک غور به سر می‌برد. در ۶۲۴ ق (۱۲۲۶ م) به هند رفت و نخست خود را با سلطان ناصر الدین قباچه مربوط ساخت، ولی وقتی یک سال بعد، او به دست شمس الدین ایلتمش رانده شد، منهاج به خدمت امیر فاتح پیوست و تاریخش را به پسر وی ناصر الدین محمد شاه تقدیم کرد. این کتاب در ۶۵۹ ق (۱۲۶۰ م) تدوین شد. دیگر جزئیات زندگی وی در صص ۷۲-۳ فهرست فارسی *Persian Catalogue* ریو *Rieu* و صص ۲۶۰-۲۶۱ ج ۲ تاریخ هند *History of India* سر ه. م.

الیوت *Sir H. M. Elliot* ذکر شده است. تاریخ او به بیست و سه باب تقسیم شده است که با تاریخ اولیا و انبیا آغاز می‌شود و به فتح مغول خاتمه می‌یابد. وی درباره مغول جزئیات جالب بسیاری را ذکر می‌کند که در هیچ‌جای دیگر نمی‌توان یافت.

بخشی از این کتاب را سروان ناسولیز *Nassau Lees* منتشر کرده و به وسیله سرگرد راورتی *Bibliotheca Raverty* در *India* ترجمه شده است. بدبختانه قسمت چاپ شده فقط حاوی سلسله‌هایست که با هند مربوطند و بخش‌های دیگر که به سلسله‌های طاهری، صفاری، سامانی، دیلمی (آل بویه)، سلجوقی، خوارزمشاهی و سلسله‌های دیگری مربوط می‌شود که برای محقق تاریخ ایران اهمیت بیشتری دارد

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۵۷

یکبار ه حذف شده است. در اواخر کتاب قصیده بسیار شگفت‌انگیزی منسوب به یحیی اقباب از شیعیان علی بن ابیطالب پسر عم و داماد پیغمبر در پیشگویی مصایب حمله مغول نقل شده است. این شعر با ترجمه فارسی منظومی از آن صص ۴۳۹-۴۳ متن چاپ شده را شامل است.

### المکین

یکی دیگر از تواریخ عمومی که در این عصر تألیف شده و شاید اشاره کوتاهی از این لحاظ لازم است که یکی از نخستین تواریخ عربی چاپ اروپا بوده است. این تاریخ کتاب مجموع المبارک است از جرجیس (یا عبد الله) بن ابی الیاسر بن ابی المکارم المکین بن العمید، که متن آن همراه با ترجمه لاتین در ۱۶۲۵ در لیدن به وسیله مستشرق معروف هلندی ارپنیوس (*Erpenius*) منتشر شد، تحت عنوان

*Historia Saracenicæ, arabice olim exarata a Georgio El macino et Latin e reddita opera Th. Erpenii*

(تاریخ مسلمانان، متن عربی اثر جرجیس المکین و ترجمه لاتین از ط. ارپنی) سال بعد ترجمه انگلیسی کتاب به وسیله پورچاس *purchas* پدید آمد، و ترجمه‌یی به زبان فرانسه توسط واتیه *Vattier* در ۱۶۵۷ منتشر شد، همچنانکه این کتاب همراه با سالنامه متأخر ابو الفدا امیر حماه (متولد ۶۷۲ ق- ۱۲۷۳ م و متوفی ۷۳۱ ق- ۱۳۳۱ م) تا دیر زمانی برای محققان اروپایی مهمترین مآخذ عربی برای تحقیق در تاریخ اسلام بود. در زمینه شرح حال مؤلف تنها این مطلب ذکر شده که او در ۶۰۲ ق (۱۲۰۵ م) زاده شد و در ۶۷۲ ق (۱۲۷۳ م) درگذشت، از مسیحیان مصر بوده و بهیچ‌روی با ایران ارتباطی نداشته است.

### نویسندگان تواریخ خاص و زندگینامه نگاران

ما اینک به مورخان و زندگینامه نگارانی می‌پردازیم که از سلسله، ولی، عصر، ولایت، شهر، یا طبقه خاصی بحث کرده‌اند، که از جمله آنانند تذکره نویسان.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۵۸

### جرباذقانی

در فصلی که از آل سبکتکین یا سلسله غزنوی گفتگو می‌کردیم، بارها فرصت مراجعه به تاریخ یمنی تألیف عتبی دست داد، که تاریخ سلطان محمود یمن الدوله غزنویست این کتاب که در اصل به زبان عربی نوشته شده بود، در عصر مورد بحث ما به فارسی ترجمه شد. مترجم آن ابو الشرف ناصح جرباذقانی یا در تسمیه فارسی گلپایگانیست، که منسوب به گلپایگان، جایی واقع در میان اصفهان و همدان است. ريو که مراجع متعددی را در موضوع مورد بحث ما ارائه می‌دهد (ص ۱۵۷ - ۵۸ - Persian cata logue) ثابت کرده است که این ترجمه در حدود سالهای ۶۰۲-۷ ق (۱۲۰۵-۱۰ م) صورت گرفته و در موزه بریتانیا نسخه قدیمی از آن موجود است که در ۶۶۵ ق (۱۲۶۶ م) استنساخ شده است. در ۱۲۷۲ ق (۱۸۵۵-۵۶ م) چاپ سنگی از این کتاب در تهران منتشر شد و همین ترجمه فارسی کتاب عتبی خود به وسیله درویش حسن به ترکی و بوسیله کشیش جیمز رینولدز Rev James Reynolds به انگلیسی ترجمه شده است. ارتباط میان آن و اصل عربی به وسیله استاد نلد که درج ۲۲ صورت جلسات فرهنگستان قیصر Sitzung sberichte der Kaizerlicher Akademie وین، ۱۸۵۷، ص ۲۱۵-۱۰) به دقت مورد تحقیق قرار گرفته است. او اشاره می‌کند (ص ۷۶) که این کتاب جز در مورد نامه‌ها، اسناد و اشعار که متن عربی آن را از اثر عتبی نقل می‌کند، از نوع آزادترین ترجمه‌هاست؛ از آنجا که قصد مترجم در کار ترجمه پیروی از رعایت دقت در ترجمه تحت اللفظی عبارت پردازیهای اصل کتاب نبوده، در تغییر، تعدیل و تفسیح هرچه که می‌خواسته خود را آزاد دانسته است.

### فتح بنداری

از خاندان سلجوقی نیز، که جانشین سلسله غزنوی شد، تک نگاری مهمی به عربی موجود است. سومین و آخرین بخش آن (که اینک در سایه چاپ نفیس هوتسما در دسترس محققان قرار دارد) متعلق به این ایام است. تاریخ مورد بحث که بارها در فصول این کتاب هنگام بحث از تاریخ عصر سلجوقی مورد استناد قرار گرفته، در اصل تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۵۹ و سیله انوشیروان خالد که بگفته عیون الاخبار «\*» در ۵۳۲ ق (- ۱۱۳۷ - ۳۸ م) در گذشته بفارسی تألیف شده است. بعدها این کتاب در ۵۷۹ ق (- ۱۱۸۳ م) با اضافات و ملحقات معتابهی به وسیله عماد الدین کاتب اصفهانی به عربی ترجمه شد، و این ترجمه در ۶۲۳ ق (- ۱۲۲۶ م) به وسیله فتح بن علی بن محمد بنداری بصورتی منتخب و ساده تحریر شد. هوتسما در مقدمه درخشانی که ضمیمه چاپش از کتاب شخص اخیر الذکر کرده، رابطه میان این کتابها را بطور کامل مورد بحث قرار داده و خاطر نشان ساخته است که از کتاب بنداری دو تحریر وجود دارد، یکی تحریر مشروح موجود در اکسفورد و دیگری تحریر مختصر معرفی شده در فهرست کتابخانه ملی پاریس. ما بخاطر ترجمه عربی منظومی نیز که بنداری از شاهنامه فردوسی به عمل آورده است بدو مدیونیم. نسخه خطی نفیسی از این کتاب در کتابخانه دانشگاه کمبریج موجود است (ن ک به شماره ۴۶ مجموعه بورکهارت Burckhardt) استاد نلد که در ص ۷۷ حماسه سرایی در ایران امکان اهمیت این کتاب در کمک به فراهم کردن نسخه صحیحتری از شاهنامه را خاطر نشان می‌سازد.

### عطا ملک جوینی

در میان تواریخ سلسله‌های خاص، که در این عصر تألیف شده، باید برای اثر فارسی تاریخ جهانگشای عطا ملک جوینی مقام خاصی قایل شد. این کتاب در فصل پیش بارها مورد استفاده قرار گرفته است. اعتبار این کتاب به قدر کافی خاطر نشان گشته و احوال مؤلف آن قبلاً به شایستگی تشریح شده است. علی‌رغم نسخه‌های نفیسی که از این کتاب مخصوصاً در کتابخانه ملی پاریس «\*» وجود دارد، عدم انتشار آن تاکنون چیزی کم از افتضاح نیست و جبران آن یکی از آرزوهای بزرگ من بوده است. این کتاب شامل سه مجلد یا بخش است که نخستین آنها در نسب و تاریخ

(\*)- ورق ۱۲۶ a نسخه خطی کمبریج به شماره ۹۲۲، ۲. Add

(\*\*)- درباره محتویات این کتاب و مواد مورد استفاده برای چاپ آن نگاه کنید به مقاله این جانب در مجله انجمن آسیایی، ژانویه ۱۹۰۴

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۶۰

مغول و فتوحات چنگیز خان بحث می‌کند، دومین از خوارزمشاهان و سومین از ملاحده یا اسمعیلیان الموت و قهستان و از لشکر کشی هلاکو خان بر ضد ایشان. دوسون که در تاریخ مغولش از این کتاب استفاده شایانی کرده است، به گمان من، بناروا به



مؤلفش می‌تازد؛ حال آنکه موقعیت وی او را ناگزیر ساخته بود تا در برابر بیابانگردانی که از خدمتشان ناگزیر بود روش مجامله پیشه کند.

### احمد نسوی

حال می‌پردازیم به شهاب الدین محمد بن احمد نسوی (منسوب به نسای خراسان) کاتب و زندگینامه نگار جلال الدین خوارزمشاه دلیر. خاطرات او از این امیر بدفرجام مانند اثر اخیر الذکر بارها در فصل پیش مورد استناد بوده است. متن عربی و ترجمه فرانسوی آن که به وسیله م. هوداس منتشر شده (پاریس، ۱۸۹۱-۹۵ م) در دست است. این خاطرات در ۶۳۹ ق (۱۲۴۱-۴۲ م) ده سال پس از مرگ جلال الدین نوشته شده است. مؤلف در اثنای قسمت اعظم مشغله بر ماجرایش با وی از نزدیک مربوط بوده است و فایده و اهمیت این یادداشتها را هوداس در مقدمه‌یی که بر ترجمه کتاب افزوده بخوبی معین کرده است. ما در اینجا قسمتی از برجسته‌ترین بندهای آنرا نقل می‌کنیم:

«در مدت درازی که سلطان جلال الدین حکومت داشت نسوی جز در چند مورد کوتاه مدت ترکش نگفت و این مواقعی بود که در پی انجام کارهای مهمی که بدو واگذار شده بود، می‌رفت. او در شبی که فرمایش جلال الدین در پنهانگاهش به دست یکی از کردان بیابانی به ضرب دشنه کشته شد در کنار او بود. او نه تنها اکثر حوادثی را که نقل می‌کند به چشم دیده، بلکه در بسیاری از آنها خود شرکت فعال داشته است. تا آنجا که می‌توان گفت کتابش سیره جلال الدین، حاوی خاطرات و مشاهدات عینی خود اوست. نسوی در سایه نزدیکی به سلطان و روابط دوستانه‌اش با بزرگان دولت توانسته بود چیزهای فراوانی را ببیند و حقیقت و علل حوادث را کشف کند، و از آنجا که ده سال پس از مرگ سرورش کتاب خود را تألیف کرده، توانسته است بدون ترس و

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۶۱

بیم درباره حوادث و امور سخن گوید. اگر گاه احساس می‌شود که او در اثر خود هنگام انتقاد راه حزم و احتیاط می‌پوید، این از آنروست که می‌ترسد نسبت به کسی که هستیش را مدیون اوست به ناسپاسی متهم شود، یا شاید هنوز هم ملزم به رعایت نیک نامی برخی از دوستان خود بوده است، باین حال بنظر نمی‌رسد که احساسات و عقاید واقعی خود را پنهان کرده باشد. در همه این موارد، اعتدالی که رعایت می‌کند، گواه صداقت اوست.

نسوی به شرح و گزارش دیده‌ها و شنیده‌هایش اکتفا نمی‌کند، بلکه به ارزیابی حوادث می‌پردازد و علل آنها را می‌جوید. در کتاب او اطلاعات جالب و شگفت‌انگیزی راجع به آن اعصار دور دست می‌توان یافت. به نظر می‌رسد که او ضمن تحسین کامل ابن اثیر عدم طراوت بیش از حد بیان او را دریافته و کوشیده است تا به نوبه خود نشان دهد که می‌توان برای ذکر حوادث بیانی گیرا بکار برد که روح کنجکاو را خشنود سازد و خرد را درخور باشد.

نسوی زبان عربی را با استادی بسیار بکار گرفته، با اینهمه در شیوه بیانش تأثیر زبان فارسی احساس می‌شود... افزودن مطلبی دیگر بر چنین تحسین شایسته‌یی از این مرد و اثر او، در اینجا غیر لازم بنظر می‌رسد.

### ابن خلکان

اینک به زندگینامه نگاران می‌پردازیم که در میانشان ابن خلکان مقامی شامخ دارد و این نه تنها در میان معاصران اوست، بلکه در میان همه نویسندگان مسلمان.

اثر مشهور وی و فیات الاعیان که در ۶۵۴ ق (- ۱۲۵۶ م) در قاهره آغاز شد و در ۲۲ جمادی الثانی ۶۷۳ ق (- ۴ ژانویه ۱۲۷۴ م) پایان یافت، از نخستین کتابهای مرجع است که می‌تواند خاورشناسان جوان را به شوق آورد. متن این کتاب در (۱۸۳۵-۴۳ م) به وسیله ووستنفلد چاپ سنگی شد و تاکنون دست کم دوبار دیگر در مصر چاپ شده است، همچنین خوانندگان انگلیسی زبان می‌توانند ترجمه بارون ماک گوکین دوسلان Baron Mac Gockin de slane را به دست آورند (۴ ج، لندن، ۱۸۴۳-۷۱ م).

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۶۲

مؤلف که از اعقاب برمکیان است در ۱۱ ربیع الثانی ۶۰۸ ق (- سپتامبر ۱۲۱۱ م) در اربل زاده شد، ولی از هجده سالگی به بعد در حلب، دمشق، قاهره و اسکندریه به سر برد و در این شهر در تدریس و قضاوت مقامات مهمی یافت و سرانجام در ربیع الثانی ۶۸۱ ق (- اکتبر ۱۲۸۲ م) در گذشت. الموفق فضل الله الصقاعی ذیلی بر تذکره کبیر وی نوشته (تا سال ۷۲۶ ق- ۱۳۲۵ م) و ابن شاکر (متوفی ۷۶۴ ق- ۱۲۶۲ م) ذیلی دیگر، و این کتاب در ۸۹۶ ق (- ۱۴۹۰ م) به وسیله یوسف بن احمد بن محمد بن عثمان و بار دیگر در زمان پادشاهی سلطان سلیم عثمانی (۹۱۸-۲۶ ق- ۱۵۱۲-۱۹ م) به وسیله کبیر بن اویس بن محمد لطیفی ترجمه شده است.

### زندگینامه نگاران طبقات خاص

اکنون در گفتگو از زندگینامه نگاران طبقات یا مشاغل خاص به دو اثر مهم عربی و یک اثر فارسی متعلق به این عصر اشاره می‌کنیم که عبارت است از:

۱- تاریخ الحکمای قفطی

۲- طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه

۳- تذکره شعرای فارسی عوفی به نام لباب الالباب

این کتابها هر سه یا چاپ شده یا زیر چاپ است: تاریخ الحکما به وسیله دکتر یولیوس لیپرت (Julius Lippert) لیبزیگ، ۱۹۰۳ م. طبقات الاطبا بوسیله م. مولر (M. Muller) کونیگسبرگ، ۱۸۸۴ م) و لباب الالباب که یک مجلد آن در ۱۹۰۳ چاپ شده و مجلد دیگری به وسیله این جانب زیر چاپ است. بهتر است آنها را به ترتیب فوق مورد توجه قرار دهیم.

### قفطی

جمال الدین ابو الحسن علی بن یوسف قفطی در ۵۶۸ ق (۱۱۷۲ م) در قفط از بلاد مصر علیازاده شد. اجداد پدرش اصلاً از کوفه بدانجا رفته بودند، و مادرش از قبیله قضاعه از قبایل معروف عرب بود. او تا پانزده سالگی در قاهره و فقط با اشتیاق تحصیل کرد

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۶۳

تا آنکه در این هنگام پدرش یوسف را صلاح الدین نامزد یک منصب قضایی عالی در اورشلیم کرد و او همراه خانواده‌اش بدانجا انتقال یافت. در سال ۵۹۸ ق (۱۲۰۱ م) پدر مؤلف به حران رفت و در آنجا وزیر ملک الاشراف شد. این شهر حتی در اوایل خلافت عباسی به عنوان مرکز حکمت یونانی در آسیا شهرت داشت و ازینرو هلنوپولیس - Hellenopolis خوانده می‌شد. چندی بعد او به زیارت مکه رفت و در یمن مقیم شد و سرانجام در ۶۲۵ ق (۱۲۲۷ م) در همانجا درگذشت. مؤلف مورد بحث، در این اثنا به حلب رفت و در آنجا به مقام وزارت مالیه رسید و لقب قاضی الاکرم یافت. ملاحظه می‌شود که او نه تنها خادم درستکار و لایق ملک و جوینده پیگیر معرفت بوده، بلکه یاور و حامی فعال فضلا نیز به شمار می‌رفته است و همچنانکه دیدیم هنگامی که یاقوت جغرافیدان از پیش روی حمله مغول به سوی باختر گریخت، یکی از کسانی بود که از مهمان نوازی و حمایت وی برخوردار شد.

گرچه او بیش از هر چیز جویای فراغت برای ادامه مطالعات خویش بود، در ۶۳۴ ق (۱۲۳۶ م) مجبور شد برای بار سوم قبول خدمت کند و در همین خدمت وزارت ملک العزیز بود که دوازده سال بعد در ۶۴۶ ق (۱۲۴۸ م) در دمشق درگذشت.

جزئیات کاملتری درباره زندگی وی را که بیشتر از معجم البلدان یاقوت (که نسخه‌یی از آن را اینک مرگلیو استاد آکسفورد برای نشر در سلسله اوقاف گیب آماده کرده) اخذ شده، در مقدمه جالب و دلنشینی می‌توان یافت که لیپرت بر چاپ خود از تاریخ الحکما افزوده و در آن قفطی را «ویلهم فون همبولت عرب» خوانده است.

قفطی آثار فراوانی نوشته و یاقوت که تقریباً بیست سال پیش از وی در گذشته عنوان قریب به بیست تایی از آثارش را برمی‌شمارد که همچنانکه آ. مولر گمان می‌کند، ظاهراً در حمله مغول به حلب در ۶۵۹ ق (۱۲۶۰ م) مفقود و نابود شده است.

حتی، به عقیده مصحح فاضلش دکتر لیپرت، تاریخ الحکما به صورتی که اینک موجود است، فقط منتخبیست از اصل آن. این کتاب، بصورتی که در دست ماست حاوی ۴۱۴ زندگینامه است از حکما، پزشکان، ریاضیدانان و اختر شناسان متعلق به همه اعصار تاریخ جهان از قدیمترین ایام تا روزگار مؤلف و برای مطالعه در تاریخ فلسفه دارای

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۶۴

مواد بسیار مهمیست. نویسندگان معاصر و بعد از وی از این کتاب بهره فراوان برده‌اند؛ از قبیل ابن العبری، و ابو الفدا. تنظیم زندگینامه‌ها در این کتاب الفباییست نه بترتیب زمانی.

### ابن ابی اصیبعه

ابن ابی اصیبعه، مؤلف طبقات الحکما به سال ۶۰۰ ق (۱۲۰۳ م) در دمشق زاده شد، در همانجا و در قاهره تحصیل طب کرد و در جمادی الاول ۶۶۸ ق (ژانویه ۱۲۷۰ م) در زادگاهش درگذشت. پدرش نیز مانند وی به شغل طبابت می‌پرداخت و به عبارت دقیقتر چشم پزشک بود. ابن ابی اصیبعه که ابن بیطار پزشک و گیاه شناس نامدار از جمله استادان وی بود، یک چند در قاهره ریاست بیمارستانی را داشت که صلاح الدین کبیر بنیان نهاده بود. کتاب وی به وسیله آ. مولر در سال ۱۸۸۴ م در کونیگسبرگ چاپ شده و در ۱۸۸۲ م در مصر. نسخه قدیمی نفیسی از تاریخ الحکما که در ۶۹۰ ق (۱۲۹۱ م) استنساخ شده و در میان نسخه‌های خطی شفر بوده، اینک در کتابخانه ملی پاریس نگهداری می‌شود.

رساله مختصر و مفید و مستنفلد به نام تاریخ پزشکان و طبیبانان عرب-

## Geschichte der Arabischen Aerzte und Naturforscher

(گوتینگن، ۱۸۴۰) به‌طور عمده براساس اثر ابن ابی اصیبعه قرار دارد.

## محمد عوفی

اکنون محمد عوفی در معرض توجه ماست. او مؤلف لباب الالباب است که اغلب موضوع نقل ما بوده، و نیز نویسنده مجموعه بزرگی از حکایات به نام جوامع الحکایات و لوامع الروایات، او نسبت خود را از عوف گرفته، که همچنان که خود در جایی از مجلد اول کتاب اخیر گوید، منسوب است به عبد الرحمن بن عوف، یکی از برجسته‌ترین صحابه پیغمبر، و عوفی خود را از اعقاب وی می‌داند.

اوان عمر وی بیشتر در خراسان و ماوراء النهر سپری شده، مخصوصاً در بخارا،

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۶۵

که از آنجا به زودی روانه هند شد و به دربار سلطان ناصر الدین قباچه پیوست و کتاب تذکره شعرای فارسی خود لباب الالباب را به عین الملک حسین اشعری وزیر سلطان تقدیم کرد. هنگامی که در ربیع الثانی ۶۳۵ ق (– آوریل ۱۲۲۸ م) امیر فوق الذکر با سقوط قلعه بهاسکره، مملکت و زندگیش را از دست داد، عوفی نیز مانند منهای سراج مورخ که قبلاً از او صحبت کرده‌ایم، به خدمت شمس الدین ایلتمش امیر فاتح درآمد و جوامع الحکایات خود را به نام وی کرد. این، به علاوه برخی جزئیات دیگر مربوط به ایامی که او شهرهای مختلف و شعرای معروف و کسان دیگری را که با آنان آشنایی داشته دیده است عملاً همه آن چیز است که از شرح حال او در دست است.

از آثار او جوامع الحکایات هنوز چاپ نشده، هر چند نسخه‌های آن نادر نیست، مخصوصاً نسخه قدیمی نفیسی از آن قابل ذکر است، که قبلاً متعلق به سرویلیام جونز Sir William Jones بوده است و اینک در کتابخانه دیوان هند نگهداری می‌شود (W). ۷۹.

این مجموعه عظیم از حکایات با ارزشهای کاملاً مختلف، منقسم به چهار باب است و هر باب دارای بیست و پنج فصل، که هر فصل به نوبه خود دارای چندین حکایت مربوط به موضوع مخصوص آن فصل است. سبک کتاب بسیار ساده و روان است که در آن تضاد چشمگیری با اثر قبلی و فوق العاده مهم لباب الالباب بیچشم می‌خورد.

لباب الالباب – که ناتانیل بلند Nathaniel Bland در توصیف معروفش از یکی از دو نسخه موجود شناخته شده این کتاب در اروپا آن را «قدیمترین تذکره شعرای فارسی» خوانده است – «\*» در تدوین تک نگاریهای متعدد و عالی از شعرای متقدم

(\*) – مقاله بلند در ج ۹ مجله انجمن آسیایی در ۱۸۴۷ منتشر شد. نسخه‌ی را که او توصیف کرد از دوستش جان باردون الیوت John Bardon Elliott امانت گرفته بود، که پس از مرگ وی به لرد کرافورد بالکارسی Lord Crawford of Balcarres فروخته شد و پسر او لرد کرافورد فعلی در ۱۹۰۱ آن را با دیگر نسخه‌های شرقی خود به خانم ریلاند منچستری Mrs Reyland of Manchester فروخت که به وسیله وی در کتابخانه جان ریلاند این شهر قرار داده شد. نسخه معلوم دیگری که در اروپا موجود است در جزء مجموعه اشیرنگر در کتابخانه برلن است و قبلاً به شاه اود Oude تعلق داشته است. من در کار چاپ این کتاب که نخست ج ۲ آن در ۱۹۰۳ منتشر شد و ج ۱ آن اکنون (در آوریل ۱۹۰۶) نزدیک به اتمام است، از هردو نسخه استفاده کرده‌ام. دست کم یک نسخه دیگر باید در ایران وجود داشته باشد، زیرا رضا قلی خان

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۶۶

فارسی، مورد استفاده وافر دکترانه Ethe قرار گرفته، ولی قبل از اقدام اینجانب به انتشار آن که یک مجلدش در ۱۹۰۳ ارائه شده و دیگری در شرف تکمیل است و در جریان سال ۱۹۰۶ منتشر خواهد شد، به صورت دیگری اغلب برای محققان دسترس پذیر نبود. لباب الالباب به خاطر قدمتش، و کثرت عده زندگینامه‌های داده شده از شعرایی که در غیر اینصورت ناشناس می‌مانند یا قبلاً ناشناس بودند، برای تاریخ ادبیات ایران کمال اهمیت را داراست؛ ولی از بسیاری جهات این کتاب مایه یأس است، زیرا زندگینامه بسیاری از شعرا فاقد تواریخ دقیق یا جزئیات مورد علاقه است، و به جای آن مشحون است از عبارت پردازیهای مطمئن و لفاظیهای بی‌معنی. انتخاب اشعار غالباً بد و بیمزه است، در حالیکه از بسیاری شاعران بزرگ همچون ناصر خسرو و عمر خیام مطلقاً نامی برده نشده، گروهی از شعرای متوسط، با عبارات مبالغه آمیزی از تحسین، در مقالاتی با اطناب ممل یاد شده‌اند؛ مخصوصاً در اواخر مجلد اول، که مؤلف از معاصرانش در دربار سلطان ناصر الدین قباچه بحث می‌کند. با اینهمه علی‌رغم این نقایص، این کتاب به صورتی که هست، از قریب سیصد شاعر پارسی گوی یاد کرده است، که پیش از شهرت یافتن سعدی می‌زیسته‌اند، و این خود دارای بالاترین درجه اهمیت است و هنگامی که بدرستی مورد بررسی قرار گیرد بر معلومات ما در باره اعصار کهن ادبیات فارسی بسی خواهد افزود. با این حال مشکل بتوان از رنجش و ملال این احساس چشم پوشید که مؤلف با امکاناتی که داشته چه آسان

می‌توانسته است کتابش را بسی جالبتر و سودمندتر از این سازد.

## تواریخ محلی

### ابن اسفندیار

اینک به تواریخ محلی می‌رسیم. مهمترین آنها که در این عصر به زبان فارسی تألیف شده تاریخ طبرستان محمد بن حسن بن اسفندیار است. جز آنچه مؤلف خود

(- فقیه در تدوین مجمع الفصحایش، چاپ سنگی تهران، ۱۲۹۳ ق (- ۱۸۷۸ م) از آن بهره فراوانی برده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۶۷

بطور ضمنی در صفحات کتابش اشاره می‌کند، ما درباره او آگاهی اندکی داریم. این اشارات حاکی از آنست که او در (۶۰۶ ق- ۱۲۰۹- ۱۰ م) از بغداد به ری بازگشته و آنجا در کتابخانه شاه رستم بن شهریار تاریخ عربی طبرستان را یافته است که به وسیله یزدادی در زمان قابوس بن وشمگیر (۳۶۶- ۴۰۳ ق- ۹۷۶- ۱۰۱۲ م) تألیف شده و اثر فارسی خود را بر این اساس نهاده است. اندکی بعد، او ناچار به بازگشت به آمل شد، پس از آن به خوارزم رفت، که به گفته او در آن هنگام شهری بسیار با رونق و میعادگاه فضلا بوده است. در اینجا دست کم پنج سال به سر برد و مطالب دیگری درباره موضوع مورد علاقه خود به دست آورد، که آنها را بر کتابش افزود و در ۶۱۳ ق (- ۱۲۱۶- ۱۷ م) هنوز بدان مشغول بوده است. شرح حال بعدی او معلوم نیست، ولی نمی‌توانیم بگوییم که در حمله مغول به خوارزم در ۶۱۷ ق (- ۱۲۲۰ م) کشته شده یا پیش از آن به زادگاهش در مازندران بازگشته است. درباره ارزش کتاب حاجتی به بحث نیست، زیرا از روی ترجمه منتخبی از آن که من به عنوان مجلد دوم از سلسله اوقاف گیب منتشر کرده‌ام می‌توان در این باره داوری کرد. نخستین بخش آن حاوی مطالب اساطیری فراوانیست، ولی عصر اسلامی آن دارای اطلاعات تاریخی، جغرافیایی و شرح حالی گرانبایست؛ مخصوصا جزئیات فراوانی مربوط به افراد دارای شهرت محلی و بالاتر از همه شعری که به لهجه طبری شعر نوشته‌اند، که به نظر می‌رسد در این زمان به عنوان یک لهجه ادبی رونق وسیع داشته است. تاریخ ابن اسفندیار با مرگ رستم بن اسفندیار در ۶۰۶ ق (- ۱۲۰۹- ۱۰ م) به‌طور طبیعی پایان می‌یابد، ولی دست دیگری حوادث را تا سال ۷۵۰ ق (- ۱۳۴۹- ۵۰ م) ثبت کرده است.

### دیپنی

تواریخ محلی از نوع اثر ابن اسفندیار بسیار است و بخش بزرگی از ادبیات فارسی را در برمی‌گیرد. برای مثال، تواریخی محلی داریم از اصفهان، شیراز، یزد، قم، هرات، سیستان، شوشتر و غیره، به جز چند تاریخ دیگر از طبرستان که چند تای آن به وسیله دورن Dorn منتشر شده است. هرچند برخی از آنها در مشرق چاپ

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۶۸

سنگی شده است، ولی این دسته از آثار عموماً به صورت نسخ خطی موجود است. در عین حال، نوع دیگری از تاریخ محلی وجود دارد که به عبارت دقیقتر باید آنها را تذکره محلی خوانند. این آثار عموماً از مردان برجسته‌یی که از شهر یا ناحیتی خاص برخاسته‌اند به ترتیب الفبایی گفتگو می‌کنند. از این قبیل است کتابی که به وسیله ابن خطیب (۳۹۳- ۴۶۲ ق- ۱۰۰۲- ۱۰۷۱ م) در چهارده مجلد درباره فضلالی بغداد به عربی تألیف شد. ابو عبد الله محمد الدیبی که در ۶۳۷ ق (- ۱۲۳۹ م) در گذشت، در عصری که مورد بحث ماست ذیلی نیز بر این کتاب به عربی نوشت. این کتاب تا آنجا که معلوم شده به صورت کاملش موجود نیست، بخشی از آن در کتابخانه پاریس است و بخش دیگری به گمانم در کتابخانه کمبریج. این کتاب در پشت جلد به ابن خطیب منسوب شده، ولی همچنانکه در بالا گفتیم او در ۴۶۲ ق (- ۱۰۷۱ م) در گذشت، حال آنکه این کتاب مطالبی مربوط به سال ۶۱۵ ق (- ۱۲۱۸- ۱۹ م) است، ازینرو مسلماً نمی‌تواند اثر وی باشد، بلکه یقیناً ذیل آن است. این مجلد که دارای قطر معتدب‌هست، فقط به یک حرف (عین) الفبا اختصاص دارد، ازینرو این اثر باید دارای حیظه وسیعی بوده باشد.

## جغرافیا و سفرنامه‌ها

### یاقوت

در این هنگام به کتابهای جغرافیا و سفرنامه می‌رسیم که در اینجا سه‌تا را ذکر می‌کنم که هر سه به زبان عربیست. مهمترین آنها که در فصل قبل بارها بدان اشاره کرده‌ام فرهنگ جغرافیایی عظیم یاقوت به نام معجم البلدان است. این کتاب را ووستنفلد در شش

مجله منتشر کرده است (۱۸۶۶-۷۱). یاقوت بن عبد الله در ۵۷۵ ق (- ۱۱۷۹ م) از پدر و مادری یونانی متولد شد و ازینرو رومی خوانده شده است. او در کودکی به اسارت رفت و به تاجری از مردم حماة فروخته شد و بدان سبب حموی نسبت یافت. او تربیتی عالی یافت و سفرهای بسیار کرد. سفرهای او از جنوب شرقی تا جزیره کیش در خلیج فارس و از شمال شرقی تا خراسان و مرو امتداد یافت و در آنجا تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی ج ۲ ۱۶۹ ق یاقوت ..... ص: ۱۶۸

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۶۹  
همچنانکه دیدیم در کتابخانه‌های با شکوهش سرگرم کار بود و بعدا هنگامی که وحشت حمله مغول او را شتابان روانه موصل می‌کند، به ستایش شهر مرو می‌پردازد.

در بهار ۶۲۱ ق (- ۱۲۲۴ م) در موصل اثر عظیمش معجم البلدان را تدوین می‌کند که گرانباترین کتاب مرجع برای همه علاقه‌مندان به جغرافیا و بسیاری از مطالب مربوط به تاریخ آسیای غریبست، همچنانکه قسمت مربوط به ایران که در اثر باربیه دوینار Barbier de Meynard به نام قاموس جغرافیایی، تاریخی و ادبی ایران و ممالک همجوار آن-

### Dictionaire Geographique, historique et litteraire de la Perse et des Contrees adjacentes

(پاریس، ۱۸۷۱) برای غیر خاور شناسان مورد بحث قرار گرفته، در دست است. او همچنین مؤلف دو اثر جغرافیایی دیگر است، مراد اطلاع (که توسط Juynboll در لیدن منتشر شده ۱۸۵۰-۶۴) و مشترک که از اماکن مشترک الاسامی بحث می‌کند و به وسیله ووستنفلد خستگی ناپذیر در ۱۸۴۶ در گوتینگن منتشر شده است. علاوه بر اینها، یاقوت تذکره‌یی از اهل فضل تألیف کرده است به نام معجم الادبا که بخشی از آن به وسیله د. س. مرگلیوت در سلسله انتشارات اوقاف گیب چاپ شده، و اثری نیز دارد در علم انساب. فون کرمر در ص ۴۳۳-۶. ج ۲ کتاب دلکش خود تاریخ فرهنگ شرق Culturg eschichte des Orient از یاقوت تجلیلی خوب و شایسته کرده است.

### قزوینی

جغرافیدان و جهان‌شناس دیگر زکریا بن محمد بن محمود قزوینی است که کارش جنبه علمی کمتری دارد. او مؤلف دو اثر است (که هر دو را ووستنفلد در ۱۸۴۸-۴۹ منتشر کرده). یکی از اینها عجایب المخلوقات نام دارد و از منظومه شمسی، ستارگان و دیگر اجرام سماوی، جانوران، گیاهان و کانیها گفتگو می‌کند، و نیز شامل بخشی درباره انواع مختلف دیوان و اجنه است. کتاب دیگرش به آثار البلاد موسوم است و کمابیش توصیف منظمی است از بلاد ممالک مختلف معلوم در نزد مسلمین آن

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۷۰

زمان، که به ترتیب الفبایی در هفت اقلیم مرتب شده و از اقلیم اول در آن سوی استوا آغاز می‌شود و به اقلیم هفتم در اقصی ممالک شمالی پایان می‌یابد. کتاب اولی از این دو در شرق بسی معروفتر است و نسخ خطی آن هم به صورت اصلی و هم ترجمه فارسی، اغلب با مینیاتورهایی رواج دارد. باین حال، دومین کتاب در واقع بسیار مهمتر و جالبتر است، زیرا نه تنها حاوی مقدار زیادی اطلاعات سودمند جغرافیایی است، بلکه بسیاری مطالب گرانها در شرح احوال دارد، از جمله در زیر نام بلاد متعلق به بسیاری از شاعران ایران از قبیل انوری، عسجدی، اوحد الدین کرمانی، فخری گرگانی، فرخی، فردوسی، جلال طیب، جلال خواری، خاقانی، ابو طاهر خاتونی، مجیر بیلقاتی، ناصر خسرو، نظامی گنجوی، عمر خیام، ابو سعید بن ابی الخیر، سنایی، شمس طبری، عنصری و رشید الدین وطواط. اطلاعات جغرافیایی نیز، گرچه از نظر صحت فروتر از آنهاست که به وسیله یاقوت و جغرافیدانان متقدم ارائه شده، سرشار از مطالب جالب و سرگرم کننده است. این بسیار عجیب است که گرچه در آن ذکری از انگلستان نشده، اقلیم ششم حاوی مقاله‌یی درباره ایرلند است، و مطالبی درباره صید نهنگ، درعین حال شرح مبسوطی به روم اختصاص یافته است. در اقلیم هفتم به آزمایش هایی برمی‌خوریم که برای اثبات بی‌گناهی متهم در میان فرانکها مرسوم بوده است از قبیل افکندن در آب یا آتش و جنگ تن بتن، و نیز به مطالبی درباره افسونگری، و یافتن و سوزاندن جادوگر، و تنگه وارانگ Varangian Fiord. مسلما کتابهای انگشت شماری را به عربی می‌شناسم که خواندنی‌تر و سرگرم کننده‌تر از این باشد.

به عبارت دقیقتر، این کتاب خارج از عصر مورد بحث این مجلد قرار دارد، زیرا نخستین تحریر آن در ۶۶۲ ق (- ۱۲۶۳ م) تنظیم شده و تحریر دوم که به‌طور چشمگیری تصحیح و تفصیل یافته در ۶۷۵ ق (- ۱۲۷۶ م). مؤلف در ۶۰۰ ق (- ۱۲۰۳ م) در قزوین تولد یافته، در ۶۲۸ ق (- ۱۲۳۲ م) چندی در دمشق به‌سر برده و در زمان مستعصم خلیفه آخرین، قاضی واسط وحله شده و در ۶۸۲ ق (- ۱۲۸۳) در گذشته است. عجایب-المخلوقات او به عطا ملک جوینی مؤلف تاریخ جهانگشا تقدیم شده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۷۱

درباره ابن جبیر سیاح که سیاحتنامه‌اش به وسیله استاد فقید و. رایت به سال ۱۸۵۲ در لیدن منتشر شده، چند کلمه‌ی بیش نمی‌توان گفت. او از مردم غرناطه بود و نه تنها در نوشتن آثار علمی، بلکه به عنوان شاعر نیز از شهرت چشمگیری برخوردار شد. او سه بار به مشرق سفر کرد و در هر سه به زیارت کعبه شتافت. او نخستین سفرش را در ۳ شوال ۵۷۸ ق (- فوریه ۱۱۸۳ م) آغاز کرد و در صفر ۵۸۱ ق (- اواخر آوریل ۱۱۸۵ م) بازگشت. دومین سفرش با شنیدن خبر فتح اورشلیم به دست سلطان صلاح الدین در ربیع الاول ۵۸۵ ق (- آوریل ۱۱۸۹ م) آغاز شد و در رجب ۵۸۶ ق (- اواسط سپتامبر ۱۱۹۰ م) پایان یافت. سومین سفر او پس از مرگ زنش آغاز شد که بدو علاقه‌ی بسیار داشت، و نخست او را از سبته Cueta به مکه کشاند.

او چندی در آنجا ماند. آنگاه به اورشلیم، قاهره و اسکندریه رفت و در این شهر اخیر در ۲۳ شعبان ۶۱۴ ق (- ۲۹ نوامبر ۱۲۱۷ م) وفات یافت. نخستین سیاحت وی همان است که از آن برای ما سفرنامه‌ی به‌جای نهاده است.

#### فلاسفه

#### اشاره

اینک به فلاسفه می‌پردازیم که از دو تن از بزرگترین آنان در این عصر قبلا سخن گفته‌ایم و این دو عبارتند از فخر الدین رازی و نصیر الدین طوسی.

#### فخر الدین رازی

فخر الدین رازی در ۴ رجب ۵۴۳ ق (- ۷ فوریه ۱۱۴۹ م) متولد شد، در زادگاهش ری و در مراغه درس خواند، به خوارزم و ماوراء النهر سفر کرد و سرانجام در ۶۰۶ ق (- ۱۲۰۹) در هرات وفات یافت. فعالیت ادبیش شگفت‌انگیز بود. او در باره تفسیر قرآن، حدیث، فقه، فلسفه، نجوم، تاریخ و فنون ادب کتاب نوشت و بر- اینهمه دایره‌ی المعارفی در علوم را افزود. بروکلمان (تاریخ ادبیات عرب، ج ۱، ص ۵۰۶-۸) سی و سه اثر او را برمی‌شمارد که تمام یا قسمتی از آنها هنوز در دست است. احتمالا

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۷۲

یکی از آخرین آثار او رساله بیست در رد لذات دنیوی که در ۶۰۴ ق (- ۱۲۰۷ م) در هرات تألیف کرده است. یکی از آثار نجومی او که در اصل به زبان فارسی نوشته شده به علاء الدین خوارزمشاه تقدیم شده و ازینرو الاختیارات العالیه نام دارد همچنانکه دایره‌ی المعارفش که به نام همین حکمران در ۵۷۴ ق (- ۱۱۷۸-۹ م) تألیف شده به فارسیست.

#### نصیر الدین طوسی

از نصیر الدین طوسی نیز در فصل سابق یاد کرده‌ایم. او به سال ۵۹۷ ق (- ۱۲۰۰ م) «\*» همچنانکه از نسبتش برمی‌آید در طوس زاده شد. چنانکه دیدیم، او چندی برخلاف میلش در میان ملاحده بوده است، هنگام تسلیم الموت و میمون دز در خدمت هلاکوی مغول درآمده و به وسیله او به مقامات عالی نایل شده است. در همراهی با سپاهیان مغول که بغداد را ویران کردند، او توانست از غارت بسیاری کتابخانه‌ها، کتابخانه خود را غنی کند، که سرانجام به گفته این شاکر (فوات الوفيات، ج ۲، ص ۱۴۹) موجودی آن به ۴۰۰،۰۰۰ مجلد بالغ شد. او بر خواجه وحشیش نفوذ فراوانی داشت، زیرا هلاکو پیش از اتخاذ هر تصمیمی با وی مشورت می‌کرد تا از موافقت کواکب مطمئن شود. یک بار او با به بازی گرفتن موهوم پرستی هلاکو خان، علاء الدین جوینی صاحب دیوان و جمعی دیگر از بزرگان را از مرگ نجات داد. در ساختمان رصدخانه معروف مراغه که در ۶۵۸ ق (- ۱۲۵۹ م) آغاز شد، گروهی از فضلا دستیارش کردند، که او نامشان را در زیج ایلخانی برمی‌شمارد. او در ذیحجه ۶۷۲ ق (- ژوئن ۱۲۷۴ م) در بغداد وفات یافت. او در موضوعات دینی، فلسفی، ریاضی، طبیعی و نجومی نویسنده‌ی خلاق بود و آثارش را که بروکلمان برشمرده (ج ۲، ص ۵۰۸-۱۲) کمتر از پنجاهوشش نیست. البته بسیاری از آنها به زبان عربی است، که هنوز در آن زمان در شرق مسلمان در حکم زبان لاتین برای اروپاییان به شمار

(\* به گفته ابن شاکر. نمی‌دانم بروکلمان (ج ۱، ص ۵۰۸) به استناد چه کسی ۶۰۷ ق (- ۱۲۱۰) را ذکر می‌کند.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۷۳

می‌رفت و زبان علم بود، ولی تعدادی از آثار خود را نیز به فارسی نوشته است، حتی چنانکه ابن شاکر دوبار در ضمن شرح حالش در فوات الوفيات (ج ۲، ص ۱۵۱) ذکر می‌کند، اشعار زیادی به این زبان سروده است. آثار منثور او به فارسی عبارتست از رساله معروفش در اخلاق (اخلاق ناصری)، بیست باب در معرفت اسطرلاب، رساله سی فصل در نجوم و تقویم، سالنامه و جداول نجومی

مشهوری که برای هلاکو تألیف کرده به نام زیج ایلخانی، رساله‌ی در کانی شناسی و معرفت جواهر به نام تنسوق‌نامه ایلخانی، و رسالات دیگری در فلسفه، نجوم و ریاضیات دارد، علاوه بر رساله‌ی در اخلاق صوفیه به نام اوصاف الاشراف و رساله دیگری در علم الانساب. از آثار عربی تجرید العقاید (در فلسفه مدرسی یا دینی) ظاهراً مشهورتر است. برای گزارش کاملتری از آثار وی نگاه کنید به بروکلیمان، فوات الوفيات ابن شاکر، و مجالس المؤمنین و غیر آن. کتاب اخیر الذکر مطالبی را از تاریخ حکمای شهر زوری نقل می‌کند که در آن سخت به طوسی تاخته و از جمله عیبهایش این را می‌داند که شهرت علمی او بیش از فضایل واقعیش مدیون رفتار خشن و سرعت تکذیبش بود، که در ملازمه با توجه شامخ دربار هلاکو بدو هر مجادله و مناظره‌ی با وی بی‌احتیاطی شمرده می‌شد. ظاهراً از اشعار فارسی او اندکی تا زمان ما به‌جای مانده است و رضا قلی خان در منتخبات قطورش مجمع الفصحا تنها شش رباعی و قطعه‌ی شامل دو بیت از او را نقل می‌کند (ج ۱، ص ۶۳۳-۳۴). این را باید اضافه کرد که در ص ۳۷۴ همان مجلد از فیلسوف متقدم فخرالدین رازی که ما قبلاً از او سخن گفتیم، پنج رباعی نقل کرده است.

### چغمینی

منجم دیگری که دست کم می‌توان نامش را ذکر کرد چغمینی خوارزمیست که مجموعاً گمان می‌شود در ۶۱۸ ق (- ۱۲۲۱ م) در گذشته، با اینحال درباره دوران زندگی وی تردید بسیار است و به نظر می‌رسد تنها یکی از کتابهایش بنام ملخص به‌جای مانده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۷۴

### ابن میمون

از دیگر عربی نویسان این عصر کافیت که فقط نامی ببریم، فیلسوف و پزشک یهودی ابو عمران موسی بن میمون قرطبی، که در اواخر عمر طیب صلاح الدین بود و در ۶۰۱ ق (- ۱۲۰۴ م) درگذشت، هرچند ارتباطی با ایران ندارد، دارای آن‌چنان نام بزرگیست که نمی‌توان از آن چشم پوشید.

### البونی

شیخ محیی الدین البونی (متوفی ۶۲۲ ق- ۱۲۲۵ م) نیز از مغرب است، که یکی از معروفترین و پرکارترین نویسندگان در زمینه علوم خفیه است.

### ابن بیطار

ابن بیطار گیاه شناس نیز که در ۶۴۶ ق (- ۱۲۴۸ م) وفات یافت از مغرب (مالقه) است.

### التیفاشی

باید از التیفاشی نیز ذکری کرد که در کانی شناسی، احجار کریمه و سایر امور مربوط به حکمت طبیعی مطالبی نوشته است.

### عز الدین زنجانی

در میان زبان‌شناسان این عصر می‌توان از عز الدین زنجانی یاد کرد که در ۶۵۵ ق (- ۱۲۵۷ م) وفات یافت. او مؤلف اثری در صرف عربیست که نسخ آن دارای رواج فوق العاده‌یست.

### جمال قرشی

او مترجم واژه‌نامه معروف عربی صحاح جوهری به فارسیست.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۷۵

### ابن حاجب

ابن حاجب (متوفی ۶۴۶ ق- ۱۲۴۸ م) مؤلف دو کتاب بسیار معروف کافیه و شافیه در نحو عربیست.

**مطرزی**

تولد او در ۶۵۵ ق (- ۱۲۵۷ م) یعنی مقارن مرگ زنجانیست و به خلیفه زمخشری معروف است.

**ضیاء الدین بن اثیر**

ضیاء الدین بن اثیر، برادر مورخ بزرگ‌گیت که ما به کرات از او در این صفحات نقل کرده‌ایم، او که در ۶۳۷ ق (- ۱۲۳۹ م) در بغداد وفات یافت دارای چندین اثر در فقه اللغة عرب است که ظاهراً معروفترینشان کتاب المثل السائر است.

**مجد الدین بن اثیر**

یکی از سه برادران معروف به ابن اثیر (۵۴۴-۶۰۶ ق- ۱۱۴۹-۱۳۰۹ م) در حدیث و فقه شهرتی داشت.

**بیضاوی**

از اکابر این طبقه عبد الله بن عمر بیضاوی از مردم فارس است، که یک چند قاضی شیراز بود. او مؤلف مشهورترین تفسیر قرآن است که هنوز رواج کلی دارد و نیز مؤلف تاریخ غیر معروف بسیار کسالت آوریت به نام نظام التواریخ.

**یاقوت مستعصمی**

یکی از بزرگترین خوشنویسان خاور زمین نیز به این عصر تعلق دارد. نام او یاقوت است معروف به یاقوت مستعصمی، زیرا در خدمت خلیفه بدبختی بود که

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۷۶

سرنوشتش در فصل پیش ذکر شد. میرزا حبیب در کتاب عالیش به نام خط و خطاطین در فصل مربوط به او (قسنطنطیه، ۱۳۰۶ ق، ص ۵۱-۵۳) از سه نسخه قرآن به خط او یاد می‌کند که در پایتخت عثمانی موجود است، یکی به تاریخ ۵۸۴ ق (- ۱۱۸۸-۸۹ م)، در مقبره سلطان سلیم، دیگری از ۶۵۴ ق (- ۱۲۵۶ م) در اباصوفیه، و سومی به تاریخ ۶۶۲ ق (- ۱۲۶۳-۶۴ م) در مقبره حمیدیه. گفته شده است که او برای نسخه‌یی از شفای بوعلی که برای محمد تغلق پادشاه دهلی نوشته (ولی ظاهراً در نام وی سهوی واقع شده) ۲۰۰،۰۰۰ مثقال نقره دریافت کرده است. بنا بر ماده تاریخی که میرزا حبیب می‌دهد وفات او در ۶۶۷ ق (- ۱۲۶۸-۶۹ ق) بوده، ولی به گفته بروکلیمان (ج ۱، ص ۳۵۳) او در ۶۹۸ ق (- ۱۲۹۸-۹۹ م) در گذشته است. او و اسلافش ابن مقله و ابن بواب سه خوشنویسند که خط عربی سخت مدیون ایشان است.

**ابو نصر فراهی**

نویسنده دیگری که در میان کودکان دبستانی ایران شهرت ناخوشایندی دارد ابو نصر فراهی مؤلف واژه‌نامه منظومست به عربی-فارسی، که هنوز در مدارس ایران رواج فراوان دارد. او همچنین رساله منظومی دارد به عربی در فقه حنفی. او در ۶۴۰ ق (- ۱۲۴۲) در گذشت.

**شمس قیسی**

کتاب موسوم به معجم فی معاییر اشعار العجم از کتابهای بسیار نادر در زمینه شعر فارسیست. این کتاب را شمس قیس در شیراز برای اتابک ابو بکر بن سعد زنگی (۶۲۳-۶۵۹ ق- ۱۱۲۶-۶۰ م) تألیف کرده است که بیشتر به عنوان ممدوح سعدی شاعر بزرگ شهرت دارد. این اثر تا آنجا که من می‌دانم در اروپا فقط به وسیله نسخه خطی ۲۸۱۴. Or موزه بریتانیا معرفی شده است (هرچند پاول هرن-Paul Hern وجود دو نسخه خطی را در قسنطنطیه کشف کرده) که اینک در بیروت برای سلسله انتشارات اوقاف گیب چاپ می‌شود. این کتاب به خاطر مقدار زیادی نقل قول از شعرای

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۷۷

متقدم و چه بسا ناشناس فارسی (از جمله بسیاری فهلویات یا اشعار محلی) که در بر دارد قابل توجه است. درباره مؤلف جز آنچه ریو (در Persian Supplement ص ۱۲۳-۲۵) از کتابش گلچین کرده است، چیزی نمی‌دانیم. ظاهراً او از مردم خراسان یا ماوراء النهر است و در شمار سپاهیان خوارزم بوده که در تابستان ۶۱۷ ق (- ۱۲۲۰ م) در مقابل قلعه فرزین گرفتار مغول شدند.



## مرزبان‌نامه

یکی دیگر از کتابهای این عصر که نباید از سر آن به سکوت گذشت، ترجمه فارسی مرزبان‌نامه است که اصلش به لهجه طبری بوده، از مرزبان رستم شروین مؤلف منظومه‌یی به نام نیکی‌نامه به همان لهجه و به نام شمس المعالی قابوس بن وشمگیر (۳۶۶-۴۰۳ ق- ۹۷۶-۱۰۱۲ م). این کتاب را سعد وراوینی در حدود ۶۰۷-۱۳ ق (- ۱۲۱۰-۱۵ م) به زبان ادبی مرسوم فارسی برگردانده است. (\*)

## عرفا و متصوفه

## اشاره

اینک به گروه بسیار مهمتری از نویسندگان می‌رسیم، به صوفیان و عرفای بزرگ این عصر، که در میانشان نامهای برخی از بزرگان این رشته از فکرت و ادب قرار دارد، از جمله دو عرب نژاد که علو مقامشان این نظریه رایج را متزلزل می‌کند که تصوف ذاتا واکنش آریاییست در برابر تشریفات خشک یک دین سامی. این دو نفر عبارتند از عمر بن الفارض شاعر متصوف مصری و شیخ محی‌الدین ابن‌العربی عارف نامی اندلسی.

بجز اینان، از نجم‌الدین کبری و نجم‌الدین دایه، شیخ روزبهان، و شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی می‌توان یاد کرد. چند کلمه‌یی نیز می‌توان اختصاص داد به صدرالدین قونوی مهمترین شاگرد محی‌الدین، و شاید به یکی دو صوفی معاصر دیگر،

(\* نگاه کنید به Neupersischen Literatur از Ethe در ج ۲ از Grandriss der Iranischen philologie ص ۳۲۸ Chrestmathie Persane از Schefer ج ۲، ص ۱۷۱-۹۹ متن و ص ۱۹۴-۲۱۱ یادداشتها، و ترجمه منتخب این جانب از تاریخ ابن‌اسفندیار، ص ۸۶.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۷۸

به استثنای دو شاعر صوفی بزرگ شیخ فریدالدین عطار و مولانا جلال‌الدین رومی که به تفصیل در فصل آتی مورد بحث خواهند بود.

## روزبهان

شیخ ابو محمد روزبهان بن ابی نصر بقلی ملقب به شطاح فارس «\*» از نظر زمانی اقدم عرفای فوق‌الذکر است، زیرا او در محرم ۶۰۶ ق (- ژوئیه ۱۲۰۹ م) در موطنش شیراز درگذشت. در کتاب عربی موسوم به شد الآزار (نسخه موزه بریتانیا ۳۹۵، ۳. Or برگ ۱۱۰) که عموماً به هزار مزار معروف است و در ۷۹۲ ق (- ۱۳۸۹ م) به وسیله معین‌الدین ابو القاسم جنید شیرازی درباره اولیا و مشایخ شیراز تألیف شده، مقبره روزبهان یاد شده است. در آنجا آمده است که او در جوانی سفر بسیار کرد و در زی درویشان به عراق، کرمان، حجاز و شام رفت، و کتابهای بسیار تألیف کرد که به گفته کتاب فارسی شیرازنامه (تألیف یکی از نوادگان صوفی نامدار شیخ زرکوب در ۷۴۴ ق (- ۱۳۴۳ م) سی تایی از آنها معروف است، از جمله تفسیر صوفیانه‌یی بر قرآن به نام لطایف البیان، مشرب الارواح، منطق الاسرار و غیره. او اشعاری نیز به فارسی دارد که اینها نمونه‌یست از آن:

آنچه ندیده‌ست دو چشم زمان آنچه نه بشنید دو گوش زمین

در گل ما رنگ نمودست آن‌خیز و بیا در گل ما آن بین

در این زمانه منم قائد صراط‌الله‌ز حد خاور تا آستانه اقصی

روندگان معارف مرا کجا بینند که هست منزل و جایم به ماورای وری او پنجاه سال تمام در مسجد عتیق وعظ کرد و در هشتاد و چهار سالگی درگذشت، بنابراین باید ولادتش مقارن ۵۲۳ ق (- ۱۱۲۸ م) اتفاق افتاده باشد. اتابک ابو بکر بن سعد ممدوح سعدی از دوستان و ستاینندگان او بود، و او در اسکندریه با شیخ ابو‌النجیب سهروردی (متوفی ۵۶۳ ق- ۱۱۶۷-۸ م) درس می‌خوانده است، برخی جزئیات دیگر و تعدادی حکایات عجیب را از نوعی که در کتب تذکره اولیا رایج است، می‌توان از

(\* برای معنی اصطلاحی کلمه شطاح به ص ۱۳۲، ۲۸۵ تعریفات چاپ فلوگل نگاه کنید.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۷۹

مقاله‌یی اخذ کرد که جامی در نفعات الانس بدو اختصاص داده است (ص ۲۸۸-۹۰ چاپ ناسولیز).

## نجم الدین کبری

اکنون نوبت ذکر ابو الجناح احمد بن عمر خوقیست که عموماً به شیخ نجم-الدین کبری معروف است. عنوان او کبری (که او را از نجم الدین دایه مشخص می-کند) بنا بر موثقتین توضیح مقبول اختصار است از لقب طامه الکبری که به سبب قدرت و مهارت فراوانش در بحث و جدل از جانب یارانش بدو داده شده است.

همچنین او به ولی تراش ملقب است، زیرا تصور می‌شد در لحظات جذبه الهی و عبادت، نگاه او بر هر کس می‌افتاد، آن شخص به درجه تقدس می‌رسید، و جامی (نفحات، ص ۴۸۱) برخی حکایات غریب دارد که نشان می‌دهد این اثر کریمانه به نوع بشر محدود نمی‌شد، بلکه سگان و گنجشکان را نیز در برمی‌گرفت. گویند که کنیه ابو الجناح را پیغمبر در رؤیا بدو داده بود و وجه تسمیه‌اش این است که او از دنیا سخت اجتناب می‌کرد. این مسلم است که نجم الدین کبری یکی از قربانیان فراوانی بوده که در تسخیر خوارزم به دست مغول در ۶۱۸ ق (- ۱۲۲۱ م) کشته شده و این نشانه علو شأن اوست که از میان ۶۰۰،۰۰۰ کشتگان آن روز شوم تنها به نام او در جامع التواریخ اشاره شده است. مؤلف این کتاب گویند (نسخه دیوان هند، شماره ۵۲۴، ۳- ۸۲۸، ۲، Ethe برگ ۴۹۹ b):

چنگیز خان چون آوازه شیخ نجم الدین شنیده بود، به وی کس فرستاد که من خوارزم را قتل خواهم کرد. آن بزرگ باید از میان ایشان بیرون آید و به ما پیوندد. شیخ-رحمه الله علیه در جواب گفت که: هفتاد سال با تلخ و شیرین روزگار در خوارزم با-این طایفه به سر برده‌ام، اکنون که هنگام نزول بلاست اگر بگریزم از مروت دور باشد. بعد از آن او را از میان کشتگان باز یافتند.»

دلیل دیگر شعر است در رثای او از مؤید بن یوسف الصلاحی، که یاققی در مرآت الزمان نقل کرده (نسخه موزه بریتانیا ۵۱۱، Or. I. برگ ۳۴۱) و دو بیت زیر

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۸۰

از آن برای تأیید مکان، موقع و کیفیت مرگش کافیست. در بیتهی گویند:

کیست که بیند دریای علم را به دریاها ی خون جاریست و هیچ چیز پرتوش را فرو نمی‌نشانند و در بیتهی دیگر:

ای روز بلای خوارزم، که وصفت کرده‌اند به سوی ما آمدی و ایمان و آوازه از مار بودی از این شالوده تاریخی بسیاری حکایات نامعتبر پدید آمده که جامی آنها را به صورت زیر آورده است (نفحات الانس، ص ۷۶):

«چون کفار تترار به خوارزم رسیدند، شیخ اصحاب خود را جمع کرد، و زیادت بر- شصت بودند، و سلطان محمد خوارزمشاه گریخته بود و کفار تترار پنداشتند که وی در خوارزم است و به خوارزم درآمدند. شیخ بعضی اصحاب را چون شیخ سعد الدین حموی و شیخ رضی الدین علی لالا و غیر ایشان طلب داشت و گفت: زود برخیزید، به بلاد خود روید، که آتشی از جانب شرق برافروخت که تا نزدیک به مغرب خواهد سوخت. این فتنه بیست عظیم که در این امت مثل این واقع نشده است. بعضی از اصحاب گفتند: چه شود که حضرت شیخ دعایی کند، شاید که این از بلاد مسلمانان مندفع شود؟ شیخ فرمود که این قضایست مبرم. دعا دفع آن نتواند کرد. پس اصحاب التماس کردند که چار پایان آماده است، اگر چنانچه حضرت شیخ نیز با اصحاب موافقت کند تا در ملازمت ایشان به خراسان متوجه شویم، دور نمی‌نماید. شیخ فرمودند که من اینجا شهید خواهم شد و مرا اذن نیست که بیرون روم. پس اصحاب متوجه خراسان شدند. چون کفار به شهر درآمدند، شیخ اصحاب باقیمانده را بخواند و گفت:

قوموا علی اسم الله، نقاتل فی سبیل الله. و به خانه درآمد و خرقة خود را پوشید و میان محکم بست. و آن خرقة پیش گشاده بود. بغل خود را از هردو جانب پر سنگ کرد و نیزه به دست گرفت و بیرون آمد. چون با کفار مقابله شد، در روی ایشان سنگ می‌انداخت تا آن غایت که هیچ سنگ نماند. کفار وی را تیر باران کردند. یک تیر بر سینه مبارک وی آمد، بیرون کشید و بینداخت و بر آن برفت.

گویند که در وقت شهادت پرچم کافری را گرفته بود. پس از شهادت ده کس نتوانستند که وی را از دست شیخ خلاص دهند. عاقبت پرچم او را ببردند. بعضی گفته‌اند که حضرت مولانا جلال الدین رومی قدس سره در اشعار خود اشارت بر این قصد و انتساب خود به حضرت شیخ کرده، آنجا که گفته است:

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۸۱ ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرنده از آن مفلسکان کان بز لاغر گیرند به یکی دست می‌خالص ایمان نوشنده یکی دست دگر پرچم کافر گیرند و کان شهادت قدس الله روحه شهور سه ثمان و عشره و ستمانه. حضرت شیخ را مریدان بسیار بوده‌اند، اما چندی از ایشان یگانه جهان و مقتدای زمان، چون شیخ مجد الدین بغدادی و شیخ سعد الدین حموی و بابا کمال جندی و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین باخرزی و شیخ نجم الدین رازی و شیخ جمال الدین گیلی. و بعضی گفته‌اند که مولانا بهاء الدین ولد والد مولانا جلال الدین رومی نیز از ایشان بوده است.»

از آثار شیخ نجم الدین کبری دست کم دوتا در موزه بریتانیا موجود است.

یکی جزوه بیست به عربی فقط در دو یا سه صفحه در موضوع عبارت معروف صوفیه «ان الطرق الی الله بعدد انفاص خلاقه» (راهها

به سوی خداوند به شماره آفریدگان اوست). و دیگری رساله‌ی فارسی به نام صفة الآداب که در آن از سلوک مرید گفتگو می‌کند. همچنانکه میرزا محمد در مقدمه‌اش بر تذکره‌ی الاولیای چاپ نیکلسن (ج ۱، ص ۱۷) اشاره کرده، فریدالدین عطار شاعر بزرگ صوفی در مظهر العجائب بارها از نجم‌الدین کبری با تجلیل فراوان یاد می‌کند، و به گفته نفحات جامی (ص ۶۹۷) او خود از شاگردان مجدالدین بغدادی بوده است، که بدین مناسبت می‌توان کلمه‌ی درباره او بازگفت.

### مجدالدین بغدادی

شیخ ابو سعید مجدالدین شرف بن مؤید بن ابی الفتح بغدادی به گفته جامی در آغاز به عنوان طبیب برای ملازمت خوارزمشاه به خوارزم آمد، گرچه از ملاحظه مراجع دیگر این مطلب بسیار مشکوک به نظر می‌رسد. در هر صورت او خود را در سلک شاگردان نجم‌الدین کبری درآورد، ولی معلوم می‌شود که به تدریج خود را برتر از استاد نمایان ساخت، چندانکه روزی گفت: «ما بیضه بط بودیم بر کنار دریا، و شیخ نجم‌الدین مرغی بود. بال تربیت بر سر ما فرود آورد تا از بیضه بیرون آمدیم. چون ما بچه بط بودیم در دریا رفتیم و شیخ بر کنار بماند.» شیخ نجم‌الدین آن را دانست. بر زبانش گذشت که «در دریامیر». شیخ مجدالدین شنید،

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۸۲

ترسید. نزد شیخ آمد و عذرها برانگیخت و تضرع بسیار کرد. سودی نداشت.

دیری نگذشت که خوارزمشاه تحت تأثیر عبرت و مستی فرمود تا او را در رودخانه بینداختند. خبر به شیخ نجم‌الدین رسید، متغیر گشت (اگر جرئت تصورش را بتوان داشت تا حدی غیر منطقی، زیرا به گفته داستان اجابت دعای خودش بود) و از خداوند خواست تا ملک از سلطان بازستاند. او که سخت پریشان شده بود، بیهوده کوشید تا مگر شیخ نفرین خود بازپس گیرد، ولی شیخ پاسخ داد:

«کان ذلک فی الکتاب مسطورا، دیت او از جمله ملک تست و سر تو برود و سر بسی خلق و ما نیز.»

درباره تاریخ مرگ او تردید هست و جامی تواریخ ۶۰۶ و ۶۱۶ ق (-۱۲۰۹ - ۱۰ یا ۱۲۱۹ - ۲۰ م) را ذکر کرده است.

### سعدالدین حموی

سعدالدین حموی یکی دیگر از شاگردان نجم‌الدین کبری که به مراتب بلند رسید و به گفته جامی (نفحات، ص ۴۹۲) برخی کتابها نوشت که از آن میان تنها کتاب-المحجوب و سجنال ارواح را نام برده است. جامی این کتابها را چنین توصیف می‌کند: «در مصنفات وی سخنان مرموز و کلمات مشکل و ارقام و اشکال و زواید که نظر عقل و فکر از کشف و حل آن عاجز است، بسیار است.»

او ظاهراً در معرض جذبات، و حملات صرع دراز مدتی قرار می‌گرفته است، که یکی از آنها به تنهایی چهارده روز دوام داشته است. نمونه‌هایی از اشعار فارسی و عربی او در نفحات آمده و بنابر همان کتاب وفات او در اواخر ۶۵۰ ق (- فوریه ۱۲۵۳ م) در شصت و سه سالگی بوده است. او با صدرالدین قونیوی آشنایی داشته است که ما بعداً هنگام گفتگو درباره شیخ محی‌الدین ابن‌العربی از او سخن خواهیم گفت.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۸۳

### نجم‌الدین دایه

اکنون به نجم‌الدین دیگر می‌رسیم که به دایه معروف است و به گفته جامی از شاگردان نجم‌الدین کبری و مجدالدین بغدادی بوده. در اثر بسیار مهمش مرصاد-العباد که نسخه نفیس کهنی از آن (Or. ۳, ۲۴۲) مورخ ۷۷۹ ق (- ۱۳۷۷ - ۷۸ م) در موزه بریتانیاست (در برگ ۱۳۰ a) نام کامل خود را ابو بکر عبد الله بن محمد شاهور ذکر می‌کند و از مجدالدین بغدادی در مقام مرشد روحانی خود صریحاً با عنوان «سلطان عصر خویش» نام می‌برد (۱۷ a). از آثار دیگرش بحر الحقیقه بسیار مشهور است که آن را پس از فرار از برابر مغول در تاخت‌وتاز ۶۲۰ ق (- ۱۲۲۳ م) در سیواس نوشته است. به گفته جامی، در آسیای صغیر به صدرالدین قونیوی و جلال‌الدین رومی نامدار پیوست. او در ۶۵۴ ق (- ۱۲۵۶) درگذشت.

### شهاب‌الدین سهروردی

شیخ شهاب‌الدین ابو حفص عمر بن محمد بکری سهروردی دیگر صوفی نامدار این عصر است. او در رجب ۵۳۹ ق (- ژانویه ۱۱۴۵ م) زاده شد و در ۶۳۲ ق (- ۱۲۳۴ - ۵ م) درگذشت. از جمله شیوخ که در طریقه تصوف مرشد او بودند، عمش ابو النجیب

سهروردی متوفی ۵۶۳ ق (- ۱۱۶۷ - ۶۸ م) و شیخ کبیر عبد القادر گیلانیست که قریب دو سال زودتر وفات یافت. مهمترین آثار او عوارف المعارف و رشف النصایح است. نسخه‌های اثر اولی فراوان است و دست کم یکبار در حاشیه احیاء العلوم غزالی در قاهره به چاپ رسیده (در ۱۳۰۶ ق - ۱۸۸۸ - ۸۹ م). ابن خلکان در مبحثی که بدو اختصاص داده (ترجمه دوسلان، ج ۲، ص ۳۸۲ - ۸۴) برخی اشعار عربی او را نقل می‌کند و از «جذبات» و «اشواق» عجیب که وعظهایش در شنوندگان برمی‌انگیخت سخن می‌راند و گوید که «به سبب خردسالی دیدار او مرا دست نداد». سعدی شیرازی که از شاگردان او بوده در بوستان (چاپ گراف، ص ۱۵۰) داستان کوتاهی درباره‌اش دارد و در آن او را در حالی نشان می‌دهد که دعا می‌کند:

«چه بودی که دوزخ ز من پر شدی اگر دیگران را رهایی بدی»

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۸۴

او زمانی شیخ الشیوخ صوفیه بغداد بود و به نظر می‌رسد مردی صاحب ادراک عمیق بوده، زیرا وقتی صوفی بدو می‌نویسد: «سرورا. چون کار کردن رها می‌کنم، باطل می‌مانم و چون کار می‌کنم در خودپسندی فرو می‌روم. ازینها کدامین بهتر؟» پاسخ می‌دهد: «کار کن، و خودپسندی را از خدای پوزش خواه.»

### شهاب الدین مقتول

لیکن شهاب الدین فوق الذکر را نباید با شیخ شهاب الدین یحیی بن حبیب سهروردی اشتباه کرد، که مؤلف حکمه الاشرق و حکیم الهی نامدار و از اصحاب کرامات و معجزات است و به اتهام الحاد به فرمان ملک الظاهر پسر صلاح الدین در سال ۵۸۷ یا ۵۸۸ ق (- ۱۱۹۱ یا ۱۱۹۲ م) در سنین سی و شش یا سی و هفت سالگی در حلب کشته شد، و ازینرو معمولاً با عنوان مقتول مشخص می‌شود. ظاهراً این شخص مردی، اگر نه بهتر، اصیلتر و مستعدتر بوده و حکمه الاشرقش که هنوز چاپ نشده ضمن یک مطالعه اجمالی به نظرم اثر قابل توجهی آمد که درخور مطالعه دقیقست.

### شیخ محی الدین ابن العربی

اکنون به کسی می‌پردازیم که در سراسر جهان او را بزرگترین، یا در شمار بزرگترین صوفیان بسیاری دانسته‌اند که از ممالک اسلامی برخاسته‌اند - یعنی شیخ محی الدین ابن العربی که در ۷ رمضان ۵۶۱ ق (- ۲۸ ژوئیه ۱۱۶۵ م) در مرسیه اندلس به دنیا آمد. تحصیلات حکمت الهی را در ۵۶۸ ق (- ۱۱۷۲ م) در اشبیلیه آغاز کرد.

در ۵۹۸ ق (- ۱۲۰۱ م) روانه مشرق شد و به مصر، حجاز، بغداد، موصل و آسیای صغیر سفر کرد و سرانجام در ۲۲ ربیع الثانی ۶۳۸ ق (- ۱۶ نوامبر ۱۲۴۰ م) در دمشق درگذشت. به عنوان یک نویسنده، بروکلیمان (ج ۱، ص ۴۴۱ به بعد) او را بحق «سخت بارور» توصیف کرده و ۱۵۰ تا از آثار موجود او را برمی‌شمارد (\*). مهمترین این آثار

(\*) او خود در یادداشتی که در ۶۳۱ ق (- ۱۲۳۴) نوشته نام ۲۸۹ اثر خود را برمی‌شمارد.

جامی گوید (نفعات، ص ۶۳۴) که مصنفات حضرت شیخ از پانصد زیاده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۸۵

فصوص الحکم و فتوحات المکیه است که اولی در ۶۲۸ ق (- ۱۲۳۰ م) در دمشق نوشته شده و بارها در ممالک مختلف اسلامی چاپ، ترجمه و تشریح و تفسیر شده است، و دومی نیز که اثری مفصل است در مصر به چاپ رسیده. کاملترین گزارش زندگی او که می‌شناسم در نفع الطیب من غصنی الاندلسی الرطیب المقری آمده (چاپ قاهره، ۱۳۰۲ ق - ۱۸۸۴ - ۸۵ م، ج ۱، ص ۳۹۷ - ۴۰۹) و نیز شرح حال کامل او را جامی در نفعات الانس (چاپ ناسولیز، ص ۶۳۳ - ۴۵) داده است. او مانند بسیاری از صوفیان شاعر بود، بسیاری از اشعارش در نفع الطیب نقل شده و دیوانش را میرزا محمد شیرازی در بمبئی در ۲۴۴ صفحه چاپ کرده است. جامی اشعار او را «غریب و لطیف» توصیف می‌کند. بسیاری از ائمه فقها او را مظنون به الحاد می‌دانستند. در مصر چندین بار برای کشتن او کوشیدند، ولی مریدانش نیز هم بسیار بودند و هم پرشور و امروز هم، حتی در ایران شیعی، از نفوذ بزرگی برخوردار است؛ شاید نفوذی برتر از هر مرشد دیگر. او مدعی بود که در خواب با پیغمبر سخن گفته، از دست خضر خرقه پوشیده و از اسرار کیمیا و اسم اعظم آگاه است. با عمر بن الفارض شاعر صوفی آشنا بود و از او اجازه خواست تا بر قصیده تائیه‌اش شرحی بنویسد و آن یک جواب داد:

«کتاب فتوحات المکیه تو خود شرح همانست.» به ارزش رویا و به قدرت انسان در تعبیر آنها به میل خویش ایمان داشت. او گفت: «بنده خدا را واجب است که اراده خویش را برای تمرکز رؤیایهاش به کار گیرد تا زمام اندیشه به دست آرد و در خواب نیز چون بیداری بر آن فرمان راند. آنگاه که مرورا این تمرکز حاصل آید و منش او شود، ثمرات آن را در برزخ بیابد و از آن سود بسیار

برد. از نیرو انسان را جهاد می‌باید تا این حال دریابد، زیرا به خواست خدا آن را سود بسیار است.»

سبک او پیچیده است، به شیوه حکمای الهی و متصوفین مسلمانی که اگر نمی‌خواستند به سرنوشت حسین بن منصور حلاج و شیخ شهاب الدین سهروردی مقتول دچار شوند، بایستی عقاید آنان همیشه در لفافه کلماتی درمی‌آمد که بیش و کم درخور تأویلات متسین بود. مثلاً یک‌بار شیخ محی الدین به خاطر سرودن شعر زیر مورد باز

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۸۶

خواست قرار گرفت:

ای که مرا می‌بینی و نمی‌بینمت چندان بینم و نبینی مرا و دگر بار ایبات زیر را بر آن افزود که آن را کاملاً غیر قابل اعتراض ساخت: ای که مرا گنهگار می‌بینی و من ترا پرسنده نبینم

چند نعمت دهنده‌ات بینم چند پناه جوینده‌ام نبینی من در این مبحث نمی‌توانم بهتر از این کاری کنم که آنچه را گوینو «\*» با بصیرت خاصش به روح شرق درباره ملاصدرا فیلسوف بسیار متأخر می‌گوید در اینجا بیاورم، زیرا گفته‌های او عیناً درباره شیخ محی الدین و امثالش صادق است:

مراقبتی که برای پرده‌پوشی مباحث صورت می‌گرفت، بیشتر در مورد محتویات کتابها بود. بدون داشتن معلم اهل با خواندن کتابهای او تصور بسیار ناقصی از تعالیمش به دست می‌آید، حال آنکه در غیر این صورت به آسانی می‌توان در آنها راه یافت. شاگردان نسل در نسل افکار واقعی او را به ارث می‌برند. آنان برای افاده مقصود کلیدی در دست دارند که با به کار بردن آن بدون بیان صریح ما فی الضمیر خود، می‌توانند افکار استاد را در میان خود مبادله کنند. به کمک این آرایش لفظی است که رساله‌های فراوان استاد امروزه اینهمه مورد توجه قرار گرفته و همین نرمی مایه لذت جامعه بیست که مست از استدلال و مخالف سرسخت مذهب، مفتون گستاخیهای پنهانی و مشتاق فریبکاریهای استادانه است.»

فصوص الحکم به ندرت بدون شرح دیده شده و حتی بدون همکاری کسانی که خود در همان آفاق فکری سیر می‌کنند که مؤلف می‌پیموده و نیروی فکری خود را کسب می‌کرده، جای تردید است که از چنین شرحی هم محتوی کتاب کاملاً مفهوم شود. تصوف اسلامی در نفوذ، باروری و پیچیدگی، شاید به استثنای جلال الدین مولوی هرگز از شیخ محی الدین فراتر نرفته است. با اینحال تا آنجا که می‌دانم، درباره آثار و افکار او هیچ تحقیق مناسبی در اروپا صورت نگرفته، هرچند برای عرب شناس آرزومندی که علاقه‌مند به این زمینه از اندیشه شرقی باشد کمتر چشم‌اندازهای امید بخش خود نمایی می‌کند.

(\*) فلسفه و ادیان آسیای مرکزی-

## Les Religions et les Philosophies dans Asie Central

(پاریس، ۱۸۸۶) ص ۸۸

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۸۷

شاید در کتابی که در اصل با ادبیات فارسی سروکار دارد، گفتگوی مفصلتر از نویسنده‌ی نابجاست که تنها رابطه‌اش با ایران نفوذیست که از طریق نوشته‌هایش حتی تا امروز اعمال کرده است. یکی از شاعران و نویسندگان صوفی برجسته که مستقیماً تحت تأثیر وی قرار گرفته فخر الدین عراقیست. او فصوص الحکم شاهکار استاد را از صدر الدین قونیوی درس گرفت و بر اثر آن در صدد نوشتن لمعات برآمد.

مدتها بعد در اواخر قرن نهم (قرن پانزدهم میلادی) نور الدین جامی آن را مأخذ تفسیری درخشان و استادانه ساخت به نام اشعه اللعاعات. اوحد الدین کرمانی شاعر صوفی نامدار ایرانی یکی دیگر از کسانیست که شیخ محی الدین بن العربی را ملاقات کرده و با او مربوط بوده و بی‌شک تحت تأثیر وی قرار گرفته است، ولی چنین دریافته‌ام که مطالعه دقیق در سوابق و افکار نسل صوفیان ایرانی که در اوایل مجلد آینده مورد بررسی قرار می‌گیرد، نشان می‌دهد هیچ کس (شاید به استثنای جلال الدین رومی) بیش از این شیخ کبیر اندلسی بر اندیشه اخلاف خود تأثیر نکرده است.

در پایین نمونه‌یست از شعر او که متن عربی آن را در نفع الطیب (چاپ قاهره ۱۳۰۲ ق، ج ۱، ص ۴۰۰) می‌توان یافت:

از دل و جان بدو روی آوردم و چشمم نمی‌دیدش

گرش امروز می‌دیدم کشته آن پری می‌شدم

آنگاه که بدو نظر فکنم نگاهم اسیرش شود

شب را بدو سحر می‌کنم تا سپیده بدو مشغولم

دور باد از من دوریش و گرم این دوری توانگر سازد

به خدا سوگند سرگردانم ساخت زیبایی آن خوبروی

او به زیبایی همچون آهوست در چراگاه دراز گوشان

چون برمد یا واپس نگردهد از آدمی بریاید

نفش چنانست که پنداری شاخهای مشک عطر آگین است

تو گویی خورشید نیمروز است یا به تابندگی خود جو ماه است

جو رخ نماید پرتو بامداد روشن است

گر پرده فرو پوشد ساهی گیسوان اوست

ای ماه زیر ابردم را برگیر و رهایم کن

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۸۸ تا چشم ترا بیند مایه خوشدلیم این بوده است

### عمر بن الفارض

اکنون باید به ابن الفارض بیردازیم که نام کاملش شرف الدین ابو حفص بوده است. او هرچند مانند ابن العربی رابطه مستقیمی با ایران ندارد، یکی از مهمترین و با ذوقترین شعرای متصوف اسلام است؛ امری که لازم است کاملاً مورد توجه قرار گیرد، زیرا هنوز در اروپا این نظریه وجود دارد که تصوف ذاتاً یک تجلی ایرانی یا آریاییست، نظری که به اعتقاد من نمی‌تواند قابل دفاع باشد. به استناد مراجع مختلف، ابن الفارض در ۵۵۶ ق (۱۱۶۱ م) یا ۵۶۶ (- ۱۱۷۰ - ۷۱ م) یا (به گفته ابن خلکان) در ذیقعد ۵۷۶ ق (-) ۲۲ مارس ۱۱۸۱ م) در قاهره ولادت یافت.

منشاء خانواده‌اش از حماه شام بود، ازینرو او گاه نسبت حموی و گاه مصری یافته است. زندگی او به ظاهر چندان پر حادثه نبوده و اغلب حوادثی که شرح حال نویسانش یاد کرده‌اند دارای حالتی نیمه معجزه است و متکی به روایات پسرش کمال الدین محمد. او زمانی دراز از دوران جوانی خود را در کوه مقطم در نزدیکی قاهره در خلوت و انزوا گذراند. این ایام انزوا پس از مرگ پدر که در اواخر زندگی ترک خدمت دولتی گفته به خلوت جامع الازهر مزوی شده بود، مکرر و مدید شد. ابن الفارض به توصیه بقالی که او را از اولیاء الله می‌دانست قاهره را به عزم مکه ترک گفت و در آنجا چندی مقیم شد. این اقامت غالباً در دره‌ها و کوه‌های وحشی اطراف شهر بود و پیوسته حیوانی عجیب مراقب او بود و بیهوده می‌کوشید تا وادارش سازد که در سفرها بر پشتش سوار شود. به گفته جامی (نفحات، ص ۶۲۷) پس از پانزده سال که بدین گونه گذشت، بدو الهام شد که به قاهره باز گردد تا بر بستر مرگ بقال ولی حاضر باشد. در مورد مشایخین جنازه او داستانهای غریبی روایت شده از قبیل مرغان سبز بهشتی که کالبدشان مأمن ارواح شهیدان است. ظاهراً از این به بعد او در مصر بسر برده و در دوم جمادی الاول ۶۳۲ (-) ۲۳ ژانویه ۱۲۳۵ م) در همانجا در گذشته است. او برعکس ابن العربی هیچ‌وجه نویسنده پرکاری نبوده، زیرا آثار او (آنچه

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۸۹

که بجای مانده) همگی شعر است که به گفته ابن خلکان (ج ۲، ص ۳۸۸ ترجمه دوسلان) «مجموعه آنها مجلدی نازک می‌شود». این مؤلف (در همانجا) اشعار وی را بدینگونه توصیف می‌کند: «دارای اسلوب و اندیشه‌ی بدیع که با لطف و زیبایی خود خواننده را مفتون می‌کند و مضمون همه آنها مبین عقاید صوفیانه است.»

او علاوه بر اشعار ادبی برخی اشعار عامیانه نیز از نوع موالیات سروده است.

ابن خلکان نمونه‌هایی از این اشعار را به دست می‌دهد. یکی از آنها که درباره قصاب جوانیست، نه تنها به خاطر خصلت هوسبازانه، بلکه از لحاظ مضمون نیز شبیه رباعی منقول از مهستی شاعره ایرانیست در تاریخ گزیده. «\*»

ابن الفارض نیز مانند شیخ محی الدین پیغمبر را به خواب دید و از او دستور هایی درباره کار ادبیش گرفت. «\*» گویند او هرگز بدون جذب شعر نمی‌نوشت، و چنانکه جامی گوید گاه یک هفته، حتی ده روز در حالتی از نشئه و وجد بود و بی‌خبر از امور خارج، و چون به خود می‌آمد، سی، چهل، یا پنجاه بیت تقریر می‌کرد «آنچه خداوند سبحانه در آن غیبت فتح کرده بود». بلندترین و معروفترین اشعارش قصیده تائیه است بالغ بر هفتصد و پنجاه بیت. یافعی گوید: «او در دیوانش در وصف شراب عشق گوی سبقت را برده. این شعر متضمن دقایق عرفان، طریقت، عشق، طلب، وحدت، و دیگر تعبیرات فنی و علوم حقیقی متداول در کتابهای مشایخ صوفیه است.» «\*» به گفته پسرش شیخ کمال الدین محمد، ظاهر او متناسب، خوش سیما، دارای رنگی سرخگون بود، و چون به هنگام سماع در وجد می‌شد زیبایی و سرخی چهره‌اش فزونی می‌گرفت و تا بدان هنگام که عرق از همه تنش به زیر پایش فرو می‌ریخت، در همین حال می‌ماند. کمال الدین علاوه می‌کند: «من هرگز کسی را در عرب و عجم به زیبایی او ندیده‌ام و مردی را همانندش نیافته‌ام.»

(\* برای شعر ابن فارض نگاه کنید به ابن خلکان (همانجا) و برای شعر مهستی به چاپ جداگانه ترجمه این جانب از این بخش تاریخ گزیده از مجله آسیایی، اکتبر ۱۹۰۰ و ژانویه ۱۹۰۱، ص ۷۱-۷۲).

(\* نفحات، ص ۶۲۸)

(\*\*\*) همانجا، ص ۶۲۹

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۹۰

بهترین چاپ دیوان ابن فارض که می‌شناسم، چاپ شیخ رشید بن شالب الدحداح لبنانی در ۱۸۵۵ م در پاریس است، با مقدمه فرانسوی کشیش بارژه Abbe Barges استاد عبری در سوربن. این چاپ علاوه بر متن اشعار حاوی دو شرح است، یکی از شیخ حسن یورینی در معانی لغوی و دیگری از شیخ عبد الغنی نابلسی در تشریح معانی استعاری.

در زیر، ترجمه آزاد یکی از اشعار دیوان ابن فارض (چاپ الدحداح، ص ۲۶۳-۶۸) را می‌آورم که به نظرم مبین نوع و زیبایی اشعار اوست:

در آنجا که درخت کنار خمیده سایه افکنده است عاشق گمراه شد و در گمراهیش راه به مقصود یافت  
و آنکه راهش به سوی کوهساران یمن بود از آرزوهایش به دور افتاد

ای رفیق، اینجا وادی عقیق است، در آن درنگ کن و گرنه از خود شده‌یی، بدان تظاهر کن

بنگر که چشم در اشک ریختن بیخود شد از آن اشک می‌ریزد که نگران اوست

از غزال کناسه بپرس

که آیا از حال دلم و عشقش آگاه است؟ به گمانم که خواری عشقم را نمی‌داند

که او خود گرم شکوه جمال خویش است خونی که در راهش ریختم فدای او

بر او متنی نیست که از آن اوست نمی‌دانی که من در هجرش همچنان می‌نالیدم

که در اشتیاق وصالش؟ شب را به نقش رویش سحر کردم

مگر به گوشه چشمی خیال خیالش را بینم‌روزی از خبر چین راحت نبودم

اگر به گفتگویش گوش می‌کردم سوگند به خشنودی خاطر دوست و وصالش

دلم از لبریزی عشقش ملول نشد تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۹۱ آه، آب عذیب را چگونه فرو برم؟ و گر با  
خنکی و صفایش تشنگیم را فرو نشاند

دریغا که از دست‌رسم بدور افتاد ای از تشنگی در سراب درخشان عشق!

از آنجا که در این کتاب ادبیات عرب الزاماً در مرحله دوم قرار دارد، بحث کاملتری از اثر این شاعر نامدار که در عین یادآوری افکار و تشبیهات شعرای صوفی ایران، در بسیاری از اشعارش در تهوور، تنوع و قدرت بیان بر بسیاریان پیشی جسته غیر ممکن است. برای افراد بسیاری که در نوشته‌هایشان تصوف را جنبشی ذاتاً آریایی می‌شمارند، و مخصوصاً به‌همین علت، لازم است که این امر را در نظر بگیرند که دو تن از بزرگترین صوفیان اسلام از نژادی غیر آریایی بوده‌اند (و شاید سومی به نام ذوالنون مصری، که به نظر دوستم آقای ر. ا. نیکلسن R. A. Nicholson اولین کسیست که به زهد اولیه تمایلی وحدت وجودی و بیانی شبه عاشقانه بخشید، که ما آن را از خصایص عمده تصوف می‌شناسیم).

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۹۲

### فصل نهم فرید الدین عطار، جلال الدین رومی، سعدی، و برخی شعرای دیگر این عصر - سه شاعر بزرگ ایران

#### اشاره

اگر ابن فارض، که از او در فصل گذشته سخن گفتیم، بی گفتگو بزرگترین شاعر صوفی عرب است، این امتیاز در میان شعرای ایرانی مسلماً به جلال الدین رومی مؤلف مثنوی بزرگ صوفیانه و دیوان اشعار غنایی معروف به دیوان شمس تبریزی تعلق دارد. مولوی، سنایی را - که ما از آثارش در صفحات همین کتاب سخن گفته‌ایم - و عطار را - که به زودی از او سخن خواهیم گفت - به عنوان برجسته‌ترین اسلاف و استادان خود در شعر صوفیانه نام می‌برد. بنابراین، حق داریم که این سه سراینده را به عنوان سه تن نامیرین نمایندگان مکتب تصوف در میان شعرای ایران بشناسیم. چون به نظرم در همه این موارد باید سلیقه اهل زبان محک نهایی برای قضاوت باشد، بنابراین برای یک تن بیگانه بسیار سخت است که مانند یک تن هم‌زبان و همخون شاعر به نقد آثار او برخیزد، و هرچند خود من از اشعار عراقی بسی بیش از اشعار سنایی لذت می‌برم، حق ندارم که این رجحان خود را به یک ترجیح عمومی تعمیم دهم.

#### فرید الدین عطار

عطار نیز مانند بسیاری از شعرای خاور زمین اگر بسی کمتر می‌نوشت بیشتر شناخته و آثارش خوانده می‌شد. تعداد آثار او گاه (مثلاً توسط قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین) به تعداد سوره‌های قرآن ذکر شده یعنی یکصد و چهارده، ولی ظاهراً این مبالغه

بزرگیست، زیرا فقط در حدود سی اثر عملاً در دست است یا در میان آثار او

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۹۳

به نام ذکر شده. معروفترین اینها پندنامه کتاب کوچک کسالت آوریست پر از اندرز-هایی در آداب معاشرت (-سلوک) که بارها در شرق چاپ شده است، منطق الطیر که تمثیل منظوم صوفیانه‌یست که با ترجمه فرانسویش به وسیله گارسن دو تاسی-Garcin de Tassy چاپ شده (پاریس ۱۸۵۷، ۱۸۶۳ م)، و تذکره‌الاولیا که مجلد اول آن فعلاً-در متون تاریخی فارسی Persian Historical Texts این‌جانب توسط آقای ر. ا. نیکلسن منتشر شده و مجلد دوم زیر چاپ است. دوست فاضلم میرزا محمد بن عبد الوهاب قزوینی بر مجلد اول این کتاب مقدمه‌ی کشف به فارسی نوشته است. او این مطالب را فقط از مآخذی گرفته است که می‌تواند قابل اعتماد باشد، یعنی از اطلاعاتی که می‌توان از فحوای آثار خود شاعر به دست آورد. از آنجا که این مقدمه ترجمه نشده و به علاوه بهترین شرح حال کشف عطار است که فعلاً در دست داریم. در اینجا منحصراً از آن استفاده خواهم کرد.

### شرح حال شیخ عطار

نام کامل شاعر ابو طالب (یا بنا بر مآخذ دیگر، ابو حامد) محمد بن ابو بکر ابراهیم بن مصطفی بن شعبان، و عموماً معروف به فرید الدین عطار است. کلمه عطار که عموماً بمعنی داروگر به کار می‌رود، در لغت به کسی گویند که با عطر یعنی عصاره گل سرخ و دیگر مواد خوشبو سروکار دارد، ولی چنانکه میرزا محمد به نقل از خسرونامه و اسرارنامه نشان می‌دهد، در اینجا معنی وسیعتری دارد، یعنی او نوعی داروخانه داشته که در آنجا بیماران بدو مراجعه می‌کرده‌اند و او داروهایی برایشان تجویز می‌کرده و خود آنها را فراهم می‌ساخته است. شاعر هنگام گفتگو از اشعارش در مصیبت‌نامه و الهی‌نامه گوید که آنها را در داروخانه تألیف کرده، در هنگامی که غالباً پانصد بیمار روزانه بدو نبض می‌نمودند. رضا قلی خان (بدون ذکر مأخذ) در ریاض-العارفین گوید که «استاد او در فن معالجت شیخ مجد الدین بغدادی بود»، ظاهراً همان کسی که ما در فصل پیش از او به عنوان یکی از شاگردان نجم الدین کبری یاد کردیم.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۹۴

در آثار تذکره نویسان اطلاعات موثق درباره زندگی شیخ عطار سخت اندک است؛ عوفی که در لباب الالباب مقاله پوچی درباره‌اش دارد، او را در سلک شعرای بعد از عهد سنجر ذکر کرده (ج ۲، ص ۳۳۷-۹)؛ یعنی پس از ۵۵۲ ق (۱۱۵۶ م) و این امر که عطار اغلب در اشعار خود از سنجر مانند اشخاص متوفی صحبت می‌کند، خود دلیلی است بر آن. به علاوه، لباب که مسلماً در حدود ۶۱۷ ق (-۱۲۲۰-۲۱ م) تألیف شده بود، از عطار مانند شاعری صحبت می‌کند که هنوز در حال حیات است. او به طوری که از یک فقره لسان الغیب معلوم می‌شود، در نیشابور متولد شده، سیزده سال از کودکی خود را در جوار مرقد امام رضا گذرانده، سفر بسیار کرده و ری، کوفه، مصر، دمشق، مکه، هند و ترکستان را دیده، و سرانجام یک بار دیگر در وطن خویش مقام گزیده است. او خود گوید که سی و نه سال از عمر خود را به گرد آوردن اشعار و اقوال اولیای صوفیه صرف کرده و هرگز هنر شاعری خود را به مدح نیالوده است. او نیز همچنانکه در اشترنامه گوید، مانند ابن العربی و ابن فارض پیغمبر را در خواب دیده و از او هدایت و برکت یافته است.

یکی از آخرین آثار او مظهر العجایب است (این لقبیست که به علی بن ابیطالب داده شده و این منظومه نیز بدو اختصاص دارد) که به گفته میرزا محمد (چون من دسترسی به کتاب ندارم) هم به خاطر تمایلات نیرومند شیعی و هم تنزل محسوس سبک او نسبت به آثار قبلی بسیار قابل توجه است، ظاهراً تدوین این کتاب خشم یکی از فقهای سنی سمرقند را برانگیخته و روح موذی او را تکان داده، و او کتاب را محکوم به سوختن و مؤلف را ملحدی واجب القتل دانسته است. کار بدینجا خاتمه نیافت، بلکه او عطار را در نزد براق ترکمان «\*» به بی‌دینی متهم کرد و به تبعید واداشت، و عوام را تحریک کرد تا خانه‌اش را ویران کردند و اموالش را به یغما بردند. پس از این ظاهراً عطار در مکه منزوی شده و آخرین اثرش لسان الغیب را تألیف کرده، و این منظومه-یست که در آن همان آثار تحلیل قوا و کهولتی که ذکر شد نمایان است. در آن هیچ

(\*) یکی از اعقاب گور خان از امیران خوارزمشاه که در ۶۱۹ ق (-۱۲۲۲ م) بر کرمان دست یافت.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۹۵

چیز با ارزشی نیست که به خاطر آن خود را با ناصر خسرو مقایسه می‌کند که برای آنکه روی شوم بدخواهان نبیند از دنیا کناره‌جسته و «چون لعل خود را در بدخشان پنهان کرده است».

### تاریخ وفات عطار

درباره مرگ عطار در میان تذکره نویسان اختلاف خارق العاده‌ی وجود دارد.



در حالی که قاضی نور الله شوشتری مرگ او را در ۵۸۹ ق (- ۱۱۹۳ م) ذکر می‌کند، و فهرست قدیمی نسخ خطی موزه بریتانیا (ص ۸۴) در ۵۹۷ ق (- ۱۲۰۰ - ۱۲۰۱ م)، دولت‌شاه (نگاه کنید به ص ۱۹۲ از چاپ اینجانب) تاریخ ۶۰۲ ق (- ۱۲۰۵ - ۶ م) را به عنوان یکی دیگر از این تاریخها می‌آورد. حال آنکه این تاریخ با داستانی که او در صفحه بعد درباره مرگ عطار به دست مغول در اثنای تسخیر نیشابور در ۶۲۷ ق (- ۱۲۲۹ - ۳۰ م) ذکر می‌کند منافات کامل دارد. دولت‌شاه تاریخ دیگری هم می‌دهد، ۶۱۹ ق (- ۱۲۲۲ م) که عیناً تاریخیست که تقی‌الدین کاشی داده، حال آنکه حاجی خلیفه و امین احمد رازی هردو تاریخ ۶۱۹ و ۶۲۷ را ذکر می‌کنند. به نظر می‌رسد که این تاریخ اخیر مقبولتر است و هشت مرجع (غالباً بالنسبه جدید) هوادار آن است (\*). حال آنکه تاریخ باز هم متأخری، یعنی ۶۳۲ ق (- ۱۲۳۴ - ۳۵ م) نیز به وسیله حاجی خلیفه ذکر شده است.

بنابراین ملاحظه می‌شود که اختلاف میان تاریخهای اقدم و اخیر که برای مرگ عطار یاد شده کمتر از چهل و سه سال قمری نیست و به کار تذکره نویسان اخیر هیچ اعتمادی نمی‌توان داشت. برای مطمئن‌ترین سند باید به شواهد موجود در آثار خود شاعر متکی باشیم. اینکار ما را قادر می‌سازد تاریخ وفات او را در هر حال در محدوده‌ی تنگتر قرار دهیم. گرچه به سختی می‌توان باور کرد، همچنانکه برخی تذکره نویسان خاطر نشان کرده‌اند، عطار تا صد و چهار ده سالگی زندگی کرده باشد،

(\* گرچه همه اینها همچنانکه میرزا محمد خاطر نشان می‌کند، اطلاعات خود را از یک مأخذ گرفته‌اند، یعنی از نفحات الانس جامی.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۹۶

شعری در یکی از آثارش آشکارا نشان می‌دهد که عمر او دست کم به «هفتاد و اند» رسیده، ولی چقدر پس از آن زندگی کرده باشد، بهیچوجه نمی‌توانیم تعیین کنیم. او در یکی از مثنویهایش به فتنه ترکان غز اشاره می‌کند که در ۵۴۸ ق (- ۱۱۵۳ - ۵۴ م) اتفاق افتاد، در حالی که یک نسخه از منطق الطیرش در موزه بریتانیا (صفحه آخر ۲۲۷، Or. ۱) و نسخه دیگری در دیوان هند حاوی اشعار است به تاریخ:

روز سه‌شنبه به وقت استوایستم روزی بد از ماه خدا

پانصد و هفتاد و سه بگذشته سال هم ز تاریخ رسول ذوالجلال که در آن هنگام از نظم کتاب فراغت یافته است. به علاوه عطار یکی از معاصران شیخ مجد الدین بغدادی (یا خوارزمی) و به گفته نفحات الانس جامی (ص ۶۹۷) از مریدان او بوده، که این عبارت اخیر ظاهراً از آنچه عطار خود در مقدمه تذکره-الاولیا (چاپ نیکلسن، ج ۱، ص ۶، سطر ۲۱) گوید به وجود آمده است، و شیخ مجد الدین در ۶۰۶ ق (- ۱۲۰۹ - ۲۱۰ م)، یا ۶۱۶ ق (- ۱۲۱۹ - ۲۰ م) مرده است. قطعی‌ترین مورد در یک فقره از مظهر العجایب آمده، که در آن از شیخ نجم الدین کبری به صورت شخص فقید صحبت می‌کند، و می‌دانیم که او همچنانکه در فصل پیش یاد کردیم، به هنگام فاجعه خوارزم در ۶۱۸ ق (- ۱۲۲۱ م) به دست مغول کشته شد.

### افسانه‌های مربوط به عطار

بنابراین باید نتیجه بگیریم که عطار در آن سال زنده بوده و تولدش قبل از ۵۴۵ یا ۵۵۰ ق (- ۱۱۵۰ - ۵۵ م)؛ در حالی که، تا آنجا که می‌دانیم، هیچ دلیل متقنی بر گفته جامی (نفحات، ص ۶۹۹) در دست نیست که عطار در ۶۲۷ ق (- ۱۲۲۹ - ۳۰ م) به دست مغول کشته شده، و بر گفته دولت‌شاه (ص ۱۹۱ چاپ اینجانب) درباره کیفیت مرگ او اعتماد کمتری هست، با اینکه سعی می‌کند با تعیین تاریخ صریحی مثل ۱۰ جمادی الثانی ۶۲۷ ق (- ۲۶ آوریل ۱۲۳۰ م) به داستان غیر ممکنش جنبه واقعی ببخشد. داستانهای رایج دیگری که در زندگینامه‌های متأخر عطار دیده می‌شود:

شرح توبه او، شرح متبرک ساختن جلال الدین خردسال مؤلف بعدی مثنوی کبیر

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۹۷

صوفیانه، و معجزه‌ی که قدوسیت او پس از مرگش بر پدر منکری ظاهر شد. در نظر من این داستانها بدیعه پردازیهای صرف دولت‌شاه و امثال اوست، ولی علاقه‌مندان می‌توانند آنها را در کتاب سرگور اوزلی به نام ملاحظاتی در شرح حال شعرای ایران (لندن، ۱۸۴۶، ص ۲۳۶-۴۳) پیدا کنند.

### حوزه محدود ملاحظات فعلی

چنانکه گفته شد، اغلب آثار متعدد عطار چاپ نشده، مگر چاپ سنگی لکهنو در ۱۸۷۲ م که بدبختانه من آن را ندارم. پیش از اینکه بتوان کار این صوفی بزرگ را حتی در نهایت ایجاز توصیف کرد، اقدامات اولیه فراوانی لازم است، و من که از چند کتابخانه‌ی که در این کشور نسخه‌های خطی آثار او را در اختیار دارند، بدورم ناچارم (از آنجا که دیگر نیاز به گفتن چیزی درباره تذکره‌الاولیا یا پندنامه نیست) به ملاحظاتی درباره برجسته‌ترین مثنوی عرفانی منطق الطیر اکتفا کنم، زیرا چنانکه قبلاً گفتم چاپ

نقیسی از این کتاب به وسیله گارسن دو تاسی در دست است. این محقق در مقدمه‌اش ترجمه بیست و چهار بیت شعری را که از بنای آرامگاه شاعر رونویسی کرده، به دست می‌دهد، ولی از آنجا که این بنا در اواخر سده نهم (- پانزدهم میلادی) به فرمان سلطان ابو الغازی حسین ساخته شده است، و این شخص در ۸۷۱-۹۱۰ ق (- ۱۴۶۸-۱۵۰۶ م) بر خراسان حکومت می‌کرده، شعر فوق دارای سندیت مهمی نیست و ارزش آن را ندارد که برای برطرف کردن تناقضهایی که ارائه می‌دهد سعی شود.

### منطق الطیر

منطق الطیر منظومه بیست تمثیلی بالغ بر ۶۰۰، ۴ بیت. موضوع آن جهد مرغان است در طلب سیمرغ ناپیدا. حالت مرغان کنایتیست از سیر صوفی، و سیمرغ اشارتیست به خدا «حق». کتاب با مناجات مرسوم آغاز می‌شود، شامل ستایش خدا، پیغمبر و خلفای اربعه و این نشان می‌دهد که شیخ در این هنگام سنی مؤمنی بوده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۹۸

بخش داستانی از بیت ۵۹۳ آغاز می‌شود و بالغ بر ۴۵ مقاله است و یک خاتمه. داستان با شرح اجتماع مرغان آغاز می‌شود که قریب سی نوع از آنها یکایک یاد شده است.

آنان نتیجه می‌گیرند که برای توفیق در راه طلب باید خود را تحت ارشاد مرشدی قرار دهند و هدهد را بدین مقام انتخاب می‌کنند، که به خاطر مأموریتش از طرف سلیمان در نزد بلقیس ملکه سبا در میان مسلمانان بسیار معروف است. هدهد برای مرغان نطق مفصلی می‌کند که با ابیات زیر در بیان «ابتدای جلوه سیمرغ» تمام می‌شود:

ابتدای کار، سیمرغ، ای عجب جلوه گر بگذشت برچین نیمه شب

در میان چین فتاد از وی پری لاجرم، پرشور شد هر کشوری

هر کسی نقشی از آن پر برگرفت هرک دید آن نقش کاری برگرفت

آن پر اکنون در نگارستان چین اطلبو العلم و لو بالصین ازین

گر نگشتی نقش پر او عیان این همه غوغا نبودی در جهان

چون نه سر پیدا است وصفش را نه بن نیست لایق بیش از این گفتن سخن

### عذر مرغان

همینکه مرغان به طلب سیمرغ تصمیم گرفتند، «هریکی عذری دگر گفتند باز»:

بلبل عشقش را به گل بهانه می‌کند؛ طوطی در این زمینه عذر می‌آورد که به خاطر زیبایش در قفس محبوس مانده، طاوس شرمندگی از زشت نامی خود را در موضوع رانده شدن آدم از بهشت پیش می‌کشد؛ بط قادر به جدایی از آب نیست؛ کبک پیوسته پایبند کوهساران است، بوتیمار بر کرانه دریا و کوف بر ویرانه؛ هما به نیروی تاج - بخشی خود می‌بالد؛ باز از افتخار نشستن بر دست شهریار چشم نمی‌پوشد، همچنانکه

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۱۹۹

صعوه ناتوانی خود را عذر می‌آورد. همه این عذرها که از نوع عذرهای مردم برای نرفتن در پی امور روحانیست، از سوی هدهد دانا یکایک رد می‌شود و او استدلال خود را با یک رشته از حکایات روشن می‌کند.

### عزیمت مرغان

آنگاه هدهد برای مرغان دیگر راه پر خطری را که برای نیل به دیدار سیمرغ باید ببینند توصیف می‌کند و قصه دراز شیخ صنعان را می‌گوید که عاشق دختری ترسا شد و به خاطر این عشق و جفای معشوقه به خوک چرانی پرداخت و مورد ملامت دوستان و مریدان سابقش قرار گرفت. پس از آن، مرغان تصمیم می‌گیرند تحت رهبری هدهد به دیدار سیمرغ بشتابند؛ ولی به زودی، بار دیگر عذر آوردن و مشکل تراشیدن آغاز می‌کنند و هدهد با آوردن حکایات عبرت آموزی پاسخشان را می‌دهد. اعتراضات بیست و دو مرغ با جوابهای سیمرغ بطور مشروح ذکر شده است. سپس باقی مرغان روی در راه می‌گذارند و از هفت وادی طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت و فقر می‌گذرند. سرانجام چون از همه چیز پاک شدند و از طریق ریاضت به مرتبه خلوص رسیدند، سیمرغ را یافتند و با یافتن آن خود را یافتند. فقره‌یی که این موضوع را وصف می‌کند (ابیات ۲۰۱، ۴-۲۱) چنان شگفت‌انگیز است و چنان بخوبی مفهوم صوفیانه فنا فی الله را توصیف می‌کند، که فکر می‌کنم بهتر است این بیست بیت را در اینجا بیاورم:

جان آن مرغان ز تشویر و حیا شد حیای محض و جان شد توتیا

چون شدند از کل کل پاک آن همه یافتند از نور حضرت جان همه

باز از سر بنده نوجان شدند باز از نوعی دگر حیوان شدند

کرده و ناکرده دیرینه‌شان پاک گشت و محو گشت از سینه‌شان  
آفتاب قربت از پیشان بتافت جمله را از پرتو آن‌جان بتافت  
هم ز عکس روی سیمرغ جهان‌چهره سیمرغ دیدند از جهان  
چون نگه کردند آن سیمرغ زودبوی شک این سی مرغ آن سیمرغ بود  
در تحیر جمله سرگردان شدند باز از نوعی دگر حیران شدند  
تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۰۰ خویش را دیدند سیمرغی تمام بود خود سیمرغ سی مرغ مدام  
چون سوی سیمرغ کردند نگاه بود این سیمرغ این کین جایگاه  
ور به سوی خویش کردند نظر بود این سی مرغ ایشان آن دگر  
ور نظر در هردو کردند بهم هردو یک سیمرغ بودی بیش و کم  
بود این یک آن و آن یک بود این در همه عالم کسی نشنود این  
آن همه غرق تحیر ماندند بی تفکر وز تفکر ماندند  
چون ندانستند هیچ از هیچ حالی زبان کردند ازین حضرت سؤال  
کشف این سر قوی درخواستند حل مایی و تویی درخواستند  
بی زبان آمد از آن حضرت خطاب کاینه است این حضرت چون آفتاب  
هر که آید خویشتن بیند در او جان و تن هم جان و تن بیند در او  
چون شما سی مرغ اینجا آمدید سی درین آینه پیدا آمدید  
گر چل و پنجاه مرغ آید باز پرده‌یی از خویش بگشایید باز  
گرچه بسیاری به برگردیده‌اید خویش را ببینید و خود را دیده‌اید

### جلال الدین رومی

جلال الدین محمد معروف به مولانا جلال الدین رومی (منسوب به روم یا آسیای صغیر، به خاطر گذراندن قسمت اعظم عمرش در آنجا) بی‌شک برجسته‌ترین شاعر صوفیست که ایران به وجود آورده است، چنانکه مثنوی صوفیانه‌اش در شمار بزرگترین منظومه‌های همه اعصار قرار دارد. او در پاییز ۶۰۴ ق (-۱۲۰۷ م) در بلخ زاده شد، ولی اندکی پس از این تاریخ حسادت علاء الدین محمد خوارزمشاه، پدر او محمد بن حسین خطیبی بکری معروف به بهاء الدین ولد را ناچار ساخت که موطن خود را ترک گوید و روانه مغرب شود. بنا بر داستان مشهور، او در ۶۰۷ ق (-۱۲۱۲ م) از نیشابور گذشت و شیخ فرید الدین عطار را ملاقات کرد، که گویند جلال الدین خردسال را در آغوش گرفت، بزرگی او را پیشگویی کرد و دعای خیر خویش را با نسخه‌یی از منظومه‌اش الهی‌نامه بدو ارزانی داشت. تبعیدیان از نیشابور به بغداد و مکه و سپس به ملاطیه رفتند و چهار سال در آنجا اقامت گزیدند، آنگاه عازم لارنده (قرمان کنونی) شدند و هفت سال در آنجا ماندند. در پایان این مدت به قونیه Iconium نقل مکان کردند، تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۰۱  
به شهری که بعداً پایتخت علاء الدین کیقباد سلجوقی شد. بهاء الدین، پدر جلال الدین در ۶۲۸ ق (-۱۲۳۱ م) در این شهر وفات یافت.

### خانواده او

جلال الدین در بیست و یک سالگی در لارنده با بانویی گوهر نام دختر لالا شرف الدین سمرقندی ازدواج کرد. این زن برایش دو پسر آورد، علاء الدین و بهاء-الدین سلطان ولد. پسر اولش در قونیه در حین فتنه‌یی کشته شد که این فتنه باعث مرگ شمس تبریزی مرشد روحانی مولوی نیز شد، ولی پسر دوم که در ۶۲۲ ق (-۱۲۲۶ م) متولد شده بود، به خاطر سرودن «قدیمترین نمونه‌های شعر ترکی غربی که در دست است» درخور اعتناست. این اشعار ۱۵۶ بیت است در یک مثنوی بنام رباب‌نامه که در ۷۰۰ ق (-۱۳۰۱ م) تألیف شده. آفای ا. ج. و. گیب فقیه که اطلاعات بیشتری درباره این اشعار و همچنین مطالب جالبی درباره سراینده آنها و پدر او به دست داده بخش مهمی از این اشعار و نیز چند غزل او را به شعر انگلیسی ترجمه کرده است. «\*» جلال الدین مدتی پس از آن (ظاهراً با از دست دادن همسر اولش) بار دیگر ازدواج کرد و از این ازدواج دوم دارای دو فرزند دیگر شد، یک پسر و یک دختر. او در ۶۷۲ ق (-۱۲۷۳ م) وفات یافت و در مقبره پدرش که در ۶۲۸ ق (-۱۲۳۱ م) به فرمان علاء الدین کیقباد سلطان سلجوقی در قونیه ساخته شده بود به خاک سپرده شد. «\*»

### شمس تبریزی

ظاهراً جلال‌الدین مبادی علوم را تا حدود زیادی نزد پدرش می‌آموخت، تا آنکه پس از درگذشت او در ۶۲۸ ق (۱۲۳۱ م) یک چند برای ادامه تحصیل به حلب

(\* نگاه کنید به تاریخ شعر عثمانی *History of Ottoman poetry* تألیف گیب، ج ۱، ص ۱۴۱-۱۶۳

(\*\*) برای اطلاعاتی درباره مقبره ن. ک به کتاب کلمان هواری *Cl. Huart* بنام قونیه، شهر درویشان دوار *Konia, la Ville des Derviches Tourneurs* پاریس. ۱۸۹۷ ص ۱۹۴-۲۱۱، فصل ۱۱؛ فلاسفه صوفی سده ۱۲، شمس‌الدین تبریزی، جلال‌الدین رومی - درویشان رقص.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۰۲

و دمشق رفت. مقارن این اوقات در تحت نفوذ یکی از مریدان سابق پدرش، شیخ برهان - الدین ترمذی قرار گرفت، که بدو علم «طریقت» می‌آموخت، و پس از مرگ این ولی برجسته، از شمس تبریزی تعلیم اسرار می‌یافت. آقای نیکلسن این شخص را «سیمای شگفت‌انگیزی» می‌نامد «که یک لحظه بر روی صحنه نمایان می‌شود و به گونه‌ی غم‌انگیز ناپدید می‌گردد.» (\*\*\*) گویند این شخصیت عجیب پسر جلال‌الدین نو مسلمان بوده است. علاقه این جلال‌الدین به اسلام و اعراضش از عقاید ملاحده که ریاستشان را بر عهده داشت، قبلاً توصیف شده است (ص ۱۴۲ همین کتاب). شمس تبریزی به‌خاطر آوارگی‌های فراوان و بیهوده‌اش پرنده لقب یافته بود. ردهاوس *Redhous* - او را دارای «رفتاری سخت پرخاشجویانه و آمرانه» توصیف می‌کند و اشپرنگر «\*\*\*» بد زبانی سخت ناخوشایند» می‌داند، ولی نیکلسن خصایص او را در عبارات زیر بهتر جمع کرده است: «\*\*\*» «او بالنسبه بیسواد بود، ولی هیجان روحی مهییش براین اعتقاد محکم قرار داشت که او نماینده و سخنگوی الهیست. بر همه آنان که در دایره جادویی قدرتش وارد می‌شدند، افسونی می‌دمید. از این نظر، مانند موارد بسیار دیگر، همچون احساسات نیرومند، فقر، و مرگ فجیع، شمس تبریزی به‌طور شگفت‌انگیزی شبیه سقراط است، که این هردو نفوذ خود را بر نوابغ اعمال کرده‌اند، و آن نوابغ به بیان هنرمندانه افکارشان همت گماشته‌اند. این هردو بیهودگی معرفت خارجی، لزوم اشراق و ارزش عشق را اظهار کرده‌اند، ولی وارستگی و سرکشی مغرورانه از همه قوانین بشری، سخت است که بتواند همسنگ با عدم آن «فرزانگی دلنشین» و عظمت اخلاقی باشد که مایه تمیز حکیم است از پیروانش»

بنابر مناقب العارفین شمس‌الدین احمد افلاکی (که بخش مهمی از آن به انگلیسی ترجمه شده و تحت عنوان افعال استادان *Acts of the Adepts* ضمیمه

(\* غزلیات منتخب از دیوان شمس تبریزی، ص XVIII مقدمه.

(\*\*) از مقدمه مترجم بر ترجمه ج ۱ مثنوی.

(\*\*\*) ص ۴۹۰ فهرست نسخه‌های خطی او. *Catalogue of the Oudh Mss.*

(\*\*\*\*) غزلیات منتخب، ص XX مقدمه

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۰۳

ترجمه منظوم سر جیمز ردهاوس از دفتر اول مثنویست (\*\*\*) ارتباط جلال‌الدین با این شخصیت مرموز (که او را در دمشق دیده، ولی با او صحبت نکرده بود) در رجب ۶۴۲ ق (- دسامبر ۱۲۴۴ م) در قونیه آغاز شد. و (\*\*\*) با مرگ فجیع شمس تبریزی که قبلاً یاد شد، پایانی ناگهانی یافت.

### مولوی یا درویشان «رقاص»

کلاههای نمدی بلند خرمایی رنگ که هنوز درویشان مولوی بر سر می‌نهند و خرجه گشادی که دربر می‌کنند، همچنین دوران غریبشان که نزد اروپاییان موجب اطلاق نام «درویشان رقص» بدیشان شده است به گفته افلاکی، در این ایام به وسیله جلال‌الدین، و به یاد دوست فقیدش ایجاد شده است؛ گرچه در چند صفحه بعد (ص ۲۷-۲۸) برای سماع و رقص مریدان او دلایل دیگری ارائه می‌دهد.

محقق نیست که در چه تاریخی مثنوی کبیر صوفیانه آغاز شد. این کتاب شامل شش دفتر (\*\*\*) و به گفته افلاکی، رویهم دارای ۶۶۰، ۲۶ بیت است (\*\*\*)

دفتر دوم در ۶۶۱ (- ۱۲۶۳ م) آغاز شد، دو سال پس از تدوین دفتر اول، در هنگامی که دنباله کار بر اثر مرگ همسر حسام‌الدین حسن، مرید محبوب و محرر شاعر قطع شده بود. بنابراین دفتر اول در ۶۵۹ ق (- ۱۲۶۱ م) پایان یافته، ولی بهیچ وجه نمی‌دانیم که سرودن مثنوی چه مدتی طول کشیده است. بهرحال، احتمالاً مدت مدیدی پس از مرگ شمس تبریزی آغاز شده و پیش از پایان سال ۶۷۲ ق (- ۱۲۷۳ م) که مرگ جلال‌الدین اتفاق افتاد، پایان یافته است. (\*\*\*) بنابراین، احتمالاً تألیف آن ده سالی به طول

انجامیده است. هر دفتری، به جز دفتر اول، با تشویقی از حسام الدین حسن بن اخی ترک آغاز می‌شود، که در مقدمه عربی دفتر اول نیز از او به عنوان الهام دهنده آن

(\* ) چاپ Trubner ، لندن، ۱۸۸۱، نگاه کنید به ص ۲۳

(\*\*) همانجا، و نیز ص ۹۹

(\*\*\*) گاه دفتر هفتمی نیز دیده شده که در مشرق زمین به چاپ سنگی رسیده و مسلماً جعلیست.

(\*\*\*\*) ترجمه مثنوی ردهاوس، ص XI و ۱۴۰

(\*\*\*\*\*) او در غروب یکشنبه ۵ جمادی الثانی ۶۷۲ ق (- ۱۶ دسامبر ۱۲۷۳ م) درگذشت. نگاه کنید به اثر فوق الذکر، ص ۹۶

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۰۴

قسمت گفتگو شده است. از آنجا که او پس از مرگ سلفش صلاح الدین فریدون زرکوب در ۶۵۶ ق (- ۱۲۵۸ م) دستیار و محرر جلال الدین شده، محتمل است که مثنوی پس از این تاریخ آغاز شده باشد.

### معجزات منسوب به جلال الدین

گفتگوی بیشتری درباره زندگی جلال الدین لزومی ندارد، زیرا مشروح و موثق‌ترین تفصیلات را افلاکی در مناقب العارفین خود آورده که بخش عمده آن را ردهاوس ترجمه کرده است. راست است که بسیاری از اعمال معجزه آسای جلال الدین و اسلاف و اخلافش که در این کتاب ثبت شده کاملاً نامعتبر است و از این گذشته، با تخلیط تواریخ و تناقضهای مکرر دیگر مشوش شده، ولی تألیف آن فقط چهل و پنج سال پس از مرگ استاد آغاز شد (یعنی در ۷۱۷ ق- ۱۳۱۸ م) و در ۷۵۳ ق (- ۱۳۵۳ م) پایان یافت، به علاوه تدوین آن به وسیله یکی از مریدان و در جایی صورت گرفته که به دستور صریح امیر عارف چلبی پسر بهاء الدین سلطان ولد و نواده جلال الدین موثق‌ترین اطلاعات دسترس پذیر بوده است.

### دیوان شمس تبریزی

اشعار غنایی که دیوان شمس تبریزی را تشکیل می‌دهد، چنانکه نیکلسن اشاره می‌کند (همانجا، ص ۷، و بعد از آن) به گفته دولتشاه عمدتاً در اثنای غیبت شمس تبریزی در دمشق سروده شده، حال آنکه رضا قلی خان آنها را در رثای وی می‌داند، ولی نظر خود نیکلسن که احتمالاً درست است، اینست که «بخشی از دیوان در حینی سروده شده که هنوز شمس تبریزی زنده بوده، ولی احتمالاً قسمت عمده آن متعلق به زمان متأخریست.» او می‌افزاید که جلال الدین «مؤلف رساله منثوری نیز بوده است بنام فیه ما فیه که بالغ بر ۳،۰۰۰ سطر است و به نام معین الدین پروانه رومی.» این اثر بسیار کمیاب است و من به‌خاطر ندارم که نسخه‌یی از آن را دیده باشم.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۰۵

### مقام و ارزش مثنوی

مثنوی و دیوان هر دو دارای اشعاری بسیار بلند پایه است. کتاب اولی را عموماً در ایران «قرآن در زبان پهلوی (یعنی فارسی)» می‌دانند، حال آنکه مؤلفش در مقدمه عربی دفتر اول، آن را حاوی «اصل اصول اصول الدین، فی کشف اسرار الوصول والیقین» می‌شمارد: او می‌افزاید:

«و هو فقه الله الاکبر، و شرع الله الازهر، و برهان الله الاظهر، مثل نوره کمشکاة فیها مصباح، یشرق اشراقاً انور من الاصباح. و هو جنان الجنان، ذو العیون و الاغصان، منها عین تسمى عند ابناء هذا لسبیل سلسیلا، و عند اصحاب المقامات و الکرامات خیر مقاما و احسن مقیلا.

الابرار فیه یا کلون و یشربون، و الاحرار منه یفرحون و یطربون، و هو کنیل مصر شراب للصابرین و حسرة علی آل فرعون و الکافرین. کما قال یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا...»

مثنوی در بحر رمل مسدس محذوف است، یعنی شش بار تکرار «فاعلاتن» در هر بیت که در پایان هر مصراع فاعلاتن به فاعلاتن مختصر یا «محذوف» می‌شود، و همچنانکه از نامش پیداست، دارای قوافی دوتاییست. این کتاب حاوی تعداد زیادی حکایات نامربوط از انواع کاملاً مختلف است، برخی متین و بلند پایه و بقیه مضحک و حتی (به نظر من) ناخوشایند که جابه‌جا گریزهای صوفیانه و فلسفی بسیار پیچیده‌یی در آنها به کار رفته که تناقض تندی با بخش حکایی دارد. در بخش حکایی هر چند برخی نشانه‌های حسن انتخاب لغات به چشم می‌خورد، با این حال علی‌الاصول زبانی بسیار ساده و روشن به کار رفته است. این کتاب به‌خاطر شروع ناگهانش با قطعه‌یی معروف و زیبا و بدون هیچ حمد و ثنای مرسوم، درخور توجه بیشتریست. استاد فقید ا. ه. پالمر E

H. Palmer. این قطعه را در کتاب کوچکی به نام «نوی نی» Song of the Reed ترجمه کرده که شهرت آن کتاب بیشتر به خاطر همان است، گرچه حاوی ترجمه و اصل اشعار کم‌بهرتری نیز هست که به عبارتی نه فقط منظومه آغاز مثنوی، بلکه برخی حکایات آغاز دفتر اول را نیز دارد. گرچه او از این اشعار ترجمه کاملاً آزادی کرده، لطافت و روح اشعار را محفوظ داشته است و من آن را از موفق‌ترین کوشش‌هایی می‌شناسم که در کار ترجمه اشعار فارسی به انگلیسی بدانها آشنایی دارم. تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۰۶

### ترجمه انگلیسی آثار جلال الدین

مسلم از لحاظ توجه مترجمان انگلیسی، مولوی در میان شعرای ایرانی اقبال منحصر به فردی داشته است. علاوه بر «نوی نی» فوق الذکر، ترجمه منظوم سر جیمز ردهاوس از دفتر اول مثنوی در دست است و به وسیله آقایان تروینر در سلسله انتشارات شرقی Oriental series منتشر شده. مجلد دیگری از این سلسله حاوی گزیده‌بسیست از تمام مثنوی و ترجمه منظوم آن به وسیله A. H. Whinfield. این شخص هم در این کتاب و هم در ترجمه و نشر گلشن راز شیخ محمود شبستری از لحاظ بررسی و تفسیر تصوف وحدت وجودی ایران کار درخشانی انجام داده است. همچنین به نظر من، کاری که R. A. نیکلسن در نشر و ترجمه اشعار منتخب از دیوان شمس تبریزی، مقدمه، حواشی و تعلیقات (کمبریج، ۱۸۹۸)

### Selected Poems from the Divan i Shams i Tabrizi, edited and translated with an introduction, notes and appendices

انجام داده، یکی از اصیل‌ترین و استادانه‌ترین تحقیقاتیست که تاکنون در این زمینه انجام گرفته است. مخصوصاً وسعت معلوماتش در ادبیات قدیمه او را قادر ساخته تا به بررسی و کشف دقیق روابط نزدیکی بپردازد، که به عقیده من و او هر دو، میان عقاید صوفیان مسلمان و نوافلاطونیان اسکندریه به وجود دارد؛ عقیده‌یی که در مقدمه برگزیده اشعار دیوان شمس استادانه بیان شده و او هنوز بر سر آن کار می‌کند. کار نشر تذکره الاولیای شیخ فرید الدین عطار که ج ۱ آن قبلاً منتشر شده و ج ۲ به زودی در «سلسله متون تاریخی فارسی» اینجانب چاپ خواهد شد، او را با مطالب بسیار تازه‌یی مجهز کرده و او به ما می‌گوید که اینک مایل است نظام التقاطی مشخص تصوف فلسفی را بیش از هر کسی به ذوالنون مصری منسوب بداند؛ امری که اگر محرز شود، دارای اهمیت فوق العاده‌یست، زیرا آخرین حلقه اتصال صوفیه را با مکتب اسکندریه تأمین می‌کند.

### ترجمه از مثنوی

وجود ترجمه‌های فوق‌الذکر مرا از نقل مقدار زیادی از آثار مولوی معاف

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۰۷

می‌سازد و من تنها به ارائه یک قطعه کوتاه ولی نمونه از مثنوی و دو غزل از دیوان به خوانندگان اکتفا خواهم کرد. اولی از حکایت وزیر جهود در دفتر اول اخذ شده و ترجمه مرا می‌توان با ترجمه پالمر در «نوی نی» (ص ۲۴-۲۵) و ترجمه ردهاوس (ص ۲۹، سطر ۲۵ ص ۳۱، سطر ۱۲) مقایسه کرد:

هر شبی از دام تن ارواح رامی‌رهانی، می‌کنی الواح را  
می‌رهند ارواح هر شب زین قفس فارغان از حکم و گفتار و قصص  
شب ز زندان بی‌خبر زندانیان شب ز دولت بی‌خبر سلطانان  
نی غم و اندیشه سود و زیان‌نی خیال این فلان و آن فلان  
حال عارف این بود بی‌خواب هم گفت ایزد هم رفود زین مرم  
خفته از احوال دنیا روزوشب چون قلم در پنجه تقلب رب  
آنکه او پنجه نبیند در رقم فعل پندارد به جنبش از قلم  
شمه‌یی زین حال عارف وانمودخلق را هم خواب حسی در ربود  
رفته در صحرای بی‌چون جانان‌روحشان آسوده و ابدان‌شان  
از صفیری باز دام اندر کشی جمله را در دام و در داور کشی  
چون که نور صبحدم سر بر زندکر کس زرین گردون پر زند  
فالق الارواح اسرافیل وارجمله را در صورت آرد زان دیار  
روحهای منبسط را تن کندهر تنی را باز آستن کند  
اسب جانها را کند عاری ز زین سر «النوم اخو الموت» است این

لیک بهر آنکه روز آیند باز برنهد برپایشان بندی دراز  
تا که روزش وا کشد زان مرغاروز چراگاه آردش در زیر بار  
کاش چون اصحاب کهف این روح را حفظ کردی یا چو کشتی نوح را  
تا ازین طوفان بیداری و هوش وارهیدی این ضمیر و چشم و گوش  
ای بسا اصحاب کهف اندر جهان پهلوی تو، پیش تو هست این زمان  
غار با او، یار با او، در سرودمهر بر چشم است و بر گوشت، چه سود

### دیوان شمس تبریزی

در مشرق دیوان بسی کمتر از مثنوی مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌گیرد، گرچه برخی محققان اروپایی ارزش شعری و اصالت آن را بسی برتر می‌شمارند.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۰۸

اگر ما به یکی از حکایات افلاکی (ترجمه ردهاوس، شماره ۱۴، ص ۲۸-۳۰) اعتماد کنیم، این نظر برخی از فاضل‌ترین معاصران او بوده، از جمله شخص سعدی بزرگ که وقتی امیر شیراز از او خواست تا «غزلی غریب که محتوی بر معانی عجیب باشد» برایش انتخاب کند و بفرستد، او در جواب غزلی را از دیوان شمس فرستاد و گفت:

«از این بهتر سخنی نی‌گفته‌اند و نه خواهند گفتن. مرا هوس آنست که به زیارت آن سلطان به دیار روم روم و روم را بر خاک پای مبارک او مالم.»<sup>۱۰۰</sup>\*

آقای نیکلسن درباره این غزلیات با چنان معلومات و ذوقی در تک نگاری فوق‌الذکر بحث کرده که برای من که هیچ مطالعه خاصی در دیوان ندارم افزودن هر حرفی بر آنچه گفته است زاید خواهد بود. با این حال برایم صرف‌نظر کردن از نقل دو قطعه از ترجمه‌های منظوم (بخش غزلیات XXXI و XXXIV متخبات) او که در دومین ملحقات تک نگارش قرار داده است ممکن نیست.

### ترجمه نیکلسن از دو غزل دیوان شمس. این اولیست:

چه تدبیر ای مسلمانان، که من خود را نمی‌دانم نه ترسانه یهودم من، نه گیرم، نه مسلمانم  
نه شریفم، نه غریبم، نه بریم، نه بحریم نه ارکان طیبیم، نه از افلاک گردانم  
نه از خاکم، نه از آبم، نه از بادم، نه از آتش نه از عرشم، نه از فرشم، نه از کونم، نه از کانم  
نه از هندم، نه از چینم، نه از بلغار و سقیم نه از ملک عراقیم، نه از خاک خراسانم  
نه از دنی، نه از عقبی، نه از جنت، نه از دوزخ نه از آدم، نه از حوا، نه از فردوس و رضوانم  
مکانم لامکان باشد، نشانم بی‌نشان باشد نه تن باشد، نه جان باشد، که من از جان جانانم و این دومین آن:

(\* افلاکی خاطر نشان کرده که این آرزوی سعدی بعدها تحقق یافت، ولی من هیچ مأخذ دیگری برای این ملاقات بی‌دلیل آن‌دو شاعر بزرگ نمی‌شناسم.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۰۹ ای عاشقان، ای عاشقان، هنگام کوچ است از جهان در گوش جانم می‌رسد  
طبل رحیل از آسمان

نک ساربان برخاسته، قطارها آراسته از ما حلالی خواسته، چه خفته‌اید ای کاروان؟

این بانگها از پیش و پس، زنگ رحیل است و جرس هر لحظه‌ی نفس و نفس سر می‌کند در لامکان

زین شمعهای سرنگون، زین پرده‌های نیلگون نقشی عجب آمد برون تا غیبها گردد عیان

زین چرخ دولابی ترا، آمد گران خوابی ترافریاد از این عمر سبک، زنهار از این خواب گران

ای دل، سوی دلدار شو، ای یار، سوی یار شو، ای پاسبان بیدار شو، خفته نشاید پاسبان کمتر ترجمه منظوم اشعار شرقی را به انگلیسی می‌توانم نام ببرم که مانند این ترجمه‌های آقای نیکلسن هم رسا و هم زیبا باشد، و تنها تأسف من از اینست که مشقات تحریر، تصحیح، حضور در مجالس بی‌معنی و نوشتن مطالب محققانه برای اشتباهی سیری ناپذیر دایرة المعارفها، او را مانند بسیاری از ما، از جدیت در پیمودن راهی باز می‌دارد که بدان لایقتر و شایقتریم.

### سعدی شیرازی

اینکه به سعدی شیرازی می‌رسیم، سومین شاعر بزرگ این عصر، و بنابر مصراع معروفی که قبلاً نقل شد، یکی از «سه تن پیمبران ملک سخن»، که دو دیگرش فردوسی و انوری بوده‌اند. تاکنون هیچ نویسنده ایرانی، نه تنها در کشور خود، بلکه تا هر جا که زبان او توسعه یافته از مقامی والا تر و شهرتی بیشتر از او برخوردار نشده است. گلستان و بوستان او نخستین کتابهای درسیست که محصلان زبان فارسی با آن آشنا می‌شوند، همچنانکه استقبال عامه از غزلهایش فقط نسبت به همشهریش حافظ مقام دوم را دارد. او نسبت به دو شاعری که قبلاً در این فصل مورد بحث قرار گرفتند، از نوع کاملاً دیگریست و رویهمرفته خصلت زیرکانه نیمه دیندار و نیمه دنیادار ایرانی را معرفی

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۱۰

می‌کند، همچنانکه دو دیگر معرف پارسایی پرشور و صوفیانه اوست. در آن هنگام، تصوف چنان فضا را انباشته بود و اصطلاحات آن- همچنانکه هنوز هم هست- آنچنان در زمره محاورات روزمره بود، که آثار آن در نوشته‌های سعدی نه اندک است و نه مشکوک، ولی اساساً بی‌هیچ تردیدی می‌توان گفت که عقل دنیادار بیش از تصوف خصیصه اصلی اوست و گلستان یکی از بزرگترین آثار مکتب ماکیا ولی در زبان فارسیست. البته احساسات و علائق دینی فراوانست، ولی این احساسات و علائق علی‌الرسم از نوعی کاملاً واقعیت و اغلب فاقد آن کیفیت رؤیایی خاص نویسندگان صوفیست.

### خصوصیات زندگی سعدی

از قدیمترین نسخه معلوم آثار سعدی (شماره ۸۷۶ دیوان هند مورخ ۷۲۸ ق (۱۳۲۸ م) که تنها ۳۷ سال پس از مرگ او استنساخ شده) معلوم می‌شود که برخلاف اظهار عمومی، نام اصلی او نه مصلح الدین، بلکه مشرف الدین بن مصلح الدین عبد الله است. عموماً گفته شده است که او در حدود ۵۷۷ ق (- ۱۱۸۲ م) در شیراز متولد شده و بیش از یک قرن بعد در ۶۹۰ ق (- ۱۲۹۱ م) در گذشته است. اینکه در خرد سالی پدرش را از دست داده از قطعه زیر در بوستان معلوم می‌شود:

پدر مرده را سایه بر سر فکن غبارش بیفشان و خارش بکن  
ندانی چه بودش فرو مانده سخت بود تازه بی بیخ هرگز درخت  
چو بینی یتیمی سرافکنده پیش مده بوسه بر روی فرزند خویش  
یتیم ار بگرید، که نازش خرد؟ و گر خشم گیرد، که بازش برد؟  
الا تا نگرید، که عرش عظیم بلرزد همی چون بگرید یتیم  
برحمت بکن آتش از دیده پاک بشفقت بیفشانش از چهره خاک  
اگر سایه‌یی خود برفت از سرش تو در سایه خویشتن پرورش  
من آن‌گه سر تا جور داشتم که سر در کنار پدر داشتم  
اگر بر وجودم نشستی مگس پریشان شدی خاطر چند کس  
کنون دشمنان گر برندم اسیر نباشد کس از دوستانم نصیر  
مرا باشد از درد طفلان خبر که در طفلی از سر برفتم پدر  
تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۱۱

### تحصیلات و سفرهای سعدی

دکتر آته در مبحث ادبیات فارسی که در ج ۲ (ص ۲۱۲-۳۶۸) تبعات فقه اللغه ایرانی Grundriss der Iranischen philologie چاپ شده و حاوی بهترین اطلاعات درباره سعدیست که می‌شناسیم، گوید (در ص ۲۹۲-۲۹۶) که سعدی پس از مرگ پدر تحت سرپرستی سعد بن زنگی اتابک فارس قرار گرفت. جلوس این شخص در سال ۵۹۱ ق (- ۱۱۹۵ م) صورت گرفته و سعدی تخلص خود را به افتخار نام او برگزیده و اندکی بعد برای ادامه تحصیلات به مدرسه نظامیه بغداد فرستاده شده است. نخستین مرحله زندگی او

این نشانه شروع اولین مرحله از مراحل سه‌گانه‌یست که دکتر آته زندگی او را بدان تقسیم کرده است، یعنی مرحله تحصیل که تا ۶۲۳ ق (- ۱۲۲۶ م) ادامه یافته و اکثر در بغداد بوده است. حتی در اثنای این مرحله نیز، چنانکه از حکایتی در باب پنجم گلستان مستفاد می‌شود، سفری دراز به کاشغر کرده و به گفته خویش در «سالی (که) محمد خوارزمشاه رحمه الله علیه باختا برای مصلحتی صلح اختیار کرد» بدانجا درآمده و این اتفاق در حدود ۶۰۶ ق (- ۱۲۱۰ م) رخ داده است. همچنانکه از این داستان درمی‌یابیم، حتی در آن هنگام نیز آوازه وی بر این پاسداران دوردست مرزهای شمال خاوری اسلام سبقت گرفته است و این امریست نه تنها از آنرو مهم که نشان می‌دهد وی توانسته است در عین جوانی و در بیست و شش سالگی شهرت و اعتبار خود را مسجل سازد، بلکه



مؤید نظریست که درباره سرعت انتشار علوم و اخبار در اقصای بلاد اسلام در این عصر، قبلا اظهار داشته‌ام.

سعدی هنگامی که در بغداد بود تحت تأثیر صوفی نامدار شیخ شهاب الدین سهروردی متوفی ۶۲۲ ق (- ۱۲۳۴ م) قرار گرفت، که از زهد عمیق و عشق فدا-کارانه‌اش نسبت به همنوع در یکی از حکایات بوستان یاد می‌کند. چنانکه از حکایت دیگری در باب دوم گلستان می‌فهمیم شمس الدین ابو الفرج بن الجوزی شخصیت تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۱۲ برجسته دیگری بوده که او در جوانی از تعلیماتش بهره‌مند شده است.

### مرحله دوم

دومین دوران زندگی سعدی، که دوران سفرهای فراوان اوست به گفته دکتر آه در ۶۲۳ ق (- ۱۲۲۶ م) آغاز شد و در این سال اوضاع آشفته فارس او را به ترک شیراز (که از بغداد بدان‌جا برگشته بود) ناگزیر ساخت و قریب سی سال تا (۶۵۴ ق - ۱۲۵۶ م) در این سوی و آن سوی سرزمینهای اسلامی، از هند در شرق تا شام و حجاز در غرب سیاحت کرد. او در ایات زیر از گلستان به جدایی خود از شیراز اشاره می‌کند:

ندانی که من در اقالیم غربت چرا روزگاری بکردم درنگی  
 برون رفتم از ننگ ترکان که دیدم جهان درهم افتاده چون موی زنگی  
 همه آدمی زاده بودند لیکن چو گرگان بخونخواری تیز چنگی  
 چو باز آمدم کشور آسوده دیدم پلنگان رها کرده خوی پلنگی  
 چنان بود در عهد اول که دیدم جهان پر ز آشوب و تشویش و تنگی  
 چنین شد در ایام سلطان عادل اتابک ابو بکر سعد بن زنگی

### مرحله سوم

بازگشت سعدی به موطنش شیراز، که در شعر فوق بدان اشاره می‌کند، در ۶۵۴ ق (- ۱۲۵۶ م) صورت گرفت، و این نشانه شروع سومین مرحله زندگی اوست، یعنی عصری که فعالیت مهم ادبیش آغاز شد. یک سال پس از بازگشتش، در ۶۵۵ ق (- ۱۲۵۷ م) منظومه مثنوی معروفش بوستان را تألیف کرد، و سال بعد گلستان را، که مجموعه‌یست از حکایات مأخوذ از گنجینه سرشار مشاهدات و تجاربش، با گنجانیدن نتایج و نصایحی براساس عقل دنیوی. این هردو کتاب چنان معروف است و به آن قدر زبانها ترجمه شده که لازم نیست در اینجا هیچ بحث مفصلی از آنها بشود. «\*» قبلا گفتیم که سفرهای سعدی بسیار وسیع بوده و او در اثنا این سفرها بلخ، غزنه، پنجاب، سومات، گجرات، یمن، حجاز و دیگر نواحی عربستان، حبشه، شام، مخصوصا دمشق

(\*): آه (همان کتاب، ص ۲۹۵-۶) فهرست مفصل و جالبی می‌دهد.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۱۳

و بعلبک، شمال افریقا، و آسیای صغیر را سیاحت کرده است. او در جامه درویشی، به هر راهی می‌رفت و با هرگونه مردمی درمی‌آمیخت. در نوشته‌هایش (مخصوصا در گلستان) گاه او را با پای دردمند در پی کاروان حجاج به صحراهای سوزان عربستان می‌بینیم، گاه با کودکان دبستانی کاشغر به یک اصطلاح نحوی ظریف سرگرم شوخی؛ گاه اسیر دست‌فرنگان در طرابلس شام با جهودانش به کار گل واداشته، گاه در پی کشف راز بت شعبده‌باز هندو در معبد سومات، که به بهای کشتن کاهنی که در این تکاپو رازش را دریافته، جان بدر می‌برد «\*».

او این موفقیت را با صراحت تمام بدین شرح بیان می‌کند:

در دیر محکم بیستم شبی دویدم چپ و راست چون عقربی  
 نگه کردم از زیر تخت و زبریکی پرده دیدم مکمل بزر  
 پس پرده مطرانی آذر پرست «\*» مجاور. سر ریسمانی بدست  
 بغورم در آن حال معلوم شد چو داود که آهن بر او موم شد  
 برهن شد از روی من شرمسار که شنت بود بخیه بر روی کار  
 بتازید و من در پیش تاختم نگویش به چاهی در انداختم  
 که دانستم، ارزنده آن اهرمن بماند. کند سعی در خون من  
 پسندد که از من برآرد دمارمبادا که سرش کنم آشکار  
 چو از کار مفسد خبر یافتی ز دستش برآور چو دریافتی

که گر زنده‌اش مانی، آن بی‌هنرنخواهد ترا زندگانی دگر  
و گر سر به خدمت نهد بر درت اگر دست یابد، ببرد سرت  
فریبنده را پای برپا منته‌چو رفتی و دیدی امانش مده  
تمامش بکشتم بسنگ آن خبیث که از مرده دیگر نیاید حدیث

### سعدی در مقام معلم اخلاق

اگر سعدی در اصل به عنوان شاعر اخلاق توصیف شده (همچنانکه غالباً هست)، باید به‌خاطر آورد که بی‌شک این نظر درباره کسی صادق است که اخلاقیاتش مغایر با

(\* ) این حکایت در پایان باب هشتم بوستان آمده است.

(\* \*) این نشان می‌دهد که حتی دانشمندان مسلمان تا چه حد درباره ادیان دیگر معلومات کمی دارند. سعدی با آن همه کتابها که خوانده و سفرها که کرده است، نمی‌تواند بدون مخلوط کردن موضوعات زرتشتی و حتی مسیحی حکایتی درباره یک بتخانه هندی بگوید

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۱۴

نظریاتیست که عموماً در اروپای غربی اظهار شده است. نتیجه اخلاقی نخستین داستان گلستان اینست: «دروغی مصلحت‌آمیز به، که راستی فتنه‌انگیز»، داستان چهارم کوشش ماهرانه‌یست برای نشان دادن اینکه تربیت خوب از اصلاح خوی تبه‌کاری موروث ناتوان است. داستان هشتم امیران را نصیحت می‌کند بر کسانی که بیمناکند شفقت نیاورند، زیرا «ببینی که چون گربه عاجز شود برآرد به جنگال چشم پلنگ» داستان نهم حاکی از این حکایت تلخ است که بسا بدترین دشمنان انسان وارثان اویند. حکایت چهاردهم در دفاع از سربازباز است که در لحظه‌ی حساس ترک خدمت گفت، زیرا اجرتش به تعویق افتاده بود. حکایت پانزدهم شیرین و مظهر فکر ایرانیست، وزیری پس از عزل به حلقه درویشان درمی‌آید. پس از چندی شاه می‌خواهد باز او را به خدمت گمارد، ولی او با پافشاری از قبول این مقام سرباز می‌زند. شاه می - گوید: «ما را خردمندی کافی باید که تدبیر مملکت را بشاید». وزیر پاسخ می‌دهد:

چنین کسی را نخواهی یافت، زیرا «نشان خردمند کافی آنست که به چنین کارها تن در ندهد». داستان بعدی باز هم درباره این اصل بحث می‌کند. سعدی گوید: «حکما گفته‌اند: از تلون طبع پادشاهان برحذر باید بودن، که وقتی به سلامی برنجند، و دیگر وقت به دشنامی خلعت دهند.» و در کوتاه کردن داستانی دراز، حکایت زیر برآستی که چقدر معقول و چقدر غیر اخلاقیست (باب اول، حکایت ۲۲):

مردم آزاری را حکایت کنند که سنگ بر سر صالحی زد. درویش را مجال انتقام نبود. سنگ را نگاه همی‌داشت تا زمانی که ملک را بر آن لشکری خشم آمد و در چاه کرد. درویش اندر آمد و سنگ در سرش کوفت. گفتا: تو کیستی و این سنگ مرا چرا زدی؟ گفت: من فلانم و این همان سنگ است که فلان تاریخ بر سر من زدی. گفت: چندین روزگار کجا بودی؟ گفت: از جاهت می‌اندیشیدم. اکنون که در چاهت دیدم فرصت غنیمت دانستم.

ناسزایی را که بینی بخت یارعاقلان تسلیم کردند اختیار  
چون نداری ناخن درنده تیزباددان آن به که کم گیری ستیز  
هر که با فولاد بازو پنجه کردساعد سیمین خود را رنجه کرد  
باش تا دستش ببندد روزگار پس بکام دوستان، مغزش برآر  
تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۱۵

### جامعیت سعدی

مسلمان افسون واقعی سعدی و راز مقبولیت او نه در ثبات، بلکه در جامعیتش نهفته است. در آثار او مطالبی مطابق ذوق هر عالی و دانی و عارف و عامی وجود دارد و از اوراق او می‌توان از یک‌سو عقایدی درخور اکهارت Eckhardt یا توماس اکمپیس Thomas Kempis یا از دیگر سو شایان سزار برژیا Caesar Borgia گلچین کرد. نوشته‌های او ذره جهانیت Microcosm از مشرق زمین؛ همچون مناظر عالی و بسیار پلید آن، و بی‌دلیل نیست که از شش قرن و نیم پیش تاکنون هر جا که زبان فارسی تدریس می‌شود، به عنوان نخستین کتابها در دست نوآموزان جا گرفته است.

### آثار سعدی

تا اینجا تقریباً تنها از دو اثر بسیار معروف و رایج سعدی، گلستان و بوستان صحبت کرده‌ام، ولی به‌جز اینها، او دارای کلیاتیست شامل قصاید عربی و فارسی، مراثی، ملمعات، ترجیع بندها، غزلیات منقسم به چهار گروه: یعنی غزلیات قدیم، طبیات، بدایع، و خواتیم، بعلاوه رباعیات، قطعات، ایات، هزلیات، و برخی رسالات منثور از جمله سه موعظه هزلی با رکاکتی باور نکرده‌ی (خبیثات)، چندین رساله خطاب به صاحب دیوان، وزیر هلاکو خان مغول و جانشین شمس‌الدین محمد جوینی، برخی حکایات سرگرم‌کننده ولی نه عالی به نام مضحکات، پندنامه‌یی به سبک عطار و دیگران.

### سعدی زبان‌دان

بحث مشروح یا ارائه نمونه‌هایی از هریک از این زمینه‌های گوناگون فعالیت سعدی مسلماً غیر ممکن خواهد بود. همچنانکه فهرست بالا چندان کامل نیست، زیرا مشهور است که سعدی اولین شاعریست که به زبان هندوستانی یا اردو شعر سروده، به زبانی که مطالبی از آن را ظاهراً در سفر هند آموخته بوده است، و من

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۱۶

نمونه‌هایی از این اشعار را در یک نسخه متعلق به انجمن شاهانه آسیایی دیده‌ام، گرچه درباره اصلشان جرئت نمی‌کنم نظری بدهم. او برخی فهلویات یا اشعار محلی نیز سروده که نمونه‌هایی از آن را در مجله انجمن آسیایی، شماره اکتبر ۱۸۹۵ در مقاله‌یی تحت عنوان «یادداشت‌هایی درباره اشعار به لهجه‌های فارسی» منتشر کرده‌ام (مخصوصاً نگاه کنید به ص ۷۹۲-۸۰۲). شعری هست که در آن بدان اشاره نشده و حالا دیگر نمی‌توانم در آن دست ببرم. این شعر حاوی ابیاتیست به چندین زبان و لهجه. با این حال، تا وقتی که ما متن بهتری از آثار سعدی و معلومات کاملتری درباره این لهجه فارسی قرون وسطایی نداریم، باید برای معلومات واقعی سعدی در این زمینه جای تردید باقی باشد. کاملاً احتمال هست که این اشعار صرفاً «موهومی» باشد، و او در حقیقت درباره آنها چیزی بیش از برخی افراد نمی‌دانسته که درباره ایرلند کتابها می‌نویسند (برای این کار سعی می‌کنند با هجی کردن کلمات انگلیسی به صورتی مضحک، و پر کردن او را با کلمات ایرلندی که آنها را بد فهمیده‌اند، یا درهم ریخته‌اند از قبیل *Acushla* *Machree*، *Musha*، و «*Mavourneen*» کارشان را صحیح و واقعی جلوه دهند).

### قصاید سعدی

در ایران و هند عموماً برآنند که قصاید عربی سعدی بسیار زیباست، ولی محققان زبان عرب آنها را آثار متوسطی می‌دانند. در عوض قصاید فارسی او بسیار زیباست، مخصوصاً قصیده‌یی با این مطلع:

به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار که برو بحر فراخ است و آدمی بسیار قصیده مشهور دیگرش همان است که در سوگ ویرانی بغداد بدست مغول و مرگ فجیع خلیفه المستعصم در ۶۵۶ ق (۱۲۵۸ م) گفته است. نمونه‌یی از این قصیده قبلاً در ص ۵۲ از فردوسی تا سعدی نقل شده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۱۷

### غزلیات سعدی

همچنانکه گفته شد، سعدی در غزل از هیچ شاعر ایرانی، حتی از حافظ فروتر نیست. شماره این غزلها زیاد است (و چنانکه گفتیم به چهار طبقه تقسیم شده: غزلیات قدیم، طبیات، بدایع، خواتیم) و ۱۵۳ صفحه کلیات چاپ سنگی بمبئی را که در ۱۳۰۱ ق (-۱۸۸۳ م) منتشر شده، پر می‌کند. در اینجا ترجمه دو غزل را می‌آورم که می‌تواند مثنی از خروار به حساب آید. اولی اینست:

دوست می‌دارم من این نالیدن دلسوز راتا به هر نوعی که باشد بگذرانم روز را

شب، همه شب انتظار صبح روی می‌رود کان صباحت نیست این صبح جهان افروز را

وه که گر من باز بینم چهر مهر افزای اوتا قیامت شکر گویم طالع پیروز را

گر من از سنگ ملامت روی گردانم، ز من جان سپر کردند مردان ناوک دل دوز را

کام جویان را ز ناکامی کشیدن چاره نیست بر زمستان صبر باید طالب نوروز را

عاقلان خوشه چین از سر لیلی غافلند کاین کرامت نیست جز مجنون خرمن سوز را

عاشقان دین و دنیا باز را خاصیتت کان نباشد زاهدان مال و جاه اندوز را

دیگری را در کمند آور که ما خود بنده ایم ریسمان در پای حاجت نیست دست آموز را

سعدیا، دی رفت و فردا هم چنان موجود نیست در میان این و آن، فرصت شمار امروز را غزل دوم سخت مطلوب شیرازیان است، زیرا

در آن از شهرشان تحسین فراوان شده است:

رها نمی‌کند ایام در کنار منش که داد خود بستانم به بوسه از دهنش

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۱۸ همان کمند بگیرم، که صید خاطر خلق‌بدان همی‌کند. و در کشم به خویشش

و لیک دست نیارم زدن بدان سر زلف که مبلغی دل خلق است زیر هر شکنش

غلام قامت آن لعبتم، که برقد او بریده‌اند لطافت، چو جامه بر بدنش

ز رنگ و بوی تو، ای سرو قد سیم اندام‌برفت رونق نسرين و باغ نسترنش

یکی بحکم نظر پای در گلستان نه که پایمال کنی ارغوان و یا سمنش

خوشا نفرج نوروز، خاصه در شیراز که بر کند دل مرد مسافر از وطنش

عزیز مصر چمن شد جمال یوسف گل صبا به شهر بر آورد بوی پیرهنش

عجب مدار که از غیرت تو وقت بهار بگیرد ابر و بخندد شکوفه در چمنش

بدین روش که تویی، گر به مرده برگذری عجب نباشد، اگر نعره آید از کفشش

نماند فتنه در ایام شاه، جز سعدی که بر جمال نو فتنه‌ست و خلق بر سخنش از این غزلها چندان چیزی درباره شرح حال سعدی به دست نمی‌آید، هرچند در یکی از آنها (چاپ بمبئی ۱۳۰۱ ق، ص ۵۸) خود را در خطر آن می‌بیند، که به خاطر عشق در پنج روز عقل و تدبیر پنجاه ساله را ببازد، حال آنکه در این اشعار اشارات خوب فراوانی به ممدوح او صاحب‌دیوان وجود دارد، که یکی از آنها در غزلیست که سعدی ظاهراً هنگامی که قصد ترک شیراز و رفتن به بغداد را داشته آن را سروده است. او در این غزل گوید (ص ۱۱۷):

دلم از صحبت شیراز بکلی بگرفت وقت آنست که پرسى خبر از بغدادم

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۱۹ هیچ شک نیست که فریاد من آنجا برسد. عجب ار صاحب‌دیوان نرسد فریادم

سعدیا، حب وطن گرچه حدیثیست صحیح‌توان مرد به سختی، که من اینجا زادم

#### اشعار سعدی که در گلستان و در اشعار حافظ نقل شده

نکته درخور توجه دیگر اینست که مقدار معتابیهی از اشعار دیوان سعدی، نه تنها در گلستان او وجود دارد (که امری کاملاً طبیعیست) بلکه (بسیار عجیب است که) در دیوان شاعر نامدار همطراز و همشهری متأخرش حافظ دیده می‌شود. من در یک مطالعه اجمالی هشت مثال از دسته اول و سه مثال از دسته دوم را پیدا کردم، و احتمالاً از مطالعه دقیق، مقدار بیشتری به دست می‌آید. ابتدا، از دسته اول در ص ۳۷ طبیات چاپ سنگی ۱۳۰۱ بمبئی، غزل ۱۶۳ بیت زیر را می‌یابیم:

نه آن‌چنان به تو مشغولم، ای بهشتی رو که یاد خویشتم در ضمیر می‌آید این شعر در باب پنجم گلستان آمده است.

باز در بدایع (ص ۹۳) این بیت است:

آن را که جای نیست همه شهر جای اوست درویش هر کجا که شب آمد سرای اوست که در باب سوم گلستان با تغییر مصراع اول به صورت زیر آمده:

شب هر توانگری به سرایی همی‌رود ..... باز در ص ۹۹ بدایع مصراع زیر آمده:

بنده چه دعوی کند، حکم خداوند راست

که این نیز با افزودن مصراعی مناسب عیناً در باب اول گلستان، در حکایت عمرو بن لیث و غلام او آمده است. اشعار دیگر دیوان که در گلستان نیز موجود است، اینهاست: دو بیت از غزل ص ۱۰۰ با مطلع:

معلمت همه شوخی و دلبری آموخت جفا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۲۰

بیت (ص ۱۱۵ بدایع):

عجب از کشته نباشد به در خانه دوست عجب از زنده که چون جان بدر آورد سلیم بیت (ص ۱۴۴ خواتیم):

دیدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی بازار خویش و آتش ما نیز می‌کنی و بالاخره (در ص ۱۴۵ خواتیم) مبدلی از اشعار مقدمه گلستان که قبلاً در ص ۲۱۲ ذکر شد.

در نخستین فصل این کتاب (از فردوسی تا سعدی)، هنگام بحث از شعر و معانی و بیان فارسی به صنعت تضمین اشاره شد، که شاعری در شعر خویش مصراعی، بیتی یا ابیاتی از شاعر دیگر را می‌آورد، و خاطر نشان شد که برای پرهیز از متهم شدن به سرقت، مرسوم چنان است که شاعر فقط اشعاری را تضمین کند که نزد هر باسوادی معروف باشد، تا کسی گمان نبرد که او خواسته است آن اشعار را به خود منسوب سازد؛ یا آنکه اگر از شاعر غیر معروفی تضمین می‌کند، قبلاً به نام شاعر اشاره‌ی بکند. این امر که

وقتی حافظ در موارد زیر اشعاری از خلفش سعدی می‌آورد، هیچ اشاره‌ی به صاحبشان نمی‌کند، دلیل دیگریست (بی‌هیچ لزومی) به رواج فراوان شعر غنایی سعدی.

حافظ در یکی از برجسته‌ترین غزلهایش گوید:

بدم گفتمی و خرسندم، عفاک الله، نکو گفتمی جواب تلخ می‌باید لب لعل شکر خارا مصراع اول این بیت به صورت زیر در طبیات سعدی (ص ۸۶، شماره ۲۸۳) موجود است:

بدم گفتمی و خرسندم، عفاک الله، نکو گفتمی سگم خواندی و خوشنودم، جزاک الله، کرم کردی باز سعدی در بدایع گوید (ص ۱۰۷، شماره ۷۷):

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۲۱ جز این قدر نتوان گفت در جمال تو عیب که مهربانی از آن طبع و خو نمی‌آید حافظ مصراع اول آن را گرفته و آن را بدین مصراع خود پیوسته است:

... که خال مهر و وفا نیست روی زیبا را

باز در طبیات سعدی گوید (ص ۸۰، شماره ۳۵۹):

ذوقی چنان ندارد بی‌دوست زندگانی دودم به سر برآمد زین آتش نهانی حافظ نخستین مصراع آن را گرفته و، «قلب کامل» آن را تکمیل کرده است:

بی‌دوست زندگانی، ذوقی چنان ندارد

من از توجهی که به این مرهونی حافظ به سلفش تاکنون شده اطلاعی ندارم و در این جا از موردی بحث کرده‌ام که شاید برخی آنرا سعی باطلی بدانند.

### شعرای متوسط این عصر

#### اشاره

شعرای متوسط این عصر بسیارند و تنها از لباب الالباب عوفی، فهرست بیش از چهل شاعر به دست می‌آید که کمابیش معاصر با سه شاعر بزرگی بوده‌اند که به گمانم بایستی این فصل منحصرآ بدانها تعلق می‌گرفت؛ باین حال، فقدان مجال مرا مجبور می‌کند به دو تن از مهمترین آنان اشاره کوتاهی بکنم. اینان عبارتند از شرف الدین محمد شفروه و کمال الدین اسمعیل ملقب به خلاق المعانی که هر دو اصفهانی بوده‌اند. شاعر سومی به نام امیر خسرو دهلوی که ظاهراً شهرتش او را مستوجب یادآوری می‌کند، ازینرو حذف شده که همچنانکه قبلاً گفتیم، هند از موضوع این کتاب بکلی خارج است و فقط می‌گویم که او در ۶۵۰ ق (- ۱۲۵۳ م) در پاتیاله زاده شد و در ۷۲۳ ق (- ۱۳۲۳ م) در دهلی درگذشت و بیشتر در زمینه نظامی گنجوی کار کرد.

#### شرف الدین شفروه

شرف الدین شفروه و جمال الدین عبد الرزاق (پدر کمال الدین اسمعیل) هر دو

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۲۲

مداحان صدر خجند قاضی القضاة اصفهان بودند و متعلق به نسلی مقدم بر شاعرانی که پیش از این از آنان سخن گفته‌ایم، چون اولی در ۵۸۸ ق (- ۱۱۹۲ م) درگذشته است و دومی در ۶۰۰ ق (- ۱۲۰۴ م). هر دو در شرایطی که در یکی از فصول سابق (ص ۸۹) این کتاب بدان اشاره شد، با مجیر الدین ییلقانی، شاگرد خاقانی به جدال برخاستند، و او که بسختی هجوشان گفته بود، زندگیش را بر سر آن نهاد.

آنان بر سر رقابت در مدح ممدوح مشترکشان یکدیگر را نیز هجو گفتند. از جمال-الدین شعری ندیده‌ام که به من تأثیر بخصوصی بخشیده باشد، ولی شرف الدین شفروه شعر زیبایی جالبی دارد در وصف شکوه سابق و ویرانی آن روز اصفهان، که من متن آن را در شرح یک نسخه خطی نادر تاریخ اصفهان در مجله انجمن آسیایی سال ۱۹۰۱ (ص ۵۳-۵۵ چاپ جداگانه) منتشر کرده‌ام.

#### کمال الدین اسمعیل

خلاق المعانی کمال الدین اسمعیل بن جمال الدین عبد الرزاق مانند پدرش که در بالا بدو اشاره کردیم، اصلاً مداح بود. از کسانی که مدحشان گفته رکن الدین صاعد بن مسعود، چند تن از خوارزمشاهان از جمله تکش، قطب الدین محمد و جلال الدین، حسام

الدین اردشیر سپهبد مازندران، و سعد بن زنگی اتابک فارس، و پسر و جانشینش ابو بکر بن سعد را می‌توان نام برد که ما این دو را قبلاً به عنوان ممدوحان سعدی شناخته‌ایم. کمال الدین یکی از قربانیان معروفی بود که بدست مغول کشته شدند. به گفته دولتشاه (ص ۱۵۲-۳ چاپ این جانب) او توانگر و کریم بود، ولی بر اثر مشاهده بد معاملگی برخی از برخورداران احسان خویش برآشفته و مردم اصفهان را در شعری با این ابیات نفرین کرد:

ای خداوند هفت سیاره کافری را فرست خونخواره  
تا در دشت را چو دشت کندجوی خون راند او ز جویاره \*»

(\* در دشت و جویاره نام دو محلت اصفهان است و شاعر در این مورد به جناس پرداخته، نگاه کنید به سرزمینهای خلافت شرقی لسترنج، ص ۲۰۵.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۲۳ عدد مردمان بیفزایدهریکی را کند بصد پاره آرزوی بدخواهانه او بزودی کاملاً تحقق یافت، زیرا سپاه مغول به فرماندهی اگتای در حدود ۶۳۴ ق (- ۱۲۳۷ م) وارد اصفهان شد و به شیوه معمول خود به غارت، ویرانی و کشتار پرداخت. به گفته دولتشاه (که او به طوریکه قبلاً گفتیم اعتبار چندانی ندارد و بیشتر داستان پردازی کرده است) در این هنگام کمال الدین اسمعیل در خرقه صوفیه درآمد و در بیرون شهر زاویه‌یی اختیار کرده بود، و در نتیجه یک چند در امان بود. مردم اصفهان از فرصت استفاده کردند و اموال و اندوخته‌های خود را در زاویه در چاهی که در میان سرای او بود پنهان کردند. روزی

«مغل بچه‌یی کمان گروهه در دست به زاویه او درآمد و سنگی بر مرغکی انداخت.

زهگیر \*» او از دست بیفتاد و غلطان به چاه افتاد. به طلب زهگیر سر چاه بگشادند و آن اموال را بیافتند و کمال را مطالبه اموال دیگر می‌کردند تا بنماید. تا در عقوبت و شکنجه هلاک شد. در وقت مردن به خون خود این رباعی تحریر کرد:

دل خون شد و شرط جانگدازی اینست در حضرت او کمینه بازی اینست

با اینهمه هم هیچ نمی‌یازم گفت شاید که مگر بنده نوازی اینست

#### خاتمه

در تاریخ یک ملت- و بیش از همه در تاریخ فکری او- نقطه‌یی وجود ندارد که ما بتوانیم با اطمینان و رضای کامل بگویم «اینجا عصری پایان می‌یابد.» با اینحال به خاطر سهولت کار بایستی چنین تقسیماتی صورت گیرد، و همچنانکه قبلاً خاطر نشان شده، در تاریخ ایران، و مسلماً در تاریخ اسلام، میان اعصار قدیم و نسبتاً جدید هیچ خطی مشخص تر از فاجعه حمله مغول نمی‌توان یافت. اسلام مخصوصاً در زمینه‌های فکری، هرگز از این فاجعه دردناک قد راست نکرد.

دیربست که مغول به عنوان یک قدرت جهانی، حتی به عنوان یک عامل مهم

(\* درباره تیر و کمان مغولی و زهگیر که با کمان پرتاب می‌شود نگاه کنید به کتاب کمانداری Archery در کتابخانه بادمیتون (لندن، ۱۸۹۴) ص ۷۹-۸۱

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۲۴

سیاسی از صحنه ناپدید شده، ولی سیمای قاره‌یی را عوض کرد، و انهدامی به بار آورد که هرگز ترمیم نیافت. مجلدی که سرانجام اینک به خاتمه‌اش رسیده‌ام، فقط عصری در حدود دو قرن و نیم را در بر می‌گیرد، ولی گمان می‌کنم، اگر صحت و فراغتی باشد، تا تاریخ این شش قرن و نیم باقی را تا عصر خویش ادامه دهم به آسانی می‌توان در مجلدی به همین قطر درباره عصر جدیدتر و طولانیتر بهتر از عصر قدیمتر و کوتاهتری عمل کرد، که اینک شرح آن را پایان می‌دهم- شرحی که هرچند ممکن است در نظر خواننده عادی مفصل و ملال آور جلوه کند، در واقع، چنانکه بتلخی دریافته‌ام، به طور اسفناکی ناقص و نارساست؛ با اینحال اگر برای یافتن راه کامل ساختن آن صبر می‌کردم، هرگز این مجلد را تمام نکرده بودم، و در ادبیات نیز همچون عشق این ضرب المثل ترکی سخت صادق است که:

یار سیز قالیر کیمسته عیسیز یارایسته‌ین

که ترجمه آن چنین است:

آنکه یار بی‌عیب خواهد، بی‌یار ماند.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۲۵

## اشاره

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۲۶

چون مترجم این کتاب هیچ دخالتی را در متن اثر استاد ادوارد براون جایز ندانسته است، از اینرو، عقاید و تحقیقات خود را در صفحات آینده با اشاره به صفحات متن عرضه می‌کند تا مگر کمکی به تکمیل کار آن محقق فقید باشد.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۲۷

ص ۱- راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ سلجوقیان از آغاز پیدایش حکومت ایشان تا برافتادن دولتشان به دست خوارزمشاهیان است. مؤلف کتاب محمد بن علی بن سلیمان راوندی در سال ۵۷۰ ق از زادگاه خود راوند به اصفهان رفت و ۱۰ سال در آن شهر به تحصیل پرداخت و در دستگاه طغرل آخرین شاه سلجوقی عراق راه یافت و تا سال ۵۸۵ در خدمت وی بود. پس از آن چندی در مازندران و راوند به سر برد تا آنکه به آسیای صغیر رفت و در خدمت غیاث الدین کیخسرو درآمد و در سال ۵۹۹ ق کتاب راحه الصدور را به نام او نوشت. بیشتر مطالب تاریخی این کتاب اقتباسی از سلجوقنامه ظهیر الدین نیشابوریست که جابه‌جا به صنایع لفظی، امثال و اشعار آراسته شده است. باین حال، برخی مطالب مربوط به اسمعیلیان و نیز بخش مربوط به آداب ندمت، خاصه مقاله شطرنج آن دارای ارزش و اهمیت ویژه‌یست. این کتاب بار اول در سال ۱۹۲۱ با تصحیح و مقدمه انگلیسی دکتر محمد اقبال در سلسله انتشارات اوقاف گیب منتشر شد. در مقدمه چاپ دوم این کتاب که به صورت افست از روی همان چاپ در تهران صورت گرفته، استاد مجتبی مینوی برخی تصحیحات را از خودش و علامه فقید محمد قزوینی ذکر کرده است. در کتاب تاریخ در ایران، که اثر ناقصی از نویسنده این سطور است، راحه الصدور و چند تاریخ سلجوقی دیگر به اختصار معرفی شده است.

ص ۲- سیمای ادبیات و دانش عصر سنجر به هیچ‌روی درخشانتر از هر-

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۲۸

عصری در گذشته و آینده نبود. درخشانترین عصر دانش و ادب ایران از آغاز نیمه دوم سده چهارم، تا پایان نیمه اول سده پنجم است که نه تنها این دوره بر عصر سنجر بسی برتری دارد، بلکه حتی سده هفتم، یعنی نیم قرن میان ۶۳۰ تا ۶۸۰ هم بسیار درخشانتر از روزگار سنجر بوده است. در آن دوران نخست دقیقی، فردوسی، فرخی، بیهقی، بیرونی، ابن سینا و ابو سعید ابو الخیر بوده‌اند و در دوران آخری سعدی، مولوی، نصیر الدین طوسی، قطب الدین شیرازی.

ص ۶- تاریخ بنداری در زیر نام بنداری مذکور است.

ص ۱۰- حاشیه. ظاهراً استاد براون عبارت جهانگشا را بد فهمیده یا در نقل آن سهو کرده است. جهانگشا گوید که به هنگام بازگشت سنجر از سرکوبی بهرامشاه، اتسز از خدمت او اجازه مراجعت خواست. هنگامی که او از نزد سلطان می‌رفت، این عبارت بر زبان سنجر جاری شد. برآستی که چه جناس دلنشینی در آن منظور است: «پشتیست که باز روی آن نتوان دید.» نگاه کنید به ص ۴ از ج ۲ جهانگشا.

ص ۱۱- حاشیه (\*\*\*) نام پسر اتسز در جهانگشا چاپ قزوینی آتلیغ و در چاپ رضانی ایلغ آمده، که امکان دارد این دومی درستتر باشد.

ص ۱۴- بیت اول پاسخ رشید و طوطا در تاریخ گزیده چنین آمده است:

ای شه که به جامت می صافیست، نه در داعدای تو را ز غصه خون باید خورد ...

ص ۱۴- منتخب الدین بدیع الکاتب سهو مؤلف است و درست نام این شخص مؤید الدوله منتجب الدین علی بن احمد معروف به بدیع کاتب است. او خال جد عطا ملک جوینی مورخ، و کاتب دیوان سلطان سنجر بوده است. عوفی به جز عتبه‌الکاتبه کتابی نیز به نام رقیه‌القلم از او نام می‌برد. منتجب الدین تا مدتی پس از سنجر (۵۵۲ ق) زنده بوده است. عتبه‌الکاتبه که در سال ۱۳۲۹ ش با مقدمه علامه قزوینی به وسیله استاد عباس اقبال در تهران منتشر شد، مجموعه‌یی از مراسلات دیوان انشای سنجر و از آثار قلم بدیع کاتب است، این مراسلات طبعاً علاوه بر- فایده ادبی، حاوی برخی اطلاعات تاریخی سودمند است. عوفی نمونه‌یی از اشعار

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۲۹

او را از قول پسرش سعد الدوله مسعود جوینی نقل کرده است:

از این با آبت رویی نباشدوز این پر تابتر مویی نباشد

چو رنگ خد تو رنگی نخیزدچو بوی جعد تو بویی نباشد

در آن خطه که نام او بهشت است به سان کوی تو کویی نباشد

چو چشم من به عالم هیچ کس راز خونابه روان جویی نباشد

ز عشقت در تکاپویم تو دانی که عاشق بی تکاپویی نباشد ص ۱۶- درباره اسمعیلیان در سالهای اخیر کتابهای سودمندی تدوین و برخی از آنها به فارسی ترجمه شده است. بهترین مرجع برای آشنایی با این کتابها فدائیان اسمعیلی تألیف برنارد لوئیس ترجمه فریدون بدره‌ای مخصوصاً قسمت حواشی و تعلیقات آنست.

ص ۲۱- سنایی را اگر بخواهیم بیشتر معرفی کنیم، شاید مطالب کوتاه زیر خالی از فایده نباشد:

۱- نامش حسن، کنیتش ابوالمجد، لقبش مجدود، تخلصش سنایی و نام پدرش آدم است.

۲- او در حدود سال ۴۷۳ ق در غزنین زاده شده و در ۵۳۵ ق در همانجا در گذشته است.

۳- پدرش آدم معلم فرزندان ثقه‌الملک طاهر بن علی وزیر بوده و مسلماً تا مدتی پس از سال ۵۰۰ ق هنوز زنده بوده است.

همچنین او به هنگام حج دارای پدر و مادر و زن و فرزند بوده است، که از درویشان شکوه می‌کند.

۴- از معلمان سنایی در کار شاعری خواجه حسین قلمدانگر بوده است که شاعر او را در کارنامه بلخ می‌ستاید.

۵- سنایی بخشی از روزگار جوانی خود را در بلخ گذرانده است که آن را در کارنامه بلخ شرح می‌دهد. او پس از چندی به حج رفته و باز به بلخ آمده است.

ولی اندک، اندک، رشد غرور و اعتماد به نفسش دیگر نتوانسته خوشایند حامی و ممدوح پیشینش اصیل‌الملک هروی باشد.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۳۰

خواجه او را آزرده و او خواجه را هجو گفته و روی به سرخس نهاده است.

چندی در سرخس بوده و از آنجا به مرو، نیشابور و هرات رفته و سرانجام در حدود ۵۱۸ ق به وطن مألوفش غزنین بازگشته است.

۶- همه تذکره نویسان نوشته‌اند که سنایی در آغاز کار به مدیحه سرایی و عیش و عشرت روزگار می‌گذاشته، ولی در اواسط عمر از این کار پشیمان شده و به زهد و تقوی و تعلیم و تحقیق گرویده است؛ و در سبب توبه‌اش داستانه‌ها آورده‌اند که از آن میان داستان دولتشاه بسیار دلکش است.

۷- آثار سنایی تا آنجا که شناخته شده چنین است:

الف- دیوان، شامل بیش از ۳۰۰، ۱۳ بیت شعر از قصیده، غزل، قطعه، رباعی، زهدیات و قلندریات که بارها چاپ شده، و پاکیزه‌ترین چاپش به اهتمام استاد محمد تقی مدرس رضوی صورت گرفته که چاپ دوم آن با اصلاحات و تجدید- نظرهایی در ۱۳۴۱ ش به وسیله کتابفروشی ابن سینا در تهران منتشر شده است. چاپ بسیار پاکیزه و منقحی نیز به وسیله مظاهر مصفا آمده و در سال ۱۳۳۶ ش به وسیله مؤسسه امیر کبیر در تهران منتشر شده است.

ب- کارنامه بلخ یا مطایبه‌نامه که قدیمترین مثنوی سناییست، و پیش از ۵۰۸ سروده شده و ارزش آن به خاطر اطلاعاتیست که درباره زندگی شاعر به دست می‌دهد. این منظومه که در زمان سلطان مسعود بن ابراهیم غزنوی سروده شده، حاوی کمتر از ۵۰۰ بیت است. این منظومه در سال ۱۳۳۲ در غزنین، و پس از آن در ۱۳۳۴ در تهران در مجله فرهنگ ایران زمین و بار دیگر در تلو مثنویهای سنایی در سال ۱۳۴۸ ش به وسیله استاد مدرس رضوی در سلسله انتشارات دانشگاه تهران منتشر شده است. کتابی را که در سال ۱۳۱۸ ش در شیراز به نام کارنامه سنایی چاپ شده و در اصل نمکدان حقیقت از شفای اصفهان‌نویس، البته نباید با این کتاب اشتباه کرد.

ج- سیر العباد الی المعاد یا کنز الرموز ظاهراً دومین مثنوی شاعر است و او آن را در حدود سال ۵۰۶ در سرخس به نام ابوالمفاخر سیف‌الدین محمد بن منصور سرخسی ملقب به مفتی شرق سروده است. این مثنوی چیزی کمتر از ۸۰۰ بیت است

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۳۱

و مضمونی فلسفی و عارفانه دارد. سنایی در این منظومه پس از توصیف مراتب روح، گزارش سفری روحانی را به عالم علوی به مدد پیر خرد شرح می‌دهد. این فکر پیش از او به وسیله معری در رساله الغفران مطرح شده و در اردو یراف‌نامه و بسی پیش از همه در افسانه بابلی گیل گمش آمده و پس از سنایی نیز دانته در مضحکه الهی، خاصه در کتاب دوزخ آن را دنبال کرده است. باین حال، نیکلسن به شباهت شگفت‌انگیزی میان اثر سنایی و بخشی از دوزخ دانته برخورد کرده است. در این- باره می‌توانید نگاه کنید به مجله یادگار، ج ۱، ش ۴ و مقدمه کتاب دوزخ از کمدی الهی، ترجمه شجاع‌الدین شفا. سیر العباد در سال ۱۳۱۶ ش به تصحیح استاد سعید نفیسی به وسیله شادروان کوهی کرمانی و دیگر بار در ضمن مثنویهای سنایی منتشر شده است. سیر العباد را چند شرح کرده‌اند که یکی از آنها متعلق به ح سده ۷ در تلو مثنویهای سنایی چاپ دانشگاه و دیگری زیر عنوان سیر نفس، در چهارده رساله از انتشارات دانشگاه تهران به تصحیح آقای سبزواری منتشر شده است. اوحد‌الدین رازی ذیلی بر سیر العباد دارد که شادروان استاد عباس اقبال در ج ۲، ش ۳ مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران منتشر کرده است.

د- عقلمانه مثنوی کوچکی در ۲۴۰ بیت که بدون حمد و نعت بالغزی درباره باد آغاز می‌شود. این مثنوی نیز در تلو مثنویهای سنایی چاپ شده است.

ه- حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه یا الهی‌نامه یا فخری‌نامه مهم‌ترین اثر سناییست به گفته خودش در ده هزار بیت که آن را در سالهای ۵۲۵-۲۶ در غزنین سروده است و شاگردش محمد بن علی الرضاء (که براون آن را علی رقام خوانده) حدیقه را گردآوری و تدوین کرده است. عبد اللطیف عباسی بر حدیقه شرحی دارد به نام لطائف الحقیقه و شاید کتابت نسخه‌ی از رساله سنایی آباد نیز از او باشد.



از حدیقه چند چاپ وجود دارد. از جمله چند چاپ سنگی هند، و بهترین چاپ آن به تصحیح مدرس رضوی در سال ۱۳۲۹ ش در تهران در دو مجلد و ۷۶۰ صفحه منتشر شده است. خلاصه‌یی از حدیقه را نیز عسکر حقوقی در سال ۱۳۴۶ ش در ۸۵ صفحه در تهران منتشر کرده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۳۲

شرح عبد اللطیف عباسی بر حدیقه همراه باب اول حدیقه در سال ۱۳۰۴ ق در لکهنو و شرح دیگری از علاء الدین بهادر موسوم به عنوان طریقه بر حدیقه همراه باب اول حدیقه در سال ۱۲۹۰ ق در لاهور چاپ شده است. استیونسن باب اول حدیقه را به زبان انگلیسی ترجمه و در سال ۱۹۱۱ در کلکته منتشر کرده است. ترجمه‌یی از همین قسمت به زبان سوئدی به وسیله هرملین در ۱۹۲۸ صورت گرفته است.

حدیقه خشم فقه‌های غزنین را بر انگیزخته و شاعر را ناگزیر ساخته است تا آن را به بغداد فرستد و از فقه‌های آنجا بر صحت مطالب آن فتوی بستاند.

و- تحریمه القلم، مثنوی کوچکی در صد بیت در ستایش قلم که اول بار در ۱۳۳۶ ش به تصحیح استاد مجتبی مینوی در فرهنگ ایران زمین و بار دیگر در مثنویهای سنایی چاپ شده است.

ز- طریق التحقیق، مثنوی دیگری در کمتر از ۹۰۰ بیت که در ۵۲۸ سروده شده است. از این منظومه چند چاپ وجود دارد، از جمله در مثنویهای سنایی چاپ شده است.

ح- سنایی آباد، مثنوی در ۵۴۴ بیت که در انتساب آن به سنایی تردید هست، ولی دلایل بر علیه انتساب آن به سنایی چندان استوار نیست. این منظومه نیز در مثنویهای سنایی چاپ شده است.

ط- عشقنامه، مثنوی در حدود ۶۰۰ بیت که باز در انتساب آن به سنایی تردید کرده‌اند و مدرس رضوی آن را همان کنوز الاسرار و رموز الاحرار دانسته است. این منظومه یک بار به همین نام به تصحیح احمد گلچین معانی و بار دیگر در مثنویهای سنایی چاپ شده است.

ی- تعدادی نامه که در سالهای اخیر به اهتمام استاد نذیر احمد از دانشگاه اسلامی علیگره زیر نام مکاتیب سنایی منتشر شده است و می‌تواند علاوه بر نشان دادن خصایص نثری سنایی برخی اطلاعات شرح حالی به دست بدهد.

۸- سنایی در مرحله تکامل فکری خویش می‌کوشد تا معلم و مصلح و حکیم باشد و جز در طریق تحقیق گام نرزد؛ باین حال، تا پایان زندگی لاف زن، هجاگوی،

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۳۳

مدیحه سرای و سائل است. تعلیمات او فاقد نظام و مراتب، و حتی شرح و وضوح است و بسا که در خشونت به سنگنبشته‌های آشوری می‌ماند. او نه در قصیده و غزل به پای فرخی و عنصری و معزی و مسعود سعد رسیده است، و نه در تعلیم و حکمت به گرد ناصر خسرو. مثنویهایش نیز غالباً ملال آور، فاقد زبان شعر و موسیقی کلام است. با اینحال، همین مثنویها او را پیشاهنگ و بنیانگذار یکی از مهمترین رشته‌های شعر فارسی و نخستین خدیو یکی از پهناورترین کشورهای اندیشه ایرانی ساخته است. سنایی با همین آثار برای منظومه‌های عرفانی فارسی همچون منطق الطیر عطار، مثنوی مولوی و گلشن راز شبستری راه گشود، ازینرو حق پیشاهنگی و مرشدی سنایی قابل چشم‌پوشی نیست. آنچه آثار سنایی را امروز هم خواندنی می‌کند، صدها داستان و ضرب‌المثل محتوای آثار اوست، و انتقاد تندی که از جامعه عصر خویش دارد:

مسلمانان، مسلمانان، مسلمانی! مسلمانی! ازین آیین بی‌دینان پشیمانی، پشیمانی

«مسلمانی» کنون اسمیست بر عرفی و عاداتی دریغا! کو مسلمانی؟ دریغا کو مسلمانی؟ یا:

دید وقتی یکی پراکنده‌زنده‌یی زیر جامه ژنده

گفت: این جامه سخت خلقانست گفت: هست آن من، چنین زانست

چون نجویم حرام و ندهم دین‌جامه، لابد، نباشدم به ازین

هست پاک و حلال و ننگین روی‌نه حرام و پلید و رنگین روی یا:

خانه خریدی و ملک، باغ نهادی اساس ملک به مال ربا، خانه به سود غله

فرش تو در زیر پا، اطلس و شعر و نسج بیوه همسایه را، دست شده آبله

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۳۴ دزد به شمشیر تیز گر بزند کاروان بر در دکان زند خواجه به زخم پله

مال یتیمان خوری، پس چله داری کنی مال یتیمان مخور، دست بدار از چله یا:

تو همی لافی که هی من پادشاه کشورم پادشاه خود نه‌ای، چون پادشاه کشوری؟

در سری کانجا خرد باید، همه کبر است و ظلم با چنین سر، مرد افساری، نه مرد افسری

ای دریده یوسفان را پوستین از راه ظلم باش تا گرگی شوی و پوستین خود دری یا:

ای مسلمانان، خلاقیت حال دیگر کرده‌اند از سر بی‌حرمتی، معروف، منکر کرده‌اند پادشاهان قوی بر داد خواهان ضعیف مرکز در گاه را سد سکندر کرده‌اند.

عالمان بی‌عمل از غایت حرص و اجل خویشتن را سخره اصحاب لشکر کرده‌اند خون چشم بیوگانست آنکه در وقت صبح مهتران دولت اندر جام ساغر کرده‌اند تا که دهقانان چو عوانان قبا پوشان شدند تخم کشت مردمان بی‌بار و بی‌بر کرده‌اند

غازیان نابوده در غزو غزای روم و هندلای خود افزون ز پور زال و نوذر کرده‌اند ۹- از مهمترین مراجع درباره احوال سنایی، جز آنچه مدرس رضوی در مقدمه بر چاپ آثار سنایی نوشته است، اینهاست: سخن و سخنوران؛ تاریخ ادبیات صفا، ج ۲؛ با کاروان حله؛ تعلیقات لباب الالباب تصحیح سعید نفیسی.

ص ۲۶- ازرقی را کنیت و لقب ابو بکر زین الدین است. نامش را علامه قزوینی به استناد این بیت:

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۳۵ گر به زر جعفری دستم نگیری خسروایی نوابیها و سرماها خورم من جعفری جعفر حدس زده است، ولی استاد فروزانفر آخر مصراع دوم را بی‌جعفری خوانده و نظر قزوینی را رد کرده است. نگارنده قرائت و نظر قزوینی را محتمل می‌داند.

درباره اخلاق و خصال او نیز ظاهرا استاد فروزانفر مبالغه کرده و قول و مفاخره خود شاعر را حجت دانسته است. تشبیهات انتزاعی و خیالی ازرقی مورد انتقاد رشید وطواط قرار گرفته است، ولی توسعه شیوه او سرانجام موجب پیدایش سبک هندی شد. دیوان ازرقی دوبار در سال ۱۳۳۶ ش در تهران منتشر شده است، یک‌بار به تصحیح استاد سعید نفیسی به وسیله کتابفروشی زوار و بار دیگر به تصحیح و خط علی عبد الرسولی به وسیله سازمان انتشارات دانشگاه تهران.

الفیه شلفیه منظوم ازرقی امروز در دست نیست، همچنانکه اثر دیگر او یعنی منظومه سند بادنامه‌اش از میان رفته است. اینک نمونه‌یی از شعر ازرقی:

بهار تازه ز سر تازه کرد لاله ستان به رنگ لاله می از یار لاله روی ستان

به شادکامی امروز داد خویش بده کجا کسی که به فردا پذیرد از تو ضمان؟

مرا شراب گران ده، که عاقبت مستیست اگر شراب سبک نوشم، از شراب گران

همی بخندد نو نو به سبزه بر لاله‌همی بگرید خوش خوش به لاله بر باران

به‌سان غالیه دانست لاله یاقوتین نشان غالیه اندر میان غالیه‌دان ص ۲۷- مسعود سعد سلمان (۴۳۸-۵۱۵ ق) دیوانش به وسیله شادروان رشید یاسمی دوبار در ۱۳۱۸ و ۱۳۳۹ ش با مقدمه‌یی مشروح در شرح حال و تاریخ روزگار شاعر منتشر شده است. از چاپهای دیگر دیوان مسعود سعد به گفته مشار چاپ سنگی تهران در ۱۲۹۶ ق در ۳۱۲ ص وزیرست. از منابع اساسی در شرح حال مسعود سعد در زبان فارسی، علاوه بر تواریخ ادبی و مقدمه رشید یاسمی، امیر مسعود سعد سلمان

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۳۶

همدانی از علی قویم و حصار نای از سهیلی خوانساری را باید نام برد. دیوان مسعود سعد علاوه بر فواید ادبی، مخصوصا از نظر ذکر نام اعیاد، اصطلاحات نجومی و نام تعداد زیادی مشاغل و حرف دارای اهمیت ویژه‌یست.

ص ۳۰- امیر معزی نام کاملش ابو عبد الله محمد بن عبد الملک نیشابوری تولدش ظاهرا در حوالی ۴۵۰ ق و وفاتش میان سالهای ۵۱۸-۲۱ ق است. او در سال ۵۱۱ تیر خورده و تا پایان عمر پیکان بر سینه داشته و از آن رنج می‌برده است. دیوان معزی در سال ۱۳۱۹ ش با تصحیح و مقدمه مبسوط استاد عباس اقبال در ۸۶۷ ص در تهران منتشر شده است.

ص ۳۲- رشید الدین وطواط نام کاملش رشید الدین سعد الملک محمد بن محمد بن عبد الجلیل بلخی و وفاتش در حوالی سال ۵۷۳ ق بوده است. حدایق السحر فی دقائق الشعر وطواط چندبار، از جمله در سال ۱۳۰۸ ش با مقدمه و تصحیح استاد عباس اقبال منتشر شده و در مقدمه آن اطلاعات مبسوطی درباره احوال و آثار وطواط همچنین برخی رسایل فارسی او، مسطور است. رسایل عربی وطواط نیز در مصر چاپ شده است. محقق معاصر قاسم توپسرکانی کتابی به نام بحث درباره کتاب حدائق السحر فی دقائق الشعر نوشته که در سال ۱۳۴۲ ش از طرف سازمان تربیت معلم در تهران در ۶۷ صفحه و ۵ جدول منتشر شده است. دیوان رشید وطواط همراه با حدایق السحر به تصحیح شادروان سعید نفیسی به وسیله کتابفروشی بارانی در تهران منتشر شده است.

ص ۳۵- ادیب صابر که نام کاملش شهاب الدین ادیب صابر ترمذیست دیوانش در سال ۱۳۳۴ ش با تصحیح و مقدمه علی قویم در ۳۲۲ ص به وسیله مؤسسه خاور در تهران منتشر شده است. این شرابیه‌یی ازوست:

روزه رفت و رسید عید فرازعود پیش آر و کار عید بساز

رمضان را پدید شد انجام خیز تا خرمی کنیم آغاز

آتش محتسب فرو مرده‌ست‌ای مغنی، بلند کن آواز

علم عید بر فراشته‌اند علم شادی و طرب بفراز

نوبت روزه دراز گذشت زین سپس ما و زلفکان دراز و این نیز شکوائیه:

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۳۷ اگر مروت وجود است در جهان موجودچرا ز هردو بحاصل نمی‌شود مقصود؟

گمان برم که در این روزگار تیره چو شب‌بخفت چشم مروت، بمرمد مادر جود  
ز سیر هفت ستاره در این دوازده برج به ده دوازده سال، اندر این دیار و حدود  
هزار شخص کریم از وجود شد به عدم که یک کریم نمی‌آید از عدم به وجود

در این زمانه بجز میخل و حسود نماندبریده باد سر میخل و زبان حسود ص ۳۶- عمیق بخارایی که کنیت و لقبش را ابو النجیب شهاب الدین نوشته‌اند، گوینده مرثیه معروف برای دختر ناکام سلطان سنجر است (نگاه کنید ص ۷) که مطلع آن چنین است:

هنگام آنکه گل دمد از صحن بوستان رفت آن گل شکفته و در خاک شد نهان

هنگام آنکه شاخ شجر نم کشد ز ابروی آب ماند نرگس آن تازه بوستان استاد ذبیح الله صفا به استناد نسخه‌یی از دیوان سوزنی تخلص این شاعر را عقق حدس زده است. دیوان او در سال ۱۳۳۹ با تصحیح و مقدمه شادروان استاد سعید نفیسی به وسیله کتابفروشی فروغی در ۲۲۷ ص در تهران منتشر شده است. در سال ۱۳۰۷ ش نیز تعدادی از اشعار عمیق به نام دیوان شهاب الدین عمیق بخارایی در تبریز چاپ شده است. وفات عمیق را در ۵۴۳ ق نوشته‌اند.

ص ۳۶- رشیدی در نامش اختلاف است شاید درستتر آن رشید الدین ابو- عبد الله محمد بن محمد رشیدی سمرقندی باشد. و ظاهراً تألیفی به نام زینت‌نامه و منظومه‌یی موسوم به مهر و وفا داشته است. این توصیه او چه دلنشین است:

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۳۸ کسی کز او هنر و عیب باز خواهی جست بهانه ساز و به گفتارش اندر آر  
نخست

سفال را ز طپانچه زدن به بانگ آرندبه بانگ گردد پیدا شکستگی ز درست ص ۳۶- خضر خان و دیگر ملوک ایلک خانیه در چهار مقاله تصحیح محمد معین معرفی شده‌اند.

ص ۳۷- نظامی عروضی و چهار مقاله‌اش در چهار مقاله تصحیح استاد فقید محمد معین که براساس نسخه چاپی علامه قزوینی تهیه شده به صورتی کامل مورد تحقیق انتقادی قرار گرفته است. این چاپ که در سال ۱۳۳۵ ش به وسیله کتابفروشی زوار در تهران منتشر شده هم مزایای نسخه چاپی علامه قزوینی، و هم تصحیحات و ملاحظات فاضلان استاد معین را داراست و الحق دایره المعارفی از مطالب تاریخی، ادبی و لغوی به شمار می‌آید. چهار مقاله به وسیله یحیی الخشاب به عربی ترجمه شده است.

ص ۴۱- عبد الواسع جبلی، بدیع الزمان عبد الواسع بن عبد الجامع بن عمران بن ربیع علوی وفاتش در ۵۵۵ ق بوده است. در مقدمه دیوانش که در دو مجلد به تصحیح و مقابله استاد ذبیح الله صفا به وسیله سازمان انتشارات دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۱ ش منتشر شده شرح احوال او به تفصیل آمده است. این قصیده او سخت معروف است:

منسوخ شد مروت و معدوم شد وفاوز هردو نام ماند چو سیمرخ و کیمیا

شد راستی خیانت و شد زیرکی سفته‌شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا

گشته‌ست بازگونه همه رسمهای خلق‌زین عالم نپهره و گردون بی‌وفا

هر عاقلی به زاویه‌یی مانده ممتحن هر فاضلی به دایه‌یی گشته مبتلا

قومی ره منازعت من گرفته‌اندبی عقل و بی کفایت و بی فضل و بی‌دها

با خاطر منیرم و با رای روشنم کالبرق فی دجیه و الشمس فی الضحی

بر همت منست سخنهای من دلیل بر نسبت منست هنرهای من گوا

در پای جاهلان نپراگنده‌ام گهروز دست ناکسان نپذیرفته‌ام عطا

این فخر بس مرا که ندیدست هیچکس در نثر من مذمت و در نظم من هجا

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۳۹ اهل هری مرا نشناسند بر یقین تا رحلتی نباشد زین منزل فنا

مقدار آفتاب ندانند مردمان تا نور او نگردد از چشمها جدا

اندر حضر نباشد آزاده را خطرکاندر حجر نباشد یاقوت را بها و این نمونه‌یی از غزلهای دلکش اوست:

ای از بنفشه ساخته بر گل مثالها بر آفتاب کرده ز عنبر هلالها

باشد دلم چو حلقه سیم از غمان تو تا حلقه‌های زلف تو ماند به دالها

یاقوت تو ز معجزه دارد دلیلهاهاروت تو ز شعوه دارد مثالها

که ساحران ز چشم تو سازند سحرهاگه دلبران ز روی تو آرند فالها

هر روز بامداد ز بهر مرا نهی از مشک سوده بر سمن تازه خالها

نارد به عاشقی و به خوبی چو ما دو تن گردون به عمرها و زمانه به سالها ص ۴۲- سوزنی نسفی نامش احتمالاً شمس الدین ابو بکر

محمد بن مسعود و مدت حیاتش میان سالهای ۴۸۴-۵۶۹ ق بوده است. قطعاتش شباهت بسیار به آثار انوری دارد و مانند او در کدیبه را باز گذاشته است. با این تفاوت که پختگی و زیبایی کلام انوری را ندارد و از خود بزرگ بینی و غرور او نیز بی بهره است. او صریح و بی هیچ احساس شرمساری می گوید:

حرام زاده سر و شوخ چشم و قلاشم فساد پیشه و محراب کوبم و دکاک

به کوی شوخی و بیشرمی و بد اندیشی اگر بدانی من نیک چستم و چالاک یا اعتراف می کند که:

من شعرهای بی مزه گویم، گران به وزن او تازی غریب بیان کالجدار در

آواز شعر کرکر من هر که بشنود گوشش شود ز بانگ من زشتکار کر تقریباً همه اشعار جدی او یا در مدح است، یا تقاضا، جز غزلهایش که ۲۸ غزل بیش نیست و هیچکدام چنگی به دل نمی زند. درباره هزلیاتش نیز- که تنها مایه شهرت اوست- استاد براون حق سخن را ادا کرده است. دیوان سوزنی یک بار در سال ۱۳۳۵ ش و مجلد اول آن بار دیگر در سال ۱۳۴۴ ش به تصحیح ناصر الدین

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۴۰

شاه حسینی به وسیله مؤسسه انتشارات امیر کبیر در تهران منتشر شده است.

ص ۴۴- مهستی گنجوی شرح حالش مکرر در مطبوعات نوشته شده است.

دیوان اشعار مهستی به تصحیح طاهری شهاب در سال ۱۳۳۶ ش در ۴۶ صفحه به وسیله کتابفروشی طهوری و دیگر بار در ۱۳۴۷ ش به وسیله کتابخانه ابن سینا در تهران منتشر شده است. شانزده رباعی مهستی را گلا دیس اوانس Gladys Evans به شعر انگلیسی ترجمه کرده که در ضمن کتاب شعر آذربایجان Azarbaijanian Poetry چاپ شده است.

ص ۴۵- فرید کاتب، فخر الملک نظام الدین ابو المعالی فرید کاتب جامی گوینده همان رباعی معروف درباره پیشگویی انوریست: گفت انوری که از سبب بادهای ... نوشته های تذکره ها چندان خبری درباره زندگی او به دست نمی دهد و نگارنده به تحقیق هم در این باره دست نیافته است. نفیسی گوید که او تا ۶۱۷ ق زنده بوده است. باید به تواریخ خوارزمشاهیه مراجعه شود. جهانگشا اشاراتی درباره او دارد.

ص ۴۵- نام عماد زوزنی در لباب نیامده است. از دولتشاه نیز چندان چیزی دستگیر نمی شود، جز اینکه از ملاقات عماد با امام محمد غزالی خبر می دهد.

همنام معروفتر او عمادی غزنوی شهریاری رازیست (- ۵۷۳ ق) که در دستگاه عماد الدوله فرامرز از بوندیان مازندران می زیست. اشعار او طراوت و قدرتی خاص دارد. از آن جمله است این شعر:

ای نرگس تو طیب بیماروی لاله تو امین طرار

بیمار طیب تو جهانگیر طرار امین تو جهاندار

در پایه دلبری سبکروح و مایه دلبری گرانبار

با لطف تو باد در کف آب با نور تو خاک بر سر نار

بی آهوی چشم تو نسازد بر عالم، شیر فتنه پیکار با این بهاریه:

گنبد مشکین شدست چرخ ز بوی بهارغالبه پیوند گشت باد ز رخسار یار

دی به تمنای دوست خیمه به باغی زدم تا به کف آرم گلی از رخ او یادگار

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۴۱ از سر دل سوزگی فاخته آمد به من داد مرا از سخن شربت انده گسار

گفت: نگویی که چیست با تو دلارام را؟ گفتم: عهدست. گفت: نیست به عهد استوار

گفت: فراوان غم است نامزد عشق تو گفتم: چندست؟ گفت: عشق و غمی بی شمار.

پیش شکوفه شدم، ریختن آغاز کرد گفتم: این چیست؟ گفت: قاعده روزگار

یاسمن اندر عرق راند بر آهنگ او گفتم: مشتاب، گفت: قافله بریست بار

سبزه میان سرشک موج نماینده بود گفتم: دریاست؟ گفت: چون غم تو بی کنار

لاله پدیدار شد، رنگ قبا چون عقیق گفتم: چونست؟ گفت: سوخته روزگار

بلبل رنگین سخن راند بر آهنگ او گفتم: مقصود؟ گفت: یافتن غمگسار و این شکوائیه:

زانگه که در تصرف این سبز گلشنم در کام اژدهای. نیازست مسکنم

در حلق همچو حلقه دامی شود مرا هر رشته‌یی که از پی صیدی در افکنم.

محتاج نان و آب نیم از برای آنک غم جای نان و آب گرفتمست در تنم

آزادی آرزوست مرا دیر سالهاست تا کی به بندگی؟ نه کم از سرو و سوسنم

ای دست روزگار، گه آزمون من شمشیر کن ز لعل، که پاکیزه آهنم

سنگ سخن بلندتر انداختم به خشم تا آنگینه خانه افلاک بشکنم  
گفتی، مگوی هر چه توان گفت، زینهار بحر، شگفت نیست اگر موج می‌زنم  
چون زنگ خورده آینه‌یی گشته‌ام ز غمی صیقل سخن نتوان یافت روشنم  
عمریست تا ریاضت من می‌دهد فلک کوری او هنوز نوآموز توسنم  
باز سپید دانشم و در همه جهان جز آستان شاه نباشد نشیمنم و این نیز نمونه‌یی از غزلیات اوست:  
ره می‌بریم و دیده به رهبر نمی‌رسد کان می‌کنیم و تیشه به گوهر نمی‌رسد  
با نامه هدایت تو در طریق عشق بیک سخن به منزل باور نمی‌رسد  
از شور موج عشق تو در بحر آرزو کشتی انتظار به معبر نمی‌رسد  
در بخششی که بر در حکم تو کرده‌اند آن را که سر عشق رسد، سر نمی‌رسد

گیریم بر در تو گریبان خویشتن چون دستمان به دامن داور نمی‌رسد شادروان استاد سعید نفیسی به نقل از خلاصه‌الاشعار گوید که اصل عمادی از غزنین بوده و در جوانی به ری افتاده و در آنجا تأهل و توطن اختیار کرده است. نسبت او به شهر یاری با این گفته و اینکه او مداح فرامرز بوده بعید به نظر می‌رسد. احتمال تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۴۲  
بعیدی هست که شهر یاری منسوب به شهر یار پدر فرامرز بوده باشد. ضمناً تذکره- نویسان او را فرزند عثمان مختاری غزنوی دانسته‌اند. علامه فقید محمد قزوینی این بیت ابو العلاء گنجوی را نقل کرده است:

چو شد روان عمادی به من گذاشت شرف چو رفت جان سنایی به من بماند سنا و گوید که دیوان اشعار او در کتابخانه ملی پاریس در ضمن مجموعه‌یی از دواوین عمیق، سوزنی، رشید و طواط و فلکی هست (S.P. ۷۹۹). از آنجا که وفات ابو العلاء را در ۵۵۴ ق نوشته‌اند، در صورتی که این شعر درست و از او باشد، باید تصور کرد که عمادی پیش از این تاریخ بدرود زندگی گفته است و بدین حساب نمی‌تواند مداح اتابک جهان پهلوان باشد که در ۵۷۰-۵۸۱ ق حکومت می‌کرده است. پس شاید بتوان به وجود دو عمادی معتقد شد، همچنانکه برخی نیز نوشته‌اند. برای تفصیل بیشتر نگاه کنید به بیست مقاله قزوینی، ج ۲، ص ۲۶۵-۷۴؛ یادداشتهای قزوینی، ج ۶، ص ۵۲ که در آنجا از برخی مآخذ نام برده است؛ ادبیات صفا، ج ۲، ص ۷۴۳؛ لباب چاپ نفیسی، ص ۷۲۲ به بعد.

ص ۴۵- سید حسن غزنوی. اشرف الدین ابو محمد حسن بن محمد حسینی از سادات و رؤسای علویان غزنین بوده است. او پس از آنکه میانه‌اش با بهرامشاه بهم خورد، به خراسان و حجاز و بغداد رفت و در راه بازگشت ظاهراً در ۵۵۶ ق در قصبه آزادوار جوین درگذشت. دیوانش در سال ۱۳۳۰ ش به تصحیح استاد محمد تقی مدرس رضوی به وسیله سازمان انتشارات دانشگاه تهران منتشر شده است. در شعر زیر نشانی از تقوی و پرهیزگاری دیده نمی‌شود:

وقت آنست که مستان طرب از سر گیرند طره شب ز رخ روز همی برگیرند  
مطربان را و ندیمان را آواز دهند تا سماعی خوش و عیشی بنوا در گیرند  
راویان هر نفسی تهیتی نو خوانند مطربان هر کرتی پرده دیگر گیرند

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۴۳ ساقیان گرم در آرنده شراب گلگون که نسیمش زدم خرم مجمر گیرند  
رنگ در ساغر این باده احمر دارند سنگ در شیشه این قبه اخضر گیرند ص ۴۶- جرجانی، زین الدین ابو ابراهیم اسمعیل بن حسن (۴۳۴-۵۳۱ ق) در دربار خوارزمشاهان می‌زیست. از آثار اوست: ذخیره خوارزمشاهی در ۱۰ کتاب که تجدید چاپ انتقادی دو کتاب اول آن به وسیله انجمن آثار ملی صورت گرفته است. اغراض الطیبه که چاپ عکسی نسخه پاکیزه‌یی از آن را بنیاد فرهنگ ایران منتشر کرده است و ظاهراً فهرستها و واژه‌نامه آن را نیز منتشر خواهد کرد.

خفی علائی، یادگار، تذکره‌الاشرفیه و چند کتاب در مسایل حکمی و فلسفی، استاد ذبیح الله صفا نویسد:

«اهمیت جرجانی در طب از دو جهت است: اول آنکه او بعد از ابن سینا نخستین کسیست که در آثار خود همه مباحث علم طب را، چنانکه قدما می‌اندیشیده‌اند، با تحقیقات و مطالعات جدید مورد مطالعه قرار داد و دیگر از آن باب که مهمترین آثار طبی را در زبان فارسی پدید آورد و جمیع مباحث مربوط به علم پزشکی را در آن کتب مورد بحث و تحقیق قرار داد و بسیاری از اصطلاحات پارسی را در این علم که تا آن عهد وجود داشت و ممکن بود بتدریج از میان برود، در کتب خویش گرد آورد.

کتاب ذخیره خوارزمشاهی که سید اسمعیل آن را به سال ۵۰۴ به نام قطب الدین محمد بن انوشنگین خوارزمشاه به فارسی نوشته از زمان تألیف به بعد همواره جزو ارکان کتب طبی شمرده می‌شده است، چنانکه آن را در جزو کتب مهم بساطت طب از قبیل سته عشر جالینوس و حاوی محمد زکریا و قانون ابن سینا و کتاب المائه ابو سهل مسیحی قرار می‌داده‌اند.» ادبیات صفا، ج ۲، ص ۲۱۶-۱۷.

علاوه بر آن، برای مآخذ شرح حال جرجانی نگاه کنید به مقدمه ذخیره چاپ آثار ملی و چهار مقاله چاپ معین، ص ۴۰۰- برای

مشخصات آثار طبی او

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۴۴

نگاه کنید به کتابنامه علوم ایران، ص ۲۵۷.

ص ۴۶- مقامات حمیدی بارها در ایران چاپ شده است. درباره مقامه- نویسی در ادبیات فارسی ن ک به کتابی به همین نام از ابراهیمی حریری، از انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶ ش.

ص ۴۸- کلیله و دمنه در کتابی به نام «درباره کلیله و دمنه» به وسیله استاد محمد جعفر محبوب مورد تحقیق قرار گرفته و این محقق تاریخچه، ترجمه‌های کلیله و دمنه و دو باب ترجمه نشده آن را به صورتی شایسته عرضه کرده است. تهران انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۹ ش.

ص ۵۲- زوزنی. نامش را مختلف نوشته‌اند، در الاعلام ابو عبد الله حسین بن احمد بن حسین آمده است. شرح المعلقات السبع او چاپ شده از جمله در بن ۱۸۲۹ م؛ تهران ۱۲۸۲ ق؛ تبریز ۱۳۰۳ ق؛ مصر ۱۳۵۷ ق؛ دمشق ۱۳۸۳ ق. کتاب المصادر را نگارنده به صورت خطی دیده است و از چاپ آن خبر ندارد، همچنین از چاپ ترجمان القرآن.

ص ۵۲- تبریزی، نامش ابو زکریا یحیی بن علی بن محمد شیبانی معروف به خطیب تبریزی بوده است. او بخشی از عمر خود را در کتابخانه مدرسه نظامیه بغداد به سر برد و در همان شهر درگذشت آثار فراوانی نوشته که از آنهاست:

شرح دیوان حماسه ابو تمام؛ تهذیب اصلاح المنطق و تهذیب الالفاظ ابن سکیت؛ شرح سقط الزند استادش ابو العلاء معری؛ شرح القصائد العشر که همه چاپ شده است؛ و شرح شعر متنی؛ شرح اللمع ابن جنی؛ مقاتل الفرسان؛ شرح المقصورة- الدریدیه؛ الملخص فی اعراب القرآن؛ الوافی فی عروض القوافی و شرح اختیارات مفضل الضبی که نسخه‌ی از آن به خط خود او در کتابخانه ملی تونس موجود است.

ص ۵۲- درباره زندگی و آثار غزالی کتاب غزالی نام از استاد جلال الدین همایی و سه حکیم مسلمان از استاد حسین نصر مطالب سودمند فراوانی دارد.

ص ۵۳- عبد الواحد رویانی، نام کاملش ابو المحاسن فخر الاسلام

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۴۵

عبد الواحد بن اسمعیل بن احمد (۴۱۵-۵۰۲ ق) و از مردم رویان است. او به بخارا، غزنه و نیشابور، ری و اصفهان سفر کرد. از فقهای بزرگ شافعی در زمان خویش بود. از آثار اوست: بحر المذهب که از مفصلترین کتابهای شافعیان است؛ مناصیص الامام الشافعی؛ حلیه المومن که ظاهراً هیچکدام چاپ نشده است.

ص ۵۳- طغرابی، فخر الکتاب مؤید الدین ابو اسمعیل حسین بن علی بن محمد اصفهانی وزیر مسعود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی بود. پس از شکست مسعود از برادرش محمود، طغرابی به تهمت الحاد به فرمان محمود سلجوقی کشته شد (۴۵۵-۵۱۵ ق). دیوان اشعار او به عربی چاپ شده است. کتابهایی در کیمیا بدو منسوب است، از قبیل: جامع الاسرار؛ حقایق الاستشهاد و قصیده‌ی بی به فارسی در صنعت کیمیا با شرح عربی آن و کتابی به نام مفاتیح الصنعه به فارسی که در بمبئی در ۱۳۱۵ ق چاپ شده است.

ص ۵۳- حریری، نامش ابو محمد قاسم بن علی بن محمد بصری (۴۴۶-۵۱۶ ق) مقاماتش بارها چاپ شده. از آثار دیگرش دره الغواص فی اوهام الخواص؛ ملحة الاعراب و دیوان شعر اوست که همه چاپ شده است.

ص ۵۳- انوشیروان بن خالد شرف الدین ابو نصر انوشیروان بن خالد کاشانی (۴۵۹-۵۳۲ ق) مؤلف فتور زمان الصدور و صدور زمان الفتور در تاریخ سنوات ۴۶۵-۵۲۶ ق به زبان فارسیست. تا آنجا که نگارنده خبر دارد این کتاب چاپ نشده، بلکه آنچه را که هوسما چاپ کرده و مورد اشاره استاد براون است تاریخ بنداریست که تحریربست کوتاه شده از تاریخ عماد الدین اصفهانی که آن خود ترجمه همین کتاب انوشیروان خالد است. ن ک به تاریخ در ایران، زیر نام انوشیروان ابن خالد.

ص ۵۳- بغوی، ابو محمد محی السنه حسین بن مسعود بن محمد الفراء (۴۳۶-۵۱۶ ق) از مردم بغا جایی در میان هرات و مرو است. از فقهای معروف شافعی و دارای آثار معتبر در تفسیر و فقه و حدیث است که از آنهاست: معالم التنزیل در تفسیر که چندبار چاپ شده؛ کفایه فی الفقه به فارسی؛ مصابیح السنه که چاپ شده؛

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۴۶

و الجمع بین الصحیحین.

ص ۵۳- میدانی، نامش ابو الفضل احمد بن محمد بن احمد (۴۷۱-۵۱۸ ق) منسوب به میدان زیاد در نیشابور. کتاب مجمع الامثال او را نظیری نوشته نشده است این کتاب را بار اول شادروان فرهاد میرزا معتمد الدوله در سال ۱۲۹۰ ق در تهران چاپ کرده و پس از آن در بغداد نیز در ۲ مجلد به تصحیح محمد محی الدین عبد المجید چاپ شده است. اثر دیگر او السامی فی الاسامی که واژه‌نامه عربی به فارسیست از طرف بنیاد فرهنگ ایران به صورت عکسی از روی نسخه خطی نفیسی منتشر شده و جلد دومی هم شامل فهرستها در دست انتشار است. همچنین زهه الطرف فی علم الصرف در ۱۲۹۹ ق در قسطنطنیه و بار دیگر در تهران منتشر

شده است.

الاعلام از آثار دیگر او دو کتاب الهادی را در نحو و شرح مفضلیات را ذکر می‌کند.

ص ۵۴- زمخسری، جار الله ابو القاسم محمود بن عمر بن محمد (۴۶۷-۵۳۸ ق) دانشمند معتزلی که از آثار اوست: الکشاف در تفسیر قرآن که اول بار در ۱۳۴۳ ق در دو مجلد در مصر چاپ شده است؛ اساس البلاغه در لغت (قاهره ۱۳۴۱ ق در ۲ ج)؛ الفائق فی غریب الحدیث (حیدرآباد ۱۳۱۴ ق ۲ ج)؛ الجبال والامکنه والمیاه که نوعی فرهنگ جغرافیایی عربستان است، همراه با ترجمه و مقدمه M. S. de Grave در سال ۱۸۵۶ و ۱۸۸۵ م در لیدن منتشر شده است؛ اعجب العجب فی شرح لامیه العرب (قسططنیه ۱۳۰۰ ق)؛ المقامات یا نصائح الکبری (قاهره ۱۳۱۲ ق)؛ المستقصی در امثال عرب شامل ۳۴۶۱ مثل (حیدرآباد ۱۳۸۱ ق در ۲ ج مفصل)؛ مقدمه الادب، واژه‌نامه عربی به فارسی در ۵ بخش: ۱- اسم ۲- فعل ۳- حرف ۴- صرف اسم ۵- صرف فعل که به وسیله Wetzstein با مقدمه و فهرستهای لازم منتشر شده است؛ بخشی از این کتاب نیز با تصحیحات و حواشی محمد کاظم امام در ۲ ج به وسیله دانشگاه تهران در ۱۳۴۲ ش منتشر شده است.

المفصل در نحو و صنعت اعراب که اول بار در ۱۱۹۱ ق در اسکندریه چاپ شده است؛ انموذج، که تلخیصی از المفصل است، اول بار به وسیله J. P. Broch در ۱۸۵۹ در کریستیانا منتشر و در ۱۸۷۹ همراه با ترجمه آلمانی آن تجدید چاپ شده است؛

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۴۷

نوابغ الکلم با ترجمه فرانسوی باریه دومینار در ۱۸۷۱ م در پاریس چاپ شده است؛ اطواق الذهب در اخلاق و حکمت عملی که با ترجمه آلمانی آن به وسیله فون هامر Von Hammer در ۱۸۳۵ م در وین، با ترجمه فرانسوی باریه دومینار Barbier de Meynard در ۱۸۶۷ م در پاریس، با ترجمه ترکی در ۱۲۸۸ در استانبول، با شرح میرزا یوسف اعتصام الملک به نام قلائد الادب فی شرح اطواق الذهب در ۱۳۱۹ ق در تبریز و در ۱۳۲۱ ق در قاهره چاپ شده است و ۳۵ کتاب چاپی و خطی دیگر.

ص ۶۰- کتاب الملل و النحل شهرستانی در سال ۸۵۰ ق به وسیله افضل الدین محمد صدر ترکه اصفهانی به فارسی ترجمه شده است. متن عربی کتاب اول بار در ۱۸۴۸ م به وسیله W. Courten در لندن و ترجمه فارسی آن در ۱۳۳۹ ش به وسیله محمد رضا جلالی نایینی در تهران منتشر شده است؛ همچنانکه ترجمه آلمانی آن از تئودور هاربروکر Th. Harbrucker در ۱۸۵۰ م در آلمان چاپ شده است.

ص ۶۲- انوری، نام کاملش اوحد الدین علی بن وحید الدین محمد بن اسحق متخلص به انوری و آنچه از شرح احوالش مسلم است اینست:

۱- لقبش اوحد الدین است و تخلصش در آغاز کار شاعری خاوری بوده، پس آنگاه به انوری بدل کرده است.

۲- او از مردم روستای بدنه از توابع ایبورد در دشت خاوران بوده است.

۳- پدرش از حواشی دستگاه رضیه الدین یا عصمه الدین مریم از بانوان حرم سنجر بوده است.

۴- مسلماً انوری پس از مرگ پدر به کار مدح و شاعری پرداخته و کوشیده است به یاری حامی پدرش عصمه الدین مریم به دربار راه یابد و این مقارن سال ۵۴۰ بوده است.

۵- انوری دست کم از سال ۵۴۲ در دستگاه سنجر راه یافته است و می‌دانیم که پیش از این مدتی در دستگاه ابو الحسن عمرانی فرمانروای سرخس بوده، پس از آن سه سال به نزد مودود احمد عصمی به هرات رفته و بار دیگر به نزد ابو الحسن

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۴۸

عمرانی بازگشته است. با این حساب او دست کم از سال ۵۳۵ در دستگاه حکومت و دیوان راه داشته و شعر می‌سروده است. اگر در آغاز کار، سن او را ۲۵ بدانیم، ناگزیر ولادت انوری در حدود ۵۱۰ قمری خواهد بود.

۶- در اینکه انوری از مبادی ریاضیات، نجوم، فلسفه مابعه الطبیعه، منطق، موسیقی نظری، ادبیات عرب و برخی معارف متداول زمان خودش آگاهی کافی داشته است نمی‌توان تردید کرد. از شعری که او برای شیخ الاسلام جمال الدین ابو بکر سمرقندی سروده است شاید بتوان چنین استنباط کرد که انوری در آغاز کار به یاری همین شخص در کار شاعری شهرت و اعتباری یافته است.

آن کس که با محاسب جلد از کمال جهل نشناخت جز به حیلہ همی اکثر از اقل

گشت از عنایت تو همه دیده چون بصرزین پیش گرچه بود همه پرده چون بصل

شعرش همه نکت شد و نظمش همه مدیح قولش همه مثل شد و درجش همه غزل ۷- دور نیست که قصیده به مطلع:

گر دل و دست بحر و کان باشد

نخستین شعر انوری برای سنجر باشد. زیرا برخی ابیات مبین این معنیست:

خسروا بنده را چو ده سال است که همه آرزوی آن باشد

کز ندیمان مجلس از نشوداز مقیمان آستان باشد

بخرش پیش از آنکه بشناسیش وانگهت رایگان گران باشد

چه شود گر ترا درین یک بیع دست بوسیدنی زبان باشد ۸- قصه پیشگویی طوفان از سوی انوری و برخی منجمان دیگر مسلم است و علت آن نیز تنها مربوط به اجتماع کواکب سبعة در برج میزان نبوده است بلکه از دیرباز در ایران عقیده به هزاره و پایان آن وجود داشته است و مردم بر آن بوده‌اند که در این هنگام حوادث مهمی در جهان روی می‌دهد. دعوی حسن علی ذکره السلام اسمعیلی درباره عید قیامت نیز مقارن همین ایام و با اتکا بر این اعتقاد عمومی بود.

پیشگویی منجمان شاه عباس نیز مربوط به همین عقیده و مقارن پایان هزاره هجرت است. حال انوری و دیگران این هزاره را بر چه اساسی حساب می‌کردند

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۴۹

بدرستی معلوم نیست، تنها می‌توان گفت مقارن آغاز دومین هزاره زاد روز مانی، سومین هزاره زرتشت و هزاره طوفان (به اعتقاد اهل زمان) بوده است «\*».

با نفرتی که انوری از محیط خویش داشته است، دل بستن به چنین توهمی شگفت نیست. چرا که او در قطعه‌یی می‌گوید:

ربع مسکون آدمی را بود دیو و دد گرفت کس نمی‌داند که در آفاق انسانی کجاست

دور دور خشکسال دین و قحط دانش است چند گویی فتحیابی کو و بارانی کجاست

من ترا بنمایم اندر حال صد بوجهل جهل گر مسلمانی تو تعیین کن که سلمانی کجاست

آسمان بیخ کمال از خاک عالم بر کشید تو ز نخ می‌زن که در من گنج پنهانی کجاست

خاک را طوفان اگر غسلی دهد وقت آمدست‌ای دریغا داعی چون نوح طوفانی کجاست از این گذشته در تواریخ معاصر با واقعه از انوری طوری سخن رفته که گویی در آن هنگام زنده بوده است. از سوی دیگر از اشعاری که پیداست انوری آنها را در سن کهولت سروده است نوعی احساس ندامت و گرایشهای مذهبی مشهود است و ممکن است این تأثرات او را در اظهار چنین پیشگویی مشوق بوده باشد.

۹- از خلال اشعار انوری پیداست که پدر انوری در حدود سال ۵۴۰ در گذشته است و پس از آن نگهداری مادر و دو سه تن خواهر و برادرش به عهده او مانده است.

همچنین، شاید بتوان قبول کرد که او برادری داشته که به کار کشاورزی مشغول بوده است.

انوری از ازدواج و زندگی خانوادگی خویش می‌نالد و پیداست که بدون فرزند نبوده و دست کم بیش از دو فرزند داشته است.

۱۰- انوری در نیشابور، سرخس، مرو، بلخ، هرات، هزار اسب، ترمذ، موصل

(\* در زمینه اعتقادات مربوط به هزاره ن ک تاریخ و تقویم در ایران از ذبیح بهروز

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۵۰

و بغداد بوده است. احتمال بسیار دارد در بلخ در گذشته و در جوار مقبره سلطان احمد خضرویه مدفون باشد.

\*\*\* درباره نقش انوری در کمال بخشیدن به شعر پارسی رویهمرفته نظر استاد فقید فروزانفر را قدری صریحتر می‌توان اظهار کرد. انوری، همراه دو معاصرش خاقانی و ظهیر قصبیده فارسی را به بالاترین پایه خود رساندند و در عین حال آن را از دسترس فهم عامه فارسی زبان دور کردند. البته ظاهر اینست که قصبیده نیز مانند جامه رسمی باید گران و پر زر و زیور باشد و خاص در گاه و خر گاه. اگر کسی جامه رسمی را در کوچ و بازار بپوشد، بیشتر انگشت‌نما می‌شود تا مقبول. غزلهای انوری دست مایه غزل سعدی و یکی از سنگهای زیربنای غزل حافظ است. تقریباً همه شاعران ایرانی بزرگی که پس از سده ششم آمده‌اند، از سخن انوری توشه‌یی برگرفته‌اند.

این حکایت انوری:

روبهی می‌دوید از غم جان‌روبهی دیگرش بدید چنان

گفت: خیر است، باز گوی خبر گفت: خر گیر می‌کند سلطان

گفت: تو خر نئی چه می‌ترسی؟ گفت: آری، و لیک آدمیان

می‌نداند و فرق می‌نکنند خر و روباهشان بود یکسان پس از صد سال بدین گونه بر قلم سعدی رفته است:

«روباهی را دیدندش گریزان و بی‌خویشتن و افتان و خیزان. کسی گفتش: چه آفت است که موجب چندین مخالفت است؟ گفت: شنیده‌ام که شتر را بسخره می‌گیرند. گفت:

ای سفیه، شتر را با تو چه مناسبت است و ترا بدو چه مشابَهت؟ گفت: خاموش که اگر حسودان بغرض گویند که شتر است و گرفتار آیم، که غم تلخیص من دارد؟»

و این حکایت:

آن شنیدستی که روزی ابلهی با زیرکی گفت کاین والی شهر ما گدایی بینواست



گفت: چون باشد گدا آن کز کلاهش تکمهی صد چو ما را روزها، بل سالها برگ و نواست؟

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۵۱ گفت: ای مسکین، غلط اینک ازینجا کرده‌ی آن همه برگ و نوا دانی در آنجا از کجاست؟

درو مروارید طوقش اشک اطفال من است لعل و یاقوت مقامش خون ایتم شماس  
او که تا آب و سبو پیوسته از ما خواسته است گر بجویی تا به مغز استخوانش زان ماست هشتصد سال بعد از قلم پروین بدینگونه روان شده است:

روزی گذشت پادشهی بر گذرگهی فریاد شور و شوق همه کوی و بام خاست  
پرسید زان میانه یکی کودک یتیم: آن تابناک چیست که بر فرق پادشاست؟  
آن یک جواب داد: چه دانیم ما که چیست پیداست این قدر که متاعی گرانبهاست  
در پیش رفت پیرزنی کوژپشت و گفت: این اشک دیده من و خون دل شماس  
ما را به چوب و رخت شبانی فریفته است این گرگ سالهاست که با گله آشناست انوری، همچنانکه از این دو نمونه اثرش برمی آید،  
نوعی از شعر فارسی را که به قطعه معروف است، کمال بخشید و به استاد مسلم این فن معروف شد.

\*\*\* انوری، از لحاظ خصال انسانی، برآستی یک سوداگر تمام عیار است، سوداگر کالای سخن.  
یک سوداگر شاید در گذشته درس کشاورزی یا پزشکی می خوانده، یا مشق بیان می کرده، یا احیاناً در محفل هواداران حزب یا فرقه‌ی یک چندبار آمد و رفت داشته است، شاید هم امروز در اوقات فراغت به کوه نوردی یا به کنسرت می رود، یا اوقات خود را پنهانی در کنار معشوقه اش سپری می کند، گاه در حیطة علاقه پیشینش تفنی می کند؛ ولی کار کار است و هدف اصلی او رونق بخشیدن به دکان خویش است و به دست آوردن سود بیش. او برای کالایش و خودش تبلیغ می کند:

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۵۲ از من بدی نیامد و ناید ز من بدی کز عنصر لطیف و ز پاکیزه گوهرم  
در مجلس مذاکره علم است مونس در منزل محاوره فضل است رهبرم یا:

ای رهبر و مقدم اعیان روزگار در نظم و نثر اخلط و حسان روزگار  
دادند مهتران لقم انوری و لیک چرخم نگر چه خواند، خاقان روزگار و دهها نمونه دیگر درباره استادش، خوبی کالایش،  
تطمیع خریدار، شکایت از کسادی بازار و از خست و بی‌اطلاعی مشتری. او سعی می کند اعتماد مشتری را به دست آورد و خلوص و فداکاری خود را ثابت کند. بارها می گوید:

عزم دارد که به جز نام تو هرگز نبرد  
و هربار مخاطب او شخص دیگریست، او آرزو می کند مشتریانش با ذوق و دارا و کریم باشند، ولی وقتی چنین مشتریانی نیست، ناگزیر باید با کارمند جماعت هم به معامله قسطی تن درداد و کالای باب بازار ساخت، جنسهای کهنه را پشت‌ورو کرد و با حذف زر و زیور جنسهای ارزانتری بیرون داد:

آزاده گر کریم نیابد، ورا چه عیب گزنی خسیس طبع گراید به اضطرار؟  
سوی سگان گراید از بهر قوت راشیری که گور و گرم نیابد که شکار با اینحال، گاه نیرنگ در نمی گیرد و پرده از کار می افتد و او ناگزیر جنس را عوض می کند و از مشتری عذر می خواهد.

گاه صراحت دارد که به علت گرفتاری نتوانسته کالای تازه‌یی فراهم کند و ناچار است از کالای موجود مدد بگیرد. او دست بگیرد دارد و بگفته خودش دست عباس دوس را از پشت بسته، پس وقتی که خدا در کدیه گشاده است:

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۵۳ گر اندک صلتی بخشد امیرت از او بستان کزو بسیار باشد  
عطای او بود چون ختنه کردن که اندر عمر خود یکبار باشد از هر کس هرچه می توان باید گرفت، از راتبه، وظیفه، زکوه، صلّه،  
خیمه، کنیز، غلام، اسب، استر، می، جو، ارزن، پنبه، کاغذ، هیزم، تا پول حمام برای ادای غسل جنابت.

تا وقتی امیدی هست باید با مشتری ساخت و او را خوشامد گفت، خواه برای بر- تخت برآمدن، پیروزی در جنگ، برافراشتن کاخ و ایوان باشد، یا مسهل خوردن و ناخن گرفتن:

سحرگاهی به نزد خواجه رفتم که بفزاید مرا جاهی و مالی  
به دست خواجه در، ده بدر دیدم کزان هر بدر بود او را ملالی  
درآمد مرغکی وانگه به منقار بود از فرق هر بدری هلالی ولی وقتی طرف خریدار نیست، باید زودتر از شرش خلاص شد. انوری  
به قطب الدین مودود شاه زنگی می گوید:

خدا یگانا امید داشت بنده همی که در ثنای تو بر سروران شود سرور  
به بارگاه تو هر روز پیشتر گردد کنون به رسم رستتاب می رود پستر پس حالا که چنین است ترا به خیر و مرا سلامت. بگذار بروم به کار و کاسبی خودم برسم:

اگر چنانکه دهد شهریار دستوری غلام‌وار دهد بوسه آستانه در

به سوی خانه گراید، زبان شکر و ثنابه یاد ملک خداوند کرده دایمتر ولی این کار آسانی نیست و گاه موجب خشم مشتریان می‌شود و آنان را

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۵۴

وامی دارد تا رقبایش را به جانش اندازند، همچنانکه یک‌بار ملک‌شاه ثانی و وزیرش، فتوحی شاعر را به چنین کاری واداشتند. فتوحی کوشیده است تا هم رعایت استادی او را بکند و هم فرمان ارباب را بجای آورد:

انوری، ای سخن تو به سخا ارزانی گر به جانت بخرند اهل خرد ارزانی

در سر حکمت و فطنت ز کرامت عقلی در تن دانش و رامش به لطافت جانی

حجۀ الحقی و مدروس ز تو باطل شد اوحد الدینی و در دهر نداری ثانی

غایت همتت ار کردت سلطان سخن آیت کدیه چو ارذال چرا میخوانی؟

ز اب حکمت چو همی با ملکان ننشینی آتش حرص چرا در دل و جان بنشانی

از پس آنکه به یک مهردو الف ملکی داشت در بلخ، ملک‌شاه به تو ارزانی

وز پس آنکه هزار دگرت داد وزیرقرض آن پیر سرخسی شده ترکستانی

وز پس آنکه ز انعام جلال الوزرابه تو هر سال رسد مهری پانصدگانی

چه بخیلی که به چندین زر و چندین نعمت‌طافی و پیرهنی کرد همی نتوانی!

گر به فرمان سخنی گفتم، مازار از من زانکه کفر است در این حضرت نافرمانی این نشان می‌دهد که علی‌رغم نابسامانی اوضاع سیاسی آن روزگار، و شکوه و شکایت مداوم انوری از بخل و خست بزرگان زمانه، این شاعر نامدار از چه اعتباری برخوردار بوده است که شاه و وزیر در برابر گله و شکایتش از حال خویش، به پاسخگویی برخاسته‌اند و ناگزیر از زبان شاعر دربار آنچه را که بدو رسیده و می‌رسد یادآور شده‌اند.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۵۵

انوری در کار سوداگری بسیار اشتباه می‌کند. او برخلاف بسیاری سوداگران هوای شهرت و اعتبار و آبروی خویش ندارد. مروری در دیوانش نشان می‌دهد که یا در کار خواستن شراب است، یا عذر بد مستی دوشین. فقیه و امیر و بازاری و مستوفی و وزیر را از نشتر زبان می‌آزارد و ناگزیر اینهمه را تاوان می‌دهد. به شاه می‌گوید:

خسروا، این چه حلم و خاموشیست؟ صاحب‌ا، این چه عجز و مأیوس‌سیست؟ به یکی از امیران سرخس که مردی از اهل آبه بوده است:

سرخس از جور بی‌آبی و آبی‌دریغا، روی دارد در خرابی

ز بی‌آبی خلاصش دادی، اما خداوندا، خلاصش کن ز آبی به مجد الملک و دو تن دیگر از بزرگان گوید:

رای مجد الملک در ترتیب ملک‌ژاژ چون تذکیر قاضی ناصحیست

یا رب، اندر ناکسی چون کیست او؟ باش، دانستم، چو تاج صالحیست فقیهان را گوید:

ای سفیه فقیه نام، تو کی باز دانی زمرد از مینا؟

در تک جاه جهل چون مانی مسکنت روح قدس مسکینا بازاریان را گوید:

بازار یکی مزرعه تخم فساد است زان تخم در آن خاک چه یابی که چه روید

قولی نبود راستتر از قول شهادت‌وان در همه بازار یکی راست نگوید حتی از بدگویی نسبت به خود و همکارانش دریغ ندارد:

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۵۶ ای برادر، بشنوی رمزی ز شعر و شاعری تا ز ما مثنی گدا، کس را به چیزی نشمیری

دان که از کناس ناکس در ممالک چاره نیست حاش لله تا نداری این سخن را سرسری

زانکه گر حاجت فتد تا فضله‌یی را کم کنی ناقلی باید، تو نتوانی که خود بیرون بری

باز اگر شاعر نباشد، هیچ نقصانی فتددر نظام عالم، از روی خرد گر بنگری؟

شعر دانی چیست؟ دور از روی تو، حیض الرجال قابلش گو، خواه کیوان باش، خواهی مشتری او، حتی اسب پیشکشی را هم دندان می‌شمارد و ادعا می‌کند آن نخستین جانور است که ایزد تعالی آفرید. گاه از این هم بدتر، هنگام خواستن چیزی، مخاطب را تهدید می‌کند:

فخر دین، یک التماسم از تو هست روزها شد تا همی پنهان کنم

کبشکی داری اگر بخشی مرا خویشتن در پیش تو قربان کنم

ور بفرمایی که دندان بر کشم سهل باشد بر کشم، فرمان کنم

لیک ازین پس در میان دوستانت بس مساوی کز برای آن کنم

چیزهایی گویم حقا، که سگ‌نان نبوید، نیز اگر بر نان کنم همچنانکه خاقانی در تقاضای شتر از امیر الحاج گفته است:

ور بندهی، دهممت صد دشنام که یکی را به اشتیری نبرند با این حال، شاعر بزرگ، متأسف است که:

بسا سخن که مرا بود وان نگفته بماندز من نخواست کس آن را و آن نهفته بماند

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۵۷ سخن که گفته بود همچو در سفته بودمرا رواست گر این در من نهفته

بماند و انسان آگاه و هوشمند این سخن را از دل باور می‌کند و خود را با شاعر همدرد می‌یابد. شاید اگر او در روزگار و با

همنشینان بهتری می‌زیست، ورد زبانش همه این می‌شد:

آلوده منت کسان کم شو تا یک شبه در وثاق تو نانت

ای نفس، برسته قناعت شو کانجا همه چیز نیک ارزانت

تا بتوانی حذر کن از منت کاین منت خلق کاهش جانست

در عالم تن چه می‌کنی هستی؟ چون مرجع تو به عالم جانست

شک نیست که هر که چیزی کی داردوان را بدهد طریق احسانست

لیکن چو کسی بود که نستاند احسان آنست و سخت آسانست

چندان که مروت است در دادن در ناستدن هزار چندانست دیوان انوری به جز دو چاپ لکهنو و تبریز که استاد براون اشاره کرده

است چند چاپ دیگر نیز دارد که از آن میان یک چاپ به اهتمام استاد سعید نفیسی فقیه در سال ۱۳۳۷ ش در تهران در ۶۳۲

صفحه به وسیله کتابفروشی پیروز منتشر شده است و چاپ دیگر به اهتمام استاد محمد تقی مدرس رضوی در ۱۱۸۴ صفحه با ۱۶۳

صفحه مقدمه در دو مجلد در ۱۳۴۰ به وسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب، با این حال شاید بتوان چشم براه چاپ متن منقحتر و

کاملتری از دیوان انوری بود.

درباره انوری به جز تحقیق ژو کوفسکی که استاد براون اشاره می‌کند، این مراجع در دست است:

۱- مقدمه دیوان انوری چاپ نفیسی

۲- مقدمه دیوان انوری چاپ مدرس رضوی

۳- شرح مشکلات دیوان انوری، تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، از انتشارات دانشگاه تهران در ۱۳۴۰ شمسی

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۵۸

۴-

Nasim, Dr. K. H. The Life and Works of Hakim Auhad- ud- din Anwari, Lahore, Panjab Univ.

۱۹۶۷. pp. ۳۷۶

۵- تواریخ ادبی از قبیل تاریخ ادبیات صفا، ج ۲؛ سخن و سخنوران؛ خاصه با کاروان حله که الحق حلاوتی دارد.

ص ۷۱- شعر ابو الفرج رونی در دیوان چاپی او پیدا نشد. بیتی که نقل شده بازسازی از روی ترجمه انگلیسی آنست.

ص ۷۲- سطر ۶ مؤلف در اینجا مصراعی را از انوری آورده بدین مفهوم: «

ترا به زحمت هیچ ازدحام حاجت نیست

» که متأسفانه اصل آن به دست نیامد.

ص ۸۲- در اینجا مؤلف برای امکان مقایسه به نقل قطعاتی از ترجمه‌های کیرک پاتریک و پالمر پرداخته است، که چون در ترجمه

فارسی موردی نداشت، طبعاً متن فارسی ابیات نقل شد.

ص ۸۴- خاقانی در سده اخیر مقامش بیشتر شناخته شده و احوال و آثارش مورد تحقیق قرار گرفته است. دیوان اشعارش بارها چاپ

شده که ظاهراً بهترین چاپ آن (به گمان نگارنده) تصحیح استاد ضیاء الدین سجادیست که در سال ۱۳۳۸ ش به وسیله کتابفروشی

زوار در تهران منتشر شده است. در مقدمه‌یی که مصحح در هفتاد صفحه بر آن چاپ از دیوان نوشته، تقریباً غالب مآخذ مهم

مربوط به احوال و آثار خاقانی را معرفی کرده است.

یکی از اسناد مهم درباره خاقانی مجموعه منشآت اوست که آن هم چندبار به- تفاریق چاپ شده است، ولی چاپ اخیر آن به نام

منشآت خاقانی به تصحیح محقق معاصر استاد محمد روشن اکمل واصح از ماسبق است و محتوی بر ۶۰ نامه خاقانی خطاب به

امیران، وزیران، دانشمندان، دوستان و اعضای خانواده وی. مطالعه این منشآت نه تنها برای جویندگان احوال خاقانی، بلکه برای

محققان تاریخ اجتماعی سده ششم بسیار سودمند است. در اینجا نقل حکایتی را از این مجموعه درباره حکیم عمر خیام و کاشانی

وزیر درخور می‌داند:

«مگر روزی خواجه به دیوان نشسته بود. عمر خیام درآمد و گفت: ای صدر جهان، از

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۵۹

وجه ده هزار دینار معاش هر سال من کهنتر باقی به دیوان عالی مانده است. نایبان دیوان را اشارتی بلیغ می‌باید تا برسانند. خواجه

گفت: تو جهت سلطان عالم چه خدمت کنی که هر سال ده هزار دینار مرسوم تو باید داد؟

عمر خیام گفت: وا عجبا! من چه خدمت کنم سلطان را؟ هزار سال آسمان و اختران را در مدار و سیر به شیب و بالا جان باید کنند تا از این آسیابک دانه‌یی درست چون عمر خیام بیرون افتد، و از این هفت شهر پای بالا و هفت دیه سر نشیب یک قافله سالار دانش چون من در آید. اما اگر خواهی، از هر دهی در نواحی کاشان، چون خواجه ده- ده بیرون آرم و به جای او بنشانم، که هر یک از عهده کار خواجه‌گی بیرون آید.

خواجه از جای بشد و سر در پیش افکند، که جواب بس پای برجای دید. این حکایت به حضرت سلطان ملک‌شاه باز گفتند، گفت: بالله که عمر خیام راست گفت.

در زبان فارسی تک نگاری جالبی درباره خاقانی وجود دارد به نام شاعری دیر آشنا از علی دشتی که بارها چاپ شده است. تحفه العراقین خاقانی در سال ۱۳۳۳ ش به تصحیح یحیی قریب منتشر شده است. چاپهای متعددی نیز دارد. ترجمه آثار خاقانی تا آنجا که نگارنده می‌داند- و مسلماً اطلاعش ناقص است- بشرح زیر است:

ترجمه رباعیات خاقانی همراه با متن آنها از K G. Zaleman به نام- Chetre rostishya Khaqani (رباعیات خاقانی) در ۱۸۷۵ م در سنت پترزبورگ چاپ شده است.

ترجمه ترکی منتخبی از اشعار خاقانی به نام خاقانی شروانی، سچیلیمیش اثر لری در ۱۹۵۶ در باکو چاپ شده است. ترجمه روسی برخی اشعار منتخب به وسیله ولادیمیر در ژاوین Vladimir Derzhavln در ۱۹۵۹ م در باکو منتشر شده است. خانیکوف نیز در همان تک نگاری سابق الذکرش اشعاری از خاقانی را ترجمه کرده است. ریکا به نقل از اته گوید که ترجمه اشعار منتخبی از خاقانی به انگلیسی منتشر شده است (هرچند اشاره او چندان روشن نیست)، ترجمه منظوم انگلیسی قطعه‌یی از تحفه العراقین (ملاقات

جمالی)، ترجمه ایوان میداین و یکی از غزلیات خاقانی از تمام باتینسکی Poetry نقل شده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۶۰

ص ۸۵- خاقانی با حق شناسی فراوانی بارها در اشعارش از عم خویش یاد می- کند. ن ک مقدمه سجادی بر دیوان خاقانی.

ص ۹۱- قصیده شگفت‌انگیز مورد بحث مؤلف، قصیده حبسیه است با مطلع:

فلک کز روتر است از خط ترسامرا در بند دارد راهب آسا که بارها به وسیله ادبای ایرانی شرح و تفسیر شده است. استاد مینورسکی فقید درباره این قصیده و مخاطبش تحقیقی دارد که استاد عبد الحسین زرین کوب آن را ترجمه و در فرهنگ ایران زمین منتشر کرده است. تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی ج ۲، ۲۶۰ یادداشتها و اضافات بر تاریخ ادبی ایران از سنایی تا سعدی نوشته غلام حسین صدوری افشار .... ص: ۲۲۵

۹۱- نظامی گنجوی از دیرباز مورد توجه اهل ادب بوده است. درباره شرح احوال و آثار او در ایران شادروان وحید دستگردی مطالعه مبسوطی کرده و مجموعه آثارش را انتشار داده است، که هرچند روش تحقیق او با اصول جدید مابینت‌هایی داشته و مورد استهزای شادروان صادق هدایت (آثار پراکنده صادق هدایت، تهران، امیر کبیر) قرار گرفته، معذک کوششی درخور برای شناساندن نظامی بوده است. استاد علی اکبر شهبابی تک نگاری جالبی به نام نظامی شاعر داستانسرا در سال ۱۳۳۴ ش به وسیله کتابخانه ابن سینا منتشر کرده است. شادروان سعید نفیسی در کتاب احوال و آثار قصاید و غزلیات نظامی گنجوی، که آن را در سال ۱۳۳۸ به وسیله کتابفروشی فروغی در تهران انتشار داده، بیش از ۲۰۰ صفحه درباره این سخنور بزرگ بحث و تحقیق کرده است. این دو کتاب اطلاعات کافی درباره زندگی و آثار و کتابشناسی نظامی به دست می‌دهد؛ همچنین درباره دیوان اشعار نظامی که مورد تردید استاد براون بوده است (ص ۹۴). رایجترین چاپ خسته نظامی در ایران همان چاپ مصحح شادروان وحید دستگردیست که بارها تجدید شده است.

ص ۱۰۲- ظهیر فاریابی، نام کاملش ظهیر الدین ابو الفضل طاهر بن محمد فاریابی بلخی (- ۵۹۸ ق) است که محقق معاصر خراسانی آقای تقی بینش در مقدمه دیوان ظهیر که تصحیح کرده‌اند شرح حال مبسوطی از او را همراه با شرح اوضاع سیاسی، اجتماعی و ادبی روزگارش در بیش از یک صد صفحه مورد تحقیق قرار داده‌اند.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۶۱

مشهد، کتابفروشی باستان، ۱۳۳۷ ش.

ص ۱۰۹- در دوزخ مست: ... متن شعر بدست نیامد و این ترجمه بیست از عبات انگلیسی مؤلف.

ص ۱۱۵- درباره تاریخ خوارزمشاه و مغول توجه خواننده را به کتاب تاریخ مغول از شادروان عباس اقبال معطوف می‌دارد. درباره نظام اجتماعی قوم مغول در زادگاهشان کتاب نظام اجتماعی مغول از ولادیمیرتسوف ۱۳۹۱- ۴۸۸۱ (B. Vladimirtsov م) ترجمه خانم شیرین بیانی، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب حاوی آگاهیهای سودمند است.

ص ۱۵۴- ابن اثیر تحریر منتخبش از انساب سمعانی را اللباب فی معرفه- الانساب نام داده است. این اثر در سال ۱۸۳۵ به اهتمام

ووستنفلد در گوتا چاپ شده است. سیوطی این کتاب را تنقیح و تکمیل کرده و لب اللباب فی تحریر الانساب نامیده است. این کتاب اخیر در ۳ ج در سالهای ۱۸۴۰-۵۱ به اهتمام ویت Weth در لیدن منتشر شده است (معجم المطبوعات ج ۱).  
ص ۱۵۴- بخشی از تاریخ ابن العبری درباره تاریخ ایران باستان زیر نام تاریخ ایران بروایت ابن العبری توسط استاد محمد جواد مشکور به فارسی ترجمه و منتشر شده است.

ص ۱۵۶- طبقات ناصری منهاج سراج مخصوصاً از نظر شرح مقاومتهای ایرانیان در برابر مغول بسیار جالب توجه است. این کتاب را یکبار نیز دانشمند افغانی استاد عبد الحی حبیبی در سالهای ۱۳۴۲-۳ ش در ۲ ج در کابل منتشر کرده و درباره شرح حال مؤلف و موضوعات کتاب شرح مشبعی در آن آورده است.

ص ۱۵۷- در ضمن توجه به تواریخ خاص از چند کتاب که مربوط به همین دوره است و استاد متذکر آنها نشده است باید یاد کرد: الف- عقد العلی للموقف الاعلی از افضل الدین ابو حامد احمد بن حامد کرمانی که در سال ۵۸۴ ق تألیف شده و در تاریخ سلجوقیان کرمان تا استیلای ملک دینار بر- آن سامان است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۶۲

ب- بدایع الازمان فی وقایع کرمان از همو که کتابی مفصل در تاریخ و جغرافیای کرمان بوده است و امروز در دست نیست، تنها بخشی از منقولات آن را که مربوط به ایام سلسله سلجوقیان کرمان می‌شود، آقای مهدی بیانی از تواریخ دیگر استخراج و گردآوری و به نام تاریخ افضل یا بدایع الازمان فی وقایع کرمان در سلسله انتشارات دانشگاه تهران منتشر کرده‌اند.

ج- المضاف الی بدایع الازمان فی وقایع کرمان از نویسنده فوق الذکر در شرح حوادث کرمان در سالهای ۶۰۲-۶۱۲ ق که در سال ۱۳۳۱ ش به وسیله شادروان عباس اقبال منتشر شده است.

د- تاریخ سلاجقه کرمان از محمد بن ابراهیم که در سال ۱۳۴۳ ش محقق فاضل معاصر آقای باستانی پاریزی آن را از روی چاپ هوتسما در تهران تجدید چاپ کرده‌اند و باستناد عباراتی از کتاب آن را از قرن ۱۲ ه می‌دانند؛ حال آنکه نگارنده احتمال می‌دهد که متعلق به اوایل قرن هفتم و از همان ابو حامد محمد بن ابراهیم نویسنده ذیل سلجوقنامه ظهیری نیشابوری باشد. برای توضیح بیشتر درباره هر چهار کتاب نگاه کنید به تاریخ در ایران.

ص ۱۵۸- تاریخ یمینی همچنانکه استاد براون متذکر شده، قسمت عمده آن به وسیله جرفادقانی ترجمه شده، ولی بخش کوچکی از آن که در رثای نصر بن سبکتکین است، به وسیله حبیب الدین محمد بن علی اصغر جرفادقانی از فضلالی اوایل قرن ۱۳ ه ترجمه شده و بخشی دیگر را که در شرح برخی از احوال مؤلف است و به نام بٹ الشکوی موسوم، شادروان ثقة الاسلام تبریزی ترجمه کرده است. نگاه کنید به تاریخ در ایران. الحق هر سه این بزرگواران داد سخن داده و حق کلام به جای آورده‌اند و ما نمونه را سطری چند از هر کدام به دست می‌دهیم:

«در سنه سبع و سبعین و ثلثمائه عبد الله عزیز را از وزارت معزول کردند و به خوارزم افتاد و جای او به ابو علی دامغانی دادند و او جهد بسیار کرد تا تمشیت آن شغل بکند و خلل- هاییکه به حواشی ملک راه یافته بود زایل گرداند. قوت و قدرت او از آن مراد قاصر شد چه بیشتر ولایت در تشبث متغلبان مانده بود و ارتفاعات قاصر کشته و لشکر بر تحکمت-»

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۶۳

فاسد متجاسر شده و ترکان استیلا یافته و نفاذ حکم وزرا نقصان پذیرفته و وقع برخاسته ...»

از ترجمه ابو الشرف

«امیر نصر رخت بر بست و بر مرکب نشست تا زیارت پدر نماید و سلام و تحیت او به جا آورد و اعتکاف تمام در تربت وی گذارد و اعتذار از طول مدت همی خواهد. بگویند کیست آنکه سفر به قصد زیارت و سلام و تحیت و اکرام کند، باب او مهمل و بواب او معدوم و حجاب او معطل و بارگاه او موحش و مختل بماند؟»

از ترجمه حبیب الدین

«من دو سال با او در ریاست برید مجاورت کردم. به خدا قسم که هیچ چشمی او را دیدار نکرد که به مسجد جامع درآید و دو گانه بگذارد، مگر یک مرتبه که به حکم ندرت و شدوذ به جامع درآمد. ندانم که پایش به خطا رفته بود و یا خود عذری داشته که از عاقبتش بیندیشیده و از وخامتش بترسیده ...»

از ترجمه ثقة الاسلام

تاریخ یمینی یکبار نیز اخیراً با تصحیح و مقدمه جعفر شعار و حاتمه یمینی به وسیله نگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شده است.  
ص ۱۵۹- ترجمه شاهنامه فردوسی در ۱۳۵۰ ق در مصر در ۲ ج چاپ شده و بار دیگر در تهران به وسیله کتابفروشی اسدی افسس شده است.

ص ۱۵۹- درباره جوینی و کتابش نگاه کنید به تاریخ در ایران. جهانگشا یک بار در لیدن و چندبار در ایران چاپ شده است. ذیل مختصری بر جهانگشا در شرح فتح بغداد منسوب به نصیر الدین طوسی در تلو چاپ محمد رضانی آمده است. علامه قزوینی

تصحیحات و اضافاتی مجدد بر جهانگشا دارد که در فرهنگ ایران زمین چاپ شده است.

ص ۱۶۰- درباره نسوی و کتابش نیز نگاه کنید به تاریخ در ایران. از سیره جلالی چاپ دیگری نیز در مصر صورت گرفته است. ترجمه فارسی ناشناس قدیمی از این کتاب وجود دارد که استاد مجتبی مینوی آن را در انتشارات ترجمه و نشر کتاب منتشر کرده است. ترجمه جدیدی نیز به وسیله محمد علی ناصح صورت گرفته که در سال ۱۳۲۴ ش به وسیله کتابفروشی علمی چاپ شده است. کتاب دیگر نسوی، که

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۶۴

استاد براون متذکر آن نشده، نفعه المصدور است به فارسی که چاپ تازه‌یی از آن به- تصحیح فاضل معاصر امیر حسن یزدگردی به وسیله وزارت آموزش و پرورش در سال ۱۳۴۳ ش منتشر شده و مربوط است به شرح حوادث اواخر ایام جلال الدین خوارزمشاه. در مقدمه این کتاب و سیره مصحح استاد مینوی شرح مبسوط و مشروح درباره زندگی، سبک ادبی و معرفی آثار نسوی موجود است. در اینجا نقل قطعه‌یی را از نفعه المصدور برای نمودن سبک سخن نسوی بی‌مناسبت نمی‌داند:

«شرح حال تن مهجور و دل رنجور با سر گیریم، که این حسرت نه از آن جمله است، که بزاری و نوحه‌گری داد آن توان داد. آسمان در این ماتم کیود جامه تمام است. زمین در این مصیبت خاک بر سر بست. شفق برسم اندوه‌زدگان رخسار به خون دل شسته است. ستاره بر عادت مصیبت رسیدگان بر خاکستر نشسته است. صبح در این واقعه هائل اگر جامه دریده است، صادقست. ماه در این حادثه مشکل اگر رخ به خون خراشیده، بحقست. سنگین دلا کوه! که این خبر سهمگین بشنید و سر نهاده؛ و سرد مهرا روز! که این نعی جانسوز بدو رسید و فرو نایستاد، سحاب در این غم اگر به‌جای آب خون بارد، به‌جای خود است، دریا، در این ماتم اگر کف بر سر آرد، رواست.»

ص ۱۶۳- تاریخ الحکما در سال ۱۰۹۹ ق به وسیله فاضلی ناشناخته از درباریان صفوی به فارسی ترجمه شده و در ۱۳۴۷ ش این ترجمه با مقدمه، تعلیقات و تصحیح خانم بهین دارایی در سلسله انتشارات دانشگاه تهران منتشر شده است.

ص ۱۶۵- لباب الالباب عوفی علاوه بر چاپ لیدن و چاپ عکسی آن در تهران، یک‌بار نیز با تصحیحات و تعلیقات شادروان استاد سعید نفیسی در ۱۳۳۵ ش به وسیله کتابفروشی محمد علی علمی منتشر شده است. چاپ انتقادی بخش کوچکی از جوامع الحکایات به وسیله شادروان استاد محمد معین منتشر شد، که متأسفانه ادامه نیافت.

ص ۱۶۶- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار بار دیگر در تهران به وسیله شادروان عباس اقبال در دو مجلد منتشر شد که مجلد دوم شامل قطعات و منقولاتی از دیگران بود. این چاپ که اخیراً نایاب شده بود ظاهراً بار دیگر در یک مجلد افست شده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۶۵

ص ۱۶۶- برخی تواریخ محلی دیگر این دوره از قبیل تاریخ بیهق، تاریخ بخارا، التودین رافعی، تاریخ هندوستان، فخر الدین مبارکشاه، فارسنامه ابن بلخی، تاریخ سمرقند نسفی موسوم به القند در کتاب نگارنده به نام تاریخ در ایران معرفی شده است. همچنین کتاب فضایل بلخ است که صفی الدین ابو بکر عبد الله بن عمر بلخی در ۶۱۰ ق آن را به عربی نوشته و در سال ۶۷۶ ق به دست عبد الله بن محمد بن قاسم حسینی به فارسی ترجمه شده است. متن عربی کتاب در دست نیست، ولی ترجمه فارسی آن به تصحیح استاد افغانی عبد الحی حبیبی دوبار چاپ شده که چاپ اخیر آن به وسیله بنیاد فرهنگ ایران منتشر شده است (۱۳۵۰ ش). ص ۱۶۷- مشترک یاقوت حموی به وسیله استاد محمد پروین گنابادی به فارسی ترجمه و تلخیص و در سلسله انتشارات دانشگاه تهران منتشر شده است.

ص ۱۷۱- در میان آثار جغرافیایی این عصر باید از کتاب جهان‌نامه محمد بن نجیب بکران و کتاب عربی طبایع الحیوان شرف الزمان طاهر مروزی (برای هر دو نگاه کنید به تاریخ در ایران) و عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات محمد ابن محمود بن احمد طوسی معاصر رکن الدین طغرل بن ارسلان شاه سلجوقی (حکومت ۵۵۶-۷۳ ق) به تصحیح استاد منوچهر ستوده یاد کرد که به وسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب در ۱۳۴۵ ش منتشر شده است.

ص ۱۷۱- درباره امام فخر الدین رازی تک نگاری تازه‌یی در دست است از محقق افغانی استاد مایل هروی به نام شرح حال و زندگی و مناظرات امام فخر الدین رازی که در سال ۱۳۴۳ ش در ۳۹۰ ص به وسیله وزارت مطبوعات افغانستان در کابل منتشر شده است. در این کتاب از اوضاع اجتماعی عصر رازی، استادان و شاگردان، مناظرات و افسانه‌های مربوط به او و فهرست آثارش بحث شده است.

ص ۱۷۲- درباره نصیر الدین طوسی و آثارش نگاه کنید به شرح آثار و احوال خواجه نصیر الدین طوسی از استاد مدرس رضوی و یادنامه خواجه نصیر الدین طوسی هردو از انتشارات دانشگاه تهران. از کتاب اخلاق خواجه نصیر الدین دو تحریر وجود دارد که اولی به نام اخلاق محتشمی و دومی به نام اخلاق

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۶۶

ناصری موسوم و هردو چاپ و اخلاق ناصری به وسیله Wickens به انگلیسی ترجمه و در ۱۹۶۴ در لندن منتشر شده است. کتاب

فلسفی معروف طوسی به نام اساس - الاقتباس و اثر ریاضی او به نام تحریر اقلیدس از اهم آثار این متفکر بزرگ به شمار می‌رود. فهرستی از آثار علمی طوسی به زبان فارسی و شروح و تفاسیر و نسخ و چاپ - های آنها در اثر نگارنده به نام کتابنامه علوم ایران ثبت است. درباره اخلاق و خصایل مردمی گفتگو کردن که ۷ قرن پیش از ما می‌زیسته‌اند شاید چندان دشوار نباشد، ولی صدور حکم و فتوی درباره آنان کاریست که مقبول همه خردمندان نیست. با این حال، به گمان نگارنده در آن روزگار اگر قرار بود میان دو تن در جهت نفع جمهور ترجیحی قابل شویم، مسلماً و بی‌شبهه هلاکوی مدیر لایق را بر علاء الدین خورشاه ابله ترجیح می‌دادیم، صرفنظر از اینکه طوسی در خدمت خان مغول برای دیگران و برای دانش و فرهنگ سودمندتر افتاد تا در قلعه الموت. نیز باید بدین نکته توجه داشت که در نیمه سده هفتم، در جهان اسلام، مین پرستی مفهوم امروزی را نداشت.

ص ۱۷۳ - چغمینی، محمود بن محمد بن عمر خوارزمی که ایام حیاتش مورد اختلاف است، مسلماً پیش از سده ۸ زندگی نمی‌کرده، حتی وفات او را ۸۰۸ ق نیز نوشته‌اند. از آثار او جز الملخص فی الهیئه که شروح و تفسیرهای فارسی آن در کتابنامه علوم ایران داده شده، اثر مهم دیگرش قانونچه در طب است که چند تن آن را به فارسی ترجمه و شرح کرده‌اند (نگاه کنید به همان مأخذ که هردو تاریخ وفات ۷۴۵ و ۸۰۸ ق در آنجا ذکر شده است!). سوتر Suter کتاب دیگری از چغمینی ذکر می‌کند به نام قوت الکواکب و ضعفها که ظاهراً در تنجیم و به زبان عربیست و نسخه‌ی از آن در کتابخانه ملی پاریس است (ن ک دایرة المعارف اسلامیة ماده چغمینی).

ص ۱۷۴ - زنجانی، عز الدین ابراهیم بن عبد الوهاب مؤلف التصریف است که بارها در ضمن جامع المقدمات چاپ شده است (فهرست عربی مشار).

ص ۱۷۴ - جمالی قرشی، ابو الفضل جمال الدین محمد بن عمر بن خالد مربوط

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۶۷

به دوره‌ی متأخر از مجلد حاضر و کتاب او موسوم به الصراح من الصحاح و معروف به صراح اللغة (اتمام در ۶۸۱ ق) است که بارها در ایران و هند چاپ شده است.

ص ۱۷۵ - مؤلف نظام التواریخ را بیضاوی دیگری می‌دانند معروف به قاضی سعید یا سعید الدین یا سعد الدین و در این باره اختلاف است.

ص ۱۷۶ - چاپ بسیار پاکیزه‌ی از نصاب الصبیان اخیراً به وسیله استاد محمد جواد مشکور در تهران منتشر شده است. برای توضیحات درباره شرح حال فراهی و نصابهای مختلف می‌توان بدان مراجعه کرد.

ص ۱۷۶ - المعجم شمس قیس رازی به جز چاپ فوق الذکر دوبار نیز به تصحیح استاد محمد تقی مدرس رضوی در تهران چاپ شده است.

ص ۱۷۷ - مرزبان‌نامه دست‌کم دو تحریر به زبان فارسی دری دارد: یکی روضه - العقول و دیگری همین مرزبان‌نامه سعد وراوینی مشار الیه. روضه العقول را محمد ملطوی در ۵۹۸ ق انشا کرده و آن مشتمل بر ۱۱ باب، بسی مفصلتر از کتاب وراوینی و دارای حکایات بیشتر است. این کتاب را خاورشناس فرانسوی شادروان هانری ماسه در سال ۱۹۳۸ م در پاریس منتشر کرده است. مرزبان‌نامه انشای سعد وراوینی دارای ۱۰ باب است و باب اخیر مذکور در روضه العقول را ندارد، که به باب ملک نیکبخت با زنش یونا موسوم است. مرزبان‌نامه وراوینی بارها چاپ شده، که پاکیزه‌ترین چاپش با تصحیح و مقدمه علامه قزوینی در لیدن، و از روی آن بارها در تهران، صورت گرفته است. از روی همین مرزبان‌نامه وراوینی ترجمه‌ی بی‌ترکی شده که از وجودش خبری نداریم، ولی ابن عربشاه مورخ معروف (- ۸۵۴ ق) آن را به عربی ترجمه کرده و این ترجمه در قاهره چاپ شده است. برای آگاهی بیشتر ن ک مقدمه شادروان قزوینی بر مرزبان‌نامه. ترجمه انگلیسی مرزبان‌نامه وراوینی به وسیله استاد روبن لوی در ۱۹۵۹ در لندن منتشر شده است.

ص ۱۷۷ - درباره تصوف مراجع بسیار به فارسی در دست است. بخشی از این مراجع متون کهن است، از قبیل کشف المحجوب؛ رساله قشیریه؛ طبقات الصوفیه؛ تذکره الاولیا؛ اسرار التوحید؛ مصباح الهدایه؛ مناقب العارفین؛ نفحات الانس؛

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۶۸

کتاب التعرف؛ شرح گلشن راز لاهیجی و دهها کتاب دیگر. بخش دیگر مطالعات و تحقیقات جدید است از قبیل بحثی در تصوف و تاریخ تصوف شادروان قاسم غنی؛ سرچشمه تصوف در ایران سعید نفیسی؛ ارزش میراث صوفیه از استاد عبد الحسین زرین کوب؛ اسلام و تصوف از شادروان استاد نیکلسن، ترجمه مدرس نهاوندی.

نگارنده یادآوری نکته‌ی را درباره سرچشمه تصوف لازم می‌داند و آن اینکه مطالعه در آیینهای کهن از قبیل آیین مهری، اورفوسسی، فیثاغوری، تائویی، یوگی، نوافلاطونی، گنوسی، مانوی، حنیفی ... نشان می‌دهد که بسیاری از اصول و مبانی تصوف در همه کشورها ریشه‌های کهنی دارد و از دیرباز مورد توجه طبقه‌ی از مردم اندیشمند بوده است.

همیشه، در همه کشورها گروهی کوچک یا بزرگ در جستجوی راههای نجات یا اصلاح فردی بوده‌اند و همیشه این فرضیه پیروان

و هوادارانی داشته که «اگر هر کس در خانه خود را جارو کند، شهر همچون دسته گلی پاکیزه می‌شود.» هر چند، هرگز اینان چندان پیرو نداشته‌اند تا شهرشان را همچون دسته گلی پاکیزه کنند، باینحال، صفا و پاکی روحشان گهگاه سبب شگفتن گلهای دماغ پروری بوده است.

از آنجا که تصوف و جلوه‌های مختلف آن از ضرورت‌های اجتماعی سرچشمه می‌گیرد و در هر کشور، در شرایطی رواج می‌یابد که ارزشهای اجتماعی موجود در معرض تهدید و بی‌اعتمادی باشد؛ بیداد، استبداد، یا خطر جنگ و آشوب بر جامعه فرمانروا شود و اختلاف شدید طبقاتی موجب محرومیت ناروای گروهی از مردم مستعد گردد؛ ازینرو مطالعه تصوف نه تنها از نظر تاریخ اندیشه، بلکه از لحاظ تاریخ اجتماعی نیز دارای اهمیت است.

ص ۱۷۸- شد الآزار به تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال به وسیله وزارت فرهنگ در سال ۱۳۲۸ ش منتشر شده است. درباره روزبهان ن ک روزبهان‌نامه از دانش پژوه

ص ۱۷۹- درباره نجم الدین کبری تک نگاری جامعی وجود دارد از محقق معاصر منوچهر محسنی، که در سال ۱۳۴۶ ش به وسیله شرکت سهامی چاپ و انتشارات

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۶۹

ایران در تهران منتشر شده است، زیر نام تحقیق در احوال و آثار نجم الدین کبری اویسی.

ص ۱۸۱- مجد الدین بغدادی، ابو سعید شرف بن مؤید منسوب به بغدادک خوارزم است. استاد صفا از برخی نامه‌های او و رساله‌ی فارسی به نام سفر یاد می‌کند. عوفی اشعاری از مجد الدین نقل کرده که از جمله این رباعیست:

دیوانه نباشد آنکه از زر ترسد عاشق نبود هر که ز خنجر ترسد

تا چند ز سر بریدنم بیم کنی آن کس که سر تو دارد از سر ترسد؟ ص ۱۸۳- چه بودی که دوزخ ..... این شعر را برخی، از جمله شادروان محمد علی فروغی از سعدی نمی‌دانند. ن ک بوستان چاپ فروغی، بخش ملحقات.

ص ۱۸۴- شهاب الدین سهروردی مقتول دارای آثار فلسفی عمیق، از جمله چند رساله فارسی بسیار دلکش است، مانند آواز پر جبرئیل؛ لغت موران؛ رساله عشق؛ صغیر سیمرغ؛ فی حالة الطفولیه؛ روزی با جماعت صوفیان؛ و عقل سرخ. مهمترین کتاب او حکمه الاشراق است که معرف فلسفه اشراقی اوست و به همین خاطر است که او را شیخ اشراق می‌نامند. تقریباً همه آثار سهروردی در ایران و اروپا و کشورهای عربی چاپ شده است. از جمله چاپ مدونی از رسالات فارسی سهروردی به تصحیح استاد حسین نصر به وسیله انجمن ایران و فرانسه منتشر شده است، همین رسالات را هانری کربن به زبان فرانسه ترجمه و به وسیله همان انجمن منتشر کرده است. همچنانکه برخی آثار مهم عربی سهروردی نیز از قبیل حکمه الاشراق مطارحات و مقاومات به وسیله استاد کربن در استانبول و تهران در دو مجلد زیر نام المجموعه فی الحکمه الالهیه منتشر شده است (۱۹۴۵-۵۲). البته لازم است از چاپ زیبای برخی رسالات فارسی سهروردی نیز یاد کرد که به اهتمام استاد مهدی بیانی، به وسیله انجمن دوستداران کتاب در تهران صورت گرفته است، از قبیل لغت موران، آواز پر جبرئیل، روزی با جماعت صوفیان ...

برای توضیحات بیشتری درباره فلسفه، آثار و احوال سهروردی ن ک سه حکیم مسلمان و معارف اسلامی، هردو از آثار استاد حسین نصر.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۷۰

ص ۱۸۴- درباره ابن عربی نیز ن ک سه حکیم مسلمان از سید حسین نصر، ترجمه محقق فاضل احمد آرام.

ص ۱۸۶- ای که مرا می‌بینی .... داستان مربوط به این بیت شبیه است به داستان بیت معروف حافظ:

گر مسلمانی از اینست که حافظ داردوای اگر از پس امروز بود فردایی که مسلماً یکی از روی دیگری، یا هردو از روی داستانی دیگر ساخته شده است.

ص ۱۸۶- فلسفه و ادیان آسیای مرکزی به وسیله شادروان مترجم همایون فره‌وشی به فارسی ترجمه و چاپ شده است، ولی متأسفانه ترجمه چندان آزاد و بدور از اصل است که در این مورد بهیچروی افاده مقصود نمی‌کند.

ص ۱۸۷- درباره فرید الدین عطار به زبان فارسی دو تک‌نگاری داریم: یکی از شادروان سعید نفیسی به نام جستجو در احوال و آثار شیخ فرید الدین عطار نیشابوری که در ۱۳۲۰ ش در تهران منتشر شده است، و دیگری به نام شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فرید الدین محمد عطار نیشابوری از شادروان بدیع-الزمان فروزانفر که در سال ۱۳۴۰ ش به وسیله انجمن آثار ملی انتشار یافته است.

ص ۱۸۷- درباره اینکه روزی پانصد شخص به عطار نبض می‌نموده‌اند، مسلماً شاعر مبالغه کرده است؛ ولی عجب آنکه استاد براون که خود پزشک بوده، هیچ متعرض آن نشده، ولی نویسنده و مترجم معاصر پرویز داریوش در نقدی بر کتاب اخیر الذکر استاد فروزانفر از این مبالغه یاد کرده و خاطر نشان ساخته است که اگر دیدن هر نبضی ۳ دقیقه طول کشد، باید شبانه روز ۲۵ ساعت بوده باشد و عطار به هیچ کاری جز آن نپردازد. این نقد مقارن انتشار کتاب فوق الذکر در یکی از ماهنامه‌های تهران منتشر شد و چون



اکنون نگارنده از حافظه نقل کرده، امیدوار است که در نقل قول آقای پرویز داریوش خطا نکرده باشد.

ص ۱۹۷- منطق الطیر بارها چاپ شده است. پاکیزه‌ترین چاپ آن به تصحیح استاد صادق گوهرین در سال ۱۳۴۲ ش به وسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب در تهران

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۷۱

منتشر شده است. چاپ دیگری از منطق الطیر که با تصحیح و مقدمه استاد محمد جواد مشکور در سال ۱۳۴۱ ش در تبریز منتشر شده (کتبفروشی تهران) این حسن را دارد که کتابشناسی مفصل و مشروحی از چاپها و ترجمه‌های منطق الطیر به دست می‌دهد. چیزی که بر آن می‌توان افزود ترجمه عربی منطق الطیر عطار از ناجی القیسی محقق عراقیست که همراه با شرحی در احوال و آثار عطار زیر نام عطارنامه در سال ۱۹۶۶ م در ۲ ج در بغداد منتشر شده است. ص ۲۰۰- درباره کتابشناسی آثار عطار اطلاعات مختصری ذکر می‌شود:

تذکره الاولیای مصحح علامه قزوینی که در ۲ ج در لیدن چاپ شده بود، بارها در تهران افست و تجدید چاپ شده است. از این کتاب چاپ پاکیزه دیگری به تصحیح محقق معاصر محمد استعلامی به وسیله کتبخانی زوار در تهران منتشر شده است. مصحح کتاب ۲۰ صفحه از مقدمه خود را به معرفی تذکره الاولیای، مأخذ، سبک و ترجمه‌های آن اختصاص داده است. چیزی که می‌توان افزود اینست که تذکره الاولیای به وسیله استاد آربری به انگلیسی ترجمه و در سال ۱۹۶۶ در لندن منتشر شده است.

دیوان عطار یک‌بار به تصحیح شادروان سعید نفیسی در ۱۳۲۹ ش (ج ۲، کتبخانی فروغی، ۱۳۳۶ ش) و بار دیگر به تصحیح تقی تفضلی به وسیله انجمن آثار ملی در ۱۳۴۲ ش (ج ۲ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵ ش) منتشر شده است.

اشترنامه به تصحیح استاد مهدی محقق و خسرونامه به تصحیح احمد سهیلی خوانساری در ۱۳۴۰ ش به وسیله انجمن آثار ملی؛ اسرارنامه به تصحیح سید صادق گوهرین (تهران، صفی علی شاه، ۱۳۳۸ ش)؛ الهی‌نامه به تصحیح فؤاد روحانی (زوار ۱۳۳۸ ش)؛ مصیبت‌نامه به تصحیح نورانی وصال (زوار ۱۳۴۰ ش)؛ پندنامه (ایرانمهر ۱۳۴۴ ش، تهران)؛ مظهر العجایب و مظهر الاسرار به تصحیح احمد خوشنویس (تهران، کتبخانی سنایی ۱۳۳۴ ش)؛ لسان الغیب و مفتاح الاراده هردو به تصحیح همو (تهران ۱۳۴۴ ش) منتشر شده است.

فؤاد روحانی الهی‌نامه را به زبان فرانسه ترجمه کرده که در سال ۱۹۶۲ م به وسیله مؤسسه انتشاراتی بل‌لتر در پاریس منتشر شده است. پندنامه همراه با ترجمه

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۷۲

فرانسوی آن از سیلوستر دوساسی در ۱۸۱۹ م در پاریس چاپ شده است. علاوه بر اینها، مشخصات چاپهای سنگی بیش از ۱۵ اثر عطار در فهرست مؤلفین مشار در زیر نام محمد بن ابراهیم عطار آمده است.

ص ۲۰۰- درباره مولوی چند تک‌نگاری فارسی در دست است: رساله در احوال مولانا جلال‌الدین مولوی از فریدون بن احمد سپهسالار که در ۱۳۲۵ ش به تصحیح شادروان سعید نفیسی به وسیله کتبخانی زوار در تهران منتشر شده است. این شخص از معاصران مولوی و کتابش از مأخذ افلاکی بوده است؛ رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی از شادروان استاد بدیع الزمان فروزانفر (تهران، کتبخانی زوار ۱۳۳۲ ش)؛ سوانح مولوی رومی، از شبلی نعمانی، ترجمه شادروان محمد تقی فخر داعی؛ شخصیت مولوی از حسین شجره (تهران ۱۳۱۶ ش)؛ یادنامه مولوی (تهران کمیسیون ملی یونسکو ۱۳۳۷ ش). بزرگترین محقق احوال و آثار مولوی شادروان استاد آلن رینولد نیکلسن انگلیسی (۱۸۶۵-۱۹۴۵ م) بود که درحال حاضر شاگردش استاد آربری کار او را دنبال می‌کند. نیکلسن تمام مثنوی را به انگلیسی ترجمه کرد و بر آن شرحی نوشت، آنگاه منتخبی از همه آثار مولوی را ترجمه و شرح کرد.

بتازگی یکی از آثار نیکلسن فقید به نام مقدمه رومی و تفسیر مثنوی معنوی با ترجمه و تعلیقات بسیار سودمند آقای آوانس آوانسیان به وسیله دانشگاه تهران منتشر شده است. این اثر می‌تواند آگاهیهای سودمندی در دسترس جویندگان احوال و آثار مولوی قرار دهد.

از مثنوی چند چاپ خوب در دست است: از جمله چاپ لیدن به تصحیح شادروان نیکلسن در ۳ ج که بارها در تهران افست شده است و چاپ شادروان محمد رضانی مدیر کتبخانی زوار. فیه مافیه و دیوان شمس نیز چندبار چاپ شده که پاکیزه‌ترین آنها به تصحیح شادروان استاد فروزانفر به وسیله انتشارات دانشگاه تهران است (فیه مافیه ۱۳۳۰ ش؛ دیوان ۶ ج، ۱۳۳۶-۴۰ ش). که استاد آربری آن را به انگلیسی ترجمه کرده و به نام Discourses of Rumi در ۱۹۶۱ در لندن چاپ

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۷۳

شده است. تعدادی از نامه‌های مولوی نیز در دست است که یک‌بار در استانبول و بار دیگر در تهران منتشر شده است (کتبخانی زوار ۱۳۳۶ ش). درباره تفسیرها و نسخه‌های مثنوی ن ک مقدمه رومی ترجمه آوانسیان. درباره محیط زندگی و تاریخ سیاسی و اجتماعی عصر مولوی ن ک تاریخ سلاجقه روم از استاد محمد جواد مشکور. یکی از تازه‌ترین و جامع‌ترین تفسیرهای مثنوی که

تاکنون منتشر شده است، از محقق معاصر محمد تقی جعفری تبریزیست، به نام تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی. این اثر برای محققان آثار مولوی بسیار سودمند تواند بود. درباره دیوان شمس ن ک به تک‌نگاری نویسنده و محقق معاصر علی دشتی به نام سیری در دیوان شمس.

کتاب معارف بهاء الدین محمد پدر مولوی در ۴ جزء و ۲ مجلد به تصحیح استاد فروزانفر فقید به وسیله انتشارات دانشگاه تهران و دیوان اشعار او به تصحیح اصغر ربانی در سال ۱۳۳۸ ش به وسیله کتابفروشی رودکی و مثنوی ولدنامه او نیز به تصحیح استاد جلال الدین همایی به وسیله کتابفروشی اقبال در سال ۱۳۱۵ ش در تهران منتشر شده است.

ص ۲۰۱- درباره شمس تبریزی تک‌نگاری جالبی در دست است به نام مقالات شمس تبریزی که به وسیله مریدان و شاگردان شمس و مولوی فراهم شده است.

این اثر مواد و مطالب شرح حالی ناچیزی دارد، در عوض شامل مواد فراوانی درباره افکار و آموزشهای شمس است. مقالات شمس در ۱۳۴۹ ش به تصحیح احمد خوشنویس به وسیله مؤسسه مطبوعاتی عطایی در تهران منتشر شده است.

ص ۲۰۲- مناقب العارفین به تصحیح محقق معاصر ترک آقای احمد تحسین یازجی در سالهای ۱۹۵۹-۶۱ م در ۲ ج در آنکارا منتشر شده است. برای توضیحات درباره این کتاب و مؤلفش ن ک مجله معارف اسلامی ش ۱۲، فروردین ۱۳۵۰ ش، ص ۱۹-۳۵.

ص ۲۰۹- خوانندگان آشنا به زبان انگلیسی برای مقابله ترجمه‌های شادروان نیکلسن از جمله می‌توانند نگاه کنند به کتاب مقدمه رومی سابق الذکر.

ص ۲۱۰- درباره سعدی چند تک‌نگاری در دست است: قلمرو سعدی از علی

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۷۴

دشتی؛ حیات سعدی از الطاف حسین، ترجمه نصر الله سروش، تهران، ۱۳۱۶ ش؛ سعدی‌نامه مجموعه مقالات محققان از انتشارات مجله تعلیم و تربیت وزارت فرهنگ؛ شناسایی سعدی از هزار شیرازی (شیراز ۱۳۱۷ ش)؛ مکتب سعدی از کشاورز صدر (تهران ۱۳۳۸ ش) سخنان سعدی درباره خود (سلسله مقالات سعید نفیسی در سال ۵ مجله مهر)؛ یادداشتهای قزوینی (زیر نام سعدی). برای مقالات دیگر درباره سعدی ن ک فهرست مقالات فارسی، ج ۱، ص ۷۵۷-۶۳ و ج ۲، ص ۵۰۰-۵۰۲ که در آنها بیش از ۶۰ مقاله را معرفی می‌کند.

آثار سعدی در شمار نخستین کتابهای چاپی فارسی بوده و از کلیات و هریک از آثار وی چاپهای فراوانی در دست است. بهترین و قابل استفاده‌ترین چاپ کلیات از محقق معاصر مظاهر مصفا به وسیله کتابفروشی معرفت تهران در ۱۳۴۰ ش منتشر شده است.

نقصی که این چاپ به گمان نگارنده دارد حذف اشعار مشکوک و مختلف فیه است. از چاپهای خوب مقدم کلیات چاپ مصحح شادروان محمد علی فروغی (تهران، کتابفروشی بروخیم ۱۳۱۶-۲۰ ش)، مصحح شادروان عباس اقبال (تهران، کتابفروشی ادب ۱۳۱۷ ش) و مصحح شادروان استاد عبد العظیم قریب (تهران ۱۳۳۰ ش) است.

گلستان علاوه بر چاپهای متعدد جداگانه، از جمله چاپ مصحح فروغی، چاپ مصحح عبد العظیم قریب و چاپ مصحح سعید نفیسی، به چندین زبان نیز ترجمه شده است: گلاوین F. Gladwin آن را به انگلیسی ترجمه و در سال ۱۸۸۴ م در بوستون با مقدمه امرسن R. W. Emerson منتشر کرده است، همچنانکه پیش از او در سال ۱۸۵۲ م ترجمه ایست و یک E. B. Eastwick در هر تفورد منتشر شد، ترجمه انگلیسی دو باب نخستین گلستان نیز زیر نام شاهان و درویشان Kings and Beggars از استاد آربری Arbery در ۱۹۴۵ در لندن منتشر شده است. ترجمه آلمانی گلستان از اولناریو von A. Oleario به نام Persianischen Rosenthal در ۱۶۵۴ م در شلسویگ و ترجمه دیگری از فن رودلف گلپکه von Rudolf Gelpke زیر نام-

Scheich Sa'di, Hundertundeine Geschichte aus dem Rosenga

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۷۵ rten

در ۱۹۶۷ در زوریخ؛ ترجمه روسی آن از رستم علیوف در ۱۹۵۹ در مسکو که با متن همراه است و برای اطلاعات بیشتر درباره آن ن ک به راهنمای کتاب، سال ۳، ص ۵۴۰ به بعد که مقدمه علیوف در آنجا نقل شده است؛ ترجمه ایتالیایی آن به نام De Pio Philippani, Gulistan, Il roseto di sadi Vincentis, در ۱۸۷۳ م در ناپل و ترجمه دیگری به همین نام از Ronconi در ۱۹۶۲ در تورینو؛ قسمت‌های پراکنده، از جمله باب پنجم و اشعار گلستان به زبان چک به وسیله فرانتس ریپاچک Fr. J. Ripacek و انتلیشر Entelicher, در ۱۹۰۶ و ۱۹۲۶ م در پراگ و در ۱۹۰۲ م در برنو منتشر شده است؛ ترجمه ترکی آن از سیفی سرایی به اهتمام فریدون نافذ اوزلوک زیر نام گلستان ترجمه سی در ۱۹۵۴ م در آنکارا؛ ترجمه عربی گلستان از محمد الفراتی به نام روضه الورد در ۱۹۶۱ در دمشق منتشر شده است. از گلستان چندین ترجمه فرانسوی وجود دارد که شاید قدیمترین آنها از آندره دوریه Andre de Rye باشد به نام Gulistan, au l'Empire des Roses که در ۱۶۳۴ م در پاریس چاپ شده است. ولی بهترین ترجمه آن از شارل دفمری Ch. Defremery به نام Gulistan ou le Parterre des

Roses de Sadi است که در سال ۱۸۵۸ م در پاریس منتشر شده است. ترجمه گلستان به زبان رومانی از گنورگه‌دان در ۱۹۵۹ بر بخارست چاپ شده است به نام Sadi. Pradina Florilor. بر گلستان چند شرح نوشته‌اند که معروف‌ترین شرح از سودی ادیب سده ۱۰ ترک است که متن و ترجمه فارسی آن هردو چاپ شده است.

بوستان نیز بجز چاپهای متعدد تبریز، تهران، هند، لندن، استانبول، وین و غیره که معروف‌ترین چاپهای آن چاپ مصحح شادروان فروغی (تهران ۱۳۱۶ ش) و چاپ گراف (K.H. Graf) وین ۱۸۵۸ م) است، به زبانهای مختلف نیز ترجمه شده است: از جمله ترجمه انگلیسی آن به وسیله دیوی (G.S. Davie) لندن ۱۸۸۲) ترجمه روسی آن به وسیله چایکین (K.Chaykin) مسکو ۱۹۳۵؛ ترجمه سوئدی آن از هرملین (E.Hermelin) استکهلم ۱۹۱۸)، ترجمه گرجی آن از کوبیدزه (D.I. Kobidze) تفلیس ۱۹۶۴) ترجمه ترکی مختصر آن از خواجه مسعود بن

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۷۶

عثمان گلشهری (به تصحیح ولدی چلبی و کیلسلی رفعت در ۱۳۴۲ در استانبول)؛ ترجمه آلمانی آن از گراف (K.H. Graf) Jena ۰۵۸۱) ترجمه فرانسوی آن از دفرمی (در ۱۸۵۹) و از باریبه دومینار (در ۱۸۸۰ در پاریس) است. سودی فوق‌الذکر شرحی نیز بر بوستان دارد که نگارنده ندیده است (برای این شرح و شروع دیگران که کشف الظنون ج ۱ ستون ۲۰۴) و نیز برای ترجمه‌ها و شرحهای دیگر گلستان و بوستان که اته ص ۱۷۳.

ترجمه انگلیسی بدایع از کینگ (L.W. King) همراه با متن آن در ۱۹۲۵ در برلین منتشر شده است؛ همچنانکه شخص اخیر الذکر طبیات را در ۱۹۱۹-۲۱ در کلکته و ترجمه انگلیسی آن را در ۱۹۲۶ در لندن منتشر کرده است. منتخباتی از اشعار سعدی را نیز روکرت (von F. Rockert) در ۱۸۹۳ در برلین منتشر کرده که حاوی ۱۶ ص مقدمه و ۱۷۲ ص ترجمه اشعار سعدیست. همو ترجمه‌یی از بوستان را با مقدمه پرتش (L.C.W. Pertsch) در ۱۸۸۲ در لیزینگ منتشر کرده است. پندنامه سعدی نیز همراه با ترجمه انگلیسی آن به وسیله ولاستون (A.N. Wollaston) در ۱۹۰۶ در لندن و ترجمه روسی آن از لیسکروف (Lipskerov) در ۱۹۵۴ در استالین آباد چاپ شده است.

ص ۲۱۳- سعدی در مقام معلم اخلاق هنگامی ارزش واقعی خود را نشان می‌دهد که نه تنها مکان، بلکه زمان نیز در نظر گرفته شود. سعدی نماینده طرز تفکر برجسته‌ترین روشنفکران طبقه متوسط شهر نشین در نخستین مراحل تکاملی این طبقه است (دوره‌یی که از سده ۲ هجری رشد خود را به سرعت آغاز کرد، ولی از نیمه دوم سده ۵ از رشد و پیشرفت بازماند و حوادث پیاپی از قبیل توسعه نظام اقطاع، ویرانی و تاراج پیاپی شهرها، کوچاندن و کشتار صنعتگران و عوارض ناشی از آنها از علل این رکود بود. حال آنکه این رشد و پیشرفت در اروپای باختری از سده ۱۳ م همچنان ادامه یافت تا به مراحل بعدی تکامل خود رسید.) یکی از تجلیات اخلاقی طبقه متوسط شهر نشین در مرحله آغاز تکامل خویش گرایش به مکتب انسان دوستی یا مردم‌گرایی (Humanism) است (که دانه و پترارک

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۷۷

از نمایندگان برجسته آن در ایتالیا بوده‌اند). سعدی بزرگ یکی از پیشروان این مکتب در ایران به شمار می‌رود و آموزشهای او باید با معیار انسان دوستی از دیدگاه یک روشنفکر وابسته به طبقه متوسط شهر نشین قرون وسطایی ارزیابی شود تا دریابیم که- تا آنجا که نگارنده تحقیق و تجسس کرده است- متأسفانه تا پانصد سال بعد نیز نه در جهان مسلمان و نه در باختر زمین همتا و همسنگی نداشته است. آثار سعدی از واقعیت‌های روزمره زندگی زمان او الهام یافته و با معیار واقعیت‌ها سنجیده شده است ازینرو نباید از برخورد با تناقضها درشگفت شویم، زیرا تناقض در ذات واقعیتهاست و تنها در عالم خیال و مثال است که می‌توان آنها را نادیده انگاشت. کیست نپذیرد که هر خوبی و نیکی ممکن است در موقعیتی بد یا زیان‌آور باشد، خاصه با معیارهای یک سوداگر واقع‌بین؟ از سوی دیگر، هر عیبی نیز گاه در شرایطی ممکن است مورد چشم‌پوشی قرار گیرد. راستی و راستگویی خصلت نیکیست، ولی افراط در آن چه مصایبی که به بار نمی‌آورد. سخن کوتاه، آموزشهای هر حکیم بزرگ همچون دریایی است که بی‌گمان در گوشه و کنار آن چیزهای ناخوشایند و موجودات زینبخش نیز می‌توان یافت؛ ولی آنچه در برابر بیکرانی، ژرفنا، پاکی و سرشاری دریا چیزی نیست.

ص ۲۲۱- درباره تأثیر سعدی در حافظ از جمله می‌توان به نقشی از حافظ و قلمرو سعدی مراجعه کرد (هر دو از علی دشتی، چاپ امیر کبیر، تهران).

ص ۲۲۲- دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق چندبار، از جمله یک‌بار به تصحیح شادروان وحید دستگردی در سال ۱۳۲۰ ش در تهران چاپ شده است.

ص ۲۲۲- دیوان کمال‌الدین اسمعیل نیز چند چاپ دارد که آخرین آن به تازگی به تصحیح محقق معاصر حسین بحر العلومی منتشر شده است.

ص ۲۲۳- رساله کمانداری به اهتمام محقق فاضل ایرج افشار چاپ شده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۷۸

### اضافات

پیش از پایان مقال، مترجم کتاب لازم می‌داند از برخی نویسندگان دیگر ایران در عصر مورد بحث کتاب یاد کند، ولی برای کوتاهی رشته سخن به ذکر مآخذ اکتفا خواهد کرد:

### داستان پردازی

یکی از جریانهای ادبی قرنهای ششم و هفتم رواج داستان پردازیست. در این دوره کتابهای داستانی متعددی به فارسی دری ترجمه، تحریر یا تدوین شده است، که در اینجا از برخیشان یاد می‌کنیم:

اسکندرنامه از مترجم و محرر ناشناسی در اواخر سده ۶ که به تصحیح ایرج افشار در سلسله انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب در ۱۳۴۳ ش منتشر شده است.

ن ک مقدمه همان کتاب، سبک‌شناسی، ج ۲؛ ادبیات صفا، ص ۹۲۹؛ مخصوصاً حماسه- سرایی در ایران صفا. بختیارنامه از شمس‌الدین محمد دقایقی مروزی که در اصل به راحة الارواح فی سرور المفراح موسوم است. این کتاب در سال ۱۳۴۵ ش به تصحیح استاد ذبیح الله صفا به وسیله دانشگاه تهران منتشر شده است.

حمزه‌نامه که تحریرهای مختلفی دارد و سخت دستخوش تبدلات شده است. چاپ تازه‌یی از این کتاب به تصحیح محقق معاصر آقای جعفر شعار در ۱۳۴۷ ش به- وسیله انتشارات دانشگاه تهران منتشر شده است. برای نقدی بر این کتاب ن ک مقاله بسیار دلکش و سودمند محقق معاصر آقای علی رواقی در سال ۱۸ مجله سخن تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۷۹ ش ۴ و ۶.

داراب‌نامه از ابو طاهر محمد بن حسن بن علی بن موسی طرسوسی که داستانی بسیار مفصل است و به تصحیح استاد ذبیح الله صفا در ۲ ج در سلسله انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب در سالهای ۱۳۴۴-۴۶ ش منتشر شده است. سمک عیار از فرامرز بن خداداد بن عبد الله کاتب ارجانی از اواخر سده ۶ که دلکسترین داستانهای عامیانه فارسی و بسیار مفصل است. این داستان به تصحیح استاد پرویز ناتل خانلری در سلسله انتشارات دانشگاه تهران و پس از آن به وسیله بنیاد فرهنگ ایران منتشر شده است.

سندبادنامه از داستانهای هندی که چندین ترجمه عربی و فارسی دارد که از جمله ترجمه‌های فارسی آن از ترجمه ظهیری سمرقندی باید نام برد. این ترجمه چندبار، از جمله یک‌بار به تصحیح شادروان احمد آتش محقق ترک در ۱۹۴۸ در استانبول و بار دیگر به تصحیح آقای علی قویم به وسیله کتابفروشی خاور در سال ۱۳۳۳ ش در تهران منتشر شده است. برای داستان سندباد ن ک حماسه سرایی در ایران صفا.

از آثار همین ظهیری سمرقندی، محمد بن علی بن محمد کنایست به نام اغراض السیاسه فی اغراض الریاسه در حکایات و امثال و نوادر و نصایح که آن را پس از مرگ سنجر تألیف کرده است. این کتاب به تصحیح آقای جعفر شعار به- وسیله دانشگاه تهران منتشر شده است (۱۳۴۹ ش).

کارنامه فیروزشاه از مولانا محمد بی‌غمی که به نام داراب‌نامه به تصحیح ذبیح الله صفا به وسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب در ۱۳۴۲ ش منتشر شده و به داراب‌نامه بی‌غمی مشهور است.

لمعة السراج لحضرة التاج روایت دیگری از بختیارنامه است که به تصحیح آقای محمد روشن به وسیله بنیاد فرهنگ ایران منتشر شده است.

همای‌نامه منظومه‌یی حماسی و عاشقانه در بحر متقارب در ۳۳۲، ۴ بیت از سراینده ناشناس که با مقدمه استاد آربری در ۱۹۵۳ به وسیله انجمن تحقیقات ایرانی بریتانیا در لندن منتشر شده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۸۰

### ملل و نحل

ایام مورد بحث ما از لحاظ مبارزات و مجادلات مذهبی سخت مورد توجه است و در آن کتابهای متعدد در رد یا اثبات مذاهب مختلف نوشته شده است. از این جمله است:

اعتقاد اهل سنت و جماعت از نجم‌الدین ابو حفص عمر بن محمد نسفی (۴۶۱-۵۳۷ ق) مذکور در ص ۵۴. ن ک ادبیات صفا.

بعض فضایح الروافض از شهاب الدین تواریخی شافعی مقیم ری در رد اصول عقاید شیعه که در ح ۵۵۵ تألیف شده است. بعضی مطالب النواصب فی نقض بعض فضایح الروافض معروف به کتاب- النقص از عبد الجلیل قزوینی رازی (۵۰۴-۸۵ ق) که آن را اندکی پس از تدوین کتاب فوق الذکر در رد بر آن نوشته است. این کتاب با تصحیح و مقدمه استاد محدث ارموی در تهران منتشر شده است.

بحر الفوائد از نویسنده ناشناسی از آغاز سده ۶ که کتابش را به اتابک شام ابو سعید ارسلان هدیه کرده است. کتابیست در مسایل گوناگون فقهی و کلامی از نظر اهل سنت. این کتاب به تصحیح استاد محمد تقی دانش پژوه به وسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب در سال ۱۳۴۵ ش در تهران منتشر شده است.

بیان الادیان از ابو المعالی محمد بن عبد الله علوی بلخی که در ۴۸۵ ق تألیف شده است این کتاب بار اول به وسیله شادروان شفر و دیگر بار به تصحیح شادروان عباس اقبال و بار سوم همراه با اضافاتی به وسیله هاشم رضی منتشر شده است. تبصره العوام فی معرفه مقالات الانام از صفی الدین ابو تراب مرتضی بن قاسم داعی حسنی رازی که مخصوصاً فرق امامیه آن درخور توجه است. این کتاب در سال ۱۳۱۳ ش به تصحیح شادروان عباس اقبال در تهران منتشر شده است.

### کتابهای صوفیه

در این دوره، هم تذکره‌های اولیا و هم کتابهای تعلیمی اهل تصوف فزونی

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۸۱

گرفت. از جمله آنهاست:

اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابو سعید که استاد براون قبلا در ضمن شرح حال شیخ ابو سعید بدان اشاره کرده است (از فردوسی تا سعدی). این کتاب از محمد بن منور از اخلاف ابو سعید است که او آن را در ح ۵۷۰ ق تألیف کرده است.

از این کتاب چند چاپ وجود دارد که پاکیزه‌ترین آن به تصحیح استاد ذبیح الله صفا در ۱۳۳۲ ش در تهران صورت گرفته است. مؤلف کتاب از اثر متقدمی یاد می‌کند به نام حالت و سخنان شیخ ابو سعید ابو الخیر از پسر عم خویش جمال الدین ابو روح لطف الله بن ابو سعید ابن طاهر بن ابو سعید که کتاب خود را در ح ۵۴۰ ق تألیف کرده است.

انس الثائین از شیخ احمد جام معروف به ژنده پیل که به تصحیح محقق معاصر آقای علی فاضل به وسیله بنیاد فرهنگ ایران منتشر شده است. مقامات ژنده پیل از سدید الدین غزنوی به تصحیح آقای حشمت الله مؤید نیز در سال ۱۳۴۵ ش به وسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شده است، که کاملترین شرح حال را از این صوفی سده ششم به دست می‌دهد.

ترجمه رساله قشیریه که از آن دو ترجمه در دست است. یکی ترجمه خواجه امام ابو علی احمد عثمانی در سده پنجم که به تصحیح شادروان استاد فروزانفر در سلسله انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شده است، دیگری ترجمه دقیق‌تریست از ابو الفتوح عبد الرحمن بن محمد نیشابوری که در ۵۵۰ ق صورت گرفته و تا آنجا که می‌دانیم هنوز چاپ نشده است.

التصفیه فی احوال المتصوفه یا صوفی‌نامه از قطب الدین ابو المظفر منصور ابن اردشیر عبادی مروزی (۴۹۱-۵۴۷ ق) که به تصحیح استاد غلام حسین یوسفی به وسیله بنیاد فرهنگ ایران منتشر شده است.

کتاب التعرف لمذهب التصوف از ابو ابراهیم اسمعیل بن محمد بن عبد الله- المستملی بخارایی که بخش اول آن به تصحیح استاد حسن مینوچهر به وسیله بنیاد فرهنگ ایران منتشر شده است.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۸۲

سوانح العشاق از امام احمد غزالی (- ح ۵۲۰ ق) که بارها چاپ شده، از جمله به- وسیله ریتزر Helmut Ritter در ۱۹۴۲ م در استانبول و به وسیله ایرج افشار در ضمیمه سال ۱۴ مجله دانشکده ادبیات تهران به نام سوانح فی العشق منتشر شده است.

گزیده از ابو نصر محمد بن طاهر خانقاهی (ح ۴۸۱-۵۶۲ ق) که مؤلف دو اثر دیگر نیز هست به نام تحفه و هادی. گزیده در سال ۱۳۴۷ ش به تصحیح ایرج افشار به وسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شده است.

در اینجا بجز شیخ احمد جام که نامش بردیم، جا دارد که از دو صوفی نامدار دیگر یاد کنیم.

عین القضاة ابو المعالی عبد الله بن محمد بن علی میانجی همدانی (۴۹۲-۵۲۵ ق) که درباره او تک‌نگاری جامعی در دست است به نام احوال و آثار عین القضاة از محقق معاصر دکتر رحیم فرمنش. این کتاب در سال ۱۳۳۸ ش در تهران منتشر شده است. همین محقق دو رساله عین القضاة را نیز تصحیح و منتشر کرده است. یکی غایبه الامکان فی درایه المکان معروف به رساله ازمنه و امکانه

در ۱۳۳۹ ش و دیگری لویح در ۱۳۳۷ ش. نامه‌های عین القضاة همدانی نیز به تصحیح علی نقی منزوی و عقیف عسیران به وسیله بنیاد فرهنگ ایران، رساله یزدان شناخت به تصحیح بهمن کریمی در ۱۳۳۸ ش در تهران و مصنفات عین القضاة به تصحیح عقیف عسیران به وسیله انتشارات دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۱ ش منتشر شده است.

عزیز الدین محمد نسفی یکی از برجسته‌ترین صوفیان و متفکران و شارحان سده ۷ است. او آثار متعدد دارد که از آن جمله ۲۲

رساله‌اش زیر نام انسان‌الکامل با تصحیح و مقدمه ماری ژان موله به وسیله انجمن ایران و فرانسه و کتاب مفصلش کشف الحقایق به تصحیح دکتر احمد مهدوی دامغانی به وسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شده است. کتابهای مقصد الاقصی و زبده الحقایق او نیز چاپ شده، ولی از چاپ دو اثر دیگرش لسان‌التزیل و منازل‌السائرین نگارنده آگاه نیست.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۸۳

برای شرح حال مؤلف ن ک به مقدمه کشف الحقایق که بنا بر آن او شاگرد سعد الدین حمویه بوده، در ۶۱۷ از خوارزم به خراسان گریخته، کشف الحقایق را پس از ۶۸۰ ق نوشته و ظاهراً تا ۶۹۱ ق زنده بوده است و از نیروی معلوم می‌شود که عمری دراز کرده است.

آثار نسفی برای فهم تصوف ایران کمال اهمیت را دارد و جا دارد که محققان فاضل به تحقیق دقیق در آنها اهتمام ورزند. معیار الصدق فی مصداق‌العشق معروف به عقل و عشق از نجم‌الدین دایه به تصحیح دکتر تقی تفضلی با مقدمه‌یی از استاد مجتبی مینوی در شرح حال مؤلف در سال ۱۳۴۱ ش به وسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شده است.

### رسایل و منشآت

یکی دیگر از خصایص ادبی این عصر که نمونه‌های متعددی از آن به‌جای مانده ترتیب و تدوین نامه‌های ادبا و مترسلان است. محتوای این نامه‌ها علاوه بر فواید ادبی و مواد شرح حالی، اغلب برای تاریخ این دوران نیز اهمیت فراوانی دارد. از این قبیل است: ابکار الافکار فی‌الرسایل و الاشعار مجموعه‌یی از نامه‌ها و اشعار فارسی و عربی (از هر کدام ۹ تا) رشید و طواط است. التوسل الی‌الترسل از بهاء‌الدین محمد بن مؤید بغدادی منشی علاء‌الدین تکش خوارزمشاه وظ برادر مجد‌الدین بغدادی عارف معروف. این کتاب در سال ۱۳۱۵ ش به تصحیح شادروان استاد احمد بهمنیار به وسیله وزارت فرهنگ در تهران منتشر شده است. درباره شرح حال مؤلف ن ک مقدمه همان کتاب.

رسایل عربی رشید‌الدین و طواط همچنانکه پیشتر در تعلیقات نوشتم چندبار (از جمله در ۱۳۱۵ ق در قاهره) چاپ شده است.

عتبه‌الکتبه از منتجب‌الدین علی بن احمد معروف به بدیع کاتب که پیشتر ذکرش در تعلیقات گذشت.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۸۴

عرایس‌الخواطر و نفایس‌النوادر مجموعه دیگری از ۲۵ نامه فارسی و ۲۵ نامه عربی رشید و طواط و برخی رقصات متفرقه. این کتاب و ابکار الافکار در یک‌جا زیر نام نامه‌های رشید‌الدین و طواط به تصحیح محقق معاصر آقای قاسم تویسرکانی در سال ۱۳۳۸ ش در تهران منتشر شده است. بجز اینها مجموعه دیگری از منشآت رشید‌الدین و طواط در دست است که عکسی از آن را کتابخانه ملی تهران در اختیار دارد.

فضایل‌الانام من رسایل‌حجة‌الاسلام مجموعه‌یی از نامه‌های امام محمد غزالی که به تصحیح شادروان عباس اقبال منتشر شده است. مکاتیب سنایی نامه‌هایی از حکیم سنایی غزنوی که به تصحیح استاد نذیر احمد از دانشگاه علیگره منتشر شده است و در تعلیقات بر شرح حال سنایی از آن یاد شد.

منشآت خاقانی که به تصحیح دکتر محمد روشن به وسیله دانشگاه تهران منتشر شده است و پیش از این از آن یاد شد.

نامه‌های عین‌القضاء همدانی که ذکرش گذشت.

نامه‌های مولانا که پیش از این در تعلیقات از آن یاد شد.

### تفسیر

جا دارد که دست‌کم از دو تفسیر فارسی قرآن مربوط به این دوره به خاطر اهمیت فوق‌العاده‌شان یاد کنیم:

کشف‌الاسرار و عده‌الابرار که در ۵۲۰ ق به وسیله ابو‌الفضل رشید‌الدین میبدی نوشته شده و کتابیست بسیار مفصل. این کتاب به تصحیح استاد علی اصغر حکمت در سالهای ۱۳۲۱-۳۹ ش به وسیله دانشگاه تهران منتشر شده است. (ج ۲ کتابفروشی ابن‌سینا ۱۳۴۴ ش). برای شرح حال مؤلف ن ک مقدمه همان کتاب.

روض‌الجنان و روح‌الجنان از ابو‌الفتوح جمال‌الدین حسین بن علی رازی، که به تفسیر ابو‌الفتوح رازی مشهور است. ج ۱ و ۲ این کتاب به تصحیح شادروان

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۸۵

محمد کاظم طباطبایی تبریزی در ۱۳۲۳ ق و ج ۳ و ۴ و ۵ آن به تصحیح شادروان نصر‌الله تقوی با مقدمه علامه فقیه محمد قزوینی در ۱۳۱۳-۱۵ ش در تهران چاپ شده است. تصحیح دیگری از این کتاب به وسیله استاد مهدی الهی‌قمشهی صورت گرفته است که چاپ دوم آن در ۱۳۳۵ ش در ۱۰ ج و قریب ۵۰۰۰ ص به وسیله کتابفروشی علمی منتشر شده است.

## تواریخ و تراجم

ترجمه کتاب الفتوح ابن اعثم کوفی از احمد بن محمد هروی در ۵۹۶ ق که از اسناد مهم اوایل اسلام است و بارها چاپ شده است. مجمل التواریخ و القصص از نویسنده ناشناسی از مردم اسد آباد همدان در ۵۲۰ ق. این کتاب به تصحیح شادروان ملک الشعرا بهار در ۱۳۱۸ ش به وسیله کتاب-فروشی خاور در تهران منتشر شده است.

تاریخ برامکه ترجمه محمد بن حسین بن عمر هروی از همین ایام که به-تصحیح شادروان استاد عبد العظیم قریب در تهران منتشر شده است (۱۳۱۳ ش).

برای ترجمه تاریخ بخارا، تاریخ بیهقی، القند فی تاریخ سمرقند، فارسنامه ابن بلخی چنانکه پیش از این گفته شد ن ک تاریخ در ایران.

تمه صوان الحکمه به زبان عربی در شرح حال علما و حکما از ابو الحسن علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق. برای این کتاب و کتاب صوان الحکمه و نویسندگانشان ن ک بیست مقاله قزوینی ج ۲، درباره ابن فندق ن ک ادبیات صفا، تاریخ در ایران.

## آثار علمی

از این دوره کتابهای علمی بسیاری مانده است، از جمله از:

ظهير الدين محمد مسعودی مروزی، قطان مروزی، شرف الدين ابو الفضل حبیب تفسیسی، ابو حاتم اسفزاری، عبد الرحمن خازنی، اسمعیل جرجانی و

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۸۶

فخر الدین رازی سابق الذکر. برای شرح احوال اینان ن ک ادبیات صفا. برای معرفی آثار فارسی آنان ن ک کتابنامه علوم. درباره آثار علمی ابن فندق ن ک مراجع مذکور در زیر نام او. درباره آثار علمی نصیر الدین طوسی ن ک آثار و احوال نصیر الدین طوسی از استاد مدرس رضوی؛ یادنامه خواجه نصیر؛ کتابنامه علوم؛ ادبیات صفا ج ۳؛ سخن علمی سال ۶، ش ۸ و ۱۱.

از جمله آثار این دوره در جغرافیا و مشتقات آنست:

عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات از محمد بن محمود بن احمد طوسی از سده ۶ این کتاب به تصحیح استاد منوچهر ستوده در ۱۳۴۵ ش به وسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شده است.

جهان نامه از محمد بن نجیب بکران معاصر محمد خوارزمشاه که برای بار دوم به تصحیح محقق معاصر محمد امین ریاحی به وسیله کتابفروشی ابن سینا در تهران منتشر شده است.

طبایع الحیوان از شرف الزمان طاهر مروزی زنده در ۵۱۴ ق که قسمتی از آن زیر نام ابواب فی الصین و الترتک و الهند با ترجمه انگلیسی آن به اهتمام استاد فقید شادروان مینورسکی به وسیله انجمن شاهانه آسیایی در سال ۱۹۴۲ در لندن چاپ شده است. برای ترجمه مقدمه مینورسکی و منتخباتی از متن کتاب ن ک نشریه دانشکده ادبیات تبریز: سال ۳، ش ۷-۸

توضیح ص ۵۲ و ۲۴۴- خوشوقته نسخه چاپی کتاب المصادر زوزنی که به تصحیح محقق فاضل تقی بینش در سال ۱۳۴۰ ش به وسیله کتابفروشی باستان در مشهد چاپ شده است به دست آمد.

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۸۷

## فهرست منابع و مأخذ ترجمه و تعلیقات

در این فهرست تنها مراجع اصلی ذکر شده است. کتابهایی که مستقیماً مورد نقل و اقتباس قرار نگرفته، یا در شمار کتابهای مراجعه از قبیل واژه‌نامه و دایرة المعارف بوده، در اینجا نیامده است.

ابن اسفندیار: تاریخ طبرستان. تصحیح عباس اقبال، تهران، کتابفروشی خاور، ۱۳۲۷ ش.

ابن خلکان: وفيات الاعیان. ج ۱-۶، تصحیح محمد محی الدین عبد الحمید، قاهره، مکتبه النهضة، ۱۹۴۸ م.

ابن طقطقی: الفخری. بیروت، دار صادر، ۱۹۶۶ م.

ابو الفرج رونی: دیوان ابو الفرج رونی. باهتمام محمود مهدوی دامغانی، مشهد، کتابفروشی باستان، ۱۳۴۷ ش.

اته: تاریخ ادبیات فارسی. ترجمه رضا زاده شفق، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷ ش.

آذر بیگدلی: آتشکده آذر. باهتمام سید جعفر شهیدی، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۳۷ ش.

آربری، آرثور: تحقیقات و مطالعات انگلیسیها در باب فارسی. ترجمه فرنگیس شادمان، لندن، اتحادیه ناشران بریتانیا، ۱۹۴۳ م.

افشار، ایرج: راهنمای کتاب (مجله). تهران، انجمن کتاب، ۱۳۳۷-۱۳۵۰ ش.

افشار، ایرج: فهرست مقالات فارسی. ج ۱-۲. تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰-۴۸ ش.

- افشار، ایرج- بنی آدم، حسین: کتابشناسی ده ساله. تهران، انجمن کتاب، ۱۳۴۷ ش.
- افشار، ایرج- بنی آدم، حسین: کتابهای ایران. ج ۱۱-۱۳، تهران، انجمن کتاب، ۱۳۴۴-۴۷ ش.
- افضل کرمان: عقد العلی للموقف الاعلی، تهران، کتابفروشی خاور، ۱۳۴۰ ش.
- افضل کرمان: المضاف الی بدایع الازمان. بتصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران، ۱۳۳۱ ش.
- افلاکی: مناقب العارفین. ج ۱-۲، تصحیح احمد تحسین یازجی، آنکارا، ۱۹۵۹-۶۱ م.
- تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۸۸
- اقبال، عباس: تاریخ مغول. تهران، امیر کبیر، ج ۲، ۱۳۴۱ ش.
- انوری: دیوان انوری. بکوشش سعید نفیسی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی پیروز، ۱۳۳۷ ش.
- انوری: دیوان انوری. بکوشش محمد تقی مدرس رضوی ج، ۱-۲، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷-۴۰ ش.
- بدیع کاتب: عتبه الکتبه. بتصحیح و اهتمام محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۲۹ ش.
- براون، ادوارد: تاریخ الادب فی ایران من الفردوسی الی السعدی. ترجمه امین الشواربی، قاهره، مطبعة السعادة، ۱۹۵۴ م.
- براون، ادوارد: تاریخ ادبیات فارسی از فردوسی تا سعدی. ترجمه فتح الله مجتبیایی، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۴۱ ش.
- بنیاد فرهنگ ایران: کارنامه بنیاد فرهنگ ایران، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ ش.
- بوسورث، گلیفورد ادموند: سلسله‌های اسلامی. ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ ش.
- بهار، محمد تقی: سبک شناسی. ج ۱-۳، تهران، امیر کبیر، ج ۲، ۱۳۳۷ ش.
- تویسرکانی، قاسم: بحث درباره کتاب حدائق السحر فی دقائق الشعر. تهران، سازمان تربیت معلم، ۱۳۴۲ ش.
- جامی، عبد الرحمن: بهارستان، تهران. کتابفروشی مرکزی، ۱۳۴۰ ش (از روی چاپ وین).
- جامی، عبد الرحمن: لوایح. بکوشش محمد حسین تسیحی، تهران، کتابفروشی فروغی، ۱۳۴۲ ش.
- جامی، عبد الرحمن: نفحات الانس من حضرات القدس. بتصحیح مهدی توحیدی پور، تهران، کتابفروشی محمودی، ۱۳۳۷ ش.
- جوینی، عطا ملک: تاریخ جهانگشای. ج ۱-۳، بسعی و اهتمام محمد قزوینی، لیدن، اوقاف گیب، ۱۹۱۱-۳۷ م.
- جوینی، عطا ملک: تاریخ جهانگشای. ج ۱-۳، تهران، کتابفروشی خاور.
- حمد الله مستوفی: تاریخ گزیده. بتصحیح عبد الحسین نوائی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۳۹ ش.
- الحوفی، احمد محمد: الزمخشری. قاهره، دار الفکر العربی، ۱۹۶۶ م.
- خاقانی: دیوان خاقانی شروانی. بکوشش ضیاء الدین سجادی، تهران، زوار، ۱۳۳۸ ش.
- خاقانی: منشآت خاقانی. تصحیح محمد روشن، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹ ش.
- دشتی، علی: سیری در دیوان شمس. تهران، ابن سینا، ج ۲، ۱۳۳۷ ش.
- دشتی، علی: شاعری دیر آشنا. تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۰ ش.
- دشتی، علی: قلمرو سعدی. تهران، امیر کبیر، ج ۳، ۱۳۴۴ ش.
- تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۸۹
- دولت‌شاه سمرقندی: تذکره الشعرا. بتصحیح محمد عباسی، تهران، کتابخانه بارانی، ۱۳۳۷ ش.
- راوندی: راحة الصدور و آیه السورور. بسعی و تصحیح محمد اقبال، تهران، امیر کبیر (با مشارکت کتابفروشی تأیید اصفهان)، ۱۳۳۳ ش (از روی چاپ لیدن).
- الرجب. قاسم محمد: مکتبه المثنی. بغداد، مکتبه المثنی، ۱۹۶۹ م.
- رشید الدین فضل الله: جامع التواریخ (قسمت اسمعیلیان و فاطمیان و نزاریان و داعیان و رفیقان). باهتمام محمد تقی دانش پژوه و محمد مدرس زنجانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸ ش.
- الزرکلی، خیر الدین: الاعلام. ج ۱-۱۰، بیروت، ج ۲، ۱۹۵۴-۵۹ م.
- زرین کوب، عبد الحسین: با کاروان حله. تهران، چاپ و انتشارات محمد علی علمی، ۱۳۴۷ ش.
- زهری، محمد- سادات صوتی، مرتضی: کتابشناسی ملی. ج ۱-۵، تهران کتابخانه ملی، ۱۳۴۳-۴۸ ش.
- زهری، محمد- سادات صوتی، مرتضی: کتابشناسی ملی (ماهانه). ج ۱، تهران، کتابخانه ملی، ۱۳۴۹ ش.
- زهری، محمد: کتابشناسی ملی (ماهانه). ج ۲، تهران، کتابخانه ملی، ۱۳۴۹ ش.
- زهری، محمد- فاطمی علی محمد: کتابشناسی ملی (ماهانه). ج ۳، تهران، کتابخانه ملی، ۱۳۴۹ ش.
- فاطمی، علی محمد: کتابشناسی ملی (ماهانه). ج ۴-۱۲، تهران، کتابخانه ملی، ۱۳۴۹ ش.
- فاطمی، علی محمد: کتابشناسی ملی (سه ماهه). ج ۱، تهران، کتابخانه ملی، ۱۳۵۰ ش.
- زهری، محمد (با همکاری بهرام عیلامی و مجتبی فیروزی): کتابشناسی ملی (سه ماهه). ج ۲، تهران، کتابخانه ملی، ۱۳۵۰ ش.



- زهری، محمد (با همکاری بهرام عیلامی): کتابشناسی ملی (سه ماهه). ج ۳، تهران، کتابخانه ملی، ۱۳۵۰ ش.
- سرکیس، یوسف لیان: معجم المطبوعات العربیه و المعربیه. ج ۱-۲، مصر، مکتبه یوسف لیان سرکیس و اولاده، ۱۹۴۶ م.
- سعدی: متن کامل دیوان شیخ اجل سعدی. بکوشش مظاهر مصفا، تهران، کانون معرفت، ۱۳۴۰ ش.
- سعدی: بوستان. تصحیح محمد علی فروغی، تهران، کتابفروشی بروخیم، ۱۳۱۶ ش.
- سنایی غزنوی: دیوان حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی. بسعی و اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۱ ش.
- تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۹۰
- سنایی غزنوی: حدیقه الحقیقه. بسعی و اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، تهران، ۱۳۲۹ ش.
- سنایی غزنوی: سیر العباد الی المعاد. با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران، حسین کوهی کرمانی، ۱۳۱۶ ش.
- سنایی غزنوی: مثنویهای حکیم سنایی. بکوشش محمد تقی مدرس رضوی، تهران انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ ش.
- سوزنی: حکیم سوزنی سمرقندی. باهتمام ناصر الدین شاه حسینی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۴ ش.
- شبلی نعمانی: شعر العجم. ج ۱-۵، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران، ابن سینا، ج ۲، ۱۳۳۵-۳۷ ش.
- شمس تبریزی: مقالات شمس تبریزی. از گردآورنده ناشناس، تصحیح و تعلیقات احمد خوشنویس، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطائی، ۱۳۴۹.
- شهبازی، علی اکبر: نظامی شاعر داستانسر. تهران، ابن سینا، ۱۳۳۷ ش.
- صبا، محسن: کتابهای فرانسه درباره ایران. تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵ ش.
- صدری افشار، غلام حسین: تاریخ در ایران، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۵ ش.
- صدری افشار، غلام حسین: کتابنامه علوم ایران. تهران مرکز مدارک مؤسسه تحقیقات و برنامه ریزی علمی و آموزشی وزارت علوم، ۱۳۵۰ ش.
- صفا، ذبیح الله: تاریخ ادبیات ایران. ج ۲-۳، تهران، ابن سینا، ۱۳۳۹-۴۱ ش.
- صفا، ذبیح الله: حماسه سرایی در ایران. تهران، امیر کبیر، ۱۳۳۳ ش.
- طرسوسی: دارابنامه. ج ۱-۲، تصحیح ذبیح الله صفا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۴۴۴-۴۶ ش.
- ظهير فاریابی: دیوان ظهير فاریابی. بکوشش تقی بینش، مشهد، کتابفروشی باستان، ۱۳۳۷ ش.
- ظھیری سمرقندی: اغراض السیاسه فی اغراض الریاسه. به تصحیح و اهتمام جعفر شعار، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹ ش.
- عتبی: تاریخ یمینی. ترجمه ابو الشرف جرفادقانی و حبیب الدین جرفادقانی، به اهتمام بهاء الدوله بهمن میرزا، تهران، ۱۲۷۲ ق.
- عتبی: بث الشکوی. ترجمه ثقة الاسلام شهید، تبریز، ۱۳۱۸ ق.
- عطار نیشابوری: تذکره اولیا. تصحیح محمد قزوینی، تهران، کتابخانه مرکزی، ج ۴، ۱۳۴۶ ش.
- عطار نیشابوری: تذکره اولیا. تصحیح محمد استعلامی، تهران، زوار، ۱۳۴۶ ش.
- عطار نیشابوری: منطق الطیر. باهتمام صادق گوهرین، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۲ ش.
- تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۹۱
- عوفی: لباب الالباب. با تصحیحات و تعلیقات سعید نفیسی، تهران، محمد علی علمی، ۱۳۳۵ ش.
- (از روی چاپ لیدن).
- فاطمی: زیر نام زهری را ببینید.
- فرمنش، رحیم: احوال و آثار عین القضاة همدانی. تهران، ابن سینا، ۱۳۳۸ ش.
- فروزانفر، بدیع الزمان: شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فرید الدین عطار نیشابوری.
- تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۰ ش.
- فروزانفر، بدیع الزمان: سخن و سخنوران. تهران، انتشارات خوارزمی، ج ۲، ۱۳۵۰ ش.
- فلکی شروانی: دیوان حکیم نجم الدین محمد فلکی شروانی. باهتمام طاهری شهاب، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۵ ش.
- قزوینی، محمد: بیست مقاله قزوینی. تهران، ابن سینا، ج ۲، ۱۳۳۲ ش.
- قزوینی، محمد: یادداشتهای قزوینی. ج ۱-۹، بکوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات دانشگاه، تهران، ۱۳۳۷-۴۷ ش.
- کاتب چلبی: کشف الظنون. ج ۱-۲، تهران، کتابفروشی جعفری، ج ۳، ۱۳۷۸ ق.
- کاظمی، اصغر: فهرست کتابهای آلمانی درباره ایران. تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹ ش.
- لويس، برنارد: فدائیان اسمعیلی. ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷ ش.
- لین پول: استانالی: طبقات سلاطین اسلام. ترجمه عباس اقبال، تهران، کتابفروشی مهر

- محبوب، محمد جعفر: درباره کلیله و دمنه. تهران، خوارزمی، ج ۲، ۱۳۴۹ ش.
- محسنی، منوچهر: تحقیق در احوال و آثار نجم الدین کبری اویسی. تهران، شرکت چاپ و انتشارات کتب ایران، ۱۳۴۶ ش.
- محمد بن ابراهیم: ذیل سلجوقنامه ظهیری. تهران، خاور، ۱۳۳۲ ش (در تلو سلجوقنامه ظهیری نیشابوری).
- محمد بن ابراهیم: سلجوقیان و غز در کرمان. بکوشش باستانی پاریزی، تهران، طهوری، ۱۳۴۳ ش.
- مرزبان بن رستم: مرزبان‌نامه. تحریر سعد الدین وراوینی، تصحیح محمد قزوینی، تهران، بارانی (از روی چاپ لیدن).
- مسعود سعد: دیوان مسعود سعد سلمان. بتصحیح رشید یاسمی، تهران، پیروز، ج ۲، ۱۳۳۹ ش.
- مشار، خانابا: فهرست کتابهای چاپی فارسی. ج ۱-۲: تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶-۴۲ ش.
- تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۹۲
- مشار، خانابا: فهرست کتابهای چاپی فارسی. ج ۱ (الف-ت)، تهران، ۱۳۵۰ ش.
- مشار، خانابا: فهرست کتابهای چاپی عربی. تهران، ۱۳۴۴ ش.
- مشار، خانابا: مؤلفین کتابهای چاپی فارسی و عربی. ج ۱-۶، تهران، ۱۳۴۰-۴۴ ش.
- مشکور، محمد جواد: اخبار سلاجقه روم. مختصر سلجوقنامه ابن بی‌بی همراه با تعلیقات و توضیحات مفصل محمد جواد مشکور، تبریز، کتابفروشی تهران، ۱۳۳۰ ش.
- مشیر سلیمی: یادنامه مولوی. تدوین و تنظیم علی اکبر مشیر سلیمی، تهران، کمیسیون ملی یونسکو، ۱۳۳۷ ش.
- مزوی، احمد: فهرست نسخه‌های خطی فارسی. ج ۱-۳، تهران، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ئی، ۱۳۴۷-۴۹ ش.
- منهاج سراج: طبقات ناصری. ج ۱-۲، تصحیح عبد الحی حبیبی، کابل، انجمن تاریخ افغانستان، ج ۲، ۱۳۴۲-۴۳ ش.
- مولوی: مثنوی معنوی. بکوشش محمد رضانی، تهران، خاور، ۱۳۱۵-۱۹ ش.
- مولوی: مکتوبات. بکوشش یوسف جمشیدی پور و غلامحسین امین، تهران، پاینده، ۱۳۳۵ ش.
- مهستی گنجوی: دیوان مهستی گنجوی. باهتمام طاهری شهاب، تهران، ابن سینا، ج ۳، ۱۳۳۷ ش.
- نخجوانی، حسین: چهل مقاله. تبریز، کتابفروشی تهران، ۱۳۴۳ ش.
- نسفی، عزیز الدین محمد: کشف الحقایق. تصحیح احمد مهدوی دامغانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵ ش.
- نسوی، شهاب الدین: سیرت جلال الدین مینکبرنی. ترجمه ناشناس، بتصحیح مجتبی مینوی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴ ش.
- نسوی، شهاب الدین: نثه‌المصدر. تصحیح امیر حسن یزدگردی، تهران، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۴۶ ش.
- نظامی عروضی: چهار مقاله. تصحیح مجدد و تعلیقات بکوشش محمد معین، تهران، زوار، ۱۳۳۵ ش.
- نظامی گنجوی: حکیم نظامی گنجوی (معزن الاسرار - خسرو و شیرین - لیلی و مجنون - بهرامنامه - اسکندرنامه). تهران، مؤسسه نشر کتب اخلاق، ۱۳۳۶ ش.
- نظامی گنجوی: احوال و آثار قصاید و غزلیات نظامی گنجوی. سعید نفیسی، تهران، فروغی، ۱۳۳۸ ش.
- نیکلسن: مقدمه رومی و تفسیر مثنوی معنوی. ترجمه و تعلیق آوانس آوانسیان، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۰ ش.
- وطواط: دیوان رشید الدین وطواط و حدایق السحر فی دقایق الشعر. با مقدمه و مقابله و تصحیح سعید نفیسی، تهران، بارانی، ۱۳۳۹ ش.
- تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۹۳
- هاجسن، مارشال ک. س: فرقه اسمعیلیه. ترجمه فریدون بدره‌ای. تبریز، کتابفروشی تهران (با همکاری انتشارات فرانکلین)، ۱۴۴۳ ش.
- Arbery, A. G.: Classical persian Literature. London, George Al- len Unwin Ltd. 2 nd ed., ۱۹۶۷
- Arbery, A. G. Others: The Cambridge History of Persia. vol. ۵, London, Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۸
- British Council: British Contributions to Persian Studies, Tehran, British Council, ۱۹۷۱
- Browne, E. G.: A Literary History of Persia. vol. II, London, Cambridge Univ. Press, ۱۹۶۴
- Rypka, Jan: History of Iranian Literature. ed. by K. Jahn, Dord- recht, Reidel, ۱۹۶۸
- تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۹۵

- ابراهیم غزنوی ۹-۱۱، ۲۷  
 ابراهیمی حریری ۲۴۴  
 ابکار الافکار ۲۸۳-۲۸۴  
 ابن ابی اصیبعه ۱۶۲، ۱۶۴  
 ابن اثیر ۷، ۱۲، ۱۵-۱۷، ۶۵، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۲-۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۵۴، ۱۶۱، ۲۶۱  
 ابن اثیر، ضیاء الدین ۱۷۵  
 ابن اثیر، مجد الدین ۱۷۵  
 ابن اسفندیار ۵۶، ۱۰۳-۱۰۴، ۱۶۶-۱۶۷، ۱۷۷، ۲۶۴  
 ابن اعثم کوفی ۲۸۵  
 ابن بدرون ۵۳  
 ابن بلخی ۲۶۵، ۲۸۵  
 ابن یواب ۱۷۶  
 ابن بیطار ۱۶۴، ۱۷۴  
 ابن جبیر ۱۷۱  
 ابن جکینا ۵۹  
 ابن جنی ۲۴۴  
 ابن الجوزی ۴۹، ۲۱۱  
 ابن حاجب ۱۷۵  
 ابن حنبل ۵۹  
 ابن حزم اندلسی ۶۱  
 ابن خطیب ۱۶۸  
 ابن خلکان ۱۱۹، ۱۵۴، ۱۶۱-۱۶۲، ۱۸۳، ۱۸۹  
 ابن سکیت ۲۴۴  
 ابن سینا ۴۶، ۷۴، ۱۷۶، ۲۲۸، ۲۴۳  
 ابن سینا، کتابفروشی ۲۳۰، ۲۴۰، ۲۶۰، ۲۸۴، ۲۸۶  
 ابن شاکر ۱۶، ۱۷۲-۱۷۳  
 ابن الطقطقی ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۲  
 ابن عبدون ۵۳  
 ابن العبری ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۴، ۲۶۱  
 ابن عربشاه ۲۶۷  
 ابن عربی ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۴-۱۸۹، ۱۹۴، ۲۷۰  
 ابن عطاش ۱۶-۲۰  
 ابن العلقمی ۱۴۹، ۱۵۲  
 ابن فارض ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۸۸-۱۹۲، ۱۹۴  
 ابن فندق- بیهقی، ابو الحسن علی ابن مقفع ۴۸، ۵۰  
 ابن مقله ۱۷۶  
 ابن منده ۳  
 ابن میمون ۱۷۴  
 ابن هشام ۴  
 ابواب فی الصين و الترك و الهند ۲۸۶  
 ابو بکر ۱۱۰  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۹۶  
 ابو بکر زنگی ۱۴۷، ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۱۲، ۲۲۲  
 ابو تمام ۲۴۴

- ابو حاتم اسفزاری ۲۸۵  
 ابو الحسن عمرانی ۲۴۷، ۸۳  
 ابو الحسن فراهانی ۸۳، ۶۹، ۶۸، ۶۶  
 ابو دلف ۷۱  
 ابو رشید شروانی ۹۱  
 ابو سعید ابو الخیر ۶۴، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۷۰، ۲۲۸، ۲۸۱  
 ابو سعید ارسلان ۲۸۰  
 ابو سهل مسیحی ۲۴۳  
 ابو طالب نعمه ۸۳، ۷۹  
 ابو طاهر خاتونی ۲۸-۳۰، ۱۷۰  
 ابو العباس پسر مستعصم ۱۴۹  
 ابو العتاهیه ۶۸  
 ابو العلاء سعید نیشابوری ۱۶  
 ابو العلاء مفضل ۲۰  
 ابو العلاء گنجوی ۴۲، ۸۵-۸۶، ۲۴۲  
 ابو العلاء معری ۵۲، ۲۳۱، ۲۴۴  
 ابو علی بن افضل وزیر ۱۶  
 ابو علی دامغانی ۲۶۲  
 ابو الفتح راوی ۷۱  
 ابو الفتح طاهر نوه نظام الملک ۸۳  
 ابو الفتوح رازی ۲۸۴  
 ابو الفتوح نیشابوری ۲۸۱  
 ابو الفدا ۱۵۷، ۱۶۳  
 ابو الفرج رونی ۴۴، ۷۱، ۸۲-۸۳، ۲۵۸  
 ابو الفضل عبد الرحمن پسر مستعصم ۱۴۹  
 ابو الفضل علامی ۴۹  
 ابو الفضل کرمانی ۱۲  
 ابو القاسم بن حسین ۵۹  
 ابو مسلم حاکم ری ۴  
 ابو المعالی ۴۴  
 ابو العمالی بلخی ۲۸۰  
 ابو نصر فراهی ۱۷۶  
 ابو نواس ۷۴  
 ابو الوفای کرد ۲۵  
 آبه- آوه ۴، ۲۵۵  
 ابهر ۲۰  
 ابی محمد بن خشاب ۵۹  
 ایبورد ۶۴، ۲۴۷  
 ایبوردی ۳  
 اتابکان آذربایجان ۶۲، ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۵  
 اتابکان فارس ۲۱۱، ۲۲۲  
 اتابکان موصل ۹۳، ۱۵۴  
 اتابک مظفرالدین ازبک ۱۴۳  
 اترار ۱۲۴، ۱۳۴

- اتسز ۲، ۸، ۱۱-۱۳، ۳۳-۳۶، ۴۶، ۱۱۵، ۲۲۸  
 آتش، احمد ۲۷۹  
 آتشکده ۶۶-۶۷  
 اتلیغ بن اتسز ۱۱، ۲۲۸  
 اته ۱۳، ۲۲، ۲۸، ۶۵، ۶۸، ۱۶۶، ۱۷۷، ۲۱۲، ۲۵۹، ۲۷۶  
 آثار البلاد ۶۸، ۱۶۹-۱۷۰  
 آثار پراکنده صادق هدایت ۲۶۰  
 آثار و احوال نصیر الدین طوسی ۲۶۵، ۲۸۶  
 اثیر اخسیکتی ۴۴، ۹۱، ۱۱۳  
 اثیر الدین مروی ۴۴  
 احمد بن ضحاک ۱۵۰  
 احمد-تگودار  
 احمد جام ۲۸۱-۲۸۲  
 احمد خان امیر سمرقند ۲، ۱۷  
 احمد خضرویه ۲۵۰  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۹۷  
 احمد شادان، ابو علی ۶۴  
 احمد یل بن وهسودان ۱۶  
 احوال مولانا جلال الدین ۲۷۲  
 احوال و آثار عین القضاة ۲۸۲  
 احوال و آثار نظامی گنجوی ۲۶۰  
 احیاء العلوم ۴۵، ۱۸۳  
 اختسان منوچهر شروانشاه ۸۵-۸۶، ۹۰، ۹۳، ۱۰۵  
 اختیارات علانیه ۱۷۲  
 اخطل ۸۲، ۲۵۲  
 اخطی امیر ترمذ ۳۵  
 اخلاق محتشمی ۲۶۵  
 اخلاق ناصری ۱۴۳، ۱۷۳، ۲۶۵-۲۶۶  
 اخو فرج زنجانی ۹۳  
 ادب، کتابفروشی ۲۷۴  
 ادبیات فارسی جدید ۱۷۷  
 آدم ۱۵۵، ۲۰۸  
 آدم، پدر سنایی ۲۲۹  
 ادوارد دوم ۱۲۸  
 ادیب صابر ۳، ۷، ۱۲-۱۳، ۳۴-۳۶، ۷۲، ۸۲، ۲۳۶  
 ادینبرو ۱۳۴  
 آذر- لطف علی بیگ  
 آذربایجان ۶۲، ۸۶، ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۵-۱۰۷، ۱۱۷، ۱۴۳، ۱۵۵  
 آرام، احمد ۲۷۰  
 اران ۱۱۷، ۱۴۳  
 آربری ۲۷۱-۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۹  
 ارپل ۱۳۴  
 ارپنوس ۱۵۷  
 ارجان ۲۰

- اردا ویرا فتامه ۲۳۱  
 ارزش میراث صوفیه ۲۶۸  
 ارژنگ ۳۲  
 ارسلان ارغون ۵  
 ارسلانشاه سلجوقی ۸  
 ارسلانشاه غزنوی ۱۰  
 ارض اقدس ۱۲۹  
 ارغون ۱۴۰، ۱۵۶  
 ارمنی ۱۲۹  
 اروپا ۷۹، ۸۴، ۸۶، ۹۸، ۱۱۶-۱۱۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۶۹  
 اروپای شرقی ۱۳۴  
 اروپای غربی ۲۱۴، ۲۷۶  
 آریایی ۱۸۸، ۱۹۱  
 آزادوار ۲۴۲  
 ازرقی ۲، ۲۶-۲۷، ۲۳۴-۲۳۵  
 از فردوسی تا سعدی ۲۶، ۳۰، ۳۴، ۶۴، ۱۴۳، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۸۱  
 ازمنه و امکانه ۲۸۲  
 الازهر ۱۸۸  
 اساس الاقتباس ۲۶۶  
 اساس البلاغه ۲۴۶  
 اسپانیا ۱۱۶، ۱۲۱  
 استالین آباد ۲۷۶  
 استانبول ۲۴۷، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۲  
 استعلامی، محمد ۲۷۱  
 استکهلم ۲۷۵  
 استوناوند ۲۰  
 استیوارت ۶۷  
 استیونسن ۲۳۲  
 اسحق یهودی ۴۰  
 الاسحقی ۱۴۸  
 اسد آباد ۲۸۵  
 اسد الغابه ۱۵۴  
 اسدی، کتابفروشی ۲۶۳، ۲۸۲  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۹۸  
 اسدی طوسی ۲۹  
 اسرار التوحید ۲۶۷، ۲۸۱  
 اسرارنامه ۱۹۳، ۲۷۱  
 اسرافیل ۲۰۷  
 اسعد میهنی ۶۴  
 اسکاتلند ۱۳۴  
 اسکندر ۴۲، ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۷، ۲۳۴  
 اسکندرنامه ۹۲-۹۴، ۱۰۲  
 اسکندرنامه ۲۷۸  
 اسکندرنامه ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۸، ۲۰۶، ۲۴۶

- اسکندریه ۱۷۱، ۱۷۸، ۲۰۶، ۲۴۶
- اسلام ۱۱، ۶۱، ۷۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۸-۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۵۲-۱۵۳، ۱۶۷، ۱۸۴، ۲۶۶، ۲۸۵
- اسلام و تصوف ۲۶۸
- اسمعیل جرجانی ۴۶، ۲۴۳، ۲۸۵
- اسمعیل خال برکیارق ۴
- اسمعیل مهندس ۱۳۰
- اسمعیل وراق هروی ۲۶
- اسمعیلیان- ملاحده ۲، ۵-۶، ۸-۹، ۱۳-۱۷، ۲۰، ۵۳-۵۶، ۵۷، ۸۶، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰-۱۴۷، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۷۲، ۲۰۲، ۲۲۷، ۲۲۹
- آسیا ۹۸، ۱۲۹، ۱۶۳
- آسیای صغیر ۷، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۸۳-۱۸۵، ۲۰۰، ۲۱۳، ۲۲۷
- آسیای غربی ۱۵، ۱۴۰، ۱۶۹
- آسیای مرکزی ۳۷، ۱۳۴
- اشیلیه ۱۸۴
- اشیرنگر ۵۴، ۱۶۵، ۲۰۲
- اشترنامه ۱۹۴، ۲۷۱
- اشعار منتخب از دیوان شمس ۲۰۶
- اشعه‌اللمعات ۱۸۷
- اشکهای خراسان ۶۹، ۷۹، ۸۱
- آشوری ۲۳۳
- اصحاب کهف ۲۰۷
- اصفهان ۳-۵، ۱۶-۱۸، ۲۰، ۸۴، ۸۹، ۱۰۴، ۱۰۶-۱۰۷، ۱۱۰، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۵۸، ۱۶۷، ۲۲۲-۲۲۳، ۲۲۷، ۲۴۵
- اصیل الملک هروی ۲۲۹
- اطواق الذهب ۶۰، ۲۴۷
- اعتصام الملک، یوسف ۲۴۷
- اعتقاد اهل سنت ۲۸۰
- اعتماد السلطنه ۴۵
- اعجب العجب ۲۴۶
- اعشى ۸۲ تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی ج ۲ ۲۹۸ الف ..... ص : ۲۹۵
- علام ۲۴۴، ۲۴۶
- اغراض السیاسه ۲۷۹
- اغراض الطبیبه ۲۴۳
- افریقا ۲۱۳
- افریقای شمالی ۱۵
- افسانه‌های بیدپای ۴۹
- افشار، ایرج ۲۷۷-۲۷۸، ۲۸۲
- افضل الدین ساوی ۹۱
- افضل الدین محمد ترکه اصفهانی ۲۴۷
- افضل کرمان ۲۶۱
- افعال استادان ۲۰۲
- افغانان ۹
- افغانستان ۲۶۵
- افلاکی ۲۰۲-۲۰۴، ۲۰۸، ۲۷۲
- آقا خان محلاتی ۱۴۷

- اقبال، عباس ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۶۱-۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۸۴
- اقبال، کتابفروشی ۲۷۲-۲۷۳
- اقبال، محمد ۲۲۷
- تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۲۹۹
- اقبالنامه ۱۰۲
- اقلیدس ۲۶۶
- اکبر شاه گورکانی ۴۹
- اکسفورد ۴۹، ۵۹، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۳
- اکهارت ۲۱۵
- اگتای ۱۳۱، ۱۳۷-۱۳۹، ۱۳۳
- الب ارسلان ۲، ۸
- آل بویه ۱۴۲، ۱۵۶
- آلتائی ۱۳۳
- الجایتو ۱۲۸-۱۲۹، ۱۳۲
- الفیه شلفیه ۲۶
- الفیه شلفیه منظوم ۲۳۵
- آلمان ۱۱۶، ۲۴۷
- الموت ۲، ۵، ۱۴-۱۵، ۲۰، ۸۶، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۰-۱۴۵، ۱۶۰، ۱۷۲، ۲۶۶
- الهی قمشه‌یی ۲۸۵
- الهی‌نامه ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۳۱، ۲۷۱
- الیزوت پل - گنجه
- الیوت ۱۵۶، ۱۶۵
- امام، محمد کاظم ۲۴۶
- امامی ۸۳، ۱۰۳
- آمد ۱۶
- الامر بامر الله ۱۶
- امرسون ۲۷۴
- الامکنه و الجبال و المیاه ۶۰، ۲۴۶
- آمل ۵۳، ۵۷، ۱۶۷
- اموی ۱۲۸
- امیرانشاه سلجوقی ۲۶
- امیر خسرو دهلوی ۲۲۱
- امیر کبیر، کتابفروشی، ۲۳۰، ۲۴۰، ۲۶۰، ۲۷۷
- امیر مسعود سعد سلمان (کتاب) ۲۳۵
- امین احمد رازی ۶۶-۶۷، ۱۹۵
- انتشارات دانشگاه تهران ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۶۴-۲۶۵، ۲۷۲-۲۷۳، ۲۷۸-۲۷۹
- ۲۸۴، ۲۸۲، ۲۷۹
- انتلیشر ۲۷۵
- انجمن آثار ملی ۲۴۳، ۲۷۰-۲۷۱
- انجمن ایران و فرانسه ۲۶۹، ۲۸۲
- انجمن تحقیقات ایرانی بریتانیا ۲۷۹
- انجمن دوستان کتاب ۲۶۹
- انجمن شاهانه آسیایی ۲۱۶، ۲۸۸
- انجیل ۱۱۳



- اندلس ۱۸۴  
الانساب ۱۵۴، ۲۶۱  
انس الثائین ۲۸۱  
الانسان الكامل ۲۸۲  
انطاکیه ۱۵۵  
آنکارا ۲۷۳  
انکاریه ۷۹  
انگلستان ۱۷۰  
انموذج ۲۴۲  
انوار سهیلی ۴۹-۵۱  
انوری ۳، ۷، ۱۲-۱۴، ۲۰، ۲۴، ۳۵، ۴۱، ۴۵-۴۶، ۶۲-۸۴، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۱۰۳-۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۱-۱۱۳، ۱۷۰، ۲۰۹، ۲۳۹-۲۴۰، ۲۴۷، ۲۵۸  
انوشکین خوارزمشاه ۱۱، ۱۱۵  
انوشیروان بن خالد ۳، ۴۲، ۴۹، ۵۳، ۵۸-۶۱، ۹۵، ۱۵۹، ۲۴۵  
آواز پر جبرئیل ۲۶۹  
اوانس، گلا دیس ۲۴۰  
آوانسیان، آوانس ۲۷۲-۲۷۳  
اوحید الدین رازی ۲۳۱  
اوحید الدین کرمانی ۱۷۰، ۱۸۷  
اود ۱۶۵  
اورال ۱۱۵  
تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۰۰  
اوزلی، سرگور ۲۱، ۴۲، ۱۹۷  
اوصاف الاشراف ۱۷۳  
اولتاریو ۲۷۴  
اونروبلکا ۴-۵، ۱۶-۱۷  
اویس قرنی ۲۵  
ایاصوفیه ۱۷۶  
ایتالیا ۲۷۷  
ایران ۲-۳، ۶، ۱۱، ۱۴-۱۵، ۲۰-۲۱، ۳۱-۳۳، ۳۶-۳۷، ۴۸-۴۹، ۵۱، ۵۴، ۷۱، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۹۱-۹۴، ۹۷-۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۹-۱۳۲، ۱۳۴-۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۲-۱۵۳، ۱۵۵-۱۵۷، ۱۶۵-۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۵، ۲۴۴، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۷-۲۷۸  
ایران‌شاه سلجوقی ۸، ۱۷  
ایرانمهر، کتابفروشی ۲۷۱  
ایرلند ۱۷۰، ۲۱۶  
ایست و یک ۲۷۴  
ایوان مداین ۲۵۹  
ایغوری ۱۲۹  
ایلدگر ۹۳  
ایلتمش، شمس الدین ۱۳۷، ۱۵۷.  
۱۶۵  
ایلخانان ۱۲۹، ۱۳۱-۱۳۲، ۱۳۹-۱۴۰  
ایلیک خانیه ۳۶، ۲۳۸  
ایلیغ ۲۲۸

## ب

- بابر ۵۱  
 بابل ۳۱، ۲۳۰  
 بابی ۱۴۶  
 باتینگ، تام ۲۵۹  
 باخر، ویلهلم ۹۱-۹۵، ۱۰۰، ۱۰۲  
 باخرزی ۵۵-۵۶  
 بادلیان ۲۲  
 بادیة العرب ۹۸  
 بارانی، کتابفروشی ۲۳۶  
 باریبه دومینار ۱۶۹، ۲۴۷، ۲۷۶  
 بارژه ۱۹۰  
 باستان، کتابفروشی ۲۶۱، ۲۸۶  
 باستانی پاریزی ۲۶۲  
 باطنیان- اسمعیلیان  
 با کاروان حله ۲۳۴، ۲۵۸  
 باکو ۸۶، ۲۵۹  
 بامیان ۱۲۷، ۱۳۴  
 بانپاس ۲۰  
 باوندیان ۲۴۰  
 بایجو ۱۴۷-۱۴۸  
 بایدو ۱۳۱-۱۳۲، ۱۳۹  
 بث الشکوی ۲۶۲  
 بج ۱۰۲  
 بحثی در تصوف ۲۶۸  
 بحر الحقیقه ۱۸۳  
 بحر العلوم، حسین ۲۷۷  
 بحر الفوائد ۲۸۰  
 بحر المذهب ۲۴۵  
 بخارا ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۴۶، ۱۶۴، ۲۴۵، ۲۶۵، ۲۸۵  
 بخارست ۲۷۵  
 بخت النصر ۱۱۶  
 بختیارنامه ۲۷۸-۲۷۹  
 بدایع ۲۱۷، ۲۱۹-۲۲۰، ۲۷۶  
 بدایع الازمان ۲۶۲  
 بدخشان ۲۴، ۱۹۵  
 بدر الدین قاضی بخارا ۱۳۵  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۰۱  
 بدر الدین لولو ۱۴۷  
 بدره‌ای، فریدون ۲۲۹  
 بدنه ۲۴۷  
 بدیع الزمان همدانی ۴۶، ۵۸  
 بدیع کاتب ۱۴، ۲۲۸، ۲۸۳

- براق حاجب ترکمان ۱۳۶، ۱۹۴  
 براون، ادوارد ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۷۰، ۲۸۱  
 برزین ۱۲۳  
 برکهارت ۱۵۹  
 برکیارق ۱-۶، ۱۵-۱۶  
 برلین ۲۷۶  
 برمکیان ۱۶۲، ۲۸۵  
 برنو ۲۷۵  
 بروجرد ۶  
 بروخیم ۲۷۴  
 بروک ۲۴۶  
 بروکلیمان ۳۴، ۵۸، ۹۸، ۱۷۱-۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۴  
 برهان الدین ترمذی ۲۰۲  
 برهانی ۱۲  
 بشر اسفراینی ۳۶  
 بشر درغوش ۳۶  
 بصره ۵۸، ۱۴۹  
 بعض فضایح الروافض ۲۸۰  
 بعض مثالب النواصب ۲۸۰  
 بعلبک ۲۱۳  
 بغا ۲۴۵  
 بغداد ۴، ۷، ۹، ۱۶-۱۷، ۵۴، ۵۷، ۵۹-۶۰، ۸۸، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۷-۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۷-  
 ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۱۱-۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۳۲، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۶۳  
 بغداد در دوره خلافت عباسی ۵۹  
 بغدادک ۲۶۹  
 بغرا، سفیر چنگیز ۱۲۵  
 بغوی ۳، ۵۳، ۲۴۵  
 البکری ۳  
 بلاساغون ۱۱۷  
 بلخ ۱۰، ۱۲، ۲۱، ۴۷-۴۸، ۶۲، ۷۴-۷۵، ۷۸-۸۱، ۸۳، ۸۹، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۵۶، ۲۰۰، ۲۱۲، ۲۲۹، ۲۴۹-۲۵۰، ۲۵۴، ۲۶۵  
 بلخی، صفی الدین ابو بکر ۲۶۵  
 بلغار ۲۰۸  
 بلقیس ۱۹۸  
 بلک، جان ساترلند ۱۵۶  
 بل لتر، کتابفروشی ۲۷۱  
 بلند، ناتانیل ۱۶۵  
 بلوشه ۱۲۳  
 بمبئی ۲۲، ۲۴، ۶۷، ۷۶، ۱۸۵، ۲۱۷-۲۱۸، ۲۴۵  
 بن ۲۴۴  
 بناکت ۱۲۵، ۱۳۴  
 بنت التجاریه ۴۵  
 بندار رازی ۱۰۹  
 بنداری ۲۹، ۵۳، ۵۸، ۱۵۸-۱۵۹، ۲۲۸  
 بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۰-۲۷۱، ۲۷۸-۲۸۳

- بنیاد فرهنگ ایران ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۶۵، ۲۷۹، ۲۸۱-۲۸۲  
 بنی اسرائیل ۱۱۶، ۱۵۵ نیز ن ک جهود و جهود  
 بودایی ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲  
 بورینی، شیخ حسن ۱۹۰  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۰۲  
 بوستان ۱۸۳، ۲۰۹-۲۱۳، ۲۱۵، ۲۶۹، ۲۷۵-۲۷۶  
 بوستون ۲۷۴  
 بوغا ۴  
 بهاء الدین ابو بکر سید الرؤسا ۱۱۰  
 بهاء الدین جوینی ۱۴۰  
 بهاء الدین ولد ۱۸۹، ۲۰۰-۲۰۱، ۲۰۴، ۲۷۳  
 بهاء الدین محمد بغدادی ۲۸۳  
 بهار، ملک الشعرا ۲۸۵  
 بهارستان ۷۷  
 بهاسکره ۱۶۵  
 بهرامشاه غزنوی ۱، ۱۰-۱۱، ۲۱-۲۳، ۴۱، ۴۸، ۲۲۸، ۲۴۲  
 بهرام گور ۹۹-۱۰۱  
 بهرامنامه- هفت پیکر  
 بهروز، ذبیح الله ۲۴۹  
 بهشت گمشده ۲۳  
 بهمنیار، احمد ۲۸۳  
 بیان الادیان ۲۸۰  
 بیانی، شیرین ۲۶۱  
 بیانی، مهدی ۲۶۲، ۲۶۹  
 بیبرس ۱۳۳  
 بیت المقدس ۱۱۶  
 بیروت ۲۹، ۵۰، ۱۵۵، ۱۷۶  
 بیرونی ۲۲۸  
 بیزانس ۹۱، ۱۲۹، ۱۵۵  
 بیست باب در معرفت اسطرلاب ۱۷۳  
 بیست مقاله قزوینی ۲۴۲، ۲۸۵  
 بیستون ۹۶  
 بیضاوی، عبد الله ۱۷۵  
 بیضاوی، قاضی سعید ۲۶۷  
 بی غمی، مولانا محمد ۲۷۹  
 بیلقان ۱۳۴  
 بین النهرین ۱۳۱  
 بینش، تقی ۲۶۰، ۲۸۶  
 بیهقی ۸، ۲۶۵  
 بیهقی، ابو الحسن علی- ابن فندق ۲۲۸، ۲۸۵-۲۸۶

## پ

پاتیاله ۲۲۱

پاریس ۴۹، ۵۸، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۸-۱۶۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۴۷، ۲۶۷، ۲۷۱-۲۷۲، ۲۷۵-۲۷۶

- پالمر ۷۹، ۸۲، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۵۸  
 پاینده، کتابفروشی ۲۷۳  
 پترارک ۲۷۶  
 پراگ ۲۷۵  
 پرتش ۶۶، ۶۸، ۲۷۶  
 پروین اعتصامی ۲۵۱  
 پروین گنابادی، محمد ۲۶۵  
 پست ۱۳۸  
 پطرسبورگ ۶۶، ۲۵۹  
 پنجاب ۲۱۲  
 پنج گنج ۹۲  
 پندنامه سعدی ۲۱۵، ۲۷۶  
 پندنامه عطار ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۷۱  
 پورچاس ۱۵۷  
 پورگشتال، هامر ۱۲۳  
 پوکوک ۱۵۵  
 پیروز، کتابفروشی ۲۵۷  
 پیغمبر اسلام ۱۸۵، ۱۸۹ نیز ن ک محمد بن عبد الله و مصطفی  
 پیندار ۹۱

## ت

- تائیه، قصیده ۱۸۵، ۱۸۹  
 تائویی، مذهب ۲۶۸  
 تاتار- مغول ۱۱۶-۱۱۸  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۰۳  
 تاج الدین ابراهیم ۱۰۵  
 تاج الدین احمد ۷۹  
 تاج الدین احمد بن خاظم گنجوی ۴۴  
 تاج صالحی ۲۵۵  
 تاج الملک وزیر ۴  
 تارتاروس ۱۱۷  
 تاریخ ابن العبری ۲۶۱  
 تاریخ ادبیات شرقی ۵۸  
 تاریخ ادبیات صفا ۲۳۴، ۲۴۲-۲۴۳، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۵-۲۸۶  
 تاریخ ادبیات عرب ۳۴، ۵۸، ۹۸، ۱۷۱  
 تاریخ افضل ۲۶۲  
 تاریخ بخارا ۲۶۵، ۲۸۵  
 تاریخ برامکه ۲۸۵  
 تاریخ بنداری ۶-۷، ۲۹، ۵۳، ۵۸-۵۹، ۲۲۸، ۲۴۵  
 تاریخ بیهقی ۲۶۵، ۲۸۵  
 تاریخ پزشکان و طبیبانان عرب ۱۶۴  
 تاریخ تصوف ۲۶۸  
 تاریخ الحکما ۱۶۳-۱۶۴، ۲۶۴  
 تاریخ الحکمای شهر زوری ۱۷۳

- تاریخ در ایران ۲۲۷، ۲۴۵، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۸۵
- تاریخ سلاجقه انوشیروان خالد ۵۳، ۵۹
- تاریخ سلاجقه خاتونی ۲۹
- تاریخ سلاجقه روم ۲۷۳
- تاریخ سمرقند ۲۸۵
- تاریخ شعر عثمانی ۹۷، ۲۰۱
- تاریخ طبرستان ۵۶، ۱۰۳، ۱۴۴، ۱۶۶-۱۶۷، ۲۶۳
- تاریخ طبرستان یزدادی ۱۶۷
- تاریخ عماد اصفهانی ۲۴۵
- تاریخ فرهنگ شرق ۱۶۹
- تاریخ گزیده ۴۲، ۴۴-۴۵، ۶۳، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۷۸، ۸۳، ۸۶، ۹۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۸۹، ۲۲۸
- تاریخ مسلمانان ۱۵۷
- تاریخ مغول ۲۶۱
- تاریخ و تقویم در ایران ۲۴۲
- تاریخ و صاف ۱۲۳
- تاریخ هند ۱۵۶، ۲۶۵
- تاریخ یمنی ۱۵۸، ۲۶۲
- تاسی، گارسن دو ۱۹۳، ۱۹۷
- تایر، مارتین ۲۳
- تبت ۱۳۰، ۱۳۴
- تبریز ۴۷، ۶۲، ۷۲، ۸۸، ۹۰، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۳۶، ۱۵۵، ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۷، ۲۷۱، ۲۷۵
- تبریزی ۳، ۵۲، ۲۴۴
- تبصره العوام ۲۸۰
- تتبعات فقه اللغة ایرانی ۲۸، ۱۷۷، ۲۱۱
- تتش ۴-۵
- تمه صوان الحکمه ۲۸۵
- تجرید العقاید ۱۷۳
- تحریر اقلیدس ۲۶۶
- تحریمه القلم ۲۳۲
- تحسین بازیچی، احمد ۲۷۳
- تحفه ۲۸۲
- تحفه العراقین ۸۴-۸۵، ۸۸-۸۹، ۹۱، ۲۵۹
- تحقیق در احوال و آثار نجم الدین کبری ۲۶۹
- التدوین ۲۶۵
- تذکره اشرفیه ۲۴۳
- تذکره الاولیا ۲۵، ۱۸۱، ۱۹۳، ۱۹۶-
- تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۰۴
- ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۶۷، ۲۷۱
- تذکره الشعراى دولتشاه ۷، ۴۲، ۶۶-۶۸، ۹۳، ۱۳۸
- تذکره شعراى ایران ۴۴، ۷۴، ۸۳، ۸۶
- ترجمان البلاغه ۳۳
- ترجمان القرآن ۵۲، ۲۴۴
- ترجمه تاریخ بخارا ۲۸۵
- ترجمه رساله قشیریه ۲۸۱

- ترجمه سیره جلالی ۲۶۳  
 ترجمه شاهنامه ۲۶۳  
 ترجمه کتاب الفتوح ۲۸۵  
 ترسا ۵۷  
 ترکان ۸، ۸۰، ۱۱۷، ۲۱۲  
 ترکان خاتون ۴-، ۵، ۱۲۶، ۱۳۵  
 ترکان عثمانی ۱۲۹  
 ترکان غز ۱، ۲، ۸، ۴۵، ۴۷، ۸۰، ۸۲، ۸۸، ۱۹۶  
 ترکستان ۱۱۷، ۱۴۰، ۱۹۴  
 ترکمان ۸۰، ۱۳۶  
 ترکیه ۹۱، ۹۷  
 ترمذ ۱۲، ۳۵، ۱۲۶، ۱۳۴، ۲۴۹  
 تروینر ۷۹، ۲۰۳، ۲۰۶  
 تزجیه الامصار- تاریخ و صاف  
 التصریف ۲۶۶  
 التصفیه ۲۸۱  
 تصوف- صوفی ۹۴، ۲۶۷-۲۶۸، ۲۸۰-۲۸۱  
 التعرف ۲۶۸، ۲۸۱  
 تعریفات ۱۷۸  
 تفسیر ابو الفتوح ۲۸۴  
 تفسیر مثنوی ۲۷۳  
 تفضلی، تقی ۲۷۱، ۲۸۳  
 تفلیس ۱۳۶، ۲۷۵  
 تقوی، نصر الله ۲۸۵  
 تقویم التواریخ ۶۷  
 تقی الدین کاشی ۶۷، ۱۹۵  
 تکریت ۱۴۷-۱۴۸  
 تکش ۲۲۲، ۲۸۲  
 تگودار ۱۲۸-۱۲۹، ۱۳۲  
 تنزیر الوزیر ۲۹  
 تنسوقنامه ایلخانی ۱۷۳  
 تور ۱۳۸  
 تورا کینا ۱۳۸  
 تورانشاه سلجوقی ۸  
 تورنبرگ ۱۲۳، ۱۵۴  
 تورینو ۲۷۵  
 التوسل الی الترسل ۲۸۳  
 توشتمور ۱۳۶  
 تولوی ۱۳۹  
 توماس اکمپیس ۲۱۵  
 تون ۲۰، ۱۴۵  
 تونس ۲۴۴  
 تویسرکانی، قاسم ۲۳۶، ۲۸۴  
 تهذیب اصلاح المنطق ۲۴۴

تهذیب الالفاظ ۲۴۴

تهران ۲۲، ۳۹، ۴۶-۴۸، ۹۵-

۹۶، ۹۸-۹۹، ۱۰۲، ۱۵۸، ۱۶۶، ۲۲۷ و اغلب صفحات بعد از آن

تهران، کتابفروشی ۲۷۱

تیغاشی ۱۷۴

تیمور لنگ ۱۳۱

تیمور ملک ۱۲۵

تیموریان ۵۱

## ث

ثعالبی ۵۵

ثقة الاسلام ۲۶۲-۲۶۳

ثقة الملك وزیر ۲۲۹

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۰۵

## ج

جاحظ ۹۱

جالینوس ۲۴۳

جامع الاسرار ۲۴۵

جامع التواریخ ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۷۹

جامع المقدمات ۲۶۶

جامی ۲۱، ۲۶، ۹۴، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۷۹-۱۸۰، ۱۸۲-۱۸۵، ۱۸۷-۱۸۸، ۱۹۶

جبال ۱۱۷

جبرئیل ۱۱، ۲۶۹

جرجان ۲۸

جرجانی-اسمعیل جرجانی

جرجانیه ۱۳۴

جرفادقانی ۱۵۸، ۲۶۲-۲۶۳

جرماغون ۱۳۷

جریر ۸۲

جزیره ابن عمر ۱۵۴

جستجو در احوال و آثار عطار ۲۷۰

جعفر بن مقتدی ۴

جعفری تبریزی، محمد تقی ۲۷۳

جغتای ۱۳۸

جلال خواری ۱۷۰

جلال طیب ۱۷۰

جلال الدین، ممدوح ظهیر ۱۰۶

جلال الدین خوارزمشاه ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۵-۱۳۷، ۱۴۳، ۱۶۰، ۲۲۲، ۲۶۴

جلال الدین نو مسلمان ۱۴۲-۱۴۳، ۲۰۲

جلال الوزرا ۲۵۴

جلالی نایینی، محمد رضا ۲۴۷

جمال آباد ۱۴۵

جمال الدین ابو بکر سمرقندی ۲۴۸



- جمال الدین حسن، ممدوح ظهیر ۱۰۵  
 جمال الدین عبد الرزاق ۸۹، ۲۲۱-۲۲۲، ۲۷۷  
 جمال الدین گیلی ۱۸۱  
 جمال الدین لطف الله ۲۸۱  
 جمال الدین موصلی ۲۵۹  
 جمال قرشی ۱۷۴، ۲۶۶  
 الجمع بین صحیحین ۲۴۶  
 جناح الدوله ۱۶  
 جنتی نخشبی ۴۳  
 جند ۱۳۴  
 جنگ آسیایی ۶۹، ۷۹  
 جنید شیرازی ۱۷۸  
 جو الیقی ۳، ۵۴  
 جوامع الحکایات ۲۰، ۱۶۴-۱۶۵، ۲۶۲  
 جوباره ۲۲۲  
 جودی ۱۳۶  
 جوزجان ۱۵۶  
 جونز، ویلیام ۱۶۵  
 جوینی، امام الحرمین ۵۷  
 جوینی، سعد الدوله مسعود ۲۲۹  
 جوینی شمس الدین محمد- صاحب دیوان  
 جوینی، عطا ملک ۱۰-۱۱، ۱۳، ۳۳-  
 ۳۴، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۵-۱۴۷، ۱۵۹-۱۶۰، ۱۷۰، ۲۲۸، ۲۴۲، ۲۶۳  
 جوینبول ۱۶۹  
 جوهر ۱۶  
 جوهری، حمید الدین ۴۳-۴۴، ۱۷۴  
 جهان پهلوان ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۶، ۲۴۲  
 جهانگشا ۱۰-۱۴، ۳۳، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۴-۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۹، ۱۷۰، ۲۲۸، ۲۴۰، ۲۶۲  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۰۶  
 جهان نامه ۲۶۵، ۲۸۶  
 جهود ۵۷، ۲۰۷، ۲۱۳  
 جیحون ۱۳، ۳۵، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۴۳
- ج**
- چایکین ۲۷۵  
 چرماغون ۱۳۸  
 چرنیکوف ۱۳۸  
 چغمینی ۱۷۳، ۲۶۶  
 چلبی، ولدی ۲۷۶  
 چنگیز ۷۸، ۱۲۳-۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۰-۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۶۰، ۱۷۹  
 چهارده رساله ۲۳۱  
 چهار مقاله ۳، ۶، ۹، ۱۱، ۱۳، ۲۶-۲۷، ۳۰، ۳۶-۳۹، ۴۵-۴۶، ۶۸، ۲۳۸، ۲۴۳  
 چیترا ۱۴۶  
 چین ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۳۰-۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹-۱۴۰، ۱۴۸، ۱۹۸، ۲۰۸

چینقاچ ۱۳۹

ح

حاجی خلیفه ۲۹، ۶۷، ۹۲، ۱۹۵

الحافظ ۱۶

حافظ ۲۴، ۹۱، ۹۴، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۱۹-۲۲۱، ۲۵۰، ۲۷۰، ۲۷۷

حالت و سخنان ابو سعید ۲۸۱

حاوی ۲۴۳

حبسیه ۹۰، ۲۶۰

حبشه ۲۱۲

حبیب اصفهانی ۱۷۶

حبیب الدین جرفادقانی ۲۶۲-۲۶۳

حبیب السیر ۷۶

حبیبی، عبد الحی ۲۶۱، ۲۶۵

حبیش تفلیسی ۲۸۵

حجاز ۱۷۸، ۱۸۴، ۲۱۲، ۲۴۲

حدایق السحر ۳۲، ۳۵، ۴۵، ۲۳۶

حدیقه الحقیقه ۱۰، ۲۱-۲۲، ۲۴، ۹۵، ۲۳۱

حران ۱۶۳

حریری ۳، ۴۶، ۵۳، ۵۷-۵۸، ۶۰، ۸۲، ۲۴۵

حسان ۸۲، ۲۵۲

حسام الدوله اردشیر ۶۲، ۱۰۳-۱۰۵، ۱۰۷، ۲۲۲

حسام الدین چلبی ۲۰۳

حسن صباح ۱۵، ۱۸، ۲۴، ۸۶، ۱۴۱

حسن علی ذکرة السلام ۱۴۱، ۲۴۸

حسن غزنوی ۴۴-۴۵، ۲۴۲

حسن قطان ۳۴

حسن مازندرانی ۱۴۴

حسین، الطاف ۲۷۴

حسین بن علی ۲۴، ۵۶

حسین قلمدانگر ۲۲۹

حسین بن نام آور ۱۴۲

حسین واعظ کاشفی ۴۹

حسینی، عبد الله بن محمد ۲۶۵

حشاشین- اسمعیلیان

حصارنای ۲۳۶

حقایق الاستشهاد ۲۴۵

حقایقی- خاقانی ۸۴-۸۵

حقوقی، عسکر ۲۳۱

حکمت، علی اصغر ۲۸۴

حکمه الاشراف ۱۸۴، ۲۶۹

حلاج، حسین بن منصور ۱۸۵

حلب ۱۱۹، ۱۵۴-۱۵۵، ۱۶۲-۱۶۳، ۱۸۴، ۲۰۱

حله ۶، ۱۷۰

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۰۷

حلیه المؤمن ۲۴۵

حماسه ابو تمام ۲۴۴

حماسه سرایی در ایران ۷۱، ۱۵۹، ۲۷۸-۲۷۹

حمایه ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۸۸

حمد الله مستوفی ۶۸

حمدونیان، قریه ۹۳

حمزه نامه ۲۷۸

حمص ۱۶

حمید الدین بلخی، قاضی ابو بکر ۳، ۴۶، ۵۸، ۷۹، ۸۲-۸۳

حنفی ۱۷۶

حنیفی ۲۶۸

حوا ۲۰۸

حیات سعدی ۲۷۴

حیدر آباد ۲۴۶

### خ

خاقانی ۳۵، ۴۲، ۴۵، ۶۲، ۸۱، ۸۳-۹۱، ۹۳، ۱۰۴-۱۰۵، ۱۱۲-۱۱۳، ۱۷۰، ۲۲۲، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۸-۲۶۰، ۲۸۴

خالد بن ربیع ۷۷

خالنجان ۲۰

خانات خیوه ۱۳۴

خانات کریمه ۱۳۴ تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی ج ۲ ۳۰۷ خ ..... ص: ۳۰۷

ن بالیغ ۱۴۰

خاندو- خان بالیغ

خانقاهی، ابو نصر محمد ۲۸۲

خانیکوف ۸۴-۹۱، ۲۵۹

خاور، کتابفروشی ۲۳۶، ۲۷۲، ۲۷۹، ۲۸۵

خاوری- انوری ۶۴

خاوران ۶۲، ۶۴، ۶۸، ۲۴۷

خیوشان ۱۳۴

ختا ۱۲، ۳۴، ۲۱۱

ختلان ۸۰

خجند ۱۲۵

خراسان ۱، ۵-۷، ۳۵، ۴۰، ۴۸، ۶۰، ۶۲، ۶۹، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۷-۸۸، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۶-۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۸،

۱۷۷، ۱۸۰، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۴۲، ۲۸۳

خردنامه ۱۰۲

خردنامه ۷۸

خردنزد ۱۳۴

خسرو پرویز ۹۶

خسرو شاه غزنوی ۱۱

خسرو و شیرین ۹۲-۹۳، ۹۶، ۹۷، ۱۰۹

خسرونامه ۱۹۳، ۲۷۱

الخشاب، یحیی ۲۳۸

خضر ۱۰۹، ۱۸۵

خضر خان ۳۶-۳۷، ۲۳۸  
 خط و خطاطین ۱۷۶  
 خطیب تبریزی- تبریزی  
 خفی علایی ۲۴۳  
 خلاد خان ۲۰  
 خلاصه اشعار ۶۷، ۲۴۱  
 خلفای اربعه ۱۹۷  
 خلفای عباسی ۹، ۱۶، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۳۳، ۱۳۸-۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۸۱  
 خلفای فاطمی ۱۵-۱۶  
 خلیج فارس ۱۱۵، ۱۶۸  
 خمسه نظامی ۹۲، ۹۴-۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۲، ۲۶۰  
 خواتیم ۲۱۷، ۲۲۰  
 خوارزم ۲، ۱۱-۱۴، ۳۳-۳۴،  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۰۸  
 ۶۰، ۸۸، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۲۴-۱۲۶، ۱۳۴-۱۳۵، ۱۴۳، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۹-۱۸۱، ۱۹۶، ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۸۳  
 خوارزمشاهان ۲، ۱۱، ۱۵، ۳۳، ۸۸، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۹۴، ۲۲۲، ۲۴۳، ۲۶۱  
 خوارزمی، کتابفروشی ۲۴۴  
 خوای ۱۴۵  
 خور ۲۰  
 خورتق، قصر ۱۰۰  
 خوزستان ۲۰، ۱۱۵  
 خوسف ۲۰  
 خوشنویس، احمد، ۲۷۱، ۲۷۳  
 خیام ۲، ۳۸، ۷۱، ۱۴۱، ۱۶۶، ۱۷۰، ۲۵۸-۲۵۹  
 خیرات حسان ۴۵  
 خیره- خوارزم

د

دارا ۱۵۵  
 داراب‌نامه ۲۷۹  
 دارایی، بهین ۲۶۴  
 داربلو ۶۷  
 داریوش، پرویز ۲۷۰  
 دامغان ۱۳۴، ۱۳۶  
 دان، گئورگه ۲۷۵  
 دانت ۲۳۱، ۲۷۶  
 دانش پژوه ۲۸۰  
 دانشگاه علیگره ۲۳۲، ۲۸۴  
 دایرة المعارف اسلامیة ۲۶۶  
 دبیثی ۱۶۷-۱۶۸  
 دجال ۱۱۷  
 دجله ۱۷، ۵۹، ۱۴۸  
 دجیل ۱۴۸  
 الدحاح، رشید بن شالب ۱۹۰

- درباره کلیله و دمنه ۲۴۴  
 دربند ۱۱۷  
 در دشت ۲۲۲  
 درزاوین، ولادیمیر ۲۵۹  
 درنیورگک ۴۹، ۵۱  
 درویش حسن مترجم تاریخ یمنی ۱۵۸  
 دره الغواص ۲۴۵  
 دریای خزر ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۵  
 دژکوه-شاهدژ  
 دشت گور ۱۸  
 دشتی، علی ۲۵۹، ۲۷۳-۲۷۴، ۲۷۷  
 دفرمری، شارل ۲۷۵-۲۷۶  
 دقایقی ۲۷۸  
 دقیقی ۲۲۸  
 دمشق ۱۶، ۱۳۳، ۱۶۲-۱۶۴، ۱۷۰، ۱۸۴-۱۸۵، ۱۹۴، ۲۰۲-۲۰۴، ۲۱۲، ۲۴۴، ۲۷۵  
 دمیاط ۱۱۸  
 دمیة القصر ۵۵  
 دنیر ۱۳۴  
 دو ترجمه عبری کلیله و دمنه ۴۹  
 دورن ۱۶۷  
 دوریه، آندره ۲۷۵  
 دوزخ، اثر دانته ۲۳۱  
 دوسلان ۱۱۹، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۸۳، ۱۸۹  
 دوسون ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱-۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶-۱۲۸، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲-۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۶۰  
 دولتخانه ۸، ۸۱  
 دولتشاه ۱۳، ۲۱، ۲۶-۲۹، ۳۳-۳۵، ۳۸، ۴۱-۴۴، ۶۴، ۶۶  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۰۹  
 ۶۸، ۸۷-۸۹، ۹۰، ۹۲-۹۴، ۱۰۲-۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۳۷-۱۳۸، ۱۹۵-۱۹۷، ۲۰۴، ۲۲۲-۲۲۳، ۲۳۰، ۲۴۰  
 دومینیکی، فرقه ۱۳۹  
 الدویدار الصغیر ۱۴۸-۱۴۹  
 دهلی ۱۳۶، ۱۷۶، ۲۲۱  
 دیلمی-آل بویه  
 دیلمی، سپاهیان ۱۸  
 دیوان ابن فارض ۱۹۰  
 دیوان ابو الفرج رونی ۲۵۸  
 دیوان ادیب صابر ۲۳۶  
 دیوان ازرقی ۲۳۵  
 دیوان انوری ۷۶، ۲۵۷  
 دیوان بهاء ولد ۲۷۳  
 دیوان جمال الدین عبد الرزاق ۲۷۷  
 دیوان حریری ۲۴۵  
 دیوان خاقانی ۲۵۸، ۲۶۰  
 دیوان سنایی ۲۱-۲۲، ۲۴، ۲۳۰  
 دیوان سوزنی ۲۳۷، ۲۳۹

دیوان شمس ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۰۶-۲۰۸، ۲۷۲، ۲۷۳  
 دیوان طغرای ۲۴۵  
 دیوان ظهیر فاریابی ۱۰۲-۱۰۴، ۱۱۳، ۲۶۰  
 دیوان عمیق ۲۳۷  
 دیوان عطار ۲۷۱  
 دیوان کمال الدین اسمعیل ۲۷۷  
 دیوان مسعود سعد ۲۳۵-۲۳۶  
 دیوان معزی ۲۳۶  
 دیوان مهستی ۲۴۰  
 دیوان نظامی ۹۴، ۲۶۰  
 دیوان وطواط ۲۳۶  
 دیوان هند ۲۲  
 دیوی ۲۷۵

## ذ

ذخیره خوارزمشاهی ۳، ۴۶، ۲۴۳  
 ذوالنون ۱۹۱، ۲۰۶  
 ذیل جهانگشا ۲۶۳  
 ذیل سلجوقنامه ظهیری ۲۶۲

## ر

راحه الارواح ۲۷۸  
 راحة الصدور ۱، ۷، ۱۷، ۲۰، ۲۹-۳۰، ۸۱، ۲۲۷  
 رادکان ۶۴  
 رازی، محمد زکریا ۲۴۳  
 الراشد، ۹، ۱۶  
 رافعی ۲۶۵  
 راوند ۲۲۷  
 راوندی ۱، ۷، ۲۹، ۲۲۷  
 راورتی ۱۵۶  
 رایت ۴۹، ۱۷۱  
 رباب‌نامه ۲۰۱  
 رباعیات خاقانی ۲۵۹  
 ربانی، اصغر ۲۷۳  
 رتزشتین ۶۰  
 ردهاوس ۲۰۲-۲۰۴، ۲۰۶-۲۰۸  
 رساله در تحقیق احوال مولوی ۲۷۲  
 رساله عشق ۲۶۹  
 رسایل عربی وطواط ۲۸۳  
 رستف ۱۳۸  
 رستم ۱۴، ۲۳۴  
 رستم بن اسفندیار باوندی ۱۶۷  
 رستم بن شهریار باوندی ۱۶۷  
 رشف النصایح ۱۸۳

- رشید، پسر خاقانی ۹۰  
 رشید الدین فضل الله ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۴۳-۱۴۴، ۱۴۶  
 رشید وطواط- وطواط  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۱۰  
 رشیدی سمرقندی ۳۶-۳۷، ۴۴، ۸۲، ۱۰۳، ۲۳۷  
 رصدخانه مراغه ۱۷۲  
 رضا، امام علی بن موسی الرضا ۱۹۴  
 الرضا، محمد بن علی ۲۳۱  
 رضا قلی خان هدایت ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۹۳، ۲۰۴  
 رضی، هاشم ۲۸۰  
 رضی الدین علی لالا ۱۸۰-۱۸۱  
 رضی الدین، ممدوح ظهیر ۱۰۵  
 رضیة الدین مریم ۲۴۷  
 رفعت، کلیسلی ۲۷۶  
 رقیة القلم ۲۲۸  
 رکن الدین بخارایی ۱۲۵  
 رکن الدین خورشاه ۱۴۴-۱۴۷  
 رکن الدین صاعد بن مسعود ۲۲۲  
 رضانی، محمد ۲۲۸، ۲۶۳، ۲۷۲  
 رواقی، علی ۲۷۸  
 روبروکی ۱۲۸، ۱۳۹  
 روحانی، فؤاد ۲۷۱  
 روحی ولوالجی ۴۴  
 رودکی ۳۰، ۳۸، ۴۹، ۷۰، ۹۱  
 رودکی، کتابفروشی ۲۷۳  
 روزبهان ۱۷۷-۱۷۸  
 روزبهان نامه ۲۶۸  
 روزی با جماعت صوفیان ۲۶۹  
 روسیه ۱۳۴، ۱۳۸-۱۳۹  
 روشن، محمد ۲۵۸، ۲۷۹، ۲۸۴  
 روض الجنان ۲۸۴  
 روضه الورد ۲۷۵  
 روضه العقول ۲۶۷  
 روکرت ۲۷۶  
 روم ۱۰۰، ۱۵۵، ۱۶۸، ۱۷۰، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۳۴  
 رونکونی ۲۷۵  
 رویان ۲۴۵  
 رویانی، عبد الواحد ۱۶، ۵۳، ۵۶-۵۷، ۲۴۴  
 ری ۴، ۱۷، ۵۹، ۸۷-۸۸، ۱۰۵، ۱۱۷، ۱۳۳-۱۳۴، ۱۳۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۹۴، ۲۴۱، ۲۴۵  
 ریاحی، محمد امین ۲۸۶  
 ریاض العارفین ۱۹۳  
 ریپاچک، فرانتس ۲۷۵  
 ریپکا، یان ۲۵۹  
 ریتر، هلموت ۲۸۲

ریلاندر منچستری ۱۶۵

رینولدز، جیمز ۱۵۸

ریو ۲۱، ۴۶-۴۸، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۷۷

## ز

زالمان ۲۵۹

زبده الحقایق ۲۸۲

زبیده، مادر برکیارق ۳، ۵

زرتشت ۹۱، ۲۴۹

زرکوب، فریدون ۱۷۸، ۲۰۴

زرین کوب، عبدالحسین ۲۶۰، ۲۶۸

زمخشری ۳، ۵۴، ۵۸، ۶۰، ۱۷۵، ۲۴۴

زنجانی، عزالدین ۱۷۴، ۲۶۶

زندگینامه قاضی موکرجی ۵۱

زنگبار ۱۴۷

زنگی، اتابک ۲۱۲

زندگی شاعران فارسی ۲۱

زندگی و آثار نظامی ۹۲

زوار، کتابفروشی ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۵۸، ۲۷۱-۲۷۲

زوربخ ۲۷۵

زوزن ۲۰

زوزنی ۳، ۵۲، ۲۴۴، ۲۸۶

زهیر بن ابی سلمی ۴۸

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۱۱

زیاریان ۲۸

زیح ایلخانی ۱۷۲-۱۷۳

زید، همسر لیلی ۹۸

زینت‌نامه ۲۳۷

## ژ

ژاپن ۱۱۶

ژان دوپلان کارین ۱۲۷-۱۲۸، ۱۳۹

ژان کاپوایی ۵۱

ژنده پیل-احمد جام

ژوکوفسکی ۶۶، ۶۸-۷۲، ۷۸-۷۹، ۸۲-۸۴، ۲۵۷

## س

سازمان تربیت معلم تهران ۲۳۶

ساسانیان ۹۵-۹۶، ۹۹، ۱۴۴

ساسی، سیلوستر دو ۵۸، ۲۷۲

سامانیان ۳۰، ۱۵۶

سامی، نژاد ۱۷۷

السامی فی الاسامی ۲۴۶

ساوه ۴، ۶



- سبا ۱۹۸  
 سبته ۱۷۱  
 سبزواری ۲۳۱  
 سبکتکین ۱۵۸  
 سبک شناسی ۲۷۸  
 سبلان ۸۷  
 ستوده، منوچهر ۲۶۵، ۲۸۶  
 سته عشر جالینوس ۲۴۳  
 ستی زینب، حرم خضرخان ۳۷  
 سجادی، ضیاء الدین ۲۵۸، ۲۶۰  
 سجنجل الارواح ۱۸۲  
 سخنان سعدی ۲۷۴  
 سخن و سخنوران ۲۳۴، ۲۵۸  
 سرچشمه تصوف در ایران ۲۶۸  
 سرخاب ۹۰، ۱۰۴  
 سرخس ۸، ۱۲، ۲۳۰، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۵  
 سرزمینهای خلافت شرقی ۲۲۲  
 سروش، نصر الله ۲۷۴  
 سزار برژیا ۲۱۵  
 سعد بن زنگی ۲۱۱، ۲۲۲  
 سعد بن سلمان ۲۷-۲۸  
 سعد الدین حمویه ۱۸۰-۱۸۲، ۲۸۳  
 سعد الدین، ممدوح ظهیر ۱۰۵  
 سعد الملک وزیر ۱۶، ۱۹  
 سعد الهروی ۱۶  
 سعدی اغلب صفحات از جمله ۲۰۹-  
 ۲۲۱، ۲۷۳-۲۷۶  
 سعدی نامه ۲۷۴  
 سفر، رساله ۲۶۹  
 سفید رود ۸۷  
 سقراط ۲۰۲  
 سقط الزند ۲۴۴  
 سقین ۲۰۸  
 سلجوقنامه ظهیری ۲۲۷، ۲۶۲  
 سلجوقیان ۱، ۳، ۶، ۸-۱۳، ۱۵، ۱۷، ۲۶، ۴۳، ۶۲، ۷۱، ۷۵، ۸۱، ۹۳، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۳۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۲۲۷  
 سلجوقیان روم ۲۷۳  
 سلجوقیان کرمان ۲، ۸، ۲۶۱-۲۶۲  
 سلطان گرای ۱۳۴  
 سلطان سلیم ۱۶۲، ۱۷۶  
 سلطان سلیمان اول ۴۹  
 سلیمان ۸۳، ۸۸، ۱۹۸  
 سمائی ۴۴  
 سمرقند ۲، ۱۷، ۳۸، ۴۲، ۴۷، ۶۹-۸۱، ۸۲، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۹۴، ۲۶۵، ۲۸۵

- سمعانی ۱۵۴، ۲۶۱  
 سمک عیار ۲۷۹  
 سمنان ۱۳۴  
 سنایی اغلب صفحات، از جمله ۲۱-۲۶، ۲۹۹-۲۳۵  
 سنایی، کتابفروشی ۲۷۱  
 سنایی آباد، منظومه ۲۳۱-۲۳۲  
 سنت ۷۵، ۱۰۹-۱۱۰، ۱۵۱، ۱۹۷، ۲۸۰  
 سنت لوئیس ۱۳۹  
 سنجار ۷  
 سنجر ۱-۶۲، ۶۴-۶۵، ۷۰، ۷۶، ۷۲، ۸۰-۸۱، ۸۳، ۸۷-۸۸، ۱۹۴، ۲۲۷-۲۲۸، ۲۳۷، ۲۴۷-۲۴۸، ۲۴۹، ۲۷۹  
 سند ۱۱۵، ۱۳۵-۱۳۶  
 سند بادنامه ۲۳۵، ۲۷۹  
 سوانح العشاق ۲۸۲  
 سوانح مولوی ۲۷۲  
 سوتر ۲۶۶  
 سوربن ۱۹۰  
 سوری ۲۷۵-۲۷۶  
 سوریه ۱۴۷  
 سوزنی ۳، ۴۲-۴۳، ۷۸-۷۹، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۲  
 سومنات ۴۷، ۲۱۲-۲۱۳  
 سهروردی، ابو النجیب ۱۷۸، ۱۸۳  
 سهروردی، عمر ۱۷۷، ۱۸۳، ۲۱۱  
 سهروردی، یحیی بن حبیب، شیخ اشراق ۱۸۴-۱۸۵، ۲۶۹  
 سه حکیم مسلمان ۲۴۴، ۲۶۹-۲۷۰  
 سهیلی خوانساری، احمد ۲۳۶، ۲۷۱  
 سیاست‌نامه ۹، ۱۰۰  
 سیر العباد ۲۲، ۲۳۰-۲۳۱  
 سیر نفس ۲۳۱  
 سیر نقش ۸۰  
 سیره ابن هشام ۴  
 سیره جلالی ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۶۰، ۲۶۳  
 سیری در دیوان شمس ۲۷۳  
 سیستان ۲، ۱۱۷، ۱۶۷  
 سیف الدین باخرزی ۱۸۱  
 سیف الدین سوری ۱۰  
 سیف الدین محمد سرخسی ۲۳۰  
 سی فصل ۱۷۳  
 سیفی سرایی ۲۷۵  
 سیفی نیشابوری ۴۴  
 سیواس ۱۸۳  
 سیوطی ۲۶۱

## ش

شابران، قلعه ۹۰

- شاعری دیر آشنا ۲۵۹  
 شاه حسینی، ناصر الدین ۲۴۰  
 شاه عباس ۲۴۸  
 شافعیان ۱۰۶، ۲۴۵، ۲۸۰  
 شافیه ۱۷۵  
 شام ۲، ۲۰، ۵۷، ۱۱۸، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۷۸، ۱۸۸، ۲۱۲  
 شاهان و درویشان ۲۷۴  
 شاهدژ ۱۷-۲۰  
 شاهنور اشهری ۹۰، ۱۰۴  
 شاهنامه ۱۱، ۱۵۹، ۲۶۳  
 شاهنشاه بن علاء الدین اسمعیلی ۱۴۵  
 شبستری، شیخ محمود ۲۰۶، ۲۳۳  
 شبلی نعمانی ۲۷۲  
 شجاعی ۸۲  
 شجره، حسین ۲۷۲  
 شخصیت مولوی ۲۷۲  
 شد الآزار ۱۷۸، ۲۶۸  
 شرح احوال و نقد آثار عطار ۲۷۱  
 شرح اختیارات مفضل الضبی ۲۴۴  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۱۳  
 شرح حال شعرای فارسی ۴۲، ۶۳  
 شرح حال فخر الدین رازی ۲۶۵  
 شرح دیوان حماسه ۵۲، ۲۴۴  
 شرح روابط سیاسی امرای مسیحی و مغول ۱۳۸  
 شرح سقط الزند ۲۴۴  
 شرح شعر متنبی ۲۴۴  
 شرح القصائد العشر ۲۴۴  
 شرح گلشن راز ۲۶۸  
 شرح اللمع ۲۴۴  
 شرح مشکلات دیوان انوری ۲۵۷  
 شرح معلقات السبع ۵۲، ۲۴۴  
 شرح مفضلیات ۲۴۶  
 شرح المقصوره ۲۴۴  
 شرف الزمان مروزی ۲۶۵، ۲۸۶  
 شرفشاه، ممدوح ظهیر ۱۰۶  
 شرف الملک ۱۹  
 شروان ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۳، ۱۱۷  
 شروانشاه ۶۲، ۸۶، ۹۰، ۹۳، ۱۰۵  
 شطرنجی، علی ۴۳  
 شعار، جعفر ۲۶۳، ۲۷۸، ۲۷۹  
 شعر آذربایجان ۲۴۰  
 شعوبیه ۶۰  
 شفا، شجاع الدین ۲۳۱  
 شفا، کتاب ۱۷۶

شفایی اصفهانی ۲۳۰  
 شفر ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۷۴، ۲۸۰  
 شفروه اصفهانی ۱۱۴، ۲۲۱-۲۲۲  
 شلسویگ ۲۷۴  
 شمس تبریزی ۱۹۲، ۲۰۱-۲۰۴، ۲۰۶، ۲۷۳  
 شمس الدین وزیر، ممدوح ظهیر ۱۰۵  
 شمس طبسی ۱۷۰  
 شمس قیس رازی ۲۹، ۱۷۶-۱۷۷، ۲۶۷  
 شمعالی ۳۶  
 شناسایی سعدی ۲۷۴  
 شوستر ۱۶۷  
 شوشتی، سید نور الله ۷۵، ۱۹۲، ۱۹۵  
 شهرستانی، عبد الکریم ۳، ۵۴، ۶۰-۶۱، ۲۴۷  
 شهاب الدین تواریخی ۲۸۰  
 شهاب الدین غوری ۱۴۲  
 شهابی، علی اکبر ۲۶۰  
 شهر رزوری ۱۷۳  
 شهریار، قریه ۲۴۲  
 شیخی، شاعر ترک ۹۷  
 شیراز ۱۴۷، ۱۶۷، ۱۷۵-۱۷۶، ۱۷۸، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۷-۲۱۸، ۲۳۰، ۲۷۴  
 شیرازنامه ۱۷۸  
 شیر خان لودی ۶۶-۶۷  
 شیرزاد غزنوی ۱۰  
 شیر کوه ۲۰، ۱۴۴  
 شیرویه ۱۴۴  
 شیرین ۹۶-۹۷، ۱۰۹  
 شیطان ۲۳، ۸۹  
 شیعیان ۱۷، ۷۵، ۱۱۰، ۱۵۰-۱۵۱، ۱۵۷، ۱۸۵، ۱۹۴، ۲۸۰

## ص

صابر- ادیب صابر  
 صاحب‌دیوان ۱۷۲، ۲۱۵، ۲۱۸-۲۱۹  
 صالحانی یسوعی ۱۵۵  
 صحاح اللغه ۱۷۴  
 صدر الدین خجندی ۱۰۴، ۱۰۶-۱۰۷، ۱۱۰، ۲۲۲  
 صدر الدین شیرازی، ملا صدرا ۱۸۶  
 صدر الدین قونوی ۱۸۷، ۱۸۲-۱۸۳، ۱۸۷  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۱۴  
 صدقه بن مزید ۶  
 صد کلمه ۳۲  
 صراح اللغه ۲۶۷  
 صفا، ذبیح الله ۲۳۷-۲۳۸، ۲۳۸، ۲۶۹، ۲۷۸-۲۸۱  
 صفاریان ۱۵۶  
 صفوی ۲۶۴

صفت الاداب ۱۸۱  
 صنفی الدین اردبیلی ۱۰۶  
 صنفی الدین روانشاهی ۳۹-۴۰  
 صنفی الدین عمر مفتی بلخ ۷۵، ۷۹  
 صغیر سیمرخ ۶۹  
 صغی علیشاه، کتابفروشی ۲۷۱  
 صقلاب ۱۰۰  
 الصقاعی ۱۶۲  
 صلاح الدین ایوبی ۱۶۳-۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۸۴  
 صنعان، شیخ ۱۹۹  
 صوان الحکمه ۲۸۵  
 صورت جلسات فرهنگستان قیصر ۱۵۸  
 صوفی نامه ۲۸۱

## ط

طاهریان ۱۵۶  
 طاهری شهاب ۲۴۰  
 طباطبایی تبریزی، محمد کاظم ۲۸۵  
 طبایع الحیوان ۲۶۵، ۲۸۶  
 طبرستان ۱۶  
 طبرسی ۵۴  
 طبری ۱۰۰  
 طیس ۲۰  
 طبقات الاطبا ۱۶۲  
 طبقات الحکما ۱۶۴  
 طبقات سلاطین اسلام ۱۳۱، ۱۳۴  
 طبقات ناصری ۱۳۸، ۱۴۶-۱۴۷، ۱۴۹-۱۵۲، ۱۵۶، ۲۶۱  
 طبقات الصوفیه ۲۶۷  
 طرابلس ۱۵۵  
 طرابلس شام ۲۱۳  
 طرنامه ۵۵  
 طرح زبانشناسی ایرانی ۲۱۱  
 طرح فقه اللغة ایرانی ۱۷۷ تبعات فقه اللغة ایرانی ۲۸  
 طرسوسی، ابو طاهر محمد ۲۷۹  
 طریق التحقیق ۲۲، ۲۳۲  
 طغانشاه ۲۶، ۱۰۳، ۱۰۵-۱۰۶  
 طغرای ۳، ۵۳، ۲۴۵  
 طغرل سلجوقی ۵۵-۵۶، ۶۴، ۹۳، ۱۰۵، ۲۲۷، ۲۶۵  
 طغرل تکین ۸۳  
 طوس ۸، ۳۸، ۶۴، ۱۳۴، ۱۷۲  
 طوسی ۵۴  
 طوسی، محمد بن محمود ۲۸۶  
 طوطی، حاکم هرات ۷۷  
 طهوری، کتابفروشی ۲۴۰

طبیات ۲۱۷، ۲۱۹-۲۲۱، ۲۷۶

## ظ

ظہیر فاریابی ۴۵، ۶۲، ۸۳، ۹۰، ۱۰۲-۱۱۴، ۲۵۰، ۲۶۰-۲۶۱

ظہیری سمرقندی ۲۷۹

ظہیری نیشابوری ۲۲۷، ۲۶۲

## ع

عارف چلبی ۲۰۴

عبادی مروزی ۲۸۱

عباس دوس ۲۵۲

عباس رازی ۱۶

عباسیان- خلفای عباسی

عبد الله عزیز ۲۶۲

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۱۵

عبد الجلیل قزوینی رازی ۲۸۰

عبد الرحمن بن عوف ۱۶۴

عبد الرحمن خازنی ۲۸۵

عبد الرحمن السمیرمی ۱۵

عبد الرسولی، علی ۲۳۵

عبد الغازی، حسین گورگانی ۱۹۷

عبد القادر گیلانی ۱۸۳

عبد اللطیف خجندی ۱۶

عبد اللطیف عباسی ۲۳۱-۲۳۲

عبد المجید، محمد محی الدین ۲۴۶

عبد الملک عطاش ۱۷-۱۸

عبد الواحد رویانی- رویانی

عبد الواسع جبلی ۴۱-۴۲، ۲۳۸

عبدک شروانی ۹۱

عتبۃ الکتبه ۲۲۸، ۲۸۳

عتبی ۱۵۸

عثمان خلیفه ۱۱۰

عثمانی، ابو علی محمد مترجم قشیریه ۲۸۱

عثمانی، دولت ۱۷۶

عجایب المخلوقات ۱۶۹-۱۷۰

عجایب المخلوقات طوسی ۲۶۵، ۲۸۶

عذیب، چشمه ۱۹۱

عراق ۵، ۷، ۴۰، ۴۸، ۱۰۳-۱۰۴، ۱۰۹-۱۱۱، ۱۱۷، ۱۴۳، ۱۷۸، ۲۰۸، ۲۲۷

عراق عجم ۱۲۷

عراقی، فخر الدین ۱۸۲، ۱۸۷

عرب ۸۲، ۱۱۷، ۱۲۰-۱۲۱، ۱۲۹، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۲-۱۶۳، ۱۷۱، ۱۷۷

عربستان ۹۸، ۲۱۲-۲۱۳، ۲۴۶

عرایس الخواطر ۲۸۴

عز الدین بن فتح الدین ۱۴۸

- عز الدین - زنجانی  
 عز الدین، سردار خلیفه ۱۴۹  
 عز الدین مسعود، اتابک موصل ۹۳  
 عز الدین یحیی تبریزی ۱۰۶  
 عسجدی ۱۷۰  
 عسیران، عفیف ۲۸۲  
 عشقنامه ۲۲، ۲۳۲  
 عصمت بخارایی ۹۴  
 عصمت الدین مریم ۲۴۷  
 عطار ۲، ۲۱، ۲۵، ۱۳۰، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۹۲ - ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۱۵، ۲۳۳، ۲۷۰ - ۲۷۲  
 عطائی، کتابفروشی ۲۷۳  
 عقد العلی ۲۶۱  
 عقل سرخ ۲۶۹  
 عقلنامه ۲۲، ۲۳۱ تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی ج ۲ ۳۱۵ ع ..... ص: ۳۱۴  
 یق، وادی ۱۹۰  
 عقل و عشق ۲۸۳  
 علاء الدین بهادر ۲۳۲  
 علاء الدین پسر قماج ۸۰  
 علاء الدین پسر مولوی ۲۰۱  
 علاء الدین - تکش  
 علاء الدین جوینی - صاحب‌دیوان  
 علاء الدین خورشاه - علاء الدین محمد  
 علاء الدین غوری ۱۰ - ۱۱، ۳۹، ۷۷ - ۷۸  
 علاء الدین کیخسرو سلجوقی ۲۰۱، ۲۲۷  
 علاء الدین کیقباد سلجوقی ۲۰۱  
 علاء الدین محمد اسمعیلی ۱۴۳ - ۱۴۴، ۲۶۶  
 علاء الدین - محمد خوارزمشاه  
 علاء الدین مهندس ۱۳۰  
 علمی، کتابفروشی ۲۶۴، ۲۸۵  
 علوی ۱۲۴  
 علوی مدنی ۱۹  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۱۶  
 علی بن ابی رجای غزنوی ۴۴  
 علی بن ایطال ۳۲، ۱۱۰، ۱۵۷، ۱۹۴  
 علی بانیدی ۳۶  
 علی بهادر ۱۵۰  
 علی چلبی ۴۹  
 علی رقام ۲۱، ۲۳۱  
 علی سپهری ۳۶  
 علی نجار ۸۴  
 علیوف، رستم ۲۷۵  
 عماد زوزنی ۴۵، ۲۴۰  
 عماد الدوله فرامرز باوندی ۲۴۰ - ۲۴۲  
 عماد الدین اصفهانی ۱۵۹

عماد الدین غزنوی ۴۴  
 عماد الدین فیروز شاه ۸۳  
 عمادی ۳۶، ۲۴۲  
 عمادی غزنوی ۲۴۰  
 عمر بن خطاب ۳۲، ۷۵، ۱۱۰  
 عمر بن الفارض - ابن فارض  
 عمر خیام - خیام  
 عمر عجمی ۸۰  
 عمرو بن لیث ۲۱۹  
 عمیق بخارایی ۳، ۷، ۳۶-۳۷، ۲۳۷، ۲۴۲  
 عنصری ۳۰-۳۱، ۸۲، ۹۱، ۱۷۰، ۲۳۳  
 عنوان طریقه بر حدیقه ۲۳۲  
 عوارف المعارف ۱۸۳  
 عوف ۱۶۴  
 عوفی ۱۴، ۲۰، ۲۲، ۲۶، ۳۰-۳۱، ۳۵، ۳۸، ۴۲-۴۳، ۴۵، ۴۳، ۵۵، ۶۳، ۶۸، ۷۲، ۷۷، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۶۲، ۱۶۴-۱۶۶، ۱۹۴، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۶۹  
 عیار دانش ۴۹  
 عیاضی ۵۶  
 عیسی مسیح ۵۷  
 عینتاب ۱۳۳  
 عین جالوت ۱۳۳  
 عین القضاة ۲۸۲  
 عین الملک اشعری ۱۶۵  
 عیون الاخبار ۵۹، ۱۵۹

## غ

غازان خان ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۵۰  
 غایت الامکان ۲۸۳  
 غرستان ۴۱  
 غرناطه ۱۷۱  
 غریب نامه ۲۲  
 غز - ترکان غز  
 غزالی، احمد ۲۸۲  
 غزالی، محمد ۳، ۴۵، ۵۲، ۵۷، ۶۴، ۱۸۳، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۸۴  
 غزالی نامه ۲۴۴  
 غزلیات سعدی ۲۱۷  
 غزلیات منتخب از دیوان شمس ۲۰۲  
 غزویان ۲، ۹، ۱۵، ۳۰، ۳۰، ۸۳، ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۵۸  
 غزنه، غزنین ۱، ۹-۱۱، ۲۲، ۴۱، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۳۴، ۲۱۲، ۲۲۹-۲۳۰، ۲۳۲، ۲۴۱-۲۴۲، ۲۴۵  
 الغفران، رساله ۲۳۱  
 غنی، قاسم ۲۶۸  
 غور ۲، ۹-۱۰، ۲۳، ۷۸  
 غوریان، ۲، ۹، ۱۱، ۱۵، ۳۷-۳۸، ۱۱۵، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۵۶



غیاث الدین خوارزمشاه ۱۳۶  
 غیاث الدین سلیمان‌شاه ۱۲  
 غیاث الدین غوری ۱۴۲  
 غیاث الدین - محمد بن ملک‌شاه  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۱۷

## ف

فارس ۱۱۵، ۱۳۶، ۱۷۵، ۱۷۸، ۲۱۱-۲۱۲، ۲۲۲  
 فارسنامه ۲۶۵، ۲۸۵  
 فاریاب ۶۲، ۱۰۳، ۱۰۷  
 فاضل، علی ۲۸۱  
 فاطمی - خلفای فاطمی  
 فالکنر، کیث ۴۹  
 فان چینگ ۱۳۰  
 الفائق فی غریب الحدیث ۲۴۶  
 فترشتین ۲۴۶  
 فتنه، کنیز بهرام ۱۰۰  
 فتوحات المکیه ۱۸۵  
 فتوحی ۳۶، ۷۹، ۲۵۴  
 فتور زمان الصدور ۲۴۵  
 فخر داعی، محمد تقی ۲۷۲  
 فخر الدوله دیلمی ۱۴۶  
 فخر الدین رازی ۱۴۲، ۱۷۱-۱۷۳، ۲۶۵، ۲۸۶  
 فخر الدین گرگانی ۱۷۰  
 فخر الملک ۱۶-۱۷  
 الفغری، کتاب ۱۴۷-۱۴۸، ۱۵۱-۱۵۲  
 فخری نامه ۲۳۱  
 فدائیان اسمعیلی - اسمعیلیان  
 الفراء البغوی - بغوی  
 فرات ۱۱۵  
 الفراتی، محمد ۲۷۵  
 فرامرز باوندی - عماد الدوله فرامرز  
 فرامرز بن خدا داد ارجانی ۲۷۹  
 فرانکها ۱۷۰  
 فراهی - ابو نصر  
 فرته ۶۴، ۶۸  
 فرخار ۳۲  
 فرخی ۳۱، ۳۳، ۸۲، ۱۷۰، ۲۲۸، ۲۳۳  
 فردوسی ۲۶، ۳۸، ۶۳، ۷۱، ۸۲، ۹۶، ۱۱۳، ۱۵۹، ۱۷۰، ۲۰۹، ۲۲۸، ۲۶۳  
 فرزین، قلعه ۱۷۷  
 فرعون ۲۰۵  
 فرغانی ۳۶  
 فرمنش، رحیم ۲۸۲  
 فرننگ ۱۱۸، ۱۵۵، ۲۱۳

- فروزانفر ۲۳۵، ۲۵۰، ۲۷۰، ۲۷۲-۲۷۳، ۲۸۱
- فروغی، کتابفروشی ۲۳۷، ۲۶۰، ۲۷۱
- فروغی، محمد علی ۲۶۹، ۲۷۴-۲۷۵
- فرهاد ۹۶-۹۷، ۱۰۹
- فرهاد میرزا معتمد الدوله ۲۴۶
- فرهاد و شیرین ۱۰۹
- فرهنگستان قیصر ۱۵۸
- فرید الدین- عطار
- فرید کاتب ۴۴-۴۵، ۶۵، ۷۰، ۱۱۴، ۲۴۰
- فریدون ۴۲
- فریدون بن احمد سپهسالار ۲۷۲
- فصوص الحکم ۱۸۵-۱۸۷
- فصیح خوافی ۶۷
- فضایل الانام ۲۸۴
- فضایل بلخ ۲۶۵
- فضولی بغدادی ۹۷
- فلسفه تمثیلی ۲۳
- فلسفه و ادیان آسیای مرکزی ۱۸۶، ۲۷۰
- فلک الدین سنقر ۱۰۶
- فلک الدین محمد آیدمیر ۱۴۸
- فلکی شروانی ۲۸، ۸۵، ۲۴۲
- فلوکل ۲۹، ۱۷۸
- تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۱۸
- فوات الوفیات ۱۷۲-۱۷۳
- فون کرمر ۵۸، ۱۶۹
- فون هامر ۹۱، ۲۴۷
- فهرست کتابهای چاپی عربی ۲۶۶
- فهرست مقالات فارسی ۲۷۴
- فهرست مؤلفین مشار ۲۷۲
- فهرست نسخ خطی اود ۲۰۲
- فهرست نسخ خطی بادلیان ۲۲
- فهرست نسخ دیوان هند ۲۲
- فهرست نسخ فارسی موزه بریتانیا ۲۱، ۴۶، ۱۵۶
- فیثاغوری ۲۶۸
- فی حالت الطفولیه ۲۶۹
- فیه ما فیه ۲۰۴، ۲۷۲

## ق

- قابوس وشمگیر ۱۶۷، ۱۷۷
- قاموس جغرافیایی، تاریخی و ادبی ایران ۱۶۹
- قانون ۲۴۳
- قانونچه ۲۶۶
- قاهره ۶۱، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۴۶-۱۴۸، ۱۵۴، ۱۶۱-۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۸۳، ۱۸۵-۱۸۷، ۱۸۸-۲۴۷، ۲۴۸، ۲۶۷، ۲۸۳
- قاین ۲۰

- قبحاق ۱۱۷  
 قدموس ۲۰  
 قراخطا ۷۰  
 قرا قوروم ۱۲۸، ۱۳۰-۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۸-۱۴۰، ۱۴۶-۱۴۷  
 قرآن ۴۷، ۵۷، ۶۰، ۱۷۱، ۱۷۵-۱۷۶، ۱۷۸، ۱۹۲، ۲۰۵، ۲۴۶، ۲۸۴  
 قرجه ۱۳۶  
 قرمان ۲۰۰  
 قریب، عبد العظیم ۲۷۴، ۲۸۵  
 قریب، یحیی ۲۵۹  
 قزل ارسلان ۹۳، ۱۰۳-۱۰۵، ۱۰۷  
 قزوین ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۷۰  
 قزوینی، زکریا ۶۸، ۹۴، ۱۶۹-۱۷۰  
 قزوینی، محمد ۲۷، ۶۳، ۱۸۱، ۱۹۳  
 ۱۹۵، ۲۲۷-۲۲۸، ۲۳۴-۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۶۳، ۲۶۷-۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۸۵  
 قسطنطنیه ۱۲۹، ۱۷۴، ۲۴۶  
 قشیری ۳  
 قشیری، رساله ۲۶۷، ۲۸۱  
 قصیده در صنعت کیمیا ۲۴۵  
 قضاعه ۱۶۲  
 قطان مروزی ۳۴، ۲۸۵  
 قطب الدین شیرازی ۲۲۸  
 قطب الدین محمد غوری ۱۰  
 قطران ۹۱  
 قفط ۱۶۲  
 قفطی ۱۱۹، ۱۶۲-۱۶۳  
 قلاند الادب ۲۴۷  
 قلعه الطنبور ۲۰  
 قلعه الناظر ۲۰  
 قلمرو سعدی ۲۷۳، ۲۷۷  
 قم ۱۳۳-۱۳۴، ۱۶۷  
 قماج، حاکم بلخ ۸۰  
 القند فی تاریخ سمرقند ۲۶۵، ۲۸۵  
 قوامی رازی ۴۴  
 قوامی مطرزی ۹۳  
 قویبیلای ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۰  
 قونیه ۱۰۵، ۲۰۰-۲۰۱، ۲۰۳  
 قونیه، شهر درویشان دوار ۲۰۱  
 قوه الکواکب و ضعفها ۲۶۶  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۱۹  
 قویم، علی ۲۳۶، ۲۷۹  
 قهستان ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۴۵-۱۴۶، ۱۶۰  
 قیس عامری-مجنون

- کابل ۲۶۱، ۲۶۵  
کاترمر ۱۲۳  
کاردون ۴۹  
کارنامه اردشیر بابکان ۱۴  
کارنامه بلخ ۲۲، ۲۲۹-۲۳۰  
کارنامه سنایی ۲۳۰  
کارنامه فیروز شاه ۲۷۹  
کاشان ۱۳۳-۱۳۴، ۲۵۹  
کاشانی وزیر ۲۵۸  
کاشغر ۱۱۷، ۲۱۱، ۲۱۳  
کافی بن عثمان ۸۵  
کافیه ۱۷۵  
کامل ابن اثیر ۱۲۲، ۱۵۴  
کاونپور ۴۶  
کتابخانه الموت ۱۴۵  
کتابخانه الموت ۱۴۵  
کتابخانه بادمینتون ۲۲۳  
کتابخانه برلن ۱۶۵  
کتابخانه جان ریلان ۱۶۵  
کتابخانه دانشگاه کمبریج ۵۹، ۱۰۳، ۱۵۹، ۱۶۸  
کتابخانه دیوان هند ۱۶۵، ۱۷۹، ۲۱۰  
کتابخانه ملی پاریس ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۸، ۲۴۲، ۲۶۶  
کتابخانه ملی تونس ۲۴۴  
کتابخانه ملی تهران ۲۸۴  
کتاب الفتوح ۲۸۵  
کتاب المائه ۲۴۳  
کتاب المحجوب ۱۸۲  
کتابنامه علوم ایران ۲۴۴، ۲۶۶، ۲۸۶  
کتاب النقض ۲۸۰  
کدک، وزیر کیوک ۱۳۹  
کرافورد بالکارسی ۱۶۵  
کراکوی ۱۳۹  
کرانی ۱۲۹  
کربن، هانری ۲۶۹  
کرج ۴  
کرد ۹۲، ۱۳۳-۱۳۵، ۱۳۷، ۱۶۰  
کردوان ۱۳۴  
کرمان ۲، ۱۷، ۲۶، ۱۱۷، ۱۳۶، ۱۷۸، ۱۹۴، ۲۶۱-۲۶۲  
کرمانشاه ۹  
کریستیاننا ۲۴۶  
کریمه ۱۳۴  
کریمی، بهمن ۲۸۲  
کش ۱۴۰، ۱۴۵  
الکشاف ۶۰، ۲۴۶

- کشف الاسرار ۲۸۴  
 کشاورز صدر ۲۷۴  
 کشف الحقایق ۲۸۳  
 کشف الظنون ۲۷۶  
 کشف المحجوب ۲۶۷  
 کشمیر ۳۲، ۱۱۱  
 کعبه ۱۰۲، ۱۷۱  
 کفایه فی الفقه ۲۴۵  
 کمال جندی ۱۸۱  
 کمال الدین بن ارسلان، حاکم جند ۳۴  
 کمال الدین اسمعیل ۸۲، ۲۲۱-۲۲۳، ۲۷۷  
 کمال الدین محمد پسر ابن فارض ۱۸۸-۱۸۹  
 کمانداری، رساله ۲۲۳، ۲۷۷  
 کمیسیون ملی یونسکو ۲۷۲  
 کمبریج ۳۲، ۱۵۹، ۱۶۸  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۲۰  
 کناسه ۱۹۰  
 کنز الرموز ۲۳۰  
 کنوز الاسرار ۲۳۲  
 کلاک، ویلبر فورت ۱۰۲  
 کلاشی ۴۲  
 کلدانیان ۱۵۵  
 کلکته ۵۴، ۶۹، ۷۹، ۲۳۲، ۲۷۶  
 کوبیدزه ۲۷۵  
 کورتن ۶۰، ۲۴۷  
 کوشک میدان ۵  
 کوفه ۱۶۲، ۱۹۴  
 کولریج ۱۴۰  
 کونیگسبرگ ۱۶۲، ۱۶۴  
 کوهی کرمانی، حسین ۲۳۱  
 کوهیار طبری ۴۴  
 کلیات خاقانی ۸۱، ۸۸  
 کلیات سعدی ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۷۴  
 کلیله و دمنه ۳، ۴۶، ۴۸-۵۱، ۲۴۴  
 کیا بزرگ امید ۱۵، ۱۴۱  
 کیخسرو ۴۲  
 کیرک پاتریک ۶۹، ۷۹، ۸۱-۸۲، ۲۵۸  
 کیش ۱۶۸  
 کیف ۱۳۸  
 کیمیای سعادت ۴۵  
 کینگ ۲۷۶  
 کیوک ۱۳۸-۱۳۹  
 کیومرث ۱۵۵

گالان ۴۹  
 گانتن، ژول ۷۰، ۲۱۲  
 گراف ۱۸۳، ۲۴۶، ۲۷۵-۲۷۶  
 گرجستان ۱۳۶  
 گرد کوه ۲۰  
 گر شاسب ۸۶  
 گر گانج ۱۳۴  
 گر گوارنهم ۱۳۸  
 گزارشی درباره یک نسخه تاریخ سلجوقی ۱  
 گزیده ۲۸۲  
 گلادوین ۲۷۴  
 گلپایگان ۱۵۸  
 گلپکه ۲۷۴  
 گلچین معانی، احمد ۲۳۲  
 گلستان ۲۰۹-۲۱۵، ۲۱۹-۲۲۰، ۲۷۴-۲۷۶  
 گلشن راز ۲۰۶، ۲۳۳  
 گلشهری، محمود بن عثمان ۲۷۶  
 گنجه ۶۲، ۸۴، ۹۲، ۱۳۷  
 گنوسی ۵۷، ۲۶۸  
 گوینو ۱۸۶  
 گوپوس ۱۵۵  
 گوتا ۲۶۱  
 گوتینگن ۱۴، ۱۶۴، ۱۶۹  
 گور خان ۱۹۴  
 گوهر خاتون همسر محمد سلجوقی ۲۹  
 گوهر، همسر مولوی ۲۰۱  
 گوهرین، صادق ۲۷۰-۲۷۱  
 گیب ۲۹، ۵۶، ۹۷-۹۸، ۱۲۳، ۱۶۳  
 ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۶، ۲۰۱، ۲۲۷  
 گیلان ۱۲۶  
 گیل گمش ۲۳۰

## ل

لارنده ۲۰۰-۲۰۱  
 لالا شرف الدین سمرقندی ۲۰۱  
 لامعی بخارایی ۴۳  
 لامیه العجم ۳، ۵۳  
 لامیه العرب ۲۴۶  
 لادن ۱۱۷  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۲۱  
 لانگفلو ۱۴۰، ۱۴۹  
 لاهور ۸۳، ۲۳۲  
 اللباب ۲۶۱

باب الالباب ۱۴، ۲۲، ۳۰-۳۱، ۳۵-۳۶، ۴۳، ۵۵-۵۶، ۶۳، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۷، ۹۰، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۶۲، ۱۶۴-۱۶۶، ۱۹۴، ۲۲۱، ۲۳۴،  
 ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۶۴  
 لب اللباب ۲۶۱  
 لطایف البیان ۱۷۸  
 لطایف الحقیقه ۲۳۱  
 لطف علی آذر ۶۶-۶۷، ۹۴  
 لغت فرس ۲۹  
 لغت موران ۲۶۹  
 لسان التزیل ۲۸۲  
 لسان الغیب ۱۹۴، ۲۷۱  
 لسترنج ۵۹، ۲۲۲  
 لکز ۱۱۷  
 لکلکیه، قصیده ۴۳  
 لکهنو ۴۷، ۶۳، ۷۲-۷۵، ۷۹، ۸۱، ۸۸، ۹۱، ۱۰۳، ۱۹۷، ۲۳۲، ۲۵۷  
 لمسر ۱۴۲، ۱۴۶  
 لمعات ۱۸۷  
 لعمه السراج ۲۷۹  
 لندن ۳۲، ۵۸، ۱۶۱، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۲۳، ۲۴۷، ۲۶۶-۲۶۷، ۲۷۱-۲۷۲، ۲۷۴-۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۶  
 لوایح ۲۸۲  
 لوی، روبن ۲۶۷  
 لویس، برنارد ۲۲۹  
 لهستان ۱۳۸-۱۳۹  
 لیزینگ ۶۰، ۹۱، ۱۶۲، ۲۷۶  
 لیرت، یولیوس ۱۶۲-۱۶۳  
 لیسروف ۲۷۶  
 لیدن ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۴۶، ۲۶۱، ۲۶۳-۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۳  
 لیس، ناسو ۱۳۸، ۱۴۶-۱۴۷، ۱۵۶، ۱۷۹، ۱۸۵  
 لیلی ۹۸-۹۹  
 لیلی و مجنون ۹۲-۹۴، ۹۷-۹۹  
 لین پول، استانلی ۱۳۱، ۱۳۴

## م

مارکو پولو ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۴۷  
 مازندران ۶۲، ۱۰۳-۱۰۵، ۱۰۷، ۱۲۶، ۱۶۷، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۴۰  
 ماسه، هانری ۲۶۸  
 ماکیاولی ۲۱۰  
 مالقه ۱۷۴  
 مانوی، آیین ۲۶۸  
 مانی ۳۲، ۳۴۹  
 ماوراء النهر ۳۲، ۳۶-۳۷، ۴۰، ۵۱، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۷  
 ماه ملک دختر سنجر ۴، ۷  
 مایل هروی ۲۶۵  
 مبارکشاه، فخرالدین ۲۶۵  
 متنبی ۲۴۴

- مترجم همایون فره‌وشی ۲۷۰  
 المثل السائر ۱۷۵  
 مثنوی مولوی ۲۳، ۹۵، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۸-۲۰۹، ۲۳۳، ۲۷۲،  
 مثنویهای سنایی ۲۳۰-۲۳۲  
 مجالس المؤمنین ۷۵، ۱۷۳، ۱۹۱  
 مجد الدین آیبک ۱۴۸  
 مجد الدین بغدادی ۱۸۱-۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۶۹، ۲۸۳  
 مجد الدین محمد بن علی اشعت ۱۰۵  
 مجد الملک قمی ۴-۵، ۱۷، ۳۰، ۲۵۵  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۲۲  
 مجلد همگر ۸۳، ۱۰۳  
 مجله آسیایی ۶۴، ۶۸، ۸۴  
 مجله انجمن سلطنتی آسیایی ۱، ۶-۷، ۱۷، ۲۹-۳۰، ۳۹، ۴۴، ۵۹، ۶۳، ۷۲، ۷۴، ۷۸، ۸۱، ۱۵۹، ۲۱۶، ۲۲۲  
 مجله تعلیم و تربیت ۲۷۴  
 مجله دانشکده ادبیات تبریز ۲۸۶  
 مجله دانشکده ادبیات تهران ۲۳۱، ۲۸۲  
 مجله راهنمای کتاب ۲۷۵  
 مجله سخن ۲۷۸  
 مجله سخن علمی ۲۸۶  
 مجله فرهنگ ایران زمین ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۶۰، ۲۶۳  
 مجله معارف اسلامی ۲۷۳  
 مجله مهر ۲۷۴  
 مجله یادگار ۲۳۱، ۲۴۳  
 مجمع الامثال ۵۳، ۲۴۶  
 مجمع الفصحا ۲۹-۳۰، ۳۰، ۵۵، ۱۶۶، ۱۷۳  
 مجمل التواریخ و القصص ۲۸۵  
 مجمل فصیحی ۶۷-۶۸، ۷۷  
 مجموع المبارک ۱۵۷  
 المجموعه فی الحکمه الهیه ۲۶۹  
 مجنون ۹۸-۹۹  
 مجیر بیلقانی ۸۹، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۷۰، ۲۲۲  
 محبوب، محمد جعفر ۲۴۴  
 محدث ارموی ۲۸۰  
 محسنی، منوچهر ۲۶۸  
 محقق، مهدی ۲۷۱  
 محمد بن ابراهیم ۲۶، ۲۶۲  
 محمد بن ارسلان سلجوقی ۸  
 محمد بن زرنگ امید ۱۵، ۱۴۱  
 محمد بن حسن اسمعیلی ۱۴۲  
 محمد بن سلیمان امیر سمرقند ۸۱  
 محمد بن عبد الله ۵۷، ۷۵، ۱۲۹، ۱۷۹، ۱۹۴ نیز ن ک پیامبر و مصطفی  
 محمد بن فخر الملک وزیر ۱۰۶  
 محمد بن ملک‌شاه ۳، ۵-۶، ۱۷، ۲۰، ۲۹  
 محمد بن منور ۲۸۱



- محمد بن نجیب بکران ۲۶۵، ۲۸۶  
 محمد بن یحیی ۸۱، ۸۸  
 محمد اکاف ۸۱  
 محمد بختاور خان ۶۷  
 محمد، پسر نظامی ۹۳  
 محمد تغلق ۱۷۶  
 محمد خوارزمشاه ۴۶، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۳-۱۱۵، ۱۴۲، ۱۷۲، ۱۸۰، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۴۳، ۲۸۶  
 محمد شیرازی ۱۸۵  
 محمد طباطبایی ۴۸  
 محمد عبده ۶۱  
 محمد علوی شاد آبادی ۸۳  
 محمود خوارزمشاه ۳۳  
 محمود سلجوقی ۳-۶، ۵۹، ۲۴۵  
 محمود غزنوی ۱۱، ۲۶، ۴۷، ۱۵۸  
 محی الدین - ابن عربی  
 محی الدین بونی ۱۷۴  
 محی الدین فقیه ۱۱۲  
 مختاری غزنوی ۲۴۲  
 مختصر تاریخ الدول ۱۵۵  
 مخزن الاسرار ۹۲-۹۳، ۹۵  
 مدرس رضوی، محمد تقی ۲۳۰-۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۸۶  
 مدرس نهاوندی ۲۶۸  
 مدرسه منصوریه، ۶۴  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۲۳  
 مدرسه نظامیه بغداد ۲۱۱، ۲۴۴  
 مدینه ۸۸  
 مرآت الخیال ۶۶-۶۷  
 مرآت الزمان ۱۷۹  
 مرآت العالم ۶۷  
 مرصد الاطلاع ۱۶۹  
 مراغه ۹، ۱۳۴، ۱۵۵، ۱۷۱-۱۷۲  
 مرج الصفر ۱۳۳  
 مرتضی حسنی رازی ۲۸۰  
 مرزبان رستم شروین ۱۷۷  
 مرزبان نامه ۱۷۷، ۲۶۷  
 مرسیه ۱۸۴  
 مرصاد العباد ۱۸۳  
 مرگلیوت ۱۶۳، ۱۶۹  
 مرو ۵، ۸، ۱۲-۱۳، ۳۴-۳۵، ۴۰، ۶۴-۶۵، ۷۱، ۷۹-۸۱، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۶۸، ۲۳۰، ۲۴۵، ۲۴۹  
 المسترشد ۹، ۱۵-۱۶، ۵۹  
 المستظهر ۹  
 المستعصم ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۷۰، ۲۱۶  
 المستقصی ۲۴۶  
 مستملی بخارایی ۲۸۱

- المستصر ۱۴۴  
 مسجد جامع نیشابور ۸۰  
 مسجد عتیق ۱۷۸  
 مسجد مطرز ۸۱  
 مسعود سعد ۲۷-۲۸، ۷۱، ۲۳۳، ۲۳۵  
 مسعود سلجوقی ۹، ۵۳، ۲۴۵  
 مسعود غزنوی ۱۰-۱۱، ۲۳۰  
 مسعودی مروزی ۲۸۵  
 مسکو ۱۳۸، ۲۷۵  
 مسلمانان ۵۲، ۵۷، ۷۰، ۷۹، ۸۴، ۹۸، ۱۲۳-۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸-۱۳۹، ۱۴۷-۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۸۰  
 مسند ابن حنبل ۵۹  
 مسیحیان ۵۷، ۸۴، ۹۱، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۸-۱۳۹، ۱۵۷  
 مسیحیان یعقوبی ۱۵۵  
 مشار، خان بابا ۲۳۵، ۲۶۶، ۲۷۲  
 المشترك ۱۶۹، ۲۶۵  
 مشرب الارواح ۱۷۸  
 مشکور، محمد جواد ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۳  
 مشهد ۲۶۱، ۲۸۶  
 مصابیح السنه ۲۴۵  
 المصادر ۲۴۴، ۲۸۶  
 مصباح الهدایه ۲۶۷  
 مصر ۱۵، ۶۱، ۱۱۸، ۱۳۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۱-۱۶۲، ۱۶۴، ۱۸۴-۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۶۳  
 معمري گرگانی ۷۰  
 مصطفی، محمد بن عبد الله ۲۸، ۴۷  
 مصفا، مظاهر ۲۳۰، ۲۷۴  
 مصنفات عين القضاة ۲۸۲  
 مصیبات ۲۰  
 مصیبت نامه ۱۹۳، ۲۷۱  
 المضاف الی بدایع الازمان ۲۶۲  
 مضحکه الهی ۲۳۱  
 مطارحات ۲۶۹  
 مطایبه نامه ۲۳۰  
 مطبعه دانشگاه کمبریج ۴۹  
 مطرزی ۱۷۵  
 مظهر الاسرار ۲۷۱  
 مظهر العجایب ۱۸۱، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۷۱  
 معارف، کتاب ۲۷۳  
 معارف اسلامی، کتاب ۲۶۹  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۲۴  
 معالم التنزیل ۵۳، ۲۴۵  
 معتزله ۲۴۶  
 معجم الادبا ۱۶۹  
 معجم البلدان ۱۱۹، ۱۶۳، ۱۶۸-۱۶۹  
 المعجم فی معاییر اشعار العجم ۲۹، ۱۷۶-۱۷۷، ۲۶۷

- معجم المطبوعات ۲۶۱  
 المغرب ۵۴  
 معرفت، کتابفروشی ۲۷۴  
 معری- ابو العلا تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی ج ۲ ۳۲۴ م ..... ص : ۳۲۱  
 زی ۳، ۷، ۱۲، ۲۱، ۲۶، ۳۰-۳۲، ۳۹، ۶۴، ۷۶-۷۷، ۸۱-۸۲، ۹۱، ۲۳۳  
 معلقات ۵۲، ۲۴۴  
 معلقه زهیر بن ابی سلمی ۴۸  
 معیار الصدق ۲۸۳  
 معین، محمد ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۶۴  
 معین الدین پروانه ۲۰۴  
 معین الملک وزیر ۱۶  
 مغرب ۱۰۰، ۱۷۴  
 مغربی ۱۲۱  
 مغول ۱، ۱۱، ۳۳، ۴۸، ۵۴، ۷۸، ۱۱۵-۱۱۵، ۱۵۳، ۱۵۵-۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۳  
 ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۹-۱۸۰، ۱۸۳، ۱۹۵-۱۹۶، ۱۹۶-۲۱۵، ۲۱۶-۲۲۲-۲۲۳، ۲۶۱، ۲۶۶  
 مغولستان ۱۲۶، ۱۴۰  
 مفاتیح الصنعه ۲۴۵  
 مفتاح الاراده ۲۷۱  
 المفصل ۶۰، ۲۴۶  
 مفضل الضبی ۲۴۴  
 مقاتل الفرسان ۲۴۴  
 مقالات شمس تبریزی ۲۷۳  
 مقامات بدیع الزمان همدانی ۴۶-۴۷  
 مقامات حریری ۳، ۴۶-۴۷، ۵۳، ۵۸، ۶۰، ۲۴۵  
 مقامات حمیدی ۳، ۴۶-۴۷، ۸۳، ۲۴۴  
 المقامات زمخشری ۲۴۶  
 مقامات ژنده پیل ۲۸۱  
 مقامه نویسی در ادبیات فارسی ۲۴۴  
 مقاومات ۲۶۹  
 مقبره حمیدیه ۱۷۶  
 مقبره سلطان سلیم ۱۷۶  
 مقبره الشعرا ۹۰، ۱۰۴  
 المقتدی ۴، ۹  
 المقتضی ۹  
 مقدمه الادب ۲۴۶  
 مقدمه رومی ۲۷۲-۲۷۳  
 المقری ۱۸۵  
 مقریزی ۱۲۴  
 مقصد الاقصی ۲۸۲  
 مقطم، کوه ۱۸۸  
 مکاتیب سنایی ۲۳۲، ۲۸۴  
 مکتب سعدی ۲۷۴  
 مکه ۶۰، ۸۴، ۸۷-۸۸، ۱۴۲، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۸۸، ۱۹۴، ۲۰۰  
 المکین، جرجیس ۱۵۷

- ملاحظه - اسمعیان  
 ملاحظاتی در شرح حال شعرای ایران ۱۹۷  
 ملاطیه ۱۵۵، ۲۰۰  
 ملحه الاعراب ۲۴۵  
 الملخص فی الاعراب القرآن ۲۴۴  
 ملخص چغمینی ۱۷۳، ۲۶۶  
 ملطوی، محمد ۲۶۷  
 ملک الاشرف ۱۶۳  
 ملک الجبال ۳۹  
 ملک دینار ۲۶۱  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۲۵  
 ملکشاه سلجوقی ۱- ۴، ۱۱، ۱۸، ۲۷، ۲۹-۳۰، ۱۱۵، ۲۵۹  
 ملکشاه دوم ۶، ۲۵۴  
 ملک الظاهر ۱۳۳، ۱۸۴  
 ملک العزیز ۱۶۳  
 ملک الناصر ۱۳۳  
 الملل و النحل ۳، ۵۴، ۶۰، ۲۴۷  
 ممالیک مصر ۱۳۳  
 منازل السائرین ۲۸۲  
 مناقب الشعرا ۳۰  
 مناقب العارفين ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۶۷، ۲۷۴  
 منتجب الدین - بدیع کاتب  
 منتخبات تواریخ شرقی ۱۵۶  
 منتخبات فارسی ۱۲۳، ۱۷۷  
 منزوی، علی نقی ۲۸۲  
 منشآت خاقانی ۲۵۸، ۲۸۴  
 منشآت وطواط ۲۸۴  
 منطلق الاسرار ۱۷۸  
 منطلق الطیر ۱۹۳، ۱۹۶-۲۰۰، ۲۳۳، ۲۷۰-۲۷۱  
 منگو ۱۳۱-۱۳۲، ۱۳۹-۱۴۰، ۱۴۶  
 منوچهر شروانشاه - اختسان  
 منهاج سراج ۱۴۶، ۱۵۶-۱۵۷، ۱۶۵، ۲۶۱  
 موادی برای شرح حال مولوی ۶۶-۶۷  
 مودود شاه زنگی ۲۵۳  
 مودود غزنوی ۱۶  
 مورخان عرب تاریخ جنگهای صلیبی ۱۵۴  
 موزه بریتانیا ۲۹، ۴۶، ۵۵، ۹۳، ۱۵۸، ۱۷۶، ۱۷۸-۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۵-۱۹۶  
 موصل ۹۳، ۱۱۹، ۱۴۷، ۱۵۴-۱۵۵، ۱۶۹، ۱۸۴، ۲۴۹  
 موللر ۱۶۲-۱۶۴  
 مولوی ۲۱، ۲۳، ۹۵، ۱۳۰، ۱۷۸، ۱۸۰-۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶-۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۰-۲۰۹، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۸۲-۲۷۳  
 موله، ماری ژان ۲۸۲  
 مومن آباد ۱۴۲  
 مونتگومری، رابرت ۲۳  
 المؤید ۸، ۸۰

- مؤید بن یوسف صلاحی ۱۷۹  
 مؤید، حشمت الله ۲۸۱  
 مؤید الدین غزنوی ۲۸۱  
 مؤید الملک وزیر ۵، ۱۶  
 مهدوی دامغانی ۲۸۲  
 مهر و وفا ۲۳۷  
 مهری، آیین ۲۶۸  
 مهستی گنجوی ۴۴-۴۵، ۱۸۹، ۲۴۰  
 مهنه ۶۴  
 میبدی، ابو الفضل ۲۸۴  
 میدان زیاد ۲۴۵  
 میدانی ۳، ۵۳، ۲۴۶  
 میلتون ۲۳  
 میمون دژ ۱۴۵، ۱۷۲  
 مینوچهر، حسن ۲۸۱  
 مینورسکی ۲۶۰، ۲۸۶  
 مینوی، مجتبی، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۶۳-۲۶۴، ۲۸۳  
 ن  
 نابلسی، عبد الغنی ۱۹۰  
 ناپل ۲۷۵  
 نائل خانلری، پرویز ۲۷۹  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۲۶  
 ناجی القیسی ۲۷۱  
 ناصح، محمد علی ۲۶۳  
 ناصح الدین ارجانی ۵۹  
 ناصحی قاضی ۲۵۵  
 ناصر الدین، حاکم قهستان ۱۴۳  
 الناصر عباسی ۱۲۴، ۱۴۲  
 ناصر الدین قباچه ۱۵۶، ۱۶۵-۱۶۶  
 ناصر الدین محمد شاه ۱۵۶  
 ناصر الدین منگلی ۱۴۳  
 ناصر خسرو ۶۳، ۷۱، ۱۱۳، ۱۴۳، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۹۵، ۲۳۳  
 نامه‌های عین القضاة ۲۸۳-۲۸۴  
 نامه‌های مولانا ۲۸۴  
 نامه‌های وطواط ۲۸۴  
 نای، قلعه ۲۷  
 نجار ساغرچی ۳۶  
 نجم الدین دایه ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۳، ۲۸۳  
 نجم الدین رازی ۱۸۱  
 نجم الدین کبری ۱۲۶، ۱۷۷، ۱۷۹-۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۶۸  
 نخشب ۱۳۴  
 نذیر احمد ۲۳۲، ۲۸۴  
 نزار فاطمی ۱۴۱  
 زهه الطرف ۲۴۶

- نسا ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۶۰  
 نستوری ۸۴  
 نسفی، عزیز الدین محمد ۲۸۲  
 نسفی، عمر ۵۴، ۲۶۵، ۲۸۰  
 نسوی، شهاب الدین ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۶۰-۱۶۱، ۲۶۳-۲۶۴  
 نصاب الصبیان ۲۶۷  
 نصر، حسین ۲۴۴، ۲۶۹-۲۷۰  
 نصر الله بن عبد الحمید منشی ۳، ۴۶، ۴۸  
 نصر بن سبکتکین ۲۶۲-۲۶۳  
 نصره الدین بیشکین ۹۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۰  
 نصرت کوه ۱۲۶، ۱۳۴  
 نصیر الدین طوسی ۱۳۰، ۱۴۳-۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۰-۱۵۱، ۱۷۱-۱۷۳، ۱۷۳، ۲۲۸، ۲۶۳، ۲۶۵-۲۶۶، ۲۸۶  
 نظام اجتماعی مغول ۲۶۱  
 نظام التواریخ ۱۷۵، ۲۶۷  
 نظام الدین احمد بلخی ۷۹  
 نظام الدین وزیر ۱۰۶  
 نظام الملک ۴-۵، ۱۵-۱۶، ۱۰۰  
 نظامی اثیری ۳۹  
 نظامی شاعر داستانسرا ۲۶۰  
 نظامی عروضی ۳، ۶، ۳۷-۴۱، ۴۵، ۲۳۸  
 نظامی گنجوی ۲، ۳۸، ۴۳، ۴۵، ۶۳  
 ۹۱-۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۷۰، ۲۲۱، ۲۶۰  
 نظامی منیری ۳۹  
 نظامیه- مدرسه  
 نثقه المصدور ۲۶۴  
 نفحات الانس ۱۲۶، ۱۷۹-۱۸۲، ۱۸۴-۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۶، ۲۶۷  
 نفع الطیب ۱۸۵، ۱۸۷  
 نفیسی، سعید ۲۳۱-۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۰-۲۴۱، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۰-۲۷۲، ۲۷۴  
 نقشی از حافظ ۲۷۷  
 نلدکه ۱۴، ۷۱، ۱۵۶، ۱۵۸-۱۵۹  
 نمکدان حقیقت ۲۳۰  
 نوابغ الکلم ۲۴۷  
 نو افلاطونی ۲۶۸  
 نوای نی ۷۹، ۲۰۵-۲۰۷  
 نوح ۲۰۷، ۲۴۹  
 نوذر ۲۳۴  
 تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۲۷  
 نورانی وصال ۲۷۱  
 نور ثمتون ۱۲۸  
 نوشاد ۱۱۱  
 نول کشور ۱۰۳  
 نهر بشیر ۱۴۸  
 نهر عیسی ۱۴۸  
 نهر ملک ۱۴۸

نیشابور ۸، ۱۲، ۱۶، ۳۸، ۶۲، ۷۱، ۷۹-۸۰، ۹۴، ۱۰۳، ۱۰۶-۱۰۸، ۱۰۸، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۹۴-۱۹۵، ۲۰۰، ۲۳۰، ۲۴۵-۲۴۶، ۲۴۹  
 نیکلا ۶۹، ۱۲۹  
 نیکلسن ۲۵، ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۶-۲۰۸، ۲۰۹، ۲۳۱، ۲۶۸، ۲۷۲-۲۷۳  
 نیکوزیا ۱۳۹  
 نیکی نامه ۱۷۷  
 نیل ۲۰۵

## و

واتیه ۱۵۷  
 وارانگ، تنگه ۱۷۰  
 واسط ۱۷۰  
 الوافی فی عروض و القوافی ۲۴۴  
 وحید دستگردی ۲۶۰، ۲۷۷  
 و راوینی، سعد ۱۷۷، ۲۶۷  
 ورساد ۴۰  
 وزارت آموزش و پرورش ۲۶۴  
 وزارت فرهنگ ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۸۳  
 وزارت مطبوعات افغانستان ۲۶۵  
 و شمکوه ۲۰  
 و صاف ۴۸، ۱۳۰  
 وطواط ۳، ۱۲-۱۴، ۳۲-۳۶، ۴۵، ۸۲، ۸۸، ۱۷۰، ۲۲۸، ۲۳۵-۲۳۶، ۲۴۲، ۲۸۳-۲۸۴  
 و فیات الاعیان ۱۱۹، ۱۶۱  
 ویکنس ۲۶۶  
 ولادیمیر تسف ۲۶۱  
 ولاستون ۲۷۶  
 ولدنامه ۲۷۲  
 و وستنفلد ۴، ۶۸، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۸-۱۶۹، ۲۶۱  
 ویت ۲۶۱  
 ویس ورامین ۳۸  
 وین ۲۴۷، ۲۷۵  
 وینفیلد ۲۰۶

## —

الهادی ۲۴۶  
 هادی، کتاب ۲۸۲  
 هاربروکر ۶۰، ۲۴۷  
 هاروت ۳۱  
 هارولد انگلیسی ۱۳۷  
 هارون، پدر ابن العبری ۱۵۵  
 هاوارث، هنری ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۴  
 هاینه ۸۵  
 هخامنشی ۹۶  
 هدایت، صادق ۲۶۰  
 هدایت، رضا قلی خان ۲۹-۳۱، ۵۵

هرات ۳۸، ۴۱، ۷۷-۷۹، ۸۱، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۶۷، ۱۷۱-۱۷۲، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۹  
 هرتفورد ۲۷۴  
 هرملین ۲۳۲، ۲۷۵  
 هرن، پاول ۳۹، ۱۷۶  
 هروی، احمد بن محمد ۲۸۵  
 هروی، محمد بن حسین ۲۸۵  
 هزار اسب ۱۴، ۳۴، ۲۴۹  
 هزار شیرازی ۲۷۴

تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۲، ص: ۳۲۸

هفت اقلیم ۴۸، ۶۶-۶۷، ۸۳  
 هفت پیکر ۹۲-۹۳، ۹۹-۱۰۱  
 هلاکو ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۹-۱۴۰، ۱۴۴-۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۹-۱۵۱، ۱۶۰، ۱۷۲-۱۷۳، ۲۱۵، ۲۶۶  
 هلنوپولیس ۱۶۳  
 همای نامه ۲۷۹  
 همایون نامه ۴۹  
 همایی، جلال الدین ۲۴۴، ۲۷۳  
 همبولت، ویلهلم فون ۱۶۳

همدان ۴، ۱۶، ۸۸، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۳۳-۱۳۴، ۱۴۶-۱۴۷، ۱۵۸، ۲۸۵

هند ۳۲، ۴۹، ۵۱، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۷، ۱۳۵-۱۳۶، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۶۵، ۱۹۴، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۵-۲۱۶، ۲۲۱، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۵  
 هند شمالی ۱۳۴  
 هندو ۲۱۳  
 هند و چین ۱۳۴  
 هوار، کلیمان ۲۰۱  
 هوتسما ۶-۷، ۲۶، ۲۹، ۵۳، ۵۸-۵۹، ۱۵۸-۱۵۹، ۲۴۵، ۲۶۲  
 هوداس ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۶۰

## ی

یاجوج و ماجوج ۱۱۷  
 یادداشتهای قزوینی ۲۴۲، ۲۷۴  
 یادداشتی درباره خاقانی ۸۴  
 یاد نامه خواجه نصیر ۲۶۵، ۲۸۶  
 یادنامه مولوی ۲۷۲  
 یاروسلاو ۱۳۸  
 یاسمی، رشید ۲۳۵  
 یافعی ۱۸۹  
 یافقی ۱۷۹  
 یاقوت حموی ۱۱۹، ۱۶۳، ۱۶۸-۱۷۰، ۲۶۵  
 یاقوت مستعصمی ۱۷۵-۱۷۶  
 یتیمه الدهر ۵۵  
 یحیی اعقب ۱۵۷  
 یزد ۱۶۷  
 یزدادی ۱۶۷  
 یزدان شناخت ۲۸۲  
 یزدگردی، امیر حسن ۲۶۴



یعقوبیان ۱۵۵

یمن ۲۴، ۱۶۳، ۱۹۰، ۲۱۲، ۲۱۸

ینا ۲۷۶

یوسف ۲۳۴

یوسف، پدر جمال الدین قفطی ۱۶۳

یوسف بن احمد ۱۶۲

یوسف بن زکی مؤید ۹۲

یوسفی، غلام حسین ۲۸۱

یوگی، آیین ۲۶۸

یونان ۱۲۹، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۸

یهودیان ۵۷، ۱۵۵، ۱۷۴، نیز ن ک جهود و بنی اسرائیل

### درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۲۴۰۲۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه فائقی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۵۲۰۲۶/۱۰۸۶۰

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شب: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از

پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،

خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند

آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

